تهران به روایت تاریخ

مسعود نوربخش

طرح روی جلد: حمیدرضا وصاف

به نام خداوند جان و خرد

تهران به روایت تاریخ

تهران به روایت تاریخ

جلد دوم

تهران در نیم قرن سلطنت ناصرالدین شاه

مسعود نوربخش

نوربخش، مسعود
تهران به روایت تاریخ / مسعود نوربخش.ـ تهران: علم، ۱۳۸۰.
۴ ج.: (۲۴۷۰ ص.) مصور، جدول.
ـ.(ج. ۱) :ISBN 964-405-146-7 ـ. (دوره) ISBN 964-405-150-5
ـ.(ج. ۳) :ISBN 964-405-148-3 ـ. (ج. ۲) :ISBN 964-405-147-5
(ج. ۴) :ISBN 964-405-149-1
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
مندرجات: ج. ۱. تهران از عهد باستان تا عصر ناصری .-- ج. ۲. تهران در نیم قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه. -- ج. ۳. تهران در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه و استبداد صغیر. -- ج. ۴. تهران از سلطنت احمدشاه تا انقراض قاجاریه.
۱. تهران -- تاریخ. الف. عنوان.
۹ ن ۵۸۷ هـ / DSR ۲۰۷۹ ۹۵۵ / ۱۲۲
کتابخانه ملی ایران ۲۰۲۶۶ - ۸۰ م

نشر علم

نام کتاب : **تهران به روایت تاریخ ـ جلد دوم؛ تهران در نیم‌قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه**
مؤلف : **مسعود نوربخش**
حروفنگاری رایانه‌ای : **فرحناز آیینه‌ساز**
چاپ : **اول - ۱۳۸۱**
شمارگان : **۲۲۰۰ نسخه**
چاپخانه : **گلرنگ یکتا**
ناشر : **نشر علم، تهران، خیابان انقلاب، مقابل در بزرگ دانشگاه تهران، شماره ۱۳۵۸، تلفن ۶۴۶۵۹۷۰ـ۶۴۶۰۶۶۷**

حق چاپ محفوظ است

شابک : **۹۶۴-۴۰۵-۱۴۷-۵ (جلد دوم)** ISBN: 964-405-147-5 (vol. 2)
شابک : **۹۶۴-۴۰۵-۱۵۰-۵ (دوره چهارجلدی)** ISBN:964-405-150-5(4vol.set)

فهرست مندرجات

جلد دوم

۴. تهران در نیم قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه ۵۶۳

الف. باخبر شدن ولیعهد از مرگ شاه..... ۵۶۳

ب. عزیمت ناصرالدین‌شاه به جانب دارالخلافهٔ تهران..... ۵۶۶

پ. تهران در دورهٔ صدارت امیرکبیر..... ۵۶۹

- خارج شدن حاج میرزاآقاسی از بست..... ۵۷۲
- ازدواج امیر با ملکزاده‌خانم ۵۷۳
- شورش سربازان در تهران و توطئه براندازی امیر..... ۵۷۵
- اصلاحات اداری و اجتماعی امیر ۵۸۱
- اعزام دانشجو به خارج..... ۵۸۱
- انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه ۵۸۲
- تأمین آب شهر تهران..... ۵۸۵
- انتظامات در دارالخلافه تهران ۵۸۸
- مجازات قمه‌کشی و قتل..... ۵۹۳
- ممنوعیت فروش و نوشیدن شراب..... ۵۹۴
- تأسیس کارخانه در تهران..... ۵۹۵

- حمل و نقل با کالسکه در تهران ۵۹۸
- تأسیس چاپارخانهٔ جدید ۵۹۹
- قانون آبله‌کوبی اجباری کودکان ۶۰۰
- بهداشت عمومی ۶۰۴
- تهیهٔ آمار معلولین و متکدیان تهران ۶۰۶
- فراوانی و ارزانی ارزاق و اجناس در تهران ۶۰۶
- بلیط دروازه ۶۰۷
- تشویق و حمایت از بانوی هنرمند تهرانی ۶۰۹
- تأسیس مریضخانهٔ دولتی تهران ۶۱۰
- ایجاد تذکره‌خانه در تهران ۶۱۱
- تأسیس کارخانهٔ اسلحه‌سازی در تهران ۶۱۱
- دارالفنون یادگار ارزنده امیرکبیر ۶۱۳

صعود بالون از مدرسه دارالفنون ۶۶۲

نشریه دانش ۶۶۵

ایجاد تماشاخانه در مدرسه دارالفنون ۶۶۹

بناهای امیرکبیر در تهران ۶۷۳

- بازار امیر و سرای اتابکیه ۶۷۳
- حمامهای مرمر تهران ۶۷۶
- تجدید بنای میدان ارگ ۶۷۷
- تغییرات عمده در سبزه میدان ۶۷۸

نقشه سبزه‌میدان ۶۸۱

- مسجد و مدرسه شیخ‌العراقین (حاج شیخ عبدالحسین) ۶۸۲

آشنایی امیر با شیخ عبدالحسین ۶۸۲

مسجد شیخ عبدالحسین ۶۸۵

محراب مسجد ۶۸۵

مدرسه شیخ عبدالحسین ۶۸۶
دلیل عدم نامگذاری مسجد و مدرسه به نام امیرکبیر..... ۶۸۷
● مجمع‌الصنایع تهران ۶۸۸
● امیرآباد..... ۶۹۲
● سفر بدشگون و پایان کار امیر..... ۶۹۸
● ناصرالدین‌شاه و قتل امیر ۷۲۱
ت. تهران پس از قتل امیر ۷۲۴
ث. وقایع مهم در تهران عصر ناصری ۷۳۱
● سوءقصد به ناصرالدین‌شاه ۷۳۱
● سر خان خوارزم در تهران..... ۷۳۷
● خشکسالی، گرانی و بلوای نان در تهران..... ۷۴۰
● قحطی دیگر در تهران ۷۵۱
● واقعهٔ دلخراش در تهران..... ۷۵۵
● بیماری وبا در دارالخلافهٔ ناصری..... ۷۵۸
● واگذاری امتیاز انحصار تنباکو و شورش مردم تهران ۷۶۵
ج. دیوان مظالم ۷۷۱
چ. فرمان رعایت حرمت اقلیتهای مذهبی..... ۷۷۳
ح. برقراری مقررات سانسور کتاب و نشریات..... ۷۷۴
خ. خدمات درمانی در عصر ناصری..... ۷۷۶
● نخستین عمل جراحی در دارالخلافهٔ ناصری..... ۷۷۶
● احداث بیمارستان نظامی تهران..... ۷۷۷
د. ورود صنعت عکاسی به تهران ۷۷۹
● عکاسان مشهور دوره ناصری ۷۸۵
ذ. شروع توسعهٔ تهران..... ۷۸۹
● خانه‌سازی در بیرون حصار تهران..... ۷۸۹

● گسترش تهران در دورهٔ ناصری ۷۹۰
● میدان توپخانه جدید ۷۹۵
● خیابانهای دارالخلافهٔ ناصری ۸۰۱
خیابان چراغ گاز ۸۰۲
خیابان سفارتخانه‌ها ۸۰۳
● بنای جدید سفارت انگلیس در خیابان دولت ۸۰۴
خیابان امیریه ۸۰۷
ر. نقشه‌برداری از تهران ۸۰۸
۱. نقشهٔ کرشش ۸۰۸
الف. نقشه برزین ۱۲۵۸ هـ.ق. ۸۱۰
۱. محلهٔ عودلاجان ۸۱۰
۲. محلهٔ چال میدان ۸۱۱
۳. محلهٔ بازار ۸۱۲
۴. محله سنگلج ۸۱۳
ب. نقشه تهران قدیم (۱۲۷۵ هجری قمری) ۸۱۳
۱. محله عودلاجان ۸۱۳
● گذرها و کوچه‌های عودلاجان ۸۱۹
● خانه‌های محلهٔ عودلاجان ۸۱۹
● باغهای محلهٔ عودلاجان ۸۲۰
● مدارس محله عودلاجان ۸۲۰
● مساجد محلهٔ عودلاجان ۸۲۰
● تکایای عودلاجان ۸۲۱
● بازارچه‌ها و دکانها ۸۲۱
● کاروانسراهای عودلاجان ۸۲۱
● پای طوقهای محله ۸۲۱

- قراولخانه‌های عودلاجان ۸۲۲
- میادین عودلاجان ۸۲۲

۲. محلهٔ چال میدان ۸۲۲

- گذرها و کوچه‌های چال میدان ۸۲۳
- باغهای چال میدان ۸۲۳
- خانه‌های محله چال میدان ۸۲۳
- کاروانسراهای محله چال میدان ۸۲۴
- میدانهای محله چال میدان ۸۲۴
- زیارتگاههای چال میدان ۸۲۴
- مساجد محله چال میدان ۸۲۴
- تکایای محله چال میدان ۸۲۴
- آب انبار محله چال میدان ۸۲۵
- قراولخانه‌های چال میدان ۸۲۵

۳. محله بازار ۸۲۵

- محله‌های بازار ۸۲۶
- گذرها و کوچه‌های بازار ۸۲۶
- کاروانسراهای بازار ۸۲۶
- تیمچه‌های بازار ۸۲۷
- مساجد بازار ۸۲۷
- مدارس علمیه بازار ۸۲۷
- تکایای بازار ۸۲۸
- امامزاده‌های بازار ۸۲۸
- خانه‌های بازار ۸۲۸
- باغهای بازار ۸۲۸
- ابنیه دولتی ۸۲۸

- میادین بازار ۸۲۹
- قراولخانه‌ها ۸۲۹
- چال زنبورکخانه ۸۲۹

۴ـ محله سنگلج ۸۲۹

- محله‌های سنگلج ۸۲۹
- گذرها و کوچه‌های سنگلج ۸۳۰
- مساجد سنگلج ۸۳۰
- مدارس سنگلج ۸۳۰
- تکایای سنگلج ۸۳۰
- بازارچه‌های سنگلج ۸۳۰
- کاروانسرای سنگلج ۸۳۱
- زیارتگاه سنگلج ۸۳۱
- ابنیه دولتی و صنعتی ۸۳۱
- عمارات و خانه‌های سنگلج ۸۳۱
- باغهای سنگلج ۸۳۱
- قراولخانه‌های سنگلج ۸۳۲
- چال سنگلج ۸۳۲

۲ـ نقشه‌برداری مجدد از شهر دارالخلافهٔ ناصری ۸۳۲

- چاپ نقشه دارالخلافه ناصری تهران ۸۳۶
- حدود توسعهٔ دارالخلافه ناصری ۸۳۷

۱. محله عودلاجان ۸۳۷

- مساجد و مدارس ۸۳۹
- حمامهای عمومی ۸۳۹
- عمارتها و خانه‌ها ۸۴۰
- خیابانهای عودلاجان ۸۴۱
- دروازه جدید دولاب ۸۴۱

۲. چال میدان ۸۴۱
● خیابانهای جدید چال میدان ۸۴۲
● توسعه بخش قدیمی محله چال‌میدان ۸۴۳
● کوچه‌های چال میدان قدیم ۸۴۳
● حمامهای محله چال میدان ۸۴۳
● سراهای چال‌میدان ۸۴۴
● خانه‌ها و عمارتهای چال‌میدان قدیم ۸۴۴
● اراضی چهارده معصوم ۸۴۴
● دروازه‌های چال میدان ۸۴۶
۳. محله بازار ۸۴۶
● کوچه‌های تابع محلهٔ بازار ۸۴۷
● سراهای تابع محلهٔ بازار ۸۴۷
● چهارسوق و بازارچه‌ها ۸۴۷
● یخچالهای تابع محلهٔ بازار ۸۴۸
● باغهای تابع محلهٔ بازار ۸۴۸
● محله قدیمی بازار پس از توسعه تهران ۸۴۸
● کوچه‌ها و گذرهای محلهٔ قدیم بازار ۸۴۸
● خانه‌های بازار ۸۴۸
● حمامهای محله قدیم بازار ۸۴۹
● دروازه محلهٔ بازار ۸۴۹
۴. محله سنگلج ۸۴۹
الف. توسعهٔ محله در ناحیه جنوب و جنوب غربی ۸۵۰
● خانه‌های قسمت جنوبی تابع محله سنگلج ۸۵۰
ب. توسعه محله در ناحیه غربی ۸۵۰
● اراضی زراعی ناحیه غربی تابع محله سنگلج ۸۵۱

● باغهای ناحیه غربی تابع محله سنگلج ۸۵۱
● خانه‌های ناحیه غربی تابع محله سنگلج ۸۵۲
پ. توسعه بخش قدیمی سنگلج ۸۵۲
● کوچه‌های محله قدیم سنگلج ۸۵۳
● خانه‌ها و عمارات محله قدیمی سنگلج ۸۵۳
● باغهای بخش قدیمی سنگلج ۸۵۴
● امامزاده‌های سنگلج ۸۵۴
● دروازه‌های محله سنگلج ۸۵۴
۵. محلهٔ ارگ ۸۵۵
۶. محله دولت ۸۵۵
● اراضی کشاورزی محله دولت ۸۶۰
● باغها و باغچه‌های محله دولت ۸۶۰
● محله‌های دولت ۸۶۱
● خانه‌ها و عمارتهای محلهٔ دولت ۸۶۲
● بناها و تأسیسات دولتی محلهٔ دولت ۸۶۲
● سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای محلهٔ دولت ۸۶۳
● مساجد محلهٔ دولت ۸۶۳
● حمامهای محله دولت ۸۶۳
● یخچالهای محلهٔ دولت ۸۶۴
● قبرستانهای محلهٔ دولت ۸۶۴
● خیابانهای محله دولت ۸۶۴
● کوچه‌های محله دولت ۸۷۰
● دروازه‌های محله دولت ۸۷۰
ز. ایجاد کارخانه در دارالخلافه ناصری ۸۷۰
● احداث اولین کارخانه برق در تهران ۸۸۰
● ایجاد کارخانهٔ چراغ گاز در تهران ۸۸۱

ژ. پست و تلگراف و تلفن در عهد ناصری ۸۸۴
● ایجاد تلگرافخانه در دارالخلافهٔ ناصری..... ۸۸۴
نخستین سیم‌کشی تلگراف در تهران ۸۸۶
اجزای تلگرافخانهٔ دارالخلافهٔ تهران ۸۹۱
● تأسیس ادارهٔ پست ۸۹۱
عضویت ایران در اتحادیه جهانی پست..... ۸۹۷
تشکیل وزارت پست..... ۸۹۷
تشکیلات وزارت پست..... ۸۹۹
● تلفن در دارالخلافه ناصری..... ۹۰۰
س. حکومت تهران..... ۹۰۲
● انتصاب بیگلربیگی تهران ۹۰۲
● حاکمان تهران..... ۹۰۲
● وزارت تهران در عصر ناصری ۹۰۴
● اداره احتساب دارالخلافهٔ ناصری..... ۹۰۹
ش. تشکیلات نظامی و انتظامی تهران عصر ناصری..... ۹۲۸
● انتظام امور قراولخانه‌های دارالخلافه ۹۲۸
● تأسیس اداره نظمیه دارالخلافه تهران ۹۳۳
● کتابچهٔ قانون نظمیه و امنیّه و تنظیفات بلدیّه..... ۹۳۸
● تشکیلات اداره نظمیه..... ۹۵۰
● طرح جاری کردن آب لارو جاجرود در تهران ۹۵۳
● ایجاد قزاقخانه در تهران..... ۹۶۲
ص. حمل و نقل در دارالخلافهٔ ناصری..... ۹۶۶
● خط آهن تهران - شاه عبدالعظیم..... ۹۶۶
حادثهٔ ناگوار راه‌آهن..... ۹۶۹
● تراموای اسبی تهران ۹۷۷
● تأسیس شرکت حمل و نقل با درشکه در تهران ۹۸۴

ض. سرشماریهای تهران در عصر ناصری ۹۸۵
● آمار تعداد خانه‌ها و سایر بناهای دارالخلافه تهران ۱۲۶۹ هـ.ق..... ۹۸۷
● نخستین سرشماری جمعیت تهران در عصر ناصری ۱۰۰۹
● سرشماری نجم‌الدوله از شهر دارالخلافه ناصری ۱۰۱۱
ط. تأسیس بانک در تهران عهد ناصری ۱۰۲۵
● تأسیس بانک شاهنشاهی ایران ۱۰۲۶
● بانک استقراضی ایران ۱۰۳۰
ظ. جهانگردان عصر ناصری ۱۰۳۴
● سفارتخانهٔ پروس در تهران ۱۰۳۹
● طبقات اجتماعی تهران در عصر ناصری به روایت بروگش..... ۱۰۴۲
● چراغانی و آتشبازی در دارالخلافهٔ ناصری ۱۰۴۶
● خانم دیولافوا در تهران ۱۰۴۹
● تهران دورهٔ ناصری از دیدگاه بنجامین ۱۰۵۱
● جهانگردان و مطبوعات عصر ناصری ۱۰۶۴
● ارنست اورسول و مطبوعات در عصر ناصری..... ۱۰۶۷
● کرزن و مطبوعات تهران ۱۰۶۹
ع. کتاب و کتابخانه در تهران عهد ناصری ۱۰۷۰
● کتابخانهٔ سلطنتی تهران ۱۰۷۴
● کتابخانه مدرسهٔ عالی سپهسالار ۱۰۷۶
● کتابخانه مدرسه مروی ۱۰۷۶
● کتابخانه مدرسه صدر..... ۱۰۷۷
● کتابخانهٔ مدرسه دارالفنون ۱۰۷۷
غ. رواج عادات و رسوم جدید در تهران..... ۱۰۷۷
● لباس بانوان در دورهٔ ناصرالدین‌شاه..... ۱۰۸۲
● لباس مردان در عصر ناصری..... ۱۰۸۳
● پرورش انواع گلها و گیاهان در تهران ۱۰۸۴

ف. بناهای دورهٔ ناصری در تهران ۱۰۸۶
۱. بناهای داخل ارگ سلطنتی ۱۰۸۶
● کلاه فرنگی چهل ستون چوبی ۱۰۸۶
● تالار آینه ۱۰۸۶
● اطاق موزه (تالار سلام) ۱۰۸۹
● تالار عاج ۱۰۹۲
● نارنجستان ۱۰۹۴
● عمارت قدیم اندرون ۱۰۹۶
● عمارت فرح‌آباد ۱۰۹۹
افسانه چهار مقدس اندرون ۱۱۰۱
● عمارت خوابگاه ۱۱۰۲
● عمارت شمس‌العماره ۱۱۰۴
شمس‌العماره از دیدگاه جهانگردان ۱۱۰۷
ساعت شمس‌العماره ۱۱۰۹
● تکیه دولت ۱۱۱۴
مسئله سقف تکیه دولت ۱۱۱۷
جهانگردان و مأمورین سیاسی در تکیه دولت ۱۱۲۱
تکیهٔ دولت در دههٔ محرم ۱۱۲۴
تخریب یک طبقه از تکیه ۱۱۲۸
● کاخ ابیض ۱۱۲۸
● عمارت گالری ۱۱۳۱
● باغ گلشن (میدان ارگ) ۱۱۳۱
حوض میدان ارگ ۱۱۳۳
میدان ارگ و عمارات دولتی ۱۱۳۴
● سردر نقاره‌خانه ۱۱۳۷

- پرکردن خندقهای ارگ سلطنتی تهران ۱۱۳۹
- کوچه‌ها و خیابانهای ارگ سلطنتی تهران ۱۱۴۵
- عمارت سردر باب همایون ۱۱۴۶
- دروازه دولت ۱۱۴۹
- اجارهٔ اراضی مجهول‌المالک ارگ تهران ۱۱۵۲
- قنات ناصری ۱۱۵۲
- حفاظت ارگ سلطنتی تهران ۱۱۵۵
- عبور و مرور شبانه در ارگ ۱۱۶۵
- مدرسهٔ مجمع‌الصنایع ۱۱۶۷
- قورخانهٔ مبارکه ۱۱۷۰

۲. بناهای دورهٔ ناصری در شهر تهران ۱۱۷۱

الف. بناهای مذهبی و عام‌المنفعه ۱۱۷۱

- مدرسه سپهسالار قدیم ۱۱۷۲
- مدرسهٔ آصفیه (میرزاابوالحسن‌خان ایلچی) ۱۱۷۴
- مدرسه و مسجد فرخ‌خان امین‌الدوله ۱۱۷۵
- مدرسه و مسجد صنیعیه ۱۱۷۵
- مدرسه اقبال‌السلطنه ۱۱۷۷
- مدرسه و مسجد حاج ابوالفتح (فتحیه) ۱۱۷۷
- مدرسه و مسجد خازن‌الملک ۱۱۷۸
- مدرسهٔ دانگی ۱۱۷۸
- مسجد و مدرسهٔ شاهزاده‌خانم ۱۱۷۹
- مدرسه و مسجد کاظمیه ۱۱۷۹
- مسجد آقا ۱۱۸۰
- مدرسه عبدالله‌خان ۱۱۸۱
- مدرسه و مسجد سراج‌الملک ۱۱۸۱

- مسجد سراج‌الملک (سراجیه) ۱۱۸۲
- مسجد میرزاموسی وزیر ۱۱۸۳
- مدرسه و مسجد سپهسالار جدید ۱۱۸۳

گنبد و مناره‌ها ۱۱۹۱

برگزاری نمایشگاه در مدرسهٔ سپهسالار ۱۱۹۲

- مسجد صاحبدیوان ۱۱۹۴
- مسجد ملک‌التجار ۱۱۹۴
- مدرسه وزیر (مسجد آقاشیخ هادی) ۱۱۹۵
- احداث ایوان و آیینه‌کاری بقعه امامزاده زید ۱۱۹۵
- توسعه و آیینه‌کاری بقعه سیدناصرالدین (نصرالدین) ۱۲۰۱
- بقعهٔ قبر آقا ۱۲۰۴
- تیمچهٔ حاجب‌الدوله ۱۲۰۴
- تیمچهٔ امین‌السلطان ۱۲۰۴

ب. باغها و عمارتهای شهر تهران ۱۲۰۶

- باغ و عمارت ظل‌السلطان (مسعودیه) ۱۲۰۶
- باغ و عمارت بهارستان ۱۲۱۴

نقشه سرسرا و پلهٔ عمارت بهارستان ۱۲۱۵

شبیه‌خوانی زنانه در باغ میرزاحسین‌خان سپهسالار ۱۲۱۶

واگذاری عمارت اندرون بهارستان به عزیزالسلطان ۱۲۱۹

اختصاص عمارت بیرونی بهارستان برای مجلس شورای ملی ۱۲۲۱

نصب لوحهٔ عدل مظفر بر سردر عمارت بهارستان ۱۲۲۳

سردر باغ بهارستان ۱۲۲۳

ممنوع شدن ورود کالسکه و اسب به محوطهٔ بهارستان ۱۲۲۴

توپ بستن مجلس شورای ملی ۱۲۲۶

خرید خانهٔ عزیزالسلطان برای مجلس ۱۲۲۹

مراسم عزاداری در مجلس شورای ملی ۱۲۳۱
آتش‌سوزی در عمارت بهارستان ۱۲۳۱
تخلیه تالار پارلمان ۱۲۳۲
ماجرای بازسازی سقف تالار ۱۲۳۳
اهداء تابلو به مجلس شورای ملی ۱۲۳۴
سردر جدید برای عمارت بهارستان ۱۲۳۵
نصب مجسمه فرشته آزادی در باغ بهارستان ۱۲۳۶
کاشت حبوبات در باغ بهارستان ۱۲۳۷
آتش‌سوزی دیگر در عمارت بهارستان ۱۲۳۸
بازسازی عمارت بهارستان ۱۲۳۸
● پارک امین‌الدوله ۱۲۳۹
● باغ و عمارت نظامیه ۱۲۴۰
قنات نظامیه ۱۲۴۶
ناصرالدین‌شاه در باغ نظامیه ۱۲۴۶
● باغ حاج میرزا نصرالله مستوفی ۱۲۴۷
● باغ و عمارت حاجی میرزاحسین صراف ۱۲۴۸
● باغ ورثه فخرالدوله ۱۲۵۱
● باغ سادات اخوی ۱۲۵۱
● باغ وزیر مختار روس ۱۲۵۲
● باغ حشمت‌الدوله ۱۲۵۲
● باغ امین حضور ۱۲۵۲
● باغ امین دارالضرب ۱۲۵۳
● باغ پسته بیک ۱۲۵۳
● پارک نظم‌الملک (ناصری) ۱۲۵۴
● پارک ظل‌السلطان ۱۲۵۵

- باغهای ظهیرالدوله و امین دارالضرب ۱۲۵۵
- باغ علاءالدوله ۱۲۵۶
- باغ و خانهٔ امین‌السلطان ۱۲۵۸
- باغ و خانه سیف‌الدوله و شمس‌الدوله ۱۲۶۰
- باغ و عمارت انیس‌الدوله ۱۲۶۰
- باغ و خانقاه ظهیرالدوله ۱۲۶۱
- باغ و عمارت ناصرالملک ۱۲۶۷
- پارک اتابک ۱۲۶۷

پارک اتابک پس از قتل امین‌السلطان ۱۲۷۰

- باغ و عمارت وزیر صنایع ۱۲۷۳
- باغ اقبال‌الدوله ۱۲۷۳
- باغ و عمارت امیریه ۱۲۷۵
- باغ منیریه ۱۲۷۷
- باغ سبزی‌کاری نصرت‌الدوله فرمانفرما ۱۲۷۷
- باغ جنت گلشن ۱۲۷۷
- باغ حسن‌آباد ۱۲۷۹
- باغهای قوام‌الدوله و معاون‌الملک ۱۲۸۰
- باغ میرزاسیدعبدالله مستوفی ۱۲۸۱
- باغ ابوالفتح‌خان ۱۲۸۱
- باغ وزیرنظام ۱۲۸۱
- باغ وزیر دفتر ۱۲۸۲
- باغ امین‌الملک ۱۲۸۳
- خانه میرزاسعیدخان انصاری ۱۲۸۴

۳. برخی از بناهای حومه دارالخلافه ناصری ۱۲۸۶

- باغ عشرت‌آباد ۱۲۸۶

عشرت‌آباد از نظر جهانگردان ۱۲۸۹
ناصرالدین‌شاه در عشرت‌آباد ۱۲۹۰
عمارت خوابگاه عشرت‌آباد ۱۲۹۲
ثبت تاریخی کلاه‌فرنگی عشرت‌آباد ۱۲۹۴
● باغ عیش‌آباد ۱۲۹۵
● باغ و عمارت امامیه ۱۲۹۵
● داودیه ۱۲۹۶
شایعه مرگ شاه ۱۲۹۹
واگذاری مجدد داودیه به میرزاداودخان ۱۳۰۲
● سلطنت‌آباد ۱۳۰۳
جاده کالسکه‌رو برای قصر سلطنت‌آباد ۱۳۰۴
کاخ سلطنت‌آباد به روایت خارجیان ۱۳۰۵
سلطنت‌آباد و دو واقعه مهم ۱۳۱۰
محاکمهٔ دکتر محمد مصدق در سلطنت‌آباد ۱۳۱۳
ثبت تاریخی کاخ سلطنت‌آباد ۱۳۱۶
● کاخ نیاوران (جهان‌نما) ۱۳۱۷
تغییرنام کاخ به صاحبقرانیه ۱۳۲۱
کاخ صاحبقرانیه از نظر دکتر فووریه ۱۳۲۱
● کامرانیه ۱۳۲۸
● باغ فیشر ۱۳۳۱
● بهجت‌آباد ۱۳۳۲
● یوسف‌آباد ۱۳۳۵
● ونک ۱۳۴۱
● قلعه نصرت‌آباد (جلالیه) ۱۳۴۲
● مهرآباد ۱۳۴۷

- نظام‌آباد ۱۳۵۰
- باغ و قصر دوشان‌تپه ۱۳۵۱

قنات دوشان‌تپه ۱۳۵۳

خرابی سیل در باغ دوشان‌تپه ۱۳۵۶

- قصر فیروزه ۱۳۶۱
- باغ نرگس سهام‌الدوله ۱۳۶۵
- عمارت چشمه علی ری ۱۳۶۶
- باغ طغرلیه ۱۳۶۶
- باغ و عمارت نجف‌آباد ۱۳۶۷
- قصر ناصری (یاقوت) ۱۳۶۸

مراسم آش‌پزان در سرخه‌حصار ۱۳۷۳

ق . تهران در آستانه جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه ۱۳۷۶

- ترقی قیمت مصنوعی گوشت و نان در تهران ۱۳۷۷
- سرانجام سلطان صاحبقران ۱۳۸۱
- اوضاع تهران پس از قتل شاه ۱۳۸۸
- دستهای پنهان در قتل سلطان صاحبقران ۱۳۹۳

فهرست جدولها

جلد دوم

تعداد ابنیه دارالخلافه تهران ۱۲۶۹ هـ.ق. ۹۹۱

بیوتات محله ارگ ۱۲۶۹ هـ.ق. ۹۹۲

دکاکین دارالخلافه تهران به تفکیک مشاغل ۱۲۶۹ هـ.ق. ۹۹۳

توزیع دکانها در محله‌های تهران ۱۲۶۹ هـ.ق. ۹۹۷

دکانهای دارای دو نوع فعالیت ۱۰۰۳

خانه‌های اجاره در ۱۲۶۹ هـ.ق. ۱۰۰۵

تعداد خانوار مستاجر بر حسب گروه اجتماعی ۱۲۶۹ هـ.ق. ۱۰۰۵

درصد دکانهای وقفی محلات تهران ۱۲۶۹ هـ.ق. ۱۰۰۶

آمار آبادی بیرون دروازه‌ها ۱۲۶۹ هـ.ق. ۱۰۰۶

احصائیه نفوس شهر طهران ۱۳۰۱ هـ.ق./۱۲۶۲ ش. ۱۰۱۰

احصاییه مصرف نان یکماهه شهر طهران محرم ۱۳۰۵ هـ.ق. ۱۰۱۱

عدد کل نفوس داخل و خارج شهر تهران به انضمام سپاه حاضر رکاب
[سرشماری نجم‌الدوله] ۱۰۱۸

عدد نفوس محلات شهر [سرشماری نجم‌الدوله]. ۱۰۱۸

تفصیل عدد کل قشون در دارالخلافه [سرشماری نجم‌الدوله]. ۱۰۱۸

توزیع جمعیت شهرتهران برحسب مقام‌اجتماعی [سرشماری‌نجم‌الدوله] ۱۰۱۹
توزیع اجاره‌نشینی در محلات شهر تهران [سرشماری نجم‌الدوله] ۱۰۲۰
توزیع سنی و جنسی جمعیت شهر تهران [سرشماری نجم‌الدوله] ۱۰۲۰
توزیع جمعیت شهر تهران برحسب محل ولادت [سرشماری نجم‌الدوله]..... ۱۰۲۱
تعداد بعضی از گروههای ساکن در شهر تهران[سرشماری نجم‌الدوله]..... ۱۰۲۲
تعداد خانه‌های شهر تهران [سرشماری نجم‌الدوله]..... ۱۰۲۲
تعداد مساجد، مدارس، تکایا، خبازی و غیره شهر تهران [سرشماری نجم‌الدوله] ۱۰۲۳

فهرست عکسها و نقشه‌ها

جلد دوم

میرزاتقی‌خان امیرکبیر ۶۲۲
کاروانسرای امیر ۶۷۴
دروازهٔ جنوبی ارگ ۶۸۰
یکی از ساختمانهای قدیمی دوره امیرکبیر در امیرآباد ۶۹۷
میدان توپخانه ۷۹۷
سردر و دیوار سفارت انگلیس قبل از احداث خیابان فردوسی ۸۰۵
نقشه تهران ترسیم کرشش ۱۲۷۵ هـ.ق. ۸۱۴
نقشه تهران در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. ۸۳۸
دروازه حضرت عبدالعظیم ۸۴۵
دروازه گمرک ۸۵۶
دروازه خانی‌آباد ۸۵۷
دروازه خانی‌آباد از سمت داخل ۸۵۸
دروازه قزوین ۸۵۹
دروازه دوشان تپه ۸۶۵
دروازه باغشاه ۸۶۶

دروازه یوسف‌آباد ۸۶۷
دروازه دولت..... ۸۶۸
دروازه شمیران ۸۶۹
عمارت تلگرافخانه ۸۸۸
دروازه ماشین دودی و قطار حضرت عبدالعظیم..... ۹۷۰
تراموای اسبی تهران..... ۹۸۱
بانک شاهنشاهی ایران ۱۰۲۸
چنار امامزاده صالح - تجریش ۱۰۵۲
سلمانی ۱۰۵۶
محل ییلاقی سفارت آمریکا - جعفرآباد شمیران ۱۰۶۱
تالار آیینه کاخ گلستان..... ۱۰۸۸
حیاط اندرونی کاخ گلستان ۱۰۹۷
شمس‌العماره..... ۱۱۰۶
تکیه دولت ـ تابلو اثر کمال‌الملک..... ۱۱۱۶
تکیه دولت..... ۱۱۲۳
نمای غربی کاخ ابیض..... ۱۱۳۰
خیابان جبّه‌خانه ۱۱۴۲
نمای عمارت شمس‌العماره از خیابان ناصریه ۱۱۴۴
نقاشی آبرنگ خیابان الماسیه ۱۲۸۸ هـ.ق..... ۱۱۴۷
عمارت سردر الماسیه یا باب همایون..... ۱۱۴۸
دروازه دولت ۱۱۵۱
نقشه محوطه کاخهای سلطنتی گلستان ۱۲۹۵ هـ.ق..... ۱۱۶۱
مدرسه سپهسالار ۱۱۸۶
آیینه‌کاری حرم امامزاده زید..... ۱۱۹۷
امامزاده سیدناصرالدین (سیدنصرالدین)..... ۱۲۰۲

گنبد مقبره آقا (سر قبرآقا) ۱۲۰۵
عمارت مسعودیه ۱۲۰۸
عمارت بهارستان ۱۲۱۷
سر در اولیه دارالشورای ملی ایران (عدل مظفر) ۱۲۲۵
عمارت نظامیه ۱۲۴۵
سفارت روس تهران ۱۲۷۲
عمارت کلاه‌فرنگی باغ عشرت‌آباد ۱۲۹۳
عمارت سلطنت‌آباد ۱۳۰۸
حوضخانه سلطنت‌آباد ۱۳۱۱
برج سلطنت‌آباد ۱۳۱۴
عمارت قدیمی صاحبقرانیه ۱۳۱۸
عمارت جهان‌نما ۱۳۲۰
تالار آیینه عمارت صاحبقرانیه ۱۳۲۲
بنای الحاقی به عمارت صاحبقرانیه ۱۳۲۶
عمارت کامرانیه ۱۳۲۹
عمارت بیرونی سرخه‌حصار ۱۳۶۹
ناصرالدین‌شاه قاجار ۱۳۹۶

۴. تهران در نیم قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه

الف. باخبر شدن ولیعهد از مرگ شاه

به شرحی که گذشت حاج میرزاآقاسی نخستین کسی بود که ولیعهد را از شدت بیماری شاه آگاه کرد.

در روز ششم شوال ۱۲۶۴ هـ.ق. فرانت کاردار سفارت انگلیس که به وسیله دکتر بل[1] پزشک انگلیسی محمدشاه مطلع شده بود که مرگ شاه طی چند ساعت آینده حتمی است، برای آگاه کردن ولیعهد پیک مخصوص خود را به تبریز فرستاد.[2]

دالگورکی وزیر مختار روسیه نیز به محض اطلاع از مرگ قریب‌الوقوع محمدشاه چاپاری به تبریز روانه کرد. پیک روسی اولین فرستاده‌ای بود که به تبریز رسید و آنیچکف[3] ژنرال قونسول روسیه را از مرگ شاه باخبر نمود. آنیچکف هم بیدرنگ رهسپار اقامتگاه ناصرالدین‌میرزا شد و در نیمه شب یازدهم شوال تقاضای شرفیابی کرد و مضمون نامه را به استحضار ولیعهد رسانید.[4]

ولیعهد که در آن هنگام بیش از هفده سال و هشت ماه از عمرش نمی‌گذشت با احضار میرزافضل‌الله نصیرالملک علی‌آبادی[5] پیشکار کل آذربایجان، به وی دستور داد جهت تأدیهٔ قروض ولیعهد در تبریز که بالغ بر هجده هزارتومان بود و تهیه اسباب سفر پولی فراهم سازد.[6] اما نصیرالملک با شنیدن خبر درگذشت شاه از شدت تأثر تاب و توان از دست بداد؛ به طوری که لسان‌الملک سپهر می‌نویسد شاه جوان بانگ بر او زد که:

---

1. Dr. Belle

۲. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۱۹۲.

3. Anitchkof

۴. ر.ک، محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۶۱.

۵. در سال ۱۲۵۶ هـ.ق. که محمدشاه ناصرالدین‌میرزا ولیعهد را اسماً به حکومت فارس برگزید و از طرف او فرهاد میرزا ملقب به نایب‌الایاله شد و به فارس رفت، میرزافضل‌الله ملقب به نصیرالملک شد و به همراه وی به شیراز رفت. در سال ۱۲۶۳ هـ.ق. پیشکار ولیعهد شد. در سال ۱۲۷۵ هـ.ق. بعد از برکناری میرزا آقاخان نوری از صدارت از جمله وزرای شش‌گانه بود و مسئولیت وزارت وظایف و اوقاف را برعهده داشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۹۵.

۶. ر.ک: عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۸۹.

با خویش باش و رأی خویش تیره مکن. این هنری نباشد که روز آسایش، خرد مردم را آزمایش کنند. مرد عاقل آن است که در مهالک پرآفت و مسالک مَخافَت عقل خویش را پریشیده نسازد و از طریق حزم و رَویّت به چاره پردازد. اگرچه در مصیبت پدری مانند محمدشاه هرگاه در تمامت عمر مرا تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق سوگواری برداشت و زمان و مملکت را از کف فروگذاشت تا بندگان خدای را قدر و ارج برود و پایمال هرج و مرج شود و اگرچه مرا آن قدرت است که یک تنه بر اسب خویش برنشینم و تا دارالخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم، چه مردم ایران را خاطر به خیال من گلشن است و چشم به موکب من روشن، اما این‌گونه حرکت حشمت سلطانی را نقصانی باشد. باید قورخانه و توپخانه و لشکری لایق به دارالخلافه کوچ داد. اگرچه خراج آذربایجان را من به تمامت بذل کردم، اما هنوز معادل ۳۰۰۰۰ تومان زر مسکوک در نزد گنجور من حاضر است آن را نیز برگیر و اعداد لشکر و بسیج سفر کن.[۷]

نصیرالملک به خانهٔ خویش رفت و چون خود را از عهدهٔ این کار عاجز دید در چارهٔ کار میرزاتقی خان وزیر نظام را به رایزنی فراخواند.

با آن که مقرر بود تا موقع مناسب هیچ‌کس را از مرگ محمدشاه آگاه نکنند اما این خبر در شهر تبریز پراکنده شد. نمایندگان روسیه و انگلستان به شاه جوان پیشنهاد کردند در اسرع وقت خود را به تهران برساند. ناصرالدین‌شاه نظر آنها را نپذیرفت و بر دستور قبلی خود تأکید کرد. میرزاتقی‌خان امیرنظام در نهایت شجاعت انجام این مهمّ را برعهده گرفت. حاجی شیخ اسماعیل شیخ المشایخ امیرمعزی[۸] در این‌باره روایتی را به نقل از مرحوم میرسید عبدالکریم خان طبیب که او نیز حکایت را از پدرش طبیب مخصوص محمدشاه شنیده است ضبط کرده و می‌نویسد:

---

۷. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۶۲.

۸. وی فرزند مرحوم شیخ محمدتقی دزفولی است. در طریقهٔ تصوف پیرو سلسلهٔ گنابادی شده و ملقب به شیخ‌المشایخ گردید، چنانکه هم به مناسبت امیر معزالدین ـ یکی از اجدادش ـ به امیرمعزّی شهرت یافت. در علم و ادب و عرفان و در علوم عقلی و نقلی با اطلاع و در نقاشی و صحافی استاد بود. شعر هم می‌گفت، و خط نسخ را هم به غایت خوب می‌نوشت. او در زمان احمدشاه رییس کتابخانهٔ سلطنتی شد و پس از خلع او خواستند که وی را بدان کار وادارند نپذیرفت. در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. در تهران درگذشت. ر.ک: محمدعلی حبیب‌آبادی، ج. ۶، ص. ۲۲۴۳ ـ ۲۲۴۴.

وزیر نظام پس از تعزیت و تسلیت و تبریک و تهنیت سلطنت اظهارشگفتی نموده معروض داشت که شاهنشاه ایران و مالک‌الرّقاب ایرانیان نباید در فراهم نمودن نقود یا نظم ثغور و حدود درماند و رفع اشرار و امنیت بلاد و امصار را به چیزی شمارد. اگر عرایض این خانه‌زاد راگوش فرادهید و به قبول تلقّی فرمایید این چاکر در ظلّ مراحم شاهنشاهی تمام مشکلات را حلّ نموده معضلات امور را فیصل می‌دهم. شاه را از سخنان او طمأنیه و امید سرشار پدیدار شده فرمود اکنون فراهم نمودن نقود راکه از سایر کارها اهمّ و اقدم است به چه وسیله تهیه خواهی نمود. گفت خطابی به چاکر رقم فرمایید که میرزاتقی فراهانی مبلغی که لازم است از هر که قرض نموده سند بدهد از طرف ما صحیح و مُمضی است تا مبلغی کافی که علاوه بر ادای وام مصارف مسافرت را نیز انجام نماید قرض گرفته تقدیم دارم، و پس از گرفتن دستخط یکی از تجار تبریز راکه با هم سوابق دوستی داشته و به معاملات و معاهدات وزیرنظام اطمینانی کامل حاصل نموده بود ملاقات فرمود و سی هزارتومان به عنوان قرض بگرفت که در ورود به طهران ادا نماید[۹] و فرع آن را فرمان همایونی صادر کند که خَلَفاً عن سلف همه ساله به صیغهٔ مواجب از دولت دریافت دارد، و فردای آن روز تمام نقد مرقوم را در پیشگاه همایونی حاضر نموده و معروض داشت که مسافرت مرکز خلافت با لشکری لایق و تهیه فایق لازم است و تا یک هفته همه را انجام خواهم داد.[۱۰]

ناصرالدین میرزا در روز چهارشنبه چهاردهم شوال سلطنت خود را در تبریز اعلام کرد. لسان‌الملک سپهر می‌نویسد:

چون این کارها بپرداخت به صوابدید ستاره‌شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کردند. در سال ۱۲۶۴ هـ.ق. چون چهارساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد، در دارالسلطنه تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی به سر برنهاد. قاطبهٔ علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و بزرگان آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تحیّت و درود

---

۹. فریدون آدمیت به نقل از اسناد وزارت امور خارجه می‌نویسد: «به علاوه چندهزار تومان هم به وسیلهٔ استیونس کنسول انگلیس در تبریز از **سفراندی** نام تاجر یونانی قرض کرد.» ر.ک: ص. ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

۱۰. اسماعیل شیخ‌المشایخ امیرمعزی، **نوادرالامیر**، نسخهٔ خطی نقل در عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۹۰.

فرستادند و از شاهزادگان بزرگ حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه و محمدتقی میرزای حسام‌السلطنه[۱۱] به تقبل آستانهٔ شاهانه شاکر و شادمانه گشتند.[۱۲]

ب. عزیمت ناصرالدین‌شاه به جانب دارالخلافهٔ تهران

پس از تجهیز لشکر و تهیهٔ لوازم سفر ناصرالدین‌شاه ملک قاسم میرزا عمّ خود را به حکومت آذربایجان منصوب کرد و آن‌گاه در روز جمعه نوزدهم شوال ۱۲۶۴ هـ.ق. تبریز را به قصد تهران ترک کرد. به صلاحدید وزیر نظام چند نفر از خلوتیان شاه که از کودکی با او انسی داشتند از آمدن به تهران منع شدند. وی آنها را خواست و گفت: حقوق شما اضافه می‌شود، ولی حق آمدن به تهران را ندارید تا موقع اقتضا کند و فعلاً در تبریز بمانید.[۱۳] به قراری که نوشته‌اند به شاه گفته بود: این کسان اعلیحضرت را در کودکی دیده‌اند، حالا احترام سلطنت را درست نگاه نمی‌دارند. بهتر است در تبریز بمانند و فقط شش نفر از آنان را به اصرار شاه اجازهٔ آمدن داد.[۱۴] محمدجعفر خورموجی در شرح سفر اردوی سلطنتی به جانب تهران چنین نوشته است:

> روز نوزدهم شوال قرین نصرت و اقبال با بیست و چهار عراده توپ جُلود قلعه کوب و ده هزار سواره و پیاده از اَبطال رجال شادروان جاه و جلال در باسمنج افراخته گشت...
>
> پس چمن توپچی مضرب خیام ظفر فرجام گردید. در این منزل چون از میرزا تقی‌خان وزیر نظام در تقدیم خدمات سفر و انجام مهمّات لشکر لازمهٔ جان‌فشانی و اهتمام به ظهور رسیده بود، به منصب نبیل امیر نظامی سرافراز و نامی گردید.[۱۵]

---

۱۱. این دو شاهزاده که از سال ۱۲۵۰ هـ.ق. در قلعهٔ اردبیل و سپس در تبریز زندانی بودند به میمنت جلوس ناصرالدین‌شاه و با وساطت مهدعلیا آزاد شدند.

۱۲. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۶۳.

۱۳. ر.ک: علی‌بن محمد امین‌الدوله، **خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله**، به کوشش حافظ فرمانفرمایان (تهران: کتابهای ایران، ۱۳۴۱)، ص. ۲۵۵.

۱۴. احمدخان ملک ساسانی، **یادداشتهای تاریخی**، نسخه خطی نقل در فریدون آدمیت، ص. ۱۹۳.

۱۵. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، **حقایق‌الاخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: نشر نی، ۱۳۶۳)، ص. ۴۳.

در فاصلهٔ بین وفات محمدشاه و ورود ناصرالدین‌شاه به پایتخت شهر تهران مرکز تحریکات و دسیسه‌های متضاد شد، خیلی از کسان پی‌درپی در تکاپو بودند و از هیچ اقدامی به وسیله افراد جاه‌طلب و فرومایه برای بیچارگی کسانی که ممکن بود مورد اعتماد شاه واقع شوند فروگذار نکردند.[۱۶] اما در سایه درایت و دوراندیشی امیرنظام و هوشیاری شاه جوان این توطئه‌ها صورت تحقق نپذیرفت.

جهانگیر میرزاقاجار در شرح یکی از این دسیسه‌چینی‌ها می‌نویسد:

... میرزاابراهیم لشکرنویس وزوایی[۱۷] عریضه‌ای به شاه‌نوشت به مضمون این‌که: شاه به تعجیل تشریف‌فرما شده میرزا تقی‌خان را به آذربایجان مراجعت دهند. شاه این فضولیها را نپسندید و میرزاابراهیم را به چوب‌کاری سیاست عبرةللسایرین تنبیه فرمود محبوساً به قلعهٔاردبیل فرستاد و خیالات آن جمع به‌کلی از خاطرشان محو شد و به‌فکر رفع تقصیرات خود افتادند.[۱۸]

یکی دیگر از رجالی که قبل از ورود شاه مورد بیمهری قرار گرفت محمدحسن خان سردار از فعالین شورای حکومتی بود که زیرنظر مهدعلیا اداره می‌شد. لسان‌الملک سپهر در این‌باره چنین نوشته است:

مردم طهران، تمامت‌شاهزادگان و جمهورامرا و قاطبهٔاعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند، جز محمدحسن‌خان سردار ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع افتاد که بیرون قانون چاکری جنبشی همی‌کنی،[۱۹] اگر از این پس سر از سرای خود به درکرده‌ای بفرمایم تا سرت برگیرند. لاجرم محمدحسن‌خان ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم، فوج از پس فوج شتاب می‌گرفتند و در عرض راه به رکاب می‌پیوستند.[۲۰]

---

۱۶. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۳۸.

۱۷. میرزاابراهیم جد مادری میرزامحمدابراهیم بن محمدمهدی مدایح‌نگار مؤلف **انجمن ناصری** است.

۱۸. جهانگیرمیرزا، **تاریخ نو** نقل در فریدون آدمیت، ص. ۱۹۷.

۱۹. غلامحسین‌خان سپهدار چون قبل از وفات محمدشاه در آشفتن امر محمدحسن خان سردار اجازتی داشت، کار او را در حکومت عراق پریشان کرده، عبدالله‌خان پسر او را از مسند حکمرانی ساقط نمود و جمعی از سربازان عراق را به دارالخلافه طلب داشت تا به استقبال شاه روانه نماید. اما در یک منزلی تهران به رضاجویی محمدحسن‌خان سردار نیم‌شبی بر سربازان عراقی تاخته آنها را خلع سلاح کردند. ر.ک: محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۴۰ ـ ۹۴۲.

۲۰. همان، ص. ۹۶۸.

میرزانصرالله صدرالممالک که در میان امراء و رجال از احترام خاصی برخوردار بود و بسیاری از آنها وی را مناسب‌ترین شخص برای اشغال مسند صدارت می‌دانستند با تصدیق ایشان عملاً خود را صدراعظم ایران می‌پنداشت و با اطمینان خاطر خواستار شده بود که سرای حاج میرزا آقاسی را از بهر او پرداخته کنند. به صوابدید امرا عیسی‌خان ایشیک آقاسی‌باشی و آغابهرام امیر دیوانخانه و میرزاموسی مستوفی و یک دو تن دیگر از تبعهٔ ایشان، به سرای حاجی میرزا آقاسی رفته و درهای بسته را گشوده و اموال او را صورت‌برداری کرده و از آنجا نقل و تحویل داده و سرا را برای فرود صدرالممالک آماده کردند. وی نیز در خیال دریافت فرمان صدارت در یافت‌آباد به حضور ناصرالدین‌شاه رسید و در آنجا دریافت که روی امر و نهی پادشاه با میرزاتقی‌خان امیرنظام است و او در سرای حاج میرزا آقاسی مقام خواهد گزید. بدین ترتیب آخرین امید اعضای شورای حکومتی به یأس مبدل شد.[۲۱]

سرانجام روز جمعه بیست و یکم ماه ذیقعده در حالی که چهل و سه روز از مرگ محمدشاه می‌گذشت ناصرالدین شاه در کمال قدرت و اقتدار به تهران وارد شد و روز بعد بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد و تاج کیانی برسرگذاشت. لسان‌الملک سپهر در این‌باره چنین نوشته است:

> روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعدةالحرام بود شاهنشاه ایران از یافت‌آباد به شهر تهران درآمد و میرزاتقی‌خان را هر ساعت به رأفتی دیگر خلعت کرد و نام بزرگان و اشراف را جریده کردند که شب شنبهٔ بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت، پیش روی عمارت کلاه‌فرنگی، حاضر شوند، و به حکم اِرصاد ستاره‌شناسان و رصددانان، چون ۷ ساعت و ۲۰ دقیقه از شب سپری شد، شاهنشاه جوانبخت رخت سلطنت را که از هفت پدر به میراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهارمن به میزان از یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاده و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده‌اند

۲۱. ر.ک: همان، ص. ۹۴۰ ، ۹۶۸.

بربست و رشته‌های لآلی منضود را که هر دانه با بیضهٔ کبوتر در برابری ترانه دارد، حمایل کرد؛ و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان بگشاید برمیان بست، و برتختی مرصّع و مکلّل برنشست. حاضران حضرت، رده بستند و رکعاً سجداً تحیّت و تهنیت گفتند.

... و هم درآن شب میرزاتقی‌خان امیرنظام را به جامه‌ای که حواشی آن به تمام از مروارید آبدار تنضید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابیگی و صدارت اعظم با امیرنظام توأم گشت و رتق و فتق تمامت امور به خط و خاتم او مسلم آمد.[۲۲]

از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعدةالحرام شاهنشاه ایران بار عام داد و در سرای فسیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی جلوس فرمود و صنادید امرا به شربت جلاّب و شیلان کامیاب و شیرین روان شدند.

و از پس آن میرزاتقی‌خان بر وِسادهٔ وزارت جای ساخت و به نظم مملکت و تقویم امر و سلطنت پرداخت. محمدحسن‌خان سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهش را مَعْفُوّ داشت از ملازمان درگاهش ساخت. آنگاه بزرگان ایران را یک یک و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن درانداخت و گفت: «نخست بگویید آیا مرا به وزارت اعظم پذیرفته‌اید و آنچه حکم کنم گردن نهاده‌اید یا پردهٔ مخالفت خواهید نواخت.» ایشان چون دیدند اکنون این کار بر او استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته، ناچار بدین قضا رضا دادند و به اطاعت و متابعت او مواضعه نهادند.[۲۳]

پ. تهران در دورهٔ صدارت امیرکبیر

میرزاتقی‌خان، یکی از معدود رجال سیاسی نامدار ایران در عصر قاجار است. او را

---

۲۲. دستخط شاه چنین بود: امیرنظام، ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می‌دانیم. همین امروز شما را شخص اوّل ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم و بجز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم. و به همین جهت این دستخط را نوشتیم. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۱۹۷.

۲۳. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۹۶۸ ـ ۹۶۹.

می‌توان در تدبیر و مملکت‌داری نظیر خواجه نظام‌الملک[۲۴] و خواجه رشیدالدین فضل‌الله[۲۵] دانست.[۲۶] نام اصلی او محمدتقی[۲۷] است و زادگاهش هزاوه از محال فراهان. پدرش کربلایی قربان ابتدا در خانه‌های متمولین و اشراف به شغل طباخی اشتغال داشت و بعد اختصاصاً آشپز میرزاعیسی معروف به میرزابزرگ قائم‌مقام اول گردید. پس از او همین شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی داشت. کربلایی قربان بعدها ناظر و در واقع ریش سفید خانهٔ قائم‌مقام گردید و مورد لطف و عنایت مخدوم خود بود.

تقی یا محمدتقی در دستگاه قائم‌مقام ثانی به برکت هوش و لیاقت فطری توفیق یافت از شاگردی پدرش به همدرسی آقازاده‌ها ترقی یافته و خوانا و نویسا شود. وقتی شرحی به قائم‌مقام نوشته قلمتراش خواسته بود، قائم‌مقام به فرزندان خود می‌گوید: «در این جوان جوهری است که به بزرگواری خواهدرسید و شما به‌او تعظیم خواهید کرد».[۲۸] در جای دیگر می‌نویسد: «حقیقت من به کربلائی قربان حسد بردم، و بر پسرش می‌ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد.»[۲۹]

تقی در زیردست قائم‌مقام دبیری کارآمد و از منشیان لایق شد. وقتی دستگاه قائم‌مقام بر باد رفت به خدمت میرزا محمدخان زنگنه امیرنظام درآمد. پس از قتل

---

۲۴. قوام‌الدین، ابوعلی حسن‌بن ابی‌الحسن علی‌بن اسحاق بن عباس طوسی وزیر دانشمند دورهٔ سلجوقیان. مجموع مدت وزارت او سی سال بود و در این مدت وی در حل و عقد امور مملکت دخالت کامل داشت و بسیاری از فتوحات سلجوقیان و پیشرفتهای آنان در امور داخلی مملکت مدیون کاردانی و کفایت او بود. در سال ۴۸۵ هـ.ق. از وزارت خلع و در رمضان همان سال در راه بغداد، در صحنه از بخشهای کرمانشاه به دست یکی از فداییان حسن صباح به قتل رسید. ر.ک: محمدمعین، ج. ۶، ص. ۲۱۳۰ ـ ۲۱۳۱.

۲۵. وزیر مدبر غازان‌خان، سلطان محمد خدابنده و سلطان ابوسعید. در زمان ابوسعید بر اثر سعایت خواجه علی شاه گیلانی که او نیز در صدارت با وی شریک بود از شغل خود کناره گرفت و به جرم مسموم کردن سلطان محمد خدابنده وی را به قتل رساندند.

۲۶. محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران‌زمین**، ص. ۳۴۸.

۲۷. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۱۷.

۲۸. مهدیقلی هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت** (تهران: نشر نقره، ۱۳۶۸)، ص. ۷۲ ـ ۷۳.

۲۹. فریدون آدمیت، ص. ۳.

گریبایدوف به امر فتحعلی‌شاه با خسرومیرزا به روسیه رفت و در دورهٔ محمدشاه به نمایندگی ایران در کمیسیون ارز روم[۳۰] تعیین شد و در هر دو سمت لیاقت و شایستگی خود را نشان داد. سفر به روسیه و عثمانی افق دید او را فراختر نمود. هنگامی عهده‌دار اداره ایران شد که کشور ما به صورت یک کانون فساد و آشوب و فتنه درآمده بود. واتسون درخصوص موانع و مشکلات امیر در آغاز دورهٔ صدارتش می‌نویسد:

امیرنظام از دو رویی و فرومایگی همهٔ درباریان اطلاع کامل داشت و تا مدتی نتوانست با اطمینان خاطر کسی را برای همکاری در رفع تقلبات و استقرار حکومتی قرین عدل و داد انتخاب کند. ولی خود امیر همان قدر که وجداناً عزم خدمتگزاری داشته با زحمت بسیار روزها و هفته‌ها از صبح زود تا دیرگاه شب در پیشرفت والاترین خدمتی که ممکن است نصیب کسی بشود کار می‌کرد و از مشکلاتی که در راه خود داشت و تحریکاتی که ناگزیر از رفع آنها بود درمانده و دلسرد نمی‌شد. امیر مورد اعتماد بی‌پایان شاه بود که بدون آن انجام دادن هیچ کاری امکان نداشت ولی او برای جلب همکاری کسی که بعد از خودش حد اعلای نفوذ را در ذهن شاه جوان داشت توفیق به دست نیاورد. در سرزمینی که از شاه تا طبقات پایین هر فردی به اطرافیان خود ظنین است فقط یک تن وجود داشته که در هر صورت برای شاه با اطمینان خاطر، مشاوری حقیقی و یاری صمیمی به شمار می‌رفته است. وضع و نفوذ ملکه مادر ارتباط کامل با هستی و توفیق شاه داشته بنابراین به اندرزهای او بدون سوءظن یا ناشکیبایی گوش می‌داده است. انسان به آسانی پی نمی‌برد که چه علتهایی مانع از ابراز اعتماد ملکهٔ مادر به امیرنظام شد، ممکن است وی از نتیجه اقدامات اصلاحی که وزیر اراده داشت آنها را انجام دهد و تأثیر آن اقدامات در میان سران خودخواه ایرانی نگران شده باشد و شاید هم او را اقناع کرده بودند که امکان نداشت نجبای دیرین کشور زیربار قوانینی بروند که به وسیلهٔ فردی فاقد نسب خانوادگی وضع گردیده بود. در نتیجه تخت و تاج فرزندش در مخاطره بود و شاید هم رویه علیاحضرت

---

۳۰. با صلاحدید دولتهای روسیه و انگلستان در سال ۱۱۵۹ هـ.ق. نمایندگان چهار دولت ایران و عثمانی و روسیه و انگلستان در شهر ارز روم گرد آمدند تا اختلافات سرحدی بین ایران و عثمانی را حل نمایند. پس از مدتها مذاکره در سال ۱۱۶۳ هـ.ق. معاهدهٔ ارز روم به امضاء رسید.

مبتنی بر علتی کوچکتر یعنی حسادت از نفوذی بوده که امیر در فکر پادشاه داشته است، ولی به هر دلیلی که متصوّر بود مادر شاه نیز نفوذ خود را بر ضد امیر به کار انداخت و با عدهٔ زیادی از متنفذان و اشخاص ناراضی که در نتیجه اقدامات امیرمداخل غیرقانونی ایشان از میان رفته بود همداستان شد. اما در ابتدا، این تحریکات اثری در ذهن شاه نکرد و اگر او فقط از رأی خود پیروی می‌کرد شاید امیر می‌توانسته ایران را مدتی از وضع آشفته‌ای که همواره بدان دچار بوده است نجات بخشد.

سبک حکومت امیر از روی تجربه نافع‌ترین طریقه به حال مردم شرقی بوده است یعنی حکومت قرین اقتدار که توأم با افکار روشن و اصلاحات باشد. وی هرگز ادعا نکرده است که در پی تربیت مردم یا به فکر پی بردن به تمایلات ایشان بوده است و اعتراف می‌کرد که به دنبال تأمین رفاه حال و جلوگیری از امیال ناروای آنها بوده است ولی وزیر هدفی بسیار عالی‌تر داشته و می‌خواسته است اثر اقداماتش پایدار بماند و توفیق رویهٔ او لااقل تغییر کلی در اخلاق و رفتار ایرانیان ایجاد می‌کرده است.[۳۱]

دفتر ایام را ورق می‌زنیم و وقایع و اقدامات دورهٔ صدارت سه سال و سه ماه و سه روزه امیر را مرور می‌کنیم.

● خارج شدن حاج میرزاآقاسی از بست

پس از تعیین میرزاتقی‌خان امیرکبیر به صدارت عظمی و اطمینان خاطر حاج‌میرزا آقاسی در برخورداری از تأمین جانی، در نامه‌ای به عنوان ناصرالدین‌شاه تقاضا کرد به او اجازه دهند به عتبات عالیات سفرکرده و درآستان ملایک پاسبان حضرت‌سیدالشهدا(ع) مجاورت اختیار نماید. شاه بر زحمات چندسالهٔ او رحمت آورد و از جانب دولت نصرالله‌خان یوزباشی لک با پنجاه سوار ملازم خدمت او شدند. حاجی پس از ۵۶ روز مجاورت آستان حضرت عبدالعظیم(ع) در روز سه‌شنبه سوم ذیحجةالحرام ۱۲۶۴ هـ.ق. در میان سواران مخصوص از بست خارج و روانهٔ کربلای معلی شد.[۳۲]

---

۳۱. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۴۳ ـ ۳۴۴.

۳۲. ر.ک: محمدتقی‌بن‌محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۳۷.

● انتقال جسد محمدشاه به قم

به طوری که پیش از این اشاره شد جسد محمدشاه را موقتاً در باغ لاله‌زار به خاک سپردند تا درفرصتی مناسب به قم انتقال‌دهند. روز دوازدهم ذیحجةالحرام ۱۲۶۴هـ.ق. ناصرالدین‌شاه به اتفاق امیرکبیر و بزرگان کشوری و لشکری به باغ لاله‌زار رفتند و در مراسم ویژه‌ای جنازه شاه مرحوم را از خاک خارج و بر دوش بزرگان درگاه جهت انتقال به قم تشییع کردند. جنازه پس از خروج از باغ در میان صفهای طویل اهالی شهر تا خارج از شهر همراهی شد و روز چهارشنبه ۱۸ ذیحجه در جوار حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (ع) مدفون گردید.[۳۳]

● ازدواج امیر با ملکزاده‌خانم

ناصرالدین‌شاه علی‌رغم مخالفت مادرش یگانه خواهر تنی خود ملکزاده‌خانم را به عقد نکاح امیر درآورد. این دومین ازدواج امیر بود. همسر اولش دخترعمویش بود که از او سه فرزند داشت: میرزااحمدخان[۳۴] مشهور به امیرزاده و ملقب به ساعدالملک و دو دختر که یکی با عزیزخان آجودانباشی[۳۵] سردارکل و دیگری با میرزا رفیع‌خان مؤتمن ازدواج کردند.

فریدون آدمیت به نقل از فرانت کاردار سفارت انگلیس درباره چگونگی ازدواج امیر با خواهر شاه می‌نویسد:

> با این زناشویی مهدعلیا سخت مخالفت می‌ورزید از آن که می‌ترسید بر نفوذ امیرنظام بیفزاید، و این امری طبیعی بود. اما شاه به حرف مادرش گوش نداد و در این کار اصرار داشت و می‌گفت سعادت سلطنتش بسته به وجود

---

۳۳. ر.ک: محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۰۱.

۳۴. میرزااحمدخان یگانه پسر امیر از همسر اول او در سال ۱۲۵۴ هـ.ق. متولد شد و به هنگام قتل پدرش ۱۴ سال داشت. تا مدتی که میرزاآقاخان بر سر کار بود کاری به او ارجاع نشد. پس از برکناری او در سال ۱۲۷۵ هـ.ق. به منصب سرتیپی نایل شد و در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. به مقام ریاست قشون آذربایجان منصوب شد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۹۴.

۳۵. پسر محمدسلطان مکری از جمله رجال معروف دوران قاجاریه است. پس از قتل امیر علی‌رغم مخالفت میرزاآقاخان هم‌چنان بر سر کار ماند و مورد توجه و عنایات ناصرالدین‌شاه قرار داشت.

امیرنظام است. افراد خاندان سلطنتی در اندرون سخنان طعنه‌آمیز می‌گویند که پسر نوکر قائم‌مقام را با خواهر شاه تازه و دختر شاه سابق دست به دست دادند.[۳۶]

کنت گوبینو سفیر فرانسه در ایران در یکی از مقاله‌های خود به ازدواج امیر اشاره کرده و نوشته است:

شاه می‌خواست خواهر شانزده ساله‌ای را که از پدر و مادر خود داشت به ازدواج امیرنظام درآورد،[۳۷] اما دختر مقاومت لجوجانه‌ای کرده و می‌گفت «نمی‌خواهم خون قاجار با خون آشپزی بیامیزد.» سرانجام ناچار به تسلیم شد و عقد نکاح واقع گشت. نفوذی که امیرنظام در روحیهٔ نزدیکان خود پیدا می‌کرد به درجه‌ای بود که شاهزاده‌خانم پس از چندماه چنان شیفته و فریفتهٔ او شده بود که هنگام خروج امیر از خانه می‌گفت به او خبر بدهند تا به گاه مراجعت از پنجره اندرون او را پوشیده بنگرد.[۳۸]

عقد ازدواج امیر با ملکزاده‌خانم روز جمعه ۲۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۵ هـ.ق. در کاخ سلطنتی تهران صورت پذیرفت.[۳۹] جشن عروسی دو هفتهٔ بعد به طرز باشکوهی در شب چهارشنبه چهارم ربیع‌الثانی برگزار شد و شاهزاده‌خانم را به خانهٔ امیر روانه کردند.[۴۰]

حاج میرزا محمدحسن جابری انصاری به نقل از ملکزاده‌خانم چگونگی نخستین شب حضورش را در خانهٔ امیر چنین روایت کرده است:

شبی مرا باشکوه سلطنتی به خانهٔ امیر بردند و در سیزده‌سالگی نور از ماه چهارده می‌ربودم. تا نیمه‌شب امیر به اندرون نیامد و شاهزاده‌خانمهای حرم شاهی چون ستارگان به‌هم ریخته و به جذب‌و دفع یکدیگر آمیخته و شوری از ساز و آواز درانداختند که خواجه آواز ورود امیر را داد. چنان خاموش

---

۳۶. فریدون آدمیت، ص. ۶۵۹.

۳۷. نویسندگان سن ملکزاده خانم را به هنگام ازدواج با امیر متفاوت ذکر کرده‌اند. به نوشته فریدون آدمیت در هنگام عقد ظاهراً پانزده‌ساله بوده است و امیر نیز حدود ۴۳ سال داشته است. ر.ک: ص. ۲۰، ۲۳.

۳۸. ژوزف آرتور گوبینو، «میرزاتقی‌خان امیرکبیر»، **مجلهٔ محیط**، ۱ (۲) مهر ۱۳۲۱، ص. ۵۵.

۳۹. مهریهٔ عروس هشت هزار تومان نقد اشرفی ناصرالدین‌شاهی هجده نخودی و یک جلد کلام‌اللّه مجید بود. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۲۳.

۴۰. ر.ک: محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۰۵.

شدند که گویی همه مردند و هر یک سر به گوشه‌ای فرو بردند. من ماندم و دایه. امیر به ورود حجله شام‌وقلیان خواست و نشست به حکم نوشتن. شام آوردند و خورد و سخنی به من نگفته تنها در بستر خفت و سپیده‌دم بیرون رفت. من هم به بستر دیگر خفته. تا هفده شب بدین منوال گذشت. محفلیها رفتند، من ماندم و دایه و خانه. برخاستم جامه‌دان امیر را گشودم آنچه لباس چرکین بود دادم شستند و دوختنیها را دوختم و به صندوق گذاردم و به خانه‌داری از تنظیف حجرات و تنظیم بیوتات پرداختم. شب هجدهم که امیر آمد و مرا به کدبانویی دید پسندید و آن شب هم‌بستر من شد.[۴۱]

● شورش سربازان در تهران و توطئه براندازی امیر

بیش از یکصد و چهل و چهار روز از آغاز زمامداری و یازده روز از ازدواج امیر با شاهزاده ملکزاده‌خانم نگذشته بود که توطئه بزرگی جهت براندازی او در تهران شکل گرفت. نویسندگان ایرانی و اروپایی علت فتنه را متفاوت ذکر کرده‌اند. لسان‌الملک سپهر دلیل آن را چنین نوشته است:

چون میرزاحسن‌خان برادر امیرنظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان را خاص خویش می‌دانست به استظهار برادر تکبّر و تنمّری دیگر برسرداشت. لشکریان از خشونت‌طبع و سَورَت‌خوی‌او رنجه‌و شکنجه بودند و بیم داشتند که در نزد امیرنظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین غرامت و نکایت گردند و این معنی را در دل می‌نهفتند و نمی‌گفتند.

در این وقت فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه و فوج شقاقی قراجه داغی در دارالخلافه میان سربازخانهٔ ارگ جای داشتند، چندتن از شناختگان درگاه که با امیرنظام از در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق‌الکلمه سر از فرمان برتافتد و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود به یک سوی کردند. آنگاه برشوریدند و گفتند یا شاهنشاه ایران، میرزاتقی‌خان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریدهٔ چاکران محو نماید. و هم‌آواز، در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد استغاثت برافراشتند.[۴۲]

---

۴۱. محمدحسن جابری انصاری، **آگهی شهان از کار جهان** (اصفهان: بی‌نا، ۱۳۱۴)، ج. ۳، ص. ۵۹.

۴۲. محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۰۶.

واتسون دستهای پنهان این فتنه را در جای دیگری شناسایی کرده و می‌نویسد:

پس از جلوس شاه هیچگونه وجهی به خزانهٔ دولت نرسید، از طرف دیگر مخارج بسیار سنگین شد. لشکری که در میدان جنگ خراسان بودند،[۴۳] برای تأمین وضع خود کاملاً به حکومت مرکزی اتکاء داشتند و دولت هم فاقد اعتبار لازم بوده که یگانه وسیلهٔ اطمینان و استقرار به شمار می‌رفته است. علاوه بر اشکالات مالی که به رفع آنها ناگزیر بودند مایه تصدیعی که موجب نگرانی شد اقدام به آزردگی و کسر درآمد و مال آن همه افراد بانفوذ و بی‌بندوبار یعنی سرهنگهایی بود که لباس و پول به عنوان افواجی دریافت می‌کردند که وجود خارجی نداشتند. گارد همایونی در زمان فتحعلی‌شاه گروهانی کافی مرکب از ششصد سوار بود، در دورهٔ نوادهٔ پادشاه مزبور عدهٔ آن روی کاغذ به چهارهزار تن رسید و در موقع احضار فقط سیصد تن. وضع دستگاههای کشوری مانند وضع و حال لشکری بود، عدهٔ کثیری از حق مستمری سرشار که حاجی میرزاآقاسی برقرار کرده بود برخوردار بودند. بی‌آن که این مستمریها به مناسبت کمترین خدمت از ناحیه افراد باشد و بسیاری از این مستمری‌بگیرها از طبقات روحانیان و متنفذان بودند که ناگزیر انصراف ایشان از دریافت آن وجوهات دشوارتر بود. با وجود این امیر با استقامت رای برای کاستن هزینهٔ دولت و قطع یا کم کردن مستمریهای ملاها و شاهزادگان عاطل اقدام کرد.[۴۴]

اما به طوری که در صدرالتواریخ آمده است در عوض کسر مواجب، برخلاف گذشته وجه آن به سهولت پرداخت می‌شد:

او کاری که کرد از جمیع مواجب مردم کاست و از برای هر یک ششماهه مواجب منظور نمود و ششماه دیگر را بازگرفت و دراین خصوص فرمانها به مردم داد که هنوز آن فرمانها موجود است. حقوق جمیع علما را کسر کرد و نصف سال منظور نمود.

---

۴۳. حسن‌خان سالار پسر الله‌یارخان آصف‌الدوله که در دوره محمدشاه از اطاعت حکومت مرکزی سرباز زده و شکست خورده بود، در اواخر سلطنت محمدشاه مجدداً علم طغیان برافراشت. میرزاتقی‌خان امیرکبیر سلطان مرادمیرزا را به جنگ او فرستاد و وی در سال ۱۲۶۶ هـ.ق. مشهد را تسخیر کرد و سالار و کسان او را بکشت و بر اثر این خدمت به حسام‌السلطنه ملقب گردید. ر.ک: محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران زمین**، ص. ۲۴۶

۴۴. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۴۷ ـ ۳۴۸.

اگرچه میرزاتقی‌خان امیرنظام مواجب مردم را کسر کرد ولی کسر او بهتر از زیادی و افزون دیگران بود، به جهت آن که در عهدشاه مرحوم و صدارت حاجی میرزا آقاسی اسم مواجب زیاد و رسم آن کم بلکه هیچ بود، مثلاً به شخصی ده‌هزارتومان مواجب می‌دادند، ولی وصول نمی‌شد. صاحب مواجب مجبور می‌شد که آن برات را به هزار تومان بفروشد و به ازاء آن هزار تومان هم اسباب خرازی فرنگ بگیرد، لیکن میرزا تقی‌خان اگرچه کسر کرد، ولی هرقدر مواجب که داده می‌شد به سهولت به حیطهٔ وصول می‌رسید و کنون هم هر کسی هرقدر مواجب دارد از خزانهٔ عامره نقد دریافت می‌کند. شاهزادگان عظام و وزرای فخام نتوانستند کاری از پیش ببرند، حال همه کس یکسان بود ولی با این حالت این کار باعث اول کینه شد که اهل ایران از او در دل گرفتند و آزرده خاطر شدند.[۴۵]

محمدجعفر خورموجی حقایق‌نگار با شجاعت و صداقت به ذکر ماجرا پرداخته و نوشته است:

پنج فوج از سربازان آذربایجانی که در ارگ سلطانی جای داشتند به اغوا و تحریک هنگامه‌طلبان بی‌شعور سر به شروشور برآورده به کلمهٔ عصیان مبادرت نمودند. تغییر صدارت و تبدیل امارت را از شهریار ثریامنزلت خواستگار آمدند. قورخانه و آذوقه به سربازخانه‌ها آوردند و مستعد طغیان شده رو به سرای اتابیکی نهادند.[۴۶]

به طوری که در صدرالتواریخ آمده است قضیه شورش سربازان دامنه‌دارتر از برکناری امیر بوده است:

... افواج به تحریک بعضی امراء به خصوص اسماعیل‌خان فراشباشی بر میرزاتقی‌خان اتابک اعظم شوریدند و درب‌خانهٔ او را احاطه نمودند، خواستند او را بکشند و تمام افواج که در طهران بودند، تفنگها را پُر کرده و باروت و گلوله برداشتند، می‌دانستند که در این هیاهو مقصر دولت خواهند شد، لهذا قرار دادند که اول میرزاتقی‌خان را بکشند بعد خودشان کشته شوند. چیزی که میرزاتقی‌خان را از کشتن نجات داد، ازدواج با حضرت علیه عالیه عزت‌الدوله دامت شوکتها بود که به جهت احترام ایشان در خانه داخل

---

۴۵. محمدحسین بن محمدمهدی فروغی، ...، ص. ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

۴۶. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۵۹.

نشدند و منتظر بودند که او از خانه بیرون آید و هلاکش سازند.[۴۷]

اما به نوشته واتسون در روز ۱۱ مارس ۱۸۴۹ م./۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۶۵ هـ.ق. شورشیان دست به اقدام حادی نزده و با فریاد ناسزا خواستار مواجب عقب‌افتادهٔ خود بودند و با اعلام رسیدگی به شکایت آنها به قرارگاه خود بازگشتند. روز ۱۶ ربیع‌الثانی یک اقدام نسنجیده از سوی مستحفظین منزل امیر قضیه را بحرانی کرد:

روز بعد نفرات مزبور بی‌اسلحه از پادگان خارج گردیدند و با افراد گارد صدراعظم مواجه شدند که به سمت جمعیت آشوبگر تیراندازی کردند که در نتیجه آن نفرات مبهوت برای گرفتن اسلحه به طرف سربازخانه شتافتند و جمعاً مراجعت کردند و فریاد انتقام بر ضد امیر می‌کشیدند.[۴۸] در این میان وزیر دخالت دوستانه کاردار سفارت انگلیس را خواستار شد، این افسر سابقاً در خدمت لشکر ایران بوده و آشوبگران به گفتهٔ او گوش دادند ولی مساعی او برای از بین بردن طغیان تأثیر قطعی نبخشید.

سربازان عصبانی متفقاً عزل امیر یا قتل او را تقاضا داشتند و دیگر سخنی از پرداخت حقوق عقب‌افتاده در میان نبود. شاه در ابتدای امر وسایل کافی برای خاموش کردن طغیان نداشت و چنین به نظر می‌رسید که ممکن بود مجبور به تسلیم و یا فشار خطرناک گروهی مسلح بشود.

در این وضع بغرنج صدراعظم داوطلب کناره‌گیری از مقام صدارت شد و فوری ارگ تهران را ترک و در خانهٔ میرزاآقاخان منزل کرد.[۴۹]

خورموجی در اشاره به فعالیتهایی که برای ابقای امیر و فرونشاندن بلوا صورت گرفت می‌نویسد:

بامداد عباس قلی‌خان جوانشیر و حاجی علی‌خان مراغه‌ای که مدتی ناظر محمدشاه مغفور بود با دو نفر دیگر از اعیان به هدایت و ارشاد سربازان مأمور آمدند. و عباس‌قلی‌خان والی که مردی سنجیده و کاردان و از اعیان و اعاظم آذربایجان بود، به دلایل عقلی و نقلی سربازان را مطمئن و مُستَمال

---

۴۷. محمدحسین بن محمدمهدی فروغی، ...، ص. ۲۱۱ ـ ۲۱۲.

۴۸. در نتیجهٔ تیراندازی دو نفر از سربازان شورشی از پای درآمدند. ر.ک: محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۰۷.

۴۹. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۴۹.

نموده با خود به در سرای وزیر لشکر آورد. مشارالیه نیز به شیرین سخنی و چرب‌زبانی رفع دلگرانی آنها را نموده و از آن پس اتابک اعظم از سرای برآمده سربازان نیز از در پوزش و عذرخواهی درآمدند. اتابک اعظم در حضرت ملک‌الملوک عجم جبین ضَراعَت بر خاک سوده سربازان نادان را شفاعت نمود.[۵۰]

به طوری که از نوشته لسان‌الملک سپهر مستفاد می‌شود ناصرالدین شاه در قضیه شورش سربازان ضمن مخالفت با دادن هرگونه امتیازی به آنها مصمم بوده است به قهوه قهریه با آنان به مقابله برخیزد:

... جماعتی به حضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای میرزاتقی‌خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت، صواب آن است که او را معزول سازید و آتش این فتنه را بنشانید.

ملک‌الملوک عجم در خشم شد و فرمود همانا مردمی ناآزموده بوده‌اید و ندانسته‌اید که اگر امروز من به خواستاری سربازان میرزاتقی‌خان را از مَکانَت خویش ساقط سازم، خویشتن را از اوج سلطنت هابط کرده باشم، پس هر روز عزل و نصب چاکران من به اختیار لشکریان خواهد بود، همانا جهان را از وجود صد چنین لشکر خواهم پرداخت و دامن حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت.[۵۱]

به طوری که واتسون می‌نویسد سرانجام شورش سربازان در تهران با مساعدت و پشتیبانی حاج سیدابوالقاسم امام جمعه تهران فرونشانده شد:

در این وضع و حال حمایت یکی از نجبای عمدهٔ قدیمی ایران از داماد بی‌نسب شاه ارزش فراوان داشت ولی دولت را تابع قید سنگین‌تری در برابر امام جمعه تهران قرار داد. این وجود عالیجاه نفوذ بسیاری در میان مردم داشت و به دستور او دکانهای بازار و کاروانسراها را بستند و برای استقامت در مقابل سربازان شورشی مسلح شدند. سکنهٔ شهر که به هیجان آمده بودند با تأیید شاه و وزیر، مشمول اندرز و دعای امام جمعه شدند، سفارتخانه‌های خارجی نیز باطناً از آنها حمایت کامل می‌نمودند. این عده برای سربازانی

---

۵۰. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۵۹ ـ ۶۰.

۵۱. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۰۰۷.

بی‌افسر قدرت مهیبی به شمار می‌رفتند و همین که یکی از دسته‌ها به سر خدمت رفت در نتیجه طغیان مزبور دیگر جای تردید نبود. از نفرات تقاضا شد که از گفتار آن افسر انگلیسی که زیردست او تعلیم یافته بودند سرباز نزنند، با این ترتیب خطری که متوجه دولت شده بود از بین رفت و امیرنظام بی‌سروصدا برای انجام بردن امور صدارت به محل کار خود مراجعت کرد.[۵۲]

به طوری که فرانت کاردار سفارت انگلیس می‌نویسد بازگشت امیر به قدرت با تظاهرات فوق‌العادهٔ اهالی تهران صورت گرفت:

در راه بازگشت امیر به دربار سلطنتی مردم شهر به دنبال او روان بودند، گوسفندان قربانی کردند و استقبال شاهانه‌ای از او نمودند. امروز برای شاه روز سرورانگیزی بود... در این مملکت هیچوقت چنین تظاهراتی به نفع وزیری دیده نشده است.[۵۳]

پس از خاتمهٔ غوغا و برقراری آرامش امیر در مورد کسانی که احتمال تحریک سربازان از سوی آنها می‌رفت با درایت رفتار کرد و از هرگونه تندروی در کیفر آنها خودداری نمود. عباس اقبال می‌نویسد:

اما آغابهرام خواجه را از طهران و صدرالممالک را از قم به کرمانشاه فرستاد و اسماعیل‌خان فراشباشی رابه پرداخت پنجاه هزار تومان جریمه مجبور ساخت.

میرزاآقاخان در ازاء خدمتی که در خواباندن شورش افواج آذربایجانی بروز داده بود به لقب **اعتمادالدوله** و حاجی علی‌خان مراغه‌ای به سمت **فراش‌باشی‌گری** منصوب گردید.[۵۴]

به نوشته روزنامه وقایع‌اتفاقیه دربارهٔ افواج شورشی نیز چنین اتخاذ تصمیم شد:

از جملهٔ آن افواج یکی فوج قهرمانیّه بود که علی‌الظاهر منشاء فساد بود، از همه جری‌تر حرکت می‌کردند و بعد از این هنگامه هم که فوج مزبور را مأمور کرمانشاهان نمودند در آنجا نیز خودسری و هرزگی نموده در خدمت مُساهَله و مُماطَله کردند و این حرکت آنها نیز علاوه بر تقصیر سابق گردید، لهذا

---

۵۲. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۴۹ ـ ۳۵۰.

۵۳. نامهٔ مورخ ۱۷ مارس ۱۸۴۹ م. فرانت به لرد پالمرستون وزیر امور خارجه انگلیس نقل در فریدون آدمیت، ص. ۱۹۸ ـ ۱۹۹.

۵۴. عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۱۱۰.

اعلیحضرت به موجب دستخط همایون حکم... به صاحب اختیار آذربایجان و بزرگ قشون آنجا فرمود که مفسدین و اشرار فوج مزبور را تنبیه و سیاستی سزاوار نماید که عبرت کل قشون شود و تا بعد از این احدی هوس این‌گونه جسارت ننماید. این اوقات از قراری که از آذربایجان خبر رسید به قدر صدوپنجاه نفر از اشرار آنها را که منشاء فساد و مصدر تقصیر بودند گرفته و سیاست به قانون نظام کرده هر یک را در خور خیانت و اندازهٔ تقصیر تنبیه نمودند. چندنفری که بیشتر مصدر خیانت و باعث جنایت بودند به سزای خود رسیدند و تتمّه علی قدر مرا تبهم نیز تنبیه نظامی گردیده و بقیه فوج در نوکری خود آسوده و برقرار گردیدند.[۵۵]

● اصلاحات اداری و اجتماعی امیر

میرزاتقی‌خان امیرکبیر پس از پایان شورش سربازان و آرام کردن اوضاع آشفته کشور اصلاحات اداری و اجتماعی خود را آغاز کرد.

● اعزام دانشجو به خارج

امیرکبیر برای تحقق برنامه‌های اصلاحی خود به افراد دانا و کارآزموده نیاز داشت و بدین جهت تعدادی دانشجو به اروپا فرستاد. صدرالتواریخ در اشاره به این اقدام امیر چنین نوشته است:

میرزاتقی‌خان اتابک اعظم، هر چیز را که باعث ترقی دولت و ملت بود آن را فراهم می‌آورد و چند نفر شاگردان به فرنگستان فرستاد و آنها را موظف ساخت که هر یک تحصیل علمی نمایند و به ایران مراجعت کنند و آن شاگردان پس از چندی تحصیل و تکمیل به ایران آمده هر یک به علم خود ماهر و استاد شدند و هندسه و زبان و جغرافیا و طب و ریاضی و نجوم و نقاشی و مشاقی و سایر فنون نظام را تکمیل نموده، اجازه از معلمین آنجا در دست داشتند.[۵۶]

---

۵۵. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲۴ هفده رمضان ۱۲۶۷.

۵۶. محمدحسین بن محمدمهدی فروغی، ...، ص. ۲۱۳.

● انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه

امیرکبیر به منظور آشنا کردن مردم با تحولات کشورهای اروپایی روزنامهٔ وقایع اتفاقیه را تأسیس کرد. دکتر محمداسماعیل رضوانی در این‌باره می‌نویسد:

روزنامه وقایع اتفاقیه به همّت میرزاتقی‌خان امیرکبیر و بدون تردید با رضایت کامل ناصرالدین‌شاه و به فرمان او انتشار یافته است؛ چه اگر خود شاه به این پدیده بی‌علاقه بود بعداز شهادت امیر انتشار آن‌را متوقف می‌کرد. نکته‌ای که باید تذکر داده شود این است که کلمهٔ روزنامه در این زمان بر نشریه‌ای که به طور منظم منتشر شود اطلاق نمی‌شد بلکه مطلقاً معنای گزارش داشت. پس روزنامه وقایع اتفاقیه یعنی گزارش وقایعی که اتفاق افتاده است. بنابراین کلمهٔ روزنامه جزء اسم این نشریه است یعنی اگر بگوییم وقایع اتفاقیه اسم آن را ناقص ادا کرده‌ایم.

روزنامه وقایع اتفاقیه تا شماره شانزدهم روزهای جمعه و از آن به بعد روزهای پنج‌شنبه در چهار صفحه و اغلب در شش صفحه و گاهی در هشت و به ندرت در دوازده صفحه منتشر می‌شد. قیمت روزنامه در طول دهسال هیچ تغییری نکرد. بهای تک شمارهٔ آن دهشاهی بوده و بهای آگهی نیز هر سطری دهشاهی بوده است.

ریخت‌وشکل روزنامه تقریباً یکنواخت ماند و بین شمارهٔ اول و شماره‌های آخر تفاوت ظاهری مهمی وجود ندارد.

دست‌اندرکاران روزنامه را به سادگی نمی‌توان شناسایی کرد. طبع بوالهوس ناصرالدین‌شاه باعث می‌شد که مرتباً صاحبان مقام جابه‌جا می‌شدند. از این‌رو تردید نیست که خطاط، نقاش، مترجم و نویسنده و مأمورین چاپ در طول دهسال تغییر می‌کردند و مختصر تغییراتی که در هیأت و ریخت روزنامه مشاهده می‌شد مولود همین تغییرات است.

مشهورترین دست‌اندرکاران روزنامه عبارتند از:

۱. حاج میرزاجبار تذکره‌چی (پدر میرزاجوادخان سعدالدوله) مدیر روزنامه.
۲. برجیس صاحب مترجم روزنامه.[۵۷]

---

۵۷. ادوارد برجیس انگلیسی در زمان عباس میرزا به عنوان استاد فن چاپ به استخدام دولت ایران درآمد. بسیار زیرک بود، زبان فارسی را آموخت و در دستگاه حکومت آذربایجان عنوانی پیدا کرد و در کار ترجمانی نیز خدمت می‌کرد. ضمناً با همکاری برادرش به کار تجارت پرداخت و با آن که کارش رونق گرفت

۳ـ میرزاعبدالله، نویسنده فارسی روزنامه.[۵۸]

بهای روزنامه بسیار گران بود و مردم عادی قادر به خرید آن نبودند لذا ارباب مناصب و مواجب و حکام ولایات به اشتراک سالیانهٔ آن ملزم گردیدند. صدرالتواریخ دراین‌باره می‌نویسد:

> چون از برای این کار مخارجی لازم بود، لهذا قرارداد هر کسی در ایران دارای دویست تومان مواجب دولتی است، باید اجیر یک روزنامه شده و در سال دو تومان قیمت آن را بدهد.[۵۹]

باتوجه به قیمت ارزاق که در این روزنامه منتشر شده است ملاحظه می‌گردد قیمت یک شمارهٔ آن برابر با ۱/۵ کیلوگرم گوشت یا یک قطعه مرغ بوده است.

نخستین شماره روزنامه وقایع اتفاقیه روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ هـ.ق. در تهران انتشار یافت. در صفحهٔ اول آن علامت شیروخورشید و در بالای آن عبارت **یا اسدالله الغالب** و در زیر آن عنوان **روزنامچهٔ اخبار دارالخلافه طهران** چاپ شده بود. در رابطه با هدف از انتشار آن در صفحهٔ نخست چنین نوشته شده بود:

> از آنجا که همّت حضرت اقدس شاهنشاهی مصروف بر تربیت اهل ایران و استحضار و آگاهی آنها از امورات داخله و وقایع خارجه است لهذا قرار شد که هفته به هفته احکام همایون و اخبار داخله مملکتی و غیره راکه در دول دیگر **گازت** می‌نامند در دارالطباعه دولتی زده شود و به کل شهرهای ایران منتشر گردد که اهالی ممالک ایران نیز در هر هفته از احکام دارالخلافه مبارکه و غیره اطلاع حاصل نمایند و از جمله محسنات این گازت یکی آن که سبب دانایی و بینایی اهالی این دولت علّیه است؛ دیگر این که اخبار کاذبه و اراجیف که گاهی برخلاف احکام دیوانی و حقیقت حال در بعضی از شهرها و سرحدات ایران پیش از این باعث اشتباه عوام این مملکت می‌شد بعد از این به واسطهٔ روزنامچه موقوف خواهد شد و بدین سبب لازم است که کلّ

← اما یکباره خود را ورشکسته اعلام کرد و به دولت و بازرگانان و اتباع ایران بدهکار شد. بالاخره قرض خود را ادا کرد. با سابقه‌ای که در فن چاپ و ترجمه داشت امیر او را به کار روزنامه گماشت. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۳۶۸ ـ ۳۶۹.

۵۸. ر.ک: محمداسماعیل رضوانی، **روزنامه وقایع اتفاقیه** (تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۳)، ج. ۱، مقدمه.

۵۹. محمدحسین بن محمدمهدی فروغی، ...، ص. ۲۱۴.

امنای دولت ایران و حکام ولایات و صاحب منصبان معتبر و رعایای صادق این دولت این روزنامه‌ها را داشته باشند و برحسب قرارداد فوق در یوم جمعه پنجم شهر ربیع‌الثانی ایت ایل سنهٔ ۱۲۶۷ به این کار شروع شد و مباشرین روزنامه به هر کس که طالب باشد هفته به هفته خواهد رساند.[۶۰]

روزنامه وقایع اتفاقیه امتیازاتی نیز دارد. دکتر رضوانی در این‌باره می‌نویسد:

نخست این‌که بهای خواربار و مایحتاج مردم در بعضی شماره‌ها درج می‌شد. آگهی‌هایی که گاهی فروشندگان کالاها می‌داده‌اند بهای آن را هم تعیین می‌کرده‌اند. بنابراین مجموعه روزنامه برای تحقیق در تاریخ اقتصادی ایران خیلی مفید است.

امتیاز دوم این است که برای نخستین بار همراه بعضی از شماره‌های روزنامه آگهی‌هایی از طرف دولت تحت عنوان اشتهارنامه منتشر می‌شد و منادی‌گر و جارچی در پرتو این روزنامه جای خود را به اعلان و اعلامیه داده است.

امتیاز سوم این است که برای محققان جغرافیای تاریخی ایران در دوره قاجار فوق‌العاده گرانبها است، چون اخبار سفرهای داخلی ناصرالدین‌شاه در این روزنامه و روزنامه‌های بعدی به دقت درج می‌شده و به هرجا که شاه پا می‌نهاده در صورت لزوم شرحی از اوضاع جغرافیایی آنجا نگاشته می‌شده است. شرح مشاهدات اماکن و آثار باستانی نیز در این روزنامه آمده که از نظر باستان‌شناسی اهمیت دارد.

امتیاز چهارم این است که با زبان بسیار ساده و سلیس نوشته می‌شده و باید آن را سرفصل تحول نثر فارسی شمرد. تا پیش از انتشار این روزنامه نوشته‌هایی به این درجه از سادگی نداریم. حتی روزنامه میرزاصالح نیز نثری مسجع و مقفی داشته که نویسندگان آن از مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی تقلید می‌کرده‌اند.

امتیاز پنجم ـ و مهمترین آنها ـ این که مجموعه‌ای است که اخبار ایران و جهان را از ۱۲۶۷ تا ۱۲۷۷ هـ.ق. آشکار می‌سازد.

امتیاز ششم امتیازی است سیاسی، بدین معنی که در آن زمان قدرتهای استعماری که تصمیمات غیرانسانی و سودجویانه دربارهٔ ایران اتخاذ می‌کردند، از طریق انتشار اعلامیه، مقاله و خبر در جراید خارجی، اعمال

---

۶۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۷.

خود را موجه جلوه می‌دادند و شگفت این که دولت ایران را دولتی غیرمنطقی، زورگو و ظالم و خودشان را دولتی عادل و مظلوم قلمداد می‌نمودند. در مقابل کسی نبود که به تُرّهات آنها جواب گوید. این روزنامه و روزنامه‌های دیگر کم و بیش به این قبیل مقاله‌ها و اعلامیه‌ها پاسخ می‌گفت. بنابراین وجود آن بسیار سودمند بود و شاید به همین دلیل مرحوم امیرکبیر این روزنامه را به وجود آورد.

روزنامه وقایع اتفاقیه اگر در روزگار خود قدر و منزلتی نداشت امروز یکی از نفیس‌ترین و گرانبهاترین آثاری است که در پرتو درایت و کفایت امیرکبیر برای ما باقی مانده است.[۶۱]

● تأمین آب شهر تهران

براساس گزارشهای موجود ظاهراً نهری را که به دستور حاج میرزاآقاسی برای انتقال آب رودخانهٔ کرج به تهران حفر کردند آن طور که انتظار می‌رفت کارساز نشد و به سبب خرابیهای پی‌درپی آن، مشکل کم‌آبی پایتخت کماکان باقی بود. میرزاتقی‌خان امیرکبیر برای سامان دادن به این مهم دستور داد نخست نسبت به مَرِمّت نهر کرج اقدام نمایند. در شماره ۱۰ روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره چنین نوشته شده است:

شاه نهر بزرگی که در دارالخلافه در بالای نگارستان حفر شده بود که آب از رودخانهٔ کرج به شهر بیاید در عهد شاهنشاه فردوس آرامگاه کنده شده و تاکنون آبی به شهر از نهر مزبور جاری نشده بود در این اوقات که اول بهار است و اهل شهر قدری کم‌آبی می‌کشیدند و به سبب این که تا حال آب در نهر مزبور متصل جاری نبوده قدری خرابی به او رسیده بود محض رفاه رعایا و برایا و سکنهٔ دارالخلافه امنای دولت علیه مخارج حفر و تعمیر و بنّایی نهر مزبور را که قریب به ده سنگ آب‌گیر دارد از دیوان اعلی داده و درست نموده از آب کرج لبالب و مملو به شهر جاری کرده ده شبانه‌روز به کل محلات و خانه‌ها تقسیم‌شده و اغلب مساکین که هیچوقت در خانه‌های خود به این‌طور آب جاری ندیده‌بودند و به آب چاه یا آب دستی سقاگذران می‌کردند حوضها و گودیها در خانه‌های خود ساخته و در این ده شبانه روز از آب جاری پُر کرده

---

۶۱. محمداسماعیل رضوانی، همانجا.

و همگی سیراب گردیده شکرگزاریها از ملاحظهٔ امنای دولت عِلِیّه به احوال اعالی و ادانی دارند.[۶۲]

با آغاز فعالیتهای کشاورزی و نیاز به آبیاری مزارع و باغها انتقال آب به تهران مختل شده و قاعده آب‌رسانی هر ده‌روز یکبار به محلات شهر عملی نگردیده است لذا برای تأمین آب شهر در فصل تابستان تمهیدات دیگری نیز در نظر گرفته شد که از آن جمله استفاده از آب رودخانه در بند بود. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه در این باره چنین است:

از آب رودخانهٔ دربند و تجریش اهل دارالخلافه از قدیم حقابه داشتند که هر وقت محتاج می‌شدند از نهر مشهور به **حکم‌آباد** آب به شهر می‌آوردند که رفع عسرت اهالی شهر می‌شد درین اوقات به جهت کم‌آبی اهل شهر در تنگی بودند نواب شاهزاده بهرام میرزا[۶۳] و مقرب‌الخاقان آجودان‌باشی حکم کردند که موافق قرارداد قدیم ده شبانه‌روز آب مزبور را به شهر بیاورند که سکنهٔ دارالخلافه سیراب گردند و روز چهارشنبه نوزده شهر رجب آب رودخانه از نهر حکم‌آباد به شهر جاری گردید.[۶۴]

و باز در این رابطه روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در گزارش دیگری می‌نویسد:

در باب آب دارالخلافه طهران حقابه از چندجا دارد و از یک نهر مخصوص معمول نیست زیراکه اگر همیشه از یک محل باشد زراعت و باغات آن محل خشک و بی‌آب می‌ماند چند وقت پیش ازین ده شبانه‌روز آب از دربند و تجریش که حقابه از قدیم داشتند به شهر آوردند و بعد از آن چهار شبانه‌روز هم از نهر شاهی آوردند و به جهت ماه مبارک رمضان بنا بود که از درکه و اوین آب بیاورند چون که دیدند آب آنجا کم است و آن‌قدر پرزور نیست که به شهر برسد و کفایت بکند آب رودخانه کرج را از همان نهر شاهی به شهر آوردند و سمت دروازه شمیران و بعضی محلات دیگر آن اطراف از آب سیراب شدند و سایر محلات شهر را نیز سیراب خواهند کرد و قرار است که آب به هر محله و هر خانه برسد که در این ماه مبارک همهٔ اهل شهر از غنی و فقیر آب داشته باشند و کسی تنگی نکشد که در سالهای سابق بسیاری از این اشخاص از جهت آب در عسرت و تنگی بودند.[۶۵]

---

۶۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۰ هشتم جمادی‌الثانی ۱۲۶۷.

۶۳. پسر دوم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه.

۶۴. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۶ بیست و یکم رجب ۱۲۶۷.

۶۵. همان، ش. ۲۲ سوم رمضان ۱۲۶۷.

با این وجود مشکل آب‌رسانی به تهران برطرف نشد زیرا روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره چنین نوشته است:

امنای دولت در اول بهار قرار دادند که در هر ماهی ده شبانه روز آب جاری به کل شهر برسد و در اکثر ایام گرمای تابستان انصافاً به همین قرار آب آمده است اما در آخر تابستان به جهت شدت گرما بعضی از چشمه‌ها خشکید و آب کل طهران کم شده بود و به جهت زیادی زراعت آنچه آب بود در بیرون شهر مصرف می‌شد و به شهر نمی‌آمد و حالا هم که اول پاییز و وقت کاشتن حاصل شتویست باز آب در بیرون شهر زیاد مصرف می‌شود، با وصف این درین هفته قرار داده‌اند که پنج شبانه‌روز آب جاری از چهار شترگلوی شهر داخل شده به کل محلات و خانه‌های شهر برسد. آنچه به مباشرین روزنامه معلوم شده این است که در باب آب، مردم بیرون شهر به اهل شهر ظلم و بی‌حسابی می‌کنند و چون که زراعت زیاد می‌کنند آبی که حق اهل شهر است به صیفی و باغات و غیره مصرف می‌نمایند و با این که امنای دولت این قرار را گذاشته‌اند که ماهی ده شبانه‌روز آب به شهر برسد باز رعایای اطراف به رضامندی خود این آب را نمی‌دهند و آنچه می‌توانند سعی و کوشش می‌کنند که حقابه به شهر نرسد، ان‌شاءالله بعد ازین امنای دولت علیه درین باب قرار درستی خواهند گذاشت.[۶۶]

به هر تقدیر چند روز بعد از خبر روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به دستور میرزاتقی‌خان امیرکبیر تقسیم نامه‌ای برای آب رودخانهٔ کرج تهیه شد.[۶۷]

به موجب این تقسیم‌نامه که بر روی چلوار ترسیم شده آب رودخانه به هشتادوچهار سنگ منقسم گردیده و برای هر یک از قراء و املاک حواشی رودخانهٔ مزبور حقابه‌ای تعیین شده است. بر همین اساس ۹ سنگ آب برای نهر شاه که مختص تهران بود اختصاص یافت. به طوری که در ذیل این تقسیم‌نامه ذکر شده است: قرار تقسیم آب رودخانه کرج که برحسب امر اولیای دولت ابدمدت قاهره مشخص و منشعب شده است نباید تغییر و تبدیل یابد و چهل روز از بهار گذشته اول تقسیم آب است. تقسیم‌نامه به مهر امیر با متن: **لااله الاالله الملک الحق المبین محمدتقی** ممهور گردیده است.

---

۶۶. همان، ش. ۳۵ ششم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

۶۷. رونوشتی‌ازاین‌تقسیم‌نامه در**گنجینه‌اسناد**، (۲)تابستان ۱۳۶۸، مقابل ص. ۱۶۷ به‌چاپ‌رسیده است.

● انتظامات در دارالخلافه تهران

تا دورهٔ صدارت امیر سازمان انتظامی دوره قاجار به همان شیوه عهد صفویان بود. در رأس مأمورین انتظامی کلانتر یا بیگلربیگی قرار داشت. وی برای حفظ نظم عمومی در هر یک از محلات شهر کدخدایی را منصوب می‌کرد که می‌توانست درباره تخلفات جزیی مانند اعمال خلاف نظم و اخلاق عمومی داوری کرده و متخلفان را جریمه کند، به چوب و فلک ببندد و یا به زندان بیفکند. دعواهای مهم به کلانتر احاله می‌شد.

کلانتر و کدخداهای محلات در خانهٔ خودشان به امور جاری رسیدگی می‌کردند و هر کدام برای خودشان زندانی داشتند که محکومین را در آنجا نگهداری و در مواردی به غل و زنجیر می‌بستند.

مأمورین انتظامی شهر در خدمت کلانتر و کدخدایان بودند نه در استخدام اداره‌ای خاص؛ بنابراین با برکناری کلانتر و یا کدخدایان کار خود را از دست می‌دادند.

شمار مأموران کلانتر معمولاً زیاد نبود و علاوه بر کدخدایان محلات و داروغهٔ بازار تعدادی فرّاش که گَزمِه خوانده می‌شدند نیز عوامل انتظامی شهر را تشکیل می‌دادند. گزمه‌ها لباس مخصوصی نداشتند و در مواقع لازم با یک سپر و چماق مسلح می‌شدند. گزمه‌ها به دسته‌های ده نفری تقسیم می‌شدند و ریاست هر دسته به عهدهٔ یک دَه‌باشی بود. ده‌باشی در برابر دزدی‌ها و جنایاتی که در حوزهٔ او صورت می‌گرفت مسئول بود. رییس گزمه‌ها نیز به سرگزمه معروف بود که در حکم داروغهٔ محله بود.

پس از نواختن نقاره و غروب آفتاب مراقبت از شهر به نگهبانان شب سپرده می‌شد که زیرنظر میرشب انجام‌وظیفه می‌کردند. به هنگام شب رفت و آمد در شهر ممنوع بود و تنها کسانی می‌توانستند در شهر رفت و آمد کنند که اسم شب را بدانند. کسانی هم که اسم شب را می‌دانستند موظف بودند هنگام حرکت در شهر فانوس یا چراغ روشنی را با خود حمل کنند تا نشان دهد نیت سوء در سر ندارند.

گزمه‌ها یا نگهبانان شب نه فقط در کوچه‌ها گشت‌زنی می‌کردند بلکه حق داشتند که نیمه‌شب از پشت‌بامها هم بالا بروند هرچند این کار در روز هنگام قدغن بود. سرگزمه پس از غروب آفتاب ساعتی یکبار در حالی که فریاد می‌زد یا حضرت عباس، یا

خیرالحافظین در کوچه‌های شهر گردش می‌کرد تا به این وسیله به مردم بفهماند که حق بیرون آمدن از خانه‌هایشان را ندارند.

مسئولیت مراقبت از بازار به عهدهٔ داروغهٔ بازار و گزمه‌های تحت امر او بود.

کلانتر علاوه بر وظایف انتظامی با مشورت رؤسای اصناف نان، گوشت و سایر مواد غذایی و مصرفی مردم را قیمت‌گذاری می‌کرد. نظارت بر اجرای نرخهای تعیین شده به عهدهٔ داروغه بود. همچنین رسیدگی به امور احتسابیه نیز بر عهدهٔ او قرار داشت.[۶۸]

میرزاتقی‌خان امیرکبیر در ادامهٔ اصلاحات اداری خود، اصلاح امور انتظامی را نیز مدنظر قرار داد و در نخستین اقدام خود برای تغییر ساختار انتظامی شهرها به تأسیس تعدادی قراولخانه در شهر تهران همّت گماشت. لسان‌الملک سپهر در این‌باره می‌نویسد:

> هم در این سال [۱۲۶۶ هـ.ق.] برحسب فرمان پادشاه ایران در دارالخلافهٔ طهران در هر معبر و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز برگماشتند تا روز و شب در آنجا اقامت کرده، نگران وارد و صادر باشند تا هیچ‌کس با هیچ‌کس جور و ظلم نتواند کرد.[۶۹]

نظم و نسق جدید در دارالخلافه تهران به زودی آثار مثبت خود را نمایان کرد. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در این‌باره می‌نویسد:

> درین اوقات از حسن‌تدبیر و سلوک‌امنای دولت‌ایران امنیت دارالخلافه چنان است که دزدی و دَغَلی بسیارکم می‌شود، به طوری که کم ذکر می‌شود و یک سبب امنیت، گذاشتن قراول‌خانه‌هاست در شهر و امسال قراول‌خانه‌های چند در دارالخلافه بنا شد و امنای دولت قاهره معلوم کردند که بسیار بر امنیت شهر افزوده شده است لذا منظور دارند که در شهرهای معظم سایر ممالک نیز قراول‌خانه بگذارند از جمله حکم شد که در اول حوت در سی جای شهر مشهد قراول‌خانه بنا بگذارند.[۷۰]

قراولهای دارالخلافه لباس آبی کتانی می‌پوشیدند و اسلحهٔ آنها تفنگ بود. قراولها به

---

۶۸. ر.ک: ویلم فلور، **جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار**، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران: توس، ۱۳۶۶)، ص. ۳۰ ـ ۳۱.

۶۹. محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۱۱۹ ـ ۱۱۲۰.

۷۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱ پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

دسته‌های ده تا دوازده‌نفری تقسیم می‌شدند و از حقوق و جیرهٔ غذایی نیز برخوردار بودند.[۷۱] مسئولیت ادارهٔ قراول‌خانه‌ها با یکی از سرهنگان قشون بود. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه درخصوص افزایش قراول‌خانه‌های شهر تهران چنین است:

قراول‌خانه‌های دارالخلافه مبارکه که بعضی جایها ناتمامی داشت درین اوقات سی و هشت باب قراول‌خانه در شهر و یکباب در ارگ به اتمام رسیده و قراولها مشغول محافظت می‌باشند، و از آن وقت که امنای دولت علیه قرار قراول‌خانه و قراول درین شهر گذاشته‌اند نظم شهر نسبت به سابق بسیار شده و کمتر دزدی و بی‌حسابی در میان مردم می‌شود. خاصه درین مدت که موکب همایون به سیاحت ساحات عراق و اصفهان حرکت فرمودند فوج خرقانی در قراول‌خانه‌ها کمال محارست و محافظت نموده‌اند و عالیجاه مهدی‌خان سرهنگ فوج مزبور اغلب شبها و روزها خودش رسیدگی به قراول‌خانه‌ها و قراول‌ها نموده.[۷۲]

گزارشهای منتشره در روزنامه وقایع اتفاقیه حکایت از آن دارد که در سایه درایت و نظارت امیر نظم و امنیت کامل در تهران برقرار گردیده و دزدی، شرارت و جنایت به حداقل ممکن کاهش یافته است:

از قراری که در روزنامه‌ها نوشته‌اند در ایام سابق کمتری به این امنیت بوده از جمله نوشته بودند که کره اسبی در شب از خانه میرزابابای گمرکچی بیرون رفته بوده است و کسی از اهل خانه ندانسته بودند تا وقت صبح دیده‌اند که اسب در دست یک نفر از سربازهای خلج که قراول شهرند می‌باشد و به داروغه‌خانه آورده صاحبش را می‌پرسد بعد از آن معلوم شده به صاحبش داد. و هم‌چنین علافی در خیابان سفلی دکان داشته شب در دکان را فراموش کرده که ببندد و باز گذاشته به خانهٔ خود رفته است. از قراولان فوج خلج که مأمور به حفظ و حراست شهرند گردش می‌کرده‌اند در آخر شب به در دکان مزبور رسیده‌اند دیده‌اند که باز است. دو نفر قراول در آنجا گذاشته و دکان را به آنها سپرده و گذشته‌اند. صبح صاحب دکان از خواب بیدار شده به خاطرش می‌آید که در دکان را نبسته است مضطرب و هراسان به در دکان رفته و دیده‌است که دونفر سرباز درآنجا یکی مشغول نماز است و یکی دیگر

---

۷۱. ر.ک: ویلم فلور، ص. ۳۶ ـ ۳۹.

۷۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۵ ششم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

تفنگ در دوش دارد و به قاعدهٔ قراولی راه می‌رود. بعد از رسیدن آن شخص قراولان می‌دانند که صاحب دکان است به او می‌گویند که جمیع اموال و اسباب دکانش را وارسی بکند، بعد از آن که وارسی می‌کند قراولها می‌بینند که جمیع اموال و اسباب دکانش موجود است، آن وقت می‌روند.
عجبتر آن که یکدست پیراهن و زیرجامه از بغل دست‌فروشی در میان کوچه افتاده و سربازی برداشته و بر سر نیزه تفنگ زده و در بازار و کوچه گردانده تا صاحبش را پیدا کرده و داده است.[۷۳]

براساس خبر دیگر این روزنامه با وجودی که شاه و امیر به مسافرت اصفهان رفته و در پایتخت حضور ندارند اما اختلالی در امور ملاحظه نمی‌شود:

قراری که اولیای دولت قاهره در نظم دارالخلافهٔ مبارکه گذاشته‌اند از اهتمام و خوش‌سلوکی نواب کامیاب شاهزاده بهرام‌میرزا و مقرب‌الخاقان عزیزخان آجودان‌باشی به نوعی منتظم و مضبوط شده است که به جهت سکنه از تجار و کسبه و رعایا و غیره کمال امنیت حاصل است و به شکرگزاری و دعاگویی دولت جاوید مدت علیه مشغول‌اند و از کسی خلاف حسابی نسبت به کسی مشاهده نمی‌شود و همه آسوده‌اند.[۷۴]

به طوری که در خبرها آمده است مأمورین دولتی به دخل و تصرف اموال و اجناس پیدا شده مجاز نبوده و ملزم بوده‌اند آن اموال را صحیح و سالم نگاهدارند تا صاحبش شناخته شده و مال او مسترد گردد. خبر روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره چنین است:

از جمله اتفاقات تازه این است که شخصی پارسال در شمیرانات قاطری با بارش گم کرده بود بعد از آن که از پیدا کردنش مأیوس شده بود و جستجوی بسیار کرده و نیافته بود به ولایت خود رفته. شخصی دیگر قاطر را در صحرای باکک شمیران پیدا کرده بود و با بارش به عالیجاه محمودخان کلانتر سپرده بود که نگاهدارد تا صاحبش پیدا شود. درین روزها صاحب قاطر به دارالخلافه مبارکه آمده بعد از آن که ثابت کرد که قاطر مال اوست و از نشانهای اسباب بار او هم که درست داد صدق حرفش معلوم گردید قاطر را با هرچه در بار داشت بدون کسر و نقصان چیزی بتمامه رد نموده قبض رسیدگی بازیافت نمود.[۷۵]

---

۷۳. همان، ش. ۱۱ پانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۷.
۷۴. همان، ش. ۱۵ چهاردهم رجب ۱۲۶۷.
۷۵. همان، ش. ۱۸ پنجم شعبان ۱۲۶۷.

بعد از برکناری و قتل امیر رسیدگی و مراقبت لازم به قراول‌خانه‌ها نشد و در اندک زمانی به صورت تشکیلاتی ناکارا و به عبارتی زاید درآمد. ویلم فلور که با استفاده از مدارک و منابع مستند به بررسی وضعیت این قراول‌خانه‌ها بعد از دوره امیرکبیر پرداخته است در این‌باره چنین می‌نویسد:

قراول‌خانه‌ها و همچنین کسانی که در آنها مقیم بودند زیاد جنگی به نظر نمی‌رسیدند.

اینها اطاقک تاریک کثیفی بود که مشعلهایی در جلو آن قرار داشت در اطاقها قراولها می‌توانستند بایستند یا بخوابند. قراولها سرنوشت غم‌انگیزی داشتند، و جز نام وجه اشتراکی با سرباز نداشتند، زیراکه هیچگاه یک وظیفه نظامی، مشق صف جمع، عمل تیراندازی و غیره را انجام نمی‌دادند، آنها به عنوان یک نیروی نظامی تا زمانی که بودند نه زیانی داشتند و نه سودی. اغلب با تفنگهای پوزپُر که احتمالاً در تمام طول عمرشان شلیک نشده بود، مسلح بودند، زیراکه این تفنگها فشنگ نداشتند، و چنین به نظر می‌رسید که گفتی در هیچ پیشامدی شلیک نخواهند شد. به علاوه قراولها فقیرانه تغذیه می‌شدند، به اشکال مواجب می‌گرفتند، در جامه‌های ژنده به گدایان بیشتر می‌مانستند، تا به سربازان. راتبهٔ هنگی آنها که تصور می‌شد دریافت می‌کنند بالغ بر روزی پنج شاهی به علاوه یک جیرهٔ نان می‌شد. اما حتی این مقدار از مواجب، با همهٔ ناچیزی به ندرت به دست آنها می‌رسید. برای سروسامان دادن به زندگی خود و خانواده‌هایشان، از آنجا که غالباً ازدواج کرده بودند، می‌کوشیدند تا با قرض دادن یا مبادلهٔ پول با گرفتن ربا و با وضع مالیات بر بارها و هیمه و چوب و آجر و آذوقه‌های عبوری و ندیده انگاشتن مقررات، پولی دست و پا کنند. لباس آنها معمولاً دست دوم و ژنده بود. اما حتی در چلهٔ زمستان هر قراولخانه فقط یک پالتو داشت و هر کشیک به نوبت از آن استفاده می‌کرد. چنین می‌نماید که قراولها وظیفهٔ خود را دست‌کم گرفته‌اند، زیراکه آنان می‌خوابند، به بطالت می‌گذرانند و در حالی که تفنگها و اسلحهٔ خود را به کناری انداخته‌اند، مشغول پخت و پز، خوردن و آشامیدنند.[۷۶]

---

۷۶. ویلم فلور، ص. ۳۷ ـ ۳۸.

با گذشت زمان وضع قراولها در شهر تهران از پیش بد و بدتر شد و به طوری که معمّرین تهران روایت می‌کردند در سالهای قبل از انقلاب مشروطیت آنها به طور علنی به کارهای دیگری جز وظیفهٔ تشکیلاتی خود می‌پرداختند. بعضی از آنها به صورت سیار در شهر گوشت می‌فروختند و برخی نیز با تبر در کوچه‌های تهران می‌گشتند و هیزم‌شکنی می‌کردند. جالب‌توجه این که در مواردی که گوشت آنها فروش نمی‌رفت و روی دستشان می‌ماند اغلب با مراجعه به در بعضی از خانه‌ها و با اصرار به این که گوشت را نسیه می‌فروشیم و چند روز دیگر وجه آن را خواهیم گرفت، هر طور که بود خانمهای خانه‌دار را به خرید گوشت راضی می‌کردند. البته ماجرا به اینجا ختم نمی‌شد و به جای این که بروند و در روزی که مقرر کرده بودند برای وصول طلب خود اقدام کنند، در گوشه‌ای به انتظار می‌نشستند و همین که دود از دودکش آشپزخانه منزل به هوا می‌رفت و معلوم می‌شد که در حال پختن گوشت هستند به در خانه بازگشته و تقاضای وجه گوشت را می‌کردند. البته با این تفاوت که دیگر به فارسی تکلم نمی‌کردند و به زبان ترکی به صاحبخانه می‌فهماندند که فوج آنها آماده عزیمت به خارج از تهران است و باید تهران را ترک کنند. هرچه خانمهای خانه‌دار پاسخ می‌دادند که قرار این بود پول گوشت را چند روز دیگر بدهند به خرج آنها نمی‌رفت و باز ادعای خود را تکرار می‌کردند. صاحبخانه نیز اگر پولی در خانه نداشت مجبور می‌شد از همسایه‌ها قرض گرفته و وجه گوشت ناخواسته را بپردازد. این ماجرا روز دیگر در محله‌ای دیگر تکرار می‌شد.[۷۷]

● مجازات قمه‌کشی و قتل

کنت گوبینو نویسنده و سیاستمدار بزرگ فرانسوی در این‌باره می‌نویسد:

> به روزگار زمامداری او در پایتخت اغتشاشی رخ داده چند فقره جنایت اتفاق اتفاد و به شاه پیشنهاد کردند بستن قمه را که در ایران خیلی متداول است برای رعایا قدغن سازد ولی وزیر موافقت نکرد و گفت اجازه می‌دهم هر فردی نه تنها یک قمه بلکه چهار قمه هم با خود داشته باشد اما وای به جان

---

۷۷. این روایت را مرحوم محمدتقی یکرنگیان در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۶۶ نقل کردند و ضبط شد.

کسی که قمه را به کار ببرد! حقیقتاً به وعدهٔ خود وفا کرد و چند روز پس از این در نتیجهٔ کشمکش و زدخوردی در ملاءعام قتلی رخ داد و امیر پیاده با ملازمان خویش بدانجا رفت و هنوز کشته را از روی زمین برنداشته بودند که دستور داد قاتل را بیاورند و در ظرف یک ربع ساعت به قضیه رسیدگی کرد و دستور داد سر قاتل را روی پاره‌سنگی نزدیک محل وقوع جنایت قرار داده با تخماقی آن را کوفتند.[۷۸]

● **ممنوعیت فروش و نوشیدن شراب**

نویسندگان صدرالتواریخ در اشاره به نظم و نسق امیر و دستور منع فروش و مصرف شراب چنین نوشته‌اند:

چنان نظم و نسقی داد که هیچ قادر مطلقی بر بیچارهٔ فقیری نمی‌توانست تعدی کند، دزدی و هرزگی و شرارت سابق از میان رفت.

در شراب اثر مستی نماند، جماعت اوباش که در سابق به یک جرعه شراب چندین نفر را زخم می‌زدند و اطفال امراء را به کنار و گوشه می‌بردند. در این اوان اگر خمی باده می‌خوردند به روی ساده نگاه نمی‌کردند و مست نمی‌شدند و بر معقولیت خود می‌افزودند.

در این عهد، یکی از ارکان دولت که قولش مطابق یقین و اعتقاد و سخنش محل اعتماد است نقل کرد که در زمان امیرنظام من طفل بودم و پدرم از ارکان دولت بود و میل وافری به عیش و عشرت داشت ولی در زمان صدارت امیرنظام در خانه نزد عیال خود قدرت بعضی مُغَیّرات نداشت، بعد از اعدام آن وزیر بزرگ یعنی امیرنظام شبی دیدم وضع پدرم تغییر کرده و آب قرمزی صرف می‌کند، چون جسور و محبوب پدر بودم، پرسیدم چه می‌نوشد، جواب داد آنچه را که در صدارت امیر قدرت نوشیدن نداشتم.[۷۹]

و در جای دیگر حکایتی را نقل کرده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:

امیر زمانی قدغن کرده بود که کسی شراب نفروشد. روزی غلام سیاهی به خانهٔ یک ارمنی درآمد و شراب خواست وی امتناع کرد، غلام بیشتر اصرار

---

۷۸. ژوزف آرتور گوبینو، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، **مجله محیط**، ۱ (۱) شهریور ۱۳۲۱، ص. ۳۲.

۷۹. محمدحسین‌بن محمدمهدی فروغی، ...، ص. ۲۱۰.

نمود بنا به اذیت گذاشت. ارمنی از ترس امیر نمی‌توانست شراب بفروشد، ناچار ظرفی برداشت و به سر کوچه آمد صد دینار سرکه شیره خرید و در آن آب ریخت و نزد غلام درآورد. غلام یکدفعه آن سرکه شیره را سر کشید و بیرون دوید و چنان پنداشت که حالا باید مست شود و عربد کند. بنابه فطرت خود صدا بلند کرد و تیغ برکشید و به دنبال این و آن دوید.
مستحفظین شهر او را گرفتند و نزد امیرش بردند، محض مؤاخذه ارمنی را احضار کرد که از شراب فروختن او مؤاخذه کند. ارمنی حاضر شد و قصه بازگفت که من سرکه شیره به این سیاه دادم که چنین بدمستی می‌کند. چون غلام این بشنید روی خود را به ارمنی کرد و گفت: پدرسوخته چرا نگفتی که سرکه شیره است که من بدمستی نکنم و از حالت طبیعی بیرون نشوم. امیر بخندید غلام راگوشمالی بداد و ارمنی را مرخص فرمود.[۸۰]

به طوری که گوبینو نوشته است شاه و درباریان نیز از این دستور مستثنی نبوده‌اند: «یک قطره مشروب وارد قصر شاهی نمی‌شد،[۸۱] و رامشگران از آنجا رانده شدند و در همه جا نظم و خشونت حکمفرما بود.[۸۲]»

● تأسیس کارخانه در تهران

میرزاتقی‌خان امیرکبیر به خوبی به اهمیّت ترویج صنایع اروپایی در ایران و تهیه و تولید مصنوعات موردنیاز در کشور واقف بود و در راستای این سیاست با اعزام گروهی از صنعتگران ایرانی به روسیه نخستین گام را جهت صنعتی کردن کشور برداشت و در پی این اقدام کارخانه‌های بسیاری در کشور تأسیس شد. کارخانه‌هایی که در تهران ساخته شد عبارت بودند از:

۱. **کارخانه ریسمان‌ریسی** ـ این کارخانه به طول و عرض شصت ذرع در تهران برپا گردید. بنای آن چهارطبقه و در سقف طبقه چهارم آهن به کار رفته بود. اسباب و ادوات

---

۸۰. همان، ص. ۲۲۹.

۸۱. امیرکبیر در مکتوبی به شاه می‌نویسد: «ان‌شاءاللّه امر خیر طرب مبارک است! بیش از این جسارت نمی‌کند.» معلوم است این نامه را برای تنبیه شاه نوشته وگرنه کار طرب شاه قابل تبریک وزیر نیست.

۸۲. ژوزف آرتور گوبینو، ص. ۳۸۵.

این کارخانه از فرنگستان وارد شده بود.[۸۳]

۲. کارخانه بلورسازی ـ کارخانهٔ بلورسازی تهران در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. به بهره‌برداری رسید. به طوری که امیر به جان داود نماینده اعزامی خود به اروپا می‌نویسد بلور دارالخلافه خیلی سفید و صاف و به درجه امتیاز رسیده است. لاله و مردنگ و گیلاسی که ساخته شده است قریب به آن است که مثل بلور ممالک فرنگ به نظر آید.[۸۴]

۳. کارخانه چینی‌سازی در تهران ـ روزنامه وقایع اتفاقیه درباره چگونگی تأسیس این کارخانه می‌نویسد:

> از آنجا که اهتمام اولیای جاوید آیت عِلِیّه آن است که صنایع بدیعه در ممالک محروسه پادشاهی به ظهور آید از جمله سابق بر این اهتمام و توجه در ساختن ظروف چینی نمودند که سابقاً ساخته بودند مشابهت در لون و قواره به چینی داشتند لکن اصل خمیره به پای چینی نرسیده بود. در هفتهٔ گذشته ساخته بودند که همه‌چیز شباهت تام به ظرف چینی داشت. قاب و قدحهای بزرگ و سایر اقسام چینیهای خوب ساخته شده لهذا حکم شد که کارخانه خوب بزرگ در میان ارگ دارالخلافه طهران ساخته شود که استادان در آنجا آمده مشغول شوند و عن‌قریب ان‌شاءالله ظروف چینی خوب از کارخانه بیرون می‌آید به حدی که کفایت کند و در قیمت به مراتب از چینی مناسب‌تر تمام می‌شود.[۸۵]

۴. کارخانه چلواربافی ـ این کارخانه بین تهران و شمیران احداث شد.[۸۶]

۵. کارخانه کالسکه‌سازی در تهران ـ با آن که برای نخستین بار در دورهٔ شاه‌عباس اول صفوی کالسکه‌هایی به رسم ارمغان از سوی تزار روسیه و پادشاه انگلستان به دربار ایران فرستاده شد اما به سبب عدم وجود راههای مناسب این وسیله نقلیه جلب‌نظر شاه را نکرد. در سال ۱۲۲۷ هـ.ق./۱۸۱۲ م. پادشاه انگلیس چند کالسکه برای فتحعلی‌شاه فرستاد. شاه برای تفریح در یکی از آنها نشسته به کشیدن قلیان مشغول شد. به طوری که

---

۸۳. فریدون آدمیت، ص. ۳۸۵.

۸۴. همان، ص. ۳۸۶.

۸۵. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲ یازده ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

۸۶. فریدون آدمیت، ص. ۳۸۵.

موریه می‌نویسد: «امری که بیش از همه موجب شگفتی و تحیّر صدراعظم ایران گردید این بود که کالسکه به جلو و عقب هر دو حرکت می‌کرد.» پس از آن از روسیه هم کالسکه‌هایی آوردند اما متداول نگشت.[۸۷]

در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. به دستور میرزاتقی‌خان امیرکبیر به جهت تسهیل امر حمل و نقل ساکنان دارالخلافه تهران ساختن کالسکه در کارخانه متعلق به حسینعلی‌خان معیرالممالک آغاز شد. روزنامه وقایع اتفاقیه در رابطهٔ با این خبر چنین نوشت:

> چون که همّت ملوکانهٔ اعلیحضرت پادشاهی مصروف بر این است که اسباب آسودگی و استراحت و تسهیل امور که در بعضی دولتهای فرنگستان معمول است در دولت علیه ایران نیز شیوع یابد از جمله کالسکه سواری است که پیش از این قرار نبود که همه‌کس داشته باشد. درین اوقات مقرر فرمودند که هر کس بتواند کالسکه براه بیندازد و سوار بشود از چاکران دولت علیّه و اعیان رعایا در سفرها یا در موکب همایون مأذون است. و درین خصوص اذن عمومی دادند و این کالسکه‌ها در کارخانهٔ ابوابجمع مقرب‌الخاقان معیرالممالک ساخته می‌شود.[۸۸]

در پی این اقدام سنگفرش کوچه‌های ارگ سلطنتی تهران نیز آغاز شد. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در این‌باره می‌نویسد:

> چون درین اوقات قرار شده است که روز به روز کالسکه‌ها در شهر طهران زیاد بشود و باید راه عبور کالسکه هموار و خوب باشد لهذا قرار شده است که کوچه‌های ارگ پادشاهی را کلاً سنگفرش نمایند به طوری که هم عبور اسب و کالسکه به آسانی بشود و هم پیاده به استراحت بگذرد. وسط کوچه‌ها را به جهت عبور کالسکه گود فرش می‌کنند و دو طرف کوچه‌ها را به جهت عبور پیادگان مانند سکو قدری بالا آورده با سنگهای بزرگ مرتفع فرش می‌نمایند و این روزها مشغول ساختن این کوچه‌ها می‌باشند.[۸۹]

و در گزارشی دیگر در روزنامه وقایع اتفاقیه در تشویق عموم به کالسکه سواری چنین نوشته شده است:

---

۸۷. همان، ص. ۳۸۹.

۸۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۶ سیزدهم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

۸۹. همان، ش. ۳۸ بیست و هفتم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

در روزنامهٔ سابق که در سیزدهم ماه گذشته نوشته شده بود در باب کالسکه اشعار شده بود که منظور اعلیحضرت پادشاهی این است که کالسکه سوار شدن در میان خلق متداول باشد و این قاعده در دولت علیه ایران نیز رواج یابد و خلق آسوده‌تر در طرق و شوارع حرکت نمایند مجدداً اعلام می‌شود که حسب‌الحکم امنای دولت علیّه مقرب‌الخاقان معیرالممالک کارخانه کالسکه‌سازی در قورخانهٔ مبارکه به راه انداخته‌اند به طوری که هر قدر کالسکه بخواهند ساخته و پرداخته می‌شود و به هر قسم و هر طرح بخواهند ممکن است و این مخصوص امناء و اعیان دولت علیه نیست بلکه هر کس از تجّار و کسبه و غیره که بخواهد اذن از دولت علیه حاصل است که به کارخانهٔ مزبور رجوع نماید و به هر طرح و قسمی که بخواهد به زودی از برای او ساخته می‌شود.[۹۰]

به طوری که اعتمادالسلطنه نوشته است ساخت کالسکه در تهران زیرنظر و مراقبت محمدقلی‌بیگ کالسکه‌چی انجام می‌شد.[۹۱]

● حمل و نقل با کالسکه در تهران

یکسال بعد از شروع ساخت کالسکه در تهران، این وسیله در شبکهٔ حمل و نقل شهری تهران به کار گرفته شد. کرایهٔ آن از قرار ساعتی یک قران بود. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

... درین اوقات حسب‌الاشارة العلیه مقرب‌الخاقان مهدی‌خان صاحبجمع وجوه خارجه ده عرّاده کالسکه چهاراسبه بسیار مستحکم و مضبوط و خوب به اتمام رسانده و در میدان بیرون دروازه محمدیه در کاروانسرا کالسکه‌خانه بسته شده و اسبهای قوی و آرام و راهوار آموخته و تربیت شده است که هر کس از ذکور و اناث که بخواهد سوار کالسکه شود و بهرجا که بخواهد ببرد در هر ساعت یکهزار دینار کرایه بدهد و ذهاب و ایاب هر قدر طول بکشد از قرار ساعتی یکهزار دینار کرایه بدهند و سوای وجه کرایه مزبور هیچکس از کالسکه‌چی و سایر عمله دیناری به هیچ اسم نباید توقع نماید.[۹۲]

---

۹۰. همان، ش. ۳۹ چهارم محرم ۱۲۶۷.

۹۱. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۲، ص. ۱۱۱۸.

۹۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۷ پانزدهم ذیحجهٔ ۱۲۶۸.

● تأسیس چاپارخانهٔ جدید

ایجاد اداره‌ای به معنی پست برای نخستین‌بار به وسیله داریوش اول، پادشاه هخامنشی در ایران تأسیس شد. او دستور داد که در راهها، چاپارخانه‌های خوب بسازند و در هر چاپارخانه‌ای که با چاپارخانهٔ دیگر قریب چهار تا پنج فرسنگ فاصله داشت به تعداد کافی اسبهای راهوار و تندرو نگه دارند.[۹۳]

اصلاح وضع چاپارخانه‌های کشور موردتوجه امیر قرار گرفت و نقشه ایجاد چاپارخانه جدید به سال ۱۲۶۶ هـ.ق. تنظیم شد و شفیع چاپارچی‌باشی به ریاست دستگاه چاپارخانه تعیین گردید.[۹۴]

به طوری که روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌نویسد دستگاه چاپارخانه در مدت یکسال نظام تازه‌ای گرفت:

> امنای دولت علیه در باب چاپارخانه‌ها اهتمام فرموده بودند که منتظم باشد درین روزها کسانی که به اسب چاپارخانه آمده‌اند همگی تعریف از انتظام چاپارخانه‌ها می‌کنند خصوص از منازل عرض راه که در هر یک چاپارخانه به ترکیب قلعهٔ خوش طرح ساخته شده و اسبهای خوب نگاهداشته‌اند... نسبت به سابق امر چاپارخانه‌ها بسیار بهتر شده است و امید است که اگر مسافت منازل را کمتر قرار بدهند که منزلی از چهار یا پنج فرسنگ نباشد از این هم انتظامش بیشتر بشود که هم چاپار دیوانی و سیّاح و غیره زودتر به مقصد می‌رسند و هم اسب کمتر تلف می‌شود و مخارج دیوانی کمتر خواهد شد.[۹۵]

گزارش دیگر روزنامهٔ وقایع اتفاقیه خبر از نظارت بیشتر بر چاپارخانه و کاهش هزینهٔ ارسال نامه‌ها می‌دهد:

> از عالیجاه شفیع‌خان چاپارچی‌باشی التزام گرفتند که در رساندن نوشتجات عموم مردم اگر چاپاران ولایات مساهله نمایند دیوانیان عظام مؤاخذه از آنها بکنند و قرار دادند که عموم ناس از تجار و غیره هر کس خواسته باشد با

---

۹۳. محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران زمین**، ص. ۳۵.

۹۴. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۳۳۰.

۹۵. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۰ سی‌ام شوال ۱۲۶۷.

چاپاران کاغذ بفرستد یک کاغذ سربسته را پنج شاهی رایج دیوان و پاکت را که تا پنج کاغذ یا بالاتر باشد یکهزار دینار حق‌القدم به چاپار بدهند که کاغذها را درست و بی‌عیب برساند و با چاپار دیگر جواب از مباشر چاپارخانهٔ آن ولایت بخواهند و اگر چاپاران با گرفتن وجه کاغذ کسی را نرسانند صاحب کاغذها باید کیفیت را به مباشرین روزنامه دارالخلافه طهران ابلاغ و حالی نمایند که به کدام چاپار کاغذ داده است؛ دیوانیان لازمهٔ مؤاخذه را از او خواهند نمود.[۹۶]

حرکت چاپارها از تهران به مقصد ایالات طبق برنامه انجام می‌شد. این برنامه به شرح منتشره در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به قرار زیر بود:

قرار جدیدی که اولیای دولت قاهره گذاشتند این‌است‌که در اول‌ماه و پانزدهم چاپارها از دارالخلافه به ممالک: آذربایجان، فارس، رشت، کرمان، استرآباد، مازندران، خراسان و کرمانشاهان بروند و در چهاردهم و بیست‌ونهم دو دفعه وارد شوند مگر کرمان چون که دور است ماهی یک چاپار در پنجم می‌رود. از اول ماه صفر قرار بر این شده است که در چاپارخانه‌ها اسب را فرسخی ده شاهی کرایه بگیرند و اسب بدهند. اگر از تجار و غیره بخواهند با اسب چاپاری به هرجا بروند با اذن و حکم دیوان در هر جا اسب به آنها می‌دهند و هر قدر اسب بخواهند حاضر است.[۹۷]

بعد از برکناری امیر وضع چاپارخانه مانند دیگر کارها روبه ویرانی نهاد.[۹۸]

● قانون آبله‌کوبی اجباری کودکان

با آن که پاره‌ای شواهد و قراین می‌رساند از مدتها قبل از این که دکتر ادوارد جنر انگلیسی به سال ۱۷۹۸ م. موفق به تهیه واکسن آبله شود، در ایران و عثمانی این امر به شکل تلقیح مقداری از ترشحات تاولها و جوشهای مبتلایان آبله به اشخاص سالم معمول بوده است اما این امر مهم در ایران کم‌کم به بوته فراموشی سپرده شده و این

---

۹۶. همان، ش. ۳۹ چهارم محرم ۱۲۶۸.
۹۷. همان، ش. ۱ پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.
۹۸. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۳۳۲.

بیماری همه ساله قربانیان زیادی را می‌گرفته است. برپایه گزارشهای موجود در عهد فتحعلی‌شاه پزشکان انگلیسی مقیم تهران تصمیم می‌گیرند کودکان تهرانی را در برابر این بیماری مایه‌کوبی کنند اما به سبب مخالفت اطبای ایرانی در کار خود با شکست مواجه می‌شوند. گزارش جیمز موریه دراین‌باره چنین است:

> در زمستان ۱۲۲۸ هـ.ق. اطبای سفارت انگلیس در طهران مصمم شدند که طریقه جدید تلقیح را در ایران معمول دارند و در مرحلهٔ اول هم توفیق بزرگی نصیب ایشان گردید ولی کمی بعد به علت مخالفت اطبای ایرانی و عدم مساعدت اولیای امور عملیات آن‌ها تقریباً خنثی شد.
>
> اطبای انگلیسی که مادهٔ آبله گاوی از استانبول با خود آورده بودند با کمال موفقیت در طهران به‌کار تلقیح شروع کردند و در ابتدا چنان پیشرفتی داشتند که در عرض یک ماه قریب سیصد طفل را آبله کوبیدند. خانه‌های این اطبا پیوسته پُر از زنانی بود که اطفال خود را برای آبله‌کوبی می‌آوردند و امید آن می‌رفت که این رحمت به زودی سراسر ایران را فراگیرد، لیکن دولت از پیشرفت این کار غفلتاً جلوگیری نمود، به این شکل که چند تن از فراشان شاهی را به در سفارت انگلیس فرستاد تا به ظاهر جزء جلال وزیر مختار باشند ولی مأموریت حقیقی ایشان آن بود که از هر زنی که برای آبله‌کوبی طفل خود می‌آمد جلوگیری کنند و بهانهٔ آن جماعت در این جلوگیری آن بود که اگر مردم احتیاجی به آبله‌کوبی اطفال خود داشتند، پدران اطفال را برای این کار می‌آوردند نه مادران و بر اثر همین کیفیت شتابی که در اول کار مردم برای آبله‌کوبی داشتند تخفیف یافت. غافل از آن که پدران نصف علاقه‌ای را که مادران به فرزندان خود دارند، ندارند. با وجود تلفات عظیمه‌ای که هر سال از آبله در ایران مشاهده می‌شود و چاره مردم هم منحصر به همان معالجات قدیمی است که انتشار مرض را بیشتر می‌کند تا علاج آن باز مردم از قبول این روش جدید معالجه که نجات اطفال ایشان در آن است استنکاف می‌ورزند و طریقهٔ خود را بر آن ترجیح می‌دهند.[۹۹]

بعدها یکی از ارامنهٔ استانبولی به نام آوانس مرادیان که با روش جدید تلقیح آبله آشنا بود در فاصله سالهای ۱۲۳۷ ـ ۱۲۳۸ هـ.ق. در تهران این عمل را معمول داشت و تا حدی

---

۹۹. جیمز موریه، **دومین سفر در ایران، ارمنستان و آسیای میانه** (پاریس: گید، ۱۸۱۸) نقل در عباس اقبال آشتیانی «آبله‌کوبی»، **یادگار** ۳، (۳) آبان ۱۳۲۶، ص. ۶۸ ـ ۶۹.

بین خواص مردم مقبول افتاد، لیکن برای تعمیم آن قدرتی فوق قدرت امثال شخص مرادیان لازم بود تا بر مقاومت بی‌خبرانه عامه غالب آید تا اگر از راه ترغیب و تفهیم ممکن نشد به وسیلهٔ اجبار و جریمه ایشان را به این عمل که سلامت و صلاح خود مردم در آن است وادارد و این کاری بود که امیرکبیر کرد.[۱۰۰]

در دوره صدارت امیر به مسایل بهداشتی و حفظ سلامت اهالی دارالخلافه توجه خاص مبذول گردید. به موجب قانون، آبله‌کوبی کودکان همگانی و اجباری شد. در این مورد کوشش به عمل آمد با چاپ و توزیع رساله‌ای در باب بیماری آبله مردم را به مخاطرات این بیماری آشنا کنند.[۱۰۱] همچنین در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه درباره عواقب این بیماری چنین هشدار داده شد:

> در ممالک محروسه ناخوشی آبله عمومی است که اطفال را عارض می‌شود که اکثری را هلاک می‌کند یا کور و معیوب می‌شوند چنانکه بسیار دیده شده و حالا می‌شود اشخاصی که در کودکی این آبله را بیرون نیاورده‌اند در بزرگی بیرون می‌آورند و به هلاکت می‌رسند؛ خصوص اهل دارالمرز[۱۰۲] که در همین دارالخلافه ملاحظه می‌شود که از قشون قراول آنها در سن پنجاه سالگی آبله بیرون آورده و بعضی هلاک می‌شوند اطباء چارهٔ این ناخوشی را به این طور یافته‌اند که در طفولیت از گاو آبله برمی‌دارند و به‌آن طفل می‌کوبند و آن طفل چند دانه آبله بیرون می‌آورد و بی‌زحمت خوب می‌شود. اولیای دولت علیّه کسان برای یاد گرفتن این فن شریف گماشته‌اند که بعد از آموختن به جمیع ممالک محروسه مأمور نمایند که در هر ولایتی جمیع اطفال خود را مردم بیاورند و آبله‌شان را بکوبند و از تشویش هلاکت و عیب آسوده گردند.[۱۰۳]

از کسانی که در اجرای این قانون قصور ورزیده و اطفال آنها به بیماری آبله مبتلا و یا به واسطهٔ این بیماری فوت می‌کردند جریمه دریافت می‌شد. حاج شیخ محمدحسن جابری انصاری حکایتی را دراین‌باره چنین روایت کرده است:

---

۱۰۰. ر.ک: همان، ص ۷۱.

۱۰۱. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۳۲۴ ـ ۳۲۵.

۱۰۲. عنوان گیلان و مازندران و استرآباد.

۱۰۳. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش ۳ نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

روزی پاره‌دوزی را که طفلش از آبله مرده بود آوردند. امیر به او فرمود ما که آبله‌کوب مجانی فرستاده‌ایم، گفت ندانستم. فرمود پنج تومان جرم دهد. گفت ندارم. دست در جیب کرد، پول به او داد و فرمود به صندوق جریمه بده حکم برنمی‌گردد، چنان کرد. چند دقیقهٔ دیگر بقالی را آوردند که طفلش مرده بود با او نیز همین مقاوله و همین معامله شد. پس از رفتن آن دو فقیر امیر مانند زن جوان مرده زارزار گریست، در آن حال میرزاآقاخان رسید سبب گریه پرسید فرمود خبر مرگ دو اولادم را آورده‌اند، میرزا آقاخان متوحش شد که میرزا احمدخان پسر امیر مرده؟ ملازمان به او گفتند دو کودک شیرخوار پاره‌دوز و بقالی از آبله مرده؛ میرزاآقاخان جسورانه گفت: «این گریه برای دو شیرخوار بقال و چقال است»، آن مرد فرمود تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی منند و من می‌خواهم نسل ایرانی چندان شود که زمین را فراگیرد؛ چرا باید جاهل باشند که بر اثر نکوبیدن آبله بمیرند.[۱۰۴]

مرحوم حاج سیاح در خاطرات خود حکایتی نزدیک به مضمون فوق را از قول علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه نقل کرده می‌نویسد:

در اصفهان روزی در چهل ستون او را زیاد برافروخته دیدم گمان کردم خبر بدی از سرحدی رسیده بناگاه گفت: «صادق رنگ‌آمیز و محمد کله‌پز را آوردند؟» عرض کردند: «بلی حاضرند» وقتی ایشان را آوردند پرسید: «مگر اعلان نشده بود که دولت مایه آبله‌کوبی به اصفهان فرستاده و امر کرده مردم به اولاد خود آبله‌کوبی کنند؟ شما چرا نکرده‌اید تا از هر یک طفلی به آبله تلف شده؟» گفتند: «سواد نداشتیم اعلان را بخوانیم.» گفت: «جار هم زدند، در معابر هم گفتند. البته تقصیر کرده‌اید.» پس حکم کرد ایشان را چوب بزنند. من توسط کردم چون اصرار کردم فرمود: «چون شاهزاده شفاعت کرد از هر یک پنج تومان گرفته مرخص کنید و پول را در صندوق خاص خرج مریضان بگذارید.» و چون آنها این پول را نداشتند امیر دستور داد که از کیسهٔ خودش این پول را به صندوق بدهند تا قانون اجرا شده باشد. بعد من گفتم: «این مطلبی نبود که این قدر شما را مشتعل کرده بود.» فرمود: «شاهزاده! تعجب دارم که شما شنیدید دو نفر از ابناء وطن شما بی‌جهت تلف شده‌اند و به شما تأثیر نکرد!» من بسیار شرمنده شدم.[۱۰۵]

---

۱۰۴. محمدحسن جابری انصاری، ج. ۳، ص. ۵۰ ـ ۵۱.

۱۰۵. محمدعلی بن محمدرضا سیاح، **خاطرات حاج سیاح** (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص. ۴۷۰.

به طوری که دکتر پولاک نوشته است پس از برکناری و قتل امیر و در دوره صدارت میرزاآقاخان نوری «متأسفانه دولت از این امر حیاتی غافل شد، حال دیگر امر تلقیح آبله به میل و ارادهٔ مردم و اطباء گذاشته شده است.»[۱۰۶]

● **بهداشت عمومی**

برای آشناشدن مردم به امور بهداشتی مقاله‌هایی راجع به بیماریهای مسری مثل وبا، و ناخوشیهایی که از آشامیدن آبهای آلوده بروز می‌کند، انتشار یافت.[۱۰۷] این کار چنان تأثیری بر مردم باقی گذاشت که با مشاهده بی‌مبالاتی برخی از اهالی و مأمورین خدمات شهری در تهران به کلانتر شهر شکایت می‌برند. روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره گزارشی دارد:

> از اهالی دارالخلافه بعضی در نزد عالیجاه محمودخان کلانتر شاکی شدند از این که پاره‌ای جاهای شهر راکثیف نگاه می‌دارند و باعث ناخوشی در میان خلق می‌شود و لهذا مشارالیه از ریکاها التزام گرفته و همهٔ کوچه‌ها و معابر را به آنها دسته به دسته تقسیم کرده که دو روز به دو روز کوچه‌ها را پاک و تمیز نمایند. چندی پیش ازین امنای دولت علیه درین باب نظام خوب گذاشته بودند چون که کل اطبای روی زمین فهمیده‌اند که باعث ناخوشی در هرجا کثافت کوچه‌هاوعفونت هوای آنجاهاست و این قرار دیوان به‌جهت خلق نفع زیاد دارد و کلانتر درین باب منتهای سعی و کوشش را دارد که آنچه ممکنش باشد شهر را پاک‌وپاکیزه نگاه‌بدارد که خدانخواسته مردم ناخوش نشوند.[۱۰۸]

یکی دیگر از مواردی که سلامت مردم را به خطر می‌انداخت وضعیت غیربهداشتی یخچالهای شهر در تابستانها بود. برای جلوگیری از آلودگی آنها مقرر شد دور یخچالها دیوار بکشند. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین باره چنین است:

> یخچالهای شهر طهران چون که در تابستانها خالی از آب می‌ماند و مردم خاکروبه و کثافات و غیره به آنجاها می‌ریختند و در وقت بستن آب به جهت

---

۱۰۶. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۴۰۳.

۱۰۷. فریدون آدمیت، ص. ۳۲۸.

۱۰۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۴ هفتم رجب ۱۲۶۷.

گرفتن یخ آب کثیف و یخ ناصاف می‌شد و در زمستان هم که آب در آنجا بود گاهگاه به جهت شستن کهنه و رخوت اطفال ناپاک می‌شد عالیجاه محمودخان کلانتر قدغن کرد که در دور یخچالهای شهر دیوار بکشند که مانند سابق نباشد بعضی از اهل شهر مانع کشیدن دیوارهای مزبور شدند و گفتند که شارع عام داخل املاک صاحبان یخچال می‌شود مشارالیه هفت آرَج[۱۰۹] از دیوار تا دیوار کوچه به جهت شارع عام معین نموده که حق عبور خلق منظور شود و بعد از وضع شارع عام دیوار دور یخچالها کشیدند.[۱۱۰]

به طوری که از گزارشهای روزنامهٔ وقایع اتفاقیه مستفاد می‌شود میرزاتقی‌خان امیرکبیر در ادامه برنامه‌های توسعه امور بهداشتی شهر در نظر داشته است نهرهای شهر را سرپوشیده نماید. برای آشنا کردن مردم با مزایای این کار و آنچه در سایر ممالک و شهرهای بزرگ دنیا صورت گرفته بود خبرهایی در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه درج گردید:

در دارالخلافهٔ طهران نسبت به سایر پایتختهای روی زمین آب جاری بسیار است ولکن آب را به طوری که پاک باشد و کثیف نشود نگاه نمی‌دارند. در اکثر شهرها نهرها روپوشیده است و ممکن نیست که بگذارند در میان آبی که به خانه‌ها می‌رود چیزی بشویند. در قدیم در شهر لندن پایتخت انگلیس آب را به میان شهر در میان کُندهٔ درختهای بزرگ که مثل تنبوشه مجوّف کرده بودند می‌آوردند حال که چودن [چدن] در ولایت انگلیس ارزان شده است این تنبوشه‌ها را از چودن می‌سازند و در میان هر خانه‌ای لوله از سرب با شیر گذاشته‌اند که آبی که لازم دارند از آنجا می‌کشند اما آب جاری شهر لندن نسبت به آب جاری شهر طهران بسیار کمتر است مگر آب رودخانهٔ طمس [تیمز] آن هم به جهت کثرت خلق کثیف است و مشروب نیست. راست است که در طهران نمی‌شود مانند شهرهای فرنگستان راه آب را بسازند ولکن می‌شود با ساروج سرپوشیده نمایند و اگر این قرار بگیرد بسیار فایده به خلق خواهد شد و اغلب ناخوشیها که از عفونت و کثافت آب برمی‌خیزد رفع خواهد شد.[۱۱۱]

---

۱۰۹. اندازهٔ از سر انگشتان تا آرنج، آرَش هم می‌گفتند.

۱۱۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۷، بیست و هفتم رجب ۱۲۶۷.

۱۱۱. همان، ش. ۳۱ هفتم ذیقعده ۱۲۶۷.

● تهیهٔ آمار معلولین و متکدیان تهران

یکی از اقدامات مهم دیگری که در دورهٔ صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر انجام شد تهیه آمار اشخاص معلول و متکدیان شهر تهران بود و این امر حکایت از آن دارد که امیر به خوبی از مزایای تهیه آمارهای گوناگون و بهره‌برداری از آن در برنامه‌ریزیهای اصلاحی خود مطلع بوده و بی‌تردید در نظر داشته است که متکدیان را از سطح شهر جمع‌آوری و نسبت به تأمین رفاه و آسایش آنها اقدام نماید. خبر روزنامه وقایع اتفاقیه در این مورد چنین است:

> حسب‌الحکم اولیای دولت علیه مقرر شده است که اشخاص فالج و نابینا و اَعرَج راکه به این جهات در شهر مشغول تکدّی می‌باشند و قوهٔ کسب ندارند هر یک به اسم و رسم نوشته و معین گردد که تولد و توطن ایشان از کجا بوده و به چه علت از علل مسطوره مبتلا هستند که لابد به مقام سئوال و تکدی برآمده‌اند. عالیجاه محمودخان کلانتر حسب‌الحکم کدخدایان دارالخلافه را اخبار نموده و مشغول تعیین و ثبت اسامی آنها می‌باشند.[۱۱۲]

● فراوانی و ارزانی ارزاق و اجناس در تهران

گزارشهای مندرج در شماره‌های مختلف روزنامه وقایع اتفاقیه حاکی از آن است که در دورهٔ صدارت میرزاتقی‌خان امیرکبیر ارزاق و اجناس فراوان و ارزان بود و لازم به ذکر است که حتی در سالهایی که آب و هوا مساعد نبوده و تولید غله کاهش یافته است با پیش‌بینی اولیای دولت، غله پایتخت تأمین و سایر ارزاق نیز به قیمت عادله در دسترس عموم قرار داشته است. گزارشهای روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره چنین است:

> ارزانی و فراوانی نعمت است در دارالخلافه مبارکه با این که امسال برف مکرّر و بسیار آمده که زیاده از عادت این ولایت است باز غلّه ارزان است و گران نشده زیرا می‌دانند که قریب دوازده‌هزار خروار غلّه پادشاهی زیاده از مصارف در انبار موجود است که اگر خدا نخواسته غلّه کم بشود آنها را به قیمت عادلهٔ وقت به خلق بفروشند که گرانی نشود.[۱۱۳]

---

۱۱۲. همان، ش. ۳۲ چهاردهم ذیقعده ۱۲۶۷.

۱۱۳. همان، ش. ۱ پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

با این کثرت و جمعیت زیاد ارزانی و فراوانی نعمت به قسمتی است که از عهود سلف همه‌چیز ارزانتر و فراوانتر می‌باشد. گندم خرواری یک تومان و هشت هزار، جو یک تومان و سه هزار و کذلک سایر اشیاء و حبوبات به همین منوال است که در سنوات سابقه سالهاست در دارالخلافهٔ طهران هیچوقت به این طور نبوده است.[۱۱۴]

نرخ اجناس در دارالخلافه طهران از هر مقوله ارزان و فراوان است، از جمله یخ که درین گرمای تابستان بسیار مطلوب است و سالهای سابق گران بود. حالا به حدی فراوان است که در سر کوچه‌ها ریخته‌اند و یکمن وزن ری به یک شاهی و یک پول فروخته می‌شود و هر فقیر و بی‌نوایی قوه دارد که بگیرد و مصرف نماید. میوه آن‌قدر وفور دارد که هر چیزی که اول نوبر او به شهر می‌آید روز دیگر چنان بسیار می‌شود که به تخمین می‌فروشند. گندم فی‌الجمله تسعیری به جهت شهرت سِن‌خوارگی در ورامین به هم رسانده بود؛ بعد از آن که خرمن تازه به دست آمد و از آفت‌خوارگی گذشته بود و معلوم شد که سن به بعضی از دهات آنجا خرابی جزیی رسانده بود. حالا غله از اول ارزانتر و بیشتر است.[۱۱۵]

وفور ارزانی و فراوانی و امنیت در طهران است و نسبت به سالهای سابق در هر چیز تفاوت کلی می‌باشد. اگرچه هوا گرمی و حرارت دارد؛ به جهت یخ که در این موسم مطلوب و امسال از هر سال فراوانتر و ارزانتر است افاقه کلی به حال خلق در این حرارت و گرمای تابستان شده است.[۱۱۶]

● بلیط دروازه

در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه بابی‌ها در بسیاری از ولایات ایران سر به شورش برداشتند.[۱۱۷] به منظور حفظ امنیت و نظارت بر رفت‌وآمد افراد مظنون به پایتخت، از سوی امیر قانونی به اجرا گذاشته شد که بلیط دروازه نام داشت. این قانون فقط در تهران

---

۱۱۴. همان، ش. ۳ نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

۱۱۵. همان، ش. ۲۲ سوم رمضان ۱۲۶۷.

۱۱۶. همان، ش. ۲۵ بیست و چهارم رمضان ۱۲۶۷.

۱۱۷. محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران زمین**، ص. ۳۴۷.

اجرا می‌شد و ظاهراً نگرانیهایی را بین مردم به وجود آورده بود. برای رفع این نگرانی خبر زیر در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به چاپ رسید:

بعضی از مردم در باب بلیط دروازه اشتباه نموده و معطل شده‌اند. لازم آمد که اخبار شود مهر بلیط دروازه‌ها به عالیجاه محمودخان نایب اول آجودان‌باشی سپرده شده است که آنچه نوکر و اهل نظام‌اند به تصدیق مقرب الخاقان آجودان‌باشی و آنچه کسبه و رعیت‌اند به تصدیق محمودخان کلانتر تذکره از عالیجاه مشارالیه گرفته می‌روند. و درین باب از جانب امنای دولت علیه تأکید اکید و قدغن بلیغ شده است که بدون گرفتن یک دیناری و بدون معطلی بلیط داده شود که به جهت نوکر و رعیت در گرفتن بلیط زحمتی نباشد.[۱۱۸]

در مورد گماشتگان سفارتخانه‌های خارجی روش دیگری معمول شد، فریدون آدمیت می‌نویسد:

دولت خواست که گماشتگان سفارتخانه‌های خارجی را (البته نه مأمورین سیاسی را) نیز مشمول همان قرار گرداند. وزیر مختار انگلیس ضمن نامهٔ ۱۷ صفر ۱۲۶۷ دو ایراد گرفت. یکی این که: «خارج از قوهٔ دوستدار است که تواند قبول کند بدعتی که امنای دولت ایران می‌خواهند بگذارند که مسلط شوند بر نوکرهای سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلیس از این که در حرکات آزادی آنها در امور لازمهٔ خود یا امور دوستدار مداخله نماید. چنین ادعا تجاوز بر حقوق و امتیازات دیپلومتک است.» این ایراد صرفاً از نظر حقوق بین‌المللی مردود است. قانون امتیاز و مصونیت دیپلماتیک فقط ناظر به مأمورین سیاسی شناخته شده است و نوکران سفارتخانه‌ها مطلقاً امتیازی ندارند. از این‌رو قانون بلیط مسافرت نیز شامل دستهٔ مأموران سیاسی نمی‌گردید، و امیر چنین محدودیتی را برای آنان قایل نگردیده بود.

نکته‌جویی دوم شیل این بود: «دوستدار نیز فرصت کرده در عالم دوستی به خاطر امنای دولت می‌آورد که آیا موافق عقل و صوابدید دولت است که مداخله به امورات جزییه رعایای خود نماید و حال آن که در هیچ مملکت این قاعده متداول نیست. مگر در صورتی که اغتشاش کلی در شهر شده، و

---

۱۱۸. روزنامه وقایع اتفاقیه، ش. ۱۸ پنجم شعبان ۱۲۶۷.

لابد شوند که آن شهر را در حالت محاصره بیندازند. اعتقاد دوستدار است که هیچ منفعتی از این مترتب نمی‌شود. برخلاف دور نیست که باعث کراهت و برودت خاطرهای مخلوق گردد و دارالخلافهٔ تهران زندان‌وسیع شمرده‌شود.» این بیان شیل البته مبالغه‌آمیز است. اما پیشنهاد نمود که قرار سابق در زمان سفر شاه به قم معمول گردد. یعنی وزیر مختار «بلیط مخصوص صادر کرده، به مهر خود به هر یک از نوکران این سفارت داده... که هر وقت خود و عیال آنها در خارج شهر کاری داشته باشند، به مستحفظین دروازه نموده بروند. دوستدار احکامی را که به مستحفظین و مباشرین شهر صادر می‌شود، همواره خود را داخل آنهایی که اول قبول کند، می‌داند.» امیر این نظریه را پذیرفت؛ دیگر سفارتخانه‌ها نیز مشمول همین قرار گردیدند. ضمناً باید دانست که این قاعده همواره در زمان ناصرالدین‌شاه جاری بود که صورت کسانی که هر شب از شهر خارج می‌شدند، به طور مرتب به اطلاع شاه می‌رسید.[۱۱۹]

● تشویق و حمایت از بانوی هنرمند تهرانی

میرزاتقی‌خان امیرکبیر برای ترقی هنر و صنعت به هنرمندان و صنعتگران ایرانی عنایت مخصوص داشت و عموم ارباب حرفه و صنعت را که در شغل و کسب خود کوشا بودند مورد نوازش و التفات قرار می‌داد. یکی از این هنرمندان بانویی تهرانی بود که در تهیه زردوزی لباس نظامیان که از خارج کشور وارد می‌شد ابتکار عمل نشان داده بود. روزنامه وقایع اتفاقیه در چگونگی تشویق و حمایت از او چنین می‌نویسد:

ضعیفهٔ طهرانی زردوزی دورهٔ ملبوس صاحب منصب نظامی را به قاعده روم دوخته و در کمال خوبی به عمل آورد که درین هفته به نظر اولیای دولت علیه رساند به طوری است که مطلقاً با کار اسلامبولی امتیاز داده نمی‌شود. اولیای دولت علیه حکم فرمودند که شاگرد بسیار نگاهدارد و تا مدت پنج سال احدی در عمل او شرکت ننماید.[۱۲۰]

---

۱۱۹. فریدون آدمیت، ص. ۳۳۴.

۱۲۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲ یازدهم ربیع‌الاول ۱۲۶۷.

● تأسیس مریضخانهٔ دولتی تهران

از کارهای سودمند امیر در تهران احداث مریضخانهٔ دولتی بود که بنای آن در سال ۱۲۶۶ هـ.ق. آغاز و در ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هـ.ق. افتتاح شد. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه از فعالیت یکساله این بیمارستان چنین است:

> چون از معظمات امور تربیت سپاهی و امیدواری رعیت یکی بنای مریضخانه است که مدتها بود در ایران متروک شده بود و این اوقات اولیای دولت قاهره به حکم محکم همایون بنا کرده‌اند و فواید کلیه از این جهت به نوکر و رعیت می‌رسد. از غرّه ماه ربیع‌الاول سال گذشته تا اواخر این ماه گذشته یکهزار و دویست و سی و هشت نفر مریض به مداوا و معالجه عالیجاه میرزامحمد حکیم‌باشی نظام در مریضخانه معالجه شده به کمال صحّت بیرون رفته‌اند. از غربا هم هر کدام استطاعت ندارند به حکم اولیای دولت قاهره به مریضخانه برده مشغول معالجه می‌شوند و تدارک چهارصد نفر از رخت‌خواب و مسینه‌آلات و سایر ملزومات الان در آنجا حاضر و هر روز استمراراً در آنجا طبخ می‌شود. حکیم‌باشی نظام با دو سه نفر شاگرد و چند نفر از اطبای فوج هر روز تا حوالی عصر مشغول مداوا و خدمت محوله هستند و اهل مریضخانه کمال رضامندی از مشارالیه و مباشرین مریضخانه دارند و دوا هم هرچه لازم می‌شود حکیم‌باشی می‌دهد.[۱۲۱]

گزارش دیگر روزنامه حکایت از آن دارد که در ابتدا بیماران از رفتن به این مریضخانه اکراه داشته و اغلب مراجعان آن نیز به امراض صعب مبتلا بوده‌اند:

> ... اغلب آنها امراض صعب داشته‌اند که به اهتمام مشارالیه به عون‌الله تعالی صحت یافته‌اند. چون تا این عهد همایون مریضخانه در دولت ایران متداول نبود لهذا در اوایل مریضی راکه به آنجا می‌بردند به اکراه می‌رفت ولیکن بعد از آنکه انواع تفقدات و پرستاری و معالجه می‌دید، بعد از بازیافتن صحت به اجبار بیرون می‌آمد و حال به کمال شکرگزاری می‌روند و در نهایت رضامندی و امیدواری بیرون می‌آیند و در همین هفته از قرار روزنامه حکیم‌باشی سی نفر معالجه شده بیرون رفته‌اند.[۱۲۲]

---

۱۲۱. همان، ش. ۱۰۲ سوم ربیع‌الثانی ۱۲۶۹.

۱۲۲. همان، ش. ۱۰۳ دهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۹.

● **ایجاد تذکره‌خانه در تهران**

تا دورهٔ صدارت امیر کسانی‌که می‌خواستند به سفرخارج از کشور بروند اجازهٔ خطی دریافت می‌کردند. در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. مقرر شد این‌گونه مسافران تذکرهٔ چاپی با نشان رسمی شیروخورشید اخذنمایند. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین خصوص چنین است:

> از آنجا که اولیای سلطنت سَنِیّه ایران همواره در انظباط سدود و امور دولت و انتظام حدود و سنور مملکت اوقات مصروف دارند تا قواعد مستحسنه عدیده و قوانین مُبیّنه جدیده که در سایر دول معمول و در این دولت متروک است پدیدار نمایند. لهذا حکم به تذکره مرور نمودند که در جمیع شهرهای معظّم ممالک محروسه تذکره بدهند و در ابتدای حدود و سُنور از جانب دولت قراول مأمور شود و مترددین بی‌تذکره مرور از بلدان معظّمه از شهری به شهری و از ولایتی به ولایتی نروند. درین باب کتابچه مبسوطه محتوی بر فصول مفصّله مرقوم گردیده به جمیع ولایاتی که لازم است ارسال داشته و خواهند داشت که از قرار شرح کتابچه معمول دارند و ان‌شاءالله معلوم خواهد شد که فواید کلّی برای آسایش رعیّت و انتظام امور مملکت حاصل می‌گردد و عن‌قریب نتایج نیکو و محاسن خجسته به طوری شایسته از این عمل به ظهور خواهد رسید. محسنات آن زیاده از آن است که نوشته شود به عون‌اللّه تعالی به زودی ظاهر خواهد شد.[۱۲۳]

این قاعده از اواخر ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۶۷ هـ.ق. رسماً به مورد اجرا گذاشته شد. تذکره‌خانه در سمت شرقی میدان ارگ قرار داشت و تصدی آن نیز به حاجی میرزا جبّار امین تذکره محول گردید.[۱۲۴]

● **تأسیس کارخانهٔ اسلحه‌سازی در تهران**

میرزاتقی‌خان امیرکبیر برای تأمین سلاح لشکریان در داخل کشور اهمیّت خاصی قایل بود. اعتمادالسلطنه در ذکر اقدامات امیر در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. می‌نویسد:

> در بلاد محروسه عموماً و در دارالخلافه خصوصاً در دایر نمودن جباخانه و ساختن اسلحه ساعی شدند. شمشیرها و تفنگهای خوب ساختند.[۱۲۵]

---

۱۲۳. همان، ش. ۴ بیست و ششم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

۱۲۴. همان، ش. ۳۸ بیست و هفتم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

۱۲۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۲، ص. ۱۰۵۸.

فریدون آدمیت درباره چگونگی تأسیس کارخانهٔ اسلحه‌سازی تهران چنین نوشته است:

ریاست قورخانهٔ پایتخت را به حاجی محمدحسین جبه‌داریاشی سپرد که مهارت فنی داشت و اهل ابتکار بود. در این‌باره در اول صفر ۱۲۶۷ به فیروزمیرزا نصرت‌الدوله حکمران فارس نوشت: «... از قراری که مذکور شده عالیجاه حاجی محمدحسین جبادارباشی فارس آدم معقول کاردانی می‌باشد و در فنون صنایع و آلات حربیه کمال مهارت را دارد. از این که خود چنین آدمی به جهت انجام تفنگ و آلات حربیه برای عساکره منصوره در جباخانهٔ مبارکه ضرور و درکار است، لهذا نواب والا عالیجاه مشارالیه را با چند نفر از کارکنان و عمله‌جات جباخانهٔ آنجاکه عرض نماید وجود آنها لازم است، به زودی روانهٔ دربار معدلت مدار شهریاری نمایند. یقین است که نواب والا نوعی التفات دربارهٔ عالیجاه مشارالیه خواهند فرمود که بدون معطلی روانهٔ دارالخلافه شود.»[۱۲۶]

ششماه بعد از احضار محمدحسین جبه‌داریاشی به تهران کارخانهٔ اسلحه‌سازی دارالخلافه به بهره‌برداری رسید. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

در اکثر شهرهای معظم ایران قورخانه و جبّه‌خانه به طور خوب به راه افتاده است خاصه در دارالخلافه طهران که درین روزها در بعضی صنایع ترقی زیاد کرده‌اند. شمشیر نظامی که می‌سازند اگرچه مقابل شمشیرهای خوب‌وممتاز فرنگستان هنوز نشده است و لکن بسیار بهتر از شمشیرهای بعضی دول فرنگستان‌اند. در ترکیب و پرداخت‌کردن مانند شمشیرهای انگلیس می‌باشند اما فنر این شمشیرها هنوز به آن خوبی نشده است و خیلی بهتر از شمشیرها نیست که سابقاً درین ولایت ساخته می‌شد. تفنگهاکه در جبه‌خانه می‌سازند بهتر از بعضی تفنگهاست که این روزها از ولایت انگلیس آورده‌اند خصوص در چقماقشان که بسیار خوب می‌سازند و چقماق تفنگ سربازی لازم نیست که ازین‌بهتر باشد. در فرنگستان لولهٔ تفنگ سربازی را یکپارچه پهن می‌کشند و بعد از آن دو طرفش را به هم آورده جوش می‌دهند و تفنگ بسیار اعلی را به‌جهت شکار لوله‌پیچ[۱۲۷] می‌سازند و استحکام لولهٔ پیچ بیشتر از یکپارچه

---

۱۲۶. فریدون آدمیت، ص. ۲۹۰.

۱۲۷. خان‌دار

است و در اینجا از راه احتیاط تفنگهای سربازی را که حالا در جبّه‌خانه می‌سازند لوله‌پیچ می‌سازند. و در سایر اعمال جبّه‌خانه و قورخانه استادان و صنعت‌کاران بسیار قابل شده و ترقی کرده‌اند خصوصه در ساختن مهتاب به‌جهت آتش‌دادن توپ به طوری خوب می‌سازند که در فرنگستان چند سال سابق براین به این‌طرز نتوانستند بسازند یعنی بعد از آن که آتش گرفت در زیر آب هم می‌سوزد و خاموش‌نمی‌شود. حسب‌الحکم امنای‌دولت در جبّه‌خانه چند عراده کالسکه هم می‌سازند. نظر به این که این شغل کالسکه ساختن تازه است و در ایران چندان متداول نبوده بسیار خوب می‌سازند.[۱۲۸]

● **دارالفنون یادگار ارزنده امیرکبیر**

در همه جای دنیا مدرسه‌ها نقطهٔ آغاز تحول و دگرگونی مثبت بوده‌اند و در ایران نیز روشنی دلها و اندیشه‌ها از هنگامی آغاز شد که مدرسهٔ نو پدید آمد.[۱۲۹]

امیر برای هم‌آهنگ‌کردن ایران با نظام جهانِ تازه به خوبی می‌دانست که ایران چه می‌خواهد و چگونه باید آن را به دست آورد. او آگاه بود که مستشاران بیگانه چندان کاری برای ایران انجام نخواهند داد و دل‌بستن به آنها نیز نتیجهٔ لازم را در پی نخواهد داشت. لاجرم برای رفع نیازمندیهای مملکت باید مرکزی برای تعلیم و تربیت جوانان ایرانی آماده ساخت که حتی‌الامکان پیش‌آمدها و عوارض خارجی نتواند رشتهٔ تحصیل یا کار و خدمت آنها را بگسلد. از این‌رو پس از آن که آرامشی در ایران پدیدار شد به تأسیس این مرکز یعنی دارالفنون همّت گماشت. گمان نرود که این کار امر ساده‌ای بوده است. اول کسی که از این کار نگرانی داشت شخص ناصرالدین‌شاه بود. شاه جوان بیست ساله که در آغاز پادشاهی گرفتار مخالفتها و تحریکات داخلی و خارجی شده بود، می‌ترسید که با تأسیس مدرسه جدید بهانه‌ای به دست روحانیان و صاحبان مدارس قدیم بیفتد و دست به تحریکاتی بزنند و شاید که مخالفان امیر هم بر ترس شاه دراین‌باره می‌افزوده‌اند. شاه نگرانی خود را ضمن نامه‌ای به امیر نوشت و امیر در پاسخ به عرض

---

۱۲۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲۰ نوزدهم شعبان ۱۲۶۷.

۱۲۹. محمد استعلامی، **بررسی ادبیات امروز** (تهران: نشر رز، ۱۳۵۰)، ص. ۲۲.

رسانید که: «پس از تأسیس مدرسه نخستین طبقه‌ای که به سود آن آگاه خواهند شد علماء و خواصّ خواهند بود.»[۱۳۰]

پس از جلب موافقت شاه میرزارضا مهندس‌باشی را که در زمان فتحعلی‌شاه به سال ۱۲۳۰ هـ.ق. برای تحصیل به انگلستان اعزام شده بود مأمور کرد که نقشه ساختمان وسیعی را برای ایجاد مدرسهٔ جدید در زمین واقع در شمال شرقی ارگ، طراحی کند.

میرزارضا نقشه را تهیه کرد و ساختمان مدرسه در اوایل سال ۱۲۶۶ هـ.ق. به سرپرستی محمدتقی‌خان معمارباشی آغاز شد. امیر درخصوص ساختمان مدرسه دقت بسیار داشت و شاهزاده بهرام‌میرزا حاکم وقت تهران را مأمور کرد تا به طور مستمر بر کارهای ساختمانی مدرسه نظارت‌کند. گزارش روزنامه‌وقایع‌اتفاقیه دراین‌باره چنین‌است:

> پارسال امنای دولت علیه بنا گذاشتند که در میان ارگ سلطانی دارالخلافه طهران تعلیم‌خانه بسازند که علوم و صنایع در آنجا تعلیم و تعلم شود و از آن وقت هم مشغول ساختن این عمارت هستند و لکن هنوز تمام نشده است و چون که کارش خیلی است تمام کردنش طول دارد. در روز دوشنبه گذشته نواب شاهزاده بهرام‌میرزا به آنجا رفتند و رسیدگی به کار آنجا کردند و اهتمام نمودند که زود و خوب به انجام برسانند و به طوری محکم و مضبوط می‌سازند که از اغلب بناهای این ولایت سالهای سال آثار جلال این ایام فرخنده باقی خواهد ماند.[۱۳۱]

اعتمادالسلطنه در شرح وقایع و اقدامات سال ۱۲۶۷ هـ.ق. می‌نویسد:

> هم در این سال، در ارگ همایون مدرسه مبارکه دارالفنون ساخته شد. اگرچه شروع به ساختن و اقدام به بنّایی این محل مُنِیف[۱۳۲] و مکان رفیع فی‌الحقیقه در سال قبل شد، ولی در این سال خجسته مآل ساخته آمد... و سمت شرقی آن را به اتمام رسانیدند.[۱۳۳]

لازم به ذکر است که امیر یک ماه پس از آغاز بنای مدرسه با صدور اختیارنامه‌ای

---

۱۳۰. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، **تاریخ تحول دانشگاه تهران و مؤسسات عالی آموزشی در ایران** (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰)، ص. ۱۰ ـ ۱۱.

۱۳۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲۹ بیست و سوم شوال ۱۲۶۷.

۱۳۲. استوار و بلند

۱۳۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۲، ص. ۱۰۶۶.

جان داوود یا میرزا داودخان، ارمنیِ ایرانی و مترجم اول دولت را جهت استخدام معلمان روانهٔ اروپا کرد.[۱۳۴] و چون می‌دانست که دعوت از معلمان انگلیسی بر رقابتهای دیرین دو دولت روس و انگلیس در ایران می‌افزاید و مایهٔ دردسر او خواهد شد تصمیم گرفت علی‌رغم تمایل وزیر مختار انگلیس در تهران بیشتر معلمان را از کشورهای بی‌طرف مانند اطریش و ایتالیا و آلمان و فرانسه استخدام نماید. متن اختیارنامهٔ صادره جهت جان داودخان چنین است:

> عالیجاه فطانت و ذکاوت همراه زبدةالمسیحیّین مسیو جان‌داود مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که چون برای مکتبخانهٔ پادشاهی که در مقر خلافت باهره بنیان شده است شش نفر معلم که کمال مهارت و وقوف داشته باشند از قرار تفصیل: معلم نظام پیاده یک نفر، معلم توپخانه یک نفر، معلم علم هندسه یک نفر، معلم علم معادن یک نفر، معلم حکمت[۱۳۵] و جراحی و تشریح یک نفر، معلم سواره‌نظام یک نفر ضرور و در کار است لهذا آن عالیجاه از جانب شرافت جوانب اولیای دولت علیّه مأمور و مرخص است که به مملکت نمسا و پروس رفته معلمهای مزبور را از قرار تفصیل فوق تا مدت شش سال اجیر کرده با مخارج آمدن و رفتن قرار نامه نوشته به آنها داده هر قرار که عالیجاه به آنها بدهد در نزد اولیای دولت ابد مدت مقبول و مُمضی است. حرّره فی شهر شوال ۱۲۶۶.
>
> در ثانی مرقوم می‌شود که قرار معلمها و مخارج آمدن و رفتن آنها از قراری است که در نوشته جداگانه که به عهدهٔ آن عالیجاه مرقوم است قید و اشعار شده است. آن عالیجاه موافق همان قید و اشعار خود را مأذون دانسته در انجام خدمت مرجوعه اهتمام نماید.[۱۳۶]

متن نامه‌ای که امیر به آن اشاره کرده چنین است:

> عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه زبدةالمسیحیّین مسیو جان داود مترجم اول دولت علیه ایران را مرقوم می‌شود که از قراری که در نوشتهٔ علی‌حده به آن عالیجاه نوشته شده است شش نفر معلم با سررشتهٔ صاحب وقوف برای مکتب‌خانه پادشاهی که در دارالخلافه تهران بنا شده است ضرور و در کار

---

۱۳۴. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۳۵۰.

۱۳۵. مراد طبّ است.

۱۳۶. عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۱۵۸ ـ ۱۵۹.

است لهذا آن عالیجاه مأذون و مرخص است که به مملکت نمسا و پروسا رفته شش نفر معلم ماهر به موجب تفصیل علی‌حده برای مکتب‌خانهٔ پادشاهی تا مدت شش سال اجیر کرده تا مبلغ چهارهزار تومان برای مقرری آنها و برای هر یک از آنها به جهت مخارج آمدن و رفتن مبلغ چهارصد تومان قرار بدهند و نوشته داد و ستد کند از آن قرار در دولت علیه ممضی و مقبول است. تحریراً فی شوال ۱۲۶۶.[۱۳۷]

پس از چندی امیر سه نفر دیگر را بر آن گروه شش نفری افزود: یک دواساز که علوم طبیعی شامل فیزیک و کیمیای فرنگی و دواسازی تعلیم بدهد، و دو معدنچی که در معادن کار بکنند. و این دو نفر غیر از استاد معلم معدن که سررشته از همهٔ فلزات داشته باشد، بودند. به اصطلاح سرکارگر خبره می‌خواست.[۱۳۸]

امیر در نامهٔ دیگری خطاب به جان داود خبر از اتمام ساختمان مدرسه نظامیهٔ تهران داده از او می‌خواهد در اعزام معلمین تعجیل نماید:

عالیجاه مجدت همراه عزیزا در شهر رمضان مبارک از چمن قهیر نوشتجاتی چند در جواب مطالب آن عالیجاه نوشته به اسلامبول نزد عالیجاه محمدخان مصلحت‌گذار روانه نمودم که برساند. ضمناً اظهار شده بود که مدرسهٔ نظامیه در دارالخلافةالباهره ساخته شده و به اتمام رسیده است. البته آن عالیجاه بدون هیچ معطلی معلمین را برداشته با خود بیاورد، زیادتر از این طول ندهد. بازهم از بابت تأکید به آن عالیجاه می‌نویسم که خیلی زیاد معطل شد و سفر خود را طول داد. به مجرد وصول این نوشته می‌باید دیگر آن عالیجاه معطل نشود و با معلمین عزیمت دربار همایون نماید که هر قدر زودتر بیاید دیر است. معلوم است که به نهج مسطور معمول خواهد شد، بسیار بسیار زود با معلمین شرف‌اندوز دربار همایون خواهد شد. تحریراً فی ۲۴ رمضان ۱۲۶۷.[۱۳۹]

شعبهٔ فنون نظامی نخستین بخش مدرسهٔ دارالفنون بود که در دورهٔ صدارت امیر به کار پرداخت دکتر فریدون آدمیت با نقل نامه‌های امیر به ناصرالدین‌شاه چنین می‌نویسد:

---

۱۳۷. همان، ش. ۱۵۷ ـ ۱۵۸.

۱۳۸. فریدون آدمیت، ص. ۳۵۱.

۱۳۹. عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۱۵۹.

شعبه فنون نظامی دارالفنون نزدیک به هشت ماه قبل از افتتاح رسمی مدرسه، یعنی شش ماه پیش از عزل امیر به کار پرداخته بود. به شاه می‌نویسد: «امتحانات شش ماهه مدرسه به خوبی انجام یافت.» در نامه‌ای دیگر می‌گوید: «استدعای **بارون صاحب** (بارون گومنز)[۱۴۰] این‌است‌که شاه عملیات نظامی لشکر را ملاحظه نماید. همچنین می‌نویسد: «هفته‌ای دو روز صاحب‌منصبان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد.» امیر از پیشرفتی که در این مدت درکار شعبهٔ نظام مدرسه حاصل شده راضی بود که می‌گوید: علی‌العجاله خوب است، اغلب متعلمین خوب ترقی کرده‌اند که معلمین تصدیق می‌کنند.» و در نامه دیگر به خدمت موسیو نمرو و موسیو بارون معلمین پیاده و سواره‌نظام، تصریح دارد و همانجا می‌گوید: «کار مدرسه منظم است.»[۱۴۱]

خان‌ملک ساسانی به استناد مکاتبات میرزاتقی‌خان امیرکبیر با ناصرالدین‌شاه معتقد است برخلاف نظر مورخین معاصر خود امیر در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. مدرسه را افتتاح کرده است.[۱۴۲] اما دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد:

امیر مقدمهٔ افتتاح دارالفنون را فراهم ساخت. در همان چند روزهٔ پایان روزگارش به شاه می‌نویسد: «از حضور همایون به اطاق نظام آمد، حاجی میرزا جبار را خواست، قرار بیرق مدرسه را گذارد که انشاءالله روز یکشنبهٔ آینده در سردر مدرسه بلند شود. به معیرالممالک هم گفت که ساعت را تعمیر نماید.» از فکر تعیین مدیر مدرسه نیز غافل نبود. به شاه می‌گوید: «در امر مدرسه دقت زیاد لازم است. آدمی خیلی معقول و متشخص می‌خواهد که سررشته از همه‌چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد.» از همین عبارت برمی‌آید که به فرهنگ و دانش ایرانی و غربی هر دو اهمیت می‌داده است. گویا برای ریاست مدرسه، میرزامحمدعلی‌خان وزیر امور خارجه را که با

---

۱۴۰. کاپیتان گومنز و نایب اول نمیرو در زمان صدارت امیر به تهران آمدند. کاپیتان گومنز معلم پیاده‌نظام و فن رزم‌آزمایی (تاکتیک نظامی) و نومیرو معلم سواره‌نظام بود. به کمک این دو نفر شعبه نظامی دارالفنون راه‌اندازی شد.

۱۴۱. فریدون آدمیت، ص. ۳۵۵.

۱۴۲. ر.ک: احمد خان‌ملک ساسانی، **سیاستگران قاجار**، ص. ۴۳.

وضع اروپا ناآشنا نبود، در نظر گرفته بود.[۱۴۳] هموست که به این سمت برگزیده شد. میرزا محمدعلی‌خان در ۲۴ محرم ۱۲۶۸ هـ.ق. در نامه‌ای به محمودخان‌کلانتر دارالخلافه و عزیزخان‌آجودان‌باشی نظام نوشت‌که‌تأسیس دارالفنون را برای علوم غربیه از بابت حکمت و هندسه و معدن‌شناسی و آداب جنگ... به همهٔ مردم اخبار و ترغیب و تحریص نمایند.[۱۴۴]

بقیه معلمان خارجی دارالفنون نیز روز ۲۹ محرم سال ۱۲۶۸ هـ.ق. یعنی یازده روز بعد از برکناری امیر به شرح زیر به تهران وارد شدند:

۱. اگوست کرزیز (کرشش) ـ معلم توپخانه، اما چون تاریخ و جغرافیا و حساب و هندسه را هم به قدر کافی می‌دانست تدریس این مواد هم به او واگذار شد. کرزیز درجهٔ ستوانی داشت.

۲. کاپیتان زاتی[۱۴۵] (زطی، ساتی) ـ معلم مهندسی.

۳. دکتر پولاک[۱۴۶] ـ معلم طب و جراحی و تشریح.

۴. کارنتا[۱۴۷] (چارنوتا، چرنطای) ـ معلم معدن‌شناسی.

۵ـ فوکتی[۱۴۸] (فتکی، کوتاکی، فکاته) ـ معلم علوم طبیعی و دواسازی.[۱۴۹]

دکتر پولاک شرح ورود معلمان به تهران و اوضاع مدرسه را قبل از افتتاح چنین ضبط کرده است:

---

۱۴۳. وی پسر آقامحمداسماعیل استاد، و برادرزاده میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی بود در زمان صدارت امیر نایب وزارت دول خارجه بود و این اداره زیرنظر مستقیم امیر قرار داشت. در تاریخ ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ هـ.ق. رسماً وزیر خارجه شد، اما وزارت او دیری نپایید و در ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هـ.ق. درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۴۴۵.

۱۴۴. فریدون آدمیت، ص. ۳۵۶.

145. Zattie

146. Dr. Polak

147. Cornota

148. Fochetti

۱۴۹. در **روزنامه وقایع اتفاقیه** ش. ۴۲ (۱)، ۲۶ محرم ۱۲۶۸ هـ.ق. از وی به عنوان معلم سواره‌نظام نام برده و در شمارهٔ بعد شغل او را دواساز ذکر کرده است.

در بیست و چهارم نوامبر ۲۹/۱۸۵۱ محرم ۱۲۶۸ هـ.ق. به تهران رسیدیم، پذیرایی سردی از ما شد؛ احدی برای تهنیت به استقبال ما نیامد و به زودی آگاه شدیم که صحنه دراین فاصله به زیان ما تغییر کرده‌است. چندروزی پیش از ورودمان امیر دراثر توطئه‌های داخلی دربار، به‌خصوص از جانب مادر شاه که دشمن‌سرسخت تلاشهای‌اصلاح‌طلبانهٔ او بود دچاربی‌مهری شاه شده‌بود.
... هنگامی که وی از ورود ما مطلع شد ـ میرزا داودخان را که در این بین از اروپا رسیده بود نزد خود فراخواند و گفت: «این نمسه‌ها (اطریشی‌ها)ی بیچاره را من باعث شدم به اینجا بیایند. اگر بر سر کار بودم اسباب رضایت خاطرشان را فراهم می‌آوردم. اما حالا می‌ترسم که به آنها بد بگذرد. هرچه می‌توانی سعی کن که کار را بر آنها آسانتر کنی.» آری این اوضاع و احوال سخت نامساعد بود که این گروه در بدو ورود با آن مواجه شد. امیر بدرستی پیش‌بینی کرده بود که ما وظایف خود را نمی‌توانستیم نه آن‌طور که او می‌خواست و نه بدان صورت که خود می‌پسندیدیم انجام دهیم.
میرزاآقاخان ملقب به صدراعظم که ریاست وزرا را به عهده داشت دسیسه‌جویی بود بی‌بدیل که با هر پیشرفتی، به خصوص که به دست سلف او شروع شده باشد، سر مخالفت داشت. می‌خواست از تأسیس مدرسه‌ای از نوع اروپایی جلوگیری کند و چون آنها طبق قرارداد تعهداتی در قبال ما به عهده داشتند صدراعظم می‌کوشید با دادن غرامتی رضایت‌خاطر ما را جلب کند و تصور می‌کرد در این مورد موفق خواهد شد، زیرا سفیر وقت انگلیس در ایران کلنل جاستین شیل که با تعداد زیادتری از ایتالیاییهای مهاجر برای سپردن مشاغل ما به آنها وارد مذاکره شده بود، هیچ از مأموریت ما دل‌خوشی نداشت. اما به هرحال شاه با این نقشه‌ها مخالفت ورزید، زیرا نمی‌خواست طرحهای امیر را که مربی و خیرخواهش بوده است نقش برآب سازد.
... در نتیجه، تصمیم بر این شد که ما را تحمل کنند. شاه در یک مجلس عمومی ما را با مهربانی کامل به حضور پذیرفت، و به خصوص نسبت به ابزار و لوازمی که با خود آورده بودیم توجه خاص معطوف داشت و توسط مترجم در هر مورد توضیح خواست. اما به هرحال وزیر توانست مانع از آن شود که ما به صورت مرسوم خلعت دریافت کنیم؛ منزل و آذوقه‌ای نیز که به عنوان مهمان به ما داده می‌شد در شأن ما نبود.

به فرمان شاه کمیسیونی تشکیل شد تا دربارهٔ اساسنامهٔ مدرسه به شور بپردازد و ما توسط مترجم در جریان مذاکرات کمیسیون قرار می‌گرفتیم. اعضای این کمیسیون مطلب را تغییر دادند و به بحث دربارهٔ پل‌سازی پرداختند، هرچند که در تمام این مملکت یک رود درست و حسابی قابل ذکر پیدا نمی‌شود و معلومات شاگردان از حدود دو دو تا چهارتا تجاوز نمی‌کند؛ از این گذشته مسأله‌ای بس مهمتر در کمیسیون مورد مذاکره قرار گرفت و آن این که برای این مدرسه چه نوع دکوراسیون و تزییناتی مناسبت دارد. هیچ‌کس پروای آن را نداشت که عقیده و نظر ما را دربارهٔ برنامهٔ تدریس این مدرسه بپرسد. سرانجام در این نکته توافق شد که تعدادی شاگرد در اختیار هر یک از معلمین قرار گیرد و آن معلم مسئول کامل تربیت و تعلیم آنان باشد؛ تنها تدریس زبان فرانسه می‌بایست به عهدهٔ معلم خاصی به نام ریشار که فرانسوی محترمی بود قرار گیرد.[۱۵۰]

در چنین موقعیتی قسمت اعظم ساختمان مدرسه نیز آماده شد. رضاقلی‌خان هدایت در شرح مفیدی دراین‌باره چنین می‌نویسد:

... مهندسین سنمارپیشه و معماران اقلیدس اندیشه در ضلعی از اضلاع ارگ مبارکه به مدت سالی دو مدرسی بپرداختند که طول و عرض اراضی آن تخمیناً هشتهزار ذراع بود و عمارتی ملوکانه بنیاد نهادند مشتمل بر فضایی گشاده و مدید و مبتنی بر بنایی مشید و سدید. در جوانب اربعه‌اش صفه‌ای پهن بپرداخته و ستونهای بلند برافراخته، هر سوی ایوانهای رفیع و مصور به نقشهای بدیع، دوازده اطاق[۱۵۱] و رواق بزرگ در چهار جانب پس از ایوانها و ستونها برپای که طول و عرض هر یک از آنها چهارده ذرع کمابیش است و در چهار زاویه چهار خلوت محتوی بر حجرات کارخانه‌جات و چاه آب و منبع و درپس اطاقهای جنبین مدرسه نیز فضایی طویل و هر یک مشتمل بر چهل و پنج حجرهٔ کوچک و بعضی از آن حجرات کارخانهٔ شمع کافوری و محل جوهرکشی و مجمع ادویه‌سازی و یکی از آن اطاقهای بزرگ خاصهٔ طاعت پروردگار بی‌چون و مسجد حاضرین دارالفنون و مؤلف در یکی از قصاید بدین معنی اشارت کرده و مجملی از صفات این مدرس را به نظم آورده که:

---

۱۵۰. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۲۰۷ ـ ۲۰۹.

۱۵۱. در اصل به صورت اوطاق نوشته شده است.

شگـرف مـدرسه‌ای سـاخت دلکش و دلخـواه
خـــدیو عـصر ابـوالنـصر نـاصرالدیـن‌شاه
شـــهنشهی کـه اگـر کـوهها شـود هـمه زر
بـه دست هـمّت او کـوه کـمتر است از کـاه
به پیش حشمت او پیل‌مست چـون پشـه است
بـه نـزد شـوکت او شـیر شـرزه چـون روباه
خـجسته مـدرسه‌ای خـاص عـلمهای غـریب
مـــعین رونـــق مـلک و مـزید نـظم سـپاه
فـــــراز قـــصرش بـــرپای بـــیرق دولت
پـیش گـذشته زمـاهی سـرش رسـیده بـه مـاه
بـخوانـد اهـل هـنر را مَـلِک زمُـلکِ فـرنگ
فزود حشمت و تشریف و مال و منصب و جاه
چو شـد بـه مـدرسه تـدریس هـر فـنی زعـلوم
بـه نـام دارفـنون شـهره گشت در افـواه[۱۵۲]

باتوجه به این که ارگ سلطنتی تهران را حصاری از بقیه شهر جدا می‌کرد بنابراین در ابتدا در ورودی دارالفنون توسط کوچه‌ای به داخل ارگ، خیابانی که بعدها به نام **الماسیه** شهرت داشت و امروز **باب همایون** نامیده می‌شود باز می‌شد. در سال ۱۲۹۲ هـ.ق. یعنی سه سال بعد از احداث خیابان ناصریه در جدیدی از مدرسهٔ دارالفنون به این خیابان باز کردند.[۱۵۳]

دارالفنون در روز پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هـ.ق.، سیزده روز قبل از قتل امیر رسماً گشایش یافت. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

... درین روزها صد نفر از اولاد شاهزادگان عظام و امناء و اعیان دولت و خوانین اسامی خودرا قلمدادنموده و قرارگذاشته‌اند که دراین مدرسه مشغول درس خواندن باشند و در روز یکشنبه که اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکار فرمودند جناب جلالت مآب مقرب‌الخاقان میرزا محمدعلی‌خان وزیر

---

۱۵۲. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، **روضة‌الصفا**، ج. ۱۰، ص. ۶۳۲ ـ ۶۳۳.

۱۵۳. ر.ک: **روزنامه ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴. لازم به ذکر است که سردر فعلی ساختمان دارالفنون به هنگام تجدید بنای مدرسه در دورهٔ رضاشاه توسط استادحسین لرزاده معمار مشهور و هنرمند طراحی و اجرا گردید. طرح و نقشه ساختمان جدید دارالفنون نیز از مهندس مارکوف است.

میرزا تقی‌خان امیرکبیر

دول خارجه این اطفال را به حضور همایون برده و مورد التفات سلطانی گردیدند و بعد از آن در مدرسه دارالفنون برقرار گردیده شیرینی و سایر مرسومات که درین دولت علیّه در ابتدای هر کاری متداول است صرف کردند. و علومی که حالا در آنجا تعلیم داده می‌شود به این تفصیل است: مشق نظام پیاده، مشق توپخانه، مشق سواره‌نظام، مهندسی، طبابت و جرّاحی، علم دواسازی، علم معادن و قرار داده‌اند که هر کدام لباس علی‌حدّه بپوشند که از همان لباس نظام شغل هر یک معلوم باشد و صاحب‌منصبان نمسه که درین روزها از مملکت آستریه به جهت دارالفنون آورده‌اند به آنجا رفته و هریک مشغول تعلیم یکی ازین کارها شده‌اند و مترجمین که به جهت دارالفنون لازم است قرار داده‌اند و از هر سبب این شغل را به طور خوب راه انداخته‌اند و امید است که باعث نفع دولت و خیر عامهٔ خلق بشود.[۱۵۴]

این تاریخ بیست سال پیش از تأسیس دارالفنون توکیو و سه سال بعد از افتتاح دارالفنون استانبول است.

یک‌ماه‌ونیم بعد در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ هـ.ق. میرزاعلی‌محمدخان وزیردول خارجه و ریاست دارالفنون درگذشت و سرپرستی مدرسه به عزیزخان مکری آجودان‌باشی کل نظام واگذار گردید. پس از او ادارهٔ مدرسه را محمدخان امیر تومان عهده‌دار شد. در جمادی‌الاول ۱۲۷۴ هـ.ق. شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه به ریاست مدرسه منصوب شد و تا پایان عمر علاوه بر وزارت علوم و مقامهای دیگر این سمت را هم داشت و به نیابت وی رضاقلی‌خان هدایت مدرسه را اداره می‌کرد و از این‌رو این سمت در خانوادهٔ او قرار گرفت و پس از او دو پسرش علی‌قلی‌خان و جعفرقلی‌خان به ترتیب این سمت را یافتند.[۱۵۵] مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه در شرحی دربارهٔ چگونگی انتخاب رضاقلی‌خان هدایت به سمت نظامت دارالفنون چنین می‌نویسد:

عمارت دارالفنون نیمه‌تمام شده بود که ناصرالدین‌شاه به میرزاآقاخان می‌گوید، ناظمی برای دارالفنون باید در نظر گرفت و اسمی از رضاقلی‌خان

---

۱۵۴. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴۸ نهم ربیع‌الاول ۱۲۶۸.

۱۵۵. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، ص. ۱۵.

می‌برد، میرزاآقاخان با رضاقلی‌خان خوش نبوده. صورتی از بعضی از رجال ترتیب می‌دهد، اسم رضاقلی‌خان را هم در قلمهای نِعال می‌نویسد. ناصرالدین‌شاه پس از مطالعه رضاقلی‌خان را اختیار می‌کند. میرزاآقاخان تمجمجی می‌کند. می‌فرمایند: ما می‌خواهیم شاهزادگان، اشراف و اعیان را در دارالفنون بگذاریم درس بخوانند؛ باید به مرد امینی سپرده شود؛ شاه می‌گوید: اگر رضاقلی‌خان امین نبود پدرم عباس‌میرزا را به او نمی‌سپرد.[۱۵۶]

دارالفنون در دورهٔ ریاست اعتضادالسلطنه رونق و اعتبار بیشتری یافت. او هر روز در دارالفنون حاضر می‌شد و با معلمان ایرانی و خارجی انجمن و از آنان خواهش می‌کرد چندان که می‌توانند در پیشرفت تحصیل شاگردان کوشش کنند. او در تمام مدتی که وزارت علوم و ریاست دارالفنون را داشت از یاد این مدرسه غافل نمی‌ماند. و بهترین اوقات عمر خویش را زمانی می‌شمرد که به بهبود وضع مدرسه می‌اندیشید و عمل می‌کرد. از بیم آن که مبادا معاشرتش با دیگر وزیران و درباریان، یا سفرکردنش در داخل و خارج از کشور وی را از انجام وظایفش که مهمترین آنها ادارهٔ دارالفنون بود بازدارد از دید و بازدید و سفر کردن چندان که می‌توانست پرهیز می‌کرد و اگر اتفاقاً شاه او را به همسفری خویش برمی‌گزید و به دور شدن از پایتخت ناچار می‌شد همکارانش را به مواظبت در حسن جریان امور مدرسه سفارش و تأکید می‌کرد.[۱۵۷]

بیشتر شاگردان دارالفنون در آغاز تأسیس اعیان‌زاده بودند و چون عادت به اطاعت از مقررات مدرسه را نداشتند و آنجا را خانهٔ خود می‌پنداشتند غالباً به نظامات مدرسه گردن نمی‌نهادند. چون خبر سرپیچی و تمرد این گروه به گوش شاه می‌رسید دستور داد ده فراش قرمزپوش هر روز در تمام مدتی که مدرسه دایر بود با چوب و فلک آماده باشند تا هر شاگردی گردنکشی کرد و نظم مدرسه را به هم زد به فرمان رییس یا ناظم فلک کنند و چوبش بزنند.[۱۵۸]

---

۱۵۶. مهدی‌قلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۶۰.

۱۵۷. اقبال یغمایی، «دارالفنون»، **یغما** ۲۲ (۹) آذر ۱۳۴۸، ص. ۵۱۷.

۱۵۸. اقبال یغمایی، همان، ۲۲ (۴) تیر ۱۳۴۸، ص. ۲۲۶.

اعضای اداری مدرسه بجز رئیس و ناظم عبارت بودند از: کتابدار[۱۵۹]، آجودان، مباشر، مستوفی، ناظر، روزنامه‌نویس، مؤذن و عده‌ای قراول و فرّاش. کارهای کتابداری و آجودانی مدرسه در ابتدا با علی‌قلی‌خان پسر رضاقلی‌خان هدایت بود و پس از او با محمدحسین‌خان‌ادیب‌الدوله[۱۶۰] وبعدازاوبامحمدتقی‌میرزاپسرشاهزاده‌شیردل‌میرزا[۱۶۱]. مباشر و مستوفی مدرسه در آغاز کار میرزایوسف لشکرنویس از مستوفیان نظام بود که سالها در این سمت خدمت می‌کرد. نظارت آن ابتدا با حاجی‌علی و بعداً با میرزامحمد نامی بود و روزنامه‌نویسی، یعنی ثبت وقایع روزانهٔ مدرسه[۱۶۲]، با میرزاتقی و شغل اذان‌گویی با سیدجواد نام بود. فراشان مدرسه جزو ادارهٔ حاجب‌الدوله فراش‌باشی بودند و قراولان از طرف فوج قراول ارگ شاهی تعیین می‌گشتند.[۱۶۳]

بودجه دارالفنون در سال اول به نوشته لیدی شیل ۷۷۵۰ تومان بوده است، بعدها به نسبت توسعهٔ مدرسه بر بودجهٔ آن هم افزوده گشت و در سال ۱۳۰۷ هـ.ق. بنا به نوشته کرزن، مخارج مدرسه سی‌هزار تومان بود و در دوره مظفرالدین‌شاه بنابه نوشته غلامحسین‌خان افضل‌الملک تقریباً سالی بیست و پنج هزار تومان به مصرف مدرسه می‌رسید. از ارقام مخارج مدرسه یکی ناهار محصلین بوده است، دیگر مواجب و مقرری آنها و اضافه حقوق و انعامات، و بالاخره لباس محصلین که سالی دو دست به آنان داده می‌شد: یکدست از جنس ماهوت در زمستان و یک دست از جنس خارا[۱۶۴] در تابستان و محصلین هر شعبه هم لباس مشخص و معیّن داشتند. برای رسیدگی به امور بهداشتی شاگردان نیز طبیب مخصوص معیّن کرده بودند.[۱۶۵]

---

۱۵۹. مهدی‌قلی هدایت در **خاطرات و خطرات**، ص. ۶۱ می‌نویسد: «پدرم می‌فرمودند من چندی مشغول تحصیل شدم. دیدم با زن و بچه فرصت تحصیل گذشته چند کتابی جمع کردم و کتابدار شدم.

۱۶۰. پدر محمدعلی فروغی ذکاءالملک.

۱۶۱. فرزند محمدولی میرزا سومین پسر فتحعلی‌شاه بود.

۱۶۲. وقایع روزانهٔ مدرسه به طور مرتب در دفتری ثبت می‌شد. در ذکر وقایع روز ۲۹ جمادی‌الاول ۱۳۰۴ هـ.ق. در برابر نام شاگردی آمده است: «از کثرت غیبت و طفره رفتن و شدت بی‌فهمی اخراج شد.» این گزارشها اغلب با مهر وزیر علوم و سرپرست مدرسه به عرض ناصرالدین‌شاه رسانده می‌شد.

۱۶۳. حسین محبوبی اردکانی، ص. ۱۵.

۱۶۴. نوعی از بافتهٔ ابریشمی که مانند صوف موج‌دار است و مخطط. محمد معین، ج. ۱، ص. ۱۳۸۵.

۱۶۵. حسین محبوبی اردکانی، ص. ۱۷.

ناصرالدین‌شاه در اوایل تأسیس دارالفنون به پیشرفت مدرسه توجه مخصوصی داشت و هفته‌ای یکی دوبار از آن سرکشی می‌کرد و اگر داخل مدرسه نمی‌شد، هم‌چنان که بر اسب سوار بود برابر مدرسه اندکی درنگ می‌نمود و این نشان عنایت وی بود.[۱۶۶]

توجه ناصرالدین‌شاه به حسن ادارهٔ مدرسه و سرکشی مداوم وی، دیگر درباریان و بزرگان را نیز ظاهراً حامی و پشتیبان این مرکز علمی کرده بود. صدراعظم و حاکم تهران و دیگر کسانی که عنوان و مقامی معتبر داشتند گاهگاه از دارالفنون بازدید می‌کردند.[۱۶۷]

● طبقه‌بندی شاگردان

محصلین هر شعبه در اوایل کار، غالباً در یک طبقه بودند و بعدها به اختلاف قوه به دو یا سه مرتبه تقسیم شدند و ترتیب ادارهٔ کلاس این بود که مرتبهٔ اول را خود معلم مسئول اداره می‌کرد و مترجمین یا شاگردان برجسته به محصلین مرتبهٔ دوم و سوم درس می‌دادند. این شاگردان برجسته را عنوان خلیفهٔ درس داده بودند و از جمله کسانی که به این عنوان یاد شده‌اند یکی مرحوم ناظم‌الاطباء است و دیگری مرحوم میرزاخلیل‌خان اعلم‌الدوله ثقفی. هر سال سه بار از شاگردان مدرسه امتحان می‌شد. در امتحان‌های سه ماهه و سالیانه شاگردانی که قابل بودند از مرتبه‌ای به مرتبهٔ دیگر ارتقاء می‌یافتند.[۱۶۸]

● ساعات درس و تعطیلات مدرسه

دارالفنون در حقیقت یکی از مؤسسات درباری بود. از این‌رو از لحاظ کار و تعطیل و شرکت در مراسم سلام اعیاد و سایر تشریفات از رسوم دربار تبعیت می‌کرد. در ماه رمضان بمناسبت روزه‌داری و در ماه محرم و صفر به جهت سوگواری مدرسه غالباً تعطیل بود و از این‌رو مدت تحصیل سالیانه از نه ماه کمتر بود اما گاهی در این تعطیلات تکالیفی برای محصلین معیّن می‌نمودند.

---

۱۶۶. اقبال یغمایی، **یغما**، ۲۲ (۴) تیر ۱۳۴۸، ص. ۲۲۳.

۱۶۷. همان، ۲۲ (۶) شهریور ۱۳۴۸، ص. ۳۲۲.

۱۶۸. حسین محبوبی اردکانی، ص. ۱۸.

ساعات کار مدرسه از هشت صبح تا سه بعدازظهر بود و محصلین ناهار را به خرج مدرسه و در مدرسه صرف می‌کردند و از باب احترام شعایر مذهبی، نماز ظهر و عصر را در مدرسه می‌خواندند و شیخ صالح نامی معلم عربی و فارسی و پیشنماز مدرسه بود.[۱۶۹]

● **معلمان دارالفنون**

در آغاز کار معلمین عمدهٔ دارالفنون همان هفت نفر اروپایی بودند ولی پس از چند سال که این عده یا از ایران رفتند یا از کار تدریس خارج شدند ایرانیان تحصیل کرده به تدریج جای آنها را گرفتند اما کمبود معلم را به ناچار از راه به کار گماردن اروپاییان مقیم تهران یا استخدم معلم جدید خارجی جبران می‌کردند به طوری که در هرحال مدرسه از معلم اروپایی خالی و مستغنی نبود. معلمان اروپایی دارالفنون از بدون تأسیس عبارت بودند از:[۱۷۰]

۱. **بارون گومونز اطریشی** ـ معلم پیاده‌نظام و مشاور امیر در اصلاح نظام بود. طبق قرارداد برای مدت دو سال به ایران آمده بود. اما اوضاع اجتماعی و اداری ایران پس از امیر موافق طبعش واقع نشد و تقریباً پس از پانزده‌ماه تدریس در دارالفنون در اوایل سال ۱۲۶۹ هـ.ق. از شاه اجازهٔ بازگشت گرفت و ایران را ترک کرد. مترجم او **میرزا زکی** یکی از پنج تن شاگردانی بود که در سال ۱۲۶۰ هـ.ق. به فرانسه فرستاده شده بودند.

۲. **کرزیز اطریشی** ـ معلم توپخانه و ریاضیات و جغرافیا و تاریخ نظامی و فن آرایش لشکر (تاکتیک) بود. این شخص پس از گذشتن مدت قرارداد اولی باز هم سالها در ایران ماند و بارها موردتوجه شاه قرار گرفت و به او انعام و خلعت داده شد. در سال ۱۲۶۹ هـ.ق. که بیماری وبا در تهران شیوع یافت کرزیز از اقامت در تهران اکراه داشت، در

---

۱۶۹. همان، ص. ۱۶.

۱۷۰. در تنظیم اسامی معلمان دارالفنون نوشته محقق فقید مرحوم حسین محبوبی اردکانی اساس کار قرار گرفته است. ر.ک: ص. ۱۹ ـ ۳۰.

شمیران خانه‌ای گرفته بود به جای این که هر روز در دارالفنون حاضر شود و تدریس کند، در هفته سه‌روز به دارالفنون می‌آمد و دو مساوی ایام سابق اوقات صرف تعلیم شاگردان خود و شاگردان درس هندسه می‌کرد که تلافی سایر ایام هفته را کرده باشد.[۱۷۱] برای این که شاگردان بیشتر از وجود این معلم استفاده کنند اردشیرمیرزا[۱۷۲] حاکم تهران یکی از بیوتات نگارستان را در اختیار او نهاد که ساکن تهران شود و مرتباً به دارالفنون برود و شاگردان را درس بدهد.[۱۷۳] کرزیز در سال ۱۲۷۴ هـ.ق. به منصب سرتیپی نایل گردید.

۳. زاتی اطریشی ـ مهندس نظام و معلم ریاضیات بود. مترجمی او را میرزا ملکم‌خان معروف پسر میرزایعقوب جلفائی اصفهانی که خودش نیز در دارالفنون سمت معلمی داشت عهده‌دار بود.

زاتی مردی عصبی مزاج بود، به همین علت خلافی از او سرزده بود خواستند به خدمت او خاتمه دهند. میرزاسعیدخان دبیرمهام‌خارجه در ۱۲ ذیحجهٔ سال ۱۲۶۸ هـ.ق. به موسیو ساتی مهندس نوشت:

> چون حرکات خلاف نظامی و رفتار ملامت‌پذیر از آن عالیجاه در دارالخلافه ظاهر و واقع شده است، اولیای دولت علیه توقف آن عالیجاه را بعد از این در پایتخت ... بهیچ‌وجه صلاح نمی‌دانند و ضرری که نسبت به وجود آن عالیجاه مشاهده می‌کنند، بر ذمهٔ خود نمی‌گیرند. لهذا حسب‌الامر شاهنشاهی... مرخص و مأذون است که به ولایت خود معاودت نماید...» مواجب او را به اضافهٔ سیصدتومان انعام دادند. اما بعد ظاهراً رفع سوءتفاهم گردید و در ایران ماند.[۱۷۴]

زاتی نزدیک ۲۵ ماه در ایران بود و روز جمعه ششم ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۰ هـ.ق. ناگهان در تهران درگذشت و چون در همان روزها چارنوتا نیز مرده بود مرگ او سوءظن ایجاد کرد. روزنامه وقایع اتفاقیه می‌نویسد:

---

۱۷۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۴۰ دوم محرم ۱۲۷۰.

۱۷۲. پسر نهم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه.

۱۷۳. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۳۸ هجدهم ذیحجهٔ ۱۲۶۹.

۱۷۴. ر.ک: فریدون آدمیت، پانویس ص. ۳۵۸.

... مقرر فرمودند که کل اطبای فرنگستان که در دارالخلافه مقیمند بروند و تشخیص بدهند که به چه علت فوت شده و از قراری که اطباء فهمیده بودند از بخار ذغال یا نقاهتی که در وجود او بوده خفه شده بود و موافق قاعده‌ای که اطبای فرنگستان دارند استشهاد نوشته و همه خط گذاشتند و بعد از آن، حسب‌الامر همایون به قاعدهٔ نظام با کمال اعزاز و احترام او را در قبرستان کلیسای ارامنه[۱۷۵] در محلهٔ دروازه قزوین دفن نمودند.[۱۷۶]

۴. نمیرو اطریشی ـ معلم سواره‌نظام و مترجم او آندره خیاط اطریشی بود. روزنامه وقایع اتفاقیه درباره او نوشته است:

... شاگردان او پنج نفرند که مقرر است در مدرسه علم سواره‌نظام بیاموزند ولیکن سیصد نفر سوار به جهت مشارالیه معین فرموده‌اند با صاحب‌منصبان سواره هر روز در بیرون دروازه مشق می‌کنند و بسیار خوب از عهدهٔ مشق موافق تعلیم معلم برمی‌آیند و علاوه بر آن بیست نفر از شاگردان مدرسه را مشق شمشیر می‌دهد و بسیار خوب مشق می‌کنند بعد از این معلم بنا دارد که صاحب‌منصبان سواره‌نظام را به مدرسه آورده با شاگردان خاص خودعلم سواره‌نظام تعلیم کند.[۱۷۷]

نمیرو نیز مدتها پس از خاتمه قرارداد اول خود در ایران ماند.

۵. چارنوتای اطریشی ـ معلم معدن‌شناسی، مترجمی او را نخست میرزارضا کاشانی عموی فرخ‌خان کاشی ملقب به القاب: امین‌الملک، وزیر حضور و امین‌الدوله و سپس میرزا آقاتبریزی بعهده داشتند. روزنامه وقایع اتفاقیه در مورد او می‌نویسد:

... بعد از دو ماه از تعلیم شاگردان خود مأمور به بازدید از معادن شد و شاگردان خود را همراه برد و از دولت مخارج زیاد و انعام به آنها مرحمت شد و اکنون سنگهای گوناگونی از معادن دماوند و مازندران آورده‌اند و می‌خواهند در دارالخلافه امتحان نمایند تا هر یک مقرون به صرفه باشد در آن معدن کار نمایند و شاگردان مشارالیه پنج نفرند.[۱۷۸]

---

۱۷۵. کلیسای گئورک

۱۷۶. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۵۶ بیست و ششم ربیع‌الثانی ۱۲۷۰.

۱۷۷. همان، ش. ۹۸ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

۱۷۸. همانجا

چارنوتا پس از یک ماه بیماری و نوبهٔ غش در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۷۰ هـ.ق. در تهران درگذشت و به نوشته روزنامه وقایع اتفاقیه «... به قاعدهٔ نظام او را با کمال احترام در قبرستان کلیسای ارامنه مدفون کردند.»[۱۷۹]

۶. **دکتر پولاک اطریشی** ـ معلم طب و جراحی بود ولی خودش سمت خویش را دواسازی نوشته است و ظاهراً استخدام او هم بعنوان معلم دواسازی یا حکمت که مجموعهٔ معلومات طبی آن عصر بوده صورت گرفته بوده است. وی یهودی و از همهٔ همکاران خود در ایران شهرت بیشتری داشت. به علاوه او فارسی را آموخته بود و به زبان مادری شاگردان تدریس می‌کرد. پولاک کتابی در تشریح نوشت که به کمک **میرزامحمدحسین افشار** یکی از شاگردان او به فارسی منتشر گردید. منشاء بسیاری از اصطلاحات و لغاتی که در تشریح فارسی به کار می‌رود از آن کتاب است. یک کتاب نیز در جراحی اختصاصی چشم و یک راهنمای طب نظامی برای معالجه شایع‌ترین بیماریهای سربازان ایرانی نوشت. یک کتاب مفردات طب هم بر شاگردان خود املاء کرد که نسخ آن دست به دست می‌گشت. بعد از مرگ دکتر کلوله طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه شد. مترجم او محمدحسن‌خان قاجار بود. پولاک پس از ده سال اقامت در ایران در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. به اطریش بازگشت و سفرنامه‌ای بنام: ایران و ایرانیان تألیف کرد. روزنامه وقایع اتفاقیه درباره او می‌نویسد:

> معلم علم طب‌وجراحی مسیوپولاک نمساوی و مترجم او محمدحسین‌خان قاجار است بیست نفر شاگرد اوست، و در کمال نظم و خوبی تحصیل می‌نمودند تا این که علم تشریح را که در سایر مدارس دول خارجه از قرار تقریر معلم در یک سال تحصیل می‌نمایند در سه ماه فارغ شدند و بعد از آن شروع به علم معرفت ادویه و اسباب و علامات معالجه نموده اکنون به مقامی رسیده‌اند که معلم ایشان بنا دارد در هفتهٔ آینده آنها را به مریضخانه برده کیفیت معالجه را بیاموزند و درین اوقات معلم ایشان قرار داده که هر وقت در شهر معالجهٔ غریبی از قطع و کسر و سایر اعمال ید جراحی می‌کنند

---

۱۷۹. همان، ش. ۱۵۶ بیست و ششم ربیع‌الثانی ۱۲۷۰.

دو نفر از شاگردان قابل صاحب نشان و سه نفر دیگر از سایر همراه خود می‌برد و به ایشان می‌آموزد که در کار خود مهارت کامل به هم برسانند.[۱۸۰]

۷. **فوکتی ایتالیایی** ـ معلم فیزیک و شیمی و دواسازی بود. مترجمی‌اش را **میرزارضا کاشانی** بعهده داشت. تا سال ۱۲۷۲ هـ.ق. غالباً از روی تصویر مطالب را به شاگردان می آموخت، در این سال به همراه فرخ‌خان امین‌الملک به اروپا رفت و وسایل یک آزمایشگاه مجهز را با خود آورد. فوکتی تا سال ۱۲۷۹ هـ.ق. در ایران بود و چون خواست از ایران برود به سبب آن که بعضی از اعمال شماعی را به طور کامل به شاگردان خود نیاموخته بود، دو ماه دیگر قراردادش را تمدید کردند. از معروفترین شاگردان او **میرزا کاظم‌خان شیمی** است که بعدها در دارالفنون تدریس می‌کرد.

۸. **بوهلر فرانسوی**[۱۸۱] ـ در پاییز سال ۱۲۶۹ هـ.ق. به تهران آمد و تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی را عهده‌دار شد. مترجم‌او محمدحسین‌خان‌قاجار بود. چندسال بعد از مدرسه دارالفنون به نظام منتقل شد و سالیانی دراز با درجه سرتیپی در قشون ایران خدمت کرد. او از داناترین‌وصدیق‌ترین معلمین خارجی بود که درخدمت دولت ایران درآمدند. بوهلر به سبب خدمات شایسته‌ای که در جنگ هرات کرد مورد انزجار دولت انگلیس بود.

۹. **کلنل متراتسو ایتالیایی** ـ بعد از بارون گومونز از سال ۱۲۶۸ هـ.ق. معلم پیاده‌نظام دارالفنون شد. نام او را در بعضی از منابع ایرانی **ماتلاتسو** هم نوشته‌اند. مترجم او حاجی شیخ محسن (مشیرالدوله بعدی) بود. روزنامه وقایع اتفاقیه در مورد او نوشته است:

> معلم پیاده‌نظام عالیجاه قولونل مطراتسو ایتالیایی که باسایر صاحب‌منصبان همراه خود در سلک چاکران دولت علیّه منسلک بودند و مشارالیه با کمال شایستگی و آراستگی هر روزه در میدان مشق بیرون شهر مشغول مشق جمیع افواج رکابی بوده و بسیار خوب از عهده برآمده چنانچه خود از مشق افواج اظهار مسرت می‌نمود.
>
> خدمت تعلیم شاگردان مدرسه را نیز محض شوق به خدمتگزاری این دولت علیّه به عهدهٔ خود گرفته سی نفر شاگردان پیاده‌نظام را با آجودانهای افواج در

---

۱۸۰. همان، ش. ۹۸ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

181. Bohler

مدرسه درس می‌گوید... مشارالیه می‌گوید اگرچه هنوز شاگردان مدرسه را امتحان نکرده‌ام ولی بسیار خوبند و هیچ نسبت به شاگردان مدارسی که در سایر دول دیده‌اند ندارد. چنانکه حال ده نفر از این شاگردان قابل آنند که هر یک ده فوج را به قانون علمی مشق و تعلیم بدهند و حال نیز هر روزه شاگردان قابل در بیرون شهر مشغول مشق دادن افواجند.[۱۸۲]

۱۰. **پوشه ایتالیایی** ـ معلم پیاده‌نظام بود و مانند متراتسو در رمضان سال ۱۲۶۸ هـ.ق. به ایران آمد. در منابع فارسی از او به صورت **پشین صاحب** یاد شده است.

۱۱. **آندره نی ایتالیایی** ـ معلم پیاده‌نظام بود و همزمان با متراتسو و پوشه به ایران آمد.

۱۲. **گراف گراچای اطریشی** ـ معلم مهندسی بود و طرز کشیدن نقشه‌های نظامی را به محصلین تعلیم می‌داد. در پاییز سال ۱۲۶۹ هـ.ق. به ایران آمد.

۱۳. **پتی فرانسوی** ـ معلم پیاده‌نظام دارالفنون و جزو افسرانی بود که همراه با فرخ‌خان امین‌الملک به ایران آمدند.

۱۴. **وِتْ آلمانی** ـ در سالهای ۱۲۹۹ـ۱۳۰۰ هـ.ق. در پی مأموریت سیاسی علیقلی‌خان مخبرالدوله به آلمان برای تدریس پیاده‌نظام در دارالفنون به استخدام دولت ایران درآمد. مترجم او مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه بعدی) بود.

۱۵. **فِلْمَرْ آلمانی** ـ او نیز همزمان با هموطن خود در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه استخدام شد. مخبرالسلطنه در این مورد چنین نوشته است:

از اثرات مسافرت یکی هم خواستن دو نفر معلم بود برای تدریس پیاده و توپخانه، معلم پیاده موسیو وِتْ زودتر رسید، در دارالفنون مشغول تدریس شد. من به دستور پدرم عهده‌دار ترجمه اطاق پیاده شدم و مراقبت در احوال معلم و حفظ او از اغوای مفسدین خصوص موسیو بروسکی معلم فرانسه. سه سال طول کشید تا دوره تمام شد. اسلحه‌شناسی، قلعه‌سازی، تاریخ جنگ، نقشه‌کشی تاکتیک، استراتژی و مشق،... .
شاگردان فارغ‌التحصیل این کلاس را کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و وزیر جنگ در نظام نپذیرفت که مشق ما اطریشی است.[۱۸۳]

---

۱۸۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۹۸ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

۱۸۳. مهدی‌قلی‌خان هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۵۲ .

او هم‌چنین در کتاب گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت می‌نویسد:

در نتیجهٔ این مسافرت از آلمان برونشوَیک را به سفارت به طهران فرستادند و مؤیدالسلطنه از ایران به سفارت برلن رفت. معزی‌الیه هم از روس‌پرستان بود.

دو نفر صاحب‌منصب آلمانی (پروسی) پدرم برای تدریس نظام در دارالفنون اجیر کرد: فِلْمَرْ برای توپخانه و وِتْ برای پیاده. من بنده در اطاق پیاده سه سال ترجمه دروس می‌کردم.

تنها فایده این مذاکرات و اقدامات همان مبادلهٔ سفارتخانه شد. زحمت صاحب‌منصبان پروسی هم به هدر رفت.

آخر نایب‌السلطنه گفت: نظام ما به تاکتیک اطریشی است، تاکتیک پروسی به کار نمی‌خورد. در صورتی که هیچ تاکتیکی جز تاکتیک خوردن حقوق افواج در کار نبود. فِلْمَرْ و وِتْ هم رفتند.[۱۸۴]

۱۶. **وو ویلیه فرانسوی**[۱۸۵] ـ معلم معدن‌شناسی بود.

۱۷. **هاوگستس انگلیسی** ـ او نیز معلم معدن‌شناسی بود.

۱۸. **نیکلا فرانسوی** ـ در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه به استخدام دولت ایران درآمد و در دارالفنون سمت معلمی توپخانه را داشت.[۱۸۶]

۱۹. **دکتر شلیمر هلندی**[۱۸۷] ـ او از جمله پزشکانی است که در دوره صدارت امیر به استخدام دولت ایران درآمد. در سال ۱۲۶۶ هـ.ق. با حقوق سالیانه ۱۵۰ تومان مأمور خدمت در گیلان شد. در نواحی طالش به مطالعه و معالجه بیماری جذام پرداخت. بعد از آن که دکتر پولاک طبیب مخصوص شاه شد از او برای تدریس طب در دارالفنون استفاده کردند. شلیمر تا سال ۱۲۸۳ هـ.ق. در دارالفنون تدریس کرد و آنگاه به طبابت آزاد پرداخت. عناوین سرپزشک و سرهنگ صاحب‌مقام قشون ایران و طبیب صحّی تهران هم دربارهٔ او ذکر شده است.

---

۱۸۴. مهدی‌قلی‌خان هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت**، ص. ۱۲۶.

185. Vauvillier

۱۸۶. از دسته معلمینی بود که فرخ‌خان امین‌الدوله در مأموریت اروپایی‌اش به سال ۱۲۷۳ استخدام کرد.

187. Dr. Schlimmer

۲۰. دکتر آلبو[188] ـ در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. در پی مسافرت مخبرالدوله به آلمان به استخدام دولت ایران درآمد و شعبهٔ طب دارالفنون را رونقی تازه بخشید. دکتر خلیل‌خان ثقفی (اعلم‌الدوله)، خلیفهٔ کلاس او بود. وی تا سال ۱۳۰۸ هـ.ق. طب فرنگی را در دارالفنون تدریس می‌کرد.

۲۱. دکتر بازیل[189] ـ از ارامنهٔ تحصیل‌کردهٔ انگلستان بود و پس از آلبو به سمت معلم طب در دارالفنون منصوب شد.

۲۲. دکتر تولوزان ـ سرپرستی رشته طب را در مدرسه دارالفنون داشت.

۲۳. دکتر شنیدر[190] ـ او پس از دکتر تولوزان سرپرستی طب دارالفنون را عهده‌دار شد و تا سال ۱۳۲۴ هـ.ق. به مدت ۱۴ سال در ایران بود.

۲۴. دکتر ژرژ ـ طبیب و معلم امراض داخلی بود که در سال ۱۳۲۳ هـ.ق برای تدریس در دارالفنون استخدام شد.

۲۵. دکتر گاله[191] ـ معلم جراحی بود و به همراه دکتر ژرژ استخدام شد. او نقاش خوبی نیز بود و به روش تشریح توصیفی درس می‌داد و این روش در پیشرفت شاگردان خیلی کمک می‌کرد.

۲۶. دکتر گاشه[192] ـ پس از رفتن دو طبیب مذکور برای امراض داخلی استخدام شد.

۲۷. دکتر دوشن[193] ـ او نیز به اتفاق دکتر گاشه و برای معلمی امراض خارجی به ایران آمد. این‌دو چندان در ایران نماندند و با شروع جنگ بین‌المللی به فرانسه بازگشتند.

۲۸. دکتر راتولد[194] ـ چشم‌پزشک معروفی بود که برای معالجهٔ چشم ظل‌السلطان به ایران دعوت شد و بعد مقرر گردید علاوه بر خدمت در بیمارستان در دارالفنون هم

---

188. Dr. Albu
189. Dr. Basil
190. Dr Schneider
191. Dr. Galet
192. Dr. Gachet
193. Dr. Duchèsne
194. Dr. Ratulde

تدریس نماید. کسانی چون مرحوم دکتر لسان‌الحکمای شمس، دکتر حسین‌خان کحال، دکتر مهذب‌السلطنه بهرامی، دکتر امین‌الملک مرزبان و دکتر محمود شیمی از شاگردان او بودند.

۲۹. روکبرون[۱۹۵] ـ در سال ۱۳۱۳ هـ.ق. به معرفی دکتر تولوزان برای تدریس فیزیک و شیمی در دارالفنون استخدام شد و تا سال ۱۳۱۶ هـ.ق. عهده‌دار این کار بود.

۳۰. مولیون[۱۹۶] ـ او در تهران داروخانه داشت و پس از روکبرون مدتی در دارالفنون فیزیک و شیمی تدریس کرد.

۳۱. اُلمر[۱۹۷] ـ فرانسوی بود و در سال ۱۳۲۳ هـ.ق. برای تدریس فیزیک و شیمی دارالفنون استخدام شد و تا اواخر دوره قاجار به کار خود ادامه داد.

۳۲. دانتون ـ او نیز در سال ۱۳۲۳ هـ.ق. برای تدریس طبیعیات در دارالفنون استخدام شد.

۳۳. لوبلان فرانسوی[۱۹۸] ـ در سال ۱۳۳۰ هـ.ق. برای تدریس طبیعیات دارالفنون استخدام شد ولی به علت ارتکاب جنایتی در ایران مورد تعقیب قرار گرفت و از طرف سفارت فرانسه به کشورش بازگردانیده شد.

۳۴. لاتس[۱۹۹] ـ او نیز در سال ۱۳۳۰ هـ.ق. به عنوان معلم فیزیک و شیمی به استخدام دولت ایران درآمد و به علت ارتکاب جنایت به همراه لوبلان مورد تعقیب قرار گرفت و از ایران خارج شد.

۳۵. مونت[۲۰۰] ـ معلم گیاه‌شناسی بود.

۳۶. اودیژیه[۲۰۱] ـ معلم فیزیک بود و از تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۰۱ ش. به مدت سه سال در دارالفنون تدریس کرد.

---

195. Roquebron
196. Maulion
197. Olmer
198. Le Blane
199. Latesse
200. Monte
201. Odigier

۳۷. **ژول ریشار فرانسوی** ـ معلم زبان فرانسوی دارالفنون بود و از هر فنی چیزی می‌دانست. روزنامه وقایع اتفاقیه در معرفی او می‌نویسد:

> معلم درس فرانسه عالیجاه مسیو ریشار فرانساویست که در سایر علوم نیز مهارتی تمام دارد و به عموم شاگردان درس زبان می‌گوید و قریب به ده نفر از آنها مبادرت به تکلم می‌توانند نمود و معلمین انصاف می‌دهند که در مدارس سایر دول، زبان را در عرض پنج‌سال می‌توانند آموخت و اینها در اندک زمان به این مقام رسیده‌اند که خوب زبان یاد گرفته‌اند.[۲۰۲]

۳۸. **پش فرانسوی**[۲۰۳] ـ معلم زبان فرانسوی دارالفنون بود که جزو افسران همراه فرخ‌خان امین‌الملک به ایران آمد.

۳۹. **بروسکی‌خان** ـ معلم جغرافیا و زبان فرانسوی دارالفنون بود. پدرش **ایزودوربروسکی**[۲۰۴] از نجیب‌زادگان لهستان بود که در زمان عباس‌میرزا به ایران مهاجرت کرده بود و در جنگ هرات کشته شد.

۴۰. **تیلر**[۲۰۵] ـ معلم زبان انگلیسی بود و در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در آن مدرسه تدریس می‌نمود.

۴۱. **گاژرپلو**[۲۰۶] ـ از ایتالیایی‌های مهاجر و از معلمین قدیم دارالفنون بود که نقاشی تدریس می‌کرد.

۴۲. **کنستان فرانسوی** ـ به همراه دو دختر خود که با دو تن از محصلین اعزامی زمان ناصرالدین‌شاه به فرانسه ازدواج کرده بودند با خانواده خود به تهران آمده بود. تخصص وی نقاشی روی ظروف چینی بود و چون امکان کار او در تهران نبود در دارالفنون به عنوان معلم نقاشی استخدام شد و تا آخر عمر در این سمت باقی بود.

---

۲۰۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۹۸ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

203. Péche

204. Isidore Browsky

205. Tailor

206. Gager polo

۴۳. **لومر فرانسوی**[۲۰۷] ـ زمانی که لزوم تأسیس دسته‌های موسیقی نظامی به سبک جدید که جزء لوازم و تشریفات سلطنتی بود موردتوجه قرار گرفت، شعبهٔ موزیک دارالفنون دایر شد و برای تعلیمات فنی یک تن فرانسوی به نام لومر از اروپا استخدام شده به ایران آمد. منظور اساسی این شعبه تربیت نوازندگان آلات بادی موسیقی نظام بود. شاگردان این شعبه که لباس نظامی به تن داشتند، مشغول فراگرفتن تعلیمات موسیقی شدند. چون موسیو لومر، زبان فارسی نمی‌دانست میرزا علی‌اکبرخان نقاش‌باشی مزین‌الدوله، معلم فرانسه و نقاشی دارالفنون به سمت مترجمی او منصوب گردید و درس موسیقی نظری او را که برای شاگردان می‌گفت به طور سئوال و جواب به فارسی ترجمه می‌کرد.

دروس دیگر مانند سرآیش (سلفژ) و تعلیم عملی آلات بادی به وسیلهٔ معلم اروپایی به‌عمل می‌آمد و وسایل و اسباب و لوازم‌کار از قبیل آلات موسیقی نظامی هم که سفارش داده بودند از اروپا رسید و پس از چند سال یک دسته موزیک حاضر و آماده شد که در جشنها و سلامهای رسمی و هنگام پذیرایی و معرفی سفرا به حضور شاه برای اولین بار به‌جای نقارخانهٔ قدیم به‌کار رفت. لومر تا پایان عمر درایران بود و درتهران درگذشت.[۲۰۸]

۴۴. **هوری بلژیکی** ـ در مرآت‌البلدان از او به نام معلم زبان فرانسه دارالفنون نام برده شده است.[۲۰۹] هویت این شخص روشن نشده است و احتمال می‌رود که صورتی از تحریف نام هوسه[۲۱۰] فرانسوی باشد که در سال ۱۲۷۳ هـ.ق. به همراه فرخ‌خان امین‌الملک به ایران آمد و معلم پیاده‌نظام بود.

۴۵. **نمبرگ فرانسوی** ـ معلم ریاضیات و نقشه‌کشی دارالفنون بود. بعد از بوهلر این سمت را عهده‌دار شد، مترجم او ذوالفقارخان ولدرمضان بیک بود. در منابع ایرانی نام او را بنزک نوشته‌اند.

---

207. Lemaire

۲۰۸. ر.ک: روح‌اللّه خالقی، **سرگذشت موسیقی ایران** (تهران: صفی‌علیشاه، ۱۳۶۲)، ص. ۲۱۰ ـ ۲۲۰.

۲۰۹. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۲، ص. ۱۰۸۵.

210. Housset

مرحوم محبوبی اردکانی از معلمین ایرانی دارالفنون مشخصات این عده را ثبت کرده است.[۲۱۱]

۱. **میرزااحمد طبیب کاشانی** ـ از اطبای معروف عصر ناصری است و گزینش او به معلمی دارالفنون به این دلیل بود که چون در آغاز امر مردم از معالجه بیماریها براساس طب فرنگی سررشته نداشتند و یا از آن پرهیز داشتند اولیاء مدرسه در مقابل آنها دستاویزی داشته باشند که شاگردان مدرسه طب ایرانی هم می‌خوانند و می‌دانند. این مسئله اتفاقاً نتیجهٔ خوبی داد به این معنی که شاگردان مدرسه از روی کتب قدیم اسامی امراض و دواها و مسایل مهم طبی را آموختند و وقتی می‌خواستند درسهای معلمین اروپایی طب را به فارسی نقل کنند به اصطلاحات پزشکی عربی و ایران آشنا بودند و ترجمه‌های آنها درست از کار درمی‌آمد.

این میرزااحمد ظاهراً از نزدیکان و مقربان اعتضادالسلطنه و در عقاید مذهبی مورد اتهام بود و در سایهٔ حمایت شاهزاده از تعقیب و صدمه مصون مانده بود و احتمالاً تدریس او هم پس از ریاست یا نظارت اعتضادالسلطنه بر دارالفنون شروع شده است زیرا در گزارشهای سالهای اول مدرسه نامی از او دیده نمی‌شود. میرزااحمد طبیب کاشانی تا سال ۱۲۸۷ هـ.ق. در دارالفنون تدریس کرد.

۲. **شیخ محمدصالح** ـ معلم فارسی و عربی بود. به علاوه به رعایت احترام شعایر مذهبی و احتمالاً برای جلوگیری از دسیسه یا سوءنظر عوام بر ضد مدرسه، همه‌روزه شاگردان نماز ظهر و عصر را به صورت جماعت و با اقتدای به او ادا می‌کردند. روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره می‌نویسد:

> معلم درس فارسی و عربی عالیجناب شیخ محمدصالح است که مردی زاهد و مقدس است و به بیست نفر از شاگردان مدرسه که در فارسی و عربی چندان مهارتی نداشتند درس می‌گوید، وقت ظهر مؤذن مخصوص دارالفنون اذان می‌گوید و عالیجناب مشارالیه در حجره وسیعی که به جهت نماز مقرر است به نماز ایستاده شاگردان مدرسه و سایرین اقتدا نموده به جماعت نماز می‌گذارند و دعا به ذات اقدس همایون می‌کنند.[۲۱۲]

---

۲۱۱. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، ص. ۳۰ ـ ۴۰.

۲۱۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۹۸ پنجم ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

۳. **ملامحمدحسین**[۲۱۳] ـ پس از شیخ صالح ملامحمدحسین نامی به معلمی فارسی و عربی و پیشنمازی مدرسه تعیین شد.

۴. **میرزا اسدالله** ـ در اواخر معلم فارسی و عربی و پیشنماز مدرسه بود.

۵. **میرزارضای دکتر** ـ پسر مرحوم حاجی‌میرزا مقیم مستوفی علی‌آبادی بود. پس از این که در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. از تحصیلات پزشکی خود در پاریس فراغت یافت و به ایران آمد به سمت معلم طب جدید در دارالفنون منصوب شد. میرزارضا از شاگردان خوب دکتر پولاک بود و ظاهراً دومین ایرانی است که به اخذ درجه دکترای پزشکی از دانشگاه پاریس نایل آمده است.

۶. **میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله** ـ معلم ریاضی و نجوم بود. میرزا عبدالغفار فرزند آخوند ملاعلی‌محمد اصفهانی از آغاز تأسیس دارالفنون در آن کانون علمی به تحصیل پرداخت و از برکت هوش سرشار و کوشش بسیار، چون پدرش در علم ریاضی صاحب‌نظر و نامور و به اخلاق پسندیده شهره شد. علاوه بر این در موسیقی نظری استاد زمان خود گردید. اعتضادالسلطنه چون بر دانش وی وقوف یافت او را به معلمی علوم ریاضی دارالفنون برگزید و به پاداش خدمتهای شایانی که در پیشرفت تحصیلی شاگردان کرد اول لقب نجم‌الملک و پس از چندی لقب نجم‌الدوله برای او از شاه گرفت. در حدود چهل سال در دارالفنون تدریس کرد و روز دوشنبه ۱۵ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ هـ.ق. درگذشت و در صفاییه حضرت عبدالعظیم مدفون شد.[۲۱۴]

۷. **میرزا کاظم محلاتی** ـ معلم علوم فیزیک و شیمی. میرزاکاظم فرزند میرزااحمد از شاگردان دورهٔ اول دارالفنون و از دستهٔ ۴۲ نفری محصلین اعزامی به اروپا در زمان ناصرالدین‌شاه بود. مرحوم مجدالاسلام کرمانی دربارهٔ او نوشته است:

> ... میرزاکاظم محلاتی معروف به شیمی، پس از تحصیل فرانسه و علوم طبیعی جزء مأمورین مرقوم به پاریس رفت و در راه به شاگردان دیگر فرانسه درس می‌داد. مدتی هم در مدرسه بزرگ روئن به تحصیل بوتانیک یعنی

---

۲۱۳. در نوشته مرحوم محبوبی اردکانی ملاحسین ذکر شده است.

۲۱۴. ر.ک: اقبال یغمایی، **یغما**، ۲۳ (۵) مرداد ۱۳۴۹، ص. ۳۰۱.

گیاه‌شناسی پرداخت و نشان درجه‌عالی در این فن گرفت و در مراجعت چون اسباب کار تعلیم گیاه‌شناسی در تهران برایش فراهم نبود به معلمی دواسازی و ریاضی و تجزیه معادن و فیزیک پرداخت و کتابهای متعدد ترجمه نمود. تقریباً چهل سال در مدرسه دارالفنون خدمت کرد و در فنون عدیده و علوم جدید معلم بود و با اینکه کم‌کم امتیازات به او داده شده بود و بر مواجبش افزوده شده بود روزی که فوت شد فقط پانصد تومان مواجب سالیانه داشت در حالتی که در هر شعبه هر معلمی که از فرنگ می‌آوردند با اینکه فقط در یک شعبه کامل است و یک درس می‌دهد باز کمتر از دو هزار تومان در سال نمی‌گیرد. باری او هم مرد ولی فی‌الجمله دواسازی را در ایران شیوع داد.[۲۱۵]

میرزاکاظم از معلمین خوب و پرکار دارالفنون محسوب می‌شد و مردی خوش‌بیان و دانا بود. کتب متعدد از زبان فرانسوی به فارسی ترجمه کرده و بعضی از اصطلاحات فارسی در فلسفه یادگار اوست. چه او در ترجمه کتب مقید به رشته تحصیلیش نبود، و از رشته‌های دیگر نیز کتاب ترجمه می‌کرد. میرزاکاظم در ۱۲۵۰ هـ.ق. متولد و در سال ۱۳۱۳ هـ.ق. در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت.

۸. **میرزا ابوالقاسم حکیم‌باشی (سلطان‌الحکماء)** ـ معلم طب ایرانی بود. حاج‌میرزا ابوالقاسم فرزند میرزاجعفر در سال ۱۲۴۵ هـ.ق. متولد شد. تحصیلات خود را در مدرسه نیماورد اصفهان و یزد به انجام رسانید و در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. به تهران آمد و در مدرسه صدر مجلس درس و طبابتی دایر کرد. در سال ۱۲۸۰ هـ.ق. به سمت حکیم باشیگری وزارت امور خارجه منصوب شد. در سال ۱۲۹۴ هـ.ق. معلم طب ایرانی دارالفنون شد به تدریج تا آنجا ترقی یافت که اجل و اعظم اطبای دارالخلافه گردید و در سال ۱۳۰۲ هـ.ق. به لقب **سلطان‌الحکماء** ملقب گردید.

از وی چهار کتاب: تحفهٔ ناصری، ناصرالملوک، رسالهٔ یوسفیّه و رسالهٔ حمّاییّه باقی مانده است. سلطان‌الحکماء در سال ۱۳۲۲ هـ.ق. در سن ۷۷ سالگی به بیماری وبا در قریه کلاک در ۵ کیلومتری کرج که متعلق به خود او بود درگذشت و در امامزاده آنجا مدفون گشت.

---

۲۱۵. یادداشتهای خطی احمد مجدالاسلام کرمانی، نقل در همانجا.

۹. میرزا علی دکتر همدانی ـ معلم طب جدید. پس از دستهٔ ۴۲ نفری محصلین اعزامی در زمان ناصرالدین‌شاه ظاهراً به خرج خود به اروپا رفت و چون بازگشت معلم طب جدید دارالفنون شد. وی در نگاهداری آداب و رسوم ایرانی اصراری داشته و ظاهراً کمتر تحت‌تأثیر زندگی اروپایی قرار گرفته بوده است و این امر شاید از آن جهت بوده است که... می‌گویند ابتدا صنعتگر بوده است و سپس در فکر آموختن طب افتاده و پس از فراگرفتن طب در ایران، به فرنگستان رفته و موفق به گرفتن گواهینامه و دیپلم پزشکی از دانشکده پزشکی پاریس گردیده است و بنابراین تربیت اولیه در او رسوخ یافته بوده است. از او کتابهایی در تشریح، پاتولوژی، امراض زنان، امراض اعصاب، امراض اطفال به صورت ترجمه و تألیف باقی مانده است. لقب او را رییس‌الاطباء و معتمدالاطباء ذکر کرده‌اند.

۱۰. میرزا حسین دکتر ـ معلم طب اروپایی. او پسر مرحوم میرزااحمد طبیب افشار و از محصلین دورهٔ اول دارالفنون بود. در همان اوقات تحصیل کتابی در معالجهٔ وبا نوشت و به حضور ناصرالدین‌شاه تقدیم کرد و بسیار موردتوجه و تحسین قرار گرفت و پانزده تومان انعام به او مرحمت شد. وی به همراه هیأت سفارت فرخ‌خان امین‌الملک برای تحصیل به اروپا رفت و بعد از پنج سال تحصیل و گذراندن شش امتحان درجه دکتری گرفت. ظاهراً او نخستین ایرانی است که از دانشگاه پاریس درجه دکترای پزشکی اخذ کرده است. میرزاحسین دکتر پس از بازگشت از اروپا معلم طب جدید دارالفنون شد. او با میرزااحمد حکیم‌باشی معاصر بوده و ظاهراً تحت‌نظر دکتر تولوزان سرپرست رشتهٔ طبی دارالفنون کار می‌کرده‌اند.

۱۱. میرزاابوالحسن (دکترابوالحسن‌خان بهرامی) ـ از فارغ‌التحصیلان سال ۱۲۹۱ هـ.ق. دارالفنون بود و در حدود سال ۳ ـ ۱۲۹۲ هـ.ق. چندی افتخاراً در شعبهٔ طب درس می‌داد. از سال ۱۲۹۷ هـ.ق. برای معلمی محصلین طبقه دوم طب تعیین گردید ولی بیش از دو سال این سمت را عهده‌دار نبود.

۱۲. میرزاعلی‌خان قاجار ـ معروف به آصف‌الدوله‌ای از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ هـ.ق. در

دارالفنون به تدریس طب اشتغال داشت و چون از خاندان قاجار و حقوق‌بگیر دربار بود این وظیفه را افتخاری انجام می‌داد.

۱۳. میرزا دکتر محمدخان کفری (دکتر محمدخان کرمانشاهی) ـ معلم طب اروپایی. وی فرزند پیرمحمد زارع از بازرگانان کرمانشاه بود که در سال ۱۲۴۵ هـ.ق. در کرمانشاه متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در کرمانشاه گذرانید و سپس برای فراگرفتن علوم دینی به نجف اشرف رفت و مدتی در آنجا با لباس روحانی مشغول به تحصیل بود و سپس به کرمانشاه بازگشت. در آن شهر با دو نفر فرانسوی آشنا شد و در نزد آنان به فراگرفتن زبان فرانسوی مشغول شد. این ایام با سالهای اول افتتاح دارالفنون مصادف بود و از این جهت برای ادامهٔ تحصیل در آن مدرسه به تهران آمد. طب قدیم را در نزد حاج میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی ملقب به اعتضادالاطباء که از فضلاء و اساتید آن بود آموخت و طب جدید را نزد دکتر تولوزان فرانسوی فرا گرفت و ضمناً به تحصیلات خود در دارالفنون نیز ادامه داد. مدتی بعد از فراغت تحصیل از دارالفنون به تشویق دکتر تولوزان به خرج خود به اروپا رفت و در سال ۱۲۹۶ هـ.ق. به اخذ دانشنامهٔ دکترای پزشکی با درجه بسیار خوب از دانشگاه پاریس نایل آمد و ضمناً در مجامع علمی فرانسه عضویت یافت و همچنین اجازه یافت در فرانسه مطب دایر نماید.

پس از بازگشت از اروپا توسط علیقلی‌خان مخبرالدوله به ناصرالدین‌شاه معرفی شد و مورد لطف قرار گرفت. مدتی طبیب تلگرافخانه، معلم دارالفنون و طبیب شاه بود و بعد به ریاست مریضخانهٔ دولتی منصوب شد. مدتی در این سمتها بود به واسطهٔ این‌که حرفهایی که می‌زد بگوش مردم عامی آن زمان خیلی سنگین می‌آمد به تدریج از مشاغلی که داشت کنار گذاشته شد.[۲۱۶] در سال ۱۳۰۲ هـ.ق. از معلمی طب دارالفنون و دو سال بعد از ریاست مریضخانهٔ دولتی نیز معاف شد. وی اولین پزشکی است که میکروسکپ و لامهای مربوط به آن را به ایران آورد و به شاگردان خود نشان داد و باز نخستین پزشکی است که برمبنای طب پاستور یعنی طبی که میکروب‌شناسی در آن از

---

۲۱۶. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۲۷۵ ـ ۲۷۶.

مسایل عمده و اساسی است و وجود میکروب را در پیدایش و گسترش و پیشرفت بیماریها مؤثر می‌داند طبابت نمود. مرحوم مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات خود حکایتی از او نقل کرده است و می‌نویسد:

... مردی خودپسند بود و در صحبت فن و فن می‌کرد. روزی با مشتی افاده نزد پدرم آمد، سنگ مثانهٔ درشتی در مشت با بسی فن و فن و افادهٔ بسیار گفت: این سنگ را امروز درآوردم پنج سیر وزن دارد، مورد تحسین شد، میرزااسماعیل‌خان که در شهر به مجلس‌آرایی معروف است و پدرم اسم این قبیل را مگس نقاله گذارده است حاضر بود گفت: جناب دکتر مریض در چه حال است؟ گفت: البته مریض مرد، می‌خواهید سنگ پنج سیر از مثانه دربیاورند و مریض جان بدر ببرد. میرزااسماعیل‌خان باد در صدایش انداخته گفت اگر این‌طور است من کبد و قلب درمی‌آورم، خنده درگرفت و دکتر قدری کوچک شد.[۲۱۷]

دکتر محمدخان‌کرمانشاهی بعد از معافیت از تدریس دارالفنون و ریاست مریضخانهٔ دولتی چندی به عنوان طبیب مخصوص امیرنظام گروسی در آذربایجان خدمت کرد. پس از بازگشت به تهران خانه‌نشین شد و در همانجا به طبابت و تدریس پرداخت و سرانجام در تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۲۶ هـ.ق. در سن ۸۱ سالگی در تهران درگذشت.

۱۴. دکتر خلیل‌خان (اعلم‌الدوله ثقفی) ـ فرزند حاج‌میرزا عبدالباقی حکیم‌باشی اعتضادالاطباء در سال ۱۲۷۹ هـ.ق. متولد شد. تحصیلات مقدماتی خود را در تهران به اتمام رسانید و در سال ۱۲۹۳ هـ.ق. وارد دارالفنون شد، پس از چهار سال ضمن ادامهٔ تحصیل به عنوان خلیفهٔ بروسکی‌خان برای تدریس فرانسه و جغرافیا انتخاب گردید و بالاخره در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. با دریافت یک قطعه نشان طلا فارغ‌التحصیل طب دارالفنون شد و ابتدا معاون (به اصطلاح امروز دانشیار) دکتر آلبو بود و پس از آن مستقلاً معلم طبقه دوم شاگردان طب و معلم کلیهٔ دروس طب جدید در مدرسه نظامی ناصری که در محل دادگستری فعلی در ارگ ایجاد شده بود، گردید. وی اولین کسی است که در ایران دکتر شناخته شده است زیرا تا آن وقت این عنوان مخصوص اطباء فارغ‌التحصیل اروپا

---

۲۱۷. مهدی‌قلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۶۸.

بوده است. دکتر خلیل‌خان در سال ۱۳۱۲ هـ.ق. برای نخستین‌بار توسط یحیی‌خان مشیرالدوله از ناصرالدین‌شاه اجازه خواست که برای تکمیل تحصیلات به اروپا برود. شاه موافقت نکرد. این تقاضا چندین‌بار تکرار شد تا سرانجام به درخواست تولوزان اذن داده شد. دکتر اعلم‌الدوله شرح این داستان را چنین ضبط کرده است:

طبیب وزارت امور خارجه خلیفهٔ طب در دارالفنون و معلم طب در مدرسه نظامی ناصری و برای تکمیل معلومات خود داوطلب مسافرتی به اروپا بودم. برای کسب‌اجازه عریضه‌ای به‌حضور ناصرالدین‌شاه که مرا می‌شناخت جزو عرایض وزارت امور خارجه که متصدی آن یحیی‌خان مشیرالدوله شوهر عزت‌الدوله بود تقدیم داشتم. در حاشیهٔ آن عریضه دستخط صادر شد: لازم نیست اسباب فساد اخلاق است.

بعد از چندی عریضهٔ مجدد که در حاشیهٔ آن عزت‌الدوله خواهر شاه به خط خود شرحی نوشته بود تقدیم شده باز جواب یأس آمد. عزت‌الدوله نوشته بود فلانی در خانهٔ این کنیز قبلهٔ عالم بزرگ شده است و این کمینه به خلق و خوی‌او کاملاً آشنابوده یقین‌دارم اوضاع فرنگستان در عقایدو دیانت او خللی وارد نیاورده تصدق روی‌ماهت بروم اجازه‌بدهید برود با مخارج خود می‌رود و زود برمی‌گردد. شاه در حاشیه دستخط کرده بود: اجازه داده نمی‌شود.

در رستم‌آباد شمیران بودیم و یکی از آقازاده‌های متمول زنجان که چشمش آب آورده بود به تهران آمد، مهمان مشیرالدوله بود و به حمایت او می‌خواست اجازه تحصیل نماید که برای معالجه به فرنگستان برود. مبالغی هم وجوه تقدیمی و تعارفات می‌پرداخت. مشیرالدوله به من وعده می‌داد که برای این آقا وقتی که تحصیل اجازه نمودیم آن وقت کاری می‌کنم که تو هم هر طور شده است همراه او بروی. این دفعه خیلی دلخوش و کاملاً امیدوار بودیم. اما جواب عریضهٔ مشیرالدوله که آن را با تمام مُرَغَّبات تهیه و تقدیم نموده بود این طور دستخط شد که: مشیرالدوله به این... قرمساق بگویید وقتی که مردم راه فرنگستان را بلد نبودند و چشمشان آب می‌آورد چه می‌کردند تو هم همان کار را بکن.

بدیهی است من دست‌بردار نبوده اما به ملاحظهٔ بادخوردن مابین‌عریضه‌های سابق ولاحق چندی دست نگهداشته بعد مجدداً عریضه‌ای نوشتم: متن عریضه را خودم با تجدید این قید مؤکد نوشتم که دیناری از دولت درخواست نکرده به مخارج خودم می‌روم. حاشیه آن را علی‌قلی‌خان

مخبرالدوله وزیر علوم و خان رییس جعفرقلیخان نیرالملک تأکیدات و مُرَغّبات در باب لزوم رفتن من به فرنگستان نوشتند که دیگر بعدها برای تدریسات طب محتاج به آن نخواهیم بود که مبالغ گزافی در سال پول داده معلم از فرنگستان بیاوریم. سلطان‌الاطباء میرزاابوالقاسم نایینی که معلم طب ایرانی دارالفنون بود در حاشیهٔ آن عریضه نوشت دکتر خلیل‌خان معلم طب فرنگی اول کسی است که در ایران استحقاقاً دارای لقب دکتری شده و اگر یک سفر مختصری به فرنگ کرده چیزهای تازه برای شاگردان خود سوقات بیاورد خیلی به موقع و خیلی بجا خواهد بود، امر امرجها نمطاع اقدس همایونی ارواح‌العالمین له‌الفدا است.

حکیم‌باشی تولوزان در حاشیه آن عریضه به فرانسه نوشته بود: یک سفر کوچک تحصیلاتی طبیب جوان ما دکتر خلیل‌خان به اروپا اثر بزرگی در آتیهٔ ایران خواهد داشت.

چنین بنظر می‌آمد که شاید به جای آن که می‌خواست بنویسد اثر بزرگی در آتیه طب در ایران خواهد داشته نوشته بود در آتیه ایران خواهد داشت و بدیهی است وقتی که من ترجمهٔ عبارت دکتر تولوزان را زیر آن به فارسی نوشتم کلمهٔ طب را هم اضافه کردم.

این عریضه باز هم به توسط مشیرالدوله به حضور شاه فرستاده شد و همه‌کس منتظر آن بود که در این دفعه جواب مساعد دریافت خواهیم داشت. اما شاه آن چیزی را که سلطان‌الاطباء نوشته بود مستمسک قرار داده و درصدر آن عریضه دستخط کرد: وقتی که در خود ایران بتوانند استحقاقاً دارای لقب دکتری بشوند لزومی ندارد به فرنگستان بروند اذن داده نمی‌شود. یأس عمومی حاصل شده اما مشیرالدوله که چندی بعد وفات یافت هیچوقت مأیوس نبوده تا آخر عمر به من می‌گفت عاقبت خواهی رفت.

... طبیب وزارت امور خارجه خلیفهٔ طب دارالفنون معلم مدرسه نظامی و با کمال اشتیاق خواهان مسافرت به اروپا بوده از گرفتن جواز هم بهیچ‌وجه مأیوس نبودم.

رئیس مدرسه نظامی میرزاسیدعبدالکریم‌خان سردار فیروز جنگ بود و او با جهانگیرخان وزیر صنایع کمال خصوصیت را داشت. جهانگیرخان با خود من نیز آشنایی داشت زیرا چند سال قبل که انگشت او زیرچرخ قورخانه رفته بود دکتر آلبو با من که شاگرد و مترجم او بودم انگشت او را معالجه کردیم و

در همان اوقات بود که یک انگشت دیگری را نیز که بواسطهٔ درب کالسکه صدمه بسیار سختی خورده بود علاج نموده دختری بود چهارده پانزده ساله که گیسوان بور و چشمهای آبی رنگ داشت. روزی که حرمخانه از ییلاق برگشته درب اندرون پیاده می‌شدند این دختر که دختر ناصرالدین‌شاه از یک زن اروپایی بود در هنگام پیاده شدن از کالسکه قبل از آن که دستش را از لبهٔ درگاهی کالسکه بردارد خواجه‌ها به شدت درب کالسکه را بسته بودند فوراً ما را که در دارالفنون سردرس بودیم خبر کرده برای جراحت‌بندی و معالجهٔ او رفته و می‌رفتیم.

جهانگیرخان وزیر صنایع تازه از مسافرتی که به اروپا کرده بود برگشته و جزو تقدیمی‌ها دو جلد کتاب **آبه دوکنیپ**[۲۱۸] را برای شاه آورده بود.

... باری شاه از کتاب آبه دوکنیپ خیلی خوشش آمده گفت آن را ترجمه کرده تقدیم نمایند.

جهانگیرخان کتاب را به مدرسه آورد و در موضوع ترجمهٔ آن مشورتها شده و بالاخره این کار را بعهدهٔ من واگذار نمودند من هم قبول کردم با این شرط که بعد از انجام دادن کار جواز مسافرت برای من بگیرند. جهانگیرخان و سردار فیروزجنگ شرط مرا قبول نمودند و من هم با کمال دلگرمی آن کتاب را که دو جلد بود ترجمه کردم و به خط خوشنویس درجه اول در روی کاغذ آبی که خواندن آن چشم شاه را خسته نکند نوشته با جدولهای طلا و صورتهای بسیار نفیس و جلد مُذَهّب بیش از صدتومان برای من تمام شده آن را جهانگیرخان و سردارفیروز جنگ تقدیم داشته استدعای عاجزانهٔ مرا بعرض شاه رساندند. شاه آن کتاب را خیلی پسندید ولی استدعای مرا نپذیرفت در عوض حکم داد رتبه نظامی مرا یک درجه بالاتر ببرند، سرهنگ بودم سرتیب و به اصطلاح خیلی دمق شدم.

مدتها گذشت جهانگیرخان مرحوم شد. نریمان‌خان[۲۱۹] که در وین وزیر مختار بود به تهران آمد. من با نریمان‌خان خصوصیت به هم رسانیده و وعده را که برادرش جهانگیرخان به من داده بود او به عهده گرفته گاهی که به طور

---

۲۱۸. به طوری که دکتر اعلم‌الدوله می‌نویسد: «آبه دوکنیپ در آن کتاب سرگذشت خود را نوشته و مؤسساتی را که به مرور ایام احداث نموده و سالیان دراز مریض‌های بی‌شماری را که در آنها معالجه کرده شرح داده بود، حتی معالجهٔ بواسیر را که ناصرالدین‌شاه به آن مبتلا بود.

۲۱۹. برادر کوچکتر جهانگیرخان بود.

اتفاق شبها با نریمان‌خان که ملقب به قوام‌السلطنه شده بود به پارک اتابک می‌رفتیم، اتابک می‌گفت وقتی که کارهای قوام‌السلطنه تمام شد و خواست به وینه مراجعت نماید حتماً کاری می‌کنم که تو هم با او روانه شده به آرزوی دیرینهٔ خود برسی.

کارهای قوام‌السلطنه تمام و مصمم رفتن شد ولی در تمام این مدت به هر اسم و عنوانی که خواسته بودند مرا همراه او روانه بدارند ممکن نشد شاه قبول نکرد.

تابستان بود مرض وبا در تهران بروز نموده شاه به طرف عراق[۲۲۰] حرکت کرده و قوام‌السلطنه برای خداحافظی به اردو رفته هنگام مراجعت در راه از درشکه پرت شده یک پای او شکست و مدت سه چهار ماه طول کشید تا پای او شفا یافته بالاخره مصمم رفتن شده شش هفت روز قبل از حرکت بر طبق دستور اتابک عریضه‌ای به حضور شاه نوشت که دکتر خلیل‌خان در تمام مدت اقامت این جان‌نثار در تهران و مخصوصاً در این ماههای اخیر که پای شکسته وبال گردن شده بود مراقبت تامّه دربارهٔ چاکر داشته و آشنایی کامل به مزاج این خانه‌زاد بهمرسانیده استدعای چاکرانه آن‌که امر قدر مبارک شرفصدور یابد که در این مسافرت با خانه‌زاد همراه بوده یک دوماهی نیز در وینه مانده بعد مراجعت نماید و الا با این زمستان کذایی و کتلهای سخت خرزان و با این ضعف مزاجی که چاکر دارد اگر دکتر همراه نباشد پای نیم‌شکسته که از دست می‌رود سهل است جان ناقابل این خانه‌زاد هنوز به انزلی نرسیده تصدق آستان اقدس همایونی ارواحنا له‌الفدا خواهد شد.

شاه این دفعه از کلمهٔ انزلی استفاده نموده دستخط کرد تا انزلی برود و از آنجا مراجعت نماید.

باز تیر به سنگ خورده و بدیهی است من در این میانه به قول بچه‌ها چه حالت سگی پیدا کرده بودم.

سه روز بحرکت قوام‌السلطنه مانده بود که عصری از خیابان چراغ گاز پیاده

---

۲۲۰. این سفر در اواسط ماه شوال ۱۳۰۹ هـ.ق. آغاز و تا اواسط محرم ۱۳۱۰ هـ.ق. به مدت ۹۷ روز به طول انجامید و طی آن شاه از بلاد مرکزی ایران دیدن کرد. به طوری که دکتر فووریه نوشته است شاه را در این سفر ۱۰۰۰۰ نفر با ۴۰۰۰ اسب و نزدیک به ۲۵۰ نفر از نسوان همراهی می‌کردند. ر.ک: ژوانس فووریه، **سه سال در دربار ایران**، ترجمه عباس اقبال آشتیانی (تهران: علمی، ۱۳۵۱)، ص. ۲۵۵.

سر به زیر انداخته رو به میدان توپخانه می‌رفتم دفعتاً فخرالملک[۲۲۱] که سواره از طرف میدان می‌آمد چشمش بمن افتاد فوراً جلوی اسب خود را کشید گفت مژده مژده شاه اذن داد که شما بروید فرنگ. گفتم لازم نیست مسخره بکنید. گفت مسخره کدام است الان بروید منزل حاجی امین‌السلطنه[۲۲۲] به شما خواهد گفت.

او به طرف سرچشمه و من به طرف خیابان لاله‌زار رفته حاجی امین‌السلطنه تازه از در خانه مراجعت کرده در منزل بود. گفتم فخرالملک همچو می‌گفت تفصیل از چه قرار است؟ گفت تفصیل از این قرار است که ما پیش شاه بودیم در سر بینهٔ حمام خاصه‌خان و تولوزان به بواسیر شاه زالو می‌انداختند و ماها حرف زده شاه را سرگرم می‌کردیم. شاه از تولوزان خیلی تعریف کرد و به اتابک گفت ما کمال رضایت را از خدمات حکیم‌باشی تولوزان داریم. تولوزان به شاه گفت اما افسوسی که من دارم این است که من پیر شده‌ام و می‌میرم و کسی نیست که جای مرا برای خدمات قبلهٔ عالم بگیرد، اگر قبلهٔ عالم اذن بدهند که دکتر خلیل‌خان جوان یک سفری به پاریس برود و برگردد آن وقت او جای مرا می‌تواند خیلی‌خیلی خوب بگیرد خیلی‌خیلی از من بهتر. شاه ساکت مانده حرفی نزد. اتابک روبه من کرده، حاجی امین‌السلطنه شاه اذن مرحمت فرمودند ابلاغ کنید.

به حاجی امین‌السلطنه گفتم خیلی خوب حالا شما چه می‌کنید؟ گفت حالا این کار را می‌کنم. قلم و دوات خواسته ابلاغی به وزیر امور خارجه **قوام‌الدوله** نوشت که حسب‌الامر به دکتر خلیل‌خان برای رفتن به فرنگ تذکره داده شود.

جواز مسافرت یعنی تذکره را صادر و با قوام‌السلطنه حرکت کرده به وین و از آنجا به پاریس رفته چهار پنج سال در آنجا ماندم.[۲۲۳]

دکتر خلیل‌خان در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه در حدود ۱۳۱۶ هـ.ق. به تهران مراجعت نمود و طبیب مخصوص مظفرالدین‌شاه شد.

---

۲۲۱. ابوالحسن‌خان اردلان در سال ۱۳۰۷ هـ.ق. با پرداخت دویست اشرفی پیشکش از ناصرالدین‌شاه لقب فخرالملکی گرفت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۴۵.

۲۲۲. حاج محمدعلی‌خان داماد آقاابراهیم امین‌السلطان.

۲۲۳. خلیل ثقفی، ص. ۲۰۴ ـ ۲۱۵.

در سال ۱۳۲۰ هـ.ق. از طرف مظفرالدین‌شاه ملقب به اعلم‌الدوله گردید. در دوره مشروطیت و پس از خلع محمدعلی‌شاه و در زمان نیابت سلطنت علیرضاخان عضدالملک قاجار به ریاست اولین بلدیه (شهرداری) قانونی انتخاب شد و پس از آن ژنرال کنسول ایران در سویس و آنگاه رییس کل معارف و معاون آن وزارتخانه شد. قریب سی‌جلد کتاب در موضوعات مختلف به وسیله او تألیف و ترجمه شد و بعضی از آنها نیز چاپ شده است. مردی بود بسیار باحقیقت، مهربان و مبادی آداب. دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله ثقفی صبح روز دوشنبه هفتم فروردین ماه ۱۳۰۳ خورشیدی در حدود ۹۰ سالگی به مرض سرطان درگذشت.[۲۲۴]

۱۵. میرزا علی‌اکبرخان کاشانی (نقاش‌باشی) ـ معلم نقاشی. وی پسرعموحسین باغبان میرزاهاشم‌خان امین خلوت برادر فرخ‌خان امین‌الملک و اصلاً کاشانی بود.[۲۲۵] فرخ غفاری فرزند معاون‌الدوله از قول مادرش نقل می‌کرد که میرزاعلی‌اکبر درکودکی شوقی به نقاشی داشته و هرجا فرصت می‌یافته با زغال بر در و دیوار نقاشی می‌نموده است، فرخ‌خان امین‌الملک این را دیده و یا شنیده بود. برای این که استعدادش به هدر نرود او را برای تکمیل تحصیلات به فرانسه فرستاد و او صنعت نقاشی و زبان فرانسوی را در آنجا آموخت و به ایران بازگشت. پس از مرگ کنستان معلم نقاشی دارالفنون به استخدام مدرسه درآمد و تدریس نقاشی و زبان فرانسوی به عهده وی محول گردید. او در آغاز کار استاد میرزامحمدخان غفاری کمال‌الملک بود. میرزاعلی‌اکبرخان در سال ۱۲۸۸ هـ.ق. از طرف ناصرالدین‌شاه به لقب مزین‌الدوله ملقب گردید. مرحوم مزین‌الدوله از همهٔ معلمین دارالفنون بیشتر در این مدرسه کار کرد و تا سال ۱۳۴۲ هـ.ق. در آنجا به تدریس مشغول بود. مزین‌الدوله مدتی معلمی احمدشاه را به عهده داشت و دارای منصب سرتیپ‌اول بود.

۱۶. علی‌خان (ناظم‌العلوم) ـ معلم توپخانه و مدیر دروس دارالفنون بود. علی‌خان

---

۲۲۴. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۸۸.

۲۲۵. مهدی بامداد وی را اهل نطنز ذکر کرده است. ر.ک: ج. ۲، ص. ۴۲۶.

نواده رضاقلی‌خان هدایت است و از تألیفات او کتاب حسابی بنام حساب علی‌خان را می‌توان نام برد.

۱۷. میرزاملکم‌خان(ناظم‌الدوله) ـ معلم حساب و هندسه. وی پسر میرزایعقوب‌خان[۲۲۶] از ارامنه جلفای اصفهان است که در سال ۱۲۴۹ هـ.ق. در اصفهان متولد شد. در سن ده سالگی به پاریس رفت و در مدارس آنجا به تحصیل علوم پرداخت. ظاهراً دوره ابتدایی و دبیرستان و یا قسمتی از دبیرستان را در پاریس خواند و در سال ۱۲۶۸ هـ.ق. به ایران بازگشت و مدتی به عنوان مترجم در دربار ناصرالدین‌شاه خدمت کرد. پس از تأسیس دارالفنون مترجم زاتی بود و قسمتی از تدریس را مستقلاً به عهده داشت. هرچند که معلومات او چندان زیاد نبود به اقتضای زمان که از علوم جدید در ایران چندان اطلاعی نبود ملکم خیلی دانشمند جلوه کرد. در گزارشهای مدرسه بارها از او تجلیل شده. لکن ریشارخان از او به تخفیف یاد می‌کند و پیداست که او را چندان صاحب فضل و کمال نمی‌دانسته است. در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۵۲ م./۲۵ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هـ.ق. به یکی از دوستانش می‌نویسد:

> ... پسر مادام ژاکب بی‌آن که تحقیق کنند چیزی می‌داند یا نه تازگی معلم ریاضیات شده و یک ارمنی دیگر که دوسالی بیشتر نزد کشیشها در اسلامبول درس نخوانده است معلم جغرافیایی و زبان فرانسه شده اگر امیر زنده بود هرگز به این اوضاع اسفناک مدرسه راضی نشده این ترتیبات غلط را هیچ نمی‌گذاشت واقع گردد...[۲۲۷]

با این همه ملکم به جهاتی چند از افراد مؤثر جامعه آن روز ایران بوده است و اتفاقاً در وضع دارالفنون نیز اثر بسیار مهمی گذاشته است زیرا از همان آغاز کار درصدد تأسیس حلقهٔ فراماسونری در مدرسه برآمد و باعث وحشت کلی ناصرالدین‌شاه شد و در نتیجه مدرسه به کلی از نظر شاه افتاد.

---

۲۲۶. وی که ارمنی بود دعوی مسلمانی می‌نمود و پسرش را به آداب اسلامی بزرگ کرده کوشش داشت که زبان فارسی را خوب فراگیرد. میرزایعقوب در سفارت روس سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیسی‌ها جاسوسی می‌کرد. ر.ک: احمدخان ملک ساسانی، **سیاستگران دوره قاجار**، ص. ۱۲۷.

۲۲۷. خلیل ثقفی، ص. ۸۶.

۱۸. **نظرآقا** ـ معلم زبان فرانسوی و جغرافیا. وی از ارامنهٔ آذربایجان بود. شاید نظر ریشارخان دربارهٔ «یک ارمنی دیگر که دوسالی بیشتر نزد کشیشها در اسلامبول درس نخوانده است» همین نظرآقا باشد. نظرآقا بعدها به لقب **یمین‌السلطنه** ملقب شده وزیر مختار ایران در پاریس شد.

۱۹. **مهدی‌قلی‌خان‌هدایت (مخبرالسلطنه)** ـ معلم زبان آلمانی و مترجم افسران آلمانی. وی پسر علیقلی‌خان مخبرالدوله و نوه رضاقلی‌خان هدایت است که در هفتم شعبان ۱۲۸۰ هـ.ق. متولد شد پس از فراگرفتن مقدمات در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. به همراه برادر بزرگترش مرتضی‌قلی‌خان **صنیع‌الدوله** به اروپا رفت و در برلین به تحصیل پرداخت. زبان آلمانی را به خوبی می‌دانست و از زبانهای فرانسوی و انگلیسی هم بی‌اطلاع نبود. در سال ۱۲۹۷ هـ.ق. به تهران بازگشت و از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۵ هـ.ق. معلم زبان آلمانی و مترجم افسران آلمانی دارالفنون بود. هدایت درخصوص تألیف دستور زبانی برای آلمانی حکایت شیرینی دارد که ذکرش خالی از لطف نیست:

> به اقتضای سیاست، ناصرالدین‌شاه هم‌صحبت از زبان آلمانی می‌فرمودند و من دستوری برای تحصیل آلمانی نوشتم، روزی که شاگردهای دارالفنون در گلستان به حضور احضار شده بودند کتاب تقدیم شد، اتفاقی لای کتاب را باز فرمودند ضمایر اضافی بود و لفظ **ایر** که در آلمانی به معنی متعلق به شما است (شما که مضاف‌الیه باشد) شاه از این لفظ تعجب کردند چندبار ایر را تکرار فرمودند، کتاب را دادند به امین‌الدوله، او در توجیه شاید هم عمداً گفت فی‌المثل فلان شما، خنده درگرفت و به همین جا ختم شد.[۲۲۸]

مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه در مدت حیات اداری خود یکبار وزیر دارایی ـ یکبار وزیر کشور ـ یکبار استاندار فارس ـ یکبار رییس دیوان عالی کشور ـ دوبار استاندار آذربایجان ـ چهار بار وزیر فرهنگ ـ پنج بار وزیر دادگستری ـ پنج‌بار وزیر فواید عامه و چهار بار نخست‌وزیر بوده است. او مردی بود مدیر، درستکار، لایق، صریح‌الهجه، لجوج، پُرکار، مطلع، طالب جاه و مقام. از او چند جلد تألیفات باارزش برجای مانده

---

۲۲۸. مهدی‌قلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۵۲.

است که از آن جمله است: افکار امم، خاطرات و خطرات و گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت.[۲۲۹] مخبرالسلطنه در ۲۲ شهریور سال ۱۳۳۴ خورشیدی برابر با ۲۶ محرم ۱۳۷۵ هـ.ق. در سن ۹۵ سالگی در تهران درگذشت.

۲۰. میرزامحمد ـ در مرآت‌البلدان از او به عنوان خلیفه قدیم تا اواسط یاد شده است اما موضوع تدریس او مشخص نیست.

۲۱. محمدآقا سرهنگ ـ معلم پیاده‌نظام.

۲۲. آنطوان‌آقا ـ معلم زبان فرانسوی.

۲۳. مادروس‌خان ـ معلم زبان روسی. او از ارامنهٔ جلفا بود که تحصیلات خود را در مسکو به پایان رسانیده بود. ضمناً مترجم دولتی هم بود و علاوه بر روسی، زبان فرانسوی را نیز به خوبی می‌دانست.

۲۴. نواب عبدالرحیم‌میرزا ـ سرتیپ معلم مقدمات روسی.

۲۵. آقا میرزاحسن ادیب ـ معلم عربی.

۲۶. ملامحمد صادق ـ معلم مقدمات.

۲۷. محمدحسن‌خان ـ فرزند ادیب‌الدوله، معلم ریاضی.

۲۸. محمدصفی‌خان ـ فرزند ادیب‌الدوله، معلم ریاضی.

۲۹. میرزا اسماعیل‌خان سرهنگ ـ معلم ریاضی.

۳۰. علی‌خان سرهنگ ـ معلم ریاضی.

۳۱. میرزانظام‌خان سرهنگ ـ معلم ریاضی.

۳۲. اسداللّه‌خان سرهنگ ـ معلم ریاضی.

۳۳. موسیو برنائود[۲۳۰] ـ معلم زبان فرانسوی.

---

۲۲۹. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۱۸۵ ـ ۱۸۷.

۲۳۰. برنائود که مردی نسبتاً بلند اندام و گرم گفتار و گشاده‌رو بود. پیش از مرگش جسدش را به مدرسهٔ طب تهران فروخت و از بهای آن بر سرمایهٔ کتابخانه‌ای که در خیابان علاءالدوله دایر کرده بود افزود. جسد او پس از مرگش تحویل مدرسهٔ طب شد و این اولین‌بار بود که عده‌ای از شاگردان طب ضمن تشریح عملی درس آموختند. ر.ک: اقبال یغمایی، **یغما**، ۲۳ (۶) شهریور ۱۳۴۹، ص. ۳۶۶.

۳۴. حاجی‌زین‌العابدین‌خان قاجار ـ معلم و مترجم طب.
۳۵. میرزا محمودخان (دکتر محمود شیمی) ـ مترجم فیزیک و شیمی.
۳۶. ادیب‌العلماء ـ معلم عربی.
۳۷. میرزامحمد غفاری کاشانی (کمال‌الملک) ـ معلم نقاشی.
۳۸. سلیمان‌خان سرتیپ ـ معلم ریاضی و نایب حاج نجم‌الدوله.
۳۹. میرزا یحیی ـ معلم مقدماتی و مشّاق خط فارسی.

● **دوره تحصیل در دارالفنون**

دوره اول مدرسه دارالفنون هفت سال بود ولی بعداً به پنج سال تقلیل یافت. در اواخر دوره ناصرالدین‌شاه دورهٔ طب چهار سال و معمول این بود که یک دسته شاگرد چهارسال را تمام می‌کردند و بعد از نو دستهٔ دیگر می‌پذیرفتند علت این امر ظاهراً کمیِ معلم بوده است که شاگردان مجبور بودند با معلمین موجود تا پایان تحصیلات جلو بروند.

در آغاز تأسیس مدرسه هم معلومات داوطلبان و جُربزه و استعداد آنان در طی سریع سالهای تحصیل مؤثر بوده است. چنان که میرزامحمود قمی را در امتحان سال ۱۲۷۵ هـ.ق. نوشته‌اند که دو سال است به مدرسه آمده و پس از این امتحان هم او را به اروپا فرستادند. همین‌طور شیخ جلیل اصفهانی و چند تن دیگر.

میرزامحمود قمی که بعدها ملقب به مشیرالوزاره و مشاورالملک شد در سال ۱۲۵۰ هـ.ق. به دنیا آمد. مرحوم صدرالاشراف به نقل از خود او شرح ورودش را به دارالفنون و اعزام به اروپا و وقایع بعدی چنین ضبط کرده است.

> بعد از افتتاح مدرسه دارالفنون در تهران من وارد مدرسه شدم و بعد از چندسال از جمله دوازده محصل که شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم به اروپا برای تحصیل اعزام کرد یکی من بودم و من بعد از تکمیل ریاضی وارد رشته فلکیات و نجوم در بروکسل شدم و بعد از تحصیل در مدرسه بروکسل به معرفی رییس مدرسه چهارسال در رصدخانهٔ پاریس تحت‌نظر موسیو لوریه معروف کار می‌کردم و در آنجا سیاره‌ای پیدا کردم که

به نام من معروف شد ستاره محمودی و موقعی که دیپلم شخصی گرفتم لوریه شرحی به اعتضادالسلطنه به این عبارت که سالها اروپا در علم مقروض مشرق‌زمین بوده و هست و حالا یک قسمت قرض خود را به وسیلهٔ محمودخان ایرانی ادا می‌کند، و موقعی که عازم ایران بودم دو حرف از دو مرد بزرگوار شنیدم یکی محمودخان ناصرالملک جد ابوالقاسم‌خان ناصرالملک که در اوایل مشروطیت به نیابت سلطنت احمدشاه انتخاب گردید و محمودخان در آن وقت وزیرمختار ایران در انگلستان بود، به من گفت حالا که ایران می‌روی سعی کن درویشی و وارستگی تحصیل کنی. من علت پرسیدم گفت تو دوازده سال در فرنگستان بوده‌ای اگر حالت وارستگی و بی‌قیدی نداشته باشی از اوضاع ایران زود دق خواهی کرد.

دیگر ملکم‌خان ارمنی معروف که چند سال وزیرمختار ایران در پاریس بود به من گفت تو وقتی به ایران می‌روی تو را به کاری می‌گمارند که درس آنرا نخوانده‌ای و از قضا همین‌طور بود زیرا وقتی من به ایران آمدم ابتدا ناصرالدین‌شاه میل کرد رصدخانه‌ای بنا کند و من رییس آنجا باشم ولی انجام نشد و بعد به خواهش اعتضادالسلطنه مرا مدیرکل تلگراف کردند و ده سال در تلگرافخانه مشغول خدمت بودم تا این که تلگرافخانه را به علیقلی‌خان مخبرالدوله دادند و او به مجرد دریافت فرمان مرا عزل کرد و از تلگرافخانهٔ باغ گلستان به من ابلاغ کرد که شما ترک این خدمت کنید و این وقت ظهر بود که من همیشه تا اول شب در تلگرافخانه و سر خدمت بودم.

در آن‌وقت متحیراً بیرون آمدم و به منزل استاد غلامرضا که ارادت به او داشتم رفتم در آن‌موقع کسی در بیرونی منزل او نبود جز یک درویش خادم او، به اطاق خادم رفته نشستم چیزی نگذشت که استاد از آمدن بی‌موقع من مطلع شده و نزد من آمد سلام کرد و نشست و هیچ نگفت چون عادت او به سکوت بود مگر کسی چیزی از او بپرسد.

من گفتم حالا مخبرالدوله که شاه تلگرافخانه را به او واگذار کرده مرا عزل کرد.

استاد گفت زیاد مشوش هستید آیا میلی دارید به کار خود برگردید؟ گفتم نه من با مخبرالدوله نمی‌توانم سازش کنم، تأمّلی کرد و این دو کلمه را گفت: پس سپهسالار. دیگر تکلمی نکرد.

من چون دیدم دیگر حرفی نگفت برخاسته به منزل آمدم دو ساعت بعد نوکر

میرزا عبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله وزیر تجارت که تقرب به سپهسالار (حاج میرزاحسین‌خان بانی مدرسهٔ معروف) داشت نزد من آمد و گفت امروز ظهر سپهسالار سراغ شما را از من گرفت اگر میل دارید بیایید برویم نزد سپهسالار.

من یکی دو ساعت بعد رفتم و با او رفتیم نزد سپهسالار مرا که دید گفت شنیدم مخبرالدوله شما را از مدیری تلگرافخانه عزل کرد، گفتم بلی. گفت اساساً این کار برای شما مناسب نبود و شما باید در وزارت خارجه خدمت کنید و دستور داد همان روز حکم خدمت مرا در وزارت خارجه صادرکردند و به من تکلیف کرد به یکی از نقاط اروپا بروم ولی من مایل نبودم و گفتم مرا به یکی از ممالک اسلامی بفرستید و مرا به اسلامبول فرستادند که به ژنرال قنسولی یکی از نقاط مملکت عثمانی رفتم.[۲۳۱]

● **پایان دورهٔ اول مدرسه**

در ماه ذیقعده سال ۱۲۷۴ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه فرمان برگزاری نخستین امتحان نهایی رشته‌های مختلف دارالفنون را صادر کرد. هیأت ممتحنه‌ای انتخاب شد و زیرنظر اعتضادالسلطنه وزیر علوم و رئیس مدرسه دارالفنون نخستین امتحان نهایی مدرسه انجام گردید. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه گزارش این امتحانات و جریان شرفیابی حضور ناصرالدین‌شاه را چنین درج کرده است:

چون هر ساله مقرر است که حسب‌الامر اولیای دولت قاهره شاگردان مدرسهٔ دارالفنون را به معرض امتحان درمی‌آوردند تا هر کس ترقی کرده است مورد التفات و مرحمت گردد و هرکس تکاهل و تغافل در تحصیل کرده است مستوجب تنبیه و اخراج شود، لهذا دو ماه قبل را حسب‌الامر اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه نواب والا اعتضادالسلطنه رییس مدرسه دارالفنون و نواب والا فرهادمیرزا و مقرب‌الخاقان مشیرالدوله و عالیجناب آخوند ملاعلی‌محمد و مهندس‌باشی و جمعی از حکیم‌باشیان ایرانی و فرنگی و اشخاصی که از این علوم بابهره بودند و در زبان فرانسه مهارت داشتند یک ماه متوالی هر روزه نشسته شاگردان را فرداً فرد در کمال دقت و غوررسی از

---

۲۳۱. محسن صدر، **خاطرات صدرالاشراف** (تهران: وحید، ۱۳۶۴)، ص. ۲۶۱ ـ ۲۶۳.

جمیع مراتب علومی که دیده بودند امتحان کردند. الحق غالب از شاگردان بسیار خوب ترقی کرده بودند. بعد از اختتام مجالس امتحان صورت آن را در طوماری طویل نوشته به حضور جناب جلالتمآب اشرف امجد افخم صدراعظم رسانیدند و جناب معظم‌الیه درخور و اندازهٔ مراتب ترقی هر کس اضافه مواجب و نشان و انعام و خلعت در تحت اسم او معین فرمودند و ثانیاً به رسم هر سال کتابچه‌ای مشروح و مفصل، در کمال امتیاز به جهت عرض اقدس‌همایون نوشتند و به نظر مقرب‌الخاقان نتیجةالوزراءالعظام وزیر لشکر رسانده در حضور مبارک سلام خاصی از شاهزادگان بزرگ و امراء و اعیان و بزرگان اهل‌نظام و مستوفیان منعقدشده جناب جلالتمآب اشرف صدراعظم و جناب جلالتمآب نظام‌الملک حاضر شدند و شاگردان را صف به صف با معلم و مترجم هر صنفی در جای خود قرار دادند. نواب اعتضادالسلطنه در پیش روی مبارک ایستاده و مقرب‌الخاقان نتیجةالوزراءالعظام وزیر لشکر کتابچهٔ امتحان را در دست گرفته و امین لشکر در پهلوی ایشان ایستاده و نشانهاوخلعت و کیسه‌های انعام را در مجموعه‌های طلا و نقره مقرب‌الخاقان معیرالممالک و آقامحمدحسن و میرزاهاشم‌خان حاضر کرده ایستاده و احکام نظامی و فرامین منصب و مواجب و نشان را در مجموعه گذاشته در دست عالیجاه جبرییل‌خان نایب آجودان‌باشی پهلوی عالیجاه میرزایوسف ایستاده، مقرب‌الخاقان نتیجةالوزراءالعظام وزیرلشکر شروع به‌عرض کتابچه کرد. اسم هرکس که عرض می‌شد عالیجاه رضاقلی‌خان ناظم دارالفنون که در حضور ایستاده بود فرداً فرداً آورده مستحق هر یک از انعام و نشان و خلعت و حکم که می‌شد اشخاص مفصله به دست نواب اعتضادالسلطنه می‌دادند و معزی الیه می‌داد تا به این ترتیب جمیع معلمین و مترجمین و متعلمین و غیره از حضور همایون گذشتند.[۲۳۲]

این روزنامه همچنین با درج اسامی معلمین، مترجمین و شاگردان ممتاز رشته‌های مختلف دارالفنون به جوایز و انعامات متعلقه به آنها نیز اشاره کرده است. از آن جمله درباره چند تن از شاگردانِ موسیو بوهلر که به تحصیل علم هندسه اشتغال داشته‌اند می‌نویسد:

---

۲۳۲. روزنامه وقایع اتفاقیه، ش. ۳۹۴، نهم محرم ۱۲۷۵.

میرزاعلی‌اکبر برادر مرحوم میراحسن مهندس شیرازی، صاحب نشان نقره بود و در این امتحان ترقی کرده مستحق نشان طلا شده بیست تومان بر چهل تومان مواجب سابقش افزوده و چون در تعلیم چند نفر شاگردی که به او سپرده شده بود کوتاهی کرده است مستحق این که در قراول باشد.
جعفرقلی‌خان ولدعالیجاه رضاقلی‌خان صاحب نشان مطلا بوده و در این امتحانات خوب ترقی کرده بود و در علم نقشه‌کشی هم مهارت دارد و مستحق نشان طلا شده و بیست تومان انعام مرحمت می‌شود.
مرتضی‌قلی‌آقا شاگرد اول پیاده‌نظام بود، نشان مطلا دارد تازه درس هندسه می‌خواند در درس هندسه مستحق التفاتی نیست.[۲۳۳]

جالب توجه این که در کتابچهٔ مشروح و مفصل تحصیلی شاگردان دارالفنون به چگونگی مجازات محصلینی که در تحصیل قصور ورزیده و موفقیتی حاصل نکرده بودند نیز اشاره کرده و می‌نویسد:

نجفقلی‌خان‌ایروانی در امتحانهای سابق ترقی نکرده و درین امتحان هم ترقی نکرده مستحق آن‌است‌که در سلام حضور مبارک چوب بخورد و اخراج شود.
آقاخان ولد مرحوم سلیمان‌خان امیرتومان، در هیچ امتحانی ترقی نکرده بسیار لوطی و مقصر است. مستوجب آن است که در سلام حضور مبارک چوب‌کاری شود.
رضاقلی‌خان ولد جعفرقلی‌خان خمسه، مدتی فرار شده به خمسه رفته بود، مقصر است و مستوجب آن است که در سلام حضور مبارک چوب‌کاری بشود و مواجبش مقطوع شده اخراج شود.[۲۳۴]

● ناصرالدین‌شاه در دارالفنون

در پیش اشاره شد که ناصرالدین‌شاه زمانی که با دارالفنون بر سر لطف بود زیاد به مدرسه می‌آمد دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله ثقفی شرح یکی از بازدیدهای شاه را از دارالفنون چنین ضبط کرده است:

---

۲۳۳. همان.

۲۳۴. همانجا؛ ش. ۳۹۶ بیست و سوم محرم ۱۲۷۵.

در زمان وزارت علوم شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه ناصرالدین‌شاه امر کرده بود نقاشان دارالفنون هر کدام یک پرده شکارگاهی کشیده روزی که شاه به مدرسه می‌آید تمام آن پرده‌ها را در اطاق نقاشی بگذارند تا هر کدام که بیشتر پسندخاطر واقع شد به رسّام آن جایزه شاهانه عطا گردد.

آقایان نقاشها از چندماه قبل هرکدام در منزل خود مشغول تهیه‌پرده شده یک دو روز قبل از آن که شاه به دارالفنون بیاید پرده‌ها را آورده نصب کرده بودند. از جملهٔ پرده‌ها یکی مال میرزااسمعیل‌خان جلایر بود که آن را اکثری بر سایر پرده‌ها ترجیح داده و همچو حدس می‌زدند که بیشتر از همه محل توجه واقع خواهد گشت زیرا در آن پرده که دورنمای شکار جرگه بود علاوه بر ناصرالدین‌شاه، امین‌السلطان و مجدالدوله و اغلب تفنگدارها و سایر همراهان را در کمال شباهت رسم نموده امتیاز و برتری آن پرده بر سایر پرده‌ها واضح و مسلم بود.

یک دو ساعت قبل از ورود ناصرالدین‌شاه به دارالفنون جلایر به خیال آن افتاده بود که سم پای اسب یکی از سوارها را غلط کشیده لازم است آن را تصحیح کرده حرکت دیگری به آن بدهد و برای این کار پرده را از چهارچوب بزرگ خود پیاده کرد و به روی سه‌پایه گذارده قلم‌مو و تخته شستی در دست گرفته مشغول حک و اصلاح شد ولی در اواسط کار ضیق وقت یا محظور دیگری در برابر نظرش مجسم و بالاخره حوصله‌اش تنگ شده دفعتاً آن پرده را گرفته پاره‌پاره کرد و پاره‌های آن را روی یکدیگر به یک گوشه انداخت.

این خبر چون به اعتضادالسلطنه رسید گفت چه می‌توان کرد همان پاره‌ها را که در اطاق ریخته است به شاه نشان خواهم داد.

وقتی که شاه وارد اطاق شد و یک‌یک از پرده‌ها را ملاحظه کرد رسیدند به شاه‌نشین مانندی که در یک گوشهٔ آن پاره‌های پردهٔ جلایر روی هم ریخته شده و درگوشهٔ دیگر خود جلایر با سیمای بی‌گناه حضرت عیسی و عصای کوتاهی که محض احترام آن را در آستین پنهان داشته ولی سر آن به اندازهٔ یک وجب از مشت او تجاوز کرده نمایان بود ایستاده، اعتضادالسلطنه گفت قربان این خود جلایر است و این هم پردهٔ او که چنان که قبلاً عرض کردم شاید از اغلب این پرده‌های دیگر بهتر بود ولی افسوس که آن را پاره‌پاره کرد و به این شکل درآورده است.

شاه بعضی از قطعات آن را ملاحظه و تحسین نموده اعتضادالسلطنه گفت:

بلی قربان جلایر همان‌طور که معروف خاکپای مبارک هست نقاش بسیار خوبی است ولی حیف یکقدری...
جلایر برای اتمام کلام فرصت به اعتضادالسلطنه نداده گفت یکقدری پولش کم است.
شاه خندید و انعامی به او داد.[۲۳۵]

● **ظل‌السلطان در دارالفنون**

مسعودمیرزا ظل‌السلطان در سفر به تهران گاهی از دارالفنون بازدید می‌کرد. دکتر اعلم‌الدوله گزارش یکی از بازدیدهای او را به رشتهٔ تحریر درآورده است که ذکر آن خالی از لطف نیست:

... روزی به‌همراهی میرزاسعیدخان وزیر امورخارجه و جمعی از درباریان به دارالفنون‌آمد و این‌زمانی بودکه به‌تازگی شاهزاده‌علیقلی‌میرزااعتضادالسلطنه مرحوم و علیقلی‌خان مخبرالدوله به جای او وزیر علوم شده بود.
از دو سه روز پیش خبر داشتیم که ظل‌السلطان به مدرسه می‌آید و ترتیب پذیرایی او را قبلاً فراهم کرده بودیم. در اطاق طبقهٔ اول طب مجسمهٔ تشریح عضلات و اسکلت آویخته به دیوار، اسباب تخلیهٔ هوا، اسباب ترسیم حرکات نبض و تمام نقشه‌جات طبی و غیره را حاضر کرده تهیهٔ آن را دیده بودیم که نمایش کاملی داده شاهزاده را از اجرای عملیات و ابراز معلومات خودمان غرق شگفتی و تعجب و قرین بهت و حیرت ساخته تحسینات او را به جانب خویشتن جلب نماییم.
وقتی که شاهزاده آمد جمعیت زیادی با او به توی اطاق ریخته مخبرالدوله گفت قربان اینجا اطاق طبقهٔ اول طب است عدهٔ شاگردان دوازده نفر و معلمشان دکتر آلبو است که به مأموریت رفته است. و مراکه در جلوی صف ایستاده بودم نشان داده و معرفی کرده گفت میرزاخلیل سمت خلافت دارد و قائم‌مقام دکتر آلبوی آلمانی معلم طب است که اکنون برای قرنطین به کرمانشاه رفته است.
دراین‌بینها یکی از اجزاء ظل‌السلطان که او را حکیم خطاب‌کرده و بنان‌الملک لقب داشت متّصل چانهٔ اسکلت آویخته به دیوار راگرفته و پایین کشیده رها

---

۲۳۵. خلیل ثقفی، ص. ۱۶۳ ـ ۱۶۶.

می‌کرد و آن فک‌اسفل به واسطهٔ فنری که داشت بالارفته دندانها به هم خورده صدا می‌نمودند گفت حضرتی والا حضرتی والا ای رو نگاه کنید ببینید چطور دندوناشو به هم می‌زنه.
شاهزاده گفت بلی حکیم او هم مثل تو چونه‌اش لقه حالا بیا اینجا ببین چه می‌گویم.
و روبه من نموده گفت اطبا خیلی به گردن من حق دارند من اگر حکیمم میرزاتقی‌خان وقتی که دستم در شکارگاه ساچمه خورد پیش من نبود حالا دست نداشتم می‌دانی کدام دستم بود دست راستم بود دست راستت را بده تا بگویم کجا ساچمه خورده بود.
من دست راستم را به جانب او دراز نمودم گفت این که دست چپت است. گفتم خیر دست راستم است. گفت ببین این دست تو مگر محاذی این دست من نیست و این دست چپ من است یا دست راستم؟ گفتم دست چپتان.
گفت پس این دست تو هم دست چپت هست نه دست راستت. و روبه مخبرالدوله کرده گفت معلوم می‌شود این حکیمهای شما هنوز فرق مابین دست چپ و راست خودشان را نمی‌توانند بگذارند. و قاه قاه خندید و راه خود را گرفته از اطاق بیرون رفت. جمعیت هم دنبال او روانه شدند که به اطاقهای دیگر بروند. ما هم به اصطلاح بچه‌ها خیلی بور شدیم.
با کمال اوقات تلخی از اطاق طب بیرون آمدم و به اطاق بروسکی‌خان که آنجا هم خلیفه بودم رفتم و منتظر آمدن شاهزاده شدیم.
بروسکی‌خان که در اطاق او زبان فرانسه و جغرافی تدریس می‌شد از من پرسید در اطاق طبتان چه گذشت؟ گفتم بد نگذشت.
در اطاق بروسکی‌خان هم قبل‌از وقت تهیهٔ سئوال و جوابها دیده‌شده به یکی از شاگردها سفارش داده بودیم که جغرافی قطعهٔ اروپا را از او خواهیم پرسید و نقشهٔ آن را باید روی تخته سیاه رسم نماید. خواندن فایلهای دو لافونتن که بعضی از آنها را به فارسی من به شعر درآورده و یاد داده بودم و صرف‌کردن یکی دوتا از فعلهای بیقاعده را به یکی دو نفر دیگر محول کرده بودیم.
وقتی که ظل‌السلطان وارد شد مخبرالدوله گفت این اطاق بروسکی‌خان است و در اینجا زبان فرانسه و جغرافیا درس می‌خوانند. کلاسها چهار وعدهٔ شاگردان هفتادوپنج نفر است. ظل‌السلطان جلو آمده گفت یک چیزی از این شاگردها بپرسید. فوراً به آن شاگرد گفتم که برود پای تخته نقشهٔ اروپا را

کشیده ممالک و پایتخت‌ها و شهرهای عمدهٔ آن را بیان نماید.
آن شاگرد که در خفیه قبل از وقت تدارک کارخود را دیده بود یعنی در روی تخته سیاه نقشهٔ اروپا را کشیده و بعد پاک کرده اثر نامحسوسی از آن باقی گذارده بود گچ برداشته برطبق آن اثر مشغول کشیدن نقشه شد. ظل‌السلطان ملتفت این معنی شده گفت اول آن کهنه را بردار و تخته را خوب پاک کن بعد نقشه را بکش آن شاگرد این کار را کرد و آن‌وقت با گونه‌های سرخ شده و با دست لرزان و با حواس پریشان شروع کرد به کشیدن نقشه. معلوم است از شبه جزیره اسکاندیناو شروع نموده هنوز تمام خطوط اطراف مملکت سوئد و نروژ را رسم نکرده بود که ظل‌السلطان گفت دیگر بس است کفایت کرد این پسر کیست؟ اسم پدرش را گفتند. آنوقت روبه او کرده گفت من پدرت را می‌شناسم وقتی که پیش من آمد به او خواهم گفت پسرت شکل شتر را خوب می‌کشد اما تقصیر تو نیست کسی که معلمش دست راست را از دست چپ نتواند تشخیص بدهد بهتر از این شاگرد نمی‌تواند تربیت کند و راه خود را گرفته با میرزاسعیدخان و جمعیت بیرون رفت.
این حرکت ظل‌السلطان که به نظر خودش شوخی و خوشمزگی با یک نوع اظهار التفات می‌آمد به نظر من بالاترین اسباب توهین و سرشکستگی محسوب شده بی‌اندازه پریشان حال بودم و چون دیگر کاری نداشتم من هم دنبال آنها را گرفته داخل جمعیت شده رفتم ببینم که در اطاقهای دیگر که باقی مانده بود چه خواهد کرد. ضمناً در بین راه صحبت شاگردهای کوچک را با یکدیگر که ظل‌السلطان و وزیر امور خارجه را دیده بودند می‌شنیدم که یکی می‌گفت این شاهزاده چرا این همه دیوانه‌وار و سبک است و چرا چشمش این همه چپ است. دیگری می‌گفت وزیر خارجه چرا دماغش به این گندگی است. تنقید بچه‌ها دربارهٔ ظل‌السلطان تا آن حدی نبود که کاملاً دلم خنک بشود ولی بدیهی است بدم هم نمی‌آمد. رفتیم به اطاق موسیو ریشارخان در آنجا نیز زبان فرانسه تدریس می‌شد. شاگردان تمام کلاسهای آن اطاق مثل جاهای دیگر برسرپا ایستاده خود ریشارخان هم با آن ریش سفید کلاه پوستی بلند و عصای کوتاه در وسط اطاق روبه‌روی در ایستاده چند قدمی جلو آمد. مخبرالدوله خواست معرفی کند ظل‌السلطان گفت می‌شناسم من خودم از شاگردهای موسیو ریشار بوده‌ام. موسیو خاطرت می‌آید ما پیش تو درس می‌خواندیم؟ گفت بلی بلی حضرت والا تو بودی

چندتای دیگر بودند. گفت من چطور بودم از من راضی بودی؟ گفت بلی این یحیی‌خان موتمدالملک[۲۳۶] بود این نایب‌السلطنه بود این تو بودی. گفت ها من چطور بودم. خوب درس می‌خواندم؟ گفت این یحیی‌خان یک چیزی شد، این نایب‌السلطنه هم بد نبود چند تا کلمه‌ای یاد گرفت اما این تو، تو هیچ گهی نشدی.

از شنیدن این کلام صدای قاه‌قاه ظل‌السلطان و دو سه نفر دیگر که از اجزاء او بودند بلند شده من به قدری خوشوقت شدم که بی‌اختیار خندیدم ولی مخبرالدوله دست‌پاچه شده خواست ماست‌مالی بکند گفت قربان موسیو ریشار زیاد پیر شده حرف زدن فارسی را هم بعد از چهل سال هنوز یاد نگرفته می‌خواست چیز دیگری عرض بکند زبانش توپوق زد.

ظل‌السلطان گفت خیرخیر صحیح گفت واقعاً من پیش موسیو ریشار هیچ گهی نشدم. و از اطاق بیرون آمده رفتند.

من دیگر ایست نکرده و با بشاشت کامله فوراً به اطاق بروسکی‌خان و از آنجا به اطاق طب آمده راپرت قضیه را برای رفقا شرح داده گفتم ببینید که روزگار چطور تلافی کرد و چطور به توسط ریشارخان داغ دل ما از این شاهزاده گرفته شد.[۲۳۷]

صعود بالون از مدرسه دارالفنون

هرچند بالون سالها پیش از به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه اختراع شده بود اما اهالی تهران دربارهٔ این وسیله و چگونگی استفاده از آن اطلاعی نداشتند. برای اولین‌بار روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در خبری دراین‌باره نوشت:

شخصی نزدیک به شهر نیویارک ینگی دنیای شمالی کشتی هوایی راکه بُلُون می‌نامند به طوری اختراع کرده است که مهار او به اختیار آدمی که در او می‌نشیند باشد. روزی اهل شهر را اعلام کرده بود که بیرون آمده تماشای کشتی مزبور را نمایند و در ساختن این بلون اخراجات زیاد کرده بود. چهار ساعت بعد از ظهر بُلُون از بخار پُر بود و حاضر حرکت بود. آن شخص رفته و

---

۲۳۶. معتمدالملک سومین پسر میرزانبی‌خان امیر دیوان قزوینی و شوهر چهارم ملکزاده‌خانم عزت‌الدوله است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۴۳۸ ـ ۴۷۲.

۲۳۷. خلیل ثقفی، ص. ۱۱۸ ـ ۱۲۴.

به بُلُون مزبور نشست، خلق دیدند که در دو طرف بُلُون دو چرخ مثل آسیاب بادی ساخته است و می‌خواهد به آنها حرکت بدهد و مهار هم دارد و مثل جلوی کشتیهای آبی، مگر این که جلو این بُلُون را در عوض چوب از کرباس ساخته بود. بالون را رها کردند اما در عوض این که بالا برود در آن نزدیکی به میان نهر آب افتاد و خود آن شخص هم که در میان او بود تا کمر به میان آب رفت. طناب بزرگی به بُلُون بسته کشیدند و به جای اولش آوردند و باز بخار در میانش جمع کردند که پرزور بالا برود و درین بین یکی از طنابهای او گسیخته و شخصی که طناب دیگر در دستش بود از آن راه که ترسید که بلون او را به هوا بردارد طناب را از دست رها کرد بلون مثل تیر که از کمان بجهد به هوا رفت و صاحبش در زمین حیران مانده به بُلُون نگاه می‌کرد.[۲۳۸]

ازآن‌پس با درج خبرهایی دراین‌باره در روزنامهٔ‌وقایع‌اتفاقیه مردم تهران مشتاق بودند تاهرچه زودتر شاهد پرواز بالون در آسمان تهران باشند. اما این‌کار سالها به‌طول انجامید.

به طوری که ناصرالدین‌شاه در خاطرات شنبه ۸ ربیع‌الاول ۱۲۹۴ هـ.ق./۲۳ مارس ۱۸۷۷ م. خود می‌نویسد در این روز اهالی تهران شاهد صعود دو بالون از جلو خان مدرسه دارالفنون بوده‌اند:

روز شنبه پنج ساعت به غروب مانده دو بالون از جلو خان مدرسهٔ معلم خانه آسمان رفت، ما بعد از صحبت با وزراء در باغ رفتیم بالای شمس‌العماره، حرم هم پشت بام اندرون ما بودند. کل طهران هم از زن و مرد روی بامها و کوچه‌ها و غیره بودند. بالون اولی قرمزرنگ بود، هوا رفت، اما کم و افتاد در باغ سپهسالار مرحوم[۲۳۹] مردم هم رفتند، ما بودیم در بالای شمس‌العماره، سیاچی، امین‌السلطنه، عضدالملک،[۲۴۰] ادیب‌الملک،[۲۴۱] فرخ‌خان،[۲۴۲] باشی،[۲۴۳] وجیه[۲۴۴] و غیره بودند. بعد بالون سفید بزرگ

---

۲۳۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴ بیست و ششم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

۲۳۹. میرزامحمدخان سپهسالار پسر دوم امیرخان سردار دایی عباس میرزا.

۲۴۰. علیرضاخان قوانلو پسر موسی‌خان دایی ناصرالدین‌شاه.

۲۴۱. عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک پسر بزرگ حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای.

۲۴۲. محمدحسین‌خان پسر فرخ‌خان کاشی امین‌الدوله نیز معروف به فرخ‌خان بود.

۲۴۳. حسین‌خان

۲۴۴. وجیه‌اللّه میرزا پسر سلطان احمدمیرزا عضدالدوله.

بُرِش فرنگی باد شد، باز همهٔ مردم دوباره جمع شدند در بامها و غیره، این دفعه این بالون بسیاربسیار خوب هوا رفت. نیم‌ساعت درست روی آسمان شهر ایستاده بود، دو هزار ذرع هم بلکه بیشتر هوا رفت، خیلی خیلی خیلی تماشا داد. دو نفر هم با این بالون هوا رفتند. بالاخره در باغ نظامیه[۲۴۵] یا باغ سپهسالار حالیه افتاد،[۲۴۶] بالون هم پاره شد، خلاصه خیلی خیلی تماشا داد، هیچوقت همچه تماشا مردم نکرده بودند.[۲۴۷]

این واقعه آن قدر برای ناصرالدین‌شاه جالب‌توجه بوده است که دوباره به آن پرداخته و نوشته است:

روز ۸ ربیع‌الاول پنج ساعت به غروب مانده از کریاس جلوخان مدرسه دارالفنون دو بالون بزرگ هوا رفت. همان بالون‌چی‌های سابق، اول بالون بزرگ سرخ رنگی هوا کردند، یک نفر نشسته هوا رفت، زیاد نرفت به زودی افتاد به‌باغ و خانهٔ اعتضادالدوله،[۲۴۸] ما باپیشخدمتها در بالای شمس‌العماره بودیم، ادیب، فرخ‌خان، سیاچی، وجیه و غیره بودند، مردم زیادی یعنی کل اهل شهر روی بامها و کوچه و غیره بودند، بعد از نیم‌ساعت دیگر بالون سفید بسیار خوش‌ترکیب بزرگی هوا رفت، دو نفر نشسته بودند، خیلی خیلی خوب و راست به هوا، قریب دو هزار ذرع هوا رفت که آدمها مثل کبوتری پیدا بودند. نیم‌ساعت تمام روی آسمان در میان ارتفاع ایستاد، تماشای بسیار خوبی به مردم داد بعد پایین آمد، یک راست توی باغ سپهسالار افتاده بود، قمرالسلطنه[۲۴۹] و کنیزهای او ریخته بودند سر بالون‌چی‌ها.[۲۵۰]

---

۲۴۵. واقع در جنوب میدان بهارستان.

۲۴۶. باغ بهارستان.

۲۴۷. فاطمه قاضیها، «دارالفنون»، **گنجینه اسناد**، (۲) زمستان ۱۳۶۸، ص. ۱۲۸.

۲۴۸. محمدمهدی‌خان اعتضادالدوله پسر بزرگ محمدخان سپهسالار و داماد ناصرالدین‌شاه بود. باغ موردنظر نیز در خیابان اکباتان فعلی قرار داشت.

۲۴۹. ماه تابان‌خانم دختر فتحعلی‌شاه از نوش‌آفرین خانم دختر بدرخان زند همسر میرزاحسین‌خان سپهسالار بود.

۲۵۰. فاطمه قاضیها، ص. ۱۲۸.

نشریه دانش

مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. به همّت علی‌قلی‌خان مخبرالدوله وزیر وقت علوم صاحب نشریه‌ای علمی، خبری و فرهنگی به نام دانش شد.

نخستین شماره این روزنامه که ماهی دوبار طبع و مجانی توزیع می‌شد در روز شنبه ۲۳ رجب ۱۲۹۹ هـ.ق./۱۰ ژوئن ۱۸۸۲ م. منتشر گردید. امور چاپی آن در دارالطبّاعهٔ مدرسه دارالفنون انجام می‌شد. در شمارهٔ نخست آن آمده است که:

«ان‌شاءاللّه تعالی هرماه دو مرتبه فقرات لازمه و مطالب مفیده که متعلق به وزارت علوم است مطبوع و به اطلاع ناظرین می‌رسد.»

در این شماره در باب بیمارستان وابسته به دارالفنون چنین نوشته است:

> از جمله اشاعه خیرات و افاضهٔ مبرّات که این دولت بی‌زوال ابداع کرده ، اختراع فرموده بنای مریضخانه است که محض فراغ بال و رفاه حال عموم اهالی مملکت از تاریخ دوازده‌سال قبل به امر و اشارهٔ ملوکانه به عمارت پیوسته است تا ضعفای ولایت و غربای مملکت را که به عوارض امراض گرفتارند موجب استخلاص و از رنج و ابتلا مَفَرّ و مَناص باشد و ساحت آن عمارت را به وجود اطبای حاذق زیب و زینت بخشوده‌اند و عرصه‌ای از محوطه را به پرستار و خدّام لایق رتبت افزوده تا مَرْضیٰ و خستگان را با کمال وداد و شفقت و فرط مهر و محبت از دواخانهٔ دولتی دارو دهند و جَرح ایشان را مرهم نهند.[۲۵۱]

به طوری که از مندرجات اولین شماره روزنامه مستفاد می‌شود با وجود بیش از سی سال فعالیت این مدرسه در زمینهٔ تعلیم علوم و فنون جدید هنوز مقاومتهایی برای بی‌اعتبار کردن دانش آموختگان این مدرسه به عمل می‌آمده است. در این شماره در پاسخ مقالهٔ روزنامهٔ اطلاع[۲۵۲] در باب سوء تدبیر دو تن از فارغ‌التحصیلان رشته پزشکی

---

۲۵۱. **روزنامهٔ دانش**، ش. ۱ بیست و سوم رجب ۱۲۹۹.

۲۵۲. این روزنامه با روش اجتماعی، خبری از سال ۱۲۹۸ هـ.ق. ابتدا با مدیریت محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) و سپس محمدباقرخان ادیب‌الملک (اعتمادالسلطنه) پسر عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک و بعد میرزاعلی محمدخان مجیرالدوله شیبانی توسط وزارت انطباعات تا سال ۱۳۲۶ هـ.ق. در تهران منتشر می‌شد. ر.ک: فرید قاسمی، **راهنمای مطبوعات ایران عصر قاجار** (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۲)، ص. ۷۶.

مدرسه و در دفاع از آنان چنین می‌نویسد:

آرتیکلی در قَدْح و مذمّت سوءتدبیر حسن‌خان و میرزاعبدالله در نمره ۳۵ روزنامهٔ اطلاع مشاهده شد. چون در اداره وزارت علوم بنظر تدقیق و به طرز تحقیق ملاحظه رفت از سوغ[۲۵۳] و سیاق عبارت آن محقق و معین گشت که الحق نگارندهٔ آرتیکل از زیور علوم طِبّیّه عاطل است و در فنون حکمیّه جاهل، آنچه نگاشته فقط از روی عدم اطلاع و مخالجهٔ اشتباه بود و حال آن که این دو تن از فحول اطبای حاذقند و مراتب و مدارج عالیهٔ را لایق سالها زحمت کشیده و متحمل صدمات گردیده‌اند تا طبّ و طبیعی تکمیل نموده و دواسازی و شیمی تحصیل کرده‌اند. قَدْح این‌گونه مردم دور از رسم انسانیّت است و خارج از شیوهٔ انصاف و مردمیّت و این نکته خود بر غرض نفسانی و خیالات شیطانی دلیل متقن است که مطلبی که در پنج ماه قبل واقع شود نه مجلس حافظه الصّحّهٔ دولتی اظهار کنند و نه به وزارت علوم اطلاع دهند و بعد از این مدت مدید این عبارات مُبَرِّده را به ادارهٔ اطلاع بفرستند و طبع نمایند. وزارت علوم چون اقوال او را از قانون صواب دور بدید درخور جواب ندانسته به خاموشی حوالت کرد اگر مدعی را هوس مباحثه علمی در سر است در مجلس حافضه‌الصّحّهٔ دولتی که به وجود اطبای بزرگ مزیّن است حاضر شود و گفتگوی علمی نماید تا قول قویم معلوم و ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً و هُوَ کَظیمٌ مشهود افتد تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.[۲۵۴]

در ادامه این پاسخ میرزاکاظم محلاتی استاد مبرّز شیمی دارالفنون نیز در مقالهٔ مبسوطی با شرح نحوهٔ علمی معالجهٔ بیماران موردنظرِ روزنامه اطلاع بر درستی طبابت دانش‌آموختگان دارالفنون صحّه گذاشته است.[۲۵۵]

در شماره دوم این روزنامه در گزارشی از مدرسه دارالفنون در رابطه با امتحانات انجام شدهٔ این مدرسه آمده است:

... و تاکنون مطابق صورت ذیل ده امتحان بزرگ دولتی از متعلّمین گذشته و حالیه در محضر شاهزادگان فخام و وزراء عظام که متصدی این امر بوده

---

۲۵۳. سوق

۲۵۴. **روزنامه دانش**، ش. ۱ بیست و سوم رجب ۱۲۹۹.

۲۵۵. ر.ک: همانجا

صورت انجام پذیرفته:

امتحان اول	۱۲۶۹	به توسط مرحوم عزیزخان سردار کل
امتحان دوم	۱۲۷۱	به توسط مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم
امتحان سیم	۱۲۷۲	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان چهارم	۱۲۷۴	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان پنجم	۱۲۷۸	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان ششم	۱۲۸۲	به توسط مرحوم شاهزاده اعتضادالسلطنه
امتحان هفتم	۱۲۸۴	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان هشتم	۱۲۸۸	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان نهم	۱۲۹۱	به توسط مرحوم ایضاً
امتحان دهم	۱۲۹۷	به توسط مرحوم ایضاً

پس از اتمام هر امتحان در دربار گیتی مدار یا در مدرسه مبارکه سلامی خاص منعقد می‌شد و صورت خدمات معلمین و ترقیات متعلمین به خاکپای مبارک معروض افتاده به فراخور خدمت و به قدرتحصیل و زحمت از انعام و خلعت و مواجب و منصب خسروانه محظوظ و مباهی می‌شدند و تا حال مطابق ذیل دویست و سی وهفت نفر با مناصب عالیه و درجات رفیعه از مدرسه فارغ‌التحصیل خارج شده‌اند و خدمات دولتی را لایق آمده.

صورت شاگردان فارغ‌التحصیل

مهندس بیست‌وسه نفر، صاحب‌منصب توپخانه هیجده‌نفر، صاحب‌منصب پیاده‌نظام بیست‌وهفت نفر، طبیب چهل‌ودو نفر، دواساز چهار نفر، جزو صاحب‌منصبان اطریش شصت و پنج نفر، جزو صاحب‌منصبان قزاق پنج نفر، جزو تلگرافخانه پنجاه نفر، جزو ادارهٔ نظمیه و احتساب سه نفر.[۲۵۶]

این روزنامه تعداد شاگردان دوره‌های مختلف این مدرسه را در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. به شرح زیر ذکر کرده است:

مهندس بیست‌ویک نفر، مهندس معدن یازده نفر، متعملین توپخانه بیست‌و یک نفر، متعلمین پیاده سی‌وپنج نفر، متعلمین طبّ سی‌وسه نفر، متعلمین شیمی و دواسازی ده نفر، متعلمین موزیک سی‌وچهار نفر، نقاش دوازده نفر، متعلمین مخصوص زبان انگلیسی سوای درس عام شش نفر، متعلمین زبان

---

۲۵۶. همان، ش. ۲ هفتم رمضان ۱۲۹۹.

فرانسه سوای درس عام هفده نفر، متعلمین مخصوص زبان روسی سوای درس عام پنج نفر، شاگردان مبتدی سیزده‌نفر، شاگردان خارج و داخل مدرسه که در سر درسهای زبان حاضر می‌شوند و از تکالیف داخلی مدرسه معاف‌اند پنجاه نفر.[۲۵۷]

به‌طوری‌که اعلان منتشره در این روزنامه حکایت دارد در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. به منظور تشخیص میزان آگاهی اطبّای سنتی، دوافروشان و عطّاران تهران در مدرسهٔ دارالفنون از آنها امتحان به عمل آمده است، متن اعلان به شرح زیر است:

اعلان

این اوقات مقروع سمع همایون و معروض خاکپای مبارک شد که در دارالخلافةالنّاصرة اطبّای غیرحاذق و اشخاص نالایق را داعیه طبابت به خاطر رسیده و به معالجه جسارت ورزیده‌اند. از آنجا که پیشنهادخاطر خطیر اقدس و اقتضای رای جهان آرای مقدس همواره حفظ نفوس عموم نوکر و رعیّت و ترفیهٔ حال قاطبهٔ اهالی مملکت است امر قدرقدر همایونی نافذ شد که در وزارت علوم مجلس امتحانی برای این‌گونه اطبا تشکیل یابد تا به مقتضای هَلْ یَسْتَوی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذینَ لایَعْلَمُونَ[۲۵۸] عالم از جاهل پدیدار گردد و حق از باطل ممیز آید لهذا انجام این خدمت و اتمام این نعمت را در کتابخانهٔ مدرسه مبارکه از چهارم شعبان مجلسی را به وجود رؤس افاخم اطبا و وجوه اعاظم حکما که مجلس با احترام حافظ الصّحّهٔ دولتی را اعضای عظامند مزیّن است ترتیب داده شروع به امتحان شده و عمّا قریب رد و قبول هر یک از اطبا که به معرض امتحان می‌آیند در نمره‌های آتیه ثبت و اطلاع ناظرین را عرضه می‌دارد.

پس از انجام این عنوان و اختتام این امتحان شروع به استغرای در عمل دوافروشان و تصحیح شغل عطّاران خواهد شد و قوانین محکمه و قواعد لازمه در آن باب موضوع می‌شود که نفوس محترم را از خطر دواهای عوض و غلط محفوظ و ایمن نماید و شرح قوانین موضوعه در اوراق مستقبله متدرجاً مندرج می‌آید.[۲۵۹]

---

۲۵۷. همانجا

۲۵۸. آیا آنان که اهل دانشند با مردم جاهل یکسانند. بخشی از آیه ۹ سوره الزّمَر.

۲۵۹. **روزنامه دانش**، ش. ۲ هفتم رمضان ۱۲۹۹.

از آنجا که این روزنامه پس از چهارده شماره که آخرین آن در روز چهارشنبه شانزدهم صفر ۱۳۰۰ هـ.ق. منتشر شد تعطیل گردیده است از نتیجهٔ امتحان یادشده اطلاعی در دست نیست.

در شماره‌های مختلف این روزنامه مطالبی در زمینه‌های علوم طبیعی، تاریخ طبیعی، شیمی، طب، کشاورزی، نجوم، موسیقی و... نیز به چاپ رسیده است.

ایجاد تماشاخانه در مدرسه دارالفنون

در نتیجهٔ برقراری ارتباط فرهنگی بین ایران و کشورهای اروپایی در اواخر عهد فتحعلی‌شاه ایرانیان ازطریق متن ترجمه شدهٔ میزانتروپ[۲۶۰] اثر مولی‌یر[۲۶۱] کمدی‌نویس فرانسوی (۱۶۲۲-۱۶۷۳ م.) تا حدودی با تئاتر مدرن آشنا شدند.[۲۶۲] در دورهٔ ناصرالدین شاه با اعزام دانشجویان به خارج از کشور و بازگشت آنها به ایران زمینهٔ ایجاد تئاتر جدید در کشور فراهم گردید.

ناصرالدین‌شاه در سفرهای خود به اروپا اغلب سری هم به تماشاخانه‌ها می‌زد و کم‌کم مجذوب و شیفتهٔ تماشاخانه‌های بزرگ فرانسه و انگلیس و روسیه شد. در بازگشت به ایران مصمم گردید تماشاخانه‌ای در تهران ایجاد نماید، اما شرایط زمان برای این کار مناسب نبود. اقبال یغمایی در این مورد می‌نویسد:

> ... اما چون از تکفیر روحانیان اندیشه داشت بر آن شد تا آماده شدن شرایط و اوضاع و احوال برای این کار از تالار دارالفنون استفاده کند. او مزیّن‌الدوله را که به‌زبان فرانسوی مسلط بود وادار کرد که بعضی‌از نمایشنامه‌های مولی‌یر و نمایشنامه‌های خوب دیگر را ترجمه کند و به روی صحنه آورد. مزین‌الدوله از بعضی از زنان و مردان خارجی که زبان فارسی می‌دانستند مدد می‌گرفت و برای خشنودی و تفریح خاطر شاه سالی چند نمایش در دارالفنون ترتیب

---

260. Misanthrope

261. Molière

۲۶۲. این نمایشنامه برای نخستین‌بار در سال ۱۲۴۸ هـ.ق. با نام **گزارش مردم گریز** به فارسی ترجمه و در استانبول به چاپ رسید.

می‌داد که تماشاگران آن شاه و نزدیکان و محارم او بودند.[۲۶۳]

دکتر مهدی فروغ در رابطه با نخستین نمایشنامه که در این تالار به روی صحنه آمد می‌نویسد:

مرحوم میرزاعلی‌اکبرخان مزین‌الدوله (نقاش‌باشی) نمایشنامه میزانتروپ اثر مولی‌یر را نیز تحت عنوان **گزارش مردم گریز** برای بازی در این تالار ترجمه کرد و این از جملهٔ نخستین اقداماتی است که عملاً برای ایجاد تئاتر مدرن در کشور ما صورت گرفته است.[۲۶۴]

وی همچنین دربارهٔ طول فعالیت این تالار و نمایشنامه‌هایی که در آنجا بر روی صحنه آمد نوشته است:

... این تالار تاسال ۱۳۰۸ ش. باقی‌بود و ضمن تجدیدبنای مدرسهٔ دارالفنون خراب شد.

نظر به ارتباط سیاسی و فرهنگی نزدیکی که با مملکت فرانسه در میان بود و محصلان ایرانی به فرانسه اعزام می‌شدند. زبان فرانسوی بیش از هر زبان خارجی دیگر موردتوجه و علاقه بود و به همین دلیل آثار نویسندگان فرانسوی زودتر از نویسندگان دیگر ممالک توجه فرهنگ‌دوستان ایرانی را به خود جلب کرد. از بین نویسندگان بزرگ فرانسوی هم نوشته‌های مولی‌یر که جنبه‌های انتقادی و در عین حال مطبوعی داشت و طعن و طنزها و ریشخندها و نقادیهای او با اوضاع و احوال آن زمان و اصولاً روحیهٔ عمومی مردم کشور متناسب‌تر و سازگارتر می‌نمود، بیشتر موردتوجه واقع شد. به همین دلیل در بدو پیدایش این هنر به شیوه مدرن در کشور ما آثار مولی‌یر از قبیل **گزارش مردم گریز** و **گیج** و **طبیب اجباری** به زبان فارسی درآمد.[۲۶۵]

با تذکر این نکته که در سالهای اخیر محل مدرسه دارالفنون به مرکز آموزش ضمن خدمت فرهنگیان تهران اختصاص یافته است؛ سخن دربارهٔ سرانجام این یادگار ارزنده **میرزاتقی‌خان امیرکبیر** را با بخشی از مقاله **دارالفنون پس از صدسال** نوشته روانشاد عباس اقبال آشتیانی که خود از متعلمین و معلمین این مدرسه بوده است پایان می‌دهیم:

---

۲۶۳. اقبال یغمایی، **یغما**، ۲۳ (۷) مهرماه ۱۳۴۹، ص. ۴۲۳.

۲۶۴. مهدی فروغ، «نمایش»، **ایرانشهر**، ج. ۱، ص. ۹۱۷.

۲۶۵. همانجا.

... چون ناصرالدین‌شاه تا مدتی به دارالفنون علاقه‌داشت و براثر همین علاقه و مقدمات صحیحی که امیر برای این بنای خیر چیده بود از آنجا تعلیم‌یافتگان مبرز و فاضلی بیرون آمدند، ولی کمی بعد در نتیجهٔ حقه‌بازیهای مَلکم و تأسیس فراموشخانه (فراماسونری) به توسط او ناصرالدین‌شاه به دارالفنون سوءظن پیدا کرد به کلی از آنجا دلسرد شد.

اقدام حکیمانهٔ امیرکبیر و نظر بلند او در تأسیس مدرسه عالی دارالفنون چون براساس متین و مثبتی و در پی‌ریزی آن نهایت احتیاط و دقت به کار رفته بود با وجود این که خود او دیگر در میان نبود و دشمنان ترقی ایران یا جاهلان بیخبر از همه‌جا پیوسته در تخریب آن می‌کوشیدند بیش از آنچه انتظار می‌رفت در پیشرفت دایره علوم و فنون جدیدهٔ اروپایی در ایران مؤثر شد و طولی نکشید که یک طبقه از اطباء و علمای ریاضی و علوم طبیعی از شاگردان دارالفنون در تهران پیدا شدند که با ترجمه و یا تألیف کتب بر طبق روش و موازین علمی جدید و بار آوردن شاگردانی کثیر به همان سبک و روش به شروع نهضت‌مهمی کمک کردند. حتی می‌توان‌گفت‌که تجددخواهی و مبارزه با خرافات و موهومات و تعبّدات و انتشار افکار آزادیخواهانه در عصر ناصری یک مقدار از برکت و تعلیمات همین طبقه از تحصیل‌کردگان دارالفنون است.

... دارالفنونی که قبل از کودتای ۱۲۹۹ ش. ما در آن تحصیل و بعد تعلیم می‌کردیم کم‌وبیش شبیه به یکی از مدارس متوسطهٔ فرانسه بود و یک محصل بدون آن که منحصراً نظر خود را متوجه دریافت ورقهٔ فراغت از تحصیل و دویدن به طرف میز یکی از ادارات بدارد تحت‌نظر استادان و معلمینی که علم را فقط از این لحاظ که علم فی نفسه شریف و مفید است آموخته بودند درس می‌خواندند و از مفید یا غیرمفید بودن مواد درسی یا سنگینی و سبکی آنها بحثی به میان نمی‌آوردند و با هر زجر و زحمتی بود تحصیل می‌کردند و به هیچ پارتی و هیچ سیاستی که خوشبختانه در آن عهد و زمان باب نشده بود توجه نداشتند، به همین علت هم که اکثر ایشان پس از بیرون آمدن از مدرسه سرمایه معتنی بهی از معلومات علمی و ادبی در دست داشتند و مهمتر از همه آن که به علم و ادب علاقه مفرطی پیدا کرده در راه تکمیل مقدماتی که فراگرفته بودند سرازپا نمی‌شناختند و می‌کوشیدند تا عمر دارند همین راه را به شور و شوق تمام بپیمایند.

البته عده‌ای از معترضین به ما خواهند گفت که اگر دارالفنون امیرکبیر امروز دیگر وجود ندارد و به صورت یک مدرسهٔ بی‌اهمیتی درآمده در عوضِ آن دانشگاهی داریم که به ادعای اولیای آن از هیچیک از دانشگاههای دنیا پایی کم ندارد!

البته این ادعا را کسی می‌تواند قبول بکند که در خارج از ایران دانشگاهی ندیده و سخت و سست آن را مدتی در طی تحصیل در آن نچشیده باشد. اگر کسی انصاف داشته باشد و بین مدرسه‌ای که امیر صدسال پیش در تهران به نام دارالفنون تأسیس کرد و حوادث بعد نگذاشت که سیر خود را دنبال کند با مدارس عالیهٔ امروزی مقایسه کند به آسانی درمی‌یابد که میان آن و اینها تفاوت از زمین تا آسمان است.

البته این تفاوت در مقایسهٔ بین بناها و عدهٔ معلمین و میزان مخارج سالیانهٔ آنها نیست بلکه تمام صحبت در مقایسهٔ بین محصول معنوی آنهاست و اگر غیر از این بود ما امروز پس از گذشتن سالها و صرف میلیونها پول یک اردو معلمین و هنروران و صنعتگران فاضل داشتیم که به یک راه و روش علمی بارآمده و در راه بردن مصالح فرهنگی و اجتماعی و وطنی با یکدیگر یک زبان و یک قلم بودند جز ایران و مصلحت آن از راه معقول قصد و غرضی دیگر در پیش چشم ایشان جلوه نمی‌کرد.

بدبختانه در کارهای فرهنگی ما جنبهٔ خودنمایی و ظاهرسازی و تقلیدهای کورکورانه بر هر جنبهٔ دیگر تقدم و تفوق یافته و اولیای امور ما آنچه راکه اگر هم امروز نتوانند آناً به کار بخورد لااقل خشتی پایدار برای بنیانی استوار در آینده باشد از نظر دور داشته‌اند، به همین جهت درک نکته‌ای که مرحوم امیر در صد سال پیش به فراست و عقل با کمال بی‌غرضی درمی‌یافته امروز برای پاره‌ای از ایشان از مشکلات بلکه از ممتنعات شده است.

مادام که همان راه و روش صحیح و معمول در ممالک متمدنه به دست یک عده خبیر کاردان بی‌غرض برای تعلیم و اشاعهٔ علوم و فنون جدید در کشور ما با دقت و انضباط صحیح معمول نگردد و ما هم راه را چنان که رهروان این طریقه رفته‌اند نرویم محال است که به نتیجهٔ مثبت و مفیدی برسیم. ظاهرسازی و ادعای این که ما هم دانشگاهی داریم و در سال کرورها خرج آن می‌کنیم از آنجا که با شعوذه و چشم‌بندی نمی‌توان مردم بصیر کنجکاو را فریفت جز جلب سُخریّه و استهزاء ثمرهٔ دیگر نداشته و نخواهد داشت.

بنابراین امروز جای این سئوال باقیست که آیا بعد از صدسال ما را در مراحل علمی و احراز مقامات معنوی ترقی و پیشرفتی عاید شده است یا نه؟ نگارنده که در این باب شک دارم.[۲۶۶]

بناهای امیرکبیر در تهران

● بازار امیر و سرای اتابکیه

میرزاتقی‌خان امیرکبیر در تهران بنای تیمچه و بازاری را گذاشت که از نظر وسعت و زیبایی از نمونه‌های باارزش معماری دورهٔ قاجاریه به شمار می‌رود. روزنامه وقایع اتفاقیه درباره تاریخ آغاز بنا و اتمام بازار و تیمچه امیر چنین نوشته است:

از روزی که سرکار اعلیحضرت پادشاهی سریر سلطنت و جهانبانی را به وجود مسعود زیب و زینب داده‌اند اولیای دولت علیه در آبادی ممالک محروسه عموماً و در دارالخلافه طهران خصوصاً سعی و اهتمام دارند. جناب اتابک اعظم امیرکبیر در دارالخلافه طهران یک ماه از عید نوروز سنهٔ ایت‌ئیل گذشته،[۲۶۷] از خود بنای کاروانسرا و بازاری گذاشتند که کاروانسرای آن موسوم به **سرای اتابکیه** و مشتمل است بر سیصدوسی و شش حجره تحتانی و فوقانی، از سه راسته بازار که دکاکین متعدده بسیار دارند به کاروانسرای مزبور راه است.[۲۶۸] بازارها در ماه رمضان تمام شده[۲۶۹] و اصناف از آن وقت نشسته‌اند؛ درکمال خوبی و آبادانی است. کاروانسرا هم تا اول حوت تمام شد،[۲۷۰] که در روز دوشنبه بیست و دویم که پنج روز از حوت گذشته تجار آمده حجرات آنجا را گرفته نشستند و به قسمی این کاروانسرا خوب ساخته شده است که تجار در گرفتن حجرات آن با هم مناظره و حرف دارند.[۲۷۱]

---

۲۶۶. عباس اقبال آشتیانی، «دارالفنون پس از صدسال»، **یادگار**، ۵ (۴ ـ ۵)، ۱۳۲۷.

۲۶۷. رجب سال ۱۲۶۶ هـ.ق./اردیبهشت ۱۲۲۹ ش.

۲۶۸. سرای امیر توسط یک دالان به بازار کفاشها، یک دالان با بازار خیاطها (ضلع جنوبی امامزاده زید) و دو دالان با بازار امیر مرتبط است. بارانداز آن نیز توسط یک دالان به بازار کفاشها، یک راهرو به سرای اصلی و دو دالان به بازار امیر راه دارد.

۲۶۹. رمضان ۱۲۶۶ هـ.ق./تیرماه ۱۲۲۹ ش.

۲۷۰. جمادی‌الاول ۱۲۶۷ هـ.ق./اسفند ۱۲۲۹ ش.

۲۷۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴ بیست و ششم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷.

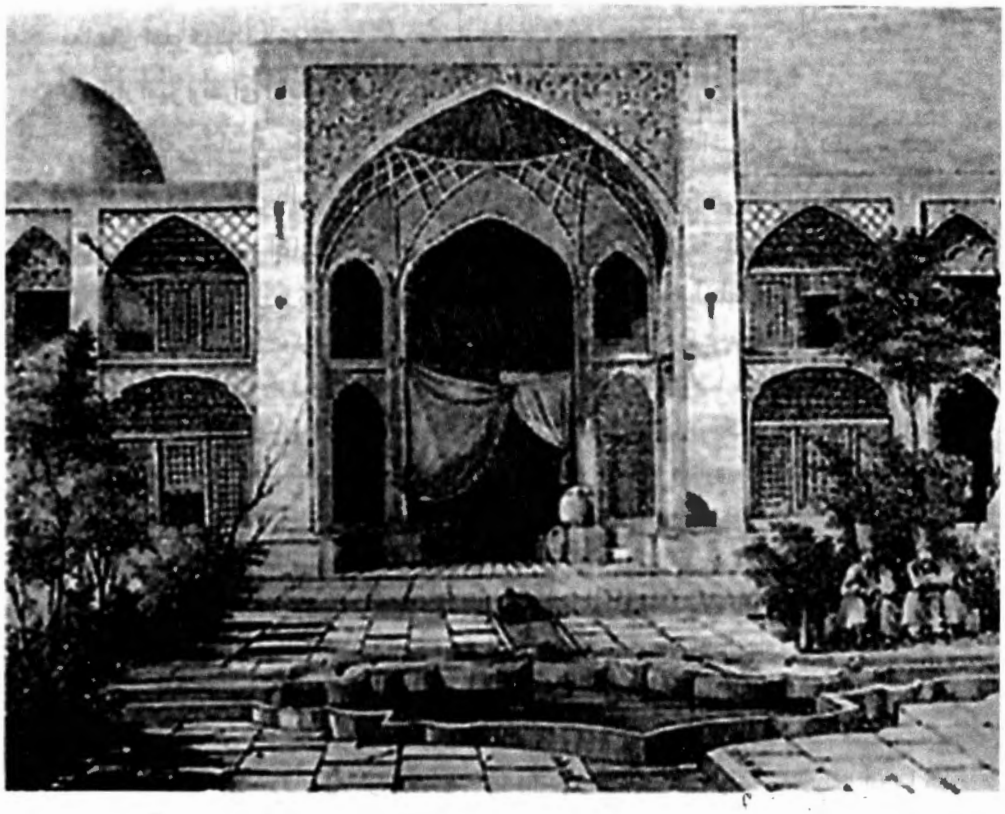

کاروانسرای امیر

تصویر از کتاب هاینریش بروگش

به طوری که اعتمادالسلطنه نوشته است راسته بازار میرزاتقی‌خان امیرنظام محل فعالیت کلاه‌دوزان و کفش‌دوزان بود.[۲۷۲]

بازار امیر و سرای اتابکیه از مکانهای زیبا و وسیع تهران بود که به نوشته جهانگردان عصر ناصری از هر نظر با بهترین نمونه بازارها و مراکز تجاری آسیا برابری می‌نمود. هاینریش بروگش که هشت سال پس از امیر از سرای اتابکیه بازدید کرده است آن را چنین توصیف می‌کند:

> کاروانسرای امیر از بناهایی است که امیر به خاطر پیشرفت و نظم و ترتیب تجارت ایران ساخته است. کاروانسرا درِ بزرگی روبه طرف بازار دارد و از این در وارد حیاط بزرگی که صحن کاروانسرا است می‌شوند. صحن کاروانسرا با تخته سنگهای بزرگ فرش و در وسط آن حوضی زیبا، از سنگ ساخته شده است. دور تا دور صحن را در دو طبقه غرفه‌هایی فراگرفته‌اند که همه آنها پنجره‌هایی با چوبهای مشبک و منبت‌کاری شده به طرف حیاط دارند و در این غرفه‌ها تجار می‌نشینند و کالای خود را برای فروش عرضه می‌کنند.[۲۷۳] مدخل غرفه‌ها یک سردر بزرگ است که کاشی‌کاریهای زیبایی دارد و این کاروانسرا در حقیقت مجموعه بزرگ تجارتی تهران را تشکیل می‌دهد.[۲۷۴]

ایستویک[۲۷۵] که در فاصله سالهای ۲ ـ ۱۸۶۰ م.۷۹/ ـ ۱۲۷۷ هـ.ق. در سمت منشی سفارت انگلیس در تهران خدمت کرده است، ده سال پس از احداث این بازار از آن به عنوان عالیترین بازارهای تهران یاد کرده و نوشته است:

---

۲۷۲. ر.ک: محمدحسن‌بن علی‌اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۶۱.

۲۷۳. باتوجه به نقشه تهران سال ۱۲۷۵ هـ.ق. ملاحظه می‌شود که به مرور تغییراتی در این بنای تاریخی داده شده و ملحقاتی به آن افزوده شده است. صحن بزرگ کاروانسرا براثر این ساخت و سازها عملاً به دو حیاط تقسیم شده که هر یک دارای دو آب‌نما و دو باغچه با چند چنار قدیمی است. غرفه‌ها حسب نیاز تعمیر شده و پنجره‌های چوبی مشبک جای خود را به پنجره‌های فلزی داده‌اند.

در بارانداز سرای امیر که در آتش‌سوزی سال ۱۳۶۹ ویران شد نیز بازارچه‌ای زیرزمینی به نام امیرکبیر و حجره‌های متعددی در دو طبقه احداث شده و به صورت یکی از بخشهای تجاری درآمده است. در این بخش از سرای امیر مجسمهٔ تمام قدی از میرزاتقی‌خان امیرکبیر نصب شده است. سرای امیر مرکز عمده‌فروشی پارچه‌های فاستونی مردانه است.

۲۷۴. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۲۶۹.

275. Eastwick

«سی هزار لیره انگلیس خرج تأسیس آن شده است.»[۲۷۶]

کارلاسرنا در توصیف کاروانسراهای تهران به سرای اتابکیه اشاره کرده و می‌نویسد: «یکی از بهترین کاروانسراها، سرای امیرنظام نامیده می‌شود.»[۲۷۷]

در همان زمان که سرای اتابکیه را می‌ساختند در بازار تهران راسته‌های دیگری نیز در دست احداث بود، روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره می‌نویسد:

... بازار به طرف ارگ قریب به اتمام است و در بعضی حجرات آن اصناف نشسته‌اند و چند طاق که باقی مانده در این روزها زده می‌شود و بازار به سمت دروازه جدید محمدیه را هم در این روزها شروع کرده‌اند و الحق وقتی که از دروازه مزبور تا میدان جلو ارگ به هم متصل گردد بازاری خواهد بود که تا این ایام به این صفا و استحکام بازار در هیچ‌یک از شهرهای ایران ساخته نشده باشد و چون در پای‌تخت است گذشته ازآن که بسیار وسیع و مستحکم ساخته می‌شود به حسب نمود و رونق که به سبب کثرت تجار و اصناف در او به هم می‌رسد به مراتب بهتر از بعضی از بازارهای اصفهان و شیراز که مشهورند خواهد شد.[۲۷۸]

● حمامهای مرمر تهران

لسان‌الملک سپهر در ذکر ابنیه دوره ناصری در تهران می‌نویسد: «و دیگر حمامی چند با سنگ مرمر و احجار منقر بساختند.»[۲۷۹] به نوشته دکتر فریدون آدمیت این حمامها شاید از روی نقشه‌ای ساخته شد که معمارباشی دولت روسیه برای میرزاتقی‌خان فرستاده بود. او در اشاره به نامهٔ معمارباشی به امیر چنین می‌نویسد:

کاغذ معمارباشی امپراطور که‌به امیرکبیر نوشته‌شده ازنظر تاریخی قابل‌توجه است. اصل نامه را نزد وزیرمختار روس فرستاده بود. حدس ما این است که

---

۲۷۶. ای. بی ایستویک، **خاطرات سه سال مأموریت سیاسی در ایران** (لندن: [بی‌نا]، ۱۸۶۴)، ج. ۱ نقل در فریدون آدمیت، ص. ۳۳۵.

۲۷۷. کارلاسرنا، ص. ۶۴.

۲۷۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۵ ششم ذیحجهٔ ۱۲۷۶.

۲۷۹. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۲.

آن را در سفارتخانه به فارسی برگردانده و به انشای رسمی درآورده باشند. تاریخ نامه ذکرنشده و بعیداست که در اصل بدون تاریخ بوده باشد. متن نامه: به شرف عرض عالی می‌رساند: که چون این کمترین، مدت پانزده سال در دارالسلطنه پطرزبورق به‌انشای عمارات عالیه مشغول به‌شغل معماری بوده، کسب تجربه و مهارتی حاصل نموده، از آنجاکه پیش ارباب آن فن اعتباری به‌هم رسانیده، مرتبهٔ **اکادمیکی** یعنی معمارباشیگری نایل آمد، بدان مناسب جرأت و جسارت ورزید که صورت طرح حمامی را بر طرز و سلیقهٔ ظریفه [...] دیار شرق در قلم آورده، به خاکپای ملک‌فرسای مبارک اعلیحضرت... عرضه داشت نماید. فلهذا آن را بر سه صفه طرح داده، مَع عریضهٔ عبودیت فریضه به جناب... وزیر مختار دولت علیّه روسیه... ارسال داشت تا بدان وسیله جلیله به نظر آفتاب اثر اعلیحضرت شاهی تقدم یابد. البته این مطلب بر رأی مملکت‌آرای آن جناب جلالت‌مآب روشن و معلوم می‌باشد، حالا [...] به عرض تذکار آن گستاخی و مبادرت ورزیده، از توجهات و مراحم عالی امیدواری و استدعای کمترین آن است که این همه زحمات بنده را، اگرچه جزیی و ناقابل است محض از مرحمت، منظور نظر عاطفت فرموده مراتب خلوصیت مخلص را به عنایات بی‌نهایات اعلیحضرت خسروی پیرایهٔ سربلندی بخشند، که بدان وسیلهٔ جلیله مفتخر و ممتاز و بین‌الاقران مباهی و سرافراز گردد. بندهٔ ثناگو، **معمارباشی قورستی**. میرزا تقی‌خان پاسخ شایسته‌ای نوشت و از فرستادن نقشهٔ حمام قدردانی نمود.[۲۸۰]

● تجدید بنای میدان ارگ

در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. به دستور امیرکبیر قلعهٔ ارگ سلطنتی را تعمیر کردند و میدان ارگ را هم تجدید عمارت نموده و در اطراف آن غرفه‌هایی برای توپچی‌ها ساختند و توپها را به آنجا منتقل کرده و آن محل را میدان توپخانه نامیدند.[۲۸۱]

---

۲۸۰. فریدون آدمیت، ص. ۳۳۶.

۲۸۱. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۲۹.

● **تغییرات عمده در سبزه میدان**

آن‌طور که از نوشته وقایع‌نویسان عهد ناصری استنباط می‌شود باتوجه به وضعیت نامناسب سبزه میدان که در نزدیکی ارگ سلطنتی قرار داشت، میرزاتقی‌خان امیرکبیر دستور داد این محل را نیز به مرکزی تجاری تبدیل نمایند. رضاقلی‌خان هدایت دراین‌باره چنین نوشته است:

> دیگر عمارت میدان در تخته‌پل مشهور به سبزه‌میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و به خس و خار و جیفه مردار مقذر بود و گناهکاران واجب‌القتل را در آن محل بر دار می‌زدند و مقتول می‌کردند و فی‌الواقع بس ناشایسته‌وناپسند بود که مبتدای دربار ارگ خاص‌شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد. حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را به خارج از شهر برپای دارند و این مکان لایق را سرایی دولتی تاجرنشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی‌وتحتانی بپردازند و دکاکین آن را بلورفروشان به بلورینه‌آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه‌میدان چون ناف خوبان بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی باصفاست و درب تخته پل را شکوهی افزوده گویی آیینه‌خانه زلیخای مصری است که در هر دکه از بام تا شام عکس یوسف رویان ایام هویدا است.[۲۸۲]

این مکان در سال ۱۲۶۹ هـ.ق. ساخته و پرداخته شد و به مرکز مهم تجاری شهر تبدیل شد. گزارش اعتمادالسلطنه دراین‌باره چنین است:

> ... الغرض این مکان که فعلاً متنزّهی است نمایان محلی بسیار کثیف و مجتمع هرگونه فضول و قازورات بود. در تاریخ مزبور [۱۲۶۹ هـ.ق.] به دست پدرم ساخته و از هر پلیدی پرداخته شد، به حدی که امروز نزهتگاه مردم است و چند سال اینجا در ایام رمضان بساط‌اندازی می‌شد و امتعهٔ متنوعهٔ ایران و فرنگ مشابه اکسپوزیسیون در نهایت آراستگی عرضه می‌شد و افسوس که این وضع به هم خورد.[۲۸۳]

هاینریش بروگش در اشاره به این میدان نوشته است:

---

۲۸۲. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۸۱۴.

۲۸۳. محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۶۳.

تهران از نظر فضاهای باز و میدانهای وسیع دچار کمبود است، بزرگترین و زیباترین این میادین سبزه‌میدان است که در فاصله کمی از دروازه ارگ واقع شده است. در وسط سبزه‌میدان حوض بزرگ آبی وجود دارد که در آن تعداد زیادی غاز و اردک شنا می‌کنند. از دروازه زیبایی که در این میدان واقع است ما وارد خیابانی از محله ارگ شدیم که مانند خیابانهای دیگر این محله شبها با فانوسهای شمع استآرین روشن می‌شود.[۲۸۴]

ارنست اورسول در توصیف دیگری دربارهٔ این میدان چنین نوشته است:

سبزه‌میدان روبه روی یکی از درهای ارگ واقع شده بود. در طرفین این در دو برج کنگره‌دار باشکوهی قرار داشت که با کاشیهای آبی سرتاسر آن را پوشانده بودند.

این میدان به وسیله شاه فعلی تجدیدبنا شده و حجره‌ها و مغازه‌های سرپوشیده وسیعی به ساختمانهای قبلی آن اضافه گردیده است. در این مغازه‌ها بیشتر اروپاییان، مخصوصاً ایتالیایی‌ها به داد و ستد مشغول بودند و اجناس مختلفی از قبیل پیراهن، طپانچه، تابلوهای نقاشی، جعبه‌های کنسرو، وسایل خاتم‌کاری، اسباب و لوازم خانه و چیزهای دیگر را به قیمت سرسام‌آوری می‌فروختند.[۲۸۵]

برپایی نمایشگاه و بازار مکاره در سبزه‌میدان

در دورهٔ قاجار چنین متداول بود که در ماه رمضان اهالی تهران از صبح تا وقت ظهر در منزلهای خود استراحت می‌کردند. از ظهر تا سه ساعت به غروب مانده در مساجد به عبادت می‌پرداختند و از سه ساعت به غروب مانده تا مغرب در بازارها گردش می‌کردند. در این ماه کسبه با ایجاد بازار مکاره در صحن زیارتگاه امامزاده زید اجناس گوناگونی از داخل و خارج از کشور را به خریداران عرضه می‌کردند.

با احداث حجره‌های سبزه‌میدان، بساط‌اندازی و برپایی بازار مکاره به این محل منتقل شد. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

---

۲۸۴. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۲۸۵. ارنست اورسول، ص. ۱۲۴.

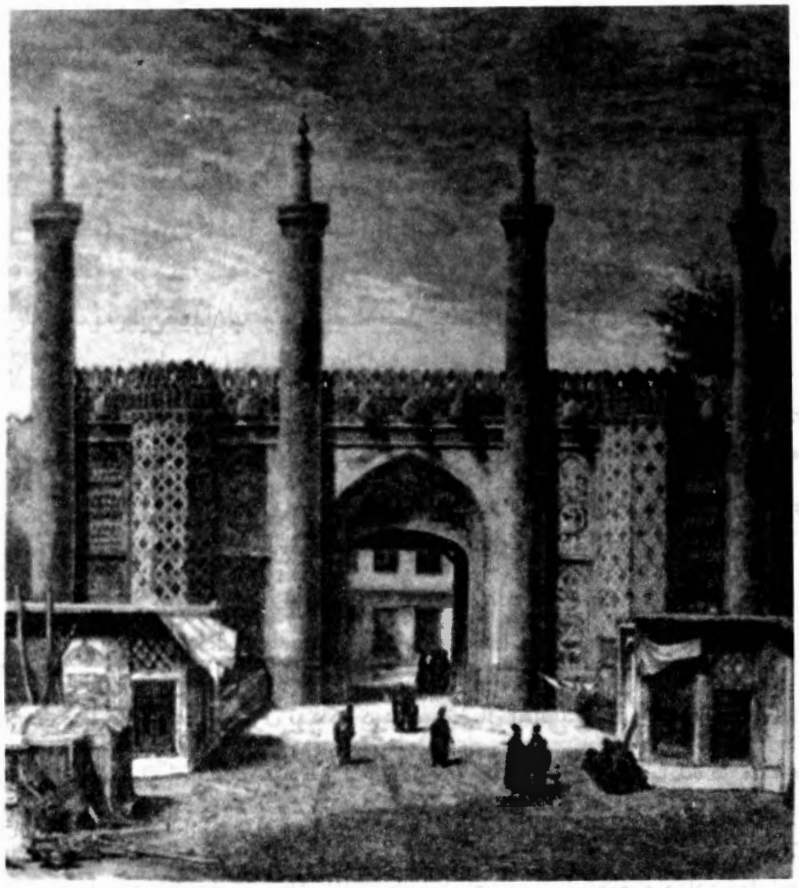

دروازهٔ جنوبی ارک

تصویر از کتاب هاینریش بروگش

در این روزها به قرار استمرار هرساله میدان جدید جلو تخته پل را آیین‌بندی کرده و به علاوهٔ دکاکین بلورفروشی که همیشه در آنجا هست، سایر کسبه و اصناف چادرها زده و اهل هر صنعت و حرفه صنایع خود را آورده در آنجا چیده‌اند. چون این قانون از عهد خاقان مغفور و شاهنشاه خلد آرامگاه البُسهمالله حُلل‌النور در دارالخلافه مبارکه معمول و در ماه رمضان کسبه و اصحاب صنایع جمع‌گشته اشیاء و صنایع خود را به معرض بیع درمی‌آورند، هم مشغولیتی برای روزه‌داران است که نقاهت ضعف و عطش چندان به آنها ننماید و هم بازار دادوستد کسبه گرم و منتفع می‌شوند. سابقاً جلو خان مسجدشاه و بعد از آن صحن امامزاده زید یک دوسال این اساس چیده می‌شد. در این اوقات که دو سه سال است میدان جدید حسب‌الامر اقدس همایون شاهنشاهی صان‌الله ایام سلطنة عن‌التناهی ساخته شده است، چون به حسب وسعت فضا و شکوه بنا بهتر و به درب خانه نیز نزدیک است؛ کسبه و اصناف در میدان مزبور دکاکین ترتیب داده دادوستد می‌کنند و اعیان و اهالی نیز بعد از ادای صلوة و فراغت از عبادت به جهت تفرج و مشغولی به میدان مزبور آمده تا حوالی غروب اوقات را مشغول دارند.[۲۸۶]

نقشه سبزه‌میدان

محمدحسین‌خان زنگنه به سال ۱۲۷۷ هـ.ق. نقشهٔ سبزه‌میدان را ترسیم کرده و در آن وضع میدان، موقعیت و تعداد حجره‌ها، محلهای ورود و خروج و دروازه ارگ سلطنتی و تخته پل را به طور دقیق مشخص نموده است.[۲۸۷] به شرح این نقشه میدان دارای طول شرقی ـ غربی و عرض شمالی ـ جنوبی بوده و در دو طبقه حجره‌هایی در چهار سمت آن ساخته شده بود.

میدان از چهار سمت راه ورود و خروج داشت. راه شمالی آن دارای دروازه‌ای بود که با پلی تخته‌ای به میدان واقع در ارگ سلطنتی منتهی می‌شد. این مدخل به فاصله سه حجره در سمت غربی میدان واقع شده بود.

---

۲۸۶. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۲۷۷ هفدهم رمضان ۱۲۷۲.

۲۸۷. ر.ک: **یادگار**، ۴ (۹ ـ ۱۰) خرداد ـ تیر ۱۳۲۷، ص. ۵۹ ـ ۶۶.

راههای شرقی، غربی و جنوبی که به بازار تهران منتهی می‌گردید در میان اضلاع آن قرار داشت. حوض بزرگ مربع مستطیل شکلی در وسط میدان قرار داشت که آب قنات ارگ سلطنتی در آن جاری بود.

بعدها با توسعهٔ خیابان جبّاخانه و احداث خیابان بوذرجمهری حجره‌های جانب شمالی میدان تخریب شد و حجره‌های باقی مانده سه طبقه گردید. مدتها بحث از این بود که در محل میدان، پارکینگ چندطبقه‌ای احداث گردد؛ سرانجام در محوطهٔ میدان بازاری زیرزمینی به نام بازار طلا و جواهر ایران احداث گردید و روی آن نیز دو آب‌نما و باغچه در دوسمت‌میدان ساخته‌شد و مجسمهٔ دوقوی سفید تنها اثری‌است که‌یاد حوض بزرگِ با آب جاری و شنای غازها و اردکهایی موصوف بروگش را در ذهن زنده می‌کند.

● مسجد و مدرسه شیخ‌العراقین (حاج شیخ عبدالحسین)

این مدرسه و مسجد که هر دو متصل به یکدیگر در بازار تهران (بازار پاچنار) واقع شده، بنابه وصیت میرزاتقی‌خان امیرکبیر در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. از محل ثلث آن مرحوم به سعی و اهتمام شیخ عبدالحسین تهرانی شیخ‌العراقین که از جمله علمای فاضل و مشهور قرن گذشته است احداث شد.

آشنایی امیر با شیخ عبدالحسین

شیخ‌العراقین پس از بازگشت از عتبات عالیات علی‌رغم درجهٔ اجتهاد و فضل و دانشی که داشت به دلیل پرهیزگاری و وارستگی و گوشه‌گیری به دشواری در تهران زندگی می‌کرد. در این‌باره مرحوم عباس اقبال به نقل از مرحوم حاج سیدنصرالله اخوی می‌نویسد:

> شنیدم‌که چون شیخ‌عبدالحسین از عتبات عالیات پس از تحصیل علوم دینیّه به تهران بازگشت فرمود به درجه‌ای گرفتار ضیق معاش بود که اطاق مستطیل واقع در طبقهٔ فوقانی از خانهٔ گذر بین‌الحرمین اجاره کرده و نصف آنرا پرده

کشیده و عیال خود را پشت پرده منزل داده و مابقی اطاق را حصیری افکنده و خود می‌نشست و بجز چند جلد کتاب شیء زایدی که بهایی داشته باشد در آنجا دیده نمی‌شد و متدرجاً مبلغی به اهالی بازار از بقال و عطار و امثالهم مقروض شده و راه خرجی از هیچ طرفی برای او مرعی نبود، تا آن که بعضی‌از دوستان موقع ملاقات و اطلاع برچگونگی حالات‌او صلاح‌اندیشی نموده اظهار داشتند که سبب عسرت و ضیق‌معاش شما از گوشه گیری و عدم مراودهٔ با خلق است که احدی مطلع بر مراتب علم و دانش شما نشده و از دیانت و امانت و زهد جنابعالی آگاهی نیافته‌اند. بهتر آنست که با مردم خاصّه علما آمیزش‌نموده و مقداری از فضایل خویش را در مذاکرات علمیّه بروز دهید. شیخ فرمود از معاشرت اهل علم ابا ندارم، لیکن با این زندگی و عسرتی که مراست پذیرایی مردم که از لوازم مراوده است می‌بینید که بی‌نهایت مشکل است. گفتند عجالتاً ممکن است که صبح پنجشنبه در منزل جناب شیخ محمدتقی قزوینی که از اَجلّه علماست و مرثیه‌خوانی هست حاضر شوید و چنان که اغلب اوقات پس از استماع مصایب صحبت علمی می‌شود خویشتن را مقداری معرفی نمایید و شاید بعضی از طلاب که واقعاً طالب علم و جویای مُدَرس صحیح هستند خواهش درس و استفاده نموده اسباب گشایش و فتح بابی از این طریق فراهم آید. جناب شیخ سخن ایشان را پذیرفته و یوم خمیس به مجلس مرثیهٔ مرقومه برفت و در محلی پست‌تر از مقام خود بنشست و پس از ختم روضه، فضلای آن محضر شروع به ذکر مسائل علمیه نموده و شیخ استماع می‌نمود تا کلام ایشان زمینه پیدا کرد که شیخ تکلم خود را در گفتگو بجا و به موقع دید و چون مقداری از افادات وی گوشزد ایشان شد و فضل سرشار او را مقداری ملتفت شدند به لسان واحد از او معذرت خواسته و در صدر مجلسش جای دادند و چون به منزل بازگشت عصر آن روز به او خبر دادند که شخصی بر در، شما را می‌خواهد. شیخ از اطاق خود بیرون آمده در را باز کرد. آن شخص که در زی و لباس فراش بود عرض کرد که فردا اول صبح امیرنظام به دیدن شما تشریف می‌آورند. فرمود گویا اشتباه کرده باشید زیرا که من با امیر سابقه و مراوده ندارم تا به دیدن من آید. گفت مگر شما شیخ عبدالحسین طهرانی نیستید؟ فرمود بلی هستم. لیکن ممکن است که شیخ عبدالحسین دیگر باشد. فراش گفت شما امروز در

خانهٔ شیخ محمد قزوینی نبوده‌اید؟ گفت بوده‌ام. پس اشتباهی نشده و مهیّای آمدن امیر باشید. فرمود من منزلی که امیر در آنجا بیاید ندارم. گفت مگر همین‌جا منزل شما نیست؟ فرمود منزلم همین است اما بیایید و ترتیب آن را معاینه کنید که بدانید اینجا نمی‌آید و او را به اطاق بالاخانه برد و وضع آنجا را بدید و گفت مخصوصاً همین‌جا خواهد آمد و برفت و صبح خود امیر بیامد و شیخ به قدری که تیسّر یافته بود پذیرایی نمود. آن‌گاه امیرنظام اظهار داشت که این منزل شایستهٔ شما نیست و خانهٔ مختصری با لوازم و اثاث‌البیت در عباس‌آباد[۲۸۸] تهیه شده به آنجا نقل مکان فرمایید و یک صد اشرفی مسکوک به شیخ نیاز نمود و فرمود قروض شما را در بازار مطلعم این وجه را نیز به وامخواهان خود داده تا باز شما را زیارت کنم و برخاسته برفت؛ و از آن پس همواره در ترویج شیخ اقدامات کافی نمود و روز به روز در عقاید او نسبت به شیخ می‌افزود تا آن که محل وثوق امیر شد و طرف مشاوره در بعضی از امور مشکله گردید.[۲۸۹]

شیخ عبدالحسین در دولت عثمانی نیز اعتباری فراوان داشت و حکام عراق عرب او را حرمتی عظیم می‌نهادند. بر اکثر تعمیرات و تأسیسات عتبات عالیات از جانب ناصرالدین‌شاه سمت مواظبت و مراقبت داشت.[۲۹۰] بی‌دلیل نبود که امیرکبیر در بین تمام روحانیون زمان خود او را وصی خویش قرار داد.

حاج شیخ عبدالحسین در سن شصت‌سالگی در روز بیست و سوم ماه رمضان سال ۱۲۸۶ هـ.ق. وفات یافت و سُنی و شیعه بر وفات این عالم جلیل متأسف شدند و جنازه‌اش را با تجلیل به کربلا بردند[۲۹۱] و در حجره‌ای از حجرات بالای سر متصل به باب جدید سلطانی در مقبره‌ای که مشحون از تربت پاک حسینی بود و در زمان حیات خود تهیه نموده بود به خاک سپردند.[۲۹۲]

---

۲۸۸. مقصود گذر عباس‌آباد واقع در بازار تهران است.

۲۸۹. عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۱۶۹ ـ ۱۷۱.

۲۹۰. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۱۳۹.

۲۹۱. مهدی بامداد محل درگذشت شیخ عبدالحسین را بین‌النهرین ذکر کرده است. ر.ک: ج. ۲، ص. ۲۴۴.

۲۹۲. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۲.

مسجد شیخ عبدالحسین

مسجد شیخ‌عبدالحسین از آثار خوش طرح قرن سیزدهم هجری و مشتمل بر مقصوره و گنبدی در ضلع جنوبی، مزیّن به معقلی‌های کاشی و آجر است.

چون این مسجد محل انجام مراسم تعزیه‌داری بازرگانان آذربایجانی مقیم تهران است آن را به نام مسجد ترکها و مسجد آذربایجانیها نیز می‌خوانند.[۲۹۳]

بر سر در ورودی این مسجد تنها یادبودی که از زمان ساختمان آن باقی مانده کتیبهٔ کاشی خشتی است که می‌رساند بنای مسجد در سال ۱۲۷۰ هـ.ق. از محل ثلث امیر و به سعی شیخ عبدالحسین اتمام پذیرفته است.[۲۹۴] کتیبه چنین است:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ـ انما یعمر مساجدالله... المهتدین ـ به ثلث مرحوم میرزاتقی‌خان امیرنظام و بسعی شیخ‌عبدالحسین مرحوم اتمام پذیرفت ۱۲۷۰ رقم حسین قوللرآقاسی.

بر کتیبهٔ بالاتر منقوش است: «یدالله فوق ایدیهم ـ السلطان ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه».

در وسط، دو حاشیه کاشی دارد که از تعمیر مسجد حکایت دارد: بر یکی: «در غره شهر محرم‌الحرام» و بر دیگری «تعمیر شد تاریخ ۱۳۶۳». منقوش است.[۲۹۵]

در نتیجه تعمیرات کلی که در بنای مسجد و شبستان آن شده، به صورت بنای تازه‌ای درآمده و اثری از معماری دوران قاجار در آن دیده نمی‌شود.[۲۹۶]

محراب مسجد

در مورد چگونگی احداث محراب این مسجد داستانی را حکایت می‌کنند که نقل آن بی‌مناسبت نیست:

---

۲۹۳. محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۱۴.

۲۹۴. ر.ک: نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۰۹.

۲۹۵. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۲.

۲۹۶. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۱۰.

می‌گویند در موقع احداث محراب مسجد از نظر معماری دچار اشکال می‌شوند و از علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه که در پشت مسجد خانه داشت کمک می‌خواهند. اعتضادالسلطنه موافقت می‌کند و قسمتی از منزل را که از قرار میخانه بوده است در اختیار مسجد می‌گذارد. میخانه خراب و محراب ساخته می‌شود. در این‌باره گفته‌اند:

ببین شرافت میخانهٔ مرا ای شیخ که چون خراب شود خانهٔ خدا گردد[۲۹۷]

این داستان را به عبدالصمدمیرزا عزالدوله برادر ناصرالدین‌شاه نیز نسبت می‌دهند. زیرا عزالدوله داماد شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه بود و تاج‌ماه‌خانم دختر علیقلی میرزا تنها زن عقدی او محسوب می‌شد. بعد از ازدواج، عبدالصمدمیرزا و تاج‌ماه خانم در خانهٔ اعتضادالسلطنه سکونت گزیدند.

بر زیلوهای مسجد نام شیخ عبدالحسین و این که از مال‌الوصایهٔ امیر تهیه شده منقوش است. همچنین در این مسجد منبری چوبین وجود دارد که دارای هفت پله است و بر پایین آن عبارت: وقف مسجد مرحوم شیخ عبدالحسین نمود، احمد اتفاق ۱۳۶۸ خوانده می‌شود.

شیخ‌عبدالحسین تولیت‌وامامت این‌مسجدرابه برادرش شیخ‌محمدتفویض نمود.[۲۹۸]

مدرسه شیخ عبدالحسین

این مدرسهٔ نسبتاً وسیع در جانب غربی مسجد واقع شده است. آقای نصرت‌الله مشکوتی در معرفی این بنا چنین نوشته است:

> ساختمان مدرسه شیخ عبدالحسین که معاصر بنای مسجد جنب آن است تاحدود زیادی وضع و اسلوب زمان ساختمان خود را حفظ کرده‌است. این بنا به صورت مدارس چهار ایوانی ساخته شده و شامل سردر، هشت، صحن و حجره‌های دوطبقه و مَدْرَس و کاشیکاری زیبا و چندپنجره چوبی مشبک

---

۲۹۷. به طوری که عبدالله مستوفی می‌نویسد این قطعهٔ کوچک آبدارخانهٔ شاهزاده بوده است، شیخ عبدالحسین از شاهزاده تقاضا می‌کند این آبدارخانه را به او بفروشند، شاهزاده در جواب، تقدیم زمین را اعلام نموده و شعر «ببین تو حرمت میخانهٔ مرا ای شیخ» را برای شیخ نوشته است. ر.ک: ج. ۱، ص. ۴۹۹.

۲۹۸. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۲ ـ ۱۷۳.

است. در داخل صحن‌مدرسه و ایوانهای فوقانی آن پنج رشته مقرنس گچبری باقیمانده که در نوع خود اثر ممتازی به شمار می‌رود. همچنین کاشیکاری معرّق و گره‌کاری برخی از پشت بغلهای طاقنماهای داخلی آن که متعلق به زمان ساختمان مدرسه است بی‌نهایت زیبا و ارزنده می‌باشد.
سردر مدرسه و گوشواره‌های طرفین آن قدیمی و مزیّن به مقرنس گچبری و کاشی معرّق است. در چوبی مدرسه که دارای کنده‌کاری برجسته و کتیبه‌ای به خط نستعلیق می‌باشد از نمونه‌های ممتاز نجاری قرن سیزدهم هجری به شمار می‌رود.[۲۹۹]

بر بالای چهارچوب در مدرسه شعر زیر منقوش است:

الهی تا در رحمت گشوده زآسمان باشد
گشاده این در عالی بر این عالی مکان باشد
شده چون حجةالاسلام شیخ عبدالحسین بانی
جزای این عمل ویرا بهشت جاودان باشد
۱۲۷۹

بر بالای لنگهٔ راست در: «قال‌النبی صلی‌الله علیه و آله»
بر بالای لنگهٔ چپ در: «انا مدینةالعلم و علی بابها»
بر لنگهٔ راست در، قسمت پایین: «بفرمایش آقایوسف»
بر لنگهٔ چپ در، قسمت پایین: «صورت اتمام پذیرفت»
بر لنگهٔ راست در، قسمت پایین‌تر: «نوروز طهرانی» کنده‌کاری شده است.[۳۰۰]

دلیل عدم نامگذاری مسجد و مدرسه به نام امیرکبیر

همواره این سئوال مطرح است که چرا مسجد و مدرسهٔ موقوفهٔ امیر به نام وی نامگذاری نشده است. مرحوم خان ملک ساسانی در این‌باره می‌نویسد:
مرحوم آقاسیدمحمد بهبهانی که از ملازمان شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین

---

۲۹۹. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۱۰.
۳۰۰. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. ۱۷۴.

بود و در سن نود سالگی فوت شد از قول مرحوم حاج شیخ عبدالحسین حکایت می‌کرد که میرزاآقاخان صدراعظم اصرار زیاد داشت که من این مسجد و مدرسه را به اسم او بکنم و یا لااقل اسم امیر را بر آنها نگذارم من هم برای رضای خاطر او آنها را به اسم خودم خواندم آن‌وقت میرزاآقاخان اصرار کرد مدرسه‌ای را که در کربلای معلی وصل به در سلطانی نیز از ثلث میرزاتقی‌خان ساخته‌ام به اسم او بکنم. برای این که از شرّ او خلاص بشوم اسم آنجا را مدرسهٔ صدر گذاردم.[۳۰۱]

● مجمع‌الصنایع تهران

در پی اقدام در جهت ایجاد صنایع جدید در تهران میرزاتقی‌خان امیرکبیر به این فکر افتاد که در تهران مدرسه یا مؤسسه مجمع‌الصنایعی برای تشویق اهل هنر و ترویج صنایع داخلی ایجاد نماید. مباشرت کار را به حسینعلی‌خان معیرالممالک سپرد. وی در جانب غربی جبّه‌خانهٔ مبارکه در بازارچه صندوقدار که بعدها به بازار توتون‌فروشها معروف شد غرفه‌های متعددی برای این کار بنا کرد. متأسفانه این مؤسسه یا مجتمع هنرها و صنایع دستی مثل بسیاری دیگر از آثار خیر او پس از قتلش افتتاح و به بهره‌برداری رسید.

مرحوم عباس اقبال در مجله یادگار صورتی را که به تاریخ پنجشنبه ۱۴ محرم ۱۲۶۹ هـ.ق. از تعداد حجره‌ها و استادان و شاگردان و اسامی و مشاغل هر یک از هنرمندان و صنعتگران در یک مجموعه خطی ضبط گردیده به چاپ رسانده است که نظر به اهمیت آن عیناً به ذکر آن می‌پردازیم:

بسم‌الله تعالی شأنه‌العزیز

به تاریخ پنجشنبه چهاردهم شهر محرم‌الحرام ۱۲۶۹، کارکنان مدرسه مجمع‌الصنایع بدین قرار می‌باشند: استاد ۴۵، شاگرد ۱۴۴.

۱ـ کارکنان مدرسه مجمع‌الصنایع، استاد ۳۴، شاگرد ۹۵.

حجره استاد علی، هفت استاد و ۲۲ شاگرد مشغول تعمیر طپانچه‌های زین‌خانهٔ مبارکه و قمهٔ پیشخدمتان و قداره و تفنگ کالسکه‌چیان و دلق شاطران حضرت اقدس شهریاری روحنافداه و آتش‌کاری و آبگیری و

---

۳۰۱. احمدخان ملک ساسانی، **سیاستگران دوره قاجار**، ص. ۴۲ ـ ۴۳.

چقماق و قنداق‌سازی می‌باشد، استاد ۷، شاگرد ۲۲.

حجره خواجه احمد، خود خواجه احمد تعمیر ساعتهای مجلس سرکار صدراعظم دام اقباله‌العالی را می‌نماید و آقامحمدمهدی با دو شاگرد مشغول تعمیر ساعت طاووس می‌باشد، استاد ۲، شاگرد ۲.

حجره استاد محمدقاسم و استاد محمد دواتگر، با دو شاگرد مشغول کاری نمی‌باشند و بیکارند؛ و از دیوان اعلی هنوز کار به ایشان رجوع نشده است، استاد ۲، شاگرد ۲.

حجره استاد حسنعلی و استاد عباسعلی و استاد حسن، این سه استاد میناساز با سه شاگرد مشغول کار متفرقه می‌باشند، استاد ۳، شاگرد ۳.

حجره استاد آقاجان و استاد محمدباقر زرکش، با چهار شاگرد[۳۰۲] مشغول مفتول‌سازی قباهای نظام پیشخدمتان قبلهٔ عالم روحنافداه می‌باشند، استاد ۲، شاگرد ۲.

حجره استاد ابوالقاسم دواتگر، با دو شاگرد مشغول کار متفرقه می‌باشد، استاد ۱، شاگرد ۲.

حجره مراد حاصل مسیحی نقاش زرگر، با دو شاگرد مشغول ساختن جای نگین مهر وزیر مختار دولت بهیه روس می‌باشد، استاد ۱، شاگرد ۲.

حجره آقاسیدجواد نقاش زرگر، با استاد مهدی و استاد محمد دواتگر، مشغول ساختن قلاب کمربند کالسکه‌چیان قبلهٔعالم و عالمیان روح‌العالمین فداه می‌باشند، استاد ۳، شاگرد ۳.

حجره نقاشان، نقاش‌باشی و ۳۴ نفر نقاش مشغول مجلس‌سازی کتاب الف لیله می‌باشند[۳۰۳] و ذوالفقاربیگ مشغول به روغن‌کاری کالسکه‌ای است که تازه از مسکو آورده‌اند، نقاش‌باشی ۱، سایر ۳۵.

---

۳۰۲. دو شاگرد صحیح است.

۳۰۳. متن فارسی آن که **هزار افسان** نامیده شده است در قرن سوم هـ.ق. به عربی ترجمه شده و در قرن چهارم از بغداد به مصر رفته است و در آنجا قصصی به آن افزوده گشته و در حدود قرن دهم هجری در مصر به صورت الف لیلة و لیلة کنونی درآمده است. نثر عربی به زبان متعارف و معمولی است و اشعاری که در آن نقل شده از شاعران معاصر عباسیان است. ترجمه فارسی آن به نام **هزارویکشب** در حدود ۱۲۶۰ هـ.ق. به‌وسیله میرزاعبداللطیف طسوجی تبریزی انجام گرفته‌است و در زمان ناصرالدین‌شاه به پایان رسیده است. اشعار کتاب را میرزامحمدعلی سروش اصفهانی یا از دیوان شاعران بزرگ ایران انتخاب کرده یا خود سروده است. زهرا کیا (خانلری)، **فرهنگ ادبیات فارسی دری**، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸)، ص. ۵۳۹.

حجره میرزاعبدالوهاب و میرزاعلی‌محمد، این دواستاد و میرزاعلی‌صحاف با چهار شاگرد مشغول تصحیف کتاب الف‌لیله می‌باشند، استاد ۳، شاگرد ۴.
حجره میرزاخدارحم، مشغول ساختن ساعت بزرگ آویز به جهت محلات دارالخلافه می‌باشد، استاد ۱، شاگرد ۳.
حجره حاجی میرزااحمد، با شیخ محمدکاظم مشغول ساختن ساعت بزرگ آویز به جهت محلات دارالخلافه می‌باشند، استاد ۲، شاگرد ۲.
حجره استاد محمدباقر، با چهار شاگرد مشغول دوختن قبا و شلوار پیشخدمتان قبلهٔ عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداه می‌باشند. رخوت تمام شده پیشخدمتان قبا ۵۳۴، شلوار ۵۳۴، استاد ۱، شاگرد ۴.
حجره اسدالله، مشغول ساختن پل به جهت کالسکهٔ مرصع اقدس همایون شهریاری روح‌العالمین فداه می‌باشند، استاد ۱، شاگرد ۲.
استاد جعفر آهنگر، با سه شاگرد و استاد محمدآهنگر با دو شاگرد و استاد جعفر نجار با دو شاگرد؛ این سه استاد با هفت شاگرد مشغول ساختن کالسکهٔ عالیجاه آقامیرزا فتح‌الله لشکرنویس‌باشی می‌باشند، استاد ۳، شاگرد ۷.
۲ـ کارکنان خارج از مجمع‌الصنایع، استاد ۲۱،[۳۰۴] شاگرد ۴۹.
آقامحمدقاسم زینداریاشی، با دو شاگرد مشغول ساختن زین مرصع می‌باشند، استاد ۱، شاگرد ۲.
مشهدی‌جبار و مشهدی‌رضا، با چهار شاگرد مشغول ساختن تَکَلتو[۳۰۵] و زین‌پوش می‌باشند، استاد ۲، شاگرد ۴.
ملاعلی‌اکبر و کربلایی عباس، با چهار شاگرد مشغول ساختن دغابافی و بند یدک‌کش و رشمه و غیره می‌باشند، استاد ۲، شاگرد ۴.
کربلایی هادی ترکش‌دوز، با دو شاگرد مشغول ساختن قُبُل طپانچه‌های زین‌خانهٔ مبارکه می‌باشند، استاد ۱، شاگرد ۲.
آقامحمداسماعیل زردوز، با شش شاگرد مشغول دوختن زین‌پوش مروارید به جهت حضرت اقدس همایون شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه می‌باشد، استاد ۱، شاگرد ۶.
زردوزان قبا و شلوار نظام، و پیشخدمتان قبلهٔ عالم و عالمیان روحی و روح‌العالمین فداه، یک استاد و بیست و پنج شاگرد مشغول دوختن

---

۳۰۴. ۱۱ درست است.
۳۰۵. نمدی که زیر زین بر پشت اسب می‌اندازند.

می‌باشند، استاد ۱، شاگرد ۲۵.

مشهدی علی‌اکبر، با دو شاگرد مشغول مقواسازی قباهای نظام پیشخدمتان حضرت اقدس همایون شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه می‌باشد، استاد ۱، شاگرد ۲.

آقامحمدعلی نقاش زرگر، مشغول منبت‌کاری سنگ قبر شاهزادهٔ مبرور مغفور جنت مکان رضوان آستان می‌باشد،[۳۰۶] استاد ۱، شاگرد ۱.

حاجی محمدعلی‌خان هندی، با سه شاگرد مشغول بافتن زنجیرهٔ شلوارنظام بُنیچهٔ قبله عالم و عالمیان روحنافداه و کمر به جهت بند قمهٔ حضرت اقدس همایون شهریاری روحی و روح‌العالمین فداه می‌باشند که الی‌الیوم تمام شده، استاد ۱، شاگرد ۳.

کارکنان مدرسه مجمع‌الصنایع و خارج از مجمع جملگی مشغول کارند و آنی غافل نمی‌باشند و همگی به دعای دوام دولت ابد مدت حضرت اقدس همایون شهریاری اشتغال دارند.

بر نقاشان کتاب الف‌لیله بسیار جا تنگ می‌باشد، به واسطه آن‌که نقاش زیاد شده و علاوه یک حجره هم به جهت مُذَهبّ و صحاف گرفته شده.[۳۰۷]

به گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در ۲۴ ربیع‌الاول سال ۱۲۶۹ هـ.ق.، چهارده ماه پس فقدان میرزاتقی‌خان امیرکبیر، میرزاآقاخان نوری از این یادگار امیر دیدن کرده و هنرمندان و صنعتگران را موردتحسین و تشویق قرار داده است:

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه گذشته جناب جلالت مآب صدراعظم و جناب نظام‌الملک و امیرالامراءالعظام آجودان‌باشی با جمعی از امراء و صاحب‌منصبان بزرگ‌نظام به کارخانهٔ مجمع‌الصنایع که برحسب امر همایون مقرب‌الخاقان معیرالممالک از ارباب صنایع دایر نموده است رفتند و به کارها و صنعتهایی که از یمن تربیت این دولت قوی‌شوکت رونق‌و رواج‌یافته ملاحظه و رسیدگی نمودند. اول به کارخانه کالسکه‌سازی که به مباشرت عالیجاه محمدقلی‌بیک کالسکه‌های خوب در آنجا ساخته می‌شود رفتند و

---

۳۰۶. شاهزاده سلطان محمودمیرزا اولین ولیعهد ناصرالدین‌شاه که میرزاتقی‌خان امیرکبیر سمت اتابکی او را داشت در ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۶۵ هـ.ق. در خردسالی فوت شد.

۳۰۷. ر.ک: عباس اقبال آشتیانی، «سبزمیدان و مجمع دارالصنایع»، **یادگار** ۴ (۹ ـ ۱۰)، خرداد - تیر ۱۳۲۷، ص. ۶۷ ـ ۷۰.

مشارالیه از این که در کار کالسکه‌سازی اهتمام نموده و دریـن سـال دوازده دستگاه کالسکه برای دیوان اعلی و سایر اعاظم و خوانین ساخته بود مورد تحسین و نوازش گردید. بعد از آن جناب معظم‌الیه به کارخانه مجمع‌الصنایع توجه‌نمودند و کاروصنعت هریک از صنعتکاران را جداجدا بر در حجره‌های آنها ملاحظه کردند، و در حجره خواجه احمد ساعت‌ساز نشسـته چـای و شیرینی صرف نمودند و حسن صنایع مشارالیه در نـظر جـناب صـدارت عظمی و امنای دولت علیه بسیار پسندیده و مستحسن افتاده مبلغ یکصد تومان برمواجب او افزودند، دراین کارخانه اغلب‌صنایع ازقبیل ساعت‌سازی و اپالیط[۳۰۸]سازی که نشـان دوش صـاحب‌منصبان نـظام است و زردوزی ملبوس نظام و بریدن و دوختن آن و ملیله‌سازی عمل چین که زرکشـی و زردوزی مخصوص ممتازی‌است و نقاشیهای‌خوب ممتاز و تفنگ‌سازی و چقماق‌سازی و قداره‌سازی بسیار خوب رونق گرفته و از حسن تربیت این دولت علیه و اهتمام و سعی مقرب‌الخاقان معیرالممالک تمامی این صنایع به طور امتیاز ساخته می‌شود. و چون از دولت علیه فراخور صنعت هر یک از این اشخاص انعام و التفات مبذول شده و می‌شود و مـورد تـحسین و تشویق می‌گردند امید هست که ترقیات کلی برای آنها حاصل گردیده صنایع خوب درین دولت علیه رونق و رواج یابد.[۳۰۹]

● امیرآباد

میرزاتقی‌خان امیرکبیر علاوه بر اقدامات عمرانی در داخل حصار تهران، امیرآباد را نیز در فاصلهٔ ۵ کیلومتری شمال غربی شهر تهران آباد کرد. اعـتمادالسـلطنه دراین‌باره نوشته است: «امیرآباد از احیاءآت مرحوم امیر میرزاتقی‌خان اتابیک اعظم واقع در ظاهر دارالخلافه طهران است.»[۳۱۰]

امیر در این قریه باغ و عمارتی معتبر نـیز احـداث کـرد و بـه واسـطه آب و هـوای مطبوع‌تر آن نسبت به تهران اغلب برای استراحت به آنجا می‌رفت.

---

۳۰۸. منظور اِپولت (Epoulette) به معنای سردوشی است.

۳۰۹. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۱۱ سوم جمادی‌الثانی ۱۲۶۹.

۳۱۰. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۹.

به طوری که روزنامه وقایع اتفاقیه نوشته است در سال ۱۲۶۸ هـ.ق. دو نمونه از پنبه آمریکایی را برای آزمایش در اراضی این قریه کشت کرده‌اند:

> در باب پنبه ینگی‌دنیا که در اول بهار حسب‌الامر اولیای دولت قاهره به امرا و اعیان و صاحبان املاک داده شد که بکارند و به عمل بیاورند از جمله به مقرب‌الخاقان عیسی‌خان بیگلربیگی دارالخلافه طهران داده شده بود. از قراری که مقرب‌الخاقان مشارالیه درین هفته به مباشرین روزنامه اعلام کرده بود تخم پنبه مزبور را به حاجی جعفرخان معمار امیرآباد داده و مشارالیه در امیرآباد کاشته و به عمل آورده است. چون تخم پنبه دو جور بود یکی سبز و یکی سفید هر یک را علی حده کاشته است حالا که به عمل آمده هر یک بتهٔ او قریب چهارپنج سیبه جوزق بسته است و تا چند روز دیگر پنبه نمایان خواهد شد. آن تخم که سبز بوده بارآورتر از تخم سفید است.[۳۱۱]

ناصرالدین‌شاه به سبب نزدیکی این قریه گاهی برای تفرج به آنجا می‌رفت و ساعتهایی در آنجا می‌گذرانید. حتی در مسافرتهایی که به نواحی غرب کشور می‌کرد، اولین اردو را در این قریه برپا می‌کردند لسان‌الملک سپهر درباره یکی از این سفرها چنین می‌نویسد:

> ... شهریار تاجدار روز سه‌شنبه ۱۷ ذیقعده [۱۲۶۹ هـ.ق.] از دارالخلافه خیمه بیرون زده و جناب اشرف صدراعظم و گروهی از شاهزادگان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاه سوار و پیاده به ملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند.[۳۱۲]

ناصرالدین‌شاه بعضی اوقات نیز برای اقامت چندروزه به این قریه می‌رفت روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در اشاره به یکی از این اقامتها می‌نویسد:

> نظر به خوبی هوای امیرآباد و صفای آنجا در این اوقات اعلیحضرت پادشاهی عزیمت فرمودند که چند روز را آنجا تفرج فرمایند و روز پنجشنبه بیست و دوم این ماه تشریف‌فرمای آنجا گردید. دو شب در آنجا توقف فرموده و در شام روز یکشنبه به مقر سلطنت عظمی مراجعت فرمودند.[۳۱۳]

---

۳۱۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۵ اول ذیحجهٔ ۱۲۶۸.

۳۱۲. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۲۱۰.

۳۱۳. **روزنامهٔ وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۴۸ بیست و نهم صفر ۱۲۷۰.

آن‌طور که روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌نویسد عمارت امیرآباد نیز موردتوجه ناصرالدین‌شاه قرار داشته است:

> روز سه‌شنبه چهاردهم این ماه اعلیحضرت پادشاهی به جهت تفریح سوار شده به بیرون شهر تشریف‌فرما گردیدند و چون درین اوقات که اواسط زمستان است هوای دارالخلافه طهران و حول و حوش آن به خلاف سالهای سابق بسیار خوب و ملایم و مانند ایام بهار می‌گذرد لهذا خاطر اقدس همایون مایل به تفرج امیرآباد و اوان اطراف گردیده موکب همایون تا آنجا تشریف بردند و بعد از گشت و تفرج آن ساحات و قدری توقف در عمارت امیرآباد که جایی باصفا و مطبوع خاطر ملوکانه است نزدیک غروب آفتاب به ارگ مبارک سلطانی و مقر خلافت عظمی معاودت فرمودند.[۳۱۴]

سپهر در ذکر ابنیه‌ای که به حکم ناصرالدین‌شاه در ایران ساخته شده می‌نویسد: «و دیگر قورخانه[ای] در کنار قریه امیرآباد.»[۳۱۵]

دکتر منوچهر ستوده در رابطه با این قورخانه چنین نوشته است:

> منظور از این قورخانه گویا قزل‌قلعه‌ای بوده است که در جنوب شرقی امیرآباد، بر روی یکی از بازوهای تپه ساخته شده است. تعداد این قزل قلعه‌ها فعلاً (در سال ۱۳۲۶ ش.) پنج دستگاه است و هنوز هم لوازم و وسایل لشکری در آن‌ها نگاهداری می‌شود.[۳۱۶]

بعدها قزل‌قلعه در اختیار سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) قرار گرفت و به زندان سیاسی تبدیل گردید. سلولهای مجرد آن که به اطاق قبری شهرت داشت از سخت‌ترین و موحش‌ترین بازداشتگاههای کشور به شمار می‌رفت. خلیل ملکی رهبر نیروی سوم از احزاب ملی ایران که در سال ۱۳۴۴ مدتی در این زندان محبوس بوده است در یکی از جلسات محاکمهٔ خود به شرایط دشوار این زندان اشاره کرده و چنین می‌گوید:

---

۳۱۴. همان، ش. ۱۵۵ نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۰.

۳۱۵. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۳.

۳۱۶. منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۱۱۳ ـ ۱۱۴.

... اما راجع به [زندان] قزل‌قلعه باید مطالبی را به عرض دادگاه برسانم. من در سی سال پیش مدتها در زندان مجرد بوده‌ام. اما آن اطاقهای زندان موقت شهربانی را سوئدیها ساخته‌بودند و دست‌کم اصولی بود و حجمی و هوایی و روشنایی داشت. حال آن که مجردهای قزل‌قلعه مثل این که دست کودکان ناشی ساخته شده، کمتر از دو متر در دو متر است. از این مقدار دو متر هم سکویی است از سنگ و آجر ـ و فقط می‌ماند شش مترمکعب فضا. وقتی انسان روی این سکو دراز می‌کشد، اگر سرش به دیوار نخورد پاهایش حتماً به دیوار می‌خورد... درِ سلول با چفت و بست سنگین و پُر سروصدا و اعصاب خُردکن از طرف سربازهای تازه‌کار و باانضباط (!) قرص و محکم باز و بسته می‌شود. تنها روزنه به هوای آزاد (اگر بتوان روزنه‌ای و هوای آزاد گفت!) عبارتست از پنجره نیم‌متر در نیم‌متر که کرکرهٔ ثابت و غیرمتحرکی دارد با میله‌های آهنی پهن که اصرار دارند همیشه پوشیده بماند. نه از داخل خارج را می‌توان دید و نه از خارج، داخل را. روز اولی که من وارد آنجا شدم، دیدم موشی دارد سعی می‌کند از دیوار برود بالا. از سربازها تقاضا کردم که بیایند لااقل او را آزاد کنند! آخر یکیشان آمد و با دست خود او را کشت...[۳۱۷]

این زندان پس از پیروزی انقلاب اسلامی تخریب و در قسمتی از فضای آن میدان میوه و تره‌بار دایر شده است.

دکتر منوچهر ستوده درباره امیرآباد پیش از سال ۱۳۲۰ ش. در شرح مفیدی می‌نویسد:

درازی آبادی امیرآباد از شمال به جنوب و پهنای آن از شرق به غرب است. درازای آن حدود دو کیلومتر و نیم و پهنای آن یک کیلومتر است. وضع این آبادی از شمال به جنوب بدین شرح بود:
مظهر قنات امیرآباد که تنها تغییری که فعلاً (۱۳۲۵ ش.) در آن داده شده است، ساختن محلی برای دستگاه تصفیه آب و منبع یا آب انباری که آب پس از تصفیه شدن در آن جمع می‌شود. درختان و باغچه‌های پایین قنات وضع سابق خود را حفظ کرده‌اند. پایین این باغچه‌ها، کشتزار بود و پیش از

۳۱۷. خلیل ملکی، **خاطرات سیاسی** (تهران: رواق، ۱۳۵۷)، پانویس ص. ۱۶۶ ـ ۱۶۷.

این که در دوران جنگ دوم جهانی این اراضی به دست آمریکایی‌ها بیفتد، در آنها گندم و جو کشت می‌شد. زیردست این کشتزار استخری بود که گویا استخر فعلی نیز در محل آن ساخته شده است. در غرب استخر و جنوب کشتزار توتستان بود. سپس دَرِ باغ بالا و قلعه آن به چشم می‌خورد. میان قلعه و باغ بالا و پایین، خیابانی شرقی غربی فاصله می‌شد. قلعه و باغ پایین رویهمرفته از قلعه و باغ بالا کوچکتر بود و در خارج باغ پایین و در کنج جنوب غربی آن آسیابی بود... نزدیک این آسیاب قهوه‌خانه‌ای بود که مسافران فره‌زاد[۳۱۸] که با اتوبوس از این راه می‌رفتند استراحتی می‌کردند... امیرآباد چندی نیز در دست سربازان ایرانی بود و در باغ بالا نیز یکی دو ساختمان در دست ساختمان داشتند.[۳۱۹]

در جنگ جهانی دوم پس از ورود سربازان متفقین در تهران، نیروهای آمریکایی از اواخر سال ۱۳۲۰ اردوگاه خود رادر امیرآباد مستقر کردند و به طوری که نوشته‌اند در آنجا یک دستگاه رادیویی نیز دایر نمودند.[۳۲۰]

امیرآباد تا آذرماه ۱۳۲۴ در اختیار نظامیان آمریکایی بود و حسب نیاز ساختمانهایی در آنجا احداث کردند که عبارت بودند از: تعمیرگاه و مرکز موتوری، پنج خوابگاه چهارده اطاقه با حمام دوش و دستشویی عمومی برای خوابگاه سربازان. دوازده دستگاه ساختمان بهداری، پنجاه و دو دستگاه ساختمان کوچک، ساختمان تصفیه‌خانه آب به ظرفیت چهارصد مترمکعب آب در شبانه‌روز، یک منبع آب، استخر کاشیکاری و رختکن، کارخانه برق با پنج دستگاه مولد برق، کارخانه یخسازی به ظرفیت ۳۶ تن در روز. این اردوگاه دارای قبرستانی نیز بود که پس از خروج نظامیان امریکا از تهران، بقایای اجساد مردگان مدفون در این گورستان نیز به آمریکا منتقل شد.[۳۲۱]

---

۳۱۸. فرحزاد هم نوشته می‌شود.

۳۱۹. منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۱۱۴.

۳۲۰. ر.ک: **روزنامه اطلاعات**، ش. ۶۸۴۱۱، بهمن ماه ۱۳۲۷.

۳۲۱. ر.ک: منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۱۱۵ ـ ۱۱۶.

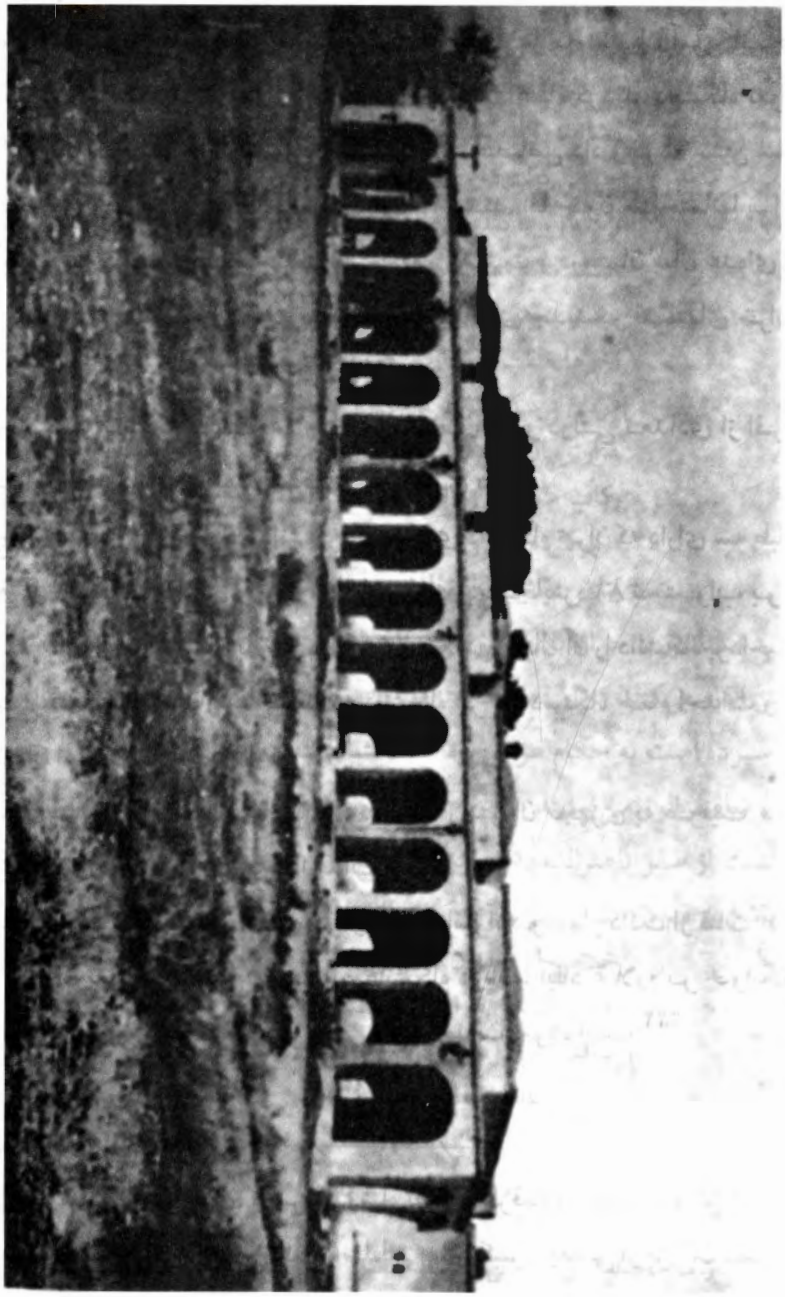

یکی از ساختمانهای قدیمی دوران امیرکبیر در امیرآباد
عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

واگذاری امیرآباد به دانشگاه تهران

در سال ۱۳۲۴ از طرف محمدرضاشاه پهلوی تأسیساتی را که نظامیان آمریکایی در امیرآباد احداث کرده بودند خریداری و به دانشگاه تهران اعطاء گردید. دانشگاه تهران مجموعهٔ امیرآباد را جهت خوابگاه موقت دانشجویی اختصاص داد و در نخستین سال سیصد دانشجوی شهرستانی در آنجا سکونت داده شدند. اما چون ساختمانها برای استفاده موقت ساخته شده بودند چندان استحکامی نداشت و در همان سال عده‌ای از آنها ویران شد و دانشگاه ناچار دست به ایجاد ساختمانهای جدید در قسمتهای خراب شده زد.

در ایجاد کوی دانشگاه تهران، علاوه بر مؤسسات ملی و دولتی تعدادی از افراد نیکوکار نیز این دانشگاه را از طریق کمکهای مالی یاری دادند.

مخارج احداث اولین خوابگاه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران که دارای سه طبقه و ۳۴ اطاق با تأسیسات مرکزی و تمام وسایل و لوازم به گنجایش ۸۲ تختخواب بود، جمعاً به‌مبلغ ۱۰,۷۰۰,۰۰۰ ریال بالغ گردید که ۲,۵۰۰,۰۰۰ ریال آن را دانشگاه پرداخت.

شرکت سنتاپ مقاطعه‌کار ساختمانهای دانشگاه نیز ۲۰ دستگاه حمام احداث و به دانشگاه تهران اهدا کرد.

بعدها با استفاده از کمکهای مالی افراد نیکوکار رستوران مجهزی به ظرفیت ۵۰۰ نفر و خوابگاههای جدید در این محل احداث گردید.

لازم به ذکر است که ۱,۵۰۸,۶۸۳ متر از اراضی امیرآباد و چهار دانگ از قنات آنجا به دانشگاه تهران تعلق دارد، بدین‌جهت این دانشگاه در امیرآباد علاوه بر خوابگاه تأسیسات ورزشی، آموزشی، تحقیقاتی و غیره هم احداث نموده است.[۳۲۲]

● **سفر بدشگون و پایان کار امیر**

در اواسط سال ۱۲۶۷ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه تصمیم گرفت به اصفهان سفر کند. در اول رجب همان سال شاه به اتفاق خانوادهٔ سلطنتی، امیرکبیر و بعضی از بزرگان کشوری

---

۳۲۲. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، ص. ۴۵۷ ـ ۴۵۸.

و لشکری تهران را به قصد اصفهان ترک کرد. موضوع قابل توجه در این سفر حضور عباس‌میرزا برادر کوچک ناتنی شاه و مادرش بود. عباس‌میرزا دراین‌باره می‌نویسد:

به بنده امر شد که ملتزم رکاب بوده باشم. خرج راه خواستم ندادند. به عرض رسانیدم وللّه علی‌الناس حج‌البیت من استطاع‌الیه سبیلا. امیرنظام در محضر جمعی گفت که عباس‌میرزا عذر از سفر می‌آورد و خیال دارد در طهران بماند و فساد برپا کند. اگر آمد فبها و الا اهل شهر را تحریک می‌کنم شب ریخته او را کشته خانه‌اش را یغما نمایند و هیچیک از ایلچیان را هم راه حرفی نخواهد بود و به همین مضمون به توسط نه‌نه دراز مادرزن محمدابراهیم نواب که آخرها ملقب به حاجی وزیر شد پیغام به مادر من فرستاد و چون امیرنظام مردی بود که تَلَوّن نداشت و تخلف در کلامش نبود، لاعلاج مبلغ هفت هزارتومان قرض کرده تهیه سفر دیدم از چادر و اسب و شتر و قاطر و در رکاب همایون روانه شدم و چه اهانتها از خراب کردن چادر و غیره دیدم و صبر کردم و چون دیدم امیرنظام مرد سختی است از عداوتش اندیشه کرده بنای مماشات و تملقات متداولهٔ ایران را با او گذاشتم.[۳۲۳]

دشمنان و بدخواهان امیر از حضور عباس‌میرزا در التزام رکاب شاه استفاده کرده و چنین القاء می‌کنند که او قصد داشته عباس‌میرزا را ولیعهد کند و به علی‌خان فراشباشی نیز سپرده است به حکام عرض راه خاطرنشان کند که همان تشریفات و احتراماتی را که برای شاه منظور می‌نمایند برای عباس‌میرزا هم منظور نمایند.[۳۲۴] نتیجه آن که در بازگشت از سفر ناصرالدین‌شاه بدون اطلاع امیر در قم دستور می‌دهد عباس‌میرزا و مادرش در قم بمانند. عباس‌میرزا در این‌باره می‌نویسد:

خلاصه از اصفهان که اردوی کیوان شکوه به شهر قم رسید، شبی آقااسماعیل جدیدالاسلام که از پیشخدمتان مقرب بود با دستخط همایون آمد و مختصر مطلب این بود که چون در طهران مفسدین بسیارند، تو باید در قم بمانی. طهران آمدنت صلاح نیست.[۳۲۵]

---

۳۲۳. عباس‌میرزا قاجار (ملک‌آرا)، **شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا**، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران: بابک، ۱۳۵۵)، ص. ۴۷ ـ ۴۸.

۳۲۴. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **خلسه**، به کوشش محمود کتیرائی (تهران: توکا، ۱۳۵۷)، ص. ۸۲ ـ ۸۳.

۳۲۵. عباس‌میرزا قاجار (ملک‌آرا)، ص. ۴۸.

به طوری که دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد: «امیر با تصمیم شاه موافق نبود، فقط نظر خود را به شاه نوشت.» نامهٔ امیر چنین است:

هو

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم

دستخط همایون زیارت شد. در باب والدهٔ عباس‌میرزا و پسرش که مقرر فرموده بودند یک چندی در قم باشند، حالت این غلام دوصفت دارد: یکی اطاعت محض نوکری هر طوری می‌فرمایند مختارند. این غلام حاضر است که صبح به آنها خبر دهد که حکم پادشاهی است در اینجا مقیم باشند. ثانیاً اگر به عقل ناقص خود در دولتخواهی چیزی را بفهمم لابد برای مضرت بعد آن عرض نماید. آن هم معصوم نیستم. گاه هست درست فهمیده باشم، گاه هست درست نفهمیده باشم. حالا امر با سرکار همایون است هر شق را قبول می‌فرمایید اطاعت دارد مقرر فرمایند. این که مقرر فرموده بودند که بی‌غرض این غلام آب نمی‌خورند خدا و پیغمبر خدا شاهد است که من جمیع دنیا و مافیهای آن را به رضای شما و نوکری شما صرف کرده و می‌کنم، و از التفات قلبی و ظاهری و محبت شما دایم شکرگزار بوده و هستم. اگر گاهی از راه الجاء و اضطرار عرضی کرده‌ام آن را محض غیرت و ارادتی که به شما دارم بوده و هست، زیرا تا زنده هستم و مداخله در نوکری شما دارم نمی‌توانم بد شما را ببینم یا به زبان مردم بشنوم و فرض شخصی و منصبی خود عرض آن را می‌دانم. شما در این صورت حق ندارید که ذره‌ای در دنیا از چنین نوکری رنجش حاصل فرمایید، یا امورات واقعهٔ دنیا را از این غلام در پرده نگاه دارید. چون عریضه زیاد طول کشید زیاده جسارت نورزید. باقی‌الامر همایون مطاع.[۳۲۶]

ظاهراً امیر بعد از نوشتن این نامه به شاه دست به اقدامی نسنجیده زده و مقدمات عزل خود را فراهم می‌آورد. مؤلف حقایق‌الاخبار ناصری در این باره چنین نوشته است:

پس از ورود به قم شاهنشاه معدلت‌گستر شاهزاده عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برادر کهتر خود را به اقتضای مصلحتی چند که مکنون ضمیر منیر مهرپیوندش می‌بود، بدون استشاره اتابک اعظم به حکومت و توقف دارالایمان قم سرافراز فرمود. صدارت پناهی پس از اطلاع برخلاف حکم

---

۳۲۶. **نامه‌های روزانهٔ امیرکبیر به شاه**، خطی، کتابخانهٔ مجلس نقل در فریدون آدمیت، ص. ۶۷۳ ـ ۶۷۴.

پادشاهی توقفش را در قم مصلحت ندید، مأمور به التزام رکابش گردانید. این ممانعت را خدیو بی‌همال پسندیده نفرمود و بر قهر و خشم باطنی افزود. به حکومت و اقامت شاهزاده در قم حکم صریح شرف صدور یافت. این اول خبط و خطایی فاحش بود که از مشارالیه روی نمود.

خـــلاف رأی ســـلطان رأی جســـتن
به خون خویش باشد دست شستن[۳۲۷]

روایت لسان‌الملک سپهر در این‌باره به گونه دیگری است:

بالجمله بی‌آن که به تَموِیهِ این تدبیر بپردازد و مکنون خاطر را در حضرت پادشاه مکشوف سازد، رخصت کرد تا مادر عباس‌میرزا بُنَه و آغـروق[۳۲۸] پسر را به جانب دارالخلافه حمل داد؛ و یک تیر پرتاب ا زقم بیرون فرستاد. چون این خبر به پادشاه بردند، شهریار را نایرهٔ غضب ملتهب گشت و فرمان داد تا بنه و آغروق او را به قم بازآوردند و حکومت آن بلده را به عباس‌میرزا تفویض داشت.[۳۲۹]

ناصرالدین‌شاه پس از پنج ماه و هفت روز مسافرت بـه شـهرهای مـرکزی ایـران و اصفهان روز شنبه هشتم ذیحجه ۱۲۶۷ هـ.ق. به تهران بازگشت. به طوری که روزنـامهٔ وقایع اتفاقیه می‌نویسد از پیش برنامه مفصلی برای تشریفات استقبال از شاه تدارک دیده شده بود:

قراری که در باب استقبال گذاشته‌اند این است که از جمله علما و سادات و منجّمین صدنفر با شال و کلاه و از حاجیها و اعاظم و معارف دارالخـلافه سیصدنفر با دوری و کاسه نبات و از اصناف و تجار سیصدنفر و توپچی و سرباز کلاً با لباس نظام و مقرب‌الخـاقان بـیگلربیگی و عـالیجاه کـلانتر و کدخدایان محلات به استقبال بروند و پهلوانان برهنه با میل و گَبُرگه[۳۳۰] ارامنه و یهود و گبر موافق دستورالعمل خودشان هر یک با تورات و انجیل و لباس فاخر به پیشواز بروند و صد رأس گوسفند و دو زوج گاو قربانی قدوم

---

۳۲۷. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۱۰۴.

۳۲۸. اسباب سفر

۳۲۹. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ص. ۱۱۴۷.

۳۳۰. آلتی است مانند کمان که از آهن ساخته شده و کشتی‌گیران بدان در گود زورآزمایی کنند. محمد معین، ج. ۳، ص. ۳۱۹۳.

میمنت لزوم حضرت اقدس همایون نموده و گوشت آنها را در میان خلق قسمت کنند و هزار و دویست شیشه نبات و سیصدعدد کاسه و دوری نبات در موکب همایون در پیش‌پای اسب بشکنند و آنچه لازمهٔ شادمانی و استقبال است به عمل بیاورند و فی‌الحقیقة عیشی از این خوبتر از برای اهل دارالخلافه نیست که صغیر و کبیر و برنا و پیر از ورود موکب همایون کمال مسرّت و شادمانی دارند.[۳۳۱]

شاه چهار ساعت از روز گذشته با استقبال باشکوه بزرگان و اعیان و اصناف و در میان غریو شادی و سرور اهالی دارالخلافه از دروازه حضرت عبدالعظیم به شهر و از راه بازار کهنه به ارگ سلطنتی رفت و سفیران و صاحب‌منصبان خارجی شرفیاب شده و ورود او را به دارالخلافه تهران تبریک و تهنیت گفتند.[۳۳۲] اما این سفر برای امیر شوم بود و با آن که در اوج عزّت و اقتدار شروع شد در بازگشت با حضیض ذلت همراه بود و از آن پس آرام آرام نقش او در ادارهٔ امور کم‌رنگ و کم‌رنگتر شد.

سرانجام سختگیریها و مخصوصاً دخالت همه جانبه امیر در امور لشکری و کشوری و به ویژه نحوهٔ برخورد او با شاه جوان و مغرور که دیگر نمی‌خواست تصمیم‌گیریها را به او دیکته کنند کار خود را کرد. گوبینو دراین‌باره می‌نویسد:

به دستیاری این علل و اغراض مختلف، بداندیشان توانستند به شاه خاطرنشان کنند که نخست‌وزیر با او مانند بچه رفتار می‌کند و از این راه سخت غضبناک شده و عاقبت یکروز موقع مناسبی به او نشان دادند که سر اسب وزیر اندکی از سر اسب شاه جلوتر است. چنین جسارتی به نظر ناصرالدین‌شاه قابل تحمل نیامد.[۳۳۳]

ناصرالدین‌شاه که از هر نظر آماده برکناری امیر از مقام صدارت شده بود در روز چهارشنبه هجدهم محرم ۱۲۶۸ هـ.ق. شبانه دستور داد تا چهارصد نفر از افراد گارد سلطنتی احضار شوند تا اگر ضرورتی پیش آمد جان شاه و نزدیکان او را در اندرون حفظ

---

۳۳۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۵ ششم ذیحجهٔ ۱۲۶۷.

۳۳۲. ر.ک: همان، ش ۳۶ سیزدهم ذیحجه ۱۲۶۷.

۳۳۳. ژوزف آرتور گوبینو، «میرزاتقی‌خان امیرکبیر»، **مجله محیط** ۱ (۳)، آبان ۱۳۲۱، ص. ۵۰.

کنند. صبح روز پنجشنبه نوزدهم محرم برخلاف رسم معمول صدراعظم را به حضور نخواند.[۳۳۴] لسان‌الملک سپهر در این‌باره می‌نویسد:

روز پنجشنبه بیستم محرم[۳۳۵] که اختر اقبال را خار ادبار در پای خلید و بخت سحرخیز را خواب نا به‌هنگام عنان‌ریز کرد، از بامداد به دارالاماره آمد و در مسند وزارت جای کرد و به قانون همه‌روزه بزرگان ایران به حضرت او شتاب گرفتند تا مجلس قاص به اصحاب شد و بر عادت بود که شاهنشاه ایران همه‌روزه همگام زوال آفتاب او را به حضرت خویش دعوت می‌فرمود و از مرموزات مملکت و معجزات دولت تنبیهی می‌کرد تا آن روز و آن شب و گاهی که باز طلب شود، در اجرای احکام و حکومت خاص و عام دانا باشد. امروز که به زوال جاه و آب بود، زوال آفتاب برسید و از پادشاه کامیاب کس به طلب او نیامد.[۳۳۶]

امیر با ذکاوت و کیاست از چنین رفتاری دریافت که در پس پرده خبرهایی هست، پس از دارالاماره به خانهٔ خویش رفت و هنوز مدتی از ورود او به منزل نگذشته بود که دستخط شاه مبنی بر عزل او به مضمون زیر ابلاغ شد:

چون صدارت اعظمی و وزارت کبری زحمت زیاد دارد، و تحمل این مشقت بر شما دشوار است، شما را از آن کار معاف کردیم. باید به کمال اطمینان مشغول امارت نظام باشید. و یک قبضه شمشیر و یک قطعه نشان که علامت ریاست کل عساکر است فرستادیم به آن کار اقدام نمایید، تا امر محاسبه و سایر امور را به دیگران از چاکران که قابل باشند واگذاریم.[۳۳۷]

هنوز دقایقی از صدور دستخط شاه نگذشته بود که جاسوسان و حقوق‌بگیران دولت انگلیس در ایران وزیر مختار آن کشور را از واقعه آگاه کردند. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در تهران در این‌باره چنین نوشته است:

... یک شب دیروقت ما را ناگهان از خواب بیدار کردند، تا شوهرم نامه‌ای راکه از یکی از دوستان ایرانیش نوشته بود و حاوی خبر مهمی بود دریافت

---

۳۳۴. ر.ک: عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۳۱۰.

۳۳۵. این تاریخ اشتباه است و پنجشنبه نوزدهم ماه محرم بوده است.

۳۳۶. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۱۴۹.

۳۳۷. احمدبن محمد شفیع وقار شیرازی، **تاریخ قاجاریه**، خطی نقل در فریدون آدمیت، ص. ۶۷۸.

کند. من چون در آن موقع احتمال وقوع ناآرامیهایی را در ایران از نظر دور نداشتم، با دریافت نامهٔ مزبور این فکر به مخیله‌ام راه یافت که احتمالاً یا شاه راکشته‌اند و یه با سفارت روس (و شاید هم به هیئت سیاسی ما) حمله شده است. ولی آن نامه با این که حاوی خبر هیچیک از این وقایع نبود، به هرحال اعلام می‌کرد که خطری در شرف وقوع است، زیرا مضمون آن خبر از دستور شاه مبنی بر آماده‌باش ۴۰۰ تن از غلامان خاصه و محافظین مخصوص و احضار همهٔ اعضای دربار در آن ساعات نیمه‌شب می‌داد. چه اتفاقی افتاده بود؟ چه حادثه‌ای در شرف وقوع بود؟ آیا غایله‌ای قبل از پاگرفتن برملا شده بود؟... ساعتی بعد نامهٔ دیگری به دستمان رسید و با دریافت آن معلوم شد که تمام این تمهیدات فقط به خاطر یک نفر صورت گرفته است. بدین معنی که شاه دستور بازداشت میرزاتقی‌خان صدراعظم و داماد خویش را صادر کرده است.

شاه ایران که جوانی ۲۱ ساله است آن‌چنان به نفوذ شخصی و قوای عقلانی خویش اطمینان داشت که بدون تأمل و نگرانی و درکمال جرأت و جسارت صدراعظم خود را از کار برکنار کرده بود.[۳۳۸]

اما برخلاف ادعای خانم شیل و بعضی از نویسندگان خارجی امیر بعد از برکناری توقیف نشد، بلکه هم‌چنان منصب امارت نظام به عهدهٔ وی محوّل بود. به طوری که مؤلف ناسخ‌التواریخ نوشته است در دستخط همایونی تصریح شده بود: «فردا به گاه چون بار دهیم در مقام امیرنظام ایستاده باش.»[۳۳۹]

رضاقلی‌خان هدایت نیز در روضة‌الصفای ناصری به این موضوع اشاره کرده می‌نویسد:

... وزیری که در شطرنج شوکت اسب پیلتن حشمت با چنین شاهنشاهی شیردل همبر همی راند به مطالعه رقعه جَزل در بقعهٔ عزل رخ علت بر خاک ذلت نهاده از رخش عزت پیاده آمد، از غایت غیرت مات شده و بر نرد ورد مهره امیدش در ششدر حیرت بسته ماند نه اعوانش را مأخوذ و نه انصارش

---

۳۳۸. مری لئونورا (وولف) شیل، **خاطرات لیدی شیل**، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران: نشر نو، ۱۳۶۲)، ص. ۲۲۱.

۳۳۹. محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۱۵۱.

را معزول کردند. با همهٔ سامان جلال در تِیه نَکال سرگشته و روزش به جانب شب برگشته آمد؛ پاس حقوق او را شاهنشه حق‌شناس به وی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر بی‌وزارت لشکر بود انفاذ داشت. امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سرباز زده و بنیاد فتنه‌گری بنهاد.[۳۴۰]

متأسفانه مورخین دربار ناصری علاوه بر آن‌که در شرح حقایق برکناری امیر رعایت کامل امانت را ننموده‌اند بلکه با کینه‌جویی نسبت به مردی که برای نظام بخشیدن به درآمد و هزینه‌های کشور بخشی از مواجب آنها راکاهش داده بود با ضبط مطالب خلاف واقع و بلکه موهن در مقام تسویه حساب با او برآمده‌اند از آن جمله لسان‌الملک سپهر درباره گفتگوی شاه و امیر پس از برکناری او چنین می‌نویسد:

از پس آن میرزاتقی‌خان خواستار شد که کَرَّت دیگر در حضرت شهریار بار یابد و پادشاه را دیدار کند و مشافههٔ مکنون خاطر را مکشوف دارد. هم از این شاهنشاه را اکراه نیامد و او را حاضر درگاه داشت. با این همه هول و هَرَب[۳۴۱] هنوز میرزاتقی‌خان از مستی منصب تنبیه نیافته بود، در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و به جسارتی که در حضرت سلاطین پسندیده نیست، به عرض رسانید که:

این مملکت را من نظام کرده‌ام و این همه کارهای صعب را به کام آورده‌ام این دبیران و دفترخانه از من آراسته گشت و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شد، اگر من‌نباشم کیست که از بلدان‌ایران منال‌دیوان را ارتفاع دهد و در انحای حدود و اقصای ثغور حراست قلاع و بقاع کند. من بودم که متمردین درگاه را تباه کردم و از برای هیچ‌کس در ایران ملجاء و پناه نگذاشتم. امروز به جای پاداش، پادشاه مراکیفر مردگناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت.

شاهنشاه را این سخنان که بیرون شریعت ادب بود نایرهٔ غضب جنبش داد و فرمود:

سخنان تو را با شیطان رجیم که در حضرت سلطان کریم در ترک سجده القا می‌کرد مشابهتی تمام است.

---

۳۴۰. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۵۰۰.

۳۴۱. گریز، فرار

نخست بگوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیردست بودی، این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی. چرا چندین بیهوده می‌خروشی و این کالا که از ما یافته‌ای به ما می‌فروشی.
دیگر آن که اینک هفت پشت پدر بر پدر می‌رود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند، تو یک تن مرد رعیّت کیستی که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی و اینکه می‌گویی در ایران ملجاء و پناهی نگذاشتم، این بزرگ خیانتی است که در دین و دولت کرده‌ای و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمت پنداری.
نخستین آن که علمای اثناعشریه که در شعار شریعت غرّا ودیعت انبیا علیهم‌السلام‌اند چگونه خوار توان داشت و پناهندگان ایشان را خوار توان گرفت و بر زیادت از این از پیشین زمان مردمان داننده رسم پناهنده نهاده‌اند که مردم هراسناک در مأمنی نشیمن کنند تا امنای دولت از در عدل و نصفت و حقیقت حال را باز دانند و به حقّ حکم رانند و از این جاست که چون پادشاهان را سفری پیش آمد و در عرض راه آستانه امامی یا خانه همامی به دست نبود که مردم خایف بدآنجا گریزند؛ وزرای کارآگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند که باره بند پادشاه مردم خایف را ملجاء و پناهگاه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او ترسناک باشد به ممالک خارجه خارج نشود؛ بلکه به باره بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد.
و هم‌چنان اگر کسی در لشکرگاه آلودهٔ گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت به باره بند سلطان تواند گریخت؛ و اگر نه دور نیست که مرد از جان گذشته دست به کاری بزرگ زند و مرتکب خبطی عظیم گردد که عقل از تدارک آن عقیم باشد. این حکمت بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین.
حاضران حضرت چون این کلمات حکمت‌آمیز را از شهریار عالم عادل اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیّت فرستادند. و میرزاتقی‌خان از این سخنان شگفتی گرفت و دانست از این پس تمویهات او را پادشاه نپذیرد و افسون او در پادشاه نگیرد. آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت برگرفت و به سرای خویش شد.[۳۴۲]

---

۳۴۲. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۱۵۱ ـ ۱۱۵۳.

اما واقع امر چه بود؟ شاه بعد از برکناری امیر تا چهار روز بعد نیز صدراعظم تازه را منصوب نکرد و در این فاصله چندنامه بین امیر و شاه ردوبدل شد که از احترام امیر نسبت به شاه و اظهار تأسف شاه از برکناری امیر حکایت دارد.[۳۴۳] حتی در روز بیست و یکم محرم که ملکزاده خانم به دیدن برادرش رفت، شاه در دستخطی به امیر نوشت: «فردا بیایید مرا ببینید.» دکتر فریدون آدمیت در این‌باره می‌نویسد:

> امیر به دربار رفت؛ این آخرین دیدارش با شاه بود. آنچه درباره این ملاقات تاریخ‌نگاران درباری مثل لسان‌الملک سپهر و دیگران نوشته‌اند، برای ما نامعتبر است. تنها سند معتبری که اندیشهٔ امیر را در این وهله باز می‌نماید و زمینه گفتارش را به شاه روشن می‌کند، نامه‌ای است که دقیقاً پیش از آن که دستخط مزبور به دستش برسد به ناصرالدین شاه فرستاده. مطالعه این نامه از نظر شناخت منش امیر و وجههٔ نظر کلی او بسیار ارزنده است.
>
> جوهر نامهٔ امیر این است: دربارهٔ خود هیچ تمنایی ندارد، میل پادشاه رضای اوست؛ اما نگذارید «کارهای پخته را خام نمایند.»
>
> مطلب را چنین عنوان می‌کند: مقصودش از شرفیابی نه این است که «شما را از این اراده» در عزل او بازدارد، یا عرضی کند که دلالت بر «پشیمانی» اعلیحضرت نماید. بعد سخنی دلنشین گوید: از اول نوکری «آنچه خاطرخواه شما بوده و هست بر آن راضی بوده‌ام» وگرنه «دست از همه عالم برنمی‌داشتم» و تنها به محبت شاه دلخوش نبودم. باز تأکید می‌کند: خواه به خدمتم برقرار گردانید، خواه معزولم فرمایید، خواه منصب بدهید، خواه منصبم را بگیرید، و خواه به صورت یکی از آحاد رعیت درآیم، آنچه حکم کنید مصلحت خود را در آن می‌بینم و همان را طالب بوده و می‌باشم.[۳۴۴]

امیر به حضور شاه شرفیاب شد. شاه در همان ملاقات منصب امیرنظامی او را تأیید نمود و مقرر شد امیر براساس تقسیم وظایف امور به کار خود ادامه دهد و او با ذکر: «این غلام به منصب امیرنظامی کمال شکرگزاری را دارد و اصول قرارداد جدید کارها را از هر جهت مرعی خواهد داشت» آمادگی خود را اعلام داشت.[۳۴۵]

---

۳۴۳. ر.ک: فریدون آدمیت، ص. ۶۸۱ ـ ۶۸۵.

۳۴۴. همان، ص. ۶۹۱.

۳۴۵. ر.ک: همان، ص. ۶۹۲.

در همان روز فرمان صدارت میرزاآقاخان نوری نیز صادر شد؛ و این کارگزار و حقوق‌بگیر انگلیس در ایران همهٔ هَمّ خود را مصروف حذف امیر کرد. دکتر فریدون آدمیت می‌نویسد:

> درست است که قراری در تقسیم کار و مسئولیت هر مقام داده شد. اما کشمکش امیرنظام و صدراعظم پرهیزناپذیر بود. این برخورد نه فقط از این جهت پیش می‌آمد که صدراعظم امروزی تا دیروز در برابر امیر دست به سینه می‌ایستاد و تعظیم‌کنان «بله قربان» می‌گفت ـ اساساً اختلاف کلی میان شیوهٔ حکومت امیر و اعتمادالدوله همکاری آنان را ناممکن می‌ساخت. این دورهٔ همکاری آنها بیش از سه روز نپایید. و آن هم زیاد بود؛ در واقع امیر مدارا می‌کرد.[۳۴۶]

سرانجام دسیسه‌ها و کارشکنیهای صدراعظم و وابستگانش عرصه را بر امیرنظام تنگ کرد و با ارسال نامه‌ای به شاه از خدمت کناره گرفت:

> این غلام نمی‌تواند نظم دهد، بی‌نظم هم کار از پیش نمی‌رود... این درد غلام را می‌کشد که مردم میرزا گویند آن نظم میرزاتقی‌خان گذشت. مردن را بر خود گواراتر از این حرف می‌داند... امر امر جهانمطاع است.[۳۴۷]

با استعفای امیر از امارت نظام، میرزاآقاخان نوری بر آن شد تا هرچه زودتر وی را از تهران دور کند. در این هنگام مادر شاه نیز به کمک او آمد. قرار بر این شد امیر به حکومت کاشان برود. اما حادثه‌ای پیش‌بینی نشده به زیان امیر رخ داد و جان او را به خطر انداخت. رابرت واتسون در این‌مورد چنین نوشته است:

> بدبختانه مداخله‌ای از ناحیه پرنس دالگورکی موجب تغییر ناگهانی در رویهٔ شاه گردید، وزیر مختار روس با آن که ملاحظه کرده بود که امیر مخالف سرسخت تجاوزات روسیه به شمار می‌رفته چون پی برده بود که وی مردی دوستدار حقیقت، عادل و منطقی بوده است از برکناری امیر و جانشین شدن میرزاآقاخان اظهار تأسف بسیار کرد؛ به خصوص که میرزا آقاخان تحت حمایت انگلیس و در مظان این بود که نفوذ انگلستان را در دربار ایران بر نفوذ روس ترجیح خواهد داد. پرنس نگرانی داشت که امیر را از بین خواهند برد و

---

۳۴۶. همان، ص. ۶۹۴.

۳۴۷. همان، ص. ۶۵۹.

می‌دانست که اگر او را به قتل نرسانند دیر یا زود مجدداً زمامدار می‌گشت و مطمئن‌ترین وسیله برای تأمین این منظور به نظر او این آمده بود که امیر را تحت حمایت روس قرار دهد و اگر امیر به پناهندگی در سفارت روسیه تن می‌داد شاه حق می‌داشت که بر طبق حقوق بین‌الملل او را قهراً از آنجا خارج کند به همین سبب اقدام ناشیانهٔ پرنس دالگورکی که اعضای سفارت خود و عده‌ای قزاق را به خانه امیر فرستاد و اعلام داشت که وی تحت‌الحمایه دولت روس است بدگمانی شاه را تشدید کرد، زیرا هیچ پادشاهی نمی‌توانست در مقابل چنین رفتار وهن‌آوری تسلیم شود. صدراعظم جدید به شاه عرض کرد که اگر اعلیحضرت نتواند حق اختیار خود را نسبت به اتباع خویش به ثبوت برساند مردم ایران دیگر او را به نظر سلطنت نخواهند نگریست بلکه او را نوکر و فرمانبردار روس محسوب خواهند داشت.

این طعنه در شاه تأثیر فوری بخشید و از وزیر مختار روس خواستار شد که افراد خود را بیدرنگ از خانه‌ای که محل اقامت مادر و خواهر شاه بود دور سازد و در عین حال تصمیم خود را علنی کرد که اگر پرنس از انجام دادن درخواست شاه امتناع نماید وی مأموران خود را برای دستگیری امیر خواهد فرستاد. به این ترتیب نفرات سفارت روس کنار رفتند و چون وزیر مختار انگلیس نیز از هر گونه دخالتی در آن کار اجتناب نمود شاه آزرده خاطر شخصاً آنچه صلاح دید درباره امیر تصمیم گرفت. آتش خشم شاه را در این مورد بدخواهان وزیر معزول دامن زدند و به تحریک ایشان شاه او را از مقام امیرنظامی انداخت.[۳۴۸]

خبر برکناری امیرنظام و انتصاب میرزاآقاخان نوری برای اطلاع مردم در روزنامه وقایع اتفاقیه به چاپ رسید:

سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی به اقتضای رای جهان‌آرای ملوکانه صلاح و صرفه ملک و دولت و خیر و ثواب امور سلطنت را در این ملاحظه فرمودند که میرزاتقی‌خان را از پیشکاری دربار همایون و مداخله در امور داخله و خارجه و منصب امارت نظام و لقب اتابکی و غیرذلک و کل اشغال و مناصبی که به او محول بود به کلی خلع و معزول فرمایند لهذا در روز چهارشنبه بیست و پنجم این ماه حکم از مصدر سلطنت عظمی به

۳۴۸. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۷۱ - ۳۷۳.

همین صراحت‌شرف صدور و نفاذ یافت و او برحسب امر قدر قدرت همایون از تمامی امور و مشاغل معزول و مسلوب‌الاختیار گردید. و چون مراتب لیاقت و شایستگی جناب جلالت مآب کفالت و کفایت انتساب مقرب‌الخاقان اعتمادالدوله العلّیه العالیه که در اصالت و نجابت و بایستگی از اکفا ممتاز و اباً عنجد[۳۴۹] از جمله معتبرین و معتمدین حضرت و دولتخواهان دولت جاوید آیت‌اند، به رجوع این مهم خطیر در پیشگاه نظر انور اقدس همایون ظاهر و لایح آمد. لهذا جناب معزی الیه را از سلک تمامی چاکران دربار همایون انتخاب فرموده، به تفویض منصب جلیل و شغل نبیل صدارت عظمی مخصوص و به اکسای یک ثوب جُبّه و شمسهٔ مرصّع مُکلّل به الماس و یاقوت آبی از جامه‌خانهٔ خاص از ملبوس تن مبارک مخلع فرمودند که به اصابت رأی و حسن تدبیل و بذل و جهد موفور به امور جمهور خلایق وارسی نمایند و حسب‌المقرر بر مسند صدارت عظمی متمکّن گردیده به لوازم منصب جلیل قیام و اقدام نمودند.[۳۵۰]

با وجود عزل امیر از همهٔ مشاغل و مناصب ناصرالدین‌شاه ضمن دستخطی که توسط یکی از نزدیکانش برای امیر فرستاد به او نوشت: «مدت‌العمر به همین اعتبار و به حال خوش زندگی نماید.» دکتر فریدون آدمیت به استناد اصل نامهٔ امیر به شاه چنین می‌نویسد:

میرزاتقی‌خان به عنوان یکی از افراد عادی رعیت، اما به همان شیوهٔ خاص خود جواب دستخط شاه را داد. گفت مجلس صحبت با حامل دستخط «پرطولانی شد. این غلام میل نداشتم حرف بگویم؛ ایشان ابتدا کردند، و زیاد مکالمه طولانی شد. مظنه، آخر دانستند که بر من بحثی نمی‌توانند وارد بیاورند.» در این نامهٔ ارزنده اعتقادش را نسبت به شاه در بیانی فیلسوفانه ادا می‌کند؛ مفهوم سخنش روشن است اما این عبارت او خیلی رسا نیست: «در این عالم عنصری ظاهر، دو حالت بی حرف جاری و ممکن است. یکی راه قلوب، دیگری جنسیت. اگر شما پادشاه، و من نوکر شما و رعیّت، ولکن اگر با شما حالت جنس نداشتم یقیناً افقم با شما به همین عالم انس نمی‌شد.» در بیان عواطف قلبی چنین می‌آورد:

---

۳۴۹. پدر را از جدّ

۳۵۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴۲ بیست و ششم محرم ۱۲۶۸.

«از آن ساعت که دست ارادت و نوکری داده‌ام... آنی در دنیا ناراحتی شما را نخواسته‌ام، و همه بلاهای دنیا را به جان خریده‌ام.. اگر عرضی که جزیی مایه تکدّر شما بوده است کرده‌ام، از روی قلب نبوده، بلکه اقتضای امور دنیا و مصلحت نوکری شما را در دنیا دانسته‌ام». در فضیلت و مردانگی خود گوید: یقین بدانید که من در عالم رعیتی خود مردم، و تا به این دقیقه ابداً خیانت و نامردی نکرده... خواستم مختصری از قلب و اعتقاد خود خاکپای همایون عرض نمایم.[۳۵۱]

در همان روزهایی که روزنامه وقایع اتفاقیه در تهران دست به دست می‌گشت و مردم تهران با ناباوری خبر خلع مرد قدرتمند دربار ناصری را می‌خواندند، در ارگ سلطنتی تهران فرمان دیگری به میرزاتقی‌خان ابلاغ شد. حکم تبعید به کاشان و جلیل‌خان جلیلوند با یکصد سوار آمادهٔ اجرای فرمان.[۳۵۲] شاه و مهدعلیا در آخرین دقایق هرچه کوشیدند که ملکزاده‌خانم را از همراهی میرزاتقی‌خان بازدارند نشد و سرانجام دوکالسکه در مقابل اقامتگاه صدراعظم معزول حاضر کردند. امیر و ملکزاده خانم و دو دختر خردسالش که یکی شیرخوار بود در یک کالسکه و مادر پیر امیر و میرزااحمدخان پسر چهاردهٔ ساله او در کالسکهٔ دیگر قرار گرفتند و سفر بدون بازگشت امیر آغاز شد.

کاروان از دروازهٔ ارگ گذشت و به سوی دروازهٔ حضرت عبدالعظیم روانه شد. مردمی که سرگرم کسب و کار و رفت و آمد بودند لحظاتی از کار و حرکت بازایستادند و به تماشای کاروان پرداختند. کارها آنچنان به شتاب انجام شده بود که کسی ندانست با آن کاروان صدراعظم معزول به قربانگاه می‌رود. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس که برای تماشای تبعیدشدگان خود را به دروازهٔ حضرت عبدالعظیم رسانیده بود صحنهٔ حرکت قافله خانوادهٔ میرزاتقی‌خان را چنین ضبط کرده است:

---

۳۵۱. فریدون آدمیت، ص. ۷۰۴.

۳۵۲. جلیل‌خان بیات یوزباشی در طول مدت تبعید امیر به انحای گوناگون سبب رنجش امیر را فراهم می‌ساخت و کار را بر او و خانواده‌اش سخت می‌کرد. به طوری که ریشارخان می‌نویسد افراد یوزباشی لساناً و عملاً فحش داده، کسانی که روی بام بودند وقتی که امیر قدمی بیرون باغ می‌نهاد زباله و کثافت به سر او فرو می‌ریختند. ر.ک: خلیل ثقفی، ص. ۸۷، شاید به همین دلیل است که بعدها یوزباشی به صورت لغتی تحقیرآمیز و سبک‌کننده به کار می‌رود. ر.ک: محمد معین، ج. ۴، ص. ۵۲۷۳.

... موقعی که ما از دروازهٔ شهر خارج می‌شدیم، در چند قدمی خود تصادفاً با گروهی در ابتدای جادهٔ اصفهان مواجه شدیم که همان قافلهٔ حامل امیر و شاهزاده‌خانم ـ همسر امیر ـ بود. و هر دوی آنها در تخت روانی حرکت می‌کردند که در محاصرهٔ قراولان قرار داشت.[۳۵۳] این صحنه که بی‌شباهت به تشییع جنازه نبود به قدری منظره غمناکی داشت که من تاکنون شبیه آن را ندیده بودم و دلم می‌خواست در آن لحظه آن‌قدر جسارت داشتم که پردهٔ تخت روان آنها را به کناری بزنم و امیر محبوس را همراه زن جوان بینوایش و دو بچهٔ کوچکشان به درون کالسکهٔ خود بیاورم و آنها را به سفارتخانهٔ خودمان ببرم ـ انگار ـ سرنوشتی را که منتظر او بود احساس می‌کردم[!][۳۵۴]

روز هشتم ماه صفر ۱۲۶۸ هـ.ق. قافلهٔ تبعیدیان خسته به کاشان وارد شد و بلافاصله روانهٔ روستای فین واقع در جنوب غربی شهر گردید. در این روستا امیر و خانواده‌اش را در باغ شاه، در حیاط معروف به خلوت نظام‌الدوله‌ای جای دادند و تحت‌نظر قرار گرفتند.[۳۵۵] اما دشمنان امیر دست از توطئه برنداشتند؛ واتسون دراین‌باره می‌نویسد:

ولی حتی این برکناری ذلت‌آمیز دشمنان خونین میرزاتقی‌خان را راضی نساخت و به شاه وانمود می‌کردند تا امیر زنده است هیچ حکومتی در ایران در امان نخواهد بود و به او گفته بودند که اگر به تخت و تاج خود علاقه‌مند است باید به کشتن امیر اشارت کند اما هنوز شاه حاضر نمی‌شد که به کشتن مرد بی‌گناهی تن در دهد و اجازه صادر شد که وزیر معزول در زیر سایه‌های سرو و کنار چشمه‌های محوطهٔ قصر باشکوه فین دو ماهی با زن خود زندگی

---

۳۵۳. خانم شیل وسیلهٔ سفر امیر را به غلط تخت روان ذکر کرده است؛ زیرا به طوری که در حکم شاه به مأموران تبعید آمده است قطعاً وسیله سفر کالسکه بوده که خود امیر موجبات ساخت آن را در تهران فراهم نموده بود.

۳۵۴. مری لئونورا (وولف) شیل، ص. ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

۳۵۵. این بنا را علی‌محمدخان نظام‌الدوله پسر عبدالله‌خان امین‌الدوله صدراعظم فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۴۲ هـ.ق. پس از ازدواج با خورشید کلاه‌خانم ملقب به شمس‌الدوله دختر محبوب فتحعلی‌شاه از طاووس‌خانم تاج‌الدوله و منصوب شدن به حکومت کاشان جهت اندرونی و حرمسرای خود در جبههٔ شمالی باغ فین احداث کرد. بعدها بر روی ویرانه‌های این بنا موزهٔ آثار تاریخی کاشان ساخته شد و در آبان ۱۳۴۶ افتتاح گردید. ر.ک: حسن نراقی، **آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز** (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸)، ص. ۷۸، ۸۹ ـ ۹۱.

کند.[۳۵۶] تقدیر این شد که پرنس دالگورکی یک بار دیگر مایهٔ مصیبتی برای شخصی بشود که صمیمانه می‌خواسته است نسبت به او دوستی نماید، وی از تأثیر تلخ اقدام خود در حمایت از وزیر سابق سخت متأثر شد و چون موقع وصول جواب گزارشهایی که به سن پترزبورک در آن باب فرستاده بود نزدیک شده بود آشکارا لاف زد که پس از چند روز دستورهایی دریافت خواهد داشت که به سرنوشت مشکوک میرزاتقی‌خان خاتمه خواهد بخشید. در واقع هر نوع شک و تردیدی دربارهٔ سرنوشت امیر به زودی حتی قبل از موقعی که پرنس پیش‌بینی نموده بود به پایان رسید. دشمنان امیر در انتشار لاف عجولانه سفیر روس و عرض کردن آن به شاه هیچگونه تأخیری روا نداشتند و اعلیحضرت برای اجتناب از جوابی که ناگزیر دربارهٔ تأمین جان امیر ممکن بود بعداً به نمایندهٔ روس بدهد تاریخ ورود پیک سیاسی روس را پیش‌بینی نمود و فوری دستور قتل امیر را صادر کرد، اما حتی این اقدام هم بدون توسل به نیرنگ و بهانه از ناحیه ایرانیان انجام نگردید.[۳۵۷]

میرزایعقوب‌خان پدر میرزامَلکَم‌خان که مترجم سفارت روس بود در خفا مهدعلیا را از اخبار سفارت روس آگاه کرد، خان‌ملک ساسانی بقیه‌ماجرا را چنین روایت کرده‌است:

همان شب که میرزایعقوب‌خان این خبر را آورد، مهدعلیا چادر سر کرده به منزل وزیر... رهسپار شد، همین که وارد شد همهٔ همدستان داخلی و خارجی را در آنجا یافت که در این باب مشورت می‌کردند وزیر گفت: این کار باید به دست حاجب‌الدوله که فراشباشی است انجام شود ولی متأسفانه حاجی علیخان در جرگهٔ ما نیست و از امیر محبت دیده ممکن است تن به این کار درندهد. این کار امر صریح کتبی شاه را لازم دارد و الا هیچ‌کس جرئت نخواهد کرد.

مهدعلیا گفت: گرفتن دستخط و راضی کردن حاجی علیخان با من، این کار را به عهدهٔ من بگذارید.

چهل روز بعد از بردن امیر به کاشان، سه شب اندرون را چراغان کردند و شیلان کشیدند و سلطان‌خانم رقاصه را برای اعتضادالسلطنه کابین بستند و

---

۳۵۶. دوره تبعید امیر در کاشان از ۸ صفر تا ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ هـ.ق. به مدت چهل روز به طول انجامید.

۳۵۷. رابرت گرانت واتسون، ص. ۳۷۳ - ۳۷۴.

همهٔ مطربهای خوشگل و خوش‌آواز شهر را دعوت نمودند، شاه که سرگرم بادهٔ ارغوانی شده و با عروس نظربازی می‌کرد، مهدعلیا دستخط قتل امیر را از شاه گرفت و هنوز مجلس تمام نشده، روانهٔ منزل حاجی علیخان شد...
خان تازه از **درخانه** به منزل آمده لباس عوض کرده مشغول شام خوردن بود، در را سخت کوبیدند پیشخدمت در را باز کرد. جهان‌خانم با چادر و چاقچور مندرس وارد شد. خان خواست کلاه بر سر بگذارد، خانم مانع گردید، مدتها بود که رویشان به هم باز بود...
... تفصیل را برای حاجی علیخان گفت، دستخط شاه را به او داده و این کار را از او خواست...
حاجی‌علیخان از این تقاضای خانم سخت ناراحت شده و ابرو درهم کشید. جهان خانم اول با نرمی و خواهش خواست او را راضی کند. حاجی علیخان ساکت و بیچاره دست از شام کشید چشمها به زمین دوخته هیچ لب نمی‌گشود به ناچار از سر سفره بلند شدند. خانم با وعده و وعید و بیم و امید خواست به طمعش بیندازد او التماس می‌کرد و به هیچ‌وجه زیربار نمی‌رفت بالاخره از راه تغیّر و تشدّد و تهدید درآمده و گفت اگر نوکر شاهی باید امر شاه را اجرا کنی و الا چنین و چنان خواهم کرد. حاجی علیخان التماس کرد که در این سرمای زمستان او را از این خدمت معاف کند. مهدعلیا راضی نشد و گفت این کار اصلاً با فراشباشی است وانگهی از شاه به اسم تو دستخط گرفته‌ام باید همین امشب به طرف کاشان حرکت کنی چون ممکن است شاه پشیمان شود و بفرستد دستخط را پس بگیرد. حاجی علیخان لباس پوشید و بیرون آمد. خانم او را سوار کرده و خودش به اندرون برگشت.
از اتفاقات همان‌طور که مهدعلیا پیش‌بینی کرده بود، نصف شب که شاه به حال آمد چندین غلام سواره و شاطر پیاده به خانهٔ حاجی علیخان فرستاد که فردا صبح تا مرا نبینی حرکت نکن.
کسان حاجی‌علیخان گفتند که سرشب از خانه سواره بیرون رفته است. اما حاجی علیخان شب را به خانهٔ پسرش واقع در ارگ پناهنده شد، بامدادان که روزهای آخر آذرماه بود به حضرت عبدالعظیم رفته میرزااحمد جلودارش را به شهر فرستاد که علیخان نایب فراشخانه را همراه بیاورد، سه نفری وارد قم شدند.[۳۵۸]

---

۳۵۸. احمدخان‌ملک‌ساسانی، **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران** (تهران: بابک، ۱۳۵۴)، ص. ۴۲-۴۴.

از آنجا که مرحوم خان‌ملک ساسانی دخترزادهٔ عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک پسر حاجی علیخان مقدم مراغه‌ای حاجب‌الدوله بوده و با ذکر این که حاجی علیخان در قم مانده و نایبش را به کاشان فرستاده جد خود را از قتل امیر مبرا دانسته است. چگونگی قتل فجیع امیر را به روایت مرحوم دکتر اعلم‌الدوله ثقفی پی می‌گیریم:

چاره چیست و جز آن که تا دو سه ساعت دیگر مکث نموده و همان قسمی که گفته‌اند ناهار را اینجا خورده و بعدازظهر راه بیفتم چه می‌توانم بکنم؟

علی‌اکبر بیک است که گردش‌کنان با خود حرف زده این سخنان را به زبان می‌آورد.

علی‌اکبر بیک کیست؟ علی‌اکبر بیک چاپار دولتی است که از تهران به شیراز آمد و رفت داشته اینک که موقع مراجعت از شیراز است در خارج آبادی در زمینهای پشت باغ قدم زده هنگام حرکت از تهران مهدعلیا بعضی مراسلات به او سپرده بود که در فین کاشان به عزت‌الدوله برساند و در هنگام مراجعت از شیراز جواب آنها را دریافت داشته به تهران بیاورد.

دو سه ساعت از آفتاب گذشته به اندرون پیغام فرستاده و جواب مراسلات مهدعلیا را مطالبه کرده و در دفعهٔ آخر به او گفته‌اند که باید یک دو ساعت دیگر صبر کنید تا امیر از حمام بیرون آمده و بعد از ناهار جوابها را گرفته روانه شوید.

در حینی که علی‌اکبر بیک کلمات صدر این مقاله را به زبان آورده و محض گذراندن وقت به تماشای چشمهٔ فین کاشان می‌رود نظرش از دور به چند سوار می‌افتد که از جادهٔ تهران به طرف باغ شاه می‌آیند.

باغ‌شاه که در طرف شمال‌غربی قریهٔ‌فین واقع‌است محل سکنای عزت‌الدوله و امیر است.

سوارها پنج نفر بودند و هر پنج نفر سروصورت خود را پیچیده یعنی چپیه و عگال داشته جز چشمها چیز دیگری از آنها نمایان نبود.

حمام در زاویهٔ جنوب شرقی باغ که اطراف آن به‌کلی خلوت است واقع و در صفهٔ بزرگ سربینه آن رخت حمام امیر را یک نفر خواجه مشغول ترتیب دادن است.[۳۵۹]

---

۳۵۹. در باغ فین دو حمام درکنار هم ساخته شده، یکی بزرگ و دیگری کوچک که هر دو از مستحدثات علی محمدخان نظام‌الدوله است. حمام بزرگ مختص شاهزادگان و حکام کاشان بوده که در این باغ منزل

اما علی‌اکبر بیک چون چشمش به سوارها افتاد که به جانب او می‌آمدند ایستاد چنان‌که گفتیم آن اسب سوارها پنج‌نفر بودند تمام رو بسته. سواری که جلوتر از همه می‌آمد عنان کشیده گفت علی‌اکبر تو اینجا چه می‌کنی؟
علی‌اکبر بیک چاپار دولتی که صدای سوار به گوشش آشنا آمده و شناخته بود کیست گفت از شیراز مراجعت کرده اینجا منتظر جواب کاغذهای مهدعلیا هستم که دریافت نموده و به تهران حرکت بکنم. آن سوار گفت امیر کجاست؟ گفت حمام. گفت کدام حمام. گفت همین حمام. سوار گفت بیا با هم برویم آنجا.
چون به جلوی در حمام رسیدند آن سوار و یک نفر دیگر از همراهان او پیاده شده و دست علی‌اکبر بیک را که مبادا رفته به عزت‌الدوله خبر بدهد گرفته و او را از خود جدا نکرده سه نفری از پله‌ها پایین آمده وارد سربینه شدند.
مأمور مزبور نظری به اطراف و به صفه‌ها انداخت آهسته به خواجه گفت اگر نفست بیرون بیاید کشته خواهی شد و آن شخص را که با خود آورده بود با کارد برهنه به آن خواجه گماشته و به علی‌اکبر بیک گفت تو همین جا نشسته تکان نخور و خود مجدداً از پله‌ها بالا آمد و دو نفر از سوارها را پیاده کرده گفت بیایید اینجا آن در روبرو طرف باغ را بسته و از این سنگها برده پشت آنرا سنگچین کنید و بعد هم بیرون ایستاده احدی را راه ندهید.
مجدداً وارد سر بنیه شده خواجه را بی‌حرکت و زهره ترک، علی‌اکبر بیک را مبهوت و هراسان و گماشتهٔ خود را در حال حاضر باش دیده چهرهٔ خود را کاملاً مکشوف ساخته وارد گرمخانه شده تعظیم نمود.
امیر گفت کجا بودید؟ گفت از تهران می‌آیم. گفت البته حامل فرمایشی هستید. گفت بلی و دست در جیب کرده و کاغذی را بیرون آورده و در برابر نظر امیر که در حمام نشسته و دلاک پشت او را کیسه می‌کشید گسترده و گفت این است دستخط آفتاب نقط .

← می‌کردند. از حمام کوچک خدمهٔ باغ و احیاناً مردم فین استفاده می‌کردند. دربارهٔ این که امیر در کدامیک از این دو حمام به قتل رسیده است نظریات متفاوت است. بعضی از محققین محل قتل امیر را در حمام بزرگ ذکر کرده‌اند؛ اما مرحوم استاد سیدمحمدتقی مصطفوی حمام کوچک را قتلگاه امیر معرفی کرده است. (ر.ک: **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۰۳). باتوجه به این که در بعضی از روایتهای قتل امیر اشاره شده است که حمام موردنظر دری نیز به بیرون باغ داشته تردیدی نیست که قتل در حمام کوچک صورت گرفته است.

امیر خواند: چاکر آستان ملایک پاسبان فدوی خاص دولت ابد مدت حاجی علیخان پیشخدمت خاصه فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأموریت دارد که به فین کاشان رفته میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.
امیر گفت آیا می‌گذارید که من از حمام بیرون بیایم آن‌وقت مأموریت خود را انجام بدهید؟ گفت خیر. گفت پس هرچه باید بکنی بکن اما همین‌قدر بدان که این پادشاه نادان مملکت ایران را از دست خواهد داد. حاجی علیخان گفت صلاح مملکت خویش خسروان دانند.
امیر گفت بسیار خوب اما لااقل خواهید گذاشت این مأموریت شما به‌طرزی که من می‌گویم انجام بگیرد. گفت بلی مختارید. امیر به دلاک گفت نشتر فصادی همراه داری؟ گفت بلی. گفت برو بیاور.
دلاک به سربینه آمد و از توی لباسهای خود نشتر را پیدا کرده آورد و رگهای هر دو بازوی امیر را گشود. امیر در کنار حمام پشت به در ورودی نشسته کفهای دو دست را به روی زمین گذارده خون از دو ستون بازوان او فوران و جریان داشت.
دلاک در یک گوشهٔ حمام حیران ایستاده و نمی‌دانست جلوی خون را چه وقت باید بگیرد.
حاجی علیخان بیرون آمد و به آن کسی که مواظب بی‌حرکت ماندن خواجه بود گفت بیا. آن‌کس میرغضب بود که چون وارد گرمخانه شد حاجی علیخان به او گفت معطل نشو کارش را تمام کن.
میرغضب با چکمه لگدی به میان دو کتف امیر نواخت، امیر درغلطیده به روی زمین افتاد. میرغضب دستمال ابریشمی را لوله کرده به حلق امیر چپانید و گلوی او را فشرد تا جان داد. بعد قدبلند نموده گفت دیگر کاری نداریم. حاجی علیخان بیرون آمد و با همراهان خود سوار اسبهای تندور شده به جانب تهران رهسپار گشت. این تفصیل راکه با تمام جزییات آن پس ازکشته شدن امیر عزت‌الدوله از علی‌اکبر بیک و دلاک شنیده و تحقیق نموده بود بارها برای من نقل کرده و دستخط راکه عین آن نزد احتساب‌الملک نوادهٔ حاجی علیخان بود رونویس کرده‌ام.[۳۶۰]

---

۳۶۰. خلیل ثقفی، ص. ۷۸ - ۸۳.

اما براستی در آن لحظات شوم در حمام فین چه گذشت و امیر چگونه به قتل رسید؟ روایت امیر گیلانشاه اعتماد همایون به نقل از جدش مرحوم محمدخان امیرتومان از راز نهان این جنایت فجیع و دلخراش چنین است:

... شبی در منزل قنبرعلی‌خان حاجی سعدالدوله که حاکم شهر است من و آقااسمعیل پیشخدمت‌باشی و حاجی‌علی‌خان‌فراشباشی[۳۶۱] و مجدالملک[۳۶۲] که ریاست دفتر شاه را دارد دعوت داشتیم، مجلس انسی بود حاجی علی‌خان قدری سرگرم شد با این که شاه به ایشان فرموده بود که نباید جریان قتل امیر فاش گردد، در آن شب رفقا او را وادار به صحبت کردند، اظهار داشت: من با ده نفر میرغضب و نسق‌چی به سمت فین کاشان حرکت کردیم، در راه نگران بودم که با وجود عزت‌الدوله خواهرشاه چگونه خواهم توانست امیرکبیر را به قتل برسانم، ولی اقبال با من مساعد بود...

وارد سربینهٔ حمام شدم، سه نفر از نوکرهای امیر در سر حمام بودند. مأمور در حمام گذاشتم و آنها را تهدید به قتل نمودم که از محل خود حرکت ننمایند. وارد حمام شدم، امیرکبیر در صحنهٔ حمام نشسته و کارگری مشغول کیسه کشیدن بود، سه نفر از میرغضب‌ها که آلت خفه کردن در دست داشتند وارد شدند. امیرکبیر چشمش که به من افتاد ابداً تغییرحالی نداد و از من و شاه احوالپرسی نمود و بعد رو کرد به کارگر که آیا تیغ رگ‌زنی داری؟ عرض کرد خیر فقط تیغ سرتراشی است، فرمود دو دستمال حاضر کن. حال من متوجهم که امیرکبیر چه می‌خواهد بکند، دستمالها حاضر شد امر داد محکم بر مرفق او بسته رگها متورم شد. امر فرمود هر دو را قطع کن، خون در اندک زمان تمام سطح زمین را گرفت. در این حال به من گفتند این آخرین خدمتی بود که به تو کردم تا شریک خون ناحق نشده باشی.

قدری که خون جاری شد رنگ امیر پرید و بعد خاکستری شد. به کارگر گفت در عقب من بایست، مایل نبود به زمین بیفتد و فرمود انگشتری فیروزه که در دست دارم متعلق به تو است. کارگر که رفت عقب امیر خواست به او تکیه

---

۳۶۱. باتوجه به این که حاج علی‌خان در آخر ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۸۴ هـ.ق. درگذشته است و مرحوم قنبرعلی‌خان سعدالدوله در سال ۱۲۸۹ به حکومت تهران منصوب گردیده، این مجلس مهمانی قبل از انتصاب وی به این سمت برگزار شده است.

۳۶۲. حاج میرزامحمدخان مجدالملک سینکی پدر حاج میرزاعلی‌خان امین‌الدوله.

نماید، اختیارش از دست سلب شد یکور به زمین افتاد به طوری که سر او صدای مهیبی کرد و از حنجره‌اش صداهای عجیبی بیرون می‌آمد، در حال تشنج بود. این منظره برای من خیلی رقت‌آور بود، به میرغضب امر دادم دستمال برده در دهان امیر گذارد. زیرا کف زیاد از دهانش بیرون می‌آمد، تا زودتر از تشنج خلاص شود. پس از اتمام کار دستور دادم او را شسته در لباس حمام خودش پوشانده امانت گذاشته شود و در حمام را تیغه کنند تا امر دفن او را شاه صادر نماید و به پیشخدمتهای امیر گفتم حال قضیه را به عزت‌الدوله اطلاع دهید و خود مراجعت کردم.[۳۶۳]

پس از قتل فجیع امیر دسیسه‌گران و دشمنان او تمام امکانات خود را به کار گرفتند تا مردم از خبر قتل او آگاه نشوند به همین دلیل برای آماده کردن اذهان عمومی شش روز پس از قتل او در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه خبر زیر را به چاپ رساندند:

کسانی که با میرزاتقی‌خان حساب و معامله داشتند به جهت تفریغ حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیّه روانه فین شده بودند، از قراری که آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزاتقی‌خان هم کاغذ به خط خودش نوشته بود، این روزها به شدت ناخوش است. غلامی از غلامان عالیجاه جلیل‌خان یوزباشی هم که شب یکشنبه نوزدهم این ماه از فین وارد دارالخلافه شده مذکور داشت که احوال خوشی ندارد. صورت و پایش تا زانو ورم کرده است. موافق این اخبار چنان معلوم می‌شود که خیلی ناخوش باشد و می‌گویند از زیادی جُبن و احتیاطی که دارد، قبول مداوا هم نمی‌کند و هیچ طبیبی را بر خود راه نمی‌دهد.[۳۶۴]

پس از این زمینه‌سازی در دو شماره بَعدِ این روزنامه یعنی بیست روز پس از فقدان امیر خبر درگذشت او در دو سطر به شرح زیر به چاپ می‌رسد:

میرزاتقی‌خان که سابقاً امیرنظام و شخص اول این دولت بود در شب شنبه هیجدهم ماه ربیع‌الاول در کاشان وفات یافته است.[۳۶۵]

متأسفانه وقایع‌نگاران دوران ناصری نیز در ضبط واقعهٔ قتل امیر صداقت به خرج

---

۳۶۳. امیرگیلانشاه، **۱۵۰ سال سلطنت در ایران** (تهران: چاپ مسعود سعد، ۱۳۴۰)، ص. ۵۲ - ۵۳.

۳۶۴. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۵۰ بیست و سوم ربیع‌الاول ۱۲۶۸.

۳۶۵. همان، ش. ۵۲ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸.

نداده و رضایت دشمنان او را مدّنظر قرار داده‌اند. لسان‌الملک سپهر این واقعهٔ دردناک را به صورت زیر تحریف کرده است:

پس از مدت یک اربعین که میرزاتقی‌خان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن[۳۶۶] و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبهٔ[۳۶۷] هیجدهم ربیع‌الاول درگذشت.[۳۶۸]

رضاقلی‌خان هدایت نیز مرگ امیر را این‌گونه ضبط کرده است:

«به واسطهٔ تسلط نقم و تغلب ندم در شب شنبه هیجدهم ربیع‌الاول جهان فانی را بدرود کرد.»[۳۶۹]

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت در مقام دفاع از رضاقلی‌خان می‌نویسد:

قضیه چوب خوردن میرزاآقاخان را در زمان محمدشاه، رضاقلی‌خان در روضة‌الصفا نوشته بود میرزاآقاخان صدراعظم آن جزوه را درمی‌آورد و عوض می‌کند. از این روی استعجاب ندارد اگر در روضة‌الصفا در قتل میرزاتقی‌خان نوشته شده...»[۳۷۰]

از میان کتبی که به فرمان ناصرالدین شاه تألیف شده است تنها کتاب حقایق‌الاخبار ناصری حقیقت قتل امیر را به اختصار ولی به روشنی تمام بیان کرده و نوشته است:

پس از یک اربعین برحسب صوابدید امنا و امرا فنایش بر بقا مرجّح گردید. حاجی‌علیخان فراشباشی به کاشان شتافت. روز هیجدهم ربیع‌الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه، ایادیی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت، فصّاد دژخیم نهاد اجل به فصد یمین و یسارش پرداخته به دیار عدمش روانه ساخت.[۳۷۱]

---

۳۶۶. در کتاب خون به چاپ رسیده است.

۳۶۷. سپهر روز ۱۸ ربیع‌الاول را به جای شنبه دوشنبه ذکر کرده و همچنین مرگ امیر را نیز در وقایع سال ۱۲۶۷ ضبط کرده است.

۳۶۸. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۱۵۵.

۳۶۹. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۵۰۰.

۳۷۰. مهدی‌قلی هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت**، ص. ۷۵.

۳۷۱. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۱۰۵.

● **ناصرالدین‌شاه و قتل امیر**

ناصرالدین‌شاه پس ازقتل امیر سخت پشیمان شد و بارها به مناسبات مختلف تأسف خود را از صدور دستور قتل او آشکار کرده‌است. مخبرالسلطنه هدایت دراین‌باره می‌نویسد:

... ناصرالدین‌شاه در تأسف بر قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر مکرر این قطعه را خوانده است:

مرد خردمند هنرپیشه را — عمر دو بایست در این روزگار
تا به یکی تجربه آموختن — در دگری تجربه بردن به کار[۳۷۲]

در سال ۱۳۰۲ هـ.ق. عبدالوهاب‌خان بدر آصف‌الدوله حاکم خراسان نامهٔ شکایت‌آمیزی به ناصرالدین‌شاه می‌نگارد. شاه در پاسخ آن نامه پس از چهل سال از کشتن امیر اظهار ندامت کرده و آن را خطای دورهٔ جوانی شمرده و چنین نوشته است:

آصف‌الدوله، ما حالا تازه‌کار نیستیم که از بعضی عرایض و حرفهای نوکری دولتخواه مثل شما رنجش حاصل کنیم؛ می‌دانیم که همه از روی صحّت و شفقت دولت و نظم‌مملکت است. اگر اول دولت تجربهٔ حالا را داشتیم هرگز میرزاتقی‌خان عزل نمی‌شد، بلکه الی حال زنده بود و خدمت می‌کرد.[۳۷۳]

در جای دیگر خطاب به مظفرالدین میرزا ولیعهد در توصیه حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی پیشکار آذربایجان می‌نویسد:

«قدر نوکر خوب را بدان من چهل سال است بعد از امیر خواستم از چوب آدم بتراشم نتوانستم.»[۳۷۴]

فریدون مشیری شاعر آزادهٔ معاصر در قطعهٔ امیرکبیر احساس لطیف خود را به هنگام دیدار از قتلگاه امیر این چنین به نظم آورده است:

---

۳۷۲. مهدی‌قلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۹۷.

۳۷۳. فریدون آدمیت، ص. ۷۴۵ ـ ۷۴۶.

۳۷۴. محمدحسن جابری انصاری، ج. ۳ نقل در عباس اقبال آشتیانی، **میرزاتقی‌خان امیرکبیر**، ص. ۳۶۵.

امیرکبیر

رمیده از عطشِ سرخِ آفتاب کویر،
غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر.

زمان، هنوز همان شرمسارِ بهت‌زده،
زمین هنوز همین سخت جانِ لال شده،
جهان هنوز همان دست بستهٔ تقدیر!
هنوز، نفرین می‌بارد از در و دیوار.
هنوز، نفرت از پادشاهِ بدکردار.
هنوز وحشت از جانیانِ آدمخوار!
هنوز لعنت بر بانیان آن تزویر.

هنوز دستِ صنوبر به استغاثه بلند،
هنوز بیدِ پریشیده سرفکنده به زیر،
هنوز همهمهٔ سروها که: «ای جلاّد!
مزن! مکش! چه کنی؟ های؟!
ای پلید شریر!
چگونه تیغ‌زنی بر برهنه در حمام؟
چگونه تیرگشایی به شیر در زنجیر!؟»

هنوز، آب، به سرخی زند که در رگِ جوی،
هنوز،
هنوز،
هنوز،
به قطره قطرهٔ گلگونه، رنگ می‌گیرد،
از آنچه گرم چکید از رگِ امیرکبیر!
نه خون، که عشق به آزادگی، شرف، انسان،
نه خون، که داروی غمهایِ مردمِ ایران!
نه خون، که جوهرِ سیّالِ دانش و تدبیر.

هنوز زاری آب
هنوز نالهٔ باد
هنوز گوشِ کرِ آسمان، فسونگر پیرا

هنوز منتظرانیم تا زگرمابه
برون خرامی ای آفتابِ عالم‌گیر

«نشیمن تو نه این کنجِ محنت‌آبادست
تو را زکنگرهٔ عرش می‌زنند صفیرا»

به اسب و پیل چه نازی که رخ به خون شستند،
درین سراچهٔ ماتم پیاده، شاه، وزیرا

چنو دوباره بیاید کسی؟
ــ محال... محال...
هزار سال بمانی اگر،
چه دیر...
چه دیر...[۳۷۵]

۳۷۵. فریدون مشیری، **گزینهٔ اشعار فریدون مشیری** (تهران: مروارید، ۱۳۷۵)، ص. ۲۴۰ ـ ۲۴۳.

ت. تهران پس از قتل امیر

ناصرالدین‌شاه پس از قتل امیر با آن که چند حادثه مهم جان و سلطنت او را به خطر انداخت اما تا هفدهم ذیقعدهٔ سال ۱۳۱۳ هـ.ق./۷ اردیبهشت ۱۲۷۵ ش. با استبداد و اقتدار سلطنت کرد.

در دورهٔ طولانی سلطنت او با وجود مشکلات و موانع متعدد داخلی و خارجی اصلاحاتی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی صورت پذیرفت که نادیده گرفتن آنها از انصاف به دور است.

از اصلاحات دوران ناصری بیشترین بهره نصیب تهران شد. اقتصاد رونق گرفت و جمعیت شهر افزایش یافت و متناسب با نیاز تاسیسات و ساختمانهای گوناگون در تهران احداث شد و سیمای شهر به کلی دگرگون گردید.

روایت دکتر پولاک تصویر روشنی از تهرانِ سالهای نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه به دست می‌دهد:

> هنگامی که مسافری به پایتختی اروپایی نزدیک می‌شود دیدن جاده‌هایی که از اطراف به هم نزدیک می‌شوند، یکدیگر را قطع می‌کنند، سروصدای شاد یا شلوغی ارابه‌ها و درشکه‌هایی که می‌آیند و می‌روند، روستاهای آباد، لباسهای شهری، نزاکت و لطفی که در آداب و رسوم مردم مشاهده می‌شود، کارخانه‌ها و سرانجام دیدار بناهای یادبود، گورستانهای گسترده، برجهای سربرافراشته و گنبدها همه او را متوجه این نکته می‌سازند که دارد به مرکز مملکت می‌رسد. در مورد تهران هیچ‌یک از آنها که گفتیم صادق نیست. این شهر که در دشتی کم‌آب، نزدیک حاشیهٔ کویر قرار گرفته به استثنای راههایی که در اثر عبور ستور ایجاد شده دارای جاده‌های مواصلاتی نیست، هیچ بنای معظم عمومی ندارد، در آن از برج و بارو و مناره اثری نیست، مسجد معظمی ندارد، نمای خانه‌ها که همه از خاک خاکستری است با سقفهای مسطح بی‌رنگ جمعاً بدان حالت گروهی از تپه‌های خاکی نامنظم می‌دهد. روستاهای بسیاری در حوالی شهر وجود دارد اما اینها همه چون واحه‌هایی است که در این دشت پهناور پراکنده یا در دامنهٔ البرز به سبب وجود رشته‌ای از تپه‌ها از دیده پنهان مانده است. شهر مطلقاً دارای هیچ صنعتی نیست و بنابراین کارخانه‌ای هم در آن وجود ندارد، تجارت منحصر است به رفع

حوایج محلی و به همین دلیل سیل کالا به طرف آن جاری نیست؛ خلاصه بگوییم هیچ‌چیز آن بیننده را به یاد شهری بزرگ نمی‌اندازد. هنگامی که پس از ورودم به ایران در سال ۱۸۵۱[۳۷۶] کاملاً به شهر نزدیک شدم و حتی موقعی که از دروازه هم گذشتم، چون به علت عدم آشنایی به زبان نمی‌توانستم اطلاعات دقیقی کسب کنم به نظرم باورکردنی نبود که واقعاً در برابر یک شهر مسکونی قرار گرفته باشم.

تهران در فلات خشک دامنهٔ جنوبی کوه البرز به ارتفاع ۳۳۰۸ پا بر فراز سطح دریا قرارگرفته و کثیرالاضلاع نامنظمی را تشکیل می‌دهد که با نه‌خط مستقیم محصور شده‌است؛ بیشتر از همه از طرف شرق به غرب توسعه یافته...

شهر تهران با محیط هفت هزار متر دارای حصاری است چینه‌ای که بر روی آن یک صد برج تعبیه شده و خندقی بر آن محیط گردیده است. یک دروازهٔ شرقی، یک دروازهٔ شمالی‌شرقی، دو دروازهٔ جنوبی و دو دروازهٔ شمالی ـ که یکی از این دروازه‌های اخیر دروازهٔ ارگ است ـ به داخل شهر گشوده می‌شوند؛ نام این دروازه‌ها عبارت است از دروازهٔ دولت، دروازهٔ شمیران، دروازهٔ دولاب، دروازه نو و دروازه قزوین.[۳۷۷]

گمان دارند که تهران از زمرهٔ استحکامات مهم و برجسته است؛ وزیر جنگ روزی با لحنی که در آن هیچ شوخی نبود از یک افسر اتریشی پرسید آیا اتریش (نمسه) دارای چنین استحکاماتی هست. اما این حصارهای شهر را چنان آب برده است که بعضیها در خفا براحتی از آن می‌گذرند و حتی در موضعی که مجرای آب از آن می‌گذرد بچه‌های سرزنده در آن مدخلی برای خود دست و پا کرده‌اند؛ برجها نیمه ویرانند و نمی‌توانند حتی در برابر اولین شلیک توپی که خوب نشانه گرفته شده باشد مقاومت کنند. این همه موجب شد که یکی از افسرهای ما اظهار کند تهران را می‌توان با به آب بستن این چینه‌ها با دستگاه آتش‌نشانی به تصرف درآورد. خندقها از بقایای اسکلتها، خاک و خل و زبالهٔ شهر نیمه‌پُر است. اما دروازه‌ها بسیار مستحکمند و کلید آنها به دقت بسیار از طرف فرماندهٔ شهر حفظ و نگهداری می‌شود، چنان که فقط به دستور صریح وی شبها می‌توان به شهر وارد شد و اگر کسی بعد از ساعت ۱۰ به کنار دروازه برسد، ناگزیر باید شب را در زیر آسمان به سرآورد؛

---

۳۷۶. ۱۲۶۷ هـ.ق./۱۲۳۰ ش.

۳۷۷. پولاک دروازه شاهزاده عبدالعظیم را از قلم انداخته است.

اما بازشدن این دروازه‌ها و گردیدن درها به روی پاشنه‌ها چنان به سختی و نامطمئن صورت می‌پذیرد که درهم شکستن و فروریختن آن، کار نادر و مشکلی نیست؛ چنان که در طول اقامت من دوبار این امر رخ داد. در تابستان ۱۸۵۴ شاه که در آن موقع در دو میلی شهر سکونت داشت دستور داد فیلهایش را به نزدش ببرند. فیلبان شب دیرگاه با فیلها بازگشت و با دروازه‌های بسته مواجه شد. التماس و تهدید هیچ‌کدام مؤثر نیافتاد و وی از این ترسید که مبادا فیلها سرما بخورند و بیمار شوند. در حال استیصال به زور دو فیل دروازه را گشود. هنگامی که شاه مطلع شد به خشم آمد و می‌خواست دستور قتل فیلبان را بدهد؛ تنها تصور این که با این کار دنیا را از ضعف شهر تهران خبردار خواهد کرد باعث شد که مرد بیچاره نجات یابد. مدتی بعد شاهزاده دالگوروکی در کالسکهٔ مجللش از پل متحرک ارگ می‌گذشت؛ در آنجا دروازه به هنگام گشودن از پاشنه درآمد و فروافتاد و نوکر و دو اسب او در این ماجرا کشته شدند.

این حصارها در برابر توطئه‌گران داخلی و متجاوزان خارجی تا اندازه‌ای رادع و مانع به شمار می‌آیند، بنابراین برای امنیت ارگ، مقر سلطنتی و خزانه تا اندازه‌ای اهمیت دارند.

عرصه داخلی شهر تقسیم می‌شود به ارگ، که به سهم خود با محیطی برابر ۱۸۷۲ متر با دیواری بلند و چینه‌ای و خندقی احاطه شده است و چهار محله که از میان آنها جدیدترینش که در شمال شرق است و در باغستانی بنا شده، پرآب‌ترین، سالم‌ترین و مرتفع‌ترین محله‌ها بشمار می‌رود و به محلهٔ شمیران موسوم است.[۳۷۸]

محلهٔ جنوب‌ارگ پرجمعیت‌ترین ولی کم‌آب‌ترین محله‌هاست و کاروانسراها و بازار را در خود جای داده است؛ به آن محلهٔ شاه عبدالعظیم می‌گویند.[۳۷۹] محلهٔ غربی یعنی محلهٔ سنگلج بیشترین قصور را شامل می‌شود و در عوض محلهٔ جنوب‌شرقی یا چاله‌میدان فقیرترین و غیربهداشتی‌ترین محله‌هاست. به همان کمی که ایرانی به نمای خارجی منزل توجه می‌کند، به همان اندازه هم در پروای کار تأسیسات و عرض معابر است؛ کوچه‌ها تنگ، زاویه‌دار، بی‌نظم و بن‌بست است. چون کوچه‌ها به هم عمود نمی‌شود و یکدیگر را

---

۳۷۸. منظور محلهٔ دروازه شمیران از محلات عود لاجان است.

۳۷۹. محلهٔ موردنظر پولاک بخشی از محلهٔ بازار بوده است.

قطع نمی‌کند، ناگزیر باید آنها را دور زد. این وضع روز به روز بدتر هم می‌شود زیرا هر کس می‌تواند به میل خود خانه‌اش را جلوتر بیاورد و کوچه را از این طریق تنگتر کند. در بعضی از مواقع به زحمت ممکن است دو حیوان بارکش بتوانند به یکدیگر راه بدهند. به نحوی که اَستَران و شترانی که بارهای بزرگ کاه، هیزم و غیره دارند مداوماً راه را بند می‌آورند. به تبعیت از این اصل که کوچه مال هیچ فرد خاصی نیست و به همه تعلق دارد، مقابل خانهٔ اعیان بار کاه، غله و برنج را خالی می‌کنند و این کار باعث می‌شود که ساعتها عبور از آنجا میسر نباشد...

چاهها و رشته‌های قنات نیز به مشکل مواصلات می‌افزایند. شهر احتیاج خود را به آب از شش رشته قنات مختلف رفع می‌کند که همه از دامنهٔ رشتهٔ البرز سرچشمه می‌گیرند و قنات شاه مهمترین آنهاست. از پای کوه تا شهر این قناتها پوشیده است. از خندق شهر این قناتها به کمک شترگلو به داخل شهر جریان می‌یابد و در اینجا دیگر آب در وسط خیابان جریان پیدا می‌کند که گاه روباز است و گاه نیم‌پوشیده. همین جویها برای انتقال آب باران و فاضلابهایی که از شستن شهر و آب‌پاشی حاصل می‌شود نیز به کار می‌رود. در نتیجه جویها به سهولت می‌گیرد و برای پاک کردن مجدد آنها در بسیاری از جاهای خیابان سوراخهایی کنده‌اند. حیوانات بارکش شهر که به این وضع عادت دارند با احتیاط از کنار آنها می‌گذرند؛ اما حیواناتی که از دِه‌ها می‌آیند و بار سنگین دارند به خصوص شترها اغلب به چاله می‌افتند و پایشان می‌شکنند. مخصوصاً وقتی برف و باران این سوراخها را نامریی می‌کند عبور برای جانوران خطرناک می‌شود. در این هنگام باید عنان اسب را سست کرد تا بتواند با دست و پا راه درست را پیدا کند و از خطر اجتناب ورزد. برای به دست آوردن خاک و گاه نیز برای تعبیهٔ گندآبرو اغلب نزدیک خانه‌ها چاه می‌کَنند و همیشه هم زحمت بستن روی آنها را به خود نمی‌دهند. سر این چاهها باز می‌ماند و مانع دیگری در راه عبور و مرور ایجاد می‌شود...

چاه آب هم در تهران هست منتها این که آب آن شور و تلخ است و فقط به کار شستشو می‌آید و بس.

روشنایی ـ تا ساعت ده شب کوچه‌ها با چراغهای کوچک نفتی که آنها را در فواصل تعبیه کرده‌اند به سختی روشن می‌شود. اما نور آنها کافی نیست و رسم این است که - پلیس تأمینیه هم آن را توصیه کرده - شب هنگام مردم با

خود فانوس بردارند. ساخت این فانوسها به طرزی خاص است. قسمتهای کف و بالای آنها از مس است؛ بین این دو قسمت لوله‌ای کاغذی است که به روغن آغشته شده و آنرا به دور سیم کشیده‌اند. معمولاً دو فانوس به دست نوکران پیشاپیش حمل می‌شود. میزبانان میهمانان را با فتیله‌ای که بر میله‌ای بلند استوار و به نفت آلوده است و به آن مشعل می‌گویند، به خانه هدایت می‌کنند.

تازه در این اواخر شاه دستور داده است که کوچه‌ای را که مقابل قصر است با لنترهایی به سبک اروپا، ولی با شمع پیه روشن کنند.

ایرانی اصلاً دوست ندارد که شبها زیاد مشغول و سرگرم باشد؛ این کار ضمن روز انجام می‌شود؛ الزام به نمازگزاردن وی را وادار می‌دارد که حتی در تابستان با طلوع آفتاب از خواب برخیزد. در خانهٔ فقرا شبها چراغی را که با روغن چراغ پُر شده است، روشن می‌کنند.

طبقات متوسط شمع پیهی می‌سوزانند اما این شمعها مانند اروپا از فروبردن فتیله در پیه بدست نمی‌آید. بلکه فتیله را در لایه‌ای از پیه مذاب می‌پوشانند، به همین دلیل آنها به شکل میله می‌سوزند و تمام می‌شوند. به هرحال پای شمعهای گچی به خانهٔ بزرگان و اعیان هم باز شده است؛ این شمعها را از روسیه وارد می‌کنند و به آن **شمع کافوری** می‌گویند. برای جلوگیری از چکیدن اشک شمع از لوله‌ای شیشه‌ای بلند شکم‌دار به نام مردنگی استفاده می‌کنند که از خارج و به خصوص اتریش وارد می‌شود و گرانقیمت است.

شاه و درباریان به خصوص به چهل چراغ دلبسته‌اند که کالایی تجملی و قیمتی است، و شاه فعلی مراسم چراغانی را که به مناسبت هر واقعهٔ خوشایند برگزار می‌شود، رواج داده است. اما چون منزلها پنجره به کوچه و خیابان ندارند بنابراین چراغانی به معنی و مفهوم اروپاییش در این دیار ممکن نیست، چند چراغ کوچک مقابل درها روشن می‌کنند و چند چراغ نیز به اشکال گوناگون در میدان بزرگ به روی زمین می‌گذارند و آن خود از غرفهٔ بلندی که شاه در آن نشسته منظرهٔ بدیعی ایجاد می‌کند.

برای تنظیف خیابانها هیچ عملی انجام نمی‌گیرد. این را دیگر به میل و دلخواه سبزیکارها واگذارده‌اند که زبالهٔ شهر را برای کود ببرند. دل و رودهٔ حیواناتی که ذبح شده‌اند، باقیماندهٔ غذا و جانورانی که مرده‌اند به کوچه افکنده می‌شود و در آنجا می‌ماند. پس این خود بخت بلندی است که

سگهای بسیار با تخم و ترکهٔ فراوانشان شبها از کمینگاه بیرون می‌پرند و کوچه‌ها را تمیز می‌کنند؛ شغالها نیز اینجا و آنجا گاه و بیگاه به دستیاری سگان برمی‌خیزند. استخوانهای بجا مانده را در خندق شهر می‌اندازند. باوجود این تپه‌های کوچکی نیز در شهر هست که کثافت قرنهای بسیار را لایه به لایه در خود انباشته و از انظار پوشانده. بوی عفونت وحشتناکی که از این همه مواد گندیده منتشر می‌شود سکونت در تهران را در فصل تابستان، به خصوص برای اروپاییان طاقت‌فرسا می‌سازد؛ تبهای کشنده‌ای ایجاد می‌کند و باعث می‌شود که هرگاه وبا وارد مملکت شد به طرز وحشتناکی کشتار کند. بیش از هر وقت بوی عفونت چندروز بعد از عید قربان بیداد می‌کند، زیرا در چنین روزی گوسفندان بسیاری قربانی می‌شود و دیگر پشتکار سگان و شغالان نیز یارای آن را ندارد که از پس لاشه‌ها برآید...

بازار و کاروانسرا در تهران فراوان است، زیرا همه پیشه‌وران و کسبه در آن به کار خود سرگرمند. بازارها دالانهای بلندی هستند با سقفهای قوس‌دار که در دو طرف آن مغازه‌هایی تعبیه شده است. از این بازارها راههایی به کاروانسراها باز شده که مقر عمده‌فروشان است. پیش از اینها بازارها و کاروانسراها هم تنگ و هم کوتاه بود تا آن که در زمان وزارت میرزا تقی‌خان بازار وسیع امیر با کاروانسراهایش ساخته شد. وسایل و اثاث آن مجلل است؛ حیاطها و باغچه‌ها همه بزرگ و باشکوه ساخته شده و بعد از قصر سلطنتی دیدنی‌ترین چیز سراسر شهر به شمار می‌رود...

به‌غیر از بازار بزرگ تعدادی بازارهای کوچکتر هم به اسم بازارچه وجود دارد. دو خانه که درکنارهم قراردارد را باتنه‌های درخت‌تبریزی به هم مربوط می‌کنند، روی آن سقفی از شاخ و برگ می‌زنند و اطراف آنرا برای محافظت از تابیدن آفتاب با پارچه‌های کهنه کتانی می‌پوشانند. این کتانها در اثر باد و باران تکه و پاره می‌شود و منظرهٔ نفرت‌انگیزی ایجاد می‌کند. دراین خیمه‌واره‌ها خرده‌فروشها، نجارها، پینه‌دوزها، سبزی و میوه‌فروشها جای می‌گیرند. تقریباً همه هفته، به خصوص در بهار یکی از این بازارچه‌های موقتی درهم کوفته می‌شود و می‌ریزد، اما به ندرت این اتفاق به قیمت جان کسی تمام می‌شود.

حمام که به آن گرمابه هم می‌گویند به تعداد زیاد وجود دارد که یا خصوصی است یا عمومی و یا خصوصی - عمومی. منظور از حمامهای خصوصی -

عمومی آن است که اصولاً آنها برای مصارف خصوصی بنا شده‌اند اما در بعضی از ساعات در ازای پرداخت پول می‌توانند مورداستفادهٔ عامه هم قرار گیرند، حمامهای تهران از نظر جلال و شکوه سنگ مرمرها و ستونها و هم‌چنین از نظر جاداری و وسعت از گرمابه‌های اصفهان عقب‌تر است. این حمامها، که نیمی از آنها در زیرزمین قرار دارد، از نظر نمای خارج با نقاشیهای بد بازاری تزیین شده است که معمولاً تصویر غولها و کشتی‌گیران، یا صحنه‌های نبرد رستم را مجسم می‌سازد؛ دیگر از لحاظ برجی از پهن، که بر روی هم انباشته شده است و سوخت حمام می‌باشد، از سایر بناها مشخص می‌شود.

بناهای عمومی قابل دیدن، در تهران تقریباً هیچ یافته نمی‌شود؛ مساجد و مدارس اندک موجود در آن، به هیچ‌وجه قابل قیاس با مساجد و مدارس اصفهان نیست. جالب‌ترین آنها **مسجدشاه** است... این مسجد دارای گنبدی است که آن را آب طلا داده‌اند، از آن گذشته، **مدرسه امیر**. تنها، کاشیهایی که با آنها روی گنبدها و دیوارهای داخلی مدرسه‌ها، مساجد و قصرهای سلطنتی را پوشانده‌اند شایستهٔ اعتناست. با نصب و ترکیب هنرمندانهٔ این کاشیها، کاری می‌کنند که دورتادور عمارت نقشهایی ایجاد شود که در آنها صحنه‌های شکار، اشکال حیوانات و غیره مجسم گردد، آن هم به صورتی که از نظر زیبایی طرح و هم‌چنین لعاب و رنگ نظیر ندارد...

تعداد تکایا که عبارتند از فضاهایی کوچک، چهارگوش و با دیوارهای آجری به نحوی چشمگیر زیاد است. در وسط تکیه صفه‌ای ساخته‌اند به ارتفاع چهارپا. در تکیه‌ها در ماه محرم تعزیه برگزار می‌شود... بر تعداد تکایا در اثر موقوفات و اعانه‌های مذهبی روزبه‌روز افزوده می‌شود، ولی از نظر بنا و ساختمان چیز قابل ذکری نیستند.

از میدانهای عمومی فقط در تهران یکی را می‌توان ذکر کرد و آن **سبزه‌میدان** است. این میدان در دورهٔ سلطنت شاه فعلی ساخته و مسطح و سنگفرش شده است. دورتادور آن دکانهای زیبایی است که از صفه و ایوان احاطه شده و در بیننده تأثیری نیکو برجای می‌گذارد. بعضی از میدانهای کوچک نیز هست که مخصوص فروش خواربار است یا از آن به‌صورت قبرستان استفاده می‌کنند... [۳۸۰]

---

۳۸۰. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۶۰ - ۶۸.

ث. وقایع مهم در تهران عصر ناصری

در پنجاه سال سلطنت ناصرالدین‌شاه وقایع مهمی در دارالخلافهٔ تهران به وقوع پیوست که به چند مورد از آنهااشاره می‌شود:

● سوءقصد به ناصرالدین‌شاه

در ماه شوال ۱۲۶۸ هـ.ق. ملاشیخعلی ترشیزی که از داعیان سید علی‌محمد باب[۳۸۱] و ملقب به حضرت عظیم بود برای گرفتن انتقام خون باب به تهران آمد و در خانهٔ حاجی سلیمان‌خان پسر یحیی‌خان تبریزی واقع در محلهٔ سرچشمه منزل کرد و جمعی از بابیهای متعصّب را به دور خود گرد آورد و پس از شور و بررسی جوانب امر تصمیم گرفتند که نخست شاه را از پای درآورده و سپس در اوج آشوب دارالخلافه را تصرف کنند.

از میان پیروان او دوازده نفر داوطلب ترور شاه شدند که به هریک از آنها اسلحهٔ گرم و سرد از قبیل طپانچه و قمه و کارد داده شد. آنها نیاوران را برای محل ترور انتخاب کردند و چند روزی در آنجا منتظر حضور شاه شدند. تا این که در روز یکشنبه بیست‌وهشتم شوال ۱۲۶۸ هـ.ق./۲۴ شهریور ۱۲۳۱ ش. این فرصت را به دست آوردند.

در آن‌روز ناصرالدین‌شاه عازم‌شکار بود و بدین‌جهت میرزاآقاخان‌نوری صدراعظم، میرزایوسف‌خان مستوفی‌الممالک، میرزاکاظم‌خان نظام‌الملک، اسداللّه‌خان امیرآخور و جمعی از عمله و فراش در انتظار تشریف‌فرمایی شاه به سر می‌بردند. شاه سوار بر اسب از محوطهٔ عمارت سلطنتی بیرون آمد و صدراعظم و ملتزمین رکاب پیاده به دنبال شاه به حرکت درآمدند تا این که اجازه سوارشدن صادر شد. در حالی که همراهان شاه در حال سوار شدن به اسبها بودند ناگهان یک نفر از بابیها که اهل نیریز فارس بود در لباس روستایی فریادکنان متهوّرانه و جسورانه به طرف شاه دوید که عرضی دارم. چندنفر از

---

۳۸۱. او فرزند سیدرضا بزاز است که در محرم ۱۲۲۵ هـ.ق. در شیراز متولد و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ هـ.ق. در تبریز به دار کشیده شد.

ملتزمین رکاب که تهوّر و جسارت او را دیدند بی‌خبر از قصد و منظور او پیش دویده تا او را متوقف کنند. در این بین او قبل از این که فرصت را از دست بدهد طپانچه را به سوی شاه خالی کرد، اما تیر او به خطا رفت. یکی دیگر از مهاجمین در همان لباس طپانچه به دست جلو دوید، جلودار که در آن بین حاضر بود دست او را پیچاند و تیر آن طپانچه نیز خطا رفت. با آن که به ضرب قمهٔ اسداللّه‌خان میرآخور طپانچه از دستش افتاد اما خود را جمع کرد و قمهٔ برهنه‌ای از بغل بیرون آورد. ملتزمین رکاب به سویش هجوم آورده او را به قتل رساندند. هنوز کار او تمام نشده بود که نفر سوم طپانچهٔ دیگری را به طرف شاه خالی کرد، اما هیچ‌گونه تغییرحالتی در ناصرالدین‌شاه مشاهده نشد. پس از دستگیری این ضارب بقیه همدستان آنها گریختند و شاه و همراهان به باغ صندوقخانه که در نزدیک محل حادثه بود وارد شدند، در آنجا معلوم شد چند ساچمه از کُلیچهٔ[۳۸۲] تن‌پوش شاه عبور کرده و او را به طور سطحی مجروح کرده است.[۳۸۳]

وحشت عمومی در تهران

به محض انتشار خبر سوءقصد به شاه وحشت عمومی سراسر پایتخت را فراگرفت. مغازه‌ها و بازارها تعطیل شد و مردم برای تهیهٔ نان چندروزه به مغازه‌های نانوایی هجوم آوردند که ناگهان صدای شلیک یک صد تیر توپ مردم را از سلامت شاه آگاه کرد و بلافاصله محلات شهر چراغانی شد.

لیدی شیل که در روز وقوع حادثه در محل ییلاقی سفارت انگلیس به سر می‌برد درباره عکس‌العمل اولیهٔ خبر سوءقصد چنین نوشته است:

> ... ناگهان با میرزاحسینقلی منشی اول سفارتخانه مواجه شدم که سراسیمه و متوحش خودش را به اطاق من رساند و در حالی که نفس‌نفس می‌زد خطاب به من گفت: «شاه راکشته‌اند!» من با این که می‌دانستم این میرزا یکی

---

۳۸۲. جامه‌ای که بین رویه و آستر آن پنبه دوخته باشند.

۳۸۳. ر.ک: **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۱ سوم ذیقعده ۱۲۶۸.

از ترسوترین مردم ایران است، با این حال خودم هم از ترس فریاد کشیدم و گفتم: «پس به این ترتیب همهٔ ما را هم خواهند کشت!» در آن لحظه که ما هر دو نفر در یک حالت نگرانی عمیق قرار داشتیم، هیچکس از اعضای سفارتخانه در محل حضور نداشت و تقریباً همهٔ آنها به شهر رفته بودند. ولی پس از چند دقیقه‌ای متوجه شدیم که دو سه تن از شاهزادگان درباری خود را سرآسیمه به سفارتخانهٔ ما رساندند و این طور استنباط می‌کردند که این محل برایشان امن‌تر خواهد بود البته ما برای حفاظت سفارتخانه عده‌ای سرباز در اختیار داشتیم ولی در آن موقعیت به هیچوجه نمی‌توانستیم روی وفاداری آنها حساب کنیم، زیرا هیچ بعید نبود که همین دسته از سربازان اولین کسانی باشند که ما را مورد تهاجم قرار دهند. بنابراین وقت را تلف نکردم و بلافاصله سه پیغام به وسیلهٔ سه نفر قاصد به شهر فرستادم: یکی برای اردوی شاه، که در فاصلهٔ دومایلی ما قرار داشت، برای کسب اطلاع از اوضاع و احوال. دومی به محل سفارتخانهٔ خودمان در تهران، که فوراً اقدام به تهیه مهمّات کنند و در حدود ۵۰ طپانچه و تفنگ از انبار سفارتخانه برای ما ارسال دارند. سومین پیغام را هم برای یکی از دوستان افغانی خودمان فرستادم که از حقوق‌بگیران دولت هندوستان بود، و در این پیغام از او خواستم که عده‌ای از افغانیهای آشنای خود را به فوریت گرد آورد و برای کمک به ما در مقابله با مهاجمین -که عن‌قریب ظاهر خواهند شد - بشتابد، و نتیجهٔ این درخواست پس از سه ساعت به صورت حضور سی چهل نفر سوار در محل اقامت ما ظاهر شد، که قول دادند قبل از تاریکی شب در حدود ۱۵۰ نفر دیگر نیز به این عده بپیوندند.

بعد از این ماجرا، نامه‌ای از صدراعظم واصل شد و با خواندن آن اطلاع پیدا کردیم که شاه در حادثه فقط جراحات سطحی برداشته است. و من واقعاً فکر نمی‌کنم که هیچ خبر دیگری در دنیا می‌توانست در آن لحظه این چنین مرا از غم و غصه برهاند.[۳۸۴]

ناصرالدین‌شاه با وجود جراحاتی که برداشته بود روز بیست و نهم شوال علما، سفرا و درباریان را در کاخ گلستان به حضور پذیرفت. قاآنی به مناسبت رفع این خطر شعر زیر را قرائت کرد:

---

۳۸۴. مری لئونورا (وولف) شیل، ص. ۲۵۳.

آخر شوال خسرو شد سوار از بهر صید
آسمانش در عنان و آفتابش در رکاب
کز کمین ناگه سه تن جنبید و افکندند زود
تیرهای آتشین زی خسرو مالک رقاب
بس شنیدستم شهاب تیرزن بر اهرمن
تیرزن نشنیده بودم اهرمن را بر شهاب
حفظ یزدانی سپر شد آن سه تیرانداز را
چون کمان زه در گلو بست از پی رنج و عذاب
منت ایزد را که شه رست از قضای آسمان
ورنه در معمورهٔ هستی فتادی انقلاب[۳۸۵]

آن گاه مسئولیت دستگیری محرکین و همدستان آنها را به **عزیزخان آجودان‌باشی داماد امیر** محول نمود. او به کمک **علی‌خان حاجب‌الدوله، محمودخان نوری کلانتر تهران** و کدخدایان محلات فعالیت خود را آغاز کرد، تا این که در روز آخر ماه شعبان حاجی علی‌خان‌فراشباشی از محل‌اجتماع بابیها در خانهٔ حاجی‌سلیمان‌خان مطلع شد و بایورش به آنجا سلیمان‌خان و دوازده نفر دیگر را به اسارت درآورد. توقیف‌شدگان را به خانهٔ میرزاآقاخان نوری صدراعظم بردند و جستجوی وسیع برای دستگیری بقیه بابیها ادامه یافت. با کوشش کلانتر و فراشان شاهی هر روز چند نفری از بابیها گرفتار می‌شدند.

ملاشیخعلی تُرشیزی که به یکی از دهات شمیران گریخته بود با چندنفر از اصحابش دستگیر شد و پس از تحقیق و بازجویی از او معلوم شد که محرک اصلی توطئه او بوده و محمدصادق نامی که در نیاوران به سوی شاه شلیک کرده نوکر وی بوده است. در مجموع سی و دو نفر از بابیها گرفتار شدند که از جمله آنان **میرزاحسینعلی نوری**[۳۸۶] به

---

۳۸۵. حبیب‌اللّه‌بن محمدعلی قاآنی نقل در محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۱۱۵.

۳۸۶. میرزاحسینعلی تاکری‌نوری ملقب به **بهاءاللّه** فرزند میرزاعباس‌نوری در سال ۱۲۳۳ هـ.ق./۱۸۱۷ م. در تهران متولد شد. پس از کشته شدن سیدعلیمحمد باب در جانشینی او بین پیروانش اختلاف افتاد. گروه اندکی پیرو میرزایحیی نوری معروف به **صبح ازل** برادر کوچک بهاءاللّه شدند و دسته‌ای دیگر که عده آنها بیشتر بود از آیین بهاءاللّه که به نام او آیین بهایی خوانده می‌شود پیروی کردند. بهاءاللّه در سال ۱۳۰۹ هـ.ق./ ۱۸۹۲ م. در عکا درگذشت.

زرگنده گریخته بود. وزیر مختار روسیه دستور داد او را به اتفاق پنج نفر از وابستگانش به مأمورین حکومت تحویل دهند. از آن میان میرزاحسین قمی را که ارتباطش با گروه ترور روشن شد برای بازپرسی کاملتری نگاهداشتند. میرزاحسینعلی نوری، میرزاسلیمان‌قلی و میرزامحمود همشیره‌زادهٔ او و آقاعبدالله و میرزاجواد خراسانی که جرمشان به تحقیق معلوم نشد زندانی نشدند. برای بقیه دستگیرشدگان حکم مرگ صادر گردید. برای این که مسئولیت این کشتار تنها برعهدهٔ شاه گذاشته نشود، مقرر گردید محکومین را میان وزیران و رجال و طبقات مختلف مردم تقسیم کنند که عموم بندگان خدا از این فیض عظمی بی‌نصیب نباشند و به میل خود هر نوع شکنجه‌ای را که مناسب دانستند دربارهٔ آنان اعمال کنند. محکومین به قرار زیر به مجازات رسیدند:

ملاشیخ علی تُرشیزی را که رییس و قطب گروه بود و خود را نایب باب می‌دانست علما و طلاب به سزای خود رساندند. **سیدحسن خراسانی** را شاهزادگان به ضرب شمشیر و گلوله و کارد و خنجر مقتول ساختند. **ملازین‌العابدین یزدی** را مستوفی‌الممالک محض تعصب دین و حمیّت دولت طپانچه زده، بعد از آن مستوفیان عظام و لشکرنویسان کرام با طپانچه و کارد و خنجر ریزه‌ریزه کردند. **ملاحسین خراسانی** را میرزاکاظم‌خان نظام‌الملک پسر میرزآقاخان نوری با طپانچه زد. **میرزاعبدالوهاب شیرازی** معروف به کاظمینی را برادر و پسران صدراعظم و سایر منسوبان و بنی اعمام و جملگی عملجات و تفنگداران و غلامان ایشان به ضرب گلولهٔ تفنگ و طپانچه و زخم قمه و شمشیر ریزه‌ریزه کردند. **ملافتحعلی قمی** که در روز حادثه چند دانه ساچمهٔ طپانچهٔ او شاه را مجروح کرده بود، در اردوی همایون بدن او را شمع زده روشن کردند و علی‌خان حاجب‌الدوله طپانچه‌ای با ساچمه به همانجا که او به ناصرالدین‌شاه انداخته بود زد، فی‌الفور افتاد و سایر عملهٔ فراشخانه او را با قمه ریزه‌ریزه و سنگ باران کردند.[۳۸۷] **شیخ عباس تهرانی** را خوانین و امراء دربار همایون به ضرب طپانچه و شمشیر مقتول کردند. **محمدباقر**

---

۳۸۷. به طوری که مؤلف حقایق‌الاخبار می‌نویسد علاوه بر ملافتحعلی، ملاعلی و آقامهدی صحاف نیز برای سیاست به حاجب‌الدوله سپرده شدند. ر.ک: محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۱۱۶.

نجف‌آبادی را که از شمار ضاربین بود، پیشخدمتان حضور همایون و جمیع عملهٔ خلوت با قمه و کارد و خنجر از پای درآوردند. محمدتقی شیرازی را اسداللّه‌خان میرآخور خاصه پادشاهی و سایر عملجات اصطبل پادشاهی اول نعل نموده و بعد با تخماق و میخ طویله و قمه و خنجر کشتند. محمد نجف‌آبادی را ایشیک آقاسی‌باشی و نسقچی‌باشی و نایبان و باشیان و سایر عملهٔ حضور در نیاوران به ضرب تبرزین و شش‌پر و غیره ازپای درآوردند. میرزامحمد نیریزی را سرکشیکچی‌باشی و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان هدف گلوله تفنگ ساخته، تیرباران‌کرده و بعد از آن با سنگ و چوب با خاک یکسان کردند. محمدعلی نجف‌آبادی را اول خمپاره‌چیان یک چشم او را کنده، بعد به دهان خمپاره گذاشته آتش دادند. سیدحسین یزدی را آجودان‌باشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان به شمشیر گذرانیدند. آقامهدی کاشی را فراشان شاهی به ضرب قمه و خنجر هلاک نمودند. میرزا رفیع نوری را سواره‌نظام با طپانچه و غَدّاره از پای درآوردند. میرزامحمود قزوینی را بعد از آن که زنبورکچیان هدف گلولهٔ زنبورک کردند، با غَدّاره پاره پاره نمودند. حسین میلانی را سربازان نیزه پیش کرده با سر نیزه او را پنجره‌وار مشبک کردند. عبدالکریم قزوینی را توپچیان، لطفعلی شیرازی را شاطران، نجف خمسه‌ای را کسبهٔ شهر، حاجی میرزاجانی[۳۸۸] تاجر کاشی را ملک‌التجار و تاجران، حسین خمسه‌ای را ناظر و مطبخیان و شربت‌داران، محمدباقر قهپایه را آقایان قاجار به انواع سیاستها و عقوبات به قتل رساندند. میرزانبی دماوندی را به مدرسهٔ دارالفنون فرستادند تا معلّم و متعلّم فراهم شده او را پاره‌پاره کردند.[۳۸۹] صادق زنجانی را ملتزمین رکاب به قتلش پرداختند، جسدش را پاره‌پاره در دروازه‌های شهر زینت قناره نمودند. بدن حاجی سلیمان‌خان تبریزی و قاسم تبریزی را در

---

۳۸۸. پسر حاج محمدحسن، مؤلف کتاب **نقطة‌الکاف** در شرح احوال سید علی‌محمد باب و اصحاب و اتباع او و حوادث آن دورهٔ پرآشوب در تاریخ فرقه بابیه بوده وی از تجار کاشان و از قدمای گروندگان غیابی به باب بود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۲۳۲ - ۲۳۳.

۳۸۹. به طوری که نوشته‌اند در این میان سهم پزشک شاه را نیز فراموش نکردند و از دکتر کلوله خواستند برای نشان دادن مراتب وفاداری خود یکی از بابیها را به مجازات برساند. اما او از این کار امتناع کرد و به طنز و کنایت جواب داد: من در حرفهٔ طبابت چندان رعایای پادشاه را می‌کشم که روا نمی‌بینم در کشتن اینان شرکت کنم.

چند جا سوراخ کردند، در این نقاط شمع روشن کردند و در همان حال که شمعها می‌سوخت و شعله به‌گوشت تن آنها نزدیک می‌شد، هر یک را با تبرزین از وسط بدونیم کردند و بردار زدند. **قرةالعین** راکه از سال ۱۲۶۴ هـ.ق. در خانهٔ محمودخان کلانتر تهران در محلهٔ عودلاجان زندانی بود. نیمه شبی به عنوان بردن به خانهٔ میرزاآقاخان نوری بیرون کشیدند و به **باغ ایلخانی** برده به عزیزخان آجودان‌باشی تسلیم کردند، و به دستور او یکی از پیشخدمتان او را خفه کرد، آن گاه جسدش را در چاه انداختند و آن چاه را نیز بلافاصله انباشتند.[۳۹۰] آن روز یکی از وحشت‌انگیزترین روزهای تهران بود.

● سر خان خوارزم در تهران

درسال ۱۲۷۱ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه باواقعهٔ ناگوار دیگری روبه‌رو شد که می‌توانست عواقب وخیمی برای ایران به بار آورده و کشور را درگیر جنگی طولانی سازد. مؤلف **حقایق‌الاخبار ناصری** در این‌باره می‌نویسد:

> در این سال نیکومآل **محمد امین‌خان** والی خوارزم به قانون متداولهٔ خوانین ترکستان که از رعایا و زیردستان زکوة می‌طلبند، آدمی فرستاد و از ترکمانان ساکن سرخس زکوة طلبید. فرستاده مذکور به دست تراکمهٔ سرخس مقتول گردید، خان خوارزم از استماع این حکایت به تأدیب و تنبیه ترکمانان مرو و سرخس عازم گردید؛ ... از حکومت خان میمند استعانت جست، مشارالیه نیز پسر خود را با لشکری جرّار به خدمتش فرستاد.
>
> و همچنین از تراکمهٔ دشت و جماعت اوزبک یکایک به اردوی خان والی ملحق و به حضرتش تقرب جستند. آب و آذوقه به جهت منازل معبر، که دشتی بی‌آب، و آذوقه نیز نایاب است، بر شتران کوه توان حمل داد. با تهیه و سامانی موفور و جمعیتی غیرمحصور که در عهود سابقه، اکثر سلاطین سلف از مقابلهٔ ایشان معترف به قصور بودند، کوچ بر کوچ به صحاری مرو رسیده، رحل اقامت افکندند.[۳۹۱]

---

۳۹۰. ر.ک: **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۲ دهم ذیقعدهٔ ۱۲۶۸؛ محمدجعفربن علی خورموجی، ص. ۱۱۶-۱۱۷

۳۹۱. همان. ص. ۱۴۲ - ۱۴۳.

آن گاه در بیست و هفتم جمادی‌الثانی ۱۲۷۱ هـ.ق. با لشکری گران رو به سرخس نهاد. شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما[۳۹۲] والی خراسان همین که شنید خان خوارزم قصد تسخیر سرخس را دارد حدود دو هزار سواره و پیاده به آق دربند فرستاد و خود نیز با چند فوج و توپخانه به جانب سرخس رهسپار شد و به قشون پیش‌قراول فرمان داد برای نجات سرخس عجله کنند.

بین سوارهای محلی و نیروهای خان خیوه‌جنگ تازه شروع شده‌بود که پیش قراولان قشون دولتی از راه رسیدند. با آن که نیروی خان خوارزم بر آنها فزونی بسیار داشت در جنگ سختی که میان طرفین درگرفت سپاهیان خوارزمی شکست خوردند و محمد امین‌خان را که خیمهٔ باشکوهش را برفراز قانلوتپه در دوهزار قدمی شهر برپا کرده بود تنها گذاشتند و گریختند. منسوبان و متعلقان‌خان از او خواستند که میدان جنگ را ترک کند، نپذیرفت و عار فرار بر خویش روا نداشت. زمانی به خود آمد که تپه به محاصره سواران خراسانی و سرخسی درآمده بود. مرکب طلبیده سوار گشت. قربان کل که از اهالی مرو بود او را شناخته، بروی تاخته شمشیری بر دهانش زد که تا بناگوش او رسید. از اسب درغلطید. صحت نیازخان پسر اراض‌خان ترکمان سرِ او را از بدن جدا نمود.

علاوه بر خان خوارزم نوزده‌نفر از سران‌سپاه ونزدیکانش نیز کشته شدند. فریدون‌میرزا سرِ خان خوارزم را به تهران فرستاد.[۳۹۳] مؤلف حقایق‌الاخبار در خبر رسیدن فرستادهٔ فرمانفرما به تهران می‌نویسد:

> روز سیزدهم رجب مژدهٔ این فتح نمایان به کارگزاران دولت قوی‌بنیان رسید. چون این خبر در پیشگاه شاهنشاه اسلام پناه معروض آمد،... با آن که خان مزبور از زمرهٔ خوارج و از دایرهٔ اسلام خارج بود، سرِ او را در معبر اوطاق و کریاس، پایمال نعالش نفرمود. در خارج دارالخلافه قریب به دروازهٔ دولت بعد از تغسیل و تکفین امر به دفنش فرمود،[۳۹۴] و بر مدفنش بقعه و رواق به استحکام اساس بنا نمود.[۳۹۵]

---

۳۹۲. پسر پنجم عباس‌میرزا، وی در سال ۱۲۷۲ هـ.ق. در مشهد درگذشت.

۳۹۳. ر.ک: محمدجعفربن علی خورموجی، ص. ۱۴۴ - ۱۴۵؛ عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۸۱ - ۸۲.

۳۹۴. میدان امام خمینی (توپخانه).

۳۹۵. محمدجعفربن علی خورموجی، ص. ۱۴۵ - ۱۴۶.

رضاقلی‌خان هدایت که در سال ۱۲۶۷ هـ.ق. از جانب میرزاتقی‌خان امیرکبیر به نزد محمدامین‌خان به سفارت رفته‌بود به‌هنگام‌رسیدن سرِ خان خوارزم به‌نزد ناصرالدین‌شاه حضور داشت رباعی زیر را بداهة سرود:

شاها به فلک صیت سخای تو رسید
بر اُنس و ملک بذل و عطای تو رسید
خوارزم شه ارچه سرکشی کرد بسی
اینک سرِ او به خاک پای تو رسید[۳۹۶]

در روز سلام این فتح میرزامحمدعلی سروش‌اصفهانی قصیدهٔ غرای خودرا در تهنیت آوردن سر خوارزمشاه در نزد شاه خواند. چند بیت از این قصیده که به منزلهٔ فتح‌نامهٔ این جنگ می‌باشد، چنین است:

افسر خوارزمشه که سود به کیوان
با سرش آمد درین مبارک ایوان
از پی کوشش کشیده بود سپاهی
بیش زبرگ درخت و ریگ بیابان
بر سر تلّی نشسته بود و به پیشش
سیم بی‌اندازه بود و زرّ فراوان
لشکر خسرو بتاخت بر زبر تلّ
آخته شمشیرها چو برق درخشان
کشتند او را و لشکرش بشکستند
لشکر شاهنشه مظفر ایران
آن که نزد دست در رکاب تو امروز
فردا خواهد گزید دست به دندان
دولت تو هست دمبدم به زیادت
وانِ بداندیش تو همیشه به نقصان
افسر خوارزمشه گرفتی امروز
فردا خواهی گرفت تخت زخاقان[۳۹۷]

---

۳۹۶. مهدیقلی هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت**، ص. ۷۸.

۳۹۷. محمدعلی بن قنبرعلی سروش، **دیوان محمدعلی سروش**، به اهتمام محمدجعفر محجوب (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰)، ص. ۴۹۶ - ۴۹۷.

● خشکسالی، گرانی و بلوای نان در تهران

تا امیرکبیر برسر کار بود از هر جهت کوشش به عمل می‌آمد تا اهالی شهرها با کمبود و گرانی مواد غذایی روبه‌رو نشوند، به همین سبب همیشه به میزان لازم گندم در انبارهای پایتخت ذخیره و موجود بود. پس از برکناری او به واسطهٔ بی‌کفایتی و سوءتدبیر کارگزاران حکومت، نظم و نسق میرزاتقی‌خانی نیز از میان رفت و از آن پس کمبود و گرانی گندم و مواد غذایی در تهران امری عادی به شمار می‌رفت. تا این که در پی چند خشکسالی این وضعیت آرام آرام به وخامت گرایید. دکتر بروگش که خود از نزدیک شاهد این اوضاع و احوال بوده دراین‌باره چنین می‌نویسد:

... یک من نان که در سال ۱۸۵۹ [۷۶ - ۱۲۷۵ هـ.ق.] فقط پنج شاهی قیمت داشت امسال [۱۸۶۰ م./۱۲۷۶ هـ.ق.] بر اثر خشکسالی و قحطی به ۱۲ شاهی خریداری می‌شد و باز هم به اندازه کافی موجود نبود. در این گرانی و قحطی عده‌ای از پولداران و سوءاستفاده‌کنندگان که در پی بازار آشفته می‌گشتند نیز دست داشتند و در حقیقت آنها یک گرانی مصنوعی به وجود آورده بودند. آنها قبل از آنکه کمبود گندم و نان احساس شود با خریدن تمام گندمها آنها را در انبارهای خود احتکار کرده بودند تا به موقع به قیمت بالاتری بفروشند. خوشبختانه با رسیدن فصل تابستان و فراوانی میوه و سبزیجات، زیاد در منظور خود موفق نشدند. زیرا مردم به جای نان شکم خود را با میوه و سبزی پُر می‌کردند ولی همه نگران آن بودند که زمستان چه خواهد شد و با این کمبود گندم چه خواهند کرد و وقایعی که به دنبال آن پیش آمد نشان داد که این نگرانیها بی‌مورد هم نبوده است.[۳۹۸]

روزنامه دولت علیّه ایران که از پنجشنبه نوزدهم صفر ۱۲۷۷ هـ.ق جایگزین روزنامه وقایع اتفاقیه گردیده است در نهم ربیع‌الثانی آن سال برابر با سوم آبانماه ۱۲۳۹ ش./۲۵ اکتبر ۱۸۶۰ م. در اشارهٔ کوتاهی به کمبود و گرانی نان می‌نویسد:

اگرچه این اوقات به واسطهٔ کمی بارندگی اول سال قدری در دارالخلافه نان گران و کمیاب شده بود لکن سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله مُلکُه و سلطانه محض رعیت‌پروری امر و مقرر فرمودند که چون امور حُکام ولایات به دبیرالملک مربوط است سی هزار خروار جنس دیوانی را از

۳۹۸. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۲۱۱.

ولایات مُشارالیه حمل و نقل دارالخلافه نموده به خبّازان بدهد و بعد از آن همه‌روزه از جنس ولایات به دارالخلافه می‌آورند و به خبّازان می‌دهند و از این جهت برای عامه مردم رفاه و آسودگی حاصل شده است خاصه که از تفضّلات الهی به حمدالله تعالی از شب بیست و یکم ربیع‌الثانی دوشبانه روز متوالی از سحاب رحمت بی‌حساب خداوندی باران خوبی آمده امیدواری عمومی حاصل آمده و مردمی که خیال احتکار داشتند ذخیره سال آینده غلات خود را نگاه می‌داشتند لله الحمد مأیوس شده بنای فروش را گذاشتند و امیدواری کلی برای مردم حاصل گردیده که روزبه‌روز ارزانتر و فراوانتر شود.[۳۹۹]

اما خواست و نظر شاه عملی نشد زیرا وزیر تهران و ایادی او خود از عاملین گرانی نان شهر بودند؛ دکتر بروگش دراین‌باره می‌نویسد:

وزیرکنونی تهران **میرزاموسی وزیر** نام دارد که مردم تهران با او خوب نیستند و به او فحش و ناسزا می‌دهند. مردم میرزاموسی را متهم می‌کنند که عامل گرانی قیمت نان در تهران است، زیرا از یک طرف دستور نداده است که درِ انبارهای محتکرین گندم را بشکنند و گندمهای آنها را بیرون بیاورند و به قیمت عادله بفروشند و از طرف دیگر فرمان شاه را در مورد رعایت حال مردم و جلوگیری از ترقی‌قیمت‌نان نادیده گرفته‌است و با نیرنگهایی از اجرای آن خودداری کرده است. بدین‌معنی که شاه به حاکم تهران فرمان داده بود که قیمت یک‌من‌نان درهیچ‌صورتی ازقیمت معینی که او ذکرکرده‌بودنمی‌بایست تجاوز می‌کرد و نانواهای تهران که با میرزاموسی رابطه داشتند در ملاقاتی به او گفتند با این قیمتی که شاه گفته است آنها به جای آن که از پختن‌نان منفعت کنند ضررهم می‌کنند. میرزاموسی پس‌از اندکی‌فکر راه‌حلی را به آنها پیشنهاد کرد که بلافاصله همه پذیرفتند و راه‌حل آن بود که به جای آن که قیمت نان را بالا ببرند، وزن هر نان راکم کنند تا جبران ضررشان بشود. بدین‌ترتیب مسئله از نظر وزیر تهران و نانواها حل شد؛ به عبارتی فرمان شاه اجرا شد، یعنی قیمت نان بالا نرفت، ولی وزن آن کم شد و در نتیجه جیب نانواها پُر شد و کیسه مردم خالی و طبقات ضعیف روزبه‌روز فقیرتر شدند.[۴۰۰]

---

۳۹۹. **روزنامه دولت علیّه ایران**، ش. ۴۷۶ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۷.

۴۰۰. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۲۷۲.

راه‌حل پیشنهادی وزیر بی‌تدبیر تهران نه تنها اوضاع را آرام نکرد بلکه موجبات تحریک احساسات عمومی اهالی تهران را نیز فراهم ساخت. ایستویک منشی سفارت انگلیس در تهران که خود از نزدیک شاهد وقایع بوده است می‌نویسد:

> مردم تهران از بی‌نانی پریشان حال بودند. دکانهای نانوایی زیاد شلوغ بودند و با این راههای بد، غلّه به شهر نمی‌رسید. گرسنگی شرم زنان را برده بود؛ به هرکس در کوی و برزن می‌رسیدند، یاری می‌جستند.[۴۰۱]

سرانجام روز جمعه ۱۸ شعبان ۱۲۷۷ هـ.ق./۱ مارس ۱۸۶۱ م. صبر عمومی به سرآمد و دامنهٔ اعتراضات وسعت گرفت. شگفت آن که در روزنامه دولت علیّه ایران حتی اشاره‌ای به این واقعه نشده است، اما گزارش مستدل دکتر بروگش به خوبی از چگونگی ماجرا پرده برمی‌دارد:

> روز اول مارس ناصرالدین‌شاه که چند روزی برای شکار به جاجرود رفته بود طبق معمول یکساعت قبل از غروب آفتاب به تهران بازگشت ولی هنگامی که کالسکهٔ شاه و همراهان او به نزدیک ارگ رسید، شاه با کمال تعجب مشاهده کرد که عدهٔ زیادی هیجان‌زده داد و فریاد می‌کنند و جلوی دروازه خارجی ارگ جمع شده‌اند و راه ورود کالسکهٔ او و همراهانش را به طرف دروازه مسدود کرده‌اند، وقتی ناصرالدین‌شاه کمی نزدیکتر آمد با حیرت متوجه شد که این عدهٔ حدوداً پنج شش هزار نفری، زنان چادری هستند. این زنان به عنوان عزا و ناراحتی گل به سر خود زده و روبندهای صورتشان را باز کرده بودند و به نظر می‌رسید که چیزی را به شاه می‌خواهند بگویند. کالسکه‌چی شاه وقتی به این جمعیت نزدیک شد مهار اسبها را کشید و فراشهایی هم که در رکاب شاه بودند دودل ماندند که چه باید بکنند، ولی شاه که از این وضع غیره‌منتظره دچار ترس و نگرانی شده بود از داخل کالسکه با دست اشاره کرد که جلو بروند، کالسکه‌چی به اسبها نهیب زد و آنها پیش تاختند و صف زنان را شکافتند و فراشها هم با چوب و شلاق سعی داشتند جمعیت زنان را کنار بزنند و راه را باز کنند، دراین موقع فریاد خشمگین زنان بلند شد و با سنگ به فراشهایی که می‌خواستند آنها را عقب

---

۴۰۱. ای. بی. ایستویک نقل در فریدون آدمیت، **اندیشه ترقی و حکومت قانون** (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱)، ص. ۷۸.

برانند حمله‌ور شدند، چند سنگ به سر و روی فراشها خورده و آنها را مجروح کرد و فراشها از ترس، فرار کردند و به عقب گریختند تا فکر دیگری بکنند، زنان جلوی اسبهای کالسکه راگرفتند و جلو رفتند از قحطی و کمبود نان به شاه شکایت کردند و فریاد می‌زدند ما و بچه‌هایمان گرسنه‌ایم، چند روز است نان پیدا نکرده‌ایم و به جای نان آشغال و کثافت خورده‌ایم، شاه که سخت نگران و در عین حال عصبانی شده بود، به آنها وعده داد که فوراً به شکایتشان رسیدگی خواهد کرد و به محض رسیدن به قصر خود دستور خواهد داد که به مردم نان برسانند. وعده‌های مساعد شاه، زنان را کمی آرام کرد، راه دادند و کالسکه به سرعت داخل قصر شد.

ولی همراهان شاه به سادگی نتوانستند از دست زنان خلاص شوند و از همه بدتر وضع وزیرجنگ، شاهزاده کامران‌میرزا نایب‌السلطنه پسر ناصرالدین‌شاه بود که با اسب از عقب کالسکه شاه می‌آمد او در میان سیل و انبوه جمعیت زنان گیر کرد.[۴۰۲] زنان گرسنه و خشمگین که شاه را رها کرده بودند به سوی او هجوم بردند، وزیر جنگ را از اسب پایین کشیدند و او را به زمین انداختند، وزیر جنگ در قحطی نان، شهرت خوبی میان مردم نداشت و معروف بود که انبارهای‌بزرگ مملو از گندم دارد و درِ این انبارها را بسته است که قحطی شود تا گندم خود را به قیمت گران بفروشد. از این‌رو زنان، نسبت به او کینه شدیدی داشتند و با سنگ و مشت و لگد به جانش افتاده، کتک مفصلی به او زدند و سروصورتش را سخت مجروح کردند. بقیه همراهان شاه که وضع وزیر جنگ را این چنین دیدند فرار را برقرار ترجیح داده و با اسب به اتفاق فراشانی که در رکاب آنها بودند گریختند. زنان ایران، به علت آن که مأموران دولتی ملاحظهٔ آنها را می‌کنند و فراشها نمی‌توانند به خاطر نامحرمی به آنها حمله‌ور شوند، از موقعیت خاصی در ایران برخوردارند و در شورشها و انقلابات نقش مهمی بازی می‌کنند. در انقلابات، معمولاً روحانیون و ملاها در مساجد، مردم را تشویق‌وتهییج به اعتراض علیه دولت

---

۴۰۲. در زمان بلوای نان مسئولیت وزارت جنگ به عهده **میرزامحمدخان سپهسالار** بود. انتصاب کامران‌میرزا به حکومت تهران در ماه شوال همان سال یعنی دو ماه و چند روز بعد از این بلوا صورت گرفته است. سمت وزارت جنگ نیز در سال ۱۲۸۵ هـ.ق. در سن سیزده‌سالگی به کامران‌میرزا محول شد. ر.ک: حسین سعادت نوری، **رجال دوره قاجار**، ص. ۲۴۴؛ **روزنامه دولت علیّه ایران**، ش. ۴۹۱ دهم ذیقعده ۱۲۷۷؛ مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۵۱.

می‌کنند. و بعد زنان که مصونیت‌خاصی در جامعه دارند، جلوافتاده و انقلاب را شروع می‌کنند و راه را برای مردان باز می‌نمایند. این بار هم همین‌طور شد. پس از این اقدام متهورانهٔ زنان، مردان هم در اوایل شب در محلات دور هم جمع شدند و دسته‌هایی از آنها اعتراض‌کنان ولی بدون هدف خاصی در کوچه و خیابان به راه افتادند. صاحبان نانواییها و کسانی که انبارهای پُر از گندم داشتند از این وضع دچار وحشت و نگرانی شدند، اما عجیب اینجا بود که این جمعیت گرسنه و معترض اصلاً به دکانهای نانوایی حمله نکردند و متعرّض انبارهای گندم هم نشدند.

روز بعد، کار شورش و بلوا بالا گرفت و مردم محلات مختلف به یکدیگر ملحق شدند و جمع بسیار کثیری مرکب از زنان، روحانیون، مردان و حتی لوطیها و باباشملهای محل گرد آمدند و این جمع حوالی ظهر به طرف ارگ سلطنتی حرکت کردند. خبر حرکت آنها در دربار به گوش شاه رسید، عدهٔ زیادی از فراشهای حکومتی را برای جلوگیری از جمعیت فرستادند، فراشها با شلاق و چوب بیهوده سعی می‌ورزیدند که این اجتماع بزرگ را که زنان در جلوی آنها حرکت می‌کردند، متفرق نمایند ولی زنان و مردان با سنگ و کلوخ به مقابلهٔ آنها برخاستند و عده‌ای از فراشها را مجروح کردند و مجبور به عقب‌نشینی نمودند. دستهٔ بزرگی از فراشها در سبزه‌میدان و جلوی دروازهٔ جنوبی ارگ مستقر شدند تا جلوی مردم را به هر شکل ممکن بگیرند. آنها به دستور فراشباشی بار دیگر با چوب و شلاق به مردم حمله‌ور شدند اما ضربات سنگ و آجر زنان و مردان کاری‌تر بود و مقاومت فراشها را در این قسمت حساس نیز درهم شکست و مردم با زور، دروازهٔ ارگ را که بسته بود باز کردند و وارد خیابان اصلی ارگ شدند و به طرف میدان بزرگ واقع در وسط ارگ هجوم بردند و در آنجا اجتماع کردند و فریاد اعتراض خود را به خاطر قحطی نان بلند نمودند تا به گوش ناصرالدین‌شاه برسد. در اینجا افرادی از درباریان از قصر سلطنتی خارج شده و با مردم تماس گرفتند و به آنها گفتند که شاه مشغول رسیدگی سریع به امر نان است و از طرف شاه وعده دادند که عاملین این قحطی را مجازات کنند و مقدار نان را افزایش دهند. و از مردم خواستند اقدام دیگری نکنند و از آنجا جلوتر نیایند. ساعت دو بعدازظهر یک جلسهٔ مشورتی در دربار و دیوانخانه تشکیل شد که در آن عده‌ای از وزیران و درباریان شرکت داشتند و خود شاه هم در آن حضور

رسانید، در این جلسه می‌بایستی عامل اصلی قحطی نان را پیدا کنند و ضمناً هرچه زودتر فکری برای برطرف کردن این قحطی و رساندن نان به مردم بنمایند. کلانتر یا رییس شهربانی تهران که محمودخان نام داشت و پیرمرد ریش سفیدی بود برای دادن توضیحات به این جلسه احضار شد. اما موقعی که محمودخان می‌خواست از میدان ارگ بگذرد و وارد قصر سلطنتی گردد، زنان به وی حمله‌ور شدند، چند سنگ به سوی او پرتاب کردند که به سر و صورتش خورد و چند نفر از زنان هم پیش رفتند و چند سیلی و پس‌گردنی به او زدند و کلانتر پیر با زحمت زیاد موفق شد از دست زنان فرار کند، و خود را به در قصر برساند. محمودخان موقعی که وارد قصر می‌شد به یک کاپیتن فرانسوی که در استخدام قوای دولتی ایران بود برخورد کرد و با چشمانی اشک‌آلود، ماجرای کتک خوردن خود را از دست زنان تعریف کرده و نیز اعتراف نمود که مأموران او در امر نان مسامحه کرده‌اند و این وضع را به وجود آورده‌اند. این افسر فرانسوی را من خودم روز بعد ملاقات کردم و او شرح داد که سروصورت محمودخان مجروح شده بود و جای ناخن و پنجهٔ زنان در پوست صورتش دیده می‌شد و نمی‌دانست که در جلسهٔ مشورتی با او چه کار دارند از این‌رو فوق‌العاده نگران بود.

در این هنگام شاه، در جلسهٔ مشورتی نشسته بود و صدای خشم‌آلود و ناسزاهای اجتماع‌کنندگان را می‌شنید، او که تاکنون با چنین وضعی مواجه نشده بود از فرط عصبانیت، سبیلهای خود را می‌جوید و رنگ و رویی برافروخته داشت. حضار در جلسه که قیافهٔ شاه را می‌دیدند درمی‌یافتند که طوفانی در پیش است و شاه خشمگین، فرامین تندی صادر خواهد کرد، از این‌رو، همه برخود می‌لرزیدند و از ترس و وحشت دعا می‌خواندند و به خود فوت می‌کردند. در یک چنین موقعیت بحرانی و خطرناکی، محمودخان کلانتر پیر تهران، از بخت بد وارد قصر شد و به طرف دیوانخانه رفت و در آستانهٔ تالاری که شاه در آن بود ایستاد و چند تعظیم پی‌درپی کرد. شاه با دیدن او عصبانیتش به اوج رسید، و به فراشها و میرغضبهایی که در آنجا حضور داشتند فریاد زد که این مردک را بگیرید و به طناب ببندید. میرغضبها به سرعت برق به پیرمرد حمله کردند و در حضور شاه و دیگر حضاری که در جلسهٔ مشورت شرکت داشتند، طنابی به گردن او انداختند و آن قدر این طرف و آن طرف کشاندند که جسد بیجان پیرمرد در جلوی پای

شاه افتاد. تمام حضار از فرط وحشت مانند بید به خود می‌لرزیدند و نگران بودند که شعلهٔ غضب قبلهٔ عالم متوجه آنها نیز گردد. کار میرغضبها که تمام شد ناصرالدین‌شاه که با عصبانیت قدم می‌زد جلوی جسد کلانتر نگون‌بخت ایستاد و به فراشها دستور داد تا او را به دم اسب ببندند و در شهر بگردانند. فراشها، جسد را روی دست تا جلوی در قصر بردند، در آنجا لباسهای او را درآورده و هر یک قطعه‌ای از آن را با پول و جواهراتی که در آن بود برای خود برداشتند و بعد جسد را با طناب به دم اسبی شرور بسته و او را کشان‌کشان در کوچه‌ها و خیابان پُر از گل و لای تهران گرداندند و سرانجام در میدان جلو دروازه جسد را وارونه بر چوبی آویختند تا همهٔ مردم آن را تماشا کنند. سرجسد به طرف زمین بود و بدن او که آسیب زیاد و زخمهای مهلکی داشت منظره‌ای بس هولناک و دلخراش پدید آورده بود. و با همهٔ این اوصاف، جمعی از مردم با بی‌تفاوتی دور جسد جمع شدند و آن را تماشا می‌کردند. و پس از دقایقی آنجا را ترک می‌کردند و دیگران جای آنها را می‌گرفتند. اما حاکم تهران و وزیر او میرزاموسی که به عقیدهٔ عموم، عامل اصلی قحطی و گرانی نان به شمار می‌رفتند فعلاً از نظایر چنین مجازات وحشتناکی رهایی یافتند، آنها را به زندان انداختند تا بعداً مورد محاکمه و مجازات قرار گیرند. هنوز معلوم نیست که در همان لحظات بحرانی چگونه آتش خشم شاه متوجه آنها نشد و آیا کسی واسطه شده بود، یا آن که خود شاه ملاحظاتی داشته است؟[۴۰۳] غیر از آنها رییس صنف خبّازان تهران، دو نفر از افسران پلیس شهر و شمار بسیاری را که به نحوی در این امر مسئول شناخته شدند دستگیر کردند و بدون آن که آنها را محاکمه کنند و حرفهایشان را بشنوند به فرمان شاه گوش، بینی و زبانشان را بریدند، عده‌ای سرباز هم از طرف شاه به دکانهای نانوایی و آردفروشی تهران اعزام شدند تا در آنجا مراقبت کنند آرد را به قیمتی که از طرف شاه تعیین شده است به فروش برسانند و هرکس را تخطی کرد بدون معطّلی بکشند. این تدابیر که توأم با ترس و وحشت مردم از مجازات هولناک کلانتر تهران و دیگران گردید، مؤثر واقع شد و تا ساعت چهار بعدازظهر نان در دکانهای نانوایی تا یک من ۱۶

---

۴۰۳. شاهزاده فیروزمیرزا نصرت‌الدوله پسر شانزدهم عباس‌میرزا و عموی ناصرالدین‌شاه حاکم تهران و میرزاموسی تفرشی وزیر تهران بودند. لازم به ذکر است تاریخ‌نویسان عصر ناصری اشاره‌ای به بازداشت آنها نکرده‌اند.

شاهی تنزّل کرد. ولی با همهٔ این احوال، نانوایان تهران که عادت به گرانفروشی و تقلب در امر نان داشتند نان سبک‌تر می‌فروختند و ۱۶ شاهی دریافت می‌کردند.

... در حقیقت کلانتر تهران قربانی شاه شد و با اعدام او جلوی ادامهٔ انقلاب گرفته شد. مردم، وقتی مشاهده کردند که کلانتر پیر، مردی که مدت سی سال تمام با قدرت در پایتخت حکمفرمایی کرده و همهٔ اهالی شهر را تقریباً می‌شناسد و در طول این مدت مورد اعتماد شاه نیز بوده است به این سرعت و بااین شدت به‌طور وحشتناکی مجازات گردیده است، از خشم شاه بیمناک شدند و جسارت خود را در حمله به قصر سلطنتی از دست دادند و از آنجا بازگشتند در نتیجه یک شورش عمومی که نزدیک بود به سقوط شاه و رژیم او بیانجامید با قربانی‌شدن عالی‌ترین مقام انتظامی پایتخت مهار شد. در حالی که هیچ قدرتی حتی تمام فرّاشها و سربازان ساخلوی تهران یارای درهم شکستن هجوم مردم و عقب راندن آنها را نداشتند. نعش کلانتر را که به دم اسب بسته بودند و در کوچه و خیابان شهر می‌گرداندند چنان رعب و وحشتی در دل مردم به ویژه شورشیان ایجاد کرد که ناچار از میدان ارک متفرق شدند. و وقتی که به منزل خود می‌رسیدند نفس راحتی می‌کشیدند و خدا را شکر می‌کردند که گرفتار خشم و غضب شاه نشده‌اند و جان خود را از این فتنه به سلامت برده‌اند.[۴۰۴]

از نویسندگان و وقایع‌نگاران ایرانی تنها فرهادمیرزا قاجار و محمدجعفر خورموجی شرح مختصری درباره این بلوا ضبط کرده‌اند. فرهادمیرزا در یادداشتهای خود بلوای نان را در روز جمعه هفدهم رمضان ۱۲۷۷ هـ.ق. ذکر کرده است.[۴۰۵] محمدجعفر خورموجی بدون ذکر تاریخ بلوا در شرح وقایع سال ۱۲۷۷ هـ.ق. چنین نوشته است:

از سوانح این سال، این که چون در سال قبل به سبب عدم نزول باران، حاصل زراعات شتوی اطراف دارالخلافه طهران در نهایت قلّت بود، لهذا کمی آذوقه سبب زیادی عسرت و ضیق معیشت متوطنین دارالخلافه آمد. غلایی هایل و بلایی نازل حادث شد از مَوقِف خلافت حکم محکم شرف صدور یافت که سی چهل هزار خروار غلّه از غلات دیوانی ولایات به

۴۰۴. هاینریش کارل بروگش، ج. ۲، ص. ۶۰۱ - ۶۰۶.

۴۰۵. برابر با ۲۹ مارس ۱۸۶۱ م.

دارالخلافه حمل شود، ولی چنان اتفاق افتاد که در این زمستان به خلاف سابق برف و باران در نهایت کثرت، سرما و بوران در غایت شدت، از اواسط شهر رجب تا اواخر زمستان، جمیع طرق و معابر مسدود، ذهاب و ایاب قوافل موقوف گردید. غلاء غلّه و غلوّ غلاء دارالخلافه را بلیّه و آفت، عموم مأکولات غالی و مرتبهٔ عالی یافت، اشخاصی که غلّه در انبار داشتند، به انباشتن انبار از درهم و دینار پرداخته، طریق خِصْب و رُفص مسدود؛ و باب بی‌انصافی و بی‌مروتی گشودند.

خدیو معدلت‌گستر، محمودخان کلانتر شهر را به رسیدگی این امور و سویّه بین‌الجمهور مأمور فرموده، فایده نبخشید، بل مزید علت گردید. حسب‌الامر شاهنشاه گردون بساط، بساط حیاتش درنوردیده، به سیاست رسید. پس معتمدان درگاه فلک‌نظیر، حسب‌الحکم خسروگردون سریر، هر که را از اواسط و اعالی که غلّه در انبار بود به قیمت غالی ابتیاع، و بر فقرا و مساکین صرف گردید. از خزانهٔ مبارکه مبالغی خطیر به ارباب استحقاق، از صغیر و کبیر انفاق و اشقاق شد. هر یک از چاکران دولت که در این عسرت مصدر خدمت و باعث توسعه معیشت اهالی ولایت آمده بود، مورد الطاف و عنایت گردید. تا اوایل شهر شوال که بیست روز از اوایل بهار می‌گذشت به حمدالله والمنّه، تفاوت کلی بهم رسانید، و زمان ابتلاء به انتها انجامید. چون زراعات شتوی به کمال رسیده در رسید، نایرهٔ آن محنت مُنطفی گشت.[۴۰۶]

روزنامه دولت علیّه ایران بدون آن که ذکری از بلوای هجدهم شعبان بنماید سیزده روز بعد از این واقعه به دل‌مشغولی شاه در مورد رفع کمبود گندم و مشکل نان شهر اشاره کرده و می‌نویسد:

... همه‌روزه مشغول امورات دولتیه هستند به خصوص در این اوقات اکثر فرمایشی که می‌فرمایند درباب وفور آذوقهٔ طهران است که به واسطهٔ برودت هوا و زیادی راه اکثر راهها مسدود شده و گندم و برنج و سایر مأکولات کمتر وارد طهران می‌شود به خصوصه حکم فرمودند جمیع شتر و قاطر دولتی به ولایات و بلوکات نزدیک طهران رفته آذوقه حمل کرده به شهر بیاورند که در ماه رمضان‌المبارک عموم ناس آسوده باشند و حکم

۴۰۶. محمدجعفربن محمدعلی خورموجی، ص. ۲۶۵ - ۲۶۶.

فرمودند درین یکماه از برنج و گوشت گمرک دیوانی مطالبه نشود که به این واسطه وفور بهمرساند و باز به تأکید به مستوفی‌الممالک وزیر داخله حکم فرمودند که برای سال نو گندم و برنج و سایر مأکولات لازمهٔ شهر را همه از املاک خالصه دولتی آورده در اول سال در انبارهای دولتی بریزند که به هیچوجه دیگر از آذوقه به مردم دارالخلافه عسرت و تنگی نرسد و هر وقت از خارج کمتر بیاورند یا نیاورند به علت انبارهای دولتی به هیچوجه احتیاج به خارج نباشد و الحق این فقره باعث آسودگی مردم خواهد شد.[۴۰۷]

دکتر بروگش در شرح بلوای نان به تحریک افکار عامه بر علیه خارجیان اشاره کرده و از وقایع و پی‌آمدهای آن سخن می‌گوید:

... در ماجرای نان و قحطی و کمیابی آن به مردم گفته شده بود که خارجیان در این امر دخالت داشته‌اند و همهٔ این بدبختی‌ها و فلاکتی که دامنگیر مردم شده، نتیجه وجود فرنگیها در کشور و حمایت شاه از آنهاست و اگر فرنگیها بروند و ایران را به حال خود بگذارند همه‌چیز روبه راه خواهد شد و از این‌رو زمینه برای حمله به اروپاییان فراهم شده بود و تنها با جرقه‌ای احتمال داشت انفجار صورت بگیرد و مردم اروپاییان را موردحمله قرار دهند که شاه با یک اقدام خشونت‌آمیز و تند و با اعدام هولناک کلانتر تهران، وحشت و رُعبی در دل مردم پدید آورد و آنها را از جلوی دروازه‌های ارگ دور کرد و ضمناً احتمال حمله به خارجیان را هم از بین برد....

در سیاست اداره یک مملکت در مشرق‌زمین **دفع‌الوقت** فوق‌العاده اهمیت دارد. با گذشت زمان همه‌چیز حل می‌شود و بسیاری از مسایل از یاد می‌رود و مردم، آنها را فراموش می‌کنند. پس از مجازاتهای پی‌درپی اعدام و دست و پا و گوش و بینی بریدن، کم‌کم وزیران و کسانی که مسئول واقعی کمبود و قحطی نان بودند نفسی به راحتی کشیدند. مردم هم از آن شور و هیجان اولی افتادند و چشمان خود را در برابر آزادشدن میرزاموسی وزیر حاکم تهران که سرنخ قحطی و گرانی نان در دست او بود بستند، میرزاموسی از زندان خارج شده و آزادانه در شهر رفت و آمد می‌کرد و از همه شگفت‌آورتر آن که برادر او را به جای محمودخان کلانتر سابق که قربانی شده بود گماشتند،[۴۰۸] و او

---

۴۰۷. **روزنامهٔ دولت علیهٔ ایران**، ش. ۴۸۶ دوم رمضان ۱۲۷۷.

۴۰۸. این شخص میرزااسماعیل تفرشی بود.

رییس پلیس و همه‌کارهٔ شهر شد.
پسر محمودخان کلانتر پس از آن که پدرش را به آن وضع وحشتناک مجازات کردند مقداری پول داد و جنازهٔ پدرش را که در میدان از پا آویخته بودند خرید و پایین آورد و آن را با احترام شستشو داد و به خاک سپرد و با کمال شجاعت مقداری سم خورد و خودکشی کرد تا زنده نباشد و شماتت و ریشخند مردم را نبیند.
جلسه مشورتی سلطنتی به جای آن که طبق فرمان شاه درصدد رسیدگی برای یافتن مقصرین واقعی گرانی و قحطی نان برآید و انبارهای مملو از گندم محتکرین را شناسایی کند و در آنها را به روی مردم بگشاید. راه رسیدگی به این امر را از مسیر اصلی خود منحرف کرد و آن را به صدراعظم تبعیدی یعنی میرزاآقاخان نوری ارتباط داد و به دنبال تحقیق در این امر برآمد که آیا میرزاآقاخان از تبعیدگاه خود به نحوی با محمودخان کلانتر ارتباط داشته است؟ و آیا نمی‌خواسته است که با دستیاری او غایله‌ای برپا کند و مردم را به شورش وادار سازد و ناصرالدین‌شاه و سلسلهٔ قاجار را به سقوط بکشاند؟ آنها شواهدی که برای این تصورات و حدسهای خود می‌آوردند این بود که محمودخان کلانتر در زمان صدارت میرزاآقاخان فوق‌العاده موردتوجه او بوده است و میرزاآقاخان، اختیارات تامّی برای اداره امور شهر به او داده بود و به همین جهت می‌گفتند که بعد از سقوط میرزاآقاخان هم ارتباط محرمانه میان او و محمودخان کلانتر وجود داشته است و آنها مخفیانه با یکدیگر مکاتبه داشته‌اند. از این‌رو دستور صادر کردند که چهل سرباز فوراً خانهٔ میرزاآقاخان نوری را در تهران اشغال کنند و در آنجا به بازرسی دقیق بپردازند و ضمناً به اقوام و خویشان او که در این خانه به سر می‌بردند اخطار نمایند که ظرف ۲۴ ساعت باید این خانه را ترک کنند و از تهران خارج شوند. روز سوم مارس [۲۰ شعبان ۱۲۷۷ هـ.ق.]که من از سفارت خارج شده بودم و در شهر گردش می‌کردم جلوی خانهٔ عده‌ای از رجال و اشراف ایران چند سرباز را مشاهده کردم که مشغول حفاظت و پاسداری بودند. این سربازان را ظاهراً برای آن در این منازل گماشته بودند که هنوز از شورش و بلوای مجدد مردم بیمناک بودند و می‌ترسیدند که خانهٔ این افراد که مورد تنفر مردم هستند مورد هجوم و غارت آنها واقع شود. در میان مردم، این حرفها به گوش می‌رسید که گرچه شاه دستور داده است انبارهای گندم محتکرین گندم را

کشف کنند و در آنها را باز نمایند ولی این فرمان، فقط در مورد نانواها و کسبهٔ جزء اجرا شده است و وزیران و مقامات بالا که هر یک، انبارهای بزرگی از گندم دارند مانع از اجرای حکم دربارهٔ خودشان شده‌اند و انبارهای انباشته از گندم آنها همین‌طور دست‌نخورده باقی مانده است. از این‌رو مردم از اوضاع ناراضی هستند و فقط به علت ترس و وحشتی که دارند اقدام به اجتماع و شورش دیگری نمی‌کنند و در یک چنین محیط مالامال نارضایتی بود که در شب سیزدهم مارس، توپها با شلیک خود، فرارسیدن ماه رمضان را که ماه مقدس و عبادت مسلمین است اعلام کردند.[۴۰۹]

به دنبال قحطی و کمبود و گرانی نان وقوع دزدی و جنایت نیز در تهران افزایش یافت دکتر بروگش دراین‌باره می‌نویسد:

... دزدی و سرقت و جنایت هم در تهران روبه افزایش گذاشته بود و روزی نبود که یک یا چند نفر را مجازات نکنند، روز نهم مارس [۲۶ شعبان] هفت نفر از لوطیها و اشرار محلاّت شهر راکه متهم به دزدی و هتک ناموس بودند به فرمان شاه اعدام کردند؛ در میان این هفت نفر یک نفر لوطی بود که سردستهٔ اشرار محسوب می‌شد و یک بار او را دستگیر کرده و دستهایش را بریده بودند ولی بازهم به کار خود و دزدی و راهزنی ادامه داده بود، چگونگی اعدام هریک با دیگری تفاوت داشت و شاه مخصوصاً دستور داده بود تا آنها را به وضع هولناک‌تر و وحشت‌آورتری بکشند تا موجب عبرت دیگران شود.[۴۱۰]

● قحطی دیگر در تهران

درسال ۱۲۸۷ هـ.ق. به‌علت کمبودبارندگی بیشتر شهرهای کشور باکمبود غله‌وگرانی آن روبه‌رو شدند. در تهران اوضاع بحرانی‌تر از دیگر نقاط مملکت بود چراکه در پی خشکسالی بیماری وبا نیز درشهر شیوع یافت، به‌طوری‌که نوشته‌اند: «در تهران و اطراف نزدیک به صد هزارتن مردند وکسی به شست و شوی اجساد دست نمی‌گشود.»[۴۱۱] در

---

۴۰۹. هاینریش کارل بروگش، ج. ۲، ص. ۶۰۸ - ۶۰۹.

۴۱۰. همان، ص. ۶۱۱.

۴۱۱. محمد مجدالملک سینکی، **رسالهٔ مجدیه** (تهران: اقبال، ۱۳۵۸)، ص. ۶۴.

اوضاع و احوالی چنین ناصرالدین‌شاه عزم زیارت عتبات و سیاحت عراق عرب نمود و روز بیست و هشتم جمادی‌الاخر/چهارم مهر ۱۲۴۹ ش. موکب همایونی رهسپار سفر گردید. عبدالله مستوفی در شرح قحط و غلای تهران چنین می‌نویسد:

در سال ۱۲۸۸، سال قحطی عمومی است از یکی دو سال پیش کم‌بارانی شروع و گرانی و تنگی خواربار خودنمایی می‌کرد ولی در زمستان سال ۱۲۸۷ باران هیچ نبارید و مایه‌های سنواتی هم تمام شده بود، قیمت نان که در اوایل ۱۲۷۸ بیش از یک من شش هفت شاهی نبود به مرور ترقی کرده در این وقت به یک من یک قران رسید. مردم پایتخت این اشعار را ساخته به طور تصنیف می‌خواندند:

شاه کج‌کلا رفته کربلا گشته بی‌بلا
نان شده گران یک من یک قران یک من یک قران
ما شدیم اسیر از دست وزیر
از دست وزیر

مقصود از وزیر، میرزاعیسی پسر میرزاموسی وزیر سابق تهران است که بعد از پدر تازه به وزارت تهران و پیشکاری نایب‌السلطنه برقرار شده بود...

باری دشمنان میرزاعیسی برای از کار انداختن او این تصنیف را ساخته بودند چنان که به زودی میرزاعیسی معزول و پاشاخان امین‌الملک به پیشکاری نایب‌السلطنه و وزارت تهران برقرار شد.

در زمستان سال ۱۲۸۸ قیمت نان به یک من پنج قران که پانزده شانزده برابر قیمت عادی آن بود رسید به طوری که مجبور شدند از روسها استمداد کنند و شاید برای دفعهٔ اول پای آرد روسی که چون از **حاجی طرخان**[۴۱۲] حمل می‌کردند به آرد حاجی طرخان معروف گردید به ایران باز شد. در زمستان این سال برف و باران بی‌حسابی آمد و همین بارندگی زیاد در پاره‌ای از جاها راه‌بندان کرد و بیشتر مایهٔ تلف نفوس گردید. در بهار هم مرض حصبه و مُحرِقه خیلی از مردم را اعم از بی‌چیز و منعم به دیار فنا فرستاد. این اول دفعه‌ای بود که ناصرالدین‌شاه در سلطنت خود با چنین پیش‌آمدی مواجه شد و سبب گردیده است که در آتیه، همیشه حساب کار نان شهر را داشته و

۴۱۲. مقصود شهر و بندر **استراخان** در روسیه است که در کنار مصب رود ولگا و دریای مازندران قرار دارد. این بندر به **هشترخان** نیز شهرت دارد.

تحت مراقبت مخصوص خود نگاهدارد و از تکرار نظیر آن جلوگیری کند. به هر صورت در ماه سوم بهار ۱۲۸۹ غلهٔ بلوکات گرمسیر تهران رسید و قیمت نان بعد از یک ماهی به همان شش هفت شاهی قبل از سنوات خشکی و قحطی تنزل کرد.[۴۱۳]

روایت غلامحسین‌خان افضل‌الملک مورخ رسمی دورهٔ مظفری حکایت از آن دارد که در آن سال شوم یکی از نفرت‌انگیزترین فجایع بشری نیز در شهر دارالخلافهٔ ناصری به وقوع پیوسته است:

چنان در خاطر دارم که در سنهٔ [۱۲۸۸ هـ.ق.] در دورهٔ ناصریه، سه سال در ایران قحط و غلا دست داد. در تمام ایران حاصل نرویید. کار بر مردم سخت شد. قیمت یک من نان به پنج قران و ده شاهی رسید، که دویست و بیست پول باشد. مورخین آن زمان ناقص بوده، یا ملاحظه‌ای در کار داشته، جزییات آن زمان را ننگاشته‌اند. من در آن زمان مورخ نبوده؛ لکن، همه‌چیز را به یاد دارم. و کنون به صدق می‌نگارم.

واللّه! به رای‌العین دیدم که مردم در سر گذرها از گرسنگی می‌مردند. آن‌وقت، سایرین جمع شده، به دهان او نان می‌گذاشتند. بعضی به جان آمده، می‌گفتند که: «یک روز و یک شب بیشتر است که بی‌نان مانده‌ایم.» بعضی دیگر از بوی نان به جان نیامده، حیاتشان عودت نمی‌کرد. و من که بچه بودم و به محلات خارج چندان عبور نمی‌کردم، در اطراف خانهٔ خود سه نفر را چنین دیدم. و باز در ایران، کار به جایی کشید که خون گوسفندان کشته را جمع کرده، در آتش گذاشته، قدری گرم کرده، می‌خوردند. پوست خیک روغن و شیره را اگر می‌یافتند، می‌خوردند. مردم بیچاره اگر بچه را پنج ساله یا شش‌ساله، که ممیز نبود، گول زده، به خانهٔ خود برده، او را کشته، در دیگ انداخته و جوشانیده می‌خوردند. **بچه‌خوره** یک عنوانی بود که اگر اغنیاء می‌خواستند بچه‌های خود را بترسانند، می‌گفتند: «هیچ مگو که بچه‌خوره آمده است!» لهذا، بچه‌ها ساکت می‌شدند. بسی بچه‌ها را از دیگهای خانهٔ مردم پخته درمی‌آوردند.

... سبحان‌اللّه! کار آن دوره که من به خاطر دارم، بدین مثابه بوده است. ولی، شاه شهید ناصرالدین‌شاه در آن دوره کاری که کرد این بود که: دویست نفر از

---

۴۱۳. عبداللّه مستوفی، ج. ۱، ص. ۱۱۰.

فقرای تهران را به ناظم خلوت خود سپرد که خرج ایشان را متحمل بود. و به هر یک از اعیان و ارکان دولت، ده تن و بیست تن و سی تن سپرد که آنها متحمل مخارج ایشان شوند. و مرحوم حاج‌میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم، که صدراعظم آن دوره بودند، قرار دادند که در قورخانه شب نانها بپزند؛ و علی‌الصباح هر کس در میدان مشق حاضر شود به او قرصه نانی دهند و از در دیگر او را بیرون کنند. هر روز، به قدر ده هزار زن و مرد به میدان مشق حاضر شده، قرصه نان می‌گرفتند. ولی، در میان این مردم بعضی استحقاق داشتند و برخی، مثل زنان فواحش، محض نظاره و تفنن حاضر شده، نان می‌گرفتند و ابداً استحقاق نداشتند. و باز بسی از زنان بیوه و مردمان با استحقاق در این شهر تهران بودند، که ابداً به میدان مشق حاضر نشده، نان نمی‌گرفتند؛ و به ذلّت گذران می‌کردند و به اسباب‌فروشی و قناعت و اظهار مطلب نزد اقوام، حفظ آبرو می‌کرده، جان خود و اولاد را سالم می‌داشتند.

پس از سه سال، کار به سهولت گذشت؛ حاصل به دست آمد. نان خبازان روی بار الاغان کرده و در زرورق چسبانیده، به اطراف می‌گذرانیدند. و من در آن زمان بچه بودم، به خاطر دارم که مردم شادیها داشتند و دیگر قحط و غلایی فراهم نبود...[۴۱۴]

مرحوم احتشام‌السلطنه نیز درباره این قحطی می‌نویسد:

... با این که من خیلی طفل بودم و جز خیابان باب همایون و کوچه‌های اطراف خانهٔ خودمان را نمی‌دیدم، نمی‌دانم به چه مناسبت گذارم به کنار خندق در محلی که امروز به خیابان چراغ گاز معروف است افتاد و جمعی از مردم را دیدم که بر سر یک لاشهٔ اسب یا قاطر ریخته و با چاقو آن را می‌بریدند و از دست یکدیگر می‌کشیدند.

باز در خاطر دارم که در خانهٔ ما چندتن عمله کار می‌کرد، وقت ظهر برای میرزامختار گرگانی معلم ما که شخص تند و بدخویی بود از اندرون ناهار آوردند. غذایی که برای او داده بودند عبارت بود از نان و پنیر و آش. میرزامختار کاسهٔ مس را میان باغچه انداخت که من نمی‌توانم هر روز آش بخورم. عملجات فوراً به روی آش ریخته شده افتادند و شروع به لیسیدن

---

۴۱۴. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۹۳ - ۳۹۵.

آشها نمودند.
هم‌چنین در خاطر دارم، که شخصی یک عدد نان از روی منبر دکان خبازی ابتدای خیابان علاءالدوله برداشت، نانوا و کسبه و مردم رهگذر بر سر او ریختند که نان را بگیرند و او در همان حال که با مشت و لگد بر سر و سینه‌اش می‌زدند نان را می‌بلعید.
زمستان آن سال به نهایت سخت شد، سرما و گرسنگی و بی‌نظمی در جمیع شئون و نبودن هیچ وسیله‌ای برای رفع آن بلیات هزارها مردم جان سپردند و ناخوشی وبا هم در تعاقب این مصیبتها شایع شد، مردم بعد از خوردن سگ و گربه و هرچه خوردنی و به قول معروف دندان‌گیر بود ناچار به خوردن اطفال پرداختند. مردم قحطی‌زده، اطفال را می‌دزدیدند و می‌خوردند...[۴۱۵]

● **واقعهٔ دلخراش در تهران**

در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه تصمیم گرفت برای دومین‌بار به فرنگ سفر کند. یک روز قبل از آغاز سفر خود به زیارت مرقد حضرت عبدالعظیم (ع) رفت، اما حادثه‌ای پیش‌بینی نشده و ندانم‌کاری همراهان شاه منجر به وقوع پیشامدی ناگوار و دلخراش شد، حاج‌سیاح دراین باره می‌نویسد:

... فوج اصفهان که مدتی بود در طهران، قراول و دربان دربار شاه و اعیان بوده در سرمای زمستان با آن لباس کرباس کهنه، در درها یا زیر چادر زحمت دیده بودند و با گرسنگی و زحمت به سربرده و اقوام و عیالشان پریشان و بی‌پرستار و چشم به راه مانده بودند، مواجب هم که از دولت رسیده بود، سرتیپ و صاحب منصب خورده و آن بیچارگان بی‌پول، گرفتار سرما و نان خشک بوده به تنگ آمده، هر قدر اصرار به صاحب منصب کرده مواجب خواسته و مرخصی طلب کرده بودند که مدت خدمت و سفر به سرآمده به اوطان خود بروند، نه مواجب رسیده نه مرخص شده بودند و جز فحش و کتک اجری نبرده بودند. **احمدخان علاءالدوله**، پسر علاءالدوله بزرگ که واقعاً من در هیچ‌نقطه شخصی به این بیرحمی و حرص و شقاوت ندیده‌ام و همه او را به این صفت سختی و بیرحمی و کج‌خلقی می‌شناسند با سرتیپ

---

۴۱۵. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۱۲ - ۱۳.

فوج آشنا بود و خودش از رکابیان شاه بود. این فوج که از شدت زحمت و طول سفر و اذیت صاحب‌منصب به تنگ آمده بودند، چند نفر از سرشناسان ایشان به امید این که عید است و شاه به بدرقهٔ پسرش می‌رود و به زیارت حضرت عبدالعظیم (ع) و هر کس از بزرگ و مقتدری شکایت دارد دیگر بالاتر از شاه کیست عرض نماید، عریضهٔ تظلم به شاه نوشته و از مشقت حال خود و سختگیری صاحب منصبان شکایت کرده، در وقتی که شاه از طهران خارج شده به حضرت عبدالعظیم (ع) نرسیده به شاه داده بودند. شاه در عوض این که مرحمت کند و به عرض ایشان رسیدگی کند امر کرد فراشان بر سر ایشان تازیانه زده از کنار راه دور کنند و فرمود: «نباید کسی از بزرگتر از خود شکایت کند» در این بین که فراشان بر سر سربازان تازیانه می‌زدند، چند نفر از سربازان که اسلحه و چوب هم نداشتند چند سنگ از زمین برداشته، فراشان را خواستند از خود دفع کنند، به طرف فراشان انداختند. از بدبختی بیچارگان یکی از آن سنگها به کالسکهٔ شاهی برخورد، فوراً شاه به غضب درآمده علاءالدوله را فرستاد که ببیند چه می‌گویند. او به تاخت رفته سربازان با تضرع گفتند: «از خاکپای اقدس، ترحم و مواجب و مرخصی می‌خواهیم» لکن او فوراً برگشته به شاه عرض کرد: «اینها به شاه یاغی شده می‌گویند اگر مرخص نکنند سنگباران می‌کنیم.» پس احمدخان علاءالدوله به کالسکه‌چی شاه گفت: «تند بران» کالسکه‌چی اسبها را دوانیده شاه در شاه‌عبدالعظیم (ع) پیاده شد با ظل‌السلطان ملاقات و بیان حال سربازان کرده از او برای مجازات آنان مشورت کرد. ظل‌السلطان می‌گوید: «اعلیحضرت را سزاوار است سربازان را اخراج فرماید بروند پی رعیتی خودشان و از سرتیپ ایشان مؤاخذه فرماید که بیچارگان را به این امر شنیع مجبور کرده» لکن شاه امر می‌کند جمعی از جوانان ایشان را بگیرند. سی نفر را گرفتند، به طهران برگشت و بدون استنطاق و سئوال و جواب امر کرد ده نفر زبدهٔ جوانان آنها را به طناب خفه کنند. نه نفر را طناب‌کش کردند، یکی که بسیار جوان خوش‌منظری بود و زیاد مضطرب بوده می‌گفت: «آه مادرجان! چشمت به راه ماند، بی‌تقصیر کشته می‌شوم.» شاهنوازخان افغان خود را به قدم شاه انداخته عفو او را خواسته او را خلاص کرد. نه نفر کشته شدند، بیست نفر را به چوب و فلک بسته این قدر چوب زدند که گوشت پاها همه ریخته، همه غش کرده، به حال مرگ افتادند و گوش ایشان را بریدند. من به وجیه‌اللّه

میرزا گفتم که: «چرا تو رفته جوانان خوب را انتخاب کرده، برای تیغ جلاد آوردی؟» در جواب گفت که: «من خیال کردم بلکه شاه به جوانی آنها رحم کند و نگیرد.» از قضا این سربازان عارض هم نبودند بلکه بی‌خبر بودند، ایشان را از قراولخانه احضار کرده بودند و به شادی می‌آمدند که انعام دریافت دارند، به این بلا دچار شدند و کسی از درباریان توسط نکرد بجز سپهسالار که به خاک افتاده عفو خواست، شاه گفت: «فضولی موقوف!» او رفت در یک طرف مشغول گریه شد.[۴۱۶]

روزنامهٔ ایران خبر زیارتی شاه را به حضرت عبدالعظیم بدون کوچکترین اشاره‌ای به حادثهٔ ناگوار قتل و سیاست عده‌ای سرباز بی‌گناه چنین درج کرده است:

روزچهارشنبه بیست‌ونهم شهرربیع‌الاول [۱۲۹۵ هـ.ق./۱۳ فروردین ۱۲۵۷] بندگان اعلیحضرت قدر قدرت اقدس همایون شهریار صاحبقران ابدالله عیشه و ایّد جیشه چون دیگر روز را مصمم سفر فرخنده اثر فرنگستان بودند تقدیم زیارت حضرت مقدسه عبدالعظیم و تلثیم عتبه علیای امامزادهٔ واجب‌التعظیم را تیمناً مغتنم داشته و فرض ذمت جمال عقیدت و صفای نیت ملوکانه شمرده به فیض زیارت مرقد منورهٔ آن حضرت فایض و نایل شدند و پس از کسب سعادت و جلب فیوضات بازگشت و مراجعت به مقر جهانبانی فرمودند.[۴۱۷]

این اقدام نفرت‌انگیز ناصرالدین‌شاه موجب شد در اروپا از او با سردی استقبال شود، بنجامین می‌نویسد:

چند روز بعد از این مجازات هولناک بود که ناصرالدین‌شاه به دومین سفر خود به اروپا پرداخت ولی خبر این واقعه خونین و اعدام دستجمعی عده‌ای بی‌گناه، قبل از او به کشورهای اروپایی رسید و به حیثیت و موقعیت شاه ایران لطمهٔ زیادی رسانید. در ضیافتها و مراسمی که به مناسبت ورود او در دربارهای مختلف اروپا داده می‌شد از شاه با سردی استقبال شده و همه سعی می‌کردند نفرت خود را از این مجازات که آنرا وحشیانه می‌نامیدند، به طریقی ابراز دارند. حکومتهای استبدادی اروپا نیز مخالفان خود را نابود می‌کنند ولی روش ملایمتری به کار می‌برند و هرگز دستور اجرای سر بریدن

---

۴۱۶. محمدعلی بن محمدرضا سیاح، ص. ۱۱۱ - ۱۱۳.

۴۱۷. **روزنامه ایران**، ش. ۳۵۹ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۹۵.

دوازده نفر را در حضورشان صادر نمی‌کنند.[۴۱۸] عکس‌العمل محافل اروپایی در سفر ناصرالدین‌شاه اثر خوبی در میان محافل روشنفکر و تحصیل‌کردهٔ ایران که با این خشونتها مخالف بودند، بخشید و خود ناصرالدین‌شاه هم متوجه انعکاس این واقعه شد.[۴۱۹]

● بیماری وبا در دارالخلافهٔ ناصری

در قرن سیزدهم هجری و اوایل قرن چهاردهم بیماری وبا به کرّات در ایران شیوع داشته و همیشه تلفات سنگینی را به همراه آورده است. زیرا در آن زمان علاوه بر این که به مسئله بهداشت توجهی نمی‌شد وسایل پیشگیری هم فراهم نبود و هم‌چنین به علت نبودن پستهای قرنطینه و آزاد بودن مسافرت اشخاص مبتلا به این بیماری از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر این مرض به سرعت در کشور اشاعه می‌یافت و تعداد زیادی قربانی می‌گرفت.

اولین وبای بزرگ درسال ۱۲۳۶ هـ.ق./۱۸۲۰م. درزمان فتحعلی‌شاه‌ازراه‌خلیج‌فارس به ایران سرایت کرد و تلفات سنگینی ببار آورد و بعداً در بعضی نقاط ایران به صورت بومی درآمد و چند سال یک مرتبه کم و بیش دیده می‌شد. آن زمان بیماری وبا علاوه بر تلفات زیاد جانی در وضع کشاورزی و اقتصاد و تجارت مملکت هم اثرات ناگواری به جای می‌گذاشت.[۴۲۰]

در دورهٔ ناصرالدین‌شاه نیز چندبار وبای بزرگ در تهران شیوع یافت و تلفات سنگینی برجای گذاشت. کنت گوبینو وزیر مختار فرانسه در دربار ناصری درباره وبای سال ۱۸۵۶ م./۱۲۷۳ هـ.ق. در تهران می‌نویسد:

---

۴۱۸. چون بنجامین خود مستقیماً شاهد واقعه نبوده است لذا رویت او با حاج سیاح کمی متفاوت است.

۴۱۹. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **سفرنامه بنجامین**، ترجمه محمدحسین کردبچه (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص. ۱۳۵.

۴۲۰. ر.ک: علی‌اکبر جلیلوند رضائی، «وبا بیماری مهلک قرنهای گذشته و تلفاتش در یک نگاه»، **رستاخیز**، ش. ۷۳۴ بیست و سوم مهرماه ۱۳۵۶، ص. ۱۴.

در سال ۱۸۵۶ بیماری وبای سختی در ایران و تهران بروز کرد و هر کس دوپا داشت و می‌توانست فرار نماید برای حفظ جان خود از پایتخت فرار نمود.
مردم چنان می‌مردند که گویی برگ از درخت می‌ریزد و با این که در تهران آماری برای تعیین شمار بیماران وجود ندارد معذلک من تصور می‌نمایم که بیش از یک سوم سکنهٔ تهران بر اثر وبا مردند.
در کشوری که بنگاههای خیریه نیست، در کشوری که روحانیون بزرگ برخلاف روحانیون مسیحی وظیفهٔ خود نمی‌دانند که بنگاههای خیریه ایجاد نمایند، در کشوری که مریضخانه وجود ندارد و آب مشروب از مجراهای سرباز و بدون حفاظ عبور می‌کند آن هم در گرمای تابستان معلوم است که بیماری وبا چه بر سر اهالی می‌آورد.
در همان روزهای اول که بیماری بروز می‌کرد از طرف سفارت فرانسه برای جلوگیری از توسعهٔ بیماری اقداماتی شد. من‌جمله ما به دربار تأکید کردیم که به وسایل مقتضی به مردم بفهمانند که به هیچ‌وجه آب خام ننوشند و همواره آب را پس از این که ده پانزده دقیقه جوشید میل نمایند، ولی هیچ‌کس به این حرف گوش نمی‌داد و مردم مثل همیشه آبهای جوی را می‌نوشیدند.
ما به وسیله جارچی‌های دربار به مردم گوشزد کرده بودیم که البسهٔ اموات را بسوزانند و تا آنجا که ممکن است آبهای مشروب را نیالایند و در چاهها مرتباً آهک بریزند ولی مردم به اقدامات بهداشتی ما توجه نداشتند و می‌گفتند که مرض از طرف خدا می‌آید. اگر خدا خواست ما خواهیم مرد وگرنه زنده خواهیم ماند.
دیگر از یادآوریهایی که ما کردیم این بود که مردم مطلقاً سبزی خام نخورند و از خوردن میوه تا آنجا که ممکن است خودداری نمایند و در صورتی که میل به خوردن میوه دارند آن را با شکر بجوشانند. لیکن این حرفها در گوش کسی اثر نمی‌کرد.
به زودی چند تن از اطرافیان ما از بیماری وبا مردند و من که وضع را چنین دیدم برای فرار از این مرض تهران را ترک کردم...[۴۲۱]

---

۴۲۱. ژوزف آرتور گوبینو، **سه سال در ایران**، ص. ۹۳ - ۹۴.

● وبای بزرگ در تهران عصر ناصری

در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. وبای دیگری از راه روسیه به رشت و از افغانستان به مشهد وارد و از آنجا به اکثر شهرهای بزرگ سرایت کرد که یکی از وباهای سخت و بسیار هولناکی بود که کشتار فوق‌العاده نمود. هم‌زمان با شیوع وبای ذیقعده ۱۳۰۹ هـ.ق./مه ۱۸۹۲ م. دکتر تولوزان به منظور جلوگیری از شیوع بیماری وبا دستورالعملی نوشت که همان موقع به فارسی ترجمه و برای اطلاع عموم منتشر گردید و مقرر شد که ادارات حفظ صحهٔ هر شهر جهت پیشگیری از شیوع وبا آن را به کار بندند:

اولاً - تمام مسافرینی که از ولایات وبایی می‌آیند باید جستجو نمایند. نقطه‌ای را که عبارت از یک خانه یا چندین اطاق باشد در بیرون شهر جهت مسافرین مرضی تدارک نمایید.

ثانیاً - این محل عبارت است از دو اطاق یا دو چادر یکی جهت کسانی که ناخوش هستند و دیگری جهت اشخاصی که موهم آن است، مبتلا به مرض مذکور شوند.

ثالثاً - در همان جا دوای مخصوص و اسباب رفع عفونت باید حاضر باشد.

رابعاً - در هر یک از این سه محل یک نفر رییس طبیب و یک یا دو سه پرستار باید حاضر باشند.

خامساً - یک نفر طبیب باید همه وقت در آنجا حاضر باشد. هرگاه رییس این اداره جایی بخواهد برود یک نفر نایب قائم‌مقام مشارالیه باید بشود.

سادساً - مسافرینی که به شهر می‌خواهند داخل بشوند بدواً باید یکان یکان را در این اداره بیاورند که طبیب آن اداره ایشان را ببیند و حالشان را ملاحظه نماید.

سابعاً - مسافری که علامت درد دل یا ناخوشی معده و امعاء مثل اسهال و تهیج[۴۲۲] و بارهٔزبان و فرورفتگی چشم درآنها مشاهده می‌شود باید چندروز ایشان را نگاهداری نمایند تا معالجه نموده مرضشان را قلع و قمع نماید.

ثامناً - هر مسافری که حالتش صحیح است یک تذکره حفظ صحتی به او داده خواهد شد و تذکره مزبور بیان می‌کند که طبیب حفظ صحت او را ملاحظه نموده و مرضی در او مشاهده ننموده است. این تذکره باید به

---

۴۲۲. تورم، نفخ شکم

حکومت آن بلدی که عزیمت دارد یا به کدخدای محله داده شود. هر شهری که توقف خواهد کرد مدت پنج شش روز باید همه روزه طبیب خود حفظ صحت او را مشاهده کند و یقین برای او حاصل شود که علامات وبایی در آن شخص ظاهر نیست.

تاسعاً - اهالی گمرک یا یکی از پرستاران حفظ صحت دربازدید بنه‌ها و مایحتاج سفر که مسافرین دارند باید دقت لازمه معمول دارند، صندوقها و یخدانها و مفرشها را باز نموده، رخوت کثیفه و تمام اسبابهایی که ممکن است قبول تعفن نموده باشند نباید به صاحب مال ردکرد مگر بعد از آن که با جوشانیدن در آب یا گذاشتن در تنور یا دادن دود گوگرد یقین نمایند که رفع عفونت از اشیاء مزبوره شده است.

دستوالعمل جهت رفع عفونت در امراض وباییه و سایر امراض

اولاً - تمام عفونات راکه می‌توان برطرف نمود هرگاه رخوت و البسهٔ خود را پنج دقیقه در آن بجوشانید.

دویم - هرگاه لباس مزبور را در هوا معلق نمایند باز هم رفع عفونت خواهد کرد، لکن سه هفته طول خواهد کشید.

سیم - اسید فینیک و کلراد دوشو و سولفات دوکوشور، این سه هر یک دوایی بی‌نظیرند جهت رفع عفونت در صورتی که ادویه مزبوره را محلول کرده و البسهٔ خود را مبلول نمایند. مقدار هر یک از اینها یک در دویست یا پانصد آب است.

چهارم - سوبلیمه یک قسمت در هزار قسمت آب یا در ده هزار قسمت رفع عفونت خواهد نمود. لکن چون سم بزرگی است کمال احتیاط را دارد.

پنجم - اسید سولفورو بسیار مفید است. در صورتی که بخواهند رفع عفونت را از اطاق بزرگی بنمایند، در هر ذرع مکعب از این اطاق باید مقدار شش مثقال گوگرد بسوزانند و درهای اطاق را ببندند.

ششم - جهت رفع عفونت بدن، انسان باید بدن خود را با آب گرم و صابون شستشو نماید.

هفتم - مسافر رخوت خود را باید عوض کرده لباس تازه بپوشند و لباس قدیم خود را مدت پنج دقیقه در آب بجوشانند یا دود گوگرد بدهند.

هشتم - کسانی که جهت تجارت لباسهای کهنه از ولایت وبایی می‌آورند که به صحاف و کاغذساز و غیره بفروشند باید آن لباس را به کلی معدوم ساخته بسوزانند.
نهم - دود گوگرد از سایر دودهای دیگر از قبیل دود کلرادسید به نظر ارزانتر و آسانتر است و از بخار آنهم به مراتب بهتر است، باید قدری گوگرد بگیرند و در عرق‌تر نمایند، درهای اطاق را بسته و آتش بدهند. رخوت و سایر امتعه را معلق نمایند که دودآلود شده و رفع تعفن بشود.
دهم - نمک طعام را هرگاه در آبی جوشانیده رخوت را با آن آب بجوشانند رفع تعفن خواهد شد.
یازدهم - اطاقی که گوگرد آتش می‌دهند باید متکا و تشک و لحاف و غیره را بشکافند، پنبهٔ آن را خارج نموده که دود مزبور در آنها نفوذ تامه نماید.
دوازدهم - در زیر آب چاهها و مبارز یک تبریزی زاج سبز در ده تبریزی آب حل کرده و در آنجاها بریزند. هرگاه مبارز وزیر آب بسیار کثیف باشد، دو سه برابر از محلول مزبور بریزند.

صورتی که حکومت ولایات باید قدغن نمایند در کوچه‌ها و محلات اعلان نمایند:
اولاً - حکم کسانی که منزل خود را بخواهند به مسافری که از خراسان یا سایر بلادی که فی‌مابین خراسان و طهران واقع است اجاره بدهند مجبور است که به حکام شهر فوراً اطلاع داده که همچو مسافری که وارد شده چنین سکنایی می‌خواهد.
ثانیاً - اطلاع مزبور عمومیت دارد اعمّ از غنی و فقیر و غیره و غیره باید مجری بدارند.
ثالثاً - هر مرضی شبیه به وبا که مسافرین واهالی شهر مبتلی شوند باید همان ساعت شخص حکومت را مستحضر سازند.
رابعاً - کسانی که به حکم مزبور اطاعت ننمایند سه الی پانزده روز محبوس خواهندبود و مبلغ پنج‌هزار دینار الی پنج تومان هم جریمه خواهند شد.[۴۲۳]

---

۴۲۳. علی‌اکبر جلیلوند رضائی، ص. ۱۵.

در اواسط ذیقعده سال ۱۳۰۹ هـ.ق. برای جلوگیری از سرایت این بیماری توسط مسافران خراسان به تهران به دستور کامران‌میرزا نایب‌السلطنه یک پست قرنطینه در ایوانکی مستقر شد که ریاست آن با جعفرقلی‌خان اعتضادنظام بود و علاوه بر اطبای ایرانی دکتر مورل طبیب فرانسوی نیز در آن عضویت داشت. اعتمادالسلطنه که در آن هنگام شاه را در سفر بروجرد همراهی می‌کرد در یادداشت روز یکشنبه اول ذیحجهٔ خود دراین باره چنین می‌نویسد:

> کاغذجاتی که نوشته بودند حکیم مورل با هفتصدنفر سرباز قرانتین به ایوان کیف فرستادند که ممانعت وبا را بکند. عجب خیال خامی است. مثل این که زوار مشهد نمی‌توانند از راه فیروزکوه به طهران بیایند. کاری که ده ماه قبل در میان افغانستان باید بکنند، حالا چهارفرسخی طهران می‌کنند.[۴۲۴]

دکتر فووریه نیز که در این سفر ملتزم رکاب ناصرالدین‌شاه بود در همین‌باره می‌نویسد:

> از مضمون مراسلاتی که می‌رسد دیگر شبهه‌ای نمی‌ماند که وبا در ایران داخل شده بلکه دامنهٔ آن توسعه نیز پیدا کرده است. ابتدا از راه هرات به مشهد رسیده و قریب یک ماهی است که در آنجا تلفات بسیار وارد می‌کند، سپس از راه شاهرود طریق طهران را پیش گرفته و از طرفی دیگر در رشت نیز وبا ظاهر شده و در اینجا از باکو آمده است. رشت ابتدای جادهٔ بحرخزر به طهران است و رفت و آمدی که در این راه می‌شود از همهٔ راهها بیشتر است. می‌گویند که برای جلوگیری از توسعهٔ مرض اقدامات احتیاطی لازم شده است، اما چه نوع اقدامی؟ من که از این اقدامات اطلاعی ندارم اما خیال می‌کنم که هیچ اقدامی به عمل نیامده، به هرحال اکنون که مرض سراسر خراسان راگرفته و از دروازه‌های گیلان وارد شده باید در دفع آن جهد وافی به عمل آورد.[۴۲۵]

باوجود تمام کوششی که هیئت پزشکی مستقر در ایوان کی به عمل آورد به دلیل عدم رعایت اصول بهداشتی از سوی ساکنان دارالخلافه تهران و هم‌چنین آزاد بودن

---

۴۲۴. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۱۹ - ۸۲۰.

۴۲۵. ژوانس فووریه، ص. ۲۷۸ - ۲۷۹.

سایر راههای خراسان و رشت و از طرفی دستورات ضدونقیض نایب‌السلطنه وبا به تهران سرایت کرد. مرحوم علی‌اکبر جلیلوند در این‌باره می‌نویسد:

... هنگامی که هیئت مزبور در ایوان کی برای انجام مأموریت خود مستقر بود، عده‌ای از اعراب و سادات اهل بحرین و بصره که از عتبات عالیات برای زیارت مشهد مقدس عازم بوده‌اند در ایوان کی به وسیلهٔ اعتماد نظام رئیس هیئت مزبور متوقف گردیده و از عبور آنها جلوگیری می‌شود ولی مسافرین مذکور به کامران‌میرزا نایب‌السلطنه متوسل می‌شوند و ایشان هم در جواب تلگراف اعتضاد نظام چنین تلگراف می‌نماید:

از طهران به ایوان کیف

جواب - عمدةالامراءالعظام اعتضاد نظام. تلگراف شما در باب اعراب و سادات بحرین و بصره رسید. چون از عتبات عالیات طی مسافرت کرده‌اند اجازه بدهید بروند ولی از آنها اطمینان حاصل کنید که در مراجعت از این راه معاودت نکنند(!) به خود آنها هم جواب تلگراف شد. در دارالخلافه هم اقدامات لازمه شده خاطر شما جمع باشد. نایب‌السلطنه به تاریخ ۲۴ شهر ذیقعده ۱۳۰۹.

... با این طرز فکر جلوگیری از اشاعه مرض مهلک وبا آن هم با شرایط و امکانات آن زمان عملی نبوده است.

به هرحال وبای ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ بیش از دوماه در تهران مشغول کشتار بود. ناصرالدین‌شاه اواخر ذیحجه از سفر مراجعت و پس از دو روز اقامت در سلطنت‌آباد با درباریان و ملتزمین به شهرستانک رفتند. نایب‌السلطنه هم به اوشان عزیمت نمود و تا آخر سفر شاه و درباریان و وزراء و اعیان و اشراف و متمولین که می‌توانستند از تهران خارج شوند به ییلاقات پناه بردند و وبا اهالی بی‌پناه تهران را درو می‌نمود. در این سال میرزاعیسی وزیر دارالخلافه که در تهران مانده و به امور شهر رسیدگی می‌نمود به وبا مبتلا شد و فوت نمود.[۴۲۶]

---

۴۲۶. علی‌اکبر جلیلوند رضائی، ص. ۱۴.

● واگذاری امتیاز انحصار تنباکو و شورش مردم تهران

ناصرالدین‌شاه در ۲۴ صفر ۱۳۰۷ هـ.ق. از سومین سفر خود در اروپا به تهران بازگشت. چهار ماه بعد از آن تالبوت از منسوبین سالیسبوری صدراعظم انگلیس برای اخذ امتیاز انحصار تنباکوی ایران به تهران آمد و با جلب نظر میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان و پیشکش ۲۵ هزار لیره به شاه، در ۸ مارس ۱۶/۱۸۹۰ رجب ۱۳۰۷ قراردادی را با دولت ایران امضاء کرد که به موجب آن در ازای پرداخت سالیانه ۱۵۰۰۰ لیره انگلیسی به علاوه یک ربع از درآمد خرج دررفتهٔ شرکت به دولت ایران برای ۵۵ سال امتیاز انحصاری تجارت تنباکوی ایران و حتی نظارت در زراعت آن را به دست آورد. مردم ایران پس از اطلاع بر شرایط این انحصار و مقایسهٔ آن با امتیازی که دولت عثمانی در باب انحصار دخانیات خود با شرایط بهتر به شرکتی خارجی داده بود، آغاز مخالفت با آن کردند.[۴۲۷] عبدالله مستوفی دراین باره می‌نویسد:

... مردم خیلی از این پیش‌آمد به خصوص از اجبار افراد به فروش تنباکو و توتون خود نگران شدند و زمزمهٔ نارضامندی عمومی بلند شد. دولت مجلسی تشکیل داد و جمعی از علماء را دعوت کرد. در این روز سیدعلی‌اکبر تفرشی که یکی از علما بود، علناً برضد این موضوع برخاست و رک‌گوییهای سید در این مجلس قدری از نزاکت خارج شد. آقاسیدعبدالله بهبهانی که می‌خواست سیدقدری ملایمتر حرف بزند، به تهمت طرفداری از دولت گرفتار گردید. مردم که تا این وقت از حقیقت امر بی‌اطلاع بودند همین‌که به معنای امتیاز انحصاری پی بردند، از صاحب اختیاری خارج از مذهب در خرید و فروش یکی از مواد محتاج الیه عامه، رنجیده و با بیانات اغراق‌آمیز، این عمل دولت را طرف نقادی قرار دادند و یک چند کار فشار بر تجار توتون و تنباکو دچار وقفه شد.

همین که مجدداً خواستند تعقیب کنند، یک صورت سئوال استفتاء و جوابی منتسب به حاجی‌میرزاحسن شیرازی مُقَلّد عموم شیعه، بعدازظهر روز جمعه‌ای ناگهان در شهر منتشر گردید. سئوال آن به همان طرزهای معمولی بود که به حجت‌الاسلاما مرجع الاناما شروع و سپس از استعمال توتون و

---

۴۲۷. ر.ک: محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران‌زمین**، ص. ۳۵۶.

تنباکو با وضع حاضر سئوال و در آخر با جملهٔ مستدعی است حکم‌اللّه را بیان فرمایید، ختم می‌شد. جواب آن کلمه به کلمه به قرار زیر بود:
«الیوم استعمال توتون و تنباکو بِأَیِّ نَحوِکانَ در حکم محاربه با امام زمان است.» در ظرف دو سه ساعت چندین هزار نسخه از این سئوال و جواب برداشته شده و دست به دست می‌گشت ولی هیچکس دعوی دیدن اصل آن را نداشت. همه می‌گفتند از روی سوادی که از روی نسخهٔ اصل بوده است سواد برداشته‌اند. معهذا عبارت جواب طوری مختصر و منسجم و بی‌وسوسه و صریح تنظیم شده بودکه هیچکس در صحت انتساب آن به میرزای شیرازی مجتهد مرجع تقلید مردم ایران و شیعه‌های عتبات و حتی هندوستان که در سامره نشسته و از این سئوال و جواب بی‌خبر بود، شکی نداشت.
از فردا صبح ابتدا در قهوه‌خانه‌های شهر و بعد در همه جا قلیان را ترک گفتند. حتی پیرزنها هم از عادت قدیمی خود یعنی کشیدن قلیان صرف‌نظر کردند. در ظرف یکی دو روز طوری شد که اگر کسی هم می‌دانست این سئوال و جواب جعلی است، جرأت کشیدن قلیان و سیگار در مرآ و منظر عموم نداشت و مردم چنان عصبانی بودند که او را طرف حمله قرار می‌دادند.
دولت ابتدا سخت جا خورد و در چند روزهٔ اول اقدامی نکرد، وقتی به بی‌اصلی سئوال و جواب پی برد که کار ترک استعمال توتون و تنباکو به منتهی درجه رسیده بود و با هیچ بیانی نتوانست مردم را متقاعد کند. امین‌السلطان که ام‌الفساد دادن این امتیاز معرفی شده بود، به علمای تهران مراجعه کرد و از آنها خواست که مجعول بودن این سئوال و جواب را بنویسند. آنها جواب گفتند چرا از این پیش‌آمد استفاده نمی‌کنید و امتیاز را لغو نمی‌نمایید.[۴۲۸]

منع استعمال تنباکو حتی در میان درباریان و حرمسرای شاه نیز به سختی رعایت می‌شد. اعتمادالسلطنه درشرح‌خاطرات چهارشنبه ۷جمادی‌الاول۱۳۰۸ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

... طوری مسئله تمباکو مهم است که حتی اندرون خود شاه به هیچ‌وجه نمی‌کشند. شنیدم شاه فرموده بود به زنهای خودش که کی قلیان را حرام

۴۲۸. عبداللّه مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۷۱.

کرده؟ بکشید. اینها چه حرفی است! یکی از خانمهای آبرومند عرض کرده بود همان کس که مارا به شما حلال کرده، همان کس قلیان را تا در ادارهٔ خارج مذهب است به ما حرام کرده، شاه فرموده بود من می‌کشم، شما هم بکشید. یکی از زنهای دیگر گفته بود شما دو خواهر با هم گرفتید! تکلیف مردم که نیست تقلید شما را بکنند. خلاصه عجالتاً احدی از خانه‌ها قلیان نمی‌کشند. غیر از شاه و امین‌السلطان و امین اقدس.[۴۲۹]

اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات جمعه نهم جمادی‌الاول ۱۳۰۹ هـ.ق. به وسعت دامنهٔ تحریم و یأس رییس شرکت تنباکو اشاره کرده و نوشته است:

صبح امین‌الدوله دیدن آمد. می‌گفت منع تمباکو به قدری است که سه چهار روز قبل به جهت عیال من قلیان می‌آوردند بنّا و عمله که مشغول کار بودند دست از کار کشیدند و رفتند. پرسیدم چرا می‌روید؟ بنّا جواب داد خانه‌ای که بدین وضوح بی‌دین باشند که قلیان بکشند، ما کار نمی‌کنیم. عصر هم که رییس تمباکو آمده بود اینجا خود او هم مأیوس بود. می‌گفت گمان نمی‌کنم کار از پیش برود با این وضع.[۴۳۰]

روز شنبه ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۰۹ هـ.ق. اوضاع در دارالخلافهٔ ناصری به شدت بحرانی شد. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

... شنیدم که دیشب بعضی اعلانات به دیوارها چسبانده‌اند که هرگاه تا روز دوشنبه کار تمباکو موقوف نشود جهاد خواهد شد و تمام فرنگیها و اتباع آنها را خواهیم کُشت. دربخانه که رفتم دیدم هنگامهٔ غریبی است. جمعی از وزراء را برای شورا حاضر کرده بودند. معلوم است که این هنگامه برای این اعلان جهاد است. وزیرمختار روس هم امروز به حضور همایون آمد، قریب دو ساعت خلوت کرد. من منزل آمدم، دو ساعت از شب گذشته پاکتی از نایب‌السلطنه رسید. صورت اعلانی فرستاده بود که فردا صبح باید دو هزار نسخه بدهید چاپ کنند. بلافاصله دستخط شاه رسید. مبالغه و تأکید درخصوص چاپ کردن این اعلان. معلوم شد نتیجهٔ مجلس امروز این بود صورت اعلان از این قرار است:

---

۴۲۹. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۸۱.

۴۳۰. همان، ص. ۷۸۲.

اعلان دولتی

از جانب سنی‌الجوانب بندگان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا و ارواح‌العالمین فداه محض مرحمت در حق اهالی مملکت در تمام ممالک محروسهٔ ایران عمل انحصار تمباکو و توتون دخانیات را موقوف و متروک فرمودند و کمافی‌السابق مالکین تمباکو و توتون و عموم دخانیه در تمام ممالک محروسه ایران آزاد و مختار هستند که جنس دخانیهٔ خودشان را به هرکس میل دارند بفروشند و از هرکس میل دارند بخرند. در دادوستد تمباکو و توتون و غیره از این تاریخ به بعد برای مردم مجبوریتی نیست و در مال خود آزاد و مختار هستند. محض اطلاع و امیدواری عموم اهالی اعلان شد. شهر جمادی‌الاول سنهٔ ۱۳۰۹.[۴۳۱]

بی‌سیاستی شاه در حل و فصل آرام بحران موجب شد تا مردم در روز دوشنبه سوم جمادی‌الاخر دست به شورش زده و به ارگ سلطنتی یورش برند. روایت اعتمادالسلطنه دراین‌باره چنین است:

... بعد از ناهار خانه آمدم. ناهاری صرف نموده خوابیدم. یک دفعه دیدم صدای اهل خانه از راه‌پلهٔ بالاخانه می‌آید. چون هیچ‌وقت رسم نبود اهل خانه بیرون بیایند وحشت نمودم. شاید برای والده اتفاقی افتاده. سرآسیمه از جا جسته پرسیدم چه خبر است. گفت اهل شهر به دور ارگ جمع آمدند. ارگ را گرفته‌اند. تمام دکاکین شهر را بستند. مردم شوریده‌اند. توپ می‌برند. برخیز ببین چه هنگامه است. من از پنجره بالاخانه که نگاه کردم دیدم چند دکانی که روبه‌روی بالاخانه بود بسته‌اند. گفتم شاید خدای نکرده صدمه‌ای به وجود مبارک شاه رسیده. خواستم لباس پوشیده بروم، والده آمده مانع شد. آدم فرستادم. خبر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارگ را گرفته‌اند. پانصد ششصدنفر داخل ارگ شدند و هجوم به عمارت بردند. درهای ارگ را بسته و قشون ایستاده. اهل شهر به فریاد بلند به شاه فحش می‌دهند و می‌گویند امین‌السلطان را بفرستید بیرون تا بکشیم. جمعی به نایب‌السلطنه که میان مردم به التماس رفته که مردم را آرام کند حمله برده بودند. سرباز مجبور شده شلیک کردند. هفت هشت نفر گلوله خورده مردند. این خبر

۴۳۱. همان، ص. ۷۸۳ - ۷۸۴.

بیشتر باعث وحشت من شد. تا نیم ساعت به غروب مانده مردم از دور ارگ متفرق شدند. نیم ساعت از شب رفته امیرزاده سلطان ابراهیم‌میرزا از دربخانه آمد. مسئله معلوم شد که دیروز شاه دستخطی به نایب‌السلطنه نوشته بود که یا این که فردا میرزاحسن مجتهد آشتیانی می‌رود روی منبر قلیان می‌کشد و مردم را بگویند قلیان بکشند یا این که از شهر بیرون برود. نایب‌السلطنه دستخط می‌دهد عبداللّه‌خان والی می‌برد خدمت میرزاحسن. جواب می‌گوید، قلیان که نخواهیم کشید. اما رفتن از شهر را اطاعت می‌کنم. فردا خواهم رفت. امروز هم شاه به معین نظام حکم می‌کند برود توی شهر به قهوه‌خانه‌ها قلیان بگذارد و به مردم حکم کند قلیان بکشند. هرکس اطاعت نکند شکم آنها را پاره کند. این هم نتیجهٔ شورای صبح بود. از اتفاق امروز که دوشنبه است وفات سیده‌النساء علیهاالسلام بود. خانهٔ میرزاحسن مجلس روضه‌خوانی برپا می‌نمایند. تمام علما را خبر می‌کنند. جمعی محض خصوصیت، جمعی به واسطهٔ فضولی حاضر می‌شوند. بعد از اتمام روضه جناب میرزاحسن می‌گوید، به من حکم شده یا امروز قلیان بکشم یا از شهر بروم والحال با شما وداع می‌نمایم و خواهم رفت.[۴۳۲]

عبداللّه مستوفی دربارهٔ چگونگی آغاز شورش عمومی در تهران می‌نویسد:

میرزا سوار الاغش شد که از شهر بیرون برود. عامه خبر شدند و جلو میرزا را با ذکر:

یا غریب‌الغربا　　می‌رود سرور ما

گرفتند و مانع مسافرت او گشتند. یک روز صبح چهار پنج هزار نفر که اکثر آنها یک نیم ذرعی چهلوار[۴۳۳] را از میان پاره کرده کفن‌وار به گردن آویخته بودند، به سمت ارگ هجوم آوردند.

نایب‌السلطنه با سران لشکر از عمارت خورشید (محل سردر وزارت دارایی امروز) بیرون آمد که بانفاذ شاهزادگی مردم را آرام کند. به خرج کسی نرفت. حتی مهدی گاوکش و حاجی معصوم میدانی که سردستهٔ جماعت بودند، جوابهای خشن و حتی دشنام هم به او دادند. نایب‌السلطنه به داخلهٔ عمارت عقب‌نشینی کرد ولی این کار مانع آن نشد که آقابالاخان معین نظام (سردار افخم بعدی) به سربازهای قراول، امر به آتش دهد. بر اثر این شلیک مردم

---

۴۳۲. همان، ص. ۷۸۵ - ۷۸۶.

۴۳۳. چلوار

متفرق شدند در حالتی که عده‌ای کشته و زخمی در خیابان باب همایون جا گذاشته بودند.

مردم فرار کردند ولی بر مقاومت منفی، یعنی نکشیدن قلیان و سیگار افزودند. دولتیان به خود میرزای شیرازی مراجعه کردند و خواستند که در مجعول بودن سئوال و جواب چیزی بنویسد. او هم مثل ملاهای تهران گفت از این پیش‌آمد استفاده کنید و امتیاز را لغو نمایید. بالاخره دولت دانست که با مردم ستیزه نمی‌تواند کرد، ناچار وارد مذاکره در الغای امتیاز گشت.

در این روزها این اشعار عامیانه را در کوچه‌ها می‌خواندند:

من خانم‌قلیان‌کشم ازبهرقلیان‌ناخوشم بنگربه‌رخت‌مشمشم[۴۳۴]
برخیز و قلیان را بیار
میرزا که داده حکم جنگ باگوله‌وتوپ‌وتفنگ مشدی‌والدنگ‌ودرنگ؟
برخیز و قلیان را بیار

* * *

فرنگی گفته من موشم دنگی نزن تو گوشم کیسهٔ تنباکو به دوشم
می‌رم فرنگ می‌فروشم

... الغای این قرارداد اولین قرض دولت ایران را به خارجه تشکیل داد زیرا قرار بر این شد که دولت انگلیس خرج و خسارت کمپانی را بپردازد و در عوض دولت ایران به آن دولت سندی بدهد و اصل و فرع آن را چندساله بپردازد.[۴۳۵] چون این مذاکرات بین امین‌السلطان و سفارت انگلیس و نماینده کمپانی قطع و فصل شد، سروصدایی از این حیث بلند نگردید و مردم بعد از دو ماه قلیان نکشیدن به مقصود خود رسیده و سرخر خارجی را در معاملات داخلی خود از بین برده بودند، کاری به شرایط الغای این امتیاز نداشتند. همین که از لغو شدن قرارداد اطمینان حاصل کردند، داد دلی از دود قلیان گرفتند و زندگی به حال طبیعی برگشت.[۴۳۶]

---

۴۳۴. به نوشته مرحوم مستوفی مشمش اسمی بود که بزازها به پارچهٔ بسیار نازک آهاردار داده بودند. این پارچه به الوان مختلف چندسالی در تابستانها خیلی رایج بود، حتی زنها در زمستان هم از آن چهارقد تهیه می‌کردند و حاجت ماوراء نبود.

۴۳۵. این قرارداد در ۱۶ جمادی‌الاخر ۱۳۰۹ هـ.ق. رسماً لغو شد و دولت ایران مجبور شد که غرامت شرکت مزبور را که بالغ بر پانصد هزارلیره بود با بهرهٔ ۵٪ به کمپانی بپردازد.

۴۳۶. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۷۲ - ۴۷۳.

ج. دیوان مظالم

یکی از کوششهایی که در دورهٔ ناصری در جهت رفع تعدّی از مردم صورت گرفت تشکیل دیوان مظالم بود. ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. به فکر افتاد برای رسیدگی به مسایل و مشکلات مردم و رفع تعدّی از آنها یک روز از هفته را به این کار اختصاص دهد. دستورالعملی نیز برای حسن اجرای امور تهیه و ابلاغ شد و خبر تشکیل این دیوان و شرایط شرفیابی عارضین به حضور شاه به شرح زیر برای اطلاع عموم در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به چاپ رسید:

چون احقاق حقوق و آسایش عموم خلایق و اهالی ایران که ودایع حضرت خالق منّان هستند زایدالوصف و فوق‌الغایه منظور نظر مرحمت‌گستر اعلیحضرت اقدس ظلّ‌اللّهی می‌باشد و در اجرای ملزومات عدالت‌گستری و رعیت‌پروری منتهای رأفت و توجه ملوکانه را مرعی و ملحوظ می‌فرمایند لهذا در این سال فرخنده‌فال در خاطر بیضا مظاهر پادشاهی، این همایون خیال مستحسن ملهم گردیده امر و مقرر فرمودند که روزهای یکشنبه سفراً و حضراً در جایی مخصوص به دیوان مظالم جلوس فرمایند و خواص و عوام از شاهزادگان و ارباب مناصب بزرگ و آحاد و افراد و نوکر و کسبه و رعیّت را از اعلی و ادنا، صغیراً کبیراً، اناثاً ذکوراً، به هر دین و ملتی که باشند بارعام عطا نمایند و اذن مرحمت فرمودند که هرکس عرضی داشته باشد یا بر او ظلمی وارد آماده باشد در روز مزبور بدون واسطه شرفیاب خاکپای همایون شده عرض خود را معروض دارد تا در کمال دقت رسیدگی فرمایند. اگر صدق عرض عارض ظاهر گردید با عدالت ملوکانه رفع تعدّی از عارض خواهد شد و اگر عرض خلافی کرده است به سزای خود خواهد رسید و در این باب دستخط مبارک برای دستورالعمل عارضین و غیره بدین نهج شرف اصدار یافته است که در روزنامه مرقوم می‌شود تا استحضار حاصل ساخته از آن قرار معمول دارند:

صورت دستخط مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی

دستورالعمل و قاعده و وضع عارضین عموم مردم از بزرگ و کوچک هر کس باشد روزهای یکشنبه از صبح زود الی غروب که ما خود به دقت به عرض آنها گوش خواهیم داد از این قرار است:

۱ـ روزهای یکشنبه نباید وزراء و غیره عرض خارجی بکنند، از قبیل

نوشتجات ولایات و غیره و غیره و غیره، این روز مخصوص است از برای رسیدگی عرایض و مطالب عموم‌مردم، مگر امر بسیار واجبی روی دهد البته باید به عرض برسد.

۲ـ و در این روز نایبان و ایشیک آقاسی‌باشی کلاً و نسقچیان و نایبان همراه باید حاضر دربخانه باشند با ایشیک آقاسی‌باشی.

۳ـ معتمدالدوله و نایب‌الصّدر باید در این روز از صبح زود در حضور حاضر باشند که احکام عارضین را به معتمدالدوله بفرماییم و نایب‌الصدر ثبت عرایض و حکم را بردارد و بخصوصه یک کتابچه سفید باید معتمدالدوله همراه داشته باشد که نایب‌الصدر در آنجا عرض و جواب هر دو را ثبت کند.

۴ـ نظم‌آوردن عارضین به حضور و بردن بیرون به عهدهٔ محمدرحیم‌خان نسقچی‌باشی و حاجب‌الدوله و آجودانباشی است که در آن روز هر سه از اول صبح باید دربخانه حاضر باشند.

۵ـ وضع آمدن عرضه‌چیان به حضور، آنها نباید در نزدیکی دربخانه اجتماع کنند. باید اگر در شهر است در میدان یا در کوچه ارگ اگر شمران و ییلاق است در صحرا باشند و یک یک و دو دو بیایند دربخانه. عرضه‌چی اگر عددش از دو نفر بالاتر است باید از حریم اولی تجاوز نکند و یکنفر از جانب خودشان وکیل کرده به حضور بفرستد. اگر عده از دو نفر بالاتر نیست همان دو نفر مأذون هستند بیایند حضور و عرضشان را بکنند و در حضور همین که یک دسته که عبارت از دو نفر باشد عرضش به اتمام رسید و مرخص شد، بعد از رفتن آنها عرضه‌چی مجدّد بیاید نه این که عرض تمام نشده دسته دیگر حاضر حضور باشند.

۶ـ در این روز فوج قراولان دربخانه باید با لباس خوب از اول صبح الی تمام عرض عارضین حاضرباش کرده بایستند با ترتیب سرهنگ همان فوج و یک دسته قراول مخصوص سوادکوهی با سلطان آن دسته زیرپله عمارت باشند با لباس خوب و بیست نفر تفنگدار زیر تالار عمارت بایستند و فرّاش خلوتان و پیشخدمتان کشیک آن روز همه باید حاضر باشند و همچنین صدنفر فراش با نایبان دربخانه حاضر باشند.

۷ـ اگر از عرضه‌چیان در محل اجتماع قال و قیلی شود موردتنبیه سخت خواهند شد. باید اعلام کرد به آنها که در وقت اجتماع و عرض و غیره ساکت باشند.

۸ـ غرض از رسیدن به عرض عارضین رفع ظلم از مظلوم است نه این که هرکس به خیال خود شبها فکر کرده و در آن روز عرض کند، مثلاً خواهش مواجب و اضافه مستمری و تیول بی‌معنی. باید اعلام کنند هرکس این گونه عرض کند همان در حضور موردتنبیه خواهد شد...[۴۳۷]

براساس گزارشهای موجود اولین جلسهٔ این دیوان در روز یکشنبه ۱۵ صفر سال ۱۲۷۷ هـ.ق. با حضور تنی چند از صاحبان عرض و حاجت در تهران تشکیل گردیده است؛[۴۳۸] اما این اقدام مفید شاهانه چندان دوام نیاورده و با بلوای نان و شورش اهالی دارالخلافه پس از چندماه متوقف شد.

چ. فرمان رعایت حرمت اقلیتهای مذهبی

تا دوره ناصرالدین‌شاه اقلیتهای دینی در ایران علاوه بر محدودیتهای اجتماعی بسیاری که برای آنها برقرار شده بود با توهین و آزار و هتک حرمت نیز روبه‌رو بودند و اراذل و اوباش و کودکان در محلات به آزار و اذیت آنها پرداخته و با خواندن اشعار موهن و رکیک در کوچه و خیابان موجبات ناراحتی آنها را فراهم می‌آوردند. در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه با حضور هیأتهای سیاسی خارجی در تهران و آمد و رفت جهانگردان و مسافران خارجی و این که این‌گونه برخورد با اقلیتها در خارج از کشور انعکاس نامطلوبی برجای نگذارد، بدین‌جهت درماه ذیقعده‌سال ۱۲۷۳ هـ.ق. فرمانی‌ازسوی‌ناصرالدین‌شاه دایر بر رعایت حرمت اقلیتهای دینی و برخورد با متخلفین صادر شد. روزنامه وقایع اتفاقیه در این‌باره می‌نویسد:

چون مراحم و الطاف کاملهٔ ملوکانه در تمهید موجبات آسایش و آرامش و تقدم اسباب استراحت نسبت به عموم رعایا و برابری ممالک محروسه که از هر ملل و مذاهب مختلفه باشند درجهٔ مساوات دارد و نباید تفاوتی در عمل آوردن بواعث[۴۳۹] آسودگی و رفاهیت جمیع رعایای پادشاهی خواه اهالی

---

۴۳۷. همان، ش. ۴۷۱ بیست و هشتم محرم ۱۲۷۷.

۴۳۸. ر.ک: **روزنامهٔ دولت علیه ایران**، ش. ۴۷۲ نوزدهم صفر ۱۲۷۷.

۴۳۹. جمع باعث، انگیزها، برانگیزنده‌ها، ر.ک: محمد معین، ج. ۱، ص. ۵۹۸.

اسلام و ایمان، خواه یهودی و نصارا و مجوس و سایر ملل و ادیان باشند منظور آید و می‌باید قاطبهٔ آنها بلاتفاوت در مهدامن و امان بدون اذیت و آزار مرفه‌الحال گذران نمایند و با همدیگر موافق قوانینی که در شرع و عرف مُمَهَّد است رفتار کرده به طورهای خوب مماشات نمایند و نسبت به یکدیگر خلاف قاعده و حرمت روا ندارند، علی‌هذا حسب‌الامراقدس‌الاعلی درین روزنامه اعلام می‌شود... نباید از اجامر و اوباش و اطفال مسلمین دارالخلافه‌الباهره و سایر بلاده محروسه به قدر ذره‌ای خلاف قاعده و اذیت و منافی حرمت نسبت به جمیع اهالی ملل و مذاهب خواه یهودی و نصارا و مجوس و خواه سایر ملل و ادیان باشد وارد آید و می‌باید عاقله و پدر و مادر آنها ازین حرکات و اطوار خلاف، آنها را مانع آیند. چنانچه بی‌حرمتی و بی‌نظمی و منافی قاعده از اطفال و اجامر و اوباش و هر یک از اهل اسلام نسبت به یهودی و نصارا و گبر و سایر اهالی مذاهب و ملل اتفاقیه بیفتد باید حاکم و پیشکار و کلانتر و کدخدایان دارالخلافه و سایر ولایات محروسه اجامر و اوباش و عاقلهٔ اطفال را چنان تنبیه و تأدیب نمایند که دیگر مرتکب اذیت و آزار رعیت پادشاهی نشوند و با همدیگر با کمال قاعده و انسانیت و حسن رفتار مماشات بکنند و همگی با نهایت آسودگی مشغول کاسبی و لوازم رعیتی باشند.[۴۴۰]

ح. برقراری مقررات سانسور کتاب و نشریات

در سال ۱۲۸۰ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه برای جلوگیری از چاپ کتابها و نشریاتی که موجبات آشنایی مردم را با مظاهر دموکراسی و پیشرفت در ممالک اروپایی فراهم می‌آورد به بهانهٔ جلوگیری از انتشار نوشته‌ها و آثار نامناسب و خلاف اخلاق دستور برقراری سانسور کتاب و نشریات را صادر و متعاقب آن اعلان دولتی زیر در روزنامهٔ دولت علیّه ایران جهت اطلاع عموم به چاپ رسید.

اعلان دولتی

نظر به این که امر چاپخانه‌های ممالک محروسهٔ ایران تاکنون در تحت قاعدهٔ معینه نبود و در انتظام آن اهتمامی نمی‌شد اختلالی یافته متدرجاً از محوطهٔ نظم خارج افتاده و هرکس در هرمقام هر نسخه که می‌خواست قطع نظر از

---

۴۴۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۳۸ اول ذیحجهٔ ۱۲۷۳.

این که انتشار آن نسخه به جهت دولت و ملت مستحسن یا متقبح و یا متداول شدن آن بین‌الناس از گوشزد اطفال یا اشاعهٔ مضامین آن بین‌الرجال نافع یا مضر بوده باشد چاپ می‌نمود و حکایات نامناسب که ذکر آن در این مقام مناسب نیست به طبع می‌رساندند که موجب جرأت خوانندگان و شنوندگان در ارتکاب مناهی و ملاهی و سَفْک دَماء و متابعت اهواء می‌گردید خاصه اطفال که از مبادی احوال به خواندن این حکایات نامربوط مربوط می‌شدند و این روایات منطبعهٔ غیرمستحسنه در جِبِلّت ایشان کالنقش فی‌الحجر مرکوز و کالطبیعة الثانیه ثابت می‌گردید، و گاه می‌بود که به علت استمرار در استماع و مذاکرهٔ این‌گونه ترّهات در گرداب هواجس نفسانی و دسادس شیطانی غوطه‌ور می‌گشتند. از آنجا که رحمت نامتناهی حضرت الهی منقضی رافت و مرحمت خاطر خورشید مظاهر اعلیحضرت شاهنشاهی ولینعمت کل ممالک محروسهٔ ایران آمده است و ارادهٔ سنیه همایونی اقتضا نمی‌فرماید که از جزیی و کلی امور مملکتی و ملتی عاطل و باطل ماند و مردم از صراط مستقیم که موجب نعیم دینی و فیض عظیم عقبی است منحرف و مایل باشند. محض خیرخواهی و عنایت دربارهٔ خلایق که ودایع حضرت خالقند امر و مقرّر فرمودند که صنیع‌الملک رییس و مباشر روزنامه و نقاشخانه و کارخانهٔ دولتی در کلّیه امر و چاپخانه‌های ممالک محروسه نیز مراقب و مواظب باشد و چنانچه ذکر یافت بعضی از نسخ که موجب انزجار طِباع و مودّی به خلاف اوامر جهان اتباع شرعیه است و از حُلی و حلل منافع مملکتی و ملتی عاطل است سمت انطباع نیابد و در عوض کتابهایی که ظاهراً و باطناً قریب‌المنفعه و عدیم‌المضره است طبع نمایند تا خوانندگان و شنوندگان را بر مدارج حسن عقاید بیفزاید و منافع و فواید مرضیه حاصل آید.[۴۴۱]

به طوری که محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه می‌نویسد بعدها به پیشنهاد او سانسور کتابها و روزنامه‌های وارده از خارج نیز برقرار گردیده و از ماه ربیع‌الثانی ۱۳۰۲ هـ.ق. ادارهٔ سانسور زیرنظر وی کار نظارت بر چاپ کتابها و نشریات داخلی و صدور اجازه ورود و توزیع روزنامه‌ها و کتابهای خارجی را در تهران برعهده گرفته است.[۴۴۲]

---

۴۴۱. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۵۵۲ دوازدهم رجب ۱۲۸۰.

۴۴۲. ر.ک: محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۳۳۹، ۳۴۱-۳۴۲؛ **المآثر و الآثار**، ص. ۱۱۷.

خ. خدمات درمانی در عصر ناصری

● نخستین عمل جراحی در دارالخلافهٔ ناصری

گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه حاکی از آن است که دانشجویان ایرانی در عصر ناصری برای نخستین بار توسط **دکتر کلوکه**[۴۴۳] پزشک فرانسوی شاه با آموزش جراحی به روش علمی آشنا شده‌اند:

> مدتی هست که عالیجاه مقرب‌الخاقان کلوکه[۴۴۴] صاحب حکیم‌باشی اعلیحضرت پادشاهی حسب‌الحکم، چندنفر را در خانهٔ خودش درس جراحی می‌دهد و الحق درین علم بسیار خوب ترقی کرده‌اند و عالیجاه مشارالیه به طوری درس داده است که در قوهٔ کسی دیگر نبود و چون که علم جرّاحی علمی بود که در ایران چندان مهارت درین علم نداشتند، مشارالیه درین درس دادن کاری کرده است که بسیار نفع آن عاید عامهٔ مردم می‌شود و کار ثواب است و خدمات زیاد هم به دیوان اعلی کرده است. حال ابتدای این کار است و امید هست که به سعی و اهتمام مشارالیه جراحان حاذق ماهر درین دولت علیّه بعد از این تربیت شوند.[۴۴۵]

با افتتاح شعبهٔ طب مدرسهٔ دارالفنون این کار به طور رسمی توسط دکتر پولاک در مریضخانهٔ دولتی دنبال شد و او برای اولین بار در ایران با استفاده از اِتِر اقدام به بیهوشی و جراحی سنگ مثانه نمود. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

> شاگردان طب و جراحی را معلم آنها که از درس خواندن در مدرسه فارغ شده‌اند و حال می‌باید در مریضخانه که حسب‌الامر در بیرون دروازه ساخته شده و اسباب و لوازم آن را آماده کرده‌اند بروند و درس آنها این است که مریض را ببینند و اسباب و علامات و معالجهٔ آن مرض را در حضور مریض بیاموزند و روز دوشنبهٔ این هفته حکیم پولاک معلم به اتفاق حکیم روس و موسیو فکاته معلم دواسازی به جهت بیرون آوردن سنگ مثانه در محله سنگلج شخصی را به داروی بیهوشی که در فرانسه اَتِر گویند مدهوش ساخته

---

443. Dr. Coloquet.

۴۴۴. وی که معتاد به مشروب بود در یکی از شبهای اواخر ماه صفر ۱۲۷۲ هـ.ق. بر سر میز شام مشروب خواست و نوکرش به اشتباه شیشهٔ سم را برای او آورد و او به عجله نوشید و درگذشت.

۴۴۵. **روزنامهٔ وقایع اتفاقیه**، ش. ۵۲ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸.

و دستهای او را بسته محکم و حکیم پولاک مابین خُصیَه و دُبر او را شکافته میل کجی که به جهت درآوردن سنگ است انداخته و آنچه سعی کرد سنگ مثانه از غایت بزرگی بیرون نیامد، بعد شکاف او را بیشتر نموده و گاز انبر انداخته به قوت تمام کشید باز بیرون نیامد. پس به دست حکیم روس داده او نیز آنچه قوت به کار برد اثری متمشی نشد و زیاده از یک من خون جاری شده بود، پس حکیم پولاک گاز راگرفته به قوت هرچه تمامتر سنگ را بیرون آورده و بر بالای زخم یخ بسته خون ایستاد و مریض را به هوش آورد و رفع مرض از او گردید ولیکن چنین سنگی در هیچ‌کس دیده نشده به قدر بیضهٔ غازی بود و در وزن دو سیر تمام.[۴۴۶]

● احداث بیمارستان نظامی تهران

یکی دیگر از اقدامات مفید دکتر پولاک در تهران احداث بیمارستان نظامی در سال ۱۲۷۱ هـ.ق. بود. وی در شرح این اقدام می‌نویسد:

در سومین سال اقامت خود سرانجام با تلاش بسیار تأسیس بیمارستانی را برای سربازان بیمار، در خارج از شهر، طرح کردم و اجرای آن را قبولاندم. تا آن هنگام بیماران در سربازخانه‌های تاریک و زیرزمین مانند به سر می‌بردند به نحوی که به هنگام بروز تیفویید توأم با بیماری جلدی که اغلب در زمستان بروز می‌کند، یک فوج کامل به این بیماری واگیر دچار می‌گردید و میزان مرگ و میر بین سربازان به نحوی وحشتناک بالا می‌رفت. من نقشهٔ هر یک از تالارها، آشپزخانه، داروخانه، اطاقها و انبارها و غیره را طرح کردم. همه بنا عبارت بود از زمینی چهارگوش با صحن حیاطی بزرگ که در وسط آن حوضی تعبیه شده بود و باغچه‌هایی آن را دربرمی‌گرفت. دورتادور عمارت را می‌بایست بوته و درخت بکارند و دیواری بلند این همه را در خود احاطه کند. تالارها در حدود ۳/۵ پا از کف زمین بالاتر بود. از بالاترین نقطه سقف ضربی لوله‌ای دودکش مانند برافراشته می‌شد که از سوراخ آن تهویه انجام می‌گرفت. برای کار تخلیه، فرورفتگی‌های کوچکی مانند طاقچه در دیوار تعبیه شده بود که از آنجا از طریق درهای کوچکی که به خارج باز می‌شد فضولات را خارج می‌کردند. چنین بود نقشهٔ اصلی من...

---

۴۴۶. همان، ش. ۹۹ دوازده ربیع‌الاول ۱۲۶۹.

فرمانده کل که یک نفر کُرد و از خویشاوندان رییس بهداری قشون بود با این طرح نظری نامساعد داشت. هنگامی‌که پس‌از چندماه از ییلاقهای کوهستانی بازگشتم متوجه شدم که نقشهٔ من سراپا دستخوش تغییرشده است؛ به جای تالارهای وسیع هواگیر برای آن‌که از مخارج سقفهای ضربی بکاهند اطاقهای کوچک زیرزمین‌مانندی ساخته بودند. خوشبختانه توانستم کاری کنم که همه این اطاقها را دوباره ویران سازند و برطبق نقشهٔ من از نو بسازند. درختانی را که می‌بایست غرس شوند و من بهای آنها را از کیسهٔ خود پرداخته بودم یا دزدیده، یا به عنوان هیزم سوزانده و یا بدون ریشه آنها را در زمین کاشته بودند. دستور دادم که در صحن داخلی بیمارستان شبدر بکارند زیرا در غیراینصورت در تابستان سوزان حتی با آبیاری دستی هم نمی‌توان چمن عمل آورد؛ اما کسانی که دوران نقاهت را می‌گذراندند نتوانستند در برابر وسوسه‌ای که برای سبزیجات تازه و شبدر داشتند مقاومت کنند بلکه همهٔ آنها را تا به آخر چریدند.[۴۴۷]

اما گرفتاری اصلی هنگامی آغاز شد که پای مخارج مریضخانه و بودجهٔ آن به میان آمد؛ نه از آن جهت که این ارقام اندک باشد بلکه از آن‌رو که از مصرف درست و به جای وجوه نگرانی درکار بود. تا به حال رسم چنین بوده که اطبای به اصطلاح قشونی در سربازخانه‌ها حساب مخارج بیماران و داروها را در اختیار داشته‌اند و به این دلیل به جای اعلام وضع و حال واقعی بیماران، بیماری آنها را سخت‌تر وانمود می‌کردند و در عوض مرضای فقیر و تهیدست را در اثر مسامحه و عدم پرستاری به دیار نیستی می‌فرستادند و حتی ضرورترین داروها یعنی گنه‌گنه را تهیه نمی‌کردند. به همین دلیل تأسیس بیمارستان جدید را زیانی به مداخل می‌دانستند که با افسران دیگر تقسیم می‌کردند. در اثر تلاشهای آنها به پاداش رنجهایی که در این کار متحمل شده بودم قسمت اعظم تالارها را از اختیار من خارج کردند و به یک حکیم ایرانی کُرد سپردند. بدین‌ترتیب هرچند که من از نظر مالی تأمین داشتم و در صورت ضرورت کم و کسریها را از کیسهٔ شخصی هم جبران می‌کردم تمام کوششهایم برای ایجاد رابطه‌ای معقول، نقش برآب شد.

---

۴۴۷. پولاک هم‌چنین می‌نویسد: مقدار سبزی خامی که ایرانیها می‌خورند حیرت‌آور است. این سبزیها عبارتند از کاهو، خیار، سیر، پیاز، نعناع، فیلگوش، بلقگ و برگ ترب که از ریشهٔ آن بدشان می‌آید. ر.ک: یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۲۱۳ (پانویس).

سربازانی که مأموریت نگهبانی را به عهده داشتند به میل خود پستهایشان را ترک می‌کردند و به این بهانه متعذر بودند که برای جنگ کردن استخدام شده‌اند نه برای نگهبانی در بیمارستانها، ولی در ازای این بی‌انضباطی، آنها را به علت داشتن جسارت و شهامت مورد تشویق و تمجید نیز قرار می‌دادند. شاگردان خودم که خرج و دخل بیمارستان را به آنها سپرده بودم پولها را، و آشپزان و پرستاران، خواربار، لباسهای زیر، اسباب و وسایل و داروهای مختص بیماران را می‌خوردند. مختصر بگویم منظور و هدف نهایی از تأسیس بیمارستان که مؤسسه‌ای سرمشق و نمونه باشد، به سبب بی‌لیاقتی و سوءنیت دست‌اندرکاران آن با شکست مواجه شد.

با وجود این همه، نمی‌توان گفت که کلیهٔ تلاشهای من بی‌حاصل بوده است. توانستم به شاگردان خود مفهوم درست‌تری از تشکیلات بیمارستانی بیاموزم؛ آنان چندصد بیمار را معاینه کردند، جریان بیماری آنها را تعقیب و یادداشت نمودند و آموختند حتی با دستهای بسته چه کارها می‌توان برای سربازان کرد. از بیمارانی که تحت مداوا بودند آثاری از حق‌شناسی مشاهده می‌شد که گرمی‌بخش دل و مؤید کار ما بود و در عین این که در ابتدا مخالفتی با مؤسسهٔ ما در مراجعین مشهود بود اندک‌اندک کار به جایی رسید که خود بیماران می‌خواستند که آنها را در بیمارستان بپذیرم.[۴۴۸]

د. ورود صنعت عکاسی به تهران

به طوری که در پیش اشاره شد برای اولین‌بار در ایران مرحوم ریشارخان در سال ۱۸۴۴ م./۱۲۶۰ هـ.ق. با دستگاه اسباب عکاسی روی صفحات فلزی عکسهایی از محمدشاه، حاج میرزاآقاسی و بعضی از اعضای خانواده سلطنتی برداشت؛ اما آن روش با صنعت عکاسی[۴۴۹] که در سال ۱۸۴۹ م./۱۲۶۵ هـ.ق. اختراع شد متفاوت بود. مرحوم اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

... اسباب عکس را که مسیو ریشارخان آورده بر روی صفحهٔ نقره

---

۴۴۸. همان، ص. ۲۱۲ - ۲۱۴.

449. Photographie

می‌انداختند اسمش را داگئروتیپ[۴۵۰] می‌گفتند به اسم شخصی که مخترع آن بود.[۴۵۱]

با آن‌که دوربین عکاسی چندی پس از اختراع به بازار جهانی راه یافت اما تاریخ دقیق ورود صنعت عکاسی به تهران معلوم نیست. مرحوم اعتمادالسلطنه دربارهٔ آشنایی شاگردان مدرسه دارالفنون با این صنعت می‌نویسد:

... در اوایل سلطنت شاهنشاه روحنافداه که بنای مدرسه دارالفنون شد، مسیو کریشش نمساوی معلم توپخانه قدری روی کاغذ امتحان عکاسی نموده **مسیوفکتی** معلم طبیعی اول کسی است که در مدرسهٔ طهران **کلدیون**[۴۵۲] استعمال نمود...[۴۵۳]

به طوری که از نوشتهٔ اعتمادالسلطنه استنباط می‌شود اقدام معلمین دارالفنون از چند آزمایش ساده فراتر نرفته است. دکتر جهانگیر قائم‌مقامی دربارهٔ اولین مدرک ورود صنعت عکاسی به تهران می‌نویسد:

درآرشیوتاریخی ارتش‌فرانسه[۴۵۴] گزارشهایی به‌خط سرهنگ‌برون‌یی‌یار[۴۵۵] رییس هیأت نظامی فرانسوی که در سال ۱۲۷۴ هـ.ق./۱۸۵۵ م. در معیّت فرخ‌خان غفاری برای اصلاح و تنظیم ارتش ایران استخدام شده بودند موجود است که در چندتایی از آن گزارشها، اطلاعاتی دربارهٔ این موضوع هست.[۴۵۶]

به موجب گزارشهای برون یی‌یار، در سال ۱۲۷۴ یک نفر فرانسوی به نام **کارلیه**[۴۵۷] که عکاس بود در معیّت هیأت نظامی فرانسوی به ایران آمد تا صنعت عکاسی را در ایران رواج دهد و تجارت وسایل عکاسی و محصولات شیمیایی را با ایران دایر بنماید. مقارن همین زمان، شخص

---

450. Daguerrèotype

۴۵۱. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۹۴.

452. Colledion

۴۵۳. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۳، ص. ۱۴۴۸.

۴۵۴. محل این آرشیو در دهکدهٔ ونسن Vincenne واقع در حومهٔ پاریس است.

455. Brongniard

۴۵۶. در مجموعهٔ شماره ۱۶۷۳، سند ۲۶۶.

457. Carlhiee

دیگری هم موسوم به **آلوک‌وی**[۴۵۸] که او نیز عکاس بود عازم ایران شد.[۴۵۹] این دو تن در ایران متفقاً شرکتی به وجود آوردند.
چون تاریخ آمدن این دو نفر به ایران مقارن همان سالهای اول رواج صنعت عکاسی در جهان است (۹ سال پس از اختراع دوربین عکاسی) شاید بتوان گفت که آشنایی ایرانیان با صنعت عکاسی از همین تاریخ بوده است.[۴۶۰]

مرحوم اعتمادالسلطنه نام کارلیه را **مسیو کارلیان** ضبط کرده و در معرفی وی می‌نویسد: «مسیو کارلیان که برای انتشار علم و عمل عکاسی با فرخ‌خان غفاری امین‌الدوله از پاریس به طهران آمد عکس کلدیون را شایع کرد.[۴۶۱]

کلاس آموزش صنعت عکاسی نیز در مدرسهٔ دارالفنون دایر گردید و تعدادی از محصلین علاقه‌مند آن مدرسه زیرنظر موسیو کارلیه به فراگیری این صنعت پرداختند. بعدها موسیو کارلیه به سمت معلم درس زبان فرانسوی به استخدام مدرسه دارالفنون درآمد. گزارش روزنامهٔ دولت علیّه ایران دراین‌باره چنین است:

موسیو کارلیان به منصب معلمی درس زبان فرانسه مفتخر و سرافراز گردید که مطابق شرایط قراردادنامهٔ جداگانه مشغول تعلیم شاگردان مدرسه باشد. مطابق قرارنامه مبلغ هشتصدتومان در حق او برقرار شد.[۴۶۲]

روزنامه دولت علیّه ایران در گزارش دیگری درباره پیشرفت شاگردان کلاس عکاسی مدرسهٔ دارالفنون می‌نویسد:

شاگردان مدرسهٔ دارالفنون این اوقات کمال سعی و اهتمام در تحصیل علوم و صنایع نموده من‌جمله چندنفری از آنها که نزد مسیو کارلیان عکاس مشغول علم عکس بوده‌اند چنان از عهدهٔ ضبط و درک آن برآمده‌اند که این روزها خطوط مرحوم میرعماد را عکس انداخته ناظرین هیچ فرق با اصل آن

---

458. Aloqeville

۴۵۹. لارنس لاکهارت در «تاریخ سیاسی ایران»، ایرانشهر، ج. ۱، ص. ۴۸۳ و محمدجواد مشکور در **تاریخ ایران زمین** ص. ۳۵۲. نام او را بلوکویل Bloqueville ضبط کرده است و قبلاً دربارهٔ او سخن گفته‌ایم.

۴۶۰. جهانگیر قائم‌مقامی، «ورود صنعت عکاسی در ایران»، **یادگارنامهٔ حبیب یغمایی** (تهران: توس، ۱۳۵۶)، ص. ۲۷۹ - ۲۸۰.

۴۶۱. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۳، ص. ۱۴۴۸.

۴۶۲. **روزنامه دولت علیّه ایران**، ش. ۵۰۲ نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۸.

نمی‌دهند و گویا خط میرعماد است که به قلم تحریر نموده است.[۴۶۳]

ناصرالدین‌شاه خود نیز به هنر عکاسی علاقهٔ وافر داشت بدین‌جهت یکی از درباریان را به فراگیری این صنعت مأمور کرد، اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

چون خاطر خطیر همایون به رواج و ترقی این علم تعلق گرفت، خود ذات ملکوتی صفات شاهنشاهی براین علم اطلاع تمام یافته بر آن شدند که یکی از چاکران دربار حضرت شاهنشاهی و خاصان خلوت همایون نیز در این فن مهارتی تمام یابد که سفراً و حضراً به موجب امر قدرقدر ملوکانه آشنا و غریبه و ابنیه و آثار قدیمه را عکس بردارد و خاطر مبارک همایون را در اوقات فراغت بدان مشغول سازد.

پس آقارضای پیشخدمت‌خاصّه که امروز آجودان مخصوص حضورهمایون و خازن صرف جیب مبارک شاهنشاهی و محل وثوق و اعتماد ذات کامل‌الصفات خسروانی و از خانه‌زادان حقیقی و تربیت‌یافتگان این دولت قوی شوکت است به آموختن این علم شریف برحسب امر همایون مأمور گشت. چندی برنیامد که از یمن توجهات ملوکانه دراین علم تکمیل یافت و شناسایی کامل حاصل نمود. خاطرمبارک خسروانی ازاین معنی خرسند گشت و مشارالیه را به عواطف ملوکانه مفتخر ساخته و از برای انتشار این علم و وسعت دراین عمل یکی از عمارات مخصوص پادشاهی را مخصوصاً **عکاسخانه مبارکه** فرموده که گاهی از کارها فراغت حاصل می‌فرمودند برای تماشا و ترقی این عمل به آنجا تشریف می‌بردند.[۴۶۴]

گزارش روزنامهٔ دولت علیّه ایران حاکی از آن است که در سال ۱۲۷۹ هـ.ق. در دواخانهٔ مدرسهٔ دارالفنون مواد شیمیایی موردنیاز صنعت عکاسی تهیه شده است.

سابقاً به واسطهٔ عدم اسباب و موجود نبودن بعضی از ادویّه‌جات و جوهریات عکاسهایی که در دولت علیّه تربیت شده بودند معطل مانده ملزومات عکاسی را از راه دور می‌آوردند. این اوقات به سعی و اهتمام اعتضادالسلطنه وزیر علوم بدین تفصیل جوهریات که اغلب در عمل عکاسی مصرف می‌شود در دواخانه کشیده و تربیت یافته است که احتیاج به آوردن از خارج نیست: جوهر سرکه، اتر متفوریک، الکل اعلی، کلایول،

---

۴۶۳. همان، ش. ۵۲۵ دوازدهم محرم ۱۲۷۹.

۴۶۴. محمدحسن بن علی، اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۳، ص. ۱۴۴۸.

یدور دورلو، جوهر نشادر، جوهر شوره، نیترات درژان، کلرور دور.[۴۶۵]

صنعت عکاسی در عهد ناصری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود به طوری که یکی از مناصب مهم دربار ناصرالدین‌شاه منصب عکاس‌باشی بود و برای اولین‌بار آقارضای پیشخدمت[۴۶۶] به این لقب مفتخر گردید.[۴۶۷] شاه نیز فن عکاسی را به خوبی فراگرفت و از آن پس این کار یکی از سرگرمیهای شاهانه بود. محقق ارجمند ایرج افشار دراین‌باره می‌نویسد:

> ظاهراً نخستین دستگاه عکاسی که به ایران آورده‌شد ازآن ناصرالدین‌شاه بود. شاه که خود به این هنر بسیار علاقه‌مند شده بود آن را یکی از وسایل تفنن و سرگرمی خود قرار داده بود. بسیاری از عکسهایی هم که او انداخته هم‌اکنون در میان آلبومهای بیوتات سلطنتی موجود است و در ذیل بسیاری از آنها یادداشتهایی به خط او دیده می‌شود. بعضی از همین عکسها است که دکتر ژان باپ تیست فووریه در کتاب سه سال در دربار ایران به چاپ رسانیده است.[۴۶۸]

یکی از اقدامات ناصرالدین‌شاه در زمینهٔ عکاسی، عکسبرداری از زنان حرم بود. ایرج افشار دراین‌باره می‌نویسد:

> یکی از مسایل اجتماعی در تاریخ، عکسبرداری از زنان بود. به علت نامحرم بودن آنان بر مرد عکاس، عکس برداشتن از زنان تقریباً محال بود. به همین جهت است که ناصرالدین‌شاه شخصاً عکس زنان‌حرم خویش را برمی‌داشت و ذیل اغلب قطعات عکس زنان حرمسرا که در مجموعهٔ عکسهای او (بیوتات) موجود است. به خط خود قید کرده است که این عکسها را شخصاً

---

۴۶۵. **روزنامهٔ دولت علیّه ایران**، ش. ۵۲۹ بیست و دوم ۱۲۷۹.

۴۶۶. آقارضا عکاس‌باشی و ملقب به **اقبال‌السلطنه** پسر آقااسماعیل جدیدالاسلام و برادر میرزاعلی‌نقی حکیم‌الممالک بود. وی در اواسط ۱۳۰۷ هـ.ق. به مرگ ناگهانی فوت کرد و معروف شد که ناصرالدین‌شاه به وسیله حاجب‌الدوله (حاج حسین‌علی‌خان قاجار دولو) او را با قهوه مسموم کرد و علت مسمومیتش هم این شد که فروغ‌الدوله ملکه ایران دختر ناصرالدین‌شاه و زن علی‌خان ظهیرالدوله خاطرخواه او بود و غالباً با او معاشقه و مراوده داشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۵۱۳ - ۵۱۶.

۴۶۷. ر.ک: **روزنامهٔ دولت علیّه ایران**، ش. ۵۵۲ دهم رجب ۱۲۸۰.

۴۶۸. ایرج افشار، **گنجینهٔ عکسهای ایران** (تهران: نشر فرهنگ ایران، بی‌تا)، ص. ۳۴.

انداخته‌ام. می‌توان گفت که این عکسها قدیمی‌ترین عکسهایی است که از چهرهٔ زنان ایرانی در دست داریم.[۴۶۹]

گزارشهای موجود حکایت از آن دارد که تا مدتها تهیه عکس برای عموم مردم امکان‌پذیر نبوده است. از دو عکاسخانهٔ موجود در تهران یکی **عکاسخانهٔ مبارکه** بود که خاص شاه و اهل حرم بود و دیگری **عکاسخانهٔ دارالفنون** که مخصوص کارهای دولتی بود.[۴۷۰] با پیشرفت این فن و افزایش شمار عکاسان و همچنین علاقه عمومی به تهیه عکس موجب شد نخستین عکاسخانهٔ عمومی در تهران دایر گردد و اعلان زیر جهت اطلاع اهالی دارالخلافهٔ ناصری در روزنامه دولتی منتشر شود:

چون اغلب مردم زیاده از حد مایل و راغب هستند که عکس خود را بیندازند و در عکاسخانهٔ مبارکهٔ دولتی همه‌کس نمی‌توانست برود و عکس خود را بیندازد و **عکاس‌باشی عباسعلی بیک** آدم خود را که مدتها زیردست او بوده و تربیت شده و در عکاسی کمال مهارت را پیدا کرده بود قرار گذاشت در خیابان جبّاخانهٔ مبارکه حجره‌ای ترتیب و اسباب عکاسی آماده نماید تا هر کس را میل انداختن عکس خود باشد در آنجا رفته عکس بیندازد و قیمت آن هم موقوف به بزرگ و کوچکی عکس است.

عکس بزرگ یکی چهار هزار دینار است، تا دوازده عدد، بعد از آن هرکس زیادتر طالب باشد یکی سه هزار دینار است.

عکس کوچک یکی دو هزار دینار است تا دوازده عدد بعد از آن هرکس زیادتر بخواهد یکی سی شاهی است.[۴۷۱]

بعدها در مدرسهٔ دارالفنون نیز **عکاسخانهٔ عامه** افتتاح شد که علاوه بر انجام خدمات عکاسی به آموزش علاقه‌مندان عکاسی نیز می‌پرداخت. روزنامهٔ ایران در شرح یکی از بازدیدهای ناصرالدین‌شاه از مدرسهٔ دارالفنون دراین‌باره می‌نویسد:

... بعد به عکاسخانهٔ عامه تشریف‌فرما شدند، جمعی در آنجا مشغول آموختن این فن مفید هستند و ترقی کلی در این عمل داده‌اند خاطرمبارک

---

۴۶۹. همان، ص. ۳۵.

۴۷۰. همان. ص. ۳۹.

۴۷۱. **روزنامه دولتی**، ش. ۶۳۰ بیست و پنجم ذیحجهٔ ۱۲۸۵.

خیلی از ملاحظه این عکاسخانه و ملاقات متعلمین قرین مسرت آمد.[۴۷۲]

روزنامه ایران در گزارش دیگری در مورد این عکاسخانه می‌نویسد:

... طرف چپ دیوار قلعهٔ ارگ در آخر منتهی می‌شود به سردرب مدرسهٔ مبارکه دارالفنون و آن طرف سردر عمارتی است که تازه بنا نهاده‌اند، تحتانی این عمارت دواخانه‌ای است... مرتبهٔ فوقانی آن لابراتوار و عکاسخانهٔ عامه است که هرکس بخواهد عکس خود را بیندازد می‌رود آنجا و عکاسان ایرانی در کمال مهارت مشغول کار می‌شوند و همه روزه جمعیتی از عموم مردم به این مکان آمده برای انداختن عکس حاضر می‌باشند.[۴۷۳]

● عکاسان مشهور دوره ناصری

در عصر ناصری افراد زیادی به آموختن علم عکاسی اقدام کردند اما از آن میان **عبدالله میرزاقاجار** از دیگران نام‌آورتر است، ایرج افشار درباره او می‌نویسد:

مشهورترین عکاس در تاریخ عکاسی ایران عبدالله قاجار (متوفی ۱۳۲۶ هـ.ق.) است کارهای او همه دیدنی، دقیق و تاریخی است. برعکسهای رجال و مناظر که انداخته نامش آمده و در ذیل اغلب آنها عنوان و منصبش ضبط شده است، از قبیل عکاس مخصوص اعلیحضرت شاهنشاهی، خانه‌زاده عبدالله قاجار، دارالخلافه ناصری - عکاسخانه مدرسه مبارکه دارالفنون - عبدالله قاجار.[۴۷۴]

خوشبختانه شرح احوال او به قلم خودش در چند شماره از روزنامهٔ تربیت[۴۷۵] به چاپ رسیده و مرحوم میرزامحمدحسین فروغی **ذکاءالملک** در مقدمه مقاله او را چنین معرفی کرده است:

---

۴۷۲. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۰۶ هجدهم ذیحجهٔ ۱۲۹۳.

۴۷۳. همان، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۴۷۴. ایرج افشار، ص. ۴۲.

۴۷۵. این روزنامه فرهنگی،اجتماعی،ادبی، تاریخی و علمی به صاحب امتیازی و مدیریت محمدحسین فروغی **ذکاءالملک** از یازدهم‌رجب ۱۳۱۴ هـ.ق. تا بیست‌ونهم محرم ۱۳۲۵ هـ.ق. در چهارصدوسی‌وچهار شماره منتشر شد.

نواب والا عبدالله‌میرزا عکاس مخصوص ابن شاهزاده **جهانگیرمیرزا**[۴۷۶] که از برآوردگان شاه شهید سعید انارالله برهانه می‌باشد و سالهاست در بالاخانه‌های سردر مدرسهٔ مبارکه دارالفنون به انداختن عکس و تکمیل فنون مختلفهٔ آن مشغول است...[۴۷۷]

عبدالله میرزا در شرح چگونگی آموختن فن عکاسی و پیشرفتهایی که حاصل کرده است می‌نویسد:

... این بنده عبدالله قاجار عکاس مخصوص در عهد شاه شهید... و در وزارت علوم مرحوم شاهزاده اعتضادالسلطنه از مدرسهٔ مبارکه دارالفنون با همراهی و تشویق جناب جلالتماب اجل اکرم آقای **معیرالممالک** دام اقباله العالی به فرنگ رفته تقریباً یک سال و نیم در پاریس مشغول عمل عکاسی و علم رتوشهٔ عکس شده چون مدرسه مجمع اعمال عکاسی در آنجا به طور کامل فراهم نبود رفقا و آشنایان چنین مصلحت دیدند که به وینه روم و سفارشنامه هم به **لوکارد** عکاس اعلیحضرت امپراطور اطریش و نایب اول مجلس عکاسی وین نوشتند. از آنجا که اذن داشتم دو سه سال در اروپا بمانم به وینه رفتم و سفارشنامه را به لوکارد محترم دادم. مشارالیه پس از بذل ملاطفت زیاد مرا به مدرسهٔ **دارالفنون سالزبورگ** که مجموع اعمال عکاسی در آنجا تحصیل می‌شود فرستاد و سفارشنامه هم به معلم عکاسی که در آن وقت **پُروفِسُرْ جوردا** بود مرقوم نمود... بنده نوشته لوکارد عکاس را به مدرسهٔ دولتی سالزبورگ برده به معلم جوردا ایصال داشت.[۴۷۸]

محبتهای پروفسر جوردا در حق این بنده از وصف بیرون و از کارهای خدایی است. خلاصه روز ورود رییس مدرسه با معلمین رسماً حاضر شده نمونهٔ تمام اعمال عکاسی راکه در آن مدرسه وجود داشت به من تسلیم کردند. بعد از صرف قهوه کاغذ لوکارد را خواندند و معلم با بشاشت تمام گفت آمدن یک نفر شاگرد از مشرق‌زمین خاصّه از خانواده سلطنت خیلی اسباب افتخار مدرسهٔ ما می‌باشد پس رو به من کرده گفت بهتر آنست شما اقامتگاه خود را

---

۴۷۶. وی پسر شاهزاده سیف‌الله‌میرزا، برادر خجسته‌خانم تاج‌الدوله همسر ناصرالدین‌شاه بود. ر.ک: دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۴.

۴۷۷. **تربیت**، ش. ۱۰ پانزدهم رمضان ۱۳۱۴.

۴۷۸. همان، ش. ۱۱ بیست و دوم رمضان ۱۳۱۴.

در منزل من قرار دهید و سالون خویش را با دو اطاق دیگر به من واگذاشت و من سه سال اجیر و مشغول کار و تحصیل شدم.[۴۷۹]

عبدالله میرزا در مدت اقامت خود در سالزبورگ موفق شد به ترتیب برداشتن عکس از روی عکس، فتولیتوگرافی، فتوتی پی، زنگ اگرافی و گالوانوپلاستیک و چاپ رنگی را فرا گیرد. وی در شرح بازگشت خود به ایران می‌نویسد:

ده ماه دیگر اضافه بر سه سال در آن محل مانده دیگر استطاعت اقتضای ماندن نکرد ناچار به وینه آمده و در آنجا جناب نریمان‌خان **قوام‌السلطنه** وزیر مختار دولت علیه مقیم آن پایتخت کمال همراهی را نمودند. خلاصه پس از مشقتهای فراوان و دو ماه معطلی که **دریای ادسا** منجمد بود و مایه حرکت کوتاهی می‌نمود از راه **سواستاپول**[۴۸۰] با رنج و تنگدستی راه دارالخلافهٔ طهران پیش گرفتم به وطن رسیدم و بعد از چندماه جناب اجل وزیر داخله را بهترین وسیله دیدم و به توسط ایشان آستان بوسی شاه شهید سعیدنورالله مضجعه میسر گشت. پس از بذل مراحم ملوکانه بنده را به جناب مستطاب معظم سپرده سفارش در تشویق فرمودند و مقرر شد تمام آن اعمالی که در حضور موهبت ظهور معمول داشتم در مدرسه مبارکه دارالفنون مجری شود.[۴۸۱]

ایرج‌افشار از عکاسان معروف فراموش‌شدهٔ عصر ناصری از افراد زیر نام برده‌است:

آقارضا اقبال‌السلطنه آجودانباشی، حاجی‌میرزا علی عکاسباشی، علینقی، عزیزخان خواجه، عباسعلی بیک ناظم، امین حضرت رییس اداره عکاسخانه مبارکه، حسنعلی عکاسباشی، میرزااحمد عکاسباشی و...[۴۸۲]

براساس گزارشهای موجود میرزااحمد عکاسباشی در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. سرپرستی عکاسخانه مدرسه مبارکه دارالفنون را به عهده داشته و در بازدیدی که ناصرالدین‌شاه قبل از سفر دوم خود به اروپا از این مدرسه به عمل آورده است چند قطعه عکس از شاه

---

۴۷۹. همان، ش. ۱۲ بیست و نهم رمضان ۱۳۱۴.

۴۸۰. استاوروپول Stavropol از شهرهای روسیه واقع در مسیر بندر روستوف (کنار دریای آزوف) به باکو.

۴۸۱. **تربیت**، ش. ۱۳ هفتم شوال ۱۳۱۴.

۴۸۲. ر.ک: ایرج افشار، ص. ۴۵.

و همراهان برداشته است. گزارش روزنامهٔ ایران دراین‌باره چنین است:

... به بالاخانه عکاسخانه مدرسه صعود فرمودند، **میرزااحمدعکاس** که از تربیت‌یافتگان مخصوص مدرسه مبارکه است با شاگردان خود حاضر بود، محض تشویق و مباهات مشارالیه دو قطعه عکس اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی به تنهایی و یک قطعه با التزام حضور جناب اشرف سپهسالار اعظم و نواب والا وزیر علوم و نواب والا نصرت‌الدوله فرمانفرما و نواب والا معین‌الدوله و بعضی از خواص چاکران آستان سپهرنشان مقدس برداشته شد و مقرر فرمودند که هرچه لازمهٔ تکمیل این فن بدیع است از قبیل اطاق سقف آیینه و تزیین عکاسخانه و لوازم عکاسی کامل از فرنگستان ابتیاع شود.[۴۸۳]

به طوری که محقق ارجمند ایرج افشار می‌نویسد از شاگردان عکاسخانهٔ عبدالله میرزاقاجار سه نفر به شهرت رسیدند. یکی **ایوانف** مشهور به **روسی‌خان**[۴۸۴]، دیگر ماشاءالله‌خان که مُهرش: «عکاسخانهٔ بین‌الحرمین درب مسجد شاه، ماشاءالله» بود و سومی محمدجعفرخان خادم است که بعدها فرزندش[۴۸۵] نیز در این حرفه به شهرت رسید.[۴۸۶]

از روسی‌خان سخن به میان آمد، مرحوم یحیی دولت‌آبادی در شرح واقعه ترور میرزاعلی‌اصغرخان اتابک روایتی را در رابطهٔ با عکس عباس‌آقا صراف آذربایجانی نقل کرده است که ذکر آن را بی‌مناسبت نمی‌داند:

... برای اقدام به کشتن امین‌السلطان قرعه به نام او درمی‌آید و او هم برای این خدمت حاضر می‌شود. روزی می‌رود به عکاسخانهٔ عبدالله میرزای عکاس عکس برمی‌دارد و به روسی‌خان شاگرد عبدالله میرزا می‌گوید این عکس را ارزان نفروش زیرا طالب زیاد خواهد داشت. روسی‌خان مقصود او را نمی‌فهمد...[۴۸۷]

---

۴۸۳. **روزنامه ایران**، ش. ۳۵۰ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۹۵.

484. Roussie khan

۴۸۵. مرحوم علی خادم عکاس مشهور معاصر.

۴۸۶. ر.ک: ایرج افشار، ص. ۴۵.

۴۸۷. یحیی دولت‌آبادی، **حیات یحیی** (تهران: عطار، فردوس، ۱۳۷۱)، ج. ۲، ص. ۱۴۳.

روسی‌خان چندی بعد عکاسخانه‌ای در خیابان علاءالدوله افتتاح کرد. ایرج افشار دراین‌باره می‌نویسد:

> روسی‌خان در سال ۱۳۲۶ هـ.ق. سفری به روسیه رفت و در ادسا با شرکتی به نام **بومر**[۴۸۸] قرارداد بست که شیشه[۴۸۹] و کاغذ و مقوای عکاسی برایش بفرستد...
>
> بسیاری ازعکسهای رجال دورهٔ مشروطیت کار روسی‌خان است. روسی‌خان پس از خلع محمدعلی‌شاه به اروپا رفت. مغازهٔ او تا سال ۱۲۹۹ ش. توسط مهدی‌خان مصورالممالک دایر بود.[۴۹۰]

ایرج افشار از عکاس مشهور دیگری به نام سِوروگین[۴۹۱] نام برده و دربارهٔ وی می‌نویسد:

> از آخرین عکاسان مراحل نخستین نامی را که نباید فراموش کرد **آنتوان سِوروگین** ارمنی است که به نام آنتوان‌خان شهرت داشت. او تا حدود سال ۱۹۲۰ م. [۱۳۳۸ هـ.ق.] زنده بود. دکان عکاسی‌اش در خیابان علاءالدوله در نزدیک خانهٔ ظهیرالدوله قرار داشت. در روز بمباران مجلس ۱۳۲۶ که خانهٔ ظهیرالدوله غارت شد به مغازهٔ او هم صدمه وارد آمد و قسمتی از مجموعهٔ شیشه‌های عکس او در آن واقعه از میان رفت. پس از فوت او دخترش چند سالی مغازه را اداره کرد.[۴۹۲]

ذ. شروع توسعهٔ تهران

● خانه‌سازی در بیرون حصار تهران

گزارشهای موجود حاکی از آن است که به سبب افزایش جمعیت پایتخت، ساکنان شهر برای نخستین بار در سال ۱۲۶۸ هـ.ق. با مسئله کمبود مسکن روبه‌رو گردیدند. با وجود آن به جهت رفع این معضل علاوه بر زمینهای بایر بسیاری از باغهای کوچک و

---

488. Bomer

۴۸۹. اصطلاح شیشه به فیلم عکاسی اطلاق می‌شد.

۴۹۰. ایرج افشار، ص. ۵۴.

491. Sevruguine

۴۹۲. ایرج افشار، ص. ۵۳ - ۵۴.

بزرگ تهران نیز تفکیک و به زیر ساخت و سازهای مسکونی رفت. اما، طبقات کم‌درآمد به علت گرانی قیمت خانه‌ها قادر به تهیهٔ مسکن نبودند؛ بنابراین اجازه داده شد این طبقات در بیرون حصار جنوبی شهر برای خود خانه بسازند. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

... اولیای دولت علیّه حسب‌الحکم اعلیحضرت شاهنشاهی مأذون و مرخص فرمودند که هرکس در بیرون شهر مابین دروازهٔ محمدیه و دروازهٔ شاهزاده عبدالعظیم بخواهد خانه و عمارت بسازد خصوصاً مردمان قلیل‌البضاعة که در شهر قوهٔ خریدن خانه و عمارت ندارند مأذون‌اند که در آنجاها خانه و عمارت بسازند و کسی آنها را ممانعت نکند و بعد از اذن و اجازت اولیای دولت قاهره این روزها قریب دویست خانوار خانه و دکاکین و عمارت طرح کرده مشغول ساختن می‌باشند.[۴۹۳]

● گسترش تهران در دورهٔ ناصری

با گذشت دو دهه از سلطنت ناصرالدین‌شاه، افزایش جمعیت در تهران علاوه بر آن که زمینهای بایر درون حصار را به زیر ساخت و سازهای مسکونی، مذهبی و تجاری برد، موجب گردید اغلب باغهای شهر نیز قطعه‌قطعه شده و به خانه تبدیل گردد. تراکم جمعیت شهری از طرفی و شکل‌گیری محله‌های مسکونی در بیرون دروازه‌های شهر و ضرورت فراهم آوردن امکانات کنترل، حفاظت و امنیت آنها شاه را برآن داشت که در آغاز بیست و یکمین سال سلطنت خود تهران را از چهار جهت توسعه دهد. مقدمات کار فراهم آمد و روز یکشنبه یازدهم شعبان‌المعظم سال ۱۲۸۴ هـ.ق. با برزمین زدن اولین کلنگ توسط ناصرالدین‌شاه توسعه شهر آغاز شد. گزارش روزنامهٔ دولتی دراین‌باره چنین است:

چون این اوقات در شهر طهران وسعتی که درخور جمعیت دارالخلافةالباهره باشد نبود و مردم غالباً برحسب ضرورت در خارج اطراف شهر سکنی نموده بودند رای معدلت آرای خسروانی اقتضا فرمود که وسعت مکانی در

---

۴۹۳. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، ش. ۶۳ بیست و چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۶۸.

ولایت برای رعیت حاصل آید لهذا امر قدرقدر به نفاذ پیوست که شهر طهران را از سمت دروازه شمیران یکهزارو هشتصد ذرع و از سه جانب دیگر از هر طرف یکهزار ذرع وسعت دهند تا مردم به فراغت در شهر زندگانی توانند نمود، و چون این امر از مهمّات مهام و معظمات امور بود انجام آن را به عهده کفالت و کفایت مستوفی‌الممالک وزیر مالیه و مباشری میرزاعیسی وزیر دارالخلافه مفوض و محوّل فرمودند تا درین کار بزرگ که خدمت دولت و ملت است به طوری خوب اقدام نموده و به نحو اَتَمّ به اتمام رسانند و چندنفر از مهندسین ماهر را نیز مأمور در تعیین حدود و طول و عرض خندق آن فرمود و مقرر شد که به قسمی حفر نمایند که برای مترددین معبر نباشد و شهر از آفت سیل مصون و محروس باشد.[۴۹۴]

مستوفی‌الممالک در صبح روز یکشنبه یازدهم بیرون شهر رفته محاذی دروازهٔ دولت سراپردهٔ مخصوصی به‌جهت وجودمبارک ترتیب‌داده و چادری جداگانه از برای هر یک از علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و چاکران دربار و اعیان و اشراف و تجار شهر آماده کرده شربت و شیرینی و نهار به جهت هریک علی‌قدر مراتبهم ترتیب‌داده و به‌قدری شربت و شیرینی و نهار فراوان بود که جمیع افواج قاهره که ملتزم و حاضر بودند صرف نمودند. و از بابت اتحاد و ودادی که فیمابین دولت علیّه و سایر دول متحابّه[۴۹۵] حاصل است وزراء دول خارجه را نیز اخبار و چادرپوش بزرگی برای ایشان ترتیب داده با وزیر امور خارجه به حضور مبارک مشرف شده هر یک از برای شهر جدید تهنیتی جداگانه گفتند و اعلیحضرت شاهنشاهی اظهار اتحاد و وداد با دول متحابّه فرمودند؛ و چهار ساعت به غروب مانده که قبلهٔ عالم تشریف‌فرمای سراپردهٔ مخصوص شدند سلامی عام منعقد گشت. حاجی محمدقلی‌خان وزیر عدلیه را مخاطب به فرمایش ملوکانه فرموده تفصیل ارادهٔ توسیع شهر و کفایت مستوفی‌الممالک وزیر مالیّه را در خدمت مرجوعه به خود نیز بیان فرموده همگی حضار از این مرحمت عظمی و موهبت کبری که در رفاهیّت اهل شهر منظور شده اظهار دعاگویی و شکرگزاری نمودند. خطیب خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت خواند. شمس‌الشعرا قصیده‌ای در تهنیت این بنا درحضور باهرالنّور همایون ادا نمود و قصیده این است:

---

۴۹۴. عمق خندق تهران ۵ ذرع و عرض آن ۹ الی ۱۰ ذرع بود.

۴۹۵. دولتهای دوست

المـــنّة للّـــه کـــه شـــهنشاه مـــظفر
پـــیوسته بـــود از پـــی آبـــادی کشـــور
سـلطان سـلاطین عـجم نـاصر دیـن شـاه
آبـــاد بـــدو کشـــور و آراســـته لشکـر
عـدلست تـو گـویی شـده بـر تـخت پـدیدار
عـقل است تـو گـویی شـده بـا تـاج مـصوّر
از عـــقل تـــوان کـــردن آراســـته اقـلیم
وزعـــدل تـــوان کـــردن آفـــاق مُـعمّر
هـــر روز بـه گـیتی دهـد آرایشـی از نـو
هـر هـفته بـه مـلک انـدر آبـادی دیگـر
هـرچـند کـه دارالمـلک آبـاد و بـزرگست
آیـــد بـــه بـــر هـــمّت عـالیش مـحقّر
بـــر گِـرد وی افکـند یکـی شـهره بـنایی
چـونانکه درو گـم شـود ایـن گـنبد اخـضر
بـــر طـــالع اصـــطخر نـــهادش بـنیان
شهری کـه بـدو داشت عـجم نـازش و مـفخر
مـــانندهٔ اصـــطخر مـبارک بـودش پـی
زودا کـــه بـــدو فـخر کـند تـودهٔ اغـبر
یک چـــند دگـــر بـینی آراسـته شـهری
چـون شـهر مـداین شـده مـعروف و مُشـهّر
هـر کـوی از او گـردد چـون جـنّت فـردوس
هـرجـوی از او گـردد چـون چشـمهٔ کـوثر
شاهی است فلک همّت و عهدیست همایون
ارجو که دوصد شهر بـه خـورشید کشـد سـر
آراســـته بـــر چـرخ بـرین مـجلس رامش
بـــرشادی ایـــن شـهره بـنا زهـرهٔ ازهـر
یک جای بـه عـیوق شـده نـعرهٔ شـندف[۴۹۶]
یک جـای بـه نـاهید شـده نـغمه مـرمر

۴۹۶. دهل، طبل

زآغـــاز شـــهنشاه خـــط خـــندق بشکـــافت
زانگـــونه کـــه خـــندق را زآغـــاز پـــیمبر
آمـــد پســـر شـــاه جـــهان بـــر اثـــر شـــاه
چـــون بـــر اثـــر خـــتم رصـــل حـــیدر صـــفدر
فـــرخـــندگی دست شـــهنشاه بـــه زودی
شـــهری کـــند او را کـــه بـــه فـــردوس زنـــد بـــر
امـــید کـــه آبـــاد کـــند خســـرو ایـــران
ویـــران شـــدهٔ لشکـــر ضـــحاک و سکـــندر
ســـلطان جـــهان بـــاد و بـــدو گـــیتی آبـــاد
تـــا گـــردش گـــردون بـــود و جـــنبش اخـــتر

و قبل از وقت ساعت علمای اعلام به حضور مبارک رسیده بعد از تهنیت بر سر ساعت در خدمت بوده سرکار اقدس بیرون آمده در موضعی که طرح خندق را ریخته بودند، به ساعتی که تولّیٰ کند به او تقویم، نایب‌السلطنةالعلیّه کلنگی را که از نقره ساخته و زرگری آن کمال امتیاز را داشت در سینی نقره گذارده به حضور مبارک آورد. به دست مبارک کلنگی برزمین زد و نایب‌السلطنه کلنگی دیگر زده بعد مأمورین کار مشغول به حفر خندق شدند و ان‌شاءالله به سلامت وجود همایون و اقبال دولت روزافزون که قرون بی‌شمارش در پی باد موافق تعهد وزیر دارالخلافه در سه سال سمت اتمام خواهد یافت و دور این شهر تخمیناً سه فرسخ و نیم خواهد شد و مشتمل بر دوازده دروازه.

قبلهٔ عالم به مستوفی‌الممالک فرمودند بعد از این این شهر را **شهر ناصره** موسوم نموده و بر روی سکه‌ها ضرب **دارالخلافهٔ ناصره** نقش گردد و میرزا محرم خلیفهٔ درس زبان فرانسه مبارکهٔ دارالفنون که در فنّ تاریخ‌سرایی مسلم است تاریخ این بنا را چنین سروده و الحق نیکو گفته:

طبع محرم با دل شاه از پی تاریخ گفت
«جاودان با فرّ یزدان باد شهر ناصری»

و مقصود از دل شاد الف است که اضافه به عدد مصرع ثانی می‌شود و با هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری که تاریخ بنا است مطابق می‌آید.[۴۹۷]

---

۴۹۷. **روزنامهٔ دولتی**، ش. ۶۱۲ بیست و نهم شعبان ۱۲۸۴.

طراحی شهر جدید زیرنظر بهلر از مهندسین فرانسوی و به شکل قلعه و حصار قدیم شهر پاریس ریخته شد.

جان گرنی دربارهٔ چگونگی اجرا و بعضی از مشخصه‌های طرح چنین می‌نویسد:

این طرح جاه‌طلبانه سرانجام در طی چهار سال با موفقیت به اجرا درآمد. حصارهای قدیمی، بجز حصار ارگ تخریب شد؛ خندق قبلی را پُر کردند و مسیر آن سمت و سوی خیابانهای وسیع و جدید را تعیین کرد. جای خالی دروازه‌های قدیمی به گرهگاههای مهم شهر جدید تبدیل شد. در قسمت شمال، خندق جدید ۱۸۷۲ متر دورتر از دیوار قدیمی احداث شد و از سه طرف دیگر شهر ۱۵۴۵[۴۹۸] متر فاصله داشت. به این ترتیب کل مساحت شهر جدید از حدود ۱۲ کیلومترمربع به ۳۱ کیلومتر مربع و طول کل دیوارهای حصار نیز از ۶/۵ کیلومتر به ۱۸ افزایش یافت. اکنون به جای چهار دروازهٔ اولیه (بعداً شش دروازه) در دیوارهای قدیمی، دوازده دروازه وجود داشت که طرح آنها با یکدیگر متفاوت بود و همگی به زیبایی تمام کاشیکاری شده و پیرامون یک هشت ضلعی نامنظم با فاصلهٔ معین از یکدیگر قرار گرفته بودند و دست کم در طرح قرار بود دارای پنجاه و هشت باستیان[۴۹۹] گلی به شکل نیزه باشد.

... به رغم آن که طراح اصلی حصار فردی با تحصیلات نظامی بود، دیگر نیازی به ساخت استحکامات و تمهیدات پیچیده دفاعی نبود. از آخرین باری که دیوارهای قدیمی و خندق در جنگ بین سپاهیان زندیه و قاجاریه ارزش نظامی داشتند یعنی از دههٔ ۱۱۶۰ ش. تکنولوژی نظامی بسیار پیشرفت کرده بود. از اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه دیگر هیچ دشمن داخلی نبود که احتمال حمله‌اش به پایتخت در میان باشد و این دیوارها و خندقها نمی‌توانست برای هیچ دشمن خارجی مسلح به سلاحهای پیشرفته نیمه دوم قرن نوزدهم مانعی به حساب آید.[۵۰۰]

محدودهٔ شهر دارالخلافهٔ ناصری در مقایسه با تهران امروز به تقریب چنین بود:

شمال: خیابان انقلاب (شاهرضای سابق) حدفاصل چهارراه پل چوبی - خیابان فلسطین (کاخ سابق).

---

۴۹۸. ۱۰۴۰ متر صحیح است.

۴۹۹. بدنهٔ پیش آمده در دو نبشهای باروی قلعه با کاربرد دیده‌بانی.

۵۰۰. جان گرنی، «تحول شهر تهران در عهد ناصری» در شهریار عدل، ...، ص. ۴۸ - ۵۰.

شمال غرب: حدفاصل چهارراه فلسطین - شمال میدان حُر (باغ شاه سابق).

شمال شرق: حدفاصل میدان شهداء (ژاله سابق) - چهار راه پل چوبی.

مشرق: خیابان هفده شهریور (شهباز سابق) حدفاصل میدان شهدا - میدان خراسان.

جنوب شرقی: حدفاصل میدان خراسان - تقاطع خیابانهای شوش و حاج محمد یزدی (شهرزاد سابق).

جنوب: خیابان شوش تقاطع خیابان حاج محمد یزدی - تقاطع خیابان سلیمانخانی.

جنوب غربی: حدفاصل تقاطع شوش - سلیمانخانی و ابتدای خیابان جمال‌الحق.

● میدان توپخانه جدید

در نتیجه توسعهٔ شهر تهران خندق شمالی ارگ سلطنتی را پُر کرده و در قسمتی از اراضی محلهٔ جدید دولت میدان بزرگی را احداث کردند و جانب شمالی، غربی و جنوبی آن بناهایی ساخته شد. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

> میدان توپخانهٔ مبارکه در شمال ارگ مبارک با نهایت وسعت و عظمت و اهمیت مشتمل بر دو طبقه از حجرات تحتانیّه برای نهادن توپهای سوار و فوقانیه برای سکونت توپچیان حاضر رکاب به دست جناب جلالتماب محمدابراهیم‌خان وزیر نظام انجام گرفت و اختتام پذیرفت.[۵۰۱]

به طوری که از گزارش شماره نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴ هـ.ق. روزنامه ایران مشخص می‌شود احداث این میدان حدود ده سال به طول انجامیده است:

> دیگر از بناهای بسیار معتبر و با زینت **میدان توپخانه جدید** می‌باشد که چند سال است مشغول به ساختن آن بودند و امسال به اتمام رسیده و توپچیان ساخلو طهران از صاحبمنصب و تابین از **میدان توپخانهٔ قدیم** که باغ شده به این محل نقل و تحویل نمودند. این میدان مربع بسیار وسیع و همه از آجر ساخته شده است، دو مرتبه و یک مهتابی دارد، مرتبه بالا و مهتابیها جای نشیمن توپچی است که همهٔ درها از آغشقه[۵۰۲] و شیشه می‌باشد و اطاقهای

---

۵۰۱. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۵۸.

۵۰۲. به درهای چوبی بزرگ که به طرف حیاط یا کوچه باز می‌شد و دارای جامهای بزرگ شیشه بودند گفته می‌شد.

بخاری‌دار بسیار خوب دارد.
در مرتبهٔ تحتانی توپهایی که خارج از انبارهای دیگر است چیده شده و حوض و دریاچه بزرگی در وسط این میدان بنا کرده‌اند که دایم آب جاری دارد. اطراف و صحن میدان سنگ‌فرش است و هر شب چراغ می‌سوزد و روشن می‌باشد. شش دروازه و سردر دارد که هر یک به کوچه‌های معروف وسیع می‌رود که تفصیل داده شده است.[۵۰۳]

جهانگردان خارجی عصر ناصری در سفرنامه‌های خود شرحی درباره این میدان به دست داده‌اند. خانم کارلاسرنا چشم‌انداز این میدان را در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. چنین تصویر کرده است:

میان محلهٔ اروپایی‌نشین و ارگ میدانی بزرگ به نام میدان توپخانه جای دارد. در اطراف این‌میدان طاقهایی برای گذاشتن توپها تعبیه‌شده و در هر طاق یک عراده توپ گذاشته شده است. بالای طاقها کیسه‌های پارچه‌ای سفیدرنگی با طرحهای آبی برای جا دادن سایر اسباب و ادوات مورد لزوم توپچی‌ها آویزان شده است. بالای طاقچه‌ها و در پشت، اطاقکهایی برای سربازها ساخته‌اند. مقابل آن دورتادور میدان، زمین وسیعی است. در کنار توپها تعداد زیادی گلوله مخروطی شکل به اندازه‌های مختلف تل شده است.
در مدت اقامت در تهران به منظور حظّ بَصَر شاه و اهالی پایتخت این گلوله‌های بی‌آزار را به رنگهای قوس و قزح رنگ کرده بودند. فکر رنگ‌آمیزی از تراوشهای مغزی رییس قورخانه بود که می‌خواست از آن آهنهای زنگ‌زده لااقل برای تزیین میدان استفاده کند. از وقتی که میدان توپخانه به این طرز آرایش یافته‌است، گفته می‌شود این کار به ابتکار وزیر جنگ انجام گرفته و او خواسته است با نمایش فرآورده‌های موجود در قورخانه ایران از نمایندگان کشورهای خارجی مقیم تهران زهرچشم بگیرد.
... در وسط میدان توپخانه، حوض بزرگی با لبهٔ سنگی قرار دارد که در واقع محل نظافت و طهارت توپچی‌ها ـ یا به عبارت دیگر، بهترین سربازان اعلیحضرت ـ است.
من خود، اغلب آنها را می‌دیدم به طور گروهی دور حوض و در وسط

۵۰۳. **روزنامه ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

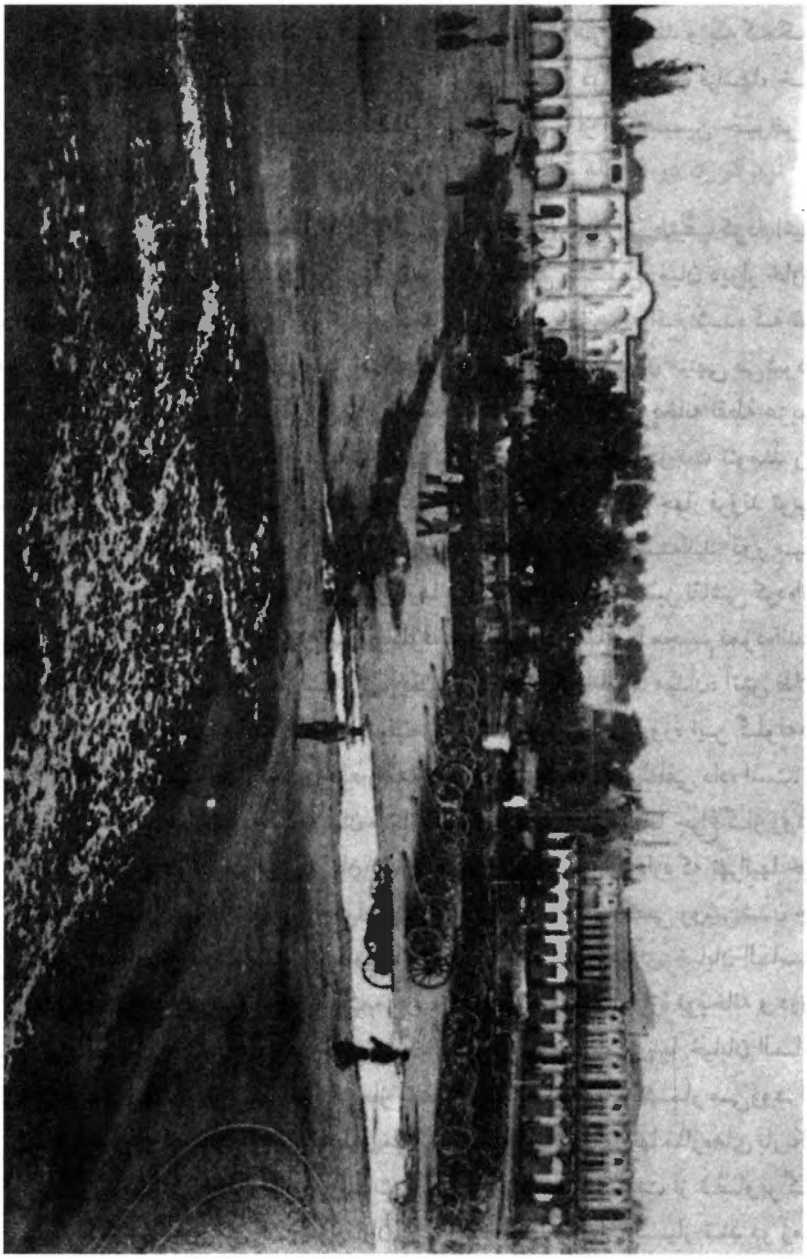

میدان توپخانه

درختانی که مدت زیادی نیست آنها را کاشته‌اند، نشسته بودند و لباسهای‌خود را کنده، قسمتی از بدن خود را می‌شستند و به کمک دو انگشت، شپشهای لباسهای خود را می‌زدودند. در کنار آنان فراشها، خیلی راحت، کوزهٔ آب آشامیدنی اربابهایشان را از آب همین حوض پُر می‌کردند.[۵۰۴]

ارنست اورسول نیز میدان توپخانه را در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. چنین توصیف کرده است:

تقریباً درمرکز شهر یک میدان وسیع به شکل مستطیل، میان دیوار خارجی ارگ و دیوارهای قورخانه - به نام میدان توپخانه - واقع شده که شش خیابان اصلی شهر - با پاسگاههای زیاد پیاده‌نظام - به آن منتهی می‌شود. به هر سویی که در این شهر انسان بخواهد برود، میدان توپخانه نقطهٔ عزیمت سرراست و بسیار مناسبی است. در وسط میدان چند درخت تنومند روی حوض بزرگی سایه انداخته و در چهارگوشهٔ این حوض چهار فروند توپ - که شاه عباس از پرتغالیها در هرمز گرفته‌بود - گذاشته‌اند. دور میدان دیوارهایی‌کشیده و روی دیوارها رابا رنگهای سرخ و سبز نقاشی کرده‌اند، ضمناً باگچبری نیز تصاویر گلوله‌ها و سربازان مسلح را مجسم نموده‌اند. دو سه سال پیش، می‌شد از زیر یکی از این طاقهای اطراف میدان، آتش طلایی یا نقره‌ای‌رنگ گلوله‌های توپ را تماشا نمود ولی امروزه این گلوله‌های روشنی‌بخش، جای خود را به جاچراغی‌های چدنی بی‌لطفی داده است. زیرا این میدان و چند خیابان مجاور دیگر چندی است که با چراغ گاز روشن می‌شود. حتی این میدان دو جاچراغی باشکوهی نیز دارد که تهرانیها خیلی به آن می‌بالند ولی به قول آنهایی که فال بد می‌زنند، کسی روشن‌شدن چراغ آنها را ندیده‌است. این دو جا چراغی را درست روبه‌روی خیابان الماسیه - خیابان وسیعی که به ارگ می‌رود - نصب کرده‌اند. دروازهٔ توپخانه و دروازهٔ ناصرالدین - که مدخل خیابان شمس‌العماره - موازی با خیابان الماسیه است - دو نمونه زیبایی از معماری جدید ایران به شمار می‌رود. این دروازه‌ها مرکب از سه طاق مرتفعی است که در بالای آنها مناره‌های باریک و کشیده‌ای قرار دارد. تزیینات خارجی بنا عبارت است از تصاویر گلها، میوه‌ها، سربازان، سوارکاران، حیوانات که با رنگهای بسیار تند در زمینهٔ

---

۵۰۴. کارلا سرنا، ص. ۵۹ - ۶۰.

سفید نقاشی شده است. این‌گونه تزیین، ضمن این که گواه بارزی از افول هنر کاشیکاری ایرانی است، ولی در عین حال چشم‌انداز عجیب و بدیع این میدان را - که شلوغ‌ترین میدان پایتخت است - در چشم تماشاگر عادی، دیدنی‌تر جلوه می‌دهد.[۵۰۵]

لرد کرزن در فاصله سالهای ۸ - ۱۳۰۶ هـ.ق. از این میدان دیدن کرده و مشاهدات خود را چنین گزارش کرده است:

در بخش شمالی شهر جدید، ولی در بیرون حد دیوار قدیم میدان عمده یا مرکز عمومی تهران واقع گردیده آنجا میدان توپخانهٔ معروف است و از این جهت است که سربازخانه‌های رسد توپخانه در اطراف آن قرار دارد، به علاوه پارکی در آنجاست که قسمتی از یک توپ زنگ‌زدهٔ دوران بی‌تاریخ گذشته در آنجاست. طول این میدان دلپذیر که با سنگ صاف فرش شده است، ۲۷۰ یارد و عرضش ۱۲۰ یارد می‌باشد. ضلع‌های درازتر که در جهات شمالی و جنوبی است با عمارتهای کوتاه یک طبقه محصور گردیده که نفرات و توپها در آنجا استقرار دارند.

در سمت غربی کارخانهٔ اسلحه‌سازی واقع شده است که در جلو آن بیست و پنج توپ سبک ۲۴ پوندی که به کلی بی‌خاصیت است برپایه‌های متحرک قدیمی خود استوار شده است. در سراسر سمت شرقی عمارت زیبایی با روکاری پاکیزهٔ گچی است که حالا در اختیار بانک شاهنشاهی ایران است. در وسط میدان حوض بزرگی است که در اطرافش نردهٔ آهنی است با چند مجسمهٔ فلزی و چهار عدد توپ بزرگ... ولی از خصایص عمدهٔ میدان، چهار دروازهٔ ورودی و خروجی آن است که در نظر ایرانیها نمونهٔ عالی مهارت در معماری جدید است.

... از این دروازه‌ها دو تا که خیلی مهم و جالب توجه است در سمت جنوبی میدان قرار دارد و به خیابانی باز می‌شود که دیوارهای خارجی ارگ را از دو طرف سیر می‌کند و محوطهٔ داخلی آن شامل عمارات درباری و ساختمانهاست. از گوشهٔ جنوب‌شرقی، **دروازهٔ ناصریه** به درب‌شرقی و بازار منتهی می‌گردد.[۵۰۶]

---

۵۰۵. ارنست اورسول، ص. ۱۰۲ - ۱۰۳.

۵۰۶. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۰۸ - ۴۰۹.

عمارت شرقی میدان که کرزن از آن نام برده است به میرزاقهرمان قمشه‌ای اصفهانی امین لشکر[۵۰۷] وزیر گمرکخانه‌ها، فواید عامه و رییس خالصجات دوره ناصری تعلق داشت. عبدالله مستوفی دربارهٔ عمارت وی در میدان توپخانه می‌نویسد:

... میرزاقهرمان امین لشکر شد. این مرد یکی از گشادبازها و ولخرجهای زمان خود بوده است. یکی از بلندپروازیهای او ساختن عمارت وسیع بسیار مجللی در جنب میدان توپخانه بود که مبلغی به شاه پیشکش داد و اجازه تحصیل کرد که سردر و ایوان این خانه را به سمت میدان مزبور بازکند و پس از تحصیل این اجازه، سردر و ایوان خانهٔ خود را با گچبریها و تجمل زیادی روبه این میدان ساخت و مبلغی بر شکوه میدان توپخانه افزود.[۵۰۸]

امین لشکر در سمت وزیر گمرکخانه و رییس خالصجات مبالغ زیادی برداشت کرد و باقی آورد. در دوم ذیحجهٔ سال ۱۳۰۲ هـ.ق. از سمت خود معزول شد. با آن که ۱۵ هزار تومان از بدهی او را شاه بخشید با این وجود مجبور شد که خانه و عمارت و باغ خود را در میدان توپخانه به شاه واگذار کند. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز یکشنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ هـ.ق. دراین باره می‌نویسد:

«خانه امین لشکر را امین‌الدوله از شاه پانزده هزار تومان خرید که یک جقهٔ الماس هشت هزارتومانی داد و هفت هزار تومان نقد.»[۵۰۹]

امین‌الدوله درسال ۱۳۰۵هـ.ق. این محل را به‌بانک شرق جدیداجاره‌داد.اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز چهارشنبه ۱۹ محرم ۱۳۰۶ هـ.ق. دراین باره می‌نویسد:

صبح شهر آمدم. از میان لاله‌زار عبور کردم. امین‌الدوله را دیدم که پیاده دم دکان فرنگی که در محاذی لاله‌زار است ایستاده بود. به اتفاق داخل دکان شدیم. از آنجا به باغ امین‌لشکر که حالا متعلق به امین‌الدوله است رفتیم. آن باغ را به رییس بانک اجاره داده است.[۵۱۰]

---

۵۰۷. این لقب به واسطهٔ ۲۰ سال سررشته‌داری نظام و استیفای آذربایجان به وی اعطاء شد. ر.ک: محمد حسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۰۶؛ مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۳۵.

۵۰۸. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۱۳۸.

۵۰۹. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۰۶ .

۵۱۰. همان، ص. ۵۹۳ .

چندی بعد این محل توسط بانک شاهنشاهی ایران خریداری شد و اداره مرکزی بانک به آنجا منتقل گردید. درسال ۱۳۰۸ ش. بانک آن عمارت زیبای‌تاریخی راکه حدود نیم قرن قدمت داشت تخریب و بنای فعلی را در جای آن احداث کرد. به طوری که استاد حسین لرزاده نقل می‌کردند نقشهٔ این ساختمان راکه از بناهای قدیمی ایران اقتباس شده است مهندسی انگلیسی به نام کُل که برای این کار به تهران دعوت شده بود کشید.

سردر زیبای این عمارت که پس از چند دهه هنوز به خوبی پابرجاست و شباهت به سر در مساجد و بناهای تاریخی ایران دارد توسط استاد حسین لرزاده معمار بزرگ معاصر طراحی و با ظرافت و هنرمندی اجرا شده است. این عمارت که قبل از انقلاب محل بانک بازرگانی بود، اکنون در اختیار بانک تجارت می‌باشد.

● خیابانهای دارالخلافهٔ ناصری

پس از توسعهٔ تهران خیابانهای متعددی در محله‌های جدید احداث شد. اعتمادالسلطنه ترکیب این شبکهٔ ارتباطی را در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. چنین ذکر کرده است:

> و دیگر خیابانهای دارالخلافه است که چهار خط آن به شکل مربع ابنیه ارگ مبارک را در میان گرفته و مربع دیگر به هزاران بار از آن بزرگتر خود شهر تهران قدیم را احاطه کرده است، و از این هشت خطّ مزبور خیابانهای دیگر بریده و به جمیع دروازه‌های دوازده‌گانه دارالخلافهٔ ناصره کشیده شده است و خطوط خیابانهای مستحدث دیگر نیز که از خلال محلات اخراج شده با اینها تصادف می‌کند و تقاطع می‌نماید و بر دو کرانهٔ غالب این شوارع بی‌شمار همه جا غرس اشجار شده و حفر انهار گردیده است، آنگاه خطّ خیابان را از دو دروازه جنوباً و شمالاً بیرون برده‌اند. از سمت جنوب به قصبهٔ مشهد عبدالعظیم علیه‌التحیّة و التکریم برکشیده‌اند و از سمت شمال به جمیع نقاط مُهمّه که عبارت است از عمارات دولتی واقعه در سفح جبل البرز و سهل‌اُلکای شمیران بگذارنیده‌اند، از طرفین این همه راه اشجار و میاه و لطف هوا و فرط صفا و شمیم گلها و ریحانها و نسیم باغها و بستانها عابرین را چنین منبسط و تردماغ می‌دارد که خود رهنوردی و بیابانگردی

کیفیت نزهت بوستان و باغ می‌بخشد و مابین تمام این خطوط خیابانات بیرونی و اندرونی به دست مهندسان چابک و قیّمان چالاک برآیین معابر عامهٔ ممالک اروپا شوسه شده است، همه جا عرّاده می‌رود و کالسکه می‌گردد و در بعضی از خیابانهای داخله چراغ گاز و برق نیز ایجاد شده است و محض تنظیف و تصفیه خیابانهای شهر هر ساله شش هزار تومان نقد و جنس از جانب دولت جاوید اکتساب صرف عملهٔ احتساب می‌شود.[۵۱۱]

بی‌مناسبت نیست در اینجا نظری به چند خیابان مهمتر دارالخلافهٔ ناصری بیاندازیم:

خیابان چراغ گاز

یکی از شش خیابان منشعب از میدان توپخانهٔ جدید، خیابانی بود که به علت وجود کارخانه چراغ گاز در آن به **خیابان چراغ گاز** شهرت داشت و ادامهٔ آن به نام خیابان باغ سردار خوانده می‌شد.

در ضلع شرقی میدان توپخانه و در ابتدای خیابان چراغ گاز در بزرگی بود که دیواره‌های آن با کاشیهای الوان پوشیده شده بود.

به طوری که ارنست اورسول می‌نویسد این خیابان در آغاز به خیابان شمیران نیز شهرت داشت:

خیابان شمیران به میدان توپخانه منتهی می‌شود، اروپاییان خیابان شمیران را **کوی گاز** نیز می‌نامیدند، زیرا در این خیابان بود که کارخانهٔ آقای **بواتال** با سردر بدقواره‌اش درست روبه‌روی در بزرگ بیضی شکلی که تصویر رستم را در حال غلبه بر دیو سفید رسم کرده بودند واقع شده بود...[۵۱۲]

بعدها کارخانهٔ برقی نیز در این خیابان دایر شد و نام خیابان نیز به سبب آن به خیابان چراغ برق تغییر کرد. در دورهٔ پهلوی این خیابان به نام امیرکبیر صدراعظم نامدار عصر ناصری نامگذاری شد.

---

۵۱۱. محمدحسن بن علی‌اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۸.

۵۱۲. ارنست اورسول، ص. ۱۱۵ - ۱۱۶.

خیابان سفارتخانه‌ها

در شمال غربی میدان توپخانه دروازه‌ای قرار داشت که خیابانی از آن به طرف شمال امتداد می‌یافت به واسطهٔ این که باغ و عمارت برخی از رجال و بزرگان و هم‌چنین چندین سفارتخانه در این خیابان واقع شده بود، در دورهٔ ناصری از آن به نامهای مختلفی نام برده شده است: خیابان امین‌السلطان، خیابان باغ ایلخانی، خیابان علاءالدوله.

جهانگردان بازدیدکنندهٔ از تهران نیز آن را **خیابان سفارتخانه‌ها و کوی نمایندگیهای خارجی و دولت** نامیده‌اند. روزنامهٔ ایران دربارهٔ این خیابان می‌نویسد:

> دیگر کوچه باغ ایلخانی می‌باشد که بسیار کوچه راست و طولانی است، عرض کوچه از پانزده الی بیست ذرع و طول آن نزدیک به دو هزار و پانصد ذرع است. طرفین کوچه همه درختهای خوب کاشته‌شده و کوچه سنگ‌فرش است و لبهٔ نهرهای جنبین همه از سنگ و شبها چراغها و فانوسها روشن است و جنبین این کوچه باغات و عمارات عالیه هست. در طرف راست خانه و باغ و عمارات جناب علاءالدوله وزیر دربار اعظم و امین‌السلطان و جناب‌حاجی‌ظهیرالدوله ایشیک‌آقاسی‌باشی و بعضی خانه‌های مخبرالدوله و سفارت دولت نمسه و فرانسه و بعضی خانه‌ها و دکاکین و در طرف دست چپ نیز دکاکین و بعضی خانه‌های فرنگیها و ارامنه و باغ ایلخانی که از باغهای خوب دولتی است و دیوار باغ که به کوچه نگاه می‌کند از مَحجَر و ستون است که باغ به نظر عابرین کوچه پیدا و هویداست و کالسکه‌خانهٔ دولتی و غیره، بعد از آن سفارتخانه و باغ سفارت بهیه انگلیس است. بعد از آن منتهی می‌شود به سفارتخانهٔ دولت سنیه عثمانی و این کوچه همین‌طور که از باب‌همایون درختکاری شده‌است درانتهای سفارت دولت بهیه انگلیس منتهی می‌شود به خیابان معروف به **ییلاق شمیران** که سه فرسنگ طول این خیابان می‌باشد...[۵۱۳]

خیابان سفارتخانه‌ها در آثار جهانگردان خارجی

ارنست اورسول این خیابان را در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. چنین توصیف کرده است:

---

۵۱۳. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

خیابان دولت خیابان درازی است، به میدان توپخانه منتهی می‌شود. این خیابان خوب سنگفرش شده و در طول جویباری که در دو طرف خیابان جاری است، درختان فراوانی کاشته بودند...
اروپاییان خیابان دولت را کوی نمایندگیهای خارجی می‌نامند. به استثنای سفارت انگلستان -که در پارک بزرگی واقع شده و کلیه اعضای سفارت اعم از منشی‌ها، وابسته‌ها و کارمندان معمولی دیگر همه به طور پراکنده در توی آن ساکن هستند - محل اقامت سایر نمایندگان دربارهای اروپایی به نظرم زیاد قابل تعریف نیامد.[۵۱۴]

● بنای جدید سفارت انگلیس در خیابان دولت

با گسترش شهر تهران بسیاری از سفارتخانه‌ها و هیئتهای نمایندگی خارجی در بخش شمالی شهر بناهای زیبایی احداث نموده و به آنجا نقل مکان کردند اما دولت بریتانیا با انتقال سفارت خود به خارج از حصار قدیم شهر موافقت نمی‌کرد. سرانجام تلاش وزیرمختار انگلیس به نتیجه رسید و با تغییر محل سفارت موافقت شد. **جان گرنی** دراین مورد می‌نویسد:

چندسال پیش از این، هیئت نمایندگی بریتانیا که با حسرت به این حومهٔ جدید می‌نگریست، اقامتگاه وزاری ایرانی راکه به شکلی زیباتر و بزرگتر از قبل بازسازی شده بودند، و سفارتخانهٔ جدید روسیه راکه در نزدیکی حصار شمالی بنا شده بود با ساختمانهای نامناسب و زشت خود در ناسالمترین و فقیرترین بخش شهر مقایسه می‌کرد.
ظرف یک سال پس از این شکایتها به دولت بریتانیا سرانجام گزارشی بسیار انتقادی از وضع عمارت قدیمی نمایندگی بریتانیا موردتوجه قرار گرفت. یک مهندس ساختمان فرانسوی به نام **بوانیه** اعلام کرد تعمیر ساختمانهای فرسوده و کهنهٔ سفارت کاری بی‌نتیجه است و پیشنهاد کرد هیئت نمایندگی به طور کامل به محلی سالمتر در حومهٔ جدید شهر که ظرف چند سال گذشته در شمال تهران درست پشت دیوار شهر ساخته شده نقل مکان کند. در آنجا زمینها مرتفعتر و آب و هوا تمیزتر بود و ساختمان موردنظر به کاخ

---

۵۱۴. ارنست اورسول، ص. ۱۱۰.

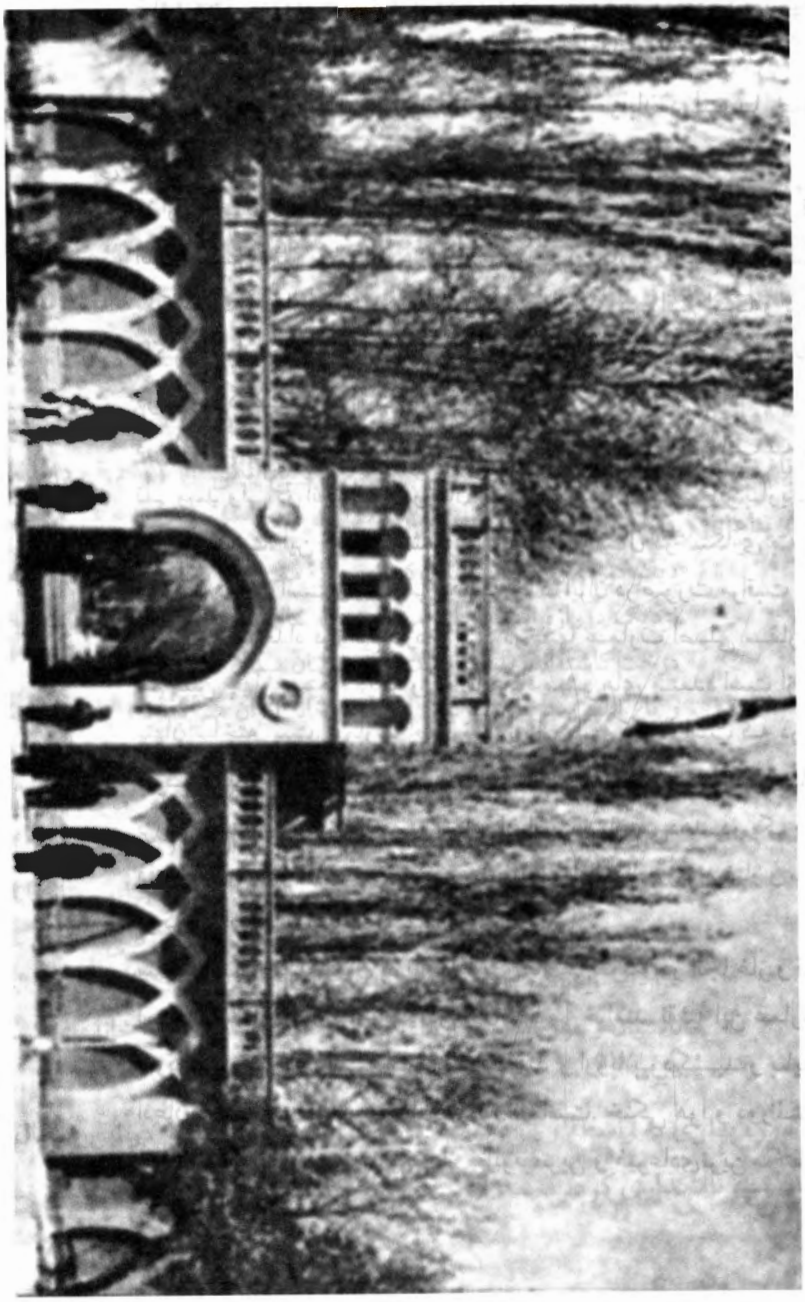

سردر و دیوار سفارت انگلیس قبل از احداث خیابان فردوسی

شاه و محل سکونت بسیاری از وزرا نزدیکتر بود. هیئت نمایندگی ترکیه نیز مانند اکثر اتباع اروپایی مقیم تهران اخیراً به آنجا نقل مکان کرده بود...[۵۱۵]

لرد کرزن در توصیف محل جدید سفارت انگلیس در خیابان دولت یا خیابان سفارتخانه‌ها می‌نویسد:

... از این سفارتخانه‌ها آن که تا این تاریخ از همه وسیع‌تر است و در فکر انسان حسن تأثیر می‌نماید همان است که اقامتگاه نمایندهٔ علیاحضرت ملکه ویکتوریا است که در نیم میلی میدان بزرگ واقع است و دروازهٔ پاکیزه‌ای دارد که حرف اول نام ملکهٔ انگلستان بر سنگی منقور و در بالای درب ورود نصب شده است.

در طرف چپ آن محوطهٔ وسیعی است که ابتدا چندان جالب به نظر نمی‌رسد ولی در آنجا انبوه درختان است که از میان آنها معابر باریک با جویبار هست. این قسمت مشجر در اثر بیست سال درختکاری به این صورت درآمده است و نشان می‌دهد که خاک ایران در صورت مراقبت و آب کافی چه استعداد فراوانی دارد و این درختها عمارت اصلی سفارت و هم‌چنین چهار دستگاه دیگر را که اقامتگاه منشی‌های متعدد است از نظر پنهان ساخته است. عمارت اصلی بنای یک طبقهٔ کوتاه است که در سه طرف آن باغچه و یک سمت آن برجی با طرح بیزانتین است که ساعت بزرگی وقت روز را بنابرآنچه در انگلستان است نشان می‌دهد. در یک طرف دفترخانه است و در قسمت مرکزی پذیرایی و اقامتگاه وزیر مختار و سمت دیگر هم اطاقهای اضافی است.

ساختمان به وسیلهٔ رواق به باغ دلپذیری باز می‌شود و در آنجا غاز و قو در استخرها شناورند و طاووسها در میان گلها می‌خرامند. نقشهٔ این عمارت را سرگرد پیرسن که وابسته ادارهٔ تلگراف هند و اروپا بود کشید و بایستی اذعان کرد که خوب از عهدهٔ آن کار برآمده است. خنکی هوا و دورافتادگی آنجا سراسر این محوطه را یکی از مطلوب‌ترین و غیرعادی‌ترین مختصات تهران ساخته است.[۵۱۶]

---

۵۱۵. جان گرنی، «تحول شهر تهران در عهد ناصری»، ص. ۵۲ - ۵۳.

۵۱۶. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۱۲ - ۴۱۳.

این خیابان در دورهٔ پهلوی به نام فردوسی شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران نامگذاری شد.

خیابان امیریه

خیابان طویلی از سمت مغرب میدان توپخانه را به دروازهٔ باغ شاه مربوط می‌کرد که به سبب بناهای اطراف آن در هر قسمت به نامی خوانده می‌شد، از میدان توپخانه تا خیابان غربی میدان مشق، به نام **خیابان امیریه**، از آنجا تا خیابان یوسف‌آباد، به نام **خیابان مریضخانه**، از آنجا تا باغ امیریهٔ کامران میرزا، به نام **خیابان امیریه** و از آنجا تا دروازهٔ باغ شاه به نام **خیابان باغ شاه**. روزنامهٔ ایران در شماره نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴ ه.ق. دربارهٔ این خیابان و بناهای واقع در آن می‌نویسد:

> دیگر کوچه و خیابانی است که از دروازهٔ مغربی توپخانه جدید ابتدا شده الی نزدیک دروازهٔ اسب‌دوانی می‌رود و امسال تازه طرفین این خیابان را هم درخت کاشته‌اند. طرف راست این خیابان میدان مشق است. بعد از آن خانه و باغ اللهوردیخان سرتیپ اول توپخانه از آن می‌گذرد و به مریضخانه می‌رسد. اینَ مریضخانه چند است بنا شده یعنی چهار سال است، عمارت و محوطه بسیار عالی می‌باشد که همیشه بیست و پنج نفر مریض در اینجا معالجه می‌شوند، دوا و غذا و لباس و تختخواب و لحاف و سایر لوازم بیماران از جانب دولت داده می‌شود و سه نفر طبیب و جراح بسیار قابل که از مدرسه مبارکهٔ دارالفنون تعیین شده‌اند دایماً مواظب مرضی هستند. سالی هزار نفر مریض در این مریضخانه معالجه می‌شود. طرف دست چپ باستیان و قورخانه و انبارهای قورخانه است و دکاکین و خانه‌های کسبه و غیره.[۵۱۷]

در دورهٔ پهلوی به واسطهٔ وجود دانشکده افسری و مراکز نظامی در این خیابان آن را **خیابان سپه** نامگذاری کردند. بعد از پیروزی انقلاب این نام به امام خمینی تغییر داده شد.

---

۵۱۷. **روزنامه ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

ر. نقشه‌برداری از تهران

۱. نقشهٔ کرشش

در اواسط سال ۱۲۷۴ هـ.ق. شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم، اوگوست کرشش معلم دارالفنون و افسر توپخانهٔ شاهی را مأمور نقشه‌برداری از دارالخلافهٔ تهران نمود. کرشش با همکاری **ذوالفقاربیک محلاتی** و **محمدتقی‌خان** پسر حسن‌خان مقدم از شاگردان دورهٔ اول رشتهٔ توپخانه مدرسهٔ دارالفنون نقشه‌برداری از شهر را آغاز کرد. **هلموت سلابی**[۵۱۸] ناشر اطریشی این نقشه درباره آن می‌نویسد:

... اگر در نظر بگیریم که تنها این موضوع که تمامی بناها و تأسیسات شهر با کوچه‌های تنگ و پرپیچ‌وخم آن که بدون هیچگونه نقشه‌ای احداث شده بود موجد اشکالات زیادی در راه این اقدام بود و از آن گذشته ورود به خانهٔ یک مسلمان مخصوصاً به حرمسرای آن برای هر بیگانه و بالاخص برای یک مسیحی محال بود می‌توان به معضلاتی که مبادرت به این نقشه‌برداری مستلزم فایق آمدن بر آن بود پی برد. فقط با صدور فرمان اعلی بود که این مانع برطرف گشت ولی پس‌ازآن‌هم موفقیت کرشش بدون‌کمک دوشاگردش قطعی نمی‌بود. اندازه‌گیریهای لازم به یاری آنها انجام گرفت ولی اندازه‌ها چون با قدم تعیین می‌شدند کاملاً دقیق نبودند. سپس نقشه در تهران به چاپ سنگی رسید و تنها وجود چنین‌نقشه‌ای خود اعجاب‌معاصران را برانگیخت. مساحت تهران در آن زمان بالغ بر تقریباً ۴ کیلومترمربع بود که نزدیک به ۲۸۰۰۰۰ مترمربع آن آبنیه و عمارت سلطنتی بود...

دراین عصر تهران فاقد هرگونه بناهای مجلل بود. خانه‌ها نسبتاً محقر بودند و وضع‌بهداشت چندان‌تعریفی نداشت. برای تمامی‌سکنه که بالغ‌بر ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده‌می‌شد فقط یک‌بیمارستان وجودداشت که دکتر یاکوب پولاک پزشک اطریشی در ۱۸۵۳ [۱۲۶۹ هـ.ق.][۵۱۹] تأسیس کرده بود. باغهای داخل و مجاور شهر که آنها هم طبق تخمین سرگرد کرشش ۸۰۰۰۰ ذرع مربع مساحت داشتند تا حدی بدی وضع بهداشت را جبران می‌کردند.[۵۲۰]

---

518. Helmut Salaby

۵۱۹. به طوری که قبلاً اشاره شد تاریخ درست ۱۲۷۱ هـ.ق. است.

۵۲۰. هلموت سلابی، «نقشهٔ تهران» (گراتس: چاپخانهٔ دانشگاه، ۱۹۷۷).

نقشه‌برداری در نیمهٔ اول سال ۱۲۷۵ هـ.ق. به پایان رسید و مشخصات و مختصات جغرافیایی شهر تهران به شرح زیر محاسبه شد:

عرض دارالخلافه تهران از خط استوا: ۳۵ درجه و ۴ دقیقه
طول جغرافیایی از نصف‌النهار پاریس: ۴۹ درجه و ۲ دقیقه و ۳۵ ثانیه
ارتفاع از سطح دریا: ۱۰۵۰ متر فرانسه
متوسط میزان حرارت: ۱۵/۵ درجه است به حساب هشتاد درجه
ارتفاع تابش خورشید از خط استوا در تابستان: ۷۷ درجه و ۴۸ دقیقه
ارتفاع تابش خورشید از خط استوا در زمستان: ۳۰ درجه و ۵۲ دقیقه
ارتفاع تابش خورشید از خط استوا در بهار و پاییز: ۵۴ درجه و ۲۰ دقیقه
طولانی‌ترین روز: ۱۴ ساعت و ۲۵ دقیقه و ۱۴ ثانیه
کوتاهترین روز: ۹ ساعت و ۴۵ دقیقه و ۴۶ ثانیه
طول شاقول در تهران: ۴۴۰/۱۸ گراد از ۱۰۰۰ گراد فرانسه برابر ۹۹۲/۰۰۶ میلیمتر
سرعت میل به مرکز ثقل در ثانیه: ۹/۷۹۶۷ متر در ثانیه
تمایل قطب‌نما به سمت مغرب: ۳ درجه
میزان انحراف عقربه قطب‌نما از جنوب به سمت مغرب: ۳ درجه

علایم قراردادی نقشه موارد زیر را مشخص می‌نماید:

عمارات سلطانی و بعضی از اعیان و اشراف - کوچه‌های شهر - بازار و دکاکین شهر - حدود محله‌ها - زمینهای چال و پست - باغهای شهر - زمینهای بایر - خرابه‌های شهر - امامزاده - مسجد - مدرسه - میدان - قراولخانه - کاروانسرا - قبرستان - یخچال.

پس از ترسیم و تکمیل نقشه در اوایل ماه جمادی‌الاول ۱۲۷۵ هـ.ق.، تهیه‌کنندگان آن به حضور ناصرالدین‌شاه شرفیاب شدند. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین باره می‌نویسد:

نقشهٔ دارالخلافه طهران راکه مدت سه ماه عالیجاه موسیو کرشش سرتیپ و معلم توپخانه با دو نفر از شاگردان خود یکی محمدتقی‌خان مقدّم و یکی ذوالفقار بیک محلاتی مشغول کشیدن بودند در این اوقات به اتمام پیوست و او را نواب والا اعتضادالسلطنه به اتفاق شاگردان او به حضور مبارک بردند، بسیار مطبوع طبع همایون افتاده و مبلغ یکصدتومان انعام به آنها مرحمت فرمودند، پنجاه تومان به خود عالیجاه مشارالیه و پنجاه تومان به دو نفر از

شاگردان او و مقرر فرمودند که به زودی هزار و دویست عدد از این نقشه باسمه نمایند.[۵۲۱]

نقشهٔ تهیه شده توسط کرشش شباهت زیادی به نقشهٔ برزین دارد که با مقایسهٔ با آن می‌توان حدود توسعهٔ شهرتهران را درفاصله سالهای‌نقشه‌برداری (۱۲۵۸-۱۲۷۵ هـ.ق.) در داخل حصار قدیم شهر تعیین نمود:

الف. نقشه برزین ۱۲۵۸ هـ.ق.

در نقشه برزین حدود محله‌های شهر مشخص نیست و به استثنای محله بازار که تقریباً اسامی کاروانسراها و بعضی از ابنیه را ذکر کرده است، بقیه محلات شهر فاقد اسامی کافی است. اما با این وجود از روی گذرها و کوچه‌های ترسیم شده می‌توان مناطق تراکم جمعیت را تشخیص داد.

۱. محلهٔ عودلاجان

این محله در قسمت شمال شرقی تهران قدیم قرار داشت و از شمال و مشرق به حصار شهر، از مغرب به باروی ارگ سلطنتی و از جنوب به محلهٔ چال میدان و از جنوب غربی به محلهٔ بازار محدود می‌شد.

در مورد علت نامگذاری این محله نظریات متفاوتی اظهار شده است. مرحوم حجت بلاغی می‌نویسد:

وجه تسمیه از ترکیب خود دو کلمهٔ **عود** و **لاچی** معلوم می‌شود به این معنی که عود از عطریات سوختنی است و لاچی از ادویهٔ معطر است یعنی هل... به هرحال مجموع به معنی عودلاچیان یعنی بازار عطاران است، و پس از این که کلمه معرّب شده است به صورت **عودلاجان** درآمده است...[۵۲۲]

دکتر کریمان دراین‌باره نظریه دیگری را ارایه داده است که مستندتر به نظر می‌رسد:

---

۵۲۱. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴۱۱ دهم جمادی‌الاول ۱۲۷۵.

۵۲۲. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ط) ۲۶۱ - ۲۶۲.

نام عودلاجان از روزگاری باز مانده است که مردم آنجا به لهجهٔ خاص محلی خود سخن می‌گفتند که مشابهت تام و تمامی با لهجهٔ ده‌نشینان کنونی شهرستان شمیران داشته است. این کلمه صورت تعریب یافته **اودلاجان** بوده است. **ان** در آخر کلمه پسوند نسبت مکان است و **او** نیز بی‌گمان همانند تلفظ محلی آب است، و ظاهراً باقی کلمات نیز مشتق از **دراجیدن** یا به تلفظ محلی، **دراجین**، **دلاجین** (به فتح یا) به معنی پخش کردن و تقسیم کردن آب نهر به رشته‌های کوچکتر است، که هم‌اکنون در آبادیهای دیگر شمیران که از اختلاط با اجانب برکنار مانده نظیر اوشان و آهار از بخش رودبار قصران شمیران، معمول است و در آبیاریها به کار می‌رود.
محلهٔ عودلاجان به سبب ارتفاعی که دارد بر اماکن جنوبی مسلط است و بی‌تردید آب نواحی جنوبی از این محل می‌رفته است و آن را در سرچشمه به تناسب مصرف پخش و تقسیم می‌کرده‌اند.
اودراجان یا **عودلاجان** به معنی جایگاه پخش و تقسیم آب است...[۵۲۳]

این محله در قسمت شمال و مشرق از باغ پوشیده شده بود. جمعیت بیشتر در بخشهای جنوب و مغرب محله سکونت داشتند. در داخل محدودهٔ محله، مخصوصاً به سمت شمال زمینهای بایر زیادی موجود بود. این‌محله با یک دروازه به نام **دروازه شمیران** به خارج از حصار شهر راه داشت. در نقشه نام چند بنا در این محله مشخص شده است:

مدرسه میرزاصالح [مسجد میرزاصالح] در محلهٔ پامنار، مسجد حاکم [مسجد حکیم] در کوچه آقامحمود ادامهٔ بازارچه مروی.

۲. محلهٔ چال میدان

محلهٔ چال میدان در قسمت جنوب شرقی تهران قدیم واقع شده بود. از شمال به محلهٔ عودلاجان، از مغرب به محلهٔ بازار، از جنوب و مشرق به حصار قدیم شهر محدود می‌شد.

این محله را نیز در قسمت شرقی و جنوبی باغ فراگرفته بود. جمعیت تقریباً به طور

---

۵۲۳. حسین کریمان، **تهران در گذشته و حال**، ص. ۱۳۷ - ۱۳۸.

متعادل در محله پراکنده شده بود اما تراکم در نزدیک محلهٔ بازار کمی بیشتر از سایر قسمتها بود.

در این محله نیز اراضی بایر دیده می‌شد و گذرهای اصلی محله عموماً وجود داشت. از ابنیه و آثار این محله در نقشه فقط امامزاده یحیی، کاروانسرای زغالی [کاروانسرای زغال‌فروشها]، تکیه سر کُلک [سرپولک = سرپلک]، کاروانسرای حاج بدیع، مسجد اسماعیل [امامزاده سیداسماعیل] و میدان کاه‌فروشها نام برده شده است. این محله از طریق دروازه دولاب با خارج شهر ارتباط داشت.

۳. محلهٔ بازار

محلهٔ بازار در جنوب تهران قدیم قرار داشت و از شمال به ارگ سلطنتی تهران، از مشرق به محلهٔ چال میدان، از شمال شرقی به محلهٔ عودلاجان، از مغرب به محله سنگلج و از جنوب به حصار شهر محدود می‌گردید.

در بسیاری از قسمتهای محلهٔ بازار که از متراکم‌ترین محلات شهر بود نیز اراضی بایر به چشم می‌خورد. مساجد جمعه و پادشاه [مسجد سلطانی یا مسجدشاه]، مدرسه عبدالوهاب، امامزاده سید [امامزاده زید]، جبه‌خانه، باغ وزیرمختار انگلیس، عمارت وزیرمختار انگلیس، ضرب‌خانه [ضرابخانه]، مسجد حاج [مسجد سیدعزیزالله]، امامزاده [بقعهٔ چهل تن] و کاروانسراهای متعدد بازار از جنوب به شمال به شرح زیر در نقشه نام برده شده است:

۱ـ عالم‌شکن، ۲ـ گردن کج، ۳ـ حاج کمال، ۴ـ میرزااسماعیل، ۵ـ حاج کمال، ۶ـ حاج موسی، ۷ـ دالان دراز، ۸ـ دوستعلی‌خان، ۹ـ سلیمان‌خان، ۱۰ـ حاج نادعلی، ۱۱ـ خرابه، ۱۲ـ حاج نسی! [احتمالاً حاج نصیر]، ۱۳ـ قیصریه، ۱۴ـ کاشه! [احتمالاً کاشی]، ۱۵ـ شاه، ۱۶ـ نگاخانه [نقاره‌خانه]، ۱۷ـ حاج زمان، ۱۸ـ خدایی، ۱۹ـ کرمی، ۲۰ـ حاج حسن، ۲۱ـ حاج ملاعلی، ۲۲ـ حاج سیدمحمدحسین، ۲۳ـ زرکار [زرگرها].

محلهٔ بازار از طریق دروازهٔ شاه عبدالعظیم به خارج از حصار شهر راه داشت.

۴. محله سنگلج

این محله در مغرب تهران قدیم واقع بود و از شمال و مغرب و جنوب به حصار تهران و از مشرق به ارگ سلطنتی و محله بازار محدود می‌گردید. در مورد علت نامگذاری این محله نیز اتفاق نظر وجود ندارد.

مرحوم حجت بلاغی آن را مخفف سنگلاخ جی دانسته است.[۵۲۴] مرحوم استاد محمدتقی مصطفوی ریشهٔ کلمه سنگلج را سنگ رج دانسته است و آن را محل رج‌بندی و تقسیم آب ذکر کرده است.[۵۲۵]

محلهٔ سنگلج در قسمتهای مغرب و جنوب از باغهای متعددی پوشیده شده بود. جمعیت بیشتر در اطراف محلهٔ بازار و ارگ سلطنتی سکونت داشتند. در این محله باروت‌خانه [قورخانه]، مدرسه میرزازکی، مسجد یونس‌خان، مسجد خواجه، مسجد حاج رجبعلی، مسجد و امامزاده سیدنصرالدین در روی نقشه مشخص شده است.

راه ارتباطی این محله با خارج شهر از طریق دروازه قزوین برقرار بوده است.

ب. نقشه تهران قدیم (۱۲۷۵ هجری قمری)

در نقشهٔ تهیه شده توسط کرشیش و شاگردانش حدود محلات شهر به روشنی از یکدیگر تفکیک شده و محله‌ها، گذارها و کوچه‌ها و تا حدودی ابنیه و عمارات مسکونی ذکر گردیده‌است به‌طوری‌که می‌توان توسعهٔ شهر را در داخل حصار قدیم مشخص نمود.

۱. محله عودلاجان

مقایسهٔ دو نقشه نشان می‌دهد که محله عودلاجان از طرف مشرق و شمال توسعه یافته و باغهایی که در این بخش وجود داشته تفکیک شده و به محلهای مسکونی و غیره

---

۵۲۴. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۱.

۵۲۵. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، «طهران قدیم و جدید»، **اطلاعات ماهانه**، ج. ۴، ش. ۴۶، نقل در حسین کریمان، **تهران در گذشته و حال**، ص. ۱۳۹.

نقشه تهران ترسیم کرشش ۱۲۷۵ ه.ق.

تبدیل گردیده است، همچنین شبکه ارتباطی محله با گذارها و کوچه‌های جدید تقویت شده است. عودلاجان خود به چند محلهٔ فرعی تقسیم می‌شده که برخی از آنها از قدیم وجود داشتند و بعضی نیز در اثر توسعه به وجود آمده‌اند. محله‌های عودلاجان عبارت بودند از:

۱ـ **محله باغ امین:** به طوری که از نام این محله که در شرق عودلاجان قرار داشت برمی‌آید از تفکیک باغهای این ناحیه در سالهای اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه به وجود آمده است.

۲ـ **محله نو:** این محله که در شمال محلهٔ باغ امین قرار داشته از محله‌های جدید عودلاجان محسوب می‌شده است.

۳ـ **محله سادات:** که به سبب سکونت خاندان سادات اخوی در آن به این نام مشهور شده و از اوایل دورهٔ قاجار قدمت داشته است.

۴ـ **محله دروازه شمیران:** که از محله‌های قدیمی عودلاجان محسوب می‌شده و از زمانهای قدیم در مسیر تردد واردین از دروازهٔ شمیران به شهر قرار داشته و از محله‌های آباد عودلاجان بوده است.

۵ـ **محله عربها:** در شمال غربی عودلاجان، که از اوایل دوره حکومت قاجاریه قدمت داشته است.

۶ـ **محله شاه غلامان:** از محله‌های قدیمی عودلاجان بوده و به واسطهٔ سکونت بعضی از درباریان و خدمه شاهی به این نام مشهور شده است. منازل میرزاآقاخان نوری در این محله قرار داشته است.

۷ـ **محله حیاط شاهی:** از محله‌های قدیمی عودلاجان است و درآغاز سلطنت خاندان قاجار به واسطهٔ اقامت بعضی از وابستگان خانوادهٔ سلطنتی در آن محله به این نام مشهور شده است.

۸ـ **محله یهودیها:** دکتر حبیب لوی درباره چگونگی تشکیل این محله و زندگی در آن می‌نویسد:

درکلیهٔ شهرهای یهودی‌نشین ایران گتوهایی وجود داشت که کلیه یهودیان در آن محله ساکن بودند.[۵۲۶] دو موضوع موجب تشکیل این محله‌ها گشته بود:
۱ـ موضوع محدودیت یهودیان و زندگی در محلهٔ مخصوص از زمان شاه‌عباس دوم مرسوم شده بود و یکی از مواد آن تماس یهودی را با مسلمانان ایران ممنوع می‌داشت،[۵۲۷] خصوصاً حق دکان داشتن و کسب خارج از محله یهود را به آنها اجازه نمی‌داد.
۲ـ عدم امنیت خارج از محله و لزوم نزدیک بودن قصابهای یهودی جهت تهیهٔ گوشت کاشر (ذبح یهودی که قوانین مقرره راجع به آن انجام شده باشد) و حمام (رفتن حمام مسلمانها برای یهودیان ممنوع بود) و کنیسه و بالاخره امکان کسب بین یکدیگر.
محلهٔ یهودیهای تهران در بخش عودلاجان و در اوایل تشکیل وسط شهر قرار گرفته بود و از شش طرف به محلهٔ مسلمانان راه داشت.
کوچه‌های پرپیچ و خم آن باریک و بدون [سنگ] فرش بود. در تابستان هوا آلوده به گردوغبار و در زمستان تا ۲۵ سانت و شاید بیشتر در اکثر جاها پا در گل و لای فرومی‌رفت. خانه‌ها از خشت خام و روپوش آن از گاهگل که بر روی حصیر و تیرچوبی کشیده شده بنا گردیده بود.
از کوچه به وسیلهٔ در کوتاهی که موضوع محدودیت مقرر داشته بود، وارد حیاطی که در گودی واقع بود می‌شدند.[۵۲۸] اطراف حیاط را یک طبقه که از چند اطاق تشکیل شده است می‌ساختند.[۵۲۹] وسعت حیاطها متناسب وضع مادی صاحب آن بود، ۲×۳ متر الی ۱۰×۱۲ متر. یک آب انبار زیر یکی از اطاقها بنا شده که آب خوراکی و مصرفی را تأمین می‌کرد.
اغلب خانه‌ها فاقد این آب انبار بودند و ناچار از همسایه‌های اطراف یا از آب انبار کنیسه **عزرا یعقوب کوهن** احتیاج خود را تأمین می‌کردند. در این خانه‌ها

---

۵۲۶. بعد از انقلاب مشروطیت به تدریج یهودیان متمکن تهران توانستند خانه‌ای جهت خود در خارج از گتو تهیه و ساکن گردند.
۵۲۷. در دوره شاه‌عباس دوم مقرراتی در پنجاه بند در محدودیت یهودیان به مورد اجرا گذاشته شد.
۵۲۸. به موجب مقررات محدودیت، در ورودی خانهٔ یهودیان باید کوتاه و یک لنگه می‌بود و اجازهٔ ساختن سردر را نیز نداشتند.
۵۲۹. خانه یهودیان باید کوتاهتر از خانه مسلمانان باشد.

اغلب چند فامیل زندگی می‌کردند. زیرا صاحب اولی به مرور زمان که اوضاع کسبیش خراب می‌شد ناچار می‌گردید که یک یا دو اطاق خود را به گرو (میشکنتا) گذارده یا کرایه دهد. قیمت این خانه‌ها بین ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ تومان بود.

خانه‌هایی که در آخر پس‌کوچه‌های تنگ و تاریک واقع شده بودند ارزش زیادتری داشتند، زیرا امنیت آنها محفوظ‌تر بود و به عبارت دیگر ملانماها که هر دم برای تجاوز به محله بهانه‌ای می‌یافتند کمتر تا آخر کوچه‌های تنگ و تاریک می‌رفتند. (اگر بهانه‌ای هم یافت نمی‌شد عده‌ای از اوباش هرهفته تجاوز به محله را تفریح خود قرار می‌دادند. خصوصاً آن که در آن ایام وسیلهٔ تفریحی غیر از گردش در باغات اطراف شهر نداشتند و تفریح در باغات به طور دایم برای آنها خسته‌کننده بود) در اثر مرور زمان دیوارهای خشتی خانه‌ها یا ترک برداشته یا به وسیلهٔ موش و یا سوسکها و عقرب و حتی مار سوراخ شده بود. در هر تابستان هنگام شب که در اثر تاریکی کوچک و بزرگ دست خود را به دیوار می‌گذاردند، عقرب دست آنها را زده و نالهٔ آنها تا صبح بلند می‌شد. در زمستان باران و برف به تدریج بامها و دیوارهای گلی و خشتی را می‌خوردند و در نتیجه منظرهٔ (خصوصاً خارجی) بناها که کمتر موردتوجه و تعمیر بود به شکل بیغوله‌های نفرت‌انگیزی درمی‌آمدند. در وسط محله میدان کوچکی موسوم به سرچال [بود]، در آن تاریخ در اثر اشکال عبور به خارج و دهها دلایل دیگر، آشغالهای خانه‌ها را در آن میدان می‌ریختند و این کثافات حتی از بلندی بام خانه‌های اطراف می‌گذشت و اگر گاه گاهی بعضی از زارعین دولاب برای کود از آن استفاده نمی‌کردند معلوم نیست این کثافات چه صورتی پیدا می‌کرد. ذبح گوسفندها، روزانه در همین محل به عمل می‌آمد و ساعتی نمی‌گذشت که حرارت آفتاب بوی عفنی را از آن متصاعد کرده مگسها و زنبورها کلیه آن محوطه را فرامی‌گرفتند.

لشهای سگها و گربه‌های مرده را که تعداد آنها در آن ایام زیاد بود بر روی زباله‌های سرچال می‌ریختند. اطراف سرچال را دکانهای میوه‌فروشی و سیرابی و حلیم و عدسی و آش کشکی که خوراک بیشتر مردم فقیر آن عصر بود تشکیل می‌داد. داخل اطاقها میز و صندلی وجود نداشت، طبقه نسبتاً اغنیا بر روی فرش، متوسطین بر روی گلیم و فقرا بر روی حصیر زندگی می‌کردند. لحافهای کثیف کریاسی که از اجدادشان به ارث رسیده بود

روپوش شبانهٔ آنها بود. در زمستان یک کرسی در وسط اطاق گذارده و منقل زیر آن و روی آن را با لحاف پوشانیده دور آن برای گرم شدن جمع می‌شدند. درهای اطراف اطاق تماماً درز داشت که سرما داخل می‌شد، بعضی درها شیشه نداشت و برخی هم به مرور اغلب شیشه‌های آن شکسته و پارچه‌های کهنه‌ای را بر سوراخ شیشه چسبانده بودند.

برای رفع حاجت لازم بود از اطاق خارج شده به ته حیاط بروند و در زمستان اغلب مبتلا به ذات‌الریه و یا برونشیت می‌شدند و اکثر اطاقهای خانه‌ها مرطوب بود. به طور خلاصه کلیه آن محوطه عاری از بهداشت بود و جملهٔ این نواقص موجب می‌گشت که امراض‌گوناگون خرمن هستی این یک مشت مردم ضعیف راکه محکوم به این طرز زندگی بودند روزانه درو کند. مالاریا و مطبقه به طور دایم در این محله سکنی گرفته بودند و هر روز ناله و فریاد و گریه به‌مناسبت فوت این‌وآن از هرگوشه شنیده‌می‌شد و همسایه‌های اطراف برای تسلیت و کمک به کفن‌ودفن به‌طرف آنها رومی‌آوردند. گاهی هم معلوم می‌شد که ناله و گریه در اثر به دست نیاوردن پول و نداشتن کسب روزانهٔ مرد خانه است که در نتیجه زن و بچه‌های او بایستی گریه‌کنان سربی‌شام برزمین گذارند یا آن که مرد خانه با مختصر پولی (۱۰ - ۲۰ تومان) برای کسب دوره‌گردی به خارج از محله رفته تا خریدی کرده، فروشی کند، متجاوزین به منظور به دست آوردن آن مختصر سرمایه او راکشته به خانه برنگشته یا با سرودست خون‌آلود و شکسته مراجعت نموده است.

آنچه که بر تمام این مصیبتها می‌افزود هنگامی بود که میّت را در تابوت گذاشته مجبوراً از بازار پامنار یا سرچشمه عبور می‌کردند تا بیرون شهر در چهار کیلومتری او را دفن نمایند. هنگام عبور از این محلات اوباش توهینهای گوناگونی به میّت کرده ایجاد مزاحمت می‌نمودند و بعضی از کتک زدن جماعت خودداری نمی‌کردند.

کلیه افراد یهود دارای لهجه‌ای به خصوص شده بودند که با لهجه هموطنان مسلمان فرق زیادی داشت به این معنی که در ادای جملات هر کلمه‌ای به طور کشیده ادا می‌شد یا به عبارت دیگر جملات طوری تلفظ می‌شد که حالت ندبه و زاری و التماس داشت...[۵۳۰]

---

۵۳۰. ر.ک: حبیب لوی، ج. ۳، ص. ۶۷۴ - ۶۸۳.

● **گذرها و کوچه‌های عودلاجان**

در نقشه کرشش در این محله نام بیست گذر و کوچه به شرح زیر ثبت شده است:
گذار باغ نظام‌الدوله، گذر در حمام نواب، گذر شترگلو، گذر مسجد حوض، گذر در مدرسه، کوچه نظام‌العلما، کوچه سردار، کوچه سپهدار، کوچه شامبیاتی‌ها،[۵۳۱] کوچهٔ عین‌الملک، کوچه حاجی‌علی، کوچه آقاموسی تاجر، کوچه میرزاآقاخان، کوچه خدابنده‌لو، کوچه حاجی آقابابا، کوچه آقامحمود، کوچه سهراب‌خان، کوچه نقاره‌چی‌ها، کوچه هادی‌خان، کوچه محمدخان امیرتومان.

● **خانه‌های محلهٔ عودلاجان**

در نقشهٔ کرشش در این محله از چهل و هشت خانه نام برده شده است، اسامی مالکان خانه‌ها نشانگر آن است که علاوه بر اقلیتهای مسیحی و یهودی اکثر ساکنان آن را رجال و کارمندان دولت و اعیان تشکیل می‌داده‌اند که باتوجه به حدود تقریبی محله‌ها و کوچه‌ها به ذکر آنها می‌پردازیم:

سرچشمهٔ بالا: خانه میرزاحسن‌خان، خانهٔ قوام‌الدوله، خانهٔ رضاقلی‌خان والی.

گذار باغ نظام‌الدوله: خانه آقاعلی پیشخدمت، خانه جعفرقلی‌خان ایلخانی و خانهٔ عبدالرسول‌خان.

محلهٔ باغ نو: خانهٔ دبیرالملک، خانهٔ وزیرمختار فرانسه، خانهٔ نقاش‌باشی.

سرچشمهٔ پایین: خانه محبعلی‌خان، خانهٔ عین‌الملک، خانه میرزاحسن لله‌باشی، خانه حاجی میرزاسیدعلی، خانه میرزازکی سرهنگ توپخانه.

محلهٔ دروازه شمیران: خانهٔ حسینقلی‌آقا، خانهٔ مهندس‌باشی، خانهٔ عضدالدوله، خانهٔ وزیرمختار روم، خانهٔ ملک‌الشعرا، خانهٔ معتمدالدوله،

---

۵۳۱. از تیره قاجار اشاقه‌باش و پیرقلی‌خان جد اعلای آنها یکی از سرکرده‌های فعال زمان آقامحمدخان بود و مسجد و آب انباری در نزدیک کوچه احداث نمود که آبگیر بسیار بزرگی داشت. در زمان کشیدن خیابان سیروس، آب انبار و مسجد پیرقلی‌خان در مسیر خیابان قرار گرفت. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۲، «مساجد تهران»، ص. ۱۸.

خانهٔ حشمت‌الدوله، خانهٔ امین‌لشکر، خانه امین‌الدوله، خانه ایلخانی، خانه میرزاشفیع، خانهٔ بیگلربیگی، خانه معزالدوله بهرام میرزا، خانه کیومرث‌میرزا، خانه آقامیرزارحیم، خانه وزیر دول خارجه، خانه بهاءالدوله، خانه سپهدار، خانه حسین‌خان نظام‌الدوله.

کوچه میرزاآقاخان: خانه‌های میرزاآقاخان، خانه فرمانفرمای مرحوم.

محلهٔ حیاط شاهی: خانه حاجب‌الدوله، خانه سپهسالار.

شمال کوچه نقاره‌خانه: خانه کلانتر.

کوچه سردار: خانه ضیاءالسلطنه، خانه خان باباخان سردار، خانه میرزانبی‌خان، خانه میرزامهدی نوری، خانه اسماعیل‌خان تحویلدار، خانه محمدرضامیرزا.

● **باغهای محلهٔ عودلاجان**

در عودلاجان محل ده باغ به شرح زیر مشخص شده است:

۱. باغ نظام‌الدوله در گذر نظام‌الدوله. ۲. باغ نظام‌العلما در کوچه نظام‌العلما واقع در محله دروازه شمیران. ۳. باغ وزیرمختار روس در محلهٔ دروازه شمیران. ۴. باغ وزیرمختار فرانسه در محلهٔ باغ نو. ۵. باغ ملک‌الشعراء در محله دروازه شمیران. ۶. باغ محمدمیرزا در کوچه سردار. ۷. باغ شعاع‌السلطنه در محله دروازه شمیران. ۸. باغ ابراهیم‌خان در محله باغ نو. ۹. باغ سپهدار در محله دروازه شمیران. ۱۰. باغ خان مروی در بازارچه مروی.

● **مدارس محله عودلاجان**

۱ـ مدرسهٔ میرزاصالح (پامنار). ۲ـ مدرسه خان مروی.

● **مساجد محلهٔ عودلاجان**

۱ـ مسجد نزدیک کوچه سپهدار. ۲ـ مسجد و تکیه آبهرام (آغابهرام) درمحله دروازه شمیران. ۳ـ مسجد حکیم در کوچه آقامحمود. مسجد حوض در گذر مسجد حوض.

● **تکایای عودلاجان**

در نقشه کرشش محل شش تکیه به شرح زیر مشخص شده است:

۱. تکیه عربها درمحلهٔ عربها، ۲. تکیه سرچشمه در سرچشمه پایین، ۳. تکیه دانگی در نزدیکی پای طوق دانگی، ۴. تکیه رضاقلی‌خان در نزدیکی محلهٔ سادات، ۵. تکیه حیاط شاهی در محله حیاط شاهی، ۶. تکیه عودلاجان در نزدیکی کوچه نقاره‌چی‌ها.

● **بازارچه‌ها و دکانها**

در نقش کرشش بازارچه‌ها و دکانهای این محله در محلهای زیر مشخص شده است:

۱. درمسیر سرچشمه بالا به طرف گذر در حمام نواب، ۲. غرب محلهٔ باغ نو و کوچهٔ حاجی‌علی به طرف جنوب، ۳. غرب گذر باغ نظام‌الدوله و سرچشمه پایین و گذر در مدرسه و گذر مسجد حوض، ۴. دروازه شمیران به طرف جنوب تا سه‌راه دانگی، ۵. غرب محله یهودیها به طرف جنوب، ۶. امتداد کوچه سردار، ۷. در محله عربها، ۸. غرب کوچه خدابنده‌لوها، ۹. گذر شترگلو، ۱۰. بازارچه مروی، ۱۱. بازارچه احمدکور در جنوب غربی محله.

● **کاروانسراهای عودلاجان**

به هنگام نقشه‌برداری از تهران در سال ۱۲۷۴ نه کاروانسرا در محدودهٔ این محله به قرار زیر وجود داشته است:

۱.۲.۳. کاروانسراهای حاجی عبدالکریم در نزدیکی گذار باغ نظام‌الدوله، ۴. کاروانسرای حاجی سیدابراهیم در محله دروازه شمیران، ۵. کاروانسرای حاجی عباس در نزدیکی تکیه سرچشمه، ۶. کاروانسرای محلهٔ سادات، ۷. کاروانسرای حاجی مهدی نزدیک تکیه عودلاجان، ۸. کاروانسرای احمد کور نزدیک بازار، ۹. کاروانسرای حاجی حسین درگذار مسجد حوض.

وجود این کاروانسراها حاکی از این است که این محله از نظر اقتصادی وکسب و کار نیز حایز اهمیت بوده است.

پای طوقهای محله: در محله عودلاجان یک پای طوق به نام **پای طوق دانگی** در سه‌راه

دانگی وجود داشته که در دهۀ عاشورا عزاداران در آن محل گرد می‌آمدند و دسته سینه‌زن و زنجیرزن از آنجا به حرکت درمی‌آمد.

● **قراولخانه‌های عودلاجان**

مطابق نقشه کرشش هشت قراولخانه زیر وظیفه حفظ امنیت این محله را برعهده داشته است:

۱. قراولخانۀ کوچه نظام‌العلما، ۲. قراولخانۀ نزدیک محلۀ سادات، ۳. قراولخانۀ سرچنبک بزرگ، ۴. قراولخانۀ کوچه نقاره‌چیها، ۵. قراولخانۀ محله حیاط شاهی، ۶. قراولخانۀ پامنار، ۷. قراولخانۀ نزدیک محله یهودیها، ۸. قراولخانه گذر مدرسه.

● **میادین عودلاجان**

در نقشه کرشش در این محله دو میدانگاهی به نامهای سرچنبک بزرگ و سرچنبک کوچک مشخص شده است. دلیل این نامگذاری معلوم نیست. به احتمال شاید از کلمه چُنبَک به معنی سرپا نشستن و چمباتمه زدن مشتق شده باشد و یا چون هر دو این میدانها در گوشه قرار داشته به آن سرجَنبَک می‌گفته‌اند که به مرور به سرچنبک مشهور شده است. مرحوم حجت بلاغی نیز معتقد است که «جنبک اسم قریه‌ای بوده در قدیم و کلمه مُعرّب گنبدک است و چنبک صحیح نیست.»[۵۳۲]

۲. محلۀ چال میدان

مقایسۀ دو نقشه برزین و کرشش نشان می‌دهد که در فاصله سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۵ هـ.ق. این محله از سمت مشرق، جنوب و شمال در درون حصار قدیم شهر توسعه یافته است. باغهای قسمت مشرق و جنوب شرقی همانند اراضی بایر محله به کویهای جدید تبدیل شده و گذرها و کوچه‌های متعددی برای برقراری ارتباط داخل و خارج محله

۵۳۲. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ط) ۱۳۱.

احداث شده است. برخلاف محلهٔ عودلاجان این محله در داخل خود به محله‌های کوچکتر تقسیم نشده وتنها یک‌محلهٔ جدید به‌نام محلهٔ باغ‌پسته‌بک در شمال‌شرقی آن احداث شده است.

● **گذرها و کوچه‌های چال میدان**

در نقشهٔ کرشش در این محله نُه گذر و دوازده کوچه به قرار زیر مشخص شده است:
۱. گذر امامزاده یحیی، ۲. گذر حمام دوستعلی‌خان‌معیر، ۳. گذر حمام فیروزه، ۴. گذر دروازهٔ‌دولاب، ۵. گذر حمام‌خانوم، ۶. گذر حمام‌میرزاصالح، ۷. گذرسرپولک (سرپلک)، ۸. گذر سینه‌چال، ۹. گذرکوچه عربها، ۱۰. کوچه قراقانیها، ۱۱. کوچه نصرالله‌خان‌نظام‌العلما، ۱۲. کوچه‌آقامیرباقر، ۱۳. کوچه وقایع‌نگار، ۱۴. کوچه حاجی‌ابراهیم، ۱۵. کوچه صغیران، ۱۶. کوچه آقا کریم نایب، ۱۷. کوچه فتعلی‌خان، ۱۸. کوچه شیرازیها، ۱۹. کوچه افشارها، ۲۰. کوچه پهلوان شریف، ۲۱. کوچه‌های جدید در جنوب شرقی محله.

● **باغهای چال میدان**

تا سال ۱۲۷۵ هـ.ق. سه باغ در این محله به قرار زیر موجود بوده است:
۱. باغ وقف در محلهٔ باغ پسته بک شمال شرقی محله، ۲. باغ حسینقلی‌خان در سمت مغرب باغ وقف در همان محله، ۳. باغ وقف دیگری در جنوب دروازهٔ دولاب.

● **خانه‌های محله چال میدان**

در نقشهٔ کرشش نام مالکین نه خانه در این محله به شرح زیر ذکر شده است:
۱. خانه وقایع‌نگار، ۲. خانه حاجی ملامحمدجعفر، ۳. خانه لسان‌الملک، ۴. خانه صدرالدوله، ۵. خانه نجفقلی‌خان، ۶. خانه رضاقلی‌خان‌ناظم مدرسه دارالفنون، ۷. خانه نایب اسدالله‌خان، ۸. خانه میرزابزرگ کدخدا، ۹. خانه جلال‌الدین میرزا.

● کاروانسراهای محله چال میدان

در نقشه کرشش در این محله از پنج کاروانسرا نام برده شده که در فاصلهٔ سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۴ احداث گردیده است:

۱. کاروانسرای حاجی‌رمضان، ۲. کاروانسرای زغال‌فروشها، ۳. کاروانسرای احمدکور، ۴. کاروانسرای گلشن شکن، ۵. کاروانسرای حاجی هادی.

● میدانهای محله چال میدان

به‌طوری‌که در نقشه کرشش ملاحظه می‌شود در فاصله سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۴ هـ.ق. در این محله چهار میدان به شرح زیر احداث شده است:

۱. میدان‌حصیربافها، ۲. میدان‌کاه‌فروشان، ۳. میدان‌درویشها، ۴. میدان مال فروشها.

در این محله هم‌چنین فضای عمیقی به نام چال‌میدان که محله نام خود را نیز از آن گرفته است در فاصلهٔ شرق تکیه رضاقلی‌خان و شمال غربی تکیه عباسعلی وجود داشته است.

● زیارتگاههای چال میدان

درنقشه کرشش محدودهٔ دو امامزاده و قبرستان آنها به شرح زیر مشخص شده‌است:

۱ـ امامزاده یحیی، ۲ـ امامزاده [سیداسماعیل].

● مساجد محله چال میدان

با آن‌که در هامش نقشهٔ کرشش تعداد مساجد موجود و در دست احداث شهر ۱۳۰ باب ذکر شده اما هیچ‌یک از مساجد این محله به روی نقشه مشخص نشده است.

● تکایای محله چال میدان

در نقشه کرشش در این محله از ده تکیه به شرح زیر نام برده شده است:

۱. تکیه ابوالقاسم‌شیرازی درکوچه آقاکریم‌نایب، ۲. تکیه ملاقدیر درگذر

سرپولک، ۳. تکیه سرپولک، ۴. تکیه رضاقلی‌خان در مجاور منزل رضا قلی‌خان ناظم مدرسه دارالفنون، ۵. تکیه افشارها درکوچه افشارها، ۶. تکیه لوطی‌علیخان در گذر حمام‌خانم، ۷. تکیه عباسعلی در جنوب شرقی چال میدان، ۸. تکیه پهلوان‌شریف در انتهای شرقی کوچه تکیه عباسعلی، ۹. تکیه عربها درکوچه و گذر عربها، ۱۰. تکیه زرگرها در جنوب کوچه لسان‌الملک.

● آب انبار محله چال میدان

در نقشه کرشش در مشرق امامزاده سیداسماعیل آب انبار بزرگی به نام آب انبار میرزا مشخص شده است. این آب انبار که به واسطه مجاورت با امامزاده سیداسماعیل، آب انبار سیداسماعیل خوانده شده است از مستحدثات میرزاموسی وزیر تهران است. این آب انبار دارای حدود ۱۴۰۰ مترمربع مساحت است و ۷ ستون به ارتفاع ۵/۲۰ متر و قطر ۱/۵ متر از سقف آب انبار که از ۲۵ سانتیمتر طاق ضربی و ساروج پوشیده شده است نگهداری می‌کنند. آب انبار کلاً از آجر و ساروج ساخته شده و چهار بادگیر نیز داشته است. در دههٔ آخر دوره پهلوی این آب انبار به قهوه‌خانهٔ سنتی تبدیل شده بود.

● قراولخانه‌های چال میدان

در نقشه کرشش در این محله نه قراولخانه در محلهای زیر مشخص شده است:
۱. قراولخانه شمال‌غربی محله باغ پسته‌بک، ۲. قراولخانه گذر حمام دوستعلی‌خان، ۳. قراولخانه جنوب تکیه زرگرها، ۴. قراولخانه گذر در حمام میرزاصالح، ۵. قراولخانه جنب تکیه ملاقدیر، ۶. قراولخانه نزدیک دروازه دولاب، ۷. قراولخانه جنوب تکیه پهلوان شریف، ۸. قراولخانهٔ میدان کاه‌فروشان، ۹. قراولخانه میدان مال‌فروشها.

۳. محله بازار

بازار تهران به خاطر نقش اقتصادی خود از اهمیت فراوان برخوردار بوده و از محله‌های آباد شهر محسوب می‌شده است. کاروانهای تجاری که به تهران می‌آمدند

یکسره راه این محله را در پیش می‌گرفتند و کالاهای خود را در کاروانسراهای آن تخلیه می‌کردند تا از آنجا روانه انبارها و حجره‌ها و دکانها شود.

در دوره ناصرالدین‌شاه به سبب برقراری ارتباط تجاری با کشورهای اروپایی نقش بازار حساس‌تر شده و لاجرم متناسب با نیاز، این محله توسعه یافته و کاروانسراها، انبارها، راسته‌ها، تیمها، تیمچه‌ها، خانها، دالانها و دکانهای گوناگونی در آن احداث گردیده است. براساس نقشه کرشش ترکیب محله بازار در سال ۱۲۷۵ هجری قمری بشرح زیر بوده است:[۵۳۳]

● **محله‌های بازار**

مطابق نقشه کرشش محله بازار از دو محلهٔ خلجها و محله پای چنار تشکیل می‌شده است.

● **گذرها و کوچه‌های بازار**

در نقشه کرشش از کوچه‌ها و گذرهای متعدد این محله نام چهارگذر و پنج کوچه به شرح زیر مشخص شده است:

۱. گذر زنبورکخانه، ۲. گذر لوطی صالح، ۳. گذر حمام چال، ۴. گذر عباس‌آباد، ۵. کوچه ارامنه، ۶. کوچه غریبان، ۷ـ کوچه اسماعیل‌خان، ۸. کوچه ملک‌آباد، ۹. کوچه هادی‌خان.

● **کاروانسراهای بازار**

در نقشه کرشش از مجموع کاروانسراهای بازار فقط نام ۲۶ کاروانسرا از جنوب به شمار ذکر شده است:

۱. کاروانسرای عالم‌شکن، ۲. کاروانسرای گلشن، ۳. کاروانسرای گردن‌کج،

---

۵۳۳. شایان ذکر این که اطلاعات مندرج در نقشه کرشش با آمار بناهای دارالخلافه تهران ۱۲۶۹ هـ.ق. تفاوت بسیار دارد که در بررسی این آمار به آن اشاره خواهیم کرد.

۴. کاروانسرای میرزااسماعیل، ۵. کاروانسرای حاجی‌کمال، ۶. ایضاً، ۷. کاروانسرای نواب، ۸. کاروانسرای حاجی محسن، ۹. کاروانسرای دالان دراز، ۱۰. کاروانسرای سلیمان‌خان، ۱۱. کاروانسرای نو (در محل خرابهٔ مشخص‌شده‌درنقشه‌برزین ساخته‌شده)، ۱۲. کاروانسرای‌حاجی‌عبدالوهاب، ۱۳. کاروانسرای قیصریه، ۱۴. کاروانسرای شاه، ۱۵. کاروانسرای شیخ جعفر، ۱۶. کاروانسرای نقاره‌خانه، ۱۷. کاروانسرای حاجی زمان، ۱۸. کاروانسرای خدایی، ۱۹. کاروانسرای حاجی سیف‌الدوله، ۲۰. کاروانسرای حاجی حسن، ۲۱. کاروانسرای حاجی ملاعلی، ۲۲. کاروانسرای حاجی مشیر، ۲۳. کاروانسرای احمدکور، ۲۴. کاروانسرای امیر، ۲۵. کاروانسرای میرزاعباس در گذر عباس‌آباد، ۲۶. کاروانسرای کلانتر نزدیک دروازه نو.

● تیمچه‌های بازار

در نقشه کرشش دو تیمچه زرگرها و حاجی علی مشخص شده است.

● مساجد بازار

در نقشه کرشش از مجموع مساجد متعدد بازار فقط چهار مسجد به شرح زیر ذکر شده است:

۱. مسجد شاه، ۲. مسجد [جامع]، ۳. مسجد سیدعزیزالله، ۴. مسجد [شیخ عبدالحسین]، با آن که بنای این مسجد در سال ۱۲۷۰ ه.ق. به پایان رسیده بود اما تا سال ۱۲۷۴ ه.ق. نامی بر آن گذاشته نشده است.

● مدارس علمیه بازار

از مدارس علمیه بازار نیز فقط چهار مدرسه به شرح زیر مشخص شده است:

۱. مدرسه دارالشفا، ۲. مدرسه صدر، ۳. مدرسه محسنیه، ۴. مدرسه [شیخ عبدالحسین]، محل این مدرسه که همانند مسجد شیخ عبدالحسین از ثلث اموال مرحوم میرزاتقی‌خان امیرکبیر ساخته شده بدون ذکر نام مشخص شده است.

● **تکایای بازار**

در نقشه کرشش از تکایای بازار نام یازده تکیه ذکر شده است:
۱. تکیه ملک‌آباد، ۲. تکیه زنبورکخانه، ۳. تکیه خشتی، ۴. تکیه خداآفرین، ۵. تکیه هفت‌تن، ۶. تکیه خلج‌ها، ۷. تکیه چهل تن، ۸. تکیه منوچهرخان، ۹. تکیه قاطرچیها، ۱۰. تکیه سهراب‌خان، ۱۱. تکیه نوروزخان.

● **امامزاده‌های بازار**

در این نقشه از زیارتگاههای بازار تهران دو امامزاده ذکر شده است:[۵۳۴]
۱. امامزاده زید، ۲. امامزاده سیدولی.

● **خانه‌های بازار**

از بیش‌از ۱۵۰۰ باب خانه این‌محله درنقشه‌کرشش خانه‌های‌زیر مشخص‌شده‌است:
۱. عمارت وزیر مختار انگلیس، ۲. خانه حاجی عبدالکریم، ۳. خانه نصیرالملک، ۴. خانه ملک‌الکتاب، ۵. خانه میرزارضای کدخدا، ۶. خانه حاجی داعی، ۷. عمارت اعتضادالسلطنه علیقلی‌میرزا، ۸. خانه حسام‌السلطنه، ۹. خانه امین‌الملک فرخ‌خان، ۱۰. خانه جناب شیخ رضا، ۱۱. خانه شیخ عبدالحسین، ۱۲. خانه ملاحسین منجم‌باشی، ۱۳. خانه امام جمعه، ۱۴. عمارت فرهادمیرزا نایب‌الایاله.

● **باغهای بازار**

در این محله فقط باغ وزیر مختار انگلیس در جنوب بازار ذکر شده است.

● **ابنیه دولتی**

از بناهای دولتی جبه‌خانه مبارکه در شرق و غرب و جنوب سبزه‌میدان ذکر گردیده است.

---

۵۳۴. محل امامزاده ابراهیم در گود زنبورکخانه و بقاع چهل تن و هفت تن بر روی نقشه مشخص نشده است.

● **میادین بازار**

مطابق نقشه کرشش سبزه‌میدان تنها میدان این محله بوده است.

● **قراولخانه‌ها**

مطابق نقشه کرشش امنیت محله بازار و راسته‌های آن توسط شش قراولخانه زیر تأمین می‌شده است:

۱. قراولخانه جنوب شرقی تکیه نوروزخان، ۲. قراولخانه جنب امامزاده سیدولی، ۳. قراولخانه جنب محله دروازه نو، ۴. قراولخانه گذر لوطی صالح، ۵. قراولخانه چال زنبورکخانه، ۶. قراولخانه تکیه قاطرچیها.

● **چال زنبورکخانه**

مطابق نقشه کرشش در فاصله دروازه حضرت عبدالعظیم و باغ وزیر مختار انگلیس چال بسیار وسیعی وجود داشته و محل استقرار زنبورکچی‌ها بوده است.

۴ـ محله سنگلج

این محله در فاصله سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۴ هـ.ق. توسعه چشمگیری داشته است. بخشی از باغهای جنوبی و غربی محله تفکیک گردیده و بسیاری از اراضی بایر آن نیز به محله‌ها و کویهای نوبنیاد تبدیل شده و جمع قابل‌توجهی از ساکنان و مهاجران شهر تهران را درون خود جای داده است. با این وجود هم‌چنان باغهای بزرگ و زیبایی در بخش جنوبی و غربی این محله وجود داشته است.

● **محله‌های سنگلج**

مطابق نقشه کرشش محله‌های سنگلج از جنوب به شمال عبارت بودند از:

۱. محلهٔ دروازه نو، ۲. محلهٔ باغ خسروخان، ۳. محلهٔ ترکمانها، ۴. محلهٔ ارامنه، ۵. محلهٔ قمی‌ها، ۶. محلهٔ همّت‌آباد، ۷. محله چال‌حصار، ۸. محلهٔ دباغخانه، ۹. محلهٔ باجمانلوها، ۱۰. محلهٔ قورخانهٔ کهنه.

● **گذرها و کوچه‌های سنگلج**

در نقشه کرشش از کوچه‌ها و گذرهای سنگلج اسامی زیر ذکر شده است:

۱. گذر سیدنصرالدین، ۲. گذر بازارچه‌صندوقدار، ۳. گذر درخوانگاه، ۴. کوچهٔ شیرازیها، ۵. کوچه آقا محمدحسین، ۶. کوچه میرزایوسف، ۷. کوچه قاپوچی‌باشی، ۸. کوچه غلامها، ۹. کوچهٔ میرزاحسین حکیم‌باشی، ۱۰. کوچهٔ افشارها، ۱۱. کوچهٔ سواره‌نظام.

● **مساجد سنگلج**

از بیش از ۲۰ مسجد این محله در نقشهٔ کرشش فقط به مسجد حاجی رجبعلی اشاره شده است.

● **مدارس سنگلج**

مطابق نقشه کرشش در این محله پنج مدرسه علوم دینی به شرح زیر وجود داشته است:[۵۳۵]

۱. مدرسهٔ میرزازکی، ۲. مدرسه‌یونس‌خان، ۳. مدرسه حاجی‌عبدالکریم، ۴. مدرسه محمد خواجه، ۵. مدرسه حاجی رجبعلی.

● **تکایای سنگلج**

از تکایای محله سنگلج در نقشه کرشش ده تکیه زیر نام برده شده است:

۱. تکیه قمی‌ها، ۲. تکیه همّت‌آباد، ۳. تکیه کرمانیها، ۴. تکیه حاجی رجبعلی، ۵. تکیه حاجی‌باقر، ۶. تکیه دباغخانه، ۷. تکیه درخوانگاه، ۸. تکیه میرزاحسین، ۹. تکیه افشارها، ۱۰. تکیه میران.

● **بازارچه‌های سنگلج**

بازارچه‌های این محله که بر روی نقشه مشخص شده عبارتند از:

۱ـ بازارچهٔ میرزایوسف، ۲ـ بازارچهٔ آب پخش‌کن، ۳ـ بازارچهٔ صندوقدار.

---

۵۳۵. مدرسه رضاقلی‌خان بر روی نقشه مشخص نشده است.

● **کاروانسرای سنگلج**

مطابقه نقشه کرشش در فاصله سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۴ هـ.ق. در این محله یک کاروانسرا به نام **کاروانسرای میرزاموسی وزیر** احداث شده است.

● **زیارتگاه سنگلج**

امامزاده سیدنصرالدین (ناصرالدین) از مکانهایی است که همانند نقشهٔ برزین در این نقشه نیز مشخص شده است.

● **ابنیه دولتی و صنعتی**

مطابق نقشهٔ کرشش چاپارخانهٔ دارالخلافه تهران و هم‌چنین مجمع‌الصنایع معیرالممالک نیز در این محله واقع شده بود.

● **عمارات و خانه‌های سنگلج**

در نقشهٔ کرشش از حدود ۱۷۰۰ باب عمارات و خانه‌های این محله خانه‌های زیر مشخص و ذکر گردیده است:

۱. عمارت رکن‌الدوله، ۲. عمارت معیرالممالک، ۳. عمارت نصرالدوله، ۴. عمارت مستوفی‌الممالک، ۵. خانه‌های امان‌خان افشار، ۶. خانه حاجی علیخان، ۷. خانه آقامیرزاهاشم، ۸. عمارت عیسی‌خان والی، ۹. خانه سلیمان‌خان افشار، ۱۰. خانه میرزایوسف [مستوفی‌الممالک]، ۱۱. خانه میرزاموسی وزیر، ۱۲. خانه جعفرقلی‌خان، ۱۳. خانه میرزاتقی مستوفی، ۱۴. خانه زکی‌خان کدخدا.

● **باغهای سنگلج**

مقایسه دو نقشه برزین و کرشش نشان می‌دهد در این محله در فاصله سالهای ۱۲۵۸-۱۲۷۴ هـ.ق. بخشی از باغهای جنوب غربی و شمال محله تفکیک و محله‌های باغ خسروخان و دباغخانه را تشکیل داده‌است. بااین‌وجود نسبت فضای سبز در این محله از دیگر بخشهای شهر بیشتر بوده است. باغهای مشخص شده بر روی این نقشه عبارتند از:

۱. باغ معیرالممالک، ۲. باغ معمارباشی، ۳. سه قطعه باغهای حاجی‌کاظم، ۴. باغ معیرالممالک، ۵. باغ شیخ‌موسی، ۶. باغ میرزایوسف.

● قراولخانه‌های سنگلج

در نقشه کرشش محل پنج قراولخانه به قرار زیر بر روی نقشه مشخص شده است:

۱. قراولخانه جنب‌باغ‌معمارباشی، ۲. قراولخانه‌جنب‌امامزاده‌سیدنصرالدین، ۳. قراولخانه‌کوچه‌آقامحمدحسن، ۴. قراولخانه‌سرآب‌پخش‌کن، ۵.قراولخانه کوچه سواره‌نظام.

● چال سنگلج

مطابق نقشه‌های برزین و کرشش در جنوب محلهٔ چال‌حصار و شمال‌شرقی عمارت مستوفی‌الممالک چال وسیعی به نام **چال‌حصار** وجود داشته که بعداً به دستور میرزا یوسف مستوفی‌الممالک به باغ تبدیل گردیده است.

۲ـ نقشه‌برداری از شهر دارالخلافهٔ ناصری

پس‌از توسعه تهران، درسال ۱۲۸۶ هـ.ق./۱۲۴۸ ش. مقرر شد نقشه جدیدی از شهر تهران تهیه شود. این کار در مدرسهٔ دارالفنون و تحت‌نظر **جعفرقلی‌خان نیرالملک** رییس مدرسه توسط **حاج‌عبدالغفارنجم‌الملک** به‌دستیاری محمدحسین‌خان‌سرتیپ وبه‌همراهی بیست نفر از شاگردان رشتهٔ مهندسی آغاز شد. پس از هشت ماه نقشه‌برداری به انجام رسید و نقشهٔ شهر جدید به شاه تقدیم گردید. روزنامهٔ دولت علیه دراین‌باره می‌نویسد:

> نقشه اراضی شهر جدید دارالخلافهٔ ناصره را جعفرقلی‌خان رئیس مدرسه و میرزاعبدالغفار معلم کل ریاضی با بیست نفر از مهندسین قریب هشت ماه بود به مساحت اراضی و کشیدن آن مشغول بودند در نهایت خوبی و خالی از عیب و نقص کشیده به توسط اعتضادالسلطنه وزیر علوم به حضور مبارک برده بعد از ملاحظه و مطالعه مطبوع طبع مشکل‌پسند همایونی گشته به بذل سه هزارتومان انعام قرین ملاطفت و اعزاز گردیدند.[۵۳۶]

---

۵۳۶. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۶۴۱ بیست و ششم محرم ۱۲۸۷.

اما کار نقشه‌برداری از ابنیه شهر تا اواسط سال ۱۳۰۵ هـ.ق. ادامه یافت. این نقشه پس از تجدیدنظر حسب‌الامر ناصرالدین‌شاه در محرم سال ۱۳۰۹ هـ.ق./مرداد ۱۲۷۰ ش. بعد از ۲۳ سال به چاپ رسید. حاج عبدالغفار نجم‌الملک در هامش نقشه دربارهٔ چگونگی آغاز و انجام کار نقشه‌برداری و اتمام آن چنین می‌نویسد:

بسمه تعالی چون حسب‌الامر اعلیحضرت اقدس شاهنشاه ناصرالدین‌شاه ارواحنافداه مقارن سال ۱۲۸۵ هـ.ق. وسعت شهر از اطراف افزوده‌شد و باستیون‌جدیدی حول‌آن ساخته‌شد مقررگردیدکه نقشه عمارات اطراف شهر قدیم راکه داخل باستیون شد مهندسین مدرسه مبارکه دارالفنون بردارند، پس به حکم مرحوم مغفور اعتضادالسلطنه وزیر علوم علیقلی‌میرزا که آن‌وقت ریاست کل مدرسه مبارکه به عهدهٔ کفایت ایشان بود و با اطلاع و سرپرستی جناب فخامت نصاب نیرالملک امیرتومان جعفرقلیخان رییس مدرسه مبارکه، حقیر **عبدالغفار نجم‌الملک**[۵۳۷] که سالهاست به معلمی کل علوم ریاضی و غیره اشتغال دارد به دستیاری عمدةالامرا **محمدحسین‌خان** سرتیپ اول ناظم مدرسه و به همراهی بیست نفر شاگردان مهندس که آن‌وقت بعضی فارغ‌التحصیل بودند و بعضی نیز در تحصیل مثل نواب محمدحسن‌میرزای سرتیپ و آقاعلی‌خان سرتیپ و ذوالفقارخان سرتیپ و سلیمان‌خان سرتیپ مسیحی و عباسعلی‌خان سرتیپ و غیره مدت یکسال اوقات صرف نموده همه‌روزه از صبح تا شام در صحرا و محلات گردش نموده به دقت تمام نقشه برداشت و شبها را تا سحر با مقیاس یکدوهزارم اعمال روز را در ورقی نقش نمود، در آن ضمن این دسته فارغ‌التحصیل شده متفرق شده طبقه دیگر که به روی کار آمدند مثل سلیمان‌خان و مهدی‌خان و میرزااحمد و آقاخان. معلمین جزو ریاضی و غیره را قرارداد که آنچه به مرور زمان در اطراف شهر تازه عمارت شده و آنچه تغییر و تصرف واقع گشته به اضافه نقشه شهر قدیم را به تدریج بردارند و این کار سالها طول کشید و آن طبقه هم فارغ‌التحصیل شده دستهٔ دیگر روی کار آمدند مثل میرزا اسماعیل‌خان و سیف‌الله‌خان و علی‌خان قاجار و اسدالله‌خان قاجار و غیره اینها را هم به مرور مشغول داشت تا آن طبقه هم فارغ‌التحصیل شده طبقه دیگری روی کار آمدند مثل میرزامحمود مهندس **منجم‌باشی** اخوی‌زاده

---

۵۳۷. مرحوم حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سال ۱۳۱۱ هـ.ق. به نجم‌الدوله ملقب گردید.

اینجانب و رضاقلی‌خان‌قاجار و میرزاآقاخان و سلطان احمدمیرزا و غیره، این طبقه را هم نیز مدتی مشغول همان کار داشت و ضمناً سلیمان‌خان مسیحی راگماشت که نقشهٔ اطراف شهر را چون خیلی وسیع بود ابعادش را نصف کند تا سطح آن یکربع شود به مقیاس یک چهار هزارم و سلیمان‌خان معلم ریاضی راگماشت تا تمام نقشه خارج و داخل شهر قدیم را در ورقی نقل کند و عمدهٔ زحمات نقشه را همین شخص سلیمان‌خان سرهنگ و معلم ریاضی به دستورالعمل اینجانب متحمل شد و این عمل تا اواسط سال ۱۳۰۵ به انجام رسید و نقشه کشیده شد و عمدهٔ عمارات و تغییرات در عرض مدت این بیست سال واقع شد و اگرچه هنوز از اراضی بایره درگوشه و کنار باقیست ولی منبعد به زودی تغییرات کلی دست نخواهد داد والحق حال نقشهٔ ساخته شده خیلی صحیح و دقیق که تاکنون به این صحت و درستی نقشه کشیده نشده و **چنان دقیق است که می‌توان خانه‌ها و املاک مردم را با کمال دقت از آن روی مساحت نمود** و با وجود این از آنجا که انسان جایزالخطاست ممکن است سهو و لغزش واقع شده باشد و بالجمله چون عمل به اینجا رسید ملاحظه نمود که زمین شهر افقی نیست. طرف شمال بلندست و طرف جنوب پست، مناسب دید که محیط شهر را تسویه نماید تا قدربلند و پستی معلوم شود و از روی نقشه بتوان فهمید که آب از کدام طرف ممکن است جاری شود. مدت ده روز خود حقیر به اتفاق طبقهٔ اخیر مهندسین به صحرا رفته و دور شهر را به دقت تمام تسویه و تراز نمود و حاصل عمل را در نقشه نقل کرد و معلوم شد که طرف دروازه دولت به قدر هشتاد و دو ذرع بلندتر است از طرف غربی دروازه خانی‌آباد و همچنین طبقه اخیر نقشهٔ قراء و آبادیهای اطراف باستیون را تا یک فرسخ عرض نیز برداشتند که در این ورقه نگنجید و ختم عمل مقارن شد با زمان وزارت جلیله جناب جلالتماب اجل آقای **مخبرالدوله** علیقلی‌خان وزیر تلگراف و معادن و غیره دام اقباله‌العالی که الحق حسن کفایت و کاردانی و مواظبت این شخص وحید فرید و برادر محترم ایشان جناب نیرالملک و محمدحسین‌خان سرتیپ مدرسه مبارکه دارالفنون رونقی دیگر یافته و ترقیات فوق‌العاده نموده...[۵۳۸]

---

۵۳۸. ر.ک: عبدالغفاربن علی محمد نجم‌الدوله، **نقشه دارالخلافه ناصری طهران** (تهران: سحاب، ۱۳۶۳).

حاج عبدالغفار نجم‌الملک مشخصات و مختصات جغرافیایی تهران را محاسبه و به شرح زیر در هامش نقشه ۱۳۰۹ ذکر کرده است:

محیط باستیون جدید نوزده‌هزارودویست‌مترفرانسه یاهیجده‌هزاروچهارصد وشصت ذرع شاه است و مساحت تمام زمین جوف باستیون به حسب ذرع مربع سی‌وشش کرور و نصف است و از آن جمله شهر قدیم هشت کرور و شصت‌هزار ذرع مربع است. اما جمعیت دارالخلافه را دوسال قبل از ابتدای برداشتن نقشه شهر حسب‌الامرالاعلی حقیر مشخص نمود، تعداد کل نفوس یکصدوشصت هزارنفر شد ولی امروز که بیست‌وسه سال بعد از آن تاریخ است به دویست و پنجاه هزار نفر می‌رسد و عدد بیوتات داخل شهر قدیم به حساب نه هزار باب شد و بیوتات خارجه هم به نه هزار می‌رسد، مجموعاً هیجده‌هزارباب، وعدد مساجدمعتبره دویست‌باب وعددکلیساهای کاتولیک و پروتستان و ارامنه چهارباب و عدد حمامهای عمومی چهارصد باب.

عرض جغرافیایی طهران از خط استوا سی و پنج درجه و چهل دقیقه شمالی است و طول شرقیش از پاریس چهل‌ونه‌درجه و دودقیقه است وارتفاع تهران از سطح بحر محیط یکهزارویکصدوسی ذرع شاه است یا یکهزار و یکصد و هشتاد متر و حرارت هوا در تابستان سی و شش درجه یکصد قسمتی است و در زمستان ده درجه زیر صفر و ارتفاع آفتاب در تابستان هفتادوهفت درجه و چهل و هشت دقیقه است و در زمستان سی درجه و پنجاه و دو دقیقه و در اول بهار و پاییز پنجاه و چهار درجه و بیست دقیقه و طول ایام در تابستان چهارده ساعت و بیست و شش دقیقه است و در زمستان نه ساعت و سی و چهار دقیقه و طول شاغول ثانیه‌شمار نهصد و نودوسه میلیمتر است و اثر قوهٔ جاذبه زمین به افق تهران در سرعت سقوط اجسام در آخر ثانیه اول نه متر و هفتصد ونودوهفت میلیمتر است و انحراف عقربهٔ قطب‌نما از خط نصف‌النهار به خوبی از شمال به سمت مشرق یکدرجه و نیم است موافق رصد جدید حقیر و انحراف قبله از جنوب به سمت مغرب سی و هفت درجه و بیست و شش دقیقه است. سرعت سیر نقطه تهران به حرکت وضعیه شبانه‌روزی در هر ثانیه سی و شش ذرع و نیم است و سرعت حرکت انتقالیه‌اش در حول آفتاب در هر ثانیه بیست و نه هزار و دویست و سی ذرع است یا پنج فرسخ الاعشر فرسخ.[۵۳۹]

---

۵۳۹. همانجا.

نجم‌الملک در باب نقشهٔ ترسیمی توسط سرتیپ کرشش و شاگردان دارالفنون چنین اظهارنظر کرده است:

> در سی سال قبل مسیوکرشش نمساوی معلم توپخانهٔ مدرسه مبارکهٔ دارالفنون به استمداد شاگردان خود نقشه‌ای از طهران برداشت که ابعاد آن را به قدم پیموده بودند و زوایا را به تقریب گرفته بودند و اعتبار علمی نداشت و تخمینی بود، معهذا برای اشخاصی که بخواهند وضع سی سال قبل طهران را ببینند مفید است. بعضی عمارات وسیعهٔ اعیان و معارف را مهندسین مکرر رفتند اذن بطلبند نقشه بردارند، صاحبان آنها به هر ملاحظه بود اذن ندادند و محل عمارات آنها بیاض و ساده باقی ماند.[۵۴۰]

● چاپ نقشه دارالخلافه ناصری تهران

حاج عبدالغفار نجم‌الملک در هامش نقشهٔ سال ۱۳۰۹ به چگونگی چاپ این نقشه اشاره کرده می‌نویسد:

> و در این تاریخ هزار و سیصد و نه که حسب‌الامرالاعلی مقرر شد که نقشهٔ دارالخلافه به زیور طبع درآید تغییرات کلیه که در وضع عمارات راه یافته بود مجدداً اصلاح شد و مقرب‌الحضرت‌العلیه سلیمان‌خان سرهنگ مهندس ولد خدادادخان و معلم ریاضی مدرسه با مرکب چاپ نقشه را با کمال دقت نقل نمود و متحمل زحمات آن گردید، پس این نقشه مطابق است با وضع شهر دارالخلافه در تاریخ محرم سنهٔ ۱۳۰۹.[۵۴۱]

نقشه دارالخلافه ناصری در سال ۱۳۰۹ هـ‌ق. به خوبی علامت‌گذاری شده است و از روی علایم قراردادی آن می‌توان قسمتهای زیر را تفکیک کرد:

عمارات دولتی و اعیان دولت، باغهای شهر، مزارع شهر، یخچالهای شهر، حدود محله‌ها، خطوط تلگراف، کوره‌ها و زمینهای گود، تاکستانهای شهر، قنوات و مجاری آب، زمینهای بایر و شنزار، امامزاده‌های شهر، مساجد شهر، مدارس شهر، حدود راه‌آهن، قراولخانه‌ها، کاروانسراها، بازار و دکاکین، کوچه‌های شهر و قبرستانها.

---

۵۴۰. همانجا.

۵۴۱. همانجا.

● **حدود توسعهٔ دارالخلافه ناصری**

با مقایسهٔ این نقشه با نقشهٔ کرشش می‌توان حدود توسعهٔ محلات شهر تهران را در طی ۳۵ سال مشخص نمود.

۱. محله عودلاجان

پس از توسعه شهر تهران، از سمت مشرق مقداری به اراضی این محله افزوده شد که بر روی نقشه از آن به عنوان تابع محلهٔ عودلاجان نام برده شده است.

ناحیهٔ جدید را بیشتر اراضی زراعی و باغها تشکیل می‌داد و قسمتی از اراضی واقع در محدودهٔ دروازه دولاب نیز زمین بایر بود. در ناحیه تابع عودلاجان اراضی و باغ زیر مشخص گردیده است:

مزرعهٔ شیخ‌حسن، اراضی سادات، املاک ورثه فخرالدوله، مزارع سادات، مزرعه ورثه فخرالدوله و باغ نصیرالدوله.

در این ناحیه هم‌چنین کویهای جدیدی به وجود آمد که از آن میان کوچه قجرها و محله بیرون دروازه دولاب قابل ذکر است.

● **محله‌های عودلاجان:** در نقشه نجم‌الملک در این محله علاوه بر محله جدید تابع عودلاجان از هشت محلهٔ دیگر نام برده است که بعضی از اسامی آنها با محله‌های نقشهٔ کرشش متفاوت است. در این نقشه **محلهٔ نو** به محلهٔ سرچشمه، **محله باغ امین** به **محله سرتخت** و **محله شاه‌غلامان** به **محله پامنار** تغییرنام یافته و نام محله عربها، محله دروازه شمیران، محله سادات، محله حیاط شاهی و محله یهودی هم‌چنان باقی بوده است.

عودلاجان در فاصله سالهای ۱۲۷۵-۱۳۰۹ هـ.ق. در درون محله توسعهٔ قابل‌توجهی یافته، اراضی بایر و بعضی از باغهای آن به کوچه‌ها و خانه‌های جدید تبدیل شده است. در این نقشه از کوچه‌های متعدد محله از بیش از شصت کوچه به شرح زیر نام برده شده است:

نقشه تهران در سال ۱۳۰۹ هـ.ق.

کوچه یخچال، کوچه قراولخانه، کوچه میرزاحسن انبار، کوچه قوام‌الدوله، کوچه سرتخت، کوچه قجرها، کوچه سادات‌اخوی، کوچه اقبال‌السلطنه، کوچه سادات، کوچه محمدحسن‌میرزا، کوچه آبشار، کوچه حاجی‌آقاارباب، کوچه میرزانصرالله دبیرالملک، کوچه نصیرالدوله، کوچه معتمدالدوله، کوچه اردل‌باشی، کوچه ملاعلی‌اصغر، کوچه مسجد فاضل، کوچه حاجیه بلورخانم، کوچه محمدتقی بیک، کوچه عبدالله میرزا، کوچه حکیم‌اللهی، کوچه مسجد عین‌الملک، کوچه مشیرالدوله، کوچه خلیل‌خان، کوچه محمدباقرخان، کوچه شیخ‌مرتضی، کوچه حاجی‌شریف‌خان، کوچه حاجی میرزاعباسقلی، کوچه شامبیاتیها، کوچه وقفی، کوچه امین‌الدوله، کوچه سرایدارباشی، کوچه راسته سرچشمه، کوچه تکیه‌دانگی، کوچه قائم‌مقام، کوچه مؤتمن‌الاطباء، کوچه اسماعیل‌خان، کوچه حاجی میرزاشفیع، کوچه سرقبرستان، کوچه یهودیها، کوچه آقاعلی‌اکبر تفرشی، کوچه امین‌السرور، کوچه آقامحمود، کوچه حیاط شاهی، کوچه جارچی‌باشی، کوچه حاجب‌الدوله، کوچه خراسانیها، کوچه ارمنیها، کوچه نظام‌الملک، کوچه میرزاعلی‌خان، کوچه بهاءالدوله، کوچه رکن‌الدوله، کوچه معین نظام، کوچه ملامطیع، کوچه حمام سردار، کوچه پشت بدنه، کوچه نظام‌الدوله، کوچه عربها، کوچه اسماعیل‌خان، کوچه نصیرالملک، کوچه نصرالملک، کوچه سپهدار، کوچه وزیر امور خارجه.

● **مساجد و مدارس:**

در این نقشه با آن که محل تعداد بیشتری از مدارس و مساجد مشخص شده اما فقط به ذکر اسامی زیر اقدام شده است:

«پامنار، صاحبدیوان، دانگی، صنیع‌الملک، حکیم، سپهدار، سعدالملک، امین‌نظام، عین‌الملک، درب مدرسه، حوض، مروی، آغابهرام و فاضل.»

● **حمامهای عمومی:**

براساس آمارهای موجود به هنگام تهیه نقشه در این محله بیش از پنجاه باب حمام عمومی وجود داشته است اما در نقشهٔ نجم‌الملک فقط از هفت حمام نام برده شده

است: «حمام قوام‌الدوله، حمام میرزاغلامشاه، حمام نواب، حمام مرحوم‌حشمت‌الدوله، حمام سردار، حمام وزیرنظام و حمام نصیرالدوله.»

● **عمارتها و خانه‌ها:**

در نقشهٔ نجم‌الملک تعداد ۷۸ باب از عمارتها و خانه‌های این محله با نام صاحبان آن مشخص شده که روشنگر ترکیب اجتماعی محله نیز هست:

میرزاکریمخان، ناظم خلوت، میرزامحمود، معتمدالسلطنه، میرزانصرالله، میرزاسیدابراهیم، میرزامحمودخان منشی، آقامحمدجعفر صراف، امینه اقدس، عزت‌الدوله، سادات‌اخوی، کاتب‌السلطان، میرزازکی‌خان، امین‌نظام، حاجی‌میرزااسماعیل، حسام‌السادات، شکوه‌السلطنه، حاجی‌غلامرضا، طالب‌خان سرتیپ، میرزامحمودخان، امین‌الدوله، اسکندرخان، سپهدار، سلطان ابراهیم‌میرزا، آقاعلی حکیم، ایلخانی بختیاری، رکن‌الدوله، عباسقلی‌خان سرتیپ کدخدا، میرزامحمدصادق‌خان، میرزاعلی‌خان، نقیب‌السادات، فرج‌الله‌خان، سیف‌الله‌خان شریف، امین دربار، پهلوان یزدی، شریف‌الاطباء، مرحوم محمدرضامیرزا، نظام‌الملک، میرزاکریمخان، حاجی سقاباشی، صنیع‌الملک، حاجی‌آقا، حاجی میرزاابوالفضل، معین نظام، میرزا سیدمحمد طبیب، علی‌خان، حاج میرزاحسین گرانمایه، حاجی محمدرضا صراف، میرزاعبدالله، پسرهای ماژور، محمدحسن‌خان انیس‌الدوله، عباسعلی‌خان مهندس، حاجی رضاخان، بحرالعلوم، نظرآقا، مجدالاطباء، آقا سیدجعفر لاریجانی، آقای عبدالباقی ارباب، میرزانصرالله دبیرالملک، مستوفی‌نظام، میرزارفیع‌خان، مرحوم‌مؤیدالدوله، میرزایوسف‌لشکرنویس، میرزاعلی‌اکبر شیرازی، محمدتقی‌خان پیشخدمت، میرزا زکی‌خان نوری، مرحوم تیمورمیرزا، مرحوم عمادالدوله، حاجی بهاءالدوله، علاءالملک، آقامیرزامحمد ناظر، مرحوم ملک‌آرا، صفی‌علیشاه، محمدحسین جواهری، نصیرالملک، سیف‌الله‌خان سرتیپ، مرحوم معزالدوله، حشمت‌الدوله، حاجی شیخ زین‌العابدین، معتمدالملک، نصیرالدوله، سیدابراهیم، حاجی میرزانصرالله مستوفی، محبعلی‌خان، میرزامحمود وزیر، میرزامحمد ناظر، بدرالسلطنه.

● **خیابانهای عودلاجان:**

مطابق نقشه جدید در حدفاصل این محله با محلهٔ دولت دو خیابان به نامهای خیابان چراغ گاز و خیابان باغ سردار و در حدفاصل با تابع محله عودلاجان نیز یک خیابان به نام خیابان کامرانیه بر روی خندق قدیم احداث شده بود.

● **دروازه جدید دولاب:**

مطابق نقشهٔ نجم‌الدوله در محل دروازه و گذر قدیم دولاب بازارچه نایب‌السلطنه احداث شده است. دروازه جدید در شمال شرقی دروازه قدیم در سه راه شکوفهٔ فعلی واقع در خیابان هفده شهریور (شهباز سابق) احداث شد و ارتباط محله عودلاجان با نواحی شرقی تهران از طریق این دروازه انجام می‌گردید.

۲. چال میدان

محله چالمیدان پس از گسترش شهر از طرف جنوب و مشرق به شعاع یک هزار ذرع وسعت یافت. قسمت اعظم اراضی شرقی زراعی و باغ و بخشی نیز بایر بود که در آن یک محلهٔ مسکونی به وجود آمد که **محله بیرون دروازه دولاب** نام داشت.

قسمتهای جنوبی تابع محله قدیم چال میدان را اراضی بایر تشکیل می‌داد و برای ایجاد مساکن جدید بیشتر مورد استفاده واقع شد. در این قسمت دو محله به نامهای **محله بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم** و **محله سر قبرآقا** به وجود آمد.

اراضی جدید قسمت شرقی محله چال میدان را باغها، مزارع و زمینهای زیر تشکیل می‌داد:

> باغ ورثه قائم‌مقام، باغ بنان‌الملک، مزرعه ورثه فخرالدوله، املاک آقا غلامحسین، باغ حکیم، متملکات ورثه حاجی ملامحمدجعفر، مزارع ورثه حاج سیدحسن، باغ معین‌التجار، باغ امین دارالضرب، املاک نجف‌آباد در تصرف سادات تهرانی، املاک نجف‌آباد، زمین آقاسیدمحمد طهرانی، زمین میرزاعلیقلی‌خان متولی، زمین حاج میرزارضای طبیب، زمین آقا میرزا غلامحسین، زمین آقاسیدمحمد.

مطابق نقشه نجم‌الملک در این ناحیه علاوه بر اراضی یادشده مستحدثات دیگری به شرح زیر موجود بود:

یخچالهای: حاجی‌آقامحمد، قائم‌مقام، حاجی زین‌العابدین، ملامحمدجعفر و یک یخچال بی‌نام، قلعه خرابهٔ کردها، محل برج قدیم.

خانه ذوالفقارخان، خانه حیدرخان سرتیپ، خانه حاجی شیخ حسن، سربازخانه دولاب، کوچه سربازخانه، گذر دروازه دولاب، قبرستان، کاروانسرای حاج شیخ‌رضا، کارخانه بلورسازی، کوزه‌گرخانه، سرای حاج ابوالفتح، تکیه حاج محمدحسن عرب و حاج ابوالفتح، خانه حسن‌خان داروغه، کوچه نایب حسن‌خان، سرای همدم، اراضی متعلق به گار راه‌آهن.

در بخش جنوبی تابع محله چال‌میدان مستحدثات و اراضی زیر ذکر شده است:

محله بیرون دروازه حضرت شاهزاده عبدالعظیم، کوچه لوطی‌باشی، خانه اسماعیل بزاز، کوچه آقامیرزامحمد، کوچه حاجی سیداسماعیل، کوچه آقامحمدحسن، کوچه کاشیها، کوچه آهنگرها، کوچه پشت کاروانسرا، سرای حاجی نعمت‌الله، سرای موقوفه آقاشیخ عیسی، سرای امین‌السلطان، سرای حاجی هادی، میدان امین‌السلطان، سرای روغنی‌ها، سربازخانه، اراضی مشایخ تهرانی، اراضی خالصه، اراضی مرحوم حاجی میرزاآقاسی، زمین امین‌الملک، انبار غله خالصه، کارخانه نجاری و گاری‌سازی متعلق به سعدالسلطنه، مقبره سرقبرآقا، کوچه نایبهای قاطرخانه و شترخانه، کوچه مرحوم میرزابزرگ‌خان بالیوز، خانه مرتضی‌قلی آقای قجر، سرای جوادبیک، کوچه حاجی‌رجبعلی‌بزاز، کوچه حاجی‌درویشعلی‌چاووش، خانه احمدخان قجر، محله سرقبرآقا، سرای گمرک، کوچه یوزباشی اسماعیل، یخچال وزیر، زمین حاجی علی‌میرزا، زمین حاجی محمدمهدی، خانه کربلایی ابوالقاسم، خانه حاجی قاسم، خانه رمضانعلی، بازارچه منیرالسلطنه.

● **خیابانهای جدید چال میدان:**

مطابق نقشه نجم‌الملک در فاصله محله قدیم چال میدان با تابع آن بر روی خندق قدیم در ناحیه شرقی محله خیابان دروازه دولاب و در جنوب خیابان خندق دروازه حضرت عبدالعظیم و هم‌چنین به سمت دروازه‌های جدید این محله دو خیابان به نامهای خیابان دروازه مشهد و خیابان دروازه حضرت عبدالعظیم احداث شده بود.

● **توسعه بخش قدیمی محله چال‌میدان**

با مقایسه نقشه‌های کرشش و نجم‌الملک ملاحظه می‌شود در فاصله سالهای تهیه دو نقشه این محله در محدودهٔ قدیمی خود تغییرات قابل‌توجهی یافته است. تعداد خانه‌های کوچه عربها افزایش یافته و خانوارهای دیگری در آن سکونت کرده و کوچه عربها به محله عربها تبدیل شده است. بدین‌ترتیب تعداد محله‌های چال میدان عتیق به دو محله افزایش یافته است. در این فاصله جمعیت بیشتری در این محله ساکن شده و لاجرم شبکه ارتباطی محله تقویت و بناهای عمومی آن افزوده گردیده است.

● **کوچه‌های چال میدان قدیم:**

مطابق نقشه نجم‌الملک تعداد کوچه‌های نامگذاری شده محدودهٔ قدیم چال میدان به پنج برابر افزایش یافته است:

کوچه‌های: دردار، باغ پسته بک، عربها، شاهزاده‌خانم، حاجی‌حسین، سلیمان‌خان، حمام دوستعلی‌خان، قراقانیها، شهاب‌الملک، پشت یخچال، نطنزیها، مسجدحاجی‌ابوالفتح، استادحسین‌معمار، صغیرها، آقاغلامحسین صراف، آقاعبدالله خزانه، آقاسیدحسن، صابونیها، چاپخانه، احمد علیخان، محمدباقرخان طبیب، کاشیها، احمدخان سرتیپ، نظام‌العلما، ابوالقاسم شیرازی، احمدعلی‌خان، سیدعلی، ملاغلامحسین، صاحبدیوان، مسجد حوض، نقاره‌چیها، چال‌میدان، حاجب‌الدوله، ملامحمدجعفر کاشی، جناب سیدعبدالله مجتهد، شیشه‌گرخانه، اسماعیل‌خان، زرقانیها، تکیه عباسعلی، چال، حاجی ملامحمدجعفر، شیخ موسی، حمام حاجی‌موسی، فیلسوف‌الدوله، حاجی میرزاحسن حکیم، حاجی‌نجم‌الملک، طرف خیابان، وقایع‌نگار، شاهسونها، ماسوره، کدخدا، درویشها، پشت بدنه، لوطیها.

● **حمامهای محله چال میدان:**

در نقشه نجم‌الملک در بخش قدیمی محله از چهار حمام زیر نام برده شده است:

«حمام میرزاصالح، حمام قنبر، حمام خانوم، حمام گلشن.»

● **سراهای چال‌میدان:**

مطابق نقشه نجم‌الملک درفاصله سالهای ۱۲۷۴-۱۳۰۹ هـ.ق. سه کاروانسرای حاجی رمضان، زغال‌فروشها و احمدکور در این محله تخریب و یا تبدیل شده‌است و با احداث کاروانسرای قوام‌الدوله در مجاور آب انبار میرزاموسی وزیر تعداد کاروانسراهای چال میدان به سه کاروانسرا کاهش یافته است.

● **خانه‌هاوعمارتهای چال‌میدان قدیم:**

اسامی مالکین عمارتها و خانه‌های چال میدان که در نقشه نجم‌الملک ذکر گردیده حاکی از آن است که در فاصله دو نقشه‌برداری از تهران اعیان و بزرگان بیشتری در این محله سکونت گزیده‌اند:

میرزانصرالله‌خان مهندس، سلیمان‌خان مهندس، میرزامهدی‌خان، آقامیرزا سیدرضی، شهاب‌الملک، ورثه قائم‌مقام، میرسیداحمد، آقاهدایت‌الله صراف، بنان‌الملک، میرزاحسن شوکت، حسین‌خان رییس، حاجی میرزا محمدرضا واعظ، نظام‌العلما، حاجی‌محمدصادق کاشی، مرحوم سیدکاظم، محمدحسن‌خان یوزباشی، حاجی صدرالدوله، نواب والاعزالدوله، ملاغلامحسین، مؤتمن‌الملک، آقامحمدحسن، حسینعلی‌خان میرپنج، آقا سیدابراهیم، علی‌اکبرخان میرپنجه، آقاسیدقاسم، استادعبدالله نجارباشی، مشکوةالملک، فیلسوف‌الدوله، لسان‌الملک سپهر، حاجی نجم‌الملک، امین دارالضرب، حاجی رییس، وقایع نگار، نقیب‌الممالک، حاجی سرورخان، حاجی عباس صراف، حاجی حسن‌خان یوزباشی، ناظم‌التجار، حاجی محمدجعفر عطار، سراج‌الاطباء.

● **اراضی چهارده معصوم:**

مطابق نقشه نجم‌الملک ناحیه جنوب غربی تابع محله چال میدان **اراضی چهارده معصوم** نام داشته است. این اراضی جنوب تابع محله بازار تا قسمتی از تابع محله سنگلج را دربرمی‌گرفت. در سراسر این اراضی کوره‌های متعدد آجر و آهک‌پزی قرار داشت.

مرحوم حجت بلاغی در رابطه با موقوفات چهارده معصوم چنین نوشته است:

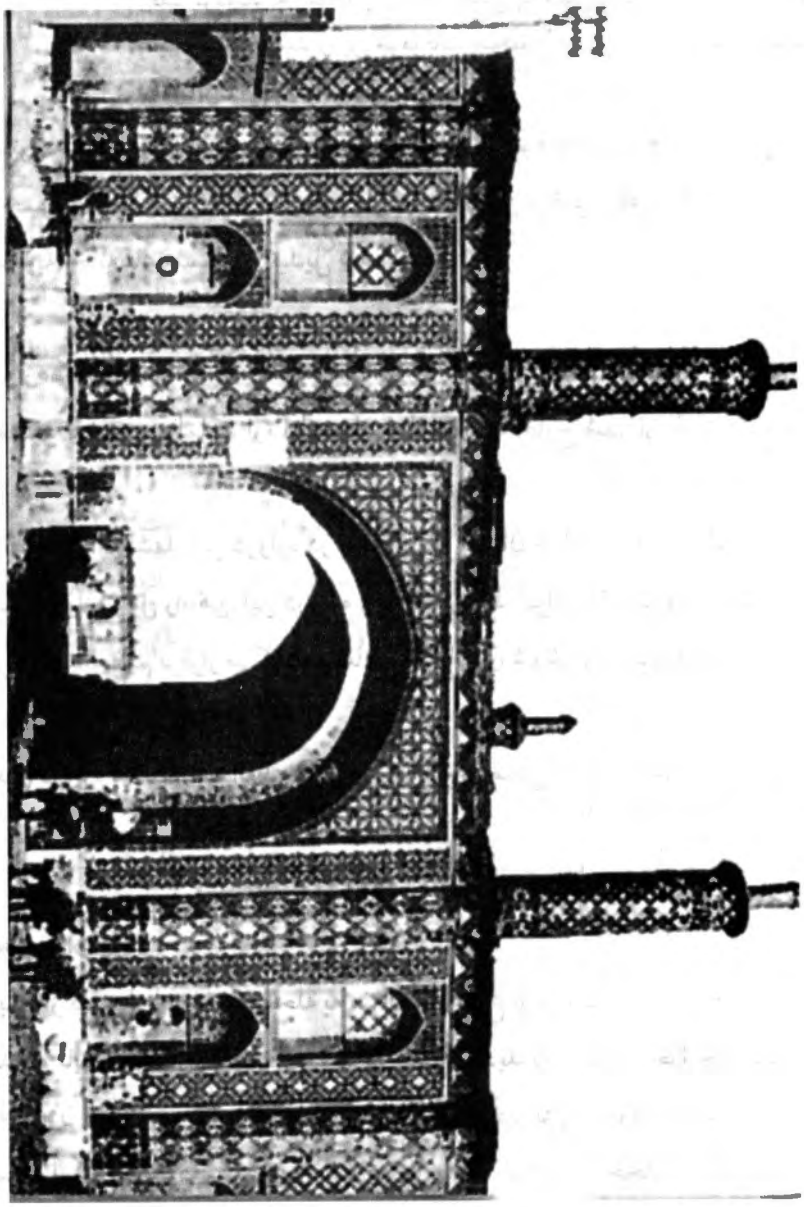

دروازه حضرت عبدالعظیم

موقوفات چهارده معصوم از مبتکرات سلاطین صفویه است که رقباتی را وقف کرده‌اند به عنوان این که درآمدش به مصرف ترویج چهارده معصوم علیهم‌السلام برسد و این موقوفات منحصر به تهران نبوده بلکه در شهرهای دیگر ایران هم بوده است.[۵۴۲]

باتوجه به این که امامزاده‌ای به نام سیداسحاق موسوم به چهارده معصوم در خیابان ناصرخسرو، کوچه خدابنده‌لوها وجود دارد احتمالاً این اراضی وقف برآن امامزاده بوده و بعدها به خانه‌های مسکونی تبدیل شده است.

● **دروازه‌های چال میدان:**

مطابق نقشه نجم‌الملک ارتباط محله چال‌میدان با خارج شهر از طریق سه دروازه انجام می‌شد:

الف) دروازه مشهد: این دروازه در محل کنونی میدان خراسان احداث شد.

ب) دروازه و پل راه‌آهن: این دروازه و پل که ارتباط تهران را از طریق راه‌آهن تهران - حضرت عبدالعظیم برقرار می‌کرد در تقاطع خیابانهای شوش و رجب‌نیا (شهرزاد سابق) قرار داشت.

پ) دروازه شاهزاده عبدالعظیم: این دروازه نیز در محل میدان شوش فعلی واقع شده بود.

۳. محله بازار

پس از گسترش تهران این محله به میزان هزار ذرع از جنوب وسعت یافت. در ناحیهٔ جدید که تابع محلهٔ بازار نامیده می‌شد دو محلهٔ جدید به نامهای محلهٔ چاله سیلابی و محلهٔ بیرون دروازهٔ محمدیهٔ احداث شد که محلهٔ اخیر بزرگتر بود. در این دو محله به تناسب نیاز کوچه‌ها، گذرها، چهارسوق، بازارچه‌ها، سراها، یخچالها و ابنیهٔ عمومی دیگری ساخته شد.

---

۵۴۲. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ج) ۱۵.

ناحیه جدید تابع محلهٔ بازار را برخلاف نواحی افزوده شده به محله‌های دیگر شهر بیشتر اراضی بایر و کوره‌های آجر و آهک‌پزی واقع در اراضی چهارده معصوم تشکیل می‌داد و فضای سبز ناحیه جدید منحصر بود به چند باغ پراکنده و بخشی از مزرعهٔ وزیر در جنوب غربی محله.

بخش عمده‌ای از اراضی شمال شرقی ناحیهٔ تابع محلهٔ بازار را اراضی قبرستان کهنه در برگرفته بود که امروز تأسیسات واقع در محدودهٔ خیابانهای مولوی، شمال خیابان صاحبجمع، قبر آقا، شاهین ورزشگاه، بوربور (مادرسابق) جای آن را گرفته است. این ناحیه را خیابان‌قبرستان (بخشی‌از خیابان مولوی‌کنونی) از محله اصلی بازار جدا می‌کرد.

● کوچه‌های تابع محلهٔ بازار:

در محله‌های جدید تابع محلهٔ بازار کوچه‌های متعددی احداث شد که در نقشهٔ نجم‌الملک ازتعدادی‌ازآنهاچون کوچه‌های:چال‌سیلابی، سرقبرستان، آقامیرمحمدعلی، پشت کاروانسرا، باباصفرعلی، کردها، نایب نوروزعلی و گذر حمام آقاسیداسماعیل نام برده شده است.

● سراهای تابع محلهٔ بازار:

در نقشه نجم‌الملک در تابع محلهٔ بازار از سرای خالصه، قوام‌الدوله و حاجی‌باقر نام برده شده است.

● چهارسوق و بازارچه‌ها:

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک مراکز تجاری ناحیه جدید عبارت بودند از چهارسوق چوبی، بازارچه نایب کریم، بازارچه حاج آقامحسن، بازارچه میرزامحسن نطنزی و بازارچه حاجی امیرخان.

● **یخچالهای تابع محلهٔ بازار:**

در نقشه جدید تهران از دو یخچال به نام حاجی عبداللطیف و سه یخچال به نام حاجی باقر نام برده شده است.

● **باغهای تابع محلهٔ بازار:**

در این ناحیه باغچه و عمارت مرصع‌خانم، باغچه عبداللطیف، باغ اسکندرخان و باغ انگورفروشی مشخص شده است.

● **محله قدیمی بازار پس از توسعه تهران:**

با توسعه شهر تهران در بخش تجاری محله بازار رونق اقتصادی موجب افزایش فعالیت کاروانسراها، انبارها، راسته‌ها، تیمچه‌ها و دالانهای آن گردید و به تبع آن بخش مسکونی بازار نیز متراکم‌تر شد.

● **کوچه‌ها و گذرهای محلهٔ قدیم بازار:**

در نقشهٔ نجم‌الملک از کوچه‌ها و گذرهای بازار اسامی بیشتری به شرح زیر ذکر شده است:

کوچه مسجدجامع، کوچه امین‌الدوله، کوچه ارامنه، کوچه کلک‌سازان،[۵۴۳] کوچه کاظم‌خان، کوچه زنبورکخانه، کوچه حاجی صفرعلی، کوچه مرحوم ملاعلی، کوچه کدخدا، کوچه حاجی‌محمد، کوچه گود زنبورکخانه، کوچه آقاسیدابراهیم، کوچه ابراهیم‌بیک، کوچه میرزازینل، کوچه عباس‌آباد، کوچه میرزاربیع مستوفی، کوچه حمام باغ، کوچه فیلخانه، کوچه حاجی‌تقی کور، کوچه تکیه منوچهرخان، گذر لوطی صالح، گذر عباس‌آباد و...

● **خانه‌های بازار:**

در نقشه جدید دارالخلافهٔ ناصری از مجموع خانه‌ها و عمارتهای بازار تعداد ۲۷ باب خانه به شرح زیر نام برده شده است:

---

۵۴۳. سازندگان منقل و آتشدان.

مؤیدالدوله،امین‌السلطان،فخرالاطباء، آقاشیخ‌جعفر، آقامحمدابراهیم‌ارباب، امین‌خلوت، مرحوم‌فرخ‌خان‌امین‌الدوله، اقبال‌الدوله، احتساب‌الملک، میرزا مصطفی طبیب، میرزاسیداحمد کدخدا، زنبورکچی‌باشی، صدرالعلما، امام جمعه، حاج شیخ محمدعلی، حاجی میرزا لطف‌الله، آقامیرزامصطفی، حاج علی‌احمد کور، فیلبان‌باشی، معین لشکر، ورثه حاج‌ملاعلی، ورثه مرحوم معتمدالدوله، میرزاحسین طبیب، قهوه‌چی‌باشی، نواب‌عزالدوله، نیرالدوله.

● **حمامهای محله قدیم بازار:**

در نقشه نجم‌الملک از حمامهای متعدد این محله محل حمام پاچنار، حمام حاجی علی‌احمد کور، حمام چال و حمام زنبورکچی‌باشی مشخص شده است.

در این نقشه هم‌چنین در محله قدیمی بازار اسامی تعدادی از مدارس، مساجد، راسته‌ها، تکایا، بازارها، تیمچه‌ها، سراها، محله‌ها و زیارتگاهها نیز ذکر گردیده است که از تکرار آن خودداری می‌شود.

● **دروازه محلهٔ بازار:**

مطابق نقشه نجم‌الملک ارتباط مستقیم محلهٔ بازار با خارج شهر دارالخلافه ناصری توسط دروازهٔ غار در محل کنونی میدان هرندی برقرار می‌شد.

۴. محله سنگلج

محله سنگلج پس از توسعهٔ شهر تهران به نسبت محلات دیگر شهر وسعت بیشتری یافت و از دو سمت جنوب و مغرب گسترش پیدا کرد. اراضی افزوده شده به این محله را بیشتر اراضی کشاورزی و باغهای بزرگ تشکیل می‌داد. در ناحیه جدید تابع سنگلج، محله‌های کوچکی با گذرها و خانه‌های متعددی احداث شد. توسعهٔ این محله را در سه بخش مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف. توسعهٔ محله در ناحیه جنوب و جنوب غربی

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک این قسمت از تابع محله سنگلج توسط خیابانهای باغ معیر و دروازه گمرک از بخش قدیمی محله جدا می‌شد. در این ناحیه دو محلهٔ جدید به نامهای **محلهٔ دروازهٔ نو** و **محلهٔ جدید** ساخته شده بود و جز یک کوچه با تعدادی خانه در مغرب باغ وزیر دفتر و تعدادی کوره آجرپزی و اراضی بایر محدودی در جنوب محلهٔ دروازهٔ نو، بقیه این ناحیه ازتعدادی باغ به نامهای: **باغ ورثه صنیع‌الملک، باغ وزیردفتر، باغ امین‌الملک** و **باغ میرزاجوادخان** و اراضی کشاورزی و سبزیکاری میرزاعیسی وزیر تشکیل می‌شد.

این ناحیه را در شمال شرقی **خیابان قاپوق** از تابع محلهٔ بازار جدا می‌کرد. در این ناحیه محل **سربازخانهٔ دروازه، فیلخانهٔ جدید، سرای حاجی میرزاشفیع، سرای حاجی میرزاحسن معمار، سرای حاج عباسقلی تفنگدار، حمام حاجی میرزاشفیع** و **یخچال معیرالممالک** بر روی نقشه نشان داده شده است.

● **خانه‌های قسمت جنوبی تابع محله سنگلج:**

در این قسمت از خانه‌های متعلق به اشخاص زیر نام برده شده است:

آقاعبدالحسین، حاجی عبدالخالق، میرزامحمدعلی طبیب، اقبال‌السلطنه، صنیع لشکر، میرزااحمدتاجر، استاد غلامعلی، حاجی شعبان معمار، میرزا مهدی‌خان، میرزاعبدالکریم‌خان، میرزامحمد ناظر، حاجی باقر کاشی، میرزا علی‌اکبر، استاد غلامحسین.

ب. توسعه محله در ناحیه غربی

در حدفاصل بخش قدیمی محله و ناحیهٔ غربی تابع سنگلج خیابانهای **قوام‌الدوله، نصرت‌الدوله** و **آقاشیخ هادی** قرار داشت.

در این ناحیه سه محله جدید به نامهای: **محلهٔ بیرون دروازه قزوین، محلهٔ آقاشیخ هادی** و **محلهٔ ارگیها** احداث شده بود.

باغها و اراضی کشاورزی این ناحیه وسیع و قابل‌ملاحظه بود. بیشتر اراضی بایر این قسمت به میرزاعیسی وزیر تعلق داشت. در بخش جنوب غربی این ناحیه قلعهٔ وزیر واقع شده بود.

شبکه ارتباطی این ناحیه را خیابان ارامنه، خیابان جنوبی باغ گلشن، خیابان باغ گلشن، خیابان دروازه قزوین، خیابان آقاشیخ هادی و کوچه ارامنه، کوچه مسجدآقاشیخ هادی، کوچه آقاجهانگیر و... برقرار می‌کرد.

در این ناحیه قبرستانی در نزدیک قلعه وزیر، سربازخانه‌ای در کنار خیابان آقاشیخ هادی، مخزن اسلحهٔ ذخیره در کنار خیابان امیریه، ده باب یخچال به قرار چهارباب در جنوب خیابان دروازه قزوین، یک باب در جنوب باغ قوام‌الدوله، چهارباب در خیابان نصرت‌الدوله و یک باب در ضلع غربی خیابان باغ گلشن قرار داشت.

هم‌چنین در این ناحیه چاپارخانه، مدرسهٔ ارامنه، حمام، قهوه‌خانه کربلایی عباسعلی و سرای قوام‌الدوله احداث شده بود.

● اراضی زراعی ناحیه غربی تابع محله سنگلج

اراضی زراعی این ناحیه به شرح زیر بود:

زمین سبزیکاری حاجی عبدالله، مزرعه وقف، سبزیکاری نصرت‌الدوله، سبزیکاری معروف به تخت زمرد، سبزیکاری متعلق به باغ امیریه، سبزیکاری نواب والا نصرت‌الدوله و...

● باغهای ناحیه غربی تابع محله سنگلج

در نقشه نجم‌الملک در این ناحیه محل باغهای زیر مشخص شده است:

باغ جنت‌گلشن، باغچه قوام‌الدوله، باغ قوام‌الدوله، باغچه میرزارضاقلی‌خان، باغچه مسعودمیرزا، باغ فتح‌الله‌خان‌شیبانی، باغ‌نصرت‌الدوله، باغ فرمانفرما، باغ میرزافضل‌الله‌خان مبشرالسلطنه، باغ میرزاابوالقاسم لشکرنویس، باغ آقا میرزاسیدعبدالله‌مستوفی، باغ منیریه، باغ امیریه نایب‌السلطنه، باغ حاجی حسینعلی‌خان، باغ اقبال‌الدوله، باغ میرزارفیع، باغ محمدحسن‌خان پیشخدمت و...

● **خانه‌های ناحیه غربی تابع محله سنگلج**

در نقشه نجم‌الملک از شمار خانه‌ها و عمارتهای این ناحیه اسامی مالکین زیر ذکر شده است:

آقامحمدابراهیم پسرآقامحمدرضای کاشی، میرزاسیدعلی، حاجی سیدابوالحسن صنیع‌الملک، میرزاحسین‌خان مستوفی بنای عمارت مبارکه، حاجی حسن معمار، ایلخانی، رضاخان طبیب، میرزا کریمخان، میرزاعلی‌محمدخان، خانه‌های ارامنه، خانه جبارخان، هرمز گبر، محمدصادق رمال، دختر ضیاءالسلطنه، آقای سردار، باباخان سرتیپ، عزت‌الله سرتیپ، عطاءالله سرتیپ، خانه‌های رعیتی ارامنه و مسلمانان، آقاعلی، شاهرخ‌بیک، عباسقلی‌خان‌سرتیپ‌سوار، جناب‌حاج‌شیخ‌هادی، باقرخان، آقاخان‌سرهنگ، میرزاعلی‌اکبر ساعت‌ساز، حسین‌خان پیشخدمت، میرزاجعفرخان، آقامیرزا حسن‌خان ادیب، حاجی حسن، حاجی اسدالله، حاجی‌خان سرتیپ قزاق، میرزانصیر.

پ. توسعه بخش قدیمی سنگلج

در فاصله سالهای ۱۲۷۴ ـ ۱۳۰۹ هـ.ق. در محدودهٔ بخش قدیمی سنگلج تغییرات قابل‌توجهی روی داد. بعضی از باغهای قدیمی به همراه اراضی بایر تفکیک و خانه‌سازی شد. شبکه ارتباطی داخل و خارج محله با ایجاد کوچه‌ها و گذرهای جدید تقویت شد و تراکم جمعیت و نیاز اهالی بازارچه‌ها، حمامهای عمومی، سراها و تکایای جدیدی را به وجود آورد که از آن جمله است: **بازارچه آصف‌الدوله (قوام‌الدوله امروز)، بازارچه معیرالممالک، بازارچه میرزاحسین‌خان جنب خیابان نصرت‌الدوله، بازارچه میرزازمان کردستانی در کوچه ارامنه، بازارچه جنوب مسجد شاهزاده، بازارچه حاجی حیدر شرق خانه شیخ فضل‌الله و...**

در طی سالهای فوق **حمام معیر، حمام معتمدالحرم، سرای حاجی میرزااحمد خوانساری، سرای میرزاحسین بلور، سرای آصف‌الدوله، سرای معتمدالحرم، تکیه مافیها، تکیه آقامحمدجعفر نایب، تکیه وزیر، تکیه میرزاکریم، تکیه آب‌پخش‌کن، سقاخانه جعفرخان نقاش، قهوه‌خانه جلیل‌آباد و...** بر تعداد اماکن عمومی محله افزوده شد.

● کوچه‌های محله قدیم سنگلج

درنقشه ۱۳۰۹ هـ.ق. از شمار کوچه‌ها و گذرهای این محله اسامی زیر ذکر شده است:

قنات‌آباد، درویشها، استاد شعبان‌معمار، کوچه‌های نو، کوچه‌های وزیرنظام، شیخ مقدس، کوچه‌های باغ خسروخان، کوچه‌های تکیه معیر، ارامنه، کردبچه، کوچه‌های مافیها، گذار قلی، کوچه‌های فیلخانه، آب انبار معیر، میرزاعبدالکریم طبیب، کوچه‌های جدید، میرزارضا معین‌الملکی، پشت بدنه، جارچی‌باشی، وزیردفتر، حمام مهدیخان، معین‌الدوله، ناصرالدوله، میرزازمان، صاحب اختیار، جهانسوزمیرزا، حاجی رجبعلی، میرزاباقر مستوفی، نصرت‌الدوله، صمصام‌السلطنه، زینت‌الدوله، کوچه‌های باغ مجدالدوله، میرزاجعفرخان، راستهٔ دباغخانه، قهوه‌چی باشی، میرزاحسن آشتیانی، گذار گلوبندک، مجدالدوله، گذار درخونگاه، حاجی آقامحمد، نایب قلی، قوام‌الدوله، دریچه، شیخ محمدحسن، حاجی رحمت، قاسمعلی‌خان، افشارها، کردها، حاجی نایب و...

● خانه‌ها و عمارات محله قدیمی سنگلج

در نقشه نجم‌الملک از اسامی مالکین خانه‌ها و عمارتهای این بخش اسامی بیش از یکصدنفر از رجال و بزرگان و اعیان ساکن محله نام برده شده که تعدادی از آنها برای آگاهی از ترکیب اجتماعی محلات تهران ذکر می‌گردد:

خانه‌های قوام‌الدوله که به‌اجاره می‌دهند، عبدالله‌خان، اندرون معاون‌الملک، حاجی میرزانصرالله، مجدالسلطنه، میرزااحمد عکاس، میرزامصطفی‌نقاش، میرزاحبیب‌الله داماد قوام‌الدوله، دختر زینت‌الدوله، میرزاتقی‌خان‌یوزباشی، وزیرنظام، بیرونی معیرالممالک، آقاسیدعلی طبیب، حاجی کاظم صراف، محمدصالح‌خان، حاجی‌علی‌بزاز، حاجی شکورخان، مختارخان، میرزا عبدالکریم طبیب، حاجی عبدالله، میرزاکریم‌خان، موسیو ریشارخان، وزیر دفتر، نواب فرمانفرما، آقامیرزاعلی دکتر، حیدرقلی‌خان، سعدالملک، مجدالاشراف، نظام‌السلطنه، مستوفی‌الممالک، منشی‌الممالک، ابوالحسن‌خان ایلچی، حاجی هادی‌خان، میرزارضاقلی، عمیدالملک، آقاعلی صندوقدار، میرزاعلی مستوفی، میرزاعبدالکریم لشکرنویس، صدر دیوانخانه، میرآخور،

رییس‌الکتاب، ساری اصلان، میرزاآقاسیدصادق، کشیکچی‌باشی، مرحوم آقامیرزاصالح، میرزاتقی‌خان داروغه دفتر، میرزاهدایت، میرزاولی مستوفی، صاحب اختیار، مشیرالسلطنه، ملک‌الشعرا، آقامیرزامهدی رییس، میرزا علی‌اکبرخان آجودانباشی، میرزانظرعلی حکیم‌باشی، شیخ فضل‌الله، عضدالملک، میرزاسیدکاظم صندوقخانه، میرزارضاخان، عمیدالدوله، میرزاعبدالنبی، قوام‌الدوله، میرزاعیسی وزیر، نواب ملک‌آرا، مجدالدوله، مبشرالسلطنه، میرزافضل‌الله سرتیپ، آقاسیدمحمد قندهاری، اکبرخان نایب ناظر، میرزاجوادخان، مرحوم تقی‌خان، میرزاحسینعلی لشکرنویس، قاپوچی‌باشی، شعاع‌الدوله، سلطان‌الحکما، مشیرلشکر، وکیل‌الملک، میرزا ابراهیم‌خان طبیب، شمس‌الاطباء، شیخ‌الاطباء، رستم‌خان و...

● باغهای بخش قدیمی سنگلج

در فاصله سالهای ۱۲۷۴ ـ ۱۳۰۹ هـ.ق. تغییرات عمده‌ای در باغها و فضای سبز این بخش به وجود آمده است. جز نام باغ معیرالممالک بقیهٔ اسامی جدید و حاکی از آن است که باغهای قدیمی محله تفکیک و تبدیل شده و یا مالکیت آن تغییر کرده است. در نقشه نجم‌الملک محل باغهای زیر مشخص شده است:

باغ معیرالممالک، باغ قوام‌الدوله، باغ معاون‌الملک، باغ محمدحسن‌خان، باغ ابوالفتح‌خان، باغ علیخان سرتیپ، باغ وزیرنظام، باغچه میرزااسحق، باغ نواب ملک‌آرا و باغ مستوفی‌الممالک.

● امامزاده‌های سنگلج:

در نقشه نجم‌الملک علاوه بر امامزاده سیدنصرالدین که محل آن مشخص و نام آن ذکر نشده در قسمت شرقی محلهٔ قورخانهٔ کهنه در نزدیکی قهوه‌خانهٔ خیابان جلیل‌آباد از امامزاده‌ای به نام امامزاده غیبی نام برده شده است.

● دروازه‌های محله سنگلج

مطابق نقشهٔ ۱۳۰۹ هـ.ق. ارتباط این محله با خارج تهران توسط سه دروازه انجام می‌شد:

۱. **دروازهٔ خانی‌آباد** در جنوب محله در انتهای خیابان خانی‌آباد (تختی کنونی)،
۲. **دروازهٔ گمرک** در مغرب محله در محل میدان گمرک (میدان رازی کنونی)،
۳. **دروازهٔ قزوین** در مغرب محله در محل میدان قزوین کنونی.

۵. محلهٔ ارگ

محدودهٔ محلهٔ ارگ تهران در فاصله سالهای ۱۲۷۴ - ۱۳۰۹ هـ.ق. تغییری نکرد. اما بسیاری از ابنیهٔ سلطنتی آن تخریب شد و عمارتها و کاخهای دیگری جایگزین آنها گردید. در مبحث بناهای عصر ناصری به طور مشروح به این مهم خواهیم پرداخت.

۶. محله دولت

پس از توسعه تهران، در شمال محله‌های عودلاجان و ارگ و سنگلج محله بزرگی به نام محلهٔ دولت شکل گرفت که برخلاف نامش به منطقه‌ای کاملاً دولتی بدل نگردید. این محلهٔ جدید از غرب به شرق توسط دو خیابان طولانی که در امتداد خود به اسامی گوناگونی نامیده می‌شدند از محله‌های جنوبی جدا می‌شد.

خیابانی که میدان توپخانه را به دروازهٔ باغشاه می‌پیوست از سمت غرب تا خیابانهای باغ انگوری و امیریه به نام خیابان باغشاه، ادامهٔ آن تا چهارراه یوسف‌آباد و آقاشیخ هادی به نام خیابان امیریه، تا خیابان قزاقخانه (سی‌تیر کنونی) خیابان مریضخانه و ادامهٔ آن تا میدان توپخانه به نام خیابان امیریه نامگذاری شده بود.

خیابانی که از میدان توپخانه به سمت مشرق منتهی می‌شد، تا چهارراه سرچشمه خیابان چراغ گاز و از آنجا تا سه راه امین‌حضور خیابان باغ سردار نامیده می‌شد.

مطابق نقشه نجم‌الملک در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. بخش اعظم ناحیهٔ غربی این محله را اراضی بایر خالصهٔ خریداری میرزاعیسی وزیر و اراضی و املاک نصرت‌آباد قدیم و چندین باغ و مزرعه تشکیل می‌داد.

مناطق مسکونی در نواحی مرکزی و شرقی محله تمرکز بیشتری داشت. در این بخش باغها و پارکهای بزرگی نیز موجود بود.

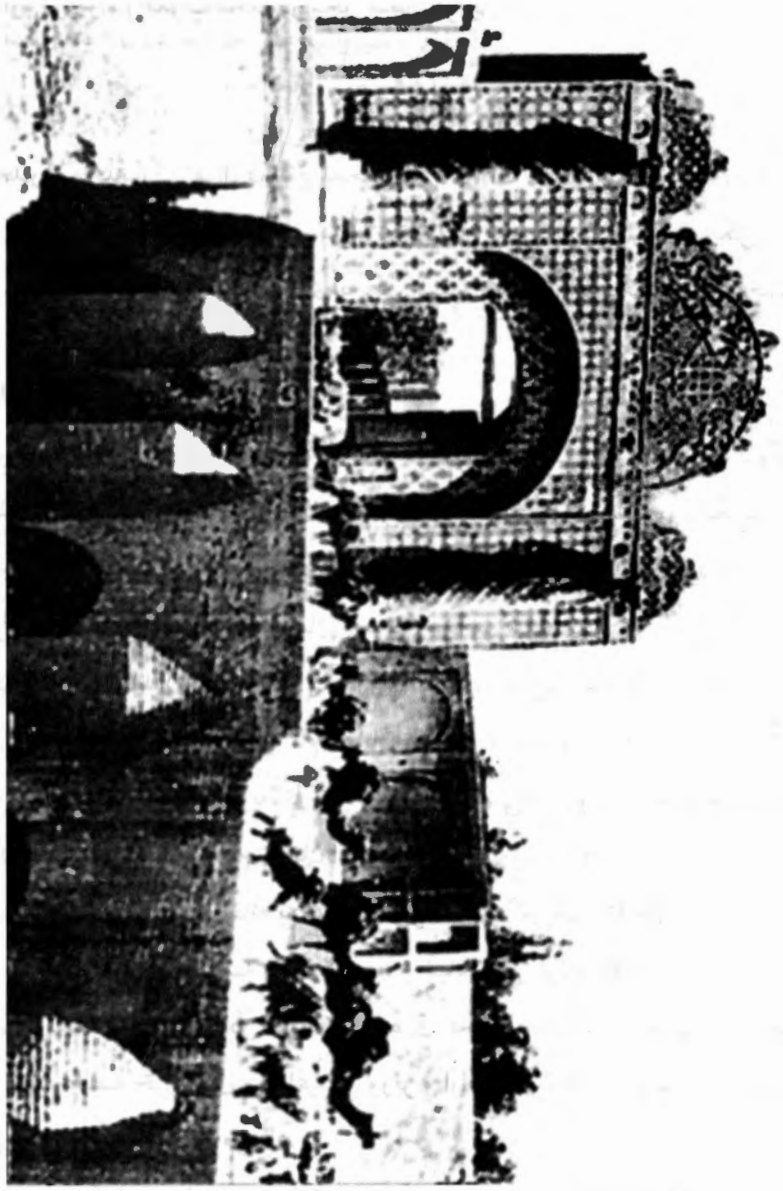

دروازه کمری

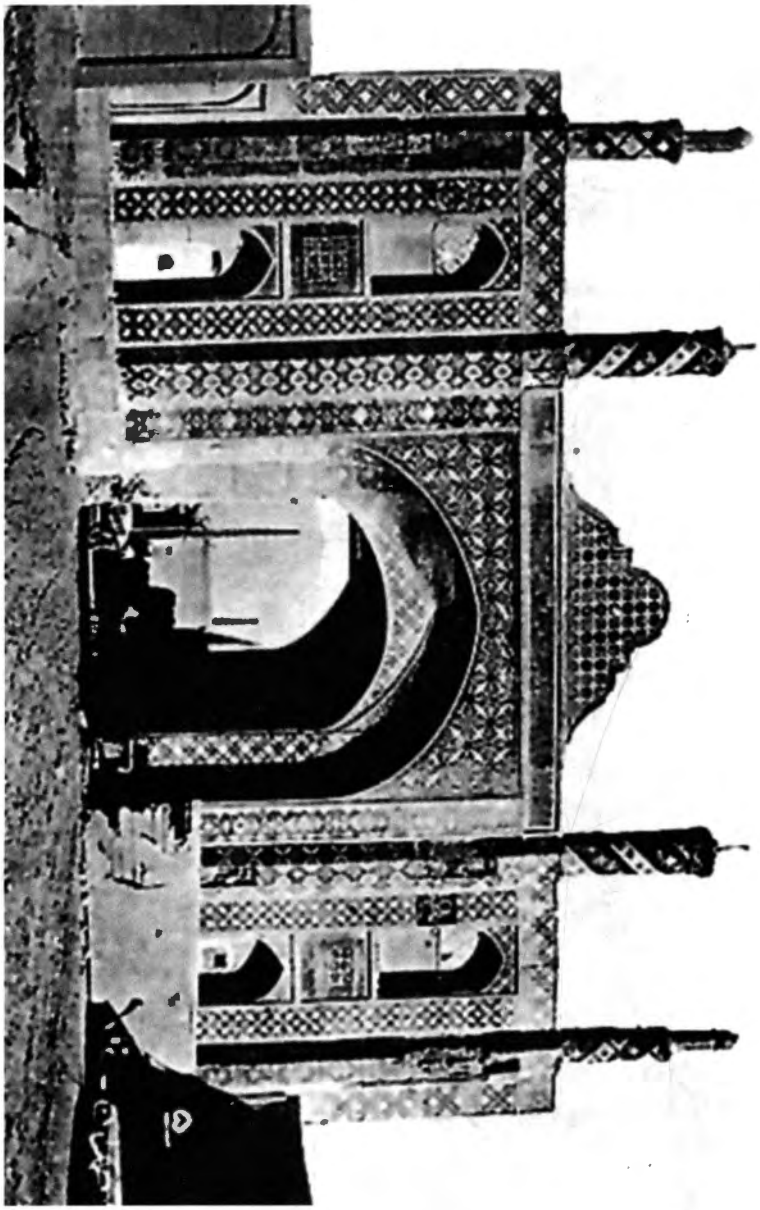

دروازه خانی‌آباد

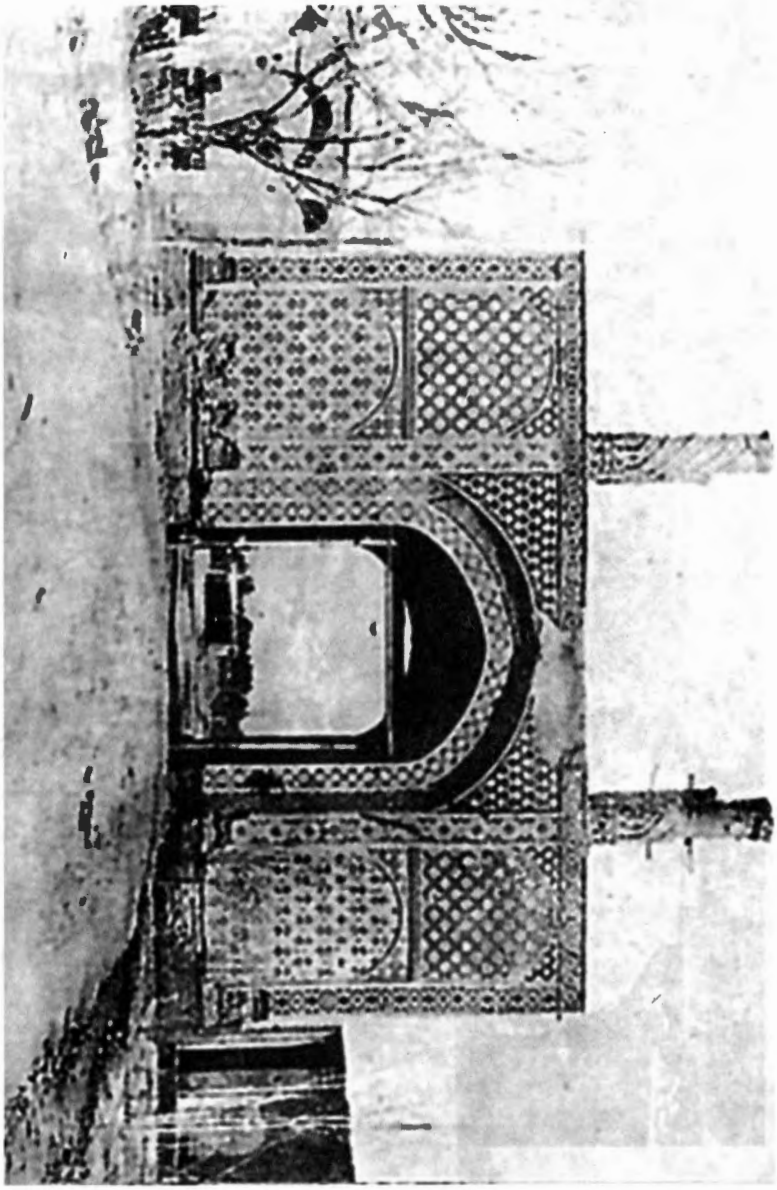

دروازه خانی‌آباد از سمت داخل

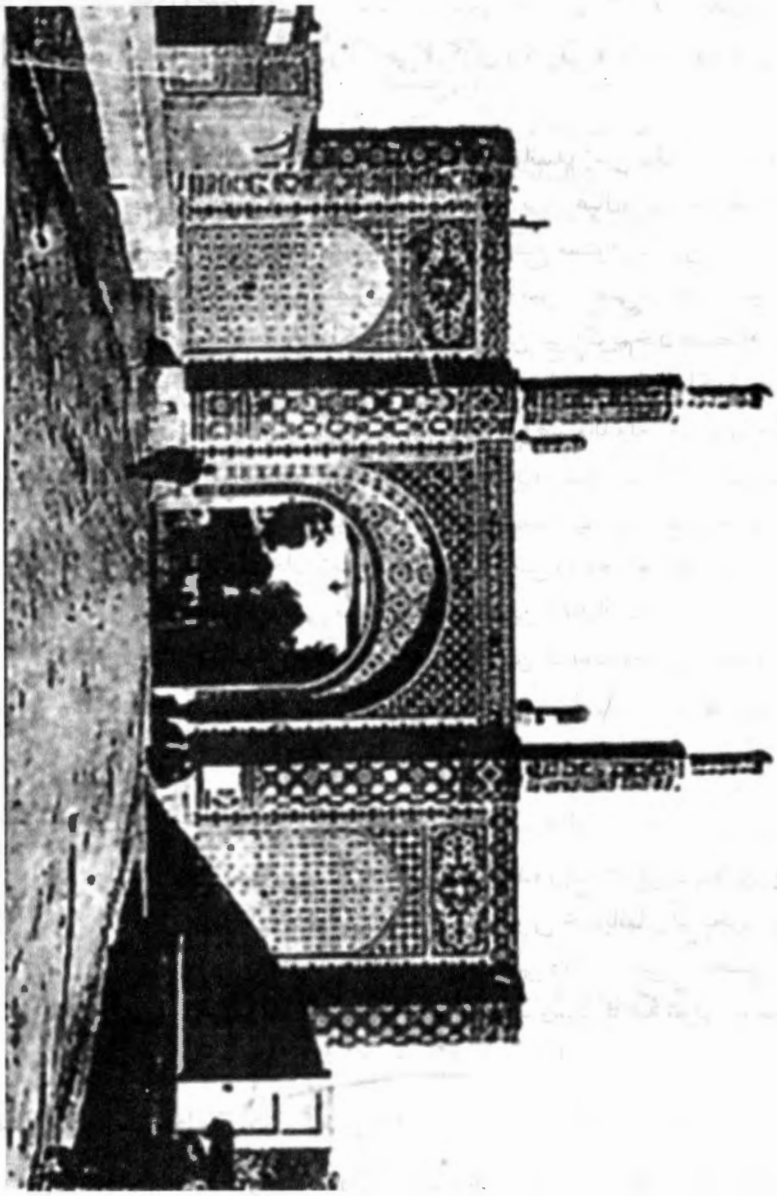

دروازه قزوین

یکی از برتریهای این محله نسبت به محله‌های قدیمی شهر شبکهٔ ارتباطی آن بود که با کوچه‌ها و خیابانهای وسیع و مستقیم ارتباط درونی و بیرونی محله را تسهیل می‌کرد.

زمینهای بایر نیز به‌طور پراکنده در نواحی مرکزی و شرقی محله به چشم می‌خورد که به اشخاص زیر تعلق داشت:

زمین ثقةالاسلام، زمین منشی سفارت فرانسه، زمین سفارت فرانسه، زمین یحیی‌خان‌ارمنی و مصباح‌الملک، اراضی بی‌بی‌عیال‌وزیر، زمین‌اقبال‌الدوله، زمین آقامیرزامهدی رییس، زمین میرزاشفیع مستوفی، زمین میرزاآقا، زمین صنیع لشکر، زمین متصرفی معین‌نظام، زمین مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله، زمین جناب معین‌الملک سفیر کبیر، زمین میرزا کریم‌خان صمصام‌السلطنه، زمین عبدالکریم‌خان‌نواب، اراضی مشترکه مابین مصباح‌الملک و حسن‌خان داروغه و گرواز ارمنی و عیال‌تقی‌خان، زمین‌صنیع‌الدوله،زمین‌مصباح‌الملک، زمین ناظم‌الدوله، زمین میرزاجوادخان، زمین میکائیل ارمنی، زمین پروسکی صاحب، زمین‌میرزاابوتراب‌خان‌سرتیپ، زمین‌حاجی‌محمدحسن، زمین‌عباسقلی‌خان، زمین ساعدالدوله، زمین ورثه‌صنیع‌الملک، زمین جناب ملک‌الشعراء، اراضی مؤتمن‌الدوله، زمین مظفرالملک، اراضی ابتیاعی جلال‌الملک از دیوان اعلی همایون، زمین آقامحمدحسن تاجر شیرازی، زمین امین‌الدوله و...

● اراضی کشاورزی محله دولت

در محلهٔ دولت اراضی کشاورزی که به صورت پراکنده واقع شده بود به‌قرار زیر بود:

زمین مزروعی ثقةالملک در محدودهٔ کنونی خیابانهای استخر، حافظ و جامی کنونی، مزرعه سادات اخوی، اراضی ورثه حاجی سیدحسن، املاک ورثه فخرالدوله، چند مزرعه به نام سادات و... در ناحیهٔ شرقی محله.

● باغها و باغچه‌های محله دولت

مطابق نقشه نجم‌الملک در محله دولت باغها و باغچه‌هایی توسط شاهزادگان، رجال و اعیان احداث شده بود که بسیاری از آنها از وسعت و زیبایی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بودند. تعدادی از این باغها از غرب به شرق محله به شرح زیر بود:

باغ حاجی سقاباشی، باغ حاجی حسینعلی‌خان، باغ معین نظام، تاکستان میرزااحمد برادر وزیر، باغ امین خلوت، باغ رضاقلی‌خان مستوفی، باغ حاجی شیخ زین‌العابدین، باغچهٔ آقاشیخ موسی، باغچه آقامیرمهدی رییس، باغ حسن‌آباد مستوفی‌الممالک، باغ اللهوردیخان، باغ و خانهٔ میرزامحمود صاحبدیوان، باغ معزالملک، باغ آجودانباشی، باغ سهراب‌بیک و یحیی‌خان، باغ امین‌السلطان، پارک امین‌السلطان، باغ صدیق‌الملک، باغ ناصرالملک، باغ قهوه‌چی باشی، باغ و عمارت وزیر صنایع، باغ سفارت انگلیس، باغ امین دارالضرب، باغ ظهیرالدوله، باغ حسام‌السلطنه، چند باغ بی‌نام، باغ ورثهٔ امیرنظام، باغ میرزاقهرمان امین‌لشکر، باغ لاله‌زار، باغ نظم‌الملک (کنت دو مونت فرت)، پارک ظل‌السلطان، باغ سیدهاشم، باغ صنیع‌الملک، باغ مسعودیه، باغ نظامیه، باغ و عمارت مشیرالدوله (بهارستان)، باغ ورثه صارم‌الدوله، باغ نگارستان، باغ جلال‌الدوله، باغ فصیح‌الملک، پارک امین‌الدوله، باغ حاجی ملاعلی، باغچه حشمت‌الدوله، باغهای سادات، باغ امین‌حضور باغ امین دارالضرب، ...

● **محله‌های دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک محله دولت به محله‌های کوچکتری نیز به شرح زیر تقسیم شده بود:

۱. **محله مریضخانه:** واقع در شمال بیمارستان کنونی سینا.

۲. **محله باغ ظهیرالدوله:** واقع در مشرق خیابان فردوسی کنونی و شمال خیابان منوچهری فعلی.

۳. **محله باغ وحش:** واقع در مشرق باغ لاله‌زار.

۴. **محله باغ شاه:** واقع در مشرق خیابان سعدی و مشرق دروازهِ دولت.

۵. **محله بیرون دروازه شمیران:** واقع در غرب خیابان مصطفی خمینی (سیروس) و شمال خیابان امیرکبیر تا سه‌راه امین‌حضور.

۶. **محله باغ امین حضور:** واقع در مشرق سه‌راه امین‌حضور و خیابان ایران کنونی.

● **خانه‌ها و عمارتهای محلهٔ دولت**

در نقشه نجم‌الملک اسامی تعدادی از مالکان خانه‌ها و عمارتهای محله نوبنیاد دولت به شرح زیر ذکر شده است:

میرزافرهاد، میرزاابوالحسن‌خان دکتر، میرزانصرت طبیب، ورثه مرحوم الله‌وردیخان، حکیم ینگه دنیایی، سعدالسلطنه، دکتر تولوزان، موسیو لمر، عزیزخان، صاحب جمع، شجاع‌السلطنه، مادروس‌خان، امینه اقدس، موسیو شارل، میرزا اکبر چاشنی‌ساز، سیف‌السلطنه، پروسکی صاحب، میرزامحمد دکتر، نیکلا، آقامیرمحمدتقی، صحاف‌باشی، وزیرنظمیه، امین حضرت، اسدخان، نصرالله‌خان، غفاربیک، مخبرالملک، خانه‌های ارامنه (در چندین محل)، صنیع‌الدوله، میرزا ابوتراب‌خان سرتیپ، موتس مسیحی، موسیو کتابچی، میرزااحمد منشی‌باشی، محمدحسن‌خان نواب، ساعدالدوله، محمدتقی‌خان‌سرتیپ،میرزاسیداحمدطبیب،نقاشباشی،میرزامهدیقلی‌خان، خلیل میرزا، امین همایون، عزیزالدوله، امین خلوت، رییس راه‌آهن، دکتر بارناب، قاپوچی امین‌السلطان، اعتضادالملک، علی‌خان سرتیپ، محمدحسن‌میرزا سرتیپ، آقا شیخ‌مهدی، حاج میرزامحمدعلی، اعتصام‌الملک، حاجی‌میرزامهدی طبیب، میرزاطاهر مستوفی، میرزاعلینقی، نواب‌شیخ سیف‌الدین، آقاخان‌سرتیپ، قوشچی‌باشی، اقبال‌الملک، ابوتراب میرزا، ناظم‌الاطباء، اعتمادالحضرت، امین‌السلطان، اعتضادالملک، نایب‌الصدر، بنان‌الملک، سیف‌الملک، میرزاشکرالله نامه‌نگار، میرزاجلیل، میرزاعلی‌اکبر حجار، دکترحکیم، میرزاحسین گرکانی، معین‌الملک، باقرخان، مجدالملک، حاجی سیدمحمود، والی، نصرالله سرتیپ، مستشارالملک، میرزااسماعیل، امین‌السلطان، ظهیرالدوله، علاءالدوله، امین‌الدوله، امین دارالضرب،صاحبدیوان، ناصرالملک، امین‌حضور،مسعودمیرزاظل‌السلطان، یحیی‌خان مشیرالدوله و...

● **بناها و تأسیسات دولتی محلهٔ دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک بناها و تأسیسات دولتی این محله به قرار زیر بود:

۱. مریضخانه دولتی، ۲. میدان مشق، ۳. قزاقخانه، ۴. سربازخانه واقع در شمال میدان مشق، ۵. تخت‌خانهٔ مبارکه واقع در جنب سربازخانه، ۶. انبار

توپخانه مبارکه، ۷. اصطبل اسبهای‌سوغانی، ۸. اصطبل کالسکه‌خانهٔ مبارکه، ۹. کالسکه‌خانهٔ مبارکه، ۱۰. باغهای سلطنتی، ۱۱. وزارت عدلیه اعظم واقع در جنب باغ بهارستان، ۱۲. سربازخانهٔ آقا واقع در انتهای خیابان سربازخانه آقا (خیابان سیداحمد احمدی/گوتهٔ سابق) محل چاپخانهٔ افست کنونی.

● **سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای محلهٔ دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. سفارتخانه‌های موجود در این محله به قرار زیر واقع شده بود:

۱. سفارت آلمان واقع در ضلع شرقی خیابان باغ ایلخانی، ۲. سفارت انگلیس واقع در ضلع غربی خیابان باغ ایلخانی، ۳. قنسولخانهٔ هلند واقع در روبه‌روی سفارت انگلیس، ۴. سفارت فرانسه واقع در شمال غربی خیابان لاله‌زار، ۵. سفارت اطریش واقع در جنب خیابان مخبرالدوله (شمال خیابان لاله‌زار).

● **مساجد محلهٔ دولت**

در نقشه نجم‌الملک در این محله مساجد زیر ذکر شده است:

۱. مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان چراغ‌گاز، ۲. مسجد سیف‌الدوله واقع در کوچهٔ شمالی خیابان سیف‌الدوله (جمهوری کنونی و شاه‌آباد سابق)، ۳. مسجد سراج‌الملک واقع در خیابان ظل‌السلطان (ملت)، ۴. مسجد بی‌نام واقع در خیابان باغ‌وحش (اکباتان). ۵. مسجد سپهسالار.

● **حمامهای محله دولت**

درنقشه تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. محل سه‌حمام‌عمومی درمحلهٔ دولت مشخص‌شده‌است:

۱. **حمام مستوفی** واقع درکوچهٔ جنوب باغ حسن‌آباد.
۲. **حمام وزیر** واقع در خیابان سیف‌الدوله، کوچه حمام وزیر.[۵۴۴]
۳. **حمام نظامیه** واقع در خیابان ظل‌السلطان (ملت).

---

۵۴۴. این کوچه هنوز به نام قدیم خود خوانده می‌شود.

● **یخچالهای محلهٔ دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. یخچالهای این محله به قرار زیر بوده است:

۱. **یخچال مستوفی** واقع در کوچهٔ جنوب باغ حسن‌آباد.
۲. **یخچال حاجی شیخ** واقع در شمال خیابان دوشان تپه، جنوب پارک امین‌الدوله.
۳. **یخچال سینکی** واقع در خیابان دوشان تپه جنب خانهٔ مجدالملک.
۴. **یخچال عالم‌شکن** واقع در انتهای خیابان دوشان تپه.
۵. **یخچال حاجی آقامحمد** واقع در خیابان سربازخانه آقا.
۶. **یخچال آقامحمدباقر** واقع در شمال سربازخانهٔ آقا.
۷. **یخچالهای حاجی علی‌اکبر** واقع در انتهای خیابان امین‌حضور.

● **قبرستانهای محلهٔ دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک در محدودهٔ محله دولت سه قبرستان به قرار زیر وجود داشته است:

۱. قبرستان واقع در ضلع غربی خیابان یوسف‌آباد و شمال خیابان امیریه (محل ایستگاه آتش‌نشانی شمال میدان حسن‌آباد).
۲. قبرستان یهودیها واقع در مشرق مریضخانهٔ مبارکه.
۳. قبرستان واقع در شمال خیابان چراغ برق و غرب کوچه کوکب کنونی (زغالی سابق).

● **خیابانهای محله دولت**

مطابق نقشه نجم‌الملک خیابانهای اصلی محله دولت به قرار زیر بود:

خیابان باغشاه، خیابان امیریه، خیابان مریضخانه، خیابان قزاقخانه، خیابان حسن‌آباد، خیابان‌باغ‌انگوری، خیابان‌یوسف‌آباد،خیابان‌باغ‌امین‌السلطان،[۵۴۵] خیابان باغ ایلخانی، خیابان باغ مجدالدوله، خیابان باغ ظهیرالدوله، خیابان

---

۵۴۵. در محدودهٔ پارک امین‌السلطان دو خیابان به این اسم ذکر شده است.

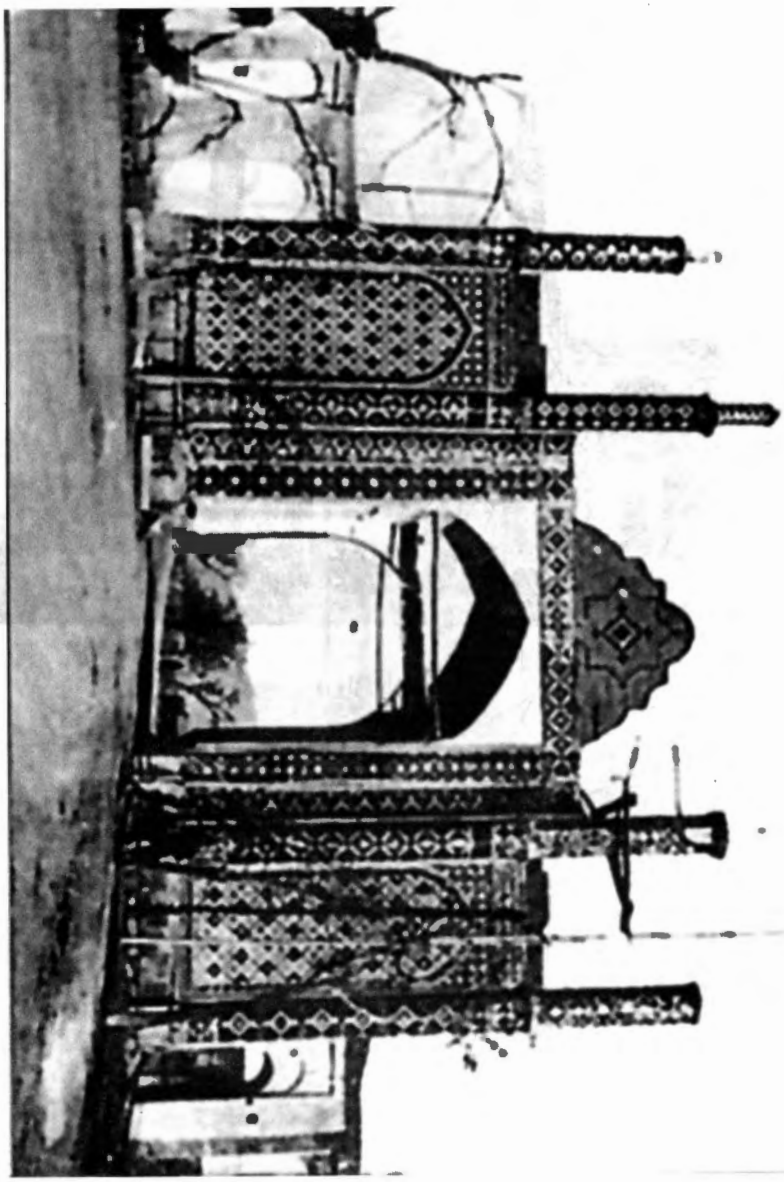

دروازه دوشان تپه

دروازه باغشاه

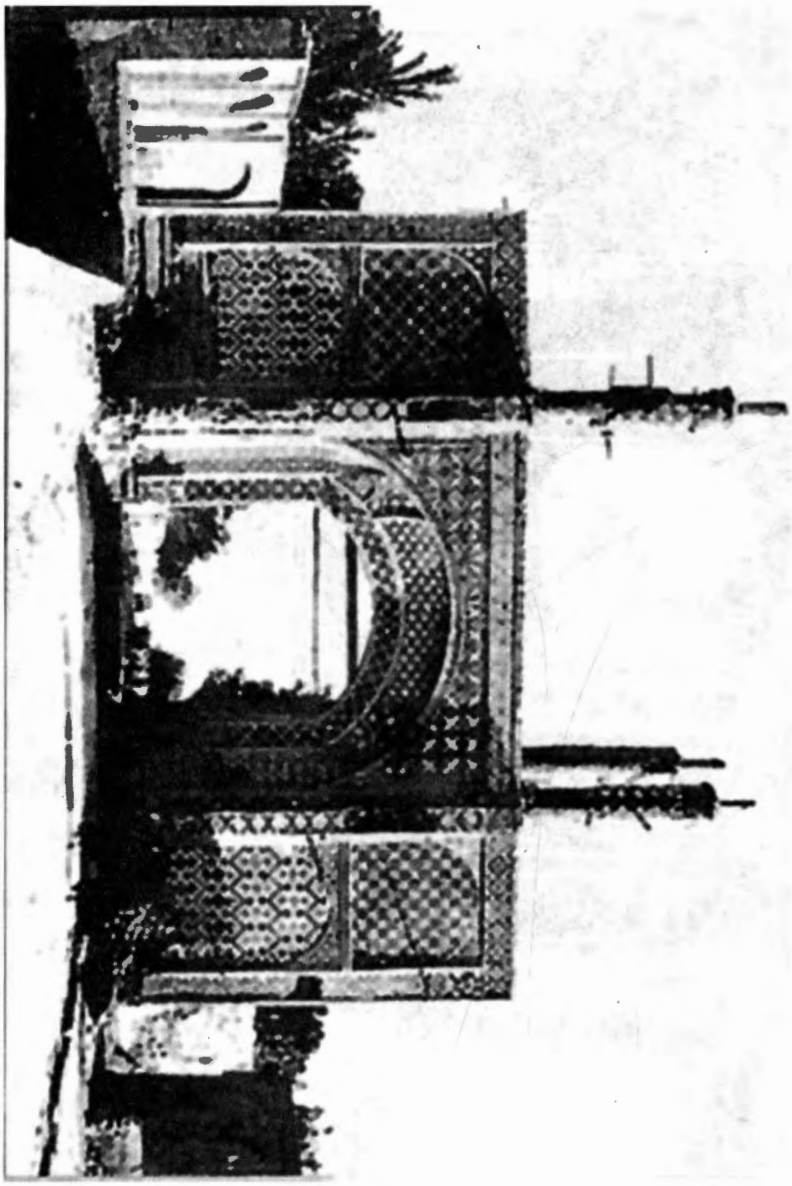

دروازه یوسف‌آباد

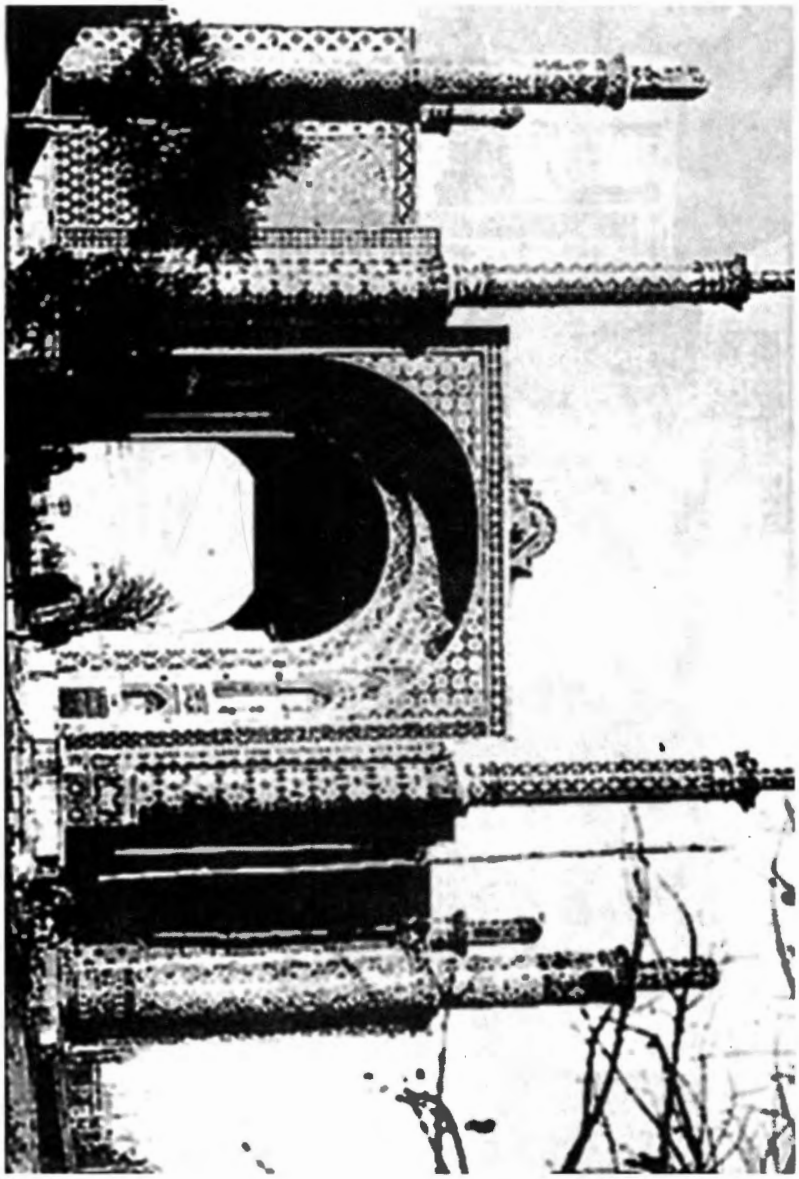

دروازه دولت

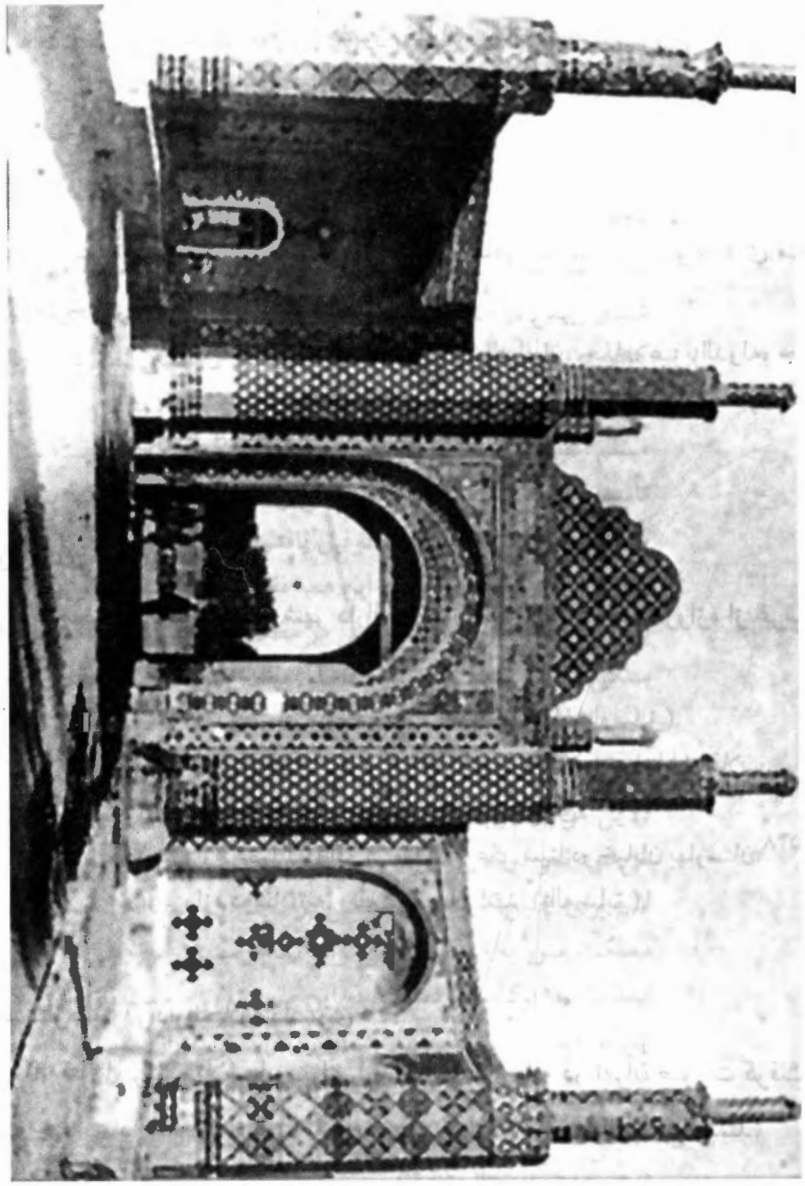

دروازه شمیران

سیف‌الملک، خیابان باغ‌وحش،[۵۴۶] خیابان ظل‌السلطان، خیابان چراغ گاز، خیابان باغ نگارستان، خیابان نظامیه، خیابان باغ سردار، خیابان دروازه شمیران، خیابان‌امین‌حضور، خیابان سربازخانه‌آقا، خیابان‌دروازه دوشان‌تپه، خیابان کامرانیه، خیابان مابین دروازهٔ دوشان‌تپه و دروازه شمیران.

● **کوچه‌های محله دولت**

مطابق نقشهٔ نجم‌الملک در سال ۱۳۰۹ هـ.ق. اسامی تعدادی از کوچه‌های محله دولت به شرح زیر بوده است:

برج نوش، نقاش‌باشی، دندانساز، ظل‌السلطان، حمام، عزیزالدوله، حمام وزیر، مهندس‌الممالک، بربریها، مسجد سپهسالار، باغ سردار، فیروزخان، عزیزالدوله، باغ وحش، کوچه‌های باغ والی و...

● **دروازه‌های محله دولت**

ارتباط محله دولت با خارج شهر دارالخلافهٔ ناصری توسط پنج دروازه از غرب به شرق به قرار زیر انجام می‌گردید:

۱. **دروازه باغشاه:** واقع در محل میدان حُر (باغشاه سابق).
۲. **دروازه یوسف‌آباد:** واقع در محل چهارراه کالج در خیابان انقلاب.
۳. **دروازه دولت:** واقع در ابتدای خیابان سعدی.[۵۴۷]
۴. **دروازه شمیران:** واقع در میدان بوعلی سینا در خیابان بهارستان.[۵۴۸]
۵. **دروازه دوشان‌تپه:** واقع در میدان شهدا (ژاله سابق).

ز. ایجاد کارخانه در دارالخلافه ناصری

پس از قتل امیرکبیر تلاشهایی برای ایجاد چند کارخانه در تهران صورت گرفت اما موفقیت چندانی در این راه حاصل نگردید. دکتر پولاک در این رابطه می‌نویسد:

---

۵۴۶. خیابانهای شرقی باغ لاله‌زار (سعدی کنونی) و اکباتان کنونی به نام باغ‌وحش خوانده می‌شدند.
۵۴۷. این محل امروز نیز به دروازه دولت معروف است.
۵۴۸. این محل امروز نیز به دروازه شمیران شهرت دارد.

برای این که جلوی جریان دایمی پول را به خارج بگیرند شاه چندین بار کوشید کارخانه‌های ساخت اروپا را در ایران تأسیس کند. به خصوص در دورهٔ برهم خوردن روابط ایران و انگلیس، دولت به جد کوشید که مملکت را از صورت بازار خرید کالای انگلیسی خارج سازد و در این کار به واهی‌ترین امیدها دلخوش داشت. خیال کردند با برپاداشتن یک کارخانهٔ کوچک ریسندگی در مدتی کوتاه از منسوجات ساخت انگلیس بی‌نیاز خواهند شد؛ هنگامی که کارخانهٔ کاغذسازی برپا می‌گردید شاه از رییس کارخانه که در دست ساختمان بود پرسید که آیا ساختن کاغذ در آن مؤسسه ممکن خواهد شد و رییس در جواب گفت: «بله قربانت گردم، تا چندسال دیگر ما آن قدر کاغذ به خارج خواهیم فرستاد که در سرتاسر فرنگستان کسی نتواند یک ورق کاغذ تولید کند.»

مسلم است که نتیجه این کوششهای پراکنده که این مبالغ هنگفت صرف تأسیس آنها می‌شد به هیچ‌وجه نمی‌توانست امیدهایی را که به آن بسته بودند برآورده سازد. من بارها توفیق یافتم که در این موارد نظریات خود را به اطلاع شاه برسانم. اما حاصل این همه فقط و فقط ناسپاسی و بدگویی بود و بس. چون به عنوان یک اروپایی در مظان این تهمت بودم که می‌خواهم سنگی در راه شکوفایی صنایع داخلی بیندازم و بعدها نیز وقتی که همه‌چیز به همان صورت که من پیش‌بینی کرده بودم رخ داد دیگر غرورشان اجازه نمی‌داد که طبق موازین عدل و انصاف به خطای خود اقرار کنند.

دلایل من در این‌باره که چرا یک صنعت که ناگهان از خارج وارد مملکت می‌شود نمی‌تواند پا بگیرد. بدین قرار بود و هست: در وهلهٔ اول نیروی کار لازم برای چنین کارخانه و صنعتی در داخل وجود ندارد. جمعیت کم این مملکت هنوز به هیچ‌وجه نمی‌تواند تمام زمینهای مزروعی و قابل استفاده مملکت را زیرکشت برده؛ پس در این صورت می‌بایست بازوانی راکه بدون این صنایع هم باز کفاف کار کشاورزی را نمی‌داد از کشت و فلاحت دور نگاهدارند. حال هرگاه می‌خواستند برای جبران این نقیصه از اروپا کارگر وارد کنند. اینها یا تحت‌تأثیر آب و هوا و شرایط زیستی غیرمعتاد از پای درمی‌آمدند یا بر اثر گوشه‌نشینی و کناره‌گیری رایج در مشرق‌زمین به میخوارگی می‌پرداختند و جسماً و روحاً نابود می‌شدند؛ از همه اینها گذشته چه چاره‌ای باید می‌شد برای دزدیها و خیانتهای بی‌حدوحصری که در کار

ادارهٔ این‌گونه مؤسسات می‌شود کرد. هرگاه در خود اروپا کارخانه‌هایی که به خرج دولت اداره می‌شود موفقیتی ندارند، از چنین تأسیساتی در ایران دیگر چه انتظاری می‌شود داشت! سرانجام وارد کردن همه ماشینها و دستگاهها و هم‌چنین کلیه وسایل یدکی از این راه دور با این جاده‌های ناهموار کشور چنان مشکلاتی دربردارد که برطرف کردن آنها به سهولت انجام نمی‌گیرد ولی به هرحال با چنان مخارج سرسام‌آوری توأم است که از پیش امکان هر نوع سوددهی چنین تشکیلات و سازمانهایی را منتفی می‌کند. توصیه من این بود که دولت صنایع خصوصی را حتی‌القوه تقویت و تشویق کند ولی بیش از همه توجه خود را باز معطوف به کار کشت و فلاحت نماید و به استخراج معادن غنی خود بپردازد؛ آنگاه با مبادلهٔ محصولات داخلی با مصنوعات اروپایی با گذشت زمان بیلان و جمع و خرجی به نفع ایران پدید آورد. ولی خوب همان‌طور که گفتم کسی توجهی به پیشنهادهای من نکرد. پیشه‌وران و مکانیکهای روسی و فرانسوی را به خدمت گرفتند و تعدادی کارخانه برپا کردند:

کارخانه شمع گچی. فکر می‌کردند با وجود مرغوبیت پیه می‌توانند شمع گچی را به بهای نازل تولید کنند. برای تهیه اسید سولفوریک محفظهٔ مخصوصی پوشیده از سربی ساختند که قویتر از اسیدی که در لیموناد هست نمی‌توانست اسیدی تولید کند؛ دستهای ناتوان و غیرماهر کارگران پرسها را خراب کرد؛ و پس از خرج کردن بیش از هشت هزارتومان سرانجام توفیق یافتند که چند کیلو شمع با مهر ایران و علامت سلطنتی بسازند. اما بدگویان چنین عنوان می‌کردند که پیه آن شمعها از اروپا آورده شده است؛ به هرحال حقیقت هرچه باشد مدیر اروپایی کارخانه به دریافت خلعتی از شاه مباهی شد. هیچ دیگر، تمام داستان کارخانهٔ شمع‌سازی به همین جا خاتمه یافت.

کارخانه کاغذسازی چسبیده به حصار شهر تهران، یعنی جایی که آب به اندازه کافی یافته نمی‌شود برپا گردید؛ چند نفر کارگر نیز برای این کارخانه از روسیه خواستند. کوششهای ناموفق برای ساختن کاغذ از کهنه پاره چندین سال متمادی طول کشید تا این که سرانجام از پنبهٔ خالص چند برگ کاغذ خاکستری ناهموار تهیه و ارایه شد. در این اثنا تعدادی از کارگران خارجی مردند و بقیه هم دچار انحطاط و تنبلی شدند و در نتیجه کارخانه تمام و کمال متوقف شد.

کارخانه شیشه‌سازی برای یک کارخانه جدید شیشه‌سازی دو کارگر برجسته از فرانسه استخدام کردند ولی اینها در این دیار کمتر می‌توانستند اطلاعات خود را به کار برند زیرا نتوانستند خاک مقاوم در برابر آتش را پیدا کنند. ولی همان کار کوتاهشان این فایده را داشت که ایرانیان بعضی از رموز کار را از آنان آموختند و در تولید شیشه محلی به کار بردند.

کارخانه ریسندگی بیش از همه هَمّ مصادر امور صرف برپا کردن کارخانهٔ ریسندگی مطابق نمونه‌های اروپایی شد. ماشینهای بخار و سایر دستگاهها را ناگزیر بودند با رنج و مشقتی غیرقابل وصف ـ یعنی اغلب با صرف قوای بدنی و با بسیج کلیهٔ روستاییان در جاده‌های دور و دراز و غیرقابل عبور ـ به محل نصب منتقل کنند، به طوری که مخارج این لوازم و ماشینها کمتر از یکصدوپنجاه هزار تومان نشد. مقداری نخ که از چند کیلو تجاوز نمی‌کرد و به حضور شاه عرضه گردید، تنها حاصل و ثمرهٔ این همه کوشش و زحمت و پولی بود که در این راه به هدر رفت و بس.

پس از آن که این مبالغ هنگفت بدون نتیجه و هدف به هدر رفت سرانجام به حرف من گوش دادند و تعدادی از جوانان را به اروپا و آن هم در درجه اول به فرانسه فرستادند تا در آنجا عملاً رشته‌های مختلف صنعت را فراگیرند. هرگاه اینها به سلاح آگاهی لازم و واقعی مسلح شوند و به کشور بازگردند، می‌شود توقع داشت که صنایع مملکت خود را پایه‌گذاری کنند هرچند که ترکیب حکومت و جمعاً اوضاع و احوال حاکم بر دولت بیشتر در این امر نقش ترمزکننده ایفا خواهد کرد تا تشویق‌کننده.[۵۴۹]

به طوری که روزنامهٔ دولت علیه ایران گزارش می‌دهد یک سال بعد از عزیمت دکتر پولاک بهبودی در امر تولیدات کارخانه‌های تهران حاصل شده و شاگردان اعزامی به اروپا نیز در حال بازگشت به تهران بوده‌اند:

کارخانه بلورسازی با وصف آن که کارخانهٔ فرنگی ساخته شده است با همین کارخانهٔ ایرانی که به جهت امتحان ساخته شده است بلورهای خوب و مرغوب به انواع و اقسام مختلف ساخته می‌شود و به قسمتی که مردم همان بلورها را خریده می‌برند و بعد از ساختن کورهٔ فرنگی بلور خوب مثل بلورهای فرنگستان ساخته خواهد شد.

---

۵۴۹. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۳۸۹ ـ ۳۹۱.

کاغذگرخانه همه‌روز مشغول ساختن کاغذهای تحریر و غیرتحریر می‌باشد به طوری که اکثر کاغذهای عطاران طهران از کارخانه داده می‌شود و کاغذ تحریرش بسیار خوش خمیره و خوش قلم است که اکثر محرّرین از روی میل طالب آن کاغذها هستند.[۵۵۰]

از بلورسازخانهٔ مبارکه این اوقات بلورهای صاف و خوب از همه رنگ بیرون می‌آید که بهتر از سابق است، به طوری که اغلب مردم به ابتیاع آن مایل و راغبند و کورهٔ فرنگی هم ساخته شده و همین قدر که خاک بوته از فرنگستان بیاید به کار خواهد افتاد و بلوری که در آن کوره ساخته می‌شود با بلور اصلی فرقی نخواهد داشت.

بعضی از شاگردان مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون که صنایع خود را در پاریس تکمیل کرده و به دارالخلافه معاودت نموده بودند از قبیل نجّار و علاقه‌بند[۵۵۱] و دبّاغ[۵۵۲] امر و مقرر گردید اعتضادالسلطنه برای هر یک کارخانه مخصوصی ساخته و عمل آنها را ترویج دهد...[۵۵۳]

کارخانه شماعی که انجام و اتمام آن کمال اشکال را داشت این اوقات از حسن مراقبت و اهتمام اعتضادالسلطنه وزیر علوم، باقرخان رییس کارخانجات از عهدهٔ تمامی کارهای مشکله کارخانهٔ مزبور از صفحه نمودن سرب و اتصال به یکدیگر و ساختن اطاق سربی و کشیدن جوهر گوگرد و ترتیب اسباب و سوارکردن دیگ و گداختن پیه و پرداختن لوله‌ها و سرانجام قالبها برآمده که به تصدیق استادان فرنگی تهیه هر یک از آنها درکمال اشکال بود و بجز مشارالیه از قوهٔ دیگری به عمل نمی‌آمد. این روزها که نمونهٔ شمع از کارخانه بیرون آمد در نهایت امتیاز بود. سرکار اعلیحضرت اقدس همایون... به جهت تفرّج به کارخانهٔ مزبور تشریف‌فرما شده ریختن شمع و وضع کارخانه در نظر کیمیا اثر مطبوع و پسندیده افتاده وزیر علوم مورد شمول مراحم شاهنشاهی گردید و از اهتمامات معزی‌الیه خاطر مبارک را

---

۵۵۰. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۵۰۹ شانزده جمادی‌الاخر ۱۲۷۸.

۵۵۱. کسی که از ابریشم و سایر الیاف نوار و قیطان تهیه کند. ر.ک: محمد معین، ج. ۲، ص. ۲۳۳۲.

۵۵۲. کسی که پوست حیوانات را پاک و پرداخت و به چرم تبدیل کند. ر.ک: محمد معین، ج. ۲، ص. ۱۴۹۵.

۵۵۳. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۵۱۵ هفتم شعبان ۱۲۷۸.

کمال خرسندی دست داد و باقرخان رییس کارخانجات که متصدی این امر بود خدمات و زحمات او در نظر مبارک مستحسن افتاده به منصب سرهنگی سرافراز گردیده و از شهر جمادی‌الاخری هر روز پنجاه من شمع از کارخانه بیرون خواهد آمد و به همین مقدار هم صابون بنفشه ساخته خواهد شد و به قیمت ارزانتر از آنچه معمول بوده است فروخته خواهد شد.[۵۵۴]

در کارخانه شمع‌سازی تهران چند نوع شمع تولید می‌شد. گزارش روزنامه دولت علیه ایران دراین باره چنین است:

چندقسم شمع درکارخانهٔ مزبور ریخته که هر یک در مقام خود کمال خوبی و امتیاز را دارد. از جمله یک قسم از موم ریخته شده است که سابقاً از فرنگستان آورده مسمّی به شمع کافوری و یک من چهار تومان می‌فروختند و حالا یک من دو تومان و پنج هزاردینار قرار قیمت آن را داده هیچ فرقی با آن شمعهای قدیم ندارد.

قسم دیگر گچی است و آن نیز به هیچوجه تفاوتی با این شمعها ندارد که می‌آورند یک من هفتهزار دینار به فروش می‌رسد.

قسم دیگر از مخترعات خود باقرخان است بدل گچی است که چندان فرقی با شمع اصل در ریختن و پراندن فتیله و دوام ندارد و قریب پانزده ساعت می‌سوزد و از قرار یک من چهار هزار می‌فروشند.[۵۵۵]

بنابر گزارش روزنامه دولت علیه ایران تولیدات کارخانه بلورسازی تهران نیز از کیفیت مطلوبی برخوردار گردیده بود:

کارخانهٔ بلورسازی از مراقبت و اهتمام اعتضادالسلطنه وزیر علوم این روزها چند بوته عیار گرفته در کوره گذارده بودند و حال مشغول ساختن گیلاس و مردنگی و غیره می‌باشند و نمونه آن بیرون آمده است، درکمال خوبی است و چندان فرقی با بلور فرنگستان ندارد بلکه از بلورهای حاجی ترخان بهتر و بی‌عیب‌تر است.[۵۵۶]

در اواخر عصر ناصری برای ایجاد کارخانجات جدید در ایران تلاشهایی نیز از

---

۵۵۴. همان، ش. ۵۳۳ چهاردهم جمادی‌الاخر ۱۲۷۹.

۵۵۵. همان، ش. ۵۳۵ هفدهم رجب ۱۲۷۹.

۵۵۶. همان، ش. ۵۴۱ بیست و هفتم شوال ۱۲۷۹.

سوی خارجیان صورت گرفت که یک نمونهٔ آن ایجاد کارخانهٔ شیشه‌سازی تهران توسط بلژیکی‌ها بود که به شکست انجامید. **اِتِوُکل لورینی**[۵۵۷] دراین‌باره می‌نویسد:

بلژیکی‌ها پس از راه‌آهن، روبه سوی شیشه‌سازی آوردند. شیشه‌سازی همهٔ منافعی راکه به دنبالش بودند به دست می‌داد. در گزارش سال ۱۸۹۱ م. **بارون دو ارپ**[۵۵۸] چیزهای عجیب و غریب توصیف شده است. شیشه که در انحصار تجارت فرانسه بود هرجام ۵۵ در ۳۷ سانتی‌متری‌اش با فروش عمده ۴/۵ تا ۵ قران (۳ فرانک و ۳۳ تا ۷۰ فرانک [کذا] ارزش داشت. وقتی که شیشه را در صندوقهای جگنی که حاوی هشت جام است با کشتی وارد می‌کنند فقط یک سومش قابل استفاده است. از سوی دیگر تقاضا بیش از حد است چون ایرانیان در اطاقهایی زندگی می‌کنند که دارای درها و پنجره‌های متعددی است - درست به نظر فانوسی را می‌مانند. علاقه آنها به شیشه و آیینه فوق‌العاده است - بنابراین تمامی این مسایل باعث می‌شود که برای حصول منافع کلان دست به کار شوند.

درواقع هموطنان‌بلژیکی‌مازودترازدیگران دست‌به‌کار شدند. سه‌ونیم‌میلیون فرانک روی‌هم گذاشته‌شد و سرمایهٔ‌شرکت Pour La Verrerie en Perse را تشکیل داد. ماشین‌آلات هم از راه غازان[۵۵۹] وارد شد.

بالغ بر سی نفر مکانیک آلمانی همراه با دستیاران و مستخدمین گوناگون با حقوق کلان وارد گردیدند. آزمایشگاهها، انبارها، بوته‌ها، کوره‌ها و غیره برپا شد و همه‌شان آماده بهره‌برداری گشت. ولی هیچ‌کس درباره یک چیز ناقابل که اهمیت بسزایی داشت فکری نکرده بود: مشکل پیدا کردن مواد خام، سیلیکات کلسیم و آلومینیوم و نیز زغال که بسیار گران بود و از اینها گذشته باتوجهات بیشتر هنوز گرانتر تمام می‌شود. بدین‌ترتیب این‌مسایل هم مدت زمانی طول کشید. و هر کدام از مدیران دارای اسبی بودند. جلگه‌های ایران در ساعات گرم‌روز بهترین موقع برای سواری بود. و کارخانه محصولی مملو از گره، نخ و مواد دیگر داد و هزینه آن بالاتر از هزینه ورود بهترین شیشه از مارسی گردید. بدین‌ترتیب شرکت Verrerie تهران با ناکامی روبه‌رو شد. با ناکامی غیرقابل ترمیم؛ چون نواقص لوازم اصلی خصوصاً مواد خام غیرقابل

557. Eteocle Larini

558. Baron D´Erp

۵۵۹. این شهر که مرکز ایالتی به همین نام است در روسیه و بر کرانهٔ رود ولگا واقع شده است.

بهبود بود چون میلیونها فرانک صرف شده بود بدون این که نظر سهامداران تأمین گردد! در اینجا همه‌چیز همان‌طوری که بود روی زمین ماند، و وقتی که من در ایران بودم تلاش می‌شد تا قسمتی از این کار شوم را به گردن یک نفر مهندس فرانسوی که درصدد بود تا شیشه‌های توخالی درست کند گذاشته شود. البته منظور از این شیشه‌های خالی جام شراب بود. آنچه که یقین است این است که در تلاشهای اولیه، تولید بطریهای کوچک با قیمت کمتر از ۱۲ شاهی یعنی دو شاهی بیش از هزینه داروسازان برای وارد کردن آن از پاریس، غیرممکن بود.[۵۶۰]

مرحوم محمدعلی جمالزاده نیز در بررسی اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم به چگونگی ایجاد کارخانه‌های گوناگون در تهران عصر ناصری پرداخته و می‌نویسد:

کارخانه ریسمان‌ریسی در سال ۱۲۷۵: این کارخانه واقع بود در قرب قصر قاجار نزدیک به طهران. چرخ بخار و اسباب لازمه آن به مبلغ ۹۵ هزار تومان به توسط محمودخان ناصرالملک از مسکو خریداری شده بود و بعد از چندی کارکردن معطل ماند و بعد عمارت آن در ابتدا مخزن تدارکات حربیه شد و بعد ضرابخانهٔ دولتی و اسباب بخار و اشیاء آن به مبلغ ۱۰ هزار تومان به توسط میرزا علینقی‌خان حکیم‌الممالک به فروش رفت.

کارخانه تفنگ‌سازی در طهران در سال ۱۲۷۶: این کارخانه در ماهی هزار قبضه تفنگ دنگی می‌ساخت.

کارخانه کاغذسازی در طهران.

کارخانه چلواربافی در نزدیکی طهران.

کارخانه بلورسازی در حدود سال ۱۲۸۵ در طهران ساخته شد و به معلمی وِلانژ نام بلور بسیار اعلی به عمل آورد ولی بعدها به ملاحظهٔ نقصان مواد لازمه به هم خورد و بعد در حوالی ۱۳۰۵ حاج محمدحسن امین دارالضرب کارخانهٔ دیگری احداث نمود و در سال ۱۳۰۶ **کمپانی بلژیکی بلورسازی در ایران** کارخانه را راه انداخت ولی باز بسته شد.

کارخانه چینی‌سازی حاج محمدحسن امین دارالضرب در طهران.

---

۵۶۰. اِتِوُکل لورینی، LaPersia economica (رم: ۱۹۰۰ م.) نقل در چارلز فیلیپ عیسوی، **تاریخ اقتصادی ایران**، ترجمه یعقوب آژند (تهران: نشر گستره، ۱۳۶۲)، ص. ۴۷۵ - ۴۷۶ .

کارخانه شمع‌ریزی در طهران.
کارخانه جبّه خانه در طهران.
کارخانه باروت‌کوبی با چرخهای بخار اروپایی که دولتی بود.
کارخانه چاشنی‌سازی که در سال ۱۲۷۸ برپا شد.
کارخانه گاز.
کارخانه کبریت‌سازی که در سال ۱۳۰۸ در نزدیکی طهران در خرازین[۵۶۱] با یک سرمایهٔ ابتدایی ۲۰ هزار لیره به توسط کمپانی روسی ایجاد شد ولی نتوانست با کبریت اتریش و سوئد رقابت نماید و بسته شد.
کمپانی بلژیکی موسوم به **کمپانی بلژیکی قندسازی در ایران** با سرمایهٔ بزرگی به ایران آمد و در زمستان ۱۳۱۳ شروع به چغندرکاری نمود ولی مواد خام گران و خرجهای اتفاقی مجبورش نمود که در سال ۱۳۱۷ کارخانه را ترک نماید و این کارخانه واقع است در کهریزک در جنوب غربی طهران.
کارخانه ریسمان‌ریسی که در سال ۱۳۱۲ به توسط مرحوم مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله با ماشینهای گران ایجاد شد و در ابتدا محصول آن اعلی بود ولی با مال‌التجاره خارجه از حیث قیمت نتوانست رقابت نماید و بسته شد.
کارخانه برق کوچک در طهران.[۵۶۲]

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت نیز دربارهٔ علل عدم موفقیت کارخانه‌های تهران می‌نویسد:

در بدو سلطنت ناصرالدین‌شاه شوق بسیار به آبادی مملکت داشته است، به سفارشات امیر بوده یا به ذوق خود، معلوم نیست.
محمودخان ناصرالملک مأمور شد یک دستگاه چلواربافی به ایران بیاورد. متأسفانه معزی الیه کارخانهٔ کهنه‌ای در روسیه به نه هزار تومان خریداری کرده به ایران آورد و در محلی‌که امروز ضرابخانه است نصب کردند (۱۲۷۵). کارخانهٔ شماعی هم آوردند و در محلی که فعلاً سفارت انگلیس است نصب کردند. کارخانهٔ شماعی انتخاب بدی بود، لکن چلواربافی بهترین کارخانه بود که در ایران مفید باشد. چون کارخانه بد بود و کار نکرد، دماغ شاه سوخت و از این رشته صرف‌نظر کرد.

---

۵۶۱. الهیه کنونی

۵۶۲. ر.ک: محمدعلی جمالزاده، **گنج شایگان** (تهران: کتاب تهران، ۱۳۶۲)، ص. ۹۳ - ۹۵ .

من همیشه پیش خودم ناصرالملک را مسئول قرار داده‌ام. در آن وقت هنوز وسایل رقابت خارجه فراهم نبود.

کمپانی بلژیکی در نیمه دوم سلطنت شاه کارخانهٔ بلورسازی آورد، به علت فقدان خاک بوته در ایران، دایر نشد.

... کارخانهٔ قندسازی و کبریت‌سازی آوردند به تشویق **امین‌الدوله** قندسازی را در کهریزک بنا کردند. کبریت‌سازی را در خلازیر[۵۶۳] پهلوی زرگنده که هر دو محل ملک امین‌الدوله بود. خلازیر آن مقدار چوب به عمل نمی‌آورد که کفاف کارخانه را بدهد و اما در کهریزک چغندر آن‌قدرها نبود و چون دهات اطراف دور بود، چغندر زیاد کرایه برمی‌داشت و با وجود گمرک صدپنج، قند به قیمت تمام نمی‌شد. هر دو کارخانه خوابید.

... حاج محمدتقی تاجر معروف به شاهرودی خواب دیده بود که شهر را چراغان کرده است، به فکر افتاد که در امری عام‌المنفعه اقدام کند. نزد مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله آمد و عقیده به کاغذسازی داشت، صنیع‌الدوله ریسندگی و بافندگی را ترجیح داد (۱۳۱۱). در بیرون دروازه دولت کارخانه ساخته شد، مقداری از اسباب کارخانه رسیده بود،[۵۶۴] قلیلی سوار شده که روز سیزدهم عید ۱۳۱۳ شاه به کارخانه آمد[۵۶۵] و فرمود لقبی که ما بجا داده‌ایم لقب صنیع‌الدوله است...

صنیع‌الدوله گمان می‌کرد تفاوت کرایه صرفه‌ای است که ریسمان‌ریسی نسبت به ریسمان خارجه پیشرفت خواهد کرد. در سیاست تجارت ریسمان را ارزان کردند، کارخانه بدین واسطه از عهده نیامد.

در مملکت تا اختیار گمرک به دست دولت نباشد، کارهای صنعتی رواج نمی‌گیرد، خصوص که صنایع در خارجه توسعه یافته است و ما باید از نو شروع کنیم.

در اطراف طهران یک معدن زغال‌سنگ بود که زغالش کوک می‌داد. مالیه با صاحب معدن اختلاف پیدا کرد، عوض این که قیمت زغال را توقیف کند،

---

۵۶۳. الهیه را به نام خورآذین و خلازیر نیز می‌خواندند.

۵۶۴. به طوری که مرحوم مخبرالسلطنه می‌نویسد: «پانزده هزار تومان حاجی گذارد و پانزده هزار تومان صنیع‌الدوله. کارخانه در حدود دوهزاروسیصد دوک تمام تاب سفارش شد و ده هزار تومان هم از پانزده هزارتومان را صنیع‌الدوله از حاجی قرض کرد... ر.ک: **خاطرات و خطرات**، ص. ۷۴.

۵۶۵. درست یکماه قبل از ترور ناصرالدین‌شاه.

استخراج معدن را توقیف کرد و ماشین ما می‌بایست با گاز کوک کار کند. در آن وقت در انگلیس محرکی اختراع کرده بودند که با گاز کوک کار می‌کرد و محسنات بسیار از آن روزنامه‌ها قلم دادند. نظر صنیع‌الدوله به کارخانهٔ چراغ گاز بود مقارن این احوال کارخانهٔ چراغ گاز خوابید.[۵۶۶]

● احداث اولین کارخانه برق در تهران

ناصرالدین‌شاه در سفر دوم خود به اروپا با پدیده الکتریسیته آشنا شد و به فکر افتاد از نیروی برق برای روشنایی دارالخلافهٔ ناصری استفاده نماید. دستور خرید کارخانه صادر شد و نخستین کارخانهٔ برق تهران در ماه رمضان ۱۲۹۶ هـ.ق./سپتامبر ۱۸۷۹ م. در تهران به کار افتاد. روزنامه ایران در گزارش افتتاح این کارخانه چنین نوشته است:

چون چراغ الکتریسیته به توسط یکی از مهندسین روسی اختراع شده[۵۶۷] و در این سفر آخر فرنگستان فقط یکی از کوچه‌های پاریس به این چراغ روشن می‌شد و مشهود و ملحوظ نظر مرحمت اثر همایون گردیده مقرر فرمودند جناب امین‌الملک اسباب چرخ بخار و سایر لوازم این چراغ را به دارالخلافه بیاورد و چندی قبل مسیوفابیوس معلم با اسباب‌ولوازم این‌کار به دارالخلافه رسیده و در مجمع‌الصنایع جنب خیابان باب همایون چرخ بخار و کارخانه چراغ را مرتب کرده بودند. درین وقت فرصت یعنی مقارن غروب روز جمعه [هفدهم رمضان] بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی دامُ ملکه به کارخانه چرخ بخار الکتریسیته تشریف‌فرما آمدند و به‌دست‌مبارک محض افتتاح تیمّناً اول چراغ را روشن فرمودند. یک چراغ هم در خیابان باب همایون مقابل سردر الماسیه روشن شده بود که زیاده از حد اسباب حیرت و تعجب اهالی دارالخلافه گردید. اختراع این چراغ زیاده از دو سال نیست که در فرانسه شده است و درین وقت کمتر از پایتختهای دول مُعظمه ازین چراغ دارد. این دو چراغ عجالتاً نمونه است و برحسب امر اقدس اعلی مقرر است که چراغهای زیاد الکتریسیته به جهت روشن نمودن بعضی خیابانهای دولتی به

---

۵۶۶. مهدیقلی هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت**، ص. ۱۲۹ - ۱۳۱.

۵۶۷. لامپ برق ساده در سال ۱۸۷۸ م./۱۲۹۵ هـ.ق. توسط تومان آلوا ادیسون آمریکایی اختراع شد. در سال ۱۸۹۷م./۱۳۱۵ هـ.ق. نرست مخترع آلمانی موفق به تکمیل آن گردید.

زودی از فرنگستان خواسته شود. جناب امین‌الملک که همیشه از حسن خدمات خود خاطر مهرمظاهر مقدس را کاملاً راضی و مسرور دارند در انجام این خدمت و اسباب آوردن چراغ الکتریسیته و راه انداختن این کارخانه نیز زایدالوصف مورد الطاف و مراحم خسروانه گردیدند.
مسیو فابیوس مشارالیه تنها معلم راه انداختن چراغ الکتریسیته نیست بلکه در راه انداختن چراغ گاز نیز کمال مهارت را دارد چنان که جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم و جناب امین‌الملک بالشراکه اسباب و لوازم چراغ گاز را از فرنگستان به مباشری مسیو فابیوس طلبیده و آورده‌اند و در حوالی لاله‌زار کارخانهٔ گازی در نهایت خوبی بنا شده و عن قریب اغلب کوچه‌های دارالخلافه باهره هر شب با گاز روشن خواهد شد.[۵۶۸]

● ایجاد کارخانهٔ چراغ گاز در تهران

ناصرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر دوم خود به اروپا تصمیم گرفت در تهران کارخانهٔ چراغ گاز ایجاد نماید. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات خود در روز پنجشنبه ۱۱ ذی‌القعدهٔ ۱۲۹۸ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

... در سفر دوم فرنگ شاه میل کردند که در طهران ایجاد چراغ گاز شود به سبک فرنگستان. اما از کیسهٔ خود خرج نفرمایند. بنا شد ثلثی از مخارج را سپهسالار بدهد، ثلث دیگر را امین‌الملک، ثلثی شاه. امین‌الملک که به بردن منفعت جزیی در پیداکردن شخصی موسوم به فابیوس بواتال خود را کنار کشید. شاه بیست و چهار هزار تومان، سپهسالار به گفتهٔ خود هفتادهزار تومان به دفعات مختلف، فابیوس هم وعدهٔ روشن کردن چراغ مذکور را دادند و از عهده برنیامد. بالاخره تأکیدات بلکه تهدیدات تا روز افتتاح پنجشنبه یازدهم مقرر شد. معتمدالملک که از طرف سپهسالار حاکم خراسان مناسبت برادری و سمت وکالت دارد در طهران است. تشریفات زیاد از هر قبیل فراهم آوردند. میدان توپخانه را آرایش دادند، بیرقها زدند. چادر افراشتند. موزیکانچیان اخبار دادند. شربت و شیرینی و اقسام میوه فراهم آوردند. وجه نقد و شالی هم به جهت پیشکش آستان پادشاهی حاضر

---

۵۶۸. **روزنامه ایران**، ش. ۳۹۵ بیست و دوم رمضان ۱۲۹۶.

کردند. صبح امروز اسب و کالسکه به جهت سه ساعت به غروب مانده خبر شده بود. علی‌الغفلة موقوف فرمودند. متعذر به کسالت شدند و ناظم خلوت مأمور شد رفت ولیعهد و نایب‌السلطنه را آورد و شاهزاده‌ها را مأمور حضور افتتاح فرمودند و خود نرفتند. اگرچه شنیدم جناب آقا و سایر وزراء هم بودند. اما خیلی برای معتمدالملک که تشریفات فراهم آورده بود به جهت فابیوس اسباب خفت شد. معروف است که نایب‌السلطنه به واسطهٔ عداوت با سپهسالار و کنت به جهت دشمنی که با شخص فابیوس دارند شاه را ترسانده بودند که جمعیت و ازدحام زیاد است اگر تشریف بیاورید بیم خطر است. دیگر نمی‌دانم چه شده است.[۵۶۹]

روزنامهٔ ایران گزارش مشروح افتتاح کارخانه چراغ گاز تهران را این‌گونه درج کرده است:

از چندی قبل که ارادهٔ علیّه همایونی اقتضا فرموده بود که شهر دارالخلافه به واسطه گاز روشن شود و امتیاز دستگاه گاز به جناب جلالتماب اشرف سپهسالار اعظم داده شده بود. مقدمتاً در عمارت همایونی و سردرب الماس و جلو باب همایون و وسط میدان توپخانه چراغ الکتریسیته مشتعل بود و این اوقات کارخانه گاز هم فیصل یافته لوله‌های آن به بعضی از خیابانهای شهر کشیده بود.

برحسب اجازهٔ علیه همایونی عصر روز پنجشنبه یازدهم شهر ذیقعده جشن افتتاح گاز و اشتعال آن واقع شد.

در میدان توپخانه جدید مقابل حوض بزرگ یک چادرپوش مخصوص دولتی و در طرفین آن چند چادرپوش دیگر زده و در همهٔ آنها میوه و شربت و شیرینی چیده بودند. اطراف حوض چوبهای بلند نصب شده بود و به ساق هر یک به ارتفاع دو ذرع از زمین صفحه با نقش شیر و خورشید و روی آن صورت تاج کیانی زرنشان و بیرقهای کوچک الوان آویخته و از بالای آنها به دور حوض از هر چوب به چوب دیگر ریسمان‌کشیده مثل مواقع اعیاد بزرگ بیرقهای کوچک که بعضی‌ها به چوبهای کوچک مطلاً شده بسته شده بود آویخته بودند و در محاذات چادر مخصوص در ایوان جلو بالاخانه‌های میدان دو صفحهٔ چوبی بزرگ با علامات نظامی ایران و روی آن شیر و

---

۵۶۹. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۱۹.

خورشید مجسّم بزرگ نصب کرده و بالاتر در دیوار بالاخانه‌های مذکور در دو موقع از همان علامات که به سیاق بیرقها نصب کرده بودند قدری بزرگتر نصب شده بود و در مقابل چادر مخصوص آن طرف حوض دو دسته موزیکانچی نظامی ایستاده بودند. نواب اشرف والا ولیعهد و نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ ادام‌الله اقبالهما و شاهزادگان عظام و وزراء فخام و بعضی از سرتیپان و امراء تومان و صاحب منصبان نظام حاضر بودند. جناب معتمدالملک واردین را پذیرایی می‌نمود.

در میدان ازدحام و جمعیت کثیر از سکنه شهر بود. از فرنگیها مثل بعضی از معلمین قشونی و تلگرافچیان انگلیسی با زن و اطفال در یکی از چادرهای پوش نشسته بودند و در مقابل چادر مخصوص در مهتابی بالاخانه‌های میدان چند نفر زن فرنگی و شارژ دافر فرانسه با تمام اتباع سفارت و بعضی از اتباع سفارت انگلیس و جنرال قونسول هلاند و رُمانی و بعضی دیگر نشسته بودند. موزیکانچیان به نوبت نواهای فرنگی و ایرانی می‌نواختند و در فاصلهٔ هرچند دقیقه یک بالون به هوا می‌فرستادند و اشکال مختلفه که با گاز پُر شده بود در اطراف یک پایه چراغ حرکت می‌کرد.

خلاصه میدان توپخانه در آخر روشنایی آفتاب و اول طلوع ماه و تابش آن دو شعاع به بیرقها و اسباب چراغ و غیره نمایش غریبی پیدا نموده، بنای چراغ گاز در ایران یکی از آن اثرهای بسیار بزرگی است که در زمان سلطنت شاهنشاه جمجاه ضمیمه اثرهای دیگری که در عهد فرخنده‌مهد این شاهنشاه عادل باذل در ایران به یمن توجه ملوکانه به یادگار مانده خواهد گردید.

وقت مغرب همهٔ مجمع به آن طرف حوض رفته نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ به مناسبت حکومت دارالخلافه به ادعای ذات ملکوتی صفات با برکات اعلیحضرت شهریاری یک چراغ راکه هفت شاخه داشت با اسبابی که برای روشن کردن چراغ از مرجان و غیره ساخته شده بود روشن فرمودند. پس از آن از درب کارخانه الی میدان ارگ و تمام میدان توپخانه چراغها روشن شد و گاز مزبور پاک و سفید و در نهایت روشنی بود و همگی شاهزادگان و وزرای فخام تا میدان‌ارگ تفرج‌کنان رفتند.

اهالی شهر که در میدانها و خیابانها مجتمع بودند مانند یکی از اعیاد ملی جشن و نشاط مخصوصی داشتند و...[۵۷۰]

---

۵۷۰. روزنامهٔ ایران، ش. ۴۶۹ بیست و نهم ذیقعده ۱۲۹۸.

کارخانه چراغ گاز در خیابان امیرکبیر کنونی قرار داشت و به همین جهت در ابتدا این محل به **خیابان چراغ گاز** شهرت یافت. از این کارخانه به وسیلهٔ لوله‌هایی گاز تولید شده به چراغهای ارگ سلطنتی و خیابان اطراف آن می‌رسید. کارخانهٔ چراغ گاز تهران چندان دوام نیاورد و تعطیل شد. مرحوم سیدمحمدعلی جمالزاده دربارهٔ علل تعطیل این کارخانه چنین می‌نویسد:

> کارخانه گاز که با ۳۰ هزار لیره مخارج به مباشرت حاجی میرزا حسین‌خان قزوینی سپهسالار در طهران برقرار شد ولی به ملاحظهٔ نبودن زغال تعطیل شد و چند سال بعد یک نفر ایرانی به ۱۰ هزار لیره او را خرید و در سال ۱۳۰۹ فروخت به یک کمپانی بلژیکی موسوم به **کمپانی عمومی بلژیکی روشنایی و حرارت در ایران**. این کمپانی هم پس از آن که ماشینهای زیادی آورد کارش پیشرفت ننمود و کارخانه بسته شد.[۵۷۱]

ژ. پست و تلگراف و تلفن در عهد ناصری

● ایجاد تلگرافخانه در دارالخلافهٔ ناصری

خبررسانی به وسیلهٔ مخابرهٔ علائم نظری را به ایرانیان نسبت می‌دهند. در دوران هخامنشی بر روی خطوط ارتفاعی که چشم‌اندازی به یکدیگر داشته چهارطاقیها یا برجهایی می‌ساختند که اخبار و فرامین فوری را به وسیلهٔ روشن‌کردن آتش بر روی آنها با علائم مخصوصی به یکدیگر مخابره می‌کردند.

در شاهراههای باستانی ایران تپه‌های دست ساخته‌ای به چشم می‌خورد که با فاصله‌ای یکسان، دنبال هم قرار گرفته. نزدیکترین این تپه‌ها به تهران تپه‌هایی است که از شهر ری، نزدیک فیروزآباد به طرف شرق از شمال ورامین به ایوانکی می‌رود و رشتهٔ غربی دنبال راه قدیم قزوین به ری قرار دارد. این تپه‌ها باید باقی‌ماندهٔ برجهای خبررسانی دوران هخامنشی باشد.

در دیواره‌های جان‌پناه دور بام برجها به طرف برجهای همسایه، سوراخهایی وجود

---

۵۷۱. محمدعلی جمالزاده، ص. ۹۴.

داشته است. روش خبررسانی این بوده که در شب روی بام برج آتش می‌افروختند و با بستن و بازکردن سوراخها و قطع و وصل روشنی به برجهای همسایه علامت می‌دادند و خبر می‌رساندند.

اولین مخابرهٔ خبر نظری که در تاریخ ایران از آن نام برده شده، مخابره خبر فتح آتن توسط مردونیه[۵۷۲] است که از طریق جزایر سیکلاد به سارد مخابره شده است.[۵۷۳]

با آن که در آخرین سال سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار ساموئل فینلی بریز مورس[۵۷۴] آمریکایی موفق به اختراع تلگراف گردید و در ۲۴ مه ۱۸۴۴ م./۶ جمادی‌الاول ۱۲۶۰ هـ.ق. نخستین خط تلگراف میان واشنگتن - بالتیمور گشایش یافت.[۵۷۵] اما اهالی دارالخلافه تهران تا هفدهم شوال ۱۲۷۰ هـ.ق./۱۳ ژوئیه ۱۸۵۳ م. از این اختراع مهم بی‌خبر بودند. در آن روز روزنامهٔ وقایع اتفاقیه این خبر مهم را به شرح زیر به اطلاع اهالی تهران رسانید:

> **سیم چرخ آتشی** که به جهت فرستادن خبر از شهر تا شهر در فرنگستان در اغلب شهرها متداول است در این روزها در هندوستان از اگره تا کلکته که دویست فرسخ مسافت است کشیده و راهش را تمام کرده‌اند.[۵۷۶]

جالب توجه این که مترجم این روزنامه تا مدتها در خبرهای مربوط به این اختراع آن را به نام چرخ آتشی و چرخ صاعقه ترجمه کرده و روزنامه وقایع اتفاقیه نیز به همان صورت به گزارش آن پرداخته است:

> در این اوقات سیم **چرخ صاعقه** را از اسلامبول به پاریس پایتخت فرانسه و لندن پایتخت انگلیس می‌سازند و سیمهای او را می‌کشند. از قراری که در روزنامهٔ رسمیّه لندن نوشته‌اند بعد از اتمام این سیم صاعقه، اجرای اخبار فی‌مابین این سه ولایت معظم بزرگ در مدت یک ساعت خواهد بود.[۵۷۷]

---

۵۷۲. وی داماد داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی بود.

۵۷۳. ر.ک: احمد حامی، «راههای ایران»، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۴۵۹.

574. Semwel Finley Breose Morse

۵۷۵. ر.ک: خسرو کریمی، **مشاهیر جهان** (تهران: پدیده، بی‌تا)، ص. ۵۲۶.

۵۷۶. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۸۰ هفدهم شوال ۱۲۷۰.

۵۷۷. همان، ش. ۲۵۲ هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۷۱.

در شمارهٔ دیگر این روزنامه در اشارهٔ کوتاهی به طرز کار آن چنین می‌نویسد:

دیگر در باب **راه سیم** و **چرخ صاعقه** که به جهت اخبار و پیغام متداول گردیده است، نوشته‌اند که این کیفیت از محسنات عالم و یک مادهٔ برق توام است که در یک طرفةالعین از این سرزمین به آن سرزمین خبر می‌رساند.[۵۷۸]

کلمهٔ **تلغراف** برای نخستین‌بار در روزنامه‌های اسلامبول به کار برده شد و با ترجمهٔ اخبار این روزنامه‌ها در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه به زبان فارسی راه یافت:

دیگر در روزنامه‌های اسلامبول نوشته‌اند که **راه سیم** و **چرخ آتشی** که به جهت فرستادن پیغام در فرنگستان و هندوستان متداول شده است... بنای کشیدن این سیمها را دارند که به سایر راههای سیم که ساخته شده و **تلغراف** می‌نامند وصل نمایند.[۵۷۹]

نخستین سیم‌کشی تلگراف در تهران

میرزاآقاخان نوری صدراعظم به وسیله علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه مطلع شد که موسیو کرشش معلم توپخانه دارالفنون از طرز کار دستگاه تلگراف آگاهی دارد. وی این موضوع را به ناصرالدین‌شاه گزارش داد و همین امر مقدمهٔ استفادهٔ از این اختراع مفید را در دارالخلافهٔ ناصری فراهم آورد. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین‌باره می‌نویسد:

... برحسب امر اقدس همایون شاهنشاهی ادام‌الله ایام سلطنه مقرر شد که به مراقبت و اهتمام نواب والا شاهزاده علیقلی‌میرزای اعتضادالسلطنه، عالیجاه موسیو کریشش نمساوی معلم کل توپخانهٔ مبارکه اسباب لازمهٔ این عمل را دستورالعمل داده به انجام برسانند. در مدت قرب ماهی آنچه لوازم این کار بوده به دقت تمام و سعی بلیغ و جهد کامل صورت اتمام یافت و در طول مدرسهٔ دارالفنون سیم کشیده و در دو اطاق مقابل اسباب لازمه چیده شد و به نحوی که مقرر است امتحان و تجربه گردید و قوهٔ الکتریسیته به ظهور آمد و به‌حرکت آلات مطلب مسئول ترسیم‌وترقیم یافت و به‌یقین پیوست...[۵۸۰]

---

۵۷۸. همان، ش. ۲۷۹ اول شوال ۱۲۷۲.

۵۷۹. همان، ش. ۲۹۳ دهم محرم ۱۲۷۳.

۵۸۰. همان، ش. ۳۷۲ دوم شعبان ۱۲۷۴.

میرزاآقاخان که این عمل‌را نمونه‌ای‌از فعالیت‌وکاردانی خویش می‌پنداشت بلادرنگ این داستان فن عجیب تلگراف را به شاه عرض کرد و فرمان رفت که از عمارت خاصهٔ سلطانی تا باغ لاله‌زار سیم‌کشی نماید.[۵۸۱] کار سیم‌کشی و نصب دستگاه تلگراف در کاخ گلستان و باغ لاله‌زار در تاریخ یکشنبه دهم ماه رمضان ۱۲۷۴ هـ.ق./۲۴ آوریل ۱۸۵۸ م. به پایان رسید و نخستین خط تلگرافی تهران که بیش از چند کیلومتر فاصله نداشت به دست ناصرالدین‌شاه افتتاح شد. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

> کیفیت احداث عمل تلگراف در شهر دارالخلافه از عمارت پادشاهی الی باغ لاله‌زار،... این اوقات به مراقبت و اهتمام نواب شاهزاده والاتبار علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه اسباب ضروریهٔ آن از قبیل نصب ستون متعدد و سیم و غیره فراهم آمده عالیجاه موسیو کرشش معلم توپخانه که متصدی بنای تلگراف در دارالخلافه بوده به مترجمی عالیجاه میرزازکی به اتمام رسانیده و حسب‌الامرالاقدس الاعلی از اطاق نقاشخانه که در جنب تالار دیوانخانهٔ پادشاهی واقع است تا عمارت فوقانی باغ لاله‌زار سیم تلغراف کشیده شد و دو دستگاه آلات سئوال و جواب در هر دو محل مذکور وضع شد و از شاگردهای متعلم توپخانه عالیجاهان محمدصادق‌خان قاجار و محمدتقی‌خان در اطاق نقاشخانه و عالیجاهان میرزا فضل‌الله و محمدحسین‌خان اصفهانی در باغ مزبور مباشر عمل سئول و جواب شدند. روز یکشنبه دهم شهر رمضان‌المبارک سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکهٔ به جهت ملاحظهٔ عمل تلگراف و کیفیت کسب اخبار به اطاق مزبور تشریف‌فرما شدند. اشخاص مزبوره درحضور باهرالنّور همایون اقدام به سئوال و جواب نمودند و جوابها از هر دو طرف مطابق سئوال آمده به کمال سرعت و صحّت به انجام رسید. مراتب در نظر انور مبارک مقبول و مستحسن افتاده نواب معزی‌الیه که مراقب اتمام و انجام این امر بودند مورد نوازش و عواطف ملوکانه آمده به اعطای یک رشته حمایل سفید سرهنگی و یک طاقه شال به رسم خلعت قرین امتیاز و افتخار گردید و یکصدتومان نیز به صیغهٔ انعام به متعلّمین علم توپخانه که در انجام و اتمام عمل مزبور جاهد و ساعی بودند مرحمت فرمودند.[۵۸۲]

---

۵۸۱. ر.ک: حسین پژمان، **تاریخ پست و تلگراف و تلفن** (تهران: علمی، ۱۳۲۶)، ص. ۳۷۵.

۵۸۲. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۷۹ بیست و یکم رمضان ۱۲۷۴.

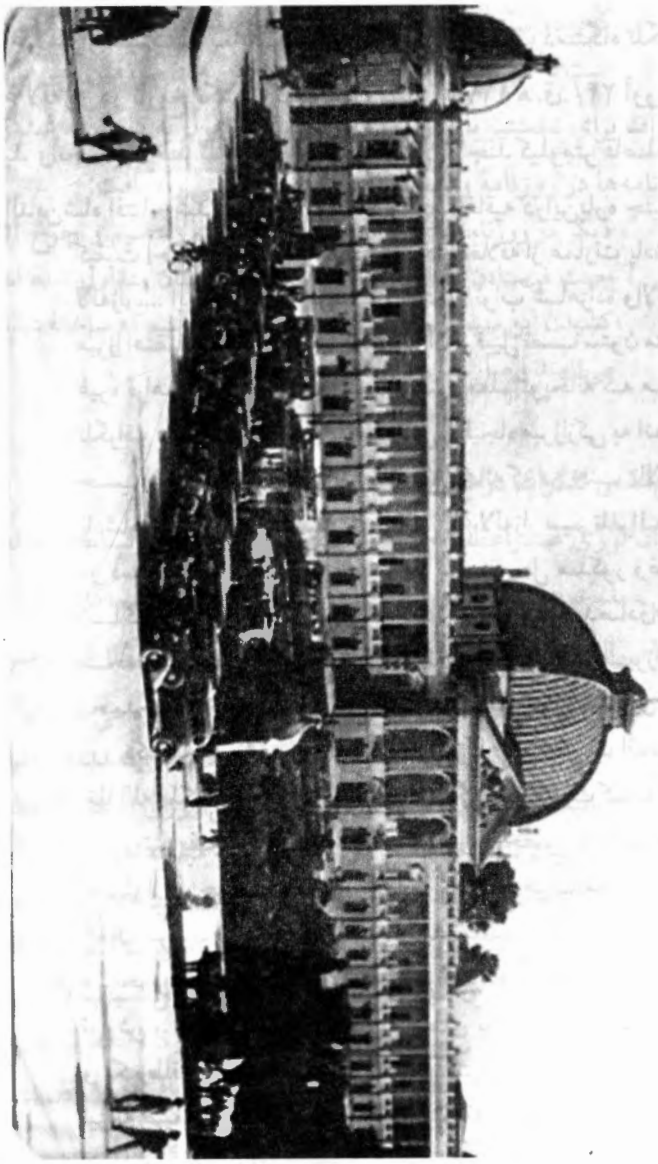

عمارت تلگرافخانه
از بناهای دوره رضاشاه

در آن عهد وضع مخابرات تلگراف با داشتن تشریفات و مقررات مخصوص در حقیقت صورتی بچه‌گانه داشته و با کندی عجیبی پیش می‌رفت. از این گذشته سیم تلگراف در آن روزگار صورت ابتدایی داشت، زیرا هنوز چهارده سال از نخستین مخابرهٔ رسمی تلگراف نگذشته و خواه‌ناخواه خبر تغییرات مهم آن به ایران نرسیده بود.[۵۸۳] چندی بعد کرشش تعداد سیمهای تلگراف را از دو رشته به یک رشته تقلیل داد.[۵۸۴]

در هر حال ناصرالدین‌شاه سودمند بودن این وسیله عجیب ارتباطی را به چشم خود دید و تلقینات متوالی خیرخواهان یا مأموران درباری او را متوجه ساخت که تلگراف یکی از بزرگترین وسایل استحکام قوایم سلطنت استبدادی است که با یاری آن در کمترین مدت از تمام وقایع و سوانح اطراف و اکناف مملکت مستحضر می‌توان شد... پس مقرر فرمود که بین تهران و چمن سلطانیه سیم‌کشی کنند.

سیم‌کشی سلطانیه در اواسط زمستان ۱۲۷۴ هـ.ق. آغاز و در سال ۱۲۷۶ هـ.ق. آمادهٔ مخابره شد.

طرفداران توسعهٔ تلگراف پس از سیم‌کشی تهران - سلطانیه به شاه تلقین کردند که اگر بین تهران و تبریز سیم تلگراف دایر شود اعلیحضرت می‌توانند از احوالات ولیعهد و اوضاع مملکت آذربایجان مستحضر باشند، از این جهت دستور امتداد سیم از سلطانیه به زنجان و تبریز هم صادر شد.[۵۸۵]

میرزامحمدعلی سروش اصفهانی در یکی از سروده‌های خود از فراهم آمدن امکان برقراری ارتباطات تلگرافی چنین سخن گفته است:

منت ایزد را که آسان کرد بر عشاق کار
این همایون کارگه کاندر جهان شد آشکار
عاشقان بی‌پیک و نامه در سئوال و در جواب
با نگارین در میان فرسنگ اگر باشد هزار

---

۵۸۳. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۳۷۶.

۵۸۴. ر.ک: **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۸۵ پنجم ذیقعده ۱۲۷۴.

۵۸۵. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۳۷۷ - ۳۷۹.

در یکی لحظه برد پیغام و پاسخ آورد
عاشق ار در قیروان معشوق اگر در قندهار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضادالسلطنه
یافت از شاهنشه گیتی نشان افتخار

در سال ۱۲۷۶ هـ.ق. علیقلی‌خان پسر ارشد رضاقلی‌خان هدایت به ریاست کل تلگرافخانه‌های ایران منصوب و به لقب مخبرالدوله ملقب گردید.

وی در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. برای تلگرافخانهٔ دارالخلافهٔ ناصری عمارت جدیدی بنا کرد. مرحوم مهدیقلی‌خان مخبرالسلطنه دربارهٔ چگونگی احداث این ساختمان که در دوره رضاشاه تخریب شد، می‌نویسد:

> برای تلگرافخانه روبه میدان توپخانه در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. نقشه‌ای مهندسین کشیده بودند، ساختمان آن را پدرم به من محول کرد، مخارج پنجهزارتومان برآورد شده بود. این بنا در شمال مدرسهٔ دارالفنون ساخته می‌شود. صحن دارالفنون سه ذرع از میدان چالتر است. بنا دو طبقه برآورد شده بود. در نیمهٔ جنوبی سه مرتبه شد و مخارج هفت هزار تومان. میرزارضای مستوفی برادر قوام دفتر که مستوفی بنّایی بود از طرف اداره ناظر است،افزار کار را به حساب نیاورد. گفت رسم است ده یک در برات منظور می‌کنند. در موقع صدور برات اتفاقاً با حضور پدرم برای امین‌السلطان خوانده شد مسبوق به مصلحت ده یک نبودند، گفته بودند من ده یک نمی‌خواهم و ده یک ساقط گشت. قیمت‌افزار ضرر من شد. ضمناً خاطر پدرم قدری از تفاوت مخارج آزرده، مخلص هم مکدر شدم. در نتیجهٔ حذف ده یک که جبران آن را تقاضا نکردم مقروض شدم و از صرف جیب خود که قلیل بود به زحمت آن قرض را پرداختم و به رو نیاوردم.[۵۸۶]

با اتمام این بنا تلگرافخانه از میدان ارگ به این عمارت منتقل گردید. به طوری که اعتمادالسلطنه می‌نویسد در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. دارالخلافهٔ ناصری با خطوط تلگراف با

---

۵۸۶. مهدیقلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۵۳.

تمام شهرها و مراکز عمدهٔ مملکت و هم‌چنین از سه سمت به قلمرو دول مجاور عثمانی و روسیه و انگلیس مرتبط بوده است.[۵۸۷]

اجزای تلگرافخانهٔ دارالخلافهٔ تهران

اعتمادالسلطنه اسامی اجزای تلگرافخانه دارالخلافهٔ تهران و حضرت عبدالعظیم(ع) را در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. به شرح زیر ضبط کرده است:

صاحبمنصبان، جناب مخبرالملک رییس کل، نواب نصرالله‌خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص، نواب خلیل میرزا سرتیپ و تحویلدار، نواب محمدجعفرمیرزا سرتیپ، محمدرضاخان سرتیپ، محمداسماعیل‌خان سرتیپ، نصرالله‌خان سرتیپ خویی، آقاخان سرتیپ قاجار، میرزا سلیم‌خان مستوفی، محمدمهدی‌میرزا سرهنگ ناظم، محمدتقی‌خان سرهنگ، میرزا عبدالوهاب‌خان منشی‌باشی، غلامرضاخان سرهنگ، میرزا محمودخان سرهنگ.

سایر هفتادوپنج‌نفر، خارجه‌سه‌نفر، تلگرافچی‌ونویسنده چهل‌نفر،علمه‌جات سی و دو نفر، مسیو شارل دفتردار خارجه، تلگرافچی خارجه دو نفر، منشی و محرر نوزده نفر، غلام ده نفر، فراش پانزده نفر، عمله‌جات هفت نفر.[۵۸۸]

● تأسیس ادارهٔ پست

سالها قبل از آن که امیر به فکر اصلاح چاپارخانه بیفتد میرزاابوالحسن‌خان ایلچی به فتحعلی‌شاه پیشنهاد کرده بود که ادارهٔ پست در مملکت دایر کند که کاغذ مردم را به یکدیگر برسانند و ضمناً عایداتی هم برای خزانهٔ دولت حاصل شود. شاه به جهت این که خیال کرده بود که او را ریشخند کرده است دستور داده بود او را به قتل برسانند، و اگر سرگور اوزلی ایلچی انگلیس به داد او نرسیده بود سرش برباد رفته بود.[۵۸۹]

---

۵۸۷. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۹۳.

۵۸۸. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ضمایم، ص. ۴۲.

۵۸۹. ر.ک: مجتبی مینوی، «اولین کاروان معرفت»، **یغما**، ۶ (۹) آذر ۱۳۳۲، ص. ۳۵۲.

در سال ۱۲۸۸ هـ.ق./۱۸۷۱ م. علی‌خان ملقب به **منشی حضور**،[۵۹۰] پسر حاج میرزامحمد سینکی مجدالملک در سن ۲۸ سالگی به ریاست چاپارخانه منصوب شد. وی موفق شد امور پستی را که بعد از امیر تا حدودی مختل شده بود انتظام داده و به تقلید از ممالک اروپایی ولی به صورت ناقص استفاده از تمبر را متداول نماید.[۵۹۱] ادارهٔ چاپارخانه برای اطلاع عموم از چگونگی این تغییر روش اعلان زیر را در روزنامهٔ ایران منتشر نمود:

اعلان چاپارخانهٔ مبارکه

برای تحدید و تعیین اجرت چاپارخانه در حمل نوشتجات و مکاتیب و نظم قبول مرسولات و امانات که به چاپارخانه داده می‌شود به طوری که در هر مملکت رسم و متداولست مهر مخصوص به نشان شیروخورشید وضع و برقرار شده و با اجازه و امضای اولیای دولت علیه اداره چاپارخانه به هر ولایت و هر نقطه مهر مزبور را انفاذ و منتشر کرده است که مِن بَعد فواید مترقبهٔ این امر موجب تسهیل و انتظام کلی در وصول نوشتجات و مرسولات شده راه بعضی معایب که در این مادّه الی حال شایع بود مسدود گردد به این معنی که صاحبان نوشتجات و امانات که چاپارخانه را وسیله ابلاغ آن قرار می‌دهند تکلیف خود را در ادای اجرت حقیقی آن دانسته از طمع و توقعات چاپاران آسوده و به صحت وصول و ابلاغ مرسولات خود مطمئن باشند. اجرت حمل کاغذ در داخله ملکت محروس به هر مثقالی چهار شاهی که دویست دینار است و حق امانات هر یک من در هر فرسخی یکصد دینار مقرر گردیده است و برای صیانت این قانون مهر دولتی به رنگ و نشان مشروحه ذیل طبع و درین تاریخ در کلّ چاپارخانه‌ها **مهر بنفش** که عدد یک هندسی دارد به جای یک شاهی قبول می‌شود. **مهر سبز** که عدد دو دارد به دو شاهی رایج است. **مهر کبود** که عدد چهار دارد یک عباسی رواج دارد. **مهر سرخ** که عدد هشت دارد به جای هشت شاهی که دو عباسی است قبول خواهد شد موجود است.

---

۵۹۰. وی در سال ۱۲۸۹ هـ.ق. پس از فوت پدرزن خود پاشاخان امین‌الملک مدیر شورای دولتی دارای لقب و شغل او گردید. در چهارم شعبان ۱۲۹۹ هـ.ق. ملقب به امین‌الدوله شد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۳۵۵.

۵۹۱. ر.ک: هوشنگ مجلسی، «برق و برید»، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۴۹۸.

به اشخاصی که نوشتجات به چاپارخانه می‌دهند صریحاً اعلام می‌شود که هیچ کاغذ بدون مهر دولتی در چاپارخانه آزاد نیست و ابداً اطمینان نفرمایند که در ابلاغ این قسم نوشتجات از طرف چاپارخانه اقدامی خواهد شد، بلکه ضبط نموده ضِعف[۵۹۲] اجرت متداول را در حمل و انفاذ آن مطالبه خواهند نمود و در تقدیم و تحویل امانات به چاپارخانه و ادای حق حمل آن آورنده امانت یک ورقهٔ منطبعه که قبض چاپارخانه است با دو شاهی قیمت خواهد گرفت که تاریخ تحویل و وزن امانت و بلد و مقصد و تعهد ابلاغ آن در ورقه مزبوره مشروح است و مدبّر چاپارخانه آن بلد مهر کرده به آورنده امانت می‌دهد که در مقصد به موجب قبض مزبور امانت مرسله از چاپارخانه مطالبه شود.

نوشتجاتی که متضمن سند و برات تجارتی است آورندهٔ آن باید صریحاً به چاپارخانه اعلام کند که در پاکت چه قسم سند است و دو مقابل یعنی به هر مثقال دو عباسی اجرت حمل داده مخصوصاً چاپارخانه را به صحت ابلاغ آن مقروض کند.[۵۹۳]

در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. علی‌خان منشی حضور که در سفر اروپا همراه شاه بود نظر او را به انتظامات پستی در کشورهای اروپایی جلب کرد. ناصرالدین‌شاه با مشاهدهٔ ترقیات پستی آن ممالک تصمیم گرفت که چند مستشار برای تشکیلات پست ایران استخدام نماید. پس از ورود به اطریش و ملاقات با فرانسوا ژوزف پادشاه اطریش درخواست کرد که مستشار متخصصی به نام **شوالیه گوستاو دو ریه درر**[۵۹۴] را که از کارمندان عالیرتبهٔ پست اطریش بود برای ادارهٔ پست به ایران مأمور نماید. او به کمک دو نفر اطریشی دیگر در ظرف سه سال پست ایران را سروصورت جدیدی داد.[۵۹۵]

در سال ۱۸۷۵ م./۱۲۹۲ هـ.ق. تمبر پست به صورت باسمه رواج یافت. مرحوم حسین پژمان درباره اقدامات مستشار اطریشی اداره پست می‌نویسد:

---

۵۹۲. دو برابر

۵۹۳. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۶۹ هفدهم ذیقعدهٔ ۱۲۸۸.

594. Gustave de Riéderér

۵۹۵. ر.ک: هوشنگ مجلسی، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۴۹۸.

مسیو ریه درر پس از ورود به ایران و اندکی آشنایی با آداب و رسوم ایرانیان دست به کار شد:

۱. کلاسی در تهران دایر نمود و دوازده نفر محصل در آن پذیرفت. آنان بایستی درکمترین مدت ممکنه با مقررات پستی (مقرراتی که از تصویب اتحادیه پستی عالم گذشته و باید به زودی در ایران معمول گردد) آشنا شده حروف لاتین را تا اندازه‌ای که برای خواندن آدرسها کفایت کند فراگیرند، ضمناً طرز کار در گیشه‌های پستی را بیاموزند.
۲. عده‌ای نامه‌رسان برای توزیع مراسلات شهری تربیت نمود.
۳. عده‌ای غلام پست برای حمل مراسلات و مرسولات آماده کرده طرز کار و تکالیف مختلفی که برعهدهٔ آنان مسلم خواهد شد از سواری، حفظ مرسولات، شیوهٔ بسته‌بندی، چگونگی توزیع و گردکردن نامه‌های وسط راه و امثال آن را به آنان آموخت.
۴. نقشهٔ لباس متحدالشکل و موجبات کارِ نامه‌رسانان را طرح و در دست عمل سپرد.
۵. شخصاً به بعضی از نقاط به ویژه از تهران به رشت و از تهران به تبریز مسافرت نموده یا نقشه‌های دقیقی از تمام وسایل و موانع آن خطوط را به دست آورد.
۶. نظامنامهٔ پستی جدید تهیه و به‌فارسی برگرداند مخصوصاً مترجم آن نظامنامه مقید شد عباراتی را که موافق با آداب اجتماعی ما باشد انتخاب کند.
۷. تمبرهای جدیدی تهیه نمود که با قلمتراش نقطه‌گذاری شده و با دست باطل می‌گردید، به این معنی که ابطال تمبرهای مصرف‌شده را به جای آن که با مهر عمل نمایند با قلم انجام می‌دادند.
۸. شعباتی برای فروش تمبر در نقاط مهم کشور دایر کرد و چند جعبهٔ پستی هم در تهران نصب نمود...[۵۹۶]

گوستاو دوریه درر در نامه‌ای که در ۲۱ اوت ۱۸۷۵ م./۱۹ رجب ۱۲۹۲ هـ.ق. در نشریه لنیزر تساتیونگ[۵۹۷] منتشر شده است اطلاعات بیشتری در این مورد به دست می‌دهد:

---

۵۹۶. حسین پژمان، ص. ۲۳۶ - ۲۳۷.

597. Linizer Zeitung

مقدم و مهمتر از همه تهیه لباس متحدالشکل است برای غلام و مُوَزِّعین پست که فقط با ایجاد آن اهالی مملکت را از وجود پست خبردار نموده‌اند... به سعی و اهتمام همقطار فرنگی خود موفق شدم که بازوبند و مقدار قلیلی تمبر پست به قدری که احتیاجات معطل نماند فراهم کنم و با این که اسباب کار حسابی در دست ندارم کارم پیشرفت دارد ولی عمل بطلان تمبر با دست انجام می‌شود...

یک نفر زبده قاصد سواره ملبس به اونیفرم مذکور با چکمهٔ لابچین[۵۹۸] و شیپور پستی[۵۹۹] و اکمه خورجین که روی هم رفته هیکل برازندهٔ خوبی پیدا کرده بود مرتباً همه‌روزه از طلوع آفتاب ابتداء از دربار سلطنتی[۶۰۰] و بعد سه نقطه دیگر[۶۰۱] مراسلات شمران و سایر نقاط عرض مسیر خود را جمع نموده حرکت می‌کرد و بعد از وصول و دو ساعت توقف و استراحت ظهر از جعفرآباد که منزل من در آنجا بوده مراجعت می‌نمود. در این مسیر نیز کلیه مراسلات طهران و سایر نقاطی که در سر راه داشت جمع کرده و مرسولات نقاط عرض راه را توزیع می‌نمود. تمبر پست هم برای فروش همراه داشت، مع‌هذا من در دهات معتبر تمبرفروشی و شعبه پستی که به وسیله کسبه انجام می‌گرفت دایر کرده‌ام در دو نقطه تمبرفروشی در داخله شهر هم دو عدد صندوق خوش ساخت وین را که هم کیسهٔ خارجی داشت و مزین به علامت شیروخورشید ایران بود نصب کرده بودم.

مراسلات شهر هم که به توسط قاصد در آن روز در شمران جمع شده بود همان روز توزیع می‌شد.

... قاصدهایی که تربیت کرده‌ام حقیقتاً به تکالیف روزانهٔ خود آشنا هستند و در خط مسیر خود اعم از آن که با یک نقطه سروکار داشته باشند یا چند نقطه مرتباً و به قاعده و موزون در سر ساعت مقرره ورود و حرکت خود را با

---

۵۹۸. چکمه‌ای که دهانهٔ آن گشاد و از چرم پشت و رو کرده با تخت و پاشنهٔ بزرگ و ضخیم تهیه می‌شده و در آن ایام در اونیفورم اروپا معمول بوده است. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۲۴۸.

۵۹۹. شیپور پستی که فقط لوله داشته و تلمبهٔ تغییر صوت نداشته است و آن را در اروپا Cornet کُرنه می‌گویند، شکل آن گرد و حلقوی بوده و در غیر مواقع استعمال غلام و موزع پست آن را به گردن می‌آویخته است. ر.ک: همانجا.

۶۰۰. ادارات دولتی واقع در ارگ سلطنتی تهران.

۶۰۱. مقصود سفارتخانه‌های روسیه، انگلستان و فرانسه است.

صوت صورآسای شیپور پستی اعلام و اعلان می‌داشتند.
انتظامات مقرره در قبول و توزیع مراسلات همیشه با اعمال دقیق مباشرین تطبیق می‌کرد و پیشرفت مطلوب حاصل بود...
با وجود آن که اجرت پست در حداعلی که متأسفانه من آن را به پنج شاهی محدود کرده بودم مقرر شده بود مراسلات پستی بیش از اندازه بود که من انتظار داشتم و موجب مزید خوشوقتی گردید که جامعهٔ ایرانی از این اقدام و تأسیس به خوبی استقبال نموده بودند...[۶۰۲]

اعلان منتشره در روزنامهٔ ایران حاکی از آن است که ماه ذیقعدهٔ ۱۲۹۳ هـ.ق. تمبر نقش ناصرالدین‌شاه جایگزین نقش شیروخورشید شده است:

تمبر پست (یعنی مهر چاپارخانه) دولت علیه که سابق در دارالخلافه باسمه شده بود و قیمت آنها از یک شاهی و صد دینار الی یک عباسی و دو عباسی رواج بود از تاریخ پانزدهم شهر ذیقعدةالحرام هزار و دویست و نود و سه مطابق ابتداء ماه دسامبر ۱۸۷۶ مسیحی به کلی از درجه اعتبار ساقط و باطل و عاطل است و قدر و قیمت ندارد زیراکه از ابتدای تاریخ مذکور در جمیع پست‌خانه‌های دولت علیه مهرهای جدید موشع به تمثال مهر مثال اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران باسمه شده و به جای مهر قدیم به کار می‌رود و قیمت هریک از این مهرها بدین موجب است:

تمبر بنفش‌رنگ	یک شاهی
تمبر سبزرنگ	صد دینار
تمبر قرمزرنگ	پنج شاهی
تمبر آبی‌رنگ	ده شاهی

در اواسط شهر ذیحجه هزار و دویست و نود و سه مطابق اوایل ماه ژانویه در جمیع پست‌خانه‌ها پاکتی که مهر پنج شاهی روی آن باسمه شده است به فروش می‌رسید از قرار دانه‌ای پنج شاهی و نیم، و کسانی که یک دفعه طالب شوند اقلاً پنجاه پاکت بخرند از قرار پنج‌شاهی و ربع شاهی فروخته می‌شود که قیمت پاکت چهار عدد یک شاهی باشد.[۶۰۳]

---

۶۰۲. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۲۴۷ ـ ۲۵۰.
۶۰۳. روزنامهٔ ایران، ش. ۳۰۲ هشتم ذیحجهٔ ۱۲۹۳.

عضویت ایران در اتحادیه جهانی پست

براساس گزارشهای منتشره در نشریه سازمان جهانی پست دولت ایران از سال ۱۸۷۷ م./۱۲۹۴ هـ.ق. فعالیتهای خود را برای پیوستن به آن اتحادیه آغاز نموده و در سال ۱۸۷۸ م./۱۲۹۵ هـ.ق. با آن که هنوز رسماً به کنگره معرفی نگردیده بود اما اجازه یافته بود که در امضای قراردادهای آن اتحادیه شرکت جوید.

سرانجام با کوشش شوالیه گوستاو دوریه درر در ۱۵ اوت ۱۸۷۹ م./۱۲۹۶ هـ.ق. پس از تبادل نظر با دولت سویس مقدمات معرفی دولت ایران به آن اتحادیه فراهم گردید و در ۳۱ اوت برابر با ۱۲ رمضان همان سال به نمایندگی دولت ایران نظامنامهٔ پیوست به قرارداد را امضاء و دولت ایران رسماً به اتحادیهٔ پستی بین‌المللی ملحق گردید.[۶۰۴]

تشکیل وزارت پست

شوالیه گوستاودوریه درر در سال ۱۲۹۶ هـ.ق. در حالی به اطریش بازگشت که براثر کاردانی و درایت او ادارهٔ پست انتظام و ترتیبی تازه پیدا کرده بود؛ همین امر موجب شد که ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۷ هـ.ق. این اداره را به سطح وزارت پست ارتقاء دهد و امین‌الملک را به وزارت پست برگزیند.

به نوشته مرحوم حسین پژمان در ۱۵ جمادی‌الاول ۱۳۰۳ هـ.ق. جزوه کوچکی در ۵۲ صفحه به نام تعرفهٔ اداره جلیلهٔ پستخانه‌های ایران با چاپ سنگی منتشر گردیده است که در آن علاوه بر نقشهٔ تلگرافخانه‌ها، پستخانه‌ها، چاپارخانه‌ها و خطوط پستی آن ایام مقررات کلی پست برای آگاهی عموم ذکر گردیده است. به موجب مندرجات این رساله، ایران در آن سال دارای هفت خط اصلی و پنج خط فرعی پستی بوده است. خطوط اصلی عبارت بوده است از آذربایجان، گیلان، خراسان، مازندران، فارس، کرمان، خانقین و خطوط فرعی شبستر، استرآباد، سلطان‌آباد، تویسرکان و سنندج. در مسیر تهران ـ آذربایجان ـ جلفا هفته‌ای دو پست و در خط تهران ـ رشت نیز هفته‌ای دو پست رفت‌وآمد

---

۶۰۴. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۲۶۰.

می‌کرد. اما در خطوط دیگر هفته‌ای یک پست از دو طرف فرستاده می‌شد. پست شمیران فقط در تابستان دایر می‌گردید.

تعرفه داخلی مانند سابق سه مثقال پنج شاهی و تعرفه خارج شش شاهی بود. پست خارجه از راه روسیه و از طریق بنادر جنوبی ارسال می‌شده و پست عراق عرب از راه عثمانی.[۶۰۵]

محل پستخانهٔ مرکزی ابتدا در کاروانسرای امیر در بازار تهران قرار داشت. ارنست اورسول دراین‌باره می‌نویسد:

> پستخانه مرکزی در کاروانسرای امیر قرار داشت که در حیاط آن چنارهای زیبایی سربه آسمان کشیده بود، و این حیاط همیشه به علت رفت‌وآمد کاروانهای شرکت زیگلر[۶۰۶] که انحصار ارتباطات مابین اروپا و ایران را در دست داشت ـ بسیار شلوغ و پر از ازدحام بود.[۶۰۷]

امین‌الدوله بعدها محل اداره پست را به اول خیابان لاله‌زار منتقل کرد. اداره و وزارت پست سالیانی چند در اجارهٔ امین‌الدوله بود. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

> در این نوبت همایون و عهد روزافزون که امور عامّه و مشاغل معظمه جمله در تحت قانون قرار گرفت چاپارخانه‌ها را نیز نظمی و ترتیبی زایدالوصف همی دادند و کیفیت صدور و ورود بریدها و شرایط و تکالیف متعلقه به این دایره همه را بر اسلوب پستخانه‌های اروپ متشکل ساختند. اینک مکاتیب و امانات از هر نقطهٔ مملکت ایران به هر شقهٔ شاسعهٔ کره ارض و بالعکس بدون هیچ‌گونه اشکال ایصال می‌شود و از مواقیت معین و آجال مضروب ساعتی تخلّف مشاهده نمی‌گردد. جناب مستطاب میرزاعلیخان امین‌الدوله را که از جانب دولت ابد آیت مباشر ترویج این سبک مخصوص و مُقاطِعِ عمل این شغل معظم است بر ذمّهٔ اهالی ایران و این زمان حقی عظیم لازم و کاذب است و شکر مساعی جمیلهٔ وی بر جمله متحتّم و واجب.[۶۰۸]

حسین پژمان در رابطه با اجارهٔ وزارت پست توسط امین‌الدوله می‌نویسد:

---

۶۰۵. ر.ک: همان، ص. ۲۶۶ ـ ۲۶۷.

606. Ziegler

۶۰۷. ارنست اورسول، ص. ۱۳۸.

۶۰۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۹۵.

... آن بزرگمرد در پیشرفت امور این مؤسسه که منبع نفع شخصی او نیز بود نهایت مراقبت را به عمل می‌آورد. او نخستین وزیری است که برای ادارات تابعهٔ خود ساعت کار معین کرد و نخستین وزیری است که برای کارمندان حقوق بازنشستگی برقرار نمود. در زمان او ادارهٔ پست هفته‌ای چهار روز و روزی چهار ساعت کار می‌کرد...
چنان که گویند در سال ۱۳۱۰ بالغ بر چهل و دو هزار تومان از اجارهٔ این ادارهٔ فایده داشت...[۶۰۹]

مرحوم امین‌الدوله در سال ۱۳۱۱ هـ.ق. از وزارت پست کناره گرفت تا اوقات خویش را به کارهای اساسی‌تر مشغول دارد اما چون هم‌چنان این اداره را در اجاره داشت محسن‌خان معین‌الملک[۶۱۰] فرزند خویش را به وزارت پست رسانید.[۶۱۱]

تشکیلات وزارت پست

اعتمادالسلطنه در رابطه با تشکیلات و اجزای وزارت پست ممالک محروسهٔ ایران و پستخانهٔ دارالخلافه در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. می‌نویسد:

اجزای مخصوص وزارت پست، میرزااحمدخان پیشخدمت خاصّه رییس کل، میرزا مطلّب مستشار و تحویلدار کل نقد و تمبر، مسیو سمینو سکرتر جنرال، میرزااسماعیل نایب‌الوزاره.
دفتر محاسبات، میرزاابراهیم مستوفی، میرزااسمعیل سررشته‌دار، میرزاعلی دفتردار، میرزامحمد معین.
دارالانشاء، میرزامصطفی‌خان منشی‌باشی، میرزاحسن منشی.
اطاق انسپکسیون،[۶۱۲] میرزافضل‌الله اَنسپِکتُر، میرزامحمدعلی دفتردار.

---

۶۰۹. حسین پژمان، ص. ۲۶۵ ـ ۲۶۶.

۶۱۰. وی که بعدها به لقب امین‌الدوله نیز ملقب شد با اشرف‌الملوک **فخرالدوله** دختر نهم مظفرالدین‌شاه که بانویی فعال، پشتکاردار، مدیره، مدبره، مرتب و منظم، اجتماعی و با اطلاع از اوضاع مملکتی بود ازدواج کرد. شوهر و فرزندانش که دکتر علی امینی نخست‌وزیر اسبق ایران از آن جمله بود از او خیلی حساب می‌بردند و احترام او را خیلی داشتند. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۹۹.

۶۱۱. ر.ک: حسین پژمان، ص. ۲۶۸.

۶۱۲. بازرسی

اطاق ثبت امانات، نوشتجات سفارشی ولایات میرزامحمدحسین دفتردار نوشتجات سفارشی، میرزامحمدعلی امین تذکره و دفتردار مُلتمسهٔ امانات.
اجزاء پستخانهٔ دارالخلافه، میرزاهادی نایب‌الریاسه، عبدالعلی‌خان ناظم.
اطاق امانات، میرزافضل‌الله تحویلدار، میرزاآقا، میرزایوسف معین و فراش.
اطاق واردات، میرزا اسدالله تحویلدار امانات، میرزارضا معین و فراش.
اطاق نوشتجات سفارشی، میرزاجلال‌الدین تحویلدار، میرزاآقامعین، میرزا آوانس حافظ ملتمسه.
اطاق ثبت نوشتجات غیرسفارشی، میرزامحمدحسین، میرزامحمدعلی.
اطاق ضبط نوشتجات غیرسفارشی، میرزاابراهیم تحویلدار.
اطاق تجزیهٔ نوشتجات، اسدالله‌خان، میرزاآقا.
اجزای پست شمیران و خیابان فرنگیها، اسماعیل‌خان رییس، غلام سه نفر، فراش دو نفر.
عملهٔ خدمت، از پیشخدمت و قهوه‌چی چهار نفر.
غلامخانه، نایب، غلام هفده نفر.
فراشخانه، فراش ده نفر، سرایدار یک نفر، چراغچی یک نفر.[۶۱۳]

● تلفن در دارالخلافه ناصری

تلفن در سال ۱۸۷۶ م./۱۲۹۳ هـ.ق. توسط الکساندر گراهام بل[۶۱۴] اختراع شد. در تاریخ اختراعات بزرگ هیچ‌کس بدین سرعت درکار خویش موفق نشده و هیچ اختراعی به اندازهٔ تلفن مورد استقبال مردم قرار نگرفت.[۶۱۵] یازده سال بعد از اختراع تلفن از این وسیله به طور محدود در تهران استفاده شد و اهالی تهران با مزایای آن آشنا شدند. حسین پژمان دراین‌باره می‌نویسد:

صاحب امتیاز راه‌آهن تهران ـ ری[۶۱۶] در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. برای ارتباط دوایر مربوط به خویش، دو ایستگاه ماشین دودی واقع در تهران و ری و هم‌چنین

---

۶۱۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ضمایم، ص. ۳۹.

614. Alexander Graham Bell

۶۱۵. ر.ک: خسرو کریمی، ص. ۹۲ - ۹۳.

۶۱۶. شرکت بلژیکی که این امتیاز را از مهندس بواتال خریداری کرده بود.

بین گار شهری با واگن‌خانه سیم‌کشی نموده و رابطهٔ تلفنی برقرار ساخت... کامران‌میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ داستان تلفن را شنید و چگونگی آن را از صاحب امتیاز راه‌آهن استفسار نمود. این‌گونه پرسشها در آن روزگار حسن‌طلب نام داشت ولی صاحب امتیاز امیدوار شد که اگر دل کامران‌میرزا را به دست آورد می‌تواند امتیاز تلفن ایران یا دست‌کم تهران را صاحب شود، ازاین‌رو بین کامرانیه‌شمیران‌وعمارت وزارت‌جنگ سیم‌تلفن ایجادنمود.[۶۱۷]

اعتمادالسلطنه دراین‌باره در کتاب المآثر و الآثار چنین نوشته است:

امتداد تلفون که عبارت است از مخابرهٔ لسانی و مکالمهٔ شفاهی از مسافت بعیده به آلیّت و توسط ادوات تلگرافی و اولین امتداد این صنع عجیب از کامرانیه حضرت مستطاب والا کامران‌میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ بود به دارالحکومهٔ شهر طهران که نواب مستطاب مشارالیه در حال غیاب از دارالخلافه احوال و اخبار متعلقه به حکومت پایه سریر اعلی و با وزارت جنگ و امثالها را به تفاصیلها به واسطهٔ تلفون استطلاع می‌فرمایند چنان که گویی در حضرت دارالخلافه عظمی شرف حضور دارند.[۶۱۸]

صاحب امتیاز خط آهن و واگن اسبی تهران به امید اخذ امتیاز تلفن به کشیدن چند خط تلفنی دیگر نیز در تهران اقدام کرد. حسین پژمان دراین‌باره می‌نویسد:

صاحب واگن‌خانه پس از ایجاد تلفن کامرانیه به تهران متوجه شد که اولاً اشخاص دیگری هم در این کشور هستند که می‌توانند دربارهٔ امتیاز منظور نظر او نفیاً یا اثباتاً مؤثر باشند. ثانیاً لازم است که شخص اعلیحضرت هم از او راضی شود. از این‌رو بین مقر ییلاقی شاه (شاید سلطنت‌آباد) و عمارت سلطنتی تهران نیز یک رشته تلفن دایر کرد. سپس به علی‌اصغرخان اتابک پرداخته بین پارک‌مشارالیه (جایگاه‌فعلی سفارت‌روس) و عمارت دولتی هم تلفنی دایرنمود. آنگاه درصدد کسب‌امتیاز برآمد ولی چندین‌رقیب زورمند پیدا کرد و سالها در این راه کشمکش نموده سرانجام شکست خورد.[۶۱۹]

بدین ترتیب تلفن در تهران عصر ناصری به همان چندخط منحصر گردید و برخلاف تلگراف موردتوجه ناصرالدین‌شاه قرار نگرفت.

---

۶۱۷. حسین پژمان، ص. ۴۶۵.

۶۱۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۴۶۶.

۶۱۹. حسین پژمان، ص. ۴۶۶.

س. حکومت تهران

● انتصاب بیگلربیگی تهران

در سال ۱۲۰۸ هـ.ق. آقامحمدخان قاجار به تقلید از سلاطین صفوی ادارهٔ تمام امور دولتی پایتخت از دادگستری و مالیه و امنیه و غیره را که از وظایف بیگلربیگی بود رسماً به **میرزامحمدخان قاجار دولو** محول کرد.[۶۲۰] وی هم‌چنان این سمت را در دورهٔ فتحعلی‌شاه حفظ کرد.

پس از فوت محمدخان قاجار دولو **محمدباقرخان** پنجمین پسرش بیگلربیگی تهران شد.[۶۲۱] او تا سال ۱۲۶۲ هـ.ق. که درگذشت در این سمت باقی بود.

بعد از درگذشت محمدباقرخان بیگلربیگی، **عیسی‌خان** پسر دوازدهم او که سمت معاونت پدر را نیز داشت از طرف محمدشاه به سمت بیگلربیگی تهران منصوب شد و تا اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه این سمت را به عهده داشت.

● حاکمان تهران

فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۸ هـ.ق. **حسنعلی‌میرزا** ششمین پسر خود را به حکومت تهران منصوب کرد.[۶۲۲] از آن پس این سمت عموماً به شاهزادگان محول می‌گردید و برای آنها پیشکاری انتخاب می‌شد که عنوان **وزیر تهران** را داشت.

در سال ۱۲۳۲ هـ.ق. **شاهزاده علیشاه ظل‌السلطان** به حکمرانی تهران رسید.[۶۲۳]

در سال ۱۲۵۰ هـ.ق. محمدشاه قاجار حکومت تهران را به **بهمن‌میرزا** پسر چهارم عباس‌میرزا محول کرد.[۶۲۴]

در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه تغییراتی در ادارهٔ امور تهران داده شد. از آن پس

---

۶۲۰. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۱، ص. ۶۱۰.

۶۲۱. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۰۷.

۶۲۲. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۱، ص. ۶۱۲.

۶۲۳. ر.ک: همان، ص. ۶۲۱.

۶۲۴. ر.ک: محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۲، ص. ۶۲۷.

اداره تهران به عهده حکمرانی بود که مستقیماً از طرف شاه و عموماً از میان شاهزادگان انتخاب می‌شد.

از ماه رجب ۱۲۶۷ هـ.ق. شاهزاده **بهرام‌میرزا معزالدوله** عموی شاه به این سمت برگزیده شد که به مباشرت **عزیزخان مکری آجودانباشی** امور شهر را اداره می‌کرد.[۶۲۵]

در اواخر ماه رجب ۱۲۶۹ هـ.ق. شاهزاده **اردشیرمیرزا رکن‌الدوله** عموی دیگر شاه به این سمت برگزیده شد.[۶۲۶]

در اواخر شوال ۱۲۷۳ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه برادرش شاهزاده محمدتقی‌میرزا را به حکومت تهران منصوب کرد.[۶۲۷]

در ماه شعبان ۱۲۷۵ هـ.ق. که شاه عازم سفری به قم - محلات - همدان - سنندج - سلطانیه - تبریز - مراغه - میانه و قزوین بود **فیروزمیرزا نصرت‌الدوله** عموی خود را به حکومت تهران برگزید و در غیاب خود وی را ناظر اعمال وزراء قرار داد.[۶۲۸] از وقایع مهم دوره حکومت او در تهران بلوای نان است.

در بیست و ششم شوال ۱۲۷۷ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه **کامران‌میرزا نایب‌السلطنه** را که وارد ششمین سال زندگانی خود شده بود به حکومت دارالخلافه تهران و توابع منصوب کرد.[۶۲۹]

در سال ۱۲۸۹ هـ.ق. به هنگام صدارت میرزاحسین‌خان سپهسالار **قنبرعلی‌خان سعدالدوله** با درجهٔ امیر تومانی به سمت نیابت وزارت جنگ و بیگلربیگی و حکومت تهران منصوب شد و تا اوایل ماه رجب سال ۱۲۹۲ هـ.ق. در این سمت خدمت کرد.[۶۳۰]

---

۶۲۵. ر.ک: روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، ش. ۱۴ هفتم رجب ۱۲۶۷.

۶۲۶. ر.ک: همان، ش. ۱۱۹ سوم شعبان ۱۲۶۹.

۶۲۷. ر.ک: همان، ش. ۳۳۴ سوم ذیقعده ۱۲۷۳.

۶۲۸. ر.ک: همان، ش. ۴۲۷ نوزدهم شعبان ۱۲۷۵؛ مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۱۱.

۶۲۹. ر.ک: **روزنامهٔ دولت علیه ایران**، ش. ۴۹۱ دهم ذیقعده ۱۲۷۷.

۶۳۰. قنبرعلی‌خان ملقب به **سعدالملک** و **سعدالدوله** فرزند رضاخان خدمت خود را در دستگاه عباس‌میرزا نایب‌السلطنه به سنت خانوادگی در سپاهیگری آغاز کرد. وی به هنگام قشون‌کشی محمدشاه به هرات، مأمور سفارت قندهار و استمالت از سردار کهندل‌خان امیر قندهار می‌شود. در سال ۱۲۵۵ هـ.ق.

در آن هنگام ناصرالدین‌شاه مجدداً این سمت را به کامران‌میرزا نایب‌السلطنه تفویض کرد. صورت دستخط ناصرالدین‌شاه دراین‌باره چنین است:

> دارالخلافه طهران که مرکز سلطنت و مقر خلافت است حاکمی عادل و مقتدر می‌خواست که تالی شخص همایون ما باشد و با آن درجه وثوق و اطمینان که شایستهٔ این امر خطیر است شرایط این خدمت را واگذار و رعایت فرماییم. فرزند کامکار نایب‌السلطنه امیرکبیر که به این خدمت مسبوق و محاسن مراقبتش دراین امر محل وثوق است به مصداق لقب سزاوار نیابت و حکمرانی بیت خلافت بود. در این سال فرخنده فال و مابعدها حکمرانی دارالخلافةالباهره را ضمن مشاغل سایره به عهدهٔ فرزند معزی الیه موکول و محول فرمودیم که به اهتمامات خود خاطر ما راکماکان آسوده و خشنود دارد. شهر صفرالمظفر ایت ایل ۱۲۹۲.[۶۳۱]

● وزارت تهران در عصر ناصری

براساس مدارک موجود سمت وزارت تهران که در اصل پیشکاری حکمران تهران بوده است از دورهٔ فتحعلی‌شاه برقرار گردیده است. میرزاصالح شیرازی پس از بازگشت از سفارت انگلیس (۲۳-۱۸۲۲ م./۳۹-۱۲۳۸ هـ.ق.) به لقب مستوفی کل نظام و عنوان وزیر تهران در پایتخت مشغول به خدمات دولتی گردید.[۶۳۲] این زمان مصادف است با دورهٔ حکمرانی علیشاه ظل‌السلطان. ظاهراً پس از او میرزاجعفرخان کاشی این سمت را عهده‌دار شده و در دورهٔ سلطنت چهل روزهٔ ظل‌السلطان نیز سمت وزارت او را حفظ کرده است.

← مأمور سفارت بغداد برای مذاکره با علیرضا پاشا، پاشای بغداد دربارهٔ مطالبه خسارات وارده به محمره می‌شود. بعد تا سال ۱۲۶۹ هـ.ق. حاکم و دیوان بیگی تبریز بوده است. در سال ۱۲۸۰ هـ.ق. به مکه معظمه مشرف می‌شود. در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. ریاست افواج قزوین را برعهده می‌گیرد. در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. که ناصرالدین‌شاه به اروپا می‌رود و ادارهٔ کشور به عهدهٔ شورایی به ریاست فرهادمیرزا محول شد با حفظ سمت به عضویت این شورا درآمد. وی در سال ۱۲۹۲ با درجهٔ امیرتومانی در تهران فوت کرد و جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند. وی جد خانواده‌های جلیلوند رضایی و جلیلی است.

۶۳۱. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۲۴۸ یکشنبه ۱۲ صفر ۱۲۹۲.

۶۳۲. ر.ک: مجتبی مینوی، **یغما**، ۶ (۹) آذر ۱۳۳۲، ص. ۳۵۲.

در عصر ناصری وزارت تهران هم زمان با انتصاب اردشیرمیرزا به حکمرانی تهران به میرزاموسی تفرشی سپرده شد و او از آن تاریخ به میرزاموسی وزیر ملقب گردید. وی تا ذیحجهٔ ۱۲۷۵ هـ.ق. در سمت وزیر تهران انجام‌وظیفه نمود. از آن تاریخ تا اواخر محرم ۱۲۷۷ هـ.ق. در گزارش اخبار دارالخلافهٔ تهران ذکری از او نشده است.[۶۳۳] تا این که روزنامه وقایع اتفاقیه در آخرین شمارهٔ خود در شرح خبر انتصاب مجدد وی می‌نویسد:

> چون میرزاموسی وزیر دارالخلافه مدتی دخیل معاملات دیوانی دارالخلافه بود و در عمل ولایت از هر جهت مهارت کامل داشت و به مزید کفایت و درایت نیز موصوف و موسوم است و شاهزاده نصرت‌الدوله حاکم دارالخلافه نیز از خاکپای همایون استدعا نمودند که وزارت طهران ثانیاً به معزی الیه مرحمت شود لهذا سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری او را به وزارت دارالخلافه سرافراز فرموده یکثوب جبّهٔ ترمهٔ کشمیری به رسم خلعت در حق او مرحمت فرمودند.[۶۳۴]

به احتمال دراین فاصله وزارت تهران با میرزاحسین مستوفی بوده است زیرا روزنامهٔ دولت علیه ایران در خبر انتصاب جدید او به وزارت تهرانِ وی اشاره کرده است:

> محض مرحمت ملوکانه دربارهٔ میرزاحسین وزیر سابق طهران مشارالیه را به اعطای منصب استیفای دیوان همایون سرافراز فرمودند و مبلغ چهارصد تومان بر مواجب سابق او افزودند و خلعت در حق او مرحمت گردید.[۶۳۵]

میرزاموسی وزیر تا نوزدهم ماه محرم ۱۲۸۲ هـ.ق. که به طور ناگهانی در تهران درگذشت سمت وزارت تهران را حفظ کرد.[۶۳۶]

مرحوم مهدی بامداد پس از انتصاب کامران‌میرزا به حکومت تهران پاشاخان امین‌الملک را به عنوان وزیر و پیشکار او معرفی کرده و می‌نویسد:

> در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. که کامران‌میرزا (نایب‌السلطنه) در سن شش سالگی به جای فیروزمیرزا نصرت‌الدوله (فرمانفرما) حاکم تهران شد امین‌الملک

---

۶۳۳. در این فاصله وزیر تهران مشخص نیست.

۶۳۴. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴۷۱ بیست و ششم محرم ۱۲۷۷.

۶۳۵. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۵۲۶ بیست و ششم محرم ۱۲۷۹.

۶۳۶. ر.ک: همان، ش. ۵۷۳ دوازدهم صفر ۱۲۸۲.

علاوه بر مشاغلی که داشت به سمت وزارت و پیشکاری کامران‌میرزا تعیین و امور حکومتی تهران و توابع آن نیز محول به وی گردید.[۶۳۷]

لازم به ذکر است خبر این انتصاب در روزنامه دولت علیه به چاپ نرسیده و گزارشهای خبری دارالخلافه حاکی از وزارت میرزاموسی وزیر می‌نماید.

پس از برگزاری مراسم فاتحهٔ میرزاموسی تفرشی وظایف وزارت تهران به محمدخان سپهسالار وزیر جنگ تفویض شد. متن دستخط ناصرالدین‌شاه دراین‌باره چنین است:

نظم دارالخلافهٔ طهران و توابع آن از عمل خالصجات دیوانی و غیره از تاریخ بیست و سیم محرم‌الحرام سنهٔ ۱۲۸۲ اودئیل و مابعدها به سپهسالار اعظم محول و موکول فرمودیم و نیک و بد کل امور را از ایشان می‌خواهیم.[۶۳۸]

از ماه صفر ۱۲۸۳ هـ.ق. که ناصرالدین‌شاه امور کشوری و لشکری را میان یازده وزارتخانه تقسیم کرد وزارت دارالخلافه و امور خالصجات تهران را به میرزامحمدحسین دبیرالملک فراهانی وزیر دارالانشاء محول کرد.[۶۳۹]

در ماه محرم ۱۲۸۴ هـ.ق. میرزاعیسی پسر مرحوم میرزاموسی تفرشی به منصب وزارت دارالخلافه و پیشکاری کامران‌میرزا نایب‌السلطنه برگزیده شد.[۶۴۰]

در ماه محرم ۱۲۸۸ هـ.ق. پاشاخان امین‌الملک به وزارت کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و پیشکاری دارالخلافهٔ ناصری سرافراز گردید.[۶۴۱]

در سال ۱۲۹۱ هـ.ق. میرزامحمود مستوفی گرکانی به این سمت منصوب شد و از آن پس به میرزامحمود وزیر مشهور گردید.[۶۴۲]

---

۶۳۷. مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۱۹۹ - ۲۰۰.
۶۳۸. ر.ک: روزنامهٔ دولت علیه ایران، ش. ۵۷۳ دوازدهم صفر ۱۲۸۲.
۶۳۹. ر.ک: همان، ش. ۵۸۹ بیست و یکم صفر ۱۲۸۳.
۶۴۰. ر.ک: همان، ش. ۶۰۲ چهارم محرم ۱۲۸۴.
۶۴۱. ر.ک: روزنامهٔ ایران، ش. ۱ یازدهم محرم ۱۲۸۸.
۶۴۲. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۴۳.

در اواخر ذیقعده سال ۱۲۹۷ هـ.ق. **میرزارضا صدیق‌الدولهٔ نوری** به وزارت تهران انتخاب شد. روزنامهٔ ایران دراین‌باره چنین نوشته است:

> میرزارضای صدیق‌الدوله از قدیمی چاکران خاص و فدویان بااختصاص این دولت جاوید شوکت علیّه که در مراتب صداقت و کفایت و حسن خلوص و صدق نیت مقدم اقران و امثال است به اقتضای رای صواب‌نمای مقدس و استدعای نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیّه ایران حکمران دارالخلافهٔ باهره و غیرها ادام‌الله اقباله‌العالی به وزارت دارالخلافهٔ باهره برقرار گردیده و یک ثوب جُبّهٔ ترمهٔ حاشیه‌دار خلعت آفتاب طلعت همایون مفتخر و سرافراز گردید.[۶۴۳]

در اوایل ماه ربیع‌الثانی ۱۲۹۸ هـ.ق. که صدیق‌الدوله به مأموریت آذربایجان رفت، کامران‌میرزا **محمدابراهیم‌خان** دایی خودرا به‌وزارت‌تهران‌گماشت.[۶۴۴] محمدابراهیم‌خان در ماه ذیقعدهٔ ۱۲۹۹ هـ.ق. با پرداخت پانصدتومان پیشکش به شاه لقب **وزیر نظام** گرفت و تا شب هشتم صفر ۱۳۰۹ هـ.ق. که در تهران فوت کرد در این شغل باقی بود. پس از مرگ وزیر نظام ناصرالدین‌شاه به نایب‌السلطنه پیغام فرستاد که وزارت تهران را به بچه‌ها ندهید.[۶۴۵]

پس از فوت وزیر نظام وزارت تهران برای بار دوم به **میرزاعیسی وزیر** تفویض شد. او در اواسط ماه صفر ۱۳۱۰ هـ.ق. در تهران به ناخوشی وبا درگذشت.

بعد از درگذشت میرزاعیسی وزیر عبدالوهاب‌خان نظام‌الملک پسر میرزاکاظم‌خان نظام‌الملک و نوهٔ میرزاآقاخان‌نوری به وزارت‌تهران منصوب شد. روزنامهٔ‌ایران دراین‌باره می‌نویسد:

> چون وزارت دارالخلافه باهره که از امور و اعمال مهمّهٔ جلیله است پس از فوت مرحوم میرزاعیسی لازم بود که به عهدهٔ کفایت و کفالت یکی از کفاتِ رجال دربار دولت و وزرای کبار حضرت سلطنت مفوّض و مرجوع افتد لهذا

---

۶۴۳. **روزنامه ایران**، ش. ۴۳۵ دوم ذیحجهٔ ۱۲۹۷.

۶۴۴. ر.ک: همان، ش. ۴۴۹ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۸.

۶۴۵. ر.ک: محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۶۸.

برحسب ارادهٔ علیّه ملوکانه و تصویب نواب والا نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ و حکمران دارالخلافه وزارت دارالخلافةالباهره و وزارت نظمیه و پلیس و احتسابیّهٔ شهر راکلیةً ضمیمهٔ وزارت لشکر فرموده به عهده شخص کافی نظام‌الملک وزیر لشکر واگذار و مفوض داشتند.[۶۴۶]

از اقدامات میرزاعبدالوهاب‌خان نظام‌الملک در دورهٔ وزارت تهران برقراری مالیات فواحش شهر تهران بود.

مرحوم اعتمادالسلطنه درشرح خاطرات ۱۴ شوال ۱۳۱۰ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

وزیر دارالخلافه نظام‌الملک بنچه... بسته. رسم است که کسبه را سالی یک مرتبه جمع می‌کنند بنچهٔ مالیات آنها را می‌بندند. وزیر تازه پریشب فاحشه‌های شهر را جمع کرده بود در کالسکه‌خانهٔ خودش و قرار بنچه و مالیات آنها را داده بود.[۶۴۷]

در پی کمبود گوشت در تهران و نارضایی عمومی نظام‌الملک در اول ماه شوال ۱۳۱۱ هـ.ق. از وزارت تهران مستعفی شد. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

نظام‌الملک بیچاره استیصالاً از وزارت تهران استعفا نمود. این بیچاره اسم وزارت داشت و رسم‌وزارت با آقابالاخان‌سردار و نصرالسلطنه‌ومشیرخلوت و غیره بود که در هیچ شعبهٔ کار مداخله نداشت و هرج و مرج غریبی در این رشتهٔ کار که از اهمّ امورات دولتی است روی داده‌بود. ناگزیر چون می‌دانست معزول می‌شود استعفا داد.[۶۴۸]

پس از استعفای میرزاعبدالوهاب‌خان نظام‌الملک، ناصرالدین‌شاه برای سامان دادن به امور نان و گوشت و سایر ارزاق شهر بدون مشاوره با احدی برای بار دوم میرزارضا صدیق‌الدوله نوری را به وزارت تهران منصوب کرد.[۶۴۹] وی تا پایان سلطنت ناصرالدین‌شاه در این شغل باقی بود.

---

۶۴۶. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۷۸۰ نوزدهم صفر ۱۳۱۰.

۶۴۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۷۲ .

۶۴۸. همان، ص. ۹۴۸.

۶۴۹. همانجا

● اداره احتساب دارالخلافهٔ ناصری

در دههٔ اول سلطنت ناصرالدین‌شاه کلانتر تهران علاوه بر وظایف مربوط به نظم پایتخت بر امور احتساب و خدمات شهری نیز نظارت داشت. از سال ۱۲۷۵ هـ.ق. این امور به **محمودخان احتساب آقاسی** محول گردید.[۶۵۰] وی در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۷۶ هـ.ق. به لقب **احتساب‌الملک** و خطاب مقرب‌الخاقان سرافراز شد[۶۵۱] و تا سال ۱۲۸۱ هـ.ق. در این سمت انجام‌وظیفه نمود. پس از او **چراغعلی‌خان سراج‌الملک** به این سمت منصوب شد. در این سال چون سنگفرش اغلب کوچه‌ها و معابر شهر خراب شده و برای عابرین و متردّدین در عبور و مرور مخصوصاً در زمستان مشکلاتی را به وجود می‌آورد، اهالی شهر راوادار کردند تا سنگفرش مقابل خانه‌های خود را تجدید کرده و جویهای آب را تعمیر و زباله و خاکروبه‌های خود را به خارج شهر منتقل کنند. هم‌چنین دستور داده شد تا مالکین منازل هر روز مقابل خانه‌های خود را جارو و آب‌پاشی کنند.

در پانزدهم رمضان ۱۲۸۶ هـ.ق. **علی‌خان امین‌حضور** با فرمان ناصرالدین‌شاه به این سمت منصوب شد و فرمان و دستورالعمل زیر خطاب به او صادر شد:

> به تاریخ پانزدهم شهر رمضان‌المبارک ۱۲۸۶ ئیلان ئیل تمیزی و پاکیزگی شهر طهران از محلات خارج و داخل همه را به عهدهٔ امین‌حضور آقاعلی پیشخدمت خاصه محول فرمودیم که منتهای مراقبت را در این فقره به عمل آورده و از قرار دستورالعمل جداگانه که به او داده شده است بلاتخلف معمول دارد.
>
> دستورالعمل امین حضور برای پاکیزگی شهر طهران از محلات و کوچه‌های خارج و داخل که جناب جلالتماب وزیر اول ملاحظه کرده باید احکام آنها نویسانده به امین‌حضور بدهد:
>
> **اولاً** شهر و اطراف شهر و محلات اندرون و بیرون کلاً باید پاکیزه باشد و ابداً زَبِیل و کثافات از هر جور و قسم نباید در کوچه‌ها و معابر و پس‌کوچه‌ها و غیره دیده شود.
>
> **ثانیاً** شهر و محلات بیرون و اندرون که عبارت از خانه و دکان و حمام و

---

۶۵۰. ر.ک: **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۴۳۵ بیست و نهم شوال ۱۲۷۵.

۶۵۱. ر.ک: همان، ش. ۴۵۳ بیست و هشتم ربیع‌الثانی ۱۲۷۶.

مستغلات و کاروانسرا و محوطه و میدان است و هر یک از این بناها صاحبی دارد، هر صاحب‌خانه و مستغل و غیره مجبور است و محکوم که جلو و اطراف خانه خود را هر روز جاروب کند و پاک نماید و زبیل و کثافات ظاهره را مفقودالاثر نماید و اگر از این خانه‌ها و املاک خالصهٔ دیوانی باشد امین‌حضور باید از جانب دولت رفع کثافاتش را بنماید.

ثالثاً قراری بدهد که آبهایی که از کوچه‌ها و غیره جاری است کوچه را کثیف و لجن نکند که به آن واسطهٔ عفونت در هوا ظاهر شود و آب انبارهای شهر را ماهی دو مرتبه خالی کرده و عوض کنند و آب تازه بیندازند.

رابعاً سقف کوتاهی و دیوار خرابه‌ای یا سقف خرابه شکسته یا کوچهٔ خرابی و محل خرابی ملاحظه کند همه را بالمره از بیخ و بن خراب کرده صاحب و مالکش را مجبور کند که در نهایت خوبی و پاکیزگی بسازد، و اگر خالصه باشد دیوان می‌سازد.

خامساً در هر مکان که لازم باشد دیواری تعمیر شود یا دری به کوچه‌ای گذاشته شود که مانع از چشم‌انداز جاهای کثیف باشد به معمارباشی بگوید به مجرد اعلام امین‌حضور بسازند و به تعویق نیندازند.

سادساً شتر و خر و سایر حیوانات باردار و غیرباردار که از کوچه‌ها و کاروانسراها و میدانها و غیره عبور می‌کنند و بار می‌برند و می‌آورند نگذارند بی‌سبب و جهتی در کوچه‌ها و غیره معطل بایستند یا در وسط کوچه و شاهراه و غیره بخوابانند، هرچه زودتر از کوچه‌ها و غیره حیوانات بیرون بروند بهتر است.

سابعاً هرجا خاکروبه و زبیل زیاد و تل باشد حکماً در حریم و در خانه و مستغلات هرکس باشد مجبور کند بردارند و مفقودالاثر نمایند و اگر در حریم خالصجات دیوانی باشد بارکشهای دیوانی بردارند.

ثامناً رخت‌شورخانه‌ها که در شهر و خارج و مبالها و قبرستانهایی با دیوار در خارج شهر که با اطلاع حکیمباشی طولوزان قرار شده بسازند از حالا برآورد خرج آنها و نقشه و مکان آنها را معین کنند به اطلاع معمارباشی، در بهار تنخواه داده شود امین‌حضور خودش مراقب باشد بسازد و به اتمام برساند.

تاسعاً کل ریکاها و الاغهای بارکش دیوانی و عملجات اینها ابوابجمع امین‌حضور باید باشد که به کار وادارند و اگر الاغ بارکش و عمله کم باشد دیوان باز هم هر قدر لازم باشد می‌دهد.

عاشراً مراقب باشند بعد از این که در حریم کوچه‌ها و معابر سکویی و دکانی پیش نیاورند و از معابر ندزدند و هر کس این عمل کرده باشد خراب کرده به معبر بدهند و مراقب باشند هر بنای کوچه و عمارتی که بعد از این می‌سازند راست و خوب و خوش‌منظر باشد و مراقب باشند سنگ‌فرش کوچه‌ها که حالا بد شده است و عبور نمی‌توان کرد، کم‌کم هر کس حریم خود را کنده از نو بسازد و به طوری که اسب راحت و بدون احتیاط عبور کند و مراقب باشد در شهر مرده دفن نکنند و امانت هم نگذارند در خارج شهر مثل اماکن مشرفه حضرت عبدالعظیم (ع) و غیره دفن نمایند.
امین‌حضور مأمور است که بدون ملاحظه از احدی این احکامی که در تمیزی و پاکیزگی شهر صادر شد به عمل آورده و الا مورد مؤاخذه شدیده خواهد شد، سنهٔ ۱۲۸۶ ئیلان ئیل.[۶۵۲]

مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار بعد از آقاعلی آشتیانی، میرزاحسن احتساب‌الملک را به‌عنوان رییس اداره‌احتساب دارالخلافه تهران معرفی کرده‌است.[۶۵۳] از اقدامات انجام شده در دورهٔ تصدی میرزاحسن‌احتساب‌الملک گزارشی دردست نیست.

عبدالله مستوفی درباره چگونگی اداره امور احتسابیه شهر دارالخلافه در دوره وزارت تهران میرزامحمود وزیر می‌نویسد:

در زمان برادرم، میرزامحمود وزیر این کار به یکی از مقدم‌ها می‌رسد.[۶۵۴] ادارهٔ این کار را احتساب، و آقای مقدم را احتساب‌الملک ملقب می‌کنند، و از این تاریخ به بعد، عمله این کار هم به اسم عملهٔ احتساب موسوم می‌شوند. دستوری هم به اسم **تنظیفات حسنه برای پاکیزگی کوچه‌ها و مجرای آبها و وظایف مأمورین احتساب** نوشته شده، و کار تا حدی سروصورت اداری به خود می‌گیرد. ولی این ادارهٔ احتساب قسمت رسیدگی و مجازات خلافهای شهری را بالمره از دست داده، و کارش به نظارت در ساختمانهای شهری و جلوگیری ازتخطی دکاندارها درمعابر و سایر کارهای‌شهری منحصر می‌گردد.

---

۶۵۲. **روزنامهٔ دولتی**، ش. ۶۳۸ سوم شوال ۱۲۸۶.

۶۵۳. ر.ک: محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۲۲.

۶۵۴. به طوری که اعتمادالسلطنه در خاطرات روز پنجم جمادی‌الثانی ۱۲۹۲ هـ.ق. نوشته است در آن هنگام عملهٔ احتساب سپرده به او بوده است. ر.ک: **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۵ و هم‌چنین در جای دیگر اشاره دارد به این که قبل ازکنت دو نوبت این سمت را داشته‌است. ر.ک: **المآثر و الآثار**، ص. ۲۲.

این اداره دارای دو شعبه بود، یکی احتساب و دیگری تنظیف، و هر یک عده‌ای نایب و فراش و سپور در تحت امر خود داشتند. به علاوه شعبهٔ تنظیف عده‌ای هم سقا، برای آب‌پاشی و در حدود یکصد الاغ برای خاکروبه کشی داشت، که در موارد لازم، خیابانهای حول و حوش عمارات سلطنتی را با مشک آب‌پاشی و زبالهٔ حرمخانه و ادارات دولتی را به وسیلهٔ این حیوانات به خارج شهر ببرند.

خاکروبهٔ خانه‌ها باید به خرج خود خانه‌دارها به خارج شهر حمل شود و این کار به وسیله الاغ‌دارها و اگر کم بود خاکروبه‌کشها که با خود و با صدای «آی... خاکروبه می‌بریم» کار خود را عرضه می‌کردند و اگر صاحبخانه غفلتی در ادای این وظیفه می‌نمود، به وسیلهٔ مأمورین تنظیف یادآوری می‌شد، و کار صورت می‌پذیرفت.

یک نیمه شعبه‌ای هم در قسمت تنظیف برای روشنایی بود، چون در میدان توپخانه و ارگ، به فاصلهٔ هر بیست سی قدم، پایهٔ چراغ و بالای آن فانوس شیشه‌ای و در خیابانهای باب همایون و الماسیه و در اندرون و لاله‌زار و علاءالدوله باز هم به همان فاصله، به دیوارها از همین فانوسها نصب بود، که مواظبت نفت‌گیری و روشن‌کردن این چراغها هم برعهدهٔ این نیمه شعبه محول بود ولی نور این چراغهابه قدری کم بود که به ده قدمی پایه چراغ نمی‌رسید.[۶۵۵]

در سال ۱۲۹۷ هـ.ق. کنت دومونت فُرت داوطلب شد با دریافت سالیانه ۱۵ هزار تومان امور مربوط به احتساب شهر تهران را نیز تقبل نماید. ناصرالدین‌شاه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه را تحریک کرد برای انجام این کار ۵ هزار تومان پیشنهاد دهد؛ و بدین‌ترتیب اداره احتساب و یا به اصطلاح آن زمان عمل احتسابیه شهر دارالخلافهٔ تهران ضمیمه سایر مشاغل وی گردید.[۶۵۶]

فرمان انتصاب و وظایف محولهٔ خدمات شهری دارالخلافهٔ ناصری به اعتمادالسلطنه به شرح زیر است:

---

۶۵۵. عبدالله مستوفی، ج. ۳، ص. ۲۳۰ - ۲۳۱.

۶۵۶. ر.ک: محمدحسن‌بن علی، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۳۸.

ادارهٔ تنظیفیّه و احتسابیه دارالخلافهٔ باهره که از امور و مهام معظمهٔ بلدیّه است برحسب ارادهٔ خاصهٔ علیهٔ همایون علان بر سایر مشاغل و خدمات به عهدهٔ کفایت و مراقبت **صنیع‌الدوله** مرجوع شد که از قرار فصول و ترتیبات مقرّره علی حده این عمل بزرگ را بر وفق رضای خاطر مبارک دایر بدارد و دستخط جهانمطاع خطاب به نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیه... از قرار شرح ذیل شرف صدور یافت:

سواد دستخط جهانمطاع همایون

امر احتسابیه و تنظیف شهر طهران، نظر به این که قسمت عمدهٔ آن از عمله و دواب به صنیع‌الدوله سپرده بود و در انجام و اجرای مقررات همایونی تعهدات خوب مقرون به صرفه دیوان و سهولت امر کرد و بعد از ملاحظهٔ مجلس شوری به عرض حضور مبارک ما رسید، این خدمت را به طور کلیه به معزی الیه مرجوع و محول می‌فرماییم که با همین عمله و اسباب و دواب و مخارجی که حالا از دولت برای نظافت شهر طهران داده می‌شود، محوّطه داخل خندق شهر دارالخلافه را از هرجهت پاک و نظیف داشته و در آنچه متعلق به سلامت عامّه است مثل اصلاح و پاکیزگی مجاری میاه و حسن تقسیم و شرب آن و رفع و منع چیزهایی که مستلزم حدوث امراض و اختلال هوا است، اهتمامات وافیه مرعی دارد. آن فرزند باید در پیشرفت کار و تقویت صنیع‌الدوله اهتمام و توجه مخصوص مبذول داشته، این امر را که از کارهای اصلی و اساسی طهران است قابل کمال انتظام و مستوجب خیلی رعایت داند و همان قدر که به صنیع‌الدوله تقویت خواهد نمود، مواظب بوده اجرای فصول تعهدات معزّی الیه را مطالبه نماید. فی شهر جمادی‌الثانیه لوی ئیل ۱۲۹۷.[۶۵۷]

کامران‌میرزا نایب‌السلطنه در اجرای دستخط ناصرالدین‌شاه دستورالعمل مفصلی دربارهٔ وظایف ادارهٔ احتساب و تنظیفات دارالخلافه تهران به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ابلاغ نمود که نظر به اهمیت آن عیناً به ذکر آن می‌پردازیم:

---

۶۵۷. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۴۲۱ پنجم رجب ۱۲۹۷.

صورت رقم اول در اداره و انتظام امور احتسابیه و تنظیفیّه

معتمدالسلطان صنیع‌الدوله اداره و انتظام امور احتسابیه و تنظیفیّه شهر دارالخلافهٔ ناصری که از معظمات امور و مهام بلدیه است چنان که از طرف دولت قوی شوکت مرجوع و مقرّر شده است جزئیّاً و کلیّاً برعهدهٔ کفایت و مراقبت شماست. و در ترتیب و اصلاح و تنظیم کلیه شعبات و امور مربوطه به این اداره از تاریخ امروز به بعد شخصاً در موقع مسئولیت هستید. اما مسایل و فقرات مقررهٔ ذیل که عجالة تصریح به آنها می‌شود، چون در ادارهٔ تنظیفیّه و احتسابیه درجه اهمیت دارد و نمی‌توان به عهدهٔ توقیت یا تدریج حوالت داشت و عاجلاً باید اصلاح و انجام پذیرد لهذا به همین ترتیب و تفصیلی که طیّاً مرقوم و مقرر می‌داریم باید قدغن اکید نمایید که به موقع اجرا رسانند:

اولاً هرچه از دیوارها که به‌میل صاحبخانه تجدید می‌شود یا جاهای معیوب که احتساب شهر خرابی و مرمّت آن را لازم می‌داند، باید طاق‌نماسازی شده و تدریجاً همهٔ دیوارهای شهر طاقنماسازی شود.

سنگفرش کوچه‌ها نیز حدّ خانه و سهم ملک هرکس است باید صاحب آن را با قید التزام مأمور و مکلف به ساختن و مرمّت آن داشت، و پس از اتمام تحویل ادارهٔ احتسابیه بدهند که حفظ کند.

ثانیاً مجرای آب خانه‌ها را باید قدغن نمود بسازند و مرمت کنند که هم منشاء خرابی کلی و هم مُتلِف آب است و هر صاحب‌خانه که از این حکم تمرّد کرده راه آب خود را نسازد آب به او داده نشود.

ثالثاً خاکروبه و خاکستر و کثافاتی که در خانات و حمّامات و دکاکین بایره جمع شده است، حالت آن ملک و دکه لابد از دو قسم خارج نیست، یا ملک شخص معینی است، باید او را مجبور داشت که دکه و ملک مزبور را از خاکروبه و کثافات پاک کرده، پس از آن یا مستاجر در آن بنشاند، یا جلو آن را تخته کرده قفل نماید که دیگر کثافت ریخته نشود. یا وقف است آن هم اگر متولی دارد باید به متولی قدغن شود که آنجا را پاک و پاکیزه و مرمت و دایر نمایند. و هرگاه وقفی است که متولی یا موقوف علیه آن کلیّةً معین نیست باید اداره، خاکروبه و کثافت آن را برداشته ضبط شهر باشد که دایر کند.

رابعاً خاکروبه‌هایی که در بعضی از اراضی بایره جمع شده آن هم یکی از این دو حالت را دارد، یا وقف است یا ملک، اگر موقوفه است از قبیل تکایا و

مساجد و بقاع و مشاهد امامزادگان باید به متمولین و ریش‌سفیدان آن محله قدغن نمود که میان خودشان توجیه کرده پاک و تمیز نمایند و تحویل اداره بدهند که بعدها از کثافت محفوظ دارد. و هرگاه ملک است به صاحب ملک باید تکلیف و قدغن نموده پاک نماید و تا ده روز مهلت اوست، اگر بعد از انقضای مدت شروع و اقدام نکرده باشد روز یازدهم آن زمین ضبط حکومت دارالخلافه خواهد شد.

خامساً باید رختشوی‌خانه ساخته شود، لیکن به مردم محلّه نمی‌توان تحمیل کرد بلکه از وجوه دیوانی باید ساخت، عجالة یکی به طور نمونه ادارهٔ احتسابیه باید بسازد. همین که پسندیده شد باقی را هم معین کنند که کجا و چه قسم ساخته شود.

سادساً اگر کسی بخواهد شارع عام را ضبط کند و ملک خود را اگرچه به قدر شِبری[۶۵۸] باشد به شارع و معبر عام بسط و تجاوز دهد باید اداره منع نماید.

سابعاً باید ارباب مکاسب و صاحبان حِرَف و مشاغل که در دکاکین بازار یا شوارع عامّه و گذرگاههای محلات ساکن و مشغول کسب هستند متاع خود را تجاوز از دکان ندهند و معابر را تنگ و عابر را اذیت و زحمت نرسانند و هر کس متاع او از حد دکان تجاوز نماید اداره مأذون است که ازاو مؤاخذت نموده و همان مقدار از متاع راکه تجاوز کرده ضبط نماید. و هم‌چنین طوّافها و جنس‌فروشان دوره‌گرد نباید وسط معابر را به جهت مبایعه و معامله تنگ و سد نمایند و در وسط بازارها و راهها بار و مال خود را بی‌جهت نگاه دارند، البته حسب‌المقرّر مرتب داشته در عهده شناسند. فی‌جمادی‌الثانیه لوی ئیل ۱۲۹۷.

صورت رقم دویّم در تقسیم میاه دارالخلافهٔ باهره

معتمدالسلطان صنیع‌الدوله برحسب ارادهٔ همایونی روحنافداه و تصدیق وزراء و اعضای مجلس محترم شورای کبری، تقسیم میاه دارالخلافه مبارکه ناصری و ادارهٔ قنوات شهر از وقفی و غیروقفی که مربوط به ادارهٔ احتسابیه و تنظیفیّه، و امر بسیار مهم عمده‌ای است از قرار شروط و فصول مقرره ذیل به عهدهٔ کفایت شما است.

قنات حاجی علیرضا رشته، قنات مرحوم نظام‌الدوله مشهور به حاجی شهاب‌الملکی رشته، قنات حاجی محمدعلی معروف به امین‌الملکی رشته،

---

۶۵۸. وجبی

قنات سپهسالار مرحوم معروف‌به آب‌باغ صبارشته، قنات‌نظامیه‌رشته،قنات مبارکه ناصری و مهرگرد و سایر قنوات ملکی و غیره شهر دارالخلافةالباهره:
اولاً میراب و سایر مامورین و عملهٔ قنوات، چون از این تاریخ به بعد مواجب و مَمرّ معاش مخصوص خواهند داشت برخلاف سنوات سابقه دیگر حق تعارف و توقع از شاربین، مجال نخواهند داشت و باید صریحاً قدغن نمایند که هرکس از این تاریخ به بعد اخذ و جلب منفعتی از این بابت بنماید موافق قانون جزا و مکافات هرچه گرفته باشد، دو مساوی مسترد و از ماموریت معزول خواهد شد.
آنچه قنوات دیوانی است میرابهای آنها قدیماً از دولت مواجب دارند و آنچه سایر قنوات است متولی و موقوفه یا غیره باید مواجبی که کفایت معاش میراب را بنمایند برای او برقرار کند.
ثانیاً باید ثبت اسامی بیوت و حمّامات و خانات و باغ و کارخانه و مساجد و هرگونه مکانی که حق آب از هر قناتی دارد و در تحت آن واقع است میراب و مامورین آن قنات برداشته صورت صحیحی به اسم مالک و مستاجر و قدر شرب هریک به اداره بسپارند.
ثالثاً مالک و مستاجر امکنه شاربهٔ از هر قنات صورت حال و اندازه شرب خود را به میرابها عموماً و به اداره خصوصاً باید بسپارند و به اسم و رسم حقّابهٔ خود را ثبت دفتر تنظیم آب نماید و الا از حقابه محروم و در اوقات عرض حاجت سئوال و خواهش او مسموع و معتنابه نخواهد بود.
رابعاً نهایت دورهٔ گردش آب در تابستان ده روز و در سایر فصول و اوقات به اندازه و اقتضای کم و زیاد آب باید بوده باشد.
خامساً مجرای آبها قبل از اجرای آب باید به دقت تمام از هرگونه کثافت رَطْب و یابِس پاک و پاکیزه شده باشد والا اجرای در مجاری کثیفه ناپاک جایز نخواهد بود و باید منع شدید کرد و هر میراب و مامور و صاحب‌خانه‌ای که برخلاف قاعدهٔ مقرّره رفتار نماید مسئول و به جزای مرتکبین منافی حفظ صحت و نظافت جزا داده خواهد شد.
سادساً هر مجرای آبی که مُضرّ توسعه راه و تنظیف شوارع بوده باشد، یعنی چاله و چاه و سوراخ و سایر ناهمواریها که عابرین را به زحمت بیندازد و اسباب صُعوبت عبور و مرور شود یا لجن و خَرَه[۶۵۹] که معبر را کثیف و

---

۶۵۹. تودهٔ گل

طبایع را متأذّی و متنفر سازد، اگر صاحبان آن مجاری و مجاورین آن محل درصدد دفع و رفع و مرمت و اصلاح برآمدند فبها و الا باید پروپوشیده و معدوم‌الاثر کرد و میرابها به چنین اشخاصی آب ندهند.
سابعاً کثافت رَطْب و یابِس میان جوی آب ریختن و کهنه و لتّه شستن را باید بالمرّه قدغن اکید و منع شدید کرد و مرتکبین مستوجب تنبیه و مؤاخذت سخت خواهند بود.
ثامناً هر دَرِ خانه و هر محل و مکانی باید نمرهٔ معینی که حاوی اعلان حقابه آنجا باشد داشته باشد که در حقیقت آن نمره سند حقابهٔ آن خواهد بود که ابداً کسی نتواند تجاوز از حق و حدّ خود بنماید.
تاسعاً اختیار جمیع میرابها با ادارهٔ احتسابیه و تنظیفیّه است و در امر اِشراب و تقسیم آب و حفظ شروط مقرره فوق سر مویی نباید تجاوز از حکم اداره بنماید و الا فوراً معزول و خلع خواهند شد... فی شهر رجب‌المرجب لوی ئیل ۱۲۹۷.[۶۶۰]

در پی ابلاغ این دستورالعمل، اعتمادالسلطنه مقررات جدید ادارهٔ احتسابیه و تنظیفیهٔ دارالخلافه را به شرح زیر برای اطلاع عموم اهالی تهران در روزنامهٔ ایران منتشر و به مورد اجرا گذاشت:

۱. ادارهٔ احتسابیه و تنظیفیه شهر دارالخلافه مأمور است که تمام شهر قدیم و جدید را از خیابانهای دولتی و شوارع و کوچه‌ها و محله‌ها پاک و تمیز نگاه داشته چنان‌که بعدها هیچ‌نوع کثافت و زبیل و خاکروبه در هیچ‌جا دیده‌نشود.
۲. اداره مامور است که مجاری میاه و انهار سرپوشیده را به وسایل معینه پاکیزه و تمیز دارد و مجاری متعلقه به اشخاص اگر پاک نباشد آب به صاحب آنها داده نخواهد شد.
۳. اداره مامور است پس از آن که خاکروبه و زبیلی که پیش از این جمع شده آنچه از ارگ مبارک است به توسط مأمورین وزارت بنایی و آنچه از سایر محلات است به حکم حکومت برداشته شد و اماکن را تمیز و پاکیزه تحویل اداره دادند دیگر نگذارد آنجاها کثیف شود و اگر صاحبان ملک بعد از اطلاع و مهلت خاکروبه را برنداشتند اداره مصارف آن را داده برمی‌دارد و ملک را ضبط نموده تحویل حکومت خواهد داد.

---

۶۶۰. روزنامهٔ ایران، ش. ۴۲۱ پنجم رجب ۱۲۹۷.

۴. در قبرستانهای قدیم داخل شهر که ممنوع از دفن اموات است از قبیل **قبرستان دروازه شمیران** و غیره نباید لهذا دفن نمایند، و اگر کسی به این کار اقدام کرد مورد مؤاخذه شدید خواهد شد. امانت گذاشتن اموات در دخمه‌ها در قبرستانهای مزبور نیز قدغن است و مطلقاً نباید کسی اقدام به این کار نماید.

۵. مجلس حفظ‌الصّحه حق دارد که هرچه در باب نظافت و تمیزی شهر لازم و مقتضی بداند به اداره اطلاع دهد تا مجری نمایند.

۶. چون عملی که ابتداءً باید به آن اقدام نموده برداشتن خاکروبه و کثافت و زبیلی است که سالهای سابق جمع شده باید محل اربابی را ارباب و امکنه موقوفه را متولّی و خدّام منفرداً یا به اتفاق همسایگانی که شرعاً حق شراکت دارند بردارند و اگر اماکن وقفی از قبیل بعضی تکایا و اطراف مساجد محله بی‌متولی بوده باشد کثافات آن را باید اهل همان محله بردارند و اگر برای حمل و نقل کثافات اشکالی در پیش باشد باید بلاتأمل اهل محله به اداره اطلاع بدهند تا اجزای اداره رفع آن اشکال را بنمایند، پس از آن که این اماکن پاکیزه و تحویل مأمورین اداره شد چنان که ذکر نمودیم مأمورین تنظیفیه آنها را پاک و تمیز نگاه خواهند داشت.

۷. چنان که جاروب و تنظیف خیابانها و شوارع عمومی برعهدهٔ مأمورین اداره است و تطهیر و جاروب و آب‌پاشی سیار کوچه‌ها و بازارها برعهدهٔ اهالی است و هرکسی باید جلو دکان و درب خانهٔ خود را پاک و شسته و روبیده داشته باشد و خاکروبه را در سبد و صندوق یا ظرف دیگر جمع کرده به کسانی که باید آنها را حمل و نقل کنند بدهند تا نقل نمایند.

۸. خاکروبه‌ها به توسط خاک‌کش دیوانی یا رعیتی که سابقاً نیز معمول بوده به قاعده منظمی برداشته خواهد شد و بعد از بازدید مأمور مخصوصی که مواجب دارد یا اجیر و مزدوری هر روز در محلات و بازار برای این کار حاضر خواهد بود.

۹. دیوارهای روبه خیابان و شوارع عمده عموماً طاقنما و اندود خواهد شد، اما علی‌العجاله این حکم دربارهٔ دیوارهایی که به یک جهتی خراب و تعمیر می‌شود مجری خواهد بود.

۱۰. هرگونه بنایی از این تاریخ به بعد می‌شود و مدخلیتی به کار شوارع و معابر دارد از احداث ابنیه جدیده و بنای خانه و مستغلات و غیره یا مرمت

و تعمیر همه باید با اجازه اداره باشد و به دستورالعمل و نقشهٔ مهندس مخصوص اداره ساخته شود، ولی بنایی که دخلی به کوچه و خیابان و راهها ندارد هرکس در آن مختار است و احدی را با او حرفی نیست.

۱۱. راههای پیاده‌رو یعنی پشت دیوارها نیز عموماً باید سنگفرش شده از قرار مسطور در فوق تحویل مستحفظین شوارع خواهد شد.

۱۲. قطعه زمینهای بایر غیرمعمور که در هر نقطه شهر از بی‌حفاظی مزبله و محل ریختن کثافات می‌شود خواه در کنار راه، خواه خارج و دور از راه عموماً باید محفوظ و دیواری دورش کشیده شود که از ریختن خاکروبه و کثافت که اسباب حدوث عفونت است محروس بماند و شوارع از اسلوب معموریت نیفتد.

۱۳. برای تکمیل نظافت شهر رختشویخانه‌ها وضع و ساخته خواهد شد و تفصیل آن در قانون تنظیم آب به مطالعهٔ عموم اهل بلد خواهد رسید.

۱۴. تنقیه و تطهیر و مرمّت مجاری آبها که خانه را مشروب می‌کند و تعیین اسامی خانه‌ها و جاهایی که باید مشروب شود و محسنات و فواید آن در اعلان آب مفصلاً نوشته شده و مجری خواهد شد.

۱۵. خاکستر حمامها و کارخانجات و دکانهای آشپزی بازار و خبّازیها و غیره نیز به یک وضع منظمی که مقرون به صرفه صاحبان خاکستر باشد و ضرری به قانون تنظیفیه وارد نیاورد باید روزبه‌روز برداشته شود.

۱۶. در هر یک از این اعلانات که برای منافع عمومی است اگر ضرر شخصی به کسی وارد شود و مجلس را اطلاع ندهد تا رفع آن ضرر از او بنمایند و او را فارغ از خسارت نماید ضرری است که خود او به خود وارد آورده زیرا که مقصود مجلس فقط آسایش و بهبودی حال مخلوق است و جز این فقره اصلاً و مطلقاً قصد و غرضی ندارد.

۱۷. مقابل دکاکین واقعه در بازار و کوچه ریختن اشیاء و ارزاق و گذاردن صندوق و نیمکت و کرسی و هیزم‌شکستن و زغال بیختن و فصد کردن و تراشیدن تخته و چوب و آلات و اسباب کالسکه و در و پنجره ساختن و تنعیل دواب و بستن حیوانات و اقدام به هرگونه عملی که مانع عبور و مرور عامه باشد و پیش آوردن وضع دکان با چوب و گل و غیره کلاً ممنوع است و احدی نباید از محل طبیعی خود تجاوز کند و پیشتر آید، حتی خرّاط و دلاک و غلافگر که کمانه می‌کشند.

و پس از اعلان و اطلاع اگر چیزی در عرض راه دیده شود، در معرض تلف و تضییع خواهد بود، هم‌چنین است خشت مالی و جمع کردن آجر و سقط و غیره در عرض راهها.

۱۸. بعضی از اعمال از قبیل هیزم شکنی و غیره که در میان دکان ممکن نیست باید به کاروانسراها و میدانهایی که غیرمانع از عبور و مرور است حمل شود و در آنجا باید به این اعمال بپردازند و اگر مالک کاروانسرا یا میدان کرایه مطالبه کند البته باید به موجب رضایت او عمل نمود.

۱۹. وضع ستون آجری و چوبی در راههای پیاده‌رو به وضعی که عابر را از عبور در راه راست مانع شود و لابد بگردانیدن راه و پیچ و خم و داخل شدن در راههای کالسکه‌رو نماید منافی قانون توسعه شوارع و ممنوع خواهد بود.

۲۰. وضع سقاخانهٔ دایمی و موقتی و گذاشتن یخ و توقف عموم کسبهٔ دوره‌گرد از طوّاف صنفی و غیرصنفی و پاره‌دوز و رمال و فالگیر در کنار شوارع و نقّالی و سایر اعمال که اسباب جمع شدن و ازدحام مردم است به کلی موقوف و مخالف نظم و توسعهٔ راه خواهد بود.

۲۱. کسبهٔ دورهٔ گرد از هر قبیل که باشد حق معطلی و توقف در راهها و مخصوصاً علف دادن به دواب بارکش خود را ندارد و بعضی از طبقات مسطور در فوق در جاهای وسیع که مانع عبور و مرور نیست می‌توانند به کار خود بپردازند.

۲۲. به واسطه ساختن بالاخانه‌ها مابین دو کوچه را به هم اتصال دادن و طاق و سردر ساختن به طوری که مانع روح و صفا و باعث عبورکردن از سقف آن کوچه به این کوچه بوده باشد هم منافی قانون حفظ صحت و هم مخالف قوانین امنیه یعنی پولیسیّه است. مأمورین در هر جا چنین بناها ببینند حق خرابی و هدم آن را دارند. اگرچه احداث ابنیه در این قسم اماکن منوط به اجازه ادارهٔ احتسابیه است.

۲۳. هر بنایی که در آن خللی راه یافته و احتمال خطر دارد خراب خواهد شد، و پس از خرابی یا باید تعمیر و ساخته شود یا با زمین برابر و مسطح گردد که محل ریختن خاکروبه و مزبله نگردد.

۲۴. بعضی از اوقات که خاک خرابیها و تجدید پیها و تسویه سنگفرش راه و کاه‌گل و غیره که ناچار در شوارع ریخته می‌شود، حمل و نقل آن بر صاحبان آن واجب فوری است و در صورت عدم امکان و داشتن عذر موجه باید

شبها به جهت سهولت عبور و مرور مردم در آن گذر چراغ روشن کنند.
۲۵. چاره ناودانها به نوعی که اسباب ترشح و کثافت نگردد بر اشخاص که در کوچه‌ها ناودان دارند لازم است، هر کس به رفع این کار نپردازد و ناودان او به وجهی که مایه کثافت و باعث ترشح شود باقی بماند بعد از تاریخ اعلان و انقضای مدت مهلت مورد مؤاخذه خواهد بود و عنفاً برداشته خواهد شد.
۲۶. با مال سواری یا باری در میان شوارع و راهها معطل شدن و اسب دوانیدن و لنگ حمام و بعضی پارچه‌های صباغی شده را در معابر عامه خشک کردن و از این دکان به آن دکان بستن طناب و آویختن پارچه‌ها و لباسها و سر راهها سایبان بستن و هر عملی که از این قبیل و مکروه باشد و مخل و مضّر به حال توسعه و تنظیف گردد جمیعاً ممنوع و کسانی که جسارت به این کارها نمایند مورد مؤاخذه و سیاست و به جزای اعمال خود خواهند رسید.
۲۷. خشک‌کردن پشین[۶۶۱] و سوخت در کوچه‌ها، نیز ریختن خاکستر حمامها در معابر ممنوع و قدغن است و هر کس پشین و خاکستر در شوارع و کوچه‌ها بریزد مامورین او را مجبور خواهند کرد که فوراً بردارد و اگر مسامحه نمود آن پشین و خاکستر را به خانهٔ آن شخص خواهند برد و ریخت.
نمره بیست و هشتم قانون تقسیم میاه است از قرار رقم نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیه دامت شوکة که در نمرهٔ قبل طبع و منتشر شد.[۶۶۲]

به طوری که از نوشته‌های اعتمادالسلطنه مستفاد می‌گردد در مدت نوزده ماهی که این وظیفه را برعهده داشته است از نظر تحصیل مواجب عملهٔ احتساب با مشکل روبه‌رو بوده و به همین دلیل عملهٔ احتساب آن طور که باید در انجام وظایف مربوط به خود کوشش نمی‌کرده‌اند. او در شرح خاطرات روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ ه.ق. می‌نویسد: «صبح علی‌الرسم در خانه می‌رفتم. به سنگلج رفتم. کوچه‌ها بسیار کثیف بود. ابراهیم نایب محله را به دست خود کتک زدم...»[۶۶۳] در جای دیگر می‌نویسد: «کتک

---

۶۶۱. پهن
۶۶۲. روزنامه ایران، ش. ۴۲۲ نوزدهم رجب ۱۲۹۷.
۶۶۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه، ص. ۷۴.

زیادی به یعقوب و یکی دو نفر عملهٔ شهر زدم.»[۶۶۴]

بالاخره در پی مخالفتها و کارشکنیهای نایب‌السلطنه، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در روز دوشنبه چهارم صفر ۱۲۹۹ هـ.ق. از ریاست احتسابیه شهر تهران برکنار می‌شود. خود وی در این‌باره می‌نویسد:

امروز مرا از احتسابی شهر عزل کردند. شاه نایب‌السلطنه و کنت و وزیر دارالخلافه را خواسته و مرا هم بعد از آن که از آنها مؤاخذه زیاد کرده بود، در عمل باروی ارگ و ناتمیزی سربازخانه به نایب‌السلطنه فرمودند: کوچه‌ها اگرچه باران باریده گل بود، اما ناتمیز هم بود. نایب‌السلطنه قد مردی برافراشت و داد مردانگی داد. برعهده گرفت که کار از من منتزع شود و خود مباشر باشد و از عهده برآید. الحمدالله که امروز من از گل پاک‌کنی شهر خلاص شدم...[۶۶۵]

اعتمادالسلطنه درجای دیگر پرده‌از کارشکنیهای نایب‌السلطنه برداشته و می‌نویسد:

... روز اول عزل از احتساب بود. قدری در کوچه‌ها که می‌گذشتم خود را خفیف تصور می‌کردم. دو سه روز دیگر عادت می‌کنم. دیروز تمام تفصیل خود را ننوشتم، امروز می‌نویسم. نه سال قبل که باغات را به من سپردند خیابانهای ارگ و بیرون شهر را که معابر شاه بود و سپردهٔ علاءالدوله، ضمیمه کرده به من سپردند. دو سال قبل کنت مدعی شد که باید عملهٔ شهری که یکصدنفر بودند و یکصد مال و عملجات خیابانی که آنها هم یکصدنفر بودند و پنجاه مال ضمیمه شود. در سال پانزده هزار تومان دیوان بدهد به جهت تنظیف شهر. این بود که شاه فرمودند تو مدعی شو و شدم. به من دادند. در این مدت به واسطهٔ این که نایب‌السلطنه میل به این کار داشت و در حقیقت از او گرفته شده بود درصدد کارشکنی بود...

به واسطهٔ روزنامه‌های مخفیّه به عرض شاه رساند که کوچه‌ها خیلی کثیف است. مخصوصاً باران و برف زیاد در این چند روز واقعاً کوچه‌ها را خیلی ضایع کرده بود و مساعدت بخت به جهت او شد. شاه خواست به رای‌العین ببیند. از اتفاق روزگار و از اتفاقات وارده شاه از خیابان تلگرافخانه و مریضخانه که سنگفرش نبود عبور فرمود. گل زیاد دید، به خصوص معایب

---

۶۶۴. همان، ص. ۱۰۴.

۶۶۵. همان، ص. ۱۳۸.

کار خود نایب‌السلطنه در باب باروی ارگ و دیوار سربازخانه و میدان مشق. شاه خیلی متغیر شدند. تغیّر به نایب‌السلطنه کردند. بعد محض ترضیه ایشان کار را از من گرفته به اختیار ایشان گذاشتند. او هم به کنت داد. شهدالله نهایت خوشحالی از این کار دارم...[۶۶۶]

اداره احتسابیه تهران پس از ادغام با ادارهٔ نظمیه تا سیزدهم محرم ۱۳۰۲ هـ.ق. توسط کنت دومونت فُرت اداره شد. در این روز امور احتساب و تنظیفات بلدیه از ادارهٔ نظمیه منتزع و به میرزا عباس‌خان مهندس‌باشی فرزند میرزارضا مهندس‌باشی که در سال ۱۲۷۵ هـ.ق. به همراه محصلین دیگر ایرانی برای تحصیل به فرانسه اعزام و موفق به اخذ دانشنامهٔ مهندسی شده بود محول گردید.[۶۶۷]

میرزاعباس‌خان مهندس‌باشی نیز در ادارهٔ امور احتسابیه تهران توفیقی حاصل نکرد. علاوه بر مشکلات تنظیف شهر در سامان‌دهی امور ارزاق و نان شهر نیز درماند و شاه در برکناری او درنگ را جایز ندانست. اعتمادالسلطنه در شرح وقایع روز شنبه ۱۶ ذیحجهٔ ۱۳۰۲ هـ.ق. می‌نویسد:

... خدمت شاه رسیدم. شهر تشریف آورده بودند. خیلی متغیّر بودند. از کثافت کوچه‌ها، میرزاعباس‌خان را احضار فرمودند... عصر مشیر خلوت آمد که عملهٔ احتساب را به شما دادند. مرا نایب‌السلطنه فرستاده است. جواب دادم من از خرچرانی مدتی است دست برداشتم و قبول نخواهم کرد.[۶۶۸]

اما علی‌رغم عدم تمایل اعتمادالسلطنه به قبول این مسئولیت این وظیفه به او محول گردید. وی در ذکر وقایع روز ۱۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۲ هـ.ق. دراین‌باره چنین نوشته است:

دیروز که شاه از شهر مراجعت به عشرت‌آباد می‌فرمودند قریب هزار نفر زن سر راه شاه را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه به نایب‌السلطنه تغیّر زیاد فرمودند. واقعاً جای تغیّر هم داشت در این وقت سال با فراوانی نعمت این حقه‌بازی جز تحریک چیز دیگر نیست. فرموده بودند که شوهر زنها را بگیرند و گداها را از شهر بیرون کنند. خلاصه امروز که

---

۶۶۶. همانجا

۶۶۷. ر.ک: همان، ص. ۳۲۵؛ مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۱۲۹.

۶۶۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۳۸۶.

عشرت‌آباد رفتم شاه بیرون تشریف آوردند. مرا میان باغ خلوت احضار فرمودند و اصرار که حکماً باید عمل احتساب شهر را قبول کنی. عرض کردم مشروط بر این که در ادارهٔ امین‌السلطان باشد. فرمود دیگر این حرف را نزن و اسباب مرارت فراهم نیاور. فردا زودتر دربخانه حاضر باش که قرار کار را بگذارم.[۶۶۹]

اعتمادالسلطنه در شرح وقایع روزهای هجدهم و نوزدهم ماه ذیحجهٔ ۱۳۰۲ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

... دربخانه رفتم خدمت شاه رسیدم. نایب‌السلطنه، وزیر نظام به جهت نان شهر احضار شده بودند و بعد گفتگوی احتساب درآمد. شاه تأکید فرمودند که باید این کار بگذرد. نایب‌السلطنه مرا احضار فرمودند که باید بعد از ناهار شاه منزل من بیایی کارت دارم. من هم اطاق نظام رفتم. در حضور تمام صاحبمنصبان که حاضر رفتن سلام بودند ابلاغ امر همایون را نمودند که باید این کار را قبول نمایی. هرچند عذر آوردم نشد. نایب‌السلطنه سلام رفت...
[صبح] باغ اسب‌دوانی رفتم. بسیار بد و بی‌ترتیب، تنها دور دریاچه را چند تپه گل ساخته بودند. تعریف و تمجید به عرش برین رسید. ناهار خوردند. از من پرسیدند دیروز نایب‌السلطنه به تو چه گفت؟ عرض کردم ابلاغ فرمایش را کردند. همان ساعت اقدام به کار نموده‌ام. اما از حالا عرض می‌کنم من میرزاعباس‌خان نیستم. هر یک از وزرای شما اطاعت امر مرا نکنند سرشان را می‌شکنم. حال روز اول است. فرمودند البته چنین بکن. بعد به حکیم‌الممالک حکم شد دستخطی به نایب‌السلطنه نوشت در تأکید این کار.[۶۷۰]

روزنامهٔ ایران خبر این انتصاب را به شرح زیر به چاپ رسانید:

اداره احتسابیه شهر دارالخلافه و خیابانهای دولتی ضمیمهٔ سایر اعمال صنیع‌الدوله وزیر انطباعات که مسبوق به آن بود شد و یک قبضه عصای مرصّع نیز به معزی الیه مرحمت گردید.[۶۷۱]

هنوز بیش از سه ماه از انتصاب محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله به این سمت نگذشته بود که کارشکنیهای نایب‌السلطنه در مخالفت با اقدامات اعتمادالسلطنه آغاز شد. وی در

---

۶۶۹. همان، ص. ۳۸۷.

۶۷۰. همانجا.

۶۷۱. **روزنامه ایران**، ش. ۵۸۳ بیست و ششم ذیحجهٔ ۱۳۰۲.

ذکر وقایع روزهای شانزدهم و نوزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

... لباس پوشیده و مصمم رفتن بودم که علی نوکرم از خانهٔ خود آمد. گفت دیشب خانهٔ ظل‌السلطان آتش گرفته. دراین بین نایب قلی نایب احتساب آمد که از ساعت شش از شب رفته ماها را خبر کردند با حیدرآقا رییس خودمان رفتیم خانهٔ شاهزاده. تا به حال مشغول آتش خاموش کردن بودیم و هنوز هم می‌سوزد...

دیروز شاه لباس احتساب را کهنه دیده بودند. دستخطی به نایب‌السلطنه نوشتند که لباس به آنها بدهند. نایب‌السلطنه کامرانیه بود دستخط شاه به او رسیده بود به واسطهٔ عداوت باطنی که با من دارد به جای این که بنویسد اطاعت خواهد شد، شرح مفصلی نوشته بودند. مرا تنبل و طماع قلم داده بود. بعد از شام همایون هم بود. دستخطی در نهایت سختی به نایب‌السلطنه نوشته بودند. امروز مشیر خلوت فراشباشی نایب‌السلطنه به من گفت که نایب‌السلطنه تو را می‌خواهد. بعد از نهار شاه رفتم. جمعی از پدرسوخته‌ها از قبیل حکیم‌الممالک و کنت و غیره بودند. ناهار آوردند. جمعی با نایب‌السلطنه ناهار خوردند. من نخوردم. بعد از ناهار دو دستخط به من نمودند. حضرت والا این قدر بی‌عقلند که تصور نکردند من از مضمون دستخط دومی درک مضمون عریضهٔ او را خواهم نمود. جواب خواستند. عرض کردم می‌روم جواب خواهم نوشت. دارالطباعه رفتم. کاغذ مفصلی نوشتم. اثبات تقصیر را به خودش نمودم. عصر خانهٔ ظل‌السلطان رفتم. معلوم شد عداوت نایب‌السلطنه با من به واسطه این است که چرا در شب حریق خانهٔ ظل‌السلطان عملهٔ احتساب کمک کرده بودند و رفع آتش را نمودند بودند. به قدری متغیّر بودم خانه آمدم کاغذی استعفا از باغات و احتساب به امین‌السلطان نوشتم.[۶۷۲]

در چنین اوضاع و احوالی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه ناگزیر به ادامهٔ خدمت گردید. او اعضاء و نفرات ادارهٔ احتسابیه دارالخلافهٔ ناصری را در دورهٔ دوم تصدی خود چنین ذکر کرده است:

اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص همایون: رییس
میرزاعلی‌محمدخان سرتیپ: نایب اول وزارت انطباعات و غیره

---

۶۷۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۰۴ - ۴۰۵.

حیدرقلی‌آقا سرهنگ: رییس اداره احتسابیه دارالخلافه
اجزاء ادارهٔ احتسابیه: دویست‌وهفتاد نفر
نایب‌قلی: نایب احتساب کلِ خیابانهای دولتی
میرزاابوالقاسم: مشرف احتساب
میرزایوسف: نایب اداره احتسابیه
میرزامحمدحسین: نایب محلات شهر دارالخلافه
سایر نواب و صاحبمنصبان: بیست و پنج نفر
فرّاش و عملهٔ طویلهٔ احتساب و سقا و سایر: دویست و چهل و هشت نفر.[۶۷۳]

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در اواسط سال ۱۳۰۷ هـ.ق. محمدتقی‌خان فرزند عبدالعلی‌خان ادیب‌الملک برادرزادهٔ خود را به نیابت ریاست کل احتسابیه تهران منصوب کرد و در اواخر ماه رمضان همان سال برای او استدعای لقب احتساب‌الملکی نمود. روزنامه ایران دراین‌باره می‌نویسد:

> محمدتقی‌خان پیشخدمت خاصّهٔ شریفه ولد مرحوم ادیب‌الملک که از بدایت عمر تاکنون در خلوت خاص همایون مشغول خدمت و مشمول‌نظر مرحمت و تربیت ملوکانه است و از چندگاه قبل برحسب انتخاب اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمهٔ دولتی و مترجم مخصوص حضور همایونی به نیابت کل اداره احتسابیه شهر دارالخلافه برقرار شده، در این ایام نیز حسب استدعای اعتمادالسلطنه و تصویب جناب مستطاب امین‌السلطان وزیر اعظم به لقب احتساب‌الملکی ملقب و مفتخر شد.[۶۷۴]

به طوری که از نوشته‌های اعتمادالسلطنه مستفاد می‌شود محمدتقی‌خان احتساب‌الملک تا ماه رجب ۱۳۰۹ هـ.ق. به استقلال امور احتساب شهر دارالخلافه را اداره کرده است.[۶۷۵]

از اواخر ماه رجب همان سال شاهزاده **محمدحسن‌میرزا مهندس** به ریاست احتسابیه برگزیده شد. گزارش روزنامهٔ ایران دراین‌باره چنین است:

---

۶۷۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ضمایم، ص. ۲۹.
۶۷۴. **روزنامه ایران**، ش. ۷۱۷ بیست و نهم رمضان ۱۳۰۷.
۶۷۵. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۹۵.

امیرزاده محمدحسن‌میرزا سرتیپ اول و مهندس مخصوص که علایم علم و دانش و نتایج تربیت معزی‌الیه همواره در طی خدمات مرجوعه دولت مشهود و طرف تحسین و التفات ملوکانه افتاده است. برحسب مناسبت و اقتضای ربط و مهارت امیرزادهٔ معزی‌الیه ریاست ادارهٔ احتسابیه و تنظیفیه شهر دارالخلافه که در تحت وزارت **انتظام‌السلطنه**[۶۷۶] وزیر نظمیه است با شرایط مقرر به امیرزادهٔ معزی‌الیه مرجوع و پیکر لیاقتش به یک ثوب سرداری ترمه خلعت خسروانی مخلع و مشرف گردید.[۶۷۷]

ریاست شاهزادهٔ مهندس نیز بر امور احتساب شهر دارالخلافهٔ ناصری بیش از هفت ماه و شش روز نپایید و **ابوالحسن‌خان فخرالملک**[۶۷۸] با پیشکش هزار تومان این شغل را در اختیار گرفت.[۶۷۹] سه روز پس از انتصاب او حکمی به شرح زیر در باب تنظیفات بلدیه خطاب به کدخدایان محلات شهر صادر شد:

چون همواره آسایش عموم اهالی و سلامت تمام نفوس مکنون خاطر بیضا مظاهر سرکار بندگان اعلیحضرت قدرقدرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه است و در این موقع یکی از مسایل فرضیه و امورات مهمّه تنظیف شهر و خیابانها و کوچه‌ها و شوارع است که اجتماع کثافات در مواضع متعدده نشود و موجب تولید بعضی امراض مزمنه نگردد، نظر به این که تنظیف هر شهری خارج از تکالیف دولتی است و دیوانیان عظام نباید متحمل این نوع مخارج بشوند و در همهٔ ممالک متمدنه امور تنظیف بلدیه راجع به عموم اهالی شهر و ساکنین آنجا است لهذا به عموم کدخدایان محلات دارالخلافةالباهره و صاحبمنصبان اداره پلیس قدغن می‌شود که برحسب امر قدَرقَدْرِ ملوکانه ارواحنافداه موافق ترتیبات وزارت حالیّه دارالخلافه باید همگی مراقب تنظیف محلات راجع به خود باشند به این معنی که هر نقطه خارج از عمل احتساب است از قبیل خیابانهای دولتی و میدآنهاو سایر نقاط معینه آنچه راجع به اهل محل و صاحبان خانه‌ها و بازارها است باید مؤکداً بسپارند که هر صاحبخانه درصدد تنظیف و پاکیزگی

---

۶۷۶. میرزا سیدعبدالله پسر میرزاموسی وزیر.

۶۷۷. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۷۶۷ بیست و نهم رجب ۱۳۰۹.

۶۷۸. پسر رضاقلی‌خان اردلان والی کردستان و طوبی خانم دختر عباس میرزا نایب‌السلطنه.

۶۷۹. ر.ک: محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۲۳.

جلو خانه خود برآید و هم‌چنین صاحبان دکاکین باید جلو دکاکین خود را پاکیزه و کثافات جلو دکان خود را به خارج شهر حمل نمایند و فرضاً در هر کوچه که یک نفر از وزراء و امناء دولت ابدمدت قاهره و تجار و عمّال متوقف هستند به اقتضای برتری نسبت به اهل آن محل هرگاه در همسایگی خود بیوه زن یا فقیر و محتاجی صاحب خانه باشد متحمل تنظیف جلو خانه آن‌ها بشود و اگر غیر از این باشد و هر یک صاحب استطاعت هستند باید هر یک از عهده برآیند. چنانچه در این حکم از طرف کدخدایان محلات مسامحه و اهمال شود مسئول و مؤاخذ خواهند بود.[۶۸۰]

ش. تشکیلات نظامی و انتظامی تهران عصر ناصری

● انتظام امور قراولخانه‌های دارالخلافه

میرزاحسین‌خان سپهسالار چون از ملتزمین رکاب ناصرالدین‌شاه در سفر دوم فرنگستان بود، در غیاب خویش امور محولهٔ به خود را که عبارت از وزارت جنگ و خارجه باشد به برادر خود یحیی‌خان معتمدالملک که مدتی بود به لقب وزیر مخصوص ملقب شده بود واگذار نمود. در آستانهٔ این سفر امور قراولخانه‌های دارالخلافهٔ ناصری را نیز به امیرزاده وجیه‌الله میرزا[۶۸۱] پیشخدمت خاصهٔ حضور و خزانه‌دار کل وجوه نظام محول داشته و کتابچه‌ای مشتمل بر بیست و سه فقره در باب انتظام و قرارداد و تکالیف قراولخانه‌های دارالخلافه تهیه و ابلاغ نمود:

چون برحسب امر اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنافداه و به انتخاب جناب اشرف سپهسالاراعظم از هذه‌السنهٔ خیریت دلیل بارس‌ییل[۶۸۲] و مابعدها کل قراولخانه‌های دارالخلافهٔ ناصری به عهدهٔ کفایت امیرزاده وجیه‌الله‌میرزا پیشخدمت خاصهٔ همایون و خزانه‌دار کل وجوه نظام محول و مرجوع است و چهار فوج به جهت انتظام این عمل معین گردیده است. این افواج برای قراولی و دیگر مأموریتی نخواهد داشت مگر در وقت لزوم

---

۶۸۰. روزنامهٔ ایران، ش. ۷۸۱ نهم ربیع‌الاول ۱۳۱۰.

۶۸۱. پسر احمدمیرزا عضدالدوله.

۶۸۲. سال پلنگ مطابق تقویم ترکی.

لهذا عموم صاحبمنصبان جزو و کل افواج مزبوره باید خود را سپرده به امیرزاده وجیه‌الله میرزا دانسته از امر و نهی او تخلف نورزند، زیراکه نیک و بد این افواج و انتظام قراولخانه‌ها فقط به عهدهٔ امیرزادهٔ معزی‌الیه است و افواج مزبور از قرار ذیل است:

فوج اول طهران، فوج مخبران فیروزکوه، فوج بیات زرند، فوج خلج قم.

اول - در هر قراولخانه باید یک نفر صاحب‌منصب شمشیربند و یک نفر نویسنده و دو نفر طبال و نی‌زن باشد و شیپورچی در قراولخانه قسمی گذاشته شود که صدای شیپور آن قراولخانه به شیپورچی دیگر برسد.

دویم - در هر شبانه‌روز یکنفر صاحب‌منصب از سرجوقه به بالا سرکشیک و هشت نفر سرباز باید مشغول قراولی باشند و قراول گردنده باید به حال دوش‌فنگ یا در راه فنگ یا بازوفنگ یا در راست‌فنگ باشد به هیچ‌وجه تفنگ خود را زمین نگذارد و در هر سه ساعت یک مرتبه عوض شود.

سوم - صاحب‌منصب و سربازان کل قراولخانه باید همیشه تمیز و با لباس در قراولخانه حاضر باشند، خصوص قراول کشیک و صاحب‌منصب آنها به هیچ‌وجه نباید بی‌لباس از قراولخانه خارج شوند مگر در وقت رفتن به مشق که باید کل سربازان سوای قراول کردنده به حالت چهار به چهار با صاحب‌منصب رفته مراجعت کنند و به هیچ‌وجه متفرق و بی‌نظم نباشند.

چهارم - سربازی که ناخوشی او زیاده از سه روز طول کشید باید به مریضخانه برود که مانع سرباز دیگر از مشق قراولی نشود و اگر ناخوشی مسری باشد به دیگران سرایت نکند.

پنجم - قراولان شب باید در پای چاتمه بخوابند و قراولان روز باید با آن صاحب‌منصب در پای چاتمه همه وقت مستعد و حاضر باشند و قراولخانه را جاروب کرده و تمیز نموده به قراولان بعد بسپارند. ولی قراول قراولخانه‌ها، تک قراولان تا اول طلوع آفتاب نباید از جای خود حرکت کنند زیراکه کلیه اموال مسروقه در بین طلوعین حمل و نقل می‌شود.

ششم - اسامی صاحب‌منصب وقراولان روز و شب باید در روزنامهٔ روزها نوشته و به امیرزاده وجیه‌الله میرزا داده شود تا معلوم شود که وقایع اتفاقیه در کشیک کدام صاحب‌منصب و قراولی کدام سرباز بوده است.

هفتم - سرباز قراولخانه زیاده از پنجاه قدم نباید مست یا شریر و قمارباز و

غیره را بگیرد ولی کمتر از پنجاه قدم باید گرفته به قراولخانه آورده، نگه داشته در روزنامه بنویسد و اگر در خانه [ای] که کمتر از پنجاه قدم باشد سانحه روی دهد که استمداد از قراولخانه بخواهند در آن صورت سربازان کشیک به اطلاع گزمه به درب خانه رفته وقایع اتفاقی را معلوم کنند ولی داخل خانه نشوند مگر آن که استنباط نمایند که کاری مثل دزدی یا قتل واقع خواهد شد. در آن صورت باید به اتفاق **سرگزمه** داخل خانه شده و آن دزد یا شریر را گرفته به قراولخانه ببرند.

هشتم - هرگاه شخص محترمی بعد از زدن شیپور با فانوس عبور کند و اسم شب نداشته باشد قراولی همراه او رفته او را به جایی که می‌رود برساند.

نهم - هرگاه به جهت اهالی دارالخلافه از قبیل وضع حمل و ناخوشی و غیره اتفاق افتد که باید از قراولخانه بگذرد قبل از زدن شیپور اگر ممکن است از کدخدای آن محل و اِلاّ از **بابای محله** نوشتهٔ پابه مهر گرفته به صاحب‌منصب قراولخانه بسپارد و در آن نوشته امر اتفاقیه و اسم و رسم آن شخص باید نوشه شود، در آن صورت یک نفر سرباز همراه او تا جایی که لازم است رفته و مراجعت نماید.

دهم - چنانچه شخصی با فانوس اسم شب داشته باشد ولی مست بوده شرارت و هرزگی کند باید یکنفر سرباز عقب او رفته جایی که می‌رود معین کند، اگر بتواند همان شب و اِلاّ فردای آن روز تحقیق کرده حرکات او را نوشته به درب قراولخانه بچسباند که دیشب همچو شخصی در فلان ساعت به این قسم از این اینجا گذشته و چنانچه شخص محترمی و با فانوس نباشد باید او را گرفته و در قراولخانه نگاه دارد.

یازدهم - هرگاه نوکر سفارتی مست بوده و هرزگی نماید باید قراول او را گرفته همان شب به سفارت برده به دست صاحب‌منصبان و قراول سفارت سپرده قبضی بگیرد و روزنامه نماید.

دوازدهم - گزمهٔ شهر تا دو نفر مأذون نیست که پس از زدن شیپور از قراولخانه بگذرد زیرا که هر گزمه محل معین دارد، هرگاه به جهت امری در گردش باشد یقیناً زیاده از چهار پنج نفر خواهند بود.

سیزدهم - روزنامه باید هنگام غروب و شب‌نامه در اول طلوع بدون کم و زیاد داده شود و پای روزنامه را صاحب منصب کشیک مهر نماید.

چهاردهم - هرگاه خلافی در روزنامه نوشته شود صاحب‌منصب آن کشیک در هر منصبی که هست باید لباس سربازی پوشیده یکشبانه روز با تفنگ مشغول قراولی باشد. اطلاع این فقره را هر سربازی که بدهد تا یکماه از قراولی معاف است.

پانزدهم - هرگاه در قراولخانه امری واقع شود که سربازان انجام آن امر نکنند باید فوراً شیپور حاضرباش بزنند و قراولان قراولخانهٔ دیگر محض شنیدن صدا غیر از قراول کردنده و طبال و نی‌زن و سایرین با تفنگ به امداد قراولخانه بروند.

شانزدهم - چنانچه کسی اسم شب داشته باشد ولی از حالت او معلوم شود که آدم درستی نیست سربازی از قراولان شب متعاقب او برود، چنانچه به قراولخانهٔ ثانوی نرسیده به جایی رود تکلیف سرباز آنست که قدری مکث نماید شاید چیزی استنباط نماید و اگر زمان مکث به طول انجامید و چیزی معلوم نشد باید مراجعت کرده به قراول کردنده اطلاع دهد که متوجه آن مکان باشد و اگر از قراولخانه ثانوی گذشت سرباز متعاقب باید به سرباز قراول آنجا اطلاع دهد که سربازی از عقب او برود تا محل معین شود.

هفدهم - هر قراولی که واضح شود طمع در اسباب یا قبول رشوه از محبوس خودکرده مستحق سیصد تازیانه و صاحب‌منصب در هر درجه که هست یک درجه تنزل خواهد کرد.

هجدهم - طریق مست یا شریر و غیره بردن اگر در شب گرفته شد قبل از طلوع آفتاب و اگر در روز گرفته شد یکساعت از شب رفته اگر یک نفر است دو نفر سرباز و هرگاه دو نفر است چهار نفر سرباز و قس‌علی هذا سربازان همراه او را به میان گرفته در حالت در راست فنگ محترمانه بدون سئوال و جواب او را به خانهٔ امیرزاده وجیه‌الله میرزا برده که ایشان به هر محل که باید بفرستند روانه نمایند و هم‌چنین اگر از اهالی نظام شرارتی سربزند که در قراولخانه گرفته شده باشد پس از اطلاع رییس قراولخانه نزد رییس نظام فرستاده شود.

نوزدهم - سرباز قراولخانه نباید که جلوواطراف قراولخانه‌بنشیند و هم‌چنین نگذارند که خارجی به قراولخانه بیاید و کسبه در جلو قراولخانه کسب کنند.

بیستم - باید سرباز جمیع صاحب‌منصبان را مثل صاحب‌منصب فوج خود داند و از درجه نایبی الی سلطانی به علامات مشخصه که می‌شناسند اگر در حالت در راه‌فنگ یا به دوش‌فنگ است بازو فنگ کرده دست راست بکشد و اگر در راست محاذی سینه است دست زند.

بیست و یکم - از درجه یاوری به بالا پیش‌فنگ کند ولی از برای شاهزادگان عظام و وزراء فخام و امراء تومان و آجودان‌باشی کل و رییس قراولخانه و همه سرباز برخیزند و قراول کردنده احترام نظامی به عمل آورد.

بیست و دویم - به جهت گذشتن جناب اشرف سپهسالاراعظم باید سربازان کلاً در پشت سر قراول کردنده حاضر شده به یک صف ایستاده و سرباز کردنده سلام دهد و به همین حالت بایستند تا ده قدم از قراولخانه بگذرند.

بیست و سیم - به جهت گذشتن اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنافداه باید کل سربازان قراولخانه حاضر و در حالت بدوش‌فنگ یا در راست‌فنگ یا به سینه دو قدم پیش از صف اول صاحب‌منصب آن قراولخانه در وسط ایستاده فرمان پیش‌فنگ دهد، طبال و نی‌زن و شیپورچی سلام زده به همین حالت ایستاده تا موکب همایونی پانزده‌قدم بگذرند.[۶۸۳]

از آنجا که اعتمادالسلطنه در ذکر واحدهای تابعه وزارت جلیله جنگ به هفتاد و نه فوج اشاره کرده که فوجهای قراول تهران را نیز شامل می‌شده است،[۶۸۴] و از طرفی در کتابچهٔ تکالیف قراولخانه‌های دارالخلافه تهران برای عملکرد انتظامی هر قراولخانه محدوده‌ای حداکثر تا پنجاه قدم تعیین شده و هم‌آهنگی با مأمورین کلانتر نیز تأکید گردیده و هم‌چنین پس از تشکیل ادارهٔ نظمیه دارالخلافه در ذکر ابوابجمعی آن اداره، نیروی قراولخانه منظورنشده‌است[۶۸۵] بنابراین برخلاف‌نظر دکتر ویلم‌فلورقراولخانه‌های دارالخلافه در پلیس منظم (نظمیه) ادغام نگردیده و تابع وزارت جنگ بوده است.[۶۸۶]

---

۶۸۳. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۵۱ هجدهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۵.

۶۸۴. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ضمایم، ص. ۱۹ ـ ۲۲.

۶۸۵. ر.ک: همان، ص. ۲۷ - ۲۸.

۶۸۶. ر.ک: ویلم فلور، ص. ۴۰ - ۴۱.

● **تأسیس اداره نظمیه دارالخلافه تهران**

در سال ۱۲۹۵ هـ.ق. در پی دومین سفر ناصرالدین‌شاه به اروپا در اطریش از کنت دومونت فرت[۶۸۷] دعوت شد برای ایجاد اداره نظمیه و سازماندهی نیروی پلیس به تهران سفر کند.

کنت در سال ۱۸۳۹ م. در شهر ناپل متولد و در جوانی به سپاهیان فرانسوای دوم پادشاه دوسیسیل پیوست. در سال ۱۸۶۰ م. میان فرانسوای دوم و طرفداران گاریبالدی جنگی اتفاق افتاد که به شکست فرانسوا انجامید و او به اتفاق بیست تن از افسرانش که کنت نیز جزو آنها بود به اطریش پناه برد.[۶۸۸]

کنت در سال ۱۸۷۸ م./۱۲۹۵ هـ.ق. به تهران آمد. او در ابتدا برای خود دو دستیار و یک مترجم برگزید و آن‌گاه به بررسی وضع شهر پرداخت و سرانجام طرح تنظیمات را برای انتظام امور نظمیه دارالخلافه تهیه و به ناصرالدین‌شاه تقدیم کرد. در این طرح علاوه بر امور مربوط به نظم و نظمیه به مسایل شهری نیز توجه گردیده بود. در طرح تنظیمات که مشتمل بر هجده فصل بود، کنت پیشنهاداتی را ارایه داد که دربرگیرنده موارد زیر بود:

۱. کلیه سربازان قراولخانه‌های شهر و حتی کشیک سفارتخانه‌ها تحت‌نظر رییس نظمیه قرار گیرد.

۲. روشنایی شهر که مقصود روشن کردن چراغ خیابانهای دولتی بود به اداره نظمیه محول شود.

۳. اداره نظمیه بر اجارهٔ مستغلات شهر نظارت داشته و این کار نیز زیر نظر آن اداره انجام شود.

۴. قهوه‌خانه‌های موجود شهر که جز اتلاف مال و اضرار صحت عامه نتیجه‌ای

---

687. Conte de Mont Fort

۶۸۸. ر.ک: اقبال یغمایی، «کنت دومونت فرت نخستین رییس پلیس ایران»، **یغما**، ۲۵ (۶) شهریور ۱۳۵۱، ص. ۳۴۷.

نداشت تعطیل و به جای آن در هر محله مجموعه‌ای مشتمل بر **قهوه‌خانه، مهمانخانه و کتابخانه و قراولخانه** دایر شود.

۵. برای انتظام امور اصناف هر صنفی به طور جداگانه اقدام به ایجاد تشکل صنفی بنماید.

۶. برای جلوگیری از مهاجرتهای بی‌رویه و غیرضروری به تهران، ادارهٔ نظمیه باید از تعداد واردین به شهر و قصد ورود آنها مطلع باشد. ضمناً افرادی که سالها بدون داشتن شغل و حرفه در تهران ساکنند، راه معاش خود را معلوم نمایند تا در صورت استعداد کار و شغلی به ایشان ارجاع شود.

۷. افرادی که در منازل به شغل نوکری می‌پردازند با اطلاع اداره نظمیه باشد تا بدین وسیله حقوق ارباب و نوکر حفظ شده و از دزدیهای احتمالی جلوگیری به عمل آید.

۸. کلیهٔ اصناف شهر باید به وظایف خود آشنا باشند و هر صاحب صنعتی کارش صحیح و منوط به علم و تجربه باشد، باید هر طبقه استاد و رییس داشته که افراد و اجزاء آن طبقه پس از دادن امتحان و اخذ تصدیق‌نامه از آن استاد مجاز به کسب و شغل خود مشغول گردند.

اطبای معالج شهر نیز باید تحصیل کرده و امتحان داده و از اطبای بزرگ ایرانی و فرنگی تصدیق داشته باشند.

میوه در سه درجه به خریداران عرضه شود و کسبه از سنگها و ذرع مجاز که دارای مهر دولتی باشد استفاده کنند. برای جلوگیری از تقلب استفاده از قپانهای روی شانه ممنوع گردد.

۹. برای جلوگیری از تعدیات میرابها اجاره و استجاره قناتها زیرنظر ادارهٔ نظمیه قرار گیرد.

۱۰. از هر ادارهٔ نظامی و حکومتی شش نفر مأمور در ادارهٔ نظمیه برای انجام خدمت باشند و اشخاصی که از طرف ادارهٔ نظمیه مأمور و حامل عریضه می‌شوند باید اشخاص معلوم و لباس مخصوص داشته باشند.

۱۱. شعبده‌باز و معرکه‌گیر و مارگیر به ملاحظهٔ این که جوانهای مردم را گمراه نکرده واز کسب‌وکار بازندارند باید نقالی نکنندکه حسین‌کرد چه‌قسم قلاب‌انداخت جعبهٔ جواهر را برد. چه این حرفها اسباب تشویق جهال به دزدی و شرارت است و باید ممنوع شود.

۱۲. امور مالی نظمیه زیرنظر آن اداره قرار گیرد.

۱۳. برای برقراری ارتباط سریعتر از عمارت کشیکخانهٔ مبارکه سلطنتی و عمارت صدارت عظمی و دارالحکومه و وزارت خارجه به اداره نظمیه تلفن کشیده شود.

۱۴. قبل از تشریف‌فرمایی شاه مراتب به اداره نظمیه اطلاع داده شود تا خط سیر را معین نماید.

۱۵. در باب قرار مواجب و مصارف و عدهٔ اجزاء اداره نظمیه گزارش جداگانه‌ای داده شده است.

۱۶. برای آگاهی از صحت مالکیت اسباب و اثاثه‌ای که می‌خواهند در بانک رهنی به گرو بگذارند یک نفر امین از اداره نظمیه باید همیشه در بانک حاضر باشد.

۱۷. این باب به چاره‌جویی از ترک شرب مشروبات الکلی و مسکرات است.

۱۸. در این فصل پیشنهاد شده است برای آموزش زندانیان در محل انبار دولتی، کارگاههای حجّاری، نجاری، اره‌کشی، خیاطی و کفاشی دایر شود تا محبوسین در طول روز با اشتغال در آن کارگاهها به فراگیری حرفه و انجام کار مفید پرداخته سلامت جسمی و روحی آنان نیز حفظ گردد. از طرفی پس از انقضاء مدت حبس خود بتوانند به حرفه‌ای آبرومند اشتغال ورزند.

کنت به همراه این طرح به شاه اعلام کرد که می‌تواند با چهارصد پلیس پیاده و شصت نفر پلیس سواره امنیت شهر تهران را تأمین کند. با موافقت شاه، پس از تدارک مقدمات کار، روز ۱۶ ذیقعده ۱۲۹۵ هـ.ق. تابلوی ادارهٔ جلیلهٔ پلیس دارالخلافه و احتسابیه بر سر در عمارتی در ابتدای خیابان الماسیه (باب همایون) نصب گردید و کنت دومونت فرت کار خود را در سمت رییس این اداره آغاز کرد.[۶۸۹]

---

۶۸۹. ر.ک: مرتضی سیفی فمی تفرشی، **نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه** (تهران، یساولی، ۱۳۶۲)، ص. ۵۸ - ۷۰؛ ۵۴ - ۵۵.

اعتمادالسلطنه دربارهٔ تأسیس این اداره چنین می‌نویسد:

این اداره در دولتهای مغرب‌زمین و ینگی‌دنیا اهمیتی عظمی دارد، حتی در دولت انگلیس اگر کسی بر پلیس تجری کند و تجاسر ورزد واجب‌القتل است چنان که در سفرنامهٔ فرنگستان از نگارش یمین شاهنشاه ایران زمین تصریح شده و چون موکب مسعود صاحبقرانی از سفر فرنگ ثانی مراجعت گزید کنت دومونت فُرت راکه مستخدم گردیده بود بفرمود تا این اداره را در نهایت اهتمام مشتمل بر کثرت و ازدحام تشکیل داد و با اسلحه خاص و ملبوس مخصوص طبقات تابین را بر آیین اروپا برآراست، اینک شغل شحنگی شهر و پاس بیوتات و اسواق دارالخلافه با این گروه انبوه می‌باشد و الحق در سدّ طریق سرقت و حفظ نظام عام این اداره را مدخلیتی تمام است و فی‌الحقیقه بندگان شهریار جهاندار شطری از قدرت خویش بدرقهٔ این کار قرار داده در تقویت جانب و اجراء مقتضیات آن از هر بابت حتی افاضهٔ سطوت و مهابت هیچ دقیقه فرونگذارده در این تاریخ مدیر مشارالیه خود دارای لقب نظم‌الملکی و امتیاز امیرتومانی است و اجزاء و اعضایش صاحبان مراتب و مواجب دیوانی. این رباعی را در تحذیر تبعهٔ ابلیس از یاسای ادارهٔ پلیس گفته‌اند که:

زنهار حذر کنید رندان زپلیس
یک جونرود به خرج ایشان تدلیس
درکندهٔ کنت دومونت فُرت خواهد مرد
در چرخ اگر کند خطایی برجیس[۶۹۰]

نفرات پلیس در تهران اونیفرم سیاهی با یقه و سردست مغزی‌دار مخملی بنفش می‌پوشیدند که بسیار جالب و زیبا بود، این نفرات پیوسته در پاسدارخانه‌های سراسر شهر دیده می‌شدند.[۶۹۱]

کنت دومونت فُرت عملاً زیرنظر کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و حکمران تهران انجام وظیفه می‌کرد. بدین‌جهت در روز پنجشنبه چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۲۹۶ هـ.ق.

---

۶۹۰. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۱۲۰.

۶۹۱. ر.ک: جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۱۹.

نایب‌السلطنه و کنت دومونت فُرت نیروی پلیس تهران را در خارج دروازهٔ دوشان تپه گردآوردند تا شاه از آنان سان بیند. روزنامهٔ ایران در این‌باره می‌نویسد:

روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادی‌الثانیه با حضور نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیه ادام‌الله اقباله‌العالی کنت دومونت فُرت رییس اداره جلیلهٔ نظمیه و امنیت شهر تمام اجزاء ادارهٔ خود و افراد پلیس شهر راکه یک فوج سواره و پیاده بودند و همه با البسهٔ نظمیه ممتاز و اسلحهٔ بسیار خوب در خارج دروازهٔ دوشان‌تپه حاضر نموده و در ابتدای خیابان صف کشیدند و هر صفی عبارت از یک دسته سوار با طالیان[۶۹۲] بود که شصت و چهار نفر به شماره می‌آمدند و در سر صف اجزا با اسبان خوب ایستاده و دو صف از پیادگان نیز به طور دشتبان آراسته شده بود و کلیه صفوف کمال آراستگی را داشتند و تماماً از سواره و پیاده منقسم به چهار قسمت می‌باشند که هر قسمتی متعلق است به یکی از چهار محلهٔ دارالخلافه و کدخدای هر محله در عقب دسته خود به فاصلهٔ پانزده قدم سواره و مسلح ایستاده بود. بالجمله چهار ساعت به غروب ماندهٔ روز مزبور موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاهی ایدالله تعالی ینصره از خیابان مذکور عبور فرموده سان سواره و پیاده مذکور ملحوظ و منظور نظر انور اقدس اعلی آمد. چون نوّاب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیه در آراستگی آنها کمال اهتمام را کرده بودند، بذل مرحمت مخصوص در حق نواب اشرف معظم الیه والا فرمودند و از حسن کفایت و اهتمامات کنت مُنت فُرت نیز تمجید زیاد فرموده معزی الیه را به مراحم ملوکانه قرین سرافرازی و افتخار داشتند. الحق تعریف این پلیس جدید فقط در امتیاز لباس و آراستگی وضع نیست، بلکه اجزای مزبوره از این حیث دارای امتیازاند که با وجود تازگی و عدم بصیرت کامل در ظرف مدت قلیل در حرکات نظامی و تکالیف شغل خود بسیار ماهر و قابل شده‌اند و عموم اهالی دارالخلافه از انتظامات این اداره جلیله شعف و مسرت تمام دارند و به دعاگویی وجود مسعود همایون ملوکانه پیوسته رَطْب‌اللسان هستند.[۶۹۳]

---

۶۹۲. تالیان

۶۹۳. روزنامهٔ ایران، ش. ۳۸۸ بیست و یکم جمادی‌الثانی ۱۲۹۶.

● کتابچهٔ قانون نظمیه و امنیّه و تنظیفات بلدیّه

کنت دومونت فُرت در ماه شوال ۱۲۹۶ هـ.ق. اولین رساله قانون نظمیّه و امنیّه تهران را که در آن اختیارات گسترده‌ای برای ادارهٔ نظمیه تهران در نظر گرفته شده بود به شاه پیشنهاد کرد. ناصرالدین‌شاه پس‌از یکی دو فقره اصلاحات آن را تصویب و جهت اجرای آن دستخطی خطاب به کامران‌میرزا نایب‌السلطنه صادر کرد. کتابچهٔ این قانون در ۲۶ صفحه متضمن سواد دستخط‌شاه خطاب به نایب‌السلطنه چاپ و برای‌اطلاع‌عموم اهالی دارالخلافه تهران منتشر شد. نظر به اهمیت این رساله، مفاد آن به شرح زیر ذکر می‌شود:

نایب‌السلطنه این کتابچهٔ قانونی کنت را خواندم تماماً بسیار به قاعده و درست است، یک دو فقره را ما کم و زیاد کردیم ملاحظه کنید همین کتابچه و همین دستخط را در مجلس اوّل دارالشورای که منعقد می‌شود بدهد قرائت کنند، وزرا هم این کتابچه را امضا کرده بدهند به کنت او هم بدهد چاپ کرده منتشر نمایند و از تاریخ امضاء وزراء مشغول اجراء این قوانین بوده ذرّه[ای] تخلّف نشود. همهٔ این قوانین صحیح و محل هیچ ایرادی نیست و لزوماً انشاءً باید مجری شود. همین دستخط را بده کنت ملاحظه نماید بداند ما قواعد را پسندیده‌ایم. سنهٔ ۱۲۹۶.

هوالمستعان

صورت کتابچه اوّل قانونی است که رییس کل ادارهٔ جلیلهٔ نظمیّه و امنیه و تنظیفات بلدیه آنطوان کنت دومنت فُرت نوشته و بندگان اعلیحضرات قوی شوکت شاهنشاهی روحنافداه قبول و امضاء فرموده‌اند. به تاریخ شهر شوال ۱۲۹۶ هـ.ق. مطابق سال توشقان ئیل ترکی.

بسمه سبحانه و تعالی

دستگاه پلیس دستگاه اجرایی است و مراقبت اجرای جمیع قوانین که از طرف دولت به دایرهٔ پلیس القا می‌شود به عهدهٔ او است.

- پلیس مأمور است بر انتظام ولایت و نگاهداری مردم، یعنی تکلیف پلیس است درتمام تفصیلات و وقوعات کلیّه و جزئیّه تحصیل اطلاعات لازمه.
- پلیس مستقیماً و بلافاصله تعلق به اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه روحنافداه و حکمران دارالخلافه دارد. پلیس مامور است براین که مراقبت نماید تا در مملکت بی‌نظمی و بی‌اعتدالی نشود.

- پلیس مکلف است بر این که مواظبت کرده نگذارد احدی حق احدی را مستقیماً یا به واسطه، مجبوراً ببرد و غصب نماید. مقصود از این حقوق عادیّه یومیه است نه مطلق دعاوی و فقط اموری است که به مغلطه و فریب و خدعه‌آور باشد که حل آن تکلیف پلیس است.
- پلیس باید ملاحظه نماید اتفاقات و وقایع عمومی را و همیشه باید در شکوه و ترقی ولایت مراقبت نماید.
- پلیس لازم است توجه در آذوقه و مأکولات مردم داشته باشد و بداند حبوبات راکی‌ها جمع و انبار و حبس می‌نمایند تا درسال گرانی به کار آید.
- پلیس مأمور است براین که هر کسی که باشد شرارت و دزدی و منازعه نماید و یا کسی سکّه قلب بزند یا فتنه و فساد نماید یا خط و مهر بسازد باید تسلط در گرفتن آنها داشته باشد. پلیس لازم است ملاحظهٔ حالت منتسبان خانوادهٔ سلطنت عظمی را نماید.
- پلیس مجبور است از این که همیشه با اهالی نظام متفق و همدست باشد و همچنین اهالی نظام نیز باید با پلیس کمال اتحاد را داشته باشد.
- پلیس لابد است از این که هر وقت از اهل نظام خلافی سربزند او را گرفته صورت واقعه را راپُرت کرده نزد رییس نظام بفرستد که او را تنبیه نماید.
- پلیس مکلف است بر آن که اشخاص مقصر را دستگیر نموده تنبیه نماید. تقصیرشان به هر درجه بوده باشد مگر خانوادهٔ سلطنت عظمی را که در این صورت باید موافق امر مخصوص شاهنشاه رفتار نماید و باید عدالت و حقانیت را منتشر سازد و احکام و قوانین شریعت مطهره را معمول و مجری بدارد و خیرخواهی اهالی مملکت را از همه جهت ملاحظه نماید.
- رییس پلیس حق دارد قوانین خود را بلاواسطه تقدیم حضور مبارک نماید و هر کدام قبول و ممضی شد بعد پلیس مجبور است به موقع اجرا گذارد.
- پلیس باید مردم را محترم بدارد و مراقب باشد مردم را که همدیگر را محترم دارند و همچنین مردم مجبورند که پلیس را محترم بدارند و پلیس مجبور است از این که مواظبت احکام شریعت و قوانین مذهب را نماید. و پلیس باید مراقبت کند اسباب قحط و غلاو موجبات امراض فراهم نشود و دستورالعمل واصله از مجلس حافظ‌الصحه را معمول و مجری سازد.
- پلیس باید تسلط داشته باشد بر این که هر کس خواسته باشد بدون حکم پادشاه برای مداخل خودش از مالیات زیادتر از مردم بگیرد ممانعت نماید و نگذارد.

- پلیس باید درکمال دقت مواظبت داشته‌باشد درخصوص نظافت و تمیزی شهر و وضع ساختن عمارات و نظم و روابط کوچه‌ها، و هم‌چنین باید در باب آذوقه‌و آب مردم منتهای‌مواظبت را داشته‌باشد و همیشه باید احتیاط قحط و غلا را ملاحظه نماید. و ایضاً در باب روشنایی شهر مسئول است و وقتی که در شهر رییس احتسابیه بوده باشد. اجرای فقرات آتیه را پلیس باید به ریاست احتساب حکم نماید از قبیل:

۱. خرید و فروش و نرخ اجناس که در قیمت آنها به همدیگر ستم شریکی نکنند و خوبی و بدی گوشت و غیره و غیره و غیره.

۲. پلیس مکلف است بر این‌که اعلیحضرت شاهنشاه را از همه‌چیز مستحضر و با اطلاع دارد و جمیع تفصیلات را بلاواسطه به عرض پادشاه برساند.

۳. پلیس مجبور است از این که توجه نماید صاحبان ادیان، دین خودشان را محترم بدارند. معلوم است هر کس اطاعت قانون و نظم پلیس ننماید اطاعت حکم شاهنشاهی را نکرده است و هر کس از اطاعت پلیس سر بپیچد از اطاعت پادشاه سرپیچیده است.

در مواد قتل، چنان که شریعت مطهره اسلام حکم فرموده است بلاخلاف و بلااستثنا محاکمه می‌شود. و در قتل عمد و شبه‌عمد و قتل خطا احکام شارع مقدس مطاع و حتمی و لازم‌الاجرا خواهد بود.

کسی که برخلاف پادشاه یا خانواده سلطنت حرف بزند و یا این که در ضدّ پادشاه یا خانوادهٔ او خیال بدرفتاری و تحریک بد در نظر داشته باشد بعد از تحقیق و ثبوت از یکسال الی پنج سال به درجه تقصیرات مقصر با زنجیر محبوس خواهد شد.

کسی که کنکاش و خیالات و تحریک بد در حق دولت بکند و یا افترا و تهمت تحریراً و تقریراً به دولت بزند بعد از ثبوت تقصیر او برحسب حدود تقصیرات از یک سال الی پانزده سال محبوس خواهد شد.

کسی دستخط‌ومهر و امضای پادشاه را بسازد به اندازهٔ تقصیرات او از ده سال الی بیست‌وپنج‌سال حبس خواهدشد ودرمدت حبس دستهای‌اوبا دست‌بند آهن بسته و قفل شده، کلید آن در خدمت پادشاه یا رییس پلیس خواهد بود.

۴. کسی که پول قلب مملکت یا خارجه را سکه بزند و یا بسازد از ده الی بیست و پنج سال با زنجیر گردن محبوس خواهد شد و آن دستی که مرتکب این‌گونه عمل خلاف شده است با آهن بسته خواهد شد.

۵. کسی که قاطع طریق یا دزد باشد و یا رفاقت با آنها نماید چه شغل دایمی او باشد و یا این که اتفاقاً رفاقت کرده باشد، از راه ضرورت به اندازهٔ تقصیر او از یک سال الی پانزده سال حبس خواهد شد.
۶. کسی که زهر به کسی بدهد و مسموم بمیرد، حکم قاتل دارد و اگر تهمت قوی راجع به احدی باشد حبس مؤبّد می‌شود. غیر دواساز و طبیب که برای معالجات بعضی سمومات می‌فروشند، کس دیگر با اطلاع از قصد مرتکب، زهری فروخته باشد چون شریک قتل است، مستوجب یک سال الی پنج سال حبس خواهد بود.
۷. کسی که تریاک می‌کشد از ششماه الی یک سال محبوس خواهد شد.
۸. کسی که کتابی انتشار دهد که بر ضد مذهب یا دولت و ملت بوده باشد از پنج ماه الی پنج سال حبس خواهد شد.
۹. کسی که تهمت زند به کسی مکتوباً یا لساناً به درجهٔ تقصیر او از یک سال الی پنج سال محبوس خواهد شد و از پنج تومان الی یکصدتومان جزای نقدی خواهد داد.
۱۰. کسی که ادوات و آلاتی را مثل فانوس و غیره خراب نماید به اندازهٔ تقصیر او از ششماه تا پنج سال محبوس خواهد شد و از ده تومان تا دویست تومان جریمهٔ نقدی گرفته می‌شود و هم‌چنین کسی که درختی را از خیابانهای شهر می‌برد، یا چشمه و یا سقاخانه را خراب می‌نماید و یا راه‌آب نهرها را برای دزدی آب خراب می‌کند، و کسی که در کوچه و معبر سوراخ درست می‌نماید و فانوس کوچه را می‌شکند به اندازهٔ تقصیر او از یک ماه الی دو سال حبس شده و از یک تومان الی ده تومان جریمه می‌شود.
۱۱. کسی که فریب بدهد و گول بزند دولت را خواه به واسطه و خواه بلاواسطه و یا به اسباب‌چینی، از یک سال تا ده سال حبس خواهد شد و باید تمامی آن وجهی که از آن مَمَر عاید او شده، با تمام بضاعت او ضبط گردیده صرف ایتام و فقرا و ابنیّهٔ خیریه شود.
۱۲. کسی که با پول یا غیرپول اسباب‌چینی نماید، کسی را به مهلکه و مخاطره بیندازد به اندازهٔ تقصیر او از یک سال الی پنج سال حبس خواهد شد، در صورت ثبوت.
۱۳. کسی که مرتکب فعل شنیع نسبت به دختری شود که هنوز به حدّ رشد و بلوغ نرسیده باشد، برحسب تقصیر او از پنج سال الی پانزده سال حبس

خواهد شد و مجبور است که آن دختر غیربالغ را معاش بدهد تا به حدّ بلوغ برسد، و اگر میل پدر و مادر باشد او را می‌تواند به حباله نکاح خود درآورد.
۱۴. کسی که دختر باکره بالغه را ضایع نماید، به اندازهٔ تقصیر او از یک سال الی پنج سال حبس خواهد شد، و یا این که باید به رضایت پدر و مادر آن دختر را تزویج نماید و به قدر مکنت فاعل، از سی تومان الی یک هزار تومان از او گرفته شده به پدر و مادر دختر داده خواهد شد. و اگر طفلی به عمل آید، در صورتی که آن شخص دختر را تزویج ننماید، برای طفل از یک قران الی پنج قران مخارج یومیّه باید بدهد.
۱۵. کسی مصدر فعل شنیع نسبت به زن شوهردار شود و در ادارهٔ نظمیّه محاکمه شده به اثبات برسد به اندازهٔ تقصیر او از یک سال الی پنج سال حبس خواهد شد و از ده تومان تا صدتومان جریمه خواهد داد.
۱۶. کسی که تحریک به دزدی بکند، و یا گناه و تقصیری را بدین‌گونه مرتکب شود به اندازهٔ تقصیر او از یک سال تا ده سال حبس می‌شود.
۱۷. کسی که بد می‌گوید و تمسخر می‌کند مذهب خود را، برحسب حد تقصیر از چهل و هشت ساعت الی ششماه حبس خواهد شد و از پنج تومان الی صدتومان جریمه گرفته می‌شود. و این وجه جریمه به دست یک نفر از مجتهدین داده می‌شود که صرف مصارف مذهبی نماید.
۱۸. کسی که آتش به خانه و مایملک کسی بزند از پنج سال تا ده سال به درجه تقصیر حبس خواهد شد با زنجیر آهن.
۱۹. کسی که زنی را جبراً از کوچه بکشد درصورت ثبوت از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس و از یک تومان تا ده تومان جریمه گرفته می‌شود.
۲۰. کسی که جسارت نموده در ضد شاه اعلانات و نوشتجات در کوچه‌ها بچسباند، هرکس بوده‌باشد. و همچنین کسی که مخالف مردم حرکتی راکرده و اذیت برساند برحسب حد تقصیر او از یک ماه الی پنج سال حبس خواهد شد.
۲۱. کسی که تغییر لباس را برای اجرای نیّت بدی که دارد بکند، مثل این که مردی به لباس زن درآید که داخل به خانه‌ها شود یا اراذل و اوباش که ملبّس به لباس اهل فضل و زهد شوند به اندازهٔ تقصیر از یک ماه الی یک سال حبس خواهد شد و از پنج تومان الی ده تومان جریمه گرفته می‌شود.
۲۲. هرکس لفظاً یا عملاً بی‌احترامی در حق اهالی نظام و یا در حق کسی که

لباس رسمی دولتی دربرداشته باشد نماید، و یا کتک به یکی از آنها بزند از چهل و هشت ساعت الی ششماه حبس خواهد شد و از یک تومان الی ده تومان جریمه خواهد داد.

۲۳. هرکس لفظاً یا ضربةً در حق کسی بی‌احترامی نماید از چهل و هشت ساعت الی دو ماه حبس خواهد شد و برحسب تقصیر از یک تومان تا ده تومان جریمه خواهد داد.

۲۴. هرکس قولاً یا فعلاً در حق وزیری و یا شخص بزرگی بی‌احترامی نماید به اندازهٔ تقصیر او از چهار روز تا دو سال حبس می‌شود و از پنج تومان تا صد تومان جریمه خواهد داد. و هم‌چنین حکم سفرای خارجه نیز مثل وزرای دولت خواهد بود.

۲۵. اگر یک نفر نوکر نسبت به آقای خودش لفظاً یا یداً هتک حرمت نماید بعد از ثبوت به اندازهٔ تقصیر او از ده روز الی دو ماه حبس خواهد شد، و از پنج هزار الی دو تومان جریمه خواهد داد.

۲۶. کتابچه که برای نوکرها مقرر شده بود، هر یک از نوکرهای موظف، باید در دست داشته باشند و کلیه نوکر عبارت است از فراش، قهوه‌چی، آبدار، پیشخدمت، خادم اطاق، آشپز، شاگرد آشپز، شربت‌دار، مهتر جلودار، کالسکه‌چی، ناظر، باغبان و جمیع کسانی که خدمت اطاقی را می‌کنند و خدمات شخصی را می‌نمایند و تقسیم این کتابچه برای تکمیل بصیرت و دانایی دایره پلیس به حالت اشخاص لازم است. هرکس نوکر دارد برای صلاحیت امورات شخصی خودش و انتظام شهر باید نوکر را مجبور به داشتن کتابچه نماید. چنانچه بعد از این نوکرها کتابچه نداشته باشند، از بیست و چهار ساعت الی چهار روز و هشت روز محبوس خواهد شد و از هزار دینار تا دو تومان جریمهٔ نقدی گرفته می‌شود. طبقه کارکنان و عمله‌جاتی که به آنها نوکر گفته نمی‌شود، بر دو قسم است، یکی عمّال ادارات و دیگری کسانی هستند که در جاهای متفرقه به خدمت و انتظامات و مباشری و غیره منصوب هستند. علی‌العجاله آنها در سلک نوکر شمرده نمی‌شوند و دفتر و کتابچه لازم نخواهند داشت.

۲۷. از نوکرهای مردم کسی که از خانه بیرون رفته و بدون اذن آقا خانه را خالی و تنها می‌گذارد، از چهل و هشت ساعت تا یک ماه حبس خواهد شد و از یک قران تا سه تومان جریمه خواهد داد.

۲۸. نوکری که مواظبت و محافظت اسباب خانه را می‌نماید، در صورت خلاف آن، از چهل و هشت ساعت الی سه ماه حبس خواهد بود و از یک قران الی سه تومان جریمه خواهد داد.
۲۹. کسی که نمی‌خواهد در پیش کسی نوکری نماید، نمی‌تواند فوراً بیرون برود، باید هشت روز قبل به آقای خودش خبر بدهد که آقا در این مدت نوکر دیگر پیدا نماید و هم‌چنین آقا نیز حق ندارد به یک دفعه نوکر را بیرون نماید، باید هشت روز قبل به او اطلاع بدهد که جای دیگر برای خود پیدا کند. ولیکن در صورتی که نوکر تقصیر کرده باشد آقا می‌تواند فوراً او را اخراج نماید و آن‌وقت لازم است نوکر را به ادارهٔ پلیس بفرستد. هر کس که می‌خواهد نوکر خودش را عوض بکند مجبور است به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد و آن نوکر هم باید خودش به اداره بیاید و کتابچه‌اش را همراه بیاورد و هر کس تخلف بکند و نیاید بیست و چهار ساعت حبس و از یک تومان تا پنج تومان جریمه گرفته خواهد شد. این فقره به جهت این است که تغییر یافتن آقا و نوکر معلوم شده در دفتر ضبط و ثبت شود.
۳۰. وقتی که کارگر و عمله اطاعت استاد خود را نکند اسباب و چیزی راکه سپردهٔ او است ضایع نماید و بشکند به درجه تقصیر از چهل و هشت ساعت تا یک ماه حبس خواهد شد و آنچه راکه شکسته و ضایع نموده است غرامت گرفته می‌شود.
۳۱. اسبابی که به کاسب‌کاری می‌دهند درست نماید یا تعمیر کند یا پارچه‌ای داده باشند بدوزد، اگر آن را خراب نماید یا موافق سلیقهٔ صاحبش نباشد از بیست و چهار ساعت الی یک ماه حبس شده و مجبور خواهد بود که قیمت و غرامت آن را بدهد، اگر کهنه هم باشد باید در عوضش نو بدهد.
۳۲. کسی که در کوچه‌ها با ورق و وقاپ و غیره قماربازی کند از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس خواهد شد و پولی که در جیب و بغل اوست به عنوان جریمه ضبط و تصرف خواهد شد.
[۳۳]. کسی که مست شده و در کوچه و بازار اغتشاش و بدمستی می‌نماید از چهار روز الی یک ماه حبس شده و از پنج هزار الی پنج تومان جریمه خواهد داد.
[۳۴]. کسی که اسباب نزاع در قهوه‌خانه و چلوپزخانه و غیره بشود یا خودش منازعه نماید از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس شده از یک

تومان الی ده تومان جریمه گرفته می‌شود. اگر صاحب دکان هم در موقع منازعه فوراً به عملهٔ پلیس اطلاع ندهد و منازعه را ابقا و امتداد دهد او نیز شریک جریمه و حبس خواهد بود و در مدت حبس او قهوه‌خانه یا دکان بسته خواهد شد.

۳۵. کسی که به حمام رفته و در آنجا نزاع و عربده کند، از بیست و چهار ساعت الی یک ماه حبس خواهد شد. اگر صاحب حمام دخیل در نزاع باشد از یک تومان الی ده تومان جریمه داده، پانزده روز حمام بسته خواهد شد.

۳۶. کسی که داخل حمام می‌شود باید هرچه اسباب و پول در جیب و غیره دارد به حمامی نشان داده، مخصوصاً بسپارد و همیشه لازم است شاهدی در میانه باشد و حمامی مسئول و ضامن اسبابی است که شخص به او سپرده است. اگر آن را دزد ببرد و یا عیب بکند باید از عهدهٔ غرامت آن برآید. از برای لباس واردین هم حمامی مسئول است، هرکدام تخلف از این حکم نمایند از بیست و چهار ساعت الی پانزده روز حبس خواهد شد.

۳۷. اگر کاروانسرادار از واردین و سکنهٔ کاروانسرا به ادارهٔ پلیس اطلاع و روزنامه ندهد از بیست و چهار ساعت تا پنج روز حبس و از یک تومان تا ده تومان جریمه خواهد داد.

۳۸. هرکاسبی چیزی بفروشد که مورِث تولید امراض یا کسالت‌مزاج بشود، از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس خواهد شد، از یک قران تا پنج تومان جریمه خواهد داد.

۳۹. هر کاسبی که چیز خوراکی می‌فروشد اگر کم‌فروشی نماید، از یک سیر الی پنج سیر از پنج روز تا یکماه حبس خواهد شد، از یک تومان تا پنج تومان جریمه خواهد داد.

۴۰. هر کس اسب در کوچه و بازار بدواند، اَعَمّ از این که به کسی اذیت برساند یا نرساند از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس شده اسب او در دایره جلیله خواهد ماند تا صدوپنج قیمت اسب را به اداره داده اسب را ببرد.

۴۱. هرکس در مسجدی با زن و یا بچه و غیره به غیر قاعده و خلاف، حرکت نماید، از هشت روز الی یک ماه حبس خواهد شد و از یک تومان تا پنجاه تومان جزای‌نقدی گرفته در خدمت یکی از مجتهدین تسلیم صندوق مذهبی خواهد شد.

۴۲. کسی که در کوچه غوغا و بی‌جهت مثل دیوانگان فریاد بزند و بی‌نظمی

نماید از چهل و هشت ساعت الی ده روز حبس شده از یک قران تا پنج تومان جریمه خواهد داد.

۴۳. هر کس منازعه و دعوا نماید از چهل و هشت ساعت تا یک ماه به اندازهٔ تقصیرش حبس شده از پنج قران الی پنج تومان جریمه گرفته می‌شود.

۴۴. کسی که کثافت و زبیل میان کوچه می‌ریزد عوض این که به جای مخصوص زبیل ببرد، چهل و هشت ساعت حبس، از یک قران تا یک تومان جریمه خواهد داد.

۴۵. کسی چیزی را به قیمتی بفروشد که ارزش نداشته باشد، از قبیل نان و کاه و جو و هیزم و زغال و غیره که مایحتاج خلق است، چهل و هشت ساعت حبس از یک تومان تا پنج تومان جریمه خواهد داد.

۴۶. هرکس به طور غیرمستور به کوچه بیاید به اندازهٔ تقصیر او از چهل و هشت ساعت الی یک ماه حبس خواهد شد.

۴۷. هر کس می‌میرد و هر کس متولد می‌شود، کسان آنها مجبور است به اداره خبر بدهند تا در دفاتر موات و متولدین اسامی آنها ثبت و قید شود، هر کس تخلف نماید چهل و هشت ساعت حبس از یک تومان الی پنج تومان جریمه خواهد داد.

۴۸. کسی که تزویج می‌کند یا طلاق می‌دهد یا طلاق می‌گیرد، از طرف زن و شوهر باید به اداره اطلاع بدهند تا در دفتر ثبت شود، هر کس مخالفت کند یک روز حبس از یک تومان الی پنج تومان جریمه خواهد داد.

۴۹. هرکس می‌خواهد به سفری خارج‌از ولایت ایران برود و یا این که از سفر مراجعت کرده باشد، باید به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد. آن‌کس مخالفت نماید، بیست‌وچهار ساعت حبس شده از یک تومان الی پنج تومان جریمه خواهد داد، و این به‌جهت این‌است‌که آنها دردفترثبت شده، واردو صادر معلوم گردد.

۵۰. کسی که از شهر طهران به سفر چهار و پنج ماه بیرون برود، چه هنگام عزیمت و چه در مراجعت باید به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد تا در دفتر نوشته شود. هرکس تخلف نماید بیست و چهار ساعت حبس از یک تومان الی پنج تومان جریمه گرفته می‌شود.

۵۱. کسی که می‌خواهد خانه بسازد و بنای جدیدی نماید که این بنا در سمت کوچه و متعلق به معبر است باید نقشهٔ آن را آورده به اداره پلیس اطلاع بدهد تا معلوم شود چگونه می‌خواهد بسازد و در دفتر نوشته شود. اگر کسی اطاعت ننماید بیست و چهار ساعت حبس از یک تومان تا پنج تومان

جریمه خواهد داد.

۵۲. هرکس قهوه‌خانه جدید می‌خواهد باز کند، یا دکان تازه دایر نماید، هر نوع امتعه در آن می‌خواهد بفروشد مجبور است به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد. اگر خبر ندهد چهل و هشت ساعت حبس از یک تومان تا ده تومان جریمه گرفته خواهد شد.

۵۳. کسی که می‌خواهد خانهٔ خود را عوض کند، باید به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد که ثبت شود، و الا بیست و چهار ساعت حبس از یک تومان تا پنج تومان باید بدهد.

۵۴. هر کس چیزی در کوچه و بازار پیدا نماید، از قبیل اسباب و اسلحه و یا قاطر و الاغ و سایر حیوانات باید آن را به ادارهٔ نظمیه آورده تسلیم نماید. و در عوض به فراخور اندازهٔ قیمت آن چیز انعامی خواهد گرفت. و هر کس پیدا کرد و نیاورد و بعد معلوم شود، از شش روز الی یک ماه حبس و مانند دزد با او رفتار می‌شود.

۵۵. هر کس چیزی گم کند لازم است به ادارهٔ پلیس اطلاع بدهد که مشغول تفحص و پیدا کردن آن چیز باشند.

۵۶. هرگاه صاحب‌خانه و یا دکّانی، خانه یا دکان خود را غفلت کرده باز بگذارد و چیزی به دزدی ببرند، بعد بیاید به پلیس عارض شود، حرف او جزو لاطایلات شمرده، او را نخواهند شناخت و گوش نخواهد داد.

۵۷. کسی که اسباب خود را بدون هیچ محافظ و پاسبان مخصوص جایی می‌گذارد، اگر اسباب او را ببرند پلیس ابداً ضامن آن نیست، اما تجسس دزد را خواهد کرد.

۵۸. کسی که بچه در کوچه پیدا نماید، او را به ادارهٔ پلیس بیاورد. و هرکس تخلف بکند بیست و چهار ساعت حبس و از یک تومان الی سه تومان جریمه خواهد داد.

این مختصر کتابچه که اولین رسالهٔ قانون پلیسی است که مفصل به پنجاه و هشت فصل است تماماً از عرض حضور مهر ظهور و امضاء آفتاب‌ضیاء همایونی گذشته و به تصدیق وزراء عظام دربار سپهر احتشام رسیده است که حسب‌الامرالاعلی تمام فصول به موقع اجرا گذارده خواهد شد. پنجشنبه هفتم شهر شوال‌المکرّم سنهٔ ۱۲۹۶.[۶۹۴]

---

۶۹۴. عکسی از این مندرجات کتابچه در پایان کتاب مرتضی سیفی فمی تفرشی به چاپ رسیده است.

اقدامات قاطعانهٔ کنت در برقراری نظم و امنیت و امور شهری دارالخلافهٔ تهران مخالفتهای پنهان و آشکار را با وی برانگیخت. در بی‌اهمیت جلوه دادن وظایف پلیس رباعی زیر در کوچه و بازار خوانده می‌شد:

شاها تو شدی مرید زندان و پلیس — عاقل ندهد نظم وطن بر ابلیس
یک مو نشود ز... رندان کم — گر نوره شود تمام شهر پاریس[۶۹۵]

دکتر عبدالحسین نوائی دربارهٔ اقدامات کنت و عکس‌العملهای حاصله از آن در میان بعضی از گروهها و افراد می‌نویسد:

... وظیفهٔ وی غیر از مواظبت از سراها و بازارها و بازارچه‌ها جلوگیری از بی‌نظمی اراذل و اوباش شهر بود و جمع‌آوری روسپیان در بعضی از محلات شهر مانند **چاله سیلابی** و **کوچهٔ قجرها** و کوچهٔ غریبان و امثال آن‌که خود از مراکز فحشا و مایتعلق بها بود.

بنابراین کلیهٔ اراذل و اوباش شهر و روسپیان و لواط‌کاران و لواط‌بخشان با کنت ایتالیایی بر سر کین بودند و طرفداران روسپیان و عشاق لواط‌بخشان نیز که معمولاً مردمان ولنگاری بودند، به تلافی سختگیریهای کنت دربارهٔ او تصنیفهای مستهجنی ساختند و چون کنت فرزندان خود را نامهای ایرانی نهاده و لباس ایرانی پوشانده بود دربارهٔ دختر او گفتند:

لیلا را بردند چاله سیلابی
براش آوردند نان و سیرابی
لیلا را بردند دروازه دولاب
براش خریدند اُرسی و جوراب
لیلا را بردند حمام گلشن
کنت بی غیرت چشم تو روشن

فلفل تندم لیلا
دختر کُنتم لیلا
لیلا ملوسه
ننه‌ش عروسه
آقاش دیوثه[۶۹۶]

---

۶۹۵. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۳۹.

۶۹۶. والنتین الکسی یوویچ ژوکوفسکی، **ترانه‌های کوچه و بازار ایران** (سن پطرزبورغ: ۱۹۰۲)، ص. ۸۰ نقل در عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۶۹۰ - ۶۹۱.

... مردم با این تصنیف خواستند لیلا را به روسپیگری و خودفروشی متهم کنند...

... به این هم اکتفا نکردند و وقتی کنت بر عرق‌خوران و میگساران سخت گرفت و دستور داد تا دهانها را بو کنند و هر که را مشروب خورده بود بگیرند، مردم تهران ساختند:

ای می‌خواران سیاه شد روز شما
حکم است پلیس بو کند پوز شما
از من شنوید و می دگر حُقنه کنید
تا بوی کنند بعد از این... شما[۶۹۷]

اما تنها مردم عامی با کنت مخالف نبودند. بلکه برخی از علما و بعضی از روشنفکران نیز با او اختلاف‌نظر داشتند. سرانجام براثر فشار علمای دین و اصرار بعضی از مجتهدین به سردستگی حاج ملاعلی کنی از فقهای متنفذ و توانگر تهران در وظایف پلیس محدودیتی ایجاد شد. زیرا کنت بعضی از امور راکه سابقاً در دستگاه روحانیت و در محضر علما و فقها را حل و فصل می‌شد در حد مسئولیت پلیس قرار داده بود و همین امر علما و فقها را به مخالفت وامی‌داشت. تا این که قرار شد پلیس تنها به حفظ امنیت شهر بپردازد و در اموری که جنبهٔ شرعی دارد یا با مسایل شرعی ارتباط می‌یابد مداخله نورزد.[۶۹۸]

علی‌رغم نارضایی و انتقاداتی که از پلیس تهران به عمل می‌آمد، اقدامات این اداره مورد تایید مقامات مسئول بود و برای قدردانی از خدمات آنها به بعضی از اعضای آن نشان طلا و مدال نقره اعطا گردید. گزارش روزنامهٔ ایران دراین‌باره چنین است:

چون اجزای ادارهٔ جلیلهٔ احتسابیه و امنیت عامهٔ شهر که به ریاست و ممارست کنت دُمنت فُرت و اهتمامات وافیه مشارالیه هر یک در خدمات مرجوعه مراقبت کامل دارند و با کمال درست رفتاری به وظایف تکالیف معینه خود قیام و اقدام می‌نمایند مشمول توجهات اولیای دولت علیه گردیده و مخصوصاً بعضی که در اجرای مقاصد منظوره و نظم و انتظام بلدیه جهدی کامل به عمل آورده‌اند به موجب استدعای نواب اشرف والا

---

۶۹۷. والنتین الکسی یوویچ ژوکوفسکی نقل در همان، ص. ۶۹۲.

۶۹۸. ر.ک: عبدالحسین نوائی، ص. ۶۹۰ - ۶۹۲.

امیرکبیر نایب‌السلطنه دولت علیه حکمران دارالخلافهٔ باهره و غیره‌ها ادام‌الله تعالی اقباله العالی و توسط جناب اشرف امجد سپهسالار اعظم به مراتب مسطوره در ذیل نایل گردیدند:

عباسقلی‌خان نایب‌کل نشان‌وحمایل ازدرجه سیم‌سرتیپی، **عبدالحسین‌خان** مستشار ادارهٔ جلیله نشان و حمایل سرهنگی.

اشخاصی که مدال طلا به آن‌ها مرحمت شده:

میرزایوسف مستشار اداره، نایب‌حسن داروغه، میرزاسیدیحیی، میرزاابراهیم رییس مجلس.

اشخاصی که مدال نقره به آنها مرحمت شده:

عبدالحسین‌خان مستشار، میرزاابراهیم، میرزامحمدحسین کدخدا، میرزا فتحعلی‌خان، میرزاعلی‌خان، میرزامحمد، نایب شعبان، نایب خالق، جهان‌بخش بیک، نایب حسن چالمیدان، باباابراهیم، هاشم‌خان، نایب رجبعلی، میرزامحمدعلی، نایب‌محمدعلی سنگلج، شاهمراد، میرزامحمد پیشخدمت، مشهدی حسن پیشخدمت، نایب کاظم سنگلج.

الحق ادارهٔ جلیلهٔ احتسابیه از مساعی موفوره کنت دمنت فُرت رییس ادارهٔ جلیله نظمیه و امنیت عامه شهر دارالخلافه نهایت منظم و محل تمجید امنای دولت علیه می‌باشد.[۶۹۹]

● تشکیلات اداره نظمیه

اداره نظمیه و پلیس تهران در سال ۱۲۹۷ هـ.ق. دارای تشکیلاتی به شرح زیر بود:

رییس کل ادارهٔ پلیس: کنت دومونت فُرت

نایب کل ادارهٔ پلیس: عباسقلی‌خان

مستشار و صاحب‌منصب اول ادارهٔ پلیس: عبدالحسین‌خان

مستشار ادارهٔ پلیس و رییس مجلس تحقیقات و دعاوی: میرزازین‌العابدین‌خان

مستشار اداره و رییس محلهٔ سنگلج: میرزاسعید

رییس محلهٔ دولت: میرزامحمدحسن

---

۶۹۹. روزنامهٔ ایران، ش. ۴۱۲ بیست و ششم ربیع‌الاول ۱۲۹۷.

رییس محلهٔ چالمیدان و عودلاجان: میرزامحمدحسین‌خان

رییس محلهٔ بازار: میرزاسیداحمد

داروغه دارالخلافه: نایب حسن

نایب کل ادارهٔ احتسابیه و مهندس شهر دارالخلافه: میرزاعلی اشرف‌خان سرهنگ

باقی اجزای پلیس: سیصد و نود و چهار نفر.[۷۰۰]

با توسعهٔ شهر تهران و ازدیاد جمعیت آن، کنت دومونت فُرت با تجدیدنظر در تشکیلات ادارهٔ نظمیه دارالخلافهٔ تهران بر سازمان آن افزود. به طوری که مرحوم اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار ضبط کرده است در سال ۱۳۰۶ هـ.ق. پس از تفکیک امور احتسابیه شهر تهران از ادارهٔ نظمیه، آن اداره دارای پستهای سازمانی با شاغلین زیر بوده است:

نظم‌الملک کنت دومنت‌فُرت امیرتومان، **رییس‌کل‌ادارهٔ‌پلیس،**
عباسقلی‌خان اعتماد نظام، **مأمور خدمت حضرت والا** [نایب‌السلطنه]،
میرزا ابوتراب‌خان، سرتیپ اول (سُوشف) **نایب اداره کل پلیس،**
میرزاسیدیوسف سرتیپ دوم، **مستشار اول اداره،**
میرزامحمدحسین‌خان سرتیپ، **رییس محلهٔ عودلاجان،**
عباسقلی‌خان سرتیپ، **رییس محلهٔ دولت،**
میرزا حسن پسر میرزاتقی کلانتر، سرهنگ و **مستشار اداره،**
میرزا آقاخان سرهنگ، **آجودان رییس و رییس سواران اداره،**
میرزاعبدالرحیم‌خان، **کلانتر و مستشار اداره،**
آقالرخان سرهنگ، **ناظم مأمورین اداره،**
میرزاحسن‌خان‌سرهنگ، **داروغهٔ بازار،**
حاجی میرزا محمدعلی خان سرهنگ، **رییس محلهٔ چالمیدان،**
میرزا سیداحمد سرهنگ، **رییس محلهٔ بازار**
میرزاعبدالغنی، **رییس محلهٔ سنگلج،**
میرزامحمدعلی‌خان نایب سرهنگ، **منشی‌باشی اداره،**
میرزاربیع، **رییس مجلس استنطاق،**

۷۰۰.ر.ک: احسان اشراقی، «پلیس عهد ناصری» **گنجینهٔ اسناد**، (۲) زمستان ۱۳۶۸، ص. ۳.

میرزامحمود، رییس گردشهای شهر،
میرزاهدایت، رییس مخزن اداره،
هاشم‌خان، نایب اول محلهٔ عودلاجان و صاحب‌منصب اداره،
میرزارحیم، صاحب‌منصب و نایب اول محلهٔ دولت،
میرزاعلی‌نقی‌خان، نایب اول محلهٔ چالمیدان و صاحب‌منصب،
میرزاجعفر، نایب اول محلهٔ بازار،
میرزاعلی‌خان، نایب اول چهارسوق و تمام بازارهای شهر،
میرزاعلی، منشی اطاق محاکمات یومیه،
میرزااسماعیل، منشی راپورتهای شهر،
میرزامهدی، مأمور نظم راه‌آهن،
عدد کلیهٔ اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر.[۷۰۱]

کنت دومونت فُرت تا روز سه‌شنبه سوم رجب ۱۳۰۹ هـ.ق. در سمت وزارت پلیس انجام وظیفه کرد. در آن هنگام به واسطهٔ عداوت نایب‌السلطنه و هم‌چنین تعهدی که ناصرالدین‌شاه پس از لغو قرارداد انحصار تنباکو در مورد عزل خارجیان از کارهای مهم دولتی به پیشوایان مذهبی سپرده بود از سمت خود معزول شد و به سمت ژنرال آجودانی و ریاست تشریفات سفرا منصوب گردید.[۷۰۲]

پس از برکناری کنت دومونت فُرت، سیدعبدالله پسر میرزاموسی تفرشی با لقب **انتظام‌السلطنه** به وزارت نظمیه منصوب شد. دکتر فووریه دربارهٔ علت این انتصاب می‌نویسد:

> چون شاه از طرز رفتار پلیس هنگام شورش اهالی پایتخت بهیچوجه راضی نبود و می‌گفت که پلیس نتوانسته بود این حادثه را پیش‌بینی کند، نه جلوی آن را بگیرد رییس آن را عوض کرد و معاون آن اداره یعنی **ابوتراب‌خان** را که مردی زیرک و مهربان است به آجودانی خود برگزیده و مقام معاونت پلیس را ملغی ساخته است.
> ابوتراب‌خان به من گفت که رییس تازهٔ پلیس سیدعبدالله برادر میرزاعیسی وزیر، نایب‌الحکومه طهران این مقام را که تیول نایب‌السلطنه است از او به

---

۷۰۱. محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ضمایم، ص. ۲۷ - ۲۸.
۷۰۲. ر.ک: محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۹۲.

ماهی ۱۰۰۰ تومان اجاره کرده و انصاف این است که این مبلغ برای چنین مقامی بسیار کم است.[۷۰۳]

به طوری که از نوشتهٔ دکتر فووریه مستفاد می‌شود وزارت پلیس در آن هنگام از خط مشی خود منحرف و به مرکزی درآمدزا مبدل گردیده است. دورهٔ ریاست انتظام‌السلطنه در وزارت پلیس چندان به طول نیانجامید. به طوری که اعتمادالسلطنه در خاطرات روز چهارشنبه ۱۸ ذیحجهٔ سال ۱۳۰۹ هـ.ق. می‌نویسد در سفر نهاوند از مرگ سیدعبدالله انتظام‌السلطنه در تهران مطلع شده است.[۷۰۴]

بعد از مرگ انتظام‌السلطنه نزدیک به دو ماه برای ادارهٔ پلیس تهران رییس جدید معرفی نشد و به احتمال سرپرستی این اداره را میرزاعیسی وزیر تهران به عهده داشته است. به طوری که مرحوم اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز چهارشنبه ۶ ربیع‌الاول ۱۳۱۰ هـ.ق. می‌نویسد: «میرزا ابوتراب‌خان که مستشار کنت بود آمد. دستخطی به من نشان داد که شاه ریاست پلیس را به او داده اما نایب‌السلطنه قبول نکرده.» و در خاطرات روز بعد نوشته است: «شنیدم به جهت ریاست پلیس بعضی‌ها تا ده هزار تومان پیشکش می‌دهند. خدا کند به شخصی داده شود که از کنت بی‌دین‌تر نباشد.»[۷۰۵]

باتوجه به این که اعتمادالسلطنه در خاطرات روز شنبه ۱۱ ذیقعدهٔ سال ۱۳۱۰ هـ.ق. از ابوتراب‌خان با لقب **نظم‌الدوله** یاد می‌کند، بالاخره کامران‌میرزا با انتصاب او به ریاست پلیس موافقت کرده و او تا پایان دورهٔ ناصری و آغاز دوره مظفری این سمت را حفظ کرده است.

● طرح جاری کردن آب لارو جاجرود در تهران

با توسعه دارالخلافهٔ ناصری بار دیگر مسئله چگونگی تأمین آب تهران فکر ناصرالدین‌شاه را به خود مشغول کرد. یکی از راه‌حلها آوردن آب رودخانهٔ لار به تهران

---

۷۰۳. ژوانس فووریه، ص. ۲۴۵ - ۲۴۶.

۷۰۴. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۲۳.

۷۰۵. همان، ص. ۸۳۳.

بود که توسط کنت دومونت فُرت رییس نظمیه به شاه پیشنهاد شد. ظاهراً ناصرالدین‌شاه این راه‌حل را پسندیده و به کنت مأموریت داده است تا مطالعات لازم را به عمل آورده و به او گزارش دهد. وی به اتفاق دو نفر از مهندسین مدرسهٔ دارالفنون موضوع را بررسی و به شاه گزارش می‌دهد. نظر به اهمیت اطلاعات داده شده در این گزارش عیناً به نقل آن می‌پردازیم:

تصدق خاک پای فلک‌فرسای اعلیحضرت همایونت شوم
چنانچه شفاهاً به عرض خاکپای مبارک رسانید این چاکر با علی‌خان مهندس و معلم توپخانه در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون و سلیمان‌خان سرهنگ مهندس، رودخانهٔ جاجرود را برای بردن به طهران ملاحظه نمودیم. بعد در باب جاری کردن آب لار در مجرای جاجرود ملاحظات دقیقه به عمل آوردیم تا دهاتی که الان از آب جاجرود مشروب می‌شوند از آب لار مشروب گردند و عمل زرع و آبادی آنها مختل نماند.
بعد از ملاحظه رود جاجرود و تفحص بسیار مکشوف نمودیم که در رودخانهٔ مزبوره شش چشمهٔ طبیعی دیگر هست که اگر در آنها کار کنیم از هر یک، یک سنگ و نیم الی دوسنگ آب می‌توانیم جاری نمود. از آنجا از راه افجه به کنار رودخانهٔ لار رفته ملاحظات لازمه را در خود رودخانه و اطراف آن به عمل آورده از میان رود به سرچشمهٔ بستک رفتیم. پس از دقت زیاد معلوم و مکشوف گردید که این چشمه در میان طبقه‌ای از طبقات کوه است و آب آن از مسافات بعیده و مواقع بسیار آمده مابین دو طبقهٔ غیرقابل نفوذ مجتمع گردیده و از این مجریٰ جریان پیدا می‌کند. پس اگر در این چشمه کار کنیم و در اعماق کوه داخل شده مجری را وسعت دهیم می‌توان ده الی پانزده سنگ آب معتبر جاری کرد. این چشمهٔ بستک به عینه شبیه است به آبشاری که در پانزده فرسخی شهر وین واقع است و اکنون به چاه امپراطور معروف می‌باشد. خود این چاکر با جمع کثیری مأمور آوردن این آب شده بود، بعد از آن که در آن کار کردیم قریب به بیست سنگ آب جاری شد و اکنون قریب به چهل و پنج سنگ آب از این چشمه به واسطهٔ لولهٔ آهن به شهر وین جاری است و اعلیحضرت امپراطور و دولت اطریش قریب هشتاد کرور تومان خرج آوردن این آب به وین کرده‌اند ولی آوردن آب لار و جاجرود به این درجه اشکال ندارد بلکه به آسانی می‌توان به طهران آورد.

پس از ملاحظهٔ چشمه‌های بستک به جانب رود لار رفته آن را به دقت رسیدگی نموده و محقق و معلوم داشت که از رود لار در کمال خوبی می‌توان سی و شش الی چهل سنگ آب به جاجرود آورد و اگر تمام آن لازم نباشد که به سمت ورامین جاری گردد می‌توان یک قسمت آن را برگردانده ضمیمهٔ آب جاجرود کرد و به شهر آورد که اقلاً چهل پنجاه سنگ آب وارد جلگهٔ طهران شده باشد. و در این صورت طهران رود کافی خواهد داشت، زیرا آبی که از کوهستان شهرستانک و سایر جاها به رودخانهٔ لار جاری می‌شود وسیلهٔ اعتبار این آب و اطمینان بزرگی است برای این که بدانیم آب لار خشک نمی‌شود. آنگاه از دنبالهٔ آب مذکور بالارفته از حوالی کوه شهرستانک و کنار رودلار آمده اطراف را رسیدگی نمودیم تا به گردنهٔ لواسان و از آنجا با ملاحظات دقیقه معلوم و محقق داشت که می‌توان این قطعه کوه را به قدر سه هزار ذرع سوراخ کرده به واسطه تونل آب لار را به رودخانهٔ لواسان داخل کرد. درین دره و رودخانهٔ لواسان دقتهای لازمه را بجا آورده تا کنار قریهٔ لتیان که محل تقاطع رود لواسان به رود جاجرود است، همه را از میان رودخانه به طور تفحص آمده مکشوف داشتیم که سی و یک چشمه آب و دو چشمه نفط[۷۰۶] در امتداد این رودخانه واقع است که با یکدیگر جمع شده رودخانهٔ کوچکی ترکیب می‌کند و از آنجا به رودخانه لواسان ریخته می‌شود. برحسب دقتهایی که شده است از این سی و یک چشمه بعد از آن که کار کنیم سی و یک سنگ اقلاً آب تحصیل نموده به روی رودخانهٔ جاجرود می‌توان افزود.

از رود لار تا رود لواسان و از آنجا تا قریهٔ لتیان و نقطه‌ای که باید آب لار به جاجرود ملحق شود و از آنجا تا نقطه‌ای که باید آب جاجرود به طرف طهران برگردانده شود همه را با دقت و بصیرت غوررسی کامل نموده علی‌هذا از روی جرأت عرض می‌کنم اشکالاتی که برای برگرداندن آب لار و جاجرود شنیده می‌شد موقع قبول ندارد و به آسانی می‌توان جلگهٔ طهران را صاحب چهل پنجاه سنگ آب نمود.

هرگاه اعلیحضرت اقدس ظل‌الله درباب آوردن جاجرود به شهر طهران بذل همت و تفضلی فرمایند مرحمت و انعامی بزرگی است که باید عموم اهالی شهر و اطراف شهر در تقدیم شکرگزاری آن تصدق کردن جان و مال در خاک

---

۷۰۶. نفت

پای مبارک دریغ ندارند، به علاوه این علامت بزرگ و اسم بلند ابدالدهر از اعلیحضرت ظل‌الله روحنافداه توجه و امداد ماتریل و مرال[۷۰۷] خود را دریغ نخواهند فرمود و ان‌شاءالله به اقبال بی‌زوال ملوکانه این آب به اسهل وجهی در جلگه طهران جاری شده آنجا را به زودی رشک گلستان ارم خواهد نمود و جان اهل طهران را از تشنگی و بی‌آبی خلاص خواهند فرمود.

صورت مخارج لازمهٔ این عمل

برای کارکردن در چشمهٔ بستک و افزودن آب لار ۲۰۰۰ تومان

برای بازکردن تونل از رودخانهٔلار تا پای‌کوه تقریباً سه هزار ذرع. فی ذرعی پنج تومان ۱۵۰۰۰ تومان

برای ساختن تونل از این سمت کوه تاآن سمت دیگر که رجه ساخته شود ازگچ و آجر و آهک به وسعت سه ذرع و ارتفاع دو زرع، سه هزار ذرع هر ذرعی پانزده تومان. ۴۵۰۰۰ تومان

از پای کوه لواسان الی رود جاجرود باید رودخانه لواسان ساخته شود، طول آن نه هزار ذرع. فی ذرعی دوتومان ۱۸۰۰۰ تومان

برای ساختن تونل از گردنه که آب باید به طهران بیاید، دو هزار ذرع هر ذرعی پانزده تومان ۳۰۰۰۰ تومان

برای ساختن نهری به‌عرض هفت ذرع و عمق چهار ذرع از دم تونل که آب وارد جلگهٔ طهران می‌شود تا دم دروازه چون باید این‌نهر به واسطهٔ حفظ شهر از صدمهٔ سیل خیلی محکم باشد هر ذرعی دو تومان، دوازده هزار ذرع. ۲۴۰۰۰ تومان

برای ساختن در آهنی که دم تونل گذاشته شود تا در وقت سیل خود تونل و شهر را مانع از خرابی شود که از طرف جاجرود گذاشته خواهد شد. ۱۰۰۰ تومان

---

۷۰۷. کمکهای مادی و معنوی.

برای ساختن هفت رشته پل به روی رودخانه‌ای که به طهران می‌آید، در کمال استحکام که هر یک صاحب دوازده ذرع طول و هفت ذرع عرض خواهد بود هر کدام صدتومان. ۷۰۰ تومان

برای ساختن فاصله‌ای که در میان دو نقطه جریان آب لار به جاجرود و آوردن آب جاجرود به طهران می‌باشد تا یک قسمت از آب لار را به رود جاجرود ملحق کرده به طهران بیاوریم. ۴۰۰۰ تومان

برای نهری که از بالای قریه رودک الی پای گردنه قوچک باید ساخت. ۱۲۰۰۰ تومان

[جمع] ۱۵۱۷۰۰ تومان

این مبلغ که جمع آن یکصدوپنجاه و یکهزار و هفتصدتومان است، مبلغی است که بدون کم‌وزیاد با کمال راستی و بصیرت بازدید شده، هرگاه احدی اعمّ از فرنگی یا ایرانی حرفی در این فقره بزند این چاکر ثابت می‌کند که خلاف عرض می‌نماید و مقصودش خیانت است نه خدمت.
هرگاه یک دفعه پنجاه سنگ آب وارد شهر و حوالی آن بشود از روی واقع جمیع اهالی را احیاء فرموده‌اند و فواید زیاد در ضمن آن مندرج است برای دولت و ملت. جمیع اراضی طهران خارجاً و داخلاً بعد از داشتن آب، تماماً زراعت شده باغ و چمن و درختان و خیابانهای باشکوه پیدا خواهد کرد و چنانچه در شهر وینه نظر انور گذاشته است این چاکر متعهد می‌شود از طرف راست دروازهٔ دولت و خیابان و دروازهٔ شمیران را الی سلطنت‌آباد یک قطعه چمن بسیار خوب ترتیب داده درختان و خیابانهای مختلفه در آن غرس کند و تمام آب رودخانه را از وسط جاری دارد، به همان خوش وضعی و صفا که چمن پرار را در وینه ملاحظه فرموده‌اند و به علاوه عمارات مبارکهٔ عشرت‌آباد و قصر قاجار و سلطنت‌آباد و کارخانهٔ باروت‌کوبی و ضرابخانه تمام در میان این چمن و کنار این رودخانه واقع خواهند شد؛ به طوری که تمام این باغات با این چمن و خیابانهای آن در حکم یک باغ واحد خواهند

بود، وسعت دیگر شهر را تا دروازهٔ حضرت عبدالعظیم و غیره تماماً از این آب قسمت داده اراضی خارج شهر که به واسطهٔ بی‌آبی بی‌مصرف افتاده‌اند قیمت اصلی پیدا کرده مردم به میل و رغبت آنها را خریده دهات و باغات و آبادیها خواهندنمود و قیمت آن اگر ذرعی‌ده‌شاهی هم باشد قریب‌به دو کرور خواهد شد. اراضی داخل شهر که مال دولت است و زیاده از پنج کرور ذرع به تخمین آمده همین که صاحب آب شدند از ذرعی ده هزار، الی پنج شش هزار قیمت آنها شده مردم به زودی آنها را خریده آباد می‌کنند و بدون تردید کمتر از دو کرور تومان تنخواه آن نخواهد بود که عاید به دولت می‌شود.

به اعتقاد این چاکر همین‌قدر که مردم اطمینان از کارکردن برای آب داشتن چنین رودی پیدا کردند نمی‌گذارند یک سال بگذرد که تمام اراضی خارج و داخل شهر را که متعلق به دولت است نقد خواهند خرید و منفعتی ازین بزرگتر برای دولت نمی‌تواند تصور نمود.

خلاصه فواید آوردن آب چنین رودخانه در طهران در نظر انور مبارک یقیناً به قدری جلوه‌گر هست که محتاج به عرض این چاکر نباشد.

تصدق خاک پای مبارکت شوم اقل چیزی که علامت و اسباب اطمینان این کار است اعتمادی است که باید اعلیحضرت ظل‌الله به این چاکر داشته باشد زیراکه خود را در چاکری و دولتخواهی حق نعمت‌شناسی طوری ثابت می‌دانم که به خاکپای مبارک قسم، از اول مدت با سعادت سلطنت اعلیحضرت شاهنشاهی هنوز از میان جمیع فرنگیان چاکر اول کس و تنها چاکری است که به شخص اعلیحضرت شاهنشاهی راست گفته و صداقت داشته است و جان خود و اطفال خود را ضامن این قسم می‌دهم. باز در کمال جرأت عرض می‌کنم چاکر صادق‌ترین دولتخواه‌ترین کس است به اعلیحضرت همایونی به‌این دلیل که بی‌غرض‌ترین مردم است در خدمتگزاری و صرفه‌جویی دولت.

پس از آن که این عرایض چاکر در خاک پای مبارک عِزّ قبول یافت عرض و استدعا می‌کند این نقشه را که به نظر مبارک می‌رساند از روی صرفه و دولتخواهی دانسته پسند فرمایند زیراکه در قبول این کار چهار مقصود عمده و نتیجهٔ اصلی موجود است.

اولاً موجب مزید شوکت و اقتدار و مایهٔ ازدیاد شهرت اسم بلند مبارک در تمام دنیا خواهد شد.

ثانیاً از بروز این تفضل ملوکانه که خیر آن راجع به دویست هزارنفر مخلوق طهران و اطراف آن است و همه آنها را از عطش نجات می‌دهند امیدواری عموم مردم را مضاعف نموده در تشکر این فقره از بذل جان و مال دریغ نمی‌دارند و رعیت‌پروری از این بزرگتر متصور نخواهد شد.
ثالثاً چندین کرور زمین خارج و داخل شهر به‌این واسطه صاحب قیمت‌شده نفع کلی از آن عاید دولت خواهد گردید و چندین مقابل خرج این کار را بیرون خواهد آورد و به علاوه آبادی زیاد که خواهد شد اسباب ازدیاد بیوتات و باغات دیوانی شده و هم‌چنین همه قسم کارخانجات لازمه از قبیل کاغذسازی و قندسازی و شیشه‌گری و غیره به سهولت ایجاد خواهد شد و همین قدر که از آب دارالخلافه اطمینان برای مردم حاصل شد ارباب صنایع و کارخانجات خود آمده همه قسم کارخانجات راه خواهند انداخت.
خامساً باغات و عمارات بزرگ دولتی از قبیل عشرت‌آباد و قصر قاجار و سلطنت‌آباد و غیره در میان چمن و خیابانهای بزرگ و درکنار رودخانه اتفاق می‌افتد و واضح است تا به چه درجه برشکوه و نضارت و خضارت آنها خواهد افزود.
خلاصه بعد از آمدن چنین آبی به دارالخلافه طهران آن را در قلیل مدت چهار دفعه بزرگتر از حال شده، رفته‌رفته از شهرهای بزرگ دنیا شمرده خواهد شد و پای‌تخت دولت ایران نیز نامی و مشهور آفاق خواهد گردید.
تصدق خاک پای مبارکت گردم از روی کمال غروری که به صداقت و خدمت و درستی خود دارم صراحةً عرض می‌کنم اعلیحضرتا به همّت بلند و عزم ملوکانه‌ای که در وجود مبارک است ازین یکصد و پنجاه و یکهزار تومان به قول کنت دومنت فُرت چشم بپوشید و به مصرف این نیت خیر و مقصود بزرگ برسانید، زیرا که اولاً این مبلغ برای اعلیحضرت شاهنشاهی چندان عظمی ندارد. ثانیاً در صورت تصور منافع و خریداری که از این آب به عموم مردم و دولت ابد مدت می‌رسد، ملاحظهٔ ضرر آن خیلی آسان خواهد نمود. از برای مواظبت و پاییدن این کار خیلی ممکن است یکنفر از امنای آستان مبارک را انتخاب‌فرمایند ولی هرگاه ازروی حقیقت اگر اعلیحضرت‌همایونی اعتمادی به‌این چاکر دارند اورا به امانت و حق‌شناسی او واگذار فرموده، هیچ پاینده و مواظبی را لازم نشمارند. چاکر نیز برای تأمین و ضمانت این کار سر خود و خون پنج نفر اولاد خود را می‌سپارم و استدعایی که دارد فقط این

است که کلمات غرض‌آمیز و فتنه‌انگیز مردم را در این موقع قبول نفرمایید و مادام که خیانتی مشاهده نفرموده‌اند اغراض مردم را محل اعتنا نشمارند.
باری اکنون راه هیچ اشکالی برای اقدام این کار باقی نیست و فقط صَحّ و امضای ملوکانه دادن اعلیحضرت شاهنشاه روحنافداه را در شروع به کار انتظار می‌کشد و برای حالیهٔ این کار تمام این مبلغ یکصدوپنجاه و یکهزار و هفتصد تومان لازم نیست بلکه همین‌قدر پنجاه الی شصت هزارتومان نقد مرحمت شود که شروع به کار نماید، عجالةً کافی است بعد همین که مردم دیدند در شهر و حوالی آب خواهند داشت. اراضی خارج و داخل شهر را به زودی خریده پول خواهند داد و انجام عمل به آسانی خواهد گردید.
چاکر جان‌نثار[۷۰۸]
آنتوان کنت دومنت فُرت

ناصرالدین‌شاه این طرح را پسندید، اما در عمل نتوانست اعتبار اجرای طرح را تأمین کند؛ پس تصمیم گرفته‌شد تا اهالی تهران را به مشارکت در اجرای آن دعوت نمایند. بدین منظور اعلانی برای آگاهی عموم از سوی اداره نظمیه دارالخلافه به شرح زیر منتشر شد:

شیروخورشید

اعلان

از ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه و امنیت دارالخلافه طهران

بسمه تبارک و تعالی چند روز بود که این بنده برحسب امر و ارادهٔ اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنافداه به همراهی مقرب‌الخاقان علیخان و سلیمانخان مهندس رفته به جهت برآورد آب لار به جاجرود و آب جاجرود به طهران. قبل از وصول به لار در لیستان به حضور مهر ظهور همایونی تشرف جسته شفاهاً اوامر اکیده و تأکیدات بلیغه و افیه در انجام خدمت مرجوعه شرف صدور یافت لهذا برحسب امر قدرقدر به کنار رودخانهٔ مزبوره رفته با کمال دقت برآورد نمودیم. فی‌الحقیقه هرگاه آب مزبور را به طهران بیاوریم من حیث‌المجموع از چهل الی پنجاه سنگ آب به شهر داخل می‌شود و آن وقت عموم مردم زیادتر از قدر کفاف آب خواهند

۷۰۸. ر.ک: حسین محبوبی اردکانی، «پیشنهاد کنت برای آوردن آب لار به تهران»، **یغما** ۲۱ (۱۰) دی‌ماه ۱۳۴۷، ص. ۵۷۹ - ۵۸۳.

داشت، بلکه اراضی بایرهٔ این شهر از خارج و داخل جمیعاً مشروب و دایر گشته دهات و باغها و زراعتگاه خواهد شد و عمّا قریب آبادی طهران به درجه‌ای می‌رسد که بهترین تختگاه قطعه آسیا می‌گردد و بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی روحنافداه مجدداً در شهرستانک امر و مقرر فرمودند که این بنده به اهالی طهران اعلان نماید و اطمینان کلی بدهد که ان‌شاءالله به اقبال بی‌زوال شاهنشاهی در اندک مدت مخارج قلیل رود مزبور اراضی خارج و داخل این شهر را به وفور آب مشروب خواهد ساخت و محض رأفت کامله به نفس نفیس مبارک معاونت کلیه مبذول فرموده یک قسمت از تمام مصارف این کار را جهت آسایش و استراحت بندگان خدا مرحمت نمودند. لازم است که اهالی و ساکنین دارالخلافه‌الباهره نیز از هر جهت در انجام این امر خیر نهایت تقویت و معاونت را بنماید که ان‌شاءالله تعالی به زودی اقدام در انجام این مرام مشهود آید و آب رودخانه مزبوره در نهایت خوبی و آسانی وارد به شهر شود و اینجانب نقشهٔ برآورد آن را در ادارهٔ پولیس حاضر نموده است. از اهالی و ساکنین طهران و اشخاصی که طالب ترقی و آبادی مملکت و وطن خود هستند خواهشمند می‌باشد که زحمت کشیده به ادارهٔ پولیس تشریف آورده با کمال اطمینان با این بنده که خیرخواه ملت و دولت ایران است در اجرای این خیال خیر تقویت و شرکت نمایند. ان‌شاءالله عمّا قریب خواهند دید که به مفاد کریمه **وَ مِنَ الْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ**[۷۰۹] این شهر و اطراف آن به قدرت کاملهٔ خداوندی جل شانه به چه عظمت و آبادی خواهد رسید و برای اطمینان قلبی عموم ناس که معلوم گردد جز رفاهیّت مخلوق و آبادی مملکت منظوری نیست با اطلاع رؤسای ملت و دولت قراردادنامه صحیحی نوشته شده و صورت آن قراردادنامه طبع و اعلان خواهد شد تا هرکس به ملاحظهٔ آن قراردادنامه ملتفت عقاید صحیحه و خیالات عظیمهٔ بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی روحنافدا گشته با کمال میل و اطمینان خاطر شرکت و همراهی نمایند.

رییس اداره نظمیه و امنیه شهر دارالخلافهٔ باهره
کنت دومنت فُرت[۷۱۰]

---

۷۰۹. و از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم. آیه ۲۹ از سوره انبیاء.

۷۱۰. ر.ک: **یادبود تأسیسات آب تهران** (تهران: سازمان آب، ۱۳۳۴)، ص. ۵.

از آنجا که تاریخ انجام این مطالعه و اعلان دعوت مردم به مشارکت معلوم نیست، می‌توان احتمال داد که این اقدام در آخرین سال خدمت کنت در مقام ریاست نظمیه صورت گرفته و به دلیل واقعه رژی کنت فرصت کافی برای توجیه عموم نداشته و بنابراین طرح انتقال آب رودخانهٔ لار به تهران با اقبال مردم روبه‌رو نگردیده و پس از برکناری او مسکوت گذاشته شده است.

● ایجاد قزاقخانه در تهران

ظاهراً در سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا وضع ارتش روسیه و رژه نیروهای قزاق توجه او را به خود جلب کرده و تصمیم می‌گیرد برای گارد مخصوص خود دسته‌ای از نیروی قزاق تشکیل دهد اما در حقیقت «مسئله تشکیل قزاقخانه را نیز باید از جمله امتیازاتی بدانیم که از طرف دولت ایران به روسیه داده شده است.»[۷۱۱]

در سال ۱۲۹۶ هـ.ق. قراردادی بین دولت ایران و چند نفر از افسران روسی منعقد شد و در سال بعد این عده به تهران وارد شدند. لردکرزن دراین‌باره می‌نویسد:

> ... **سرهنگ دومانتویچ**[۷۱۲] که از افسرانی بود که در جنگ ترکمن‌ها زیردست **ژنرال ترکوکاسف**[۷۱۳] خدمت کرده بود، با سه افسر مربی و پنج افسر دیگر برای تشکیل دادن فوج قزاق در تهران مأموریت یافت.
> روسها در این کار پیشرفت درخشانی بدست آوردند. هزار قبضه تفنگ بردان که بهای هر یک سه لیره بود، و چند توپ فلزی برای دو دستگاه توپخانهٔ سبک به عنوان دوست بسیار گرامی خود پادشاه ایران مجاناً از طرف امپراتور روسیه ارسال گردید، و از روی مدل روسی در تهران شمشیر می‌ساختند، و دانه‌ای دوازده قران و نیم می‌فروختند. افراد کاملاً مطابق سبک غربی بی‌هیچ تفاوت ملبس و مجهز شدند و شاه از داشتن چنان دستگاه تمام عیار قفقازی نیک خشنود می‌نمود...[۷۱۴]

---

۷۱۱. ر.ک: محمدعلی جمالزاده، **گنج شایگان**، ص. ۱۰۵.

712. Colonel Dumantovitch.

713. General Terqukasoff

۷۱۴. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۷۴۵.

کرزن هم‌چنین دربارهٔ وضعیت فوجهای قزاق تهران در سالهای ۹۰-۱۸۸۹ م./ ۸-۱۳۰۶ هـ.ق. اطلاعات مفیدی به دست می‌دهد:

دو هنگ قزاق تهران را که قزاقهای ایرانی نام دارند مایه سرافرازی به خصوص پایتخت و افتخار شهریار می‌پندارند. یکی از این فوجها از افراد **طایفهٔ مهاجر** تشکیل می‌شود. دیگری **هنگ بومی** نام دارد، هر دو تحت تعلیمات مربیان روسی‌اند، اما به دلیل نامعلومی فوج مهاجر مواجب بیشتری دریافت می‌دارد و بر هنگ بومی رجحان دارد. من افراد این دو هنگ را در حین رژه و غالباً هم در خیابانهای تهران دیدم، سرو وضع برازنده و شایسته‌ای داشتند و لباس یراق‌دار روسی پوشیده بودند با کلاه بلند پوستی و چرکاسی بلند قهوه‌ای که قسمت میان را با کمربند تنگ می‌بستند و با جهد و تلاشی که از جانب مربیان روسی آنها مبذول می‌شود این دو فوج شاید بهترین نفرات قشون ایران باشند. هرچند عده‌ای از فوج قزاق برای سرکوبی ترکمنهای یموت استرآباد در سال ۱۸۸۹ رفته بودند از قرار معلوم در بدنامی آن شکست سهیم شده‌اند. اسبهای این افراد از آن خود آنان است، ولی سالانه از بابت بها و کارکرد حیوان نفری صدقران اضافه دریافت می‌دارند.

فوجهای قزاق تهران

۱- فوج مهاجر

درجه‌دار و تعداد	مواجب سالانه	جو	کاه	علیق یونجه
یک سرتیپ	۱۴۰۰۰ قران	۳۹ گیروانکه[۷۱۵]	۷۸	۱۹½
دو سرهنگ	۳۰۰۰ قران	۱۹½ 〃	۳۹	۹¾
دو یاور	۲۴۰۰ قران	۱۶¼ 〃	۳۲½	۸⅛
چهار سلطان	۱۸۰۰ قران	۱۳ 〃	۲۶	۶½
یک آجودان	۱۸۰۰ قران	۱۳ 〃	۲۶	۶½
هشت نایب اول	۱۲۰۰ قران	۹¾ 〃	۱۹½	۴⅞
هشت نایب دوم	۸۴۰ قران	۹¾ 〃	۱۹½	۴⅞
یک مشرف (محاسب)	۱۵۰۰ قران	۱۳ 〃	۲۶	۶½

۷۱۵. معادل ۴۱۰ گرم، ر.ک: محمدمعین، ج. ۳، ص. ۳۵۰۹.

یک طبیب	۳۰۰۰ قران	۱۶ ۱/۲	،	۳۲ ۱/۲	۸ ۱/۸
یک وکیل کل	۴۰۰ قران	۶ ۱/۲	،	۱۳	۳ ۱/۴
چهار وکیل	۳۵۰ قران	۶ ۱/۲	،	۱۳	۳ ۱/۴
هشت سرجوخه	۳۱۵ قران	۶ ۱/۲	،	۱۳	۳ ۱/۴
پانصد و شصت تابین	۳۰۰ قران	۶ ۱/۲	،	۱۳	۳ ۱/۴

جیرهٔ روزانه نفری: نایب اول و نایب دوم و افسران پایین‌تر و تابین‌ها جمعاً ۵۸۹ نفر همه روزانه جیره: ۳ ۱/۲ گیروانکه نان، ۲ ۱/۲ سیر پنیر، ۶ سیرونیم گوشت و در تابستان ۵ ۱/۲ سیر انگور و هفته‌ای یک بار هم پلو و خورش. قیمت جیرهٔ روزانه هشت شاهی است.

۲- فوج بومی

یک سرتیب مواجب سالانه ۱۲۰۰۰ قران

بقیهٔ افسران مثل فوج مهاجر

پانصد و شصت تابین مواجب سالانه ۱۸۰ قران

جمع مواجب	۱۵۴۷۴۰
جمع جیره	۸۵۹۹۴
جمع علیق	۶۸۴۹۵
جمع کل	۳۰۹۲۲۹

سربازخانه‌ها[۷۱۶] و اصطبل را دولت فراهم می‌سازد. تابین‌های فوج مهاجر سالانه مواجب و جیره تا ۶۵۵ قران دریافت می‌دارند و تابین‌های فوج بومی تا معادل ۵۳۵ قران. افسران جزء و تابع و غیرمأمور و تابین‌ها هر سال یک دست اونیفرم با پارچه فرنگی و یک دست هم پارچهٔ پشمی ضخیم ایرانی و دودست اونیفرم نخی و یک جفت چکمه که جمعاً سالانه به صد قران بالغ می‌شود. اسلحه و تجهیزات شامل تفنگ‌بردان، شمشیر، زین و افسار را هم دولت می‌دهد. یکی از دلایل خاصیت وجود بیشتر این نفرات آن است که خزانه‌داری ایران عهده‌دار پرداخت مقرری آنهاست. هرچند که این کار توسط

۷۱۶. کرزن در مورد سربازخانه‌های عهد ناصری می‌نویسد: سربازخانه‌های ایران به شکل کاروانسرا ساخته می‌شود و شامل عده‌ای اطاق بدون پنجره، ولی با درهای اضافی است، از هر چهار سمت به محوطهٔ وسیعی راه دارد. تختخوابی در کار نیست و سربازان روی کف اطاق یا فرش می‌خوابند.

افسران روسی انجام می‌شود، ولی این افسران نظارتی در کار ترفیعات ندارند که خود دلیل بی‌قدرتی ایشان است.
جدول ذیل را هم که راجع به دو فوج مزبور است ضمیمه می‌کنم، کل هزینهٔ دو فوج اگر تمام و کامل در فهرست باشند به شرح زیر خواهد بود:

مربیان	۸۰۰۰۰	قران
مترجم	۸۶۶۰	«
فوج اول بابت پرداخت مقرری	۲۲۳۹۴۰	«
فوج اول بابت جیره	۸۵۹۹۴	«
فوج اول بابت علیق اسب	۶۸۴۹۵	«
دارو	۱۲۰۰	«
بابت اسب	۵۸۹۰۰	«
اونیفرم	۵۸۹۰۰	«
سربازخانه و اصطبل	۱۰۰۰۰	«

ولی هیچ یک از این دو فوج برپایه درست و تمام نیست و گاهی فقط ۳۰۰ نفر در خدمت‌اند. در حالی که در تعداد درجه‌داران و مربیان نقصانی حاصل نمی‌شود و به طور متوسط هزینهٔ سالانه از بابت کاهش نفرات تا حدود ۲۰۰۰۰ لیره تقلیل می‌یابد. به سی نفر از تابین‌ها درس موسیقی داده‌اند که دسته موزیک تشکیل می‌دهند.[۷۱۷]

این یادگار شوم عصر ناصری همواره به عنوان نیرویی ضدملی و وابسته به روسیه بر قدرت و اختیارات خود افزود. مجلّه کاوه دراین‌باره می‌نویسد:

... در عهد وزارت جنگ آقا وجیه سپهسالار، سرتیپ روسی قزاقخانه به عنوان قوانین و قواعد نظامی یک جزوه قانون نامه نوشته و دستخط و صحهٔ همایونی را به مجری بودن آن تحصیل کرد. این فصول راجع به ترتیبات فوج مزبور دارای اختیارات زیاد و حقوق متعددی بود برای صاحب منصب روسی از عزل و نصب و انجام دادن و اخراج و تنبیه و غیره و اگرچه آنها به

۷۱۷. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۷۵۴ - ۷۵۵.

موجب فرمان برقرار شده بود و جزو مواد یک قرارنامه میان ایران و روس یا صاحب‌منصب مزبور نبود با وجود براین باز آنها را همیشه مجرا داشته و حق دولت ایران را در نسخ یکی از آن مواد قبول نکردند. در ایام مشروطیت هم هر صاحب‌منصب ایرانی قزاقخانه که با ملتیان و آزادی‌طلبان همدردی داشت و به میل قلبی روسها مخالف بود فوراً عزل و اخراج می‌شد و این فقره سبب این شد که در قزاقخانه بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند و آن فوج خلاصهٔ شرارت و خیانت باشد. هیچ‌وقت از عده و عدد قزاقخانه‌اطلاعی‌صحیح به‌خارج و حتی به‌خود اولیای‌دولت‌نمی‌دادند...[۷۱۸]

با انقلاب کبیر ۱۹۲۱ روسیه و تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی ارتباط افسران روسی قزاقخانه با فرماندهان خود در روسیه قطع شد و پس از چندی تشکیلات این نیرو زیرنظر فرماندهان ایرانی قرار گرفت.

ص. حمل و نقل در دارالخلافهٔ ناصری

● خط آهن تهران - شاه عبدالعظیم

در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. مهندس بواتال ضمن به دست‌آوردن امتیاز احداث کارخانه‌های گاز و برق و راه‌سازی در ایران امتیاز احداث خط آهن تهران - شهرری و یا به عبارتی شاه عبدالعظیم را از دولت ایران تحصیل نمود و پس از چندی ساختمان این خط شروع شد. لرد کرزن دراین‌باره می‌نویسد:

یکی از اقلام امتیازات گروه بواتال که فی‌نفسه اهمیتی نداشت مآلاً درست از کار درآمد. از جمله امتیازاتی که داده شده بود یکی هم رشته خط‌آهنی کوتاه (دکوویل[۷۱۹]) از تهران به زیارتگاه معروف شاه عبدالعظیم (ع) واقع در شش میلی جنوب شهر بود. مزار این مقدس ممتاز در زیر گنبد طلاپوش واقع گردیده است و می‌گویند هرساله ۳۰۰۰۰۰ نفر از تهران به آنجا برای زیارت می‌روند. دسترسی آسان، این محل را نقطهٔ موردعلاقه‌ای در ایام تعطیل و زیارتگاهی محبوب نموده است. پروژهٔ دکوویل هم به جایی نرسید و

---

۷۱۸. «قزاق ایران»، **کاوه**، ش. ۴ هشتم جمادی‌الاولی ۱۳۳۴.

719. Décawville

می‌گویند مقداری از ریلها که به بوشهر رسیده بود در همانجا افتاده است. اما امتیاز به یک سندیکای بلژیکی فروخته‌شد که عنوان آن **شرکت خط‌آهن ایران** است.

امیدوار بودند که آن مقدمهٔ ساختمان راه‌آهن از شمال ایران تا خلیج‌فارس خواهد بود که موضوع آن همواره مطرح است.

۲۰۰۰۰۰۰ فرانک سرمایه هم در بلژیک جمع‌آوری شد، مبلغ اضافی سه میلیون بعداً برای تأمین مخارج سنگین آن و خرید حق امتیاز با صدور سندهای قرضه فراهم آمد. موتورها ساخت بروکسل بود که به صورت قطعات از راه باطوم و بادکوبه وارد کردند.

ریلها را از بلژیک و مقداری هم از روسیه آوردند و با هزینهٔ گزاف (بنابر آنچه به اینجانب اظهار شده جفتی ۴ لیره) از دریای خزر تا تهران حمل کردند. محوطهٔ ایستگاه و ادارات و کارگاه را هم با احتمال توسعه این راه‌آهن از تهران به جنوب ایران جادارو‌بزرگ ساخته‌اند. عرض ریل هم هشتاد سانتیمتر انتخاب شد و در ژوییه ۱۸۸۸ شاه آن خط آهن را افتتاح نمود.[۷۲۰]

... بهای بلیت بسته به درجات مختلف یک سره دو قران، یک قران و نیم و ده شاهی است. میزان فروش در اوقات تعطیل تابستانی روزانه از ۲۰۰ تا ۵۰۰ تومان بیشتر، ولی در روزهای عادی تابستان به ده تا سی تومان و در زمستان به سه چهار تومان تقلیل می‌یابد.

کمپانی چهار لکوموتیو و بیست و یک واگن دارد، پنج کارمند اروپایی و شصت کارگر ایرانی در این دستگاه مشغول‌اند و موتورها کاملاً در دست دستهٔ دوم است.[۷۲۱]

مرحوم حسن اعظام قدسی به نقل از پدرش درباره وضعیت چگونگی این خط‌آهن در اوایل بهره‌برداری می‌نویسد:

وقتی که اطلاع دادند که ترن بخاری یا ماشین دودی برای حرکت دادن مسافرین و زوار به حضرت عبدالعظیم و بالعکس حاضر گردیده، شاید یک هفته نگذشته بود که من روز جمعه در مراجعت از حضرت عبدالعظیم به طهران سوار ترن شدم. محل گرفتن بلیط یک باجه زنانه و مجزا از باجهٔ بلیط

---

۷۲۰. ذیقعدهٔ ۱۳۰۵ هـ.ق./تیرماه ۱۲۶۷ ش.

۷۲۱. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۷۸۴ - ۷۸۵.

مردانه، و همین‌طور محل توقف بانوان در یک اطاق مجزا و مستقل با نیمکتهای مخملی، محل توقف مردها هم صندلی و نیمکتهای مخمل بسیار عالی و کف اطاق مشمع.
اطاقهای بانوان پوشیده و اطاق مردانه دو نمره بود یکی ۱ و دیگری ۲، بلیط نمرهٔ یک، یک قران و نمرهٔ دو پانزده شاهی.[۷۲۲]

مرحوم حجت بلاغی به نقل از مجلهٔ اخبار هفته برخی از مشخصات این خط‌آهن را به شرح زیر ضبط کرده است:

طول این راه‌آهن ۸/۷ کیلومتر می‌باشد و دارای یک خط فرعی به طول ۶/۵ کیلومتر است که به طرف معدن سنگ می‌رود.
عرض راه‌آهن یک متر است.[۷۲۳]
وزن ریل ۲۱ کیلوگرم در هر متر است.
تعداد تراورسها در هر کیلومتر هزار عدد است.
قطر چرخها ۷۵۰ میلیمتر است.
واگنهای خالی ۵/۴ تن و باردار ۹ تن وزن دارد.
مرکز راه مزبور، فعلاً در بروکسل پایتخت بلژیک است.[۷۲۴]

راه‌آهن برای مهمانان‌ویژه و مسافرین عالیمقام از واگنهای مخصوص استفاده می‌کرد

عبدالله مستوفی در شرح اولین سفر خود با این ترن به این مورد اشاره کرده و می‌نویسد:

تمام مردم تهران برای تماشای این چیز عجیب یکبار با ترن به حضرت عبدالعظیم رفتند. حتی تصنیفی هم برای رفتن زنها به این سفر کوتاه نیمه‌زیارتی و نیمه تماشایی ساخته بودند که بچه‌ها در کوچه می‌خواندند. ما هم خیلی مایل بودیم به عنوان زیارت برای تماشای این مَرکَب که وصف آن را از این و آن زیاد شنیده بودیم، سفری برویم. ولی برادر کوچکتر ما علی‌اصغر به آبله مبتلا شده بود و گرفتاری مادرم مجالی به این تقاضا نمی‌داد. کم‌کم آبلهٔ طفل خوب شد و به حمام رفت و مزاجش روبه‌راه گردید و ما توانستیم به وسیلهٔ مادرم از پدرم اجازه و خرج سفر بخواهیم. پدرم

---

۷۲۲. حسن اعظام قدسی، **خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله** (تهران: بی‌نا، ۱۳۴۲)، ج. ۱، ص. ۲۷ - ۲۸.

۷۲۳. به طوری که گذشت کرزن عرض خط را ۸۰ سانتیمتر ذکر کرده است.

۷۲۴. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ج) ۴۶ - ۴۷.

جواب گفت موسیو دنی رییس راه‌آهن از من دعوت کرده که برای رفتن به حضرت عبدالعظیم روزی را معیّن کنم و خبر بدهم، هر وقت رفتم شما را هم می‌برم. بالاخره به اصرار و یادآوریهای ما، روز عید غدیر برای این کار تعیین شد. صبح روز عید با پدرم و آقامیرزارضا هر یک بر اسبی سوار شدیم و به ایستگاه راه‌اهن رفتیم، در آنجا موسیو دنی که مسلماً بلژیکی بوده است، پذیرایی و احترام بجا آورد و واگن مخصوصی به ترن علاوه کرد و تا حاضر شدن واگن، ما را به کارخانهٔ یدک‌سازی ایستگاه برد. تماشای این دستگاه برای من بسیار تازگی داشت.[۷۲۵]

حادثهٔ ناگوار راه‌آهن

در روز شنبه ۲۸ صفر ۱۳۰۶ هـ.ق. بی‌مبالاتی یکی از مسافرین قطار موجب مرگ او شد و همین مسئله خشم دیگر مسافران را برانگیخت و سبب وقوع حادثه‌ای ناگوار گردید. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

از وقایع تازهٔ امروز چنانچه رسم است در این ایام به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌روند. از وقتی که راه‌آهن از طهران به حضرت عبدالعظیم کشیده شده بیشتر عبور مردم از این راه است. امروز چهار به غروب مانده جمعیت زیاد که به زیارت با کالسکهٔ بخار می‌رفتند، شاگرد نانوایی که در کالسکهٔ بخار بود رذالت نموده قبل از این که کالسکه‌ها بایستند خود را پایین می‌اندازد که برود. دامن قبایش به چرخ راه‌آهن گیر می‌کند، می‌افتد زیر چرخ. پا و کمر قطع شده فی‌الفور می‌میرد. مردم لجّارهٔ بی‌تربیت که در این کالسکه‌ها بودند به فرنگی رعیّت روس که بلیتها را می‌گیرد هجوم می‌آورند که چرا تو کالسکه را نگاه نداشتی که رفیق ما این‌طور شود.[۷۲۶] فرنگی هم از ترس فرار می‌کند به اطاق توقفگاه می‌رود و قدری پول سیاه و سفید در میان مردم می‌پاشد که مردم را مشغول کند. همین که آنها مشغول می‌شوند، طپانچهٔ شش لوله را به طرف آنها خالی می‌کند. پنج تیر خطا می‌رود، یکی به سینهٔ مرد خیاطی می‌خورد. فی‌الفور می‌میرد. بعد از این قتل جمعیت به

---

۷۲۵. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۴۸.

۷۲۶. لازم به ذکر است که **لازار پالیاکف** روسی نیز در شرکت راه‌آهن تهران - ری سهیم بود.

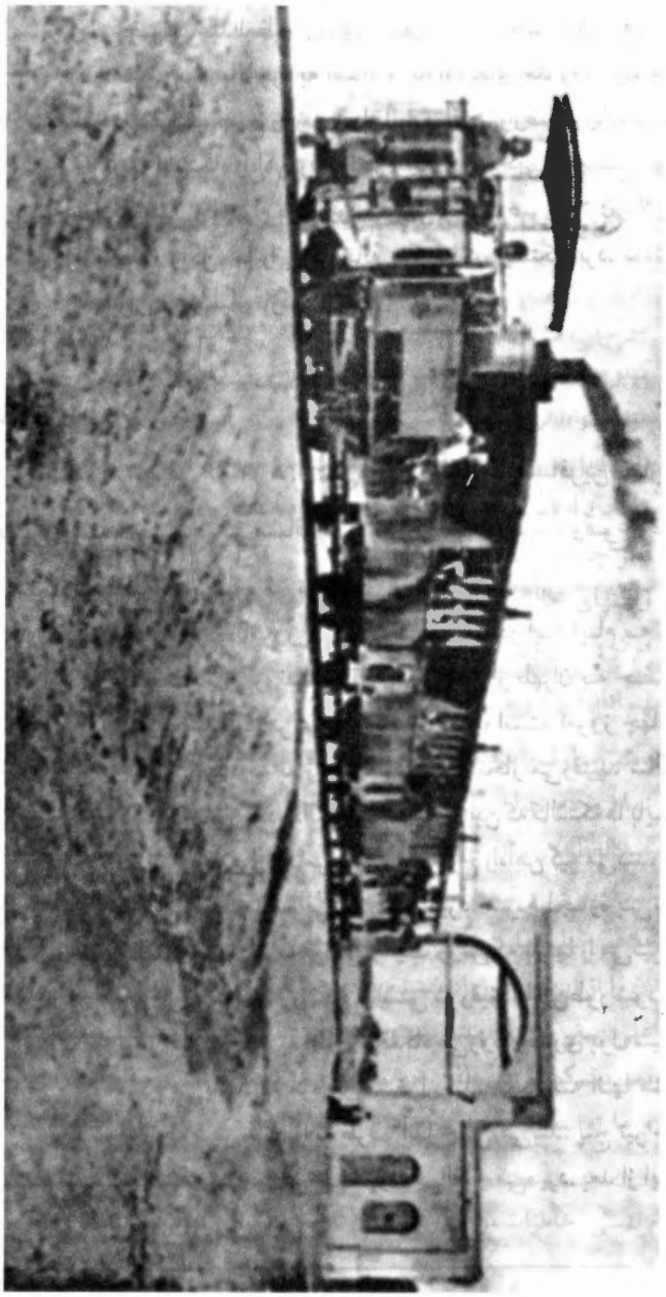

دروازه ماشین دودی و قطار حضرت عبدالعظیم

طرف فرنگی هجوم می‌آورند با چوب و چماق و سنگ فرنگی را به قرار واقع می‌زنند. اعضای بدن فرنگی را مجروح می‌نمایند. حاکم حضرت عبدالعظیم می‌رسد. فرنگی را مجروح و نیم مجروح به خانهٔ خود می‌برد. الواطها که می‌بینند فرنگی را بردند. کالسکه‌های راه‌آهن را می‌شکنند و با نفت آتش می‌زنند، و از سمت شهر کالسکه‌ای دیگر که امین‌الدوله و جمعی بودند طرف حضرت عبدالعظیم می‌رفتند. فرنگی چرخ‌چی این تفصیل را در بین راه می‌شنود اسبها را باز می‌کند سوار شده به طرف شهر فرار می‌کند.
امین‌الدوله و جمعی که در آن کالسکه‌ها بودند مدتی معطل می‌شوند در صحرا، تا کالسکه از شهر برای آنها می‌برند. اما الواطی که پول داده و به مقصد نرسیده بودند صندلی و پرده و شیشه‌های کالسکه را شکسته و غارت می‌کنند. هرقدر امین‌الدوله مانع می‌شود اعتنایی نمی‌کنند. این مقدمه چهار به غروب مانده اتفاق می‌افتد. چون حکومت حضرت عبدالعظیم با امین‌السلطان است تا مغرب از ترس کسی به شاه عرض نکرده بود. آخر ادیب‌الملک اخوی‌زادهٔ من به عرض شاه می‌رساند. خاطر مبارک خیلی متغیر می‌شود. تا ساعت شش با امین‌السلطان و نایب‌السلطنه و وزیر نظام مشغول اصلاح این کار می‌شوند.[۷۲۷]

بعد از آرام شدن اوضاع موسیو دنی صاحب امتیاز راه‌آهن با شکایت به وزارت امور خارجه از دولت ایران تقاضای خسارت کرد. دوستعلی‌خان معیرالممالک بقیه ماجرا را این‌گونه روایت کرده است:

دنی به وزارت امور خارجه شکایت برد و از سفارت بلژیک نیز نوشتند که چون این کار توهین به دولت و شخص سلطان می‌باشد باید دولت ایران سیصد هزار تومان به عنوان خسارت بپردازد و وزیران وقت نیز برای اظهار معذرت به سفارت بیایند.
چون این خبر به شاه رسید سخت برآشفت و گفت: «جواب سفارت بلژیک داده خواهد شد.» همان روز داماد خود آقاسید زین‌العابدین امام جمعه را احضار کرد و ماجرا را با وی درمیان نهاده چارهٔ کار را از او خواستار شد. روز بعد امام جمعه نامه‌ای به سفارت بلژیک نوشت که شاه کار را به من رجوع کرده و لازم است برای مذاکره نماینده فرستاده شود.

---

۷۲۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۶۰۰ - ۶۰۱.

دنی و دو تن از اعضاء سفارت بلژیک در منزل امام جمعه حاضر شدند و با کمک مترجم به مذاکره پرداختند. امام جمعه اظهار داشت دولت تقاضای شما را پذیرفته و بدان عمل خواهد کرد. آنگاه رو به محرر خود کرده گفت تا تلگرافی چند به عنوان آقایان علمای عتبات و ولایات تهیه کند که از امروز سوار شدن به راه‌آهن حرام است.

چون مترجم، دنی و فرستاده سفارت را از چگونگی آگاه ساخت آنان زبان به اعتراض گشودند. امام جمعه گفت: «با آنچه شما خواسته‌اید موافقت شده اینک ما نیز تکلیف خود را انجام می‌دهیم.» بلژیکیها که دیدند کار دشوارتر شد و هرگاه به چنین کاری اقدام شود خسارتشان جبران‌ناپذیر خواهد بود، ناچار از در مسالمت درآمدند و پس از گفتگوی بسیار قرار بر این گذاردند که «نِی زما و نِی زتو رُو دم مزن» آنگاه نمایندگان سفارت رضایت‌نامه سپرده محضر امام جمعه را ترک گفتند.

پس از ساعتی آقازین‌العابدین نزد شاه شتافته جریان را به اطلاع رسانید و شاه یک حلقه انگشتری گرانبها از راه قدردانی او را ارزانی داشت.[۷۲۸]

دکتر جان ویشارد وضعیت راه‌آهن شاه عبدالعظیم را در سالهای پایانی سلطنت ناصرالدین‌شاه چنین به رشتهٔ تحریر درآورده است:

این راه‌آهن سه درجه دارد، اول و دوم و سوم و تفاوت قیمت هر درجهٔ قطار هفت سنت است. جالب است که ناظر باشیم هفت سنت اضافی چه مرتبهٔ اجتماعی عجیبی به وجود می‌آورد. چون تفاوت وسایل رفاهی بین واگنها بسیار زیاد است. درست نیست اگر شخص را سرزنش کنیم که با پرداخت هفت سنت به گروه اشراف می‌پیوندد، بلکه صبحت بر سر آن همه تفاوت میان واگنهاست. واگن درجه یک خیلی راحت است و علاوه از حجرهٔ جداگانه‌ای که دارد، به هر مسافر یک فنجان چای هم مجاناً می‌دهند. حال توجه کنید که با هفت سنت چه امتیازاتی به شخص تعلق می‌گیرد.[۷۲۹]

راه‌آهن حضرت عبدالعظیم در آخرین ماههای عهد ناصری به صورت نامطلوبی

---

۷۲۸. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۰۲.

۷۲۹. جان ویشارد، **بیست سال در ایران**، ترجمه علی پیرنیا (تهران: نوین، ۱۳۶۳)، ص. ۱۱۵.

درآمد. قهرمان میرزا سالور عین‌السلطنه[۷۳۰] این وضعیت را در نخستین روزهای ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۳ هـ.ق./اوت ۱۸۹۹ م. چنین روایت کرده است:

... مدتی بود نرفته بودیم و به کلی از وضع و قاعده عاری بودیم. چه راه‌آهنی! چه کاری! چه وضع مغشوشی! نصف دالان را دیوار کوتاهی کشیده قهوه‌خانه کرده‌اند و در نصف دیگر آجیل‌فروشی و سکنجبین‌فروشی، سیب‌زمینی‌فروشی، نان خشکی، سقا، هر یک گوشه‌ای نشسته متصل به رسم و قاعدهٔ ایران فریاد و داد می‌کنند.

گدا از زن و مرد، کور، عاجز متصل مشغول تکدی و اذیت می‌باشند. دوسه درویش هم در میان قهوه‌خانه و اطاق دالان صداهای گریه خود را بلند کرده مداحی و نقالی می‌کنند. در و دیوار عمارت به یادگاریها و اشکال بی‌معنی که با زغال کشیده و نوشته‌اند مملو است. اگر انسان بخواهد ملاحظهٔ مطالب و عبارات رکیک و سخیف آنها را بکند دو روزکار دارد. خصوصاً سمت زنها و مطالبی که به آنها نوشته‌اند خیلی بامزه است. درست مثل کاروانسراهای بین راه بلکه چندین درجه بدتر. دو اطاق دارد. اولاً اطاقها به دالان در ندارند. در هر اطاقی دو نیمکت گذاشته‌اند. چیزی که از نیمکت به آن اطلاق می‌شود همان پایه و تکیه‌گاه است. رویه و آستر و رنگ هیچ ندارد و شکسته و خراب است. صدای قال مقال قهوه‌خانه و دراویش و نقال و سایر چیزفروشها و مردم بی‌تربیت گوش را کر می‌کرد. خاکروبه و پوست تخمه و سایر میوه‌جات در دالان و اطاق ریخته. هر کس به خیال خود مشغول است. ابداً جای نشستن نیست. با این وضع که تفصیل دادیم یک ساعت ایستاده بودیم. یک نفر آدم معقول هم نیست که مردمان محترم را شناخته اقلاً به ایوان شرقی ببرد که از این جنجال و صدمه خلاص شوند. در باز شد، خواه یک نفر باشد و صد ماشین. خواه صد نفر باشد و یک ماشین. بدون ملاحظه

---

۷۳۰. وی دومین پسر شاهزاده عبدالصمدمیرزا **عزالدوله** برادر ناصرالدین‌شاه است. مادرش تاج ماه خانم دختر شاهزاده علیقلی‌میرزا **اعتضادالسلطنه** بود. در اول بهمن ۱۲۵۰ ش./دهم ذیقعده ۱۲۸۸ هـ.ق. به دنیا آمد. در شعبان ۱۳۰۵ هـ.ق. با لقب آجودان حضور و منصب سرتیپ دوم توپخانه وارد خدمت وزارت جنگ شد. در سال ۱۳۱۳ هـ.ق. به لقب **عین‌السلطنه** مفتخر شد. مرحوم قهرمان‌میرزا در سمتهای نایب‌الحکومهٔ همدان، حاکم ملایر، نایب‌الایاله فارس و نایب‌الحکومه ولایت خمسه خدمت کرد و در نهم مهرماه ۱۳۲۴ در تهران درگذشت.

مثل گلهٔ گوسفند که از گرگ رمیده باشند به حالت اجماع می‌دوند و در این دویدن کلاهها می‌افتد، زمینها می‌خورند، کفشها از پا خارج می‌شود که خیلی بیشتر اسباب معطلی آنها می‌شود. در وقت رفتن به اطاقهای ماشین هم ابداً ملاحظهٔ بلیت که گرفته و در دست دارند نمی‌کنند. به هر کجا شده داخل می‌شوند. بعد اجزاء راه‌آهن یا سئوال می‌کنند یا می‌گویند اطاق فلان است. آن‌وقت اختیاراً یا جبراً به جای خود می‌روند. اطاقهای ماشین کثیف‌تر از گار[۷۳۱] بود. خدا شاهد است روی نیمکتهای مخملی به شدت خاک نشسته بود که رنگ قرمز مخمل پیدا نبود. رنگ خاک شده بود. شیشه‌های پنجره‌ها را برداشته و در عوض حلبی گذاشته‌اند. آن هم نه حلبی سفید، از حلبی سیاه که نفت آن را از روسیه می‌آورند...

حقیقت من‌بعد نباید با راه‌آهن رفت. مدتها بود نرفته بودیم و از وضع و قاعده بی‌خبر بودیم و الا هرگز این مرتبه هم نمی‌رفتیم. تقصیر خود اهل مملکت است و الا روز اول خیلی نظم داشت. از بس الواطی و شرارت و هرزگی کردند به این شکل شد. در حقیقت این هم زیادی است. قابلیت این را هم نداریم.[۷۳۲]

مرحوم جعفر شهری در توصیف واگنهای این ترن و مزاحمین آن در شرح مفیدی چنین نوشته است:

واگنهای این وسیله قسمت وسطش مخصوص زنان محفوظ و پوشیده ساخته شده بود و دو طرفش با حفاظی از طارمی آهن جهت مردان و دو ایوان در جلو و عقبش برای مسافران ایستاده همراه چند میلهٔ آهن که سقف آن را نگاهداشته بود. نیمکتهای آن شبیه نیمکتهای بیمارستانها با تخته‌هایی از هم گشوده در سه نفر ظرفیت که چهار از این نیمکتها دوبه‌دو مقابل هم قرار گرفته راهرویی از وسطشان گذشته تشکیل کوپه‌ای می‌داد و جلو و عقب هر یک از اینها دستهٔ ترمزی[۷۳۳] برای خود اطاق که جهت حفظ از مزاحمت

---

۷۳۱. ایستگاه

۷۳۲. قهرمان‌میرزا سالور، **روزنامهٔ خاطرات عین‌السلطنه** (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ج. ۱، ص. ۸۳۸ - ۸۳۹.

۷۳۳. میلهٔ آهنی عمودی شبیه هندل اتومبیل که انتهای آن را با گرداندن زنجیری به دور خود می‌پیچاندند و کفشکهای ترمز را به هم می‌چسباندند و آن را متوقف می‌کردند.

مسافرانِ فضول غالباً به میلهٔ لبهٔ اطاق قفل شده بود[۷۳۴]. داخل اطاقها قهوه‌ای و بیرون آنها رنگ سبز شده بود و شاید هم اختیار رنگ سبز از جهت سیاست کسبی کمپانی که علاقهٔ ایرانیان را به رنگ سبز تشخیص داده بود که خاص سادات می‌باشد و این ماشین نیز در راه زیارتگاهی از سادات به کار می‌پرداخته است.

در هر کدام از واگنهای آن چراغهایی نصب شده بود که یک روی چراغها، کوپهٔ زنانه و یک طرفش قسمت مردانه را روشن می‌نمود. چراغهایی که در فانوسهایی جاسازی شده از لامپاهای نفت‌سوز نمره ده روشنایی گرفته با شیشه و در و بست و بند حفظ شده بود.

خط این قطار از خط واگن عریض‌تر و از ریل آهن دولتی که بعدها به ایران آمد باریکتر و تنها یک دو راهی میان راه نزدیک دولت‌آباد داشت که فقط روزهای شلوغی که از دو طرف قطار حرکت می‌نمود، مورد استفاده قرار می‌گرفت، ظرفیت هر واگن آن چهل نفر نشسته بود که در تعطیلی‌ها در آن تا صد مسافر و زیادتر حمل می‌شدند و در هر رفت و برگشت که با چهارده اطاق حرکت می‌کرد بیش از هزار و پانصد مسافر را جابه‌جا می‌نمود.

... وقتی که از دروازهٔ ماشین دودی خارج می‌گردید، جماعات کثیر از بچه و بزرگی بودند که به دنبال آن دویده، از در و پنجره و بدنه اطاقهایش بالا رفته به آن می‌آویختند؛ تا به دوراهی می‌رسید که یا ادامه داده باز به آن می‌چسبیدند، یا به قطاری که از طرف شاه عبدالعظیم می‌آمد، بند شده برمی‌گشتند.

البته در هر قطار یکی دو مأمور امنیه و آژان برای رفع مزاحمت آنان گمارده شده پست می‌دادند، اما کجا یکی دو پاسبان برابری با چند صد لش و لات می‌توانست داشته باشد؟ که از هر طرف ردشان کرده از طرف دیگر حمله‌ور می‌شدند. و همچنین اگر امنیه‌ها و آژانها از خود کشیک و دیده‌بان می‌گماردند، آنها نیز غافل نبوده چند تن از خود را به مواظبت آنها می‌گذاشتند در اینعلم و اطلاع که آژانها یا امینه‌ها در کدام قسمت از قطار و در

---

۷۳۴. در روزهای خلوت کارگران گار ماشین که از شهر به شاه عبدالعظیم می‌رفتند چون جاده سرازیر بود یا یکی دو واگن بی‌آتشخانه راهی می‌شدند که ترمز آن به کارشان می‌آمد، گاهی هم تعدادی مسافر با خود حمل می‌کردند. واگنهای جمع شده را لوکوموتیو عازم به شهر عودت می‌داد یا آتشخانه که آخر هفته برای شب جمعه رفته بود، روز جمعه به شهر می‌آورد.

کدام واگن می‌باشند تا آنها به قسمت دیگر واگنهای دیگر نقل مکان بکنند و ای کاش که کار به همین بالا پایین پریدنها خاتمه یافته دست به ناهنجاریهای دیگر نمی‌زدند که چندان که کنترل بلیت از واگنی به عمل آمده، راحتی خیالشان فراهم می‌گردید در آن ریخته داخل جمعیت شده در زمرهٔ بلیت‌دارها محسوب می‌شدند و از این هنگام بود که شرارتها و مزاحمتها و بی‌ادبیهای غیرقابل توصیفشان شروع می‌گردید...[۷۳۵]

استهلاک واگنهای راه‌آهن حضرت عبدالعظیم بسیار بالا بود. حسن اعظام قدسی در این‌باره نوشته است:

بعد از چندی مخملهای اطاق بانوان پاره، و توقفگاه مردانه هم تمام پاره و برده شد و جز چوب چیزی باقی نماند، و شکایت کمپانی هم که البته به جایی نرسید، زیرا زیارت با ترن از طرف بعضی از علما نهی شده بود، به این جهت پاره‌کردن مخمل نیمکتها را به رأی خود مُصاب می‌دانستند.
در سفر دیگری دیدم صندلی و نیمکتها از مشمع مشکی و لاکی درست و حاضر شده است، بعد از چندی آنها را هم پاره‌پاره کردند، و بالاخره تبدیل به چوپ و تخته گردید. و نیمکتهای چوبی هم تا چندی بودند که ناچار آنها هم چون شکسته شده بود همه را جمع کرده اطاق را آجرفرش و در یک طرف هم یک سکوی آجری ساخته شد...[۷۳۶]

این راه‌آهن تا اواسط سال ۱۳۳۲ ش. حدود ۶۷ سال دایر بود و تصنیفهای عامیانه‌ای نیز درباره عدم کارآیی و شرایط نامطلوب آن ساخته شده بود که قسمتی از یک نمونهٔ آنها چنین بود:

صدساله ماشین دودی شهر ری ناله زنون راهش و بنموده طی
این ترن کهنه قشلاقیه از بدنش اسکلتش باقیه
شیوه‌اوسوت‌زدن‌وفش‌فش‌وهوهو بود
خالقزی‌جون مشتری دایمی او بود
نیست عجبی گر همه جاش داغونه سن و سالش اندازه ننجونه

* * *

۷۳۵. ر.ک: جعفر شهری باف، **تهران قدیم** (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص. ۱۶۸ - ۱۶۹.
۷۳۶. حسن اعظام قدسی، ج. ۱، ص. ۲۸.

توش بنشینی حوصله‌ات سر میره　　از خر وامونده عقب‌تر میره
اینکه توچشمت‌میره دایم‌چیه؟　　دود زغال‌سنگ‌ماشین‌دودیه
یکهودیدی‌چرخ جلوش از سرجاش کنده‌شد
میره و پیچش وسط جعده پراکنده شد
اینکه شده شهره به آهستگی　　ناندارد راه بره از خستگی[۷۳۷]

سرانجام به سبب بی‌نظمی‌ها و حادثه‌آفرینی‌ها و هم‌چنین با ازدیاد دیگر وسایل نقلیه عمومی مانند اتوبوس و کرایه و تاکسی حرکتش متوقف و صدای سوتهایش خاموش گردید. ایستگاه آن که در ضلع شرقی خیابان ری، جنوب خیابان خراسان و شمال خیابان شهید یزدی (شهرزاد سابق) واقع شده بود به پارک تبدیل شد و نمونه‌ای از ترنهای بخاری یا به اصطلاح عامه ماشین دودی در آن به نمایش گذاشته شد.

● **تراموای اسبی تهران**

شرکت راه‌آهن حضرت عبدالعظیم به منظور جبران ضرر و زیانهای حاصله از واقعهٔ راه‌آهن درصدد برآمد امتیاز ایجاد تراموای اسبی تهران را از فابیوس بواتال خریداری کند. لرد کرزن دراین‌باره می‌نویسد:

[شرکت خط‌آهن ایران] به منظور جبران ضرری که تحمل می‌نموده در سال ۱۸۸۹ [۱۳۰۶ هـ.ق.] امتیاز کشیدن واگن اسبی تهران را از آقای بواتال خریداری کرده است که خطوط آن در حال حاضر به طول پنج میل در خیابانهای پایتخت امتداد دارد و در موقع اقامت اینجانب در تهران برای عبور و مرور افتتاح شده است.[۷۳۸] اکنون کمپانی دوازده واگن دارد و سی و شش تا دیگر هم سفارش داده است و اصطبل برای صدوپنجاه اسب که بیشتر از روسیه وارد می‌شود و چهل نفر هم کارگر تهیه شده است. بدبختانه این خط را بدکار گذاشته‌اند و تراورسها اریب نصب شده است و ریلها به جای این که هم سطح زمین باشد بالاتر تعبیه شده است. بعداً به خیال

---

۷۳۷. «ماشین دودی شهر ری» راه و بار، ج. ۱ (۲) اردیبهشت ۱۳۶۳، ص. ۲۴۹ - ۲۵۰.
۷۳۸. کرزن در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هـ.ق. به عنوان خبرنگار روزنامهٔ تایمز به ایران آمد.

افتادند همین رشته را به حومهٔ شهر هم توسعه و در صورت امکان تا ناحیهٔ ییلاقی قلهک امتداد دهند...[۷۳۹]

به طوری که دکتر فووریه نوشته است نخستین خط واگن اسبی تهران در ۲۰ نوامبر ۱۸۸۹ م./۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ هـ.ق. افتتاح شد:

امروز شاه رسماً اولین خط تراموای را در طهران افتتاح نمود. این خط که از میدان توپخانه به سمت مشرق می‌رود از خیابان چراغ گاز و مقابل بازار پامنار نزدیک سفارت روس می‌گذرد. واگنها را طوری ساخته‌اند که یک قسمت وسط آنها محفوظ و پوشیده است تا زنها در آنجا بنشینند و با مردها مخلوط نشوند.

بیم آن می‌رود که این کار که امتیاز آن به یک شرکت بلژیکی واگذار شده دوامی نکند، مگر آن که روحانیون آن را به نفع خود تشخیص دهند و دست از مخالفت بردارند.

تراموای برای طهران بسیار مفید است و به پیاده خدمت بزرگی می‌کند زیرا که عبور از خیابانها مخصوصاً از خیابان چراغ‌گاز به علت کثرت سواره و شتر برای شخص پیاده اشکال فراوان دارد.[۷۴۰]

پس از گذشت چندی شرکت تراموای تهران دایره فعالیت خود را توسعه داد و چند خط دیگر نیز دایر کرد. مرحوم جعفر شهری مسیر این خطوط را به شرح زیر ضبط کرده است:

اول: خط بازار که تا آخر خیابان لاله‌زار نزدیک خیابان رفاهی رفت‌وآمد می‌کرد.

دوم: خط خیابان شاه‌عبدالعظیم که از بازار به راه می‌افتاد و ناصریه و چراغ برق را طی می‌کرد و از خیابان ری می‌گذشت و با پشت سرگذاشتن هفت دوراهی به گار ماشین (ایستگاه ماشین دودی) می‌رسید.

سوم: خط باغشاه که از بازار حرکت می‌کرد و بعد از شش دوراهی به دروازهٔ باغشاه می‌رسید.

چهارم: خط دروازه‌قزوین که‌از میدان‌توپخانه حرکت می‌کرد و پس از گذشتن

---

۷۳۹. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۷۸۶.

۷۴۰. ژوانس فووریه، ص. ۱۲۶.

از چهارراه‌حسن‌آباد سرازیر می‌شد به‌میدان‌شاهپور (دروازه‌قزوین) می‌رسید. خط دیگری هم قبلاً از گار ماشین به طرف خیابان اسماعیل بزاز [مولوی] و به پاقاپق (میدان اعدام/خیام) می‌رفته است که چون از زیر بازارچه زعفران‌باجی می‌گذشته و صاحب بازارچه منتسب به دربار و سردستهٔ مطربهای زنانهٔ آن بوده است و بیم آن می‌رفته است که بازارچه‌اش را بلرزاند و خراب بکند، لشوش را وادار به مزاحمت آن می‌کرد که با سنگ زیر چرخ گذاشتن و خارج ساختنشان از خط و جلو راه اسبها چاله‌کندن، عبورش را قطع کنند که ناچار کمپانی خط آن را جمع می‌کند.[۷۴۱]

مرحوم اعظام قدسی دربارهٔ محل حرکت واگنهای اسبی در خیابانها و سربالایی‌ها می‌نویسد:

دو متر از قسمت غربی هر خیابان (غیر از خیابان چراغ برق که در سمت جنوب) خط ریل آهن واگن بود که چرخها از روی ریل حرکت می‌کرد.
... چون از دوراهی معروف به دارالفنون تا آخر لاله‌زار سربالایی بود و دو اسب برای حرکت واگن کافی نبود. همیشه سه الی چهار اسب بسیار قوی و درشت با اطفالی به سن چهارده پانزده ساله سوار اسبها منتظر آمدن واگن از بازار بودند، در آن موقع یکی از اسبها با دردست داشتن مهار اسب به واگن بسته می‌شد و با زدن یک شلاق از دست سورچی (راننده)، اسب در کمال سهولت واگن را حرکت می‌داد و تا آخر لاله‌زار می‌رسانید.[۷۴۲]

به طوری که مرحوم بلاغی می‌نویسد کرایهٔ هر نفر ده دینار و پانزده دینار بود.[۷۴۳] مسافران برای سوار شدن به واگن باید بلیت خریداری می‌کردند. مرحوم اعظام قدسی دربارهٔ چگونگی کنترل بلیت مسافران و جای واگنها و طویلهٔ اسبهای آن می‌نویسد:

وقتی واگن به یکی از دوراهیها می‌رسید توقف می‌کرد تا واگن دیگر رد شود، در این موقع یک نفر به نام ممیز از ترن تازه‌رسیده پیاده و به ترن قبلی سوار و بلیتها را ممیزی و پاره می‌کرد و اگر کسی ندانسته بلیت خود را دردست نداشت به دستور ممیز بلیت صادر می‌شد. این عمل تا دوراهی دیگر تمام و ممیز پیاده و به واگن دیگر می‌رفت...

---

۷۴۱. جعفر شهری‌باف، ص. ۱۶۷.
۷۴۲. حسن اعظام قدسی، ج. ۱، ص. ۲۷.
۷۴۳. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ج) ۴۸.

اول چهارراه خیابان لختی (سعدی امروز) به طرف شرق تا محل شرکت تلفن [خیابان اکباتان] تمام محوطهٔ واگن خانه بود که یک قسمت آن جای واگنها مسقف بود، قسمت دیگر اصطبل، طویله اسبها بود که واگنها از ساعت دو از شب گذشته تمام از خطوط خود به محل توقفگاه [می‌آمدند] و کارمندانش به خانهٔ خود می‌رفتند.[۷۴۴]

مرحوم جعفر شهری در توصیف دقیقی از واگنهای ترامواى اسبی تهران می‌نویسد:

این واگنها شبیه واگنهای باری قطار بدون دیواره دارای سه محل برای مسافران نشسته و دو محل در عقب و جلو آن برای مسافران ایستاده بود که یکی از آن سه محل برای جلوس خانمها که با در و دیوار و حفاظ در رعایت شرایط مذهبی ایران که زنها در آن استتار کامل بوده باشند در وسط واگن ساخته شده بود و دو محل دیگر جهت مردها که هر یک جای دوازده مسافر در دو نیمکت مقابل هم تعبیه شده بود. مکانهای ایستاده هم دو ایوانک در محلهای واگنچی بود که با طارمی محفوظ شده بود. اگرچه جز قسمت زنانه که در و شیشه و پرده داشت بقیهٔ آن باز بود و جز حفاظی آن را نپوشانده بود، اما با همان سادگی با چنان ظرافت و زیبایی ساخته شده بود که هر بیننده را مجذوب می‌کرد. نیمکتهای چوبی راحت لاک و الکلی و دیوار و سقفی در همان رنگ که با تخته‌های باریک جفت و جزم هم پوشانیده می‌شد، سپرها و دیواره‌های جلو و عقبش که با سلیقهٔ خاصی رنگ‌آمیزی سیاه و سبز شده بود، زیبایی دل‌انگیزی یافته بود.

سقف آن را چهار میلهٔ آهنی از چهار طرف بر سردست گرفته بود، لبهٔ سقفش با کنگره‌هایی زینت شده بود، دودکش دوچراغ لامپا از فانوسهای داخل آن از یک طرف اطاق زنانه و از یک طرف قسمت مردانه را روشن می‌کرد با بادگیرهای خوش‌ساختی از بالای آن بیرون آمده بود و دو زنگ برنجی شبیه زنگهای مدارس یا زنگ گردن قاطر در دو طرف آن بالای سر واگنچی آویخته شده بود و دستهٔ ترمزی شبیه هندل، یکی از جلو و یکی از عقب به صورت عمودی از سپرهای پس و پیش آن بالا آمده بود.[۷۴۵]

---

۷۴۴. حسن اعظام قدسی، ج. ۱، ص. ۲۷؛ مرحوم جعفر شهری از توقفگاه دیگری نیز در پایین‌تر از خیابان خراسان نام برده و می‌نویسد که تعمیرات واگنها در توقفگاه اخیر انجام می‌شد. ر.ک: جعفر شهری‌باف، ص. ۱۶۴.

۷۴۵. همان، ص. ۱۶۵.

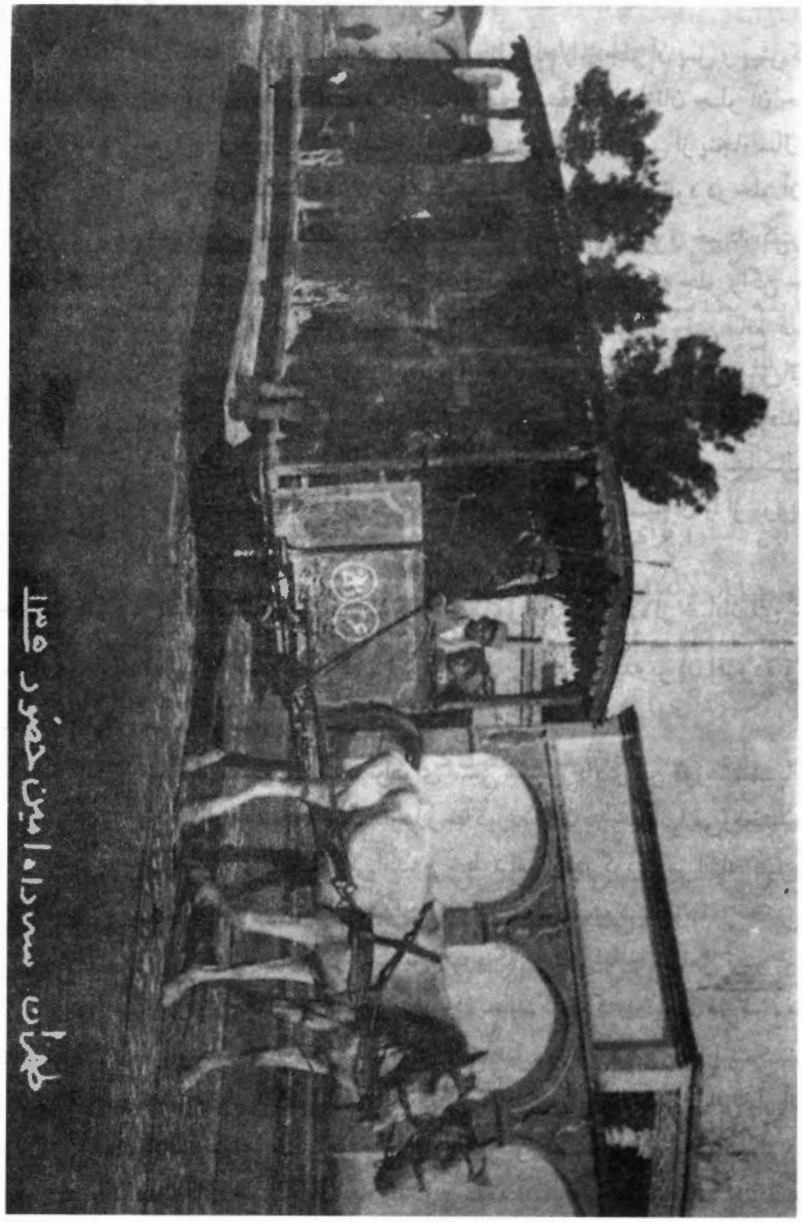

ترامواى اسبى تهران

مرحوم شهری از مزاحمتهایی که بعضی از افراد برای عبور ترامواى اسبی پیش می‌آوردند نیز یاد کرده و نوشته است:

می‌گفتند در ابتدا که به کار افتاده بود، تا مردم را از جلو آن پس و پیش کنند و راه را برای آن باز کنند، مردی سوار بر اسب شیپورزنان جلو آن حرکت می‌کرد! و این نمی‌توانست از حقیقت دور باشد که پس از پنجاه سال که از عمر آن می‌گذشت هنوز مردم بی‌ادب با تردد بی‌خیال خود در جلو آن مانع عبورش می‌شدند که بیشتر وقت واگنچی به زنگ زدن و خبردار گفتن آنان می‌گذشت و از افتخارات لشوش و لوطی‌باشیها بود که جلو واگن حرکت می‌کنند! و از مردم‌آزاریهای بچه‌لاتها که با پیشاپیش آن رفتن مانع عبورش می‌شدند و چه زیاد بی‌شعورها و از خودراضیها که چون واگنچی زیاد زنگ می‌زد و فریاد می‌کشید: با دشنام و توپوزی که به اسبهایش می‌زدند از او می‌خواستند تا در خیابان به آن پهنی، از آن طرفش برود! و چه بسا سالمندان و پیرخرفها که هنوز غیرممکن بودن تغییر مسیر آن را از روی ریل نمی‌دانستند.[۷۴۶]

عبدالله مستوفی ضمن شرح مشکلات عبور و مرور عابرین پیاده از خیابانهای خاکی و کف‌سازی نشده تهران به مشکلاتی که ترامواى اسبی در این زمینه بر آن افزوده و برای ساکنان خیابانهای مسیر ترامواى به وجود آورد می‌نویسد:

از اواخر ناصرالدین‌شاه، ترامواى اسبی هم قوز بالای این قوزها شد. با خاک و خاکروبه‌هایی که خرک‌دارها و خاکروبه‌کشها در خیابانها می‌ریختند، طبعاً کف خیابانها هم بالا می‌آمد، و خط ترامواى در گودی می‌افتاد. آب و گل روی خط را می‌گرفت. اسبهایی که به ترامواى بسته شده بود، در بعضی نقاط تا زانو در آب راه می‌رفتند. این آب و گل و لجن با چهار نعل رفتن اسبهای ترامواى، چه بر سر عابرین می‌آورد، بماند. گاهی که یخبندان می‌شد، مجبور می‌شدند یک دوروزی ترامواى را تعطیل، و با دیلم یخها را بشکنند، تا ترامواى راه بیفتد. ادارهٔ راه‌آهن یکبار خط خود را بالا کشید. این بار آب به پشت خانه‌ها افتاد. مردم خانه‌دار مجبور شدند، با خاک دستی پشت خانه‌های خود را بالا بیاورند. این دفعه آب به کف خیابانها افتاد. عملهٔ

---

۷۴۶. همانجا.

تنظیف هم به خاکروبه‌کشها اگرچه آنها حاجتی به شنیدن این امر نداشتند، امر دادند کف خیابانها را با محمولات خود پر کردند. و باز خط‌آهن گود افتاد. چندین بار این مسابقه، بین خط و خانه‌داران و سپورها اتفاق افتاد، و نتیجه این شد که کف خیابانهایی که در آن تراموای بود، بی‌اندازه بالا آمده، و خانه‌ها به گودی بیفتد. پله‌های جلو بازار که امروز مشاهده می‌شود، نتیجهٔ همین مسابقه است.[۷۴۷]

با انقراض سلسلهٔ قاجاریهٔ دورهٔ زوال تراموای اسبی تهران نیز آغاز شد و خطوط آن یک به یک برچیده شد. در سال ۱۳۰۸ ش. مهدیقلی‌خان هدایت مخبرالسلطنه رییس‌الوزراء به وزارت فواید عامه دستور داد به شرکت تراموای اسبی تهران دستور اکید صادر نمایند هرچه زودتر خط‌آهن خیابان لاله‌زار را برچیده و در عوض ممکن است خط جدیدی در خیابان اسماعیل بزاز (مولوی) دایر نماید.

این دستور برای آن صادر شد که دولت تصمیم گرفت عبور و مرور کلیه وسایل نقلیه را در خیابان لاله‌زار ممنوع، و این خیابان را به صورت بولوار درآورده و به گردشگاه عابرین پیاده اختصاص دهد. لیکن شرکت تراموای به دستور دولت عمل نکرد و ادارهٔ بلدیه (شهرداری) به هنگام خیابان‌سازی قسمت به قسمت خط‌آهن موجود در این خیابان را در زیر خاک و شن مدفون کرد و بدین‌ترتیب، خط واگن اسبی خیابان لاله‌زار برچیده شد. روزنامهٔ اطلاعات در خبری از اظهار شعف و شادمانی مردم از برچیده شدن واگن اسبی سخن گفته و می‌نویسد:

در همه جای دنیا وقتی یک محلی خط‌آهن کشیده می‌شود جشن می‌گیرند و خوشحالی می‌کنند ولی در ممالک ما باید از برچیدن خط‌آهن اظهار شعف نماییم زیرا فعلاً یکی از بهترین خیابانهای تهران از وجود این وسیلهٔ نقلیهٔ کثیف و مفتضح مصفا گردید. ولی نکته قابل‌توجه این است که نگذارند در خیابانهای قشنگ دیگری که با خون‌جگر ساخته می‌شود این گاری‌شکسته‌ها راه یابند.[۷۴۸]

---

۷۴۷. عبدالله مستوفی، ج. ۳، ص. ۲۳۳ - ۲۳۴.

۷۴۸. **اطلاعات**، اول مهرماه ۱۳۰۹ نقل در **۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان** (تهران: اطلاعات، ۱۳۵۵)، ص. ۱۶۲.

● تأسیس شرکت حمل و نقل با درشکه در تهران

پس از توسعهٔ تهران در سال ۱۲۸۴ هـ.ق. و افزایش جمعیت شهر ضرورت ایجاد شکلی از حمل و نقل عمومی احساس شد و در سال ۱۳۰۷ هـ.ق./۱۸۹۰ م. تحقق یافت.

چارلز عیسوی در بررسی تاریخ اقتصادی ایران در دورهٔ قاجاریه به این مورد پرداخته و چنین می‌نویسد:

... توصیه‌ای که در فرانسه منتشر شد و در بین تمام مقیمان اروپایی تهران پخش شد وضع این سرویس را توصیف می‌کرد. درشکه‌های یک اسبه در چهار نقطه می‌ایستادند: میدان توپخانه، سبزه‌میدان، اطراف سفارت انگلیس و میدان سرچشمه.

این درشکه‌ها برای مسافرت و یا برای ساعتی کرایه می‌شدند. در زمستان نرخ آن به قرار زیر بود:

برای مسافرت (که فراتر از محدودهٔ شهر را دربرنمی‌گرفت) یک قران و پنج شاهی؛ برای یک ساعت دو قران و ده شاهی در محدوده شهر و یا سه قران خارج از محدودهٔ شهر؛ نرخ سفر به شمیران چهار قران بود. درشکه‌های تک‌اسبه در محلات عمومی از بامگاه تا سه ساعت بعد از شامگاه می‌ایستادند؛ آنهایی که برای ساعات بعد از ساعات مقرر کالسکه لازم داشتند می‌توانستند از دوایر شرکت در خیابان امیریه کالسکهٔ مخصوص کرایه کنند.[۷۴۹]

چارلز عیسوی با شرح چگونگی تشکیل شرکت حمل و نقل با درشکه در تهران به افتتاح و شروع فعالیت این سرویس اشاره کرده و نوشته است:

... دولت ایران به یکی از اتباع خود به جناب آقای میرزاجوادخان امتیازی برای ایجاد شرکت درشکه‌رانی و اتوبوسرانی واگذار کرده است. صاحب امتیاز حق انتقال امتیاز خود را به دیگری ندارد، ولی حق دارد شرکتی برای بهره‌برداری از آن راه بیاندازد.

میرزاجوادخان که یکی از کارمندان عالیرتبهٔ وزارت امور خارجه است پس از چندین گردهمایی شرکتی را ایجاد کرد که خود ریاست آن را دارد و اعضایش به ترتیب زیر می‌باشد:

---

۷۴۹. چارلز فلیپ عیسوی، ص. ۳۱۲.

دنیس مدیر راه‌آهن (شاه عبدالعظیم). لمای [۷۵۰] سردستهٔ موزیسین‌های شاه؛ مرینس که دارای یک امتیاز کبریت‌سازی است؛ معین‌الملک پسر وزیر امور خارجه؛ جعفرقلی‌خان، اردل‌باشی؛ و مصباح‌الملک از وزارت امور خارجه. میرزاجوادخان به محض این که سرمایهٔ موردنیاز آماده شد نامه‌ای به برادرش در غازان نوشت و از او خواست که حدود سی دستگاه کالسکه فراهم کند که در ماه نوامبر [۱۸۹۱ م./ربیع‌الثانی ۱۳۰۹/آبان ۱۲۷۰] وارد تهران شدند. در پنجم همین ماه این سرویس با نمایش تمام کالسکه‌ها - همراه با اسب و یراق - برای شاه، افتتاح شد. تا اینجا چنین می‌نماید که این سرویس به نحو احسن کار می‌کند و احتیاجات مردم را برطرف می‌سازد. بیست و سه تا از این کالسکه‌ها در محلات شهر راه افتاده‌اند و هفت‌تای دیگر به عنوان کالسکه‌های اضطراری برای تقاضاهای بزرگ به کار می‌رود.
این شرکت هنوز اتوبوسی راه نیانداخته و فکر هم نمی‌کنم که این سرویس راه بیفتد چراکه تراموا رقابت شدیدی از خود نشان می‌دهد... [۷۵۱]

ض. سرشماریهای تهران در عصر ناصری

به طوری که دکتر بروگش می‌نویسد اولین سرشماری در تهران عصر ناصری قرار بوده در سال ۱۸۶۰ م./۱۲۷۷ هـ.ق. انجام شود ولی این اقدام صورت نگرفته است.[۷۵۲]

اسناد موجود حاکی از آن است که طرح سرشماری نفوس تنها به تهران اختصاص نداشته و در نظر بوده است به صورتی جامعتر در کلیه شهرهای ایران به مورد اجرا گذاشته شود. هر چند تاکنون در رابطهٔ با سرشماری مورد اشارهٔ بروگش سند و مدرک خاصی به دست نیامده است اما یک سند تاریخی در ارتباط با ابلاغ این دستورالعمل به حاکم خوی به روشن شدن هدفهای این آمارگیری کمک می‌کند. دکتر محمد امین ریاحی که این سند جزو اسناد خانوادگی ایشان است دراین‌باره می‌نویسد:
به نظر من، تاریخ این سند [ربیع‌الثانی ۱۲۷۷ هـ.ق.] و قرینه‌های دیگر

---

۷۵۰. لومر
۷۵۱. ر.ک: چارلز فلیپ عیسوی، ص. ۳۱۲ - ۳۱۳.
۷۵۲. ر.ک: هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۱۷۶.

می‌رساند که این افتخار را باید نصیب علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه دانست که در سال ۱۲۷۵ به عنوان نخستین وزیر علوم انتخاب شد، و با روشن‌بینی و دانشی که داشت، و در ادامهٔ نوآوریهای امیرکبیر و تأثیر دارالفنون، و تعلیمات معلمان خارجی آن و اطلاعاتی که جسته و گریخته از شیوه مُلکداری فرنگیان به ایران می‌رسید این اقدام تازه را آغاز کرد...[۷۵۳]

متن دستورالعمل به شرح زیر بود:

در هر شهر، و در هر بلوکی دو دفتر ترتیب دهند: یکی **دفتر حیات**، و یکی **دفتر ممات**.

نفوس را کلاً بشمارند، و در دفتر حیات اسم به اسم بنویسند.

آنچه نفوس ذکور است، اعم از بالغ و نابالغ، مرد و بچه همه را خانه به خانه، با تعیین اسم بنویسند و سال آنها را معین کنند.

آنچه نفوس **اناث است**، لازم نیست اسامی آنها. ولی عدهٔ آنها از زن و دختربچه با تعیین سال معیّن شود.

غریب و بومی هر بلدی باید معین شود، با تعیین کار و پیشه و کسب، اعم از **زارع و کسبه و سرباز و نوکرباب**.

هر ده و بلدی باید معین شود که از حیوانات چه به عمل می‌آید و آب آن بلد از رودخانه است یا قنوات؟ باغ در آنجا دارند یا ندارند؟

باید معین شود که در هر جایی چه **شکار** به هم می‌رسد؟

باید معین شود که در هر جایی، از **قلعه** چه موجود است؟ خراب است یا آباد است.

باید معین شود که در هرجا از **معادن** چه موجود است؟

باید معین شود که هر ده و هر بلدی در جلگه واقع است یا در کوهستان؟

باید معین شود که در هر ده و بلدی چه تجارت دارند و چه متاع به آنجا به عمل می‌آید و چه متاع در آنجا زیاد به فروش می‌رسد؟

باید حالت هرجایی و اهل هر بلدی معین شود، که به چه کار زیاد مایلند؟ به **کاسبی و رعیتی** میل مفرط دارند یا به نوکری و سربازی؟

سال به سال هرقدر از مردم بمیرند، در **دفتر ممات** اسم به اسم نوشته شود، و

---

۷۵۳. محمدامین ریاحی، «دستورالعمل نحستین سرشماری در ایران» **یغما** ۳۱ (۱) فروردین ۱۳۵۷، ص. ۱۶.

هر قدر متولد می‌شود به تفصیلی که نوشته شد در **دفتر حیات قلمی** دارند...
جمع کاروانسراها و رودخانه‌ها و بیشه‌ها باید نوشته شود.
اسامی کوههای معروف و مشهور باید نوشته شود.
باید معین شود به سطح هر راهی به چه منوال ممکن است که عرابه و کالسکه در همه‌جا عبور نماید؟ آیا راهها هموار است یا ناهموار؟ کوه دارد یا ندارد؟ پل در سر رودخانه‌ها لازم است یا نیست؟
اعتدال و عدم اعتدال هوای هر جایی را به تفصیل بنویسند.
باید بنویسند که اهل هر بلدی به چه **زبان** تلکم می‌نمایند.
ارباب علوم را به تفصیل بنویسند که **فقیه و حکمی و سایر**، در هر جایی چه اشخاصی می‌باشند؟[۷۵۴]

هرچند این سرشماری در تهران انجام نگردید اما در دورهٔ سلطنت طولانی ناصرالدین‌شاه سرشماریهای دیگری در شهر دارالخلافهٔ ناصری به شرح زیر انجام شد:

● **آمار تعداد خانه‌ها و سایر بناهای دارالخلافه تهران ۱۲۶۹ هـ.ق.**

این آمارگیری که یک سال پس از قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر و به احتمال قریب به یقین به خواست او انجام گرفته و تهیه‌کنندهٔ آن نیز معلوم نیست، حکایت از درایت و دوراندیشی امیر در بهره‌گیری از اطلاعات دقیق و مستند در اخذ عوارض و مالیات و برنامه‌ریزی درجهت تأمین‌ارزاق و خدمات‌شهری ساکنان‌دارالخلافهٔ تهران می‌نماید.[۷۵۵]

هرچند در این آمارگیری فقط خانه‌ها، دکانها، مدارس، مساجد، امامزاده‌ها، حمامها، کاروانسراها و... شمارش شده است، اما در مجموع دارای ویژگیهایی است که به ترسیم سیمای تهران ۱۲۶۹ هـ.ق. کمک می‌نماید.

برای سهولت استفاده از گزارش مفصل این آمار جدولهایی تهیه گردید. لازم به ذکر است که در ارقام جزء و کل ارایه شده در آمار اشتباه محاسبه‌هایی دیده شد که در هر مورد به آنها اشاره شده است.

---

۷۵۴. ر.ک: همان، ص. ۱۶ - ۱۷.

۷۵۵. ر.ک: سیروس سعدوندیان، ...، ص. ۳۴ - ۳۸.

خانم منصورهٔ اتحادیه (نظام مافی) در بررسی رشد و توسعهٔ شهر تهران در دوره ناصری به تجزیه و تحلیل این آمار پرداخته است که به ذکر قسمتهایی از آن می‌پردازیم:

... در آمار ۱۲۶۹ هـ.ق. خانه‌ها را به دست و با ذکر تعداد باب ثبت کرده‌اند. خانه‌های اشراف از چندین ساختمان که شامل باغ، حمام، خانه، طویله، انبار، آب انبار، بیرونی و اندرونی بود تشکیل می‌شد. امکان داشت که یک خانه چندین دست باشد، با یک یا چند باب، تعیین ابواب خانه‌ها حایز اهمیت بود، زیرا مالیات براساس تعداد ابواب تعیین می‌شد.

... تهران از ۵ محله تشکیل می‌شد، عودلاجان و ارگ در شمال؛ محلهٔ بازار (جدا از خود بازار[۷۵۶]) در جنوب، سنگلج در غرب؛ و چالمیدان در شرق. هر محله به پاتوغ[۷۵۷] و گذر تقسیم می‌شد، که اغلب نام خاص نداشتند و با نام اشخاص سرشناس، یا ابنیه مهم، و یا اقلیت ساکن در آن محل نامیده می‌شدند...

ارگ کوچکترین محله‌ها بود و عده‌ای از شاهزادگان و کارمندان دولت در آنجا زندگی می‌کردند...

عودلاجان بزرگترین محلهٔ تهران بود، عده‌ای از شاهزادگان و کارمندان دولت در آنجا زندگی می‌کردند. یکی از این‌افراد صدراعظم، میرزاآقاخان‌نوری بود... عده‌ای یهودی و ارمنی نیز در این محله ساکن بودند[۷۵۸] و یهودیان در این محله معبدی داشتند[۷۵۹] و به شغل زرگری اشتغال داشتند.[۷۶۰] اما اکثر ارامنه صاحب می‌خانه و مشروب‌فروشی بودند...

محلهٔ بازار پس از ارگ، کوچکترین محله بود و اکثریت اهالی منطقه **بازاری** بودند و در بازار به کسب و تجارت اشتغال داشتند و تعداد کمی از آنها از اعیان و کارمندان دولت بودند...

سفارت انگلیس در محلهٔ بازار واقع بود و عده‌ای از کارمندان آن نیز در همان

---

۷۵۶. بخش تجاری محلهٔ بازار یا راسته بازارها بیشتر در شمال بازار قرار داشت.

۷۵۷. پاتوق = پاطوق، پای علم؛ محل اجتماع لوطیان. ر.ک: محمد معین، ج. ۱، ص. ۶۴۳.

۷۵۸. براساس این آمار تعداد خانه‌های یهودیان در این محله ۱۲۹ باب و تعداد خانه‌های ارامنه ۲۶ باب بوده است.

۷۵۹. در محله یهودیها تعداد ۷ باب معبد ذکر شده است.

۷۶۰. به موجب آمار فقط صاحبان یازده باب خانه در محله یهودیها به شغل زرگری اشتغال داشته‌اند.

حوالی می‌زیستند... در این محله دو مهمانخانه وجود داشت که احتمالاً برای خارجیان بود.

اعیان و رجال، **سنگلج** را بهترین محلهٔ تهران می‌دانستند. در سال ۱۲۶۹ هـ ق. در آنجا ساختمانهای زیادی بنا کردند و در گلوبندک تعدادی دکان ساختند که منجر به توسعهٔ قسمتی از این محله گشت...

چالمیدان محلهٔ بزرگی بود، ولی رجال سرشناس در آنجا زندگی نمی‌کردند و معروف بود که آب و هوایش بد است و جمعیت آن نیز خشن و تندخو هستند. سربازها و توپچی‌ها و غلامهای زیادی در چالمیدان روزگار می‌گذراندند.

آمار ۱۲۶۹ هـ.ق. جمعیت هر محله را طبق موقعیت اجتماعی و شغل، به دو دسته تقسیم کرده، یعنی **نوکرها** که مستخدمان اعیان، یا کارمندان دولت بودند، و **رعایا**. محلهٔ بازار از این تقسیم‌بندی جدا است، چون اکثر اهالی آنجا را کسبه و تجار نامیده‌اند... ارگ نیز در این تقسیم‌بندی متفاوت است، چون خانه‌ها را به عنوان خانه‌های امرا و خوانین، نوکرها، علما، رعایا و ترکمن‌ها تقسیم کرده است.

تقسیم جمعیت، به صورت نوکرها و رعایا، کمک زیادی به شناخت ساخت جامعه در هر محله نمی‌کند و مشخص نیست که مثلاً خانه‌های اشراف و افراد کم‌بضاعت چگونه در کنار هم قرار داشته‌اند. اقلیتهای نژادی یا مذهبی در یک محله نزدیک به هم بودند مانند کردبچه‌ها، خلج‌ها و افشارها در سنگلج، یا ارامنه و یهودیان در عودلاجان.[۷۶۱]

کمبود مسکن در تهران باعث می‌شد افراد مختلف قسمتی از خانهٔ خودشان را که احتمالاً فقط یک اطاق بود اجاره دهند...

... هرمحله‌ای دکانهای خودش را داشت و اغلب اجناس درهمان محل ساخته می‌شد و به فروش می‌رسید. مالکیت دکانها متفاوت بود. بعضی از کسبه صاحب دکان خودشان بودند و یک یا چند دکان داشتند که به‌اجاره می‌دادند... بعضی از رجال در نقاط مختلف شهر صاحب دکان بودند... علما نیز در خرید دکان سرمایه‌گذاری می‌کردند.

---

۷۶۱. لازم به ذکر است که براساس این آمار ارامنه علاوه بر محلهٔ عودلاجان در جنوب شرقی محله بازار و محلهٔ سنگلج نیز ساکن بوده‌اند.

در سال ۱۲۶۹ هـ.ق. فعالیت اقتصادی بازار، منحصر به ساختن و فروش اجناس و آذوقه، و در کنار آن، فعالیتهای مذهبی و فرهنگی و ورزشی بود. ۲۳٪ فعالیت اقتصادی بازار فروش اجناس بود، ۱۸٪ فروش آذوقه و ۴۸٪ تولید اجناس. بعضی اجناس فقط در بازار به فروش می‌رفت، مانند پارچه، که جمعاً ۹۰ دکان بزازی در بازار فعال بودند. اجناس دیگری که فقط در بازار به فروش می‌رفت کلاه، عرق‌چین، بلور و چیت بودند و بعضی اجناس فقط در بازار ساخته می‌شدند، مانند اجناس فلزی.

آمار ۱۲۶۹ هـ.ق. به خوبی نشان می‌دهد که مردم چه می‌خورده‌اند و چه مشاغلی داشته‌اند و چه وسایلی مصرف می‌کرده‌اند. جالب است که در مقابل ۱۰۹ دکان تنباکوفروشی، فقط ۸۹ دکان قصابی و ۹۸ دکان سبزی‌فروشی وجود داشته. بزرگترین دکانهای خوراکی‌فروشی، بقالی بود، با ۵۳۲ باب؛ عطاری با ۲۱۳[۷۶۲]، نانوایی ۱۹۹ باب[۷۶۳]، از کل دکانهایی راکه ۳۷۹۱ باب بودند تشکیل می‌دادند. ۳۵٪ دکانهای بازار، معادل ۱۳۵۴ باب، آذوقه‌فروشی بودند. تعدادی از دکانها هم موقوفه بود.[۷۶۴]

● **جداول آمار ۱۲۶۹ هـ.ق.**

از آنجا که در این آمار در هر محله به شرح تعداد خانه‌ها و اسامی ساکنان و سایر ابنیه پرداخته شده است برای سهولت دستیابی به آمار بناهای مختلف شهر و مقایسهٔ پراکندگی آنها جداول زیر تهیه گردید:

---

۷۶۲. در آمار تعداد عطاری و سقطفروشی و تریاک‌فروشی جمعاً ۲۲۷ باب ذکر شده است.

۷۶۳. در آمار تعداد خبازی و کماجی ۲۰۱ باب ذکر شده است.

۷۶۴. ر.ک: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، «رشد و توسعه تهران در دورهٔ ناصری» **اینجا طهران است...** (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۷)، ص. ۲۷ - ۴۱.

جدول تعداد ابنیه دارالخلافه تهران ۱۲۶۹ هـ.ق.

تفصیل ابنیه	جمع	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار و راسته‌بازارها	محله سنگلج	محله چالمیدان
خانه‌ها	۷۸۷۲ باب	۲۳۲ باب	۲۶۱۹ باب	۱۵۲۴ باب	۱۶۹۵ باب	۱۸۰۲ باب
دکاکین[۷۶۵]	۴۲۶۰ باب	۱۲۸ باب	۱۱۴۶ باب	۱۹۲۱ باب	۵۵۳ باب	۵۱۲ باب
تکایا	۵۴ باب	۳ باب	۱۲ باب	۱۷ باب	۱۲ باب	۱۰ باب
امامزاده	۹ باب	۲ باب	۱ باب	۴ باب	—	۲ باب
مساجد	۱۱۲ باب	۳ باب	۳۴ باب	۳۴ باب	۲۱ باب	۲۰ باب
مدارس	۱۹ باب	۲ باب	۴ باب	۷ باب	۶ باب	—
کتابفروشی	۱۹ باب	—	۱ باب	۱۸ باب	—	—
توپخانه و قورخانه[۷۶۶]	۲ باب	۲ باب	—	—	—	—
حمام غیراز حمام سرخانه	۱۵۳ باب	۱۴ باب	۵۳ باب	۳۷ باب	۳۳ باب	۱۶ باب
مطب و جراحی	۱۴ باب	۱ باب	۳ باب	۷ باب	۳ باب	—
مکتبخانه[۷۶۷]	۱۳ باب	—	۴ باب	۳ باب	۲ باب	۴ باب
چاپخانه[۷۶۸]	۱۰ باب	۱ باب	۲ باب	—	۲ باب	۵ باب
کاروانسرا	۴۷ باب	—	۱۶ باب	۳۱ باب	—	—
ضرابخانه	۱ باب	—	—	۱ باب	—	—
سقاخانه	۴ باب	—	—	۴ باب	—	—
قیصریه	۱ باب	—	—	۱ باب	—	—
انبار دولت	۲ باب	۲ باب	—	—	—	—
مهمانخانه	۲ باب	—	—	۲ باب	—	—
طویله‌های خارج‌ازخانه‌ها	۱۶۵ باب	۲۲ باب	۳۳ باب	۴۵ باب	۵۳ باب	۱۲ باب
آب انبار[۷۶۹]	۷۲ برکه	—	۳۳ برکه	۲۰ برکه	۱۹ برکه	—

۷۶۵. در آمار ۴۲۲۰ باب ذکر شده و ضمناً ۴۲۹ باب از دکانها در هنگام آمارگیری بسته بوده است.

۷۶۶. در آمار ۴ باب ذکر شده است.

۷۶۷. در آمار ۱۴ باب ذکر شده است.

۷۶۸. در آمار ۱۲ باب ذکر شده است.

۷۶۹. در آمار ۷۰ برکه ذکر شده است.

جدول بیوتات محله ارگ ۱۲۶۹ هـ.ق.

طبقات اجتماعی	تعداد باب	درصد
امرا و خوانین	۲۷	۱۱/۶
نوکر	۵۵	۲۳/۷
علما و فضلا	۱۰	۴/۳
رعایا	۱۰۷	۴۶/۱
ترکمانها	۳۳	۱۴/۲
جمع[۷۷۰]	۲۳۲	۱۰۰

فهرست و اسامی برخی از بناهای محله ارگ ۱۲۶۹ هـ.ق.

تکایا ۳ باب: ۱. تکیه پادشاهی - ۲. تکیه جناب صدراعظم - ۳. تکیه دربچه.

مدارس ۲ باب: ۱. مدرسه مادر شاه - ۲. مدرسه قاسم‌خانی.

مساجد ۳ باب: ۱. مسجد حسنعلی میرزایی - ۲. مسجد ظل‌السلطان - ۳. مسجد درب طویله.

امامزاده ۲ باب: ۱. امامزاده نورالله واقع در خانه ترکمانها - ۲. امامزاده روح‌الله واقع در کوچه مازندرانی‌ها.

حمامها ۱۴ باب: ● خارج از خانه‌ها ۵ باب: ۱. حمام شاه - ۲. حمام مرحوم قاسم‌خان. ۳. حمام تقی‌خان - ۴. حمام سیف‌الدوله - ۵. حمام معیرالممالک.

● متصل به خانه‌ها ۹ باب: ۱. حمام جناب صدراعظم - ۲. حمام محمدناصر خان - ۳. حمام میرزاگرگین‌خان - ۴. حمام امیرآخور - ۵. حمام‌آجودانباشی - ۶. حمام معیرالممالک - ۷. حمام خسروخان ۸. حمام حاجی علی‌خان - ۹. حمام میرزایعقوب.

---

۷۷۰. به استثنای عمارات سلطنتی و دولتی.

جدول دکاکین دارالخلافه در تهران به تفکیک مشاغل - ۱۲۶۹ هـ.ق.

مشاغل	تعداد باب	درصد
خبازی و کماجی	۲۰۱	۵/۳
بقالی	۵۳۲	۱۴
میوه‌فروشی و ماست‌بندی	۱۰۸	۲/۸۵
تنباکوفروشی	۱۰۹	۲/۸۷
سبزی‌فروشی	۹۹	۲/۶
علافی	۳۷۷	۹/۹۳
طباخی و دیزی‌پزی و جگرکی و کبابی و حلیم‌پزی	۲۳۳	۶/۱
عطاری و سقط‌فروشی و تریاک‌فروشی	۲۲۷	۵/۹۸
عصاری	۳۸	۱
مسگری و مس‌فروشی و صفاری	۴۳	۱/۱۳
نخودبریزی و آجیل‌فروشی و خشکبارفروشی	۳۷	۰/۹۷
نجاری	۸۵	۲/۲۴
سمساری و ماهوت‌فروشی و جوراب و عرقچین‌فروشی	۱۱۱	۲/۹۳
کوزه‌گری و کوزه‌فروشی و کاسه‌فروشی و تاپوسازی	۳۱	۰/۸۱
قصابی	۹۶	۲/۵۳
شیلانگری و دواتگری و قفل‌سازی و مجری‌سازی	۵۶	۱/۴۷
کفشدوزی	۴۵	۱/۱۸
شماعی و صابونی	۵۱	۱/۳۴
باروت‌کوبی	۶	۰/۱۵
کلاهدوزی	۷۰	۱/۸۴

مشاغل	تعداد باب	درصد
دلاکی	۴۰	۱/۰۵
پاره‌دوزی	۴۷	۱/۲۳
قنادی	۲۸	۰/۷۳
علاقه‌بندی	۵۶	۱/۴۷
ارسی‌دوزی و لجین‌دوزی	۶۶	۱/۷۴
صرافی	۴۵	۱/۱۸
زرگری	۴۱	۱/۰۸
صباغی	۶۲	۱/۶۳
حلاجی و لحافدوزی	۴۹	۱/۲۹
چیت‌سازی	۴	۰/۱۰۵
خرده‌فروشی و خرازی	۷۴	۱/۹۵
شیشه‌گری و شیشه‌فروشی	۵	۰/۱۳
حلوایی	۱۴	۰/۳۶
دلودوزی	۵	۰/۱۳
نعلبندی	۳۸	۱
کبوترفروشی و مرغ‌فروشی	۶	۰/۱۵
سنگتراشی	۴	۰/۱۰۵
نقاشی و مذهّب	۳	۰/۰۷
بزازی و دوخته‌فروشی و کرباس‌فروشی	۹۷	۲/۵۵
رزازی	۱۶	۰/۴۲
کفن‌نویسی	۳	۰/۰۷

مشاغل	تعداد باب	درصد
کهنه‌فروشی و کهنه‌چین	۳۱	۰/۸۱
اطوکشی	۱۱	۰/۲۹
بنکداری	۷	۰/۱۸
دباغی و ساغرسازی	۱۶	۰/۴۴
خیاطی و لندره‌دوزی و کلیجه‌دوزی	۸۷	۲/۲۹
نمدمالی	۴	۰/۱۰۵
خراطی	۱۹	۰/۵۰
حدادی	۴۳	۱/۱۳
لوافی	۳۱	۰/۸۱
حکاکی	۶	۰/۱۵
صحافی و کتابفروشی	۲۸	۰/۷۳
کاغذگری	۱	۰/۰۲۶
زین‌سازی	۵	۰/۱۳
تیرفروشی	۱۵	۰/۳۹
قالیبافی و جاجیم‌بافی	۴	۰/۱۰۵
قنداق‌سازی و غلافگری	۴	۰/۱۰۵
چادردوزی	۷	۰/۱۸
چینی‌فروشی و بلورفروشی	۲۵	۰/۶۵
سراجی و یخدان‌سازی و تکلتودوزی و ترکش‌دوزی	۳۶	۰/۹۴
قلابدوزی	۲	۰/۰۵
قلمدان‌فروشی	۳	۰/۰۷

مشاغل	تعداد باب	درصد
گیوه‌فروشی	۱۶	۰/۴۲
نعلچیگری	۴	۰/۱۰
خزدوزی	۶	۰/۱۵
خاتم‌سازی	۳	۰/۰۷
پالاندوزی و کپنه‌دوزی	۲۰	۰/۵۲
قالب‌سازی	۱	۰/۰۲۶
شانه‌سازی	۳	۰/۰۷
ریختگری	۳	۰/۰۷
آیینه‌سازی	۵	۰/۱۳
فرش‌فروشی	۶	۰/۱۵
روی‌سازی	۳	۰/۰۷
کلاه نمدفروشی	۳	۰/۰۷
حصیربافی	۵	۰/۱۳
انبارداری	۷۰	۱/۸۴
جمع	۳۷۹۱	۱۰۰

توزیع دکانها در محله‌های تهران ۱۲۶۹ هـ.ق.

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
علافی	۲۴	۱۱۴	۵۱	۸۵	۸۳	۲۰	۳۷۷
بقالی	۲۷	۱۷۶	۸۳	۱۲۲	۱۰۴	۲۴	۵۳۶
خبازی	۸	۵۹	۳۳	۳۷	۳۸	۲۴	۱۹۹
کماجی	—	۱	۱	—	—	—	۲
سبزی‌فروشی	۵	۲۹	۱۶	۱۹	۱۵	۴	۸۸
خربوزه‌فروشی	—	—	—	—	۱۵	—	۱۵
تره‌بارفروشی و میوه‌فروشی	۱	۲۲	۱۹	۱۱	۴	۱۳	۷۰
چغندرفروشی	—	۵	۱	—	۳	—	۹
دیزی‌پزی	۸	۱۲	۱۴	۱۷	۱۱	۸	۷۰
کله‌پزی	۱	۱۰	۸	۴	۸	۷	۳۸
کبابی	۳	۳	۸	۴	۴	—	۲۲
طباخی	—	۳۱	۱۰	۶	۱۰	۱۶	۷۳
حلیم‌پزی	—	۵	۲	۴	۲	—	۱۳
جگرکی	—	۸	۶	۱	۱	—	۱۶
قصابی	۴	۳۴	۱۴	۱۸	۱۰	۱۶	۹۶
ماست‌بندی	۲	۴	۶	۳	۳	۱	۱۹
قنادی	—	۸	۳	۴	۱	۱۲	۲۸
نخودبریزی و خشکبار و آجیل‌فروشی	—	۵	۶	۲	۵	۱۹	۳۷
سقط‌فروشی	—	—	—	—	—	۸	۸
عطاری	۹	۶۸	۳۲	۲۷	۴۱	۴۰	۲۱۷
تنباکوفروشی	۶	۳۲	۱۴	۱۰	۹	۳۴	۱۰۵

مشاغل	محله ارگ	محله حودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
تریاک‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
توتون‌فروشی	—	—	—	—	۳	—	۳
حلوایی	—	۴	۲	—	۴	۴	۱۴
شیره‌پزی	—	—	—	—	—	۱	۱
لجین‌دوزی	—	—	—	—	—	۳	۳
ارسی‌دوزی	۲	[illegible]	۸	۷	۱	۳۹	۶۶
گیوه‌کشی و گیوه‌فروشی	—	۴	—	—	—	۱	۵
کفشدوزی	—	۹	—	۱	۲	۳۰	۴۲
پاره‌دوزی	۱	۱۴	۱۲	۳	۴	۱۳	۴۷
بنکداری	۱	—	—	—	۱	۵	۷
نعلبندی	۲	۹	۸	۸	۶	۵	۳۸
صباغی	۱	۱۷	۱۴	۸	۵	۱۷	۶۲
چیت‌سازی	—	۱	۱	—	—	۲	۴
بزازی	—	—	۱	۳	—	۵۸	۶۲
دوخته‌فروشی	—	—	۳	—	—	۱	۴
ماهوت‌فروشی	—	—	—	—	—	۸	۸
جوراب و عرقچین‌فروشی	—	۱	—	—	۳۰	—	۳۱
خاتم‌سازی	—	—	—	—	—	۲	۲
خزدوزی	—	—	—	—	—	۶	۶
عصاری	۱	۱۱	۴	۹	۹	۹	۴۳
الیجه‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
کرباس‌فروشی	—	—	۳	—	—	۲	۵

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
دلودوزی	—	—	۳	—	—	۲	۵
قلابدوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
حکاکی	—	۱	۱	—	—	۴	۶
کاغذگری	—	—	۱	—	—	—	۱
سمساری	—	۱۶	۱۰	۱	—	۴۸	۷۵
لوافی	—	—	۲	۱	—	۲۸	۳۱
صحافی و کتابفروشی	—	۱	۱۸	۱	—	۸	۲۸
اطوکشی	—	۳	۳	۲	۱	۱۸	۲۷
نقاشی	—	—	۱	—	—	—	۱
قفل‌سازی	—	—	۳	۱	—	—	۴
مجری‌سازی	—	—	۱	۱	۲	—	۴
شیلانگری و سوهان‌سازی	—	۷	—	—	۳	—	۱۰
دواتگری	—	۴	—	۱	—	۴	۹
کبوترفروشی	—	۱	۱	—	—	—	۲
مرغ‌فروشی	—	—	—	—	۱	۳	۴
قلیان‌سازی	—	—	۱	—	—	—	۱
سماورسازی	—	—	۲	—	—	—	۲
قنداق‌سازی	—	—	۱	—	—	—	۱
زنجیرسازی	—	—	—	—	—	۱	۱
نعلچیگری	—	—	—	—	—	۴	۴
لنگ‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
زین‌سازی	—	—	—	۱	—	۲	۳

مشاغل	محله ارگ	محله حوض‌لاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
بوریابافی	—	—	—	—	۳	—	۳
کفن‌نویسی	—	—	—	—	۱	۲	۳
دباغی	—	—	—	—	۱۵	—	۱۵
روی‌سازی	—	—	—	—	—	۲	۲
خراطی	۱	۸	۲	—	—	۸	۱۹
خرده‌فروشی	۱	۲۱	۱۸	—	۲	۲۲	۶۴
خرازی	—	—	—	—	—	۷	۷
نجاری	۱	۳۵	۱۲	۱۱	۱۰	۱۶	۸۵
آهنگری	—	۱۵	۸	۳	—	—	۲۶
حدادی	—	—	—	—	—	۱۷	۱۷
چلنگری	—	—	۱	—	—	۱۶	۱۷
نمدمالی	—	۲	—	۱	—	—	۳
کهنه‌چینی و کهنه‌فروشی	—	۲۱	۳	—	۲	۵	۳۱
لحافدوزی و حلاجی	۱	۲۱	۷	۴	۴	۱۲	۴۹
شماعی و صابونی	—	۱۳	۹	۴	۹	۱۶	۵۱
علاقه‌بندی	—	۱۱	۵	۳	۴	۱۳	۳۶
صندوق‌سازی	—	۱	۱	—	—	—	۲
سراجی	—	—	۱	—	—	۸	۹
یخدان‌سازی	—	—	—	—	۴	—	۴
تکلتودوزی	—	—	—	—	—	۵	۵
ترکش‌دوزی	—	—	—	—	۱۹	—	۱۹
زرگری	—	۲۳	۱	۱	۳	۱۵	۴۳

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
باروت‌کوبی	—	۶	—	—	—	—	۶
سنگتراشی	—	—	۳	—	—	۱	۴
تیرفروشی	—	۶	—	—	—	—	۶
رزازی	—	۱	۱	۲	۱	۱۱	۱۶
چیت بروجردی‌فروشی	—	—	—	—	—	۴	۴
موج‌بافی	—	—	—	—	—	۱	۱
کلیجه‌دوزی	—	۱	—	—	—	۸	۹
خیاطی	۳	۱۸	۳	۱۰	—	۲۱	۵۵
کلاهدوزی	۱	۵	۱	۱۱	۱	۵۱	۷۰
چادردوزی	۲	—	—	—	—	۲	۴
گرجی‌دوزی	—	۳	—	—	—	—	۳
لندره‌دوزی	—	—	۱	—	—	۱۹	۲۰
جاجیم‌بافی	—	—	۲	—	—	—	۲
قالیبافی	—	—	—	—	—	۱	۱
حصیربافی	—	۱	—	—	—	—	۱
کلاه نمدفروشی	—	—	—	—	—	۲	۲
فرش‌فروشی	—	—	—	—	—	۶	۶
تاپوسازی	—	—	—	—	۱	—	۱
کوزه‌گری و کوزه‌فروشی	۱	۱۳	۷	۲	۴	۳	۳۰
کاسه‌گری و کاسه‌فروشی	—	۱۲	—	—	—	—	۱۲
چینی‌فروشی	—	۲	—	—	—	—	۲
شیشه‌گری	—	۱	—	—	۱	—	۲

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
بلورفروشی	—	—	—	—	۲۳	—	۲۳
آیینه‌سازی	—	—	—	—	—	۵	۵
شیشه‌فروشی	—	—	—	—	—	۲	۲
صرافی	۳	۲	۱	۱	۱	۱۱	۱۹
مسگری و صفاری و مس‌فروشی	۱	۱۲	۵	۶	۷	۱۲	۴۳
ساغری‌سازی	—	—	—	—	۱	—	۱
قلمدان‌فروشی	—	—	—	—	—	۴	۴
شمشیرسازی	—	—	—	—	—	۴	۴
غلافگری	—	—	—	—	—	۳	۳
دلاکی	۳	۱۱	۷	۶	۲	۱۱	۴۰
عطرفروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
فرنی‌پزی	—	—	—	—	—	۱	۱
یراق‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
ریخته‌گری	—	—	—	—	—	۳	۳
شانه‌سازی	—	—	—	—	—	۱	۱
قالب‌سازی	—	—	—	—	—	۱	۱
پالان‌دوزی	—	—	—	—	—	۱۸	۱۸
کپنه‌دوزی	—	—	—	—	—	۲	۲
رفوگر	—	—	—	—	—	۱	۱
لجه‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱

دکانهای دارای دو نوع فعالیت

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
علاقه‌بند و صراف	—	—	—	—	—	۴	۴
علاقه‌بند و خیاط	—	—	—	—	—	۳	۳
علاقه‌بند و بزاز	—	—	—	—	—	۶	۶
علاقه‌بند و عطار	—	—	—	—	—	۱	۱
علاقه‌بند و غیره	—	—	—	—	—	۴	۴
علاقه‌بند و صحاف	—	—	—	—	—	۲	۲
کلاهدوز و چادردوز	—	—	—	—	—	۱	۱
کلاهدوز و کفشدوز	—	—	—	—	—	۱	۱
کلاهدوز و خیاط	—	—	—	—	—	۱	۱
خرازی و کلاهدوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
پاره‌دوز و خرده‌فروش	—	—	—	—	—	۱	۱
دلاکی و صابونی	—	—	—	—	—	۱	۱
شماعی و پاره‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
کفشدوزی و پاره‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
دلاکی و سمساری	—	—	—	—	—	۱	۱
خرده‌فروشی و تنباکوفروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
حکاکی و صرافی	—	—	—	—	—	۱	۱
زرگری و کلاهدوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
کفشدوزی و اروسی‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
کفشدوز و نعلچیگر	—	—	—	—	—	۱	۱
قلمدان‌فروشی و عرقچین‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱

مشاغل	محله ارگ	محله عودلاجان	محله بازار	محله سنگلج	محله چالمیدان	راسته بازارها	جمع
خراطی و کوزه‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
صرافی و عطاری	—	—	—	—	—	۱	۱
کاردگری و زرگری	—	—	—	—	—	۱	۱
صرافی و زرگری	—	—	—	—	—	۱	۱
زرگری و غلافگری	—	—	—	—	—	۱	۱
زرگری و دواتگری	—	—	—	—	—	۱	۱
سمساری و ترکش‌دوزی	—	—	—	—	—	۲	۲
سمساری و ساغری‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
سمساری و ارسی‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
صحافی و خزدوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
عرقچین و شانه‌سازی	—	—	—	—	—	۱	۱
زرگر و کفشدوز	—	—	—	—	—	۱	۱
زرگر و خیاط	—	—	—	—	—	۱	۱
صرافی و کلیجه‌دوزی	—	—	—	—	—	۱	۱
بزازی و غیره	—	—	—	—	—	۹	۹
بزازی و خیاطی	—	—	—	—	—	۸	۸
بزاز و ماهوت‌فروش	—	—	—	—	—	۲	۲
بزازی و سمساری	—	—	—	—	—	۱	۱
بزازی و خیاطی	—	—	—	—	—	۱	۱
خیاطی و لنده‌دوزی	—	—	—	—	—	۱۵	۱۵
صرافی و کلاهدوزی	—	—	—	—	—	۲	۲
صرافی و گیوه‌فروشی	—	—	—	—	—	۱	۱
کلیجه‌دوزی و کلاهدوزی	—	—	—	—	—	۱	۱

خانه‌های اجاره در ۱۲۶۹ هـ.ق.

محله	نوکر	رعایا	جمع کل
عودلاجان	۱۳۳	۴۹۸	۶۳۱
بازار	۳۳	۱۰۷	۱۴۰
سنگلج[۷۷۱]	—	—	۴۶۱
چالمیدان	۶۵	۳۰۷	۳۷۲
ارگ	—	—	—
جمع کل	—	—	۱۶۰۴

تعداد خانوار مستاجر بر حسب گروه اجتماعی ۱۲۶۹ هـ.ق.

محله	نوکر	رعایا	جمع کل
عودلاجان	۲۶۹	۸۸۳	۱۱۵۲
بازار	۳	۱۰۷	۱۴۰
سنگلج[۷۷۲]	—	—	۹۲۴
چالمیدان	۷۵	۴۹۳	۵۶۸
ارگ	—	—	—
جمع	—	—	۲۷۸۴

۷۷۱. آمار محلهٔ سنگلج در این مورد طبق بقیه آمار تهیه نشده است و تعداد نوکرها و رعایا مشخص نیست. ر.ک: منصوره اتحادیه (نظام مافی)، ص. ۴۴.

۷۷۲. آمار محله سنگلج در این مورد طبق بقیه آمار تهیه نشده است. ر.ک: همانجا.

درصد دکانهای وقفی محلات تهران ۱۲۶۹ هـ.ق.[۷۷۳]

محله	تعداد دکان	تعداد وقف	درصد
عودلاجان	۱۱۴۶	۱۲۱	۱۰/۶
بازار	۶۸۹	۱۶۹	۲۴/۵
سنگلج	۵۵۳	۶۶	۱۱/۹
چالمیدان	۵۱۲	۲۴	۴/۷
ارگ	۱۱۸	۲۷	۲۲/۹
راسته بازارها	۱۲۳۶	۱۴۳	۱۱/۵

آمار آبادی بیرون دروازه‌ها ۱۲۶۹ هـ.ق.

محل	خانه	دکان		مسجد	کاروانسرا	حمام	طویله	کورهٔ گوزه‌گری و گچ‌پزی	باغ
		دایر	بایر						
راسته دروازه محمدیه	—	۵۷	۱۶	—	۶	۲	۲	۱	—
محمودیه	۷۴	۱۳	۳	—	۱	۱	۱	—	—
دروازه شاه عبدالعظیم	—	۶۰	۴۸	۱	۲	—	—	۲۰	—
دروازه دولاب	—	۷	—	—	—	—	—	۱۳	—
دروازه شمیران	۲۲	۱۶	۴	—	—	—	—	۲	۹
محله بربریها	۲۹	۶	—	۱	—	—	—	—	—
دروازه دولت	—	—	—	—	—	—	—	—	۳
دروازه قزوین	—	۱۱	۳	—	۲	—	۲	—	—
جمع	۱۲۵	۱۷۰	۷۴	۲	۱۱	۳	۵	۳۶	۱۲

۷۷۳. ر.ک: همان، ص. ۴۵.

آمار آبادی بیرون دروازه‌های تهران ۱۲۶۹ هـ.ق.

یکی از ویژگیهای این آمار این است که چگونگی رشد و توسعه تهران را در بیرون دروازه‌های شهر مشخص می‌نماید. آمار ارایه شده نشان می‌دهد در بیرون دروازه محمدیه و محلهٔ محمودیه که در نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. از آن به عنوان محلهٔ بیرون دروازهٔ محمدیه نام برده شده است، نسبت به سایر دروازه‌ها از رشد بیشتری برخوردار بوده و علاوه بر ۷۴ خانهٔ مسکونی، ۷۰ دکان دایر، ۷ کاروانسرا، ۳ حمام و یک کورهٔ گوزه‌گری و گچ‌پزی نیز در آنجا فعال بوده است.

در بیرون دروازه شاه‌عبدالعظیم خانهٔ مسکونی وجود نداشته، اما ۶۰ دکان، ۲ کاروانسرا، یک مسجد و ۲۰ کورهٔ گچ‌پزی و گوزه‌گری در آنجا دایر بوده است.

در بیرون دروازهٔ دولاب ۷ دکان و ۱۳ کورهٔ کوزه‌گری و گچ‌پزی موجود بوده است.

در بیرون دروازه شمیران نیز ۲۲ خانه احداث شده و ۱۶ باب دکان نیز دایر گردیده بود. علاوه بر آن در این محل دو کورهٔ گچ‌پزی و کوزه‌گری فعال بوده و ضمناً ۹ قطعه باغ نیز ایجاد گردیده بود.

باغ سردار هنوز تفکیک نشده بود و دارای عمارت و حیاط اندرون و حمام و طویله و بهاربند و کالسکه‌خانه و آشپزخانه نیز بود. باغ امیری یک دستگاه حمام هم داشته است و می‌رساند که در آن عمارت مسکونی هم ساخته شده بود. باغ حاج ملاعلی، باغ قاسم‌خان، باغ سادات اخوی، باغ نگارستان، باغ میرزا فتح‌الله، باغ وزیرنظام و باغ دیگری به نام قاسم‌خان در این محل قرار داشت.

در آمار ۱۲۶۹ هـ.ق. در خارج حصار شهر از محلهٔ بربری‌ها نام برده شده است که در آن ۲۹ باب خانه، ۶ دکان و یک مسجد وجود داشته است. آمار موقعیت محله بربری‌ها را مشخص نمی‌کند. پولاک در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: «تعداد خیلی قلیلی از بربری‌ها، از حوالی کابل، در تهران در محله‌ای خاص خود زندگی می‌کنند موسوم به سرتخت بربری‌ها.»[۷۷۴] در نقشهٔ تهران ترسیم حاج نجم‌الدوله که ۴۰ سال بعد از آمارگیری فوق

---

۷۷۴. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۱۶.

تهیه شده موقعیت این محله را در شمال خیابان چراغ گاز و شرق کوچه‌ای به نام بربریها که امروز قسمت جنوبی خیابان ملت را از سه راه اکباتان تشکیل می‌دهد مشخص می‌کند. محدودهٔ محلهٔ بربری‌ها به موقعیت کنونی عبارت بوده است از شمال به کوچه‌های باغ وقفی در جنوب عمارت مسعودیه که در حال حاضر به نام کوچه‌های طوسی، افشار و وقفی نامیده می‌شود؛ از مشرق به کوچهٔ مسجد سراج‌الملک؛ از جنوب به خیابان امیرکبیر و از مغرب به خیابان ملت. در مجموع محله موردنظر کوچه‌های وقفی جنوبی، لسان‌الحکماء، سراج، اوحدی و اشرافی را دربرمی‌گرفته است.

آمار یادشده در این محله علاوه بر عمارت و باغ مرحوم میرزامحمدعلی‌خان و خانهٔ جهانگیرمیرزا از ۵ خانهٔ سیدپلنگ علیشاه، طغان علیشاه، درویش مراد، سبزعلیشاه و طالب علیشاه که از دراویش بوده‌اند نام می‌برد.

در بیرون دروازه دولت سه قطعه باغ ثبت‌شده که باغهای لاله‌زار و ایلخانی از آن جمله‌اند.

در بیرون دروازهٔ قزوین خانه‌سازی نشده بود و بیوتات آن منحصر به ۱۱ باب دکان دایر، ۲ کاروانسرا و ۲ طویله بود.

در خارج از حصار شهر جمعاً ۷۴ باب دکان بایر نیز شمارش گردیده است.

ساکنان بیرون دروازه‌های تهران از افراد کم‌بضاعت بودند و دکانهای آنجا نیز علاوه بر نیاز آنان احتیاجات مکاریها و کاروانیان را برآورده می‌کرد. از مجموع ۱۷۰ باب دکانهای دایر خارج شهر ۲۸ باب علافی، ۲۵ باب بقالی، ۹ باب خبازی، ۸ باب دیزی‌پزی، ۷ باب نعلبندی، ۴ باب عطاری، ۳ باب تنباکوفروشی، ۲ باب رنگرزی، ۲ باب قصابی و ۲ باب آجیل‌فروشی بود. بقیه دکانها به طباخی، قلیان‌فروشی، حلوایی، موج‌بافی، سوختدان، دباغی، عصاری، نمدمالی، کهنه‌فروشی، پالاندوزی و نجاری اختصاص داشت.

● **نخستین سرشماری جمعیت تهران در عصر ناصری**

با آن که مرحوم عبدالغفار نجم‌الملک در هامش نقشهٔ ۱۳۰۹ هـ.ق. دارالخلافه ناصری دربارهٔ نخستین سرشماری جمعیت در شهر دارالخلافهٔ ناصری می‌نویسد:

> اما جمعیت دارالخلافه را دوسال‌قبل‌از ابتدای برداشتن نقشهٔ‌شهر حسب‌الامر الاعلی حقیر به دقت مشخص نمود و تعداد کل نفوس یکصد و شصت هزار نفر شد ولی امروز که بیست و سه سال بعداز آن تاریخ است،[۷۷۵] به دویست و پنجاه هزار نفر می‌رسد...

اما سند دیگری حکایت از آن دارد که در سال ۱۳۰۱ هـ.ق. یعنی ۱۵ سال بعد از سرشماری موردنظر مرحوم حاج عبدالغفار نجم‌الملک، سرشماری دیگری در تهران انجام شده است که براساس آن جمعیت شهر تهران در بخشهای قدیم و جدید شهر ۱۰۶۴۸۲ نفر بوده که در ۹۰۹۳ واحد مسکونی زندگی می‌کرده‌اند. در رابطهٔ با چگونگی انجام این سرشماری در مقدمهٔ احصائیه تهران در سال ۱۳۰۱ ش. چنین نوشته شده است:

> اولین احصاء نفوس تهران در سال ۱۳۰۱ هـ.ق./۱۲۶۲ ش. یعنی ۵۰ سال قبل به وسیلهٔ آقای میرزاسیدشفیع‌خان میرفخرایی (مدیر لشکر) که خوشبختانه در قید حیات و از دادن اطلاعات خود کمکهای ذیقیمت به این تاریخچه مضایقه ننموده و ما را قرین امتنان داشته‌اند به عمل آمده است که جمعیت شهر را در آن تاریخ ۱۰۶۴۸۲ نفر تعیین نموده‌اند.
> با آن که در آن تاریخ کمتر به قواعد علمیّه و طرق احصاییه بودند، معهذا با تطبیق به سایر قراین به مثل نان شهر در آن می‌توان احصاییه فوق را در حدود تقریب مدرک صحیحی دانست.[۷۷۶]

سرشماری فوق حاکی از آن است که در آن سال نسبت جمعیت به سطح کل شهر $۴۳\frac{۱}{۲}$ نفر در هر ده هزار مترمربع بوده و حداقل در هر خانه ۱۲ نفر سکنی داشته‌اند.

---

۷۷۵. ۱۲۸۶ هـ.ق.

۷۷۶. سرشماری نفوس شهر تهران: تعقیب احصاییه بلدی (تهران: دایرهٔ احصاییه بلدیه تهران، ۱۳۱۲).

احصائیه نفوس شهر طهران ۱۳۰۱ هـ.ق./۱۲۶۲ ش.

نمره ترتیب	اسامی محلات	شـــرح	تعداد خانه		عده نفوس			
			شخصی	اجاره	ذکور	اناث	اطفال	جمع کل
			باب	باب	نفر	نفر	نفر	نفر
۱	ارگ		۱۰۹	۴	۴۸۳	۴۳۶	۳۱۶	۱۲۳۵
۲	سنگلج	ازابتدای دروازه‌محمدیه الی انتهای دروازه قزوین و یوسف‌آباد	۱۵۰۶	۱۸۶	۱۱۱۷۱	۱۰۷۵۳	۸۸۵۶	۳۰۸۷۰
۳	عودلاجان	ازابتدای خیابان ناصریه الی انتهای کوچه یهودیها	۱۶۸۴	۹۷	۵۵۳۷	۶۳۴۴	۴۶۰۹	۱۶۴۹۰
۴	چالمیدان	از ابتدای کوچه در دار الی انتهای سر قبر آقا	۱۸۶۵	۲۶	۸۵۷۸	۱۲۹۲۳	—	۲۱۵۰۱
۵	بازار	از ابتدای پاچنار الی خارج دروازه محمدیه	۲۲۸۵	۲۲۰	۱۳۹۳۷	۱۲۲۱۰	—	۲۶۱۴۷
۶		ساکنین کوره‌پزخانه‌ها	—	—	۱۳۷۵	—	—	۱۳۷۵
۷		ساکنین خارج میدان توپخانه از ابتدای خیابان علاءالدوله الی خیابان سپهسالار	۷۵۳	۳۵۸	۳۵۰۹	۳۳۷۱	—	۶۸۸۰
۸		ساکنین مدارس‌طلاب (۵ مدرسه)	—	—	۶۳	—	—	۶۳
۹		ساکنین کاروانسرایها (۶ باب)	—	—	۸۳	—	—	۸۳
۱۰		ساکنین‌درتون‌حمام(۲۰باب‌حمام)	—	—	۳۶	—	—	۳۶
۱۱		جمعیت کلیمیان مقیم در شهر	—	—	—	—	—	۱۱۳۶
۱۲		جمعیت ارامنه مقیم در شهر	—	—	—	—	—	۵۷۵
۱۳		جمعیت زرتشتیان مقیم در شهر	—	—	—	—	—	۱۸۱
		جمع	۸۲۰۲	۸۹۱	۴۴۷۷۲	۴۶۰۳۷	۱۳۷۸۱	۱۰۶۴۸۲

احصاییه مصرف نان یکماهه شهر طهران

محرم ۱۳۰۵ هـ.ق./۱۲۶۶ ش.

اسامی محلات	سنگکی				لواشی				جمع کل				سرانه مصرف ماهیانه	
	مقدار آرد مصروفه		مقدار نان تهیه‌شده		مقدار آرد مصروفه		مقدار نان تهیه‌شده		مقدار آرد مصروفه		مقدار نان تهیه‌شده			
	سیر	من	سیر	من	سیر	من	سیر	من	سیر	من	سیر	من	سیر	من
ارک و سنگلج	—	۱۷۴۳۴۰	—	۲۶۱۵۱۰	—	۲۴۸۴۰	—	۳۷۲۶۰	—	۱۹۹۱۸۰	—	۲۹۸۷۷۰	۲۴	۵
عودلاجان	—	۱۳۲۶۰۰	—	۱۹۸۹۰۰	—	۱۳۶۸۰	—	۲۰۵۲۰	—	۱۴۶۲۸۰	—	۲۱۹۴۲۰	۳۹	۷
چالمیدان	—	۱۰۵۲۴۰	—	۱۵۷۸۶۰	—	۱۶۴۴۰	—	۲۴۶۶۰	—	۱۲۱۶۸۰	—	۱۸۲۵۲۰	۰۴	۵
بازار	—	۱۰۹۸۰۰	—	۱۶۴۷۰۰	—	۱۶۴۴۰	—	۲۴۶۶۰	—	۱۲۶۲۴۰	—	۱۸۹۳۶۰	۱۲	۴
خارج شهر	—	۷۲۴۸۰	—	۱۰۸۷۲۰	—	۲۲۲۰۰	—	۳۳۳۰۰	—	۹۴۶۸۰	—	۱۴۲۰۲۰	۲۰	۱۲
جمع‌کل	—	۵۹۴۴۶۰	—	۸۹۱۶۹۰	—	۹۳۶۰۰	—	۱۴۰۴۰۰	—	۶۸۸۰۶۰	—	۱۰۳۲۰۹۰	۳۰	حد متوسط ۶

● **سرشماری نجم‌الدوله از شهر دارالخلافه ناصری**

به طوری که اشاره شد علی‌رغم اشارهٔ مرحوم نجم‌الدوله به زمان انجام این سرشماری، در تاریخ دقیق این آمارگیری اتفاق‌نظر وجود ندارد، زیرا در مطبوعات دوران ناصری در سال موردنظر و حتی چندسال قبل و بعد از آن خبری دربارهٔ این اقدام مهم منتشر نشده است. از طرفی نسخه‌ای از این سرشماری که به نام **کتابچهٔ تعداد نفوس شهر طهران** متعلق به کتابخانه مرحوم نجم‌الدوله، به کتابخانهٔ مجلس اهدا شده است نیز فاقد تاریخ تحریر است.[۷۷۷] با این وجود دکتر ناصر پاکدامن به استناد نسخه‌ای از این کتابچه که در کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار (مطهری) موجود است دربارهٔ تاریخ انجام این سرشماری می‌نویسد:

۷۷۷. ر.ک: احمد گلچین معانی، «سرشماری تهران در زمان ناصرالدین‌شاه»، **یغما** ۱۳ (۴) تیر ۱۳۳۹، ص. ۲۰۹ - ۲۱۱.

... از شانزدهم رمضان ۱۲۸۴ تا دوازدهم ذیقعدهٔ ۱۲۸۴ یعنی در مدت ۵۵ روز از جمعیت و مساکن تهران سرشماری می‌کند و نتایج کار خود را به صورت رساله‌ای به اعتضادالسلطنه وزیر علوم می‌دهد... نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپهسالار در تاریخ محرم ۱۲۸۶ با عنوان **جغرافیا در تعداد نفوس اهالی دارالخلافهٔ ناصره** داخل کتابخانهٔ علیقلی میرزااعتضادالسلطنه گردیده است و در سال ۱۲۹۷ قمری همراه با دیگر کتب اعتضادالسلطنه وقف مسجد و مدرسهٔ ناصری گردیده...[۷۷۸]

اگر به این اعتبار سرشماری نجم‌الدوله را اولین آمارگیری نفوس در تهران به حساب بیاوریم در هفده سال فاصلهٔ میان سرشماری نجم‌الدوله و مدیر لشکر جمعیت تهران از ۱۴۷۲۵۶ نفر (بدون محاسبهٔ ۸۴۸۰ نفر افراد قشون متوقف در دارالخلافه) با کاهشی برابر ۴۰۷۷۴ نفر روبه‌رو بوده و روندی منفی داشته است. باتوجه به این که در طی مدت یادشده حوادث قهری و غیرمترقبهٔ منجربه چنین کاهشی گزارش نگردیده بنابراین با تردید در تاریخ انجام این سرشماری باید آن را دومین آمارگیری نفوس شهر تهران به حساب آوریم.[۷۷۹]

مرحوم حاج عبدالغفار نجم‌الدوله در مقدمهٔ این رساله دربارهٔ چگونگی انجام این سرشماری می‌نویسد:

... و بعد چون برحسب امر قضا جریان دارای جهان داورگیتی ستان مالک تخت و جاه و خداوند دیهیم و گاه‌السلطان‌العادل والخاقان‌الباذل ابوالفتح والنصر والظفر ناصرالدین شاهنشاه غازی خلدالله ملکه و سلطانه مقرر شد که این جان‌نثار عبدالغفار جمعیت دارالخلافهٔ ناصره را از روی تحقیق و تدقیق مشخص کند جان‌نثار دید که هرگاه بخواهد خود تنها متصدی چنین خدمت بزرگ شود اقلاً یکسال به طول خواهدانجامید و آن‌وقت علاوه بر آن که ظاهراً چنین می‌نماید که در انجام خدمت مرجوعه به خود قصوری ورزیده و تکاهل نموده از طرفی در عرض آن مدت مدید چه بسیار اختلاف

---

۷۷۸. ناصر پاکدامن، «نجم‌الدوله و نفوس تهران»، **فرهنگ ایران‌زمین دورهٔ بیست‌ساله (۱۳۵۳ - ۱۳۳۲)** (تهران: ۱۳۵۴)، ج. ۲۰، ص. ۳۴۰ - ۳۴۱.

۷۷۹. حبیب‌الله زنجانی نیز در «تاریخ دویست ساله جمعیت تهران» در شهریار عدل...، ص. ۲۹۰ این آمارگیری را دومین سرشماری تهران ذکر کرده است.

در عدد نفوس واقع می‌شود چنانچه جمعی به اطراف پراکنده می‌شوند و جمعی به سمت دارالخلافه توجه می‌کنند و جمعی از کَتم عدم به عرصهٔ وجود می‌آیند و امثال آن و از طرفی در مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون به منصب معلمی کل علوم ریاضی مفتخر می‌باشد و چند طبقه شاگرد دارد که بعضی از آنها نزدیک است فارغ‌التحصیل شوند و در این مدت از تحصیل و تکمیل باز می‌مانند بلکه آنچه کسب نموده‌اند به کلی فراموش می‌کنند. پس به اشارهٔ نواب اشرف والا اعتضادالسلطنه وزیر علوم مصلحت چنان دید که این خدمت را به دستیاری جمعی از متعلمین خود انجام دهد پس از میان آنها هشت نفر شاگرد بزرگ معقول و مؤدب و باهوش را اختیار نمود که اسامی آنها از این قرار است:

۱. محمدحسن‌میرزا، ۲. علی‌خان ولد ملک‌الشعرا، ۳. علی‌خان ولد مرحوم محمدقاسم‌خان، ۴. میرزاعلی‌اکبر، ۵. سلیمان‌خان، ۶. سلیمانعلی‌خان، ۷. حسنعلی‌خان، ۸. عباسعلی‌خان. و اول به جوف حصار قدیم ابتدا نمود و ارگ مبارک سلطانی را با چهار محلهٔ بزرگ که عودلاجان باشد با چالمیدان و سنگلج و محلهٔ بازار میان آنها قسمت نمود از این قرار:

ارگ‌مبارک و محلهٔ بازار	سلیمان‌خان عباسعلی‌خان
عودلاجان	محمدحسن میرزا علی‌خان ولد قاسم‌خان
چالمیدان	سلیمانعلی‌خان علی‌خان ولد ملک‌الشعرا
سنگلج	میرزاعلی‌اکبر حسنعلی‌خان

و به آنها دستورالعمل داد که هر دو نفر با همدیگر حرکت کند و چون وارد کوچه شوند همیشه ضلعی راکه به سمت شمال یا مشرق باشد یکی از آن دو اختیارکنند و ضلعی راکه به سمت جنوب یا مغرب باشد آن‌دیگر و ضلع اول را یمین نام نهاد و ضلع دویم را یسار و به اذن نواب اشرف والا با هر دسته یک دونفر از دهباشیان محلات و یک نفر فراش از فراشان مدرسهٔ مبارکه و دو نفر قراول از سربازان مهندس همراه کرد و از روز شانزدهم رمضان به عمل شروع کرد و چند روز اول نظر به این که خوب به کار مأنوس شوند و خطا نکنند همگی را متفقاً حرکت داد و خود جان‌نثار همیشه با آنها بود درب هر خانه‌ای که وارد می‌شد مرد بزرگتر صاحب‌خانه را می‌طلبید و اگر او حاضر نبود زن بزرگتر عاقله را و شروع می‌کرد به سئوال و چون دید که عموم مردم از ذکور و اناث کمال وحشت و تحاشی دارند از حقیقت‌گویی و خیالات واهیه در سرگرفته‌اند من‌جمله گمان می‌کنند که مقصود اولیای دولت ابدمدت در تشخیص جمعیت آنست که صرف خندقی از آنها گرفته شود یا غربا و متفرقه را از شهر بیرون کنند یا سالیانه از آنها سَری گرفته شود و امثال آنها و اگر بدین عقاید فاسده باشند تشخیص جمعیت از روی حقیقت کمال صعوبت خواهد داشت و بلکه مُتَعَسِّر است چرا که جان‌نثار مأذون نبود که وارد خانه و عیال مردم شود و اصحاب خانه را سرشماری کند و تحقیق مطلب موقوف بود به سئوال و جواب و این حالت نه مخصوص اهل ایران است در سایر ممالک سابقاً چنین بود و هنوز در بعضی از ولایات باقی است. شهریان در وقت تشخیص عدد نفوس بلاد گمان کنند مقصود وضع مالیات است و رعایا وقت تشخیص عدد نفوس قریٰ گمان کنند مقصود گرفتن سرباز است، پس بالجمله ناچار درب هر خانه که وارد می‌شد قریب ربع ساعت معطل شده صاحبخانه را به سوگند و هزاران لسان مطمئن می‌کرد و باز خود مطمئن نشده احتمال می‌داد که خلاف بگویند لهذا سئوالات مختلفه از آنها می‌پرسید. اول از عدد مجموع مردانی که شب در آن خانه در آنجا متوقف می‌باشند از آقا و نوکر و صاحبخانه و اجاره‌نشین و غیره، دویم از عدد زنان بزرگ، سیم از عدد اطفال شیرخوار تا پنج سال از ذکور و اناث، چهارم از عدد جوانان بزرگتر از پنج سال تا پانزده‌سال از ذکور و اناث، پنجم از عدد خواجه و غلام سیاه، ششم از عدد کنیز سیاه، هفتم از عدد

دایه و خدمتکار و گیسوسفید، هشتم از عدد مجموع اشخاصی که در آن خانه متوقف هستند عموماً از صغیر و کبیر و سیاه و سفید و ذکور و اناث، آقا و نوکر، صاحبخانه و اجاره‌نشین. و آن‌وقت این جوابها را با همدیگر موازنه کرده اگر خلاف می‌گفتند زود بروز می‌کرد از اینها مؤاخذه کرده تصحیح می‌نمود و بعد سئوال می‌کرد از عدد اشخاص ایل قاجار که در آن خانه منزل دارند و از عدد اشخاص تهرانی و اصفهانی و آذربایجانی و غیره و این اعداد را نیز با همدیگر موازنه می‌کرد و قبل از آن که از صاحبخانه این مطالب را سئوال کند یا بعد از آن، از دهباشی محله که فی‌الجمله اطلاعی داشت سئوال مختصری می‌کرد و با اعداد سابق مطابقه می‌نمود و چون سئوال و جواب مدتی به طول می‌انجامید از اهل خانه ناملایمات می‌دید و کنایات می‌شنید و تحمل می‌کرد و آن‌وقت از درب آن خانه گذشته به درب دیگر وارد می‌شد به همان دستورالعمل رفتار می‌کرد. و بعد از آن که متعلمین این دستورالعمل را خوب آموختند آنها را در محلات پراکنده کرده هر دسته جداگانه مشغول عمل بودند و خود جان‌نثار همه‌روزه در محلات می‌گشت و به دوسه دسته سرکشی و مراقبت می‌کرد و از طلوع آفتاب تا حوالی غروب مشغول بودند تا از عمل ارگ مبارک و محلات داخل شهر فارغ شدند و جمعیت همه خانه‌ها را از اعلی و ادنی مشخص نمودند بدون استثناء جز عمارات خاصهٔ اعلیحضرت شاهنشاه. و آن‌وقت به خارج شهر پرداخت و خانه‌های اطراف را تا حد حِصن و خندق جدید دارالخلافهٔ ناصره نیز مابین همان چهار دسته مهندس قسمت نمود و هر کدام را بر سر کار گذارد و خود نیز با آنها در گردش بود و آنچه خانه و کاروانسرای و قلعه در جوف این حصار واقع بود ضبط نمود و روز دوازدهم ذیقعدةالحرام به کلی فارغ شد و عمل قریب دو ماه به طول انجامید و بقدر وسع و طاقت در انجام خدمت سعی و مواظبت نمود و حتی‌الامکان دقت کرد که به حقیقت مقرون شود و با وجود آن به خاکپای مبارک عرض نمی‌کند که جمعیت دارالخلافه ناصره واقعاً همین است که مشخص نموده بلکه عرض می‌کند که احدی را ممکن نیست بیش از این دقت نماید و تشخیص نفری را از این حد که به دست آمده به حقیقت نزدیکتر کند به خصوص در اوقاتی که این عمل مقارن شود با حفر خندق و با اخذ تفاوت ترقی قیمت اراضی خارج شهر و با اخذ قیمت زمینهای جوف

شهر و وصل به حصار قدیم که به تدریج مردم بر آنها عمارت بنا نموده‌اند. جان‌نثار جمعیت دارالخلافه را جز سپاه، صد و چهل و هفت هزار و دویست و پنجاه و شش نفر یافت و عدد بیوتات را نه هزار و پانصد و هشتاد باب و بر فرض آن که در عدد اول تقریب و اختلافی واقع شده باشد یقیناً در عدد ثانی هیچ اختلاف واقع نشده زیرا که هیچ خانه از قلم نیفتاده و همه را باب به باب شمرده. و چون عدد اول را بر ثانی قسمت کنیم خارج قسمت شانزده می‌شود یعنی که به طور متوسط جمعیت هر خانه از صغیر و کبیر شانزده است و این عدد اگرچه بنظر قلیل می‌نماید ولیکن جان‌نثار متعهد می‌شود که اگر شخص بتواند وارد خانه و عیال مردم شود و جمیع را به رأی‌العین سرشمار نماید، محال است که جمعیت متوسطه را به هفده و هیجده برساند یعنی که تمام جمعیت دارالخلافه را به صدوشصت هزار زیرا که بعد از تحقیق و رسیدگی معلوم شده که قریب ثلث خانه‌های دارالخلافه جمعیتش از شش و هفت نفر بیشتر نیست چرا که بسیاری از مردم مثل تجار و ارباب قلم خانه‌های وسیع دارند و جمعیتشان اغلب یک مرد است و یک زن و یک دو طفل و یک کنیز یا خدمتکار و یک نفر نوکر یا خانه‌شاگرد و هیچ اجاره‌نشین به خانهٔ خود راه نمی‌دهند. معروف است که در خانهٔ یهودان جمعیت از همه جا بیشتر است و نکته‌اش ظاهر است باوجود آن خود جان‌نثار عدد کل نفوس آنها را از صغیر و کبیر هزاروپانصدوهفتادوهشت نفر یافت بعد از آن که در جمیع خانه‌های آنها وارد شده اطاق به اطاق همه را سرشمار نمود و عدد بیوت آنها را صدوشصت باب یافت و حال چون عدد اول را بر ثانی قسمت کنیم خارج قسمت اندک از ده کمتر می‌شود یعنی که به طور وسط در هر خانهٔ یهود ده نفر جمعیت است. اعتقاد عموم ناس برین است که جمعیت دارالخلافه اقلاً به کرور (پانصدهزار) می‌رسد ولیکن این عقیده فاسد است و بی‌مأخذ زیرا که ایشان هنوز ده هزار و صدهزار نفر جمعیت را در محل مکشوف و بلامانع ندیده‌اند تا از آن روی پانصد هزار نفر را تصور کنند.

... بالجمله نتایجی که از این عمل یافتیم از این قرار است. در هر محله **اول** عدد اشخاص صاحبخانه از صغیر و کبیر. **دویم** عدد اشخاص اجاره‌نشین از صغیر و کبیر، **سیم** عدد مردان از سیاه و سفید، **چهارم** عدد زنان بزرگ از سیاه

و سفید، **پنجم** عدد اطفال شیرخوار تا پنج ساله از ذکور و اناث، **ششم** عدد جوانانی که از پنج سال بزرگتر باشند تا پانزده سال از ذکور و اناث، **هفتم** عدد خواجه و غلام سیاه، **هشتم** عدد کنیز، **نهم** عدد دایه و خدمتکار و گیس سفید یعنی زنانی که از فقر و پریشانی برای این خدمات در خانه‌های مردم می‌مانند، **دهم** عدد نوکرهای مردم یعنی اشخاص معطله که از علوم و حِرَف و صنایع بی‌بهره مانده‌اند و محض عجز و قصور خود نوکری اختیار کرده‌اند و متدرجاً تعدادشان در تزاید می‌باشد، **یازدهم** عدد بیوت، **دوازدهم** عدد تاجر از صغیر و کبیر، **سیزدهم** عدد اشخاصی که تهرانی‌الاصل می‌باشند یا در تهران متولد شده‌اند از صغیر و کبیر و ذکور و اناث، **چهاردهم** عدد اشخاص اصفهانی، **پانزدهم** عدد اشخاص آذربایجانی، **شانزدهم** عدد طلاّبی که در مدرسه‌ها متوقف می‌باشند، **هفدهم** عدد اشخاصی که در فصل تابستان حکماً به ییلاق می‌روند، **هجدهم** عدد ناقص‌الاعضاء مثل کور و عاجز و مفلوج، **نوزدهم** عدد زردشتیان، **بیستم** عدد فرنگیهایی که در تهران متوقف می‌باشند، **بیست‌ویکم** عدد ارامنه، **بیست‌ودویم** عدد یهودان و عدد بیوت آنها، **بیست‌وسیم** عدد دکانهای خبازی، **بیست‌وچهارم** عدد مساجد، **بیست‌وپنجم** عدد مدارس، **بیست‌وششم** عدد تکایا، **بیست‌وهفتم** عدد حمامهای عام، **بیست‌وهشتم** عدد کاروانسراهای تجارتی و غیرتجارتی، **بیست‌ونهم** عدد یخچالها، **سی‌ام** عدد دستگاههای کوره‌پزی، **سی و یکم** اصطبلهای خاص.

در تشخیص عدد نفوس بسیار مفید است که سن مردم و حرفه و پیشهٔ آنها را نیز معلوم کند ولیکن در نوبت اول کمال صعوبت داشت.[۷۸۰]

● جداول سرشماری نفوس و مسکن تهران

لازم به ذکر است که در برخی از جداول ارایه‌شده در رساله نجم‌الدوله و توضیحات مقدمهٔ آن مغایرتهایی ملاحظه می‌شود که این اشکالات در جداول پیوست برطرف گردیده است.

---

۷۸۰. عبدالغفاربن علی‌محمد نجم‌الدوله، **کتابچهٔ تعداد نفوس شهر طهران**، نقل در **فرهنگ ایران زمین دوره بیست‌ساله**، ص. ۳۴۸ - ۳۵۳.

عدد کل نفوس داخل و خارج شهر تهران به انضمام سپاه حاضر رکاب

گروه	تعداد	درصد
رعیت	۱۴۷۲۵۶	۹۴/۶
قشون	۸۴۸۰	۵/۴
کل نفوس شهر	۱۵۵۷۳۶	۱۰۰

عدد نفوس محلات شهر:

محله	تعداد
ارگ مبارک	۳۰۱۴
عودلاجان	۳۶۴۹۵
چالمیدان	۳۴۵۴۷
سنگلج	۲۹۶۷۳
محلهٔ بازار	۲۶۶۷۴
محلات خارج شهر	۱۶۸۵۳
کل نفوس رعیت	۱۴۷۲۵۶

تفصیل عدد کل قشون که در دارالخلافه متوقف می‌باشند:

رسته	تعداد
سرباز	۵۵۰۸
غلام پیشخدمت و غلام	۱۱۴۸
توپچی	۷۰۰
سوارهٔ نصرت	۴۲۰
سواره‌نظام	۳۰۰
زنبورکچی	۱۵۰
موزکانچی	۱۳۳
غلام مخصوص	۱۲۱
کل قشون	۸۴۸۰

توزیع جمیعت شهر تهران برحسب مقام اجتماعی و محلات شهر

مقام اجتماعی / محله	ارگ	عودلاجان	چالمیدان	سنگلج	بازار	خارج شهر	جمع کل
آقایان و کسبه	۷۴۴	۹۵۴۹	۱۰۸۶۱	۸۱۲۰	۷۱۸۴	۶۱۸۶	۴۲۶۴۴
خواجه و غلام سیاه	۱۳	۲۷۱	۸۸	۱۴۷	۱۷۵	۶۲	۷۵۶
نوکر	۵۷۶	۳۱۹۲	۷۹۱	۲۷۳۵	۲۱۹۱	۱۰۸۷	۱۰۵۷۲
زنان محترمه	۶۷۶	۱۰۵۳۸	۱۱۱۸۶	۹۶۰۱	۸۹۲۴	۵۱۳۸	۴۶۰۶۳
کنیز سیاه	۹۹	۱۵۳۰	۲۸۲	۴۸۷	۴۳۵	۱۸۱	۳۰۱۴
دایه و خدمتکار	۱۱۵	۱۰۴۱	۲۹۸	۸۸۵	۶۸۶	۲۸۸	۳۳۱۳
جوان و طفل	۷۹۱	۱۰۳۷۴	۱۱۰۴۱	۷۶۹۸	۷۰۷۹	۳۹۱۱	۴۰۸۹۴
جمع کل	۳۰۱۴	۳۶۴۹۵	۳۴۵۴۷	۲۹۶۷۳	۲۶۶۷۴	۱۶۸۵۳	۱۴۷۲۵۶

توزیع اجاره‌نشینی در محلات شهر تهران

محله / ساکنین	ارگ	عودلاجان	چالمیدان	سنگلج	بازار	خارج شهر	جمع کل
صاحبخانه	۲۱۹۰	۲۹۱۵۲	۱۷۹۲۵	۲۲۷۰۷	۱۸۶۸۶	۱۱۲۳۳	۱۰۱۸۹۳
اجاره‌نشین	۸۲۴	۷۳۴۳	۱۶۶۲۲	۶۹۶۶	۷۹۸۸	۵۶۲۰	۴۵۳۶۳
جمع کل	۳۰۱۴	۳۶۴۹۵	۳۴۵۴۷	۲۹۶۷۳	۲۶۶۷۴	۱۶۸۵۳	۱۴۷۲۵۶

توزیع سنی و جنسی جمعیت شهر تهران

محله / سن و جنس	ارگ	عودلاجان	چالمیدان	سنگلج	بازار	خارج شهر	جمع کل
مردان بزرگ	۱۳۳۳	۱۳۰۱۲	۱۱۷۴۰	۱۱۰۰۲	۹۵۵۰	۷۳۳۵	۵۳۹۷۲
زنان بزرگ	۸۹۰	۱۳۱۰۹	۱۱۷۶۶	۱۰۹۷۳	۱۰۰۴۰	۵۶۰۷	۵۲۳۹۰
جوانان بیش از پنج تا پانزده سال	۴۲۰	۵۱۶۰	۵۱۷۰	۳۵۲۹	۳۲۲۸	۱۸۱۱	۱۹۲۶۹
اطفال شیرخوار تا پنج سال	۳۷۱	۵۲۱۴	۵۸۷۱	۴۱۶۹	۳۸۵۱	۲۱۰۰	۲۱۶۲۵
جمع کل	۳۰۱۴	۳۶۴۹۵	۳۴۵۴۷	۲۹۶۷۳	۲۶۶۷۴	۱۶۸۵۳	۱۴۷۲۵۶

توزیع جمعیت شهر تهران برحسب محل ولادت

محله / ساکنین	ارگ	عودلاجان	چالمیدان	سنگلج	بازار	خارج شهر	جمع کل
قاجار	۷۰	۱۲۶۸	۳۵۸	۱۰۴	۹۱	۱۱۷	۲۰۰۸
تهرانی	۱۱۸۷	۱۱۴۹۸	۹۹۷۵	۱۸۸۴	۱۰۰۱۲	۲۶۹۴	۳۹۲۴۵
اصفهانی	۷۶	۱۹۸۹	۳۱۰۳	۱۲۰۵	۲۳۷۴	۱۲۰۸	۹۹۵۵
آذربایجانی	۱۹۴	۱۹۶۰	۹۷۳	۲۰۴۳	۱۴۸۵	۱۵۴۶	۸۲۰۱
متفرقه	۱۴۹۲	۱۹۷۸۰	۲۰۱۳۸	۲۲۴۳۷	۱۲۷۱۲	۱۱۲۸۸	۸۷۸۴۷
جمع کل	۳۰۱۴	۳۶۴۹۵	۳۴۵۴۷	۲۹۶۷۳	۲۶۶۷۴	۱۶۸۵۳	۱۴۷۲۵۶

تعداد بعضی از گروههای ساکن در شهر تهران

گروه	تعداد
طلابی که در مدارس مسکن دارند	۱۴۶۳ نفر
اشخاصی که در فصل تابستان حکماً به ییلاق می‌روند	۸۰۰۰ نفر
اشخاص ناقص‌الاعضاء	۱۱۵ نفر
زردشتیان	۱۱۱ نفر
فرنگیها	۱۳۰ نفر
ارامنه	۱۰۰۶ نفر
یهود	۱۵۷۸ نفر

تعداد خانه‌های شهر تهران

محله	تعداد
ارگ مبارک سلطانی	۱۹۵ باب
عودلاجان	۲۵۵۸ باب
چالمیدان	۲۳۴۷ باب
سنگلج	۱۹۶۹ باب
بازار	۱۴۸۸ باب
محلات خارج شهر	۱۰۲۴ باب
جمع کل	۹۵۸۱ باب

تعداد مساجد، مدارس، تکایا، خبازی و غیره شهر تهران

ابنیه	تعداد	
مساجد	۴۷	باب
مدارس	۳۵	باب
تکایا	۳۴	باب
دکاکین خبازی	۱۷۰	باب
حمامهای عام	۱۹۰	باب
کاروانسراهای تجارتی و غیرتجارتی	۱۳۰	باب
یخچالها	۲۰	باب
دستگاههای کوره‌پزی	۷۰	باب
اصطبلهای خاصی که مردم ساخته‌اند	۲۷۷	باب
بیوت یهود	۱۶۰	باب

رسالهٔ تعداد نفوس شهر تهران از جهات مختلف حایز اهمیت است. دکتر ناصر پاکدامن دراین‌باره می‌نویسد:

... در این سرشماری جمعیت حاضر اندازه‌گیری شده است. یعنی در هر خانه **مجموع کسانی که شب در آن خانه متوقف بوده‌اند** سرشماری شده‌اند. از آنجا که این سرشماری دوماه به طول انجامیده است احتمال دوبارهٔ سرشماری افراد بسیار است و چه بسا این خود یکی از عللی باشد که اختلاف نتیجهٔ این سرشماری با سرشماریهای بعدی را موجب گردیده باشد.

در پرتو نتایج این سرشماری، تهران ۱۲۸۴ شهری است مهاجرپذیر (کمتر از یک سوم مردم شهر اجاره‌نشین هستند). با این که تخریب حصار قدیم و حفر خندق جدید و توسعهٔ شهر، چندهفته‌ای پیش از انجام سرشماری صورت گرفته است بیش از پانزده درصد از نفوس در خارج از شهر قدیم زندگی می‌کنند و بیش از ده درصد بیوت دارالخلافهٔ ناصره در بیرون از محدودهٔ شاه طهماسبی شهر قرار دارد و این امر گواه بر آن است که پیش از آن

که حکومت به فکر توسعهٔ شهر بیفتد گروه مهمی از مردم به زندگی در پشت دروازه‌ها پرداخته بودند و به این ترتیب در کنار پایتخت، منطقه‌ای خارج از حیطهٔ داروغه و کلانتر در حال رشد و گسترش بوده است.

قسمت عمدهٔ ساکنان **خارج شهر** را غیرتهرانیان تشکیل می‌دهند (قریب ۷۵ درصد از ساکنان خارج شهر و ده درصد از جمعیت کل تهران). عودلاجان، چالمیدان و بازار به تنهایی سه چهارم از جمعیت تهرانی‌الاصل پایتخت را در خود گرد آورده‌اند در حالی که محلهٔ سنگلج با حدود یک پنجم از جمعیت تهران، اساساً محله‌ای است غیرتهرانی‌نشین. در میان جمعیت غیرتهرانی، اصفهانیان و آذربایجانیان بیشترین شمار را دارند. شاید بتوان وجود گروه عظیم اصفهانی در تهران را با تغییر مرکز حکومت و تغییر نقش اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اصفهان مربوط دانست.

توزیع جنس جمعیت از برابری تقریبی زنان و مردان حکایت می‌کند و این امر باتوجه به مهاجرپذیری تهران و این که معمولاً مردان بیش از زنان مهاجرت می‌کنند و در نتیجه سهم بیشتری در جمعیت مهاجرپذیری به دست می‌آورند استثنایی به نظر می‌رسد. شاید این وضع استثنایی نشانه‌ای از این واقعیت باشد که در آن زمان مهاجران با همهٔ افراد خانوادهٔ خود تغییر مکان می‌داده‌اند و هنوز مهاجرت به شکل مهاجرت مردان در جستجوی کار درنیامده بوده است.

نتایج سرشماری عبدالغفار جنبه‌هایی از ترکیبات طبقاتی و قشربندی اجتماعی تهران را روشن می‌سازد. از این میان آنچه جالبتر بنظر می‌آید وجود قشر عظیمی از ساکنان است که زندگی و معیشت خود را از قِبَل متنفذان و متمولان تأمین می‌کنند. عبدالغفار در گروه‌بندی جمعیت تهران **عدد نوکرهای مردم** را جداگانه ذکر می‌کند. به تعریف او، نوکرها عبارتند از «اشخاص معطله که از علوم و حرف و صنایع بی‌بهره مانده‌اند و محض عجز و قصور خود نوکری اختیار نموده‌اند و متدرجاً تعدادشان در تزاید می‌باشد.» در تهران آن زمان شمارهٔ این گروه از ده هزار تن می‌گذرد و اگر براین رقم، تعداد زنان خدمتکار را هم بیفزاییم می‌بینیم که ده درصد از کل افراد جامعه را کسانی تشکیل می‌دهند که در خدمت دیگران به کار مشغولند. در جامعهٔ تهران آن روز با گروهی غلامان و کنیزان نیز روبرو هستیم (۷۵۶ غلام سیاه و ۳۰۱۴ کنیز سیاه) که برای ارزیابی بهتر حجم گروههای وابسته و تابع

می‌بایست شمار ایشان را نیز بر عدهٔ نوکران و خدمتکاران بیفزاییم و از این طریق می‌بینیم که بیش از هفده هزار نفر از جمعیت ۱۴۷ هزار نفری تهران را گروه وابستگان و خادمان تشکیل می‌داده است.

باتوجه به رسوم و آداب اجتماعی متداول آن زمان، می‌دانیم که به خدمت گرفتن بندگان بیشتر در میان اعیان و اشراف و متمولان رواج داشته است و هم اینان بوده‌اند که گروه اعظم از نوکران را در خدمت داشته‌اند. در مطالعات بعدی می‌بایست در منشاء پیدایش این گروه پژوهشی کرد و معلوم داشت که نوکران تا چه میزان از مردم شهرنشین بوده‌اند و تا چه میزان وجود آنها، حکایت از نوعی مهاجرت رعایای روستانشین به شهرها می‌کند؟ نقش این گروه در سازمان اقتصادی و اجتماعی چه بوده است؟ نباید فراموش کرد که در تهران آن روز هنوز انجام فعالیتهای کشاورزی اهمیتی داشته است و چه بسا که **نوکران** دربرگیرندهٔ آن عده‌ای هم باشند که در باغات و مزارع بزرگان تهران به کار کشت مشغول بوده‌اند؟ مقایسهٔ تعداد **نوکران** و تعداد **آقایان کسبه** روشن می‌دارد که شمارهٔ گروه نخست بیش از یک چهارم گروه دوم بوده است.

عبدالغفار در تعریف **آقایان و کسبه** شرحی نمی‌نویسد اما «عدد اشخاص **ایل جلیل قاجار** از صغیر و کبیر را در جای دیگر ذکر می‌کند که در حدود دو هزار تن است و اگر اعضاء متوسط افراد هر خانواده را شش نفر بدانیم بیش از سیصد خانواده را تشکیل می‌دهد.[۷۸۱]

ط. تأسیس بانک در تهران عهد ناصری

ناصرالدین‌شاه پس از سفر به اروپا با نقش بانکها در پیشرفت امور بازرگانی آشنا شد و به فکر افتاد برای تسهیل در امر مبادلات پولی چنین مؤسسه‌ای را در تهران تأسیس نماید.

در سال ۱۳۰۵ هـ.ق./۱۸۸۸ م. **بانک شرق جدید**[۷۸۲] که مرکز آن در هند بود شعباتی در تهران و چند شهر دیگر ایران دایر کرد. جورج ناتانیل کرزن دراین‌باره می‌نویسد:

---

۷۸۱. ناصر پاکدامن، ص. ۳۴۳ ـ ۳۴۶.

782. New Oriantal Banking Corporation of India

در سال ۱۸۸۸ شرکت بانک جدید خاور درصدد برآمد که ایران را در حوزهٔ عملیات آسیایی خود وارد سازد و شعبه و نمایندگی در تهران، مشهد، تبریز، رشت، اصفهان، شیراز و بوشهر باز کرد.
از لحاظ شرکتی تجارتی چون دادوستد برای همه آزاد بود اجازهٔ خاصی از دولت ایران ضروری به شمار نمی‌رفت. بااجاره کردن عمارت عظیمی که سراسر یک ضلع میدان توپخانه را در پایتخت اشغال نموده بود پس از فقط یکسال کار در همان موقع مسافرتم به تهران فعالیت بسیاری در آنجا و ولایات داشت و ایرانیان رفته‌رفته به معنی حساب پس‌انداز و اندازهٔ بهرهٔ ثابت و مطمئن دربارهٔ موجودیهای خود آشنا شدند.
بانک برای حساب جاری دوونیم درصد و برای حساب ثابت شش ماهه چهار درصد و برای امانتهای سالانه شش درصد پرداخت می‌کرد و در مورد وام نرخ بهره را تا دوازده درصد تخفیف داد و می‌گفته‌اند که با بهرهٔ شش تا هشت درصد به خود شاه هم پول قرض داده بود. این بانک، ایرانیان را با پول کاغذی به صورت ارایه و پرداخت از پنج قران به بالا آشنا و مأنوس کرد و هرکسی که حامل آن اوراق بود وجه دریافت می‌داشت و از این کار در پایتخت استقبال شایانی نمودند.[۷۸۳]

● تأسیس بانک شاهنشاهی ایران

درماه ژوئن ۱۸۸۹ م./شوال ۱۳۰۶ هـ.ق. دولت‌ایران‌به‌جبران خسارتِ‌امتیازواگذاری انحصار ساختمان راه‌آهن، استخراج معادن و تأسیس بانک در ایران که در سال ۱۸۷۲ م./۱۲۸۹ هـ.ق. به بارون جولیوس دو رویتر[۷۸۴] اعطا و سپس توسط دولت ایران لغو شده و مبلغ چهل هزار لیره سپردهٔ او را توقیف کرده بود، به بارون جورج دو رویتر[۷۸۵] پسر وی امتیاز محدودتری اعطاکرد که به موجب آن می‌توانست بانکی تأسیس نموده و نیز از بعضی معادن بهره‌برداری کند. بارون جورج دو رویتر سرانجام به‌تأسیس بانک شاهنشاهی

---

۷۸۳. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۶۱۴.

784. Baron Juliuse Reuyter.

785. Baron George De Reuyter.

ایران [۷۸۶] اقدام نمود.[۷۸۷] این بانک در همان سال با اعلان سرمایهٔ تعهدشده‌ای معادل چهارمیلیون لیرهٔ انگلیسی و یک‌میلیون لیره سرمایه نقدی پرداخت‌شده و خریداری تمام تأسیسات بانک شرق جدید درمقابل ۲۰۰۰۰ لیره، فعالیت خود را درتهران آغاز کرد.[۷۸۸]

بانک شاهنشاهی ایران حق انحصاری نشر اسکناس را نیز به مدت شصت سال داشت. مطابق این امتیازنامه مقرر بود که ۶٪ سود خالصِ بانک به دولت داده شود. هم‌چنین بانک متقبل بود که وامی به مبلغ ۴۰۰۰۰ لیره با بهرهٔ صدی شش و وامهای دیگری بعداً با بهرهٔ هشت درصد به دولت بدهد و نگاهداری و نقل و انتقال حسابهای دولتی را تحت نظارت بازرس دولت در بانک به عهده گیرد. بدین‌ترتیب این بانک صورت بانکی دولتی به خود گرفت.[۷۸۹]

دکتر عبدالعلی جهانشاهی دربارهٔ چاپ اسکناس و اصلاحات پولی توسط این بانک می‌نویسد:

> طبق این امتیاز حداکثر صدور اسکناس [۷۹۰] تا میزان ۸۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیس در برابر پشتوانهٔ طلا و نقره که می‌بایست یک سوم آن در ایران نگهداشته شود تعیین گردیده و نمی‌بایستی مقدار نشر اسکناس از سرمایهٔ پرداخت شده تجاوز نماید. این اولین اسکناسهایی بود که در ایران نشر شد و در خارج از محل نشر به بهای دو الی سه درصد کمتر از بهای اسمی قابل‌پرداخت بود؛ این ترتیب که برای عرضه کردن ناگهانی مقادیر هنگفتی اسکناس در شعبات انجام گرفت (کوششی که حداقل یکبار از طرف صرافان رقیب بانک به عمل آمد) نمی‌توانست احتیاج به حمل نقره به مسافات دور را مرتفع سازد. در ابتدا لازم بود اسکناسها به بهای کمتری از بهای اسمی توزیع گردد. (چون در آن هنگام عامهٔ مردم مایل به قبول آنها نبودند) ولی به تدریج که استفاده از اسکناس در معاملات رواج یافت، مانع نشر اسکناس مرتفع شد. مشکلات

---

786. Imprial Bank of Persia.

۷۸۷. ر.ک: محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران‌زمین**، ص. ۳۵۵.

۷۸۸. محل این بانک در آغاز فعالیت در خیابان دولت یا فردوسی کنونی بود.

۷۸۹. ر.ک: عبدالعلی جهانشاهی، «پول و بانکداری»، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۹۹۶؛ جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۶۱۸.

790. Bank Note.

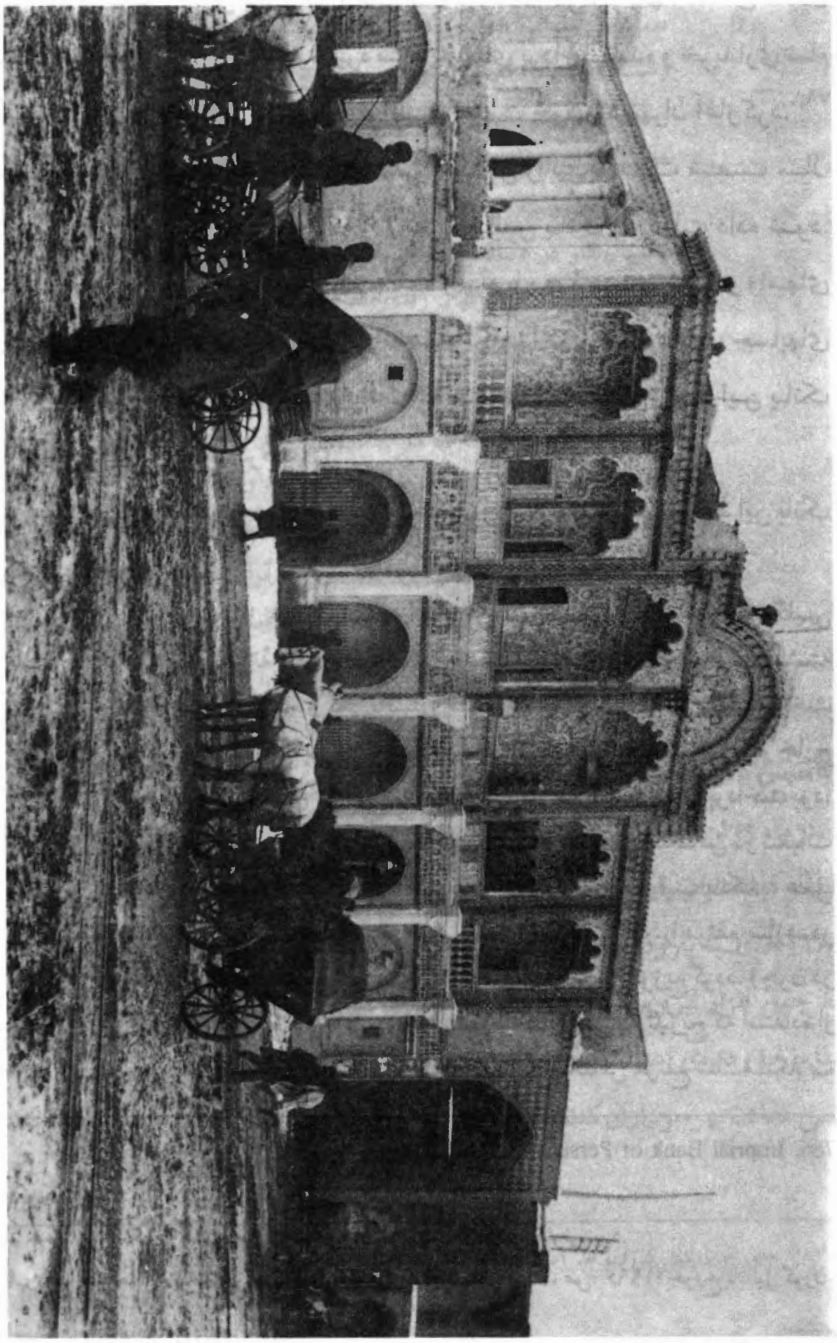

بانک شاهنشاهی ایران

موجود در مورد استفادهٔ از قران هم‌چنان ادامه داشت تا این که پول رایج از نوسانات بازار نقره رها گردید و اسکناسهای بانکی که در سراسر مملکت قابل قبول بود به وجود آمد. برای از بین بردن این مشکلات اولین کوشش دولت این بود که اساس پول ایران را بر **واحد طلا** استوار نماید، این اصلاح پولی سالها موردتوجه بوده و در امتیاز سال [۱۳۰۶][۷۹۱] بانک شاهنشاهی نیز منظور شده بود...[۷۹۲]

جورج ناتانیل کرزن دربارهٔ منافع بانک شاهنشاهی ایران در اولین سال فعالیت می‌نویسد:

در پایان اولین سال سپتامبر ۱۸۹۰ [صفر ۱۳۰۸ هـ.ق.] مدیران بانک نتوانسته بودند ترازنامهٔ رضایت‌بخشی به صاحبان سهام عرضه دارند. سود خالص که حاصل شده بود بعد از انجام همهٔ تعهدات و کسر کردن بهره‌های لازم تقریباً ۶۸۰۰۰ لیره شد که بنابرآن هیئت مدیره توانست بهره‌ای برابر هشت درصد نسبت به سرمایهٔ پرداختی به صاحبان سهام اعلام کند. علاوه بر تهران و لندن در شهرهای تبریز، رشت، مشهد، اصفهان، شیراز، کرمان، بغداد، بصره و بمبئی شعبه و نمایندگی باز کردند و بانک شاهنشاهی از جمله تأسیسات عمدهٔ درآمد و مرکز کار مصالح مالی ایران گردید.
دولت ایران این بانک را عامل دریافت و پرداخت هزینه‌ها و امور کلی مالی خود ساخت و بیشتر دولتهای خارجی که با ایران روابطی دارند آن را برای انجام کارهای ضروری خود واسطه قرار دادند. اهالی محل هم به حد وفور جهت مبادلات تجاری خود از آن استفاده می‌کنند و بانک توانسته است با پرداخت مساعده‌ها در مقابل جنس و بارنامه و غیره در پیشرفت کار تجارت خدمت کند. به علاوه وامهایی که اهالی محل در برابر وثیقه دریافت کرده‌اند در هشت‌ماه اول دوبرابر شد و نرخ عادی بهره به نصف رقم سابق تنزل کرد...[۷۹۳]

بانک شاهنشاهی ایران در طول شصت سال فعالیت خود همواره در تأمین و حفظ منابع بریتانیا در ایران کوشید. ابراهیم تیموری دراین‌باره می‌نویسد:

---

۷۹۱. در مقاله ۱۳۰۹ ذکر شده است.
۷۹۲. عبدالعلی جهانشاهی، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۹۶۹.
۷۹۳. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۶۲۰.

این بانک درمدت شصت‌سال مخصوصاً چهل‌سالی‌که حق انحصاری صدور اسکناس را داشت با دردست گرفتن امور ضرابخانه درکلیهٔ شئون اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران دخالتهای مؤثری می‌نمود و هر وقت می‌خواست به عناوین‌مختلف به‌نفع سیاست‌انگلستان و برای منظورهای سیاسی، دولت ایران را در مضیقه می‌گذارد و گاه و بیگاه با خرید ارزاق و خواربار و زغال و سایر مایحتاج اولیه و ضروری مردم قحطی‌های مصنوعی ایجاد می‌کرد.
بانک شاهنشاهی به متنفذین دربار، دولت، روحانیون و غیره به عناوین متعدد رشوه می‌داد و آنها را می‌خرید و یا هر وقت قرضی می‌خواست با شرایط ساده و مدت طولانی به آنها وام می‌داد و به این وسیله در دستگاههای دولتی اعمال نفوذ و دخالتهای نامشروعی می‌کرد و در حقیقت این بانک خزانه و صندوقخانهٔ سفارت انگلیس بود و همیشه از حمایت دولت انگلیس برخوردار می‌شد...[۷۹۴]

در خرداد ۱۳۱۱ ش. حق انتشار اسکناسهای بانکی با پرداخت غرامتی معادل ۲۰۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی و با حذف ۶ درصد مالیات بر سود از بانک شاهنشاهی سلب شد و در انحصار بانک ملی ایران قرار گرفت.[۷۹۵]

امتیازنامهٔ این بانک در دهم بهمن‌ماه ۱۳۲۷ ش. به پایان رسید و از آن پس تا مرداد ماه ۱۳۳۱ به نام **بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه** مانند یک مؤسسه عادی مشغول به کار شد و سرانجام پس از ۶۳ سال فعالیت منحل گردید.[۷۹۶]

● بانک استقراضی ایران

در پی واگذاری امتیاز بانک شاهنشاهی ایران، دولت روسیه نیز درصدد برآمد بانکی در تهران تأسیس نماید. بدین‌جهت در سال ۱۳۰۷ هـ.ق./۱۸۹۰ م. **ژاک پالیاکف** برای اخذ این امتیاز به تهران آمد و پس از مذاکره با دولت ایران موفق شد امتیاز مؤسسه‌ای را به دست آورد که مجاز بود فقط به فعالیتهایی بپردازد که انجام آن در انحصار بانک

---

۷۹۴. ابراهیم تیموری، **عصر بی‌خبری** (تهران: اقبال، ۱۳۳۲)، ص. ۲۰۹.
۷۹۵. ر.ک: عبدالعلی جهانشاهی، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۹۷۱.
۷۹۶. محمد معین، ج. ۵، ص. ۲۳۷.

شاهنشاهی ایران نباشد. در ابتدا نیز از واگذاری عنوان بانک به آن مؤسسه خودداری شد و در امتیازنامهٔ آن که در ماه شوال ۱۳۰۷ هـ.ق./مه ۱۸۹۰ م. به امضاء ناصرالدین‌شاه، امین‌السلطان و وزیر امور خارجه رسید به نام **انجمن استقراضی ایران** نامیده شد.

پالیاکف پس از فراهم کردن مقدمات کار جهت اطلاع مردم تصمیم به انتشار اعلانی درباره چگونگی فعالیتهای انجمن استقراضی ایران گرفت اما در آن اعلان مؤسسه را به نام بانک به مردم معرفی کرد. اعتمادالسلطنه در خاطرات روز دهم صفر ۱۳۰۹ هـ.ق. در اشاره به این موضوع می‌نویسد:

> ... عصر شارژ دافر روس آمده بود. اعلان تازهٔ بانک روس را آورده بود که من ترجمه نموده چاپ کنم. اگر امین‌السلطان امضاء کرد که پدر انگلیسها درمی‌آید. اگر امضاء نکرد روسها پدر خودش را درمی‌آورند...[۷۹۷]

این تغییر عنوان مورد قبول دولت ایران قرار نگرفت و اعلان موردنظر در روزنامه به چاپ نرسید. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات چهارشنبه نوزدهم صفر ۱۳۰۹ هـ.ق. دراین‌باره می‌نویسد:

> ... امشب ساعت چهار مصباح‌الملک را احضار فرموده بودند. به روسها پیغام داده بودند درخصوص بانک روسها. روسها امتیاز ادارهٔ رهنیه گرفته‌اند. حالا می‌خواهند به حقه‌بازی بانک بکنند. اعلانی نوشته بودند چاپ شود من گفتم بی‌اجازهٔ دولت نمی‌شود. صورت اعلان را به امین‌السلطان داده بودند. امین‌السلطان و مخبرالدوله ایرادهای بی‌معنی گرفته بودند. روسها رنجیده به واسطهٔ نایب‌السلطنه شکایت کرده بودند. مصباح‌الملک مأمور شد پیش روسها برود مطلب را بفهماند. این تفصیل لازم نیست. باید گفت شما هرچه در امتیاز دارید حق دارید همان را اعلان نمایید. به این دو کلمه رفع تمام گِله‌ها می‌شد.[۷۹۸]

اما روسها در تقاضای خود پافشاری کردند و پس از مذاکرات و مکاتبات مکرر سرانجام وزیر امور خارجه در جواب وزیر مختار روسیه موافقت دولت ایران را چنین ابلاغ نمود:

---

۷۹۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۶۸.

۷۹۸. همان، ص. ۷۷۰.

... از مضمون رقعهٔ آن جناب جلالت و نبالت نصاب مورخه ۱۶ شعبان ۱۳۰۹ استحضار حاصل کرد این که مرقوم داشته بودند **مسیو استروبی** رییس انجمن استقراضی رهنی روس در ایران اظهار نموده بود که چون این اسم برای اهالی ایران اشکال دارد متمنی است اجازه داده شود به اسم بانک این اداره موسوم شود و چون استعمال لفظ بانک برای ادارهٔ مزبور ضرری به بانک شاهنشاهی ندارد زحمت داده به ادارهٔ مزبور بانک نامیده شود، ولی معلوم است که امتیازات و حقوقی که مخصوص بانک شاهنشاهی و دولت است مخصوص خود همان بانک خواهد بود. این اداره فقط به اسم بانک موسوم خواهد بود. مورخه فی شهر رمضان ۱۳۰۹.[۷۹۹]

پالیاکف پس از موافقت دولت ایران مبنی بر استفاده از عنوان بانک قسمتی از سهام آن را به عده‌ای از سرمایه‌داران روسی و بلژیکی فروخت و شعبهٔ مرکزی بانک را که ابتدا به **بانک استقراضی ایران**[۸۰۰] و بعدها **بانک تنزیل ایران**[۸۰۱] نامیده شد در تهران افتتاح کرد.[۸۰۲] آن‌گاه در اعلانی عملیات و فعالیتهای بانک را به اطلاع عموم رسانید که قسمتی از آن به شرح زیر است:

... بانک استقراضی رهنی روسی تشکیل می‌یابد به وضع شرکت (آنونیم) یعنی مجهول‌الاسم از سرمایه‌داران مختلفه روسی که صاحبان اسهامند و سرمایه‌ای که برای خود مشخص کرده دو کرور و دویست و پنجاه هزار منات مسکوت طلا است که آن تخمیناً معادل ششصدهزار تومان پول نقرهٔ ایران می‌باشد.

مرکز ادارهٔ کل بانک مزبور در دارالخلافهٔ طهران در خیابان لاله‌زار در خانهٔ جناب مشیرالملک است...

این بانک استقراضی روسی بلیت بانک در معاملات خود به رواج نخواهد انداخت و تمام دادوستد آن از مسکوکات طلا و نقره که در ایران رایج است خواهد بود.

این بانک استقراضی رهنی روسی از اعمال ارباب معاملات خود احدی را

---

۷۹۹. ر.ک: ابراهیم تیموری، ص. ۳۴۲.

800. Bank de Prétes de Perse.

801. Bank d' Escompte de Perse.

۸۰۲. ر.ک: عبدالعلی جهانشاهی، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۹۶۸.

مطلع نخواهد ساخت و هیچگونه خبری به هیچکس نخواهد داد.
هر شخص معتبر با یک ضامن معتبر می‌تواند با منفعت معینی که معلوم خواهد شد به وعدهٔ سه ماه یا شش ماه الی نه ماه از این بانک استقراضی رهنی روسی استقراض نماید.
تنزیل پولی که این بانک قرض می‌دهد تابع معاملات روزمرهٔ بازار است و چون الان نمی‌توان آن تنزیل را به درستی معنی نمود رییس بانک همیشه اهتمام می‌کند که منفعتی معین نماید که مناسب و به قاعده باشد و باعث خسارت مدیون نباشد.
در این بانک استقراضی رهنی روسی اشیاء گرانبها از قبیل طلا و نقره و جواهر و غیره هم‌چنین اشیاء منقوله که نگاهداشتن آن ممکن باشد از چیزی که پنج قران بیرزد تا هر قدر گرو گرفته تنخواه قرض داده می‌شود و اشیاء مرهونه را مجمع به اتفاق مالک قیمت می‌نمایند و رهن اگر فلزات گرانبهاست بانک مزبور در ازاء صد و هفتاد و پنج قرض می‌دهد و اگر چیزهای دیگر است در ازاء صدوپنجاه یعنی نصف قیمت عادلهٔ اشیاء مرهونه را قرض خواهد داد و در وقت گرفتن آن اشیاء رهن قبض به صاحب آن می‌دهد.
نیز این بانک استقراضی رهنی روسی پولی را که می‌خواهند در آن به موعد معین امانت بگذارند قبول می‌نماید و به موعد معین به صاحبان تنخواه خواهد داد و تنزیل این قسم تنخواه در سال درصد چهار خواهد بود در صورتی که مدت امانت از سه ماه الی ششماه باشد و در صورتی که مدت آن از هفت الی دوازده ماه باشد در سال برای صدشش تنزیل خواهد داد و ادای تنزیل و منفعت بعد از انقضای موعد خواهد بود...[۸۰۳]

هدف دولت روسیه از ایجاد بانک استقراضی بیشتر توسعهٔ نفوذ سیاسی بود. سید محمدعلی جمالزاده دراین‌باره می‌نویسد:

وقتی که ایران بنای قرض نمودن از دولت روس را نهاد روسها داشتن بانکی را در ایران لازم دیدند و امتیاز آن را از دولت ایران گرفتند. موجب تأسیس این بانک را باید قصد حکومت روس به توسعهٔ نفوذ خود در ایران دانست، چنان که در اول کار مدتها کار بانک به دسیسه در راه رقابت با بانک

۸۰۳. ر.ک: ابراهیم تیموری، ص. ۳۴۲ - ۳۴۶.

شاهنشاهی که انگلیسی است و با نفوذ انگلیسی‌ها در ایران بود و در این راه و در راه تقویت نفوذ روس بانک استقراضی اصراف زیاد نمود و مبالغ کلی به درباریان و اعیان و ارباب نفوذ و علما قرض داد...[۸۰۴]

بانک استقراضی به عنوان وثیقهٔ بدهی‌های دولت، امتیاز عواید گمرکات شمال را دریافت کرد. در سال ۱۳۱۶ هـ.ق./۱۲۷۷ ش. کلیه سهام این بانک به وسیلهٔ خزانه‌داری روسیه خریداری گردید و این بانک بیشتر جنبهٔ سیاسی داشت و با دادن وام و استرداد آن وسیله‌ای برای ازدیاد نفوذ دولت روسیه در ایران بود.

طبق معاهدهٔ دوستی ایران و شوروی به تاریخ ۱۹۲۱ م./۱۳۰۰ ش. این بانک و کلیهٔ دارایی آن به دولت ایران واگذار شد و امتیازنامهٔ هفتادسالهٔ آن لغو شد. از آن پس نام آن به بانک ایران تغییر کرد و سرانجام در سال ۱۳۱۲ ش. در بانک کشاورزی ادغام شد.[۸۰۵]

ظ. جهانگردان عصر ناصری

در نیم قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه جهانگردان و مأمورین سیاسی بسیاری به ایران آمدند که اغلب آنها دیده‌ها و شنیده‌های خود را در این سرزمین به رشتهٔ تحریر کشیده‌اند. جورج ناتانیل کرزن از این گروه اسامی جهانگردان زیر را ثبت کرده است:[۸۰۶]

اچ. دوهل	۱۸۴۶ - ۸	H. de Hell
میس ایدا پفیفر	۱۸۴۸	Ida Pfeiiffer
دکتر اف آ. بوس	۱۸۴۸ - ۹	Dr. F.A. Buhsé
ای. کیث ابوت	۱۸۴۹ - ۵۹	E. Keith Abbott
آر. کرزن	۱۸۴۹ - ۵۲	R. Curzon
دبلیو. کی. لفتوس	۱۸۴۹ - ۵۲	W. K. Loftus

۸۰۴. محمدعلی جمالزاده، **گنج شایگان**، ص. ۱۰۴.
۸۰۵. ر.ک: عبدالعلی جهانشاهی، **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۹۶۸.
۸۰۶. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۵ - ۴۸.

M. Tchirikoff	۱۸۴۹ - ۵۲	م. چی ریکف
R. B. Binning	۱۸۵۱	آر. بی. بینینگ
J. Berezin	۱۸۵۱	جی. برزین
Czarnotta	۱۸۵۲ - ۳	چارنوتا
H. Garnier	۱۸۵۲	اچ. گارنیه
Gobineau	۱۸۵۵ - ۸	کنت گوبینو
J. Outram	۱۸۵۷	سر. جی. اوترام
W. A. Shepherd	۱۸۵۷	دبلیو آ. شپرد
C. H. Hunt	۱۸۵۷	س. اچ. هنت
C. Clerk	۱۸۵۷ - ۷۳	سی. کلارک
N. De Khanikoff	۱۸۵۸	ن. دو. خانیکف
Dr. O. Blau	۱۸۵۸	دکتر او. بلو
E. Duhousset	۱۸۶۰	ای. دو هوسه
R. G. Watson	۱۸۶۰	آر. جی. واتسن
J. Osmaston	۱۸۶۰	جی. اوسماستن
M. de Blocqueville	۱۸۶۰	م. دوبلوک ویل
E. B. Eastwick	۱۸۶۰ - ۲	ای. بی. ایستویک
Dr. H. Brugsch	۱۸۶۰ - ۶۱	دکتر اچ. بروگش
J. Ussher	۱۸۶۱	جی. اوسر
F. Goldsmid	۱۸۶۱ - ۷۲	سر اف. گلداسمید
F. De Filippi	۱۸۶۲	اف. دوفیلیپی
Lewis Pelly	۱۸۶۲ - ۷۲	لویس پلی
Arm. Vambéry	۱۸۶۲ - ۳	آرم. وامبری
O. St. John	۱۸۶۴ - ۷۲	او. سن. جان

Conte J. de Rochechouart	۱۸۶۴ - ۶	کنت دو روش‌شوار
D. W. Marsh	۱۸۶۴	دی. دبلیو مارش
F. Méchin	۱۸۶۵	اف. مچین
Viscount Pollington	۱۸۶۵	ونکیت پولینگتن
Dr. C. Haussknecht	۱۸۶۵ - ۹	دکتر س. هوسک نخت
Dr. J. E. Polak	۱۸۶۵ - ۸۲	دکتر جی. ای. پلاک
B. Lovett	۱۸۶۶ - ۸۱	سرگرد بی لووت
C. J. Wills	۱۸۶۶ - ۸۱	سی. جی. ویلز
A. H. Mounsey	۱۸۶۶ - ۷	ای. اچ. مونسی
E. C. Ross	۱۸۶۷ - ۹۰	سرهنگ ا. سی. راس
Dr. W. Freshfield	۱۸۶۷	دکتر دبلیو فرش فیلد
G. Melgunof	۱۸۶۸	جی. ملگونف
E. L. Cutts	۱۸۷۰	ای. ال. کوتس
Euan Smith	۱۸۷۰ - ۲	سرهنگ اوان اسمیت
J. Bassett	۱۸۷۰ - ۸۵	جی. باست
W. Brittlebank	۱۸۷۲	دبلیو بریتل بنک
Baron Max Von Thielmann	۱۸۷۲	بارن ماکس فن تیلمن
H. C. March	۱۸۷۲	سروان اچ. سی. مارش
H. W. Bellew	۱۸۷۲	دکتر اچ. دبلیو بلو
Dr. G. Rozario	۱۸۷۲	دکتر جیو روزاریو
W. T. Blanford	۱۸۷۲	دبلیو. تی. بلنفورد
Val Baker and W. Gill	۱۸۷۳	سرهنگ وال باکر و سروان دبلیو جیل
P. Ogorodnikof	۱۸۷۴	پی. اوگورودنیکف
G. Napier	۱۸۷۴	سروان جی. ناپیر

اف. استولزه	۱۸۷۴	F. Stolze
اف. سی. اندریس	۱۸۷۴ - ۸۱	F. C. Andreas
ای. ریوادنیرا	۱۸۷۴ - ۵	A. Rivadeneyra
سر سی. مک گرگور	۱۸۷۵	Sir. C. Mac Gregor
اچ. بالانتین	۱۸۷۵	H. Ballantine
تی. اس. اندرسن	۱۸۷۵ - ۶	T. S. Anderson
ای. ارنولد	۱۸۷۵	A. Arnold
دکتر ای. تیتز	۱۸۷۵	Dr. E. Tietze
ای. ای. فلویه	۱۸۷۶ - ۷	E. A. Floyer
سر. آر. موردوخ اسمیت	۱۸۷۶	R. Murdoch Smith
سروان پوچین	۱۸۷۷	Puschin
مادام سی. سرنا	۱۸۷۷ - ۷۸	Mme C. Serena
ک. دی. کیاچ	۱۸۷۸	K. D. Kiach
دکتر جی. راده	۱۸۷۹ - ۸۰	G. Radde
جنرال گرودکف	۱۸۸۰	Grodekoff
جنرال پتروسویچ	۱۸۸۰	Petrusevitch
جنرال ای. اچ. شیندلر	۱۸۷۷ - ۹۱	A. H. Schindler
جی. ریدرر	۱۸۷۹ - ۸۱	G. Riederer
ای. لاسو	۱۸۸۰	A. Laessoe
سرهنگ سی. ای. استوارت	۱۸۸۰ - ۹۱	C. E. Stewart
ای. ادونوان	۱۸۸۰	E. O'Donovan
ای. کندی استفن	۱۸۸۱ - ۵	A. Condie - Stephen
مادام و جی دولافوا	۱۸۸۱ - ۶	M. and J. Dieulafoy
ای. استک	۱۸۸۱	E. Stack

جنرال گاستیگرخان	۱۸۸۱	
سرهنگ اچ. ال. ولز	۱۸۸۱ - ۹۱	H. L. Wells
ای. اورسول	۱۸۸۲	E. Orsolle
اچ. موزر	۱۸۸۳	H. Moser
اس. جی. دبلیو بنیامین	۱۸۸۳ - ۵	S. G. W. Benjamin
ای. ریلی	۱۸۸۴	A. Riley
سرهنگ م. س. بل	۱۸۸۴	M. S. Bell
سروان ار. اچ. جنینگز	۱۸۸۴ - ۵	R. H. Jennings
فر. هوسی	۱۸۸۵	Fr. Houssay
ای. نیکولسکی	۱۸۸۵	A. Nikolsky
جی. ار. پریس	۱۸۸۵	J. R. Preece
هدین اسون	۱۸۸۵	Hedin Sven
جی. دی. ریز	۱۸۸۵	J. D. Rees
دکتر ای. رودلر	۱۸۸۵	A. Rodler
سروان ای. سی. ییت	۱۸۸۵	A. C. Yate
جی. بن والو	۱۸۸۶	G. Bonvalot
تی. استیونس	۱۸۸۶	T. Stevens
اچ. بیندر	۱۸۸۶	H. Binder
سرهنگ او. لومسوریه	۱۸۸۷	A. Le Messurier
ستوان آر. ای. گالیندو	۱۸۸۷	R. E. Galindo
ستوان اچ. بی. وگان	۱۸۸۸ - ۹۱	H. B. Vaughan
جی. تی. بنت	۱۸۸۸	J. T. Bent
اچ. دو. وینت	۱۸۸۸	H. de Windt
فن. پروس کووتز	۱۸۸۸	Von Proskowetz

کنت دوسابران	۱۸۸۸	Conte de Sabran
ای. جی. براون	۱۸۸۸	E. G. Browne
سروان اف. آر. مونسل	۱۸۸۸	F. R. Mounsell
اچ. اف. بی. لینچ	۱۸۸۹	H. F. B. Lynch
دکتر پی. اف. تروبن برگ	۱۸۸۹	Dr. P. F. Traubenberg
جی. ان. کرزن	۱۸۸۹ - ۹۰	G. N. Curzon
سرگرد اچ. ا. سایر	۱۸۹۰	H. O. Sawyer
بانو بیشاپ (میس ایزابلابرد)	۱۸۹۰	Mrs. Bishop (Miss Isabella Bird)

با چند تن از این مسافران و جهانگردان همراه می‌شویم و از گوشه‌هایی از تهران عصر ناصری دیدن می‌کنیم:

● سفارتخانهٔ پروس در تهران

هیأت سیاسی پروس که به ایران اعزام شده بود بر آن شد تا سفارتخانه‌ای در تهران تأسیس نماید. سفیر پس از مدتی تلاش موفق گردید خانه‌ای مناسب را با ماهی ۳۵ تومان اجاره نماید، که کرایه گرانی بود. دکتر بروگش ضمن شرح علل گرانی اجاره‌بها برای خارجیان، تصویر روشنی از محل سفارتخانه به دست می‌دهد:

سفیر زحمات بسیاری در مورد جستجوی یک خانه و محل مناسب متحمل شد و بالاخره توانست چنین جایی را پیدا کند ولی مواجه با شرایط سنگین و اجاره‌بهای بالایی شد که موجر پیشنهاد می‌کرد. علت این شرایط و اجاره‌بهای سنگین که ایرانی‌ها مخصوصاً از خارجی‌ها مطالبه می‌کنند، آن است که آنها اصولاً از واگذاری خانهٔ خود به فرنگیها اکراه دارند و به آسانی حاضر به این کار نمی‌شوند. زیر آنها فرنگیان و غیرمسلمانها را نجس می‌دانند و معتقدند که فرنگیها در طول اقامت و سکونت خود در یک خانه آنجا را کثیف و نجس می‌کنند و موقعی که آن محل را تخلیه کنند صاحبخانه باید کف اطاقها و حیاط را بکَند و دوباره آهک و گچ بمالد. آنها همچنین گچ دیوارها را نیز باید خراب و دوباره گچ و رنگ کنند تا دیگر خانه نجس نباشد. البته بابت این تعمیر کلی هم می‌بایست مبلغ زیادی خرج کنند. این است که

آنها موقع اجارهٔ خانهٔ خود به خارجیها، حساب این مخارج بعدی را می‌کنند و آن را روی اجاره می‌کشند که زیاد و غیرقابل تحمل می‌شود.
سفیر در چنین شرایط و اوضاع و احوالی بود که به هر ترتیب محل نسبتاً مناسبی برای سفارت پیدا کرد که تازه‌ساز بود و دکوراسیون خوبی داشت و نقاشی دیوارهای آن تازه به پایان رسیده بود.
این خانه در ضلع جنوبی **بازار نجارها** که به بازار خان مروی هم معروف است قرار داشت... این خانه ساختمانی صددرصد ایرانی و بومی داشت و اصلاً برای اقامت یک خارجی ساخته نشده بود و وقتی هم که آن را اجاره کردیم تغییراتی را از این نظر در آن ندادیم. بدین‌ترتیب خالی از لطف نخواهد بود که شرح کاملی از قسمتهای مختلف آن را بدهم...
این خانه به طرف بازار، جلوخانی داشت که در اطراف آن سکوهای پهن و بزرگی بود که چندین نفر می‌توانستند روی آن بنشینند یا بخوابند. سردر خانه بزرگ و هلالی‌شکل بود و گچ‌بریها و طاقچه‌ها و تزییناتی داشت که از شاهکارهای هنر معماری ایرانیها به شمار می‌رود. گچ‌بریها به رنگ سفید، آبی، قرمز و طلایی تزیین شده بودند و درخشندگی و جلوه خاصی داشتند.
در خانه نسبتاً بزرگ و دولنگهٔ آن از چوب گردو ساخته شده بود. روی آن گلهای فلزی به رنگ قرمز کوبیده و آن را تزیین کرده بودند و بالای در نوشته‌ها و کتیبه‌هایی وجود داشت که در میان آنها کلمهٔ **یا هو** از همه برجسته‌تر در میان حاشیه‌ای از کاشیها نقش شده بود. از در وارد دالانی می‌شدیم که پس از چند قدم که جلو می‌رفتیم به یک دو راهی می‌رسید که راهروی سمت راست آن به طویله و اصطبل‌خانه می‌رفت. این راهرو، اول وارد حیاط کوچکی در جلوی طویله می‌شد که در وسط آن حوض آبی با فواره قرار داشت و از آن حیاط وارد طویله و محوطهٔ آخورهای اسبها می‌شدند. بدین‌ترتیب هر کسی که وارد خانه می‌شد راه طویله را پیش می‌گرفت و اسب یا الاغ خود را در آنجا می‌گذاشت و بعد از راهروی دیگر دالان به طرف خانه می‌رفت. این دالان که سرپوشیده بود اول به حیاط بزرگی می‌پیوست که بیرونی خانه به شمار می‌رفت و از زیر ساختمان این حیاط به طرف حیاط دیگری که در عقب آن قرار داشت منتهی می‌شد و آن حیاط اندرونی به شمار می‌رفت...
اطاقهای بزرگ محل استیجاری سفارت به طرف حیاط بیرونی پنجره‌های

بزرگی داشتند که از هفت ارسی و درکشویی تشکیل می‌شدند و هر ارسی و دری دارای قابهای کوچکی از شیشه بودند که در هر یک از آنها سی شیشهٔ کوچک سفید بود و بدین‌ترتیب پنجرهٔ بزرگ این اطاقها دارای ۲۱۰ شیشه کوچک سفید بود. در ساختمانهای‌قدیمی و اشرافی‌تر تهران اهمیت زیادتری به این ارسیها داده‌اند و تزیینات بیشتری را برای آنها فراهم کرده‌اند؛ بدین‌معنی که قابهای شیشهٔ پنجره‌ها را با طرحهای خاص هندسی به اشکال زیبایی درآورده‌اند و به علاوه به جای شیشه سفید از شیشه‌های سنگ رنگارنگ در آنها استفاده شده است. این پنجره‌های بزرگ در خارج و از طرف حیاط دارای پرده‌های بلند کرباسی سفیدرنگ هستند که با ریسمانی به عقب و جلو می‌روند و در مواقع لزوم اطاقها را از تابش اشعهٔ آفتاب محفوظ نگاه می‌دارند...

درهای ورودی اطاقها از چوبند و معمولاً تزییناتی ندارند و حتی رنگ هم نشده‌اند. این درها دولنگه‌اند و دارای لولاهای فلزی نیستند که روی آنها حرکت کنند بلکه دارای پاشنه‌هایی هستند که از طرف پایین در زمین فرو رفته‌اند و از طرف بالا پاشنه در چهارچوب در قرار دارد. درها برخلاف درهای اطاقهای اروپا قفل ندارند و اصولاً قفلِ در هنوز در ایران معمول نشده است و به همین جهت در اطاقها را از داخل به وسیلهٔ چفت زنجیری می‌بندند و موقعی که از اطاق خارج شوند و بخواهند در آن را ببندد، چفت خارجی در را می‌بندند...

محل استیجاری سفارت دارای دو تالار در دو طرف حیاط بود که به اطاقهای اطراف نیز راه داشت. ایرانیها چون تالارها را محل پذیرایی از میهمانان و محل اجتماع می‌دانند در تزیینات و دکوراسیون آنها توجه بیشتری از اطاقها می‌کنند. تالارهای محل سفارت نیز از این نظر به طور مشخص و متمایزی تزیین شده بودند. سقف آنها، در وسط گچ‌بریها و نقش و نگار برجسته‌ای داشت که قسمتی از آنها را آینه‌کاری و بقیه را رنگ‌آمیزی کرده بودند. دیوارهای تالار نیز دارای طرحها و نقاشیهایی از گل و گیاه بودند که هماهنگی خاصی با گچ‌بریهای سقف داشتند. دو بادگیر غیرمریی نیز هوای این دو تالار را تمیز کرده، از روی بام هوای تمیز را وارد آنها و هوای کثیف را خارج می‌کردند.

این دو تالار و راهروهایی که آنها را به حیاطهای بیرونی و اندرونی متصل

می‌کرد مرتفعتر از قسمتهای دیگر ساختمان بودند و پله‌هایی از سطح حیاط به بالا می‌رفت تا به آن تالارها منتهی می‌شد. در زیر این تالارها زیرزمینهایی قرار داشتند که به وسیلهٔ پنجره‌هایی که شبکه‌ای از کاشی جلوی آنها قرار داشت از خارج نور و هوا می‌گرفتند. از این زیرزمینها و نظایر آنها عده‌ای از سکنهٔ تهران که نمی‌توانند به شمیران بروند، استفاده می‌کنند و در هوای خنک آنها خود را از گرمای سوزان تابستان نجات می‌دهند.

این خانه مانند خانه‌های دیگر ایرانی دارای حوضهای آب متناسب با خود بود. یک حوض بزرگ در حیاط بیرونی و حوض کوچکتری در حیاط اندرونی قرار داشت. هر دو حوض به وسیلهٔ فواره‌هایی با آبی که در ارگ سلطنتی جریان داشت مربوط بودند و هفته‌ای دوسه بار آب آن حوضها را پر و عوض می‌کردند. حوض حیاط اندرونی کنار باغچه‌ای واقع بود که در آن گلکاری کرده بودند. این خانه دارای تراسها و ایوانهایی بود که دور تا دور آن را گرفته بودند و از آنها مناظر اطراف به خوبی دیده می‌شد. از تراس حیاط اول به شمال که نگاه می‌کردیم کوههای البرز را مشاهده می‌کردیم، در طرف مغرب محلهٔ ارگ و قصر سلطنتی دیده می‌شد، در طرف جنوب پشت‌بام یک حمام عمومی و در طرف شرق باغ بزرگی متعلق به خان مروکه حالا تبدیل به یک باغ و پارک عمومی شده بود به نظر می‌رسید. در حیاط دوم، روی تراس، چند اطاق به صورت یک کوشک ساخته بودند که خیلی زیبا و تماشایی بود.[۸۰۷]

● طبقات اجتماعی تهران در عصر ناصری به روایت بروگش

دکتر بروگش در طی اقامت خود در تهران به بررسی اوضاع اجتماعی پایتخت ایران پرداخته و درباره ساکنان این شهر چنین نوشته است:

سکنه اصلی تهران را ایرانیها تشکیل می‌دهند که از نظر نژاد و حتی شکل و قیافه شبیه ایرانیان زمان باستان و قدیم هستند و اگر مقایسه‌ای میان نقوش تخت‌جمشید و سکنهٔ تهران بشود صحّت این ادعا به ثبوت می‌رسد. در هر حال تهرانی‌ها مردمانی هستند زیبا، با اندام متوسط که خصوصیات نژاد قفقازی را با زیبایی و جذّابیت مشرق‌زمینی درهم آمیخته‌اند، غالباً چشمانی

---

۸۰۷. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۲۶۰ - ۲۶۱.

سیاه و درخشان دارند، بالای چشمان آنها ابروانی کمانی وجود دارد که بالای بینی به هم می‌پیوندد و ریشهای بلند و در نوع خود جالبی دارند. هجومهای متعددی که در طی تاریخ گذشته به ایران شده است، مخصوصاً از جانب مشرق و طوایف مغول و تاتارها و سلسلهٔ سلاطین خارجی که مدتها با حامیان خود در ایران حکومت کرده‌اند، موجب آن شده است که نژاد ایرانیها اختلاط پیدا کند و نژاد خالص ایرانی در شهرها کمتر دیده می‌شود. این وضع مخصوصاً در تهران و اصفهان بیشتر به چشم می‌خورد ولی عجیب اینجا است که این اختلاط نژاد تغییر محسوسی در شکل، قیافه روحیه و رفتار ایرانیها نسبت به گذشته نداده است. **سرهنری راولینسون** کارشناس معروف خطوط میخی و شرق‌شناس مشهور که در زمان مأموریت ما در ایران سمت سفیر انگلستان را در تهران به عهده داشت و در حال حاضر یکی از بهترین ایران‌شناسان به شمار می‌رود روزی به ما گفت: به شما اطمینان می‌دهم که ایران کنونی درست مانند همان ایران زمان باستان و دوران کوروش و داریوش است. همه‌چیز همان است که سابقاً بود، همان تشکیلات و سازمان، همان روحیه و اخلاق، همان سیاست‌بازیها و همان...».

علاوه بر تهرانی‌های اصیل، در پایتخت ایران گروهی از عشایر و قبایل کُرد و ترکمن هم به سر می‌برند. همچنین عدهٔ زیادی از اسرای ترکمن که برخلاف قاجارها سنی‌مذهب هستند نیز در تهران زندگی می‌کنند ولی وضع آنها خوب نیست و در خانه‌ها و کلبه‌های محقری در محلهٔ سنگلج تهران به سر می‌برند، علاوه بر آنها عده‌ای عرب، افغانی، هندو و اهالی سایر کشورهای همسایه ایران نیز در تهران زندگی می‌کنند و این یکی از وجه شباهتهای کنونی با زمان باستان است. زیرا در زمان باستان هم ایران محل زندگی و رفت‌وآمد طوایف و قبایل مختلف بود. یهودیها و ارمنی‌ها نیز از جمله اقلیتهای دیگر تهران هستند... اقلیت معروف دیگر تهران گبرها یا زردشتیان هستند که از اعقاب همان ایرانیهای باستانند و آنها را پارسی نیز می‌نامند...

اهالی تهران عموماً مردمانی شوخ، بذله‌گو و خوش‌صحبت هستند و بذله‌گویی و شیرین‌زبانی خود را در هیچ حالتی از دست نمی‌دهند. آنها را نسبت به مشاغلی که دارند می‌توان به دستجات مختلفی تقسیم کرد که با یکدیگر اختلاف دارند. این اختلاف از نظر نژادی و روحیه نیست بلکه از نظر شیوهٔ کار و عادات آنها است. طبقات مختلف اهالی تهران عبارتند از:

روحانیون، کارمندان و مستخدمین، سربازان و جنگجویان، تجار، کسبه و بالاخره لوطیها و جاهلهای محلات.

در رأس همهٔ طبقات **روحانیون** هستند که نفوذ و قدرت زیادی در میان مردم دارند، به طوری که هر وقت صلاح بدانند می‌توانند علیه شاه و دولت اقدام کنند. آنها به عنوان نایب امام دارای احترام و اهمیت فوق‌العاده‌ای بین طبقات مختلف مردم هستند. به طور کلی **دین اسلام** در ایران ریشه و نفوذ عمیقی دارد و جایگزین همهٔ آن چیزهایی است که ما در اروپا به عنوان **افتخار، وطن، میهن‌دوستی، شاهدوستی و عشق به آزادی**، از آنها یاد می‌کنیم. تمام این مفاهیم از نظر ایرانیها در دین جمع و خلاصه می‌شود. حتی در مواقع جنگ، تا زمانی که روحانیون اجازه ندهند و جنگ و جهاد را جایز ندانند سربازان دست به اسلحه نمی‌برند...

طبقه دوم مردم تهران را **کارمندان** تشکیل می‌دهند که جلوی نام آنها کلمهٔ **میرزا** قرار دارد و با همین کلمه از دیگر طبقات مشخص می‌شوند. اطلاعات و معلومات آنها از آنچه به طور سطحی در مکتبخانه‌ها و احیاناً مدارس آموخته‌اند تجاوز نمی‌کند و فکر و ذکرشان این است که به پولی برسند و اسب و نوکر و کلفت داشته باشند. بنشینند قلیان بکشند و حکایات خوشمزه برای یکدیگر تعریف کنند و توجه ارباب و رییسشان را به خود یادآور شوند. آنها دایماً سر کار خود در کمین هستند که چگونه ممکن است درآمد خود را زیادتر کنند و مداخل بیشتری داشته باشند.

تجار طبقهٔ مهم دیگری از سکنهٔ تهران را تشکیل می‌دهند. آنها موقعیت و اعتبار خاصی میان مردم دارند که شاید این اعتبار مربوط به درستکاری آنها باشد. به هرحال این یک واقعیت است که مردم به تجار اعتماد می‌کنند و در موارد مختلف مبالغ زیادی به عنوان پیش‌پرداخت به آنها می‌دهند یا آن که وامهای هنگفتی به آنان می‌پردازند و احیاناً اگر تاجری در سر موعد موفق به ادای دین و پرداخت قروض خود نشود تاجر دیگر یا طلبکار متفرقه، کمتر اتفاق می‌افتد که درصدد ضبط اموال و دارایی او برآید زیرا این کار را از نظر شرعی درست نمی‌داند؛ بلکه مهلتی برای او قایل می‌شود که در فرصت دیگری بتواند قروض خود را بپردازد و یا آن که امکاناتی در اختیار وی قرار می‌دهد که بتواند با کاسبی و کسب درآمد بدهی خود را مسترد کند. میزان سود و بهرهٔ وامها در ایران مانند سایر کشورهای مشرق‌زمین تومانی یک

عباسی یعنی ۲۴درصد است. تاجرموفق کسی‌است‌که خصوصیات و روحیهٔ نژادی ایرانیها را صددرصد داشته باشد، یعنی خوش‌صحبت، بذله‌گو و شوخ‌طبع باشد. و تجار ایرانی غالباً این‌طور هستند و در بازار مرتب مشغول بذله‌گویی و تعریف حکایات خوشمزه و لطیفه هستند و به همین جهت هم تجار ایران در مقایسه با تجارکشورهای دیگر درکارخود بیشتر موفق هستند. طبقهٔ دیگر که کسبه باشند وضعشان به خوبی تجار نیست. آنها به اصناف و دسته‌های مختلفی برحسب کالاهایی که آماده می‌کنند و می‌فروشند تقسیم می‌شوند و هر صنف یک رییس، بزرگ یا ریش‌سفید دارد. معمولاً هر یک از اصناف تهران در محلهٔ به خصوصی کنار یکدیگر دکان دارند و دکانهای آنها هم چهار دیواریهایی است که دیواری به طرف کوچه و خیابان ندارد و در آن کاسب به اتفاق فرزندان خود می‌نشیند و کالای خود را می‌فروشد. رییس یا ریش‌سفید هر صنف ماهی یک بار اقدام به جمع‌آوری مالیات مقرر از کلیهٔ افراد صنف خود می‌کند و این مالیات را یکجا به دولت می‌پردازد. در میان اصناف البته صنعتگران هم وجود دارند. از مشخصات این صنعتگران آن است که پاهایشان هم در خلق مصنوعات مانند دستهایشان کار می‌کنند؛ مثلاً خراطان انگشتهای پای خود را غالباً به کمک دستها می‌گیرند. این صنعتگران ضمن مهارتی که درکار خود دارند کم‌حوصله هستند، درکارشان حوصله زیاد به خرج نمی‌دهند و این خود از اصالت کارهای آنها می‌کاهد و البته مربوط به خصوصیات نژادی آنها می‌شود.

اما وضع طبقهٔ **نظامیها و سربازها** از همهٔ طبقات بدتر و تأسف‌آورتر است. سربازهای ایرانی را معمولاً از خانواده‌های بی‌بضاعت و ضعیف شهرها و دهات می‌گیرند. خانوادهٔ آنها پولی ندارند که به عنوان رشوه بدهند و فرزندان خود را از خدمت سربازی که واقعاً تأثرآور است رهایی بخشند. این افراد محکومند تمام عمر را چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، سرباز بمانند. آنها در حالی که لباس بد و پاره‌ای به تن دارند و لباس نو از دولت دریافت نمی‌کنند و گاهی اوقات کفش هم به پا ندارند و از همه مهمتر اسلحهٔ خوبی نیز در اختیارشان قرار نمی‌دهند، حقوق و دستمزدی هم نمی‌گیرند. البته پول و دستمزد سربازان از طرف شاه و از صندوق دولت داده می‌شود ولی آن‌قدر این پول دست به دست می‌شود و در این میان تحلیل می‌رود که چیزی برای سربازان باقی نمی‌ماند... به این ترتیب برای سربازان لخت و بی‌لباس و

بی‌جیره و مواجب چاره‌ای جز این نمی‌ماند که با اونیفرم سربازی به کارهای پست و خلاف شئونات خود تن دردهند تا پولی برای سیر کردن شکمشان به دست آورند و بدبختی این است که برای کسب اجازهٔ این کار ناچارند نیمی از این دستمزد خود را هم به افسرانشان بدهند. این است که در کوچه و بازار سربازان زیادی دیده می‌شوند که در دکانهای نجاری، آهنگری و یا آشپزی مشغول کارند و یا سربازانی را می‌توان مشاهده کرد که در نزدیکی قراولخانهٔ خود روی زمین نشسته‌اند و بساطی پهن کرده‌اند و مانند صرافان پول مردم را خرد می‌کنند، البته آنها پول ندارند و تمام داراییشان در حدود سه چهار تومان پول خرد مسی است که آن را به افرادی که پول خرد می‌خواهند می‌دهند...

طبقه خطرناک **لوطیها و جاهلهای** محلات هستند. آنها دایماً درصدد سوءاستفاده هستند و به محض آن که موردی برای یک اعتراض پیش آید و دکانها و بازارها بسته شوند آنها دور هم جمع می‌شوند و به راه می‌افتند و شروع به غارت اموال مردم و حمله به خانهٔ پولداران می‌کنند و گاهی متعرّض زنان و کودکان هم می‌شوند. آنها در زمان آرامش و ثبات، زندگی خود را از راه باج‌گیری و قداره‌کشی تأمین می‌کنند و در زمان شلوغی هم به جماعت مخالف ملحق می‌شوند و در لباس آنها به چاپیدن و غارت اموال مردم می‌پردازند و با این کار لطمهٔ بزرگی هم به مخالفان می‌زنند. لوطیها کار ندارند، روزها یا خوابند یا در کوچه‌ها و بازار و سرگذرها به ولگردی مشغولند ولی شبها بیکار ننشسته، دست به دزدی و قاچاق می‌زنند. از بین بردن آنها برای دولت و مقامات انتظامی قاعدتاً نباید کار دشواری باشد ولی مشکل اینجاست که بیشتر اوقات، خود مقامات انتظامی هم با لوطیها همدست و شریک و باج‌بگیر از آنها هستند...[۸۰۸]

● چراغانی و آتشبازی در دارالخلافهٔ ناصری

مراسم چراغانی و آتشبازی در دورهٔ ناصرالدین‌شاه از شکوه و جلال ویژه‌ای برخوردار بود. خانم کارلاسرنا که هنگام اقامت در دارالخلافهٔ ناصری از نزدیک شاهد برپایی چندین مراسم چراغانی و آتشبازی بوده است دراین‌باره می‌نویسد:

---

۸۰۸. همان، ص. ۱۸۱ - ۱۸۷.

مشرقی‌ها به طور کلی هر نوع نمایش چشم‌نواز را دوست دارند و برای ایرانیان، هیچ‌چیز خوش‌آیندتر از آتشبازی نیست. هر رویداد خوشی با آتش کردن فشفشه‌ها جشن گرفته می‌شود، خواه روزهای برگزاری سه عید بزرگ ملی - **نوروز، روز تولد شاه و یا سالگرد جلوس وی بر تخت سلطنت** باشد و خواه **اعیاد مذهبی** یا جشنهای خانوادگی، در هر صورت، در تمامی این مراسم، آتشبازی درصدر برنامه‌هاست.

حتی فقیرترین خانواده‌ها هم دست‌کم چند شاهی برای خرید ترقه، پول خرج می‌کنند. همان‌طور که مسابقات اسب‌دوانی، انگلیسیها را به هیجان می‌آورد، و مبارزه قایق‌سواران ونیزیها را سرگرم می‌کند و یا تماشای صحنه‌های گاوبازی، تفریح موردعلاقه اسپانیاییهاست. همان‌طور هم تهرانیها از آتشبازی لذت می‌برند. خود شاه هم به این‌گونه سرگرمیها علاقه دارد و کسانی که برای وی وسایل آتشبازی باشکوه ترتیب می‌دهند، همان‌قدر که مردم را خوشحال می‌کنند، موجبات رضایت او را فراهم می‌آورند.

... مراسم آتشبازی همیشه در خیابان اصلی منتهی به قصر انجام می‌گیرد. در همانجاست که ترقه‌ها، فشفشه‌ها، کوزه‌های هفت رنگ جمعیت را مسحور می‌کند. آنها زیر باران آتش فشفشه‌ها و هفت‌ترقه‌ها، آن‌چنان آرام و بدون ترس اینسو و آنسو می‌روند گویی که رویین‌تن و آسیب‌ناپذیرند. همهٔ مردم، مرد و زن، غنی و فقیر، جوان و پیر در مراسم جشن و شادمانی شرکت می‌کنند. جمعیت در دو خیابانی که معمولاً برای عبور چهارپایان اختصاص دارد، گردهم می‌آیند. خیابان وسطی که مخصوص رفت و آمد پیاده‌روندگان و وسایط نقلیه و سواران است، در این‌گونه مراسم برای حضور و محل تجمع مقامات بلندپایه و اروپاییان اختصاص می‌یابد. موزیک نظامی و نوای ساز ملی با غرش فشفشه‌ها و ترقه‌ها و هلهلهٔ شادی مردم همه با هم، درمی‌آمیزد و گوش فلک را کر می‌کند.

در یکی از جشنهای شبانه، من یکی از پسران شاه را که حاکم تهران است به همراه عده‌ای از وزیران دیدم که روی قالی مقابل در اصلی قصر نشسته بودند و مراسم را تماشا می‌کردند. جلوی آنان پر بود از انواع تنقلات که از طرف رییس قورخانه - که متصدی مراسم آتشبازی نیز بود و مرتب به جوخه توپچی‌هایش سرکشی می‌کرد - تهیه شده بود. شاه پشت پنجرهٔ

اطاق خویش نشسته بود و تماشای کوچکترین منظره‌ای از آتشبازی را از دست نمی‌داد. من توانستم در سایه روشن اطاق، او را، که زنانش دورش را گرفته بودند، به خوبی تشخیص دهم. این زنها، که خود را در چادر پوشانده بودند، چون اشباح از پشت روزن پنجره‌ای، آهسته به سوی روزن دیگر می‌لغزیدند.

منظرهٔ خیابان، که برای گردش‌کنندهٔ عادی خیره‌کننده بود، باید برای شاه افسانه‌انگیز باشد. چون او، از آن بالا که نشسته بود، می‌توانست **دروازه دولت** را با طبقات و ایوانهای غرق در نورش، که چراغانی آن تا دم قصر ادامه داشت، و خوشهٔ رنگارنگ فشفشه‌ها را که هر لحظه به شکل و رنگ دیگری درمی‌آمد و باران زیبای آتشی را که از آسمان سرازیر می‌شد، و رقص سرورانگیز شعله‌ها را، خوب تماشا کند.

جمعیت، با لباسهای عجیب و رنگارنگ که هرازگاهی روشنایی خیال‌انگیز آتشبازیها روی آنها رنگ و نور می‌پاشید، نظامیان بی‌حرکت که در دوسوی پیاده‌روها صف بسته بودند، ساز زنها که روی زمین نشسته بودند، انبوهی زن که خود را در چادر پیچیده و روی پشت‌بامهای کوتاه و پست خانه‌ها به تماشا ایستاده بودند، منظره‌ای را تشکیل می‌دادند، که نظیر آن را تنها در شرق می‌توان یافت. سردر آیینه‌کاری‌شدهٔ قصر سلطنتی، فوران شراره‌های آتش را در خود منعکس و تلألو نور آنها را چندبرابر می‌کرد. بر زیبایی و خیال‌انگیزی این چشم‌انداز بی‌مانند بسی می‌افزود.

تفریح دیگری که لذت بردن از آنها تنها برای آنهایی که توانسته بودند به در قصر نزدیک شوند، میسر می‌شد عبارت از تماشای هنرنمایی مطربها و معرکه‌گیرها بود که آنها را به منظور سرگرمی شاه و همسرانش دعوت کرده بودند. این مطربها شبیه گروه باله‌ای هستند که در ایام عید برای سرگرم‌کردن مردم در میدانهای عمومی، از شاه مواجب می‌گیرند.

وقتی آخرین فشفشه‌ها به آسمان رفت، مردم تهران همه خرم و خندان به خانه‌های خویش برمی‌گشتند، با این آرزو در دلشان که چنین مراسمی باز هم تجدید و تکرار شود.[۸۰۹]

---

۸۰۹. کارلاسرنا، ص. ۲۲۰ - ۲۲۳.

● **خانم دیولافوا در تهران**

خانم ژن دیولافوا در ماه مه ۱۸۸۱ م./جمادی‌الثانی ۱۲۹۸ هـ.ق. از طریق قزوین به تهران آمد. او شرح ورود خود به پایتخت سلطان صاحبقران را چنین به رشتهٔ تحریر درآورده است:

... بالاخره ارابه درکوچه‌های تاریک پرپیچ و خم و خالی از سکنه داخل شد. درب تمام خانه‌ها بسته شده و به قدری کوچه‌ها پُرگِل و آب است که با زحمت از آنها عبور می‌کنم و کمترین روشنایی هم وجود ندارد که بتوان راه را از چاه باز شناخت.

پس از عبور از بازار که تاریکتر از کوچه‌ها بود ناگهان دیدم که دری نیم‌باز است و مختصر روشنایی در آن پیداست. بنابراین به آنجا داخل شدیم و دیدم یک عده سرباز سرگرم نوشیدن چای و کشیدن قلیان هستند. از آنها پرسیدم از کدام طرف باید به محلهٔ عیسویان رفت؟ یکی از آنها بلند شد و با سورچی گفتگویی کرد و دانست او راه را نمی‌داند. بنابراین بر سر لطف آمد و پهلوی سورچی نشست و ما را برگرداند. مدتی راه رفته را دوباره پیمودیم و بالاخره به میدان بزرگی رسیدم که روشنایی ضعیفی داشت. این میدان دارای چهار دروازه بزرگ بود. سرباز راهنما از یکی از آنها عبور کرد و گفت اینجا محلهٔ فرنگیهاست و پیاده شد که برود پرسیدم مهمانخانه کجاست؟ گفت من نمی‌دانم. خوشبختانه قهوه‌خانه‌ای در آن نزدیکی بود، من به قهوه‌چی مراجعه کرده و راهنمای جدیدی پیدا کردم. ده دقیقه بعد به خانه‌ای رسیدم که دیوارهایش سفید و به حسب ظاهر تمیز به نظر می‌آمد.

اینجا **هتل فرانسه** است یعنی کافهٔ کوچکی که یکی از هموطنان ما دایر کرده است و به طوری که بعد فهمیدم این شخص سابقاً شیرینی‌پز مخصوص شاه بوده است. نظر به اعتراض علما که شاه نباید شیرینی که با دست ناپاک فرنگی فراهم شده صرف نماید از شغل خود منفصل گردیده و برای امرارمعاش این کافه را دایر کرده است.

در این کافه فقط دو اطاق است که صاحب مهمانخانه **موسیو پروو**[۸۱۰] به مسافرین تازه‌وارد اجاره می‌دهد. خوشبختانه در این موقع این دو اطاق خالی بود و ما توانستیم در کافه منزل کنیم...[۸۱۱]

---

810. M. Prévot

۸۱۱. ژن دیولافوآ، ص. ۱۱۶ - ۱۱۷.

از آنجا که مهندس مارسل دیولافوا همسر خانم دیولافوا از هنگام حرکت از قزوین سخت بیمار بوده است وی در شرح معالجهٔ شوهرش به جمعیت مذهبی خواهران سن ونسان دوپل[۸۱۲] و خدمات آنها در تهران اشاره کرده و می‌نویسد:

اول ژوئن [۱۱ خرداد ۱۲۶۰ ش./۲ رجب ۱۲۹۸ هـ.ق.] اکنون سه هفته می‌گذرد که من در تهران هستم ولی هنوز نتوانسته‌ام از منزل بیرون بروم حتی به باغی هم که زیر پنجرهٔ اطاق واقع است قدم نگذارده‌ام. حال مریض روبه بهبودی است ولی ضعیف و ناتوان شده است دکتر تولوزان به داد ما رسید و اگر او نبود خدا می‌داند که اکنون ما در چه حال بودیم...

دوم ژوئن - در مدت بیماری مارسل خواهران سن ونسان دوپل مساعدت زیادی به من کردند. سرپرست و رییس آنها خواهر کارولین به محض اطلاع از ورود ما آمد و از ما دیدن کرد. و خواست شوهرم را به کلیسا ببرد که در آنجا خواهران، مسیحیان بی‌کس و مریض را پرستاری و معالجه می‌کنند. دکتر تولوزان به انتقال مریض رضایت نداد ولی آنها می‌آمدند و مرا در پرستاری مساعدت می‌کردند...

چندسالی است که این خواهران در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر کرده و به تربیت کودکان چند خانوادهٔ اروپایی که در تهران اقامت‌دارند پرداخته‌اند.[۸۱۳] عدهٔ زیادی از دختران ارمنی هم به مدرسهٔ آنها می‌روند و عدهٔ بسیار قلیلی از مسلمانان هم اطفال خود را تحت پرستاری خواهران قرار داده‌اند به این شرط که در عقیده و مذهب آنها دخالت نکنند. دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن و خیاطی و اتوکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آنها آشنایی ندارند. زبان فرانسه و مختصری تاریخ و جغرافیا هم به آنها تدریس می‌شود. زنان اندرون شاهی هم گاهی این خواهران را می‌پذیرند و مساعدتی به آنها می‌کنند. شاه هم سالیانه هزار و پانصد فرانک به آنها می‌دهد و روی هم رفته اوضاع مالی میسیون بد نیست...[۸۱۴]

خانم دیولافوا در مدت اقامت در تهران سری هم به شمیران زده و دربارهٔ چنار

---

812. Saint Vincent de Paul

۸۱۳. کلیسا و مدرسهٔ موردنظر خانم دیولافوا بعدها **ژاندارک** نامیده شد و هنوز کلیسای آن واقع در کوچه صمصام منشعب از خیابان فردوسی دایر است.

۸۱۴. ژن دیولافوا، ص. ۱۱۷ - ۱۱۹.

مسجد تجریش [امامزاده صالح] که متأسفانه بقایای آن در سال ۱۳۷۸ ش. بریده شد، می‌نویسد:

چنار عجیب و غریبی است که کمتر نظیر آن در دنیا پیدا می‌شود. قطر فوق‌العاده آنرا نمی‌توان دقیقاً با رقم معین کرد تقریباً محیط آن به پانزده متر می‌رسد هر یک از شاخه‌های آن مانند تنهٔ درخت کهنسالی در بالای بنای مسجد و سایر اطراف سربه آسمان کشیده است. این درخت عدهٔ کثیری را در سایهٔ خود پناه می‌دهد. مومنین در زیر آن نماز می‌خوانند. مکتب‌دار اطفال را در آنجا جمع کرده و درس می‌دهد. قهوه‌چی سماور و استکان و لوازم خود را در درون آن قرار داده است. سقا هم کوزه‌های پر آب خود را در گوشه‌ای از تنهٔ آن گذارده است.[۸۱۵]

● تهران دورهٔ ناصری از دیدگاه بنجامین

سمیوئل گرین ویلر بنجامین تصویر روشنی از تهران سالهای ۸۵ - ۱۸۸۳ م./ ۳ - ۱۳۰۱ هـ.ق. به دست می‌دهد:

کاروانسراهای تهران

مسافران ایرانی که پس از یک سفر طولانی وارد تهران می‌شوند معمولاً در کاروانسراهای متعددی که در این شهر وجود دارند منزل می‌کنند. این کاروانسراها، هم به عنوان میهمانخانه و هم به عنوان انبار کالا مورد استفاده قرار می‌گیرند.[۸۱۶]

... اعیان و اشراف موقعی که مسافرت می‌کنند، معمولاً یک نفر را جلو می‌فرستند که برای آنها جا و منزل آماده نماید و یا آن که به منزل دوستان و آشنایان همردیف خود می‌روند و مورد پذیرایی قرار می‌گیرند. در اینجا باید خاطرنشان کنم که میهمان‌نوازی افتخارآمیزی که در ایران و کشورهای دیگر مشرق‌زمین وجود دارد فقط مولود خصوصیات اخلاقی و مهربانی و محبت

---

۸۱۵. ژن دیولافوا، ص. ۱۶۰.

۸۱۶. لازم به ذکر است که در دورهٔ ناصرالدین‌شاه علاوه بر کاروانسراهایی که مسافران در آنها اقامت می‌کردند، دو مهمانخانه نیز در حوالی ۱۲۶۹ هـ.ق. در محلهٔ بازار، یک مهمانخانه در گذر هفت تن و مهمانخانهٔ دیگر در گذر پاچنار دایر گردید: ضمناً نخستین هتل تهران نیز در همین دوره در دارالخلافهٔ ناصری افتتاح شد.

چنار امامزاده صالح - تجریش

تصویر از سفرنامهٔ دیولافوا

مردم آن نیست بلکه بیشتر به علت شرایط محیط زندگی است. کسی که از دوست و آشنای خود پذیرایی می‌کند به امید آنست که اگر روزی به شهر دوست و آشنای خود مسافرت کرد مورد پذیرایی او قرار گیرد. افراد طبقات متوسط و مخصوصاً بازرگانان در موقع مسافرت به شهرها در کاروانسراها منزل می‌کنند. حجره‌ای در آنجا اجاره می‌کنند و فرشی راکه با خود آورده‌اند روی کف حجره پهن کرده و همانجا برای خود غذا درست کرده و می‌خورند و می‌خوابند. در تهران معمولاً هر کاروانسرا مخصوص مسافران یک شهرستان است و اهالی آن شهرستان در کاروانسرای خاص خود دور هم جمع می‌شوند که احساس غربت نکنند...

مسافرانی که وارد کاروانسراها می‌شوند هنوز بارهای خود را زمین نگذاشته‌اند که روانهٔ **حمام عمومی** می‌شوند.

این حمامهای عمومی در تهران فراوان هستند و معمولاً هر ایرانی هفته‌ای یکبار به حمام می‌رود و بعضی‌ها هم بیشتر و حتی هر روزه از حمام استفاده می‌کنند. طبقات ثروتمند حمامهای خصوصی در منزل خود دارند که خیلی لوکس و جالب است. یهودیان و مسیحیان را به داخل حمامهای مسلمانان راه نمی‌دهند. حمامهای عمومی تهران شبیه ترکیه[۸۱۷] بوده و دارای خزینه‌های آب گرم، ولرم و سرد هستند. با آن که آب خزینه این حمامها را نسبتاً دیر عوض می‌کنند ولی چون مطابق محیط زندگی ایران هستند مورد استقبال و رضایت مردم قرار دارند و بدون وجود آنها اصولاً دستورات مذهبی در مورد تطهیر بدن و غسل امکان‌پذیر نیست.

مسافر ایرانی بعد از آن که استحمام کرد و در سر بینهٔ حمام یک قلیان با تنباکوی اعلای شیراز کشید روانهٔ بازار می‌شود تا معاملاتی راکه به خاطر آن مسافرت کرده است انجام دهد. بازار تهران که در حقیقت خیابانهای سرپوشیده است مسافر تازه‌وارد را از گرماو سرمای زمستان حفاظت می‌کند. تقاطع دو بازار (چهار سوق) شکل میدان کوچکی با سقف گنبدی را دارد که زیر گنبد آن با گچ‌بری و کارهای هنری تزیین شده است. معمولاً هر صنفی یک بازار مخصوص دارند و در آنجا مجتمع هستند.

... ولی دکانهای نانوایی، شیرینی‌پزی، خوراک‌پزی (که در آنها می‌تواند کباب و بشقابی برنج به اسم چلوکباب به دست آورد) قهوه‌خانه و تنباکوفروشی

---

۸۱۷. در آن دوره این کشور امپراطوری عثمانی خوانده می‌شد.

برای راحتی مردم در همه جا پخش بوده و وجود دارند. دکانها معمولاً تا کنار بازار کالای خود را گسترده‌اند و بدین‌ترتیب مشتری ناچار است خارج از دکان و کنار بازار بایستد و خرید کند و به همین علت مرتباً عابرانی که از بازار می‌گذرند و الاغ و اسب و قاطر و شتر که از آنجا عبور می‌کنند به او تنه می‌زنند و ممکن است آسیب برسانند. موقعی که کالسکه یک خارجی و یا اعیان از بازار بخواهد عبور کند وضع بدتر می‌شود زیرا نوکران او که شلاقی در دست دارند بدون ملاحظه همه را کنار زده و راه کالسکه را باز می‌کنند مشتریهای بیچارهٔ دکانها از این شلاقها هم بی‌نصیب نمی‌مانند. ناگفته نماند که خارجیها هم موقع عبور از بازار دچار دردسر زیادی می‌شوند و کالسکهٔ آنها در وسط ازدحام چهارپایان و عابران درست حالت یک کشتی را دارد که از میان صخره‌های دریا می‌خواهد عبور کند و هر لحظه باید هشیار باشد که به کسی برخوردنکند. یک افسر اتریشی مقیم تهران برای من حکایت می‌کرد که روزی سوار بر اسب از بازار می‌گذشته است و ناگهان اسب او به علتی رم می‌کند و به عابران صدمه می‌رساند و آن افسر اتریشی جانش به خطر می‌افتد زیرا مردم با مشتهای گره‌کرده به طرف او حمله‌ورشده و می‌گفتند: «آیا جان‌ما به‌وسیلهٔ این سگ‌مسیحی باید به‌هدر برود؟» و اگر در همان موقع چندنفر از مأموران‌حکومتی نرسیده بودند، بدون شک آن افسر کشته می‌شد. البته محل خرید و فروش و معاملات تهران منحصر به بازار نیست - زنان اروپایی تا همین اواخر صلاح نمی‌دیدند که برای خرید به بازار بروند و از این کار وحشت داشتند - و با توسعهٔ سریع شهر تهران لزوم دکانهای عطاری، بقالی، خرده‌فروشی، نانوایی، قصابی، آهنگری و نجاری در تمام مناطق شهر احساس شد و این دکانها در همه‌جا باز شدند این دکانها در محلات شهر هم همان وضع بازار را دارند و مشتریهای آنها ناچارند جلوی دکانها در معابر ایستاده و خرید کنند و حتی بعضی از دکانداران قسمتی از معبر عمومی را هم اشغال می‌کنند...

مکتبخانه‌های تهران که در آن پسربچه‌های شیطان و سرتراشیده درس می‌خوانند، نیز مانند دکانها کاملاً به طرف کوچه و خیابان باز هستند و عابران می‌توانند داخل مکتبخانه را که در حقیقت یک دکان بزرگ است مشاهده کنند، مکتب‌دار پیر که عینکی روی بینی خود دارد تمام حواسش متوجه خارج از مکتب و عابرانی است که از جلوی آن می‌گذرند و می‌توان

گفت که یک چشم و نصفی او متوجه خارج بوده و فقط با نیمی از یک چشم خود به بچه‌هایی که ردیف و چهارزانو جلوی او نشسته‌اند نگاه می‌کند و به درس خواندن دستجمعی آنها گوش می‌دهد.

سلمانی‌های تهران هم کار خود را در کوچه و خیابان و در معرض دید همهٔ عابران انجام می‌دهند. سلمانی‌ها دکان و محلی ندارند بلکه مشتری را روی سکو یا سنگی کنار کوچه و یا خیابان در سایهٔ درخت می‌نشانند و سر او را می‌تراشند. ایرانیها عادت دارند که سر خود را مرتباً بتراشند و به همین علت کار سلمانی‌ها خیلی رواج دارد. **سلمانی‌ها یا دلاکها** غیر از تراشیدن سر، دندان هم می‌کشند، زالو می‌اندازند و خون هم می‌گیرند.[۸۱۸]
گرفتن خون در ایران خیلی معمول است و حتی اشخاص سالم هم عادت دارند که ماهی یک تا دو بار خون بگیرند و هر وقت کوچکترین درد و یا ناراحتی احساس کردند سراغ استاد سلمانی رفته و خون می‌گیرند و به همین جهت درآمد سلمانی‌ها خیلی خوبست. در ایران به علاوه معمول است که ماهی یکبار از اسبها خون می‌گیرند، ممکن است تصور شود که این کار برای اسبها زیان‌آور باشد ولی با قدرت و استقامتی که اسبهای ایرانی دارند معلوم می‌شود که با شرایط محیط و آب و هوای ایران این گرفتن خون حتی برای اسبان هم مفید است.
یکی از کسبهٔ معروف تهران که همه با آنها سروکار دارند **نانواها** هستند. نانواها بی‌اعتنای به مردم و مقررات هر کاری دلشان بخواهد انجام می‌دهند و مشتریها جرأت اعتراض را ندارند. اگر نانی که بپزند شن داشته و خمیر باشد خود را مسئول نمی‌دانند. کارگران نانوانی در مقابل چشم عابران آرد را با آبی کثیف و گل‌آلود خمیر می‌کنند و این خمیر را روی پارو انداخته و داخل تنور می‌گذارند، کار آنها از نظر بهداشت خیلی نقص دارد ولی نانی که از تنور بیرون می‌آورند و قطرش معمولاً از یک دهم اینچ تجاوز نمی‌کند، تا گرم است بسیار خوش‌خوراک و خوبست و حتی خارجی‌ها این نان را بر نانهایی که در اروپا پخته می‌شود ترجیح می‌دهند.

---

۸۱۸. این کار را حِجامت می‌گویند و روش کار چنین است که ابتدا قسمتی از پشت بدن را میان دو استخوان کتف بادکش می‌کنند، وقتی متورم شد با تیغ مخصوصی پوست را برش داده و با ابزار مخصوصی (شاخ حجامت) قسمتهای بریده شدهٔ پوست را می‌مکند و به مقدار کافی خون از بدن خارج می‌کنند. ر.ک: محمد معین، ج. ۱، ص. ۱۳۴۲.

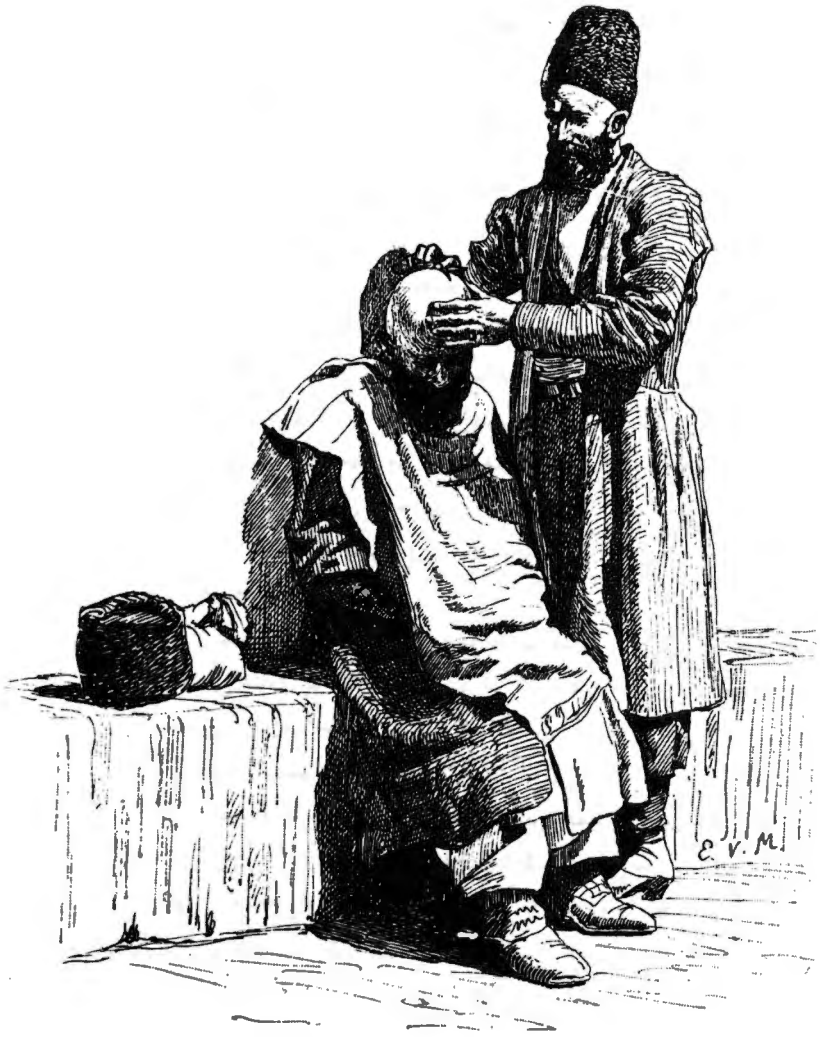

سلمانی

حالا دوباره برگردیم به مسافری که تازه وارد تهران شده است، پس از چند ساعت معامله و خرید و فروش و چانه‌زدن در بازار کم‌کم ظهر نزدیک شده و گرمای هوا شدت پیدا می‌کند، وقت آنست که ناهار بخورد و کمی استراحت کند، غذای ظهر طبقات متوسط ایران سبک و مختصر است و تشکیل می‌شود از کمی نان و انگور و انجیر و یا خربزه با پنیر و بعد از آنها یک یا چند فنجان چای و بالاخره یک قلیان. بعدهم نوبت خواب و چرت می‌رسد. ایرانیها از غنی تا فقیر عادت دارند که بعدازظهر استراحت کنند و در فصل تابستان در ساعات بعدازظهر همهٔ شهر به خواب می‌رود و کوچه‌ها و خیابانها به کلی خلوت می‌شود، چند ساعت بعد که خورشید به طرف مغرب رفت تهرانیها از خواب بیدار شده و قبل از هرچیز به نماز ظهر و عصر می‌ایستند.

پس از خواب یک قلیان دیگر تهرانیها را سرحال می‌آورد، هوا کم‌کم خنک شده و نوبت دوسه ساعت کار می‌رسد. نزدیک غروب دست از کار می‌کشند و مردان طبقه متوسط و اعیان در حالی که تسبیحی در دست دارند و دو سه نفر از دوستان یا ملازمان آنها را همراهی می‌کنند عازم خیابانهای اصلی شمالی شهر که تفریحگاه مردم به شمار می‌روند می‌شوند، خورشید آخرین اشعهٔ خود را به بام خانه‌ها می‌فرستد ولی در این خیابانها به علت وجود درختان بزرگ، از آفتاب خبری نیست و سایه است. سقاها با مشگهایی که به دوش دارند خیابان را آب‌پاشی می‌کنند و هوا خنک می‌شود. اشعه سرخ‌رنگ خورشید بر قله‌های کوههای شمیران می‌تابد و در طرف شمال شرقی، قلهٔ پر از برف دماوند در زیر آخرین انوار خورشید می‌درخشد و از دور بر تهران و جلگه‌های اطراف آن نظاره می‌کند. مردان تهرانی در این خیابانها به آهستگی و باوقار و متانت قدم زده و با یکدیگر صحبت می‌کنند. قباهای‌بلند و ریشهای‌انبوه و شانه کشیده و کلاههای پوستی یا عمامه‌هایشان به آنها وقار خاصی می‌بخشد. قدم زدن در این خیابانها بدون مزاحمت هم نیست و درشکه‌ها و کالسکه‌هایی که به سرعت می‌گذرد با کالسکه‌چی‌ها و درشکه‌چی‌های خشن و بی‌تربیت آرامش را به هم می‌زنند ولی صبر و تحمل مردان تهرانی هم زیاد است.

در این ساعات **چایخانه‌های تهران** پر از جمعیت هستند. برای خارجیها شاید تعجب‌آور باشد که نوشابه و آشامیدنی موردعلاقهٔ ایرانیها، چای است

نه قهوه، ولی در کشورهای عربی همسایهٔ ایران قهوه صرف می‌کنند البته در تهران قهوه‌ای که به شیوهٔ ترکها تهیه می‌شود مصرف دارد ولی آنچه عموم ایرانیها می‌نوشند چای است ایرانیها، چای را به مقدار زیاد و آن هم بدون شیر ولی با قند و شکر زیاد که به صورت یک نوع شربت درمی‌آید، صرف می‌کنند و برای تنوع در چای خود آب لیمو یا نارنج می‌ریزند. عادت ایرانیها به مصرف چای نتیجه ارتباط تجارتی میان ایران و چین در قرون گذشته است.[۸۱۹] در تهران چایخانه‌ها زیادند و در هر محله و خیابان چایخانه‌های متعددی برای طبقات مختلف وجود دارد که همهٔ آنها برای استراحت و صحبت و اختلاط مردان است. در بعضی از چایخانه‌ها رقاص‌هایی هم وجود دارند که مشتریان را سرگرم می‌کنند. مطابق مقررات موجود فقط رقاصان مرد می‌توانند در قهوه‌خانه‌ها برقصند و زنان رقاصه در حرمسراها موجبات سرگرمی را فراهم می‌کنند...

چیزی که یک خارجی را در این چایخانه‌ها بیشتر از رقص سرگرم می‌کند، **شعرخوانی نقالان** است، این نقالها غزلیات عرفانی حافظ را با آواز خوش می‌خوانند و یا اشعار حماسی فردوسی شاعر بزرگ ایران را با حرکات و صدای مخصوصی دکلمه می‌کنند. گاهی اوقات هم قصه‌های هزار و یکشب را در چایخانه‌ها برای مشتریان می‌گویند. این قصه‌ها از نظر آن که صحنه‌های مختلف زندگی مشرق‌زمین را مجسم می‌کنند، جالب به نظر می‌رسند.

مسافر تازه‌وارد اگر در همین ساعات به گردش در خیابانهای تهران ادامه دهد، جمعیتی را مشاهده خواهد کرد که در وسط خیابان به تماشای رقص میمون ایستاده‌اند که با آهنگ دایرهٔ زنگی لوطی حرکات مضحکی را می‌کند. میمون و حیوانات‌اهلی مشابهٔ آن‌که باحرکات‌ومسخرگیهای خود موجبات سرگرمی انسانها را فراهم می‌کنند، گرچه پاداش کامل شیرین‌کاریهای خود را دریافت نمی‌کنند ولی مثل آنست که خوب احساس کرده‌اند چه وظیفهٔ مهمی را از نظر تفریح انسانها به عهده دارند و این وظیفه را هم به خوبی انجام می‌دهند. در گوشهٔ دیگر از خیابان شیر پیر ماده‌ای دیده می‌شود که آن را زنجیر کرده‌اند و حیوان ناتوان و گرسنه از فرط ضعف از جای خود نمی‌تواند تکان بخورد و حتی جواب شوخی بچه‌ها را با یک غرش هم نمی‌دهد...[۸۲۰]

---

۸۱۹. در آن دوره هنوز کشت چای در ایران متداول نشده بود و چای از خارج وارد کشور می‌شد.

۸۲۰. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **سفرنامهٔ بنجامین**، ترجمه محمدحسین کردبچه (تهران: جاویدان، ۱۳۶۳) ص. ۷۳ - ۷۸.

بنجامین در سفرنامهٔ خود اطلاعات ارزنده‌ای نیز از اقامتگاههای ییلاقی در شمیران به دست داده است که ذکر قسمتهایی از آن خالی از لطف نمی‌باشد:

در اینجا باید خاطرنشان کرد که وجود شمیران، در حقیقت مرهون توسعه و ثروتمندشدن تهران است و اهالی تهران که ثروت و پولی پیدا کردند درصدد ایجاد باغ و خانه‌های ییلاقی در دامنه‌های کوههای شمالی برآمدند و احداث سی رشته قنات برای تأمین آب تهران نیز به آبادی شمیران کمک کرد. با آباد شدن شمیران و به وجود آمدن باغهای زیاد پردرخت در دامنه‌های آن، آب و هوای تهران هم عوض شد، هوای تهران در تابستان نسبت به سابق ۱۰ درجه فارنهایت خنک شد و دورهٔ بارانهای بهاری نیز طولانی گردیده است. درختهایی که در شمیران کاشته شده‌اند چنار یا تبریزی هستند که از چوب آنها استفاده می‌کنند و به همین جهت بازار فروش الوار و تیر در تهران رواج پیدا کرده و از چوب این درختان برای ساختمان و درست کردن مبل و اثاث چوبی خانه استفاده می‌شود. ضمناً توجه هم دارند که به جای درختان قطع شده، نهالهای تازه غرس نمایند.

چند سال قبل دهکده‌های قلهک و زرگنده از طرف شاه به عنوان محل ییلاقی به سفارتهای انگلیس و روس واگذار شد،[۸۲۱] و در این دو دهکده به سرعت خانه‌های نیمه‌اروپایی برای اقامت سفیر انگلیس و سفیر روس و سایر کارمندان سفارتخانه‌ها ساخته شد و باغها و درختکاریهای وسیعی در اطراف ساختمانها احداث گردید. با آباد شدن این دو دهکده عده‌ای از خارجیان مقیم تهران هم در آنجا خانه‌های ییلاقی برای خود ساختند و عده‌ای از اعیان و اشراف تهران نیز در اراضی اطراف این دو دهکده خانه‌ها و باغهای ییلاقی به وجود آوردند. ولی سفیران انگلیس و روس در قلهک و زرگنده برای خود حقوقی بالاتر از قضاوت کنسولی و کاپیتولاسیون قایل شده‌اند. هیچ‌کس در این دو دهکده نمی‌تواند خانه یا زمینی را بدون اجازهٔ

---

۸۲۱. به طوری که لرد کرزن می‌نویسد حق مالکیت سفارت انگلیس در قلهک را محمدشاه به سروان جان کمپل (بعدها سرجان کمپل) داد و به موجب امتیازاتی اهالی قلهک که صدخانوار بودند از سرباز دادن و یا تهیهٔ جا و علیق برای قشون معاف شدند و عوارض را به دولت انگلیس می‌دادند. کدخدای قلهک را نیز وزیر مختار انگلیس منصوب می‌کرد. روسها هم در زرگنده مزایا و حقوق همانندی داشتند. ر.ک: جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۵۳ - ۴۵۴.

سفارتخانه‌ها خرید و یا فروش کند، کلیه دعاوی و اختلافات میان ساکنان قلهک و زرگنده می‌بایستی به سفارتخانه‌ها ارجاع شده و در آنجا مورد رسیدگی قرار گیرد. درست مانند آن که این دو دهکده جزء خاک انگلستان و روسیه است! سفارتخانه‌های فرانسه و اتریش نیز به نوبهٔ خود باغهایی را در دهکده‌های مجاور آنجا یعنی تجریش و دزآشوب برای مدت طولانی جهت اقامتگاه ییلاقی خود اجاره کرده‌اند. **سفارت عثمانی** هم ساختمان و باغ مجللی در یکی از بهترین نقاط تجریش خریداری نموده است.

تنها سفارت آمریکا در شمیران محل ییلاقی نداشت که می‌بایستی از اول بهار درصدد تهیه چنین محلی باشیم، ماندن در تهران به هیچ‌وجه مصلحت به نظر نمی‌رسید زیرا صرفنظر از گرمای شدید تابستان، دربار و وزیر خارجه هم تابستانها به شمیران منتقل می‌شدند و ارتباط ما با آنها مواجه با اشکال می‌گردید. ناگفته نماند که کرایه محل ییلاقی و هزینه‌های دیگر نیز می‌بایستی از خرج سفره و حقوق سفیر پرداخته شود و دولت آمریکا بودجه اضافی منظور نکرده بود ولی به هرحال چاره‌ای نبود و تصمیم گرفتیم بلافاصله بعد از نوروز و پیش از آن که محلهای خوب شمیران به وسیلهٔ خارجیها اجاره شود ساختمان مناسبی را در شمیران پیدا کنیم.

از نظر اقتصادی البته بهتر بود که محلی را برای سفارت خریداری می‌کردیم یا مانند بعضی از سفارتخانه‌های خارجی آن را برای مدت طولانی بیش از ده یا بیست سال اجاره می‌کردیم ولی وضع خراب خزانه‌داری آمریکا و کمی بودجه اجازهٔ خرید را نمی‌داد و اجاره مدت طولانی هم به علت مخالفت کنگره و روشن نبودن سیاست امکان نداشت.[۸۲۲]

بنجامین در تابستان ۱۸۸۴ م./۱۳۰۱ هـ.ق. ویلای زیبایی را درنزدیکی جعفرآباد[۸۲۳] برای محل ییلاقی سفارت آمریکا اجاره کرد. وی در توصیف این محل می‌نویسد:

---

۸۲۲. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **سفرنامه بنجامین**، ص. ۸۸ - ۸۹.

۸۲۳. این دهکده مطابق موقعیت کنونی تجریش بالاتر از میدان تجریش قرار داشت و امروز نیز رودخانه‌ای که از دربند سرچشمه می‌گیرد و از این منطقه می‌گذرد جعفرآباد نامیده می‌شود اما نام خیابان به مسعود غلام جعفری تغییر کرده است.

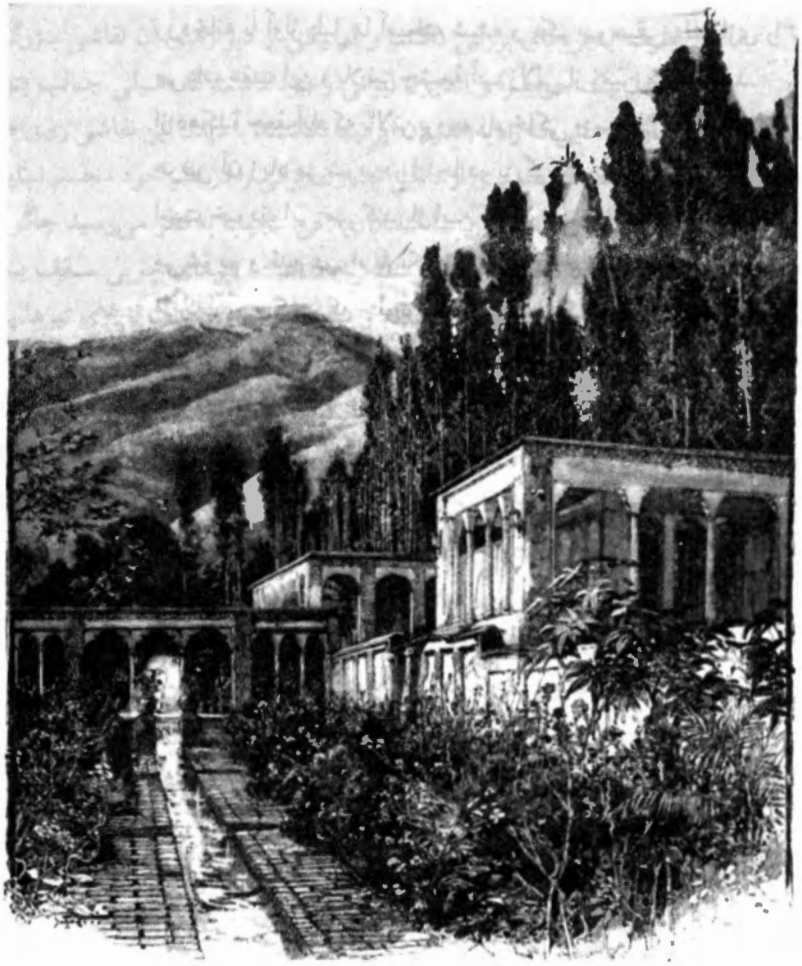

محل ییلاقی سفارت آمریکا - جعفرآباد شمیران

عکس از سفرنامه بنجامین

این ساختمان در وسط باغی به وسعت تقریباً شصت جریب که پر از درختان میوه و چنار بود قرار داشت و در سراشیبی مجاور یکی از دره‌های زیبای شمیران واقع بود. از ته این دره رودخانهٔ کوچکی که آب آن از برفهای قلل کوه بود جاری بود و روی رودخانه پل کوچکی وجود داشت. شبها صدای آب رودخانه با آواز بلبل‌ها آمیخته شده و یک موسیقی دلنوازی را تشکیل می‌داد، عقب این ویلا نیز چشمهٔ آب زلالی از زمین می‌جوشید.

از دهکدهٔ جعفرآباد که بالاتر برویم راه خاکی و سربالا به نقطه‌ای می‌رسد که عرض آن زیاد می‌شود. در اینجا در بزرگی که پیچکهای سبز آن را پوشانده است خودنمایی می‌کند. از این در وارد محل ییلاقی سفارت آمریکا می‌شویم و قدم در راه باریک و پرپیچ و خمی در وسط درختان چنار می‌گذاریم و کمی که جلوتر رفتیم در سر یک پیچ، ساختمان سفارت را از دور مشاهده می‌کنیم. ساختمان روی تراس مرتفعی ساخته شده است از پله‌های آن که بالا برویم تراس آجرفرشی را به طول سیصد پا می‌یابیم که باغچه‌هایی مملو از گل و گیاه در اطراف آن وجود دارد و از وسط آن جوی آبی روان است. در قسمت شمالی تراس حوض آب بزرگی وجود دارد که دور آن گلکاری شده است و عقب آن ساختمانی مشتمل بر سه اطاق وجود دارد که ایوانی در جنوب آنست.

در طرف دیگر ساختمان حیاط بزرگی قرار دارد با حوض و گلکاری که ظاهراً اندرونی صاحب این ویلا به شمار می‌رفت. در مقابل این تراس بنای کوچکی مشتمل بر اطاق غذاخوری و آشپزخانه وجود داشت و جوی آبی که از وسط تراس می‌گذشت از زیر کف آشپزخانه گذشته و در آن طرف به صورت یک آبشار به اطراف باغ سرازیر می‌شد. پله‌ای از این تراس به تراس طبقه دوم می‌رفت و در آنجا سه ساختمان کوچک به فاصلهٔ معینی از یکدیگر وجود داشت.

ساختمانی که در قسمت جنوب واقع بود دو اطاق داشت که ما آن را اختصاص به دفتر و امور اداری سفارت داده بودیم. ساختمان مرکزی با آن که خیلی ساده بود ولی منظرهٔ زیبایی داشت و از ایوان آن که مشرف بر تراس اول و باغ بود، در هوای صاف ساختمانهای تهران دیده می‌شد. در دو طرف دیگر آن هم ایوانهایی وجود داشت که مناسب برای قدم‌زدن و هواخوری بود. اطاقهای این قسمت را اختصاص به اطاق نشیمن و پذیراییهای

غیررسمی داده بودیم.
در طرف شمال تراس ساختمان سومی بود که قبلاً اطاق پذیرایی اندرون بود و چون تالار خوبی داشت ما آنجا را اطاق پذیرایی رسمی خود کرده بودیم، تالار آن در حدود سی و چهار پا طول و ۱۴ پا عرض داشت. این تالار از سه طرف پنجره‌های بزرگی داشت و در یکی از دیوارهای آن نقاشی بزرگی از داخل یک حرمسرا و اندرون ایرانی وجود داشت که خیلی جالب بود و خارجی‌هایی که راه به اندرون ایرانیها نداشتند با دیدن این نقاشی روی دیوار می‌توانستند تصویری از داخل اندرون ایرانی را در نظر خود مجسم نمایند.
اما مسئله‌ای که در این ساختمان ییلاقی عجیب به نظر می‌رسید چگونگی سقف آن بود که هیچ آرایش ظاهری نداشت. تیرهای چوبی سقف بدون حفاظ و روپوش دیده می‌شدند و ما برای آن‌که حشرات لابلای تیرها پنهان نشده و موجب مزاحمت نگردند به ناچار مقداری پارچهٔ چیت خریده و روی تیرها کوبیده و سقف را محفوظ کردیم. معمولاً سقف ساختمانهای شمال ایران هم به همین نحو است و تیرهای سقف روپوشی ندارند، مستخدمین ایرانی ما می‌گفتند برف و باران زمستان و بهارِ دامنه‌های البرز آن قدر سنگین است که سقف خانه‌ها را خراب می‌کند و دیگر آرایش و تزیین سقف کار عبث و بیهوده‌ای خواهد بود.
در هرحال باید اعتراف کنم که زیبایی واقعی طبیعت را من در آن چندماهی که در آن تابستان در ویلای نزدیک جعفرآباد بسر بردم درک کردم، موقعی که فواره‌های حوضهای تراس بالا و پایین به کار می‌افتادند و صدای ریزش آب در سکوت و آرامش ییلاقی به گوش می‌رسید نشاط و شادی و حالتی خاص به انسان دست می‌داد که توصیف‌ناپذیر است، مخصوصاً در شبهای مهتاب که در تراس بالا می‌نشستیم و صدای ریزش آب را توأم با نغمهٔ بلبل و آواز جغد از فواصل دور، می‌شنیدیم. شاخ و برگ چنار در نور پریده رنگ ماه جلوهٔ خاص پیدا می‌کردند و من ساعتها مبهوت این همه زیبایی طبیعت می‌شدم، ماه اول اقامت ما در این ویلا شبها ابر آسمان را می‌پوشانید و آسمان می‌غرید و باران سیل‌آسایی می‌آمد ولی در اوایل تیرماه دیگر از ابر و باران خبری نبود و شبها آسمان پرستاره را بالای سر خود داشتیم.[۸۲۴]

---

۸۲۴. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **سفرنامه بنجامین**، ص. ۸۹ - ۹۷.

● جهانگردان و مطبوعات عصر ناصری

جهانگردان عصر ناصری در سفرنامه‌های خود به بررسی روزنامه و روزنامه‌نگاری در عصر ناصری نیز پرداخته‌اند. خانم کارلاسرنا دربارهٔ مطبوعات فارسی و خارجی زبان تهران می‌نویسد:

تهران برای خود روزنامه و روزنامه‌نگارانی را دارد. در کشورهای متمدن، مطبوعات، قدرتی محسوب می‌شوند که باید آن را به حساب آورد و روزنامه‌نگاران از امتیازات بیشماری برخوردارند.

این قهرمانان بحث و بررسی و این وکلای مدافع پیشرفت و تمدن، سخت موردعلاقه و احترام مردم هستند.

در همه جا، مطبوعات، صدای افکار عمومی است. آنها اجحافات و سوءاستفاده‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند، از افکار جدید دفاع می‌کنند، به پیروزی حقیقت مدد می‌رسانند...

اما مطبوعات ایرانی هنوز در پله‌های‌اول اهمیت هستند و کسی به‌آنهاارزشی قایل نیست و تقریباً هیچ نقشی در جامعه ندارند. روزنامه‌های ایرانی برده‌وار تابع ارادهٔ مستبدانهٔ کسی است که به عنوان مالک مطلق‌العنان کشور، تنها او فرمان می‌دهد. ایران، که در آن هرگونه آزادی در زیر پا له شده است، دور از رسیدن به‌آن مرحله‌ای‌است که دارای دیدگاه و اندیشه‌های آزادیخواهانه‌باشد.

نمونه مطبوعات ایرانی، روزنامهٔ دولت علیّه ایران[۸۲۵] است که در تهران هفته‌ای یک شماره، به زبان فارسی منتشر می‌شود. کلیه کارکنان دولت موظف هستند که آن روزنامه را مشترک شوند، و اگر حق اشتراک خود را به موقع نپردازند دولت وجه اشتراک مربوط را از حقوق آنان کسر می‌کند.

روزنامهٔ دولت علیه ایران روزنامه‌ای کاملاً ابتکاری و نمونه است که انجام آن در ایران از هرجای دنیا سخت‌تر است، چون او در روزنامه‌اش نباید دربارهٔ بسیاری از موضوعات مطلب بنویسد. از جمله:

۱. برای این که احساسات وزرای مختار کشورهای اروپایی مقیم تهران، جریحه‌دار نشود، او نمی‌تواند درباره سیاست خارجی مطلب بنویسد.

۲. برای این که احساسات مسئولان کشوری جریحه‌دار نشود، نمی‌تواند

---

۸۲۵. لازم به ذکر است روزنامهٔ مورد اشاره **روزنامهٔ ایران** بوده است. زیرا آخرین شماره **روزنامهٔ دولت علیّه ایران** در تاریخ دهم ذیحجهٔ ۱۲۷۷ هـ.ق. منتشر شده است.

درباره امور داخلی مطلب بنویسد.
۳. چون هیچ‌کس در ایران، در جریان کامل اخبار و اطلاعات نیست، او نمی‌تواند به خبرهای تلگرافی اشاره کند، چون ممکن است به علت ایجاز و اختصار، مردم برداشت نادرستی از آنها بکنند.
خلاصه، بازشمردن همهٔ مطالبی که اشاره به آنها در روزنامهٔ دولت علیه ایران، ممنوع است، از حوصلهٔ این کتاب خارج است. اما در عوض، او می‌تواند دربارهٔ سفرهای شاه به اطراف تهران، شکارهای اعلیحضرت،... و صدها مطلب پوچ و بی‌معنی از این دست، هرچقدر که بخواهد - با شرح و تفصیل هرچه تمامتر قلم‌فرسایی کند...
همان‌طور که ملاحظه می‌شود، مطبوعات در ایران هنوز هم از قافلهٔ همقطاران اروپایی خویش بسیار عقب هستند. البته تلاشی آغاز شده بود بلکه در جهت پیشرفت و بهبود آنها اقداماتی انجام گیرد. ولی این کوششها، در همان قدمهای اول با شکست مواجه شدند.[۸۲۶]

خانم کارلاسرنا به چاپ روزنامه‌ای به دو زبان فارسی و فرانسوی به نام **لاپاتری**[۸۲۷] [وطن] نیز در دوره ناصرالدین‌شاه اشاره کرده است. اولین شمارهٔ این روزنامه به مدیریت **بارون لویی دونرمان**[۸۲۸] بلژیکی که در سال ۱۲۹۲ هـ.ق./۱۸۷۵ م. با ناصرالدین‌شاه به ایران آمد در روز نهم محرم ۱۲۹۳ هـ.ق./پنجم فوریه ۱۸۷۶ م. در تهران منتشر شد اما اجازه داده نشد شمارهٔ دیگری منتشر کند.[۸۲۹] سرمقالهٔ اولین شمارهٔ آن به شرح زیر بود:
خوانندگان و هم‌قلمان گرامی،
از دولت شاهنشاهی اعلیحضرت شاه اجازه گرفته‌ایم روزنامه‌ای به دو زبان فرانسه و فارسی منتشر کنیم. اینک با تقدیم اولین شماره لازم می‌دانیم روش و خط‌مشی اساسی خود را به اطلاع عموم برسانیم:
ایران تا به امروز از داشتن یک روزنامه جدی که بتواند این کشور را به نحو شایسته‌ای به جهانیان بشناساند و یا در موارد لزوم از انتقادات و حملات بیگانگان دفاع کند، محروم بوده است.

---

۸۲۶. کارلاسرنا، ص. ۱۵۷ - ۱۵۸.

827. La Patrie

828. Baron Louis de Norman

۸۲۹. ر.ک: سعید نفیسی، «مطبوعات» در **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۱۲۵۳.

هم‌قلم ما روزنامهٔ ایران که روزنامه رسمی دولت است، در این راه تا سرحد امکان، وظیفهٔ خود را ایفا کرده است ولی مطالب آن به زبان فارسی است و در خارج از مرزهای ایران تقریباً پخش و شناخته نمی‌شود.

ما در نظر داریم با انعکاس مسایل عمدهٔ سیاسی ایران و هر مطلب دیگری که به نحوی از انحاء انتشار آن به نفع این سرزمین تمام می‌شود، جراید اروپا را در جریان اخبار ایران بگذاریم و این نقیصه را رفع کنیم.

با خوشحالی تمام در هر فرصتی که دست دهد در مورد مسایل ایران با دیگران وارد بحث و گفتگو خواهیم شد، چون از برخورد افکار و اندیشه‌هاست که همیشه نور حقیقت متجلی می‌گردد. امیدواریم در داخل کشور نیز چنین مجالی پیش آید. بنابراین از مطبوعات اروپایی خواهانیم به ما امکان آن را بدهند که در موضوعات مختلف با آنها به بحث و تبادل‌نظر بنشینیم. البته بدیهی است که در چنین محفل معنوی جای ما در پایین‌ترین قسمت و در ذیل مجلس خواهد بود. چون اذعان داریم که در این راه، بسیار ناپخته و نوپاییم. اما جز این که از تجربیات و دانایی مطبوعات پیش‌کسوت اروپایی، که دارای سوابق و تجارب ممتدی هستند، برخوردار باشیم و نتایج آن را در کشور ایران منعکس سازیم، توقع و انتظار دیگر نداریم.

اما راجع به مسایل داخلی ایران، جز با استقلال و ثبات کامل رای - بی‌آن که خود را وابسته به جایی بدانیم - نظری ابراز خواهیم کرد. ما در این مورد نیت و اندیشهٔ خاصی در سر نداریم و نمی‌خواهیم هم داشته باشیم. اینک ما خود را از هرگونه رنگ تعهد و تعلق یا وابستگی رسمی به جایی یا به مقامی مبرا و آزاد اعلام می‌کنیم. تنها هدف ما خدمت به این آب و خاک است و بس. و انجام دادن این خدمت جز با انگشت گذاشتن بر روی نیازهای واقعی مردم میسر نخواهد شد. تکیه و تأکید ما جز به پیشرفت و ترقی این سرزمین به هیچ مسئلهٔ دیگر نیست. هرکجا که کوچکترین قدم مثبت به پیش برداشته شود، روزنامهٔ ما به تأیید و تشویق آن خواهد پرداخت. ولی راه ما همواره از راه چاپلوسان فرومایه به دور خواهد بود. قلم ما شکسته باد اگر بخواهیم در باب صاحبان قدرت و مطلق‌العنانی کلمه‌ای تملق یا تعریف بنویسیم. از هر انگیزهٔ بجا و درست قویاً جانبداری خواهیم کرد، اما در عوض هر عمل نکوهیده و سرزنش‌انگیز را سخت خواهیم کوبید.

ما از قدرتی حمایت می‌کنیم که از قانون ناشی است، ولی اگر عملی

برخلاف قانون انجام گیرد، هدف حمله‌های سخت و آشتی‌ناپذیر ما قرار خواهد گرفت. زندگی خصوصی هرکس، هرطور که می‌خواهد باشد، به خودش مربوط است. در این مورد نه تنها بی‌طرف محض هستیم، بلکه چشمان ما همیشه در برابر اعمال خصوصی افراد، و کارهایی که در چهار دیواری خانه‌شان می‌گذرد، بسته خواهد بود. نیش قلم ما، تنها متوجه کسانی است که رفتار آنان به منافع کلی کشور به نحوی از انحاء لطمه می‌زند.

با انتشار این روزنامه، علیه اجحافات، سوءاستفاده‌ها و کسانی که کارشان این است، رسماً اعلان جنگ می‌دهیم. احترام به دین، احترام به پادشاه، پیشرفت، عدالت، درستی شعار ما و برنامهٔ کار ما است.

پاتری [وطن] عنوانی است که ما برای روزنامهٔ خود برگزیده‌ایم. میهن‌پرستی اولین وظیفه مدنی و فضیلت اجتماعی افراد هر ملتی است. در ایران مفهوم این کلمه ظاهراً فقط دربارهٔ سرزمین زادگاه انسان، مصداق دارد. در حالی که میهن‌پرستی واقعی را باید به عشق و احترام به شهریار، به قوانین، به نهادها و به حکومت آن‌کشور هم تسری‌داد. به قول یک نویسندهٔ فرانسوی: «در قلب هرموجود اصیل عشق‌به‌میهن عزیزترین‌ودیعه‌است». نظربه‌اعتبار و احترامی که عنوان روزنامهٔ ما پیش همگان دارد، امیدواریم مطالب و مندرجات آن نیز موردتوجه و عنایت عموم خوانندگان قرار گیرد. ما همواره خواهیم کوشید همیشه و همه‌جا با دفاع پی‌گیر از حقوق کشور و مردم آن، در قلب همهٔ افرادی که سری پرشور از درد وطن دارند، برای خود جایی باز کنیم.[۸۳۰]

● ارنست اورسول و مطبوعات در عصر ناصری

ارنست اورسول در سفرنامهٔ خود به توصیف روزنامه‌های فارسی‌زبان **ایران** و **اطلاع** و انگلیسی‌زبان **فارن پیپرز**[۸۳۱] پرداخته می‌نویسد:

مشترک شدن به **روزنامهٔ ایران** روزنامهٔ رسمی دولت، برای کارمندان اجباری بود. شاه که در نوشتن به سبک کلاسیک فارسی یعنی به زبان دری داعیه داشت، گاهی همکاری با این روزنامه‌ها را حق مسلم خود می‌دانست. شرح دو سفر مشارالیه به اروپا، قبل از این که به صورت مدون چاپ شود،

---

۸۳۰. کارلاسرنا، ص. ۱۵۹ - ۱۶۰.

831. Forign Paperse

اول بار به طور پاورقی در این روزنامه منتشر شده است. مقالاتی که به قلم اعلیحضرت نوشته شده بود به سهولت قابل تشخیص بود، چون در این مقالات به جای کلمات عربی بیشتر از معادل لغات فارسی آنها استفاده شده بود. البته چنین تعصبی کار نوشتن را مشکل می‌کند زیرا در زبان فعلی فارسی از هر ده لغت چهار لغت ریشهٔ عربی دارد.

روزنامهٔ ایران از لحاظ اخبار خارجی غنی بود، ضمناً مردم تهران را در جریان انتصابات جدید، سفرهای شاهانه و ضرب شستی که شاه در شکار نشان می‌داد می‌گذاشت. اما نقش عمدهٔ این روزنامه عبارت بود از این که یک احترام موهوم و خرافه‌مانندی را دربارهٔ کلیه سلاطین - که به زعم مندرجات آن همگی بی‌عیب و نقص و حتی فناناپذیر بودند - در ذهن خوانندگان القاء کنند. خبر درگذشت ناپلئون سوم سه سال بعد به اطلاع مردم رسید و پایان غم‌انگیز زندگی امپراطور روسیه - که بعد از ناصرالدین‌شاه مقتدرترین سلطان سراسر جهان بود - برای مشترکین این روزنامهٔ رسمی به صورت یک راز اسرارآمیز سرپوشیده مانده بود.

روزنامهٔ اطلاع[۸۳۲] بیشتر جنبهٔ علمی داشت. سردبیر آن، صنیع‌الدوله، که عضو رسمی انجمن جغرافیایی کشور فرانسه نیز بود، از این که به چند زبان تسلط کامل داشت و دانشمند کم‌نظیری به شمار می‌آمد، سخت به خود می‌بالید. از حق نباید گذشت دانش این شخص حتی اگر در مقیاس اروپایی هم ارزیابی شود، ارزنده و قابل احترام بود. این محقق برجسته علاقه داشت در روزنامهٔ خود بحثهای مفصل و مشروح علمی را - که در آنها کلمات فنی لاتین، آلمانی و فرانسه داخل بین‌الهلالین و معادل فارسی آنها در مقابل هر کلمه چاپ می‌شد - منتشر کند. اندوه بزرگ صنیع‌الدوله این بود که به حروف چاپی یونانی دسترسی نداشت. یکنفر فرانسوی نیز که شخص تحصیلکرده و بسیار مطلعی بود در تهیه مقالات این روزنامه با وی همکاری می‌کرد. این تنها اروپایی مقیم تهران بود که ولو به ظاهر به دین اسلام گرویده بود و ظاهراً این کار بیشتر به علت نجات زندگی خود و دختری بود که به همدیگر صممیانه عشق می‌ورزیدند. ولی با تغییر مذهب و همه این حرفها،

---

۸۳۲. این روزنامه به روش اجتماعی، خبری از ۱۲۹۸ هـ.ق. به مدیریت محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) به طور هفتگی در تهران منتشر شد و انتشار آن تا ۱۳۲۶ هـ.ق. زیرنظر وزارت انطباعات ادامه یافته است.

شخص مذکور سخت مورد احترام و علاقه کسانی بود که او را می‌شناختند و انصافاً درخور چنین احترام و منزلتی نیز بود.[۸۳۳]

اروپاییها و ایرانیهایی که به زبان انگلیسی آشنایی داشتند، می‌توانستند با مشترک شدن به **فارن پیپرز** - اوراق جداگانه‌ای که مدیر آژانس تلگراف هند - اروپایی، اخبار مخابره شده از لندن را هر روز در آنها چاپ می‌کرد - دریافت نموده و در جریان اخبار دنیا قرار گیرند. از این طریق هر کسی در ایران می‌توانست از حوادث سیاسی و اخبار مهم دنیا، بیست و چهار ساعت بعد از انتشار اولین شماره **تایمز**[۸۳۴] اطلاع حاصل کند.

● کرزن و مطبوعات تهران

جورج ناتانیل کرزن علاوه بر جرایدی که از آنها نام برده شد، به یک مجلهٔ فارسی زبان به نام **شرق** و روزنامه‌ای فرانسوی‌زبان به نام **ندای ایران** در عصر ناصری اشاره کرده و در معرفی آنها نوشته است:

شرق [شرف][۸۳۵] مجلهٔ مصور ماهانه در تهران تحت نظر [وزیر انطباعات] و ناشر مزبور منتشر می‌گردد و تصاویر آن معمولاً به عکس وزیران یا رجال ایرانی منحصر است و گاهی با چاپ کردن صورت فرمانروایان اروپایی تنوعی پیش می‌آید. قیمت هر شماره از آن یک قران است که از لحاظ انتشار عمومی آن رقم نافعی به شمار می‌رود و در جایی که علاقه واقعی در کار اشتراک وجود ندارد شرط دوام چنین ایجاب می‌نماید، زیرا هرگاه صاحبان جاه و مقام در زمره حامیان این روزنامه به شمار نروند آسانتر هدف بهتان قرار می‌گیرند و برای هر مطلب و خبر ستایش‌آمیزی نیز رشوه مقدمهٔ ضرور عاقلانه‌ای خواهد بود.

در سال ۱۸۸۵ روزنامه‌ای نیمه‌رسمی به زبان فرانسه با عنوان **ندای ایران**[۸۳۶] انتشار یافت که بعداً از بین رفت.[۸۳۷]

---

۸۳۳. منظور ریشارخان است که قبلاً دربارهٔ وی سخن گفته شده است.

834. Times

۸۳۵. این روزنامه به روش اجتماعی خبری به مدیریت محمدحسن اعتمادالسلطنه به طور ماهانه از ۱۳۰۰ هـ.ق. در تهران منتشر و انتشار آن تا سال ۱۳۰۹ هـ.ق. ادامه یافته است.

836. Echo de Perse

لازم به ذکر است روزنامه موردنظر کرزن به نام اکو دو پرس به مدیریت دکتر مورل فرانسوی[۸۳۸] از ۲۱ مارس ۱۸۸۵ م./۴ جمادی‌الاخر ۱۳۰۲ هـ.ق. تا ۱۵ فوریه ۱۸۸۸ م./ ۲ جمادی‌الاخر ۱۳۰۵ هـ.ق. هفده شماره در تهران منتشر شد.[۸۳۹]

علاوه بر روزنامه‌های یادشده در دوره ناصرالدین‌شاه چند روزنامهٔ دیگر نیز به شرح زیر در تهران منتشر گردید.

روزنامهٔ علمیه دولت علیه ایران که از مطبوعات بسیار جالب ایران است به زبان فارسی و با ترجمهٔ عربی و فرانسه از ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۷ هـ.ق. منتشر می‌شد. این روزنامه بار دیگر به نام روزنامهٔ علمی از ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۷ هـ.ق. تنها به زبان فارسی در ۶۴ شماره انتشار یافت.[۸۴۰] مدیریت دورهٔ اول آن با علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه و ابوالحسن صنیع‌الملک و دورهٔ دوم آن با محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه بود.[۸۴۱]

روزنامهٔ دیگری نیز به نام روزنامهٔ ملتی به روش خبری، ادبی، اجتماعی و تاریخی به مدیریت علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه و ابوالحسن صنیع‌الملک از ۱۵ محرم ۱۲۸۳ تا ۲۰ جمادی‌الاخر ۱۲۸۷ هـ.ق در تهران منتشر گردید.

ع. کتاب و کتابخانه در تهران عهد ناصری

در سال ۱۲۲۷ هـ.ق. عباس‌میرزا نایب‌السلطنه چاپخانه‌ای را از روسها خرید که چهار ماشین چاپ داشت. با نصب و راه‌اندازی این ماشینها در تبریز از سال ۱۲۳۲ هـ.ق. چاپ کتابهای فارسی در ایران آغاز گردید و بدین‌وسیله زمینهٔ دگرگونی فرهنگی و اجتماعی در ایران فراهم شد.[۸۴۲]

---

۸۳۷. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۶۰۹ - ۶۱۰.

838. Dr. Morel

۸۳۹. ر.ک: سعید نفیسی، ص. ۱۲۵۳.

۸۴۰. ر.ک: همان، ص. ۱۲۵۱.

۸۴۱. ر.ک: فرید قاسمی، ص. ۱۴۳ - ۱۴۴.

۸۴۲. ر.ک: محمد استعلامی، ص. ۲۴ - ۲۵.

در سال ۱۲۴۰ هـ.ق. اولین چاپخانه در تهران دایر شد و کمی بعد از آن قرآن مجید به خط میرزای نیریزی به چاپ سنگی درآمد.[۸۴۳] با این وجود تا دورهٔ ناصری کتابهای چندانی به طبع نرسید. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

... ولی کتبی که از دوران خاقان مغفور تا آخر عهد پادشاه مبرور محمدشاه منطبع گردید در جنب کتبی که در سلطنت این پادشاه ارواحنافداه به طبع رسیده است به مثابهٔ قطره است و دریا.

کتبخانه‌های ایران و ملحقان آن از منطبعات این دورهٔ همایون مشحون می‌باشد و عادةً ممکن نیست که امروز نسخه چاپ شدهٔ این عهد را بتوان تعدید کرد و تحدید نمود.

نظر تربیت اثر شهریار خورشیدکردار این صنعت بااهمیت را سالهاست که دایرهٔ باوسعت قرارداده و عنوان وزارت برآن نهاده و به این خانزادش سپرده است...[۸۴۴]

اعتمادالسلطنه به بعضی از کتابهایی که در دورهٔ ناصری تألیف و به چاپ رسیده اشاره کرده و می‌نویسد:

کتبی که علماء و فضلا در انواع فنون و صناعات به اسم مبارک این پادشاهِ خاطرآگاه دانش‌گستر هنرپرور ساخته‌اند از حد احصاء خارج است. از آن جمله این چند کتاب بزرگوار بالخصوص برطبق مشیت شاهنشاهانهٔ این شهریار جمع و تألیف گردیده: **ناسخ‌التواریخ** تألیف سپهر بزرگ کاشانی از عهد شاه مرحوم محمدشاه شروع شده است ولی اکثر مجلداتش از آثار این دولت به شمار می‌آید.

تکمله روضة‌الصفاء که به دست رضاقلی‌خان امیرالشعراء سرانجام یافت.

مرآت‌البلدان ناصری در جغرافی ایران و تاریخ غالب دیار آن از تألیفات بندهٔ نگارنده محمدحسن‌اعتمادالسلطنه خلف مرحوم حاج‌علیخان‌اعتمادالسلطنه و کتاب **مآثرالسلطان** و **مطلع‌الشمس** نیز از اجزاء رییسه و مجلدات مرآت‌البدان است.

نامهٔ دانشوران ناصری در تراجم احوال‌علماء اسلام تألیف مجمع دارالتألیف که بعد از علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه به مراقبت بندهٔ نگارنده اعتمادالسلطنه حوالت افتاده است.

---

۸۴۳. ر.ک: عبدالحسین نوایی، ج. ۲، ص. ۳۱۲ - ۳۱۳.

۸۴۴. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۱۰۰.

منتظم ناصری فهرست جمیع اخبار تواریخ تقاسیم خمسهٔ کره ارض و آن اول تاریخ عمومی عالم است به زبان فارسی، مرتبا علی السنین الهجریّه والمیلادیه.
کتب هندسه وسطی و علیای معتمدالخاقان میرزانظام الدین کاشانی مهندس الممالک که از روی کتب معتبرهٔ صنادید اساتید ممالک اروپا به فارسی ترجمانی کرده است. حقّا که زحمت فوق العاده کشیده و خدمت زایدالوصف نموده است. دریغا که این کتابهای هندسه تاکنون به طبع نرسیده.
کتاب هیئت جدید معتمدالسلطان استادالاساتید حاج میرزا عبدالغفار اصفهانی نجم الملک که هم از روی کتب معتبرهٔ اروپا به لغت پارسیه مترجم داشته است.[۸۴۵]
کتب حسابیهٔ جناب مشارالیه که بعضی به طبع رسیده.
کتب کیمیاویّه که مقرب الخاقان میرزا کاظم خان مشهور به شیمی محلاتی ترجمه نموده.
عقداللئالی در علم تاریخ مخصوص اخبار و وقایع و آثار و بدایع این عهد تألیف آقاابراهیم نواب بدایع نگار دولت جاویدآیت.[۸۴۶]

چاپ انواع کتابها در دورهٔ ناصری موجب شد تا بسیاری از رجال و فرهنگ دوستان تهرانی در منازل خود کتابخانه ایجاد نمایند که بعضی از آنها از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. دکتر رکن‌الدین همایونفرخ در معرفی تعدادی از کتابخانه‌های شخصی تهران دورهٔ ناصری می‌نویسد:

کتابخانه بهمن‌میرزا فرزند عباس‌میرزا - بهمن‌میرزا مردی دانشمند بوده و **تذکرهٔ محمدشاهی** از اوست. این شاهزاده فضل‌دوست کتابخانهٔ معتبری فراهم آورده بوده است که بسیاری از کتابهای کتابخانهٔ او در تملک کتابخانهٔ مجلس است.
کتابخانهٔ طبری در تهران - عبدالله منشی طبری از دانشمندان دوران قاجار است که مصحح شرح قاموس اوست و تا سال ۱۲۸۰ در تهران می‌زیسته.

---

۸۴۵. اعتمادالسلطنه در روزنامهٔ خاطرات خود که یادداشتهای محرمانهٔ او بوده در شرح خاطرات روز دوشنبه یازده رمضان ۱۳۱۱ هـ.ق. دربارهٔ نجم‌الدوله می‌نویسد: «اولاً ما ایرانیها مهندس کجا داریم؟ معلم کل علم ریاضی میرزاعبدالغفار نجم‌الملک سابق و نجم‌الدوله حالیه است که هِر را از بِر فرق نمی‌دهد و در تقویم امسالش با وجود این که زیج پدرش است در تعیین روز نوروز خبط کرده است.» **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۹۴۰.

۸۴۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۱۲۷ - ۱۲۸.

کتابخانهٔ او شهرتی داشته و تعدادی از کتابهای کتابخانهٔ او در تملک کتابخانهٔ مجلس است.

کتابخانه اعتضادالسلطنه -... کتابخانهٔ نفیسی داشت که پس از او قسمتی از کتابخانه‌اش را برای مدرسه سپهسالار خریدند.

کتابخانهٔ محمدمیرزاقاجار -... کتابخانه‌ای بسیار نفیس از نسخ ممتاز فراهم آورده بوده است. پس از او قسمتی از کتابخانه‌اش در تملک عبدالصمد میرزاقاجار درآمد و قسمتی نیز به کتابخانه‌های دیگر منتقل شد از جمله دیوان صائب به خط شاعر که متعلق به کتابخانه او بوده است در تملک کتابخانهٔ مجلس است.

کتابخانه فرهادمیرزا - حاجی فرهادمیرزا در جمع‌آوری کتاب اهتمامی خاص داشته و کتابخانهٔ او یکی از معروفترین کتابخانه‌های دوران قاجار است. کتابهای کتابخانهٔ فرهادمیرزا همه در پشت برگ نخستین آن تاریخ خرید دارند و امضاء شده‌اند **فرهادبن ولیعهد** از کتابهای کتابخانهٔ فرهادمیرزا در کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهٔ ملی ملک و بسیاری کتابخانه‌های خصوصی موجود است و حتی به خارج از ایران نیز رفته است...

کتابخانهٔ سپهر - میرزامحمدتقی سپهر **لسان‌الملک** پس از درگذشتش در هفدهم ربیع‌الاول ۱۲۹۷ هـ.ق./نهم اسفند ۱۲۵۸ ش. کتابخانه‌اش به فرزندش عباسقلی‌خان سپهر منتقل شد و سپس متفرق گردید و اکنون در خاندان سپهر جزیی از آن کتابها باقی است.

کتابخانهٔ رکن‌الدوله ـ محمدتقی میرزارکن‌الدوله نیز کتابخانهٔ قابل توجهی داشته است.

کتابخانهٔ معیرالممالک ـ او که از صاحب‌ذوقان و هنردوستان دوران قاجار است کتابخانه‌ای مهم و قابل توجه داشته که به مرور متفرق گردیده...

کتابخانهٔ عزالدوله - عبدالصمد میرزاقاجار، این شاهزاده شیفته و فریفتهٔ کتابهای نفیس بوده و سرمایه و ثروت خود را وقف خرید کتاب کرد و کتابخانه‌ای فراهم آورد که کم‌نظیر بوده است. از کتابهای او نسخ نفیسی نصیب کتابخانهٔ مجلس گردید.

کتابخانه رضاقلی‌خان هدایت‌لله باشی - رضاقلی‌خان هدایت که از نویسندگان و سخنوران پرکار دوران قاجار است کتابخانهٔ کم‌نظیری داشته و

پس از او قسمت مهم کتابخانه‌اش به کتابخانهٔ ملی ملک فروخته شد.[۸۴۷]

● **کتابخانهٔ سلطنتی تهران**

این کتابخانه در دورهٔ فتحعلی‌شاه قاجار پایه‌گذاری شد. در عهد ناصرالدین‌شاه تعداد کتابهای فارسی و زبانهای خارجی این کتابخانه افزایش یافت و با علاقه‌ای که ناصرالدین‌شاه به مطالعه داشت کتابها به اندرون منتقل شد. به طوری که اعتمادالسلطنه می‌نویسد غالباً به دستور شاه برای مرتب کردن کتابها به اندرون می‌رفته است:

یکشنبه ۲۸ [ذیقعده ۱۲۹۸ هـ.ق.] امروز در خانه رفتم. شاه که بیرون تشریف آوردند فرمودند بعد از ناهار برو اندرون کتابهای مرا ترتیب بده. بعد از ناهار شاه اندرون رفتم. سه طاقچهٔ اطاق کتابخانه را ترتیب دادم. باقی ماند فردا ان‌شاءالله. زنها زیاد به من خندیدند. با قد خمیده، سر بی‌مو و ریش جوگندم. از در اطاق هر خانم که می‌گذشتم خنده ممتد کرده تمسخر می‌کردند. اعتنا نکرده بالاخانهٔ شاه رفتم...[۸۴۸]

یکشنبه ۶ [ذیحجهٔ ۱۲۹۸ هـ.ق.]... در خانه رفتم. بعضی کتابهای فارسی بود در کتابخانهٔ اندرون آوردم اسامی نوشته شود.[۸۴۹]

دوشنبه غره ربیع‌الاول [۱۳۰۱ هـ.ق.]... حسب‌الفرمایش کتابخانه رفتم. کتابهای فرنگی را ترتیب دادم.[۸۵۰]

جمعه ۲۸ [رجب ۱۳۰۴ هـ.ق.]... بعد از ناهار به من فرمودند بروم اندرون عمارت جدید کتابخانه را ترتیب بدهم. ساعتی آنجا ماندم. عمارت را با دقت تماشا کردم. خوب عمارتی است...[۸۵۱]

جمعه ۲۰ [جمادی‌الاولی ۱۳۱۳ هـ.ق.]... مقرر داشتند اندرون روم و در تمام کتابخانهٔ اندرون جستجو کنم آنچه کتاب ترجمه از السنه به فارسی است علی‌حده گذارم. یک روز تمام مشغول شدیم. یکصدوهفتاد جلد کتاب

---

۸۴۷. ر.ک: رکن‌الدین همایونفرخ، **تاریخچه کتابخانه‌های ایران و کتابخانه‌های عمومی** (تهران: سازمان کتابخانه‌های عمومی شهرداری تهران، ۱۳۴۴)، ص. ۹۲ - ۱۰۲.

۸۴۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۲۲.

۸۴۹. همان، ص. ۱۲۳.

۸۵۰. همان، ص. ۲۷۳.

۸۵۱. همان، ص. ۴۹۴.

خارج کردیم و علی‌حده گذاشتیم. ناهار و چای و عصرانه حسب‌الامر از دستگاه حضرت قدسیه به ما دادند. غنچه نام کنیزی دارد شاه ظاهراً کرد است. بسیار جسور و شطاح است. بعضی رذالتها و فضولیها کرد... سه سال قبل از این عهد کرده بودم دیگر اندرون شاه نروم. از آنجایی که حسب‌الامر باید اطاعت نمود رفتم، اما دیگر به خدا قسم که نخواهم رفت.[۸۵۲]

بعضی از مأمورین سیاسی و یا جهانگردانی که با اجازهٔ ناصرالدین‌شاه این امکان را پیدا کرده‌اند که از بیشتر بناهای کاخهای ارگ سلطنتی تهران دیدن کنند سری هم به کتابخانهٔ سلطنتی زده‌اند، بنجامین دراین‌باره می‌نویسد:

کتابخانهٔ سلطنتی نیز قسمتی از قصور سلطنتی را اشغال کرده است. در این کتابخانه نسخه‌های خطی بی‌نظیری با نقاشیها و تذهیب و مینیاتور وجود دارد که مهمترین آنها نسخه‌ای از کتاب هزارویکشب با نقاشیهای فوق‌العاده دیدنی است و دوستداران کتاب، در این کتابخانه به نسخه‌های نایاب و خطی دسترسی خواهند داشت.[۸۵۳]

در دوره مظفرالدین‌شاه مسئولیت کتابخانه به شخصی موسوم به لسان‌السلطنه[۸۵۴] که از تبریز با مظفرالدین‌شاه به تهران آمده بود سپرده شد. این شخص که هم‌چنان تا دورهٔ احمدشاه این سمت را حفظ کرده بود به دلیل عدم وجود یک فهرست کامل از کتابها به فکر افتاد به تدریج نسخه‌های خطی و گرانبهای کتابخانه را خارج کرده و به دلالان این آثار بفروشد. اما پس از چندی خیانت وی آشکار شد و از خروج بسیاری از این کتابهای بی‌نظیر و باارزش از کشور جلوگیری به عمل آمد.[۸۵۵] بعد از آن برای رسیدگی به امور داخلی این کتابخانه کمیسیونی در وزارت دربار تشکیل شد و در مدت سه سال از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱ هـ.ق. از کتابهای آن صورت‌برداری گردید و سپس مسئولیت کتابخانه به مرحوم اسماعیل شیخ‌المشایخ امیر معزّی محول شد.

---

۸۵۲. همان، ص. ۱۰۴۰.

۸۵۳. سمیوئل گرین ویلربنجامین، **سفرنامهٔ بنجامین**، ص. ۶۳.

۸۵۴. در روزنامهٔ ایران نام وی میرزاعبدالحسین‌خان ذکر شده است. ر.ک: **روزنامهٔ ایران**، ش. ۹۳۷ بیست و نهم محرم ۱۳۱۶.

۸۵۵. ر.ک: عبدالله بهرامی، **خاطرات بهرامی** (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص. ۲۶۶.

پس از خلع احمدشاه از سلطنت مرحوم شیخ‌المشایخ امیر معزی از ریاست کتابخانه سلطنتی مستعفی شد.[۸۵۶] از این تاریخ کتابخانه تا سال ۱۳۱۳ ش. به حال تعطیل درآمد. در این سال به دستور رضاشاه بازرسی دقیقی از کتابخانه به عمل آمد و به تفکیک کتابهای آن اقدام گردید و در نتیجه یازده هزاروششصد جلد کتابهای چاپی از کتابخانه سلطنتی به کتابخانهٔ عمومی معارف[۸۵۷] منتقل گردید.

کتابهای باقی‌مانده در کتابخانه سلطنتی اگرچه از نظر کمیّت معدود است ولی از حیث کیفیت یکی از مهمترین مجموعه‌های شرقی به شمار می‌رود و در نوع خود کم‌نظیر است.[۸۵۸] این کتابخانه در مجموعه کاخ گلستان قرار دارد.

● کتابخانه مدرسهٔ عالی سپهسالار

میرزاحسین‌خان سپهسالار بانی این مدرسه در ابتدا چهارهزار جلد کتاب برای کتابخانهٔ آن خریداری کرد که از جملهٔ قسمت مهم آن کتابخانهٔ علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه بود.[۸۵۹] کتابخانه مدرسه سپهسالار درسال ۱۲۹۷ هـ.ق. افتتاح شد و امروز از نظر مجموعهٔ کتابهای چاپی و نسخ خطی از کتابخانه‌های معتبر کشور محسوب می‌شود.

● کتابخانه مدرسه مروی

در این مدرسه از دورهٔ قاجاریه کتابخانهٔ معتبری وجود دارد که دارای نسخه‌های نفیس و کتابهایی در علوم ریاضی و ادبی است.[۸۶۰]

---

۸۵۶. ر.ک: محمدعلی حبیب‌آبادی، ج. ۶، ص. ۲۲۴۴.

۸۵۷. در گزارش کتابخانهٔ ملی ذکر شده است، باتوجه به این که کتابخانهٔ ملی در سال ۱۳۱۶ ش. افتتاح شده مقصود کتابخانهٔ عمومی معارف بوده که گاهی هم از آن به عنوان کتابخانهٔ ملی نام برده شده است.

۸۵۸. ر.ک: **اطلاعاتی دربارهٔ سازمانهای فرهنگی دربار شاهنشاهی** (تهران: دفتر فرهنگی دربار، ۱۳۳۴)، ص. ۶۱ - ۶۲.

۸۵۹. ر.ک: رکن‌الدین همایونفرخ، ص. ۹۴.

۸۶۰. ر.ک: همانجا.

● **کتابخانه مدرسه صدر**

این مدرسه نیز در عهد ناصری کتابخانه‌ای داشت که اساس آن را میرزاشفیع صدراعظم فتحعلی‌شاه فراهم آورده بود.[۸۶۱]

● **کتابخانهٔ مدرسه دارالفنون**

مدرسهٔ دارالفنون از بدو تأسیس دارای کتابخانهٔ کوچکی بود که هرچند به اهمیت و اعتبار دیگر کتابخانه‌های دورهٔ ناصری در تهران نبود اما همین کتابخانه بعداً به نام **کتابخانهٔ عمومی معارف** توسعه یافت و کتب آن پس از تأسیس کتابخانهٔ ملی به این کتابخانه منتقل شد.[۸۶۲]

غ. رواج عادات و رسوم جدید در تهران

در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه ارتباط با کشورهای اروپایی و آشنایی با مظاهر ترقی و پیشرفت آنها موجب گردید عادات و رسومی جدید در میان ایرانیان و مخصوصاً اهالی تهران رواج یابد. اعتمادالسلطنه در شرح برخی از آثار روحانیه و مآثر معنویه و حقایق تمدنیه دورهٔ ناصری به این موارد اشاره کرده و می‌نویسد:

افتتاح دواخانجات دولتی و تجاری که اجزاء و ادویه و جوهرهای فرنگی در آنها به فروش می‌رسد.

افتتاح دکاکین تنباکوبری و سیگارفروشی از شیوع شراب این‌گونه دخانیات.

افتتاح صنعت ساختن سماور برنجین و ملحقات آن که دکاکین بسیار از این صنعت جدید در کار است.

افتتاح دکاکین آهن‌کاری خواه حلبی سفید که مادهٔ اقسام اوعیه و مواعین[۸۶۳] و سماورهای بزرگ و کوچک است و خواه ورقه سیاه که ماهیت حمامات متحرک و بخاریهای بسته و باز و لولجات و ناودان و چندین

---

۸۶۱. ر.ک: همانجا.

۸۶۲. ر.ک: ایرج افشار «کتاب» در **ایرانشهر**، ج. ۲، ص. ۷۵۳.

۸۶۳. اسباب و لوازم خانه

ادوات آبی و آتشی است.

شیوع شرب چای، در میان طبقات اهل ایران - چای اگرچه پیش از ظهور این دولت وارد ایران گردیده بوده است - اما مثل اغلب طیبات و مواد تنعم به خاندان سلطنت و معدودی قلیل از سروات مترفین انحصار داشته ولی امروز مشروب عام است به هر صبح و شام. و در جمیع خانه‌های رعایای این پادشاه از محترفهٔ شهری الی طبقه فلاحهٔ قرویّه و رحّالهٔ بدویه اسباب و ادوات استعمال آن البته موجود است و پیمودنش همه‌روز عادت معهود.

اصلاح کلاه، از رسوم و عادات ردیهٔ رعایای دولت علیّه یکی آن بود که کلاههای بسیاربلند از پوستهای بخارا و سمرقند به بهای گزاف بلکه به تبذیر و اسراف سرانجام دادندی و استعمال کردندی و به این کار نابهنجار هم دچار افراط در مخارج می‌بودند و هم پیکری را که ریختهٔ کارخانهٔ آفریدگار یگانه است از تناسب طبیعی خارج می‌نمودند، این شهریار حکمت نهاد رضا نداد که رعایای وی بدان تبذیر اخوان شیطان باشند و بدین تقصیر خصماء احسن‌الخالقین، لاجرم بفرمود که از طبقات ملل عالم تا هرجا که رعیت شاهنشهند کلاه کوتاه بر سر برنهد.

میرزاعباس فروغی علیه‌الرحمة در این باب گفته است و دری یتیم سفته:

کلاه سروقدان بس که سربلندی کرد
به حکم شاه جهان کرده‌اند کوتاهش

ترویج موسیقی اروپی، اگرچه پرده‌های آهنگ اهالی فرنگ همه تألیف است و یا رنگ دستگاه و آواز فهم نمی‌کنند و شور از شهناز امتیاز نمی‌دهند و ماهور از حجاز باز نمی‌شناسند ولی صناعت موسقیاری مصطلح ممالک خود را که عبارت است از فنون اغانی و تصانیف به مقامی کامل ساخته‌اند که گویی تخمیر عقول و تخدیر نفوس را تدبیر خواسته‌اند.

و در این عهد همایون از انواع موزیک و پیانو و ارغنون و سایر سازها و نایهای فرنگ از ادوات اصوات بزم و جنگ به اصطلاح حکماء مهیجات موادّ مَنَویّه و قوای غَضَبیّه در ایران به تخصیص طهران چیزی نیست که نیست. گروهی از متجنّدهٔ منصور که به این مشق مأمورند خود هم می‌سازند و هم می‌نوازند.

شیوع تلمبه آلتی است انبوبی که ضُغطهٔ[۸۶۴] عَنیف[۸۶۵] آب را به مثل فوارات می‌جهاند و از تَگِ[۸۶۶] حیاض مقعر و مغاکهای ژرف به سطح زمین و از طبقات سالفه به عالیه می‌رساند و چون مشبّکی بر سر ثُقبَهٔ[۸۶۷] علیای آن ترکیب شود به طرزی مُعَجب آب‌پاشی کند و درختان بلند را مانند باران بشویاند.

شیوع نانهای فرنگی که خبازان مسلمین می‌پزند و می‌فروشند.

شیوع استطانت به نفط[۸۶۸] و چراغهای آن در جمیع بلاد ایران به حدی که غالباً ناسخ روغن کرچک شده است.

شیوع کبریت فرنگی به حدی که مطلقاً ناسخ سنگ و چقماق است.

شیوع طبخ چلا و پلاو با الوان[۸۶۹] خورشها در بازار طهران و امثال آن از امصار جامعهٔ ایران. سابقاً در تمام دارالخلافه از چلاو[۸۷۰] تبریز و پلاو[۸۷۱] قزوین یک دو سه دکان بیشتر دایر نبوده است و اینک کارخانجات[۸۷۲] بازاریِ این دو لون مطبوخ مخصوص مع مایتعلّق بهما و ینضاف الیها البته به یکصدمن می‌رسد و می‌گذرد و در جمیع آنها هم خوراک ناهار مهیّا می‌شود و هم غذای شام مصروف می‌گردد موافق رسم و دیدن پاریس و لندن.

شیوع و استعمال سیب‌زمینی،... اگرچه از عهد خاقان مغفور فتحعلی‌شاه به توسط سرجان مِلْکُم سفیر حکومتِ کنپانی[۸۷۳] هندوستان مقیم دربار دارالخلافه طهران وارد ایران گردید و در دوران شاه مرحوم محمدشاه قاجار به تربیت حاجی‌میرزاآقاسی اندک رواجی پذیرفت ولی به سرحدی نرسید

---

۸۶۴. فشار
۸۶۵. شدید
۸۶۶. قعر
۸۶۷. سوراخ کوچک
۸۶۸. نفت
۸۶۹. انواع
۸۷۰. چلو
۸۷۱. پلو
۸۷۲. آشپزخانه‌ها
۸۷۳. کمپانی

که مانند سایر زراعات از ارتفاعات ایران بـه شـمار آیـد. امـروز از اقـوات عمومی محسوب است و هر دو صنفش در نزد توانگر و درویش مرغوب.
شیوع استعمال بامیه، که از خضراوات مستطرفهٔ جدیدالزرع است.
شیوع فِرِز که از فواکه مستحدثه این مملکت و به نام **توت‌فرنگی** نیز مشهور است. عثامنه و منعمین ایران آن را با قند و غیره ترکیب می‌کنند و استعمال می‌نمایند.
میل اهالی ایران به تجملات، امـروز هـیچ خـانه‌ای از اغـنیا و مـتوسطین ایرانیان نیست مگر این که البته به مقداری از اسباب زینت مـابین افـراطٍ و اقتصاد آراسته شده است از قبیل قنادیل بلورین و مَسرَجَه‌های زجاجی[۸۷۴] و آبگینه‌های سنگی و اوانی مستطرف و پرده‌های مطَرَّز و میزهای ممتاز و اصناف صندلیهای مخصوص و مِخدات مستحدث و امثال ذلک، و ارباب ثروت در داشتن مبل همی با هم تفاضل می‌کنند و تفاخر می‌نمایند.

استعمال اروسی زنانه
ظهور تغییر کلی در ملابس نسوان
ظهور تغییر کلی در حِلیهٔ رجال، از موی روی و سر تا جامهٔ دوش و بر بر وضع وزی سابق اختلافی عظیم لاحق شده و تـمام تـغییرات در حـلیه و کسوت مردوزن به حکم سلیقهٔ دقیقه از قبیل تبدیل به احسن است.
تزیین سطح داخله اطاقها، و ازاراتِ آنها به صفحات کاغذهای منقش که از فرنگ می‌آورند.
رواج استعمال صفحات آهن در بامها، که پوشش شیروانیها به صـفحات آهن است و این کار قبل از این روزگار در خاک ایران دیدار نشده بود.
ترقی صنعت نجاری، از این درهای عالی و میزهای مـمتاز و صـندلیهای خاص و نیمکتهای بدیع و تختهای مُعجِب که این زمان در ایران بر شاکلهٔ کارهای ممالک مغرب پرداخته می‌شود یکی در سابق نبوده است. در آغاز این دولت دایم جمعی را به دارالملک سنت **پطرزبورغ** و بعدها به پاریس فرستادند که از اساتید پیشه‌وران آنجا صنایع بیاموزند و بـدایـع بـیندوزند. ایشان از سال هفتم جلوس همایون راه مراجعت گرفتند با اجازهٔ استادی در چند صنعت از آن جمله بود نجاری و...
رواج انواع نانهای شیرین، که عموماً مادهٔ آن بادام است و قـند و نـانهای

---

۸۷۴. پایه‌های چراغ بلوری

بسکوید[۸۷۵] که بادام ندارد و اقسام آچارها و اشکال قرصها و الوان مرباها. در این ساعت که نگارنده این رواج را به رشته اندراج می‌کشد از اسامی اصناف این نانها و شربتها و غیرها که بیشتر به ایران تازه آمده و بعضی به بازار تازه رفته است فردی نصب‌العین دارد مشتمل بر هفتادواند قلم.

رواج تربیت آناناس، در گرمخانه‌های درالخلافه به هوای مصنوع.

شیوع استعمال چتر و افتتاح صنعت چترسازی در دارالخلافه.

رواج حرفهٔ قندره‌دوزی، ایضاً.

افتتاح دکاکین اصلاح البسه از قبیل آهارزنی و اتوکشی و غیره ایضاً.

شیاع واکس که قندرها و نیم چکمه‌ها و امثال آنها را رنگ می‌زند.

انتشار چراغهای دیوارکوب خورشیدی

شیوع ساعتهای شماطه

وفور استعمال ساعتهای بغلی

رواج صنعت ساعتسازی

استعمال ساعتهای زنگی بزرگ در ابنیهٔ مهمّه از مشاهد و مساجد و عمارات دیوانی و نظایرها.

استعمال زنگ اخبار که به جای چکش و سندان در بعضی از درهای عمارات مستحدثهٔ دارالخلافه به کار برده‌اند.

رواج دوخته‌فروشی، که عبارت است از انواع ملبوسات نو حاضر از هرگونه قماشها و پارچه‌های داخله و خارجه. فعلاً هر کس هر قسم لباس بخواهد از اثواب تابستانی و زمستانی در چندین دکان از بازار دارالخلافهٔ طهران با کمال سلیقه و امتیاز موجود است و هیچ لازم نیست که خود خرید قماش کند و به خیاطخانه رود و انتظارها کشد.

افتتاح عمل دندان‌سازی که فی‌الحقیقه برای حسن منظر و حفظ منطق نیز گذشته از تسهیل مأکل به کار است.

افتتاح دکاکین پرده‌سازی که شعبه مخصوص و رشتهٔ متمایز از کلیهٔ صنعت خیاطی شده است.

استعمال شوکولات که اصل مادهٔ آن خستوی کاکااو است که نوعی از میوه‌جات ینگی دنیای مرکزی می‌باشد و به قهوه شباهت تام دارد.

---

۸۷۵. بیسکویت

ورود عمل کُونسرو[۸۷۶] به نظارتخانهٔ مبارکه، و آن عبارت است از حفظ فواکه و بقول و خضراوات و امثالها به تخلیهٔ محفظه از هوا و این صنعت شگفت در عهد خوانسالاریِ جناب مهدیقلی‌خان قاجار مجدالدوله به دارالنظارهٔ دولتی ورود نمود.

رواج بستی‌فروشی در بازار و برزن.[۸۷۷]

● لباس بانوان در دورهٔ ناصرالدین‌شاه

سخن از تغییر کلی در لباس بانوان به میان آمد، مرحوم عبدالله مستوفی در شرح مفیدی دراین‌باره می‌نویسد:

لباس زنهای ایرانی تا قبل از مسافرتهای ناصرالدین‌شاه به فرنگ، عبارت بود از پیراهنی کوتاه و آرخالقی از آن کوتاهتر که برای پوشاندن بالای تنه به کار می‌رفت و زیرجامه‌ای که تا پشت قدمها را می‌پوشاند. در زمستان کُلجه‌ای هم برای حفظ از سرما بر آن اضافه می‌شد. سرپوش زنها هم چارقدی بود که سر و موهای بافتهٔ بلند آنها را می‌پوشاند. وقتی که می‌خواستند از خانه بیرون بروند، چاقچوری که زیرجامه در آن بگنجد، برپا و چادر سیاهی بر سر و روبندی از پارچهٔ سفید با قلابهٔ جواهر که از پشت کلهٔ آنها می‌درخشید، به صورت می‌زدند. نقاب مویی مال خانم کربلاییها و پیرزنها بود.

مسافرت شاه به فرنگ و دیدن لباس با لرین‌های پطرزبورغ که شلوار بافته‌ای چسبان نازکی به پا می‌کردند و زیرجامهٔ بسیار کوتاهی به اندازهٔ یک وجب روی آن پوشیده و روی انگشت پا با نوای موزیک می‌رقصیدند، شاه هوسناک را بر آن داشت که زنهای حرم خود را به این لباس درآورد. مد لباس خانمها همیشه از اندرون شاه بیرون آمده ابتدا به شاهزاده‌خانمها و زنهای اعیان و بعد به سایرین سرایت می‌کرد. این بود که زنها هم شروع به کوتاه نمودن زیرجامه‌ها کردند.

در هزار و سیصد که من در نظر دارم، زیرجامهٔ خانمهای شیک جوان، از پشت قدمها تا سر کاسهٔ زانوها بالا رفته و زنهای مسن‌تر زیرجامه را قدری

---

۸۷۶. کنسرو

۸۷۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الاثار**، ص. ۱۰۱ - ۱۲۹.

بلندتر می‌پوشیدند. هرچه جلوتر می‌رفت زیرجامه‌ها کوتاهتر می‌شد تا بالاخره هوس شاه تمام شد و زیرجامهٔ کوتاه منسوخ گشت و نیم‌تنه و چادرنماز، جای این لباس جلف را گرفت. نیم‌تنه که به جای ارخالق سابق بود، با آستین شمشیری بی‌پیرایه و یخه برگردان یا عربی و بسته، برای پوشاندن بالاتنه به کار می‌رفت. چادرنماز کوتاهی از همان پارچهٔ نیم‌تنه که اگر به کمر می‌بستند تا پشت قدمها را می‌پوشاند، جای زیرجامهٔ بلند قدیمی و تنبان کوتاه معمول شد. خانمها از زری و مخمل و ترمهٔ کشمیری و فاسونیهای فرنگ، نیم‌تنه و چادرنمازهایی داشتند. چادرنماز را با دکمه و مادگی یا سنجاق طوری به کمر می‌بستند که مثل دامنهای امروزی می‌شد. زیرجامه‌ها و ارخالقهای ترمهٔ قدیمی به وسیلهٔ رفوگرها و صنعت خیاطی تبدیل به نیم‌تنه و چادرنماز گردید و زیرجامهٔ کوتاه ناصرالدین‌شاهی که جز چندسالی رواج نداشت، از پی کار خود رفت. بنابراین نیم‌تنه و چادرنماز را باید حدفاصل بین لباس قدیم و لباس امروزه خانمها به شمار آورد.[۸۷۸]

● لباس مردان در عصر ناصری

دکتر فریدون آدمیت درخصوص تغییرات لباس مردان در دوره ناصرالدین‌شاه می‌نویسد:

در لباس و کلاه اهل دیوان تغییری داده شد. قباهای راستهٔ بلند مبدل به سرداری گشت، به جای شلوارهای گشاد شلوار تنگ ماهوتی معمول گردید و کلاه دراز کوتاه شد. این تغییر در زمان صدارت سپهسالار انجام گرفت. هم‌چنین پوشیدن کت یقه باز و بستن دستمال گردن کمی رواج یافت. اما باید دانست مقدمهٔ تغییرلباس پیشتر فراهم شده بود...

لباس رسمی وزیران و اهل دیوان که عبارت از جبه و شال و کلاه بود به جای خود ماند. این نکته را هم بیفزاییم که به نوشته آرنولد انگلیسی، میرزاحسین‌خان تنها ایرانی بود که در تالار کاخ سلطنتی کفش به پا داشت؛ کفش سیاه براق و جورابهای سفیدی که می‌پوشید، جلب‌توجه می‌کرد. دیگران کفش خودشان را از پا درمی‌آوردند.[۸۷۹]

---

۸۷۸. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۵۱۰ - ۵۱۱.

۸۷۹. فریدون آدمیت، **اندیشه ترقی و حکومت قانون** (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۱)، ص. ۴۵۱.

مرحوم عبدالله مستوفی لباس مردان را در اواخر دورهٔ ناصری چنین توصیف کرده است:

لباس راسته و بلند منحصر به تجار و روحانیون و بعضی پیرهای قدیمی است که تغییر لباس را مخالف حیثیت خود می‌دانند. سرداری و جلیقه و شلوار لباس عمومی است. بالاپوش برای روحانیون منحصر به عبا و سایرین از عبا و لباده به نوبت استفاده می‌کنند. جبه بالمره منسوخ است و پارچهٔ لباده‌ها هم بیشتر فاسونی‌های اروپایی شده و شال و بَرَک خیلی کم به کار می‌رود.[۸۸۰]

● پرورش انواع گلها و گیاهان در تهران

ناصرالدین‌شاه به پرورش گلها و گیاهان علاقه فراوان داشت، بدین‌جهت برای این کار اقدام به استخدام یکنفر باغبان فرنگی نمود، روزنامهٔ دولت علیّه ایران می‌نویسد:

یک نفر باغبان برای تربیت بعضی ریاحین و نباتات از پاریس احضار فرموده بودند دو ماه قبل با اسباب لازمه وارد دارالخلافه گردید اگرچه باغ مخصوص پادشاهی که در طهران است در کمال نزهت و صفاست و از انواع گلها و نباتات مملو است لکن به باغبان مزبور حکم و مقرر گردید که در تربیت اشجار و گلها کمال اهتمام نموده و سرپرستی کامل به عمل آورد و گلهایی که مخصوص فرنگستان است در باغ به عمل بیاورد و باغبان کمال سعی و اهتمام به عمل آورده و این روزها به چاپاری عزیمت مازندران نموده که در آنجا آنچه از گلهای خوب و ریاحین که تازگی داشته باشد به جهت باغ مخصوص پادشاهی بیاورد.[۸۸۱]

به پیروی از شاه بعضی از رجال و درباریان نیز اقدام به استخدام باغبان فرنگی و پرورش گلها و گیاهان خارجی در تهران نمودند که از آن جمله می‌توان کامران‌میرزا نایب‌السلطنه و دوستمحمدخان معیرالممالک را نام برد.

اعتمادالسلطنه برخی از انواع گلها و گیاهانی که در عصر ناصری از جنگلها و

---

۸۸۰. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۵۱۰.

۸۸۱. **روزنامهٔ دولت علیّه ایران**، ش. ۵۰۱ دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۸.

کوهساران و فرنگستان به دارالخلافهٔ تهران وارد گردیده و رواج یافته به شرح زیر ذکر کرده است:

گل سرخ مؤیّدی هشت قسم، درخت اقاقیا چهار رنگ، گل بغدادی که شبیه به گل رشتی است، گل ختمی درختی پُرپر و کم‌پر دو قسم، گل یخ، گل طاووسی، گل صدتومانی، گل کوکب که به چند لون است، گل مریم پُرپر و کم‌پر دو قسم، گل یاس چمپا، گل خرزهره پُرپر و کم‌پر سه قسم، گل ساعت، گل شمعدانی پُرپر و کم‌پر به الوان مختلفه که بعضی معطر است ده قسم، گل شب‌بوی پُرپر شش قسم، گل اشرفی دو قسم، گل شاه‌پسند چهارده قسم، گل آویز پُرپر و کم‌پر پنج قسم، گل ناز پُرپر سه رنگ، گل همیشه بهار فرنگی و غیره دو قسم، گل بنفشه فرنگی سه رنگ، گل بنفشه ایرانی پُرپر سه رنگ، گل مار، گل خنجری، گل لادن چهار رنگ، گل داودی فرنگی چهار رنگ، گل داودی ایرانی الوان چهار رنگ، گل رازقی، گل خورشیدی، گل سنبل پُرپر هولاندی[۸۸۲] شش رنگ، گل میخک پُرپر چهار رنگ، گل قرنفل فرنگی پُرپر دو قسم یکرنگ، یک قسم مختلف‌الالوان، گل بوقلمون به الوان مختلف، گل زبان به قفای پُرپر پنج رنگ، لاله فرنگی پُرپر و کم‌پر پنج رنگ، گل عقرب، گل میمون به الوان مختلف، گل دهن اژدر دو رنگ، گل استکانی دو رنگ، گل تاج‌الملوک پُرپر و کم‌پر سه قسم، برگ یخ، عطر درختی، نیلوفر فرنگی اقسام مختلفه، گل پیچ، گل سینزر[۸۸۳]، گل سالویا، فری‌ور[۸۸۴]، فلوکس، انجیر فرنگی، انگور عطری، گیلاس مجلسی، نخودفرنگی، لوبیای فرنگی، خیار فرنگی، چغندرفرنگی، کاهوی فرنگی، گوجه‌فرنگی، سیب‌زمینی فرنگی، کرفس فرنگی، بادنجان فرنگی، تربچهٔ فرنگی، هویج فرنگی، پاتات[۸۸۵]، ترشک فرنگی، کنگر فرنگی.[۸۸۶]

---

۸۸۲. هلندی

۸۸۳. شاید سیزر

۸۸۴. شاید فرزی

۸۸۵. شاید منظور (Potato) سیب‌زمینی بوده است.

۸۸۶. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الاثار**، ص. ۹۹ - ۱۰۰.

ف. بناهای دورهٔ ناصری در تهران

در نیم‌قرن سلطنت ناصرالدین‌شاه از هر نظر بر رونق شهر تهران افزوده شد و شاه، شاهزادگان، رجال و اعیان ابنیه، پارکها و باغهای بسیاری در محدوده دارالخلافهٔ ناصری و حومهٔ آن احداث کردند که با گذشت ایام هنوز بسیاری از آنها باقی است. ابنیهٔ دورهٔ ناصری را در سه بخش موردمطالعه قرار می‌دهیم:

۱.بناهای داخل ارگ سلطنتی

اگرچه در دوران ناصری در محدودهٔ محلهٔ ارگ تغییراتی داده نشد، اما به واسطهٔ تعمیرات و تغییرات و ایجاد ساختمانهای جدید دگرگونیهای عمده‌ای در این محله به وجود آمد.

● کلاه فرنگی چهل ستون چوبی

این کلاه‌فرنگی درسال ۱۲۶۹ هـ.ق./۱۸۵۹ م. ضمن تعمیرات عمارات ارگ سلطنتی تهران به معماری محمدتقی‌خان معمارباشی و اهتمام حاج‌علی‌خان حاجب‌الدوله ساخته شد. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

> ...کلاه فرنگی چهل ستونی که از چوب بود در طرف قبلی عمارت پیش‌روی بالاخانه آقامحمدشاهی که بعدها صندوقخانه شد و حالا خراب گردیده مکان آن دریاچه است. تخت بلور که از هدایای اسکندر اول امپراطور روس و تمام پایها و اسبابش از نقرهٔ خام بود در وسط این کلاه فرنگی زده شده و کوزه‌های نارنج در اطراف غلام‌گردش اول چیده بود.[۸۸۷]

بعد از آن که این عمارت تخریب گردید به جای آن تالار آینه کاخ گلستان ساخته شد.

● تالار آینه

روزنامهٔ ایران در شرح عمارات جدید کاخ گلستان در معرفی این عمارت می‌نویسد:

---

۸۸۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۶۴.

این باغ بزرگ را یک عمارت طولانی دورو از وسط به دو قسمت کرده است که به هم‌دیگر از زیر این عمارت یعنی از درهای عالی و حوضخانه‌های مزیّن راه دارند و در این عمارت طولانی تالار آینه گلستان واقع است که کلاً از آینه و چهار ستون دارد و تخت مرصع طلای مشهور به تخت طاوسی در این تالار گذاشته شده و فقط این تالار در این قسمت عمارت از بناهای خاقان خلدآشیان فتحعلی‌شاه قاجار طاب‌اللّه ثراه است. لیکن بر خوبی و تزیین او در این زمان بسیار چیزها افزوده شده است که هیچ دخلی به سابق ندارد و در اعیاد بزرگ در این تالار و روی تخت مرصّع طاوسی که از جواهر بسیار نفیسه زیاد مزیّن است جلوس می‌فرمایند.[۸۸۸]

آقای یحیی ذکاء در شرح مشخصات تالار و طراح و سازندهٔ آن می‌نویسد:

از این تالار سه دهنهٔ ارسی ساده قوسی بزرگ که ارسی وسطی سه کشوی و دوتای دیگر دوکشوی است از سمت دیوار جنوبی روبه باغ و حوض بزرگ جلو ساختمان باز می‌شود و به علت پیش‌آمدگی سردر و ایوان سنگی که قسمتی از تالار بر روی آن قرار دارد، دو ارسی دو کشوی هم روبه سمت شرق و غرب باز می‌شود و با دو در و یک پنجرهٔ بزرگ هلالی، به سرسرای کاخ مربوط می‌شود.

... طراح و معماری تالار سلام و تالار آینه و سرسراها و حوضخانه‌های مربوط به آن وسیله حاجی ابوالحسن معمارباشی[۸۸۹] عهد ناصرالدین‌شاه ملقب به صنیع‌الملک انجام گرفته و مباشرت بنّایی آن با میرزایحیی‌خان معتمدالملک وزیر بنایی بوده است.[۸۹۰]

ارنست اورسول جهانگرد بلژیکی که در نخستین سالهای احداث این تالار از آن دیدن کرده است از آن به نام اطاق وزارت خارجه نام برده و می‌نویسد:

---

۸۸۸. روزنامهٔ ایران، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۸۸۹. حاج ابوالحسن معمار نوایی از جمله بنایانی بود که از حدود سال ۱۲۸۲ هـ.ق. زیردست محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در باغهای سلطنتی کار می‌کردند و کم‌کم به علت استعداد و حسن خدمت و طرح برخی از بناهای جالب ترقی یافته و از ماه ربیع‌الاول ۱۳۰۰ هـ.ق. به لقب صنیع‌الملکی مفتخر شد. وی که بنّایی قابل بود در شب ۱۹ رجب سال ۱۳۰۶ هـ.ق. به مرض حصبه در سن شصت سالگی در تهران درگذشت. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۲۱۹.

۸۹۰. همان، ص. ۲۱۶، ۲۱۹.

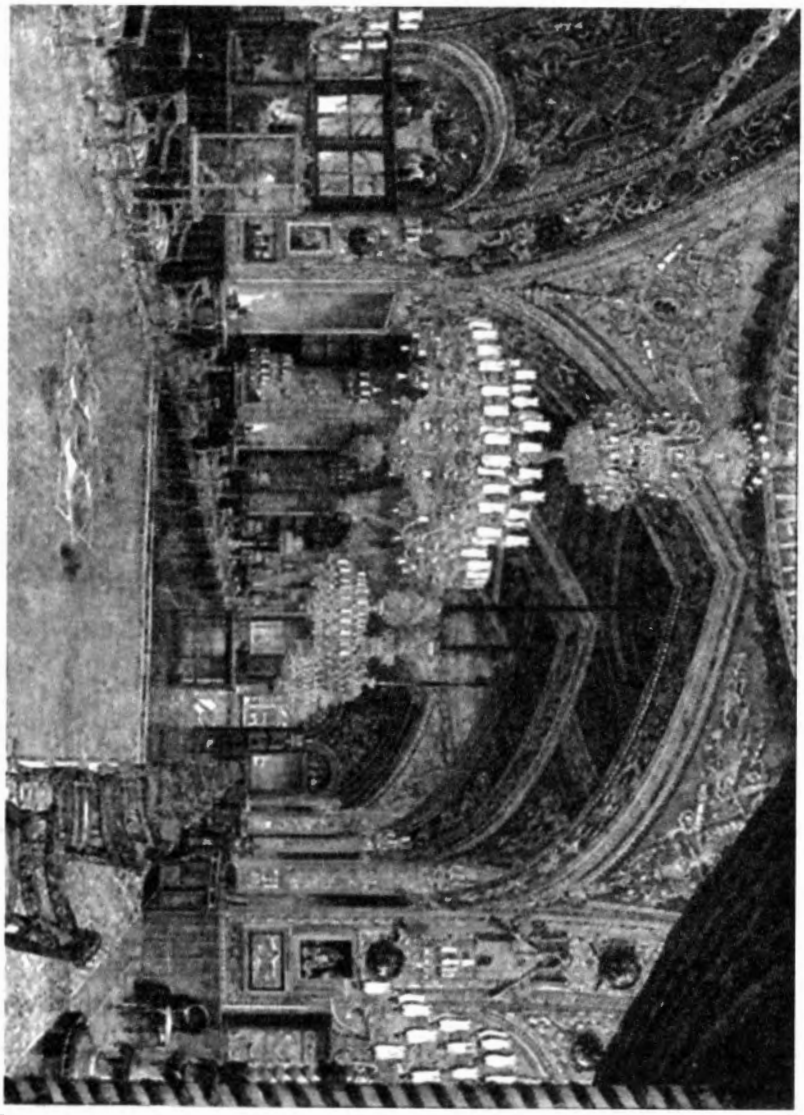

تالار آینه کاخ گلستان
تصویر از سفرنامهٔ بنجامین

اطاق وزارت خارجه وسیع و چهارگوش و سقف و دیوارهـای آن آیـینه و بلورکاری شده بود. یک فرش هرات -که بزرگترین و زیباترین فرشی بود که در این شهر بافته شده -کف اطاق را می‌پوشاند. صندلیها و مبلهای این اطاق همه طلاکاری شده و رویهٔ آن از پارچه‌های زربفت بود. لیکن زیور و زینت عمدهٔ این تالار، و در واقع گل سرسبد همهٔ اشیاء تجملی که ما دیدیم، تخت معروف طاووس بود...[۸۹۱]

● **اطاق موزه (تالار سلام)**

این تالار در ضلع شمال غربی باغ گلستان، مجاور خلوت کریم‌خانی واقع شده است. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات دوشنبه ۲۹ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ هـ.ق. به تاریخ اتمام بنا اشاره کرده و می‌نویسد:

... دو ساعت و چهاردقیقه و چند ثانیه از شب غـرهٔ جـمادی‌الاول ۱۲۹۹ گذشته تحویل شمس به برج حمل شد. پادشاه ایـران نـاصرالدیـن‌شاه کـه بحمدوالله سال سی و ششم سلطنتشان است در **اطاق موزه** که تازه به اتمام رسیده است جلوس فرمودند. اطاق موزه تالاریست بسیار وسیع که در ایران به این بزرگی اطاق ساخته نشده است. از اطاقهای اصفهان صفویه، اگرچه ندیده‌ام اما شنیده‌ام، بزرگتر است. سقف اطاق آجری است، مشتمل بر طاق وسط و چند دالان. سرسرا بسیار مزین و چهل چراغهای بزرگ آویخته شده. صفوف سلام بسته شد...[۸۹۲]

وی همچنین در شرح آثار و ابنیه دورهٔ ناصری در معرفی این تالار نوشته است:

و دیگر **اطاق موزه** است که محفَظَهٔ اشیاء عـتیقه و مُـخْتَزَن اعـلاق نـفیسه می‌باشد از قبیل احجار کریم و گـوهرهای یـتیم و اسـلحهٔ خـطیر و اوانـی بی‌نظیر و بدایع صنایع و ودایع طباعی و آثار خطاطین و مواریث سلاطین و عجایب عالم و مسکوکات امم و غیرذلک از نوادر اشیاء که اُمّهَات طبایع و افکار از تولید اخوات آنها عقیم است و مقومان عقول و اوهام از تعیین ثمن

---

۸۹۱. ارنست اورسول، ص. ۱۵۲.

۸۹۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۶۰.

هر کدام در تِیْهِ[۸۹۳] حیرت مقیم. همانا اشیاء گران‌بها از هر قبیل که در این اساس گردون کریاس مبارک است از کتب و جواهرات و نفایس دیگر اگر تقویم شود متجاوز از چهل کرور تومان ایران خواهد بود.[۸۹۴]

تالار موزه دارای چهل و سه ذرع طول و هجده ذرع عرض و مشتمل بر بیست اطاق است.[۸۹۵]

جهانگردان در تالار موزه

بسیاری از مأمورین سیاسی مقیم تهران و سیاحانی که در اواخر دورهٔ ناصری به ایران سفر کرده‌اند، به هنگام بازدید از باغ گلستان و عمارتهای آن سری هم به این موزه زده و شرحی دربارهٔ آن برجا گذاشته‌اند. بی‌مناسبت نیست با تنی چند از آنها همراه شویم و از این موزه که بعدها بسیاری از جواهرات آن به خزانهٔ جواهرات سلطنتی (موزهٔ جواهرات ملی کنونی) منتقل شد دیدن کنیم. ارنست اورسول در معرفی این موزه می‌نویسد:

موزهٔ جدید که به وسیلهٔ ناصرالدین‌شاه برای حفظ و نگهداری مجموعهٔ هنری‌اش احداث شده - نزدیک **وزارت خارجه** بود. روی پله‌کانها چند کلهٔ بز کوهی و دو پلنگ خشک شده گذاشته بودند، که به دست خود شاه - که چون **نمرود**[۸۹۶] شکارچی قهاری است - شکار شده بود. سه گلدان بزرگ از مرمر سبز را نیز - که سزار هدیه داده بود - روی میز خاتم‌کاری شده‌ای از مرمرهای نارنجی و آبی مشهد گذاشته بودند. تالار موزه مرکب از پنج دستگاه ساختمان بزرگ بود که گنبدهای مرتفع آن را به رنگ آبی، رنگ‌آمیزی کرده بودند. روی دیوارها با گچبریهای ماهرانه‌ای تصویر طاقهای مصنوعی و دسته گلهایی که با میوه‌های مختلف به هم آمیخته بود - به چشم می‌خورد. از همین دیوارها تابلوهای نقاشی آویزان بود که بیشترشان ارزش و تعریفی

---

۸۹۳. سرگردانی

۸۹۴. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۷ - ۵۸.

۸۹۵. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۱۲۷.

۸۹۶. لقب پادشاه کلده (بابل) که زندگی او با افسانه آمیخته است. نوشته‌اند نام او **نینوس** و مردی بود دلیر و شجاع، او را قهرمان و فرمانفرمای روی زمین می‌دانستند و بنای شهر **بابِل** را به او نسبت داده‌اند. ر.ک: محمد معین، ج. ۶، ص. ۲۱۴۳ - ۲۱۴۴.

نداشت و در گوشهٔ بعضی از آنها شماره و بهای تابلو که مارک فروشگاههای پاریس را داشت، هنوز باقی بود. مقداری نیز تابلوهای چاپی قاطی آنها کرده بودند. در موزهٔ جدید خاتم‌کاریهای زیبایی که مناظری از شهر رم را نشان می‌دادند و هدایای پاپها بود؛ همچنین چینی‌های اعلایی ساخت کشورهای چین، ژاپن و ایران وجود داشت. ولی روی بعضی از این ظروف گرانبها را با حبابهای شیشه‌ای کم‌ارزش - که در باغهای عمومی برای سرگرمی کودکان جا می‌دهند - پوشانده بودند، تصاویر زیادی نیز از سلاطین معروف نیز زیب دیوارها شده بود: دو تصویر از **امپراطوریس اوژنی**[۸۹۷] - که سخت مورد ستایش شاه است - عکس زیبایی از ملکه انگلستان با **تمثال همایون** نشانی که شمایل حضرت علی را دارد و نشان‌دهندهٔ بالاترین امتیازی بود که از طرف شاه به کسی تعلق گرفته است.[۸۹۸]

سمیوئل گرین ویلر بنجامین سفیر آمریکا تالار موزه یا سلام را این‌گونه توصیف کرده است.:

باشکوهترین جای عمارت اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه، تالار بزرگ سلام است که از حیث وسعت و شکوه، یکی از عالیترین تالارهای دنیا می‌باشد. سقف و دیوارها را مانند دیوارهای **الحمراء** ، گچبری کرده‌اند و اطاق را از آجرهای کاشی بسیار ممتاز، به طور موزاییک فرش کرده‌اند. در انتهای تالار، روبه‌روی مدخل آن، تخت معروف به **تخت طاووس**، نصب شده است. گذشته از این تخت، اغلب جواهرات سلطنتی، در همین اطاق قرار داده شده که بر شکوه این تالار افزوده است.[۸۹۹]

لرد کرزن سیاستمدار محافظه‌کار انگلیس هم از جمله جهانگردانی است که شرح مفیدی از اطاق موزه یا تالار سلام به دست می‌دهد. او در بخشی از خاطرات سفرش چنین نوشته است:

... گالری بزرگی است و بعد از بازگشت همایونی از سفر اول اروپا در سال ۱۸۷۳ م. بناشده تا لباس و نشانهای ملوکانه وهمچنین مجموعهٔ عمدهٔ اشیاء

---

۸۹۷. همسر ناپلئون سوم و ملکه فرانسه، وی به سبب زیبایی خود شهرت یافت و نفوذ بسیار در امپراطور داشت. ر.ک: همان، ج. ۵ ، ص. ۱۹۷.

۸۹۸. ارنست اورسول، ص. ۱۵۳.

۸۹۹. سمیوئل گرین ویلربنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۱۲۶.

هنری نفیس که قسمتی‌ازآن را فرمانروایان دیگرکشورها اهداکرده‌اند و یا بنابر ذوق‌وعلاقهٔ شخصی‌شاه طی‌چهل‌سال سلطنت فراهم شده‌است جای‌بدهند.
این تالار فوق‌العاده که با محتویاتش شبیه قصر علاءالدین و یا مغازهٔ عتیقه‌فروشی و یا انبار جامه‌های فاخر شاهزادگان یا موزهٔ شهرداری است، محل متوازی‌لاضلاعی است که بر رأس آن چند گنبد بلند و کوتاه با آرایش گچبری به رنگهای سفید و آبی و زرین فراهم ساخته‌اند و مقدار زیادی هم طاقچه‌های عمیق دارد که یک طرف آنها پنجره است و فاصلهٔ بین طاقچه‌ها را قفسه‌های شیشه‌ای جا داده و در آنها اجناس بسیار ذی‌قیمت را کنار بنجل‌ترین اقلام غیرقابل وصف به نمایش گذاشته‌اند.
وسط تالار که با کاشی فرش شده است ظروف بزرگ چینی است که غالباً ساخت اروپاست و شمعدانها و چهل چراغها و صندلی‌های راحت که روکش نازک طلایی دارد و روی میزها یا داخل قفسه‌های شیشه‌ای با صرف وقت و دقت قوطی‌های موسیقی‌نواز سویسی و نمونه‌هایی ایرانی و دستگاههای هواسنج و اقلام اروپایی و یا هدایای دیگر و کلهٔ حیواناتی راکه اعلحضرت شکار کرده است کنار هم جا داده‌اند.[۹۰۰]

● تالار عاج

روزنامهٔ ایران دربارهٔ این عمارت چنین نوشته است:
سمت شمالی این عمارت،[۹۰۱] **عمارت عاج** و عمارت جدیده نارنجستان است که در صفا و نزهت و خوبی بنا بسیاربسیار ممتاز و به طرح فرنگی و ایرانی مخلوط به هم ساخته شده و از اشیاء نفیسه و اشکال و پرده‌ها و از اسباب‌وتحفه‌هایی که پادشاهان دوست هم‌عهد به‌هدیه فرستاده‌اند و از سایر اشیاء دولتی مملو هستند و مخصوص چند تصویر مزّیق[۹۰۲] که ترجمهٔ آن خاتم‌کاری با سنگهای الوانست که تصویر ابنیه قدیمهٔ شهر رم در او مرتسم است ازقبیل کلیسای معروف به سنت‌پیر که از اول ابنیه‌معظمه‌دنیا محسوب است و تصویر تماشاخانهٔ قیاصره که به سیرک موسوم می‌باشد و از جمله

---

۹۰۰. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۴۱۷.
۹۰۱. منظور عمارت خروجی و اطاق گلستان است.
۹۰۲. موزاییک

هدایای پادشاه ذی‌جاه ایطالیا است که در سفر فرنگستان به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هدیه دادند و چند گلدان بسیار بزرگ از سنگ مَلَخیت که به دهنه فرنگ معروف است و از جمله جواهر نفیسه محسوب می‌شود و چندین گلدان‌چینی بسیاربزرگ از هدایای اعلیحضرت امپراطور روس و چند تصویر از تصاویر سلاطین عظیم‌الشأن من‌جمله عکس پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان که در سفر فرنگستان به طور یادگار خودشان به اعلیحضرت شهریاری دادند و نیز چند گلدان چینی کار سور و بعضی اشیاء دیگر از چینی سور یادگار دولت جمهوری فرانسه که آنها را نیز در سفر فرنگستان هدیه حضور همایون قرار دادند همه در **تالار عاج** است.[۹۰۳]

آقای یحیی ذکاء در شرحی تکمیلی با اشاره به این که این بنا بعدها به سفره‌خانه معروف شده دربارهٔ آن می‌نویسد:

تاریخ ساختمان این تالار و حوضخانه زیر آن کاملاً معلوم نیست ولی محققاً قبل از تالار سلام و تالار آینه انجام گرفته.

... در وسط دیوار شمالی تالار، آینه بسیار بزرگی به دیوار نصب گردیده که شب‌هنگام در روشنایی چلچراغهای بزرگ و زیبایی که از سقف تالار آویخته شده است شکوه و جلوه خاصی به تالار می‌دهد.[۹۰۴]

ارنست اورسول ضمن شرح کاخها و ابنیهٔ کاخ گلستان از این تالار به نام **اطاق آج** یا **تالار گرسنه** نام برده و در توصیف آن چنین نوشته است:

در یک اطاق بزرگ به نام **اطاق آج**[۹۰۵] یا **تالار گرسنه**، ظروف مفرغی، تابلوهای نقاشی، کتابهای مختلف، چلچراغها، انواع بلورها به طور نامنظم و درهم و برهم روی زمین چیده شده بود که تا بعد در تالار موزهٔ جدید جا داده شود.[۹۰۶]

---

۹۰۳. روزنامهٔ ایران، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۹۰۴. یحیی ذکاء، ص. ۲۲۷، ۲۳۵.

۹۰۵. آقای علی‌اصغر سعیدی مترجم **سفرنامهٔ اورسول** دربارهٔ املای این کلمه می‌نویسد: «با توضیحی که نویسنده این کتاب داده، و با توجه به عنوان دیگر این تالار که **سفره‌خانه** می‌گفتند، معلوم می‌شود آن را مأخوذ از ترکی دانسته است و برای این که با **عاج** به معنای دندان فیل اشتباه نشود و رعایت امانت در ترجمه شده باشد املای آن با همزه نوشته شد. ر.ک: ارنست اورسول، ص. ۱۵۶.

۹۰۶. همان، ص. ۱۵۶ - ۱۵۷.

● نارنجستان

این نارنجستان در عهد ناصرالدین‌شاه در کنار تالار برلیان که به جای عمارت بلور در جانب شرقی تالار عاج ساخته شده بود احداث شد. روزنامهٔ ایران در شرحی دراین‌باره می‌نویسد:

> درمیان نارنجستان نهری است از آب بسیار گوارا و چهل فوارهٔ بلند از میان نهرها بلند می‌شود و حوضی است از بلور و نقره که از هدیه‌های امپراطور نیکولای[۹۰۷] مرحوم پادشاه ذیجاه روس به حضرت خاقان مغفور فتحعلی‌شاه قاجار البسه‌اللّه تعالی حلل‌النور بوده است، آب بسیار صاف گوارا از میان حوض درآمده داخل نهر می‌شود و ماهیان قرمز رنگارنگ در میان آن حوض بلور مشغول بازی هستند، درختان نارج و لیمو و نارنگی و انواع و اقسام مرکبات در نهایت خوبی در اینجا به دو ردیف کاشته شده و همه پُربار و پُرسایه هستند.[۹۰۸]

مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک در شرح مبسوطی این محل شامه‌نواز را چنین توصیف کرده است:

> ... دالان اطاقهای تاج‌الدوله دری به نارنجستان بزرگ داشت که چون از آن پا به درون می‌نهادند بوی جانفزا به مشام می‌رسید و پرده‌ای از افسانه‌های هزارویکشب برابر دیدگان جلوه‌گر می‌شد. بنای نارنجستان شرقی غربی بود و هفتاد ذرع عرض و هشت ذرع ارتفاع داشت. طاق بنا از کمانهای چوبی ترتیب داده شده بود و در زمستان روی آن را با پرده می‌پوشاندند. چهل درخت از نارنج و پرتقال و نارنگی و لیمو و توسرخ و دارابی و پتابی و غیره در آن نشانده و نیک عمل آورده بودند. درختها در دوسوی نهری عریض از کاشی لعابی آبی که هر دو ذرع فاصله فواره‌ای کوچک در آن قرار داشت درون باغچه‌های گرد کاشته شده بود و از سه تا پنج ذرع ارتفاع داشتند.

---

۹۰۷. به طوری که اعتمادالسلطنه در ذکر وقایع سال ۱۲۳۵ هـ.ق. می‌نویسد: «فرستاده امپراطور روس الکسندر اول به اردوی خاقان پیوست و از جمله هدایایی که حامل بود یک حوض بلور مثمن‌الشکل در دو ذرع طول و همین‌قدر عرض و یک ذرع عمق و الماس‌تراش بود...» محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۱، ص. ۶۲۳؛ لازم به ذکر است که نیکلای اول در سال ۱۸۲۵ م./۱۲۴۰ هـ.ق. جانشین برادرش الکساندر اول شد.

۹۰۸. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

از سمت شرقی ده پلهٔ طویل که با سنگ‌ریزه‌های الوان زینت یافته بود تالار برلیان را به نارنجستان مربوط می‌ساخت. حوض بلورینی را که ملکهٔ انگلستان ویکتوریا برای ناصرالدین‌شاه هدیه فرستاده بود[۹۰۹] به اندک فاصله‌ای رودر روی پله‌های مزبور قرار داشت و پیوسته لبریز از آب صافی بود. وسط نارنجستان حوض گرد بزرگی بود که از فوارهٔ سنگی آن آب بسیار می‌جوشید و ماهیهای قرمز و سپید در آن شناور بودند.

نارنجستان روبه جنوب ارسیهای بزرگ با آیینه‌های یکپارچه داشت که به فضای گلستان نگاه می‌کرد و از سمت اندرون دارای دیوارهای پرعرض با طاقنماهای وسیع بود.

درندگان صیدشده به دست شاه راکه به طرزهای خوش طبیعی‌نما آماده شده بود در طاقنماها قرار داده‌بودند. چلچراغهاو فانوسهای گرانبها و دیوارکوبهای گوناگون در طول نارنجستان از سقف آویخته و به دیوارهاکوبیده شده بود. از انتهای این ضلع دری بزرگ و منبت‌کاری به دیوانخانه باز می‌شد.[۹۱۰]

ارنست‌اورسول نیز که موفق به دیدار این‌عمارت گردیده درباره‌آن چنین نوشته‌است:

ساختمان **نارنج‌خانه** مجاور موزهٔ جدید بود، اینجا یکی از سه کاخی بود که شاه نظیر اجداد خود ایل قاجار که در جلگه‌های **ترکستان** چادرنشین بودند، به نوبت اقامت می‌کرد **نارنج‌خانه** شباهت به سایر نارنجستانهای معمولی داشت و جز یک سردر سنگین که مجهز به قفلهای طلایی بود و به **اندرونی** باز می‌شد؛ چیز چشمگیر دیگر نداشت.

... تالار عمدهٔ **نارنج‌خانه** با فرشی مفروش شده بود که در آن تصاویر صورت زنهای مختلف را با رنگهای گوناگون بافته بودند. این نقش و نگار مبتذل با کنده‌کاری ماهرانهٔ درها و منبت‌کاری ظریف تخته‌بندی کف اطاق هیچ هماهنگی نداشت. پنج چلچراغ بزرگ از بلور **بوهِم** از سقف آویزان بود. تابلوهایی که برای تزیین این تالار به کار رفته بود، همه را با سلیقهٔ خاص از آثار مکتب نقاشی بلژیک انتخاب کرده بودند...

در یک میز خاتم‌کاری صحنه‌ای از شکار شیر را مجسم کرده بودند، اما جالبتر از همه یک کره جغرافیایی بود که تماماً از طلا ساخته شده بود و روی آن

---

۹۰۹. به شرحی که گذشت نظر مرحوم معیر هم در مورد اهداکنندهٔ حوض درست نیست.

۹۱۰. دوستعلی معیرالممالک، **گوشه‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۱.

اقیانوسها، قاره‌ها و جزایر با سنگهای قیمتی مختلف نشان داده می‌شد...[۹۱۱]

به نوشتهٔ آقای ذکاء این نارنجستان را در اوایل سلطنت رضاشاه خراب کردند و محل آن را به باغچهٔ کاخ افزودند. در سال ۱۳۳۹ ش. به مناسبت مسافرت الیزابت دوم ملکهٔ انگلیس کاخی در آنجا بنا کردند که به کاخ الیزابت معروف است.[۹۱۲]

علاوه بر نارنجستان یادشده، نارنجستان کوچک دیگری در کاخ گلستان بود. دوستعلی‌خان معیرالممالک در معرفی آن نوشته است:

نارنجستان دیگری با ابعاد کوچکتر از بلور در وسط باغ خودنمایی می‌کرد که ازاره و کَفَش از سنگ مرمر پوشیده شده بود. هفده درخت پرتقال و نارنگی و لیموی شیرین از نقاط مختلف ایران آورده در آن کاشته بودند.[۹۱۳]

● عمارت قدیم اندرون

این عمارت در سالهای نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه ساخته شد. مرحوم رضاقلی‌خان هدایت در شرح چگونگی احداث این عمارت می‌نویسد:

دیگر از عمارات مبارکهٔ جدیده **عمارت اندرونی** است که به حکم حضرت اعلی از نو ساخته شد. چون در زمان شاهنشاه مرحوم عمارتی بر عمارات خاقانی نیفزوده بود حضرت شاهنشاهی به حاجب‌الدوله امر فرمود که در عمارات حرم گردش‌نموده جایی شایسته به‌جهت عمارت‌نشیمن مخصوص پادشاه عهد تشخیص و تعیین کند و عمارات بی‌ترتیب قدیم را خراب و برجای آنها بنیانی ملوکانه برنهد. حاجب‌الدوله به امتثال امر اعلی‌اللّه اوامره **عمارت کریم‌خانی** که درجانب در قبلی واقع بود با بعضی ابنیه دیگر خراب کرده از نوبنیانی مهندسانه برآورد و عمارتی شاهانه بنا کرد بر وضع کلاه‌فرنگی، بنیانی ترتیب داد مشتمل بر عمارات تحتانی و فوقانی که تحتانی آن حوض‌خانهٔ تابستانی است و فوقانی آن مبتنی بر سه تالار وسط و هفت دربهای جنبین است با برج خروجی و ایوان خروجی از طلا و لاژورد همگی را منقش کرده به تصاویر دلپذیر برآورده.

---

۹۱۱. ارنست اورسول، ص. ۱۵۴.

۹۱۲. ر.ک: یحیی ذکاء، ص. ۲۴۰ - ۲۴۱.

۹۱۳. دوستعلی معیرالممالک، **گوشه‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۲.

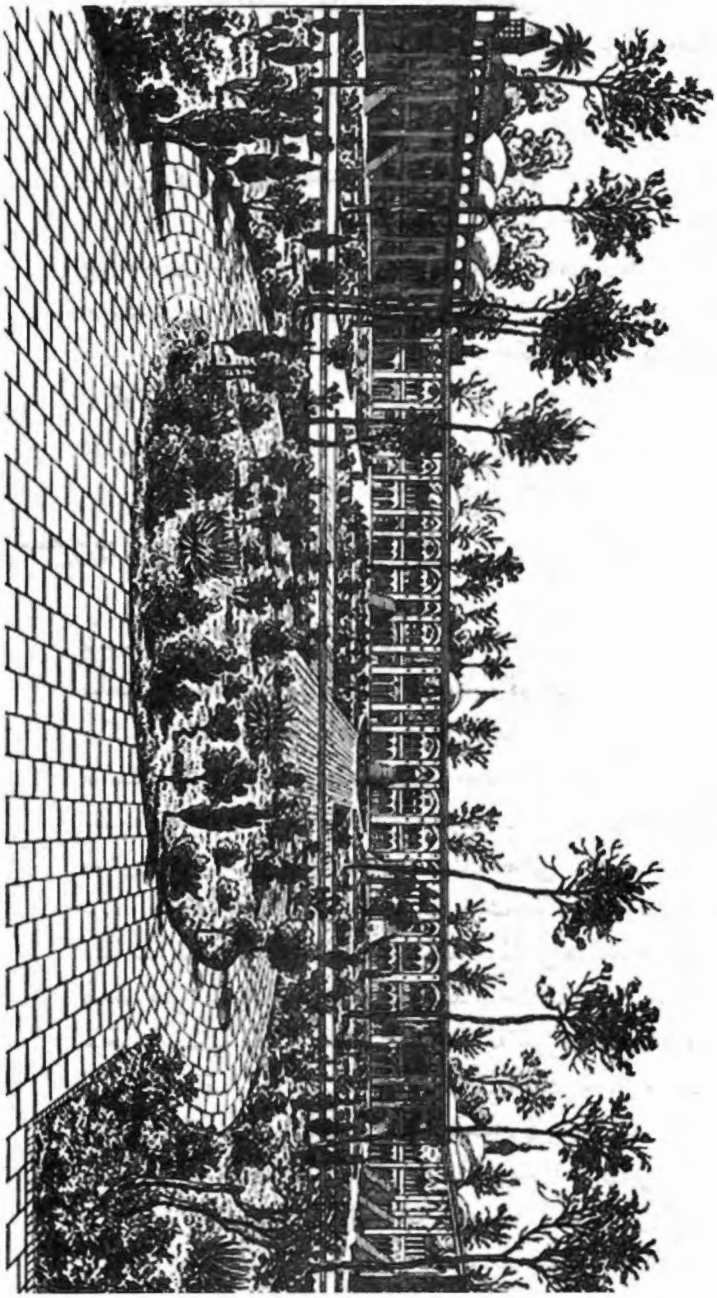

حیاط اندرونی کاخ گلستان
تصویر از سفرنامهٔ بنجامین

تصاویرش همه دلکش تماثیلش سراسر خوش
روان مانی و آذر زتشویرش به خود پیچان
رقم زد گوییا نقاش تصویر رواقش را
ز زنگار خط خوبان زشنجرف لب جانان
به زیب و فرسرای دلکش بانوی مِصرستی
درون صفه‌اش تمثال خسرو و شاهد کنعان

بالجمله بیوتات مفروشه کلاه‌فرنگی هشتاد و چهار یورت است و تمامت اوطاقها و یورتها یکصدوچهار است. نه خورنق و سدیر بهرام را این قدر و مایه و نه هرمان و قصر عمدان را این استحکام و پایه، همانا ملکی را این‌گونه نشست گاهی دست نداده.

ورا رجحان بود بر کاخ شاهان جمله از خوبی
چو بر شاهان دوران ناصرالدین‌شاه را رجحان[۹۱۴]

اعتمادالسلطنه در ذکر آثار و ابنیه سال ۱۲۷۲ هـ.ق. در شرحی جامع دربارهٔ این بنا می‌نویسد:

تأسیس عمارت‌جدید به‌طرزی تازه و طرحی‌بدیع در جنب عمارت اندرونی سلطنتی دارالخلافه طهران مشتمل برهشتاد و دوباب اطاق تحتانی و فوقانی در کمال شکوه و امتیاز به دست حاجی علیخان حاجب‌الدوله والد مؤلف در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو از هجرت سال نهم از جلوس همایون. مقدمه احداث و منشاء ایجاد این عمارت بدیع بنیاد آن که بندگان اقدس روزی از بالای برجی که در گوشهٔ عمارت سلطنتی طرف جنوب غربی واقع شده و مشرف به میدان توپخانه و انبار فراشخانه بود و از فراز آن بعضی از ابنیهٔ شهر دیده می‌شد در طرف سنگلج عمارتی دیدند مربّع به وضع مخصوصی، سئوال فرمودند معلوم شد از حسینعلی‌خان معیرالممالک مرحوم است به مباشری مسیو ریشارخان به طرز فرنگی ساخته می‌شود. پس والد مؤلف راکه منصب حجابت دولت داشت احضار فرمودند و مقرّر داشتند که مدت تشریف‌فرمایی موکب همایون به ییلاقات چنان عمارتی بنا نماید و به اتمام رساند. پس در ظرف سه ماه تابستان این بنای عالی هم برپاگردید و هم مفروش و آراسته شد. از جمله بالاخانه‌ای بود که در سقف و جدار آن تماماً بشقابهای چینی کار کرده بودند. بعد از اتمام این اثر بزرگ که

۹۱۴. رضاقلی بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۸۱۵ - ۸۱۶.

مقارن مراجعت موکب‌همایونی از ییلاق بود در عوض این خدمت خواستند عنایتی مخصوص در حق والد به ظهور رسد نشان تمثال مبارک مرحمت گردید. میرزاآقاخان نوری صدراعظم دریغ داشت و عرض کرد که این نشان مبارک خاصّه صدور و شاهزاده‌های بزرگ است به فراشباشی داده نخواهد شد. یک سال این فقره به طول انجامید بالاخره بندگان همایون میرزا آقاخان را تهدید فرمود که اگر فرمان صادر نکند به موجب دستخط تمثال داده خواهد شد. میرزاآقاخان ناچار نشان تمثال را برای آن که تدبیری به قدر امکان انگیخته باشد سه‌درجه قرارداد تا درجه سوم در حق والد مؤلف اعطاء شود و مبذول افتد الغرض این بنای غرّاء در ۱۲۹۹ مقارن ساختن عمارت فرح‌آباد چون با طرح و هندسهٔ آن ناموفق افتاد لاعلاج خراب گردید.[۹۱۵]

● عمارت فرح‌آباد

ناصرالدین‌شاه در دورهٔ طولانی سلطنت خود همسران متعددی اختیار کرد،[۹۱۶] به طوری که در سال ۱۲۹۹ هـ.ق. عمارت اندرونی کاخ گلستان دیگر برای زنان و فرزندان و اهل حرم او گنجایش نداشت بدین جهت در اول رجب آن سال که برابر با ۲۹ خردادماه و فصل رفتن به ییلاق بود، دستور داد تا عمارت خوابگاه را که علاوه بر کمبود جا به سبب گذشت زمان به تعمیرات کلی و اساسی نیاز داشت که حدود هفتاد تا هشتاد هزارتومان مخارج آن بود، خراب کنند و عمارت جدیدی به جای آن احداث نمایند. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

از غَرهٔ رجب تمام اندرونها را خراب می‌کنند از نو بسازند و تمام زنهای شاه آنچه اسباب داشتند حتی هیزم و زغال خود را به خانهٔ اقوام خود بیرون فرستادند و این عمارت را امین‌السلطان که مباشر بنّایی است به جهت جلب نفع شخصی تماماً خراب کرد. حتی عمارت فتحعلی‌شاهی که از ابنیهٔ بسیار ممتاز قدیم است. و دویست هزار تومان دولت را متضرر می‌کند. در صورتی که به ده هزار تومان یقین می‌توانست تعمیر کرد.[۹۱۷]

---

۹۱۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۶۶.

۹۱۶. به نوشته دوستعلی‌خان معیرالممالک، ناصرالدین‌شاه در هنگام مرگ ۸۵ همسر داشت. ر.ک: **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۶.

۹۱۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۷۱.

آقاابراهیم‌خان امین‌السلطان پس از تخریب عمارت خوابگاه به معماری حاج ابوالحسن معمارباشی و با به کارگیری روزانه پنج هزار عمله و بنا و نجار و حجار و نقاش در ظرف مدت هفت ماه بنای اندرون جدید یا عمارت فرح‌آباد را به پایان برد.[۹۱۸] از عمارات قدیمی در این بخش از کاخ گلستان تنها تالار طنبی از گزند تخریب مصون ماند.

سطح زمینی که عمارت فرح‌آباد در آن ساخته شد چهل و پنج هزار ذرع مربع وسعت داشت که بیست هزار ذرع آن بنا و بیست و پنج هزار ذرع آن فضای حیاط بود. طول عمارات بزرگ اندرونی صدوبیست ذرع و عرض آن صد ذرع، فضای حیاط من‌حیث‌المجموع بر دوازده هزار ذرع بالغ می‌گردید. پنج باب تالار بزرگ در طرف طول و چهار تالار در طرف عرض واقع شده بود. عمارت فرح‌آباد دارای هشت رختشوی‌خانه و حمام و پانزده خلوت مسکون نیز بود که در هر یک از آنها ساختمان معتبری قرار داشت. اطاقهای مسکونی عمارت پانصد باب بود.[۹۱۹]

اعتمادالسلطنه درباره مصالح به کار رفته در عمارت فرح‌آباد می‌نویسد:

... این عمارت به عنایت اکفی کفاةالدّوران آقامحمدابراهیم‌خان امین‌السلطان اسکنه‌اللّه فی غرف‌الجنان ساخته و به هرگونه تأنّقات و تزویقات که در صفحهٔ خیال جنس انس زیاده برآن می‌نگنجد آراسته و پرداخته شد و مشارالیه انعم‌اللّه به رضوانه علیه تمام این بنیاد شگفت و اثر بزرگ را به گچ و آجرِ سخت و سفید برآورد حتی در ثِخَن جدران و جوف هیچ اساسی نیمهٔ از خشت خام و یا نیم پخته به کار نبرده‌اند. همانا رزانت رای و حصانت فکر و حصافت عقل و علوّ خیالات خویش را مظهری می‌خواست که این بنیان را این‌چنین مرصوص و بهرگونه اتقاق و استحکام مخصوص برآراست.[۹۲۰]

مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک با انتقاد از تخریب بناهای اندرون به هنگام احداث عمارت فرح‌آباد به توصیف آن پرداخته و می‌نویسد:

... وسعت دادن اندرون لازم ولی خراب کردن بناهای تاریخی آن خطا بود. به هرحال ساختمان پایان یافت و شاه پس از بازگشت از سفر با اهل حرم در آن مأوا گزیدند.

---

۹۱۸. این عمارت در روز هفتم ربیع‌الاول سال ۱۳۰۰ هـ.ق. مورد استفادهٔ اهل حرم قرار گرفته است.

۹۱۹. **روزنامهٔ شرف**، ش. ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۰ نقل در یحیی ذکاء، ص. ۲۴۹ - ۲۵۰.

۹۲۰. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۴ - ۵۵.

اندرون فضای مستطیلی بود که در چهارطرف آن بناهای دوطبقه نه چندان زیبا با تالارهای بزرگ ساخته شده بود و اطاقها از سویی به فضای وسیع محصور بین بناها و از سوی دیگر به حیاطهایی که هر یک متعلق به یکی از زنهای شاه و به نام مخصوصی از قبیل **سروستان و انارستان** و غیره نامیده می‌شد راه داشت.

... اطاقهای انیس‌الدوله که در واقع ملکه بود به حیاطی نگاه می‌کرد که **حیاط طنبی** نامیده می‌شد و تالاری داشت به همین نام که میدانهای جنگ فتحعلی‌شاه با روسها به دیوار آن نقش شده بود.[۹۲۱]

افسانه چهار مقدس اندرون

در حیاط اندرون کاخ گلستان دو درخت چنار کهنسال بازمانده از چهارباغ احداثی شاه‌عباس صفوی وجود داشت که اهل حرم شاه یکی از آنها را مقدس می‌شمردند. این دو چنار نیز به هنگام احداث عمارت فرح‌آباد کنده شد. مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک در شرح افسانهٔ این چنار مقدس می‌نویسد:

در اندرون دو چنار کهنسال بود که هر دو را ضمن احداث ابنیهٔ جدید از بیخ کندند. یکی از آنها به **چنار عباسعلی** معروف بود و دور آن را نرده‌ای سبزرنگ نصب کرده بودند و دری برای ورود در سمت شرقی آن قرار داده بودند. زیارتنامه‌ها بر تنهٔ چنار آویخته بودند و هر شب جمعه اهل اندرون گِردش شمعها می‌افروختند و بنا بر عقیدت به نرده و شاخه‌های درخت دخیل می‌بستند. نهری از آب زلال به دو چنار مزبور می‌گردید و بدان گوشهٔ امن صفایی می‌بخشید.

یکی از خدمتکاران اندرون مرتکب خلافی شد و از آنجا که دانست مورد خشم و بازخواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه فرار کرده در حضرت عبدالعظیم بست نشست. چون این خبر به گوش شاه رسید سخت به رقّت آمد و به بانوی کنیز فراری گفت تا از تقصیر وی درگذرد. آنگاه برای آن که اهل اندرون ملجاء و مأمنی نزدیکتر داشته و به هنگام ضرورت بدان پناه برند در نهان به یکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا آواز دهد که

---

۹۲۱. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهای از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۵ - ۱۶.

خواب‌نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهن سال کشن شاخی که کنار مظهر قنات مهرگرد در اندرون واقع است امامزاده‌ای به نام عباسعلی مدفون است. گیس سپید گفتهٔ شاه را به کار بست و این خبر در اندرون انتشار یافت. اهل حرم شادیها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور درخت کشیده شود. شاه به نصب نرده امر کرد و آن را به رنگ سبز اندود کردند. از آن پس درخت مزبور به چنار عباسعلی معروف شد. زیارتنامه‌ای مخصوص به تنهٔ آن آویختند و اطرافش شمعدانهای نقره کوبیده هر شب شمعها در آن افروختند. رفته‌رفته چنار مزبور اهمیتی بسزا یافت و بستی محکم شد. اهل اندرون نذور خود را از قبیل حلوا و غیره در پای آن می‌پختند و بر تنه‌اش دخیل می‌بستند.

بدین‌گونه برای نیازمندان حرمسرا نقطهٔ توجهی و پناهگاهی نزدیک به وجود آمد.[۹۲۲]

● عمارت خوابگاه

در سال ۱۳۰۳ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه دستور داد در میان باغچهٔ حیاط اندرون کاخی جهت خوابگاه او بنا کنند. اعتماالسلطنه در یادداشت خاطرات سه‌شنبه اول رجب ۱۳۰۳ خود در علل احداث این عمارت می‌نویسد:

... امین‌السلطان که اقتضای وقت را حقه‌بازی می‌داند چرا که پسند خاطر مبارک چنین است صبح موزیکانچی و نقاره‌چی اخبار کرده بودند، ده گوسفند هم حاضر کرده بود، چند خوانچه شیرینی و چند قدح شربت تهیه دیده بودند، کلنگی هم از نقره ساخته بودند. این همه تفصیل برای این بود که می‌خواهند در وسط حیاط اندرون که یک کرور خرج شده و جز همان فضای حیاط هیچ صفایی ندارد خوابگاه بسازند. یعنی عمارت مختصر دو مرتبه که بفرمایش همایون سه هزار تومان زیادتر خرج نشود. اما این حقه‌بازی برای سی هزارتومان خرج‌تراشی است و اصل مقصود نزدیک بودن به طرف جنوبی که عمارت امین اقدس است و منزل ملیجک دوم. خلاصه‌سازی زدند، قربانی نمودند، شیرینی و شربت صرف کردند، شاه هم با کلنگ نقره

---

۹۲۲. همان، ص. ۱۶ ، ۲۸.

پی عمارت را حفر کردند، چنانچه در سایر دول رسم است. وقتی که بنای عالی از قبیل سربازخانه یا مدرسه یا مریضخانه، پادشاه می‌گذارند باید به دست خود او سنگ بنا را زمین گذارد. پادشاه جمجاه هم برای خوابگاه خودشان این کار راکردند. وقتی که من به دربخانه رفتم این حقه‌بازی به انجام رسیده شاه با سپاه بیرون آمدند.[۹۲۳]

به طوری که اعتمادالسلطنه می‌نویسد این عمارت در روز یکشنبه نهم رجب ۱۳۰۴ به پایان رسیده است.[۹۲۴]

آقای یحیی ذکاء درباره سبک معماری این ساختمان می‌نویسد:

این کاخ برخلاف عمارات دیگر، ساختمانی بود کاملاً به سبک اروپایی که از روی کاخ **دولمه باغچه** سلطان عثمانی ساخته شده و تزیین یافته بود.
قسمت پایین بنا را زیرزمینها و حوضخانه‌ها تشکیل می‌داد و قسمت بالای آن را با نرده‌های آهنی محصور کرده بودند که در آهنی مخصوصی داشت.[۹۲۵]

دکتر فووِریه طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در سفرنامهٔ خود در شرحی راجع به این عمارت چنین نوشته است:

عمارت خوابگاه که مربع‌شکل است بر روی زمین کم‌ارتفاعی ساخته شده و دورادور آن غلام گردشی است با ستونهای عدیده و به توسط پلکانی به مرتبه اول راه دارد و در جلوی آن سردری است که به شکل طاق بر روی آن قرار گرفته و در وسط این سردر یک پلکان مرمری است با پانزده پله.
عمارت خوابگاه از بالا منتهی می‌شود به بام مسطحی که دور آن نردهٔ کم‌ضخامتی کشیده و روی آن گلدانهایی پُر از گل گذاشته‌اند و همین کیفیت نمایش و جلوهٔ عمارت را بیشتر کرده.
چهار طرف عمارت با حجاری و سرستونهای گچی و نقوش گچبری تزیین شده و بر سردر پنجره‌های بیضوی شکل آن از گل و بوته گچبریهای بسیار زیبا ساخته‌اند و این ترتیب در تمام طبقات عمارت رعایت شده.[۹۲۶]

---

۹۲۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۲۵ - ۴۲۶.
۹۲۴. همان، ص. ۴۹۱.
۹۲۵. یحیی ذکاء، ص. ۲۴۵.
۹۲۶. ژوانس فووریه، ص. ۱۱۶.

عمارت خوابگاه در دوره سلطنت رضاشاه به وزارت دارایی واگذار شد و سالها محل حوزهٔ وزارتی بود و هنگام احداث کاخ جدید وزارت دارایی با همهٔ تلاشی که برای حفظ این بنای تاریخی به عمل آمد از گزند تخریب مصون نماند.

● عمارت شمس‌العماره

یکی از مشهورترین ساختمانهای مجموعه گلستان **عمارت شمس‌العماره** است. ساختمان این عمارت در سال ۱۲۸۲ هـ.ق. شروع و در سال ۱۲۸۴ هـ.ق. به پایان رسیده است.

روزنامهٔ ایران در شرح ابنیه ارگ سلطنتی تهران در معرفی این عمارت می‌نویسد:

> دریاچهٔ بسیار بزرگی در این باغ است که بسیار عمیق و عریض و طولانی می‌باشد. یک حوض مدور بزرگ دیگر هم دارد. عمارات معروف اطراف این باغ اولاً عمارت شمس‌العماره است که بسیار مرتفع و از بناهای بسیار عالی این دولت جاوید شوکت می‌باشد. تالارهای آینه و ستونهای بلند بزرگ از مرمر و ازاره و پله‌ها نیز کلاً از مرمر ومراتب زیادی الی بالای عمارت دارد. چهل ذرع ارتفاع این عمارت است و دو برج دارد با یک مهتابی که روی برجها نشیمن عالی ساخته‌اند برای تفریح وقتی که بالای این برجها می‌روند شهر طهران و اطراف و کوهها و صحراها کلاً پیدا و چشم‌انداز بسیاربسیار خوب با روحی دارد و با دوربینهای خوب الی کوه دماوند و کوه البرز که مدام برف دارد در کمال خوبی می‌توان دید حتی همهٔ دره‌ها و آبشارهای کوهها پیداست و درین عمارت هم از اسباب و اشیاء نفسیه بسیار است و ساعت بسیار بزرگی در بالای این عمارت می‌باشد که صدای زنگ آن در اکثر مواضع شهر شنیده می‌شود.[۹۲۷]

اعتمادالسلطنه در توصیف این عمارت نوشته است:

> و دیگر از عیون آثار و غرر مبانی اعلیحضرت اقدس صاحبقرانی **قصر شمس‌العماره** است که بر طبقات چند بعضها فوق بعض افراخته و از داخله و ظاهره به انواع تکلّفات و تزیینات آراسته شده است. همانا به هندسه و

---

۹۲۷. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

ترکیب و طرح و تشکیل این اثر جلیل و مزایای تالارها و مجالس و کاخها و مناظر آن درمیان ابنیه سلاطین سلف ایران نشان نداده‌اند و این اساس جدید و جوسق جاوید به اهتمام دوستعلی‌خان معیرالممالک نظام‌الدوله سرانجام یافت.[۹۲۸]

اعتمادالسلطنه هم‌چنین درباره این عمارت می‌نویسد:

بنیان و بنیاد کوشک مبارک معروف به شمس‌العماره که از عظام آثار این شهریار و امتیازش بر جمیع ابنیه طهران بلکه ایران اظهر من‌الشمس است و مشتمل بر طبقات خمس و این یادگار بزرگوارانه چنان که... اشارت شد به دستیاری دوستعلی‌خان معیرالممالک به سبک قصور و عمارات فرنگستان طرح ریخته و پرداخته و بنا برداشته و افراخته شده است...[۹۲۹]

مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک چگونگی احداث و اتمام عمارت شمس‌العماره را چنین روایت کرده است:

روزی ناصرالدین‌شاه دوستعلی‌خان نظام‌الدوله معیرالممالک را گفت کاخی بلند می‌خواهم که از بالای آن دورنمای شهر و مناظر اطراف نمایان باشد... معیرالممالک بی‌درنگ دست به کار زده پی‌ریزی شمس‌العماره را توسط معماران زبردست آن زمان آغاز کرد. حاج میرزاحسین‌خان سپهسالار که با معیرالممالک نرد مخالفت می‌باخت نهانی چندتن را گماشت تا صورت مخارج بناهای مزبور را دقیقاً تهیه کنند و در آخر کار آن را برای مقابله با سیاههٔ تقدیمی معیر به دست شاه دهد و از این راه ضربتی کاری به کار رقیب برد.

بنای شمس‌العماره پس از چهار سال به پایان رسید و مخارج آن از هر جهت با اثاثه و فرش و غیره به چهل هزار تومان بالغ گردید. روزی را جشن گرفتند و شاه رسماً به عمارت مزبور آمد.

حاج میرزاحسین‌خان نیز حضور یافته و برای مشاهدهٔ نتیجهٔ نقشهٔ خویش درکناری ایستاده بود. شعرا با مدیحه‌های آبدار خسروانه بنای تازه را تهنیت گفتند و شاه پس از بازدید از قسمتهای مختلف بنا و تحسین بسیار روبه معیرالممالک کرده گفت: «به راستی بنایی عالی و مجلل است ولی باید برای

---

۹۲۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۴.

۹۲۹. همان، ص. ۷۳.

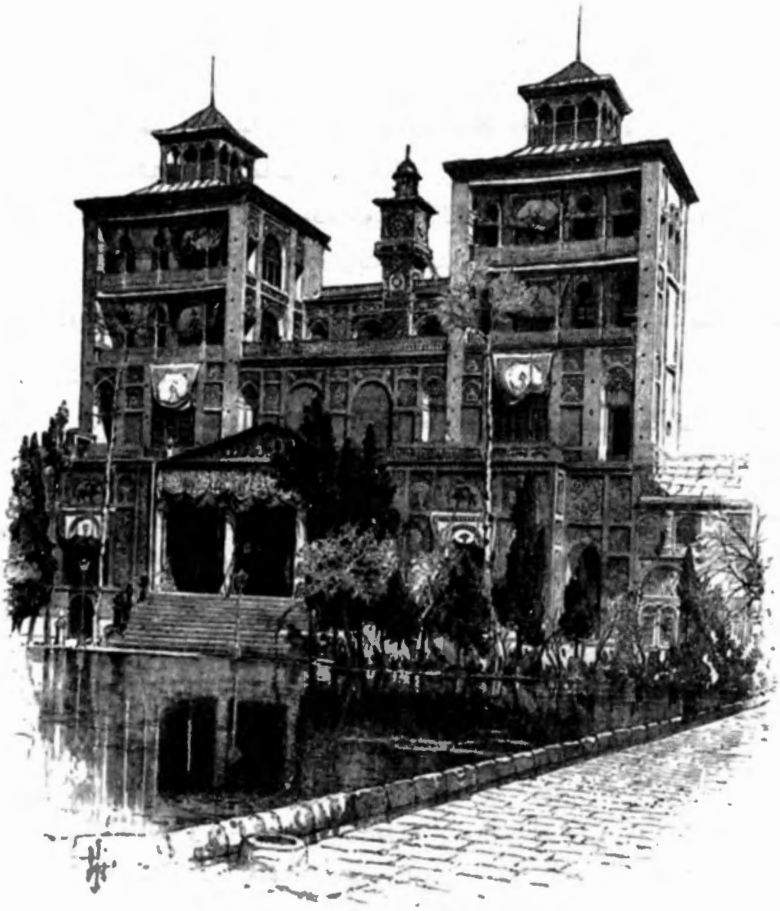

شمس‌العماره
طرح از سفرنامهٔ بنجامین

دولت گران تمام شده باشد.» معیر عرض کرد: «شاید برای چاکر گران تمام شده باشد زیرا بنا و هرچه در آن هست تقدیم خاکپای همایونی است و اینک طومار مخارج از نظر مبارک می‌گذرد.» آنگاه گامی فراتر نهاده طومار را به دست شاه داد. سلطان از مشاهده این حال تغییرقیافه داد و بی‌اختیار نگاهی تیز و خشمناک به حاج‌میرزاحسین‌خان افکند که از نظر حضار پوشیده نماند و مفسد سر شرمندگی به زیر انداخت.[۹۳۰]

سبک ساختمانی این کاخ تلفیقی از معماری ایرانی و اروپایی است. نظر مرحوم سیدمحمدتقی مصطفوی دراین‌باره چنین است:

کاخ شمس‌العماره از جبههٔ داخلی که به طرف کاخ گلستان است ایوان دوستونی زیبایی دارد که ریشهٔ شیوهٔ آن مربوط به دوران صفوی است و بعد هم ادامهٔ آن در دوران زندیه و قاجاریه با پلکانهای جلو. از نظر بنا و آیینه‌کاریها ترکیبی است از معماری ایرانی و اروپایی و مشتمل است بر دو قسمت بلند برج پنج طبقه که در میان آن دو برج در وسط طبقهٔ سوم یک مهتابی واقع شده است. معماری داخلی شمس‌العماره از نظر راهروها، پلکانها و دهلیزها چندان جالب‌توجه نیست اما از آینه‌کاریها، نقاشیها و گچبریهای ازاره‌ها و دیوارها و سقفهای آن از حیث نمایش شیوه‌های مختلف و متنوع تزیینات داخلی بناها در ایران بی‌نظیر است. کاشیکاری و طاقنمابندی و وضع ظاهری بنا نیز بسیار جالب و نمونهٔ خوبی از ابنیهٔ تلفیقی است.[۹۳۱]

شمس‌العماره از دیدگاه جهانگردان

ارنست اورسول که در بازدید خود از ارگ سلطنتی تهران از عمارت شمس‌العماره نیز دیدن کرده در توصیف آن چنین نوشته است:

در کنار استخر بزرگی - که دریاچه نامیده می‌شود - قایقهای کوچک چرخداری بسته بودند که برای گردش و تفریح روی آب شاه و همسرانش

---

۹۳۰. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۳.

۹۳۱. نقل از **هنر معماری در ایران**، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو تهران (برنامه دوم) «برنامهٔ فرهنگ ایران زمین» هشتم خرداد ۱۳۵۵.

اختصاص داشت. در برابر این استخر معروفترین قصر ارگ، **شمس‌العماره** یعنی **خورشید قصرها** بنا شده بود. نظیر تالار **تخت‌خانه** اینجا نیز اطاق بزرگ چهارگوشی بود که به یک حیاط مربع در سطح بسیار پایین، باز می‌شد. پله‌های مرمری پلکان با مفرغ قدیمی ایران در نهایت زیبایی تزیین شده بود - که هر کدام منظرهٔ به خصوصی را نشان می‌داد - و دور این تابلوها به اشکال زیبا با آیینه و منشور کار کرده بودند. دو دیوار جنبی نیز آیینه‌کاری شده بود و دو گوبلن زیبا - تاجگذاری فون[۹۳۲] و پیروزی ونوس - هر دو هدیهٔ لویی فیلیپ به محمدشاه، روی دیوارها آویزان بود. ایرانیها با بی‌پروایی تمام هر دوی این پرده‌ها را «کار غیرقابل تقلید بافندگان هنرمند خوی» می‌دانستند. پوشش سقف تالار نیز تماماً بلورکاری بود و در زوایای بین سقف و دیوارها به طرز بسیار زیبایی با بریده آیینه‌ها اشکال جالبی خلق کرده بودند. اگرچه شکوه بیش از حد این قصر تا اندازه‌ای وحشی به نظر می‌رسید ولی واقعاً خیره‌کننده بود و به حق عالیترین نمونهٔ تزیینی مدرن ایران را فقط در این تالار می‌شد تماشا کرد.

دو اطاق کوچک به این تالار وسیع راه داشت. روکش دیوار اطاقها نیز از مرمر یزد بود. تصاویر گل و شاخ و برگ را روی آنها کنده و با رنگهای سبز و طلایی این نقوش برجسته را مشخص‌تر و چشمگیرتر کرده بودند. دیوارهای اطاقها نیز پر از تابلوهای کوچکی از مناظر و تصاویر زنهای اروپایی و ایرانی بود که دور همه با آیینه‌کاری قاب گرفته بودند. در این اطاقها همچنین عکسهای تمام قد امپراطور اطریش، سزار و شاه دیده می‌شد که تصویر امپراطور اطریش کار جالبی بود.

بعد از تماشای ستایش‌انگیز **شمس‌العماره** که چندین‌بار با تکرار کلمات «خیلی خوب!» احساس شخصی خود را دربارهٔ شکوه و زیبایی کم‌نظیر آن ابراز نمودیم، از راهرویی که بالای سردر آن پیروزی رستم را بر دیو سفید نقش کرده بودند، ارگ را ترک گفتیم.[۹۳۳]

---

۹۳۲. رب‌النوع روستاها براساس باور رومیان قدیم، معمولاً تصویر **فون** را به صورت یک حیوان پشمالو و شاخدار با پاهایی شبیه پاهای بز مجسم می‌کردند. باروری زمین و حاصلخیزی مزارع ازتاثیراو بود ولی دیدار این رب‌النوع باعث مرگ می‌شد. ارنست اورسول، پانویس ص. ۱۶۱.

۹۳۳. همان، ص. ۱۶۱ - ۱۶۲.

دکتر فووِریه طبیب‌مخصوص ناصرالدین‌شاه دربارهٔ‌عمارت‌شمس‌العماره می‌نویسد:

> **شمس‌العماره** بلندترین عمارات به شمار می‌آید و در آن قسمت بالا دو برج مربع دارد و سه طبقه است و در روی هر یک از این برجها غرفه‌ایست و در میان آنها چیزی شبیه به ناقوس مجزا ساخته‌اند که ساعتی برآن نصب است. اطاقهای شمس‌العماره مخصوص اهل حرم است و ایشان از دالانهایی که هیچکس نباید در آنها باشد در میان دیوارهای بلند به اینجا می‌آیند و در پشت پنجره‌های محفوظ می‌نشینند و از بالای آن باغ گلستان را از طرفی و خیابان پرجمعیت ناصریه را از طرفی دیگر دیده‌بانی می‌کنند. یک در بازار نیز در مقابل آن باز می‌شود و از بالای آن حتی می‌توان اطراف تهران را هم تماشا کرد.[۹۳۴]

ساعت شمس‌العماره

روانشاد استاد علامه **سیدمحمد محیط طباطبایی** دربارهٔ این ساعت نوشته و شعری دارد که ذکر آن خالی از لطف نمی‌باشد:

> در سال ۱۳۰۴ هنوز شاگرد مدرسه بودم. منزل من در حدود بازار تهران واقع شده بود. هر شب صدای زنگ ساعت شمس‌العماره سکوت فضا را از هم می‌شکافت و گوش‌جانم را از گوشهٔ اطاق کوچکی که در آن سکونت داشتم به سوی خود متوجه می‌ساخت. این صدای یکنواخت مدت سه سال همدم روزگار غربت و غمخوار شبهای دراز ایام تحصیل من بود. کم‌کم طوری با این صدا الفت یافته بودم که خواب و بیداری و هنگام کار و بیکاری همه در اختیار آن قرار گرفته و همه‌چیز من تابع نواهای موزون وقت‌شمار ساعت شمس‌العماره شده بود. در پاییز ۱۳۰۴ که حوادث سیاسی بزرگ در تهران رخ می‌داد و زمام سلطنت از دستی به دست دیگر منتقل می‌شد؛ شبی را در اثر بیماری شعری خطاب به ساعت شمس‌العماره سرودم. روز بعد برخی از دوستان مدرسه نسخه‌هایی از روی آن برداشتند و مسوده‌اش را در میان کاغذهای باطلهٔ نظیر آن افکندم. هفده سال از آن زمان می‌گذرد و کمتر به یادبودن چنین اثری مربوط به دورهٔ تحصیلی خود افتاده‌ام. به علاوه روزگار

---

۹۳۴. ژوانس فووریه، ص. ۱۱۲.

را دیگر با این‌گونه افکار و احساسات سازشی نبود. سه ماه پیش یکی از دوستان دیرین مدرسه‌ای که بعداً تحصیلات عالی خود را در آکادمی دریایی ایتالیا به پایان آورده اکنون یکی از صاحب‌منصبان لایق نیروی دریایی کشور است، می‌گفت: در ایام اقامت در اروپا هر وقت صدای زنگ ساعت بزرگ آکادمی دریایی به گوشم می‌رسید در کنار دریا یکه و تنها نشسته به یاد شعر تو می‌افتادم و با خود زمزمه می‌کردم: «بزن ای ساعت شمس‌العماره!» هرچند یادآوری آن دوست ارجمند مرا پس از سالیان دراز برای لحظه‌ای به یاد این‌گونه یادگارهای نظم و نثر دورهٔ تحصیلی افکند ولی بار دیگر چنان از نظرم محو شد که گویی در این زمینه ابداً سخنی در به میان نیامده بود.

چند روز پیش قدم زنان از پهلوی شمس‌العماره می‌گذشتم، ناگهان دیده‌ام به سوی ساعت آن متوجه شده، دیدم از کار افتاده است. از کسی پرسیدم چه شده؟ پاسخ گفت دیرزمانی است صدای زنگ آن دیگر به گوش ما نمی‌رسد. بار دیگر به یاد شبهای روزگار تحصیل و قطعهٔ شعر معهود خودم افتادم و با خود گفتم همان‌طور که دست بی‌باک زمانه آیینهٔ فکر روشن مرا تیره و تار و طبع گویای مرا خاموش ساخت، از تجاوز و ستم دربارهٔ این دوست دیرین نیز خودداری نکرده چرخهای آن را از گردش افکند و نوایش را خاموش ساخت. هرچند دیگر نیرویی در این جهان یافت نمی‌شود که بتواند زنگ خاطر مرا بزداید و قفل خاموشی از زبان طبع سخنگویم بردارد ولی برای این ساعت اگر کسی همتی ورزد و زنگ چرخهای آن را بزداید بار دیگر ممکن است صدای زنگ آن به گوش همسایگان دور و نزدیک برسد. پس برای انجام این مقصود چاپ شعر را بهانه قرار داده‌ام تا مورد توجه همسایگان متنفذ آن قرار گیرد و قرار تعمیر و اصلاح آن را صادر کنند، شاید هنوز در پیرامون آن دلی زنده و طبعی گوینده باقی باشد که بتواند ترانهٔ شبهای تار خود را با گلبانگ زنگ ساعت شمس‌العماره هم‌آهنگ سازد...

۱

شب تیره رسید از ره دوباره، به جای خور پدید آمد ستاره،
دلم می‌جوید از عالم کناره، زبام ارگ می‌کوبد نقاره:
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۲

دگـر از کـوس و کـرنا و تـبیره نوایی نـیست، گـیتی گشـته تـیره؛
چو اهریمن به یزدان گشته چـیره، مرا چون گوشه‌گیری نیست چاره:
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۳

زمین بر آسمان چشم حسد دوخت، چـراغ خـانه و بـرزن بـرافـروخت،
ز رشک اخترانش دل همی سوخت، کـه چشـمک مـی‌زند از هـر کـناره:
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۴

چو پاسی از شب تاریک بگذشت، خموشی حکمفرما بر جهان گشت؛
زن زنگی بـه رو گـیسو فـروهشت، سـیاه و سـهمگین و بـدقباره؛
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۵

بزن تـا چـرخ در گشـتن شـتابد بـزن! تـا مـاه از گـردون بـتابد
بزن! تا دل در آغـوشم بـخوابـد چو خـفته کـودکی در گـاهواره،
بزن، ای ساعت شمس‌العـماره!

۶

بـه یـاد بـامداد زنـدگانی، کـه از دست خـدای کـامرانـی
گرفتم جامی از شـهد جـوانـی، بـه کـوی قـصر شـیرین زواره؛
بزن، ای ساعت شمس‌العـماره!

۷

بسوزد آن که در عـالم سـبب شـد که ما را نـوجوانـی در تـعب شـد
در آتش سوختم تا نیمه شب شد بـرای خـاطر مـن، بـا شـماره
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۸

فروغ ماه کم‌کم شد هویدا که گردد مونس دلهای شیدا؛
فراز کوهساران گشت پیدا، زقرص ماه تابان نیم‌پاره؛
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۹

چو خور پنهان بود دوران ماهست؛ میان اختران مه پادشاهست؛
خداوند نگین و فرّ و گاهست؛ به پاس خاطر ماه و ستاره،
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۱۰

بزن! تا اختری از نو برآید بزن! تا روزگاری خوشتر آید
بزن! تا شهریاری دیگر آید گشاید از کمر خونین کتاره[۹۳۵]
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۱۱

در این دنیای پرشور و هیاهو که سرها بنگرم پیدا ز هر سو،
سرگردن فرازی سست بازو ندارد تاب تاج و طوق و باره
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۱۲

تو عهد ناصرالدین‌شاه دیدی، زمان و بخت را همراه دیدی،
شکوه و فرّ این درگاه دیدی، زبرج خویش می‌کردی نظاره؛
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

۱۳

کنون بنگر چسان گیتی برآشفت؛ نسیمی عرصهٔ این باغ را رُفت؛
به لایی لای دشمن دیده‌ها خفت، چو در گهواره چشم شیر خواره
بزن، ای ساعت شمس‌العماره!

---

۹۳۵. غَدارَه

۱۴

زبـام کـاخ گـردون، مـاه تـابان نظر می‌افکند، خـندان و گـریان
به تخت مرمر و قـصر گـلستان؛ هـمی گـوید نـهانی بـا اشـاره:
بزن، ای ساعت شمس‌العـماره!

۱۵

بـه یـاد شـاه عـباس جـهاندار، بـه نـامی نـام نـادرشاه افشـار،
به بخت شوم احـمدشاه قـاجار کـه ایـران را نـمی‌بیند دوبـاره!
بزن، ای ساعت شمس‌العـماره!

۱۶

تو ای ساعت که با انجم جلیسی، سـرای خسـروانـی را پـلیسی،
مـرا در کُـنج تـنهایی انـیسی، نـمایم بـا تـو امشب اسـتشاره
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۱۷

بـرای خـاطر شب‌زنـده‌داری، جـوانـی، بـینوایـی، جـان‌فگاری،
غریبی، ناخوشی، بـی‌غمگساری، مـحصل شـاعری، دل پـاره‌پاره؛
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۱۸

دریغا؛ خواب از چشمم به در شد، زاشک دیـده‌ام رخسـاره‌تر شـد،
خروس آوا بـرآورد و سـحر شـد، مـؤذن گـفت بـر بـام مـناره:
بـزن، ای سـاعت شـمس‌العـماره!

۱۹

هوا روشن شد از روی سـپیده، سـپیده از افـق سـر بـرکشیده،
که رنگ از عارض گردون پریده، درفش خـور فـراز آمـد هـماره؛
بزن، ای ساعت شمس‌العـماره!

۲۰

شب تاریک وحشت‌زا سرآمد، خور رخشنده از خاور برآمد،
چو روز رفته روز دیگر آمد، به بام ارگ می‌کوبد نقاره،
بزن، ای ساعت شمس‌العماره![۹۳۶]

● **تکیه دولت**

در عصر ناصری در تهران مراسم عزاداری و شبیه‌خوانی به طرزی باشکوه برگزار می‌گردید و بدین‌جهت در محله‌های شهر حسینیه‌ها و تکایای بسیاری ساخته شده بود. با نزدیک شدن ایام محرم و صفر و مراسم عزاداری سرور شهیدان حسین‌بن علی (ع) به سعی و همّت اهالی محله‌ها این حسینیه‌ها تعمیر و به صورت آبرومندی آماده برگزاری مراسم می‌شد. گزارش روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

در ایام عاشورا اهالی و سکنهٔ شهر جمیعاً در تکایای محله و محوطهٔ خود از روی اخلاص و جان‌فشانی در تعزیه‌داری جناب سیدالشهدا علیه‌آلاف‌التحیة والثنا و بستن طاقنما و ملزومات آن قیام و اقدام نمودند، به طوری که از هیچ قسم دریغ و مضایقه ننمودند...

در روز عاشوراکه شبیه هفتادودو تن شهدا رضوان‌الله علیهم را می‌آورند به مواظبت عالیجاه زکیخان کدخدای محلهٔ سنگلج تدارکات و مخارج اسباب چراغانی زیاد سر به هزار چراغ می‌زد و در شب عاشورا در چاله حصار چه در اطراف مرتبه‌ها و چه در منجنیق به اقسام مختلف ترتیب یافته روشن بود و الی پنج ساعت از شب گذشته اشخاص معارف و غیرمعارف از هر قبیل و هرگروه آمدوشد می‌کردند و دسته‌های سینه‌زن و سنگ‌زن از تکایای حول و حوش آمده به تعزیه‌داری مشغول بودند...[۹۳۷]

در سال ۱۲۸۳ هـ.ق. ناصرالدین‌شاه با مشاهدهٔ حضور بیش اندازهٔ اهالی تهران در تکیهٔ ارگ که از مستحدثات حاج میرزاآقاسی بود به دوستعلی‌خان معیرالممالک دستور

---

۹۳۶. محمدمحیط طباطبایی، «ساعت شمس‌العماره»، **مجله‌محیط** ۱ (۱) شهریور ۱۳۲۱، ص. ۵۷- ۶۰.
۹۳۷. **روزنامهٔ وقایع اتفاقیه**، ش. ۲۹۴ هفدهم محرم ۱۲۷۳.

داد در داخل ارگ سلطنتی تکیهٔ بزرگی برای برگزاری مراسم مذهبی و تعزیه‌های دولتی بنا نماید. روزنامهٔ ایران در معرفی بناهای ارگ تهران دراین‌باره می‌نویسد:

دیگر از بناهای بسیار معروف عالی تکیهٔ دولتی است که مدور و چهار مرتبه ساخته شده است و همه از آجر است و هشت نیم دایره از چوبهای کلفت و آهن برای سقف آن ساخته‌اند که در صنعت نجاری آن بسیار مهارت به کار رفته چراکه طاق زدن در محوطه‌ای به این وسعت خیلی کار عجیب غریبی است. در ایام محرم پارچه ازکرباس به روی آن طاقهای چوبی می‌کشند که از باران و آفتاب محفوظ باشد و در اطراف این تکیه هم بعضی بناهای عالی ساخته‌اند و این بنا و تکیه در میان شهر مثل یک کوه عظیمی است. از پنج فرسنگی طهران این آثار پیداست و بجز این بنا ازگنبدهای مساجد و غیره که بسیار مرتفع هستند هیچ نمایان نیستند. این تکیه درهای متعدد دارد.[۹۳۸]

اعتمادالسلطنه درکتاب المآثر و الآثار درباره این تکیه نوشته است:

و دیگر تکیه دولت است که به هیکلی مستحدث و شکلی بدیع پرداخته شده و از غرّهٔ سال عرب که حساب تاریخ هجری بر آن نهاده‌اند، هر ساله تا ده روز موسم این مقام کریم است که رجال دولت بی‌زوال برحسب حکم شاهنشاه اسلام پناه ارواحنافداه طبقات طاقات آن را به الوان زجاجات و چراغهای بلورین و فنون نوادر اشیاء و امتعهٔ ثمین بر آراسته به شعار شریفهٔ تشیع و مناسک موالات اهل‌البیت علیهم‌السلام با ازدحامی عام اقدام و اهتمام می‌نمایند. این تکیه شکلاً مستدیر است، مشتمل بر سه مرتبه و اگر سردابه‌ها هم به حساب آید چهارمرتبه خواهد بود. تمام بنای آن از آجر سفید شده، در اوقات تعزیه‌داری روی نیم‌دایره‌های سقف آن راکه از چوب است با پرده و چادر می‌پوشانند و سطح داخل تکیه یکجاکاشی معرّق است و زیاده از بیست هزار نفر در صحن و طبقات و مراتب آن می‌گنجد و تخمیناً یکصد و پنجاه هزار تومان مخارج بنای این مکان شریف و مقام منیف شده است.[۹۳۹]

---

۹۳۸. روزنامهٔ ایران، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۹۳۹. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار، ص. ۵۸ .

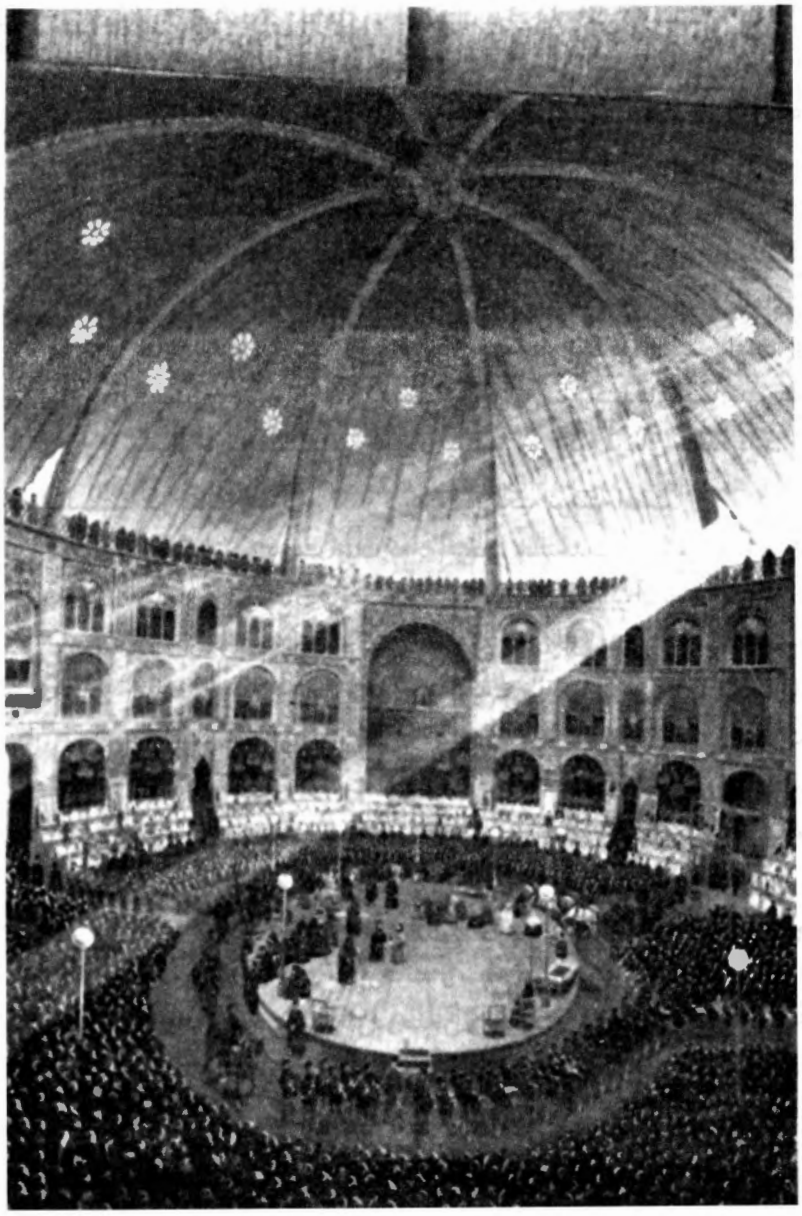

تکیه دولت ـ تابلو اثر کمال‌الملک

مسئله سقف تکیه دولت

یکی از مسائل اساسی این تکیه مشکل احداث سقف برای آن بود. خانم کارلاسرنا که در سالهای اولیهٔ احداث تکیه دولت از آن دیدن کرده، ضمن توصیفی از این بنا به اشکالات بنای سقف برای آن اشاره نموده می‌نویسد:

ساختمان جدید از لحاظ وسعت و ابعاد قابل توجهش، بنای عظیمی است. قسمت بیرونی آن از آجر است و داخل آن شکل یک سیرک وسیع را دارد که دورتادور آن جایگاههای مخصوصی با اندازه‌های مختلف، ولی نه روبه‌رو و یا همه در یک سطح، ساخته شده است. مجموعهٔ آن یک سبک جدید است که به نظر می‌رسد دست تصادف بیشتر از ذوق و سلیقهٔ بانی، در ساختن آن مؤثر بوده است. دیوارهای خارج بنا مانند قسمت داخلی آن، فاقد هرگونه آرایشی هستند. حتی روی آجرها را با گچ یا آهک نپوشانده‌اند. راهروهایی که از قصر به تکیه متصل می‌شوند پرپیچ‌وخم و تاریک‌اند. نمای سردر اصلی، نمونه‌ای از معماری جدید ایرانی است: انبوهی از طاق، طاقچه و برج که با کاشی‌کاری و شیشه‌های ریزریز تزیین شده است. اثر چنین سبکی در بیننده بدیع و حتی قشنگ است، اما هیچ عظمت و ابهتی ندارد.

این بنای ناتمام - که سقف و بام ندارد - مبلغ کلانی خرج برداشته است. به این ترتیب، تعزیه در زیر سقف باز انجام می‌گیرد و این تنها وجه تشابه با تئاترهای باستانی یونانیها و رومیهاست. معمار ایرانی که تنها هدفش این بوده که تا می‌تواند جمعیت زیادی را در داخل آن جا دهد، وقتی به فکر پوشش و بام بنا می‌افتد که عملیات ساختمانی آن کاملاً به پایان رسیده بوده است. روی چنین بنای عظیم گنبد یا سقف درست کردن، کار بسیار خطیری بود، به خصوص در ایران که آهن و روی و شیشه یافت نمی‌شود. بعد از تحمل هزاران مشقت، بالاخره موفق شدند سه تیرچوبی بسیار بزرگ، که سر آنها را با نوارهای آهنی محکم به هم وصل کرده بودند، از بالای ساختمان گذرانده و طاق چوبی زمختی در آن بالا درست کنند. چنین کاری، در کشوری که وسایل فنی موجود نیست، خیلی همّت و مهارت می‌خواهد. اما وصل و جفت کردن تیر چهارم که روی آنها خوب سوار شده و طاق کاملی تشکیل دهد مقدور نگردید. بنابراین، آن را بالاتر قرار دادند و به همین جهت پوشاندن سقف با اشکال تازه‌ای مواجه شد، یکی از وزیران ناصرالدین‌شاه به فکرش رسیده بود که بالای آن را با چادر پارچه‌ای که روی میله‌های آهنی

کشیده می‌شود بپوشانند. هربار که تعزیه در تکیه برگزار می‌شود، چادر را می‌کشند، و بعد از پایان مراسم آن را برمی‌دارند. شاه که از راه‌حلهای کم‌خرج و صرفه‌جویانه خیلی خوشش می‌آید، این ابتکار داهیانه وزیرش را هم پسندید، اما چون در اروپا تالارهای نمایش مسقف دیده بود، علاقه داشت تکیه‌ای که در دوران سلطنتش ساخته می‌شود بدون سقف و بام نباشد، ولی از آنجا که از دست معماران ایرانی در این مورد کاری ساخته نبود از مهندسین اروپایی استمداد طلبیده و به یکی از آنها چنین گفته بود:

«بروید ساختمان تکیه را خوب ببینید. بعد گزارشی به من بدهید که آیا می‌شود سقف آن را پوشاند یا نه؟ اگر جواب مثبت باشد بگویید به چه نحو؟ و در صورت منفی بودن جواب دستور خواهم داد سر از تن معماری که آنجا را ساخته است جدا کنند. ضمناً فردا صبح منتظر جواب هستم!»

تدبیر مهندس فرنگی برای نجات جان معمار ایرانی

بیچاره مهندس اروپایی که در وضع بدی گیر کرده بود و از سوی دیگر نمی‌خواست اسباب قتل قطعی کسی را فراهم کند، بعد از بررسی اطراف و جوانب بنا، به شاه جواب می‌دهد:

«اعلیحضرتا می‌شود سقف تکیه را پوشاند، ولی هیچکس بهتر از خود معمار ساختمان نمی‌تواند از عهدهٔ این کار برآید. چون تنها او جاهای مستحکم بنا را می‌داند.»

البته این جواب پخته و ماهرانه مهندس را از مخمصه نجات می‌دهد اما برای تکیه هیچوقت سقفی درست نمی‌شود. باید اضافه کرد که امکان ساختن گنبدی بر بالای آن از سوی هیچ مهندس ماهر موردتردید قرار نمی‌گرفت، منتها برآورد هزینهٔ کار، خیلی بیشتر از مبلغی بود که شاه می‌خواست به آن تخصیص دهد.

مهندسان اروپایی که وضع ساختمان تکیه را بررسی کرده‌اند باتوجه به اثر مخربی که حرارت و رطوبت در چنین طرح عظیمی دارد، بیم آن را دارند که ساختمان آن در آینده‌ای نه چندان دور فرو بریزد. اگر چنین حادثه‌ای در یکی از روزهایی که مراسم تعزیه در آن برگزار گردیده است، اتفاق بیفتد، فاجعه‌ای بزرگ برای کشور تلقی خواهد شد.[۹۴۰]

---

۹۴۰. کارلاسرنا، ص. ۱۶۲ - ۱۶۳.

دوستعلی‌خان معیرالممالک در معرفی این تکیه می‌نویسد:

... هر یک از طاقنماهای تکیه به شاهزاده یا به امیر و وزیر یا به حکمرانی تعلق داشت که با جار و چراغ و آیینه و گلدان و قالیچه و اثاثهٔ دیگر آن را زینت می‌کردند و چهل چراغها و قندیلها از سقف آن آویخته، عکس صاحب طاقنما یا یکی از پدرانش را بالای آن قرار می‌دادند. حکام، پیشکاران خود را از مرکز حکمرانی برای بستن طاقنماها به تهران می‌فرستادند. دیر بزرگ به خرج شاه آراسته می‌شد. بر گرد تخت وسط که جایگاه تعزیه‌خوانها بود شش چراغ برق بزرگ می‌آویختند...

طاقنماهای طبقهٔ اول تا سوم مخصوص اهل اندرون بود که بانوان در طبقه اول و دوم و خدمه در طبقه سوم قرار می‌گرفتند. در دههٔ اول ماه محرم بالغ بر دوهزار تن از خانمهای وزراء و اشراف و همراهانشان به اندرون می‌آمدند. از در بزرگ نارنجستان تا در تکیه دولت در دو سوی تجیر سرخ‌فام کشیده و خیابانی به عرض سه ذرع بین آن برای عبور اهل حرم می‌گذاشتند و کنیزان سینی‌های عدس و برنج بو داده و لوازم چای به دست از دنبالشان روان بودند. گاه شاه در ابتدای تجیر به تماشای می‌ایستاد و با هر دسته از راه مزاح سخنی می‌گفت.[۹۴۱] چون اهل حرمسرا به طبقات بالای تکیه رفته و جا می‌گرفتند، آغانورمحمدخان کلیددار در را از پس آنان قفل می‌کرد. جایگاه شاه بالاخانهٔ وسیعی بود که ارسی بزرگی روبه دیوانخانه داشت و دو غرفه در دو طرف آن بود که پیشخدمتهای مخصوص و عمله خلوت در آن می‌نشستند. طاقنمای نایب‌السلطنه بسیار باشکوه و زیر بالاخانه شاه واقع بود.

---

۹۴۱. مهدی بامداد به نقل از مرحوم معیرالممالک می‌نویسد: در یکی از روزهای دههٔ محرم که چنین عملی صورت می‌گرفت اشرف‌السلطنه [همسر اعتمادالسلطنه] هم همراه سایر زنان حرمسرای از آنجا عبور می‌کرد و شاه هم مانند همیشه اوقات برای دیدن زنان در آنجا حضور داشت به محض این که اشرف‌السلطنه را دید به طوری که او نفهمد و ملتفت نشود چهارقد او را از سرش برداشت و پرتاب کرد و چون این عمل شاه آن هم در حضور زنها به او خیلی برخورد او هم مقابلهٔ به مثل کرده با دست خود زد به کلاه شاه و کلاه در چند قدمی شاه به زمین افتاد. ناصرالدین‌شاه چون سرش مو نداشت و خیلی مقید بود که بی‌مویی سر خود را بپوشاند به او نیز به واسطهٔ این حرکت خلاف انتظار در حضور انبوه زنان و خواجه‌ها زیاده از حد برخورد و خیلی متغیر شد و با عصایی که در دست داشت چند بار او را زد و تنبیه او را به همین اندازه کافی دانست و دیگر متعرض او نگردید. مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۴۱ - ۳۴۲.

... منبری بیست پله از سنگ مرمر یکپارچه که نظام‌الدوله، معیرالممالک در زمان حکومت در یزد سفارش داده و با وسائط نقلیهٔ آن عصر به تهران حمل کرده در صدر تکیه قرار داشت.[۹۴۲]

دکتر مهدی فروغ درباره ساختمان تکیه و امکانات برگزاری مراسم تعزیه در آن می‌نویسد:

تکیه دولت که در سمت مغرب شمس‌العماره قرار داشت محوطهٔ وسیعی بود دایرهٔ شکل...
قطر دایرهٔ آن تقریباً شصت متر و مساحت آن در حدود دو هزار و هشتصد و بیست و شش مترمربع بود...
گرداگرد محوطهٔ تکیه چند ردیف پله دیده می‌شد که شخص با پیمودن شش پله به درون طاقنماها و حجراتی که در اطراف تکیه ساخته بودند راه می‌یافت. در ساختن طاقنماها و حجره‌های مزبور رعایت قرینه‌سازی مطلقاً به عمل نیامده بود و با این که قرینه‌سازی در معماری قدیم مایهٔ شکوه و عظمت بنا تلقی می‌شد عدم رعایت این اصل در تکیه دولت از عظمت و ابهت آن نمی‌کاست.
بنای تکیه دولت که با آجر ساخته شده بود از حیث استحکام و تناسب نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کرد.
در وسط تکیه سکوی گردی به ارتفاع تقریبی سه چهارم متر دیده می‌شد که صفهٔ نمایش بود و شبیه‌گردانها از پله‌هایی که در چهار سمت آن تعبیه شده بود می‌توانستند بر روی آن بروند...
زنان گرداگرد سکو که به صحنهٔ نمایش نزدیکتر بود می‌نشستند.
... تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که می‌توان احتمال داد که نمایش در روی صحنهٔ گرد که فعلاً در بسیاری از شهرهای بزرگ جهان معمول است اقتباسی از طرز نمایشهای مذهبی ایران باشد.[۹۴۳]

---

۹۴۲. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۶۴ - ۶۵.
۹۴۳. مهدی فروغ، «نمایش»، **ایرانشهر**، ج. ۱، ص. ۹۰۹ - ۹۱۴.

جهانگردان و مأمورین سیاسی در تکیه دولت

تکیه دولت مورد بازدید بسیاری از جهانگردان و مأمورین سیاسی قرار گرفته و گزارشهای مفیدی از آن تهیه کرده‌اند. ارنست اورسول که مقارن با دهمین سال احداث این تکیه موفق به بازدید از آن شده دربارهٔ آن می‌نویسد:

... دروازهٔ اصلی آن نمونهٔ بارزی از هنر معماری جدید ایران بود. برجها، مقرنس‌کاریها، کاشیکاریها، آیینه‌کاریها، خلاصه کلیه هنرهای تزیینی ایران را اینجا یکجا می‌شد دید.

تکیه تقریباً به یک سیرک بزرگ شباهت داشت. در مرکز آن سکوی وسیعی ساخته بودند که محل اجرای نمایش بود. سیاهی لشکری که قبل یا بعد از هر پردهٔ نمایش وارد صحنه می‌شد، پشت سرهم در برابر دیدگان تماشاگران در راهروهای پهناور مدوری بین این سکو و چهار یا پنج ردیف پله که اختصاص به طبقه نسوان داشت، قرار می‌گرفت. در تکیه سه ردیف لژ وجود داشت. لژهایی که در طبقه همکف واقع بود، پوششی نداشت ولی لژهای دیگر که مخصوص زنان اندرون بود با پنجره‌های مشبک چوبی مسدود شده بودند. یک لژ که از همهٔ لژهای دیگر وسیع‌تر و مجلل‌تر بود، اختصاص به جایگاه شاه و ملتزمین رکاب داشت. معماری که مأمور ساختن این تکیه می‌شود، بعد از سفر اول شاه به اروپا گویا برای ساختمان آن از طرح بنای **آلبرت هال** استفاده می‌کند. ولی متأسفانه این مرد ماهر؛ زیربنا و تأسیسات را آن قدر وسیع می‌گیرد که پوشاندن آن به هیچ‌وجه میسر نمی‌شود.[۹۴۴]

بنجامین سفیر ایالات متحدهٔ آمریکا نیز از شمار خارجیانی است که برای دیدن تعزیه به تکیه دولت دعوت شده است. او خاطرات خود را دراین‌باره چنین ثبت کرده است:

... قریب ظهر به تکیه رسیدیم. چون از کالسکه پیاده شدیم، بنای بزرگ مدوری را، مانند **آمفی‌تآتر ورونا**، دیدیم که تمام از آجر به طور محکمی ساخته شده است. فراشان جلو ما افتاده، برای ما راه باز می‌نمودند؛ و مردم را به سمت چپ و راست انداخته، راهی برای ما باز کردند، تا این که به در بزرگ تکیه رسیدیم؛ بعد، به دهلیز باریک و طاقداری داخل شدیم، و از میان

---

۹۴۴. ارنست اورسول، ص. ۱۵۹ - ۱۶۰.

جمعیت راهی برای خود باز کرده، بلکه از میان همان جمعیت رانده، رسیدیم به پله‌ها و نوکرهای جمیع امنایی که وارد شده بودند، به روی همین پله‌ها ازدحام می‌نمودند.

در ایران گویا پله‌ها را برای پهلوانان بزرگ می‌سازند؛ این پله‌ها هم به همان وضع بود. خلاصه، بعد از این که، مکرر، بالا جستیم، به دالان اول که دور بنا احاطه دارد؛ رسیدیم؛ چند پله هم در تاریکی بالا رفته، آخرالامر به یک پردهٔ گلدوزی رسیدیم، و چون پرده را بلند کردند، در **طاقنمای ظهیرالدوله** وارد شدم.

این طاقنما به دو قسمت منقسم شده بود، و یکی بلندتر از دیگری بود. من به طاقنمای پست، که در جلو واقع شده، پایین رفته میزبان من، در دست چپ خود، بر روی تشک مخمل گلدوزی مرا دعوت به جلوس کرد؛ در ایران جای با افتخار، در دست چپ است. دیوارهای طاقنما از آجر ساده بود، ولی شالهای کشمیری قیمتی بر روی آن کشیده؛ و زمین را از قالیهای ممتاز مفروش ساخته بودند...

چون به دایرهٔ وسیع تکیه نگاه کردم، تماشایی برای من دست داد که، فی‌الحقیقة، عجیب بود. داخلهٔ بنا، تقریباً دویست پا قطر و قریب هشتاد پا ارتفاع داشت. بر روی تکیه، چوب‌بستی به طرز طاق زده‌اند...

از وسط طاق، چهلچراغ بزرگی آویخته بود، و چهار چراغ الکتریک در آن می‌سوخت. چراغ برقی را در این اواخر در ایران معمول کرده‌اند.

ولی، تکیه را به طرز مشرق‌زمینی روشن می‌سازند؛ وعدهٔ فوق‌العاده‌ای از لاله و چهلچراغ با کاسه‌های الوان در مقابل دیوارها چیده بودند. به میزان لاله‌های یک طاقنما تخمین زده، گمان می‌کنم بیشتر از پنج هزار شمع در این لاله‌ها و چهلچراغها بود.

... طاقنمای اعلیحضرت شاه، از جهت نقشه، ورای تمام طاقنماهای دیگر است، و در میان وضع با قرینهٔ آن حالت خاص با مناعتی دارد، و طاق پنجرهٔ عریض آن، دو مقابل طاقهای دیگر ارتفاع داشت؛ نیز در روبه‌رو، جرگه‌ای از طاقنماها تسلسل داشت، که بر روی پنجره‌های آنها، خطی از هلالهای عربی کشیده شده؛ در جلو این طاقنماها پردهٔ زنبوری سبزی کشیده و دور طاقنماها، گچبری به رنگ سبز و طلایی ساخته شده بود. این طاقنماها مخصوص حرمخانهٔ مبارکه است.

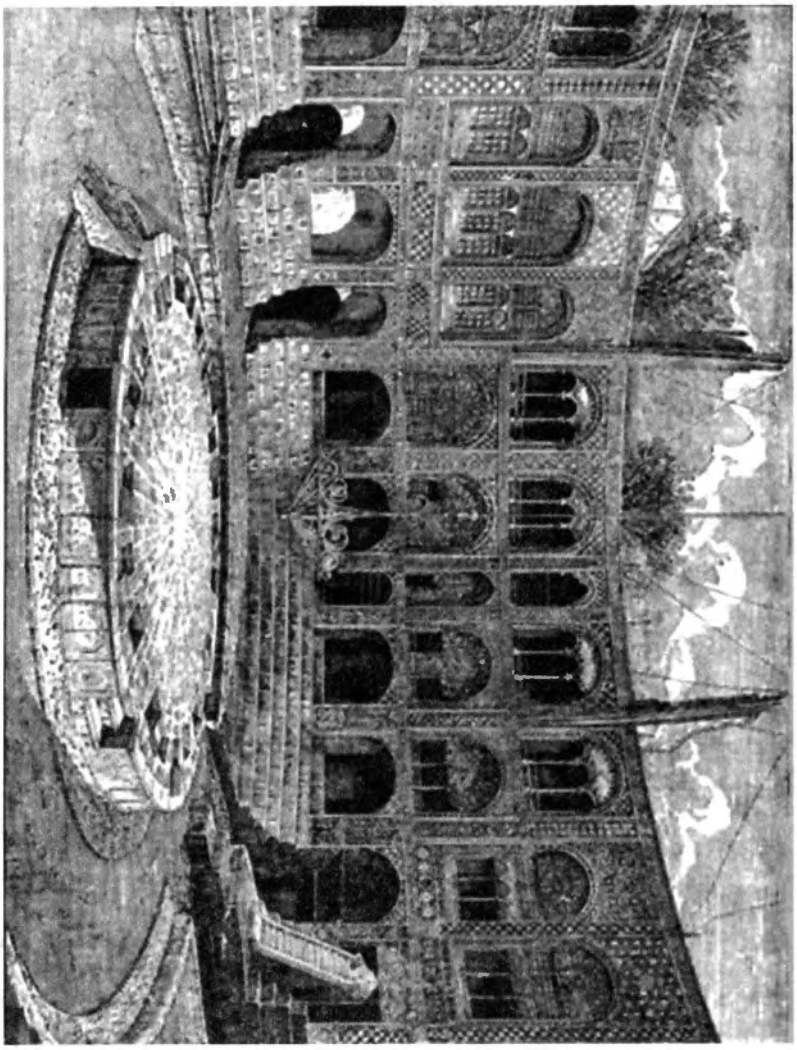

تکیه دولت
طرح از سفرنامه بنجامین

در وسط این دو قسمت، باز جرگه‌ای از پنجره‌ها بود که جلو آن پرده کشیده شده؛ و در مقابل آنها طاقنمای بزرگی بود که قدری شباهت به تالار پذیرایی داشت؛ و به ارتفاع دو مرتبه بود، این طاقنما مخصوص دختر شاه است...
گویا محض این که نقشهٔ بنا از جهت کثرت قید، در قرینه، به کلی یک رنگ نباشد، مدخل طاقنما در همه جا به یک عرض نبود و عریض‌ترین آنها قریب بیست و پنج پا عرض داشت؛ طاقهای آنها از سی الی چهل پا ارتفاع داشت...
اما، به زودی، من دیدم که در مقابل تماشای جمعیت، تفاصیل معماری، عظمتی ندارد. تمام دایره تکیه - به استثنای راه تنگی که برای بالا رفتن بر روی سکوی میان باقی گذارده بودند - سرتاسر، پر بود از هزار هزار زن؛ تخمیناً چنین حدسی زده‌ام که باید چهار هزار زن در آنجا نشسته باشند. همهٔ این نسوان، در روی زمین، چهار زانو نشسته بودند، و روی زمین قدری سراشیب بود تا آنهایی که در عقب نشسته‌اند بتوانند از بالای سر آنهایی که در جلو نشسته‌اند مجلس تعزیه را ببینند...
مسلم است که قبل از شروع شدن تعزیه، زنها چه قدر هیاهوی می‌کنند؛ و این مطلب از بدیهیات است که گاه‌گاهی هم دو نفر از آنها بنای نزاع را می‌گذراند؛ و نزاع کم‌کم به زدوخورد کشیده؛ روبند را از سر هم می‌کشند، و صورت همدیگر را در مقابل این همه جمعیت باز می‌کنند.
میان این جمعیت، شخص با تماشایی دیده می‌شد؛ پیرمردی بود که مشک آبی و کاسه‌ای در دست داشت، محض ثواب به مردم آب می‌داد. گویند که سالهای سال این شخص، در تعزیه، همین کار را می‌کند، و به خاطر مردم می‌آورد که امام‌حسین، قبل از قتل خود، به صدمه و عذاب تشنگی هم مبتلا گردید...[۹۴۵]

تکیهٔ دولت در دههٔ محرم

مرحوم عبدالله مستوفی چگونگی آماده‌سازی و برگزاری مراسم تعزیه را در این تکیه چنین گزارش کرده است:

در ده روز تعزیه‌خوانی، بین تَرکهای سرپوش آن را با چادر کرباسی می‌پوشانیدند. طبقه اول متعلق به وزراء و حکام ولایات بود که هر

۹۴۵. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۴۳۹ - ۴۴۵.

وزارتخانه و ایالت و یا ولایتی یکی از طاقنماها را باید تزیین کرده لوازم در آن داشته باشد. اعیان شهر هم به مناسبت خصوصیت با پیشکار حاکم یا رفاقت با وزیر، به این طاقنماها با دعوت و بی‌دعوت می‌آمدند و اکثر نهار هم به آنها داده می‌شد. پله‌های منبر مانندِ جلو طاقنماها را با جار و لاله و آیینه و گلدان که مرتب و طبقه به طبقه روی پله‌ها می‌چیدند و خود طاقنماها را با دیوارکوب و چهلچراغ، زینت می‌کردند. تزیین دو غرفهٔ اشکوب دوم و سوم که روی طاقنمای هر ولایت بود نیز با وزارتخانه یا ولایت صاحب همان طاقنمای زیر بود. منتهی تزیین آن در هر طبقه جز سه چهلچراغ که وسطی بزرگتر و طرفین کوچکتر و از چوب‌بندی جلو این طاقنماها آویخته شده بود، چیز دیگری نبود و جلو این غرفه‌های فوقانی پردهٔ زنبوری می‌کشیدند و هر غرفه متعلق به یکی از زنهای شاه بود که آنها هم مهمانهای خود را که از خانواده‌های اعیان بودند برای نهار دعوت کرده، نهار را در اندرون می‌خوردند و عصر برای تماشای تعزیه به غرفهٔ مخصوص خانم دعوت‌کننده می‌آمدند. نمایش تعزیه در شبانه‌روز دو نوبت یکی عصر از سه تا نیم ساعت قبل از غروب و دیگری از دو تا پنج و شش ساعت از شب گذشته بود. اطاق شاه یکی از غرفه‌های فوقانی بود که جلو آن پرده از گاز مشکی آویخته و شبها هم چراغی در آن روشن نمی‌کردند که شاه و مردم آزادانه به تماشای خود مشغول باشند. معهذا در غرفه‌های روبه‌روی غرفه شاه، حاضرین ادب را رعایت کرده مؤدب‌تر از سایر غرفه‌ها می‌نشستند.

... از صبح تا ظهر جز قیل‌وقال زنها که گاهی در سرجای نشستن به هم تعدی می‌کردند و سر و صدای بزرگتر راه می‌انداختند و به حکمیت و گاهی تشر فراشها سروصدای آنها خاموش می‌شد خبری نبود. بعدازظهر سر روضه‌خوانها باز می‌شد... دو سه ساعتی این روضه‌خوانی بی‌مستمع امتداد پیدا می‌کرد...

تکیه دو سه مدخل و مخرج داشت، همین که [واعظ می‌رفت] بلافاصله از سمت مدخلها نوای دستهٔ موزیک نظامی بلند می‌شد و موزیکانچی‌باشی در جلو و دستهٔ کامل‌العیار موزیک سلطنتی از دنبال وارد شده و نیمدوری به دور تخت وسط که محل نمایش تعزیه بود زده و در جای خود قرارگرفته و ساکت می‌شدند. بلافاصله از همان مدخل، دستهٔ نقاره‌چی با کرنا و دهل و طبل وارد شده و این دسته هم که لباسشان تقریباً لباس فراشی و آلات

نوازندگیشان مزیّن و قشنگ، حتی دهلهایی که زیربغل داشتند خاتم‌کاری بود آمده نیمدوری زده و در جای مخصوص خود قرار می‌گرفتند.
بعد چندین دستهٔ سینه‌زن با علم و نوحه‌خوان آمده دوری می‌زدند و روبه‌روی طاقنمای شاه توقفی کرده سینه‌ای زده و از در خارج می‌شدند...
[بعد دستهٔ سنگ‌زن کاشان با لباس متحدالشکل خود وارد می‌شدند] لباس آنها یک آرخالق‌الجه و یک شال کرمانی حمایل و کلاهی شبیه کلاه شاطرها بود و هر یک دو پارچه چوب هشت گوشه قطوری با تسمه به کف دستهای خود بسته بودند. نوحه‌خوان می‌خواند و اینها به جای پاضرب نوحه، چوبهای کفهای دست خود را به هم می‌زدند. وقتی جلو غرفهٔ شاه معمولاً توقف می‌کردند، نوحه سه ضربی می‌شد، کاشیها ضربهٔ اول را محاذی سینه و ضربهٔ دوم را محاذی سر و در ضربهٔ سوم خیزی برداشته و دو دست را بالای سر به هم می‌کوفتند و صدای گوشخراش زیلی از این تخته به هم‌زنی ایجاد می‌کردند...
آخر همه دستهٔ فراشها می‌آمدند. فراشهای شاهی هزار نفری می‌شد، تمام آنها با سرداری دبیت مشکی یخه حسنی و شلواری از همین پارچه و همین رنگ پوشیده، کلاه تخم‌مرغی که کلمهٔ فراش با خط ثلث از نقره بریده شده و به سمت راست بالای آن نصب بود. با فراشباشی **حاجب‌الدوله** و نایبان فراشخانه و یوزباشیان و پنجاه‌باشیان و دهباشیان خود در صفوف چهار پنج نفری از آنها مقابل غرفهٔ شاه ایستاده نوحه‌خوانی و سینه‌زنی می‌کردند. اگر شب بود نصف عدهٔ آنها هر یک لالهٔ فنری با کاسهٔ بلوری در دست داشتند که موقع بیرون رفتن، تنگ درز، دور تخت وسط می‌چیدند. این هم یکی از وسایل افزایش نور در تکیه بود که جوابگوی چراغهای طاقنماها می‌شد و تخت وسط را برای دیده شدن عملیات تعزیه روشن‌تر می‌کرد. نوحه‌ای که فراشها می‌خواندند این شعر بود:

جان را به فدای شهدا می‌کنم امروز
شه ناصر دین را دعا می‌کنم امروز

این عده چه از حیث عده و چه از حیث لباس و چه از حیث نظم، از همهٔ دسته‌ها بهتر بود، سینه‌زنی آنها هم طبیعی بود...
بعد از سینه‌زنها نوبت زنبورکچی‌ها که هر یک بر یک شتر سوار بوده زنبورک او به طور مورب در جلوش نصب بود می‌رسید که به عدهٔ صدنفری از یک درآمده از درِ دیگر خارج می‌شدند. بعد قاطرهای زیاد که بار هریک یک جفت

تجیر لوله کرده و وسط آن یک عرقچین چادر تاکرده و بالای هر یک یکنفر فراش نشسته‌بود، با عدهٔ‌زیادی بارهای یخدان‌مخمل و مفروشهای قالیچه‌ای آمده می‌گذشتند. بعد آبداری با خرجین مخمل زردوزی و قبل منقل که یراق و منقل آن نقره بود با یدکهای زیاد با زین و یراق مرصّع و زین‌پوشهای گلدوزی و زردوزی آمده‌ومی‌گذشتند. مخصوصاً اسب‌سواری‌شاه **جهان‌پیما** که دم آن را ارغوانی کرده بودند با زین و قاب طپانچه مرصّع و یراق طلای دانه‌نشان از همه زیباتر بود. همچنین عده‌ای نقاره‌چی با لباسهای قرمز بر شترها سوار شده دهل و طبل آنها جلو شترها بسته و سرنا و کرنا می‌زدند. آخر همه کالسکه لاکی شاه که دورهٔ بالای آن شبکهٔ مطلا داشت و هشت اسب سفید بسیار زیبا آن را می‌کشید، در حالی که عدهٔ زیادی سواران زرین کمر و غلامان کشیکخانه جلو و عقب آن بودند آمده دوری زده می‌گذشتند. در هنگامی که این تجملات سلطنتی می‌گذشت، دستهٔ موزیک نظامی مشغول نواختن مارشهای مختلف بود.

بعد از اندکی سکوت و سکون، بالاخره تعزیه‌خوانها وارد مجلس می‌شدند. **معین‌البکاء** با ریش پهن خرمایی که تمام سینهٔ او را پوشانده و لبادهٔ مشکی و عصای چوب آلبالوی سروته نقره و **ناظم‌البکاء** پسرش که او نیز جز ریش همه‌چیزش مثل پدر بود در جلو و دنبال آنها شبیه زنها و مردهایی که در تعزیه نقش داشتند، همه با لباس نقش خود در صفوف چهارنفری در حالتی که نوحه می‌خواندند وارد می‌شدند. هم‌آهنگی صدای زیر بچه و صدای بم مردها و قدم آهسته و آرام آنها، بر هیمنه و شکوه هیئت می‌افزود. در این وقت نوحه‌ای در دستگاه چهارگاه می‌خواندند به این قرار:

بزن چهچه بلبل بلبل — گل به گلستان آمد
بیا پیچان سنبل سنبل — نوبت بستان آمد
بنال ای عندلیب! — از داغ اکبر شب و روز
فغان کن ای قمری! — از هجر اصغر شب و روز

اینها دور تمامی به دور تخت زده و از پله‌های وسط که روبه‌روی غرفهٔ شاه بود بالا رفته و به امر و اشارهٔ معین‌البکاء هر یک در ناحیه‌ای از این تخت بزرگ بر صندلیهایی که روکش طلا داشت و قبلاً با رعایت تناسب با تعزیه این گوشه و آن گوشه گذاشته شده بود قرار گرفته و تعزیه شروع می‌شد.[۹۴۶]

---

۹۴۶. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۲۹۳ - ۲۹۷.

تخریب یک طبقه از تکیه

در زمان مظفرالدین‌شاه چون فشار پوشش چوبی موجب شکست طبقهٔ فوقانی آن گردیده بود و بیم آن می‌رفت که ناگهان سقف و بنا بر سر مردم فروریخته و فاجعه بیافریند، از یک طبقهٔ بنا صرفنظر و آن را خراب کردند. در همان زمان مظفرالدین‌شاه مهندس بتن فرانسوی را که در تهران به کار اشتغال داشت به فرنگ فرستاد و او ستونهای هلالی آهنی با خود به تهران آورد که تعداد نیم هلالیهای آن دوازده عدد بود و همهٔ آنها با پیچ و مهره به هم بسته شده با سیمهای فنردار آهنی نگاهداری می‌شدند و دیگر به پشت بندهای آجری در سقف حجره‌های تکیه احتیاجی نبود.[۹۴۷]

با گذشت ایام تکیه دولت رونق و اهمیت خود را از دست داد و سالها به صورت متروک باقی بود تا این که در سال ۱۳۲۵ خورشیدی برابر ۱۳۶۵ هـ.ق. به دستور عبدالحسین هژیر وزیر دارایی وقت آن را تخریب و بعدها فضای آن به محوطهٔ شمالی شعبهٔ بانک ملی بازار که روبه‌روی سبزه‌میدان قرار دارد افزوده شد.

● کاخ ابیض

این کاخ در سال ۱۳۰۸ هـ.ق. به امر ناصرالدین‌شاه در انتهای ضلع غربی باغ گلستان در محل سابق **کلاه‌فرنگی** یا **برج آقامحمدخانی** بنا گردید.

کاخ ابیض از نظر اصول معماری دارای خصایل معماری دوران صفویه، زندیه و اوایل قاجاریه نیست؛ زیرا در نتیجهٔ مسافرتهایی که ناصرالدین‌شاه به اروپا کرد گرایشی به معماری غربی پیدا کرد و طبعاً خواسته‌اند که بنایی به آن شیوه در تهران به وجود آورند و این کاخ نیز یکی از همان موارد است.

می‌گویند که ناصرالدین‌شاه خود نقشهٔ این کاخ را کشیده است. جبههٔ این بنا به طرف مشرق است. در عین این که نقشهٔ کاخ تقلیدی بوده است از نقشهٔ بناهای اروپایی، ولی

---

۹۴۷. ر.ک: دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۶۴؛ یحیی ذکاء، ص. ۲۹۴.

خواه‌ناخواه ازنظرکاشیکاری، جبههٔ بنا و ستونها یک‌ویژگیهایی ازمعماری‌ایرانی‌دارد.[۹۴۸]

دکتر فووریه در شرح عمارتهای باغ گلستان از این کاخ با عنوان «و عمارتی که به تازگی به سبک معماری عهد لویی شانزدهم در سمت مغرب ساخته شده است[۹۴۹]» نام برده و این امر می‌رساند که در آن هنگام هنوز نامی برای این کاخ در نظر گرفته نشده بود.

دوستعلی‌خان معیرالممالک درباره سبب احداث این عمارت می‌نویسد:

... سلطان عبدالحمید یک دست کامل اثاثه اطاق و چند پارچه قالی گرانبها بافت ترکیه برای ناصرالدین‌شاه هدیه فرستاد. چند پردهٔ نقاشی بزرگ با قابهای مجلل نیز سلاطین و ملکه‌های اروپا از شبیه خود که به قلم زبردست‌ترین نقاشان زمان نقش شده بود به شاه یادگار داده بودند. چون کاخها همه به زینتهای گوناگون آراسته و محلی شایسته برای نفایس مزبور نبود بنابراین شاه **قصر ابیض** را بنا نهاد و ابعاد تالار آن را برابر ابعاد بزرگترین قالی اهدایی سلطان عثمانی گرفت. چون بنا به پایان رسید فرش را در تالار گستردند و با آن اثاثه گرانبها زینتش کردند. پرده‌های نقاشی را با پردهٔ دیگری شبیه ناپلئون اول که خود او برای فتحعلی‌شاه فرستاده بود به دیوارها آویختند و بدین‌گونه تالاری باشکوه درخور پذیرایی شاهان به وجود آمد. روزی خود حضور داشتم که شاه به خزانه رفته نفایسی چند از آنجا برای تکمیل آرایش کاخ ابیض برگزید. اشیاء عبارت بود از قابی زرین به ابعاد نیم ذرع که تصویر پادشاهان هندوستان منقوش با مینا درون آن بود و نیز چند گلدان بزرگ از چینی **سور** و **باویر**.[۹۵۰]

آقای یحیی ذکاء درباره چگونگی نامگذاری این کاخ می‌نویسد:

چون ساختن بنای آن به انجام رسید به علت سفیدی رنگ نمای ساختمان که به شیوه بناهای قرن هیجدهم اروپا گچبری و نماسازی شده و پله‌ها و ازاره‌های سرسرای کاخ نیزاز مرمرسفید رگه‌دار بود **قصرابیض** نامیده‌شد.[۹۵۱]

این کاخ در حال حاضر محل موزهٔ مردم‌شناسی است.

---

۹۴۸. نقل از **هنر معماری در ایران**، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو تهران (برنامه دوم) «برنامه فرهنگ ایران زمین» هشتم خرداد ۱۳۵۵.

۹۴۹. ر.ک: ژوانس فووریه، ص. ۱۱۱.

۹۵۰. دوستعلی معیرالممالک، **گوشه‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۲.

۹۵۱. یحیی ذکاء ، ص. ۲۱۹.

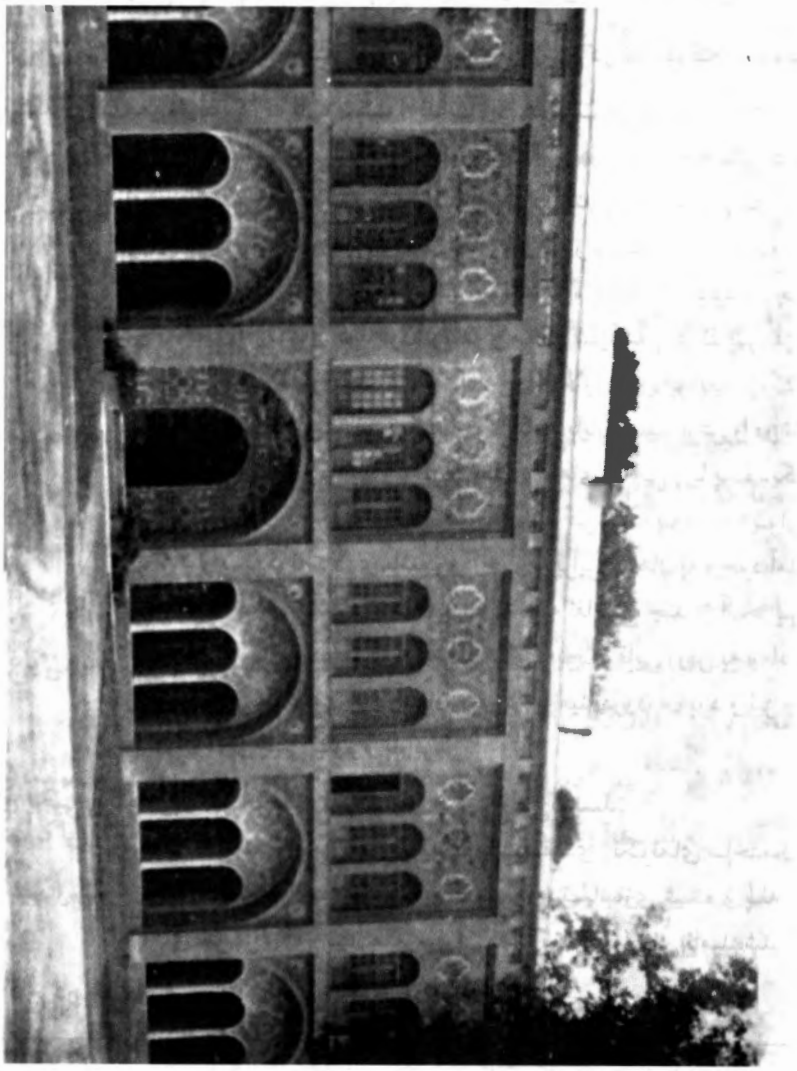

نمای غربی کاخ ابیض

● **عمارت گالری**

مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک در معرفی این عمارت می‌نویسد:

این عمارت را ناصرالدین‌شاه در سالهای آخر سلطنت بنا نهاد.
بنای مزبور در باغ ارگ سمت غربی حیاط زرگرخانه واقع بود و یکصد ذرع طول و دوازده ذرع عرض داشت. پرده‌های نقاشی قدیم و جدید از کارهای نقاشان ایرانی و فرنگی راکه در انبارهای دولتی در شرف پوسیدن بود پس از تعمیر و قاب کردن زیب دیوارهایش ساخته بودند. بیست و پنج چلچراغ دارای گل و برگ و خوشه میوه از بلور الوان از سقف آن آویخته شده بود. شبگاه چلچراغها در حال فروزش شکوه و جلوه‌ای خاص به تالار می‌بخشید.[۹۵۲]

● **باغ گلشن (میدان ارگ)**

به طوری که در نقشه‌های تهران قدیم ملاحظه می‌شود، در ابتدا درازای این میدان شرقی - غربی بوده و بعدها با ساختن عمارتهای جانب غربی و شرقی آن به صورت و ترکیب فعلی درآمده است.

در روزنامهٔ ایران در شرح **میدان ارگ** آمده است:

این میدان در عهد قدیم مثل یک صحرای بی‌نظم پُر گردوخاک و کثافات بوده، در سلطنت شاهنشاه مبرور محمدشاه غازی طاب ثراه دور این میدان را حجرات ساخته محل نشیمن توپچیان ساخلو طهران قرار داده بودند. بعد از احداث قنات جدید ناصری یک حوض و دریاچهٔ بزرگی وسط این میدان بنا شد که آبهای باغ و دیوانخانه مخصوص در آنجا فرو رفته از وسط این حوض بیرون می‌آید و بعد از آمدن این آب به میدان حکم شد دو طرف این حوض را ستونهای سنگی و محجرهای چوبی بسیار ممتاز قرار داده میان آنها را انواع درختها غرس کرده از سرو و کاج و اقسام میوه‌جات فرنگی و ایرانی و اصناف گلها کاشته حالا باغی است که کمتر این قسم باغ دیده شده است، به خصوص بعد از ساختن **میدان توپخانه جدید** که توپچی‌ها را به آنجا فرستادند این میدان کلیةً باغ بسیار تمیزی شد. بجز از وسط و اطراف

---

۹۵۲. دوستعلی معیرالممالک، **گوشه‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۲.

دریاچه که محل عبور و مرور مردم است دیگر راهی ندارد و کلاً باغی است در نهایت عظمت و طراوت و یک طرف این **باغ میدان** عمارت و بنای معتبر می‌باشد که **تلگرافخانه دولتی** است و علی‌الاتصال تلگرافچیان در این عمارت مشغول کار هستند. عمارت **نقاره‌خانهٔ دولتی** هم مشرف به این باغ است و محاذی سردر بزرگ واقع می‌باشد.[۹۵۳]

اعتمادالسلطنه در کتاب **المآثر والآثار** در شرح ابنیهٔ سال ۱۲۸۲ هـ.ق. درباره این باغ چنین نوشته است:

طرح و احیاء باغ مشهور به گلشن و حفر و احداث دریاچه مابین دو قسمت شرقی و غربی آن در بین میدان توپخانهٔ قدیم دارالخلافه و ایراد آب قنات خاصهٔ سرکاری در آن بحیره بعد از آن که از حیاض و ریاض دولتخانهٔ مبارکه می‌گذرد و از آنجا به حوض سبزه‌میدان و محلات شهر طهران عتیق جاری می‌گردد و در سطح تمام فضای این میدان از اطراف دریاچهٔ مستحدثه مزبوره به استثناء راه عبور و مرور، باغچه‌بندیها و درخت نشانیها و گلکاریها به طرزی جدید و طرحی بدیع نمودن در سنهٔ مزبوره که سال هیجدهم قمری است از جلوس ابد مأنوس...

و در تاریخ تألیف[۹۵۴] در قسمت مشرقی این باغ گرمخانه بلکه گلخانه ایجاد شده است و در سنهٔ آتیه تاریخ مزبور که نوزدهم قمری از جلوس همایون خواهد بود چون تشکیل میدان ارگ و طرح بحیرهٔ بزرگ در وسط و غرس باغ مذکور در دو سمت آن که در تاریخ تألیف از فرط آبادی و شادابی مصداق دو برگ سبز تواند بود یکجا اتمام یافت و نصب استوانهای سنگی به فاصلهٔ چهار ذرع و اقامهٔ محجّر چوبی در فواصل ستونها جمیعاً انجام گرفت.

محض حفظ چنین ساحت نظیف لطیف از عبرهٔ دواب و انعام خندق سمت شرقی ارگ را انباشتند و خیابانی تا دهنهٔ بازار ساختند و دروازه‌ای از سمت شمال خارج شهر قدیم به آن خیابان گشودند و خیابان مزبور را که بر پشت شمس‌العماره نیز می‌گذرد ناصریّه نامیدند.[۹۵۵]

---

۹۵۳. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۹۵۴. به شرحی که اعتمادالسلطنه می‌نویسد تألیف کتاب المآثر و الاثار از سال ۱۳۰۲ هـ.ق. آغاز و در ماه رجب ۱۳۰۶ هـ.ق. به پایان رسیده است. ر.ک: **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۶۲۴.

۹۵۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۷۰.

حوض میدان ارگ

مهندس میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدوله در خاطرات خود شرحی دربارهٔ حوض این میدان دارد که ذکر آن بی‌مناسبت نمی‌باشد:

روزی که حوض مذکور تمام شده بود و آب انداخته بودند در کنار حوض قدم می‌زدم، **محمدتقی‌خان معمارباشی** پدر محمدابراهیم‌خان را که بعداً وزیر نظام و حاکم تهران شد دیدم به دور حوض حرکت می‌کند و **استاد علی‌بابا معمار قمی** دنبال سرش یک تراز بسیار اعلی در دستش می‌باشد و معمارباشی به او فحش میدهد و به لهجهٔ ترکی می‌گوید: مردیکه من به تو اسباب فرنگی دادم که سنگ حوض را درست کار بگذاری، فردا که شاه می‌آید اگر ببیند سنگها پست و بلند است دستت را می‌برد پدرسوخته! و استاد علی‌بابا بیچاره می‌گوید: خان به‌کار بردن این اسباب را به من یاد بده تا من عمل کنم و اِلاّ سبک ایرانی **چشاب** گرفتن است که من گرفته‌ام غلط شده است. تقصیر بزرگی حوض است.

از این سئوال و جواب معمارباشی و معمار یک خندهٔ بی‌اختیار از من صادر شد. یک مرتبه معمارباشی برگشت با کمال تغیّر یک پدرسوخته هم به من گفت، که چرا به گفتهٔ او خندیدم. بنده هم که چندان بردبار نبودم گفتم خودت هستی. تو که نمی‌توانی و نمی‌دانی چرا از دیگران متوقع دانستن و توانستن می‌باشی. آقامعمارباشی از رد فحش من دمق گشته به تصور آن که مبادا من تبعهٔ خارجی باشم به تندی گفت مگر تو به‌کار بردن این اسباب را می‌دانی؟ گفتم البته که می‌دانم! گفت بیا به من نشان بده. گفتم به‌کار بردن این اسباب که سهل است، می‌توانم بدون این که سنگها را از جای خود حرکت بدهم یک میزان بکنم و سنگ‌تراشی را هم برعهده بگیرم. به من یک شِمشِهٔ بلند صاف و یک پرگار و یک مداد بده و اجرت هم با من بگذران فوراً دست به کار خواهم شد. خان معمارباشی از این مذاکرات من که قسمتی به ترکی و قسمتی به فارسی بود خیلی خوشحال گشته، دست مرا گرفت و به حجرهٔ جراح توپخانه که زیر **سردرب نقاره‌خانه** بود دعوت نمود و فوراً **غایب بیک** نام ترکمن نوکرش را احضار و امر نمود که یک دوری چلوکباب و یک خربزه و نان برای ناهار تهیه و به حجرهٔ جراح بیاورد...

به هرحال بعد از ناهار شِمشِه و مداد و پرگار و اسباب سنگتراشی حاضر شد و باز به من تکلیف کار کرد. گفتم اول به طور مقاطعه قطع مذاکره بکند تا

دست به کار کنم. پس از مذاکرات بسیار قرار شد ذرعی سه قران به من بدهند و پنج تومان هم نقد کارسازی دارند. غایب‌بیک پنج تومان (پنجاه قران) به دستمالم شمرد و من از جای جسته و با حضور خان قسمت حوض را تراز کردم و مداد کشیدم و با پرگار پست و بلندیها را معلوم کردم و دست به تیشهٔ سنگ‌تراشی برده مشغول گشتم. هم خان و هم استاد علی‌بابا مبهوت این زبردستی گشتند. بعدازظهر تا شام قریب چهار ذرع کار کردم و دوازده قران از پنج تومان ادا شده بود.

از حق نمی‌توان گذشت با این که اجرت دادن برای معمارباشی به قراری که جمعی می‌گفتند بسیار سخت بود اما دیدم که در کمال دلخوشی به من پول می‌داد. حساب پنج تومان روز چهارم تمام شد. باز با کمال میل و بدون این که من بخواهم حواله نمود و به من پرداخت شد. و روزی دو سه بار پیش من می‌آمد و خدا قوت بدهد می‌گفت و صحبتهای‌شیرین به ترکی می‌کرد...[۹۵۶]

میدان ارگ و عمارات دولتی

در فاصله سالهای ۱۲۹۶ ـ ۱۲۹۷ هـ.ق. میرزاحسین‌خان سپهسالار صدراعظم وقت برآن شد تا بناهای دور میدان را تخریب و برای وزارتخانه‌ها عمارات جدیدی بنا نماید. روایت ماجرا به نوشته ممتحن‌الدوله چنین است:

روزی فراشی از طرف مرحوم حسنعلی‌خان وزیر مختار سابق ایران در پاریس که در زمان صدارت مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان به مقام وزارت فواید عامه رسیده بود، به در خانهٔ من آمده اظهار داشت که مقام وزارت، شما را احضار فرمودند.

روز بعد من به خدمت وزیر رسیدم. پس از انجام تعارفات و ادای احترام به من اظهار نمود که جناب صدراعظم خیال دارند بناهای دور میدان ارگ را خراب نموده و به جای آنها برای هر یک از وزارتخانه‌ها ساختمان علی‌حده بسازند. چون شما از مدرسهٔ صنایع مرکزی و مدرسهٔ معماری پاریس بیرون آمده‌اید این کار به شما رجوع شده است و باید نقشه‌های ساختمانها را رسم نمایی و طرح طبقات فوقانی و تحتانی را کشیده و نما و نمایش ساختمان

---

۹۵۶. مهدی‌بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۱۷۱.

این وزارتخانه‌ها را به روی کاغذ بیاوری. به طوری جدی این فرمایشات و دستورالعملها را می‌گفت که من بجز اطاعت امر چاره‌ای نداشتم.
با این که تقریباً شش سال بود کتابی از علوم خوانده شده نگشوده و خیالی و نقشه‌ای به روی کاغذ در مورد طراحی بنا و ساختمان نکرده بودم، با این حال اظهار اطاعت نمودم و فردای آن روز کاغذ طراحی و اسباب نقشه‌کشی آماده نموده به محل ساختمان رفته مشغول نقشه‌برداری از میدان ارگ شدم و بعد در منزل طرح ساختمان وزارتخانه‌ها را روی نقشه رسم کردم و تقریباً سه ماه زحمت کشیده کار کردم.
... پس از سه ماه زحمت نقشه‌ها خاتمه یافت. آنها را به نظر وزیر فواید عامه رساندم و همان روز آنها را از نظر حضرت صدارت عظمی گذراند و بسیار مورد تمجیدات واقع گردید و برای اطمینان و مشورت از طراحی بنده سه نفر از مهندسین فرنگی: یکی **پیرسن صاحب** مهندس که طراح و آرشیتکت سفارت انگلیس و دومی **گاستگرخان** مهندس اتریشی که سالها داخل خدمت دولت ایران گشته و به لقب خانی سرافراز آمده بود و سومی **بهلر صاحب** مهندس فرانسوی که مستشار مهندسی نظام و از مدرسه دارالفنون پاریس بیرون آمده بود. همهٔ این مهندسین به وزارت فواید عامه دعوت گشتند و نقشه‌های بنده را با دقت کامل رسیدگی کرده بودند و نمی‌خواستند باور کنند که یک مهندس ایرانی آنها را کشیده است و تصدیق نمودند که این نقشه‌ها مثل طرح یکی از بناهای بسیار زیبا و عالی اروپا کشیده شده.
مرحوم حسنعلی‌خان نقشه‌ها را با آن مهندسین فرنگی به حضور حاجی میرزاحسین‌خان صدراعظم و بعد هم به پیشگاه ناصرالدین‌شاه بدون حضور من بردند.
به هرحال موردتوجه شاه قرار گرفت و در نتیجه به دویست تومان اضافه مواجب و پانصد تومان انعام نقد سرافراز آمدم و قرار شد که سال بعد پول و محل مخارج آن بنا را از عایدات معین نموده بسازند. افسوس که سال بعد مرحوم حاجی میرزاحسین‌خان از صدارت معزول گشت و دیگر صحبتی از ساختن وزارتخانه‌ها طبق طرح و نقشهٔ من به میان نیامد و بنده نتوانستم با مشاهدهٔ ساختمانها لذتی از سه ماه زحمتم ببرم.[۹۵۷]

---

۹۵۷. همان، ص. ۲۳۹ - ۳۴۱.

باغ گلشن کم‌کم به محیطی باصفا و نزهتگاه عمومی تبدیل شد. ناصرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر سوم فرنگستان چون موفق به انجام مراسم آش‌پزان که همه‌ساله در ییلاق صورت می‌گرفت نشده بود، تصمیم گرفت ترتیب این کار در باغ میدان ارگ داده شود. در شرح خاطرات دوشنبه ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ هـ.ق./۴ نوامبر ۱۸۸۹ م. چنین می‌نویسد:

به واسطهٔ سفر فرنگستان که رفته بودیم و آخر میزان [مهرماه] به طهران آمدیم نشد که آش ییلاقی معمول همه ساله را بپزیم، هرجا که فکر کردیم آش را بپزیم جایی به خاطرمان نرسید، کم مانده بود که بادمجان و سبزیهای خوب هم تمام شود، بالاخره قرار دادیم در باغ میدان آش مختصری پخته شود. سه دیگ آش و یک دیگ پلو و یک دیگ کوفته امروز که دوشنبه ۱۰ ربیع‌الاول است در باغ میدان بارگذارده مشغول پختن آش شدیم. قبل از ظهر قدری کار داشتیم کردیم، نهار را در اطاق برلیان خوردیم، بعد از نهار هم توی حیاط با امین‌السلطان، نایب‌السلطنه، صاحب اختیار قدری حرف زدیم و بعد رفتیم باغ میدان سر آش، آفتاب گردانی زده بودند، اسباب آش مثل همیشه حاضر بود، منتها خیلی کمتر بود، پیشخدمتها آمدند نشستند چغندر خورد کردند، امین‌السلطان زعفران سایید، امین‌الملک کمک کرد، محمدصادق، پسرش بودند، ساز زدند، اسماعیل بزاز بود، رقاصش بود، رقصید، اسماعیل بزاز کارهای خنده‌دار کرد، جمعیت پیشخدمت و فراش خلوت متفرقه زیاد بودند، عکس انداختند، همان آش بود و شگون به عمل آمد، سالها پیش هزار تومان خرجش می‌شد، امسال با همه جهت چهل و هفت تومان خرج شد. عکس که انداختند و قدری که آنجا نشستیم آمدیم باغ خودمان، وقت غروب رفتیم سر آش، پخته حاضر بود. قُرق شد، با حرم رفتیم سر آش، امین‌اقدس آمد، جست روی اجاق، بنا کرد آش را به هم زدن، عزیزالسلطان با فراشهایش آمدند، تمام زنها آمدند، شلوغ شد، ما هم نشستیم روی صندلی، انیس‌الدوله آمد...

خلاصه شلوغ شد، بنا کردند آش را به کشیدن و خوردن، هرکس یک گله نشست و بنا کرد به آش خوردن، عزیزالسلطان آش کشیده و شروع کرد به خوردن، کنیزها خودشان دست می‌کردند توی دیگ، آش را داغ می‌کشیدند و می‌خوردند، آش خوشمزه خوبی پخته خورده شد، خیلی بامزه بود، تا

غروب آنجا بودیم، غروب آمدیم اطاق برلیان، شام را زنانه آنجا خورده، پلو، کوفته، آش را هم آنجا آورده خوردیم...[۹۵۸]

● **سردر نقاره‌خانه**

در جنوب میدان ارگ یا باغ گلشن عمارتی وجود داشت که نقاره‌چیها بر بالای آن به نقاره‌زنی می‌پرداختند و به همین سبب نیز این عمارت به **سردر نقاره‌خانه** مشهور شد. مرحوم عبدالله مستوفی درباره **نقاره‌زنی** می‌نویسد:

... در ادوار سابق که آلات موزیک نظامی اروپایی هنوز به ایران نیامده بود، نقاره موزیک نظامی را انجام می‌داد. این همان بوق و کوسی است که فردوسی در شرح جنگهای باستانی ایران از آن یاد نموده است. در ایران از زمان قدیم معمول بوده است که در طلوع و غروب آفتاب، نوازندگان این موسیقی وطنی در محل مرتفعی به دور هم گرد می‌آمدند و بوق و کوس و کرنا و دهل خود را به صدا درمی‌آوردند و با نوازندگی خود خورشید و روشنایی آن را استقبال و بدرقه می‌کردند و در مواقع رزم هم با آلات موسیقی خود که سنگینهای آن را پشت شتر می‌بستند، در میدانهای جنگ به‌نواهای مهیج خود سلحشوران را به شجاعت می‌آوردند و کوچهای منزل به منزل اسباب گرمی پیادگان و سواران بودند.[۹۵۹]

مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز در شرحی دراین‌باره می‌نویسد:

در سردر نقاره‌خانه که در میدان ارگ واقع بود سه نوبت طبل می‌زدند. غروب آفتاب نقاره می‌کوبیدند آنگاه، یک ساعت از شب گذشته طبل **خبردار** را می‌زدند و طبال در حین زدن به دور خود می‌چرخید که صدا به تمام شهر برسد. ساعت دو طبل **برچین** را می‌زدند که کسبه شروع به برچیدن بساط و بستن دکانها می‌نمودند. ساعت سه طبل **بگیر و ببند** را زده شیپور ارگ را می‌کشیدند و درها بسته می‌شد.[۹۶۰]

---

۹۵۸. ناصرالدین قاجار، شاه ایران، **روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگستان (کتاب سوم)**، ص. ۱۴۴ - ۱۴۵.

۹۵۹. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۲۰.

۹۶۰. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۲۵.

ساکنان تهران به دیدن مراسم نقاره‌زنی علاقه خاصی داشتند. ارنست اورسول دراین‌باره نوشته است:

> عصرها میدان شاه پُر از جمعیت کثیری می‌شد، که برای شنیدن کنسرت عجیبی به نام موسیقی هزارساله، که نوعی شامگاه شاهانه بود و احتمالاً مبنای آن از پادشاهان زردشتی سرچشمه می‌گرفت، سرودست می‌شکستند. یک ساعت و نیم پیش از غروب آفتاب، یک دسته ارکستر نظامی، با نی‌لبک‌ها و طبل‌ها در وسط میدان مستقر می‌شدند. در همین موقع دستهٔ دیگری مجهز به شیپورهایی با ابعاد بسیار بزرگ، در جایگاه مخصوص نقاره‌خانه جا می‌گرفت. آنگاه طوفانی از نواهای مختلف در میدان شاه بلند می‌شد که طنین آن حتی در محلات دوردست نیز شنیده می‌شد. شروع آهنگ، ملایم و غم‌انگیز بود، رفته‌رفته اندوهناکتر و دلخراش‌تر می‌شد، تا این که در کمال تأثر و ناامیدی به پایان می‌رسید: طبلها آهنگ عزا می‌نواختند. کرناها هق‌هق گریه می‌کردند. نی‌ها می‌نالیدند و شیپورها غرش عجیبی داشتند. بالاخره همهٔ این هیاهو و ناله‌های عجیب، درست در آن لحظه‌ای که خورشید - نماد معروف ایران - پشت کوههای البرز، از چشمها ناپدید می‌شد، به فریاد شکوه‌آمیز تکان‌دهنده‌ای تبدیل و بلافاصله خاموش می‌گردید.[۹۶۱]

نقاره‌چی‌ها دارای حقوق و مواجب رسمی بودند، در هنگام استقرار مشروطیت حقوق و مواجب آنها را قطع کردند، اما آنها استقامت به خرج داده و پایداری کردند تا دوباره حقوق برای آنها برقرار گردید. شرح ماجرا را مرحوم عبدالله مستوفی این‌گونه روایت کرده است:

> وقتی که مشروطه تازه به ایران آمده بود، بعضی مشروطه‌چیها که در تظاهر تجددطلبی بیمزگی و تصور می‌کردند که آنچه قدیمی است باید از بین برود، پاپی نقاره‌خانه هم شدند و چندین ماه به این بدبختها که جز برپا داشتن رسم دیرین مملکت و استقبال و بدرقه فرد کامل نورانیت گناهی نداشتند، حقوق ندادند. ولی این آقایان که حقاً باید آنها را بعد از این واقعه آقایان نامید، از دم در نرفتند و صبحها و عصرها و حتی در شبهای رمضان کار خود را بی‌گرفتن

---

۹۶۱. ارنست اورسول، ص. ۱۲۳.

حقوق انجام دادند. آنها که در این بی‌مزگیها خیلی دوآتشه بودند و حرارت به خرج می‌دادند، برای نقاره‌چیها پیغام فرستادند که عبث به خود زحمت می‌دهید و باد به سرنا و کرنا می‌کنید، دیگر نه در گذشته و نه در آینده حقوقی نخواهید داشت! آقایان جواب گفتند ما برای افتخار و احیای رسم دیرین مشغول کاریم و از کسی هم حقوق نمی‌خواهیم، اگر به ایوان سردر ارگ که محل نوازندگی ماست احتیاج دارید، بگویید راه‌پلهٔ آن را تیغه کنند تا ما در نزد وجدان خود آسوده باشیم و اِلاّ تا این راه را نبسته‌اید، ما از کار خود دست برنمی‌داریم. خلاصه این که همین مقاومت چندماههٔ آنها سبب شد که بعدها قدری عقل به کلّه‌ها برگشت و این شورهای بی‌نمک دست از بیمزگی برداشتند، برای آنها حقوق برقرار کردند.[۹۶۲]

● پرکردن خندقهای ارگ سلطنتی تهران

در سال ۱۲۸۴ هـ.ق. هم‌زمان با توسعه شهر تهران به دستور ناصرالدین‌شاه خندقهای عمیق اطراف ارگ را پر کرده و در جای آن خیابانهای جلیل‌آباد، جبه‌خانه، ناصریه و میدان توپخانهٔ جدید را احداث نمودند.

۱. خیابان جلیل‌آباد

نخستین خندق ارگ که انباشته و به خیابان تبدیل شد، خندق غربی ارگ و حدفاصل این محله با محلهٔ سنگلج بود. خیابان جدید جلیل‌آباد نامیده شد اما دلیل نامگذاری آن به این اسم به درستی روشن نیست. آقای یحیی ذکاء دراین‌باره می‌نویسد:

«... معلوم نیست که جلیل‌آباد از نظر انتساب به جلیل نامی است و یا به علت وقوع خیابان در جنب ارگ سلطنتی به این نام تفخیمی نامیده شده است.»[۹۶۳]

مرحوم حجت بلاغی به نقل از مجلهٔ اخبار هفته دربارهٔ این خیابان چنین نوشته‌است:

---

۹۶۲. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۲۰.

۹۶۳. یحیی ذکاء، ص. ۳۷۴.

خیابان جلیل‌آباد منسوبست به جلیل‌خان[۹۶۴] که فرزندانش در قزاقخانه بودند و نام آن به **خیابان خیام** تبدیل شده است...
دو طرف این خیابان جوی بوده و درختهای بسیار کهن تنومند در طرفین آن سایه‌افکن بود. در شرق این خیابان دیوار بلند قورخانه دیده می‌شد که آنجا محل ساختن ترقه و فشفشه و خمپاره و موشک و غیره بود.[۹۶۵]

محلهٔ ارگ به این خیابان توسط خیابان درب اندرون راه داشت.[۹۶۶]

خیابان جلیل‌آباد که امروز قسمتی از خیابان خیام را تشکیل می‌دهد از جنوب به خیابان جبه‌خانه و از شمال به خیابان مریضخانه محدود می‌شد. مرحوم جعفر شهری دربارهٔ این خیابان می‌نویسد:

خیابان جلیل‌آباد خیابان باریک و پرپیچ و خم و هولناکی بود که بقایای آن از طرف شمال تکهٔ خیابان مقابل اداره پست مرکزی است. این خیابان از خیابان باغشاه شروع می‌شد تا چهارراه گلوبندک و از آنجا به صورت کوچه پس کوچه‌های کج و معوج به میدان پاقاپق می‌رسید.
این خیابان محل اجتماع دزدان، اراذل و اوباش محلهٔ سنگلج که شبها رهگذران را لخت می‌کردند و جای قمار روزانهٔ قزاقهای قزاقخانه بود.[۹۶۷]

بعدها در این خیابان لوطی قنبر مؤسسه‌ای برای کرایه الاغ و قاطر ایجاد کرد و کسانی که می‌خواستند به شمیران یا گردشگاههای اطراف تهران بروند از آنجا الاغ و قاطر کرایه می‌کردند.

در طرف غرب این خیابان کنار جوی آب عده‌ای درویش، شاهدانه کاشته بودند و از آن حشیش تهیه می‌کردند و در عصرهای بهار و تابستان و پاییز در قهوه‌خانه و یا به عبارتی حشیش‌خانهٔ آنجا برای علاقه‌مندان آن بساطی می‌گستردند.[۹۶۸]

---

۹۶۴. مرحوم اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات خود از میرزاجلیل وزیر امین اقدس نام می‌برد. شاید مباشرت ایجاد خیابان غربی ارگ به این شخص محول گردیده و به همین جهت به خیابان جلیل‌آباد مشهور شده باشد. ر.ک: **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۹۷۸.

۹۶۵. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۲ (ط) ص. ۱۰۰ - ۱۰۱.

۹۶۶. ر.ک: **نقشه دارالخلافهٔ ناصری طهران.**

۹۶۷. جعفر شهری‌باف، ص. ۳۷.

۹۶۸. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (ط) ۱۰۱.

۲. خیابان جبّه‌خانه

پس از انباشتن خندق جنوبی ارگ خیابانی احداث شد که از تقاطع چهارراه گلوبندک تا تقاطع خیابان ناصریه امتداد داشت. در ضلع شمالی این خیابان که اکنون جزیی از خیابان پانزده خرداد (بوذرجمهری سابق) است، جبّه‌خانهٔ دولتی، دوستاق‌خانه (زندان) و در جنوبی تکیه دولت، و در ضلع جنوبی آن دهانه‌های بازار و سبزه‌میدان قرار داشت.

۳. خیابان ناصریه

به طوری که در پیش اشاره شد در سال ۱۲۸۱ هـ.ق. خندق شرقی ارگ را با خاک پر کردند و بر روی آن خیابانی را احداث کردند که از میدان توپخانه تا تقاطع خیابان جبّه‌خانه امتداد داشت. به نوشتهٔ روزنامهٔ ایران این خیابان تا سال ۱۲۸۹ هـ.ق. هنوز به پایان نرسیده بود:

> چون مراتب اهتمام امین‌حضور خازن صرف جیب همایون در خدمات محوّلهٔ به او عموماً و در نظم عمارات دولتی ییلاقی خصوصاً کاملاً معروض خاکپای مبارک افتاد به موجب دستخط آفتاب نقط مبارک مراقبت و مواظبت **خیابان ناصری** جنب شمس‌العماره و اتمام امر بنایی و تکمیل غرس آن خیابان را به عهده معزی‌الیه واگذار فرمودند که از روی سلیقه و دقت با کمال امتیاز و اختصاص نظمی کامل در امر خیابان ناصری بدهد.[۹۶۹]

بنابه گزارش دیگر روزنامهٔ ایران، این خیابان در سال ۱۲۹۴ هـ.ق. یکی از بهترین و زیباترین خیابانهای تهران بوده است:

> خیابان شمس‌العماره بهترین بناها و بهترین کوچه‌های طهران می‌باشد. این کوچه یک دروازه از آخر باغ و عمارت بادگیر و شمس‌العماره دارد که اغلب اوقات اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه خلدالله ملکه و سلطانه از این در سوار شده به تفرج می‌روند. طول این کوچه هزاروپانصد ذرع می‌شود و عرضش بیست الی سی ذرع است. طرفین کوچه درختهای میوه‌دار و چنار و غیره

---

۹۶۹. روزنامه ایران، ش. ۸۸ چهاردهم صفر ۱۲۸۹.

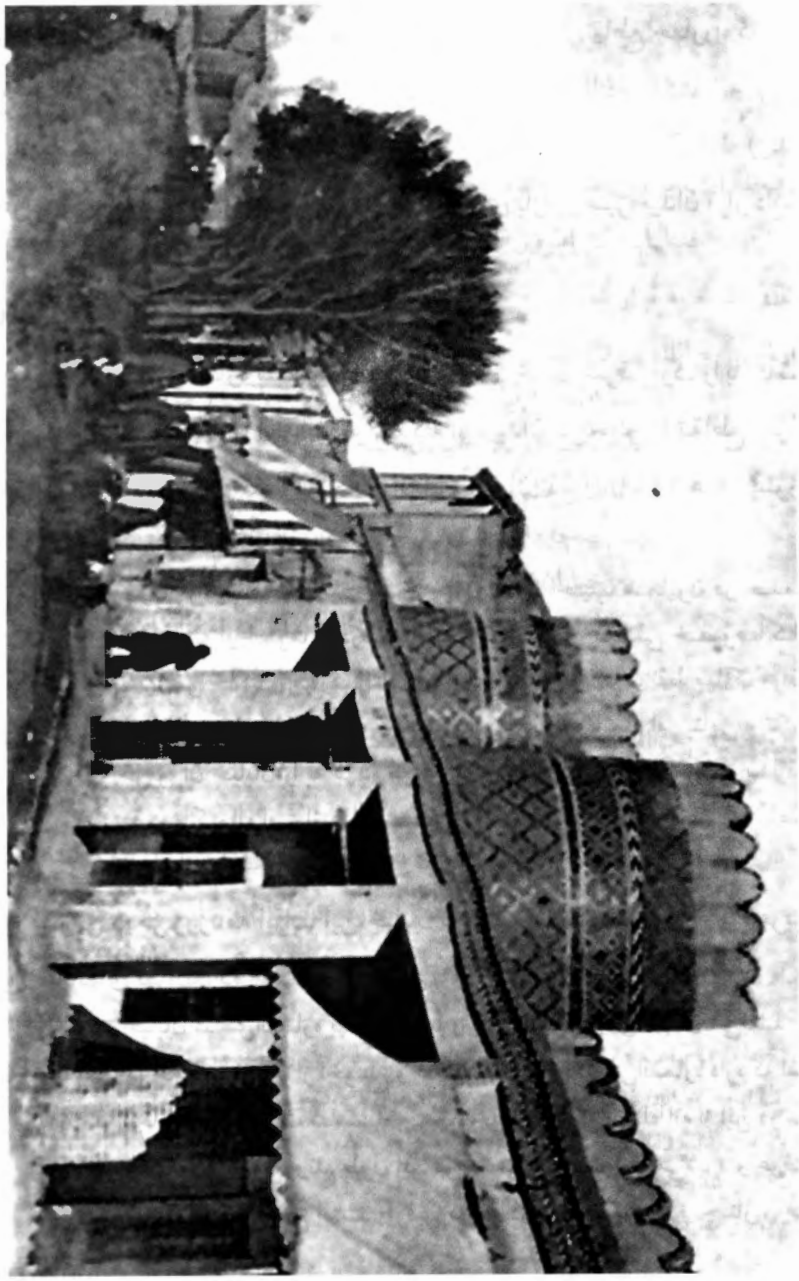

خیابان جبه‌خانه

کاشته‌اند و محجرها و سیمها دارد وسط کوچه محل عبور کالسکه و سواره و جنبین محل عبور پیاده است و چراغهای چودنی در طرفین نصب است که همه‌شب روشن می‌باشد و صبح و عصر محل گردشگاه عامه است، و از هر طبقه مردم در آنجا الی سه ساعت از شب رفته مشغول گردش هستند. طرف راست کوچه دکاکین و خانه‌های مردم است و طرف چپ دیوار قلعه ارگ، در آخر منتهی می‌شود به سر در و درب مدرسه مبارکه دارالفنون و آن طرف سردر عمارتی است که تازه بنا نهاده‌اند.

... آخر این کوچه می‌رسد به دروازهٔ بسیار عالی و ممتازی که بنایی است بسیار خوب و همه از کاشیهای بسیار ممتاز ساخته شده و منتهی می‌شود به میدان توپخانه جدید.[۹۷۰]

اعتمادالسلطنه دربارهٔ سردر شمس‌العماره و میدان مقابل آن می‌نویسد:

و دیگر باب عالی است که در مبتدای خیابان شمس‌العماره روسوی مشرق و مشتمل بر سردری نغز به طرازی طرفه پرداخته شده و سطوح چهار بدن و سقف آن تماماً آیینهٔ سنگ فرنگ است و در محاذات این عتبهٔ عالیه همین ایام که مؤلف به تبییض مسودّات مشغول است[۹۷۱] از نو میدانی پرداختند و در دو سمت شرقی و شمالی حجرات عالی ساختند و این میدان زیاده از حد بیان بر صفای شهر افزود و در دکه‌ها و حجراتی که به اطراف دارد صنف زرگرها و نقاشان جا گرفته‌اند و در وسط آن حوضی است مدوّر با آب دایم جاری و از چهار سمت باغچه‌های گلکاری و به هر عصر در آنجا دو دسته موزیکانچی حسب‌المقرر مشغول نواختن و اندوه پرداختن می‌باشند.[۹۷۲]

به طوری که ارنست اورسول نوشته است ورود مردم به خیابانهای شمس‌العماره و الماسیه آزاد بوده ولی مأموران انتظامی در حفظ نظم و امنیت این دو خیابان مراقبت بیشتری می‌کردند.[۹۷۳]

---

۹۷۰. همان، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

۹۷۱. حدود ۱۳۰۶ هـ.ق.

۹۷۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۸ .

۹۷۳. ر.ک: ارنست اورسول، ص. ۱۴۹.

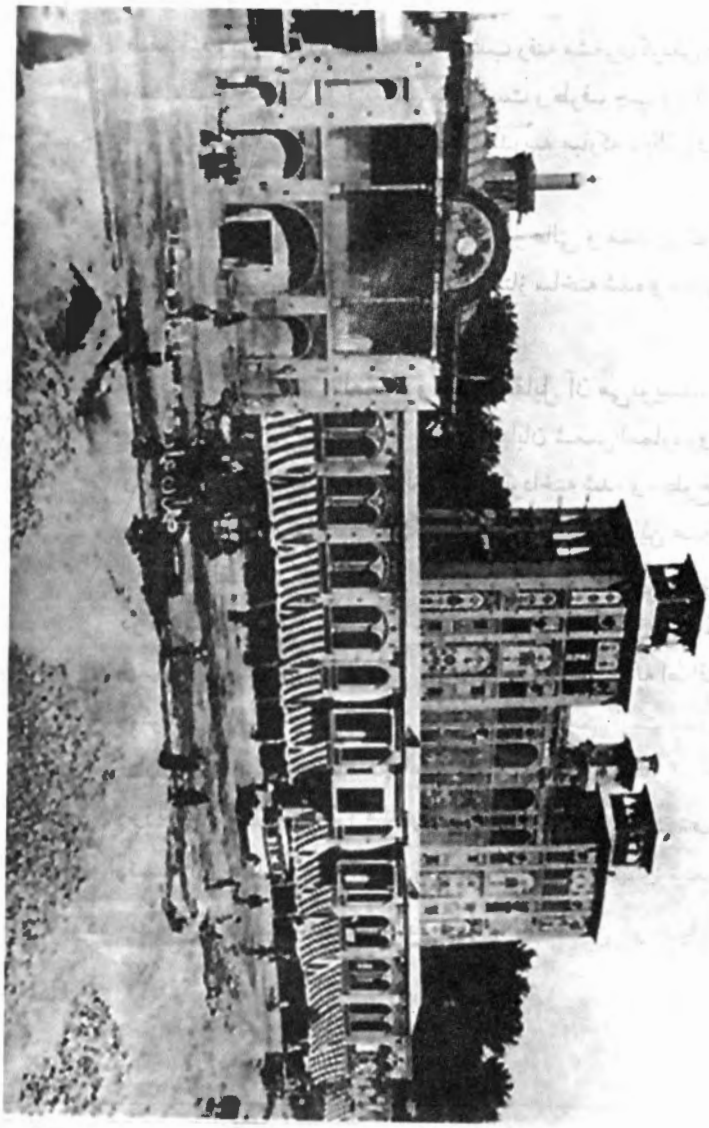

نمای عمارت شمس‌العماره از خیابان ناصریه

● کوچه‌ها و خیابانهای ارگ سلطنتی تهران

شبکهٔ ارتباطی محلهٔ ارگ از چند کوچه و خیابان تشکیل می‌شد که مهمترین آنها عبارت بودند از خیابان ارگ (نایب‌السلطنه)، خیابان الماسیه (باب همایون)، خیابان درب اندرون، خیابان نایب‌السلطنه، کوچه پشت قورخانه، کوچه انبار غله و...

الف. خیابان ارگ (نایب‌السلطنه)

این خیابان میدان ارگ را به خیابان شرقی و غربی نایب‌السلطنه متصل می‌کرد. روزنامهٔ ایران در شرح این خیابان و بناهای آن نوشته است:

> دیگر از کوچه‌های معروف کوچه‌ای است که ابتدا می‌شود از طرف شمالی باغ میدان و منتهی می‌شود به کوچهٔ باب همایون. ابتدای این کوچه طرف یسار عمارت دفتر استیفاست که جناب وزیر دفتر و مستوفیان عظام در آن می‌نشینند و طرف دست راست کوچه دیوار عمارات دولتی و عمارات نواب اشرف والا نایب‌السلطنه امیرکبیر می‌باشد.
>
> نیز طرف دست چپ انبار توپخانه است که قریب چهارصد عراده توپ از هر جور در آن انبار در نهایت تمیزی چیده شده است. بعد از آن انبارهای ذخیره گندم دیوانی است و همیشه بیست هزار خروار گندم در اینجا موجود است. بعد از آن اصطبل خاصه است که اسبان خاصه را در آنجا نگاه می‌دارند. بعد از آن باغ و عمارت اطاق نظام است که صاحبمنصبان نظامی و لشکرنویسان و وزیر لشکر در آنجا می‌نشینند. هفته [ای] دو مرتبه هم جناب اشرف سپهسالار اعظم به این عمارت می‌آیند و خزانهٔ نظامی در این عمارت است. مواجب و جیرهٔ قشون در این باغ و عمارت داده می‌شود. یک طرف این باغ به کوچه نگاه می‌کند. محجر گذاشته‌اند عابرین کوچه باغ و عمارت را تماشا می‌کنند. عرض این کوچه زیاد است و هر شب با فانوسها روشن می‌باشد. بعد به عمارت دیوانخانه که جناب وزیر عدلیه و اجزای دیوانخانه می‌نشینند می‌رسد. دارالطباعهٔ دولتی هم در اینجا واقع است.[۹۷۴] این خیابان در حال حاضر داور نام دارد.

---

۹۷۴. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۳۱۸ نهم ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

ب. خیابان الماسیه (باب همایون)

خیابان درب اندرون و نایب‌السلطنه به وسیلهٔ این خیابان به میدان توپخانه مرتبط می‌گردید. روزنامهٔ ایران درباره این خیابان و بناهای واقع در آن می‌نویسد:

... کوچه‌ای است معروف به باب همایون، دری از حرمخانه دارد که اغلب اوقات سواری و تفریح اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه دام ملکه از آن در بیرون آمده سوار می‌شوند، و سردری دارد معروف به **سردر الماسیه**. طول این کوچه نزدیک به هزار ذرع می‌شود الی دروازه که داخل میدان توپخانهٔ جدید می‌گردد و این دروازه سردری دارد بسیاربسیار عالی و از بناهای معروف است از کاشیکاری و غیره.

در جنبین این کوچه همه درختهای سایه‌دار خوب غرس شده است و محجر گذاشته سیم کشیده‌اند. عرض کوچه پانزده الی بیست ذرع است، دکاکین و خانه‌های خوب در طرفین کوچه است. طرف دست راست کوچه [ای] دارد که به مدرسه نظامی می‌رود و همهٔ کوچه سنگ‌فرش است و هر شب با چراغ روشن می‌باشد. در دست چپ جلوخان و سردر قورخانه و انبار دولتی است در نهایت تزیین بنا شده و در محوطهٔ قورخانه، حیاط و باغ خوب و حوضهای آب است. این کوچه منتهی می‌شود به میدان توپخانه.[۹۷۵]

● **عمارت سردر باب همایون**

این عمارت را مرحوم محمدرحیم‌خان علاءالدوله امیرنظام فراشباشی در سال ۱۲۸۸ هـ.ق. بنا کرد. روزنامهٔ ایران دراین‌باره نوشته است:

علاءالدوله از وقتی که علاوه بر منصب نسقچی‌باشی به منصب فراشباشی سرافراز شده به توسط معزّی‌الیه بعضی عمارات دیوانی ساخته شده، من‌جمله خیابان دروازه دولت و دری که موسوم به **باب همایون** است و خلوت صندوقخانه است که در عمارت خاصه سلطنتی واقع است. الحق بنایی که به توسط علاءالدوله می‌شود از هر حیث ممتاز و سزاوار هرگونه تمجید است و خاطر مبارک از این بابت کمال خرسندی را دارد و محض بروز مرحمت دربارهٔ علاءالدوله روز جمعه غرّه به عمارتی که در خلوت

---

۹۷۵. همانجا

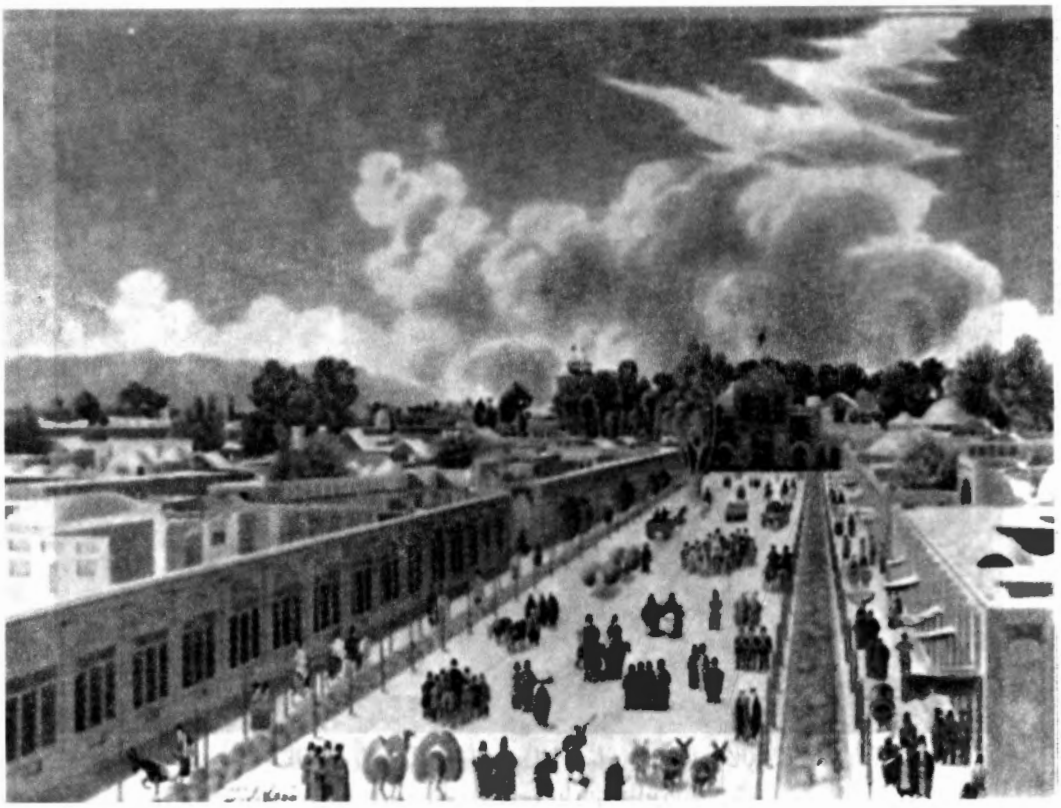

نقاشی آبرنگ خیابان الماسیه ۱۲۸۸ هـ.ق.

اثر محمودخان ملک‌الشعرا

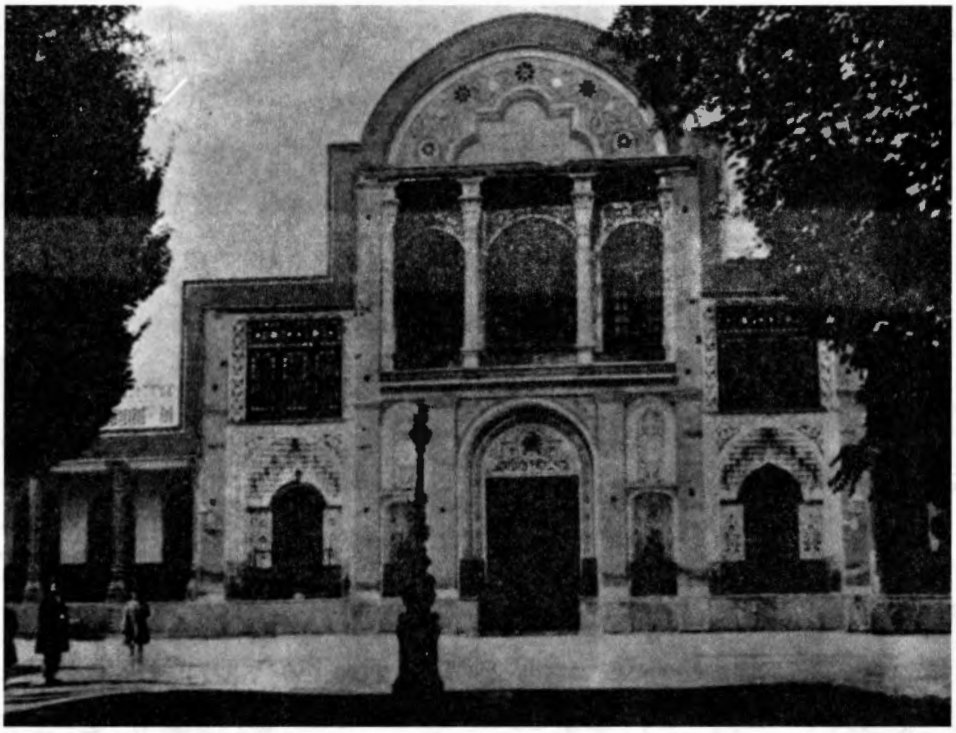

عمارت سردر الماسیه یا باب همایون

صندوقخانه ساخته شده به جهت تماشا تشریف‌فرما شدند. علاوه بر خوش وضعی عمارت اسباب بسیار خوب و ممتاز در تالار و اطاقها گذاشته شده بود که زیاده از حد سبب تمجید شد.[۹۷۶]

آقای یحیی ذکاء در معرفی این بنا که در حدود سال ۱۳۱۰ ش. ویران شد می‌نویسد:
بنایی بود دوطبقه که در وسط طبقه اول در بزرگی قرار داشت با طاق هلالی که در روی آن علامت شیروخورشید و تزیینات دیگر با کاشی رنگین نقش و نصب گردیده بود. در دو طرف آن، طاقنماها و درگاهیهای مزیّن به کاشی دیده می‌شد و در داخل درگاهیها در روی سکوهای سنگی، دو مجسمه فلزی مشعل به دست وجود داشت. بعد از آن دو اطاق قرار گرفته بود که بالای درهای آنها با مقرنسهای گچی بسیار زیبا زینت یافته بود و محل بیتوته و استراحت دربانها یا به اصطلاح آن روز قاپوچیها بود.
پس از قسمت اصلی سردر، دو رشته ایوان ستون‌دار و اطاقهای کم ارتفاع در دو سمت سردر ساخته بودند که مخصوص قراولان و نگهبانان عمارات سلطنتی بود.
قسمت پایین دیوارها و سکوها و درگاهیهای طبقه اول، تماماً با تخته‌سنگهای حجاری هرّه‌سازی شده بود.
در طبقه دوم سردر، در قسمت بالای در و طاقنماها، تالار وسیعی با سه دهنه ارسی مشبک هلالی و ایوانی با دو ستون گچی فتیله‌ای یا مارپیچی و دو نیم ستون، ساخته بودند و جبههٔ ایوان و تالار را تاج هلالی بزرگ با پیچکها و گلهای مشبک و نیم ترنج گچ‌بری شده زینت می‌داد.
در بالای اطاقهای طبقه اول، دو اطاق گوشواره یا بالاخانه وجود داشت که نور آنها از ارسیهای سه دری مشبک با شیشه‌های رنگین و آینه‌کاری شده تأمین می‌گردید.[۹۷۷]

● دروازه دولت

خیابان باب همایون به طرف میدان توپخانه دروازه‌ای داشت که آن نیز از بناهای محمدرحیم‌خان علاءالدوله بود.

---

۹۷۶. روزنامهٔ ایران، ش. ۶۶ ششم ذیقعده ۱۲۸۸.
۹۷۷. یحیی ذکاء، ص. ۳۳۸.

این دروازه به مناسبت این که در محل دروازهٔ قدیمی افغانها که دروازه دولت خوانده می‌شد احداث گردید به همان نام معروف بود.[۹۷۸] روزنامهٔ ایران درباره چگونگی ساخت درهای این دروازه می‌نویسد:

> دروازهٔ جدید خیابان دولت که بسیار بزرگ و مرتفع ساخته شده است. حسب‌الامرالاعلی مقرر فرمودند با چدن ریخته شود، یک جفت آن را که جنبین دروازه است از چدن ریخته‌اند. یکپارچه بودن و خوبی آن محل تعجب و تماشاست و تاکنون در ایران این قسم چدن‌ریزی دیده نشده بود و این اول نتیجه‌ای است از نتایج چرخ بخار.[۹۷۹]

ج. خیابان درب اندرون

این خیابان در حدفاصل خیابان باب همایون و ناصریه قرار داشت و به واسطهٔ این که دری از اندرون یا حرمخانهٔ سلطنتی به آن باز می‌شد به این نام مشهور بود.

در دورهٔ احمدشاه قاجار **خیابان احمدی** نامیده شد.[۹۸۰] بناهای اندرونی کاخ گلستان تا حدود سال ۱۳۳۸ ش. موجود بود. در آن سال آن عمارتها را خراب کردند و به جای آن بناهای وزارت دارایی را احداث نمودند.

امتداد خیابان درب اندرون حدفاصل خیابان باب همایون و جلیل‌آباد، خیابان نایب‌السلطنه نام داشت.

در دورهٔ پهلوی سراسر این خیابان را به نام جهانگیرخان شیرازی مؤسس و مدیر روزنامهٔ صوراسرافیل که خود نیز به همین لقب مشهور و معروف است و در دورهٔ استبداد صغیر به امر محمدعلی‌شاه به شهادت رسید، **خیابان صوراسرافیل** نامگذاری کردند.

---

۹۷۸. ر.ک: همان، ص. ۳۳۹.

۹۷۹. **روزنامهٔ ایران**، ش. ۱۷ پانزدهم ربیع‌الاول ۱۲۸۸.

۹۸۰. نقل از **هنر معماری در ایران**، سخنرانی محمدتقی مصطفوی، رادیو تهران (برنامه دوم) «برنامهٔ فرهنگ ایران زمین» پانزدهم خرداد ۱۳۵۵.

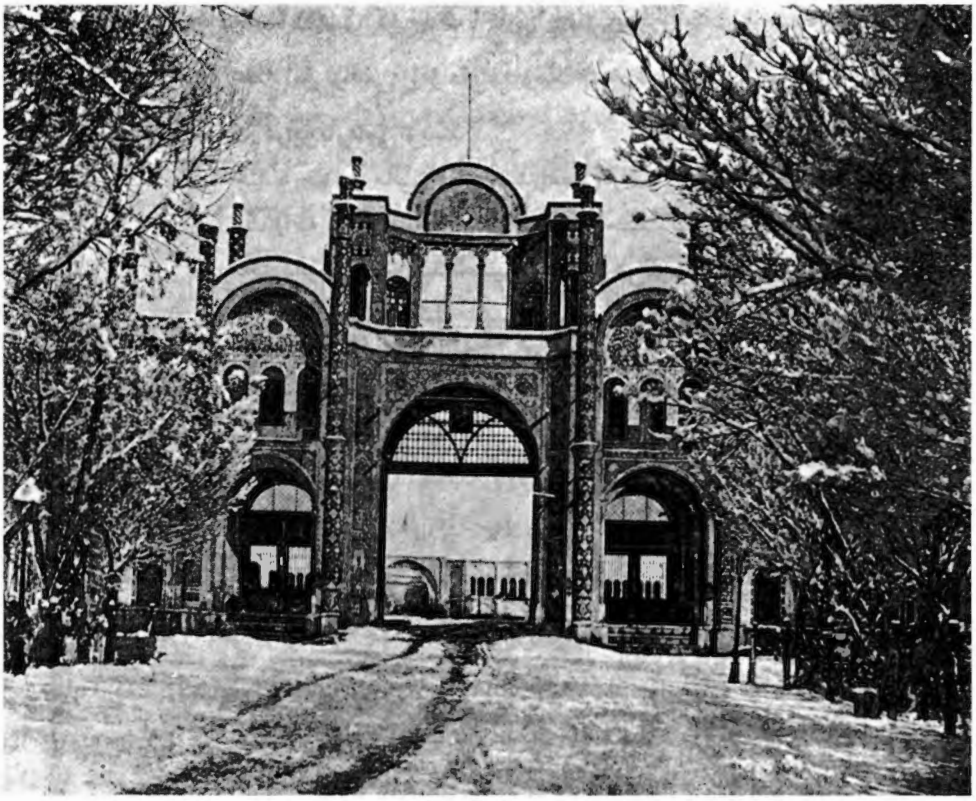

دروازه دولت

● اجارهٔ اراضی مجهول‌المالک ارگ تهران

از آنجا که بعضی از اراضی ارگ سلطنتی تهران مجهول‌المالک بود به حسب قانون شرع شاهان قاجار به جهت حلیّت نماز افراد در این اراضی آن را از مجتهدین اجاره می‌کردند. در سال ۱۲۷۲ هـ.ق. که مدت اجاره اراضی مزبور منقضی شده بود حسب دستور شاه، صدراعظم این اراضی را از مجتهد زمان شیخ عبدالحسین تهرانی اجاره کرد. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه دراین‌باره می‌نویسد:

جناب جلالت مآب مُعظّم [صدراعظم] اراضی و بیوتات و عمارات دیوانی ارگ را که مجهولةالحال است کلاً برای حلیّت نماز و اباحهٔ مکان از جناب مجتهدالزّمان شیخ عبدالحسین اجاره شرعی نمودند که برای جمیع مسلمین و مؤمنین حلیّت داشته باشد که هرکس در هر جا از عمارات و بیوتات دیوانی ارگ هر وقت خواسته باشد نماز کند بر او مباح و حلال باشد و به جهت اطلاع کافهٔ مسلمین نوشتن و اخبار این فقره لازم بود.[۹۸۱]

● قنات ناصری

با ایجاد ابنیه جدید و توسعه فضای سبز باغهای گلستان آب قنات مهرگرد کفاف نیاز این مجموعه را نمی‌کرد، بدین‌جهت ناصرالدین‌شاه دستور داد قنات جدیدی احداث نمایند که ویژگیهایی نیز داشت. روزنامهٔ دولت علیه ایران دراین‌باره می‌نویسد:

در سوابق ایام عمارات باغ سلطانی که غالباً محل جلوس سلطنت است بی‌قرینه بود و تالار بلور و گلستان و تالار موسوم به الماس در یک جنب واقع شده بود. سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی نظر به استقامت سلیقهٔ ملوکانه امر و مقرر فرمودند که به نوعی پسندیده و طرزی گزیده فضایی که در دلگشایی و وسعت و دلپذیری و نزهت نظیر همان جنت معمور باشد به آن منضم‌نمایند که اغلب جاها متوازی و متقابل باشند و حسب‌الامرالاقدس الاعلی مهندسین و معماران کامل و گماشتگان دیوانی در تأسیس بناهای جدیده از قبیل تالار خروجی و بادگیر و بلورخانه و صورتخانه و اسلحه‌خانه اهتمام تمام نموده به دستورالعمل آرای همایون هر یک از عمارات مزبوره

---

۹۸۱. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، ش. ۲۶۱ بیست و دوم جمادی‌الاول ۱۲۷۲.

را به نوعی که شایسته جلوس و نظرگاه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است انجام و اتمام دادند. و چون آبی هم که سابقاً در آن عمارات جاری بود فقط آب **قنات مهرگرد** بود امر قَدَر قَدْر ملوکانه به شرف نفاذ مقرون گردیده که قناتی جدید حفر و احداث نمایند. از یمن طالع همایون و برکت توجه روزافزون ازین **قنات ناصریه** مقدار چهار سنگ آب جاری گردیده و محض این که در هیچ مکان آب این قنات مبارک به خاک و خاشاک مخلوط نشود امر و مقرر فرمودند که آب قنات مزبور را در همه جا از زیرزمین جاری دارند که ابتداءً در عمارات مبارکات ملوکانه آشکار شود و به طرزی مجرای آب را در غالب یورتهای عمارات ملوکانه و اطراف باغ سلطانی و حوضهای بزرگ و کوچک قرار دادند که در هر یک از جهات عمارات ملوکانه از حوضها و انهار در فوران و جریان است و از روی کمال مرحمت ملوکانه که در حق عامّهٔ خلایق دارند امر و مقرر فرمودند که آب مزبور را بعد از سیراب نمودن تمام عمارات و باغ سلطانی به بعضی محلات شهر که در ایام سابقه از جهت بی‌آبی بایر و غیرمسکون بوده و بر سکنهٔ آنجا به صعوبت و سختی می‌گذشت جاری و ساری نمایند، و به ظهور این مرحمت اهالی این محلات حیات ثانوی یافته و در آبادی بیوت و حمامات و خانات و غیره کوشش و به این وسایط یک ثلث از ولایت آباد و غالب اراضی که به جهت بی‌آبی به خرابی رسیده و به قیمت نازله ذرعی یک تومان و پنجهزار بیع و شری می‌شد به جهت جریان این آب قیمت آن به دو تومان و بیست و پنج هزار رسیده است و مردم در عین خوشوقتی به شکرگزاریها و دعای دولت ابدمدّت اعلیحضرت‌شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه اشتغال ورزیدند.[۹۸۲]

قنات ناصریه وقفنامه‌ای نیز داشت که ترتیب جاری شدن آب آن را به محلات شهر مشخص می‌کرد. لسان‌الملک سپهر خلاصهٔ وقفنامه قنات ناصریه را که به فرمان ناصرالدین‌شاه نوشته شده چنین ضبط کرده است:

همانا در این اوان قنات مسمی به ناصریهٔ دولتخانه که از جانب غربی دارالخلافه احداث و جاری شده بدین موجب وقفنامه مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم و مدار آن بر هفت شبانه‌روز است که عبارت از چهارده طاق باشد.

---

۹۸۲. **روزنامهٔ دولت علیه ایران**، ش. ۵۷۹ هجدهم رجب ۱۲۸۲.

و دو شبانه‌روز خاص مسجد و مدرسه جدیدالبنا که به سعی جناب شیخ عبدالحسین به انجام رسید و حمام جدیدالبنیان شخص دوم ایران میرزا کاظم‌خان نظام‌الملک و جملهٔ بیوت اغنیا و فقرای محلهٔ موسم به محلهٔ بازار و گذر ملک‌آباد و عباس‌آباد است و متولی آن شیخ عبدالحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نشیمن داشته باشد خواهد بود و به عدل و داد در آن محله تقسیم خواهد داد.

و یک شبانه‌روز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانهٔ فرخ‌خان امین‌الملک و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و به کوچه غریبان نامیده می‌شود خواهد بود و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزادهٔ او شیخ محمد می‌باشد و از پس ایشان آن کس که امام جماعت مسجدجامع است.

و یک شبانه‌روز خاص گذر موسوم به هفت تن است و تولیت آن مفوض به حاجی ملاعلی کنی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن گذر متولی خواهد بود.

و یک شبانه‌روز به تولیت آقاسیدصادق مجتهد طباطبایی و اطلاع حاجی علی‌خان حاجب‌الدوله به مساجد و خانه‌های مسلمین که ساکن محلهٔ سنگلج‌اند و خاصه خانهٔ حاجب‌الدوله جاری خواهد شد. و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود.

دو شبانه‌روز از جمله هفت شبانه‌روز مخصوص ساکنین ارگ مبارکهٔ سلطانی و باغهای پادشاهی و مریضخانهٔ دولتی خواهد بود. و به حکم شهریار تاجدار و صوابدید پیشکار دربار تقسیم خواهد شد و صیغهٔ صحیحهٔ شرعیه در محضر حاکم شرع شریف به تفصیل مقرّره و مشروحه جاری و واقع گردید و تولیت کل به عهدهٔ پادشاه عصر مقرّر شد.

و آن قنات مزبوره را جز بدین مصارف مشروحه تحریم ابدی دادیم و از مصب مزارع و حدایق و اراضی ممنوع فرمودیم. مقرّر می‌فرماییم که اخلاف این سلسلهٔ جلیله و سلاطین مستقله مستقبله شرایط مقررهٔ مشروحه [را] مستدام دارند و در حضرت خداوند نیکنام باشند و به سبب تغییر و تبدیل ملعون و مغبون نشوند.[۹۸۳]

---

۹۸۳. محمدتقی‌بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶.

● **حفاظت ارگ سلطنتی تهران**

در مورد چگونگی حفاظت کاخهای ارگ سلطنتی تهران در ماه ربیع‌الاول سال ۱۲۹۵ هـ.ق. حسب‌الامر، میرزاابراهیم‌خان امین‌السلطان کتابچه‌ای به نام دستورالعمل قراولان عمارات مبارکه تدوین نمود که ناصرالدین‌شاه آن را ملاحظه و صفحهٔ اول آن را امضاء کرده است. میرزاحسین‌خان مشیرالدوله (سپهسالار) نیز در صفحهٔ آخر این کتابچه اجرای آن را ابلاغ به مهر خود ممهور کرده است:[۹۸۴]

دستورالعمل قراولان دوره عمارات مبارکه که باید فوج ششم اقبال ابوابجمعی مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه[۹۸۵] قراول باشند و به طوری که در این کتابچه محل قراولان معین شده است می‌بایست مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه قراول را گذاشته بعد از تقسیم قراولان کتابچهٔ اسامی قراول را به اسم نوشته از صاحب‌منصبان التزام پابه مهر بگیرند که این دستورالعمل را معمول بدارند. مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه باید در کشیک‌خانهٔ پهلوی اعلی قاپو منزل کرده شب و روز در منزل خود حاضر بوده سوای سرکشی قراولان به جایی نباید بروند و به احدی آشنایی و آمیزش نکرده جمیع حواس خود را جمع امورات قراولان نموده که خدمات مرجوعه با کمال انتظام به انجام رسیده عیب و نقصی در امورات قراولی پیدا نشود.

روزها منزل مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه در زیر اعلی‌قاپو باید باشد، از صبح تا وقت غروب باید آنجا حاضر بود مشغول خدمات و امورات قراولان باید باشند.

همه‌روزه روزی دو مرتبه خود مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه به دورهٔ عمارات رفته به قراولان سرزده آنچه لازمهٔ سفارشات است به صاحب‌منصبان نموده که کمال آراستگی قراولان مشغول خدمت باشند. هیچوقت قادر نباشد از خدمت غفلت [کند].

سرهنگ باید روزی دومرتبه روز و شب به سرکشی قراولان رفته روزنامچهٔ قراولان را نوشته به جهت سرتیپ فرستاده که همیشه سرتیپ از حال کل قراولان مطلع بوده باشد.

---

۹۸۴. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان (ضمیمه روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۵۵)، ص. ۲۲۶ - ۲۲۷ ضمیمه.

۹۸۵. محمدباقرخان دارای القاب شجاع‌السلطنه - سردار اکرم - امیرنظام و سردار کل، پسر محمدخان امیرتومان و داماد علی‌اصغرخان امین‌السلطان بود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۳۰۳.

بعد از گزارش نمودن مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه، سرهنگ و دو نفر یاور هم باید به قراولان سرزده حالت قراولان را به هر طوری که دیده‌اند روزنامه نوشته نزد سرتیپ بفرستد که در ۲۴ ساعت شب و روز متصل صاحب‌منصبان در سر قراول حاضر باشند که قراول نتواند از خدمت خود غفلت بکند یا آن‌که از قاعدهٔ نظامی خارج بشوند.

منزل سرهنگ باید در باب همایون بوده پنجاه نفر سرباز در آنجا قراول باشند. این پنجاه نفر در محل معین تفنگ خود را چاتمه کرده، مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه قرار بدهند هر سه ساعت قراول عوض بشوند.

تک قراول که همیشه باید با لباس نظامی و تفنگ در سر چاتمه و قراولی خود همیشه در حرکت بوده تا مادامی که در سر قراولی ایستاده است تفنگ خود را برزمین نگذارند. هرگاه سرهنگ و یاور و سلاطین و نایبان و وکیلها و سرجوخه‌ها ببینند که قراول تفنگ را بر زمین گذاشته است یا این که لباس نظامی را از خود خارج نموده به مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه اطلاع داده باید تنبیه نظامی در حق این قراول به عمل بیاورند. سایر قراولان باب همایون همیشه باید لباس پوشیده در منزل معیّن خود حاضر باشند.

یک نفر سلطان و یک نفر نایب هم در سر این پنجاه نفر قراول باید باشند که شب و روز در سر قراولان به جایی نرفته مشغول خدمت ونظم قراولان بوده باشد که عیب و نقصی پیدا نشود.

باب همایون : سرهنگ - سلطان - نایب اول - قراولان

۵۰ ۵۳

درب دروازه دولت یک نفر یاور و یک نفر نایب و پنجاه نفر سرباز قراول بوده شب و روز حاضر خدمت باشند. تکلیف قراولان این است. به طوری که دستورالعمل به قراولان باب همایون داده شده است این قراولان هم باید به عمل بیاورند.

دروازه دولت : یاور - نایب - سرباز

۵۰ ۵۲

به جهت جلوخان درب اندرون بزرگ یک نفر نایب اول و پانزده سرباز باید قراول بوده این یک نفر نایب همیشه در سر قراولان حاضر بوده نگذارد قراولان دقیقه‌ای غفلت [کنند].

جلوخان درب اندرون : نایب - سرباز

۱۶ ۱۵

هرگاه کسی بخواهد به درب اندرون جهت شغلی برود این نایب درب اندرون باید مراتب را به مقرب‌الخاقان آغاباشی اطلاع بدهد، هرگاه اذن دادند راه بدهد و الا مرخص نیست احدی را بگذارند به آنجا عبور نماید.

درب اندرون مرحومه مهدعلیا طاب ثراها : وکیل - سرباز

۱۷ ۱۶

درب عکاسخانه یک نفر نایب دوم و دو چاتمه سرباز باید قراول بوده همیشه حاضر خدمت باشند.

درب عکاسخانه : سرجوخه - سرباز

۱۷ ۱۶

درب شمس‌العماره[۹۸۶] : سلطان - سرباز

[۲۱] ۲۰

تخته پل قدیمی مرحوم میرزاآقاخان : وکیل - سرباز

۱۵ ۱۴

پشت باغ مرحومهٔ جنت مکان مهدعلیا طاب ثراه یک نفر بیکزاده با ده نفر سرباز باید قراول بوده این صاحب‌منصبان شب و روز باید در سر خدمت خود حاضر باشند.

[پشت باغ مهدعلیا] : بیکزاده - سرباز

۱۱ ۱۰

درب عکاسخانه سمت شمس‌العماره : سرجوخه - سرباز

۱۵ ۱۴

پشت زین‌دارخانه : وکیل - سرباز

۱۵ ۱۴

---

۹۸۶. لازم به ذکر است که در کتابچه تعداد ۲۴ نفر ذکر گردیده که رقم آن اصلاح شد.

پشت عمارت بادگیر : وکیل - سرجوخه - سرباز

۱۸ ۲۰

درب تکیه و جلوخان تکیه: نایب - سرباز

۲۰ [۲۱]

دروازهٔ جدید سمت خیابان یکنفر سلطان و بیست نفر سرباز باید قراول باشد. این سلطان شب و روز حاضر خدمت بوده هیچوقت غفلت نباید داشته باشد. این دروازه باید صندوقه شده روی صندوقه راکاه گل نمود که دیگر باز نشود

دروازه جدید: سلطان - سرباز

۲۰ ۲۱

پشت بام انبار[۹۸۷] که سمت خانهٔ نواب حاجی سیف‌الدوله است:

۲۶

نایب اول - وکیل - سرباز

۲۴

این نایب که در سر این قراولان است باید خیلی مواظبت داشته باشد که شب و روز قراولان در سر چاتمه حاضر بوده مابقی قراولان لباس پوشیده همیشه حاضر باشند. یکنفر وکیل قدیمی با عرضه در سر قراولان باید باشد که به نوبه به سرکشی این قراولان رفته قراول غفلت نکند.

انبار فراشخانه : سلطان - نایب - سرباز

۵۰ ۵۲

زیر نقاره‌خانه دری که به جهت بازارچه است باید قفل شده بسته شود و صندوقه شده رویش راکاه گل نمایند. دو چاتمه قراول در شب این دروازه قراول باشند. زیر نقاره‌خانه یک نفر یاور و یک نفر نایب اول با پنجاه نفر سرباز قراول بوده این پنجاه نفر تفنگ خود را چاتمه کرده قراول ایستاده مابقی سربازان همیشه حاضر خدمت بوده باشند.

---

۹۸۷. زندان واقع در جنوب شرقی ارگ.

دو چاتمه قراول از پنجاه نفر زیر نقاره‌خانه شب و روز در پشت بام دو سمت نقاره‌خانه باید قراول باشند. این یاور همیشه شب و روز مواظبت به امورات دو چاتمه قراول باید داشته باشد.

زیرنقاره‌خانه : یاور - نایب - سرباز

۵۰ ۵۲

انبار توپخانهٔ مبارکه که متصل است به تلگرافخانه با پشت بام دفتر مبارکه یک نفر نایب اول با عرضه کاردان با ۲۰ نفر سرباز باید قراول بوده در شش محل چاتمه بگذارند. تک قراول همیشه در سر چاتمه حاضر مابقی قراولان شب و روز باید حاضر باشند.
در درب انبار توپخانه قراول توپچی حاضر بود و مداخله در انبار با ادارهٔ توپخانه است قراول فوج باید حفظ خارج از انبار را بنماید.

انبار توپخانه : نایب - سرباز

۲۰ ۲۱

در انبار توپخانهٔ قدیم یک نفر وکیل و یک نفر سرجوخه با چهار نفر سرباز باید علاوه بر قراولان توپخانه قراول بوده با کمال انتظام مشغول خدمت باشند.

درب انبار توپخانه قدیم : وکیل - سرجوخه - سرباز

۴ ۶

درب اصطبل مبارکه درب دیوانخانه نیز هست. یک نفر سلطان با هشت نفر سرباز باید قراول بوده، زرگرخانه هم مخصوصاً سپرده به‌همین سلطان است.

درب دیوانخانه : سلطان - سرباز

۸ ۹

اصطبل مبارکه نایب با ۳۰ نفر سرباز باید قراول بوده، این قراولان می‌بایست از دستهٔ همین سلطانی که قراول درب دیوانخانه هستند باشند که این سلطان همیشه به قراولان اصطبل مبارکه سرکشی نموده که قراولان منتظم باشند. سرهنگ و یاور هم همه روزه و همه شبه باید به قراولان سرزده روزنامهٔ حالت این سی نفر را نوشته نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه بفرستند.

اصطبل مبارکه: نایب - سرباز

۳۰ ۳۱

درب دیوانخانهٔ حضرت والا نایب‌السلطنه یک نفر نایب و شانزده سرباز باید قراول باشند بدون کسر.

درب دیوانخانه : نایب - سرباز

۱۶ ۱۷

انبار گندم یک نفر بیکزاده یا یک نفر نایب دوم با ۲۰ سرباز قراول لازم است.

انبار گندم : بیکزاده یا نایب دوم - سرباز

۲۰ ۲۱

مخزن یک نفر نایب با ۲۰ نفر سرباز قراول باید باشند. یاور شبها که به سرکشی قراولان می‌رود مخصوصاً این قراولان سرکشی نموده که شب و روز قراولان در سر خدمت مرجوعه حاضر بوده از خدمت غفلت نورزند.

مخزن : نایب - سرباز

۲۰ ۲۱

اطاق نظام یک نفر سلطان با ۳۰ سرباز باید قراول باشند این یک نفر سلطان باید از سلاطین قدیمی باعرضهٔ کاردان بوده و محبوس و غیره که به دست او سپرده می‌شود خیلی منظم و با قاعده نگاهداری کند.
چهار چاتمه قراول که لازم است باید درب درها بگذارد. هر چاتمه یک نفر وکیل و یا یک نفر سرجوخه قرار بدهد که پهلوی قراولان باشند نگذارند گدا و متفرقه داخل اطاق نظام بشود.

اطاق نظام : سلطان - سرباز

۳۰ ۳۱

دیوانخانه عدلیه اعظم یک نفر نایب با ۲۰ نفر سرباز قراول بوده که همیشه سرهنگ و یاور باید به این قراولان سرکشی نموده امورات قراولان منظم باشد.

دیوانخانه : نایب - سرباز

۲۰ ۲۱

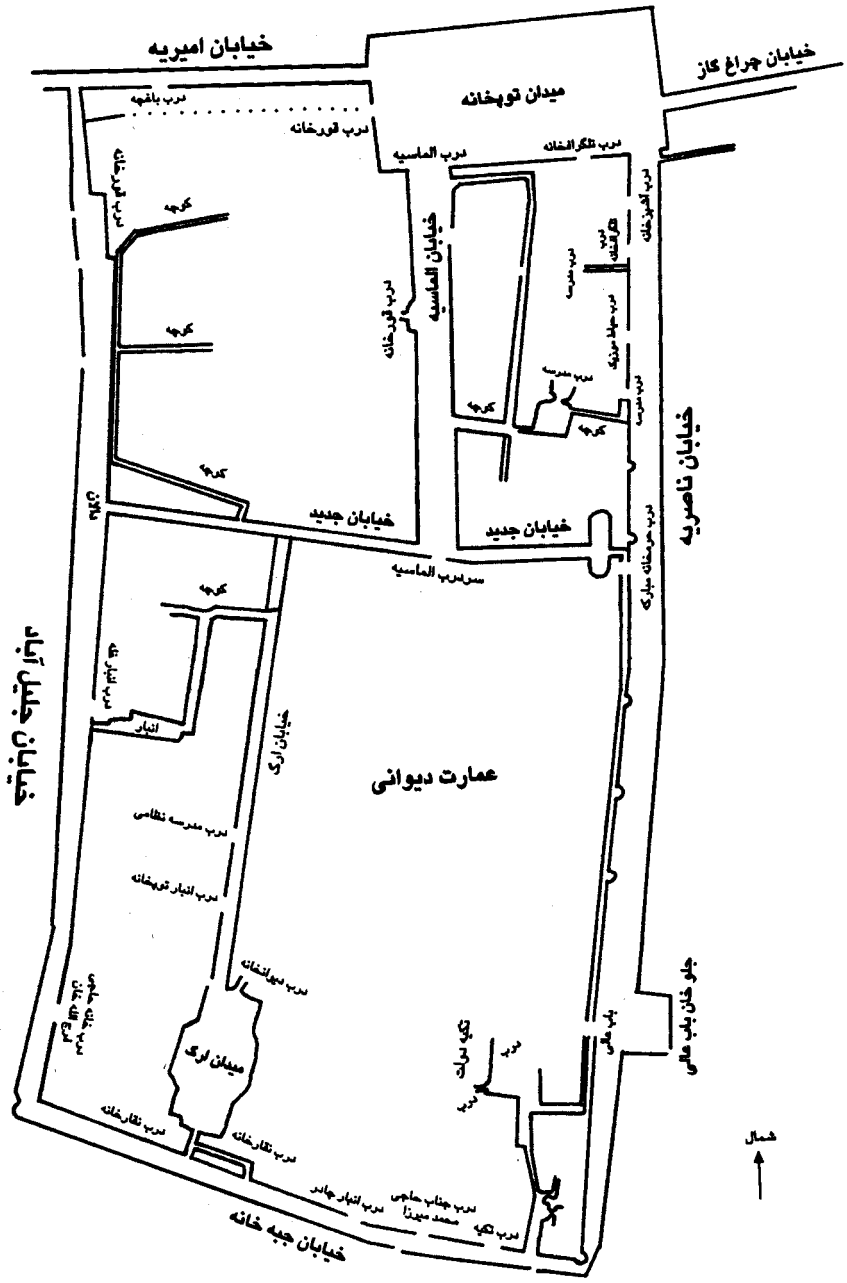

نقشه محوطه کاخهای سلطنتی گلستان ۱۲۹۵ هـ.ق.

جلوخان دیوانخانه عدلیه اعظم یک نفر وکیل با چهار نفر سرباز باید قراول باشند.

جلوخان [دیوانخانه عدلیه] : وکیل - سرباز
۴ ۵

سرکوچه مقرب‌الخاقان ادیب‌الملک که سمت حمام معزی می‌رود یک نفر بیکزاده با ده نفر سرباز باید قراول بوده، این صاحب‌منصب شب و روز در سر قراولان باید حاضر بوده خاصه شبها سرهنگ و یاورها که به سرکشی قراولان دوره می‌روند باید خیلی مواظبت به این قراول بنمایند.

کوچهٔ مقرب‌الخاقان ادیب‌الملک : نایب - سرباز
۱۰ ۱۱

مجمع‌الصنایع دو چاتمه سرباز باید قراول بوده صاحب‌منصب باب همایون همیشه مواظب این قراولان بوده [باشد].

مجمع‌الصنایع
۹

معلم خانه یک نفر صاحب‌منصب با بیست نفر سرباز قراول باید بوده و در شب و روز دو مرتبه به سرکشی این قراولان رفته که قراولان با کمال نظم مشغول خدمت بوده باشند.

معلم خانه : نایب - سرباز
۲۰ ۲۱

دروازهٔ ناصریه یک نفر سلطان با سی نفر سرباز باید قراول بوده و تفنگ خود را چاتمه کرده شب و روز این قراولان کلاه و لباس پوشیده در منزل حاضر بوده به جایی نباید بروند. سلطان هر روزه باید روزنامه این دروازه را نوشته نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه بفرستد.

دروازه ناصریه : سلطان - سرباز
۳۰ ۳۱

قورخانهٔ مبارکه در این مدت بیست نفر قراول داشت این قراولان خیلی کم بوده یک نفر سلطان با هفتاد سرباز باید قراول قورخانه مبارک شود. این سربازان همیشه با کمال آراستگی با لباس نظامی حاضر بوده تک قراول در سر چاتمه حاضر، مابقی در منزل خود حاضر باشند. سرهنگ بر سبیل استمرار روزی دومرتبه به قورخانه رفته به قراولان سرکشی بکند، بعد از رفتن به قورخانه سلطان را خواسته فرمان بدهد که این قراولان را حاضر نمایند، قراولان که حاضر شدند باید سان ببینند تا معلوم شود قراولان همگی حاضر خدمت بوده‌اند یا بعضی‌ها به شهر یا جاهای دیگر رفته‌اند. بعد از دیدن سان هرگاه یک نفر از قراولان حاضر نباشد باید آن سلطان تنبیه نظامی بشود. خود مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه هر هفته دو مرتبه سان قراولان را بی‌خبر باید در سر چاتمهٔ خود دیده که صاحب‌منصبان رسم سرباز مرخص نمودن را به کلی از میان خودشان برداشته احدی قدرت نداشته باشد یک نفر قراول را مرخص بکند، یا آن که فرمان بفرستد. حق قراولان این است که شب و روز در سر چاتمهٔ خود حاضر بوده [باشند].

قورخانه مبارکه : سلطان - سرباز

۷۰ ۷۱

در اعلی‌قاپو که روزها باید خود مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه آنجا منزل نموده همیشه حاضر باشند. دو نفر سلطان با دو نفر نایب و دویست نفر سرباز باید قراول بوده تفنگ خود را چاتمه نموده قراول در سر چاتمه حاضر بوده و مابقی سربازان شب و روز در آنجا حاضر باشند. یک نفر از این قراولان مرخص نیستند به جایی بروند همیشه لباس پوشیده در منزل معیّنه حاضر بوده که هرگاه سرتیپ یا سرهنگ بدون خبر حاضرباشی بکنند تمامی این قراولان از منزل بیرون آمده سر تفنگ رفته به طوری که یک نفر کم و کسر نباشد و کلاً حاضر باشند.

اعلی قاپو[۹۸۸] : سلطان - نایب - سرباز

۲۰۰ ۲ ۲ ۲۰۴

۹۸۸. در اصل ۲۰۰ نفر ذکر شده است.

به جهت این قراولان نفری یک دسته فشنگ گلوله‌دار و دوازده عدد چاشنی قبض نوشته حواله را از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم سپهسالار اعظم مدظله‌العالی گرفته مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه به کل قراولان داده که همهٔ قراولان ده عدد فشنگ و چاشنی در فانسقه خود نگاهداشته حاضر باشند.
درب خلوت کریم‌خانی پهلوی زرگرخانه یک نفر سرجوخه با چهار نفر سرباز باید قراول باشند.

درب خلوت کریم‌خانی : سرجوخه - سرباز
۴ ۵

منزل زرگرباشی و آقامحمدحسین دو چاتمه قراول لازم است.

منزل زرگرباشی : وکیل - سرباز
۸ ۹

بالای دیوانخانهٔ پهلوی عمارت حضرت والا یک نفر وکیل و چهار نفر سرباز باید قراول باشند.

[بالای دیوانخانه : وکیل - سرباز]
۴ ۵

بالای پشت بام اعلی‌قاپو و درب بالاخانه اعلی‌قاپو سه چاتمه سرباز با یک نفر وکیل باید قراول باشند که یک قراول در مابین درب ورود و چاتمه در پشت بام باشند.

بالای پشت‌بام اعلی‌قاپو : وکیل - سرباز
۱۵ ۱۶

پشت‌بام کارخانه دو چاتمه سرباز باید قراول بوده یک نفر وکیل شب و روز پهلوی قراولان حاضر باشند.

پشت‌بام کارخانه : وکیل - سرباز
۸ ۹

● **عبور و مرور شبانه در ارگ**

در ارگ سلطنتی تهران سه ساعت از شب گذشته عبور و مرور تنها برای کسانی امکان‌پذیر بود که اسم شب را می‌دانستند، در کتابچه دستورالعمل قراولان عمارات مبارکه دراین مورد چنین نوشته شده است:

اسم شب ارگ با مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه است. شبها وقت غروب آفتاب اسم را نوشته به جهت سرهنگ و صاحب منصبانی که لازم است و به سرکشی قراولان باید بروند بفرستند. در باب اسم شب باید سرتیپ قدغن نموده که صاحب‌منصبان به احدی اسم ندهند. کسانی که محرم اسم شب هستند، سرهنگ و یاورها و وکیل‌باشی و وکیل دوره و قراول دوره است، دیگر به احدی اسم نباید داده شود. امنای دولت که شبها در دیوانخانه می‌مانند سه‌ساعت که گذشت مقرب‌الخاقان سرتیپ یک نفر صاحب‌منصب امینی معین کرده آنجا حاضر باشد مأمورین را به شهر برده از ارگ رد نماید، آدم متفرقه نباید اسم شب را بداند.

آدم متفرقه هرگاه بعد از ساعت سه بیاید از ارگ عبور نماید قراولان تکلیفشان این است که اگر اسم شب ندارد او را گرفته نگاه بدارند.

هرگاه اسم داشته باشد باید قراول جلوگیری کرده به صاحب‌منصب خود اطلاع داده، صاحب‌منصب هم فوراً به مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه خبر داده به این عمل رسیدگی نموده معلوم نمایند این شخص خارجی اسم شب را از کدام صاحب‌منصب یا سرباز گرفته است. بعد از تحقیق معلوم که شد اسم را کدام صاحب‌منصب [داده] باید تنبیه نظامی بشود. هرگاه ساکنین ارگ مهمانی داشته باشند یا آن که روضه‌خوانی یا کار دیگری داشته باشند باید یکنفر وکیل از مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه گرفته آنها را از ارگ رد بکند.

شیپور ساعتی ارگ باید به فرمان مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه کشیده شود. تا به حال شیپور کشیدن ارگ معمول نبوده حال محض انتظام قراولان باید در ساعت سه از شب گذشته شجاع‌السلطنه فرمان داده شیپورچی شیپور کشیده قراولان مطلع بشوند.

مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه به صاحب‌منصبان سپرده به قراولان قدغن کرده همیشه تفنگ خودشان را پاک نموده تمیز و پاکیزه باشد. اگر تفنگ سرباز دیده شود که پاک کرده نیست باید سرتیپ سرباز را تنبیه نظامی نماید. پنجاه

نفر بالابانچیان[۹۸۹] این فوج باید یک ساعت به غروب مانده در جلو خان اعلی‌قاپو حاضر بوده تا وقت مغرب و زدن آقشام مشغول مشق بوده تا آن‌که آقشام را زده مرخص شده به منزلهای خود بروند.

مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه و مقرب‌الحضرت علیه میرزا موسی‌خان سرهنگ فوج سوادکوه بعضی روزها باید رفته و دور بارو و برجها را سرکشی نموده از حالت قراولان توپخانهٔ مبارکه اطلاع به هم رسانند.

صاحب‌منصب توپخانهٔ مبارکه همه روزه باید روزنامه به مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه بدهد و آنچه اتفاقاتی که در میدان توپخانه قدیمی و دور بارو اتفاق می‌افتد کلاً در روزنامه بنویسد پای روزنامه را مهر کرده بدهد.

سه ساعت که از شب گذشت باید دروازه نقاره‌خانه را قفل نموده کلید را بیاورند نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه. وقتی که معمول است باید دروازه را باز نمایند یک نفر صاحب‌منصب امین رفته درب را باز کند.

دروازه دولت را سه ساعت از شب گذشته قفل نموده کلیدش را آورده نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه. کلید دروازه دولت وزیر نقاره‌خانه لازم است که باید نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه باشد. از جمله انتظام امورات قراولان همین فقره است که اختیار ارگ کلاً با ترتیب باشد که از همه جهات امورات قراولی منظم باشد.

سلطان قراول دروازه ناصریه باید همیشه مواظبت به قراولان معلم خانه نموده سفارش کرده وقت غروب صاحب‌منصب معلم خانه درب سمت خیابان را بسته قفل نماید و عالیجاهان باقرخان سرهنگ و محمدعلی‌خان نایب آجودانباشی باید در نزد مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه باشد که به هر خدمتی رجوع نمایند از آن قرار اطاعت کند.

چون حسب‌الامرالاقدس‌الاعلی روحنافداه امر و مقررگردید که این خانه‌زاد دولت علیه روزافزون دستورالعملی به جهت قراولان مخصوص دورهٔ عمارات مبارکه بنویسد که مقرب‌الخاقان شجاع‌السلطنه سرتیپ فوج ششم تکلیف خود را دانسته به آحاد و افراد و صاحب‌منصبان فوج مزبوره قرائت نموده دستورالعمل بدهد که از این قرار معمول داشته رفتار نمایند لهذا به

---

۹۸۹. طبالان، کلمه‌ای ترکی است به معنی نوبتی که بر در پادشاهان و امرای ترک در شامگاه می‌زدند. ر.ک: محمد معین، ج. ۱، ص. ۷۴.

قدری که عقل ناقص این خانه‌زاد می‌رسید در این کتابچه عرض نمود که از شرف عرض همایونی روحنافداه خواهد گذشت دیگر جرح و تعدیل آن موقوف به میل و ارادهٔ خاطر مبارک است.
به تاریخ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۵ مهر امین‌السلطان
مقرب‌الخاقان امین‌السلطان از قرار این کتابچه دستورالعمل در عنایت موکب همایونی ارواحنافداه رفتار نماید. مورخه ۱۹ شهر ربیع‌الاول ۱۲۹۵. مهر سپهسالار اعظم مشیرالدوله.[۹۹۰]

● **مدرسهٔ مجمع‌الصنایع**

مطابق نقشهٔ حاج عبدالغفار نجم‌الدوله در داخل ارگ سلطنتی تهران در ضلع غربی خیابان‌الماسیه و شمال مسجدمهدعلیا (توحیدکنونی) عمارت‌بزرگی به‌نام مجمع‌الصنایع وجود داشته است. به نظر می‌رسد هدف از ایجاد این محل تأسیس مدرسه یا هنرستانی بوده که شاگردان در آن حرفه و فنون موردنیاز را فراگیرند. اما همانند بسیاری از کارها آن‌طور که باید جدی گرفته نشده تا این که بار دیگر به دستور ناصرالدین‌شاه در ماه جمادی‌الثانی ۱۲۹۹ هـ.ق. این محل دایر می‌شود. روزنامهٔ ایران در گزارش مشروحی دراین‌باره می‌نویسد:

از آنجا که خاطر بیضا مظاهر بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی دام‌سلطانه پیوسته مایل و متوجه تکمیل صنایع و تشویق اهل حرفت و صنعت است این اوقات به نواب اشرف والا امیرکبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ و حکمران دارالخلافه مقرر فرمودند که مدرسه مجمع‌الصنایع واقعه در خیابان باب همایون راکه مدتها بود خالی از سکنه و بایر مانده بود به جمع اهل حرفت و صنعت دایر نماید. نواب اشرف معظّم‌له هم که به مراتب میل و توجه کامل ملوکانه در ایجاد و تکمیل صنایع و تکثیر و توفیر منافع عامه را واقف بودند بی‌تأنّی امر جهانمطاع مبارک را امتثال نموده در اقرب زمان مکان مزبور را مرمّت کامل کرده در ترتیب وضع و هیئت مدرسه و جمع و تشکیل اهل حرفت و صنعت اقدامات لایقه به عمل آوردند. اصناف حرف و انواع

---

۹۹۰. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۲۷ ضمیمه.

صنایع با استادان ماهر در آنجا مجتمع و هر حجره را به صنعتگری مخصوص داشتند و برای هر یک از آنها مبالغی وجه نقد از خودشان به عنوان سرمایه و مساعده دادند. چون مجمع‌الصنایع را رونقی حاصل آمد، چند روز قبل یک روز بندگان اعلیحضرت همایونی محض تشویق اهل صنایع تشریف‌فرمای مدرسه مجمع‌الصنایع شده مراتب مراقبات و اهتمامات کاملهٔ نواب اشرف معظّم‌له در انجام این مهم زیاده در حضرت همایونی موقع استحسان یافت...

نواب اشرف معظّم‌له پس از عرض تشکر از عنایات پادشاهانه و تبریک مقدم مبارک همایونی هر یک از اهل صنایع را محض تشویق و ترغیب از سان حضور همایونی گذرانده و معرفی کردند و آنها نیز متاع و مصنوعات خود راکه نهایت امتیاز را داشت در پیشگاه حضور همایون عرضه داشتند و مورد توجّهات و تحسینات خسروانه آمدند...

صورت اسامی اصناف مجمع‌الصنایع و امتعه و مصنوعات که از آنها به ظهور رسیده است:

حجره حاجی اسماعیل: صندلی فنردار آهنی در نهایت امتیاز، آیینهٔ مُفَضّض،[۹۹۱] قهوه ریز مُطلاّی نوظهور، آفتابه لگن برنجی، قلمدان مُطلاّ، قاب سیگار مُطلاّ، قدارهٔ جوهری طلاکوب، قرانی موزیک، سماورهای سفری که تمام اسباب در میان جای گیراست و شمشیر جوهری.

حجره استاد محمدصادق: چاقوی تیغ مطلاّ و تیغ نقره و تیغ خشکه از قلمتراش و میوه‌خوری، اسباب جراحی از همه‌چیز، مهمیز چکمه و نیم‌چکمه، اسباب مخابره تلگرافی با تمام لوازم آن که تماماً را در این حجره خود ساخته و بادام‌شکن.

حجرهٔ استاد اسماعیل: پایه لاله فنری برنجی کوتاه و بلند، قداره غلاف آهن ممتاز، میوه‌خوری پایه‌دار برنجی بزرگ و کوچک، آجیل‌خوری پایه‌دار، تنگ برنجی بزرگ و کوچک به انواع مختلفه، سینی برنجی مدوّر و مربع.

حجرهٔ استاد بهرام: پردهٔ شبیه همایونی در شکارگاه، ایضاً تمثال مبارک دو پرده، پرده‌های نقاشی متفرقه و سایر تصاویر مختلفه.

---

۹۹۱. آب نقره داده شده.

حجرهٔ میرزامصطفی: آیینه مصوّر مربع تذهیب شده، آیینهٔ دستی مصوّر تذهیب‌شده، قلمدان صورت جنگ بسیار ممتاز و قلمدانهای بسیار اعلی به انواع و اقسام و اشکال مختلفه.

حجرهٔ استادمهدی ساعت‌ساز: ساعت بزرگ زنگی عمارتی که تمام اسباب آن را در دارالخلافهٔ طهران ساخته‌اند، قفل مرغ مصنوعی و ساعتهای دیوارکوب متفرقه اعمّ از نوساز و مرمت و اصلاح شده.

حجرهٔ حاجی عیسی‌خان: عصاهای چوب آبنوس سردسته شیرماهی به وضعها و اشکال مختلفه، قابهای مختلفه جای جواهرآلات، جعبهٔ لوازم‌التحریر چوبی و قنداق تفنگ بسیار اعلیٰ.

حجرهٔ آقاسیدعلی: قدارهٔ قزاقی طرح ایرانی و روسی و اطریشی، قداره نظامی آهنی به طرحهای مختلف، قمهٔ قزاقی غلاف برنج منبّت، قمهٔ جوهری، رکاب و دهنهٔ طرز فرنگی، رکاب و دهنهٔ طلاکوب ایرانی و کارد جوهری.

حجرهٔ میرزا نصرالله: بر تپهٔ قداره، بند قدارهٔ نظامی، اشارب گلابتون قزاقی، اشارب ابریشمی مال صاحبمنصبان، یراق شلوار و قبا طرح اطریشی، یراق طرح اطریشی به جهت سردست و یقه لباس نظام، یراقهای پهن و باریک به جهت لباس زنانه، جوانی گلابتون، ریشهٔ ابریشمی به جهت پرده و بند پرده ابریشمی و قیطان به جهت دور مخدّه.

حجرهٔ میرزا رضی مذهب: جلد آلبوم عکس تذهیب کرده، قلمدانهای تذهیب شده اعلی و ورق مرقّع صورت مرغهای مختلف.

حجرهٔ میرزا کوچک سرّاج: قاب طپانچه چرمی، لیوان آبخوری بلغار و تازیانه چرمی طرح فرنگی.

حجرهٔ میرزا غلامعلی میناکار: سرقلیان طلای مینا، سرقلیان مس میناکاری شده و صورتهای کوچک میناشده.

حجرهٔ میرزا آقای نقاش: چرم یراق طرز چرم فرنگی و پردهٔ بزرگ نقاشی.

حجرهٔ مشهدی حسین: پارچه‌های بافته طرز آغاری از همه رنگ که در دوازده دستگاه اتصالاً مشغول بافتن است.

حجرهٔ استاد حسین نجّار: نیمکت بزرگ بسیار ممتاز، صندلی خیلی ممتاز و میز کوچک و بزرگ.[۹۹۲]

---

۹۹۲. روزنامه ایران، ش. ۴۸۷ دوم رجب ۱۲۹۹.

● قورخانهٔ مبارکه

یکی از اقدامات مهم ناصرالدین‌شاه در توسعهٔ صنایع احداث قورخانهٔ جدیدی در ارگ سلطنتی تهران بود. با آماده شدن ساختمانها ماشین‌آلات موردنیاز از اروپا خریداری و نصب گردید و از اوایل سال ۱۲۸۳ هـ.ق. فعالیت آن آغاز شد. چون این محل در ارگ سلطنتی واقع بود، ناصرالدین‌شاه مکرراً از آنجا دیدن می‌کرد. روزنامه دولت علیه در گزارشی دراین‌باره می‌نویسد:

... اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه که تشریف‌فرمای قورخانهٔ مبارکه شدند از این قرار امور قورخانه صورت گرفته بود. از نظر مبارک گذشته به درجهٔ امتحان رسید:

چرخ ارهٔ بزرگ و کوچک که هر قسم چوب و تخته را با آن پارچه پارچه می‌کنند.

چرخ صیقل دادن و تراش دادن توپ.

پیچ‌ومهره توپ و ماسوره‌سازی و ملزومات دیگر توپخانه مبارکه از هرقبیل.

دو چرخ بافته جهت لباس سرباز و توپچی که تازه اختراع شده در نهایت خوبی و امتیاز ترقی خواهد کرد.

چکش بخار که قریب هشت خروار وزن آنست برای کارهای بزرگ و توپهای فولادی سندان او در حضور مبارک ریخته شد و مورد تحسین ملوکانه گردید با یک قوطی جای ماسوره و ماسوره.

چرخ توپ سوراخ‌کن.

چرخ خان کشیدن توپ در نهایت پاکیزگی و صیقل.

چرخ دمیدن دم برای چدن‌ریزی و آهنگری از هر مقوله در نهایت خوبی.

از همین چرخ گلوله‌های صاف و خوب مثل گلوله‌های فرنگستان در کمال امتیاز ریخته می‌شود.

گلولهٔ توپ که مصحوب نریمان‌خان فرستاده شده است از اختراعات جدید فرنگستان است که از ته پر می‌شود و اسباب آن ساخته شده از نظر مبارک گذشت و هیچ فرقی با اسباب فرنگستان نداشت.

و همهٔ این چرخها و اسباب با چرخ بخار حرکت کرده کار می‌کند.

چراغهای ستونی چدنی که درین کارخانه ریخته شده به هیچ‌وجه تفاوتی با چراغهای ستونی که از فرنگستان آورده بودند نداشت.

چینی جدید که ساخته شده است با این که اسباب و کارخانهٔ او درست فراهم نیامده است خالی از امتیاز نبود مورد تحسین شده و در تکمیل آن کمال مراقبت می‌شود که در کورهٔ دیگر خیلی ممتازتر ازین چینیها بشود.
یک عراده چرخ و تکرو اسباب توپ مثل توپ نمونهٔ انفاذی از فرنگستان شده کمال جلوه را در نظر مبارک کرد.[۹۹۳]

بعدها کارخانهٔ تفنگ‌سازی، فشنگ و نارنجک‌سازی و ضرب سکه قورخانه نیز آغاز به کار کرد.[۹۹۴]

ریاست قورخانه را جهانگیرخان پسر سلیمان‌خان از ارامنهٔ مهاجر تفلیس به عهده داشت که بعدها وزیر صنایع شد.

قورخانهٔ تهران تا دورهٔ پهلوی نیز فعالیت داشت و انواع و اقسام اسلحه‌های جنگی را تولید می‌کرد.

از سال ۱۳۴۰ ش. با انتقال کارخانه‌های تسلیحات ارتش به خارج از تهران طرحهای گوناگونی برای تبدیل محل قورخانه تهیه شد که هیچیک از آنها به مرحلهٔ اجراء درنیامد و سرانجام در سال ۱۳۸۷ ش. بخشی از این محل به ایستگاه مترو اختصاص یافت.

۲. بناهای دورهٔ ناصری در شهر تهران

الف. بناهای مذهبی و عام‌المنفعه

در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه در تهران بناهای عمومی و شخصی بسیاری ساخته شد که از آن میان مدارس علمیه و مساجد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای دایر نگاهداشتن این آثار خیر بر اغلب این مدارس و مساجد رقباتی نیز وقف گردیده بود که درآمدهای آن زیرنظر متولیان آنها به مصارف جاری و تعمیرات و غیره می‌رسید. تعداد این ابنیه در هامش نقشهٔ ۱۳۰۹ هـ.ق. دارالخلافهٔ تهران دویست باب ذکر شده است که از آن تعداد هنوز رقم قابل‌توجهی دایر و مورد استفاده قرار دارد که در زیر به معرفی تعدادی از آنها می‌پردازیم:

---

۹۹۳. روزنامه دولت علیه ایران، ش. ۶۴۲ شانزدهم ربیع‌الاول ۱۲۸۷.
۹۹۴. ر.ک: روزنامه ایران، ش. ۳۷۳ ششم ذیحجهٔ ۱۲۹۲.

● **مدرسه سپهسالار قدیم**

این مدرسه که در جانب شرقی مدرسهٔ مروی واقع شده و مدخل آن در ضلع غربی کوچهٔ حیاط شاهی قرار دارد از بناهای دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار است و بانی آن مرحوم میرزا محمدخان قاجار دولو است که در سال ۱۲۷۵ هـ.ق. ملقب به سپهسالار و ۱۲۸۰ هـ.ق. مفتخر به لقب سپهسالار اعظم و یکسال بعد نیز به صدارت برگزیده شد و در اوایل سال ۱۲۸۳ هـ.ق. از این سمت معزول گردید.

ساختمان این مدرسه زیبا و معتبر و مشتمل بر جلوخان وسیع، سردر مزیّن به دو منارهٔ کاشیکاری، هشتی، صحن مفرح، حجرات دوطبقه با ستونهای سنگی زیبا و دو مدرس و شبستان خوش‌طرح ممتاز با کتیبه‌ها و اشعاری در مدح ناصرالدین‌شاه و محمدخان سپهسالار می‌باشد.

در سردر مدرسه آثار دو پشت بغل از کاشیکاری زیبا باقیمانده است، و از کتیبه‌های موجود چنین مستفاد می‌شود که ساختمان آن در عهد ناصرالدین‌شاه به وسیلهٔ میرزامحمدخان سپهسالار به اهتمام میرزانصرالله اتمام یافته است.

در دالان مدرسه حجراتی ساخته شده، صحن آن بسیار مفرح و نمونهٔ کاملی از معماری مدارس قدیم است.

در اطراف صحن و مدرسه علاوه بر حجرات دو طبقه و ایوانهای متکی به ستونهای خوش‌طرح، تزیینات زیبایی از کاشیکاری به چشم می‌خورد.[۹۹۵]

در سه بدنه شبستان و مدرسه کتیبهٔ منظوم مفصلی بر روی خشت کاشی نصب شده است که چند بیت آن چنین است:

نخست از فر یزدانی دوم از بخت سلطانی
سپهسالار کرد از نو بنا این کعبهٔ ثانی
بعهد خسرو آگه جهانبان ناصرالدین‌شه
که چون جد و پدر بر حضرتش ختم است سلطانی

---

۹۹۵. ر.ک: نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۰۷.

سپهسالار والافر محمد اسم نام‌آور
کزو این بنده را در خور بود تشریف احسانی
ظفرمندی که ارزد او به کار لشکر و کشور
مقام آصفی دارد به درگاه سلیمانی
بدست مکرمت رادی، بود میزان آزادی
به چشم مردمی شخصی بود مصداق انسانی
عطاگستر بود همواره از طبع سخاپرور
سخن‌پرور بود پیوسته از فر سخن‌دانی[۹۹۶]
همایون مسجدی افراشت در طهران که از رفعت
یکی قندیل عالی سقف آن، خورشید نورانی
مبارک مسجدی از فر شاهنشه که ایوانش
چو قلب شه منور گشت از آیات قرآنی
بنای محکمی محراب اعلایی تعالی‌الله
که چون رکن وجود شه مثل در سخت ارکانی
در او ایمن همه دلها زتخییلات وسواسی
در او فارغ همه جانها زتسویلات نفسانی
زماه طلعت روشن روانان بلنداختر
ورا از روز روشن‌تر بود کاخ شبستانی
پی تقدیس و تهلیل اندر آن پاکان قدوسی
همی تسبیح‌خوان آیند بر درگاه سبحانی

---

۹۹۶. به طوری که نوشته‌اند میرزامحمدخان سپهسالار گذشته از این که چندان معلوماتی نداشت خطش نیز بسیار بد بود. معروف است وقتی سپهسالار به مقام صدارت رسید پسر یغما جندقی برای عرض تهنیت شرفیاب شد. بعد از مبادلهٔ احوالپرسی به سپهسالار اعظم عرض کرد دیشب خوابی دیده‌ام. سپهسالار گفت ان‌شاءالله خیر است. یغما عرض کرد پدرم را در خواب دیدم و از روزگار کجرفتار شکوه زیادی کردم گفت حالا که خان شخص اول کشور شده است البته از تو هم نگاهداری خواهد کرد، نزد ایشان برو - گفتم دست خالی بروم؟ گفت خیر! قصیده‌ای هم عرض کن. گفتم کدام صفت خان را ستایش کنم؟ پس از تفکر بسیار سر بلند کرد و گفت: «باز خطش!» ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۱۰۴.

کسی را پای از رفعت به فرق فرقدان ساید
که در وی از سر طاعت نهد بر خاک پیشانی
در اینجا موسی عمران شوی زاسرار الاهو
در اینجا عیسی مریم شوی زانفاس روحانی
غرض این کعبهٔ مقصود و این عالی بنا مسجد
به سعی وی چو آمد با صفا از لطف ربانی
به فر ایزد اول شاعر ملک عجم گفتا
که از سعی محمد شد بنا این کعبهٔ ثانی
۱۲۸۳ هـ.ق
کتبةالفقیرالمذنب عبدالحسین زرین‌قلم.[۹۹۷]

بنای مسجد به احتمال در اوایل سال ۱۲۷۷ هـ.ق./۱۲۳۹ ش. به پایان رسیده است زیرا برحاشیهٔ سی‌وشش زیلوی مسجد عبارتی خوانده‌می‌شود که برآن اساس سپهسالار زیلوها را در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۷۷ هـ.ق. وقف مسجد جدیدالبنای خود کرده است.

● **مدرسهٔ آصفیه (میرزاابوالحسن‌خان ایلچی)**

این مدرسه در محلهٔ بازار تهران، در کوچهٔ نوروزخان، شمال چهارراه بین‌الحرمین احداث گردیده بود. اعتمادالسلطنه در ذکر آثار و ابنیهٔ دوره ناصری به این مدرسه نیز اشاره کرده چنین نوشته است:

و مدرسهٔ آصفیه واقع در شمال بازاری که از مسجدشاه تهران به مسجد جامع آن می‌گذرد و این مدرسه را مرحوم حاج محمدقلیخان آصف‌الدوله از مال‌الوصایهٔ میرزاابوالحسن‌خان وزیر امور دول خارجه ساخته است.[۹۹۸]

بر سر در بیرونی مدرسه بر کتیبهٔ کاشی چنین منقوش بود: «انا مدینةالعلم و علی بابها – مدرسهٔ مرحوم میرزاابوالحسن‌خان ایلچی کبیر وزیر امور خارجه ۱۲۷۷ هـ.ق.»

---

۹۹۷. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۶ – ۱۷۷.
۹۹۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۸۴.

● **مدرسه و مسجد فرخ‌خان امین‌الدوله**

این مسجد و مدرسه را فرخ‌خان کاشانی امین‌الدوله در محلهٔ چال‌میدان و در محل معروف به چال میدان احداث کرد. روزنامهٔ دولتی در گزارشی دراین‌باره می‌نویسد:

> در محله چال‌میدان جایی بزرگ و بی‌مصرف و بایر بود، امین‌الدوله به جهت ازدیاد رواج شریعت مطهر و دعای دوام دولت قاهره خیال خود را بر آن مصروف داشت که آنجا را مسجدی بنا نماید که حجرات معتبر چندی نیز داشته‌باشد که طلاب علوم‌دینیه در حجرات مزبوره سکنی‌نموده و به‌تحصیل علم و دعاگویی وجود مبارک شاهنشاه اسلام‌پناه مشغول شوند و میرزا عبدالغفار معلم هندسه مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون را در آن مکان حاضر ساخته قبلهٔ آنجا را مشخص نمودند و اکنون دست به ساختن مسجد مزبور زده‌اند. قریب بیست‌هزار تومان برآورد ساختن آن مسجد شده و ان‌شاءالله تعالی به سلامتی وجود مسعودهمایون به‌خوبی و پاکیزگی به‌اتمام خواهدرسید.[۹۹۹]

در دورهٔ رضاشاه پهلوی در هنگام احداث خیابان سیروس (مصطفی خمینی) چهل ستون مسجد در خیابان افتاد و تخریب شد، باقی‌ماندهٔ مسجد را با مدرسهٔ امین‌الدوله به صورت دبستان جدیدی درآوردند و اضافاتی هم به وسیلهٔ خریدن خانه‌های مجاور بر آن افزودند. دبستان ابتدا به نام خیام و بعدها به مناسبت این‌که منزل حاج میرسید محمد از علماء سیاسی تهران در جوار آن قرار داشت به نام ایشان دبستان بهبهانی نامگذاری شد که در حال حاضر نیز به همین نام دایر است.[۱۰۰۰]

● **مدرسه و مسجد صنیعیه**

این مسجد و مدرسه که در نزدیک امامزاده یحیی واقع شده از آثار حاج ابوالحسن اصفهانی معمارباشی، ملقب به صنیع‌الملک است. بر کاشی سردر مدرسه چنین نوشته شده است: «مجلس‌العلماء روضة من ریاض‌الجنة» و بالاتر از آن بر کتیبه‌ای سنگی خوانده می‌شود:

---

۹۹۹. روزنامهٔ دولتی، ش. ۶۲۰ هجدهم ربیع‌الاول ۱۲۸۵.

۱۰۰۰. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۱.

بسم‌الله‌التعالی. وقف نمود مقرب‌الخاقان حاجی ابوالحسن معمارباشی زید عزه همین مسجد و مدرسهٔ جدیدالبنای خود را و وقف نمود املاک مفصلهٔ ذیل را بر مصارف همین مسجد و مدرسه به تفصیلی که در وقفنامه مذکور و معین است:

سه دانگ از کاروانسرا و هشت باب دکان متصل به آن مشترک بین واقف و ورثهٔ حاجی سیدباقر لاریجانی واقعه در بازارچه قریب دروازه قدیم شمران.

قهوه‌خانه مع سه باب دکان و یک باب خانه که آنهم واقع است در بازارچهٔ مذکور.

تیمچهٔ حکاکان و یک باب دکان متصل به آن در جنب مسجد شاه.

سه باب دکان متصل به همین مدرسه.

قهوه‌خانه و خانهٔ متصل به آن مقابل دکاکین متصله به مدرسه.

سه باب دکان و سه دانگ خانهٔ متصل به آن واقعه در کوچه صغیرها قرب مدرسهٔ مذکوره.

یک باب کاروانسرا و یک باب خانه و دو خلوت و چهار باب دکان متصلهٔ به آن واقعه در خیابان قصبهٔ حضرت عبدالعظیم قرب تکیه و چنارک (خارک) ۱۳۰۳ کاتب محمدابراهیم مشهور به میرزاعمو - عمل استاد عبدالرسول حجّار.[۱۰۰۱]

حاج ابوالحسن بسیار متمول بود و دختر خود ربابه را به زنی ناصرالدین‌شاه داد که دوامی نیافت و به محض دیدن، شاه او را مطلقه و به خانهٔ پدر بازگردانید. مرحوم عبدالله مستوفی شرح این ماجرا را چنین روایت کرده است:

... شاه هیچوقت معاملهٔ ندیده نمی‌کرد ولی معلوم نیست چه شده بود که این بار به حرف خواجه‌سرایان که شاید حاجی ابوالحسن معمارباشی پدر دختر هم آنها را قبلاً خریده بود، اطمینان و معاملهٔ ندیده کرده بود. دختر هم به تجمل پرداخته تا توانسته بود طلا و نقره و زربفت و زری و ترمه و مرواریددوزی همراه خود آورده بود. معلوم نشد که چه چیز این دختر در نظر شاه زننده آمد که به مجرد دیدار، خانم را با جهیزش به خانهٔ پدر پس فرستاد. نقادی مردم از این پیش‌آمد که شاید برای مردم عادی هم خیلی اتفاق می‌افتاد، به جهت تازگی آن بود زیرا شاه رسم نداشت بار را جایی فرود آورد

۱۰۰۱. ر.ک: همان، ص. ۱۸۰.

که تحمل یکبار ملاقات را هم نداشته باشد. از طرف دیگر اصرار دختر و پدرش در این ازدواج که دست به دامان رشوه به خواجه‌سرایان شده بودند و شاید از همه بیشتر موضوع کشیدن ترمه و مروارید به رخ شاه، در این تصنیف‌سازی مداخله داشته است. اشعاری که ساخته بودند دارای مضمونهایی به قرار ذیل بود:

یل زری نداشتی؟ تنبان مرواری نداشتی؟ شوهر شاه می‌خواستی؟
رو رو رو ربابه دلم واست کبابه[۱۰۰۲]

● **مدرسه اقبال‌السلطنه**

مرحوم اعتمادالسلطنه در مورد این مدرسه نوشته است:

مدرسهٔ جناب جلالتماب آقارضاخان اقبال‌السلطنه که در محل گذر سرچنبک از محلهٔ عودلاجان... جنب عمارات عالیهٔ خویش ارض موات کناسه‌ای را احیاء و مدرسه‌ای برای ایتام فقرا انشاء نموده است و فی‌الحقیقه به کفلین من رحمته‌الله مستوجب شد.[۱۰۰۳]

● **مدرسه و مسجد حاج ابوالفتح (فتحیه)**

این مدرسه و مسجد که در خیابان ری کوچهٔ حاج‌ابوالفتح واقع شده از بناهای حاج ابوالفتح از تجار معروف عصر ناصری است که در محلهٔ چاله میدان سکونت داشت. کتیبهٔ کاشی سردر مدرسه چنین است:

هوالواقف علی‌الضمایر. در عهد دولت خسرو صاحبقران ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه بنای این مسجد و مدرسهٔ مشهوره به **فتحیه** را مرحمت و غفران پناه الحاج شیخ ابوالفتح تاجر (رحمةالله علیه) فرمود به سعی و اهتمام فرزند ارجمند ارشدش عالیجناب عمدةالتجار آقامیرزا عباسعلی. در سنهٔ ۱۳۰۵ قمری اتمام پذیرفت.[۱۰۰۴]

۱۰۰۲. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۷۹.

۱۰۰۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۴.

۱۰۰۴. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۲.

● **مدرسه و مسجد خازن‌الملک**

این مدرسه و مسجد که در بازار تهران، شمال بقعهٔ امامزاده سیدولی واقع شده است به احتمال در حدود سال ۱۲۹۳ هـ.ق. به وسیلهٔ حاجی محمدرحیم‌خان که در آغاز در شمار نوکران محمدشاه بود و در عهد ناصرالدین‌شاه به سمتهای داروغگی دفترخانه و پیشخدمتی خاصه و سرانجام صندوقداری‌ورختداری شاه منصوب‌شد ولقب‌خازن‌الملک گرفت احداث شده است. زیرا هرچند تاریخ کتیبهٔ کاشی آیةالکرسی حیاط مسجد سال ۱۲۹۳ هـ.ق. را نشان می‌دهد به نظر می‌رسد بنای مسجد کمی قدیم‌تر انجام شده باشد.

در این مسجد همچنین زیلوهایی موجود است که بر آن چنین نقش گردیده است:

واقف حاجی محمدرحیم‌خان صندوقدارالملقب به خازن‌الملک به جهت مسجد جدیدالبناء جنب امامزادهٔ واجب‌التعظیم سیدولی که واقع است در محلهٔ پاچنار از محلات طهران فی شهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۳.[۱۰۰۵]

خازن‌الملک در سال ۱۳۱۱ هـ.ق. برابر ۱۲۷۲ خورشیدی در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت و در مقبرهٔ کوچک واقع در گوشهٔ جنوب شرقی شبستان مسجد به خاک سپرده شد. بر دیوار مقبره سنگ‌قبر زیبایی که نقش برجستهٔ خازن‌الملک بر آن کنده‌کاری شده نصب گردیده است.

مسجد خازن‌الملک را گاهی نیز به سبب قرب جوار امامزاده سیدولی، مسجد امامزاده سیدولی نیز می‌گویند.

● **مدرسهٔ دانگی**

این مدرسه در محلهٔ پامنار، سه راه دانگی واقع شده است. اعتمادالسلطنه در ذکر آثار و ابنیهٔ دوره ناصری به این مدرسه اشاره کرده و چنین نوشته است:

«و مدرسهٔ حاجی سیدجعفر لاریجانی که هم در تهران به مدرسهٔ دانگی مشهور است.»[۱۰۰۶]

۱۰۰۵. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۷۵.

۱۰۰۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۴.

مدرسه دانگی تا حدود سال ۱۳۴۰ ش. فعال بود و طلاب در شش حجرهٔ آن ساکن و به تحصیل اشتغال داشتند. قبل از انقلاب حجره‌های آن بازسازی شد. در سالهای بعد از انقلاب تعمیراتی در این مدرسه به عمل آمده با احداث آشپزخانه و سالن بانوان برای برگزاری مراسم عزاداری ماه محرم و غیره آماده شده است. در حال حاضر فعالیت آموزشی آن متوقف گردیده و از شبستان قدیمی آن برای برپا داشتن نماز جماعت استفاده می‌شود.

● مسجد و مدرسهٔ شاهزاده‌خانم

این مسجد که در خیابان وحدت اسلامی (شاهپور سابق) گذر وزیر دفتر واقع شده از بناهای خیریه شاهزاده حاجیه خانم دختر شاهزاده بهمن‌میرزا **بهاءالدوله**، همسر فیروزمیرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما و مادر عبدالحسین‌میرزا (نصرت‌الدوله - سالار لشکر - فرمانفرما) است و به طوری که از وقفنامهٔ مدرسه و مسجد برمی‌آید در حوالی سال ۱۲۹۷ هـ.ق. احداث گردیده است. اعتمادالسلطنه نیز در ذکر آثار و ابنیهٔ عهد ناصرالدین‌شاه به این مدرسه اشاره کرده است.[۱۰۰۷]

● مدرسه و مسجد کاظمیه

این مدرسه و مسجد در خیابان ری محلهٔ باغ پسته‌بک و جنوب کوچه دردار واقع گردیده است. اعتمادالسلطنه دربارهٔ آن چنین نوشته است:

> و مدرسهٔ کاظمیه در تهران به‌نام میرزاسیدکاظم‌مستوفی اصطبل مبارکه[۱۰۰۸] می‌باشد و تدریس این بناء با جناب سیدالفقها مجتهدالعصر آقاسیدعلی‌اکبر تفرشی دام ظلّه‌العالی است.[۱۰۰۹]

۱۰۰۷. ر.ک: همانجا.

۱۰۰۸. وی پسر میرزاهدایت‌الله تفرشی است. در سال ۱۲۲۶ هـ.ق. متولد شد. در زمان ناصرالدین‌شاه به سمت مستوفی اصطبل خاصه و کلیه دواب دیوانی و زین‌خانه و کالسکه‌خانه منصوب شد و در اواخر عمر نیز به **وزیر دواب** ملقب گردید. چون ریش بسیار پهن و بلندی داشت در بین مردم به **سیدکاظم ریش** معروف بود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۳، ص. ۱۴۸.

۱۰۰۹. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷.

بر کاشی سردر مدرسه اشعاری به شرح زیر نقش گردیده است:

کاظم آن صدر پاک دین که نمود
حق به رویش در سعادت باز
مَدْرس و مسجدی بنا بنمود
آن سلیل جلیل میرحجاز
در یکی درس و بحث و دانش و دین
در یکی فکر و ذکر و راز و نیاز
زین بنا چون گذشت پنجه و هفت
صورتی نو گرفت بس ممتاز
خلف صدقش احمد آنکه بود
در هنر بی‌نظیر و بی‌انباز
کرد تعمیر این اساس رفیع
بهتر از ابتدا به صورت و ساز
پور مسعود از پی تاریخ
گفت بیتی پس از ادای نماز
کرده بد زین سرا و زین مسجد
باب علم و عمل به طهران باز

کتبةالفقیر محمدحسین‌بن میرزاآقا.[۱۰۱۰]

● **مسجد آقا**

این مسجد کوچک که در خیابان ری، کوچهٔ منشعب از بازارچهٔ نایب‌السلطنه واقع شده است توسط حاجی ملامحمدجعفر چالمیدانی احداث و رقباتی نیز بر آن وقف گردیده است.

۱۰۱۰. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۸۳.

● **مدرسه عبدالله‌خان**

این مدرسه واقع است در بازار تهران، پشت مسجدشاه (امام خمینی) و رقباتی توسط سیدعبدالله‌خان در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. بر تعمیر و روشنایی آن وقف گردیده است.

مرحوم حجت بلاغی می‌نویسند: «ظاهراً واقف معتمدالسلطان میرزاسید عبدالله خلف میرزاموسی وزیر دارالخلافه است».[۱۰۱۱]

● **مدرسه و مسجد سراج‌الملک**

این مدرسه و مسجد که در ضلع شمالی خیابان امیرکبیر واقع شده از آثار رضاقلی فرزند عباس‌خان ایروانی است که سمت پیشکاری مسعودمیرزا ظل‌السلطان را در تهران برعهده داشت.[۱۰۱۲]

به طوری که از اشعار کتیبهٔ ایوان مسجد که به خط محمدابراهیم طهرانی مشهور به میرزاعمو و عمل استاد محمدحسن اصفهانی کاشی‌پز می‌باشد مستفاد می‌شود قسمتی از این محل قبل از آن که در سال ۱۳۰۱ هـ.ق. به مسجد تبدیل شود میخانه بوده است. مرحوم حجت بلاغی دراین‌باره می‌نویسد:

مسجد دارای دو در است: یکی به خیابان امیرکبیر باز می‌شود و دیگری به کوچه. بر سردر طرف خیابان نوشته شده:

گفت توفیق بین که مسجد کرد　　سطح میخانه را سراج‌الملک

بر کاشی سردر سمت کوچه نیز این بیت نقش گردیده است:

حسن توفیق بین که مسجد کرد　　سطح میخانه را سراج‌الملک

بر کتیبهٔ کاشی ایوان مسجد نیز در اشعاری شرح احداث بنا چنین آورده شده است:

۱۰۱۱. ر.ک: همان، ص. ۱۸۲.

۱۰۱۲. وی در اوایل سال ۱۲۹۹ هـ.ق. به **سراج‌الملک** ملقب گردید و به سبب این که در اصفهان متولد شده بود به **سراج‌الملک اصفهانی** نیز مشهور است. او با این که تحصیلاتی نکرده و خط و ربط حسابی چندانی هم نداشته مردی بوده پرحوصله و خستگی‌ناپذیر. علی‌رغم کار در دستگاه ظل‌السلطان آن ظالم بی‌بدیل، مردی درویش و وارسته بوده است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۸.

در هزار و سیصد و یک این سخن تحریر شد
کوکب بخت سراج‌الملک عالمگیر شد
از پی ترویج دین میخانه را محراب کرد
بانگ چنگ و نای و نی تبدیل بر تکبیر شد
مسند شرع پیمبر اندرو افکنده گشت
واندر آن مسند کلام ایزدی تفسیر شد
بر فلک شد صوت استغفار مردان خدای
خانهٔ ام‌الخبائث منزل تطهیر شد
هرکجا ظلمت سرایی دید شمعی برفروخت
هرکجا ویرانه جایی بود از او تعمیر شد
صورتش از اهل دانش سیرتش از اهل حق
پیش چشم اهل بینش برتر از اکسیر شد
زآنکه از اکسیر جز نامی نباشد در جهان
هر فقیری زو توانگر هر گرسنه سیر شد
بر رضا لفظ قلیخان دگر افزوده گشت
شد معین کاین بنای خیر از او تعمیر شد
در میان صدهزاران نفس شد او سرفراز
کز جنابش دفع این توهین و این تکفیر شد
در مه شعبان موفق شد به این فیض عظیم
دستگیرش در دو عالم شاه خیبرگیر شد
باد باقی این بنای خیر و آثار بزرگ
تا دمی کو دست حقّ بر قبضهٔ شمشیر شد
آمدی نقاش از نائین به طهران گوئیا
ذکر خیر بانی مسجد ترا تقدیر شد

● **مسجد سراج‌الملک (سراجیه)**

این مسجد که در خیابان ملت قرار دارد در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. به همت رضاقلی‌خان سراج‌الملک بنا نهاده شده است. بر کتیبهٔ کاشی سردر بیرونی مسجد این اشعار نقش گردیده است:

بخ بخ[۱۰۱۳] بسراج مُلک خسرو — وین طرفه بنای مسجد او
آن خان رضاقلی کز ارشاد — پیر فقراست مرشد او
مسجد به سراجیه لقب یافت — چون گشت خدا مؤید او
تاریخ‌نویس اوست گلشن — چون هست زجان محامد او
در سال هزار و سیصد و پنج — گردید تمام مسجد او[۱۰۱۴]

● **مسجد میرزاموسی وزیر**

این مسجد که در بازار تهران، بازار مسجد جامع واقع شده است از آثار خیریه میرزا موسی تفرشی است.

● **مدرسه و مسجد سپهسالار جدید**

ساختمان این مدرسه که از بزرگترین مساجد و مدارس علوم دینی دورهٔ ناصری است توسط میرزاحسین‌خان سپهسالار قزوینی صدراعظم معروف ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۶ هـ.ق. بنیان‌گذاری شد.

طرح مدرسه را میرزامهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله تهیه نمود و عملیات ساختمانی به سرپرستی استاد حسن معمار قمی با نظارت ممتحن‌الدوله آغاز گردید. مرحوم ممتحن‌الدوله دراین‌باره می‌نویسد:

> مرحوم آقاوجیه سپهسالار ثانی که طرف توجه آن رادمرد بزرگ بود برای این که ده یک از معماران دیگر بخورد متأسفانه این خدمت معماری را از او سلب نمود و به معماران خود رجوع نمود و آن معمار قمی ذوفن را از خدمت خارج نمود و من ماندم با یک مشت معماران مورداعتماد او...[۱۰۱۵]

میرزاحسین‌خان سپهسالار در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ هـ.ق. در مشهد درگذشت و عمرش

۱۰۱۳. بخ کلمه‌ای است که خشنودی و مدح و تمجید را رساند، بخ‌بخ برای مبالغه در اظهار مسرت یا مدح و تمجید گویند. محمد معین، ج. ۱، ص. ۴۷۴.

۱۰۱۴. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۲؛ **کتاب مساجد تهران**، ص. ۴۰.

۱۰۱۵. مهدی‌بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۲۵۸.

وفا نکرد که بنای مدرسه را تمام کند. مرحوم عبدالله مستوفی در مورد چگونگی ادامهٔ کارهای ساختمانی می‌نویسد:

> چون شاه وقت متولی مدرسه بود، ناصرالدین‌شاه این حق خود و رسیدگی به کار ساختمان را به یحیی‌خان **مشیرالدوله** برادر آن مرحوم واگذاشته مأمورش کرد که از همان موقوفات مدرسه ساختمان آن را تمام کند. بنابراین مدرسهٔ سپهسالار خردخرد ساخته شد و اول محل که طاق آن را زدند، چهل ستون بود و بعد به مقصورهٔ بزرگ سمت جنوب پرداختند.[۱۰۱۶]

تقدیر چنین بود که یحیی‌خان نیز نتواند ساختمان مدرسه را به پایان برد و بعد از او عملیات ساختمانی و تزیینات مدرسه به مرور توسط متولیان وقت انجام گردید.

در ماه رمضان ۱۳۰۲ هـ.ق. هنگامی که تازه طاق مقصوره تمام شده بود حاج شیخ جعفر مجتهدشوشتری، مرد باتقوی که واعظ و سخنران زبردستی هم بود از عتبات برای زیارت مرقد مطهر حضرت علی‌بن موسی‌الرضا به تهران وارد شد.[۱۰۱۷] ناصرالدین‌شاه حضور حاج شیخ جعفر را در تهران مغتنم شمرد و دستور داد مسجد سپهسالار را برای برگزاری نماز به امامت حاج شیخ جعفر آماده کنند. مرحوم عبدالله مستوفی دراین‌باره می‌نویسد:

> ناصرالدین‌شاه مسجد نیمه‌تمام سپهسالار را برای نمازخواندن حاجی شیخ جعفر تعیین کرد و آجر و خاک و گچ و آشغال بنایی را از این سر و آن سر صحن و حجرات چهل ستون و مقصوره جمع و محل را برای نماز آماده کردند. حاجی شیخ در محراب مقصورهٔ سمت جنوب به نماز می‌ایستاد. چهل ستون را برای زنها تخصیص دادند، تمام مقصوره و صحن حجرات و ایوانهای تحتانی و فوقانی و راهروها و حوضخانه و مدخل و جلوخان، حتی در خیابان هم صفوف جماعت قائم می‌شد. یک روز تخمین کردند بیست و چهار هزار نفر پشت سر این مجتهد به نماز ایستاده بودند که در هر فرمان الله‌اکبری بیست و چهار هزار نفر از رکنی به رکن دیگر نماز از قیام و قعود و رکود و سجود منتقل می‌شدند. در تهران هیچ نظیر این جمعیت و

۱۰۱۶. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۳۲.

۱۰۱۷. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۴۰.

جماعت دیده نشده بوده است. عدهٔ مکبرین شاید از صدنفر زیادتر بود که همصدا موقع رسیدن رکوع و سجود و قیام و قعود را اعلام می‌کردند. حاجی شیخ جعفر بعد از نماز منبر هم می‌رفت، مردم برای رسیدن به نزدیک منبر او ازدحام عجیبی داشتند.

حاجی شیخ جعفر بعد از رمضان به مشهد رفت و ماه محرم مراجعت کرد. باز هم ده پانزده روزی در مسجد سپهسالار نماز خواند و منبر رفت و بعد به سمت عتبات عزیمت نموده در کِرِند دار فانی را به درود گفت.[۱۰۱۸] در شب فوت او برحسب تصادف ثنائر نجوم (ستاره باران) عجیبی در آسمان اتفاق افتاد که نظیر آنهم تاکنون دیده نشده است. در چند ساعت اوایل شب هر دقیقه هفت ستاره از جای خود لغزیده در آسمان خطوطی رسم می‌کردند، همهٔ مردم معتقد بودند که باید اتفاق فوق‌العاده‌ای افتاده باشد. فردا که خبر فوت حاجی شیخ جعفر به تهران رسید همه گفتند این ثنائر نجومی به واسطهٔ این واقعه بوده است. البته این واقعه تصادف ولی تصادف عجیبی بود.[۱۰۱۹]

مرحوم اعتمادالسلطنه در شرح آثار دوره ناصری در معرفی این بنا می‌نویسد:

تأسیس و بنیاد و انشاء ابواب‌البر مرحوم میرزا حسین‌خان قزوینی سپهسالار اعظم قدس سره در دارالخلافهٔ ناصره که مشتمل است بر جامعی کبیر و مقصوره‌ای خطیر و مدرسهٔ بدیع با صحنی وسیع و طبقات از حجرات و مأذن و منارات و مکتب و مخزن و مریضخانه و حمام و سایر لواحق و ضمایم در نهایت امتیاز و استحکام و صفحات جدران و ازارات بنیان در غالب این اساسات و مبانی به مزّوقات احجار و معرقات ملونهٔ قاشانی تزیین یافته است و لوازم تحصیل طلبهٔ علوم را من جمیع‌الجهات از مخارج و کتب و مواعین و اثاثات واقف موفق فراهم آورده.

و براین جمله ضیاع چند و مستغلات سودمند وقف نمود، مثل ششدانگ قریهٔ عمیدآباد و داشلوجه و علی کریزو ارهان با توابع که هر چهار قریه در خمسه واقع است، و شش دانگ قریه کمال‌آباد و چهار دانگ و نیم از قریهٔ

۱۰۱۸. ۲۸ صفر ۱۳۰۳ هـ.ق.

۱۰۱۹. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۳۲ - ۳۳۳.

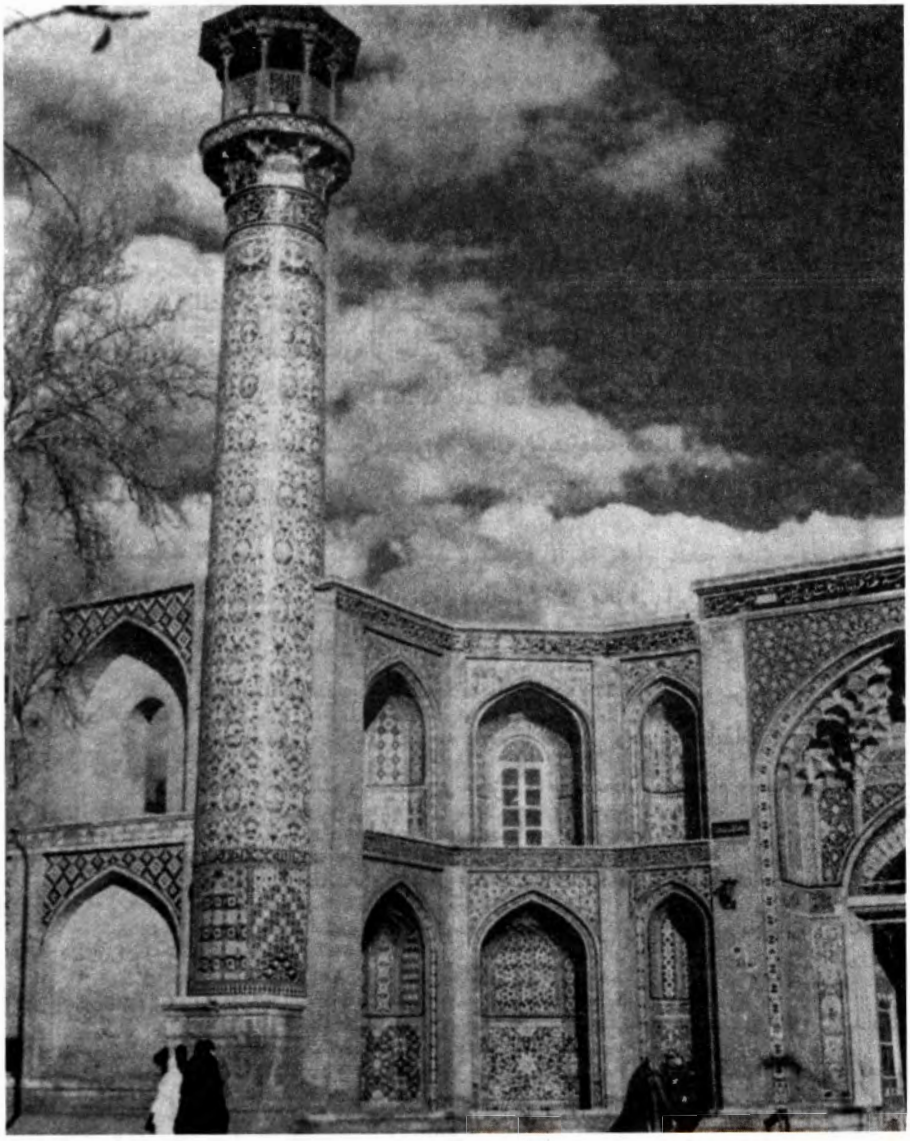

مدرسه سپهسالار

فیض‌آباد، و دو دانگ از قریه آقابابا که هر سه قریه در قزوین است، و سه دانگ از قریهٔ شهرک واقعه در طالقان قزوین، و شش دانگ قریهٔ کلتپهٔ ورامین و شش دانگ قریهٔ میان آبادغار، و دیگر قیصریه و دو باب حمام مردانه وزنانه واقع در غرب قریه قیصریه و سی و پنج باب دکاکین نزدیک آن ایضاً، و هیجده باب دکاکین واقعه در بازار امیر که جمیعاً در دارالخلافهٔ طهران است و تولیت این اوقاف و امور مدرسه با سلطان عصر است و نظارت با اخوهٔ واقف به ترتیب و بعد هم با ارشد و اصلح اولاد ذکور ایشان و اولاد ذکور از ذکور...[۱۰۲۰]

آقای دکتر علی‌اکبر شهابی به نقل از تاریخ مدرسه عالی سپهسالار تألیف ابوالقاسم سحاب درباره وضع و ساختمان این مدرسه می‌نویسد:

این بنای باشکوه و بزرگ که مشتمل بر مدرسه و مسجد هردو می‌باشد و به هر دو اسم نیز شهرت دارد از بزرگترین مدارس تهران است. طول آن تقریباً ۶۲ و عرض ۶۱ متر است. ساختمان دو طبقه و در هر طبقه حجراتی برای سکنای طلاب ساخته شده که مجموع آنها قریب شصت حجره است. در چهار طرف چهار ایوان قرار دارد که مانند سایر مساجد ایوان بزرگ و اصلی در طرف جنوب واقع شده و منتهی به مقصوره و گنبد عظیم می‌شود. گنبد و شبستان زیر آن از نظر بزرگی و عظمت کمتر از گنبدهای مساجد بزرگ دورهٔ صفویه نیست ولی از نظر زیبایی و مهندسی به پایهٔ آنها نمی‌رسد.

سطح مقصوره و گنبد از حدود محراب تا محاذی صحن مسجد تقریباً ۴۳ و عرض آن ۴۱ متر و ارتفاع گنبد ۳۷ متر است. وقفنامه مدرسه را به خط نستعلیق در روی کاشی کتیبه کرده و دورادور صحن مدرسه در طبقه اول حجرات نصب نموده‌اند.

در اصلی ورودی مدرسه که دارای جلوخان و سردر عظیم و در آهنی باشکوه بزرگی است در ضلع غربی مدرسه و در حاشیهٔ خیابان بهارستان قرار دارد. پس از ورود به دهلیز مدرسه که دیوارها و سقف آن از کاشیهای الوان ممتاز تزیین شده است از دو کریاس به داخل مدرسه راه ورود هست و این دو راه در دو طرف ایوان غربی مدرسه قرار دارند. اشعار سنایی را در فضیلت علم و

۱۰۲۰. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۳.

عالم در اطراف ایوان غربی کتیبه کرده‌اند.[۱۰۲۱] ایوان شرقی منتهی می‌شود به شبستان بزرگی به نام چهل ستون که دارای ۴۴ ستون سنگی یکپارچه است. در بالای ایوان شمالی ساعت بزرگی نصب شده که دارای دو صفحه: یکی به طرف صحن مدرسه و دیگری به طرف عمارت بهارستان مواجه است. از ضلع شرقی نیز دری به طرف مسجد و مدرسه باز می‌شود که واردین پس از گذشتن از دالان طولانی داخل صحن مدرسه می‌شوند. در این دالان دری به شبستان باز می‌شود که نمازگزاران بی‌آن که وارد مدرسه شوند از این در وارد مسجد می‌شوند. در این دالان یکی از شاهکارهای معماری و کاشیکاری قرون اخیر دیده می‌شود و آن عبارت است از طاق هفت کاسه معروف به **طاق معلق** که در ابتدای کریاس قرار گرفته است. این هنر معماری کار استاد جعفرخان معمارباشی کاشانی است.

از آخر این دالان که نزدیک صحن مدرسه است دری به زاویه‌ای باز می‌شود که مخزن کتب و قرائت‌خانه مدرسه در آنجا قرار دارد. این کتابخانه از حیث کیفیت و کتب نفیس خطی یکی از کتابخانه‌های درجه اول ایران است.

در این ساختمان هم از جهت امور مادی و شکل و نقشهٔ بنا تغییرات تازه‌ای نسبت به بناهای قدیم دیده می‌شود.[۱۰۲۲]

از نظر تغییرات ظاهری یکی کاشیهای مصور به اقسام مناظر و دور نماهایی است که از سبک نقاشی اروپا اقتباس شده و دیگری نوع حجاری و نقشه‌ها و گلهایی که در آنها به عمل آورده‌اند.[۱۰۲۳] همچنین تعداد گلدسته‌ها که در این بنا به کار برده شده بی‌سابقه است. مجموع مناره‌ها و گلدسته‌های این بنا هشت عدد است که چهار منارهٔ بلندتر در ایوان جنوبی و مجاور گنبد

۱۰۲۱. به طوری که مرحوم مستوفی می‌نویسد کتیبه‌های مسجد سپهسالار خط میرزاغلامرضا خوش‌نویس است. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۲۵۰.

۱۰۲۲. از نظر معماری نکاتی از سبک معماری مسجد شاه اصفهان (در قسمت هشتی ورودی مسجد) را با سبک مسجد ایاصوفیهٔ اسلامبول و نماسازی مدرسهٔ چهارباغ اصفهان کمی آمیخته‌اند. محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۹۷.

۱۰۲۳. مدرسه سپهسالار از لحاظ حجاری و سنگتراشی ستونهای یک پارچه و سنگهای ازاره بنا قابل کمال توجه است. حجاران این مدرسه عبارتند از: سیدمحمد، استاد عبدالله قزوینی، عموغلامحسین و استاد ابراهیم.

مقصوره قرار دارد و دو عدد آن در ایوان شمالی در دو طرف ساعت و دو عدد در سردر غربی. صحن مدرسه دارای چهار باغچهٔ بزرگ و مشجر و چهار خیابان و حوض مستدیر بزرگی است که قبل از لوله‌کشی از قنات مهران که جزء موقوفات مدرسه است همیشه آب جاری و فراوانی داخل آن می‌شده و بر شکوه و صفا و طراوت مدرسه می‌افزود. حجرات طلاب مدرسه نیز نسبت به حجرات سایر مدارس قدیمه وسیع‌تر و روشن‌تر می‌باشد.

از نظر سازمان آموزشی، چون مرحوم سپهسالار خود آشنا به پیشرفتهای کشورهای غربی مخصوصاً بلاد عثمانی در علوم و فنون و ادبیات بود و سعی بلیغ داشت که ایران نیز کارهای خوب آن کشورها را پیروی کند و در شاهراه دانش و فرهنگ و تعلیم و تربیت صحیح گام بردارد از این جهت همت و توجه خود را به تکمیل این مدرسهٔ عالی از جهت صوری و معنوی مبذول داشت. در وقفنامه چنان پیش‌بینی شده است که برای طالبان دانش و ادب از مکتب و دبستان تا مراحل عالیه وسیلهٔ تعلیم و تعلم فراهم گردد، هم‌چنین پزشک و خادم و مدرس و مشاق خط و داروساز و حمام و آشپزخانه و سایر وسایل برای آنان منظور شده است. در مواد برنامه درسی غیر از علوم متداول دینی از ادبیات و ریاضیات و علوم عقلی نیز اسم برده شده است.

مدرسه دارای دو وقفنامه است: یکی بزرگ و مفصل و دیگری کوچک و مختصر، تولیت بعد از خودش به شاه وقت واگذار شده است. برای این که تا اندازه‌ای مقاصد عالیهٔ این مرد نیکوکار معلوم گردد قسمتی از وقفنامه کوچک که در کتیبهٔ سرتاسری صحن مدرسه نوشته شده است در این جا نقل می‌شود:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم - الحمدالله الواقف علی الضمائر... در عهد سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت... در ساعتی مسعود و زمانی محمود و طالعی همایون و تاریخی میمون بندگان عالی خداوند معالی‌الامیر الباذل... آقای مشیرالدوله الحاج الافخم حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم دولت علیه ایران حرسه‌الله عن طوارق الحدثان این جامع کبیر و مَدرَس منیع را به تمام از حجرات فوقانی و تحتانی و مقصورات تابستانی و زمستانی که برحسب اشاره و اختیار اعلیحضرت همایونی که عهد سلطنتش پاینده و مهر و

معدلتش تابنده باد به مسجد و مدرسهٔ ناصریه نامیده به علاوه مارستانی حصین و دبستانی رزین و گرمابه و آبگیری متین و انبار آب... والحوض و المطبخ و الانبار والمرافق والدروب والابواب والدهالیز و غیرها با عرصهٔ مشتمله بر آنها مع جمیع مایتعلق بها و یحتاج الیه فیها از نسخ قرآن مجید و صحف دعوات و تصانیف علوم و فنون و مؤلفات من کتب الفقه والاصول و التفسیر والحدیث والکلام و الحکمه والطب والادب و سائرالفنون الرسمیه موجوده در کتابخانه علمیهٔ مدرسه و اثاث و بساط و ادوات و ظروف محتاج الیها من‌السرج و القداور والمصافی والقصاع والبواطی والانماط والزلیات و غیرها من‌الاسباب و الآلات اللازمه که از برای مسجد و مدرسه و سایر ابنیه منظور است که مصداق حقیقی صدقات جاریاتست مهیا و ممهد نموده همه اینها را کلاً و ارقاماً اصولاً و فروعاً به انضمام سه دانگ مختصی خود از شش دانگ قنات مشهوره به قنات مهران وقف مؤبد و حبس مخلد شرعی نمودند متقرباً الی‌الله و طلباً لمرضاةالله بالطوع والاختیار دون‌لااکراه و الاجبار در حالتی که جمیع اقاریر شرعیه از آن ممضی و نافذ بوده بر جمیع طلاب علوم و مصلیان مرضای سکان مدرسه و اطفال مسلمین و اشخاصی که نوعاً مقرر فرموده‌اند از امام جماعت و نایب امام و یک نفر مدرس منقول از فقه و اصول و یک نفر معلم ریاضی و یک نفر مدرس معقول از حکمت و کلام و یک نفر تالی مدرس معقول و یک نفر معلم مقدمات و یک نفر معلم ادبیات و یک نفر حکیم‌باشی دارالشفا که هشت نفر مجموع مدرس و معلم و یک نفر مستوفی و یک نفر ضابط موقوفات و یک نفر واعظ و یک نفر کتابدار و یک نفر خادم‌باشی و شش نفر خادم و دو نفر قاری و یکصدوبیست نفر طلاب و چهار نفر معلم مکتب اطفال و دو نفر خوشنویس مشاق مکتبخانه اطفال و دو نفر طبیب دارالشفا و یک نفر دواساز و یک نفر شاگرد دواساز و یک نفر ناظر مطبخ و یک نفر طباخ و چهار نفر پرستار مریض و ده نفر رختشوی مرضی و یک نفر ساعت‌ساز و دو نفر حافظ کتب و چهار نفر مؤذن و دو نفر مکبر و سه نفر چراغچی و یک نفر دربان و یک نفر باغبان و یک نفر خادم مکتبخانه اطفال با شروط هر یک که خواهد آمد...

وقفنامه تفصیلی که نسخهٔ خطی آن دارای مهر و امضای مرحوم سپهسالار

واصل آن در کتابخانهٔ مدرسه موجود است... این وقفنامه دارای مقدمه و چندین فصل است که در آن کیفیت ساختمان و نام رقبات و تکالیف هر یک از موظفان و سهم و حصهٔ هر یک از آنان از درآمد موقوفات به تفصیل ذکر شده است.

نکتهٔ جالب توجهی که در وظایف طلاب ذکر شده موضوع امتحان است که هر سال یکبار با تشریفاتی باید انجام شود و از طلابی که خوب درس خوانده باشند تشویق به عمل آید.

هم‌چنین دربارهٔ اطفال مکتبخانه که تا صد نفر پیش‌بینی شده است تفصیلاتی برای تعلیم و تربیت و خوراک و لباس آنان دارد. متأسفانه این مکتبخانه و بیمارستان و آشپزخانه وجود خارجی پیدا نکرد.[۱۰۲۴]

از طاق‌هفت کاسه مدرسه سخن به میان آمد، چگونگی احداث آن داستانی شنیدنی دارد. مرحوم بلاغی به نقل از مهندس عبدالرزاق‌خان بغایری دراین‌باره می‌نویسد:

استاد جعفرخان کاشی معمار، کاشان را پشت سر گذارد و به تهران وارد شد. بنّاهای تهران که دست‌اندرکار ساختمان مدرسهٔ سپهسالار بودند راه به او ندادند، وی به نزد سپهسالار رفت و تقاضا کرد ساختن محلی را از مسجد و مدرسه به او واگذارند اگر خوب ساخت که مزدش را بدهند و اگر خوب نساخت خدمتی کرده و شریک در ثواب باشد.

سپهسالار موافقت کرد. بنّاها؛ راهرو آبریزگاه را به او محوّل کردند. او تجیری کشید و شرط کرد کسی به کارش مداخله نکند. پس از بیست و پنج روز کارش تمام شد و سپهسالار را دعوت کرد. معماران و بنایان با سپهسالار آمدند و دیدند که هفت سقف معلق زده مثل هفت کاسه، همه تحسین کردند و سپهسالار یک ثوب عبا و صدتومان پول به او جایزه داد...[۱۰۲۵]

گنبد و مناره‌ها

در ابتدا ناصرالدین‌شاه در نظر داشت گنبد عظیم و گلدسته‌های مسجد را طلاپوش نماید ولی بعداً از این کار منصرف گردید و آنها را به طرز بسیار زیبا کاشیکاری کردند.

۱۰۲۴. علی‌اکبر شهابی، «اوقاف» در ایرانشهر، ج. ۲، ص. ۱۳۰۱ - ۱۳۰۴.

۱۰۲۵. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۰۳.

برگزاری نمایشگاه در مدرسهٔ سپهسالار

یکی از مراسمی که همه‌ساله در ماه رمضان در این مسجد و مدرسه برگزار می‌شد نمایشگاه کالاهای داخلی و خارجی بود و بدین‌جهت در این ماه این محل به یک مرکز بزرگ تجاری تبدیل می‌شد. مرحوم عبدالله مستوفی دراین‌باره می‌نویسد:

> در صحن مدرسهٔ سپهسالار به حدی ازدحام می‌شد که برای پیمودن فاصلهٔ از جلو خان تا داخلهٔ صحن، البته شش هفت دقیقه وقت لازم بود. راهرو سمت حوضخانه راه زنانه و راهرو سمت راست، به مردها اختصاص داشت. در صحن مدرسه هم همین تقسیم را کرده بودند. در حجره‌های سمت شمال بزازها برای زنها بساط پهن می‌کردند و سایر حجرات و ایوانها جز ایوان سمت مشرق که ایوان چهل ستون و جزو مسجد بود، بساط خرازی و بلورفروشی و سمساری برای مردها پهن می‌شد و واقعاً نمایشگاه حسابی از امتعهٔ آن روز کشور بود. حتی طاقنماهای جلو خان را هم می‌گرفتند و دکانهای خیابان نظامیه هم بساط خود را رنگین‌تر می‌کردند و جمعی هم در پیاده‌رو بساط می‌گستردند. کمتر کسی از اهل شهر بود که ماه رمضان لامحاله یکبار به این نمایشگاه نیاید...[۱۰۲۶]

مرحوم قهرمان‌میرزا سالور نیز در روزنامهٔ خاطرات خود به این نمایشگاه اشاره کرده و می‌نویسد:

> ... تمام حجرات مرتبهٔ پایین مسجد را از هر قبیل اسبابی چیده‌اند. زن خیلی بیش از مرد بود. اغلب زنها روزها اینجا هستند. به بازار کمتر می‌روند و این مسجد هم کمتر از بازار اسباب ندارد. از هر متاع فرنگی و ایرانی جمع کرده‌اند. در حقیقت مسجد نیست کاروانسرای خوبی است.[۱۰۲۷]

و در شرح خاطرات یکشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۱۳ هـ.ق. می‌نویسد:

> مسجد سپهسالار تماشایی داشت. حجرات بزرگ آن را هفتاد تومان و کوچکها را سی تومان کرایه کرده‌اند. هر نیمکت که در دالان خرازیها گذاشته و اسباب چیده‌اند روزی پنج هزار و هفت هزار کرایه داده‌اند.[۱۰۲۸]

۱۰۲۶. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۳۲.

۱۰۲۷. قهرمان‌میرزا سالور، ج. ۱، ص. ۲۷۴.

۱۰۲۸. همان، ص. ۹۰۱.

استاد حسین لرزاده معمار صاحب نام معاصر نیز در این مدرسه آثار ارزنده‌ای به یادگار گذاشته است. او دراین‌باره می‌نویسد:

... در مدرسه عالی سپهسالار (مطهری) شروع به کارهای زیرگنبد و مقرنس بزرگ و محراب نموده در پایان نوشتم:

پس از پایان این طاق مُقرنس
نمودم طرح این محراب مَدرَس
شنیدم هاتفی لرزاده را گفت
در این دریا نگشتی غوطه‌ور کس[۱۰۲۹]

بعد از آن یعنی سال هزار و سیصد و پنجاه شمسی طرح شبستان بزرگ را آماده نموده شروع و ختم گردید و در ضمن تاریخچهٔ آن اسامی کارکنان و هنرمندانی را که درکار شرکت داشته به یاد بود آنان ثبت شده و برای تاریخ گفتم:

هنر چون شیر بگرفتم زپستان هنوزم طفل راه این دبستان
هزار و سیصد و پنجاه شمسی نمودم طرح این زیبا شبستان[۱۰۳۰]

هنرمندانی که استاد لرزاده را در خلق چنین اثری ارزنده یاری کرده‌اند عبارتند از: حاج‌محمد شعرباف، حاج محمد معمار کاشانی، حاج حسین خوانین شیرازی، حسین گرایش‌نژاد، حسین ترک حجاز، حاج عباسعلی معمار، حسین علی‌آباد، استاد محمود قمی، استاد علی‌اکبر بهرام گچبر، موسی کاشی‌نگار، میرزامحمود نقاش و...

کاشیهای هفت رنگ نیز زیرنظر مرحوم حاج حسین خاک‌نگار مقدم استاد بزرگ کاشی‌ساز معاصر تهیه گردیده است.

مدرسه سپهسالار نسبت به سایر مدارس دینی دارای ویژگیهایی است که از آن جمله فضاسازی و تقسیم بنا به بخشهای مختلف توسط جزرهای باریک و بلند و طاقنماها و نورگیرها و درگاههای متعدد که هر یک در جای مناسب خود قرارگرفته‌اند به خوبی مشهود است.

۱۰۲۹. کارهای یادشده در مسجد سپهسالار در سال ۱۳۴۰ ش. انجام گردیده است.

۱۰۳۰. حسین لرزاده، **احیاء هنرهای ازیاد رفته** (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۸)، ج. ۱، ص. و.

حجره‌های این مدرسه نیز دارای طرحی دقیق و استادانه و فضایی وسیعتر و روشنتر از دیگر مدارس علوم دینی است و طلاب در آنها از امکانات بیشتری برخوردار بوده‌اند.

بر بدنه و سطح نمای ایوان جنوبی چهار منارهٔ متوسط قرار گرفته است که علاوه بر نقش اصلی خود که محلی برای اذان گفتن هستند به جهت جلوگیری از رانش طاق ایوان جنوبی در سطح خارجی بنا احداث شده‌اند.

● مسجد صاحبدیوان

این مسجد در سال ۱۳۰۲ هـ.ق. توسط میرزافتحعلی‌خان پسر دوم حاجی‌میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک و نوه حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله شیرازی، در کوچهٔ صاحبدیوان منشعب از گذار امامزاده یحیی احداث شد.

بر سر در مسجد کتیبه‌ای سنگی نصب شده که بر روی آن چنین خوانده می‌شود:

> در عهد دولت شاهنشاه صاحبقران‌السلطان بن سلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله سلطانه به فرمایش جناب جلالت مآب قواماً للمجد والاجلال میرزافتحعلی‌خان صاحبدیوان دام اقباله این مسجد به سعی سرکار مقرّب‌الحضرة حبیب‌الله‌خان اتمام یافت. فی سنة اثنتین و ثلاث مأة بعدالالف.[۱۰۳۱]

میرزا فتحعلی‌خان موقوفاتی را در محلهٔ چالمیدان وقف بر این مسجد نموده است.

● مسجد ملک‌التجار

این مسجد در بازار تهران، بازار عباس واقع گردیده است، اعتمادالسلطنه در ذکر آثار و ابنیهٔ دورهٔ ناصری به آن اشاره کرده و نوشته است:

«و مسجد مرحوم آقامحمد مهدی ترک آذربایجانی ملک‌التجار که در جنب حمام چال از تهران واقع شده.»[۱۰۳۲]

۱۰۳۱. حجت بلاغی، ج. ۲، **کتاب مساجد**، ص. ۴۶.

۱۰۳۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷.

● مدرسه وزیر (مسجد آقاشیخ هادی)

این مدرسه که به نام مسجد آقاشیخ هادی نیز مشهور است در خیابان وحدت اسلامی (شاهپور سابق) مقابل خیابان بهشت واقع شده و از آثار میرزاعیسی تفرشی معروف به وزیر است. میرزاعیسی وزیر، شادروان حاج شیخ هادی نجم‌آبادی را وصی خود قرار داده بود. میرزاعیسی در ۲۲ صفر سال ۱۳۱۰ هـ.ق. برابر شهریورماه ۱۲۷۱ خورشیدی به بیماری وبا درگذشت و در زاویه شمال غربی مدرسه مدفون گردید.

مسجد و مدرسه دوستعلی‌خان معیرالممالک واقع در خیابان خیام کوچهٔ آب انبار و مسجد معیر، مسجد میرزاعبدالکریم نجم‌آبادی و مسجد یونس‌خان در سنگلج، مساجد عین‌الملک و شهاب‌الملک در کوچه‌های منشعب از خیابان مصطفی خمینی (سیروس سابق) و... نیز از ابنیهٔ دورهٔ ناصری است.

● احداث ایوان و آیینه‌کاری بقعه امامزاده زید

درفاصلهٔ سالهای ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱ هـ.ق. به‌سفارش کامران‌میرزا نایب‌السلطنه در ضلع شرقی حرم صحن وسیع مشتمل بر حجره‌هایی در اطراف و ایوان بزرگ متصل به حرم با تزیینات خارجی انجام شد. مرحوم استاد سیدمحمدتقی مصطفوی دراین‌باره می‌نویسد:

> بین حرم و ایوان اصلی درِ زیبایی نصب نموده‌اند که بر لنگهٔ راست آن کتیبهٔ کوچک نستعلیق با استخوان مشتمل بر این عبارت نوشته شده است: «صانع استاد کریم شیرازی ساکن دارالخلافه ۱۳۰۱»
>
> در ایوان بزرگ بقعه کتیبه‌ای به خطّ نستعلیق درشت بر خشت کاشی زمینه لاجوردی وجود دارد و این مطلب در آن ذکر شده است که به عهد ناصرالدین‌شاه ایوان صحن حضرت زیدبن علی‌بن الحسین - علیه‌السلام - به امر شاهزادهٔ اعظم امیرکبیر نایب‌السلطنه کامران کامکار صورت یافت و در پایان کتیبه به خطّ ریز چنین نوشته شده است: «عمل استاد مهدی ولد مرحوم استادعلی کاشی‌پز سنه ۱۲۹۷».[۱۰۳۳]

۱۰۳۳. محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۵۳.

در سال ۱۳۱۸ ش. وزارت فرهنگ وقت در صحن بزرگ بقعه که صورت ناپسندی پیدا کرده بود دبستانی بنا نمود و صحن کوچک مناسبی در جنوب بقعه احداث کرد که زائرین از آن رفت‌وآمد می‌کنند.[۱۰۳۴]

اثر مهم دورهٔ ناصری در این بقعه آیینه‌کاری زیبای حرم آن است که در نوع خود کم‌نظیر است. هنرمند گرامی عطاءالله خانبلوکی در پژوهشی درباره تاریخچه و خصوصیات معماری این بقعه، به نقل از هنرمند آیینه‌کار آقای سیاوش طرزی خصوصیات آیینه‌کاری حرم آن را چنین توصیف کرده است:

با ورود به حرم، شکوه و جاذبهٔ روحانی آن یکباره ارتباط زائر را با دنیای مادی گسسته و او را با رشته‌های محکمی از خلوص و ایمان به معنویت پیوند می‌دهد.

سقف این حرم باشکوه با گنبد مرتفعی پوشیده شده و به نحو بسیار شیوایی آیینه‌کاری گردیده است. این آیینه‌کاری به تصدیق اساتید فن در شمار بهترین و زیباترین آیینه‌کاری اماکن متبرکهٔ ایران است.

در این محل استاد آیینه‌کار با زیرسازی، اشکال زیبا و متناسبی به وجود آورده است که نظیر آن را در کمتر بنایی می‌توان دید.

مقرنس‌ها، بند اسلیمی‌ها و گره‌های کار شده ممکن است در نظر اول کار چشمگیری جلوه نکند، اما اگر به دقت موردتوجه قرارگیرد ملاحظه می‌شود که هر یک از آنها روی ضابطه‌کار شده و استاد هنرمند به خاطر علاقهٔ ذاتی و احترام و ارادتی که نسبت به خاندان رسول‌خدا(ص) داشته است نهایت ذوق و اخلاص را به کار برده و چنین بُعد آیینه‌کاری را در زیر گنبد عظیم بقعه به وجود آورده، و بدنه‌های بنا را این‌طور برجسته کرده و توانسته از فاصلهٔ دور زوایای نوری را به خوبی نشان دهد.

در آیینه‌کاری این حرم برخلاف اکثر اماکن متبرکه‌ای که در چند دههٔ اخیر آیینه‌کاری شده‌اند از شیشه‌های سفید که انعکاس نور آیینه آن چشم را آزار می‌دهد استفاده نشده، بلکه شیشه‌های سبز به کار برده‌اند که انعکاس ملایم نور آن جلوه‌ای روحانی به محیط بخشیده است.

۱۰۳۴. ر.ک: همان، ص. ۵۲ - ۵۳.

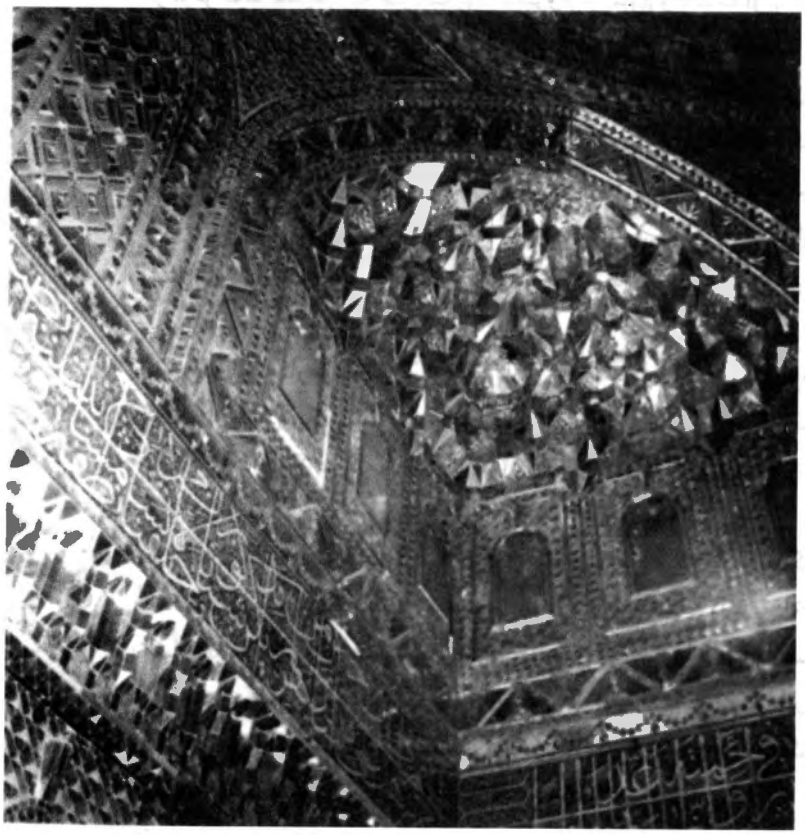

آیینه‌کاری حرم امامزاده زید

... در آیینه‌کاری این مکان از طرحهای مختلفی استفاده شده که هر یک در نهایت استادی و در محل مناسب خود به‌کار رفته و در نهایت این مجموعهٔ ارزنده را پیش روی زائران قرار داده است.

از مرکز گنبد تقسیمی به صورت گره ده شروع می‌شود و بعد ده آویز مقرنس دور دایره مرکزی کار شده، آن گاه شش چشم گاوی به عرض چهل سانتیمتر در شعاع دایره گردانده شده است.[۱۰۳۵] کار یک قالب نیست که بتوان روی جام‌کش کار کرد. به خاطر این که یک دایره را وقتی گریز از مرکز می‌کنند به فاصله‌ای که کار پیش می‌رود نقشه بزرگتر می‌شود و از حالت یک شکلی بیرون می‌آید. اگر دقت شود ملاحظه خواهد شد دراین قسمت از کار شش‌های نزدیک به دایره مرکزی گنبد کوچک و در عوض طبل‌های شش پایین دایره بزرگ است.

با این که آیینه‌کار می‌توانسته در آنجا کاری را پُر کند که ردیف را دور بزند، به خاطر آن که در یک تیزهٔ گنبد پایین بیاید شش‌ها را از بالاریز و در قسمت پایین بزرگ کار کرده و محاسبه را طوری انجام داده که کار دقیق دورتادور گنبد می‌گردد.

بعد از آن یک حاشیهٔ هشت زهره است و پس از آن بین مرکز و کمربند گنبد از بند اسلیمی‌ها استفاده شده، بند اسلیمی‌ها دور تا دور تسمه دارد و داخل آن الماس‌تراش کار شده است. سپس داخل بندهای اسلیمی با بومها به صورت بازوبندی، شش و هشت چهارلنگه پُر شده و در مرکز که ترنج‌ها و بند اسلیمی‌ها به هم رسیده‌اند یک دایره تشکیل داده که آن هم به صورت گره کار شده و خطوط هندسی آنها را با دو تسمه مشخص می‌کند که به گونهٔ زاویه‌دار برجسته می‌شوند.

در عین این که در یک بیضی نیز دوباره همین کار را تکرار کرده است، در گره‌کاری و کنج پُر کردن کمال استادی و مهارت را به خرج داده است تا آلت‌ها را دست و پا شکسته نکرده و تنها به پُر کردن داخل آنها اکتفا کند، بلکه نهایت ذوق و دقت را به کار برده تا وقتی که مثلاً یک طبل در کنار کار واقع می‌شود کج قرار نگیرد و دقیقاً $\frac{1}{4}$ و یا شکلی را به کار برده است که برگردان کار جواب داخل را بدهد.

۱۰۳۵. این کار را اصطلاحاً دست‌بُر یا دست‌گردان می‌گویند.

از خورشیدیها به خاطر نما و جلوه دادن به کار استفاده کرده و پایین‌تر از آنها در پایان ترنج آن حاشیه کار را با ظرافت به صورت پرده و نیم‌دایره درآورده و ریشه‌های پای پرده را نیز به خوبی مجسّم کرده، و داخل آن را نیز به صورت طبل شش چهار لنگه کار کرده است.

بالای کمربند گنبد چهار پنجره به صورت شبکه‌بُری طرح بند اسلیمی وجود دارد که توسط آنها هوای حرم تهویه می‌شود. این پنجره‌ها نیز آیینه‌کاری شده است.

برای تفکیک کار، در آیینه‌کاریِ کمربند گنبد نهایت هنرمندی به کار برده شده و کار را به صورت طاقچه‌ای که گنبد را از بدنه و طاقنما جدا می‌کند ارایه نموده است. به طوری که می‌توان گفت کمربند مرصعی دورتادور گنبد به وجود آورده و با ریزکاری و ظرافت نام پنج تن آل‌عبا را به صورت ریز در کمربند گنبد نوشته و در کتیبه‌های ترنجی آنها را تکرار کرده است. آن‌طور که در نظر اول به چشم نمی‌آید.

در چهار گوشهٔ حرم چهار گوشواره وجود دارد که در میان آنها چهار فخری (محراب) قرار گرفته است. این گوشواره‌ها و فخریها در ده پا مقرنس کار شده و به نسبت ارتفاعی که دارد استاد آیینه‌کار توانسته به خوبی و از روی ضابطه آنها را پیاده کند. در پایین آن از قابهای آیینه استفاده کرده و در فخری‌های وسط طبل‌های شش به کار برده است...

در زیر کتیبهٔ کاشی حرم نیز حدود سی سانتیمتر در دو پا قطار مقرنس کار شده و پایین آن قابهای بدنه که با زیرسازی انجام شده به صورت قابهای ترک‌بندی شده درآمده قرار گرفته است. در این قسمت در مجموع چهار سردری و هشت ستون دیده می‌شود که روی هر ستون به صورت برجسته جای شمعدان کار شده و هشت قاب که در هر زاویه دو قاب به صورت قائم کنار هم قرار دارد. داخل هر قاب به صورت بیضی است و اشکال ترنج که در کنار قاب واقع شده با الماس‌تراش پُر شده. برای بومی که به صورت ترنج کار را تقسیم کرده از آیینه قدی (جام) استفاده شده است.[۱۰۳۶]

۱۰۳۶. عطاءالله خانبلوکی، **تاریخچهٔ مختصری از امامزاده زید**، دست‌نوشته، ص. ۴۹ - ۵۶ ؛ ۵۹ .

در اطاق جنوبی حرم که آن نیز دارای آیینه‌کاری است، اما به علت وقوع یک بار حریق و اشکالات ساختمانی علی‌رغم چندین‌بار مرمت وضع مناسبی ندارد، دو قبر قرار دارد که یکی متعلق به حاجیه شاهزاده جهان سلطان‌خانم دختر فتحعلی‌شاه مورخ به سال ۱۳۱۲ هـ.ق. در وسط اطاق و دیگری مدفن شاهزاده فتحعلی‌میرزا فرزند هفت‌ساله کامران‌میرزا که امیر توپخانه بوده، مربوط به سال ۱۳۱۰ هـ.ق. بر دیوار جنوبی اطاق نصب شده است. عطاءالله خانبلوکی در معرفی سنگ حجاری شدهٔ زیبای قبر اخیر می‌نویسد:

سنگ قبر مرمر زیبای آن که متأسفانه به سبب بی‌مبالاتی شکسته و تعمیر شده دارای مشخصات زیر است:

بر این سنگ حاشیهٔ زیبایی به صورت گلهای ریز با ظرافت بسیار کنده‌کاری شده است. در بالای سنگ این عبارات به چشم می‌خورد:

یا قاضی‌الحاجات. هُوَالحَیِ الذی لایَموتُ. یا سامِعُ المناجات

در زیر آن دو فرشته بال گشوده و تاجی را در میان گرفته‌اند.

در وسط سنگ نقش‌برجستهٔ طفل‌مذکور در لباس‌امیری توپخانه، کلاه‌بانشان شیر و خورشید، ستارهٔ پنج پر بر سینه، مدال ظریفی با نقش ناصرالدین‌شاه بر گردن و حمایل و کمربند و شمشیر حجّاری شده است. در زیر آن این عبارت به چشم می‌خورد: «عمل استاد عبدالرسول و استاد غلام حجّار».

در طرفین راست و چپ و پایین سنگ قطعه شعری در مرثیه طفل کنده‌کاری شده که بیت آخر آن بر اثر شکستگی و تعمیر سنگ به سهولت قابل خواندن نیست.

این تازه نهال خفته در خاک — وین گلبن باغ خسروانی
شهزاده امیر توپخانه است — زیبنده افسر کیانی
فتحعلی آن جهان معنی — کافسرده به مرگ ناگهانی
در آخر سال هفتمین بست — بار سفر از سرای فانی
تاریخ وفات خویش خود گفت — در روز وداع جاودانی
یارب دیگری چو من مبادا — بی بهره زدورهٔ جوانی[۱۰۳۷]

۱۰۳۷. همان، ص. ۴۲ - ۴۴.

● **توسعه و آیینه‌کاری بقعه سیدناصرالدین (نصرالدین)**

به نوشتهٔ مرحوم سید محمدتقی مصطفوی این بقعه منسوب به مدفن سیدناصرالدین - از فرزندان امام زین‌العابدین (ع) است.[۱۰۳۸] اصل ساختمان بقعه به احتمال مربوط به قرن نهم هجری است. هاینریش بروگش وضعیت این بقعه را در اوایل دههٔ دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه چنین تصویر می‌کند:

> ... بازار در انتها به وسیلهٔ کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم به محلات جنوب غربی تهران متصل می‌شود. یکی از این کوچه‌ها به امامزاده‌ای به نام سیدنصرالدین منتهی می‌شود که در وسط یک قبرستان بزرگ واقع شده است، این قبرستان محل عبور و مرور است و عابران با اسب و الاغ یا پیاده از روی قبرها می‌گذرند و آنجا را کثیف می‌کنند.[۱۰۳۹]

کتیبه موجود در این بقعه حاکی از آن است که بنای رواق و آیینه‌کاری آن در عهد ناصرالدین‌شاه و به دستور منیرالسلطنه مادر کامران‌میرزا نایب‌السلطنه از محل دارایی برادرش مرحوم محمدابراهیم‌خان وزیر نظام انجام گرفته است:

> بناء رواق و آیینه‌کاری حرم به جهت سلامتی ذات ملکوتی صفات اقدس اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه‌اسلام‌پناه‌ارواح‌العالمین فداه‌السلطان العادل والخاقان الباذل السلطان صاحبقران ناصرالدین‌شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطنته حسب‌الامر حضرت مستطاب علیه عالیه منیرالسلطنه دامت شوکتها از مال مرحوم مغفور محمدابراهیم‌خان وزیر نظام طاب ثراه به حسن مراقبت مقرب‌الخاقان غلامرضاخان سرهنگ انجام گرفت است.

در مغرب بقعه، مسجد سیدناصرالدین قرار دارد. بر کتیبهٔ کاشی ایوان اشعار زیر نقش شده بود:

نیر عصمت که قصر سلطنت زوشد منیر
لوحش‌الله ساخت این محکم اساس دلپذیر
کرد برپا این بنا در عهد شاه دادگر
ناصرالدین، شاه عادل شهریاری شهرگیر

۱۰۳۸. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۶۶.
۱۰۳۹. هاینریش کارل بروگش، ج. ۱، ص. ۲۷۱.

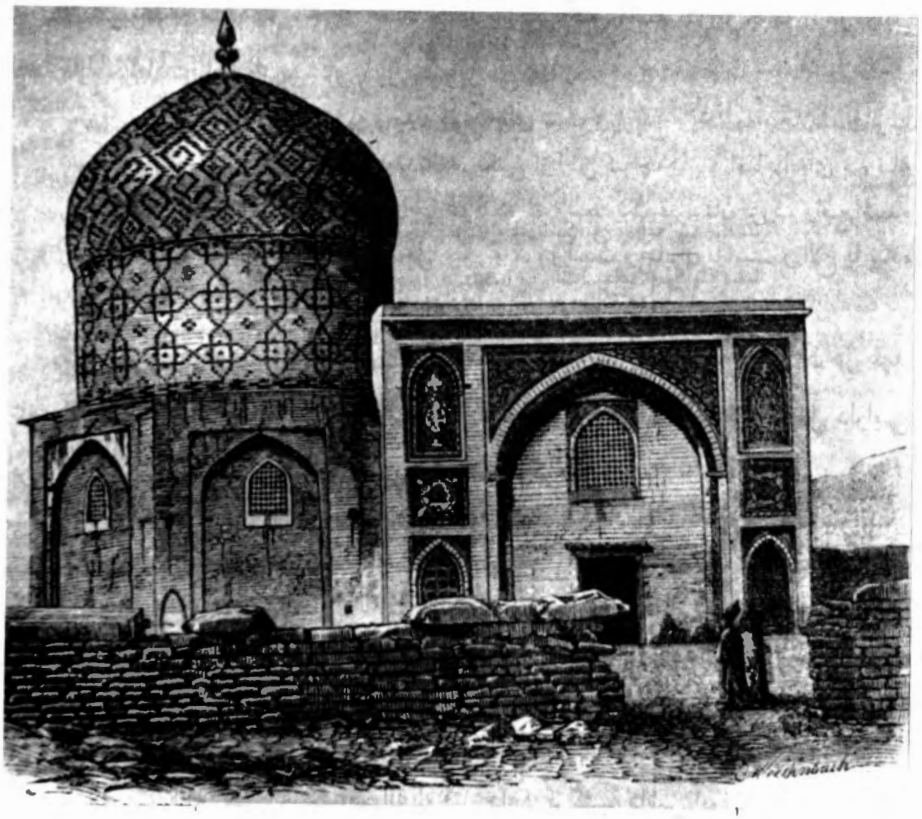

امامزاده سیدناصرالدین (سیدنصرالدین)

طرح از سفرنامهٔ بروگش

مـــدرس ادریس بـــاشد یـــا دبســـتان کـمال
یـــا پـــرستشگاه حـق یـا مـعدن خـیر کـثیر
علم و حکمت خیزد از خاکش چـو از بستان گیاه
دین و ایمان جوشد از وی چون زجنت جوی شـیر
هـــم ســـلیل ســـید ســـجاد را بـــاشد مـزار
هـــم جـــهان روح را آن مـــوزج مـــلک کـبیر
مـــرقد پـــرنور ســـید نـاصرالدیـن را حـریم
ســـالکان را مـــقصد و پـــرهیزکاران را مســیر
مـنت ایـزد را بـه پـایان بـرد ایـن فـرخ مـقام
هـــاجرآســـا خـواهـر نـیکوی آن دانـا وزیـر
درج یکـــتاگـــوهر شـــاهی و جـفت شـهریار
کش بـــود فـــرزند فـــرزانـــه امـیران را امـیر
کـامران شـاه جـوانـبخت آنکـه انـدر رزم و بـزم
تـــیغ او بـاشد شـرافشـان، دست او ابـر مـطیر
بود چون مـاه نـوی کـرد ایـن هـمایون جـا بـه ری
پـــرتو رای مـــنیرالســـلطنه بـــدری مـــنیر
هر که دید این مدرس و این مسجد و محراب گفت
بـخش یـارب بـانیش را جـنت و حـور و حـریر
خـواست تـا تـاریخ اتـمامش کـند پیدا سـروش
انـما تـمت بـنصرالله گـذشتش بـر ضـمیر[۱۰۴۰]
(۱۳۱۰)

کتیبه‌های رواق، آینه‌کاری و ایوان مسجد عموماً به خط میرزامهدی شیرازی و مورخ به سال ۱۳۱۱ هـ.ق. است.

صحن وسیع این بقعه به واسطهٔ احداث خیابان خیام تخریب شد و قسمت کوچکی از آن در ضلع غربی خیابان خیام حدفاصل میدان خیام و چهارراه گلوبندک باقی است.

براساس کتیبه‌های دیگری که در این بقعه موجود است در سال ۱۳۵۰ ش. بنای مسجد احداثی منیرالسلطنه تجدید و کاشیکاری مسجد و گنبد حرم انجام گرفته است.

۱۰۴۰. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۴ - ۱۵.

● بقعهٔ قبر آقا

در خیابان صاحب‌جمع واقع در جنوب چهارراه مولوی بقعهٔ معروف به سر قبرآقا قرار دارد که مدفن خانوادگی خاندان امام جمعه سابق تهران است. این بقعه مشتمل بر بنای متناسبی از دورهٔ ناصرالدین‌شاه قاجار با گنبد دوپوش کاشی‌کاری و حرم و رواق و ایوان عموماً مزین به آیینه‌کاری و غرفه‌ها و ایوانهای اطراف بنا با تزیینات مختلف آجرکاری و کاشیکاری و گچبری می‌باشد.[۱۰۴۱]

● تیمچهٔ حاجب‌الدوله

معمولاً غنی‌ترین قسمت بازار از نظر معماری تیمچه‌ها هستند. تیمچهٔ حاجب‌الدوله واقع در بازار تهران با پوشش عظیم ضربی از شاهکارهای معماری ایران به شمار می‌رود. اعتمادالسلطنه دربارهٔ این بنای ارزشمند که متأسفانه در سالهای بعد از انقلاب به سبب دخل و تصرفهای نامعقول از جلوه و جلالش کاسته شده می‌نویسد:

> و تیمچهٔ حاجب‌الدوله واقعه در طهران که به اسم بانی اصل آن مرحوم حاجی علیخان اعتمادالسلطنه والد مؤلف است و از وی به سایر رجال انتقال یافت و امروز انفع و انفس و اعلی و اغلی و امجد و اعودِ مستغلات دارالخلافه می‌باشد. حسن سلیقه و لطف طبیعه و امتیاز قریحهٔ مرحوم والد ماجد علیه‌الرحمه را از طرح و طرز این بنیان منیع و اساس بدیع استنباط می‌توان کرد.[۱۰۴۲]

● تیمچهٔ امین‌السلطان

این بنا از آثار سال ۱۳۰۸ هـ.ق. است. روزنامهٔ ایران دراین‌باره می‌نویسد:

> از دو سه سال قبل تا به حال مخصوصاً چندین تیمچه و کاروانسرا و مغازهٔ تجارتی بسیار معتبر در چندین نقطهٔ شهر احداث و دایر و به امتعهٔ وافره متنوعه و اجناس نفیسه مختلفه آراسته و مشحون شده است از جملهٔ تیمچهٔ

۱۰۴۱. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۳۷.

۱۰۴۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷ - ۸۸.

گنبد مقبره آقا (سر قبر آقا)

رفیع‌البنای بدیع‌الوضع جناب مستطاب وزیر اعظم در سمت شرقی خیابان جبّه‌خانه قریب به شمس‌العماره است.[۱۰۴۳]

مرحوم اعتمادالسلطنه در معرفی این بنا می‌نویسد:

تیمچهٔ جناب مستطاب امین‌السلطان ثانی که در بازار مشهور به گذر خندق و نزدیک شمس‌العماره است به امتیاز و ظرافت و لطف و ملاحت این بناء در میان آثار جدید اسواق دارالخلافه هیچیک نمی‌رسد.[۱۰۴۴]

مرحوم سیدمحمدتقی مصطفوی دربارهٔ اهمیت معماری این تیمچه می‌نویسد:

... دارای پوشش عظیم ضربی مزین به قطاربندی عالی کاشیکاری است... برای بهره‌برداری بیشتر تجاری سقف جدیدی در وسط آن زده ارتفاع اصلی آن را به دو نیمه کرده بنا را به صورتی نامناسب درآورده‌اند.[۱۰۴۵]

ب. باغها و عمارتهای شهر تهران

یکی دیگر از آثار قابل توجهٔ دورهٔ ناصری در تهران باغها و قصرها و عمارتهایی است که توسط درباریان و بزرگان احداث گردیده است.

در حال حاضر اکثر این باغها که علاوه بر زیبایی و سرسبزی عامل مهمی نیز در تصفیه گردوغبار و آلودگی شهر تهران بودند تفکیک شده و جای خود را به کویها و محله‌های پرجمعیتی داده است که از طراوت و سرسبزی گذشته اثری در آنها دیده نمی‌شود و بعضاً تنها نامی از باغهای عصر ناصری را بر روی خود دارند.

● باغ و عمارت ظل‌السلطان (مسعودیه)

ظل‌السلطان این باغ و عمارت را در حدود سال ۱۲۹۵ هـ.ق. در خیابان ظل‌السلطان (اکباتان فعلی) بنا کرد و آن را به نام خود مسعودیه نام نهاد. اعتمادالسلطنه دربارهٔ این عمارت می‌نویسد:

۱۰۴۳. روزنامهٔ ایران، ش. ۷۴۶ نوزدهم شوال ۱۳۰۸.

۱۰۴۴. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۸.

۱۰۴۵. محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۴۰.

عمارت مسکونی مخصوص حضرت مستطاب اشرف والا سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان که در سمت غربی نظامیه افتاده از این ابنیهٔ عالیه و وثاقات و تالارها و خیابانات و ریاض و حیاض که به اشارت حضرت مستطاب معظم له در این موضع مبارک ایجاد شده است، میزان ترقی و درجهٔ امتیازِ سلیقه این عهد جاوید حقیقة در بنّایی و مهندسی و دقایق و نکات معماری و موسسی کما هوحقه مستفاد می‌گردد.[۱۰۴۶]

ظل‌السلطان در تاریخ سرگذشت مسعودی از ابنیهٔ احداثی خود در تهران نام برده و چنین نوشته است:

... خانه و پارک و عمارتی خارج از شهر موسوم به **جلالیه** و ییلاقی مخصوص مسمّی به **سعدآباد** و عمارتی **مسعودیه‌آباد** و **پارک مسعودآباد** هر چهار بنا را در شهر تهران خودم به مرور خریدم و آباد کردم و دایر، شاید چند کرور خرج خرید این زمین و قنوات آن و عمارت شده است در مدت سی سال به مرور تمام کردم. امروز ملک طلق شخص من است هر وقت خودم به تهران می‌روم به آنجاها منزل می‌کنم هروقت نیستم پسرم جلال‌الدوله در آنجاها منزل دارد. این ابنیهٔ چهارگانهٔ من ابنیهٔ نمرهٔ اول تهران نیست خیلی از این بناها بهتر و عالی‌تر در شهر تهران و بیرون دروازه و ییلاقات ساخته‌اند.[۱۰۴۷]

ظل‌السلطان که داعیهٔ ولیعهدی و سلطنت داشت و در عهد ناصرالدین‌شاه بر نیمی از ایران حکومت می‌کرد این باغ و عمارت را چنان بنا کرده بود که روزی قصر سلطنتی ایران بشود. ناصرالدین‌شاه که از قدرت روزافزون ظل‌السلطان بدگمان شده بود وی را به تهران فراخواند. دوستعلی‌خان معیرالممالک پی‌آمدهای ماجرا را چنین روایت کرده است:

ظل‌السلطان بی‌خبر از نقشهٔ پدر با دسته‌ای چند سواران زبده و غلامان شمشیربند به تهران شتافت و یک هفته پس از ورود و شرفیابی، شاه، شاهزادگان و درباریان را به ناهار در باغ و عمارت مسعودیه دعوت کرد. دستگاه شاهانه و از هر حیث آراسته بود. دسته‌های موزیک نظامی در

۱۰۴۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۶.

۱۰۴۷. مسعودمیرزابن ناصر ظل‌السلطان، **تاریخ سرگذشت مسعودی** (تهران: بابک، ۱۳۶۲)، ص. ۷۴.

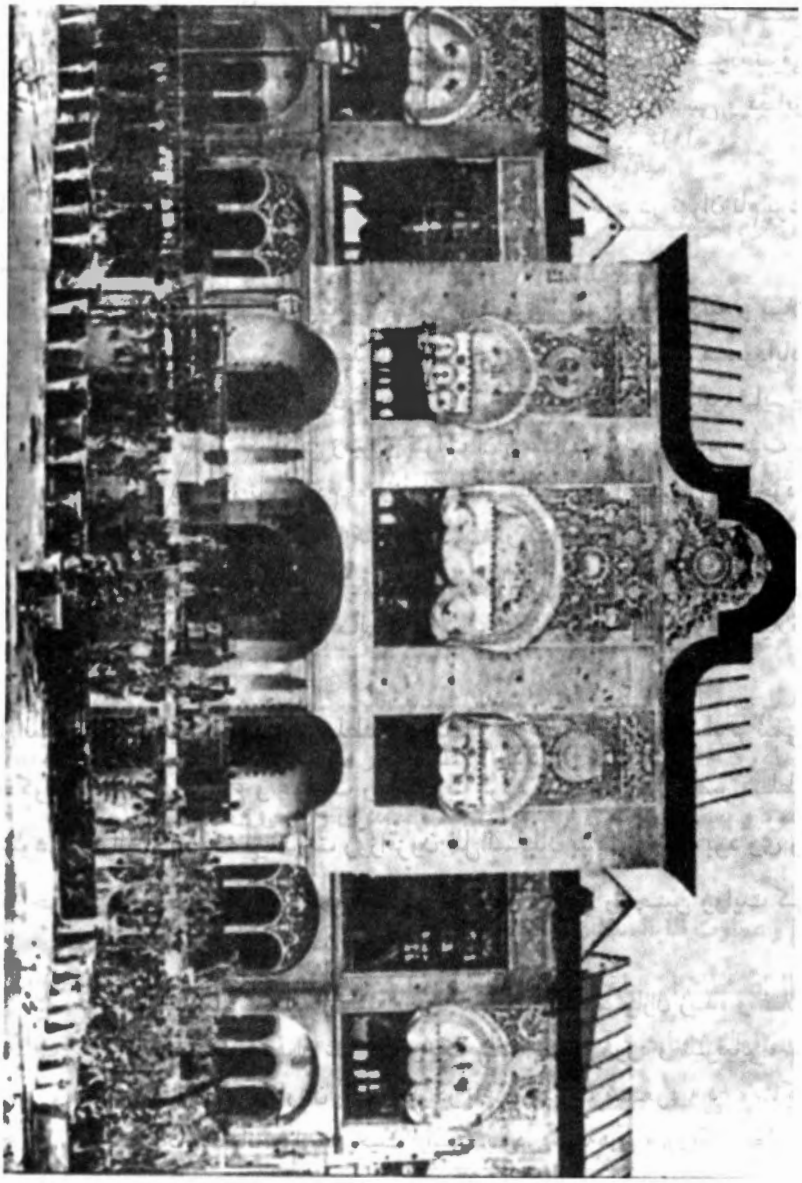

عمارت مسعودیه

قسمتهای مختلف باغ و گرد حوض بزرگ برابر عمارت مترنم و اطاقها و صحن باغ از مهمانان پُر بود. یکصد غلام قرمزپوش قزاق‌منش از پله‌های ورودی عمارت تا درِ تالار پذیرایی در دو طرف به حالت شمشیرکش صف آراسته بودند. وقتی شاه از پله‌ها بالا می‌رفت با مناعتی مخصوص به سپاهیان سیاه‌پوست می‌نگریست و سراپایشان را ورانداز می‌کرد. اگر کسی به حالات و تغییرات قیافهٔ شاه آشنا بود در آن روز با همهٔ خودداری آثار نگرانی را در دیدگانش می‌دید چنان که این حال از نظر تیزبین گروهی که مقدمات کار را فراهم آورده و به انتظار نتیجه بودند پوشیده نماند و درست هم فهمیده بودند زیرا ناصرالدین‌شاه پس از رفتن از مسعودیه عزل ظل‌السلطان را شبانه به وسیلهٔ تلگراف به شهرهای قلمرو او اطلاع داد و تنها اصفهان را برایش باقی گذاشت.[۱۰۴۸]

عبدالله مستوفی در رابطهٔ با عکس‌العمل مردم تهران دراین‌باره می‌نویسد:

... مردم پایتخت از این کار بی‌اندازه خشنود شدند، به درجه‌ای که اشعاری هم برای این عزل و انفصال ساختند و بچه‌ها در کوچه و بازار خواندند، از این قرار:

ستاره کوره ماه نمیشه — شاهزاده لوچه شاه نمیشه
تو بودی که پارک می‌ساختی؟ — سردر و لاک می‌ساختی؟
پشتتا دادی به پشتی — صارم‌الدوله[۱۰۴۹] را تو کشتی
کفشاتا گیوه کردی — خواهرتا بیوه کردی![۱۰۵۰]

دکتر عبدالحسین نوائی یکی دیگر از این ترانه‌ها را به صورت زیر ضبط کرده است:

گاری امیرزاده کو
جام پُر از باده کو
آن بچه‌های ساده کو

شاهزاده‌جان خوب کردی رفتی
قاچ زین بگیر نیفتی

۱۰۴۸. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۲۲۵.

۱۰۴۹. ابوالفتح‌خان صارم‌الدوله شوهر بانوی عظمی خواهر ظل‌السلطان بود.

۱۰۵۰. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۷۷.

کو اصفهان پایتخت من
کو توپچی و کو تخت من
کو حکمهای سخت من
ای خدا ببین این بخت من

شاه‌بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

کو اصفهان کو شیرازه
کو صارم‌الدوله پرنازه
کو توپچی و کو سربازه

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

صدراعظم بهر خدا
عرضم نما به شاه بابا
پارک مرا پیشکش نما

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

شاه‌بابا گناهت را میگه
این روز سیاهت را میگه
جلال‌الدوله بچه بود
شیراز براش سپرده بود
والله چیزی نخورده بود

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود

صدراعظم در هوسه
شیراز ازم گرفت بسه
مرغ دلم در قفسه

شاه بابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود[۱۰۵۱]

۱۰۵۱. ر.ک: عباس‌میرزا قاجار (ملک‌آرا)، ص. ۲۴۰ - ۲۴۱.

مسعودیه از چندین عمارت تشکیل شده بود، در یکی از این عمارات که در جهت شمالی و کنار خیابان اکباتان قرار دارد اشعاری با خط خوش موجود است و نشان می‌دهد که عمارت مسعودیه به مباشرت رضاقلی‌خان سراج‌الملک بنا شده است:

نود و پنج بنا گشت پس از الف و دویست
زقلیخان رضا چاکر ظل‌السلطان
زهره با دیدهٔ حسرت نگرد در گردون
اندر این خانه به خنیاگر ظل‌السلطان

بر کتیبهٔ عمارت جنوبی مسعودیه اشعار زیر به چشم می‌خورد:

بعهد دولت جمجاه ناصرالدین‌شاه
که برشده زفلک صیت عدل و احسانش
یمین دولت شاهنشه جهان مسعود
که خوانده شاه جهاندار ظل سلطانش
بنا نهاد به ری این عمارت عالی
که بر گذشته به رفعت زعرش ایوانش
به کامرانی و اقبال بندهٔ درگاه
رضاقلی که یکی باشد از غلامانش
نمود جهد بپایان رساند این خدمت
که باد ایمن از آسیب دهر بنیانش

لرد کرزن هنگام اقامت خود در تهران از عمارت مسعودیه دیدن کرده و شرحی دربارهٔ آن از خود باقی گذاشته است:

نمای عمارت جالب توجه و با گچکاری زینت یافته و پنجره‌های بزرگ و عریض دارد. بر دروازهٔ قصر کالسکه‌ای با نشان زرین خانوادگی که چهار اسب آن را می‌کشیده‌اند ایستاده بود. بعد از بالا رفتن از پلکان و عبور از چندین اطاق که با طرز مضحک آمیخته از سلیقهٔ اروپایی و شرقی آراسته شده بود به دالان درازی وارد شدم که یک سمت آن سراسر ارسی‌های پُر از شمعدانی و در دیوار مقابل آن تصاویری آویخته بود که بیشتر عکس خود ظل [السلطان] و قطعاتی از جراید روسی و تصویر امپراتور روس و سرداران و میدان نبرد و

در میان آنها عکسهای رنگینی هم از حوریان نیمه عور با چشمان مخمور وجود داشت.[۱۰۵۲]

مرحوم علی‌اصغر حکمت سرگذشت عمارت مسعودیه را بعد از ظل‌السلطان چنین روایت کرده است:

عمارت مسعودیه بعد از وفات صاحب آن به پسرش **جلال‌الدوله** به ارث منتقل گشت و بعد از او به مالکیت زوجهٔ او خانم **همدم‌السلطنه** (دختر مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالک) درآمد ولی این عمارت متروک شد و روبه خرابی می‌رفت...

اولین کابینهٔ رضاخان سردار سپه تشکیل گردید...[۱۰۵۳] در اواخر سال ۱۳۰۲ ش. که مرحوم سلیمان میرزای اسکندری در کابینهٔ ایشان به سمت وزارت معارف تعیین شد، رییس‌الوزراء... به وزیر معارف امر فرمودند عمارت مسعودیه از خانم همدم‌السلطنه خریداری شود و محل یک مدرسهٔ عالی قرار گیرد...

... اگر اشتباه نکنم وجه آن را که به پول آن زمان مبلغی متجاوز از بیست و یک هزار تومان بود شخصاً پرداخت و قباله نمودند و از آن تاریخ عمارت مسعودیه ملک وزارت معارف شد...

در سردر ورودی باغ مسعودیه در یک نیم تاج بسیار زیبا از کاشی به خط نستعلیق درشت این عبارت دیده [می‌شد]:

«هدیه حضرت اشرف سردار سپه رییس‌الوزرا و فرماندهٔ کل قوا به معارف ایران»

از زمان تأسیس وزارت علوم و زمان علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه در طول مدت قریب یک قرن محل آن وزارت در بالاخانه‌هایی بود که از یک طرف مشرف به خیابان ناصریه (ناصرخسرو) و از یک طرف بر پشت بام اطاقهای مدرسه دارالفنون قرار داشت.

مسعودیه که تا آن تاریخ بی‌مصرف مانده بود و این بنده که در آن زمان به تصدی ادارهٔ تفتیش (بازرسی) معارف منصوب بودم، مأمور تعمیر و مرمت آن گردیدم، بعد معلوم شد که سبک اطاقها و ساختمان بنا که برای سکونت

۱۰۵۲. جورج ناتانیل کرزن، ج. ۱، ص. ۵۴۸.

۱۰۵۳. سوم آبان ۱۳۰۲ ش./اکتبر ۱۹۲۳ م.

شخصی ساخته شده بود متناسب با دارالعلوم نیست و می‌بایستی برای آن کار فکر دیگری کرد. در سال ۱۳۰۳ ش. مرحوم نظام‌الدین حکمت (مشارالدوله)... به سمت کفالت وزارت معارف برگزیده شد،[۱۰۵۴] تعمیرات و تنظیف کاخ مسعودیه خاتمه پذیرفت. چون ملاحظه نمودند که آن بنای عظیم و مجلل بی‌مصرف خواهد ماند، تصمیم گرفتند که دستگاه وزارت معارف را از تنگنای آن بالاخانه‌های دارالفنون نجات داده به این عمارت جدید منتقل سازند و این عمل در زمستان همان سال انجام گرفت و ادارات (معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه) به آنجا انتقال یافت. مرحوم استاد وحیددستگردی تاریخ آن‌را در قطعهٔ شیوایی این‌چنین یافت: «قصرمسعودیه از پای معارف سربلند.» که به حساب جمل ۱۳۴۳ هـ.ق. بیرون می‌آید.
عمارت اصلی مشرف به باغ و حیاط‌های خلوت اطراف آن در شرق خیابان اکباتان شامل اطاقهای متعدد محل و مقر وزارت معارف گردید که بعدها باز جا تنگ آمده اطاقهای جدیدی در شرق باغ بر آن مزید کردند.[۱۰۵۵]

این محل هم‌چنان تا چند سال پس از انقلاب نیز در اختیار وزارت آموزش و پرورش قرار داشت و حوزهٔ وزارتی در آنجا مستقر بود. بعد از نقل مکان وزارت آموزش و پرورش به ساختمانی دیگر، عمارت مسعودیه در اختیار سازمان میراث فرهنگی کشور قرار گرفت و تعمیرات مفصلی در آن انجام شد و به صورت مطلوبی احیاء گردید. در تعمیرات اخیر متأسفانه بخشی از کتیبهٔ کاشی تاریخی سردر بنا را که بیش از ۷۴ سال قدمت داشت برچیدند و در میان باقی‌ماندهٔ آن کتیبهٔ تاریخی، در سمت راست: توانا بود هر که دانا بود، و در سمت چپ: به دانش دل پیر برنا بود. کتیبهٔ جدیدی به شرح زیر نصب نمودند:

۱۰۵۴. لازم به ذکر است که جمشید ضرغام بروجنی در کابینهٔ موردنظر سمت مرحوم نظام‌الدین حکمت را کفیل وزارت فوائد عامه و تجارت و میرزاصادق‌خان مستشارالدوله را وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه معرفی کرده است. ر.ک: جمشید ضرغام بروجنی، **دولتهای عصر مشروطیت** (تهران: مجلس شورای ملی، ۱۳۵۰)، ص. ۱۵۵ ؛ در حالی که مهدی بامداد در آن کابینه از نظام‌الدین حکمت به عنوان کفیل وزارت فرهنگ نام برده است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۳۱۸.

۱۰۵۵. علی‌اصغر حکمت، **سی خاطره**، (تهران: وحید، ۱۳۵۵)، ص. ۳۳ - ۳۷.

سازمان میراث فرهنگی کشور
عمارت مسعودیه
محل استقرار وزارتخانه‌های معارف و فرهنگ و آموزش و پرورش - هدیه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به سازمان میراث فرهنگی کشور.
۱۳۷۷ - ۱۴۱۹

● باغ و عمارت بهارستان

پس از تقسیم باغ سردار حاج علی‌خان مقدم حاجب‌الدوله اراضی باغ بهارستان کنونی و مدرسه عالی سپهسالار را از محمدحسن‌خان سردار به هشت هزار تومان خریداری نمود و در آن باغ و معمارتی احداث کرد. خان‌ملک ساسانی دراین‌باره می‌نویسد:

> همین بهارستانی که مجلس شورای ملی است منزل حاجی علی‌خان بود که از خان باباخان سردار ایروانی خریده بود. هرساله در فصل آلوبالو می‌داد قنادها آلوبالو را روی درخت در شکر می‌گرفتند و ناصرالدین‌شاه را که نقل آلوبالو دوست می‌داشت دعوت می‌کرد که با دست خودش نقل آلوبالو از درخت بچیند.[۱۰۵۶]

این باغ و عمارت مدت زیادی در تملک حاجی علی‌خان مقدم باقی نماند و او به سبب عیاشیها و گشادبازیهای خود ناچار شد آن را گرو بگذارد. مرحوم حسین سعادت نوری می‌نویسد:

> در سال ۱۲۸۰ هـ.ق. در دو نوبت، یک‌بار سه دانگ و دفعهٔ دیگر دو دانگ و نیم آن را نزد پاشاخان امین‌الملک گرو گذاشت.
> حاجی علی‌خان در سال ۱۲۸۵ هـ.ق. فوت کرد و در ۱۲۸۹ هـ.ق. پاشاخان امین‌الملک پنج دانگ و نیم بهارستان را که در رهن او بود به حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی فروخت. خریدار برخلاف قباله هر شش دانگ را متصرف شد و کاخ بهارستان و مسجد سپهسالار را بنا کرد.[۱۰۵۷]

۱۰۵۶. احمدخان ملک ساسانی، **دست پنهان سیاست انگلیس در ایران**، ص. ۴۳.

۱۰۵۷. حسین سعادت نوری، **وحید**، ۴ (۱) نقل در محمدابراهیم باستانی پاریزی، **آسیای هفت سنگ** (تهران: درنا، ۱۳۷۱)، ص. ۳۹ - ۴۰.

چون تصرف این باغ و مسجد بعد از مرگ سپهسالار هم تا حدودی به عنف بود از این جهت بعضی از مؤمنین نماز در این مسجد را با اکراه به جای آرند.[۱۰۵۸]

طرح نقشه عمارت بهارستان و نظارت بر عملیات ساختمانی آن را میرزامهدی‌خان شقاقی برعهده داشت.[۱۰۵۹]

نقشه سرسرا و پلهٔ عمارت بهارستان

طرح و اجرای نقشهٔ سرسرا و پلهٔ عمارت بهارستان نیز داستانی شنیدنی دارد، مهدی‌خان شقاقی ممتحن‌الدوله دراین‌باره می‌نویسد:

> در سال ۱۲۹۴ هـ.ق./۱۲۵۴ ش. نظر به دوستی که مرحوم پدرم با مرحوم میرزا محمدخان مجدالملک داشت به مرحوم حاجی میرزا علی‌خان امین‌الدوله معرفی شدم و بعداً هم شخصاً گاهگاهی با او مراوده می‌نمودم و هم‌چنین با مرحوم محمودخان ناصرالملک که حامی اهل صنعت و علم و کمال بود رابطه داشتم.
>
> مرحوم امین‌الدوله عمارتی عالی در نزدیکی محلهٔ پامنار تعمیر می‌نمود و عمارت تقریباً روبه اتمام بود. برای ساختن پله‌های آن عمارت که به اطاقهای فوقانی بایستی مربوط شود معطل ماندند و چندین نقشه از مهندسین و معماران اروپایی و فرنگی طرح گشته بود که هیچ‌یک مقبول مرحوم ناصرالملک که امین‌الدوله به دستور او مأمور ساختن و تعمیر عمارت بود نگشته بود.
>
> به راهنمایی مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی از بنده دعوت نمود که طرحی شبیه به راه‌پله‌های عمارت سلطنتی بوکینگهام پالهٔ لندن کشیده و به آنها ارایه دهم. من هم چون آن کاخ سلطنتی معظم لندن را دیده بودم نقشه را کشیده دادم. بسیاربسیار موردقبول و پسند افتاد و مبلغی از بابت حق‌الزحمه به من داد. اولاً خود مرحوم محمودخان ناصرالملک و ثانیاً شخص خود امین‌الدوله و ثالثاً مرحوم امیرنظام گروسی هر کدام جداگانه مرا موردلطف قرار دادند... و خود مرا آن مرحومین مأمور اتمام ساختمان و ساختن پله‌ها

۱۰۵۸. محمدابراهیم باستانی پاریزی، همانجا.

۱۰۵۹. ر.ک: مهدی‌بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۲۵۸.

نمودند و من هم با کمال جدیت و دقت ساخته و عمارت را تزیین نموده تحویل دادم.
مرحوم حاجی میرزاحسین‌خان سپهسالار که پس از مهمانی در همین عمارت و صرف شام درحضور وزراء وقت که دعوت داشتند از وضع پله و سرسرا تمجیدات فراوان و احسنت احسنت گفتند. پس از صرف شام سپهسالار میرزاحسین‌خان، کیسهٔ پول خود را که قریب شصت تومان سکهٔ طلا داشت به دست من خالی کرد و همان شب عهد کرد که پله‌های عمارت بهارستان راکه من طرح و نقشه‌های آنها را کشیده و ساخته بودم از نمونهٔ همین پله بسازد و چون آقاوجیه مباشرش بود و معماران نتوانستند ساختمان و پله‌ها را عمل نموده بسازند بعدها مشیرالدوله یحیی‌خان که دیوانخانه را بدان عمارت برده بود، به توسط خود من نواقص پله‌های راهرو را تعویض و تعمیر نمود.[۱۰۶۰]

در باغ میرزاحسین‌خان سپهسالار علاوه برعمارت یادشده ساختمان دیگری نیز وجود دارد که از آن با نام اندرونی سپهسالار یاد شده است. این عمارت که در روزگار آبادانی ملحقاتی نیز داشته است احتمالاً توسط حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای بنیاد نهاده شده و بعدها در قسمتی از آن کتابخانه مجلس احداث گردیده است.

شبیه‌خوانی زنانه در باغ میرزاحسین‌خان سپهسالار

قمرالسلطنه همسر میرزاحسین‌خان سپهسالار، همه ساله در دههٔ اول ماه محرم در عمارت اندرونی باغ مراسم تعزیه و شبیه‌خوانی برگزار می‌کرد، دراین‌باره نوشته‌اند:

... یکی از مراکز مهمّ تعزیهٔ زنانه عمارت خانم مزبور بود که در تمام ده روز اول محرم عصرها برقرار بود. زنان تعزیه‌خوان هر کدام به تناسب، شمر و یزید و علی‌اکبر و غیره می‌شدند. در این نوع تعزیه‌خوانیها زن روبسته را راه نمی‌دادند که مبادا مردی با لباس زنانه وارد شود، بنابراین همین که زنان از پشت پردهٔ اندرون می‌گذشتند خواجگان روی آنها را می‌گشودند و سپس اجازهٔ ورود به داخل اندرون می‌دادند.

۱۰۶۰. همان، ص. ۲۸۲ - ۲۸۳.

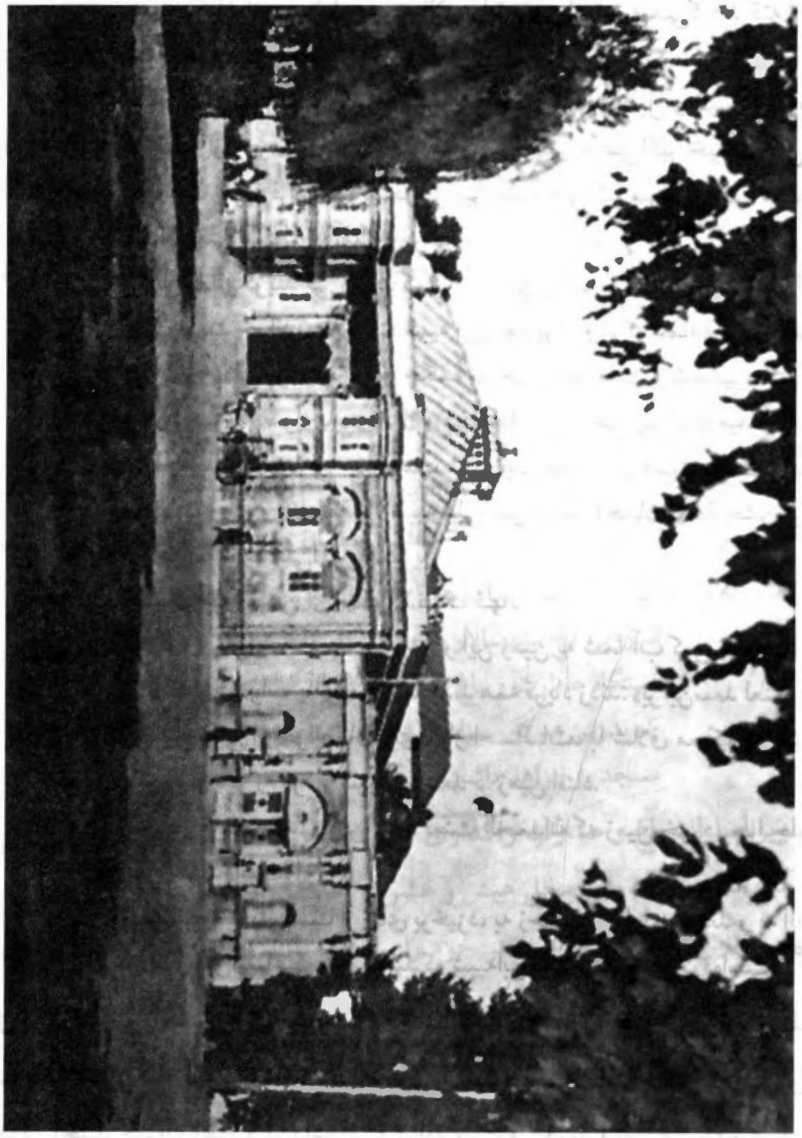

عمارت بهارستان

ملانبات به تناسب قد بلند و این که ترک آذربایجانی بود و آواز دورگهٔ خشن داشت که به آواز مردان شبیه بود به لباس شمر و ابن‌سعد و یزید درمی‌آمد. خواجگان از اصطبل سپهسالار یابوهای رام تهیه می‌کردند که زنان تعزیه‌خوان بتوانند سوار آن شوند.

طبالان و شیپورچی که از زنان و یا خواجگان بودند، طبل و شیپور می‌زدند. در یکی از روزهای هفتم محرم که معمولاً تعزیه علی‌اکبر خوانده می‌شد مقدمات تعزیه فراهم گردید. در این بین شبیه علی‌اکبر سوار بر اسب سفید به میدان یعنی وسط باغ آمد و خواند:

به ابن‌سعد بگویید کی زسگ کمتر تو را نموده طلب نوجوان علی‌اکبر

چون نوبت خواندن ملانبات شبیه ابن‌سعد بود، وی که عمامهٔ ترمهٔ قرمز و قبای زری گلی پوشیده بود و چکمهٔ سرخی به پا داشت و شمشیر بسته بود و در گوشهٔ باغ سوار یابوی قزل و در انتظار نوبت می‌زیست به میدان آمد و خواجهٔ بلندقد سیاهی مهار اسب شبیه ابن‌سعد را در دست داشت. چون ملانبات چاق و گنده مقابل شبیه علی‌اکبر رسید با همان لهجهٔ خشن ترکی در جواب شبیه علی‌اکبر گفت:

خیال آب مکن ای جوان نیک نهاد
در این زمین به شما آب کس نخواهد داد

زنان که این جواب یأس‌آمیز را شنیدند همه فریاد زدند: «بر ابن‌سعد لعنت» در این بین یکی از خواجگان برای ابراز احساسات، با شلاق محکم بر پشت یابو زد و یابو رم کرد و شبیه ابن‌سعد بر زمین افتاد.

زنان باز فریاد زدند: «برابن سعد لعنت الحمدالله که زمین خورد، چرا جلوی آب راگرفته است؟!»

شبیه ابن‌سعد نتوانست از جای برخیزد، به زحمت او را بلند کردند و به اطاق بردند و پس‌ازساعتی همهمه‌شد که شبیه‌ابن‌سعد سقط‌جنین کرده‌است.[۱۰۶۱]

پس از فوت میرزاحسین‌خان سپهسالار در ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۹۸ هـ.ق. چون فرزندی نداشت، ناصرالدین‌شاه باغ و عمارت بهارستان را تصرف کرد. اما عمارت اندرونی هم‌چنان در اختیار قمرالسلطنه قرار داشت. عبدالله مستوفی درباره تصرف باغ و عمارت سپهسالار توسط ناصرالدین‌شاه می‌نویسد:

۱۰۶۱. **اطلاعات ماهانه**، ش. ۱۰۲ نقل در حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۱۰ - ۲۱۱.

... چون اولادی نداشت، شاه این عمارت را بدون هیچگونه تشریفات ضبط کرد و نگاهداری آن را به یحیی‌خان معتمدالملک برادر سپهسالار با لقب مشیرالدولگی واگذاشت. یحیی‌خان چند سالی که زنده بود، تصرفاتی نیمه مالکانه و نیمه مباشرانه در آن می‌کرد. او که مرد، این عمارت هم بالمره بلامانع شد. ولی درهرحال بهارستان چه در زمان حیات و چه بعد از فوت یحیی‌خان، یکی از عمارت دولتی به شمار می‌آمد. اسم بهارستان را هم به همین جهت روی آن گذاشته بودند که اسم و سابقه مالکیت حاجی میرزا حسین‌خان را در این عمارت از بین ببرد و مردم سابقهٔ آن را فراموش کنند.[۱۰۶۲]

واگذاری عمارت اندرون بهارستان به عزیزالسلطان

قمرالسلطنه در روز ۱۶ جمادی‌الاخر ۱۳۰۹ هـ.ق. درگذشت و عمارت اندرونی بهارستان نیز به تصرف شاه درآمد. در هفتم رمضان همان سال ناصرالدین‌شاه این عمارت را به ملیجک بخشید. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

اندرونی باغ سپهسالار مرحوم راکه خانهٔ مرحوم قمرالسلطنه بود و سه چهار دستگاه عمارت و باغ است به عزیزالسلطان بخشیدند. چند روز دیگر است که پدرش هم‌که میرزامحمدخان باشد متولی مسجد خواهد شد و موقوفات مسجد را خواهد داشت.[۱۰۶۳]

عزیزالسلطان باغ و عمارت واگذاری شاه را عزیزیه نامید و با انجام تغییراتی در ساختمان اندرونی آن را به محل عیش و عشرت خویش اختصاص داد.

ناصرالدین‌شاه اخترالدوله دختر خود را برای عزیزالسلطان نامزد کرده بود اما از برگزاری مراسم عقد و عروسی خبری نبود، زیرا عزیزالسلطان تا به آن هنگام ختنه نشده بود و مادر دختر به این کار رضایت نمی‌داد. اعتمادالسلطنه در شرح برگزاری مراسم ختنه‌سوران عزیزالسلطان در روز جمعه ۲۶ ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۱ هـ.ق. در عمارت اندرونی بهارستان یا عزیزیه چنین می‌نویسد:

۱۰۶۲. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۹۹.

۱۰۶۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۰۳.

... قرار شد که در ماه ربیع‌الاول عروسی بکنند. صغراخانم مادر دختر پیغام داده بود که اگر می‌خواهی داماد من شوی اول باید ختنه بکنی. حب جاه و میل به دختر واداشت عزیزالسلطان را که تمکین به ختنه بکند. مدتی مشاورهٔ این بود که این عمل در کجا واقع شود. خانهٔ صدراعظم را تعیین کردند. پسره تمکین نکرد. آخر قرار شد که در اندرون باغ سپهسالار که به عزیزیه موسوم و به او بخشیده شده آنجا این کار را بکنند...
مجلسی آراستند. تمام اطبا را از فرنگی و ایرانی خبر کردند. موزیکانچی و عملهٔ طرب لاتعدولاتحصی. اما قبل از ورود حضرات خود پسره به دلاک حکم کرد که ختنه‌اش نمود. یک کاغذی به دختر شاه نامزدش به این مضمون فی‌الفور نوشت. این همه جور از برای تو می‌کشم. مثل این که داخل شریعت اسلام شدن و ختنه نمودن را قبول منّتش با دختر شاه است. مژدهٔ این خبر را که به شاه دادند انگشتر تخمهٔ مرواریدی که صدوپنجاه تومان می‌ارزید برای عزیزالسلطان فرستاد و سرداری تن‌پوشی هم به آغاعبدالله خواجه که حامل مژده بود دادند. مردم همه تملقاً مبارکباد فرستادند...[۱۰۶۴]

در روز چهارشنبه پنجم رجب ۱۳۱۲ هـ.ق. اخترالدوله را به عقد عزیزالسلطان درآوردند و در سیزدهم همان ماه با برگزاری مراسم باشکوهی در باغ بهارستان عزالدوله برادر ناصرالدین‌شاه عروس و داماد را دست به دست داد.[۱۰۶۵]

جشن عروسی بسیار باشکوه و جلال برگزار شد؛ دوستعلی‌خان معیرالممالک در این‌باره چنین نوشته است:

جشن عروسی سخت باشکوه و جهیزیه بسیار مفصل بود. سیصد خوانچه محتوی جهیزیه بود. چند دسته موزیک نظامی پیشاپیش در دو سوی طبق‌کشها نواهای شادی می‌نواختند. در فاصلهٔ آنان رقاصان به آهنگ ساز دیگر نوازندگان پای‌کوبان و دست‌افشان حرکت می‌کردند و مرد و زن شهر هلهله‌کنان به دنبالشان روان بودند.[۱۰۶۶]

۱۰۶۴. ر.ک: همان، ص. ۹۶۱.

۱۰۶۵. ر.ک: همان، ۹۸۸ - ۹۸۹.

۱۰۶۶. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۹۴.

عبدالله مستوفی نیز در روایت دیگری از این عروسی به حضور گسترده مردم تهران در میدان بهارستان اشاره کرده و می‌نویسد:

عروسی عزیزالسلطان در شب سردی اتفاق افتاد که باد شهریار در تهران به سختی می‌وزید و برفهایی را که بعد از روفتن این گوشه و آن گوشه مانده بود، گرد می‌آورد و بر سروروی تماشاچیان نثار می‌کرد. با وجود این، مردم بیکار تهران از دم در نرفتند و بعضی از زنها در گوشه‌های میدان بهارستان کرسی گذاشتند و دست از این تماشا برنداشتند و اکثر مبتلا به زکام و شاید ذات‌الریه شدند و جان را فدای این تماشا کردند.[۱۰۶۷]

اختصاص عمارت بیرونی بهارستان برای مجلس شورای ملی

پس از صدور فرمان مشروطیت میرزانصرالله خان نایینی مشیرالدوله دستور داد عمارت بهارستان را برای افتتاح مجلس بی‌نماینده آماده کنند:

حکم صدراعظم

جناب جلالتماب اجل اکرم محقق‌السلطنه دام اقباله، برای افتتاح و انعقاد مجلس شورای ملی، مقرر گردیده است از فردا که روز بیست و ششم است،[۱۰۶۸] عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود. البته حسب‌الامر از فردا صبح قدغن نمایید عمارت مزبوره را تنظیف کرده، اجزاء و سرایداران حاضر باشند که اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحناه فداه در آن‌جا حاضر و شروع به کار نمایند، زیاده زحمت است.[۱۰۶۹]

اما نمایندگان گروههای مختلف مردم با اختصاص آن عمارت برای برگزاری جلسات مجلس مخالفت کردند. ناظم‌الاسلام کرمانی در ذکر اخبار روز جمعه ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق. می‌نویسد:

۱۰۶۷. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۴۹۹.

۱۰۶۸. جمادی‌الاخر ۱۳۲۴ هـ.ق.

۱۰۶۹. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، ج. ۱، ص. ۵۷۳.

امروز بنا بود در باغ بهارستان که نزدیک مدرسه سپهسالار می‌باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که در دسترس عموم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازهٔ ورثهٔ سپهسالار بگذرد،[۱۰۷۰] و آن زمانی را می‌خواهد لذا قرار شد در مدرسهٔ نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن جا حاضر باشند...[۱۰۷۱]

پس از تشکیل مجلس شورای ملی تا مدتی جلسات نمایندگان در مدرسهٔ نظام از بناهای واقع در ارگ سلطنتی تشکیل می‌شد. در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق. نمایندگان مجلس طی نامه‌ای از صدراعظم خواستند که عمارت بهارستان را به طور موقت برای انعقاد مجلس اختصاص دهند. متن نامه به شرح زیر است:

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف ارفع افخم آقای صدراعظم دامت شوکته‌العالی

اعضای مجلس کلاً بالاتفاق عمارت بهارستان را که به هیچ‌وجه امروزه محل حاجت دولت نیست از برای مجلس شورای ملی می‌خواهند. به واسطهٔ آن که مدرسه نظامی و تیاتر بعد از ملاحظه و تأمل ملاحظاتی بدرد مجلس نمی‌خورد. ناچار عمارت بهارستان باید داده شود موقتاً تا که مجلس بتواند از برای خود تهیه عمارتی بنماید. زیاده ایام شوکت و جلال مستدام باد.[۱۰۷۲]

روز پنجشنبه ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق. پاسخ نامهٔ فوق توسط مشیرالدوله از جانب مظفرالدین‌شاه رسید و در مورد تعیین محل انعقاد جلسات مجلس دستخط شاه به مشیرالدوله صادر گشت که عمارت بهارستان را عجالتاً به مجلس شورای ملی اختصاص دهند تا بعد محل مناسبی تهیه گردد.[۱۰۷۳]

۱۰۷۰. به طوری که افضل‌الملک می‌نویسد: بعد از وفات او، برادرش یحیی‌خان مشیرالدوله وارث او بود؛ بهارستان را پیشکش دولت کرد و جزء عمارات خالصهٔ دیوانی شد. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۷۲.

۱۰۷۱. محمدبن‌علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۱، ص. ۵۷۳ - ۵۷۴.

۱۰۷۲. سیف‌الله وحیدنیا، «جلسات اولیه مجلس شورای ملی در بهارستان»، **خاطرات وحید**، ۱ (۳) ۱۵ دیماه ۱۳۵۰، ص. ۲۶۲.

۱۰۷۳. ر.ک: همان، ص. ۲۶۲ - ۲۶۳.

عمارت بهارستان در اختیار مجلس قرار گرفت و در اول ماه‌رمضان سال ۱۳۲۴ هـ.ق. چهار ساعت به غروب اولین جلسه مجلس در بهارستان منعقد گردید.

نصب لوحهٔ عدل مظفر بر سردر عمارت بهارستان

در روز دوشنبه ۲۳ شوال ۱۳۲۴ هـ.ق. لوحهٔ عدل مظفر بر سردر عمارت بهارستان نصب شد. ناظم‌الاسلام کرمانی دراین‌باره می‌نویسد:

> امروز لوحهٔ سردر مجلس راکه به عنوان **دارالشورای ملی ایران و عدل مظفر** رقم زده شده است با جمعیت و شکوه فوق‌العاده به میمنت و مبارکی نصب نمودند و لایحهٔ مفصلی هم در هنگام نصب آن قرائت کردند.
> عدل مظفر ماده تاریخ مشروطیت ایران است که به حساب ابجد برابر ۱۳۲۴ هـ.ق. یعنی سال امضاء این فرمان توسط مظفرالدین‌شاه است.[۱۰۷۴]

میرزا سلیم ادیب‌الحکما در مورد چگونگی تعیین ماده تاریخ اعلان مشروطیت می‌نویسد:

> در چهاردهم جمادی‌الثانی مشروطیت اعلام شد و هجدهم شعبان همان سال شاه مجلس را افتتاح کرد. این بنده از مشاهدهٔ این عطوفت بسیار خرسند گردیدم و ذهن خود را متوجه پیدا کردن کلمهٔ جامعی که بتواند تاریخ اعلان مشروطیت را بیان کند گردانیدم. پس به روح حافظ فاتحه خوانده به دیوان آن شاعر بزرگوار توسل جسته و به مدد یکی از غزلهایش عدل مظفر[۱۰۷۵] را که ماده تاریخ اعلان مشروطیت است به وجود آوردم.[۱۰۷۶]

سردر باغ بهارستان

سردر باغ بهارستان به هنگام تشکیل مجلس شورای ملی در عمارت بهارستان همان سردری بود که به دستور میرزاحسین‌خان سپهسالار ساخته شده بود. شش ستون بلند و

۱۰۷۴. محمدبن‌علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۲، ص. ۸.

۱۰۷۵. مرحوم تقی‌زاده در مورد سازندهٔ لوحهٔ عدل مظفر می‌نویسد: «**سید عبدالرزاق‌خان** که صنعتگر بود عدل مظفر را او درست کرد، آدم خوب و جان‌نثار بود، با میرزاعلی‌محمدخان کشته شد.» ر.ک: «از یادداشتهای تقی‌زاده»، **یغما**، ۲۵ (۱) فروردین ۱۳۵۱، ص. ۳.

۱۰۷۶. سلیم ادیب‌الحکما، «داستان باستان» نقل در **۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان**، ص. ۱۴.

زیبایی که در دو طرف سردر باغ قرار داشت با در بزرگ چوبی و عمارت آجری مجاور آن جلوه و هماهنگی خاصی داشت.

لوحهٔ دارالشورای ملی ایران و عدل مظفر بر روی صفحهٔ چوبی بالای در و دو مجسمهٔ شیر که خورشیدی از پشت آنها طالع بود و تاج شاهنشاهی را در میان داشت بر بالای سردر نصب گردیده بود.

ممنوع شدن ورود کالسکه و اسب به محوطهٔ بهارستان

در چند ماه اول شروع به کار مجلس محوطهٔ باغ بهارستان به سبب ورود کالسکه و درشکه از وضعیت مطلوبی برخوردار نبود با انتخاب **محمودخان احتشام‌السلطنه** به ریاست مجلس از آخر رجب سال ۱۳۲۵ هـ.ق. ورود اسب و قاطر و درشکه و کالسکه به داخل محوطهٔ باغ ممنوع شد. او دراین‌باره چنین نوشته است:

> هرکس داخل محوطه می‌شد، با کالسکه و درشکه وارد باغ شده، تا مدخل عمارت می‌آمد. در ساعاتی که مجلس دایر بود. مرتباً صدای رفت و آمد کالسکه و درشکه و شیههٔ اسب و سروصدای مهتر و کالسکه و درشکه‌چی و بوی تعفن مانع از استماع اظهارات وکلاء بود و محوطهٔ تالار را متعفن می‌کرد. از اینها همه گذشته تبدیل شدن محوطهٔ مدخل تالار پارلمان به سرطویلهٔ همگانی اهانتی مسلم و آشکار به ساحت مجلس شورای ملی و وکلا و برگزیدگان ملت بود.
>
> اولین روزی که به عنوان رییس به مجلس رفتم. با این که درشکه عمومی و کرایه سوار بودم درشکه‌چی بنا به سابقه و عادت می‌خواست داخل محوطه و باغ مجلس شود و اجزاء و مستخدمین مجلس که در مدخل باغ اجتماع کرده و به اصطلاح از رییس جدید استقبال نموده بودند. او را دعوت به داخل باغ نمودند. اما من ممانعت کرده و جلو در باغ پیاده شدم و همان ساعت اول دستور دادم که بعد از این از دخول درشکه و کالسکه و اسب و قاطر بدون ملاحظه کسی که سوار است مطلقاً جلوگیری نمایند و هیچکس مأذون نیست که سواره داخل محوطهٔ باغ بهارستان بشود.[۱۰۷۷]

۱۰۷۷. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۶۰۳.

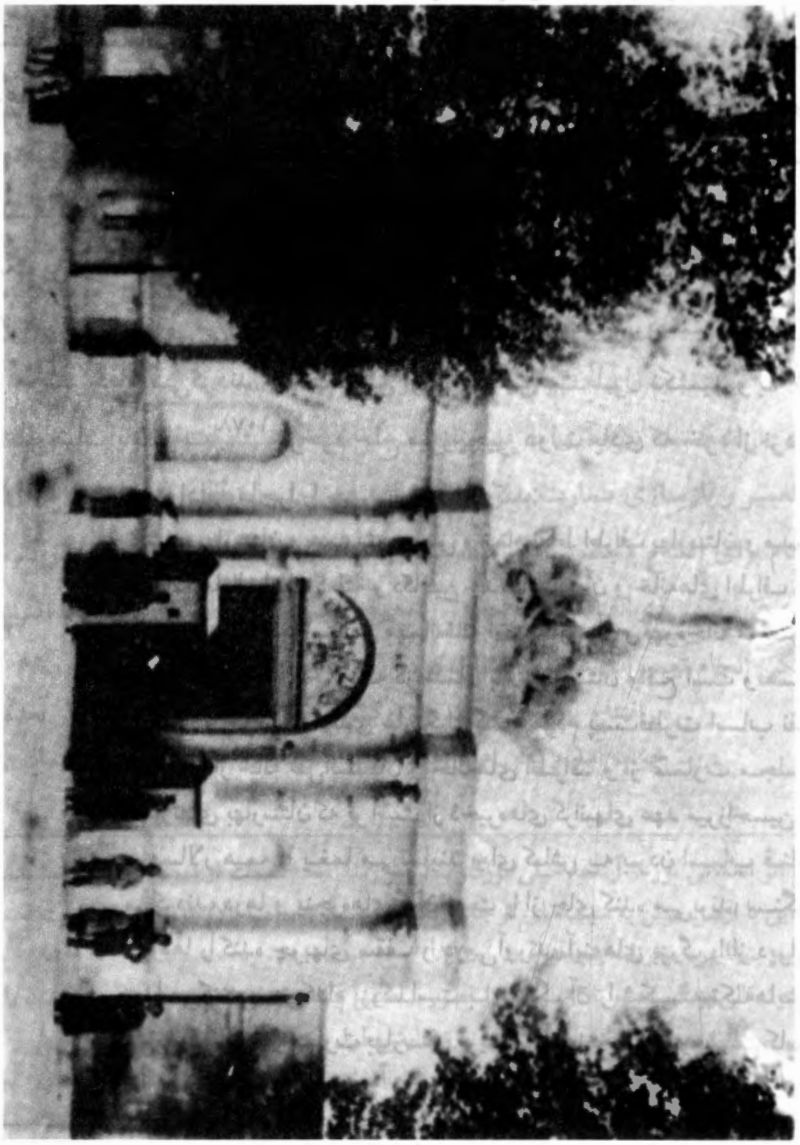

سر در اولیه دارالشورای ملی ایران (عدل سابق)

توپ بستن مجلس شورای ملی

در دورهٔ استبداد صغیر عمارت بهارستان نیز از تعرّض مستبدین در امان نماند. روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق. هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که قشون محمدعلیشاه در سه ستون به سوی مجلس شورای ملی روان شدند. نخست راههایی را که به مجلس منتهی می‌شد بستند. آزادیخواهان در سنگرهای خود به حال آماده باش درآمدند. ناگهان کلنل لیاخوف فرمانده قشون محمدعلی‌شاه فرمان داد که توپها از هر سو به شلیک پردازند. نعش خونین آزادیخواهان صحن بهارستان را پُر کرد و صدای ناله و فریاد از هر سو به گوش می‌رسید، آزادیخواهان نیز مردانه تفنگ در دست داشتند و از خود و مجلس دفاع می‌کردند. جنگ بیش از چهار ساعت طول نکشید و به نفع محمدعلی شاه پایان یافت.[۱۰۷۸] مرحوم حاج میرزایحیی دولت‌آبادی که خود از نزدیک شاهد واقعه بوده است ادامهٔ ماجرا را چنین روایت می‌کند:

> تا شب بهارستان و عمارت مجلس و تمام نقاط اطراف بهارستان و مسجد، از خانهٔ ظل‌السلطان گرفته و دکاکین جدیدالبنای آن و خانه‌های اطراف آن و دکاکین شمالی نگارستان و مهمانخانهٔ آخر نگارستان و قهوه‌خانهٔ مخصوص بهارستان و خانهٔ تاجری که در شمال باغ بهارستان واقع است و مسجد سپهسالار جولانگاه تعدی غارتگران گشته مردم پست‌فطرت اسباب نفیس قیمتی را از خانهٔ ظل‌السلطان و خانه‌های اطراف و از عمارت مجلس و عمارتهای بهارستان که پُر است از ذخیره‌های گرانبهای عهد میرزاحسین‌خان سپهسالار همه را یغما می‌نمایند و ای کاش به بردن اسباب قناعت می‌کردند، درها و پنجره‌های گران‌قیمت را از جای کنده می‌برند. سنگهای هزاره‌ها را کنده چوبهای سقف را درمی‌آورند، آینه‌های بزرگ را از دیوارها جدا می‌کنند و هر کدام بزرگ است با سنگ آن را شکسته تکه‌هایش را می‌برند.[۱۰۷۹] در عمارت بهارستان قریب سی عدد جار بلور، بیست کاسه و

۱۰۷۸. ر.ک: محمدجواد مشکور، **تاریخ ایران‌زمین**، ص. ۳۶۹ - ۳۷۰.

۱۰۷۹. بنجامین در توصیف تالار آینه بهارستان می‌نویسد: تالار منزل مسکونی وزیر عدلیه ایران یحیی‌خان مشیرالدوله که به وسیله سپهسالار صدراعظم سابق ایران... ساخته شده است آینه‌کاری بسیار جالبی دارد. این تالار با آن که اندازه‌اش متوسط و عادی است و در حدود ۶۰ در ۵۰ پا می‌باشد معذلک بر

کمتر و زیادتر و چهلچراغهای قیمتی است همه را برده و هرچه بردنی نیست آنها را خورد می‌نمایند. قالیهای بزرگ سنگین‌وزن و سنگین‌قیمت را قطعه‌قطعه کرده تقسیم می‌نمایند و این عمل با فرش بهارستان در تاریخ تکرار می‌شود.[۱۰۸۰] تابلوهای نقاشی شده گرانبها به دست تاراج می‌رود، بالجمله علاوه بر فرش و چراغ و مبل و اسباب و چراغهای برق و میز و صندلی و آینه‌های منصوب و غیرمنصوب، درهای خاتم‌سازی شده و اُرسیهای منبت‌کاری اعلی و تخته‌بندیهای اطاق جدید مجلس که به مخارج بسیار با صندلیهای ممتاز و میزهای قشنگ تازه ساخته شده و هنوز برای یک دفعه هم مجلس در آن اطاق منعقد نگشته با سنگهای مرمر هزاره‌ها و کاشیهای قیمتی و آهنهای محجرهای اطراف و هرچه را تصور کرده‌اند کسی به ازای آن پولی بدهد همه را می‌برند...[۱۰۸۱]

پس از شکست نیروهای طرفدار محمدعلی‌شاه و استقرار دوبارهٔ مشروطیت در ایران تعمیر و بازسازی عمارت بهارستان آغاز شد و حدوده هفده ماه به طول انجامید و سرانجام برای افتتاح مجلس دوم آماده شد. روزنامهٔ مجلس[۱۰۸۲] در بخشی از گزارش دوشنبه غرهٔ شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۷ هـ.ق. زیر عنوان افتتاح پارلمان ایران به چگونگی انجام تعمیرات عمارت اشاره کرده و نوشته است:

... افتتاح پارلمان هرچند طول کشید و این مسافر خوش‌سیما دیر آمد، ولی خوب آمد و نکو آمد. علت تأخیر را چنان که همگان می‌دانند همان وجود

← اثر انعکاس نور از آینه‌ها خیلی بزرگتر بنظر می‌رسد. یک قسمت از دیوار این تالار مشتمل بر پنجره‌هایی با ارسی مزین به شیشه‌های کوچک رنگارنگ است و سقف تالار تمام آیینه‌کاریست. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **سفرنامه بنجامین**، ص. ۲۲۵.

۱۰۸۰. قالی بزرگی که در تالار باریکی از قصور سلطنتی تیسفون مفروش بود، به قول بلعمی آن را **فرش زمستانی** می‌گفتند، و آن از جنس زربفت بود و ۶۰ ارش طول و ۶۰ ارش عرض داشته و در فصل زمستان منظرهٔ بهار را در برابر شاهنشاه می‌گسترده است. در متن آن خیابانها و جدولهای آب ساخته بودند و نهرها از میان باغی خرم می‌گذشت که کشتزارها و باغچه‌های پُرمیوه و سبزی آن را فرا گرفته بودند. شاخ و برگ درختان آن از زر و سیم و گوهرهای رنگارنگ بود. محمد معین، ج. ۵، ص. ۳۰۰ - ۳۰۱.

۱۰۸۱. یحیی دولت‌آبادی، **حیات یحیی** (تهران: نشر عطار، ۱۳۷۱)، ج. ۲، ص. ۳۳۰ - ۳۳۱.

۱۰۸۲. این روزنامهٔ سیاسی، اجتماعی، خبری به صاحب امتیازی محسن صدرالعلما و محمدصادق طباطبایی از ۱۳۲۴ هـ.ق. تا ۱۳۲۹ هـ.ق. هفته‌ای چهار بار روزانه در تهران منتشر می‌شد.

نواقص بود از قبیل کسر عدهٔ وکلا و تمام نشدن تعمیرات لازمهٔ بهارستان مخصوصاً اطاق مبعوثان که از روی نقشهٔ صحیح مطابق اطاقهای پارلمانهای دول متمدنه ساخته شده و مقام و محل هر طبقه در آن معین شده است. تا آن که بحمدالله به قدر ضرورت تعمیرات انجام شد و وکلا نیز متجاوز از نصف حاضر گشتند و موقع افتتاح رسید و صبح سعادت دمید.

ابتدا لازم است مختصری از وضع و نقشه اطاق پارلمان برای مشترکین دور به عرض برسانیم تا با بصیرت از اوضاع پارلمان خود گشته و فرق بین حالیه و سابق را مقایسه و موازنه نمایند.

پارلمان سابق عبارت بود از اطاق بزرگی که مثل سایر اطاقهای ایرانی ساخته شده و در وضع بنا هیچ فرقی با اطاق خانه‌های اعیان نداشت. در وسط اطاق یک مُحَجِّری نصب کردند و اطاق را دو قسمت نمودند قسمت بزرگ محل جلوس وکلا و قسمت کوچک متعلق به تماشاچیان بود. وکلا و علماء و اعیان و وزراء و ارباب جراید درهم و برهم به طور بسیار مغشوش نشسته و در بدو ورود احدی نشیمنگاه خود را نمی‌دانست و موقوف به تعیین فوری رییس مجلس بود.

در این دوره که شروع به کار کردند اول به رفع این عیب یا تکمیل این نقص پرداختند. اطاق پارلمان را مثل سایر دنیا بنا نهادند و جای هر طبقه را معین کردند. برای تماشاچیان محل مخصوص ساختند و مقر جلوس اعلیحضرت همایونی را معلوم کردند.

نقشهٔ روز افتتاح از این قرار بود که وکلا در دو صف ایستاده، سمت غربی اطاق را مخصوص خود ساختند. در طرف شرق صفهٔ بزرگ ترتیب داده وسط صفه که پیش آمده است صندلی شهریاری را نهاده و در دو طرف علماء اعلام و حجج اسلام جا گرفتند. مقر همایونی از دو طرف متصل به پله‌ها گردیده. طرف چپ در پایین پله وزراء مسئول و در سمت راست نمایندگان دول متحابه قرار گرفتند. شمال و جنوب را اعیان و شاهزادگان و صاحب‌منصبان نظامی شاغل شدند. جنوب شرق را معاونین وزراء و جنوب غربی را تجار محترم ایستادند. و دو لژ در طرف یکی متعلق به ارباب جراید و دیگری به خانمهای سفرا و نمایندگان دول...[۱۰۸۳]

۱۰۸۳. روزنامهٔ مجلس، ش. ۳۷ نهم ذیقعده ۱۳۲۷.

از این دوره استفاده از میز و صندلی در مجلس معمول شد و محل نشستن نمایندگان مشخص گردید.

خرید خانهٔ عزیزالسلطان برای مجلس

از آنجا که عمارت اندرونی و بخش عمده‌ای از باغ بهارستان در تصرف غلامعلی‌خان عزیزالسلطان بود از این‌رو در سال ۱۳۰۱ هـ.ق. در دورهٔ چهارم قانونگذاری، مجلس تصمیم گرفت با پول نمایندگان، این محل را خریداری نماید. ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان که ضمناً کارپرداز مجلس نیز بود پس از انجام مذاکره و توافق با غلامعلی‌خان سردار محترم جهت انجام تشریفات ثبت رسمی معامله، در نامهٔ محرمانه به عنوان امام جمعه خویی چنین می‌نویسد:

۹ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱

هو - محرمانه

قربانت شوم، پس از تقدیم عرض فدویت استحضاراً و محرمانه عرض می‌شود که خانه ملکی آقای غلامعلی‌خان عزیزالسلطان سردار محترم که وصل به مجلس شورای ملی است برای مجلس گفتگوی خریداری نموده‌ام ولی تا عمل نشود نمی‌خواهم غیر از خود حضرت مستطاب عالی و محرّر مخصوص حضرت مستطاب عالی کسی ملتفت شود لهذا مستدعی است امر و مقرر شود محرّر محترم محرمانه و عاجلاً قبالهٔ آن را با رعایت نکات ذیل درکمال استحکام نوشته و حاضر نمایند و ضمناً در ظرف امروز عصر و یا فردا از صبح تا قبل از دو ساعت از غروب یا فرداشب وقتی را که حکومت باشد معین فرمایید طرفین در محضر مبارک حاضر شویم عمل در همان محل تمام شود.

محرر محترم هم حاضر باشد که اسباب معلقی قباله و غیره نباشد و دفتر مجلس هم همان‌وقت مهر شود نهایت تشکر حاصل خواهد بود. ایام برکت و افاضت مستدام باد. سپاسدار کیخسرو شاهرخ.

مستدعی است لطفاً معین فرمایید چه موقع برای اتمام عمل شرفیاب شویم.

اصل قباله به اسم آقای میرزاحسین‌خان **مؤتمن‌الملک**[۱۰۸۴] رییس مجلس شورای ملی نوشته شود و در قباله ذکر شود از پول صندوق مجلس و خریداری ملک مزبور برای مجلس شورای ملی است.
فروشنده آقای غلامعلی‌خان (عزیزالسلطان) سردار محترم.
ملک مزبور عبارتست از یکباب باغ که عمارت بیرونی و یک مقدار عمارات دیگر را داراست و اندرونی آن عبارت از دو باب حیاط بزرگ و دو حیاط کوچک می‌باشد. نیز یکباب طویله و بهاربند شامل این ملک می‌باشد.
روی هم‌رفته و مجموعاً حدود تمام عمارات مستقله مزبوره به یکدیگر به شرح ذیل است:
تمام تحتانی و فوقانی به بهارستان مجلس شورای ملی، به مدرسه و مسجد سپهسالار موسوم به ناصری، به شارع عام، به اراضی بیاض.
حدود فوق را باید به همین شکل نوشت زیرا حدود مزبور محدود است و نمی‌توان درست از هم تفکیک کرد.
کلیهٔ این ملک واقع است در خارج دروازه قدیم شمیران، به علاوه ملک مزبور ایشان واگذار می‌نمایند تمام حقوق خود را از باب فرمان یک چارک آب از سه دانگ آب خالصهٔ سابق بهارستان (توضیحاً عرض شود اگرچه آب مزبور موضوع ندارد زیرا بعد آن آب به مرحوم یحیی‌خان مشیرالدوله انتقال یافته و وقف محل شده است) معهذا برای احتیاط آن معامله هم جزو است زیرا آن آب به آن مقدار برای شرب حیاط و باغچه مشارالیه بخشیده شده بود است، حالا هر نحو مقتضی است در قباله ذکر شود. کلیهٔ تمام اینها روی هم به مبلغ بیست هزار تومان نقدی می‌فروشند.
این نکته را هم محض استحضار عرض می‌کنم این پول از مال خود نمایندگان مجلس شورای ملی دورهٔ چهارم به صندوق مجلس برای این معامله انفاق و هبه شده است. قسمی در قباله ذکر شود که بعد معیّن شود متعلق به دولت و خالصهٔ دولت نیست.[۱۰۸۵]

۱۰۸۴. حسین پیرنیا مؤتمن‌الملک پسر سوم میرزانصرالله‌خان نائینی مشیرالدوله است. وی از دورهٔ دوم به بعد همیشه از تهران انتخاب و پس از آن به ریاست مجلس برگزیده می‌شد. در دورهٔ هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ ش.) به بعد اصول انتخابات تغییر کرد و سیستم خاصی به خود گرفت وی نمایندگی مجلس را نپذیرفت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۳۸۸ - ۳۸۹.
۱۰۸۵. ر.ک: **خاطرات وحید**، ۱ (۳)، ص. ۲۶۳ - ۲۶۴.

مراسم عزاداری در مجلس شورای ملی

پس از تشکیل مجلس شورای ملی همه‌ساله چند روزی مراسم سوگواری حضرت حسین‌بن علی علیه‌السلام در باغ بهارستان برگزار می‌شد. در سال ۱۳۰۶ ش. مجلس اعتبار لازم را در اختیار نداشت و بدین‌جهت ارباب کیخسرو شاهرخ کارپرداز مجلس طی نامهٔ ذیل به عنوان ریاست مجلس مادهٔ واحده‌ای را برای تصویب پیشنهاد نمود:

مقام منیع مجلس شورای ملی

نظر به این که در سنوات گذشته اقامهٔ عزاداری و سوگواری حضرت خامس آل‌عبا علیه‌الصلواةوالسلام در سه روزهٔ آخر صفر در مجلس شورای ملی برقرار گردیده و محلی مخصوص برای آن خارج از بودجه منظور بوده و در هذالسنه در آن محل به قدر ضرورت وجهی موجود نیست و با علاقه‌مندی شدیدی که آقایان نمایندگان عظام به اجراء مراسم عزاداری در سه روزهٔ آخر صفر دارند ادارهٔ مباشرت مجلس به قید فوریت مادهٔ واحدهٔ ذیل را پیشنهاد نموده و تصویب آن را تقاضا دارد:

مادهٔ واحده

مجلس شورای ملی به ادارهٔ مباشرت اجازه و اعتبار می‌دهد برای اقامه عزاداری حضرت خامس آل‌عبا علیه‌الصلواةوالسلام به حدود معمول سنهٔ ماضیه (۱۳۰۵) در سه روز آخر صفر هذه‌السنه (۱۳۰۶) اجراء وظیفه نموده، بعد از محل مخصوص که در هذه‌السنه موجود است و خواهد بود مبلغ دو هزار و پانصد تومان از وزارت مالیه علاوه بر بودجه مصوب مجلس دریافت دارد.

کیخسرو شاهرخ[۱۰۸۶]

لازم به ذکر است که این مادهٔ واحده در کمیسیون محاسبات رسیدگی و با اعتباری برابر با یکهزار و هفتصد و پنجاه تومان موافقت شده است.

آتش‌سوزی در عمارت بهارستان

در روز بیستم آذرماه ۱۳۱۰ یکساعت و نیم مانده به ظهر، آتشی در شیروانی اطاق

۱۰۸۶. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۱۱۵.

جلسهٔ خصوصی مجلس شورای ملی روی داد. قسمتی که آتش گرفته بود درست در وسط عمارت بهارستان قرار داشت. طولی نکشید که علاوه بر اطاق جلسه خصوصی، سرسرا و اطاق مجاور آن در میان شعله‌های آتش و دود محاصره شد و احتمال خطر برای تالار جلسات عمومی پارلمان افزایش یافت. در چنین وضعیتی مستخدمین مجلس و مأمورین اشیاء و اثاثه عمارت و حتی فرشهای اطاقهای مزبور را بیرون کشیدند.

از آنجا که خطر سرایت آتش به تالار زیبای آینه بهارستان حتمی بود؛ بنابراین مستخدمین مجلس اثاثه و تابلوهای گرانبها، پرده‌ها و صندلیهای تالار را خارج نمودند اما چلچراغ وسط و چراغهای دیورای و غیره باقی ماند و در آتش سوخت.

تخلیه تالار پارلمان

در همان موقعی که قسمتهایی از عمارت بهارستان در شعله‌های آتش می‌سوخت، مستخدمین و اعضاء و حتی عده‌ای از نمایندگان مجلس شروع به جمع‌آوری اشیاء تالار جلسات پارلمان نمودند. کلیه نوشته‌ها و پرونده‌ها برداشته و ضبط شد و اشیاء با ارزش نیز خارج گردید. کمی بعد به استثنای فرش و چهلچراغها و صندلیها و اثاثهٔ بزرگ غیرقابل حمل و نقل سایر اشیاء مهم از این تالار تخلیه شد.

برای جلوگیری از سرایت آتش به تالار جلسات سقف عمارت متصل به آن تخریب شد و همین اقدام از سرایت آتش به آن تالار جلوگیری کرد.

اطفاء حریق عمارت بهارستان دو ساعت و نیم به طول انجامید و ساعت یک بعداز ظهر خاتمه یافت؛ در حالی که از اطاق جلسه خصوصی، تالار آینه و سرسرا چیزی باقی نماند، تمام سقفها و جرزها فرو ریخت و عمارت به ویرانه تبدیل شد.

خوشبختانه ساختمان مجلس شورای ملی و کلیه ابنیهٔ آن از سه سال قبل ابتدا نزد شرکت آلیانس آسورانس و بعد کمپانی فاولر انگلیسی بیمه بود. مبلغ بیمه کلیه عمارات مجلس با چاپخانه، کتابخانه و اشیاء و اثاثه آن بالغ بر هشت میلیون ریال بود و در طی این مدت سالانه هشت هزار ریال حق بیمه از طرف مجلس پرداخت شده بود.

در این آتش‌سوزی اثاثه خسارت چندانی ندید، و جز چند تخته فرش و تعدادی صندلی و چهلچراغ و اشیایی که خارج کردن آنها ممکن نبود، بقیه سالم ماند. خسارات وارده روی هم‌رفته به حدود شصت تا هفتاد هزار تومان بالغ شد و علت حریق نیز سرایت آتش از لولهٔ بخاری به تیرهای زیر شیروانی اعلام گردید.[۱۰۸۷]

پس از این حریق قسمتهای ویران‌شده و تالار آینه مجلل‌تر و باشکوهتر از پیش ساخته شد. در این تالار که نمونه‌ای از صنایع مستظرفهٔ ایران محسوب می‌شد هشتصد چراغ کوچک مانند شمعهای قشنگ در بین آیینه‌کاریهای سقف تالار درخشندگی مخصوصی به سالن می‌داد.

در جریان بازسازی عمارت بهارستان در ضلع جنوبی آن به سبک معماری اروپایی ستونهایی اضافه شد. نمای آجری قاجاری با سنگ‌وتزیینات گچی پوشیده شده، و چهرهٔ ساختمان کاملاً دگرگون گردید. در سال ۱۳۱۵ ش. نمای شمالی بهارستان با طراحی حسین طاهرزادهٔ بهزاد و به وام گرفتن عناصری از معماری هخامنشی و ستونهایی به تقلید از کاخ آپادانا و بدون هماهنگی با سایر عناصر ساختمان دچار دگرگونی شد.[۱۰۸۸]

ماجرای بازسازی سقف تالار

در دیداری که با استاد حسین لرزاده معمار هنرمند معاصر دست داد، ایشان درباره چگونگی بازسازی سقف تالار مجلس چنین نقل کردند:

> پس از آتش‌سوزی ساختمان مجلس، دست‌اندرکاران تعمیر و بازسازی ساختمان گرفتار یک مهندس خارجی به نام **فورد** شده بودند. آقای فورد برای تالار جلسات سقف فلزی می‌سازد و هرچه استادان و معماران ایرانی به او گوشزد می‌کنند که این سقف ضعیف است، قبول نمی‌کند و به کار خود ادامه می‌دهد. بعد از مدتی با وجود این که سقف شکم داده بود و بیم آن می‌رفت که فرو ریزد. باز هم مهندس فرانسوی زیربار این که در محاسبات اشتباه کرده نمی‌رفت. تا این که سقف شکاف برداشت و کمیسیونی به

۱۰۸۷. ر.ک: همان، ص. ۱۸۰.

۱۰۸۸. ر.ک: «مصاحبه با مسئولان بازسازی مجلس»، **فصلنامه طاووس**، ۱ (۱) پاییز ۱۳۷۸، ص. ۴۱.

ریاست ارباب کیخسرو مأمور رسیدگی به موضوع شد. در جلسه‌ای که از من‌دعوت شده بود، خطر ضعیف بودن و احتمال ریزش آن را تأیید کردم. اعضاء کمیسیون اظهار داشتند در صورت تخریب سقف با آبروریزی و بازخواست روبه‌رو خواهیم شد و به شدت نگران بودند. برای رفع ناراحتی آنها گفتم بدون تخریب هم می‌توان از فرو ریختن سقف جلوگیری کرد، به شرط آن که به بنده اختیار تام داده شود. پیشنهاد مورد توجه قرار گرفت و لوازم موردنیاز آماده شد. زیر سقف، شمعهای متعددی زدیم و از پشت تمام سقف را با چوب، خوب بستیم و چوبها را به هم متصل کردیم. در حین کار مهندس فورد می‌آمد و با تعجب نگاه می‌کرد. یک بار گفته بود اگر لرزاده این سقف را بالا ببرد، من از ایران خواهم رفت. بعد از بستن سقف شروع کردم به پرپا کردن خرپا، به کمک استاد ابراهیم قاری و حاج قاسم باقرنژاد به وسیلهٔ جک از داخل شیروانی سقف فلزی را بالا کشیدم. آقایان وکلا همه‌روز می‌آمدند و منتظر بالا رفتن سقف بودند تا این که به ترتیبی که گفته شد سقف بالا رفت. گفتند شما که کاری به زیر سقف نداشتید چرا این همه شمع به زیر کار زدید؟ با مباهات جواب دادم برای این که بالا رفتن سقف معلوم باشد. درست به اندازهٔ طول یک آجر قزاقی سقف بالا رفت و خطر ریزش و آبروریزی برطرف شد.[۱۰۸۹]

اهداء تابلو به مجلس شورای ملی

در سال ۱۳۱۲ استاد محمد غفاری کمال‌الملک وسیلهٔ ارباب کیخسرو شاهرخ تعدادی از تابلوهای نفیس خود را تقدیم مجلس شورای ملی کرد؛ این تابلوها عبارتند از:

الف. سه قالی شامل:

۱. تصویر رامبراند نقاش معروف هلندی

۲. صورت کمال‌الملک

۳. دورنمایی از جاده شمیران

۱۰۸۹. مسعود نوربخش «مجلس شورای ملی از توپ لیاخوف تا حریق امسال»، زمان، ش. ۱، بهمن ۱۳۷۳، ص. ۲۰ - ۲۱.

ب. تابلوهای رنگ و روغن:

۱. به قبر گذاردن حضرت مسیح

۲. صورت رامبراند

۳. سن ماتیو نویسنده انجیل که از شاهکارهای رامبراند کپی شده است.

۴. مجلس فالگیری

۵. دورنمای دماوند

۶. یک کبک

۷. آخوند مصری

۸. پرتره عضدالملک

همچنین یک پرده آب رنگ که معروف است به مولانا[۱۰۹۰]

سردر جدید برای عمارت بهارستان

حدود یک سال پس از بازسازی عمارت بهارستان در روز پنجشنبه پنجم فروردین ۱۳۱۳ سردر تاریخی بهارستان را تخریب کردند تا به جای آن سردری را بسازند که با دیوار نرده‌ای آن هماهنگی داشته باشد.

روزی که سردر قدیمی را تخریب می‌کردند، در میان سنگهای به هم فشردهٔ آن شیشه‌ای به دست آمد که کاغذی به خط و زبان فرانسوی در آن جای داشت. این کاغذ که بعدها در قاب زیبایی در تالار کتابخانه مجلس نصب شد به خط مهندس فابیوس بواتال و شامل جملات زیر بود:

> این سردر که برای میرزاحسین‌خان‌سپهسالاراعظم و دستور مهندس‌فرانسوی بواتال انجام یافته، در ۱۵ فوریه سال ۱۸۸۱ م.[۱۰۹۱] در برابر اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه برای ساختمان آن فرمان داده شد. به سرپرستی استاد غلام سرساختکار و سنگتراشی میرزاعلی‌اکبر سرسنگتراش به پایان رسید.

۱۰۹۰. ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان، ص. ۲۳۴.

۱۰۹۱. سه‌شنبه ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۹۸ هـ.ق.

لوحهٔ عدل مظفر و دارالشورای ملی ایران و همچنین مجسمهٔ دو شیر دربرگیرنده تاج کیانی که بر سر قدیمی نصب بود، در این نوسازی جای خود را به دو شیری داد که دست چپ خود را به روی کره‌ای قرار داده و در دست راست شمشیری داشته و خورشیدی از پشت آنها طالع بود. این دو شیر به صورت قرینه بر بالای جرزهای طرفین در بزرگ نرده‌ای زیبای عمارت نصب گردید و لوحهٔ عدل مظفر نیز در قاب فلزی در میان سردر عمارت قرار گرفت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی دو شیر سر در عمارت بهارستان و لوحهٔ عدل مظفر برداشته شد و یازده قطعه حروف آن به کتابخانه مجلس در جوار ساختمان بهارستان منتقل گردید.

نصب مجسمه فرشته آزادی در باغ بهارستان

در باغ بهارستان مجسمه‌ای نصب شده است که نشانگر فرشتهٔ آزادی است؛ با دو بال و نیزه‌ای در دست که اهریمن استبداد را زیرپای خود گرفته است. این مجسمه متعلق به جعفرقلی‌خان اسعد بختیاری سردار اسعد[۱۰۹۲] بود. پس از درگذشت او شیرازهٔ زندگی خانوادهٔ آنها از هم گسیخت و مبالغ زیادی بدهکاری [برجای] گذاشت. مباشر او شش قلم از اشیاء وی شامل یک مجسمهٔ فرشته، دو مسجمهٔ شیر، دو پایه چراغ و یک میز موزاییکی مشکی را که آن مرحوم از دوستمحمدخان معیرالممالک خریداری کرده بود به مبلغ چهارده هزار ریال به مجلس شورای ملی فروخت.

مجسمهٔ فرشته که در ابتدا به رنگ زرد سوخته بود پس از انتقال به مجلس شورای ملی به رنگ فرشتهٔ سفید جامهٔ آزادی درآمد که غول سیاه استبداد را در زیر نیزه و پای خود مضمحل کرده است.

۱۰۹۲. وی که از سران آزادیخواهان در دورهٔ استبداد صغیر بود. پس از فتح تهران و خلع محمدعلی‌شاه و تشکیل دادگاه عالی یکی از ده تن اعضاء آن بود. در دورهٔ پهلوی نیز از مقربین رضاشاه بود، اما شاه به او ظنین شد و با این که وزیر جنگ کابینهٔ فروغی بود بازداشت و پس از چهار ماه و اندی در ۱۳ فروردین ۱۳۱۳ در زندان موقت به طرز فجیعی مسموم و مقتول شد. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۲۴۵ - ۲۴۶.

پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ پسر و برادر سردار اسعد توسط علی دشتی نماینده وقت مجلس شورای ملی نامه‌ای به مجلس شورا نوشته و پول دریافت شده را برگشت دادند و آن اشیاء را به مجلس هدیه کردند. مجلس شورای ملی با درخواست آنها موافقت کرد و مرحوم حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری رئیس وقت مجلس[۱۰۹۳] طی نامه‌ای به خانوادهٔ سردار اسعد از خدمات آن مرحوم به اساس مشروطیت قدردانی کرد. وی همچنین دستور داد کارپردازی مجلس پلاکهایی تحت عنوان «به یادگار خدمات مرحوم جعفرقلی سردار اسعد بختیاری به آزادی و مشروطیت تقدیم مجلس شورای ملی گردید محمدتقی اسعد - سهراب اسعد» تهیه و به اشیاء مزبور الصاق نمایند.[۱۰۹۴]

کاشت حبوبات در باغ بهارستان

در سال ۱۳۲۰ و در بحبوحهٔ جنگ جهانی دوم برای مقابله با کمبود مواد غذایی تصمیم گرفته شد تا هر کس از امکانات موجود استفاده کرده و با کاشتن مواد خوراکی به رفع این کمبود کمک نماید. مجلس شورای ملی نیز در این مورد پیش‌قدم شد، خبر روزنامهٔ اطلاعات در این‌باره چنین است:

> امروز براثر تذکراتی که از طرف جمعی از نمایندگان داده شد و مذاکراتی که در هیأت کارپردازی به عمل آمد از طرف آقایان کارپردازان مجلس تصمیم گرفته شد که تمام باغ بهارستان به جای گل‌کاری و چمن، سیب‌زمینی و حبوبات و سایر مواد خوراکی کاشته شود. این تصمیم ادارهٔ کارپردازی از فردا به موقع اجرا گذارده خواهد شد و دستور داده شد که بلافاصله شروع به کار نمایند.[۱۰۹۵]

۱۰۹۳. حسن اسفندیاری در آن هنگام رییس دورهٔ سیزدهم مجلس بود.

۱۰۹۴. ر.ک: جمشید ضرغام بروجنی، «تندیس آزادی»، **خاطرات وحید**، ۱ (۸) ۱۵ خرداد ۱۳۵۱، ص. ۸۶۸ - ۸۶۹.

۱۰۹۵. **اطلاعات**، ش. ۴۸۲۷ بیست و هفتم اسفند ۱۳۲۰.

آتش‌سوزی دیگر در عمارت بهارستان

روز سه‌شنبه ۱۵ آذرماه ۱۳۷۳ عمارت تاریخی بهارستان شاخص‌ترین یادگار انقلاب مشروطیت بار دیگر آتش گرفت. در این آتش‌سوزی که از ساعت پنج بامداد تا ساعت هشت و سی دقیقهٔ صبح به طول انجامید بیش از ۷۰ درصد ساختمان صدمه دید اما با کوشش مأموران وسایل و فرشهای نفیس داخل ساختمان به بیرون منتقل شد و تالار آینه نیز از آتش‌سوزی مصون ماند.[۱۰۹۶]

بازسازی عمارت بهارستان

بازسازی عمارت بهارستان از اواخر سال ۱۳۷۳ توسط وزارت مسکن و شهرسازی، زیرنظر آقایان مهندس صادقی و مهندس بهمنی آغاز شد و طی پنج سال به صورتی بسیار مطلوب به انجام رسید.

در این بازسازی علاوه بر خسارتهای آتش‌سوزی، آسیبهای دیگری چون رطوبت، موریانه و پوشاندن تزیینات چوبی با رنگ که به سبب عدم مراقبتهای لازم در عمارت به وجود آمده بود نیز برطرف شد و این یادگار با ارزش تاریخی ایران که در سال ۱۳۵۶ در فهرست بناهای ملی و تاریخی کشور به ثبت رسیده بود از خطر انهدام نجات یافت.

در کاربری جدید که برای ساختمان بهارستان در نظر گرفته شده است، بخشی از آن به موزه مشروطیت و نمایشگاه کارهای مجلس و هدایای رییس مجلس تبدیل خواهد شد.

تالار اصلی برای ملاقاتهای رییس مجلس با مردم اختصاص خواهد یافت و در بخش دیگری از عمارت از میهمانان عالی‌رتبهٔ داخلی و خارجی رییس مجلس پذیرایی خواهد شد.[۱۰۹۷]

۱۰۹۶. ر.ک: **کیهان**، ش. ۱۵۲۲۷ پانزده آذر ۱۳۷۳.

۱۰۹۷. برای آگاهی از چگونگی بازسازی عمارت تاریخی بهارستان، ر.ک: **فصلنامه طاووس**، ۱ (۱) پاییز ۱۳۷۸، ص. ۴۰ - ۵۵.

ساختمان جدید مجلس در مساحتی بالغ بر ۲۶ هزار مترمربع شامل تالار اصلی به گنجایش ۴۰۰ نماینده و جایگاه تماشاگران به ظرفیت ۷۵۰ نفر می‌باشد.

در این محوطه هم‌چنین ساختمانهای کمیسوینهای مجلس شورای اسلامی شامل ۱۹ سالن کمیسیون تخصصی و دفاتر هیأت رییسه، سازمانهای اداری، هیأت دولت و شورای نگهبان در زمینی به مساحت ۱۶ هزار متر مربع قرار دارد.

زمین مجموعهٔ قدیم و جدید بهارستان با پارکینگی به ظرفیت ۴۵۰ اتومبیل ۱۳ هکتار مساحت دارد.

● **پارک امین‌الدوله**

این پارک که به میرزاعلی‌خان امین‌الدوله پسر حاج میرزامحمدخان سینکی مجدالملک تعلق داشت برابر نقشهٔ تهرانِ حاج نجم‌الدوله محدودهٔ زیر را دربرمی‌گرفت:

از شمال خیابان واقع بین دروازه دوشان‌تپه و دروازه شمیران (خورشید/همایون ناطقی)، از مشرق خیابان بیمارستان، از جنوب یخچال و اراضی حاجی شیخ و خیابان دروازهٔ دوشان‌تپه (ژاله/مجاهدین اسلام) و از غرب خیابان دروازه شمیران (بهارستان).

اعتمادالسلطنه در اشاره به آن می‌نویسد: «و پارک جناب مستطاب میرزاعلی‌خان امین‌الدوله که حقاً در روح و ریحان با جنت نعیم سهیم است.»[۱۰۹۸]

دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز دربارهٔ این پارک چنین نوشته است:

> ... در محل فخرآباد کنونی پارک بسیار وسیع و مصفایی احداث کرده بود. در یک قسمت آن دریاچه‌ای ساخته بود که چند فواره داشت و سه چهار قایق عالی و مجهز کنار آن همیشه برای تفرج آماده بود. گلخانه‌ها، الاچیقها، حوضها و گلکاریهای زیبا جلوه و شکوه باغ را تکمیل می‌کرد.[۱۰۹۹]

در سال ۱۳۱۰ هـ.ق./۱۲۷۱ ش. بیمارستان آمریکایی تهران در بخش شرقی این پارک دایر شد. دکتر جان ویشارد مؤسس این بیمارستان در معرفی آن می‌نویسد:

۱۰۹۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷.

۱۰۹۹. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۶۸.

مؤسسه پزشکی ما در یکی از باغها در حومهٔ شهر قرار دارد، و مریضخانه و پزشک‌خانه، داروخانه و محل زندگی کارمندان را شامل می‌شود. ساختمانها سبکی ساده دارند، اما برای کار ما متناسب و کافی است. چهل تخت برای بیماران داریم و پول احداث آن را بیشتر مسلمانان پرداخته‌اند. از آغاز کار مردم همراهی بسیاری با ما داشته‌اند و همدوش ما کار کرده‌اند. متصل به مریضخانه ساختمان بسیار خوب هشت اطاقه‌ای قرار دارد که پزشک‌خانه است و سال گذشته بیست هزار بیمار در آنجا پذیرفته شده‌اند.

... امین‌الدوله نیز از آغاز کار مریضخانه تا زمانی که حیات داشت در مورد حمایت و کمک به آنجا فروگذار نکرد و نامه‌هایی نیز در زمینهٔ تشوق ما ارسال داشته است، و پس از او خانواده‌اش نیز روش او را دنبال کردند و سرمایه‌ای در اختیار ما قرار دادند...[۱۱۰۰]

با گذشت زمان پارک امین‌الدوله تقسیم شد و بخش عمدهٔ آن به کویها و عمارات جدید تبدیل گردید. امروز تنها مسجد امین‌الدوله (فخرالدوله) در شمال غربی خیابان فخرالدوله یاد پارک امین‌الدوله را در خاطره‌ها زنده می‌کند.

● باغ و عمارت نظامیه

این باغ و عمارت را میرزاآقاخان نوری بنیان نهاد.[۱۱۰۱] محدودهٔ آن به شرح نقشه ۱۳۰۹ هـ.ق. تهران به شرح زیر بود:

شمال جلوخان باغ نگارستان (میدان بهارستان)، جنوب کوچهٔ نظامیه فعلی، غرب پارک و عمارت ظل‌السلطان و شرق خیابان باغ نظامیه (سیروس سابق = مصطفی خمینی فعلی). ضمناً سردر ورودی باغ نیز در این خیابان قرار داشت. میرزاطاهر اصفهانی از نویسندگان دورهٔ قاجاریه در معرفی این باغ و عمارت آن چنین می‌نویسد:

... از آنجا که وضع آن اساس گردون مماس به رفعت قدر و وسعت صدر و فرجاد و شکوه درگاه و رزانت رای و طیب خلق و پاکی سرشت و علوّ همت

۱۱۰۰. جان‌ویشارد، **بیست سال در ایران**، ترجمه علی پیرنیا، (تهران: نشرنوین، ۱۳۶۳)، ص. ۲۳۴، ۲۴۱.

۱۱۰۱. در سال ۱۲۷۰ هـ.ق.

و صفای طینت جناب جلالتماب اجل امجد نظام‌الملک[۱۱۰۲] انجام پذیرفت نظامیه نام یافت و هم‌اکنون رونق بنیادش پیکر دارالخلافه را وشاح‌الصّدر است و سوادنهادش ایام جلالت را لیلةالقدر خورنق نعمان از رشک رونق آن سردر پیش است و قصر غمدان[۱۱۰۳] ماننده نام خویش، و از شرم و مشکوی بهشت شکوهش شبستان خسروی عرق ریخته و نگارستان مانوی ورق گسیخته.

گویی که ماه و مشتری از اوج آسمان
تحویل کرده‌اند به باغ خدایگان
از بسکه بر بهشت فزونی است باغ را
رضوان همی حسد برد اکنون به باغبان
زآسیب چنبرفلک اندر فراز او
بر کنگره خمید رود مرد پاسبان

اطراف آن چمن از وفور سوری و سمن و نسرین و شقایق مانند حدایق ذات بهجته رایق و کل آفتاب سپهر بر چهره خیزی بستانش خیره و صفای گلشن فردوس با نزهت اطرافش تیره چشم عبهرش فتنه‌خیز، طرهٔ شمشادش دلاویز، اسپر غمش[۱۱۰۴] سپرغم، بوی وردش داروی درد و الم.

سروش افراخته قامت چو خرامنده پری
گلشن افروخته طلعت چو فریبنده صنم
سنبلش آمده چون طرهٔ ترکان طراز
نرگسش آمده چون چشم غزالان حرم

خروش بلبل و جوش صُلصُل و مرغول هزار و سکنج سار بر اغصان و افنان درخشانش همانا طنطنهٔ عود است و دندانهٔ رود.

نوای بلبل و قمری خروش عکّه و سار
ببرده آب همه لُخهای خنیاگر

و در ساحت آن باغ مینو مساحت و حوزهٔ آن روضهٔ بهشت مانند برکه‌ایست که موجش جوی مجره را بر اوج ساید و عکس ماه نو اندر آن مانند ماهی نماید.

۱۱۰۲. میرزاکاظم‌خان نظام‌الملک شوهر دوم عزت‌الدوله خواهر ناصرالدین‌شاه.

۱۱۰۳. قصری بسیار رفیع در یمن، اساس آن را به ضم غین هم ضبط کرده‌اند.

۱۱۰۴. گل و گیاه معطر

درخشنده چون جرم اختر حبابش
گـــوارنـــده مـــانند کـــوثر آبش

به حکم لَمِن‌الماءِ کل شیئٍ حَیّ مایه آسایش و آرامش صادر و وارد است و آیت هٰذا مغتسل بٰاردٌ در شأن وی دارد بالجمله آب و هوا و روح و فضا و قدر و عظمت و وضع و بنا.

مجمل عامل تفصیل جهان است این بـاغ
خواهد این معنی تفصیل که گفتم مـجمل

اگر کلک دیباچه نگار آن خـداونـدگار را بـه بـنای ایـن شگـفت‌سرا و کـاخ گردون‌سا جهان‌آفرین خواند و بدین سبب بر خویش آفرین رانـد رواست. اعیان شعرا از شاهزادگان و امرا هر یک در مدیح آن خجسته بنا قصاید غرا انشاء و تاریخ سال انجام و بنای آن را به مضامین بلند و عبارات دلکش و بیانهای نغز و اسالیب نیکو به نظم آورده. نواب شاهزاده اعظم اردشیرمیرزا «این نظامیه به مینو ماند» و گفت آگاه بهر تاریخش «به جنان ماند این نظامیه» هم او راست سخن ادیب و دانشمند لبیب ادیب‌الملک عبدالعلی‌خان:

«زد رقم کلک ادیب از پی تاریخ بنا پی و ایوان نظامیه زبانی محکم»

سروده و افصح بلغای عرب و عجم میرزاعبدالوهاب مـتخلص بـه مـحرم، «محکم زی ای بنای نظامیه جاودان» عرض کرده.[۱۱۰۵]

لسان‌الملک سپهر در شرح مختصری از بناهای میرزاآقـاخان نـوری بـه ایـن بـاغ و عمارت و هزینهٔ ساخت آن اشاره کرده و نوشته است:

نخستین بنای نظامیه است که از بیرون دروازهٔ طهران به نام مهین فرزندش [میرزاکاظم‌خان] نظام‌الملک بنیان فرموده، با سراهای بیرونی و درونی که شرح هر یک را کتابی درخور است و یک روز خود همی فـرمود تـاکـنون ۸۰۰۰۰ تومان به خرج رفته.[۱۱۰۶]

دکتر بروگش که در سال ۱۲۷۷ هـ.ق. و به هنگام برکناری و تبعید میرزاآقاخان نوری از تهران، از این محل دیدن کرده است توصیف دقیقی از این محل به دست می‌دهد:

۱۱۰۵. طاهربن زین‌العابدین شهری اصفهانی، **گنج شایگان**، (طهران: دارالطباعه رضاقلی‌خان هدایت، ۱۲۷۲ هـ.ق.)، ص. ۱۱۳ - ۱۱۵.

۱۱۰۶. محمدتقی بن محمدعلی سپهر، ج. ۳، ص. ۱۵۱۶.

تنها یک بار فرصت کردیم که از قصور و عمارات معروف تهران به نام نظامیه که در نزدیکی دروازه شمیران قرار داشت بازدید کنیم. این قصور، دارای باغ وسیعی است و درست روبه‌روی باغ بزرگ نگارستان که در آغاز ورود خود به تهران در آن سکونت اختیار کرده بودیم قرار دارد. در فصل بهار و تابستان این باغ مملو از انواع گل می‌شود و یکی از تفریحگاهها و تفرجگاههای بزرگ اهالی تهران به شمار می‌رود. این قصر و باغ متعلق به میرزاآقاخان نوری، صدراعظم سابق ناصرالدین‌شاه است که اینک در حال تبعید به سر می‌برد...[۱۱۰۷]

پس از آن که صدراعظم نوری موردغضب واقع شده و اموال او مصادره گردید این قصر و باغ هم طبق معمول در ایران جزء املاک و متعلقات شخصی ناصرالدین‌شاه درآمد و اینک هم به عنوان املاک سلطنتی از آن نگاهداری می‌شود. این قصر سردر بزرگی دارد که خود ساختمان مجزّا و زیبایی به شمار می‌رود و از این سردر که وارد آن شدیم باغ بزرگی را در جلوی خود مشاهده کردیم که خیابانهای زیبایی دارد، خیابان اول به یک کلاه‌فرنگی بسیار تماشایی و زیبا منتهی می‌شد. کلاه فرنگی ساختمان کوچک استوانه‌ای شکل است که ایرانیان در وسط باغها برای خود درست می‌کنند، و پنجره‌های متعددی از اطراف روبه باغ دارد و یا این که اصولاً اطراف آن دیوار نیست و سقف فقط بر چند ستون تکیه کرده است. سقف این کلاه‌فرنگیها بزرگتر از خود ساختمان بوده دورتادور، یک سایبان هم دارد چون سقف مدور و گنبدی‌شکل روی ساختمان استوانه‌ای تقریباً شبیه یک شاپو می‌باشد به آن نام کلاه‌فرنگی داده‌اند. اما کلاه‌فرنگی باغ نظامیه نسبتاً بزرگ و یک تالار دایره‌ای شکل بود که وسط آن حوضی با فواره‌های زیبا قرار داشت و در چهار طرف آن، چهار حوض دیگر دیده می‌شد. قسمت عمدهٔ دیوارهای کلاه‌فرنگی را پنجره‌های متعدد تشکیل می‌داد و بقیه دیوار به طرز زیبا و هنرمندانه‌ای نقاشی شده بود، از کلاه‌فرنگی یک خیابان سنگفرش که اطراف آن چنارهای بلند با پیچک وجود داشت به طرف استخر

۱۱۰۷. میرزاآقاخان پس از برکناری از صدارت ابتدا به اراک و اصفهان و بعد به یزد و قم تبعید شد و شب جمعه ۱۲ شوال ۱۲۸۱ هـ.ق. در قم درگذشت. برای آگاهی از شرح احوال او ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۳۶۳ - ۳۷۹.

و حوض بزرگی می‌رفت و در کنار این استخر، ساختمان اصلی یک طبقهٔ قصر قرار داشت. جالبترین و دیدنی‌ترین بخشهای این قصر، تالار بزرگ آن بود که دیوارهایش از کف اطاق تا ارتفاع یک متر با سنگ مرمر تبریز پوشیده بود و روی این سنگهای مرمر تزییناتی از طلا وجود داشت. تالار دارای پنجره‌های ارسی بزرگ و وسیعی به طور قرینه در دو طرف بود که شیشه‌های رنگی بزرگ و کوچکی داشتند و نور آفتاب از این شیشه‌ها که عبور می‌کرد و وارد تالار می‌شد ابهت و عظمت دیگری به تالار می‌داد و به علاوه در گرمای تابستان چون نور زیاد وارد آن نمی‌شد خنک و خوب بود. قسمتهای بالاتر دیوار را تابلوهای نقاشی متعدد و دیدنی پوشانده بود.[۱۱۰۸] این تابلوها تشکیل می‌شد از پرتره‌هایی از ناصرالدین‌شاه، فرزندان او و شاهزادگان دیگر و بالاخره درباریان مهم و عالیرتبهٔ ناصرالدین‌شاه. این تابلوها تماماً کار ابوالحسن‌خان کاشی، نقاشباشی ناصرالدین‌شاه است که فوق‌العاده مورد علاقه شاه قرار داشت و برای تکمیل معلومات هنری به ایتالیا اعزام شده است و از این‌رو از نظر هنری خیلی با ارزش و جالب است و از بهترین کارهای نقاشباشی شاه به شمار می‌رود. علاوه بر این پرتره‌ها، یک تابلوی بزرگ هم در یکی از دیوارهای دیگر تالار است. در این تابلو ناصرالدین‌شاه در دوران جوانی روی تخت طاووس با اونیفرم اروپایی مشاهده می‌شود، کنار او در دو ردیف، پنج پسر او از شش تا نه ساله با انیفورم اروپایی ایستاده‌اند (دو تا از این پسرها تاکنون مرده‌اند)، پشت سر شاه عدّه‌ای از نوکران و نزدیکان شاه و از جمله پسر صدراعظم نوری دیده می‌شوند. در صف جلوی تخت، کنار وزیر امور خارجه فعلی میرزاسعیدخان، وزرای مختار روس و انگلیس و فرانسه نقاشی شده‌اند. در این صف، عده‌ای دیگر از رجال و محترمین هم دیده می‌شدند که در نگاه اول آنها را شناختم، اثاث و مبل این تالار، همه از انواع اروپایی و چند قطعه از آنها ساخت برلین بود و مارک و علامت کارخانجات برلین را داشت.[۱۱۰۹]

۱۱۰۸. این تابلوها هفت عدد بود که نقاشی آنها از سال ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۳ هـ.ق. به طول انجامید. این تابلوها بعدها به موزهٔ ایران باستان (موزه ملی) منتقل شد.

۱۱۰۹. هاینریش کارل بروگش، ج. ۲، ص. ۵۹۶ - ۵۹۷.

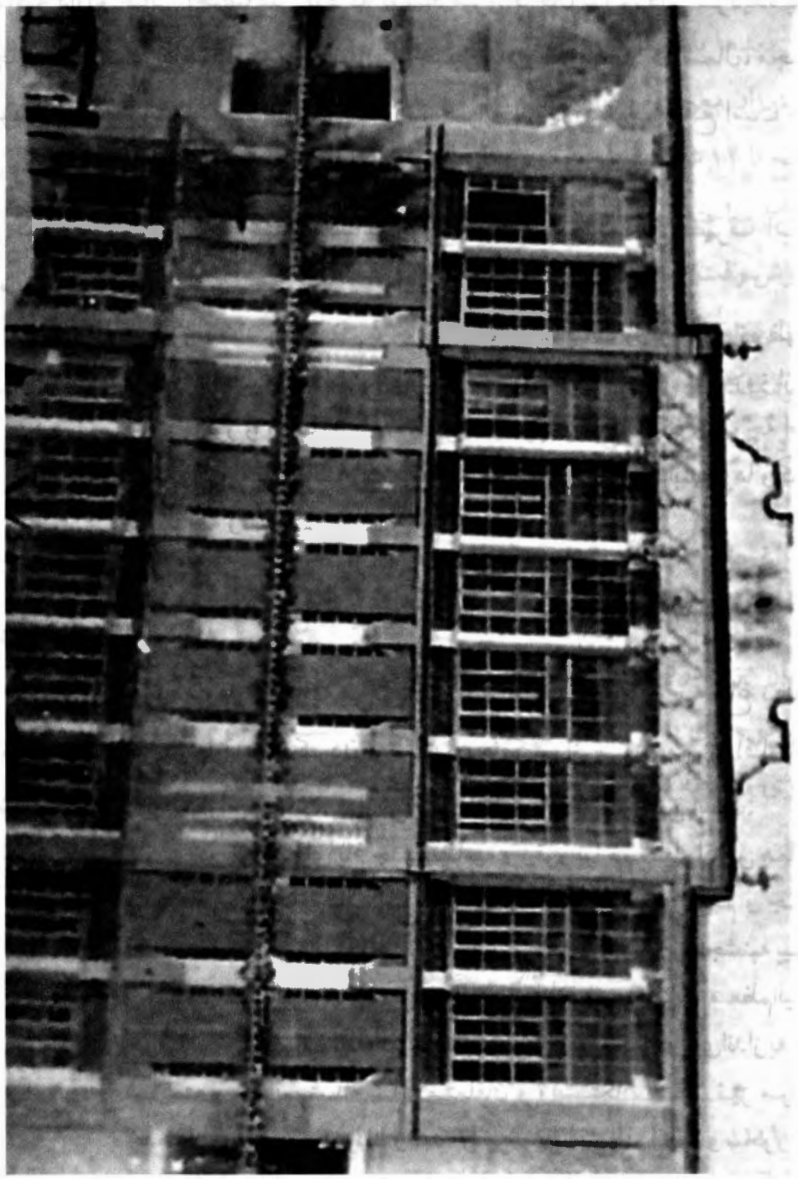

عمارت نظامیه

قنات نظامیه

نظامیه دارای قناتی اختصاصی بود که توسط میرزاآقاخان نوری دایر گردیده بود. مادر چاه این قنات در کاظم‌آباد که در حدفاصل حسین‌آباد و مبارک‌آباد در شمال، مجیدیه در جنوب، شمس‌آباد و مخلص‌آباد در مشرق و ضرابخانه در مغرب واقع است قرار داشت و مظهر آن در باغ نظامیه بود.

مرحوم حجت بلاغی به استناد وقفنامه این قنات دربارهٔ چگونگی مصرف آب آن چنین می‌نویسد:

... میرزاآقاخان صدراعظم نوری استفاده از آب قنات را در بالاتر از مظهر به منظور زراعت و احداث باغ، منع و تحریم نموده و چهار شبانه‌روز از آب قنات مزبور را بر ساکنین محلهٔ عربها و کوچهٔ سراج‌الملک و کوچهٔ امین دربار و کوچهٔ نقیب‌السادات و باغچه علیجان و کوچه خدابنده‌لوها و کوچهٔ رکن‌الدوله وقف کرده است.[۱۱۱۰]

ناصرالدین‌شاه در باغ نظامیه

به طوری که روزنامهٔ وقایع اتفاقیه می‌نویسد ناصرالدین‌شاه مکرر به باغ نظامیه دعوت می‌شده و هر بار با قربانی کردن و تقدیم پیشکش از سوی میرزا آقاخان و فرزندش مورد پذیرایی قرار می‌گرفت. گزارش یکی از این بازدیدها چنین است:

نظر به خوبی و صفای باغ جدید نظامیه و وفور مراحم خاطر اقدس همایون شاهنشاهی در حق جناب اشرف امجد ارفع صدراعظم افخم و جناب فخامت نصاب نظام‌الملک عزیمت باغ مزبور فرموده در روز پنجشنبه بیست و ششم رمضان‌المبارک تشریف‌فرما شدند از جانب جناب معظم‌الیه و جناب فخامت نصاب نظام‌الملک تقدیم قربانیها و پیکش و پای‌انداز به طور شایسته و خوب شده سایر متعلقان و وابستگان ایشان نیز مراسم خدمتگزاری به عمل آوردند و شب را نیز توقف فرموده افطار و سحور را در آنجا میل فرمودند و بر وجود فایض‌الجود همایون بسیار خوش گذشته

۱۱۱۰. حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۳۱.

تقدیم خدمات آنها مستحسن و مقبول خاطر ملوکانه افتاده روز جمعه به ارگ مبارکهٔ سلطانی و مقرّ سلطنت عظمی مراجعت فرمودد.[۱۱۱۱]

بعدها باغ نظامیه از رونق افتاد قسمت اصلی و ساختمان آن در دورهٔ رضاشاه به رستوران معروفی به نام لقانطه تبدیل شد که به سبک اروپایی اداره می‌شد و از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ شب به طور یکسره باز بود و با انواع غذاها و نوشیدنی‌ها از مراجعان در تالار زیبای ساختمان و یا اطاقهای خصوصی پذیرایی می‌شد اما بخش جنوبی باغ تقسیم و به فروش رفت و در آن محله‌ای تازه شکل گرفت.[۱۱۱۲]

رستوران لقانطه نیز دیری نپایید و کلنگ تخریب ساختمان زیبا و تاریخی آن را به نابودی کشید و از این باغ و عمارت زیبا تنها نام نظامیه که بر کوچه‌های اطراف محله قرار دارد باقی است.

● باغ حاج میرزا نصرالله مستوفی

این باغ که در نقشهٔ تهران نجم‌الدوله نام و محل آن مشخص نشده است به مساحت چهار هزار ذرع در نزدیک پیچ خیابان برق (امیرکبیر) و خیابان ری قرار داشته و امروز تنها کوچه‌ای به نام مستوفی از آن باقی مانده است. مرحوم عبدالله مستوفی از این باغ پدری خود به نام باغ بیرون نام برده و دربارهٔ آن نوشته است:

من از تاریخ شروع ساختمان این باغ و ابنیهٔ آن اطلاعی ندارم فقط از وقتی که راه و پای بیرون رفتن پیدا کرده بودم، برای تماشا و گردش به این عمارت و این باغ می‌رفتم. اول توت‌فرنگی که در آن وقت تازه در تهران باب شده بود و همچنین اول تربچهٔ قرمزی را که خورده‌ام، مشهدی‌ابن علی، باغبان ریش

۱۱۱۱. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، ش. ۳۳۰ چهار شوال ۱۲۷۳.

۱۱۱۲. به طوری که عبدالله انوار می‌نویسد: بعدها که میرزاآقاخان را نکبت اجنبی‌پرستی گرفت و به دربدری و تبعید کار او کشید او ناچار شد تا این باغ را کوچک کند و با فروش قسمتی از آن پول آن را به درمان دردهای بیدرمان خود زند ولی باز با آن کوچک کردن آنچه از این باغ باقی ماند باغی بود که محلهٔ فراخ نظامیه کنونی را فرامی‌گرفت. ر.ک: کتاب تهران، ج. ۱، ص. ۳۸.

پهن نطنزی در کردهای[۱۱۱۳] این باغ به عمل آورده بود. این چهار هزار ذرع زمین را در دو قسمت کرده قسمت سمت خیابان آن را برای بنا و قسمت عقب آن را باغچه کرده بودند.

قسمتی را که برای بنا تخصیص داده بودند، به چهار قسمت کرده، یک هشت در وسط و در سمت مغرب آن یک حیاط آشپزخانهٔ وسیع که دو اطاق سمت شمال که درهای آن روبه زمین عمارت بیرونی باز می‌شد ساخته بودند. سمت مشرق هشت، راهرویی بود که به اندرون اول و از اندرون اول به اندرون دوم می‌رفت. بنای حیاط آشپزخانه تمام و در و پیکر هم پیدا کرده بود، بنای دو اندرون در دست ساختمان و طرح بنای بیرونی را نریخته و زمین بیاض بود.

طرز ساختمان این دو حیاط تقریباً همان طرز ساختمان بیرونی بزرگ خانه‌های مسکونی ماست، یک ارسی سه دهنه و دو دَر و دو اطاق گوشواره در طرفین، بنای سمت شمال را تشکیل می‌دهد و سمت مغرب یک سه قسمتی است. زیر تالار سمت شمال هم زیرزمینی ساخته‌اند و این تالار و زیرزمین هم البته دوروست که به وسیله در پنجره‌های هلالی از حیاط عقب هم نور می‌گیرد. سمت شرق هم یک رشته بنای تنکه‌سازی دارد که اطاق خدمتکار و انبار و غیره است.

حیاط عقب هم تقریباً به همین طرز و پیداست که برای دو نفر که بیرونی و آشپزخانهٔ مشترک داشته باشند، ساخته شده است.

... درختهای گوجه و زردآلو و آلوبالو و گیلاس و بادام و گلابی و هلو و شلیل و سیب و انار با همان کوچکی تک‌تک به بار نشسته بود. در کَردهای این باغ هم اقسام سبزی و گل می‌کاشتند...[۱۱۱۴]

● باغ و عمارت حاجی میرزاحسین صراف

این باغ و عمارت که از مستحدثات حاجی میرزاحسین صراف شیرازی است. در قسمت جنوب شرقی اراضی تفکیکی باغ سردار دایر گردید. اعتمادالسلطنه در ذکر

۱۱۱۳. کرت، کرته و کردو هم می‌گویند.

۱۱۱۴. عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۲۵۸.

باغهای عصر ناصری دربارهٔ آن می‌نویسد: «عمارت حاج میرزاحسین تاجر شیرازی در قسمت شمالی شهر دارالخلافه ناصره از اراضی خارجهٔ دروازهٔ عتیق شمیران افتاده است.»[۱۱۱۵]

مرحوم غلامحسین‌خان افضل‌الملک در ذکر خاطره‌ای در رابطهٔ با این باغ و عمارت می‌نویسد:

زمانی یاد دارم که شاهنشاه شهید سعید، ناصرالدین‌شاه قاجار، اسکنه‌الله‌القرار، هنگام عصر به خانهٔ مرحوم آقاعلی امین‌حضور، وزیر بقایای دورهٔ سابق دعوت شده بودند. ایشان با حشمت سلیمانی که به منزل او تشریف‌فرما می‌شدند، به درب خانه‌ای عالی رسیدند؛ دیدند تمام دیوارهای این خانه، از جرز و کتیبه و دندانه و پهنه، بدون استثنای وجبی از آجر تراش است. در آن مورد یا مورد دیگر، مگر من یا ظریفی گفت که «آستر این خانه، بهتر از رویهٔ خانهٔ دیگران است».

در آن هنگام، شاهنشاه شهید سعید، نورالله مضجعه، پرسیدند: «این خانه از کیست؟» پاسخ‌گویان عرض کردند که: «این خانه از حاجی میرزاحسین صراف شیرازی است، که چندی است در تهران قسطار شده است!» شاهنشاه شهید سعید فرمودند «باید به خانهٔ او رفت و رواقها و اطاقهای او را نظاره کرد!» لهذا، پیاده شدند و به آنجا تشریف‌فرما شدند.

حاجی میرزاحسین صراف و خدمهٔ او حاضر بودند؛ خدمتها کردند. امتنان حاصل نمودند. از وجوه نقد پیشکشی‌ها گذاشتند و شاهنشاه شهید سعید پذیرفت و از در دیگر بیرون رفت و به خانهٔ امین‌حضور تشریف‌فرما شد. و چون منزل من نزدیک به خانهٔ مرحوم امین‌حضور بود و با او ارادتی داشتم، در دخول و خروج شاهنشاه شهید به خانهٔ او و خانهٔ حاجی میرزاحسین صراف بسی سیرها دست داد.[۱۱۱۶]

سید عبدالله انوار در شرح جامعی درباره این باغ می‌نویسد:

این باغ و عمارت که امروزه خوشبختانه برپاست و در نهایت دقت مواظبت و نگاهداری می‌شود، نموداری است از سبک معماری تهران به اواخر قرن

۱۱۱۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷.

۱۱۱۶. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۹۲.

سیزدهم هـ.ق. چون حاجی میرزاحسین از تجّار درجه اول روز بود او در احداث این ساختمان از هیچ خرجی دریغ نکرد و بنای دو طبقهٔ مفصل با سالنها و حوضخانه و اطاقهای متعدد و نارنجستان با تزیینات سبک روز تعبیه نمود و در پشت عمارت خود یعنی ضلع شمالی آن باغی به وجود آورد که امروز درختان کهن آن در تصفیه هوای آن ناحیه بسیار مؤثر است. این باغ و عمارت به سابق از دو قنات مشروب می‌شد یکی قنات سردار که در پیاده‌روی ضلع شرقی این باغ که پیاده‌روی غربی خیابان ایران است جریان داشت و دیگر قنات شهاب‌الملک. امروز هر دو قنات خشک شده و باغ و عمارت با آب لوله‌کشی تهران به هزینهٔ سنگین مشروب می‌شود.

حاجی میرزاحسین مالک و بناکننده این باغ و ساختمان بعدها در امر تجارت متوقف و ورشکست شد و آن در روزهای آخر عهد ناصری بود. حاجی کاظم ملک‌التجار پاپیش گذارد تا حاجی میرزاحسین صراف را از آن وضع بدکسب و کار نجات دهد. بر اثر این کار حاجی ملک‌التجار مایملک و قروض حاجی میرزاحسین صراف را بین تجار آن روز تقسیم کرد. این باغ و عمارت نصیب مرحوم حاجی محمدحسن کمپانی (امین‌الضرب) شد. بعد از مرگ او این باغ و عمارت به حاجی محمدحسین امین‌الضرب ثانی پسر او رسید. پس از درگذشت وی این بنا نصیب دو فرزند آن مرحوم آقایان دکتر یحیی و دکتر اصغر مهدوی شد و چون این دو فرزند از علاقه‌مندان به آثار کهن‌اند در تمشیت این بنا ذره‌ای کوتاهی نمی‌کنند.

مرحوم امین‌الضرب دوم به زمان حیات خود در ضلع شرقی این باغ ایجاد یک باب ساختمان کرد که از سبک ساختمانی دوران پهلوی اول متأثر است. در جنوب شرقی این باغ یعنی جنوب شرقی باغ سردار عمارت کهنه‌ای وجود دارد که از منضمات باغ حاجی امین‌الضرب است ولی امروز از اصل باغ مجزا و با شکل و ساختمان قدیمی خود محل کسب و تجارت گردیده است. امید آن که این بنای قدیمی مثل ابنیهٔ مقابل خود خراب نگردد و تبدیل به آسمانخراش دل‌آزار نشود.[۱۱۱۷]

۱۱۱۷. عبدالله انوار، «باغ سردار» در **کتاب تهران**، ج. ۱، ص. ۴۸ - ۴۹.

● **باغ ورثه فخرالدوله**

این باغ که در خیابان جنوبی مسجد سپهسالار (محمد نخشب) قرار داشت به ابوالفتح‌خان صارم‌الدوله پسر محمدحسن‌خان سردار تعلق داشت و تا به امروز بخشی از آن در مجاورت دبیرستان علمیه باقی است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی این محل در اختیار کمیتهٔ امداد امام خمینی قرار گرفت و در حال حاضر نیز یکی از واحدهای مجلس شورای اسلامی در آن مستقر است.

● **باغ سادات اخوی**

یکی از باغهای معروفی که در اراضی تفکیکی باغ سردار احداث شد باغ سادات اخوی بود. سیدعبدالله انوار دربارهٔ این باغ می‌نویسد:

> مرحوم حاجی سیدنصرالله تقوی[۱۱۱۸]، باغی به مساحت حدود یکصدهزار مترمربع بعد از سال ۱۳۰۹ هـ.ق. در اراضی و باغ سادات اخوی به وجود آورد و تا اوایل سلطنت پهلوی دوم یعنی سال مرگ او پای‌برجا بود. این باغ که ضلع جنوبی خود را در قسمتی از شمال خیابان شهید گل محمدی [مستجاب سابق] داشت به دست مرحوم حاجی سیدنصرالله تقوی تأسیس شد. او که مردی متفنن و صاحب ذوق بود به این باغ توجه بسیار داشت و معروف است که او در این باغ زعفران‌کاری می‌کرد.
>
> او طبق قول مشهور از میهمانان شاعرپیشهٔ خود در این باغ پذیرایی می‌کرد. این باغ نیز مثل اصل خود یعنی باغ سردار بعد از مرگ مرحوم تقوی به تقسیم و تقسیم اندر تقسیم افتاد و اکنون با چند کوچه محلتی در جایگاه خود تشکیل داده با خانه‌های کوچک ولی مدرن.[۱۱۱۹]

۱۱۱۸. او در سال ۱۲۶۱ هـ.ق./۱۲۲۴ ش. در تهران متولد شد، در دورهٔ دوم و سوم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید، لکن در دورهٔ سوم به واسطهٔ عضویت در دیوان عالی کشور از نمایندگی استعفا داد. در سال ۱۳۲۶ ش. در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۵، ص. ۳۱۵.

۱۱۱۹. عبدالله انوار، «باغ سردار» در **کتاب تهران**، ج. ۱، ص. ۵۲ - ۵۳.

● باغ وزیر مختار روس

دولت روسیه این باغ را در مجاور دروازهٔ قدیم شمیران، ابتدای خیابان کنونی پامنار احداث کرد. پس از ایجاد عمارتهای لازم در این محل سفارتخانهٔ خود را از ارگ سلطنتی تهران به این باغ انتقال داد. این باغ و عمارتهای آن در حال حاضر نیز موجود بوده و در اختیار وابستهٔ بازرگانی سفارت روسیه قرار دارد.

● باغ حشمت‌الدوله

مطابق نقشه تهران ترسیم نجم‌الدوله این باغ در ضلع شمالی خیابان باغ سردار (امیرکبیر) قرار داشت و محدودهٔ آن به قرار زیر بود:

از شمال به کوچهٔ بی‌نام جنوبِ عمارت میرزاعبدالله مستوفی (توتونچیان)، از مغرب زمین بیاض جنوب عمارت مستوفی، از جنوب خیابان باغ سردار و از مغرب به کوچهٔ بی‌نام (داودی).

مالک این باغ شاهزاده عبدالله‌میرزا فرزند عبدالله‌میرزا پسر بیست‌وششم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه و برادرزادهٔ رخسارخانم فخرالدوله همسر محمدحسن‌خان سردار بود.

باغ حشمت‌الدوله پس از مرگ مالک آن تقسیم شد و به فروش رفت و قسمت بزرگی از آن به گاراژ و قسمتی نیز به دکان تبدیل گردید.[۱۱۲۰]

● باغ امین حضور

مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. این باغ در ضلع غربی خیابان امین‌حضور (عین‌الدوله /ایران) و در مشرق محله‌ای به همین نام قرار داشت.

محلهٔ باغ امین‌حضور در مقایسه با موقعیت موجود، محدودهٔ خیابان دکتر سنگ و سقاباشی در شمال، خیابان شهید حیدری در مشرق، شهید احمد احمدی در جنوب و خیابان فقیه‌الملک و ایران در مغرب را دربرمی‌گرفت. محدودهٔ باغ امین‌حضور نیز به شرح زیر بود:

۱۱۲۰. ر.ک: همان، ص. ۴۶.

از شمال ضلع جنوبی کوچهٔ روحی، از مشرق ضلع غربی خیابان شهید حیدری، از جنوب ضلع شمالی خیابان شهید احمدی و از مشرق ضلع غربی خیابان ایران.

مالک این باغ که امروز جز نام سه‌راه امین‌حضور در تقاطع خیابانهای امیرکبیر و ری نشانه‌ای از آن باقی نمانده است، آقاعلی آشتیانی از رجال دربار ناصرالدین‌شاه بود که در سال ۱۲۸۴ هـ.ق. به لقب امین‌حضور ملقب گردید.[۱۱۲۱]

● **باغ امین دارالضرب**

مطابق نقشهٔ تهران نجم‌الدوله این باغ در بخش تابع محله چاله‌میدان، شمال شرقی میدان قیام کنونی در محدودهٔ زیر قرار داشته است:

از شمال به خیابان بی‌نام (رضوی)، از مشرق به اراضی متعلق به ورثهٔ حاجی سیدحسن (کوچهٔ دانش)، از مغرب به زمین بیاض، کوزه‌گرخانه و سرای حاجی ابوالفتح واقع در ضلع شرقی خیابان دروازه دولاب (ری) و از جنوب به کوچهٔ بی‌نام (دیانی).

این باغ به حاج محمدحسن اصفهانی معروف به کمپانی تعلق داشت. پس از تقسیم به کوچه‌های متعددی تفکیک شد و محله‌ای بزرگ را تشکیل داد. در این محله سه کوچه به نام باغ حاج محمدحسن و مسجدی به نام اصفهانیها تنها نشانه‌ای از این باغ است که باقی مانده است.

● **باغ پسته بیک**

در نقشهٔ تهرانِ سال ۱۲۷۵ هـ.ق. در محلهٔ باغ پسته بیک از توابع چال میدان در شمال کوچهٔ منشعب از گذر امامزاده یحیی به سمت شرق (دو راه مهندس/عرب‌زاده)، دو باغ مشخص شده است. نام باغ شرقی باغ وقف و باغ ضلع غربی آن باغ حسینقلی‌خان ضبط شده است.

نقشه تهران ترسیم حاج عبدالغفار نجم‌الدوله به جای نام باغ وقف، باغ پسته بیک ذکر

۱۱۲۱. برای آگاهی از شرح احوال او ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۳۴۱ – ۳۴۸.

شده است. وجه تسمیهٔ آن به پسته بیک مشخص نیست اما به احتمال در عهد ناصرالدین شاه که بزرگان و اعیان شهر انواع درختان مثمر و زینتی و گلها را از نقاط مختلف ایران به تهران آورده و به کاشت و پرورش آنها اقدام کردند، در این باغ درخت پسته کاشته‌اند.

در هر حال این باغ هم با گذشت زمان جای خود را به چند کوچه و تعدادی خانه داده است.

در مجاورت باغ وقف پسته بیک تکیه‌ای نیز به همان نام وجود داشت که تا سال ۱۳۱۸ ش. بنای مخروبهٔ آن موجود بود. در آن سال وزارت فرهنگ آن را خراب کرد و ساختمان دبستانی را به جای آن بنیاد نهاد که در سال ۱۳۲۰ افتتاح شد.[۱۱۲۲]

● پارک نظم‌الملک (ناصری)

پارک کنت دو مونت فُرت یا نظم‌الملک مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. به شرح زیر محدود بود:

از شمال به خیابان بی‌نام (کوشک)، از مشرق به خیابان دروازه دولت (سعدی)، از جنوب به خیابان باغ ظهیرالدوله و از مغرب به خیابان شمالی مخبرالدوله (لاله‌زار نو).

اقبال یغمایی در چگونگی احداث این پارک می‌نویسد:

> کنت در بدو ورود به تهران در خانه‌ای واقع در سر تخت بربریها پشت پارک ظل‌السلطان[۱۱۲۳] ساکن شد؛ اما پس از مدتی چون شاه را بیش از آنچه توقع داشت و امید داشت به خود مهربان دید بر آن شد که تا پایان عمر در ایران بماند و چون آن خانه را فراخور حال و مقام خویش ندید زمین نسبتاً وسیعی در شمال خیابان لاله‌زار جایی که امروز جزیی از آن به نام و یاد او چهارراه کنت نامیده می‌شود از حاج ابراهیم‌خان ظهیرالدوله خرید؛[۱۱۲۴] باغ

۱۱۲۲. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۱۹۱.

۱۱۲۳. عمارت مسعودیه درست است.

۱۱۲۴. حاج ابراهیم‌خان ظهیرالدوله پسر مهدی قلی‌خان قویونلو برادر آقامحمدخان قاجار بود که در سال ۱۲۴۰ هـ.ق. در تهران درگذشت. ظهیرالدولهٔ موردنظر **محمدناصرخان قاجار دولو ظهیرالدوله** پسر محمدابراهیم‌خان سردار و پدر علی‌خان صفا ظهیرالدوله است که در سال ۱۲۹۴ هـ.ق. درگذشته است. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۳۱؛ ج. ۴، ص. ۱۳.

بزرگ و زیبایی آراست و پس از این که عمارت باشکوهی در میان آن پرداخت با زن و دو پسر و یک دخترش بدآنجا نقل مکان کرد.[۱۱۲۵]

● **پارک ظل‌السلطان**

مطابق نقشهٔ تهران ترسیم حاج عبدالغفار نجم‌الدوله این پارک در محدودهٔ زیر قرار داشته است:

شمالاً خیابان بی‌نام (هدایت)، شرقاً خیابان بی‌نام (صفی‌علیشاه)، جنوباً خیابان بی‌نام (خانقاه/مصباح) و غرباً خیابان بی‌نام (تنکابن/پورمحمدی)

اعتمادالسلطنه دربارهٔ آن نوشته است: «پارک نواب اشرف والا سلطان مسعودمیرزا ظل‌السلطان که بر جوسقی شگرف و بحیرهٔ ژرف اشتمال دارد.»[۱۱۲۶]

اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز شنبه ۱۸ صفر ۱۳۰۵ هـ.ق. خود به انتقاد از بنای عمارت آن پرداخته و می‌نویسد:

> عصر پارک ظل‌السلطان رفتم. بسیار بدعمارتی ساخته بود. معلوم نیست سر و ته آن کدام است. قریب شصت هزارتومان خرج شده. رعیت بیچارهٔ ایران باید ازگرسنگی بمیرند شاهنشاهزاده دخل‌کنند و بیهوده‌مصرف‌نمایند.[۱۱۲۷]

در غرب پارک ظل‌السلطان که محلهٔ باغ شاه ذکر گردیده، در نقشهٔ نجم‌الدوله باغ دیگری به نام باغ جلال‌الملک قرار داشته که به جعفرقلی‌خان جلال‌الملک پسر عیسی‌خان والی برادر مهدعلیا تعلق داشته است.

● **باغهای ظهیرالدوله و امین دارالضرب**

مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. در محدودهٔ خیابان بی‌نام (کوشک) در شمال، خیابان باغ ظهیرالدوله (منوچهری) در جنوب، خیابان باغ ایلخانی (فردوسی) در مغرب و کوچهٔ گودرزی در مشرق محله‌ای به نام محلهٔ باغ ظهیرالدوله قرار داشته که در آن دو باغ بزرگ

۱۱۲۵. اقبال یغمایی، «کنت دومونت فورت»، **یغما**، ۲۵ (۶) شهریور ۱۳۵۱، ص. ۳۴۷.

۱۱۲۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۶.

۱۱۲۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۵۲۳.

متعلق به جناب ظهیرالدوله مشخص شده، که مقصود محمدناصرخان ظهیرالدوله پدر صفاعلی ظهیرالدوله است.

خیابان شمالی - جنوبی که باغهای ظهیرالدوله را از هم جدا می‌کرد و خیابان باغ ظهیرالدوله نام داشت امروز به خیابان ارباب جمشید تغییر نام داده است.

در شمال خیابان اخیر باغ امین دارالضرب (حاج محمدحسن کمپانی) قرار داشت که محدودهٔ خیابان انقلاب، فردوسی، کوشک و امتداد کوچهٔ مهنا را دربرمی‌گرفت.

● باغ علاءالدوله

اعتمادالسلطنه در ذکر باغهای تهران عصر ناصری از باغ جناب جلالتماب امیرالامراء العظام میرزااحمدخان قاجار دولو علاءالدوله نام برده و آن را رشک بهشت معرفی کرده است.[۱۱۲۸]

محدودهٔ این باغ که در نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. به نام املاک ورثهٔ مرحوم امیرنظام مشخص شده عبارت است از:

شمالاً ضلع جنوبی کوچه دندانساز (خندان)، غرباً خیابان امین‌السلطان (علاءالدوله /فردوسی)، جنوباً میدان توپخانه، شرقاً باغچه و منزل تاجرباشی روس و خیابان لاله‌زار.

مرحوم احتشام‌السلطنه در یادداشتهای خود این محل را از مستحدثات مرحوم محمدرحیم‌خان قاجار دولو، امیرنظام ذکر کرده و دربارهٔ آن نوشته است:

> ... درسال ۱۲۸۸ هـ.ق. از ارگ و عمارات اجدادی در تهران به خانه‌های خارج شهر محلی که به بیرون دروازه معروف بود نقل مکان کردیم. پدرم خانهٔ مسکونی خود را در ارگ سلطنتی به برادرم محمدحسن‌خان حاجب‌الدوله واگذار کرد.
>
> خانهٔ جدید ما، قریب پنجاه هزار ذرع زمین و یک دستگاه عمارت مختصر داشت و بقیه اراضی سبزی‌کاری بود باتعدادی درخت که پدرم از میرزاعیسی وزیر خریداری کرده بود.
>
> پدرم، در خانه و اراضی ابتیاعی، دست بکار احداث ابنیه جدید شد و چون

۱۱۲۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۷ .

آن زمینها آب مشروب کافی نداشت، طرح حفر طوقه‌وکوره برای ایجاد قنات به دستور و تدبیر پدرم آغاز شد و دو حلقه چاه کندند که در عمق دوازده متری به آب کافی و گوارا رسید و همان چاههای اولیه، مادر چاه «آب ده» **قنات مهری** گردید. لکن در اوایل کار و پیش از این که آب چاه را با حفر قنات به مظهر برسانند. با چرخ و دلو آب آن را می‌کشیدند و رفع حاجت برای شرب اهل خانه می‌کردیم و مازاد آن به مصرف آبیاری سبزی‌کاری و درختان می‌رسید. برای آب کشیدن از چاه سیدمهدی یزدی را آورده بودند که معروف به **سید آب‌کش** و مردی امین و صدیق و فداکار بود...

بعد پدرم یک رشته قنات جدید هم خریداری کرد و به واسطهٔ آن قنات، باغ آباد شد و آن قنات را هم وقف عام فرمود که پس از این که از عمارات ما بیرون می‌آید وقف باشد برای عامهٔ ناس.

در چهار طرف آن اراضی عمارت علی‌حده برای خودش و هر یک از ماها ساخت و غیر از مرحوم حاجب‌الدوله بقیه خانواده، تماماً در آنجا اقامت داشتیم.

ابنیه قدیمی موجود در آن اراضی، فقط یک عمارت مختصر بود...[۱۱۲۹]

سیدعبدالله انوار در معرفی بناهای باغ علاءالدوله می‌نویسد:

نقشه نجم‌الدوله درین باغ سه عمارت را مشخص می‌کند، یکی عمارت مشرف به خیابان لاله‌زار که از آن به نام عمارت کشیکچی باشی نام می‌برد و این عمارت تعلق به پسر ارشد او عبدالله‌خان ناظم‌السلطنه معروف به کشیکچی‌باشی دارد...

بعد از عمارت کشیکچی‌باشی در غرب منزل تاجرباشی روس و مغازه، منزلی‌را به‌نام رستم‌خان معرفی می‌کند، این‌رستم‌خان داماد محمدرحیم‌خان امیرنظام است، یعنی شوهر دختر او موسوم به محترم‌الملوک ماه رخسارخانم ...

بعد از خانهٔ رستم‌خان همان نقشه منزل دیگری را در غرب آن و مشرف به خیابان فردوسی نشان می‌دهد به نام منزل میرزامحمودخان. این میرزا محمودخان همان میرزامحمودخان احتشام‌السلطنه رییس بااقتدار دورهٔ اول مجلس شورای ملی است. بنابر اسناد خاندان علاءالدوله عمارت قدیمی و

۱۱۲۹. محمود احتشام‌السلطنه، ص. ۱۴ - ۱۵.

مستحدثهٔ در باغ به وسیله میرزاعیسی وزیر همین خانهٔ میرزامحمودخان است که علاءالدولهٔ پدر در جنوب آن ایجاد ساختمانهای متعدد دیگر کرد.
امروز از این باغ پنجاه هزار متری علاءالدوله جز مغازه‌ها و پاساژهای متعدد و ساختمانهای چند اشکوبهٔ محل کسب و تجارت چیزی باقی نمانده و فقط تا چندسال قبل در ضلع جنوب‌غربی آن یک اطاق آیینه‌کاری از ساختمانهای علاءالدوله باقیمانده بود که در شمال پارکینگی قرار داشت و اکنون با ساختمانی در برابر آن پارکینگ و امتداد آن، باب ورود به آن محل مسدود و دیگر از آن اطاق آیینه‌کاری خبری نیست که آیا باقی است یا مثل سایر ساختمانهای آن باغ مشمول فنا شده است.
آنچه از حوادث ایام بر یکی از خانه‌های این باغ در سالهای اخیر رفته و قابل ذکر است، دفتر مرکزی حزب دموکرات قوام‌السلطنه واقع شدن در یکی از خانه‌های ضلع غربی این باغ است که در به خیابان فردوسی داشت، به سال پرآشوب ۱۳۲۰ ش. و باز در شمال غربی این باغ یعنی در نبش کوچهٔ خندان در ساختمان چند اشکوبهٔ تازه‌ساز (نه عمارت قدیمی علاءالدوله) به سال ۱۳۲۴ ش. دفتر روزنامهٔ مرد امروز بود و از این دفتر مرحوم محمدمسعود با سخنهای گزندهٔ خود به انتقاد دستگاههای اداری می‌پرداخت.[۱۱۳۰]

● باغ و خانهٔ امین‌السلطان

این باغ و خانه که به مطابق نقشه تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. در غرب خانهٔ بروسکی‌خان و خانه و باغ شمس‌الدوله و سیف‌الدوله، جنوب کوچهٔ باربد، شمال کوچهٔ اتابک و شرق خیابان امین‌السلطان (فردوسی) واقع شده بود به آقاابراهیم امین‌السلطان و میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان تعلق داشت. بعدها میرزاعلی‌اصغرخان اتابک اراضی شمالی این باغ وسیع را نیز خریداری کرد. سیدعبدالله انوار با استناد به اسناد خاندان مرحوم حاج حسین‌آقای امین‌الضرب حدود املاک خریداری اتابک را به شرح زیر مشخص کرده و دربارهٔ آینده باغ و عمارت می‌نویسد:

۱۱۳۰. عبدالله انوار، «غرب خیابان لاله‌زار» در **کتاب تهران**، ج. ۳، ص. ۱۸ - ۱۹.

۱. اراضی ابتیاعی از مسیو مورنی به مساحت ۳۶۲۵ ذرع واقع در جنب منزل امین‌السلطان (یعنی همان اراضی بیاض در نقشه).
۲. اراضی ابتیاعی از سیف‌الدوله به مساحت ۱۹۴۷ ذرع به مبلغ چهار هزار تومان که این اراضی همان باغچهٔ سیف‌الدوله است).
۳. اراضی ابتیاعی محل اصطبل ظهیرالدوله به مساحت ۱۴۰۴ ذرع که واقع در غرب منزل امین‌السلطان است.
این تقویم‌نامه که قیمت یک یک املاک امین‌السلطان را بعد از مرگ او معین می‌کند توضیحاتی دارد که آنچه مربوط به این منزل امین‌السلطان است در زیر می‌آید:
۱. مساحت حیاط و باغ بیرونی ۵۹۹۱ ذرع و ۱۱ گره.
۲. منضمات: زمین عکاسخانه ۴۵ ذرع؛ زمین کتابخانه ۳۹۶ ذرع؛ زمین عمارت حوضخانه ۹۶۳ ذرع و ۴ گره؛ محوطهٔ جلوخان ابتیاعی از فرخ‌خان ۵۵۵ ذرع و ۱۲ گره؛ زمین جلوخان خلوت خریداری از میرزااحمدخان تا دم باغ ۷۲ ذرع؛ زمین جلوخان بزرگ ۳۲۱ ذرع و ۶ گره.
... چون باغ و خانه امین‌السلطان فضای وسیع بود در داخل خود تقسیمات فراوان و ساختمانهای زیاد داشت و امروز که قسمتهایی از آن فضا و ساختمانها از پرده برون افتاده است حکایت از بزرگی منشاء اصلی خود می‌کند. این باغ و خانه که در طول صدراعظمی میرزاعلی‌اصغرخان اتابک قبله‌گاه مراجعان بود، خاطره‌های فراوان از آن روزگار قدرت به یاد دارد. کسان بسیار از جور زمان بدانجا بست نشستند و ملاقاتهای مخفی در آن به عمل آمد و تصمیمهای خاصی درباره سیاست این مملکت فلکزده در آنجا گرفته شد و نیز دیدارهایی شاه خودکامه از این خانه کرد. ولی پس از کشته شدن میرزاعلی‌اصغرخان‌اتابک قسمتی از آن به حاجی‌رحیم آقای اتحادیه فروخته شد و آن مرحوم نیز تا زنده بود در حفظ آن کوشید. پس از مرگ حاجی رحیم‌آقا به‌ظاهر آن بین وراث او تقسیم‌شد و گوئیا وراث قدرآن ندانسته‌اند... زمینهای زیادی از آن به صورت پارکینگ جدا شده و قسمتهای زیادی به صورت مغازه و محل کسب درآمده، از عمارت اتابکی هم اگر چیزی درین جداشده‌ها خراب نشده به شکل اداره و محل چاپخانه و کارگاه و محل کسب و کار درآمده است. اما آنچه امروز از بقایای باغ است درِ سالخوردهٔ ورودیش در کوچهٔ بن‌بستی از کوچه‌های لاله‌زار به نام کوچه اتحادیه یا کوچه امانپور

باز می‌شود که اغلب بسته است. ناگفته نماند این باغ در دیگری در غرب دارد که در کوچهٔ شمال و جنوبی منشعب از کوچهٔ شرقی و غربی بن‌بست و معروف به کوچه هنر و جدا شده از خیابان فردوسی قرار دارد، یعنی در کوچه‌ای که به سابق به کوچهٔ سیرک معروف بود.
درین باغ آنچه از آن ساختمانهای کهن و متعدد پابرجاست دو یا سه ساختمان مشرف به خرابی است و باغچه‌ای در حال خشک شدن و قطعه زمین بیاضی در غرب این باغچه با یک یا دو خانوار مقیم...[۱۱۳۱]

● **باغ و خانه سیف‌الدوله و شمس‌الدوله**

این باغ و عمارت که به سلطان عبدالمحمدمیرزا سیف‌الدوله و شمس‌الدوله پسر و دختر سلطان احمدمیرزا قاجار عضدالدوله تعلق داشت، در محدودهٔ زیر قرار داشت:

شمالاً کوچهٔ باربد، جنوباً منزل بروسکی‌خان واقع در ضلع شمال شرقی کوچهٔ دندانساز (خندان)، شرقاً خیابان لاله‌زار و غرباً خانه امین‌السلطان.

سیدعبدالله انوار درباره چگونگی تقسیم و فروش این باغ چنین می‌نویسد:

«امروز این باغ و خانه دکان و پاساژ شده، آنچه از گذشتهٔ آن بعد از باغ و خانه بودن به یاد است گراند هتل شدن قسمتی از این باغ و خانه است...»[۱۱۳۲]

● **باغ و عمارت انیس‌الدوله**

این باغ و عمارت به فاطمه‌خانم ملقب به انیس‌الدوله همسر سوگلی ناصرالدین‌شاه تعلق داشت. حدود آن مطابق نقشهٔ نجم‌الدوله به شرح زیر بود:

شمالاً کوچهٔ اتابک (کیهان کنونی)، شرقاً خیابان لاله‌زار، جنوباً کوچه دندانساز (خندان) و غرباً خانهٔ اعتماد حضرة خواجهٔ انیس‌الدوله.

این باغ حدود سه هزار مترمربع وسعت داشت. سیدعبدالله انوار درباره سرانجام این باغ می‌نویسد:

۱۱۳۱. همان، ص. ۳۱ - ۳۲.
۱۱۳۲. همان، ص. ۳۰.

پس از مرگ او این باغ به برادران او رسید و آن قدر در دست آنها و فرزندان آنها باقی ماند تا آن که در دوران پهلوی تمامی آن به فروش رفت و بر اثر فروش آن دکانهای متعدد و پاساژ چندی برپا شد که از آن جمله است پاساژ اخوان در خیابان لاله‌زار.[۱۱۳۳]

● **باغ و خانقاه ظهیرالدوله**

این باغ و خانقاه که از مستحدثات علی‌خان قاجار مشهور به ظهیرالدوله و ملقب به مصباح‌الولایه و صفاعلی فرزند محمدناصرخان قاجار ظهیرالدوله است بر طبق نقشهٔ تهران ترسیم نجم‌الدوله در محدوده زیر قرار داشت:

شمالاً زمین بیاض جنوب زمین میکائیل در جنوب کوچهٔ آجودانباشی (برلن)، شرقاً به زمین بیاض وسیع واقع در شمال کوچه باربد، جنوباً کوچهٔ باربد و غرباً خیابان امین‌السلطان (فردوسی).

در دورهٔ استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط ایادی محمدعلی شاه قاجار این باغ زیبا و خانقاه صوفیان فرقه صفی‌علیشاهی از تعرض قزاقان لیاخوب در امان نماند، درهم کوبیده شده و اموال آن به غارت رفت. ملکهٔ ایران[۱۱۳۴] همسر ظهیرالدوله و عمهٔ محمدعلی‌شاه در بخشی از نامهٔ مورخ اول جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ هـ.ق. خود به شوهرش که در آن هنگام حکمران گیلان بوده است، دربارهٔ آن لحظات ترس و وحشت و شکنجه روانی چنین می‌نویسد:

گفته بودم چهار ساعت و نیم به غروب مانده دندانساز بیاید و دندانم را اصلاح کند. گفتند دندانساز حاضر است. آمدم در اطاق سفره‌خانه چادر سرم کردم. دندانساز هنوز دور نشده میرآخور آمد پشت حصیری. سیمین عذار را صدا کرد. گفت به ملکهٔ ایران عرض کنید نترسند. روی پشت‌بامهای انجمن اخوت و عمارت بیرون و اندرون را تمام قزاق گرفته، دو عراده توپ هم آوردند جلو انجمن اخوت، یکی جلو عمارت اندرون. وقتی میرآخور داشت

۱۱۳۳. همان، ص. ۲۴.

۱۱۳۴. فروغ‌الدوله نهمین دختر ناصرالدین‌شاه از خازن‌الدوله بود.

این حرف را می‌زد یک گلوله تفنگ آمد توی سفره‌خانه جلوی پای دندانساز. دندانساز ترسید گریخت که بنای شلیک را از روی پشت‌بام به عمارت اندرونی و توی حیاط گذاشتند. من نگاه کردم دور تا دور بام قزاق ایستاده بود. به اندرون بیخود تفنگ می‌انداختند تا رفتیم ببینیم چه خبر است، از آن در سفره‌خانه که روبه باغ است قزاقها ریختند توی سفره‌خانه، تقریباً دویست نفر. آمدیم بگریزیم از پله‌ها برویم، سربازهای سیلاخوری شاید هزار نفر روی پله‌ها و توی ایوان و توی حیاط بودند و اسباب تالارها و اطاقها را غارت می‌کردند. من و سه نفر کلفت بالا مانده بودیم، میان این همه قزاق و سرباز. از هیچ طرف راه پایین آمدن نداشتیم. جلو دهنهٔ درب عمارت یک عراده توپ نگاه داشته بودند. توی باغ قزاق و سرباز پُر بود که ریخته بودند کتابخانه و عمارت بیرون را غارت می‌کردند. آن چادری که در وقت آمدن دندانساز سر من بود یک قزاق از سر من کشید. نمی‌گذاشتم آخر برداشت. من هم چسبیدم تفنگش را گرفتم. لولهٔ تفنگ دست من بود تهش دست قزاق. یک مرتبه توپ اول را به عمارت انداختند. خوابگاه و اطاق زمستانی خراب شد. چهلچراغهای تالار افتاد. یک توپ دیگر به اطاق سفره‌خانه زدند که ما تویش بودیم. گیلوها ریخت. چهلچراغها افتاد و اطاق پُر شد از دود و خاک و گرد. متصل هم از پشت بام شلیک تفنگ به عمارت می‌کردند. بیچاره قناریها توی ایوان آویزان بودند. دیدم با گلوله زدند قفس افتاد. یک عراده توپ هم آوردند توی باغ برای خراب کردن عمارت بیرون. دود و گرد و خاک به هوا رفت. قزاقها و مردم غارتی دیدند عمارت خراب می‌شود ترسیدند. یک مرتبه از اطاقها دویدند بیرون. من و دو نفر کلفت هم با آنها آمدیم از پله‌ها پایین.

وقتی که آمدیم پایین مادر آقای بیچاره[۱۱۳۵] بچهٔ ظهیرحضور[۱۱۳۶] را بغل کرده بود. آدمها همه توی ایوان سربرهنه جمع شده بودند. فروغ‌الملوک[۱۱۳۷] و دو نفر که حمام بودند لخت با یک قطیفه دم در سر حمام می‌خواستند بیایند بیرون. قزاقها برایشان تفنگ می‌انداختند، می‌ترسیدند. من آمدم پایین یک سر دویدم سر حمام. فروغ‌الملوک را بیرون آوردم بغل کردم. به آدمها

۱۱۳۵. مقصود مادر علی‌خان ظهیرالدوله است.

۱۱۳۶. محمدناصرخان پسر ظهیرالدوله.

۱۱۳۷. ولیه دختر ظهیرالدوله.

گفتم نترسید بیایید برویم. خدا بزرگ است. فروغ‌الملوک همین‌طور توی بغل من می‌لرزید. رفتم توی حیاط. از یک قزاق پرسیدم ما چه کرده‌ایم؟ چرا خانهٔ ما را خراب می‌کنند؟

حالا وقتی است که توی حیاط چشم چشم را نمی‌بیند. خود پالکونیک دم صندوقخانه ایستاده بود. هرچه التماس کردیم یک چادر به ما بدهید سرمان بکنیم فحش می‌دادند. ابداً جواب نمی‌دادند. مادرآقا و آدمها همه وسط حیاط دور من جمع بودند. تا یک گلوله می‌آمد این بیچاره‌ها می‌ترسیدند، می‌ریختند روی هم. من هم سربرهنه، همین یک چادرنماز که دورم پیچیده بودم. فروغ‌الملوک لخت یک قطیفه به خودش پیچیده بود و دیگر هیچ‌کدام کلفتها چادر نداشتند. یک قزاق از پیش پالکونیک آمد پیش من که پیغام داده بودم چرا این طور می‌کنید. اگر می‌گویید مقصر ماییم بگردید مقصر را پیدا کنید ببرید. ما که خودمان هم ده پانزده نفر زن که خلافی نکرده‌ایم. اگر حکم شده که ملکهٔ ایران را بکشید، من ملکه ایران هستم. مرا بکشید راه بدهید دخترم و کلفتها از این خانه فرار کنند. گفتند راه فرار را ابداً ندارید. باید در همین خانه بمیرید. اذن نداریم راه بیرون رفتن بدهیم. اگر بگذاریم بروید بیرون، می‌روید سفارت اشکال پیدا می‌شود. باید در همین خانه بمیرید.

مادرآقا و آدمها که این حرف را شنیدند ترسیدند. خواستند التماس کنند، گریه کنند من نگذاشتم. به فروغ‌الملوک گفتم بیا از در کارخانه بگریزیم. همهٔ آدمها را صدا کردم آمدیم. چون عصر بود آشپزها رفته بودند. در را از آن طرف قفل کرده بودند. آن اسبابهای غارتی را هم از پله‌ها بالاخانه می‌آوردند. بالا روی پشت‌بام می‌ریختند توی خانهٔ اردشیرخان. برای این کار قزاق زیاد آن گوشهٔ حیاط جمع بود. هر طور بود من و فروغ‌الملوک و کلفتها از هول جان در آشپزخانه را از پاشنه درآوردیم. رفتیم توی حیاط آشپزخانه. آن در هم بسته بود. آن را هم کندیم و دویدیم توی کوچه برویم خانهٔ اردشیرخان. نوکر اردشیرخان راه نداد. توی حیاط اردشیرخان و روی پشت‌بام پر از قزاق بود. دیدیم بدتر شد. آمدیم توی کوچه پشت آشپزخانه. هرچه درب خانهٔ اتابک را زدیم التماس کردیم گفتند در را باز نمی‌کنیم. بچهٔ ظهیرحضور که بغل مادرآقا بود ترسیده بود. گریه می‌کرد. قزاقها از روی بام صدای بچه را شنیدند. فهمیدند ما داریم فرار می‌کنیم. بنا کردند به توی کوچه تفنگ خالی کردن. خواستیم برویم توی خیابان سوار و سرباز جلو ما راگرفتند که اگر در

خیابان بروید شما را می‌کشیم. در این وقت کلفتها خیلی ترسیدند. همه بلند گریه می‌کردند و به سربازها التماس می‌کردند، به هرجهت یک نردبام شکسته آنجا بود. من و فروغ‌الملوک آن نردبام را به دیوار گذاشتیم. اول فروغ‌الملوک و مادرآقا را فرستادم روی بام. هرچه اصرار کردم چون نردبام شکسته بود کلفتها جرأت نکردند بروند. دیدم اگر یک دقیقه معطل شویم سربازها با تفنگ می‌زنند. خودم هم رفتم بالا. آدمها زیردست و پای اسبها ماندند. وقتی رفتم بالا دیدم جامان از توی کوچه بدتر شد. از آن طرف صدای توپ که یک ریز می‌زدند به عمارت بیرون و اندرون و انجمن اخوت را خراب می‌کردند و صدای تفنگ سربازهایی که شلیک می‌کردند و عربده می‌کشیدند. از نوکرها هیچ‌کس نبود جز میرآخور که قزاقها گرفته بودندش و به درخت بسته بودند. با یک قزاق گویا آشنا بوده التماس کرد بازش کردند. فراراً رفته بود خانهٔ عمیدالدوله را خبر کرده بود، و خلاصه از روی بام رفتیم پشت بام خانهٔ امین‌السلطان. حاجی ابوالفتح‌خان و تمام مردهایشان متوحش توی باغ بودند. التماس کردیم که نردبام بگذارید ما بیاییم پایین، در خانهٔ شما نمی‌مانیم، از خانهٔ شما می‌رویم بیرون. گفت جرأت نمی‌کنیم. اگر شما را راه بدهیم خانهٔ ما را هم توپ می‌بندند.

ای وای! حالا مرا تصور بفرمایید. با ده دوازده نفر زن سربرهنه که همه می‌ترسیدند و بچه هم حیوانی ترسیده متصل گریه می‌کرد و از هر طرف مثل ملخ گلوله در هوا عبور می‌کند و می‌ریزد. فروغ‌الملوک جلو من ایستاد. می‌گوید گلوله به من بخورد من هم خودم را از پشت‌بام پایین خواهم انداخت که بمیرم. آفتاب هم در شدت گرماست. خواجهٔ اتابک را روی بامش دیدم. التماس کردم. گفت می‌روم پیش پالکونیک آدم می‌فرستم. اگر مرخص کرد شما را راه می‌دهم. آن هم رفت آدم بفرستند. به قدر یک ساعت و نیم طول کشید. ما روی پشت‌بام، خانهٔ خودمان را که خراب و غارت می‌کردند نگاه می‌کردیم. گاهی هم چند گلوله به اطراف ما می‌انداختند که از بالای و از پهلوی ما می‌گذشت. دیگر تسلیم صرف شده بودیم و به امید خدا ایستاده بودیم. واقعاً تعجب دراین است که چطور شد که یک گلوله به ما نخورد. جانم از صدمهٔ این دنیا خلاص شود. مگر یک آدم تا چه اندازه طاقت دارد. خدا شاهد است الان که این کاغذ را می‌نویسم به اندازه‌ای تنم می‌لرزد که قلم می‌خواهد از دستم بیفتد. آخ! «مسلمان نشنود کافر نبیند!»

آن‌وقت که هنوز از نردبام بالا نرفته بودیم به دو نفر از کلفتها گفتم بروید به این قزاقها التماس کنید نفری یک چادر نماز چیت هم باشد بگیرند بیاورید سرمان کنیم. آنها هم دلشان را به دریا زدند. رفتند دو سه تا چادر چیت که سربازها کشمکش کرده بودند و پاره بود با چه التماسها گرفتند آوردند که وقتی روی بام خانهٔ اتابک رفتیم آنها را داشتیم. یک ساعت به غروب مانده چهار نفر صاحب منصب آمدند توی باغ اتابک اذن دادند که به ما راه بدهند بیاییم پایین. یک نردبام گذاردند توی آشپزخانه اتابک. ما را بردند توی دالان آشپزخانه. این آشپزخانه نزدیک خانهٔ اردشیرخان بود. چون قزاقها اسبابها را بیشتر آنجا می‌ریختند، پدرسگها ما را دیدند. تا آنجا رفتیم ده پانزده تیر تفنگ عقب ما انداختند. ما توی دالان رسیده بودیم نخورد. و یک قدری نشستیم. رضابالا[۱۱۳۸] که نایب پلیس است و عباسقلی‌خان کدخدای محلهٔ دولت با سی چهل نفر از اهل اداره آمدند توی باغ. در باغها را هم بازکردند ما را بردند توی یک اطاق. یک زن فرنگی با چهار زن چادرچاقچوری از اهل اداره آمدند پیش من که ببینند مرد میان ما نباشد. ما را بگردند بمب زیر چادرهامان نداشته باشیم. ما را گشتند. گفتند حالا هرجا می‌خواهید بروید. گفتم می‌خواهیم برویم منزل عمیدالدوله. بعد از ده دقیقه شش تا درشکه آوردند. ماها را توی درشکه‌ها نشاندند. جلوی درشکهٔ من رضابالا با تفنگ نشست. دو نفر تفنگدار این طرف آن طرف. درشکه‌های دیگر را هم با تفنگدارها آوردند. بچه و دایه‌اش حالشان به هم خورده بود، ترسیده بودند. با والدهٔ آقا فرستادم خانهٔ لقاءالسلطنه.[۱۱۳۹] کلفتها را هم گفتم رفتند خانه‌هایشان. من و فروغ‌الملوک با پنج نفر از کلفتها رفتیم منزل عمیدالدوله، یعنی خانهٔ ملکةالملوک[۱۱۴۰]، به هر جهت نشستیم توی درشکه. مثل اسیرها رفتیم خانهٔ ملکةالملوک. آن شب مثل مرده افتاده بودیم...[۱۱۴۱]

۱۱۳۸. ملقب به معتضد دیوان از اراذل و الواط و اشرار تبریز بود.

۱۱۳۹. شوکت خانم خواهر ظهیرالدوله.

۱۱۴۰. علیه دختر ظهیرالدوله همسر تاج‌الدین میرزا فرزند **کیومرث‌میرزا عمیدالدوله** پسر قهرمان‌میرزا پسر هشتم عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بود.

۱۱۴۱. علی‌بن محمدناصر ظهیرالدوله، **خاطرات و اسناد ظهیرالدوله**، به کوشش ایراج افشار (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۱)، ص. ۳۷۰ - ۳۷۴.

سیدعبدالله انوار دنبالهٔ سرگذشت باغ و خانهٔ صفا علی‌شاه و انجمن اخوت را چنین روایت کرده است:

قسمتی از این باغ به اضافه زمین میکائیل[۱۱۴۲] و زمین آزاد جنوبی آن یعنی از پیاده‌روی جنوبی کوچه برلن تا اواسط باغ ظهیرالدوله بعدها به سفارت بلژیک فروخته و فقط قسمت کوچکی از آن قسمت را ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله به نام انجمن اخوت حفظ کرد. اما سفارت بلژیک نیز در دوران پهلوی دوم به احمد امینی فرزند خانم فخرالدوله و برادر دکتر علی امینی فروخته شد و فعلاً به جای آن باغ و آن عمارات سفارت بلژیک ساختمان چندین اشکوبه و پاساژی قرار دارد که محل کسب و جایگاه شرکتهای بزرگ شده است و آنچه از بقایای ظهیرالدوله‌ای درین محل به چشم می‌خورد پلاکی است به نام انجمن اخوت به سر در یکی از آپارتمانهای تازه‌سازه آن محل که گویا ساختمان بسیار کوچکی در عقب دارد که هنوز به نام انجمن اخوت در دست صوفیان صفی علیشاه است. وجود این خلوتکده در مرکز جنجالی‌ترین خیابانهای تهران یکی دیگر از شگفتیهای تهران عزیز است...

آنچه از باغ و خانهٔ ظهیرالدوله به سفارت بلژیک فروخته شده است چنان که گفتیم قسمت شمالی این باغ بود یعنی آن قسمتی که در اطراف خانقاه انجمن اخوت قرار داشت. اما آن قسمت از منزل مسکونی و باغ که باقی ماند سه دانگ آن به وسیلهٔ مرحوم ظهیرالدوله به یکی از خوانین بختیاری فروخته شد و سه دانگ دیگر به صورت رهن نزد مرحوم حاجی آقاحسین امین‌الضرب قرار گرفت. بعدها مرحوم حاجی رحیم‌آقای اتحادیه این سه دانگ فروخته شده به بختیاری را خرید و هر شش دانگ را تصرف کرد و از آنجا که سه دانگ آن رهن حاج حسین آقای امین‌الضرب بود کار به مرافعه و طرح دعوی در محضر مرحوم حاجی امام جمعه خویی کشید و پس از سالها کشمکش و گفتگو طبق اسناد خاندان اتحادیه و حاج امین‌الضرب، مرحوم اتحادیه مالک شش دانگ باقی‌مانده خانه ظهیرالدوله گردید و با خرید قسمتی از املاک ورثه مرحوم امین‌السلطان، او باغ زیبای اتحادیه را در لاله‌زار به وجود آورد که امروز نه از آن شوکت امین‌السلطانی برخوردار است و نه از ثروت اتحادیه‌ای.[۱۱۴۳]

۱۱۴۲. برادر کوچک میرزاملکم‌خان.

۱۱۴۳. عبدالله انوار، ص. ۴۷.

● **باغ و عمارت ناصرالملک**

این باغ و عمارت را میرزاابوالقاسم‌خان قره‌گوزلو ملقب به مشیرحضور، ناصرالملک و نایب‌السلطنه، فرزند احمدخان و نوهٔ محمودخان ناصرالملک فرمانفرما احداث کرد. سیدعبدالله انوار در معرفی این باغ و عمارت که اینک در ضلع جنوبی کوچهٔ برلن قرار دارد و محل یکی از شعب بانک تجارت است چنین می‌نویسد:

> این باغ و ساختمان که خوشبختانه گردش ایام دست به ترکیب آن نبرده و هنوز به صورت قدیم خود مانده البته با ترمیم سالهای بعد باغی است که استخر زیبایش در تابستانهای بسیار گرم و آلوده آن محل جزیی از بهشت است که جای خود را از آن سوی جهان ترک کرده و به این سوی آمده است... پس از مرگ ناصرالملک باغ موردبحث به ورثهٔ او رسید و چون دختر او عیال حسین علاء[۱۱۴۴] معروف بود، این باغ دست نخورده تا اواخر دههٔ سال ۱۳۳۰ ش. در دست خاندان ناصرالملک و علاء بود، بعد درین سال به بانک ایران و خاورمیانه فروخته شد...
>
> متأسفانه آنچه ظاهر امر حکایت می‌کند این است که قسمتی از شمال این باغ که مشرف به کوچهٔ برلن است از آن جدا شده و تبدیل به پاساژ و عمارات چند اشکوبه شده است امید آن که همان‌طور که گفته شد این جداسازی و ساختمان چنداشکوبه‌سازی به باغ و استخر نکشد که بی‌شک جنایت است.[۱۱۴۵]

● **پارک اتابک**

پارک اتابک را میرزا علی‌اصغرخان اتابک احداث کرد. در نقشه تهران سال ۱۳۰۹ هـ ق. حدود آن به شرح زیر مشخص گردیده است:

شمالاً خیابان شمالی باغ امین‌السلطان (غزالی)، شرقاً زمین بایر بروسکی صاحب که

۱۱۴۴. فرزند میرزامحمدعلی‌خان علاءالسلطنه که پیش از معمول شدن نام خانوادگی ملقب و معروف به معین‌الوزراء بود. وی به دو زبان انگلیسی و فرانسوی تسلط داشت. چندبار وزیر، وزیر مختار، سفیر، نخست‌وزیر، وزیر دربار، نماینده مجلس و سناتور شد. در سال ۱۳۴۳ ش. درگذشت. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۰۱.

۱۱۴۵. عبدالله انوار، ص. ۴۰ - ۴۳.

بعدها در ضلع غربی آن خیابان پارس احداث شد؛ جنوباً خیابان باغ امین‌السلطان (فرانسه/نوفل لوشاتو) و غرباً خیابان یوسف‌آباد (حافظ).

دوستعلی‌خان معیرالملک در معرفی این باغ می‌نویسد:

پارک‌صدراعظم (محل‌کنونی‌سفارت‌روسیه) به‌سال ۱۳۰۵ هـ.ق. بنیان‌گذاری شد. مساحت آن یکصد و هشتاد هزار ذرع بود. در وسط، عمارت عالی خودنمایی می‌کرد، و کنار آن گرمخانه‌ای وسیع و زیبا پُر از گلهای شاداب و رنگارنگ هوش از سر می‌ربود.

خیابان‌سازی، باغچه‌بندی و گلکاری آنجا به دست باغبانی از اهل اطریش که در فن خود استاد بود انجام یافت. هنگامی که عمارت نیمه‌تمام بود صدراعظم بعضی از روزهای فراغت را با تنی چند از مأنوسان از قبیل اقبال‌الدوله، امین خلوت، معاون‌الدوله و آجودان حضور برای سرکشی و دادن دستورهای لازم به آنجا می‌رفت و بنا به خواهش او پدرم نیز برای اظهارنظر به پارک می‌آمد.

یکی از روزها هنگام بازدید چند دیزی که کارگران در گوشه‌ای بار گذارده بودند جلب‌توجه کرد و چون نزدیک رفتند بوی خوش طعام چنان اشتهای همه را برانگیخت که کاسه و نان خواستند و محتوی دیزیها را در ظرف ریخته گردهم به زمین نشستند و با کمال اشتها به خوردن پرداختند. پس از آن که صدراعظم دست از طعام کشید به هریک از صاحبان دیزی دو سکهٔ زر بخشید.

هنوز دو سال از آغاز کار نگذشته بود که عمارت و باغ نمونه‌ای از بهشت برین شد. قناتی با آب زلال در قسمت شمالی پارک آفتابی می‌شد و استخر بزرگ و سه لاک طبیعی آنجا را از مایع مصفای خویش سرشار می‌ساخت.

صدراعظم از ناصرالدین‌شاه دعوت کرد روزی به تماشای پارک بیاید. روز موعود شهزادگان، وزراء، اشراف و رجال عصر در باغ گرد آمدند و در انتظار موکب شاهانه به نوشیدن چای و شربت و خوردن شیرینی و انواع تنقلات پرداختند. دستهٔ موزیک مدرسهٔ نظام در دالان سراسری وسط عمارت و چند دسته موزیک نظامی دیگر در جاهای مناسب باغ آهنگهای نشاط‌انگیز می‌نواختند.

یک اطاق مجلل برای ناهارخوری شاه اختصاص داده شده بود. در اطاق مجاور آن میزی بزرگ در میان نهاده پیشکشها را با اسامی تقدیم‌کنندگان

روی آن چیده بودند. علاوه بر مدعوین حکام نیز از ولایات پیشکش فرستاده بودند. تقدیمی‌ها عبارت بود از مسکوک زر، طاقه شالهای گرانبها و اسبهای اصیل.

سه ساعت به ظهر مانده کالسکهٔ سلطنتی داخل پارک شد. موزیک، سلام مخصوص را نواخت و صدراعظم و مهمانان به استقبال شتافتند. شاه برابر عمارت از کالسکه به زیر آمد و با وقار و جبروتی که فطری او بود نگاهی به اطراف افکند و پس از اظهار التفات و تفقد نسبت به میزبان و میهمانان به تالار پذیرایی رفته بر اورنگ زرین قرار گرفت...

پس از خوردن عصرانه به تماشای باغ پرداخت و چون کنار استخر رسید و چند کرجی روی آب دید به آنان که می‌دانست از فن پاروزدن بهره ندارند امر به سواری کرده به ناچار گروهی در قایقها نشستند ولی چون نمی‌دانستند چه باید کرد و چگونه باید راند کرجیها به این سوی و آن سوی خم شده و بی‌اختیار به دور خود می‌چرخیدند. کرجی‌سوارها نیز بلااراده حرکاتی می‌کردند و سخنانی می‌گفتند که حضار از خنده خودداری نمی‌توانستند.

شاه پس از گردش در باغ و بازدید گرمخانه مقارن غروب به کاخ سلطنتی بازگشت و بدین‌گونه یکی از روزهای خوش روزگار پایان یافت. از آن پس شاه سالی یک روز از ناهار به پارک صدراعظم می‌رفت و بیش و کم همین اوضاع برپا می‌شد.[۱۱۴۶]

اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز یکشنبه ۱۶ شعبان ۱۳۱۰ هـ.ق. در رابطهٔ با این باغ و یکی از میهمانیهای آن می‌نویسد:

... شب با لباس رسمی به پارک صدراعظم مهمان بودم، رفتم. این دفعه اول است که من به خانهٔ صدراعظم مهمانی می‌روم. سه چهار دفعه مهمانی کردند مرا دعوت نکرده بودند. اولاً از حیث عمارت و اسباب و تجمل اول بنای ایران است. خیلی از عمارت سلطنتی بهتر و قشنگ‌تر است. باید تا به حال صدوپنجاه هزار تومان مخارج مبل و بنایی شده باشد. ثانیاً از نظم مجلس و مأکولات و مشروبات من در مدت عمرم در ایران به این خوبی و جلوه مهمانی ندیده بودم. اشخاصی که مدعو بودند از این قرار است: سفیر عثمانی با تمام اجزای خود هفت نفر. ایرانی‌ها: امین‌الدوله، مشیرالدوله،

۱۱۴۶. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۱۹۶ - ۱۹۸.

علاءالدوله، امین خلوت، قوام‌السلطنه، ظهیرالدوله، مجدالدوله، مهندس‌الممالک و کتابچی بود. قبل از ورود ایلچی قرار شد در سر میز شراب نگذارند به همان میز زاکسکه که انواع مشروبات و مزه روی او چیده بود اکتفا نمایند. اما بعد از ورود ایلچی حرصی که او به خوردن مشروبات داشت سر میز شراب آوردند. بعد از شام مطربهای مرحوم مشیرالدوله که حالا نزد صدراعظم‌اند تار و طنبوری زدند. تا وقتی که سفیر بود و نرفته مجلس در کمال جلال و ادب بود. ساعت پنج سفیر رفت. آن وقت طرز مجلس تغییر کرد. ظهیرالدوله پیانو می‌زد و می‌خواند. اهل مجلس همه به رقص افتادند. غیر از من که بلد نبودم. امین‌الدوله هم باز می‌توانست دست بزند. من آن هم نتوانستم. بسیار خوش گذشت. حالت من در این مجلس مشابه بود به یک حیوانی که از کرهٔ ماه به زمین بیفتد و هیچ نفهمد. ملتفت شدم که من محال است بتوانم در این مجالس خاص صدراعظم حاضر شوم و طرف میل ایشان واقع شوم. ساعت هفت خانه آمدم. تمام راه را به کسانم بد گفتم که چرا مرا این‌طور تربیت کردند و به حال ایران گریه می‌کردم. مهمانیهای صدور سابق را با آن شوکت و شکوه خاطر می‌آوردم که چه بود وضع ایران و حالا چه شده. قدرت و تسلط سلطنت و آسایش رعیت چگونه از میان رفته است. به قول شاعر: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!» خلاصه به حکم صدراعظم امشب مجدالدوله شراب را آشکار خورد، تا به حال شراب خوردن او را ندیده بودم.[۱۱۴۷]

پارک اتابک پس از قتل امین‌السلطان

مدتی پس از قتل میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ.ق. پارک اتابک به گرو رفت و چندی بعد از مالکیت وراث او خارج شد و سپس در اختیار سفارت روسیه قرار گرفت و آن سفارت نیز از باغ و عمارت محلهٔ پامنار به این پارک نقل‌مکان کرد. مرحوم حجت بلاغی مقالهٔ مجلهٔ اطلاعات هفتگی را دراین‌باره چنین نقل کرده است:

۱۱۴۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۸۵۵.

پس از فوت میرزاعلی‌اصغرخان اتابک، این پارک را در نزد یکی از صرافخانه‌های زرتشتیان گرو گذاشتند و او هم در نزد بانک استقراضی روس گرو گذاشت و بعداً پارک به تصرف بانک درآمد.
مطابق قرارداد ۱۹۲۱ م. بانک استقراضی با تمام اموال منقول و غیرمنقول و دین و طلب خود به دولت ایران انتقال یافت، و بالطبع پارک هم که جزء اموال بانک بود به دولت ایران منتقل شد.
در قرارداد ۱۹۲۱ هیچگونه اشاره به پارک نشده و فقط طبق تبصرهٔ مادهٔ نهم قرارداد دولت ایران موافقت کرده است که در هر یک از شهرهای ایران که دولت شوروی بخواهد قنسولگری دایر کند فقط یک خانه اعم از اموال بانک استقراضی یا قنسولی داشته باشد و چون در تهران محل سفارت پامنار بود لذا پارک اتابک باید به دولت ایران تحویل بشود.
موضوع پارک سالها بین دولتین از جملهٔ مسایل مورداختلاف بوده و بحث طولانی در اطراف آن شده است.
عمارت فعلی پارک که در سالن آن پذیرایی می‌شود عمارتی است که موسیو شومیاتسکی دومین سفیر شوروی در سال ۲۳ - ۱۹۲۲ ساخت.
عمارت مجلل و معروف اتابکی در سال ۱۹۲۱ چندماه پس از ورود اولین سفیر دچار حریق شد و نابود گشت. از ساختمانهای اتابکی اکنون فقط عمارت اندرونی آن برجاست و در همین عمارت بود که روسها در سال ۱۹۲۳ دومین غرفهٔ خود را در اولین نمایشگاه کالای ایران برپا کردند و اجناس شوروی را در معرض نمایش گذاردند.
حریق درحینی درگرفت که سفارت برای گذراندن ایام تابستان در زرگنده بود. حریق صورت‌موحشی داشت و سردارسپه وزیرجنگ عدهٔ‌زیادی‌سرباز برای اطفاء آن اعزام نمود و خود هم شخصاً حاضر شد. علت حریق معلوم نشد.
چون در آن روزها عدهٔ زیادی کارگر ساختمان در آن کار می‌کردند بعضی گمان بردند که بر اثر بی‌احتیاطی آن کارگران آتش گرفته و بعضی نیز آن را عمدی دانستند.
موسیو رشتین اولین سفیر شوروی که در بهار سال ۱۳۰۰ ش. [۱۹۲۱ م.] در عهد نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبایی وارد تهران شد چند روز پس از ورود اعلانی در جراید تهران منتشر کرد که روزهای جمعه پارک سفارت برای عموم باز است که در آن گردش و تفرج کنند.

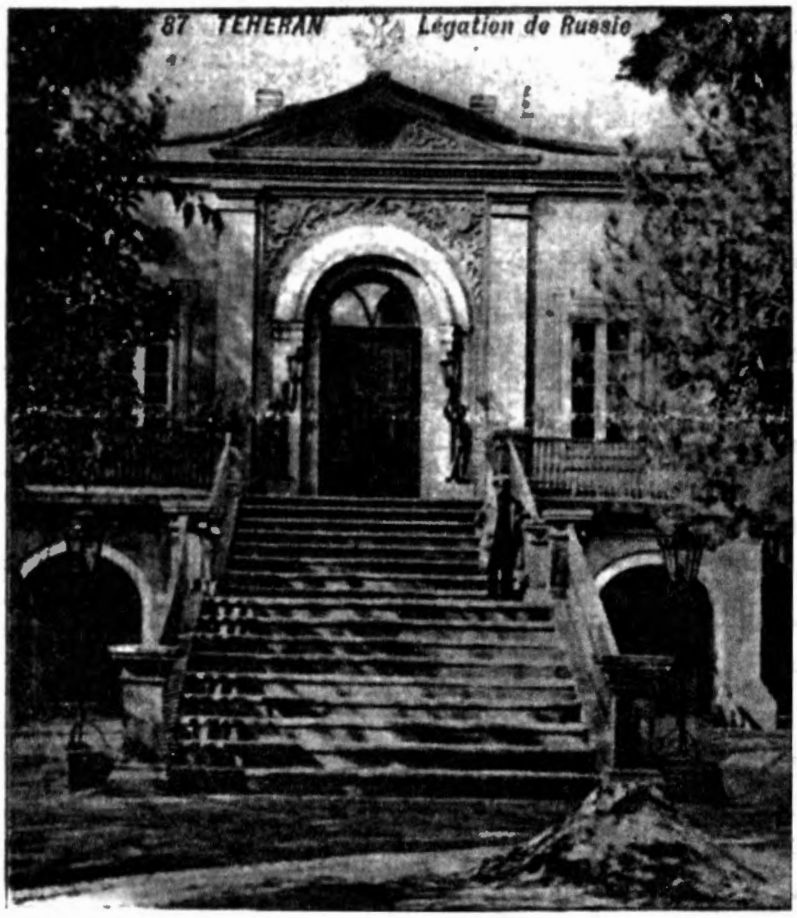

سفارت روس تهران

این اقدام سفیر شوروی به منزلهٔ اولین قدم برای تبلیغات بالشویکی تلقی شد و دولت وقت را تا حدی مضطرب کرد. دولت هم بلافاصله اعلان کرد که پارک مجلس شورای ملی که خانهٔ ملت است برای گردش به روی عموم باز است.

بدین‌طریق پارک سفارت تا چندی گردشگاه هزاران نفر از مردم تهران بود که در روزهای جمعه در خیابانهای مصفا و کنار استخرها و جویها می‌نشستند و به قول روسها کیف می‌کردند.

بعداز واقعه حریق، پارک را برای گردش به روی مردم بستند ولی سالی دوبار یکی در اول ماه مه و یکی هم در هفتم نوامبر (جشن انقلاب کبیر) میتینگ‌های عمومی در آن تشکیل می‌دادند و نمایندگان شوروی اعم از سفیر و دیگران نطقهایی به مناسبت آن روز ایراد می‌کردند. در این میتینگ‌ها چندین هزار نفر از مردم تهران حاضر می‌شدند. بعد از استقرار سلطنت پهلوی که روابط مردم با سفارتخانه‌های خارجه موردتوجه قرارگرفت، دیگر میتینگی در سفارت تشکیل نشد...[۱۱۴۸]

● باغ و عمارت وزیر صنایع

این باغ وسیع که در مشرق پارک اتابک، مغرب خیابان فردوسی، جنوب خیابان انقلاب و شمال خیابان فرانسه قرار داشت به جهانگیرخان پسر سلیمان‌خان سهام‌الدوله از ارامنهٔ مهاجر تفلیس و وزیر صنایع و رییس قورخانهٔ عهد ناصری تعلق داشت.

جهانگیرخان در محرم ۱۳۰۶ هـ.ق. درگذشت و این باغ نیز دیری نپایید و تقسیم و به فروش رفت.

● باغ اقبال‌الدوله

این باغ که مطابق نقشه تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. در جنوب خیابان امیریه.(جمهوری فعلی) و شرق خیابان امیریه (ولی‌عصر کنونی) قرار داشت توسط میرزامحمدخان غفاری

۱۱۴۸. «تاریخچهٔ پارک اتابک» **اطلاعات هفتگی**، ۱۰ (۴۸۳) نقل در حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۴۳ - ۲۴۵.

اقبال‌الدوله کاشی از رجال دورهٔ ناصری احداث گردیده بود. ناصرالدین‌شاه در شرح خاطرات روز هفتم شوال ۱۳۰۷ هـ.ق. در رابطهٔ با این باغ می‌نویسد:

... حالا فصل گل طاوسی است و باغ اقبال‌الدوله هم طاوسی زیاد دارد و اگر نرویم فصلش می‌گذرد...

از کوچهٔ برج نوش رفتیم برای باغ اقبال‌الدوله. برج نوش خودش در میان نیست، همان اسمش مانده، فرنگی‌ها، اینها خیلی در این کوچه خانه‌ها بنا کرده‌اند، میرزامحمود مستوفی صاحب دیوانی هم خانهٔ خوبی آنجا بنا کرده است. خلاصه همین که در باغ اقبال‌الدوله پیاده شدیم باد شروع کرد، تند رفتیم توی حوضخانه که اقبال‌الدوله سرآب نصرت‌الدوله بنا کرده است پناه بردیم، آن‌وقت باد خیلی سخت‌تر شد، به طوری که آدم خیال می‌کرد الان تمام شهر را از جا خواهد کند. درختها راکم‌مانده بود از ریشه درآورد، خیلی درخت شکست، تمام فضای دنیا راگردوخاک فراگرفته بود، یک ربع ساعت این باد و طوفان طول کشید. بعد کم‌کم آرام شد اما ابر و سیاهی و تاریکی آسمان به همان حالت باقی بود. این حوضخانه جای خوبی است، خیلی محکم و باسلیقه ساخته است. اُزاره‌اش مرمر قرمز رنگست که از معدن کاشان آورده است، حوض کاشی فیروزه‌رنگ قشنگی وسط حوضخانه بود، آب کمی از توی آن می‌گذشت. باقی آب نصرت‌الدوله از بیرون حوضخانه لکن محاذی نهر پهنی درست کرده بودند می‌گذشت. آب قنات نصرت‌الدوله چندی بود ضایع شده بود، مدتی است کار می‌کند، حالا به قدر دو سنگ آب داشت اما گل‌آلود، زردآلوی‌خوبی مال همین‌جاها اقبال‌الدوله آورد خوردیم، خیار خوردیم و چای خوردیم. امروز کاشی زیادی این‌جا دیده می‌شود، مهدی‌خان بود، ابراهیم‌خان بود، امین خلوت بود، پسرهای حاجی میرزا زمان‌خان هر سه بودند. کاشیهای دیگر هم خیلی بودند، اقبال‌الدوله خودش هم بود لوس می‌شد، یکساعت بعد امین‌السلطنه را هم که این‌جا خواسته بودیم آمد، امین‌السلطان و امین‌الملک هم بعد آمدند، قدری توی باغ گشتیم، حقیقتاً فصل طاوسی اینجا خیلی باصفاست، طاوسی زیاد داده، سایه هم نمی‌کرد، اینست که خوب گل کرده بودند...[۱۱۴۹]

۱۱۴۹. ناصرالدین قاجار، شاه ایران، **روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر سوم فرنگ (کتاب سوم)**، ص. ۳۳۶ - ۳۳۷.

پس از درگذشت اقبال‌الدوله، در سال ۱۳۰۳ خورشیدی غلامحسین‌خان صاحب اختیار تنها وارث او هشت‌هزار مترمربع از باغ و چندین دستگاه ساختمان آن را به محمدعلی فروغی ذکاءالملک و برادرش ابوالحسن‌خان فروغی فروخت.[۱۱۵۰] مرحوم ذکاءالملک و خانواده‌اش به این باغ نقل مکان کردند. مرحوم مهندس محسن فروغی با ذکر این که این باغ به قیمت دوازده هزار تومان خریداری شده بود دنبالهٔ سرگذشت آن را چنین روایت کرده است:

> پس از فوت پدرم که ما هر کدام زندگی مستقلی تشکیل دادیم ابتدا آن خانه را به وزارت بهداری اجاره دادیم و بیمارستان نجات در آنجا تشکیل شد. در سال ۱۳۳۰ وزارت بهداری خانه را به مبلغ یک میلیون تومان از ما خرید. عموی بزرگوارم که در خرید آن خانه با پدرم مشارکت داشت از دریافت سهم خود صرف‌نظرکرد و فقط چندجلد از کتابهای‌خطی پدرم رااز ما گرفت.[۱۱۵۱]

● **باغ و عمارت امیریه**

این باغ و عمارت و اراضی و بیوتات جنوبی آن به کامران‌میرزا نایب‌السلطنه تعلق داشت. در نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. محدودهٔ آن به شرح زیر مشخص شده است:

از شمال به خیابان باغ شاه (امام خمینی کنونی)، از مشرق به خیابان امیریه (پهلوی سابق /ولی‌عصر کنونی)، از جنوب به خیابان بدون نام (منیریه کنونی) و از مغرب به اراضی وزیر که در حال حاضر با خیابان قماش منشعب از خیابان امام خمینی قابل تطبیق است، و همچنین به باغ منیریه که در شمال خیابان منیریه و شرق خیابان کارگر کنونی واقع شده بود. اعتمادالسلطنه در معرفی باغ و عمارت امیریه نوشته است:

> و روضهٔ امیریه از مبانی فخیمهٔ نواب مستطاب اشرف والا کامران‌میرزا امیرکبیر وزیر جنگ بارک‌الله تعالی علیه، و در این باغ غَنّا و روضهٔ رعنا تالاریست بس وسیع و کبیر بر فراز سردابی مزیّن به آیینه‌کاری و گچ‌بری و سایر تکلّفات خطیر...[۱۱۵۲]

۱۱۵۰. ر.ک: باقر عاقلی، **ذکاءالملک و شهریور ۱۳۲۰** (تهران: علمی، ۱۳۷۰)، ص. ج.

۱۱۵۱. ر.ک: همان، ص. ۴۳.

۱۱۵۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الاثار**، ص. ۸۶.

دوستعلی‌خان معیرالممالک در توصیف دقیقتری از عمارت امیریه می‌نویسد:

> در حوضخانهٔ مرمر آیینه‌کاری عمارت امیریه شاهکار معماری و ظریف‌کاری به کار رفته بود و اروپایی‌های مقیم تهران با کسب اجازهٔ قبلی برای تماشا و عکسبرداری از آن می‌آمدند. تالار طویل طبقهٔ فوقانی نیز در زیبایی کمتر از حوضخانه نبود. صورت شاهان ایران‌باستان از روی صور کتاب نامهٔ خسروان تألیف شاهزاده جلال‌الدین میرزا[۱۱۵۳] پسر فتحعلی‌شاه به اندازهٔ جسم به دیوارهای آن با نهایت سلیقه و لطف نقش شده و دور آنها با گچ‌بری زینت یافته بود. وسط دیوار بدنهٔ بالای تالار تمثال شاهنشاه عصر میان شاهنشاهان گذشته جلوهٔ خاصی داشت و چنان خوب و شبیه ساخته و پرداخته شده بود که هر تازه‌وارد در نظر نخست می‌پنداشت شخص شاه در رأس تالار ایستاده است. سالی یکبار در تالار مزبور ضیافت باشکوهی داده می‌شد که کلیهٔ شاهزادگان و رجال و سفرای خارجهٔ مقیم دربار ایران در آن حضور داشتند و بعد از شام آتشبازی مفصلی گرداگرد استخر مقابل تالار به عمل می‌آمد.[۱۱۵۴]

پس از ترور ناصرالدین‌شاه کامران‌میرزا از کلیهٔ مشاغلی که داشت معزول شد و از عمارت خورشید در ارگ سلطنتی به عمارت امیریه نقل مکان کرد و سرانجام در سال ۱۳۰۸ ش. درگذشت. با مرگ کامران‌میرزا قسمتی از اراضی شرقی و جنوبی باغ تفکیک شد و به فروش رسید و تبدیل به منطقه‌ای مسکونی گردید. بخش شمالی باغ و عمارت نیز به ارتش واگذار شد و برای استقرار دانشکدهٔ افسری در نظر گرفته شد. متأسفانه در سال ۱۳۱۸ ش. عمارت زیبای امیریه را خراب کردند و به جای آن عمارت فرماندهی دانشکدهٔ افسری را بنا کردند.

۱۱۵۳. وی پنجاه و هشتمین پسر فتحعلی‌شاه بود. میرزاملکم‌خان در فاصلهٔ سالهای ۱۲۷۳ تا ۱۲۷۸ هـ.ق. انجمن فراماسونری را به طور پنهانی در منزل جلال‌الدین‌میرزا دایر کرد و به همین جهت این شاهزاده که آجودان مخصوص حضور شاه بود مغضوب و خانه‌نشین شد. جلال‌الدین میرزا براین عقیده بوده که ایرانیان باید فارسی سره را درگفتن و نوشتن خود به کار برده و لغات بیگانه مخصوصاً عربی باید کنار گذاشته شود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۲۲۵.

۱۱۵۴. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۵۴.

● **باغ منیریه**

این باغ که به مناسبت نام منیرالسلطنه مادر کامران‌میرزا منیریه نامیده می‌شد، در مغرب بیوتات و اراضی متعلق به کامران‌میرزا در جنوب باغ امیریه قرار داشت.

مطابق نقشه تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. حدود آن به شرح زیر بود:

از شمال اراضی وزیر، از مغرب اراضی وزیر و از جنوب به خیابان بی‌نام (منیریه).

● **باغ سبزی‌کاری نصرت‌الدوله فرمانفرما**

این باغ و سبزی‌کاری به فیروزمیرزا ملقب به نصرت‌الدوله و فرمانفرما تعلق داشت. حدود آن مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. به قرار زیر بود:

شمالاً خیابان بدون نام (ابوسعید)، شرقاً خیابان نصرت‌الدوله (وحدت اسلامی)، جنوباً خیابان بی‌نام (اهلی شیرازی).

اعتمادالسلطنه در اشارهٔ به این باغ نوشته است: «باغ نواب رضوان مآب نصرت‌الدوله فرمانفرما که اینک در تصرف خلف‌الصدقش نواب امیرزاده عبدالحسین میرزا نصرت‌الدوله ثانی است.»

این باغ و سبزی‌کاری پس از تقسیم به خیابان فرهنگ و کوچه‌های متعددی تبدیل شده است.

● **باغ جنت گلشن**

در نقشه تهران حاج نجم‌الدوله این باغ وسیع در محدودهٔ زیر مشخص گردیده است:

از شمال به خیابان دروازه قزوین، از جنوب به خیابان جنوبی باغ جنت گلشن که امتداد آن به طرف مشرق به خیابان ارامنه موسوم بود و امروز خیابانهای حاج عبدالصمد و مهدی‌خانی نامیده می‌شود، از مشرق به اراضی غرب خیابان قوام‌الدوله (وحدت اسلامی) به طور تقریب با خیابان وزیری حدفاصل خیابانهای مهدی‌خانی و بوعلی (شبیری) قابل تطبیق است و از مغرب به اراضی وزیر در مجاور حصار دارالخلافهٔ ناصری (خیابان کارگر).

این باغ به فرهادمیرزا معتمدالدوله پسر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه عموی ناصرالدین‌شاه تعلق داشت. دوستلعی‌خان معیرالممالک در شرح آخرین دیدار خود با شاهزاده که در این باغ صورت گرفته چنین می‌نویسد:

> معتمدالدوله در بالاخانهٔ وسیع سردر ورودی نشسته بود. ارسی (پنجره)های بزرگ آن از سویی به باغ و از سویی به خیابان امیریه نگاه می‌کرد. باغ مزبور جنت گلشن نامیده می‌شد و در قسمت جنوب محل تلاقی خیابانهای امیریه و ارامنه واقع بود،[۱۱۵۵] به طوری که هر دو خیابان به در باغ منتهی می‌گردید. راستی باغ بهشت آیین و اسمی بامسما بود. برابر بالاخانه حوضی وسیع و مثمن به لبهٔ مرمر خودنمایی می‌کرد. پیوسته دو سنگ آب زلال از دهانهٔ سنگی وسط آن می‌جوشید و چهار فواره دور آن به آسمان می‌جهید. سروهای نسبتاً کهن گرداگرد حوض و چمن نشسته و رشتهٔ آن تا انتهای خیابانی که روبه جنوب سوی عمارت اصلی می‌رفت کشیده می‌شد. آن‌قدر انواع گل و از هر نوع آن به وفور در این باغ بود که صحن آن را می‌توان گلباران گفت و لطایفی که در افسانه‌ها از بوی گلها و آواز مرغان خوانده‌ایم در آنجا بر مشام و به گوش می‌رسید.[۱۱۵۶]

شاهزاده فرهادمیرزا در روز سه‌شنبه ۲۱ ذی‌القعده ۱۳۰۵ هـ.ق. درگذشت[۱۱۵۷] و این باغ به عبدالعلی‌میرزا احتشام‌الملک (احتشام‌الدوله - معتمدالدوله) رسید. اعتمادالسلطنه در شرح بناهای دورهٔ چهل ساله ناصرالدین‌شاه به این مورد اشاره کرده و می‌نویسد:

> باغ جنت گلشن واقع مابین دو دروازه جدید و عتیق قزوین از دارالخلافهٔ طهران در این تاریخ ملک نواب ارفع والا عبدالعلی‌میرزا احتشام‌الملک است.[۱۱۵۸]

۱۱۵۵. مطابق نقشهٔ نجم‌الدوله ورودی باغ از شمال آن و در انتهای خیابان جنت گلشن (امیریه) در محل تلاقی با خیابان دروازهٔ قزوین قرار داشته و خیابان ارامنهٔ موصوف خیابان بی‌نامی بوده که بعدها **بوعلی** نامیده شد و امروز نام **شیخ بهایی** را برخود دارد.

۱۱۵۶. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۱۶۳.

۱۱۵۷. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۵۸۳ .

۱۱۵۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۸۷ .

در دورهٔ رضاشاه به هنگام توسعهٔ خیابانهای امیریه و باغ جنت گلشن و امتداد آن به سمت جنوب جهت احداث خیابان پهلوی این باغ به دو نیم تقسیم شد و عمارت آن نیز ویران گردید و امروز جای آن را خیابانها و کوچه‌های متعددی فراگرفته است و دیگر نام و اثری از آن باقی نیست.

● **باغ حسن‌آباد**

این باغ را میرزایوسف مستوفی‌الممالک در شمال غربی تهران عصر ناصری ایجاد کرد و به نام پسرش میرزاحسن مستوفی‌الممالک حسن‌آباد نامید.[۱۱۵۹]

موقعیت این باغ در نقشه تهران سال ۱۳۰۹ هـ.ق. به شرح زیر مشخص شده است:

مشرق خیابان یوسف‌آباد (حافظ کنونی)، جنوب خیابان بدون نام مقابل خیابان برج نوش (جامی کنونی)، غرب خیابان بدون نام (شیخ‌هادی کنونی) و شمال خیابان بدون نام (جمهوری کنونی).

خیابان باغ حسن‌آباد (استخر کنونی) ارتباط این باغ را با خیابان امیریه (سپه قبلی و امام خمینی فعلی) برقرار می‌کرد. ورودی باغ نیز در جنوب آن واقع شده بود و در خارج از باغ در این سمت حمام و دو یخچال احداثی مستوفی‌الممالک قرار داشت. دوستعلی‌خان معیرالممالک در اشاره به این باغ چنین نوشته است:

«مستوفی‌الممالک چندبار در بهار از باغ حسن‌آباد که دویست و پنجاه هزار ذرع مساحت داشت پیاده به یوسف‌آباد می‌رفت.»[۱۱۶۰]

خان ملک ساسانی دربارهٔ این باغ می‌نویسد:

> مزرعهٔ حسن‌آباد که در شمال غربی شهر طهران واقع بود و اکنون یکی از بزرگترین محلات پایتخت شده و استخر بزرگش در سفارت ایطالیا واقع است ازمستحدثات میرزاحسن[۱۱۶۱] مستوفی‌الممالک بزرگ‌می‌باشد.[۱۱۶۲]

۱۱۵۹. ر.ک: همان، ص. ۸۸.

۱۱۶۰. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۴۷.

۱۱۶۱. منظور پدر میرزایوسف مستوفی‌الممالک است.

۱۱۶۲. احمدخان ملک ساسانی، **سیاستگران دورهٔ قاجار**، ج. ۱، ص. ۱۵۵.

● باغهای قوام‌الدوله و معاون‌الملک

در نقشه تهران ترسیم حاج نجم‌الدوله در ضلع جنوب غربی باغ معیر واقع در خیابان باغ معیّر (مولوی)، در محل باغهای معمارباشی و باغ حاج کاظم که در نقشهٔ تهران ترسیم کرشش مشخص شده است و محدودهٔ کوچه‌های کارگشایی و امیرکبیر فعلی را در خیابانهای مولوی و وحدت اسلامی دربرمی‌گیرد، دو باغ به نامهای قوام‌الدوله و معاون‌الملک به چشم می‌خورد. این دو باغ متعلق بوده است به میرزاعباس‌خان فمی تفرشی قوام‌الدوله و میرزا محمدعلی‌خان تفرشی معاون‌الملک پسرش.

میرزاعباس‌خان تفرشی در ابتدا از منشیان میرزاآقاخان نوری بود و ضمناً در وزارت خارجه نیز مشغول به کار شد. بعدها در دستگاه میرزایوسف مستوفی‌الممالک وارد شد و بیشتر ترقیات بعدی او را نیز مستوفی‌الممالک موجب گردید.

وی در سال ۱۲۷۵ هـ.ق. معاون وزارت خارجه شد و به همین مناسبت به معاون‌الملک ملقب گردید. در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. پس از مرگ میرزامحمد قوام‌الدوله، این لقب را نیز به او دادند. قوام‌الدوله در سال ۱۳۰۵ هـ.ق. وزیر خارجه شد و تا ۱۸ محرم ۱۳۱۴ هـ.ق. که تاریخ فوت وی است هم‌چنان این سمت را حفظ کرد.

میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله که از ثروتمندان مشهور عصر ناصری بود از تحصیلات قدیم و جدید و اطلاعات سیاسی بی‌بهره و ضمناً طبعی‌لئیم و نفسی‌خسیس‌داشت.[۱۱۶۳]

میرزامحمدعلی تفرشی که از مستوفیان طراز اول بود در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. ملقب به لقب سابق پدرش معاون‌الملک شد و در سال ۱۳۱۴ هـ.ق. پس از درگذشت پدرش ملقب به قوام‌الدوله گردید.[۱۱۶۴]

در ضلع غربی باغ معاون‌الملک خانه‌های قوام‌الدوله و خانهٔ معاون‌الملک قرار داشته که به شرح نقشه، خانه‌های قوام‌الدوله را به اجاره می‌داده‌اند.

لازم به ذکر است که در نقشهٔ نجم‌الدوله باغ دیگری نیز در نزدیکی دروازهٔ جدید قزوین به نام باغ قوام‌الدوله در محدوده زیر دایر بوده است:

۱۱۶۳. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۲۱۱ - ۲۱۲.

۱۱۶۴. ر.ک: همان، ج. ۳، ص. ۴۵۵ - ۴۵۷.

از شمال کوچه بی‌نام (شیبانی)، از مشرق به توسط کوچه به خیابان باغ جنت گلشن، از جنوب به خیابان دروازه قزوین و از مغرب به اراضی مجاور حصار تهران.

● **باغ میرزاسیدعبدالله مستوفی**

محل این باغ مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. در شمال کوچهٔ بی‌نام شمال باغ قوام‌الدوله (خیابان شیبانی کنونی) در نزدیکی میدان قزوین قرار داشته است.

مالک این باغ میرزاسیدعبدالله تفرشی فرزند میرزاموسی وزیر و برادر میرزاعیسی وزیر بود. به طوری که مرحوم ممتحن‌الدوله می‌نویسد این باغ و عمارتی که بعدها در آن احداث شد توسط وی طراحی و احداث گردیده است.[۱۱۶۵]

● **باغ ابوالفتح‌خان**

مطابق نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. این باغ در شمال باغهای قوام‌الدوله و معاون‌الملک و غرب باغ معیرالممالک قرار داشته و محدودهٔ کوچه‌های زاهد و حبیبی در شمال، وزیری در جنوب، خیابان وحدت اسلامی در مغرب، و ضلع غربی کوچهٔ وزیرنظام را دربر می‌گرفته است.

این باغ به ابوالفتح‌خان صارم‌الدوله پسر محمدحسن‌خان سردار تعلق داشت.

● **باغ وزیرنظام**

این باغ را محمدابراهیم‌خان وزیرنظام دایی کامران‌میرزا نایب‌السلطنه احداث کرد. به شرح نقشهٔ تهران ۱۳۰۹ هـ.ق. محدودهٔ آن به قرار زیر بود:

از شمال به بازارچهٔ آصف‌الدوله و کوچهٔ وزیرنظام (بازارچه قوام‌الدوله/بازارچه نو کنونی)، از مشرق به کوچه وزیرنظام که امروز نیز به همین نام مشهور است و خیابان مولوی را به بازارچه نو مرتبط می‌کند، از جنوب به کوچه بدون نام (زاهد کنونی) و از

۱۱۶۵. مهدی بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۲۶۹.

مغرب به سرای آصف‌الدوله واقع در جنوب شرقی دروازهٔ قدیم قزوین (میدان شاهپور سابق /وحدت اسلامی کنونی)، زمین بیاض و خانهٔ میرزاتقی‌خان واقع در ضلع شرقی خیابان قوام‌الدوله (وحدت اسلامی).

عمارت وزیرنظام در سمت شرقی باغ قرار داشت و از چندین باب خانه تشکیل می‌شد.

وزیرنظام که وزارت تهران را نیز به عهده داشت در هفتم صفر ۱۳۰۹ هـ.ق. درگذشت و چون فرزندی نداشت این باغ و عمارت آن به انضمام بقیه دارایی او به کامران‌میرزا رسید. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات خود در روز شنبه ۸ صفر ۱۳۰۹ هـ.ق. می‌نویسد:

> ... دیشب ساعت چهار وزیرنظام دایی نایب‌السلطنه فوت شد. البته دو کرور مال دارد. بسیاربسیار آدم قابلی بود. شاه به نایب‌السلطنه پیغام می‌دادند که وزارت تهران را به بچه‌ها ندهید.[۱۱۶۶]

این باغ را حاج میرزاحسین‌خان اسفندیاری محتشم‌السلطنه خرید و مدتی در آنجا سکونت کرد. بعد آنجا را تقسیم کرد و فروخت، قسمتی از زمینهای باغ به خانه تبدیل شد و در بخش دیگری از آن بیمارستان رازی احداث گردید که در حال حاضر نیز دایر است.[۱۱۶۷]

وزیرنظام علاوه بر باغ فوق‌الذکر باغ دیگری نیز در جنوب باغ امیریه داشت که در مقایسهٔ با موقعیت امروز در جنوب خیابان منیریه و غرب خیابان ولی‌عصر، شمال خیابان سلطانزاده واقع بود و حد غربی آن تا حدود خیابان ترجمان ادامه می‌یافت.

● باغ وزیر دفتر

این باغ وسیع که به میرزا هدایت‌الله آشتیانی (پدر دکتر محمد مصدق) تعلق داشت، مطابق نقشه تهران ترسیم حاج نجم‌الدوله در محدودهٔ زیر واقع شده بود:

۱۱۶۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۶۸.

۱۱۶۷. ر.ک: حجت بلاغی، ج. ۱، ص. (م) ۲۳۳.

از شمال به خیابان باغ معیرالممالک و دروازهٔ گمرک، از مشرق به محلهٔ جدید (کوچه جنّت)، از جنوب به اراضی متعلق به وزیر (استاد علی‌حاج محمدحسین بزاز)، از مشرق به اراضی بیاض و باغ امین‌الملک (خیابان وحدت اسلامی). نام کوچهٔ باغ وزیر دفتر در این محل تنها نشانه‌ای است که یاد این باغ را در خاطره‌ها زنده می‌کند.

● **باغ امین‌الملک**

این باغ که در مغرب باغ وزیر دفتر قرار داشت توسط میرزااسماعیل‌خان امین‌الملک پسر سوم آقاابراهیم امین‌السلطان و برادر میرزاعلی‌اصغرخان اتابک احداث شد. اعتمادالسلطنه دربارهٔ این باغ بزرگ که محدودهٔ وسیعی را در ضلع جنوبی خیابان دروازه گمرک (مولوی) و ضلع غربی خیابان وحدت‌اسلامی را دربرمی‌گرفت چنین نوشته‌است:

> باغ جناب جلالتماب میرزاشیخ اسماعیل‌خان امین‌الملک برادر اعیانی و نایب مخصوص جناب مستطاب امین‌السلطان ثانی که در جنوب دارالخلافه ناصره قبلهٔ عمارت و باغ جناب دوستمحمدخان معیرالممالک افتاده و فی‌المثل با ارم توأم است و با بهشت هم‌سرشت...[۱۱۶۸]

اعتمادالسلطنه در ذکر خاطرات روز دوشنبه دهم ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۲ هـ.ق. به تمجید از بنای عمارت این باغ پرداخته و نوشته است:

> امروز بندگان همایون به باغ امین‌الملک تشریف بردند. من هم رفته بعد از ناهار شاه مراجعت به چادر کردم. امین‌الملک عمارت بسیار عالی به طرز فرنگی به معماری مسیو بواتال ساخته است و قریب هفتاد هزار تومان خرج این عمارت شده. عمارت به این خوش طرزی و خوبی در طهران احدی ندارد. از من پرسید اگر شاه سئوال فرماید چقدر خرج کرده‌ام چه گویم؟ گفتم خیال خودت چی است؟ گفت خیال دارم بگویم ده پانزده هزار تومان. گفتم اگر شاه پانزده هزار تومان به تو بدهند و بگوید چنین عمارتی بساز چه خواهی کرد؟ تصدیق نمود. از حسن اتفاق شاه نپرسید. ولیکن از بشره و وضع بندگان همایون معلوم می‌شد که چقدر باطناً از ساختن این عمارت متغیر است.[۱۱۶۹]

۱۱۶۸. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۸۶.

۱۱۶۹. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۰۰۷.

پس از مرگ امین‌الملک در سال ۱۳۱۶ هـ.ق. این باغ و عمارت زیبای آن کم‌کم از رونق افتاد و پس از چندی تقسیم شد و به فروش رسید. در قسمت شمالی خانه‌سازی شد و بخش جنوبی آن نیز که تا حدودی فضای سبز آن باقی بود در اختیار ژاندارمری قرار گرفت. امروز نیز این محل که در پایین چهارراه مولوی - وحدت اسلامی، در جانب غربی خیابان قرار دارد محل استقرار ادارهٔ آگاهی نیروی انتظامی است.

● **خانه میرزاسعیدخان انصاری**

یکی از خانه‌های تاریخی تهران خانهٔ میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر خارجهٔ دورهٔ ناصری است. این عمارت نیز سرگذشتی شنیدنی دارد. مهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی دراین مورد می‌نویسد:

> حسب‌الامر ناصرالدین‌شاه میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک انصاری دوباره وزیر خارجه شده بود.[۱۱۷۰] از آنجایی که عمارت وزیر قدیمی‌ساز و دربها بسیار کوتاه و تنگ بودند به طوری که روزی تامسن صاحب[۱۱۷۱] وزیر مختار انگلیس که مردی بلندبالا بود به خدمت وزیر خارجه رسیده، چون کلاه سلیندر رسمی بلند که یکی از اجزاء لباس رسمی و ادب فرنگیان (اروپاییها) است در سر داشت به سر درب اطاق نشیمن و پذیرایی وزیر گرفت و شکست و وزیرمختار از این صدمه خدمت وزیر متظلم گشت. به این واسطه بود که مرحوم وزیر مقرر نمود یک قسمت عمارت مذکور که در سنگلج واقع بود خراب شود و عمارت جدید دوطبقه با چند بالاخانه به طرز عمارات جدید آن زمان بنا گردد.
>
> من طرحی و نقشه‌ای همان ساعت به روی کاغذ بردم که مقبول نظر افتاد. بعد ضلع غربی عمارت بیرونی را خراب نموده یک سالن و دو اطاق کوچک و کفش‌کن (هال) ساختم و پله را از کنار حیاط به مدخل بالاخانه‌ها ایجاد

۱۱۷۰. وی رسماً در ربیع‌الثانی ۱۲۶۹ هـ.ق. به وزارت خارجه منصوب شد و تا ۱۲۹۰ هـ.ق. در این سمت بود. سپس متولی آستان قدس رضوی شد و در جمادی‌الثانی ۱۲۹۷ هـ.ق. مجدداً وزیر خارجه شد.

۱۱۷۱. مقصود تیلور تامسون است. وی در سالهای ۵۹ - ۱۸۵۵ م./۱۲۷۶ - ۱۲۷۱ هـ.ق. در سمت کاردار سفارت در ایران خدمت کرد و بار دیگر در سالهای ۷۹ - ۱۸۷۲ م./۱۲۹۶ - ۱۲۸۹ هـ.ق. وزیرمختار انگلیس در ایران بود.

نمودم که همه کس را مطبوع و موردتوجه واقع شد. چون آن زمان سفیر انگلیس با وزیر خارجه زیاد رفت و آمد داشت بسیار موجب تشکر او گردید.[۱۱۷۲]

۱۱۷۲. مهدی‌بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۲۸۶ .

۳. برخی از بناهای حومه دارالخلافه ناصری

● باغ عشرت‌آباد

ناصرالدین‌شاه در نخستین سفر خود به اروپا با مشاهدهٔ تأسیسات پلاژهای سواحل دریا به این فکر افتاد که نمونه‌ای از آنها را در تهران احداث نماید. پس از مراجعت به تهران دستور داد محل وسیعی را در بیرون دروازه شمیران بر سر راه قصر قاجار به این کار اختصاص دهند.

محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) که در آن هنگام علاوه بر معاونت وزیر دادگستری و مترجمی مخصوص شاه تصدی ادارهٔ امور باغها و عمارات دولتی را به عهده داشت و از طرفی شاه را در سفر سال ۱۲۹۰ هـ.ق. به اروپا همراهی کرده بود مأمور اجرای این کار گردید.

نخست طرح استخر بزرگی در این محل پی افکنده شد و در اطراف آن کوشکی چهار طبقه و تعداد سی دستگاه بنای کوچک در اطراف آن احداث نمودند. سپس طرح درختکاری آن آماده گردید و شاه برای غرس نخستین درخت به محل دعوت شد. گزارش روزنامه ایران دراین‌باره چنین است:

> روز چهارشنبه ۲۸ شهر شوال‌المکرم [۱۲۹۱ هـ.ق.] بندگان اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه‌ایدالله تعالی شوکته و دولته به باغ عشرت‌آباد که امسال برحسب امر همایونی صنیع‌الدوله بنا نموده تشریف فرما گردیدند و اول درخت این باغ را به دست مبارک شاهنشاهی غرس فرمودند. صنیع‌الدوله که امور باغات و عمارات مبارکات پادشاهی محول به ایشان است لوازم تشریفات را از درختان خوب و غیره حاضر کرده بودند.
>
> همین که درختی به دست مبارک همایونی غرس شد، مشهدی‌رضای باغبان‌باشی و سایرین سایر درختان را نشاندند و موزیکان‌چیان خاصه موزیکان زدند و بیرق‌های گوناگون به دیوارها نصب بود. این باغ مابین قصر قاجار و نگارستان واقع است و محل آن زمینی بود که هرگز در آنجا آبادی نشده، حتی زراعت هم نمی‌شد. آب و قنات تازه در آنجا جاری فرموده و در این سنه باغ بسیار خوبی بنا فرمودند که بهترین باغات دولتی خواهد شد. منشی روزنامه دولتی میرزامحمدحسین اصفهانی مشتهر به ادیب قطعه در

تاریخ درختی که به دست مبارک ملوکانه غرس شد عرض کرده بود که به عینها همان اشعار در اینجا نوشته می‌شود از لحاظ نظر آفتاب اثر خدیوانه گذشته بسیار مستحسن افتاد و انعامات شاهانه در حق میرزا محمدحسین مبذول فرمودند.

قطعه تاریخ غرس همایون

با دست خویش خسرو در باغ عشرت‌آباد
فرمود از عنایت رای درختکاری
ای باغبان فردوس نام خوش تو رضوان
کوثر ببار کاینک شد وقت آبیاری
اصلش بود عدالت فرعش بود کرامت
شاخی که شه نشاند با دست شهریاری
تا بر فلک کشد سر این شاخ عدل امسال
یک چند زودتر باش ای ابر نوبهاری
شاخ ملک‌نشان را صدبار به توان گفت
از دوحهٔ بهشتی از سرو جویباری
زودا که عشرت‌آباد همچون سپهر گردد
هم مشرق کواکب هم مطلع دراری
برجای میوه خورشید آرند این درختان
از فرّ شهریاری از فرط بختیاری
تا اصله کرامت بارآور فتوت
دست ملک نشاند شاخ بزرگواری
اصلست ذات اقدس فرع‌اند جمله عالم
از اصل فرع را باد پیوسته استواری
در باغ عشرت‌آباد از یمن دست خسرو
بادا شکفته دایم گلهای تاجداری
شعر ادیب باشد در مدح شاه شاهان
چون آفتاب روشن مانند آب جاری
شاخ نشاط کی گشت تاریخ غرس خسرو
کیخسروا نشاندی شاخ امیدواری[۱۱۷۳]
سنه ۱۲۹۱

۱۱۷۳. روزنامه ایران، ش. ۲۳۹ دهم ذیقعده ۱۲۹۱.

اعتمادالسلطنه در مرآت‌البلدان بیت‌دیگری از این قطعه را ضبط کرده و نوشته‌است:

«سعی صنیع دولت، امر خدیو اعظم

بخشید این بنا را آذین استواری

در همین سال میرزامحمدحسین ادیب اصفهانی را ملقب به فروغی فرمودند.[۱۱۷۴]»

روزنامهٔ ایران ۲۸ ماه پس از انجام مراسم درختکاری در این باغ در گزارش دیگری از عشرت‌آباد می‌نویسد:

قصر عالی و باغ مینو نزهت عشرت‌آباد از ابنیه جدیده این دولت ابدبنیاد است. مزیت و رجحان آن بر سایر باغات مبارکات و قصور وافرالسرور سلطنتی این است که مسافت آن تا آبادی شهر دارالخلافه کمتر از یک میل راه و در میانه قصر قاجار و شهر واقع است و اول درختی که در این باغ مبارک غرس شد چهار اصله بود...

در طرح این حدیقهٔ انیقه و کاخ رفیع و احداث قنات جدید برای آن خاطر خطیرملوکانه بذل توجهات فرمود تا در ظرف مدت بیست‌وهشت‌ماه محلی که آبادی بالقوه در آن تصور نمی‌شد چنان شد که بالفعل در صفا و خضارت و بها و نظارت و سبک استحکام و اسلوب عمارت نظیر و مانندی برای آن متصورنیست و قصر عشرت‌آباد نیز زیور اتمام و زینت مکانت و انتظام‌یافته قابل توقف و اقامت خدام گردون احتشام اعلیحضرت خسرو صاحبقران روحنافداء گردید لهذا ذات‌ملکوتی صفات شاهانه که پیش‌ازاین در این محل منیف و مکان شریف بیتوته به عمل نیاورده بودند به عزم توقف چند شبه روز سه‌شنبه هیجدهم ربیع‌الاول [۱۲۹۴] از عمارت سلطنتی شهر انتهاض ملوکانه فرمود آن ساحت را به مقدم بهجت شمیم خسروانی آراستند و حین ورود موکب مسعود بدین مکان عاقبت محمود از کمال رونق و شکوه و طراوت و آراستگی و فزونی که در این قلیل مدت حاصل شده خاطر بیضا مظاهر اقدس اعلی را ابتهاجی کامل و سروری وافی دست داده محض بروز مرحمت خاص دربارهٔ صنیع‌الدوله مترجم مخصوص حضور همایون و مدیر باغات و عمارات دیوانی که از ابتدای بنای عشرت‌آباد تاکنون کمال مراقبت را نموده و خاطر مبارک نهایت خرسند شده یک ثوب سرداری ترمهٔ کشمیری تن‌پوش مبارک به معزی‌الیه مرحمت شد.

۱۱۷۴. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **مرآت‌البلدان**، ج. ۳، ص. ۱۷۵۶.

شب اول که عشرت‌آباد به شرف اقامت چاکران دربار معدلت مدار نایل گردید آتشبازی بسیار ممتاز شایانی در بیرون باغ نمودند. بندگان سرکار اعلیحضرت اقدس پادشاهی صان‌الله تعالی ملکه عن‌التناهی تا روز دوشنبه بیست و چهارم با مسرت کامل در عشرت‌آباد به نفس نفیس همایون مشغول رسیدگی به مهام ملکی و امور دولتی بودند...[۱۱۷۵]

عشرت‌آباد از نظر جهانگردان

خانم کارلا سرنا که در نخستین سال اتمام بنای این باغ موفق به دیدار از آن شده است درباره آن چنین می‌نویسد:

ناصرالدین‌شاه اغلب در قصر عشرت‌آباد اقامت می‌کند. ساختمان آن بدیع و از لحاظ سبک ساده و عبارت از یک برج بلند چندطبقه است که از هر طبقه‌ای یک دستگاه ساختمان به شاه اختصاص دارد. به استثنای یک تالار بسیار زیبا، که حال و هوای ایرانی و تزییناتی با شیشه‌های کوچک هندی دارد، اسباب و اثاث اروپایی سایر اطاقها بسیار بازاری و عاری از سلیقه خوب است. اهالی مشرق زمین، بدون برخورداری از بصیرت لازم، یک نوع جنون خاصی دارند که اطاقهای خود را به جای استفاده از ذوق هنری ملی کشورشان، با اشیاء و آشغالهای محصول اروپا تزیین نمایند. قسمت خارجی قصر عشرت‌آباد، از آجرهای جلادار پوشیده شده و تقلید ناشیانه‌ای از سنگفرشهای قدیمی است که بر سردر بسیاری از کاخهای باستانی دیده می‌شود. پرده‌هایی از پارچه‌های کتانی سفید با نقش و نگاری از منسوجات سیاه سرخ یا آبی، تمامی قسمتهای بنا را از تابش خورشید محفوظ نگه می‌دارند و از این پرده‌های بسیار قشنگ، معمولاً در همه کاخهای سلطنتی استفاده می‌شود. ضمناً یک عمارت برج مانند، در وسط باغی پر از حوض و چشمه و فواره‌ها. جدا از ساختمانهای دیگر سر به آسمان کشیده است. دورتادور پایه آن در حدود سی خانه کوچک دو اطاقه به شکل نیم دایره‌ای ساخته شده و در هر کدام از این خانه‌ها یکی از زنان شاه ساکن است.

نحوهٔ معماری کاملاً ابتدایی است. دیوارها، با آهک سفید شده است. درها و چهارچوب پنجره‌ها از چوب سفید، و دارای چفت و بست بسیار زمختی

۱۱۷۵. روزنامه ایران، ش. ۳۱۷ اول ربیع‌الثانی ۱۲۹۴.

هستند. این خانه‌ها شبیه نوعی طویله‌هایی است که در بعضی از املاک کشاورزی انگلستان ساخته می‌شود.
قصر عشرت‌آباد که هنگام مراجعت شاه از اروپا احداث شده است، بیشتر به محل برگزاری مراسم عروسی شاه اختصاص دارد. چون ناصرالدین‌شاه، اگرچه زنان متعددی دارد ولی باز هم زنان تازه‌ای می‌گیرد و تنها زنان اصل و نسب‌دار قسمت اندرون را پر نمی‌کنند، بلکه بیشتر همسران وی از میان زنان روستایی دهکده‌های مجاور - که بعدها مادرهای شاه آینده ایران خواهند شد - انتخاب شده‌اند.[۱۱۷۶]

ارنست اورسول جهانگرد بلژیکی که در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. از باغ و عمارت عشرت‌آباد دیدن کرده دربارهٔ آن چنین نوشته است:

قصر عشرت‌آباد به وسیله ناصرالدین‌شاه بنا شده است. اینجا نیز برج چندطبقه‌ای قرار داشت که در قسمت مرکزی آن اندرون - کاملاً شبیه به اندرونی قصر سلطنت‌آباد - ولی با ساختمانهای دایره‌وار واقع شده بود. این ساختمانها را در میان پارک بزرگی مجزا از هم ساخته بودند. به استثنای آیینه‌کاری یک تالار بزرگ، تزیینات سایر اطاقها تقلید نفرت‌انگیزی از سبک اروپایی بود.[۱۱۷۷]

ناصرالدین‌شاه در عشرت‌آباد

به طوری که ناصرالدین‌شاه در روزنامه خاطرات خود اشاره کرده است، مکرر به باغ عشرت‌آباد رفته و مدتی را در آن به سیر و گشت گذرانده و یا در آن اقامت کرده است. او درشرح خاطرات یکشنبه پنجم شوال ۱۳۰۷ هـ.ق./۴ خرداد ۱۲۶۹ ش. چنین می‌نویسد:

... سوار کالسکه شده یک سر راندیم برای عشرت‌آباد و یک سر رفتیم به اندرون، آب‌زیادی از فواره بیرون می‌آمد، گلکاری خوبی کرده‌بودند، گل‌سرخ اواسطش است، گل زرد تک تک دیده می‌شود، گیلاس هنوز نرسیده و سبز است، زنها اغلب آمده‌اند. به قدری که جا می‌شدند، انیس‌الدوله و سایر هستند، غیر از شمس‌الدوله و شکوه‌السلطنه و گلین‌خانم که نیامده‌اند و در

۱۱۷۶. کارلاسرنا، ص. ۱۹۹.

۱۱۷۷. ارنست اورسول، ص. ۲۱۵.

شهر هستند. عزیزالسلطان همان‌جای همیشه در اندرون امین‌اقدس چادر زده است. رفتیم پیش عزیزالسلطان، آقامردک و آقاعبدالله و اجزای عزیزالسلطان همه بودند، خود عزیزالسلطان کباب می‌پخت، بعد آمدیم با زنهای توی باغ خیلی گردش کردیم، باغبانها تمام میوه‌های باغ را نرسیده از گوجه و غیره چیده بودند، اما زن باغبان آمده بود پیش زنهای ما و گریه کرده بود که امسال تگرگ آمده میوه‌ها را زده است، زنهای احمق هم باور کرده می‌گفتند تخفیف باید بدهید، دیگر خبر نداشتند که قبل‌از وقت همه را چیده بودند، بعد آمدیم خیابان سمت حمام شاه... گفته بودیم که اینجا هم تاب درست کنند، حالا درست کرده‌بودند، دراینجا زنهاهمه تاب خوردند. عزیزالسلطان هم آمد گفت پسره ده دوازده ساله پیش من است، بندبازی بلد است، رفت و آورد بندبازی کرد و تاب خورد. بدرالسلطنه هم که چند روز قبل رفته بود نگارستان برای معالجه چشمش، دو روز قبل فووریه میل زده است و آب چشمش را درآورده و می‌گفتند خوب است. شب را هم اندرون بودیم، توی باغ خیلی گردش کردیم، بلبل می‌خواند و مهتاب بود و خیلی باصفا بود...[۱۱۷۸]

دکتر فووِریه طبیب ناصرالدین‌شاه عشرت‌آباد را در ۳ شوال ۱۳۰۸ هـ.ق./۲۲ اردیبهشت ۱۲۷۰ چنین توصیف کرده است:

... قصر آن چندان مهم نیست و باغهای آن هم کم‌وسعت‌تر از باغهای ییلاقی دیگر است. به علاوه به علت نزدیکی به طهران هوای آن نیز چندان با هوای طهران تفاوت ندارد تا انسان خود را در اینجا راحت‌تر بیابد.

در هر طرف در ورودی چند اطاق ساخته شده، در طرف دست راست آبدارخانه و اطاق دفتر و در طرف چپ در انتهای باغ مربع شکلی بیرونی است، از نوع بیرونیهای خیلی معمولی؛ اندرون که در قسمت آخر قصر واقع است وضع خاص دارد و عمارت خوابگاه آن به صورت یک برج واقعی است دارای سه مرتبه روی یک طبقه زیرزمین و هر قدر عمارات اهل حرم کوتاه و کوچک است خوابگاه بلند و بزرگ می‌نماید.

عمارات اهل حرم خانه‌های کوچک مجزایی است که آنها را در ردیف هم و به یک شکل دور حوض ساخته‌اند و منظره هر یک از آنها از دور بی‌شباهت به قبر نیست. دیوار بلندی بر آنها مشرف است و یک ردیف درخت تبریزی

۱۱۷۸. ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ص. ۳۳۴ - ۳۳۵.

آنها را از نظر اشخاص نامحرم مستور می‌دارد.[۱۱۷۹]

دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز که خود به این باغ رفت و آمد داشته در شرح کوتاهی درباره آن می‌نویسد:

این باغ بین طهران و قصر قاجار به راست جاده قدیم شمیران واقع بود. امروز تنها عمارت چهارطبقه آن که محل سکونت ناصرالدین‌شاه در قسمت اندرونی بود برپاست. برابر عمارت مزبور حوض گرد بسیار بزرگی بود که چهارده دستگاه بنای کوچک و مشابه ولی مجلل گرد آن حلقه‌وار قرار داشت.[۱۱۸۰] بانوانی که هر بار در سفرها همراه شاه بودند به نسبت تقرب و مقام در بناهای دور حوض مسکن می‌گزیدند و عزیزترین آنها در نزدیکترین بنا به عمارت شاهی منزل می‌کرد. انیس‌الدوله همه جا پیوسته در عمارت اختصاصی و درکنار شاه به سر می‌برد.[۱۱۸۱]

عمارت خوابگاه عشرت‌آباد

مرحوم حجت بلاغی به نقل از اطلاعات ماهانه خرداد ۱۳۳۶ ضمن معرفی این عمارت به ذکر یک واقعه تاریخی در ارتباط با آن پرداخته و نوشته است:

کلاه فرنگی عشرت‌آباد، عمارت سه‌طبقه‌ای است مشرف بر استخر که هر طبقه شامل یک تالار و دو اطاق است. تالار طبقه دوم؛ تالار آیینه است که سراسر آن آیینه‌کاری و خاص استراحت شهریار قاجار بوده است. در طبقه سوم خوابگاه قرار دارد که طرفین آن دو مهتابی (بالکن) وسیع بنا شده و این دو مهتابی یکی مشرف بر استخر و دیگری مسلط بر باغ است. کاشیها و کتیبه‌ها و تابلوها در هر قسمت بر زیبایی ساختمان می‌افزوده است.

... در کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، بانیان آن؛ چند نقطه مناسب شهر را برای ایجاد پادگان و قراولخانه انتخاب نمودند، از جمله عشرت‌آباد را.

پادگان عشرت‌آباد به جان محمدخان معروف سپرده شد و وقتی حکومت کودتا دست به توقیف رجال و متنفذین وقت زد، چند نفری از آنان از جمله

۱۱۷۹. ژوانس فووریه، ص. ۱۹۱.

۱۱۸۰. تعداد عمارتهای اطراف استخر را متفاوت از چهارده، هفده، سی و چهل دستگاه ذکر کرده‌اند.

۱۱۸۱. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۸.

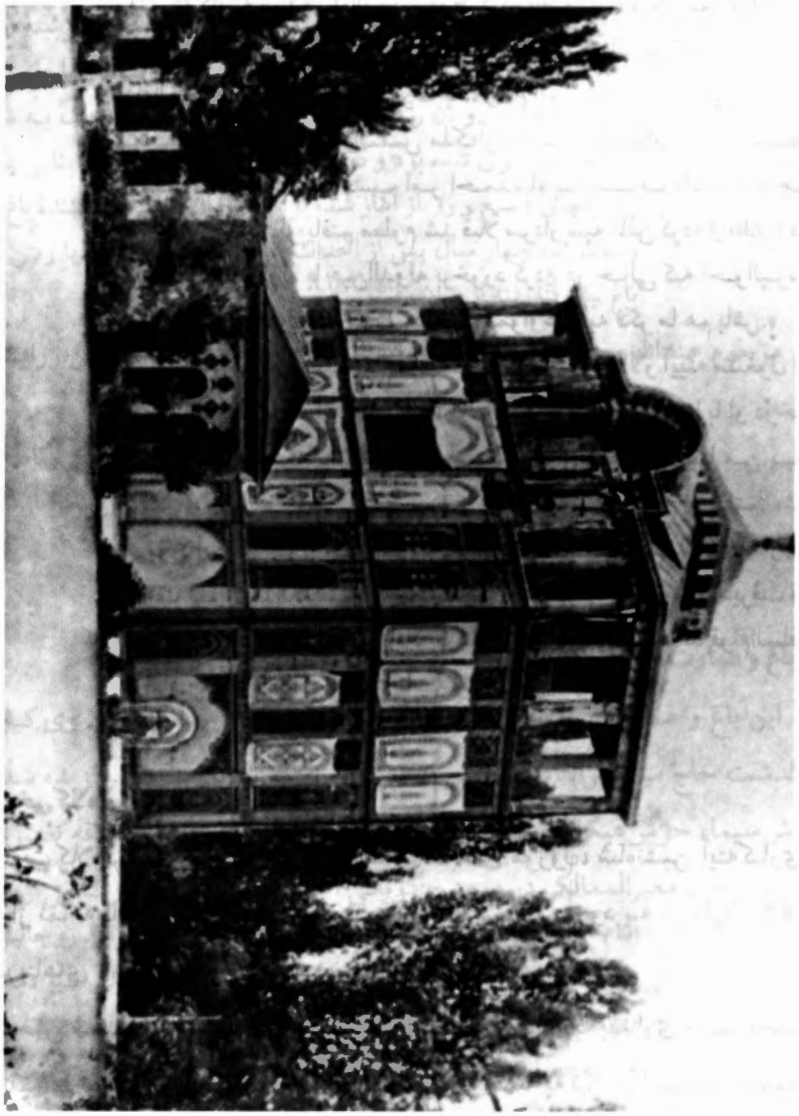

عمارت کلاه‌فرنگی باغ عشرت‌آباد

عین‌الدوله در پادگان‌مزبور محبوس شدند، بعدکه قوام‌السلطنه والی خراسان توسط کلنل محمدتقی‌خان بازداشت شد او را هم بر این جمع افزودند.
وقتی که کابینه سیدضیاءالدین سقوط کرد، احمدشاه ریاست وزراء را به مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله تکلیف کرد نپذیرفتند، سرانجام قرار شد که قوام‌السلطنه زندانی پادگان عشرت‌آباد، زمام امور را در دست بگیرد.
شهاب‌الدوله اسدالله میرزاشمس ملک‌آرا رییس تشریفات دربار سلطان احمدشاه می‌گوید: برحسب امر احمدشاه به عشرت‌آباد رفتم، جان محمدخان را منتظر یافتم معلوم شد قبلاً سردار سپه تلفن کرده و اطلاع داده است؛ در طبقه اول با عین‌الدوله برخورد کردم در حالی که احوالپرسی می‌کردیم عین‌الدوله بیخ گوشم گفت: «عمواوغلی به فکر ما هم باش.»
از آنجا به طبقه دوم رفتم قوام‌السلطنه در آن طبقه در تالار آیینه مشغول اداء فریضه بود. همین که از نماز فارغ شد موضوع تشکیل کابینه را با او در میان گذاردم، در حالی که به شدت متعجب شده بود؛ قبول کرد اما من پیغام دیگری هم برایش آورده بودم، سرم را تنگ گوشش بردم و گفتم: «شاه تفویض این سمت را مشروط بر این فرموده‌اند که در سیاست خارجی رعایت تمایلات انگلیسی‌ها را نکنید.» قوام‌السلطنه این شرط را پذیرفت و با اتومبیل درباری به طرف فرح‌آباد حرکت کردیم. چند دقیقه بعد قوام‌السلطنه شرفیاب شد و فرمان تشکیل کابینه را دریافت نمود.[۱۱۸۲]

ثبت تاریخی کلاه‌فرنگی عشرت‌آباد

عمارت کلاه‌فرنگی عشرت‌آباد که به سبب نماهای موزون، شاه‌نشین آینه‌کاری و مقرنس از نمونه‌های جالب معماری دوران قاجار به شمار می‌رود به شماره ۶۴۸ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.

در بخش شمالی باغ عشرت‌آباد بیمارستان خانواده وابسته به بهداری ارتش احداث شده و بقیه آن نیز در اختیار پادگان ولی‌عصر و مراکز وابسته به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی است.

۱۱۸۲. حجت بلاغی، ج. ۱، بخش تاریخ شمال تهران و مضافات، ص. ۶۲ - ۶۴.

● **باغ عیش‌آباد**

این باغ را ناصرالدین‌شاه در سالهای آخر سلطنت خود احداث کرد و پس از او نیز چندان دوام نیاورد. دوستعلی‌خان معیرالممالک در معرفی این باغ چنین نوشته است:

> ناصرالدین‌شاه در اواخر سلطنت بین عشرت‌آباد و قصر قاجار دست به احداث باغی زد و آن را **عیش‌آباد** نام نهاد. باغ مزبور نزدیک به سبکهای جدید نقشه‌ریزی شده بود و در قسمت شمالی آن پی‌سازی بنایی یک طبقه با ایوانهای وسیع و روباز آغاز شده بود که دوران زندگی آبادکنندهٔ باغ به پایان رسید. شاه چهار سال پس از احداث عیش‌آباد کشته شد و با رفتن وی آثار باغ نیز رفته‌رفته از میان رفت.[۱۱۸۳]

مرحوم عبدالله مستوفی وضعیت باغ را در دوره مظفرالدین‌شاه چنین روایت کرده است:

> ... عیش‌آباد، جنب عشرت‌آباد، به موجب دستخط شاه به پسر رقاص یهودی واگذار شد.[۱۱۸۴] منتهی امین‌السلطان در دورهٔ صدارت بعدش از اجرای آن خودداری کرد.[۱۱۸۵]

● **باغ و عمارت امامیه**

این باغ و عمارت از مستحدثات سیدزین‌العابدین امام جمعه بود. وی که پس از درگذشت حاج میرزاابوالقاسم دومین امام جمعه تهران به این سمت برگزیده شد مردی خوش‌سیما، خوش‌هیکل و خوش‌بیان بود از روحانیون بانفوذ دارالخلافه ناصری بود. دوستعلی‌خان معیرالممالک در مورد چگونگی احداث این باغ و عمارت می‌نویسد:

> امام جمعه مردی نیک‌منظر و خوش‌محضر بود. هم سرآمد روحانیون زمان بود و هم مبارزی کاردان و سیاست‌دان. در عمران و آبادی نیز دستی دراز داشت از جمله در زمینهای بی‌آب و گیاه واقع در سمت راست جادهٔ سرخه‌حصار باغی به مساحت چندمیلیون متر و قناتی پرآب احداث کرد و

۱۱۸۳. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهای از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۴۸.

۱۱۸۴. این موضوع را در رابطه با باغ عشرت‌آباد هم ذکر کرده‌اند.

۱۱۸۵. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۱۳.

سردر و عمارتی زیبا در آنجا بنا نهاد. از گرد عمارت هشت خیابان عریض منشعب و دامنه آنها تا دیوار باغ کشیده می‌شد.
هرخیابان دوسه هزار ذرع طول داشت و در دو طرف هر یک نوعی از درختان بی‌بر و به اصطلاح جنگلی کاشته شده بود. در فاصله خیابانها چمنستانها، گلزارها، حوضها و جویبارها و درختان بارور بسیار نظر را لذت می‌بخشید و هوای معطر و مطبوع باغ دل را به فرح و انبساط می‌آورد. خلاصه آن که **امامیه** یا **قلعهٔ امام** که به این دو نامش می‌خواندند بهشتی بود از رنگ و بوی و آبادکننده‌اش آزاده مردی نیک‌خوی و دلجوی.[۱۱۸۶]

بعد از این که این باغ داخل شهر شد تفکیک گردید و بخش عمده آن به منطقه‌ای مسکونی و در قسمتی از آن نیز بیمارستان بوعلی دایر شد.

● داودیه

داودیه در شمال بلوار میرداماد و غرب خیابان دکتر شریعتی (جاده قدیم شمیران) واقع شده است. قبل از این که این محل به مالکیت میرزانصرالله معروف به میرزاآقاخان نوری درآید **ارغوانیه** یا **ارغونیه** نامیده می‌شد. مهدی بامداد دراین‌باره می‌نویسد:

... نام آن به مناسبت درختهای ارغوانی که در خیابانهایش کاشته شده بود ارغوانیه نام داشته است. بعضی دیگر می‌گویند که اینجا را **ارغون‌میرزا** پسر حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ساخته و پس از این که بساط آنان برچیده و اموال آنان مصادره و ضبط شد، چندی بعد میرزاآقاخان نوری آنجا رامالک شد و نامش را داودیه به نام پسرش میرزاداودخان گذاشت وجه اخیر باید صحیحتر باشد.[۱۱۸۷]

روزنامه وقایع اتفاقیه در خبر احداث باغ و عمارت داودیه می‌نویسد:

جناب جلالت مآب اعتمادالدوله‌العلّیه صدراعظم هم باغ موسوم به داودیه راکه سابقاً به ارغوانیه مشهور و باغی خراب عاری از عمارت بود مقرر داشتند که عمارتی سنگین و باصفا در آنجا ساخته شود و چندی است

۱۱۸۶. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۲۵۰.

۱۱۸۷. مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۹۴.

معمار و بنّا و عمله درکارند و بسیار خوب و ممتاز می‌سازند.[۱۱۸۸]

رضاقلی‌خان هدایت در اشاره به آغاز و خاتمه عملیات ساختمانی و هزینه باغ و عمارت داودیه می‌نویسد:

داودیه عمارتی است و باغی که در خارج شهر و حوالی قصر قاجار واقع است از ابتدای سنهٔ سیچقان ئیل[۱۱۸۹] لغایت ئیلان ئیل[۱۱۹۰] به اتمام رسیده، در زیب و صفا و فروبها ممتاز است. تخمیناً بیست و پنجهزار و دویست تومان مخارج آن شده.[۱۱۹۱]

میرزاطاهر شعری اصفهانی، در گنج شایگان به توصیف باغ داودیه پرداخته و نوشته است:

دیگری قصر نادرةالعصر فسیح‌الارکان منیع‌البنیان داودیه است که از فر و شکوه زیب دامن البرز و قبات و مناظرش رشک غرفت بیت معمور است و غیرت سقف مرفوع مشتمل بر اعماد مکین و اضلاع رزین[۱۱۹۲] با چندان ارتفاع که سر به نژه و ذراع[۱۱۹۳] افراخته بلکه بسیط زمین را بر محیط سپهر برین سرافراز ساخته تا بگذری وسعت و تا بنگری رفعت. شعر:

رفعتش چندانکه هر قدر آسمان سر برکشد
بشنود از پایه قدرش ندای لامساس
کردم از پیر خرد تحقیق سطح بام وی
گفت می‌باید سپهری کرد بر گردون قیاس

از طول و عرض همانا جَنّة عَرضُها السمواتُ والارض است که به تحقیق و ذرع آنچه از اطراف و جوانب عمارت پذیرفته دو میل مسافت را فروگرفته که غالباً از تراشیدن دامان کوه و تسویه تلال انبوه احداث و در عرصه هر یک از این قطعات نهرها مانند جوی مجره بر سپهر زنگاری جاریست.

قطعات درون و بیرون آن گلشن بهشت نمون از تازه نهالان باثمر و ریاحین

۱۱۸۸. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۰ بیست و پنجم شوال ۱۲۶۸.

۱۱۸۹. برابر با جمادی‌الاخر ۱۲۶۸ هـ.ق.

۱۱۹۰. برابر با شعبان ۱۲۷۳ هـ.ق.

۱۱۹۱. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۸۱۶.

۱۱۹۲. محکم

۱۱۹۳. نژه و ذراع دو منزل از منزلهای قمر است.

نکهت اثر روضهٔ ارم است و از عمارات سپهر منظر حوزهٔ حرم.

باغی آراسته چون باغ ارم بلکه بود
بر دل باغ ارم از غم آن داغ الم
گویی این باغ بهشتست که چون باغ بهشت
بیغمی آمده در طینت خاکش مدغم
آبش از عکس شقایق چو شرابی در جام
واندر آن گنبد گردان چو حبابی بر یم[۱۱۹۴]

صفه و ایوانش چو دل مردان مجرد پرنور و صحن بستانش از طیب هوا ماند خاطر توانگران انباشتهٔ نشاط و سرور، هنگام جلوه‌گری چون بر لاله‌اش بنگری ...

در گلشن از عیش و طرب رنگ و پوست و آبش مانند می رامش‌انگیز به جوی، از لاله و نسرین درکانون و تشرین به طراوت نیسان و ایار است و لب جویبارش در آزار و آذر مانند بتخانهٔ آذر پرنگار، دم بادش خاک را به منزلهٔ جانست و نم خاکش را خاصیت حیوان. استاد مکرم عبدالوهاب متخلص به محرم را در توصیف این بنای معظم قصیده‌ای است که نیکو سروده و تاریخ سال بنا را بدین‌گونه موزون نموده:

پرسد اگر صدر زمن سال بنایش را زمن
گویم که داوُدیّه شاد از میرزاداودخان

و اوستاد کامل محمد متخلص به بیدل در قصیده فریده که به تهنیت آن قصر گردون قدر انشاء نموده، تاریخ آن «باد جاوید این بنا بر میرزاداودخان» است. بالجلمه تاکنون که یکهزار و دویست و هفتاد و دویم از سال هجرت ختمی مآب است و سال چهارم از صدارت آن جناب چندان به آبادانی ممالک پرداخت که از آن جمله دارالخلافه را مصری جامع و نوری لامع ساخت و در خارج آن این دو فرخنده کاخ[۱۱۹۵] برافروخت و هم‌اینک از کمال جامعیّت دارالخلافه باهره مصر عصر است و هرمان آن مصر همانا این دو قصر نیلش قناتی است که زلالش تا خواهی گوارنده و دلخواه است و خود به مضمون عیناً یَشربُ بها عبادُالله مخصوص است به احیای نفوس عباد و مسمی به صدرآباد که بیست و اند هزار تومان بدون حرف در اجرای آن صرف فرموده

۱۱۹۴. دریا

۱۱۹۵. اشاره به نظامیه و داودیه است.

و بر محاسن محلات شهر افزوده که اگر دارالخلافه را مصرش خوانی نیل است و اگر بهشتش دانی سلسبیل.[۱۱۹۶]

به طوری که روزنامه وقایع اتفاقیه نوشته است در ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۷۰ هـ ق./ شهریور ۱۲۳۳ در حالی که هنوز کارهای ساختمانی باغ و عمارت داودیه به پایان نرسیده بود ناصرالدین سلام عام عیدغدیر را در این محل برگزار کرد:

روز هیجدهم این ماه که روز عید غدیر و از اعیاد متبرکه این دولت علیه است اعلیحضرت قوی شوکت پادشاهی در عمارت داودیه بار سلام عام دادند. جناب جلالتماب اشرف افخم صدراعظم و شاهزادگان عظام و سایر امنای دولت علیه و مقربان حضرت گردون بَسطَت سنیه و خوانین عظام و صاحب منصبان نظام و عموم چاکران دربار سپهر احتشام شرفیاب حضور مبارک گردیده هر یک در جا و مقام خود ایستاده اجرای شلیک توپ و زنبورک گردید و صدوده تیر توپ به جهت میمنت شلیک شد و ادای خطبه در حضور مبارک به نام جناب علی بن ابیطالب گردید به دعای بقای وجود فایض الجود همایون ختم شده واقفین مواقف حضور مبارک از عنایات ملوکانه بهره‌مند گردیده سلام عام منقضی گردید.[۱۱۹۷]

شایعه مرگ شاه

تغییر محل سلام عام از کاخ گلستان به عمارت داودیه و اقامت چندروزهٔ شاه در آنجا سبب شد تا شایعهٔ مرگ او بین مردم پراکنده شود. دکتر پولاک دراین‌باره می‌نویسد:

در سال ۱۸۵۴ شاه در قصر داودیه که یک میل از تهران فاصله دارد صدراعظم را به حضور پذیرفت. بلافاصله خبر مرگ شاه بر سر زبانها افتاد. داروغه بدون حصول فایده‌ای دستور داد تعدادی از ماجراجویان را گوش ببرند و شلاق بزنند؛ هیچ‌کس به حقیقت باور نداشت. آنگاه شاه در معیت محافظانش در حوالی شهر به گردش رفت و چون از این اوضاع ناهنجار آزرده‌خاطر بود در ته کالسکه یله داده‌بود و به زودی به قصر بازگشت. غروب یکی از افسران سوار محافظ در گوشم گفت تا به حال به این شایعات توجهی

۱۱۹۶. طاهربن زین‌العابدین شعری اصفهانی، ص. ۱۱۵ - ۱۱۷.

۱۱۹۷. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۸۹ بیستم ذیحجه ۱۲۷۰.

نداشته است، اما پس از این که کالسکه شاه را همراهی کرده است کاملاً مطمئن‌شده که به جای شاه عروسکی پر از کاه در آن نشسته بوده‌است.[۱۱۹۸]

هرچند روزنامه وقایع اتفاقیه اشاره‌ای به این شایعات و پی‌آمدهای بعدی آن نکرده است، اما گزارش ورود شاه به تهران و چگونگی مراسم استقبال از او شاهد گویایی است بر صحت نوشته دکتر پولاک:

اعلیحضرت پادشاهی که چند روز در عمارت داودیه تشریف داشتند در روز چهارشنبه ۲۶ ماه ذیحجةالحرام عزیمت دارالخلافه مبارکه نمودند چاکران دیوانی عمارت سلطانی را به جهت ورود موکب همایون زینت و آرایش داده و هم‌چنین کوچه‌ها و بازارها و جاهایی که محل عبور موکب فیروزی کوکب بود آرایش داده و عموم اهالی دارالخلافه مبارکه به جهت زیارت وجود فایض‌الجود بیرون آمده در بیرون شهر و در داخل شهر همه جا ازدحام تمام نموده و از آنجا که موکب همایون حرکت فرمودند همه جا نظام نصرت فرجام از توپچی و سرباز و زنبورکچی فوج فوج و دسته دسته در دو طرف راه صف کشیده و شلیک زنبورک به کرّات به قاعدهٔ معموله گردیده سوارنظام و افواج قاهره درکمال آراستگی و شکوه به نظر مبارک رسیدند و موکب همایون از دروازه شمیران وارد شهر گردیده چاکران دربار از اعالی و ادانی به زیارت وجود فایض‌الجود شرفیاب شده تقدیم قربانی و پیشکش پای‌انداز نمودند و نزدیک به عصر اعلیحضرت پادشاهی به عمارت مبارکه ارگ سلطانی تشریف‌فرما شده در عمارت بزرگ سلطانی و تالار تخت مرمر نزول اجلال فرموده سلام عام اتفاق افتاد.[۱۱۹۹]

میرزاآقاخان در زمان صدارت خود مکرر از ناصرالدین‌شاه در داودیه پذیرایی کرد. پس‌از برکناری و تبعیدوی قسمتی از اموال‌وی مصادره شد که داودیه رانیز شامل می‌شد. از آن پس این باغ و عمارت آن در شمار باغهای سلطنتی درآمد. ارنست اورسول ضمن ذکر کاخهای ناصرالدین‌شاه در اطراف تهران از داودیه نام برده و نوشته است: «داودیه که نقاشیهای عجیب تصاویر اولین شاهزادگان قاجار بر دیوارهای آن نقش بسته بود.»[۱۲۰۰]

۱۱۹۸. یاکوب ادوارد پولاک، ص. ۳۱۷.

۱۱۹۹. **روزنامهٔ وقایع اتفاقیه**، ش. ۱۹۱ پنجم محرم ۱۲۷۱.

۱۲۰۰. ارنست اورسول، ص. ۲۱۵ - ۲۱۶.

بنجامین که به هنگام اقامت خود در تهران موفق به دیدار از داودیه شده است وضعیت باغ و عمارت داودیه را در سال ۱۸۸۴ م./۱۳۰۱ هـ.ق. چنین توصیف کرده است:

از جمله ییلاقهای قشنگی که در آن بهار، ما تماشا نمودیم ملکی در داودیه است...

وقتی تمام شد، به قدری باشکوه بود که اعلیحضرت شاه ایران، این را ضبط دیوان کردند. چه رعیتی مقدور نبود آن همه ثروت را داشته باشد. اما، بعد از فوت صدراعظم، به شرط موقتی، به اولاد او واگذار شد.

موقع این باغ چندان خوب نیست زیراکه به شهر خیلی نزدیک است، و در دشت پرسنگی، در پایین تپه واقع شده است؛ و همین تپه، اسباب جلوگیری نسیم جنوب [غربی] ظهر می‌گردد، از این جهت خیلی گرم است. گویند که پشه زیاد دارد. اما، گذشته از این مراتب، عمارتی است شایستهٔ سکنای پادشاهی.

وسعت باغ عبارت است از یک میل طول و یک ربع میل عرض، و در طرف شمال آن درخت زیاد کاشته‌اند؛ و میان آن حوض بزرگی قرار داده، آب داودیه از همان حوض جاری می‌شود.

در مرکز این باغات عمارتی ساخته شده و در جنوب، یک باغ میوهٔ بزرگی است که فواکهٔ وافر دارد. و وصل به این باغ، اطاقهای خدام و حمام بزرگ زیرزمینی واقع است. قبل از رسیدن به قسمت مرکزی داودیه، طویله‌های وسیع روباز واقع شده که به قدر صد اسب گنجایش دارد و آخورها در خود دیوار کنده‌اند؛ و در فصل تابستان با حصیر و شاخه‌های درخت سر آن را می‌پوشانند.

بعد از عبور از اصطبل شخص داخل خیابان مفروش باشکوهی می‌شود. از مرکز خیابان، جویی از سنگ ساخته‌اند و آب به صدای خوش از آن جاری است. در هر دو طرف این خیابان، دو جرگه چنارهای عالی که هر یک به قدر صد پا ارتفاع دارد غرس شده. از این خیابان شخص می‌رسد به یک عمارت بزرگ با طراوتی که سه مرتبه دارد. شخص متعجب می‌شود که وقتی به این عمارت داخل می‌شود، حوضخانهٔ بزرگی، مانند تالار تخت مشاهده می‌نماید. سقف این حوضخانه تقریباً هفتادپا ارتفاع دارد. زمین آن مفروش از آجر نظامی است و در وسط آن حوض بزرگی واقع است و دیوارهای

ضخیمی که طاق این حوضخانه مثمن را نگاه می‌دارد، در هر زاویه دالانی دارد؛ و بدین واسطه هوا به سهولت گردش نموده، اساب طراوت این بنای ضخیم را فراهم می‌آورد.
وقتی از این حوضخانه خارج شده از بیرون آن را تماشا کردیم، حدس زدیم که در بالای آن طاق، بنای دیگری هم باشد؛ فی‌الحقیقة پله‌های پیچ‌پیچی دیدیم که از تالارهای وسیع مرتبه تحتانی بالا رفته به دو مرتبهٔ فوقانی و دالانها و تالارهای کثیر می‌رسد. در دو طرف شمال و جنوب، دو مهتابی عرضی واقع است و وقتی پرده‌های گلدوزی آن را به یک طرف می‌کشند، چشم‌انداز بسیار خوبی به هم می‌رسد، و هوا بلامانع در این عمارت جاری می‌گردد.
در تالار شمالی، صورت صدراعظم و صور اولاد ذکور او با رنگ و روغن بر روی گچ کشیده شده. این پسرها، اکنون بزرگ شده و در مشاغل دولتی، درجات مختلفی تحصیل نموده‌اند. من سه نفر از آنها را می‌شناسم؛ پسر بزرگ صدراعظم شخصی است پرحرف و متکبر و پر از غرور خانوادهٔ خود. دیگری شخصی است کوتاه قد و نادرستی و تقلب فوق‌العاده دارد؛ و میان ایرانیان کمتر شخصی به این بی‌ادبی به هم می‌رسد و سومی شخصی است خوشرفتار و مؤدب و بی‌ادعا.
در طرف شمال باغ، چهار خیابان از چنار و تبریزی قرار داده شده، میان درختها را فرش کرده‌اند. در وسط خیابان مرکزی، جویی واقع است، و آبی از کوه به واسطه چندین آبشار کوچک پایین ریخته از آنجا جاری می‌شود. خلاصه، در تمام بنا سلیقه و ظرافت و شکوه به کار برده شده است.[۱۲۰۱]

واگذاری مجدد داودیه به میرزاداودخان

در سال ۱۲۸۱ هـ.ق. پس از مرگ فلاکت‌بار میرزاآقاخان نوری در قم خانوادهٔ او به تهران آمدند. در سال ۱۲۸۵ هـ.ق. به فرمان ناصرالدین‌شاه باغ داودیه به میرزاداودخان و باغ نظامیه به میرزاکاظم‌خان پسران میرزاآقاخان بازپس داده شد. روزنامهٔ دولتی در گزارش این خبر چنین نوشته است:

۱۲۰۱. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۱۶۷ - ۱۶۸.

محض ظهور مراحم ملوکانه درباره کاظم‌خان نظام‌الملک و میرزاداودخان پسران میرزاآقاخان صدراعظم مرحوم امر قدرقدرت شرف نفاذ یافته و فرمان همایون شرف صدور پذیرفته است نظامیه و داودیه که ملکی آنهاست چنان که شرعاً مختار در تصرفات مالکانه از بیع و شری و غیره هستند عرفاً نیز مأذون در فقرات مزبوره بوده هر نوع تصرفی در آنجاها خواسته باشند بکنند.[۱۲۰۲]

● سلطنت‌آباد

ناصرالدین‌شاه به زیباییهای طبیعی علاقه بسیار داشت و به همین دلیل علاقه‌مند بود قصری داشته باشد که از آن بتواند زیبایی‌های چهارجانب تهران را نظاره کند. در سال ۱۲۷۶ هـ.ق. دستور احداث این قصر را صادر کرد. کارگزاران پس از جستجو در اطراف تهران، آبادی حصار رضابیگ را واقع در چهار کیلومتری جنوب شرقی تجریش و یک کیلومتر و نیمی قلهک را برای این کار برگزیدند.

به دستور شاه سکنه این آبادی را به حصار بوعلی واقع در مجاور کامرانیه کوچانیدند و از سال ۱۲۷۶ هـ.ق. کارهای ساختمانی آن آغاز گردید. اعتمادالسلطنه در معرفی این بنای سلطنتی چنین می‌نویسد:

باغ سلطنت‌آباد جلگهٔ شمیران مشتمل می‌باشد بر آثار بارعه و مآثر رایعه از عمارت کلاه‌فرنگی و برج خوابگاه و سرای سراری و بیوتات جواری و بحیرهٔ عریض عمیق زخّار و فوّارات فیّاض و جداول سرشار و قطعات متجاورات عامر به اصول اشجار مثمر و نباتات ریّان و منحصر بر رشحات کافور و کوثر و تربت طیّب و نسیم علیل و میاه منشعب از تسنیم و سلسبیل و این یادگار و آبادانی و اساس محروس جاودانی پس از قصر قدیم نیاوران به زمانی ایجاد و بنیاد گردید. چه قصر قدیم قصبهٔ نیاوران شمیران اگر چند از هر جهت در نهایت امتیاز است علی‌الخصوص از بابت چشم‌انداز، ولی چون در دامنهٔ کوه البرز افتاده شمالش به علت ارتفاع کوه مزبور مسدود و مستور می‌باشد، لهذا همواره مرکوز خاطر خطیر شاهنشاه زمان و زمین و قهرمان

۱۲۰۲. روزنامه دولتی، ش. ۶۱۹ بیست و ششم صفر ۱۲۸۵.

الماء والطین این بود که در شمیران عمارتی ملوکانه احداث گردد که جهات چهارگانه‌اش فراخا و باز و در صفا و دلگشایی از سایر عمارات ییلاقی ممتاز باشد، پس همین جلگهٔ نزدیک به قریه رستم‌آباد برای این بنیان و بنیاد اختیار و انتخاب افتاد و والد نگارنده را در احیاء و غرس و عمارت و تأسیس این اثر جلیل مساعی جمیل است و نامش و مراتب اهتمامش در کتابه کلاه فرنگی با تاریخ اتمامش منظوم و مرقوم گردیده و سال یکهزار و سیصد و پنج هجری در این باغ که دارای عمارات عالیه متنوع است و برای ملتزمین رکاب مبارک هم در خارج باغ منزلگاهان دارد به حکم اعلیحضرت شهریاری تالاری با نهایت استواری در طرف جنوب عمارت اندرونی متصل به برج همایونی احداث شد. و این باغ دو رشته قنات مخصوص دارد و محیطش یکجا از خشت پخته افراخته شده نزدیک یک فرسنگست.[۱۲۰۳]

جاده کالسکه‌رو برای قصر سلطنت‌آباد

روزنامهٔ دولت علیه ایران در گزارشی از ساخت و سازهای درون و بیرون حصار تهران در سال ۱۲۷۸ هـ.ق. به احداث این راه اشاره کرده و نوشته است:

... راههای اطراف طهران به طوری که کالسکه به سهولت گردش کند نبود حسب‌الامرالاقدس الاعلی مقرر شد که راههای خوب در اطراف طهران مثل راههای فرنگستان بسازند که کالسکه به آسانی حرکت کند. مقرر شد که مهندس نمساوی نمونهٔ راهی بسازد از باغ ایلخانی الی عمارت جدید سلطنت‌آباد و مشارالیه آن راه را الی قصر قاجار به اتمام رسانیده است و در همین روزها آن راه تا به سلطنت‌آباد خواهد رسید و بعد از آن که این راه بالمره تمام‌شد و پسند طبع ملوکانه آمد بسیار راهها ساخته خواهدشد.[۱۲۰۴]

اعتمادالسلطنه با ذکر نام ناظرین و مباشر احداث این راه در تاریخ خاتمه آن به سال ۱۲۷۹ هـ.ق. چنین می‌نویسد:

شوسه کردن راه سلطنت‌آباد در تحت نظارت علی‌قلی‌میرزا اعتضادالسلطنه و میرزاسعیدخان وزیر خارجه به مباشری مسیو کاستگرخان مهندس نمساوی

۱۲۰۳. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۷.

۱۲۰۴. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۵۰۳ سوم جمادی‌الاول ۱۲۷۸.

در سال پانزدهم از جلوی همایون. اینک این راه به نام خیابان شمیران مشهور است.[۱۲۰۵]

کاخ سلطنت‌آباد به روایت خارجیان

خانم کارلاسرنا جهانگرد ایتالیایی در سفرنامهٔ خود دربارهٔ این کاخ چنین نوشته است:

کمی بالاتر [از قصر قاجار]، در جلگه‌ای قصر سلطنت‌آباد بنا شده است، قصر زیبایی که شاه از آغاز فصل بهار و پیش از آن که گرمای تهران او را وادار به رفتن به سوی کوهستانهای اطراف بکند، در آنجا اقامت می‌کند. وضع محل استقرار وی در این قصر، بهتر از وضع اقامتگاههای ییلاقی دیگر است، ولی افرادی که در التزام وی هستند به علت کمبود جا، زیر چادرها به سر می‌برند.[۱۲۰۶]

ارنست اورسول با نگاهی دقیقتر به این قصر در شرح زیباییها و زشتیهای آن می‌نویسد:

... ساختمانهای متعدد این قصر در محور خیابان بزرگی -که از ابتدا تا انتهای یک پارک زیبا، پر از آب و سایه درختان کشیده شده - بنا شده بود. تقریباً به جای در ورودی کلاه فرنگی کوچکی در ابتدای این خیابان ساخته بودند که سفرا و نمایندگان خارجی پیش از بار یافتن به حضور شاه، کمی آنجا استراحت کرده و به سروصورت خود صفا می‌دادند.
ساختمان دوم در طبقه هم‌کف، جز سنگهای شیشه‌ای میناکاری شدهٔ کف اطاقها چیز قابل توجه دیگری نداشت. شیشه‌های پنجره اطاقهای طبقه اول، از لحاظ ترکیب رنگ و اشکال زیبای هندسی، بهترین نمونه این نوع هنر تزیینی بود. سقف یکی از اطاقهای مجاور باغ نیز با همین شیشه‌های الوان تزیین یافته بود ولی متأسفانه نقاشیها و رنگ‌آمیزی زشت و بدریخت آن - که تصاویری ازکارخانه‌هاوویرانه‌هایی رانشان‌می‌داد - اززیبایی‌آن‌می‌کاست. کاخ اصلی را برابر استخر بزرگ چهارگوشی ساخته‌اند که یک گنبد بلند

۱۲۰۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۶۸.
۱۲۰۶. کارلاسرنا، ص. ۲۰۰.

آبی‌رنگ، با گچبریها و برجسته‌کاریهای زیبایی دارد. وسط تالار وسیع این کاخ - که از پنجره‌های بزرگ نور ملایمی به آن می‌تافت فواره زیبایی در حوض کوچک از مرمر سفید، همیشه در حال فوران بود. این تالار خصوصیات اصیل زیادی داشت ولی متأسفانه قرار بود نقاشیها و تزیینات آن را تغییر دهند و به جای آنها از روی طرحهایی که شاه از اروپا سوقاتی آورده، تصاویری از یک سالن پذیرایی در کاخ الیزه[۱۲۰۷]، دیزی‌پزی دووال[۱۲۰۸]، ایستگاه راه‌آهن، قرائتخانه، اندرون یک‌کلیسا و... مناظر دیگری را ترسیم کنند. خدا می‌داند که این طرحها چگونه از آب درخواهد آمد؟

این قصر دوطبقه، اطاقهای خیلی کم‌ارتفاعی داشت که دور قسمت زیرین گنبد را احاطه کرده بودند. در طبقه اول جز پرده‌های ناچیز اروپایی که از اطاقها آویزان بود، چیز قابل تذکر و چشمگیری به نظر نمی‌رسید. نقاشیهای سقف طبقه دوم عبارت بودند از شاخ و برگهای تفننی، گل و بوته و میوه‌ها که به نحو جالب و برجسته‌ای نمایان شده و دور همه آنها با اشکال منظمی از شیشه‌های الوان قاب گرفته بودند. این نوع نقاشی در حد خود زیبا و اصیل بود مشروط بر این که کسی که از نقاشی سررشته‌ای نداشت به کله‌اش نمی‌زد این نقش و نگار شرقی را تراشیده و جای آنها را با مناظری از اطراف وزوو[۱۲۰۹] که در خور تابلوهای کاباره‌های مارینا نوأوا[۱۲۱۰] بود پر کند.

در اطاق دیگر، همان نقاش که خواسته بود برتری و فضیلت پیروان اسلام را نسبت به ما نشان دهد، با رنگهای عجیب و غریب، تصویر زنان ایرانی را مجسمه‌ای از شرم و حیا و فروتنی کشیده بود ولی زنهای اروپایی را طوری نشان داده بود که ظاهراً کارشان فقط هرزگی و باده‌پرستی است...

برج بلند چهارگوشی با پنجره‌های میله‌ای که روی آن کاشیهای عجیبی چسبانده بودند، اندرون قصر را نشان می‌داد. در پشت این برج اطاقهای کوچک بدون پنجره سفیدکاری شده‌ای، قرار گرفته بود. همه این اطاقها به

۱۲۰۷. این کاخ در سال ۱۷۱۸ م. توسط مولِه (Molet) برای کنت اورو (Evrux) ساخته شد. از ۱۸۷۳ م. مقر رئیس‌جمهور فرانسه است.

۱۲۰۸. رستورانهای ارزان‌قیمت پاریس که در سال ۱۸۷۰ - ۱۸۱۱ توسط قصابی به نام پیر لوئیز دووال دایر شد و در آنها فقط با آبگوشت از مشتریان پذیرایی می‌شد.

۱۲۰۹. کوه آتشفشان واقع در جنوب شرقی ناپل.

1210. Marina Nuova

حیاط چهارگوشی باز می‌شد که چندین حوض با درختان زیاد دورتادور آن ساخته شده بود. تنها نقطه‌ای که در این قسمت جالب به نظر می‌رسید عبارت از حمام مدور دلپذیری بود که پله‌های مرمر آن تا پای یک حوضچه چینی پایین می‌رفت.[۱۲۱۱]

دکتر فووریه که به همراه ناصرالدین‌شاه بارها به کاخ سلطنت‌آباد رفته است در شرح مفیدی دراین‌باره می‌نویسد:

قصر سلطنت‌آباد و ضمایم آن بزرگترین عمارات ییلاقی شاه در خارج طهران و از چند عمارت که در باغ وسیع پرآبی ساخته مرکب است.

بعد از گذشتن از در ورودی و عبور از خیابان پردرختی به بنای وسیعی می‌رسیم که قسمت مرکزی قصر محسوب می‌شود و قسمت کم ارتفاعتری از پهلو آن را به یک برج یا عمارت مربع شکلی متصل می‌نماید...

عمارت مزبور مشتمل است بر آبدارخانه و آشپزخانه و در طرف دیگر آن حوضی بزرگ و بعد از آن عمارت بیرونی است و در سمت دست راست برج ساعت سلطنت‌آباد قرار دارد که از میان درختان سر به افق کشیده.

عمارت اندرونی در ته باغ قدری در طرف چپ بیرونی است و در نزدیکی آن ساختمانی است که شاه آن را **موزه تاریخ طبیعی** می‌خواند. این موزه فقط از عکس حیوانات درست شده و تمام دیوارهای آن را از همین عکسها پر کرده‌اند.

عمارت بیرونی دو طبقه است و طبقه دوم آن سرسرایی دارد و در وسط آن تالار بزرگی است که در نوع خود بی‌مانند به شمار می‌آید. دیوارهای این تالار را با سنگهای مرمری که روی آن نقش گل و بوته کنده‌اند مزین کرده‌اند و در وسط آن حوضی است که فواره باریکی باران‌ریزی از آب بر آن می‌افشاند و هوا را خنک‌تر می‌کند و پنجره‌ها که شیشه‌های الوان دارند حدت تابش نور راکمتر می‌نمایند.

دورادور این تالار دوطبقه اطاق است، شاه معمولاً در طبقه پایین در تالاری روبه شمال می‌نشیند ولی کمتر موقعی غیر از موقع صرف نهار در اطاق می‌ماند زیرا که اگر به شکار نرود بیشتر اوقات او به قدم زدن در خیابانهای سایه‌دار باغ می‌گذرد و در هر ساعتی از این عمل لذت می‌برد...

۱۲۱۱. ارنست اورسول، ص. ۲۱۱ - ۲۱۵.

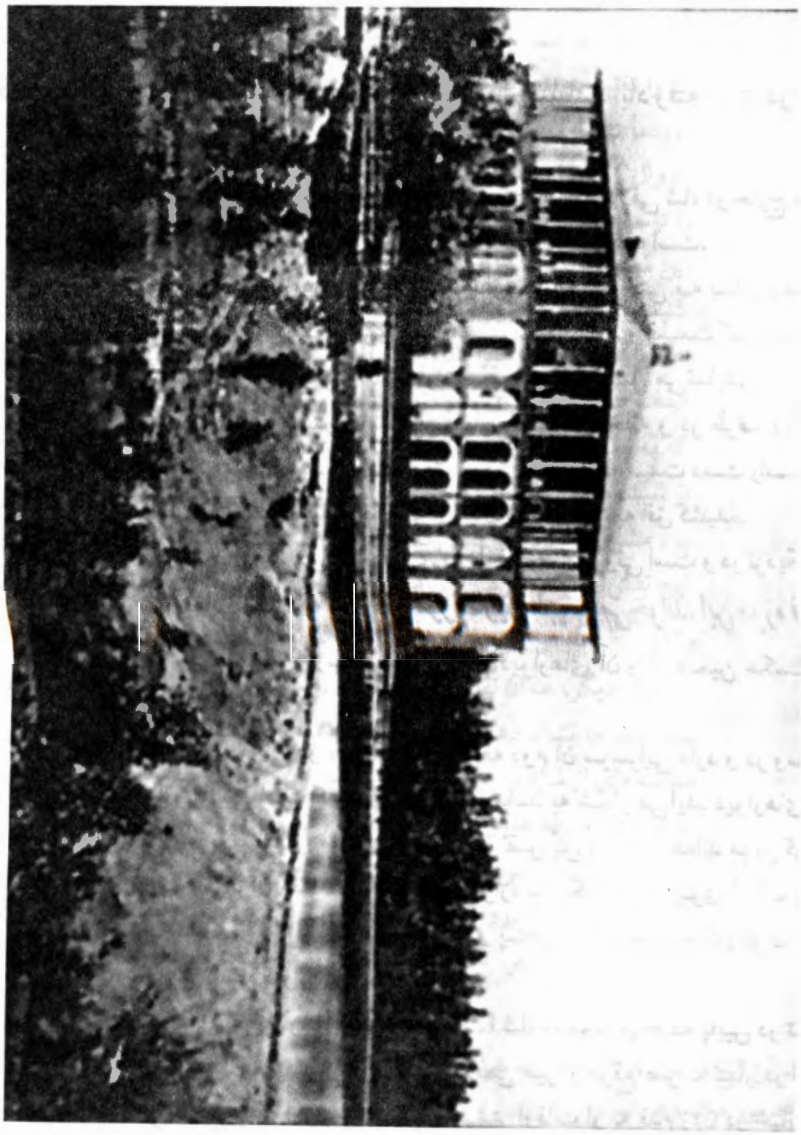

عمارت سلطنت‌آباد

برج ساعت به تقلید یکی از آتشگاهها ساخته شده... این برج مرکب از چند طبقه است که همه دور یک محور مرکزی دور می‌زنند با این تفاوت که هر طبقه از طبقه پایین‌تر کوچکتر می‌شود و در دور آنها پلکانی است که به وسیله آن به یک مهتابی که ساعت در آنجاست می‌توان راه یافت... دیروز موقعی که من مشغول طراحی این برج بودم شاه مرا دید و پیش من آمد و بعد از آن که تصویر را با اصل برج تطبیق کرد و با انگشت درختان سمت چپ باغ را به من نشان داد و گفت که این برج که این اندازه سیاه نیست، بعد برای این که هنر خود را در نقاشی به رخ من بکشد مداد را از من گرفت و با چند خطی که به عجله در روی تصویر کشیده سایهٔ درختان را سیاهتر کرد تا قسمتی از برج را که بر آن روشنایی تافته بود در روی کاغذ روشن‌تر جلوه دهد. من هم این دستکاری اعلیحضرت را محترم شمرده و به همان حال باقی گذاشتم.

بنای اندرون نیز خالی از اهمیت نیست و خوابگاهی جهت شاه دارد که در جلوی آن واقع شده و در مرتبهٔ اول آن تالار باشکوهی است. عمارات اهل حرم در طرف دیگر در دورادور حیاط قرار دارند و از این حیث بین آنها و بین اطاقهای سایر ساختمانها تفاوتی دیده نمی‌شود.[۱۲۱۲]

دوستعلی‌خان معیرالممالک در یادداشتهای خود تصاویر دیگری از کاخ سلطنت‌آباد به دست می‌دهد:

این باغ بزرگترین باغهای سلطنتی بود و سه ربع فرسنگ دور داشت. شش قراولخانه در اطراف باغ بود و اوقاتی که شاه در آنجا به سر می‌برد در هر قراولخانه دوازده تن سرباز پاس می‌دادند. باغچه‌ای به فاصله تقریبی یکصدوپنجاه گام از باغ بزرگ واقع بود که صدراعظم وقت در آن منزل می‌کرد. بین این دو باغ بنایی دوطبقه بود که به چهار سمت نگاه می‌کرد و به آبدارخانه و تفنگخانه و اعضای آن اختصاص داشت. به یک سوی بنای مزبور استخری واقع و در آن چند کرجی برای تمرین پاروزنی و گردش روی آب آماده بود.

در وسط باغ بزرگ عمارتی سه طبقه با حوضخانهٔ زیبا و طاق مقرنس‌کاری خودنمایی می‌کرد. از فوارهٔ حوض کاشی‌کاری حوضخانه پیوسته دو سنگ

۱۲۱۲. ژوانس فوریه، ص. ۱۸۶ - ۱۸۹.

آب صافی فوران می‌کرد. اطاقهای هر سه مرتبه از داخل به حوضخانه نگاه می‌کرد و سقف و دیوارهای آن با گچ‌بریهای ظریف و رنگ‌آمیزی شده زینت یافته بود. در مرتبه سوم از بیرون ایوانی به دور عمارت می‌گشت. در چند اطاق مجموعه‌های گرانبها از پروانه و دیگر حشرات زیبا در قابهای مخصوص به دیوار آویخته شده بود و بیش از دویست نوع از خوشرنگ‌ترین پرندگان جهان که به طرزی خاص زنده‌نما آماده شده بودند زیر محفظه‌های بلورین روی طاقچه‌ها و میزها قرار داشت.

خیابانهای پرعرض از چهارسوی عمارت تا انتهای باغ امتداد می‌یافت. یکی از خیابانها به عمارت دوطبقه‌ای منتهی می‌شد که آن نیز دارای حوضخانه‌ای بود که به دستور شاه به دیوارهای آن و دیگر اطاقهایش از روی کتابهای تاریخ طبیعی خارجی پرندگان و درندگان و چرندگان نقش کرده بودند. از سمت جنوبی عمارت مزبور دو خیابان دیگر امتداد می‌یافت که یکی از آنها به بنای دیگری می‌رسید که حوضخانه آن از خشتهای بلور رنگین بود و سرانجام در انتهای خیابانی که از سمت شمال شرقی کشیده می‌شد عمارت بزرگ دیگری واقع بود که حیاطی جداگانه داشت و دیوار اطاقهایش از کاشیهای نقش‌دار پوشیده شده بود. سالهایی که ماههای سوگواری مصادف با تابستان می‌شد تعزیه‌داری در حیاط مزبور برپا می‌گشت.

در قسمتی از باغ نیز برجی بلند خودنمایی می‌کرد که از بیرون پله‌ای پیچاپیچ گرد آن می‌گشت و ساعتی بزرگ بالای آن نصب بود. دامن باغ رو به جنوب تا ماهورهایی امتداد می‌یافت که باغبانهای گبر در زمینهای پشت آن درختهای میوه می‌پروراندند و به **باغ چال** معروف بود.[۱۲۱۳]

سلطنت‌آباد و دو واقعه مهم

کاخ سلطنت‌آباد در تاریخ ایران شاهد دو رویداد مهم سیاسی بوده است. یکی از این دو رویداد اعلام سلطنت احمدشاه قاجار در این کاخ است. ناظم‌الاسلام کرمانی در شرح وقایع روز یکشنبه ۲۹ جمادی‌الاخر ۱۳۲۷ هـ.ق. چنین می‌نویسد:

۱۲۱۳. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۵۰ - ۵۱.

حوضخانه سلطنت‌آباد

تابلوی رنگ و روغن اثر کمال‌الملک ۱۳۰۰ هـ.ق.

امروز جناب عضدالملک و شاهزاده موثق‌الدوله، شاهزاده ناظر سابقه و رییس دربار از طرف ملت رفتند به زرگنده در سفارتخانهٔ روس که ولیعهد احمدمیرزا رااز پدرش محمدعلی‌میرزا گرفته ببرند به سلطنت‌آباد. محمدعلی‌میرزا از دادن پسر امتناع کرده گفت: «من به این فرزندم انسی فوق‌العاده دارم اورا به من وگذار کنید و پسر کوچکتر مرا به سلطنت منصوب کنید. حضرات مزبور می‌گویند اگر احمدمیرزا ولیعهد را ندهید سلطنت از خانواده قاجار خارج می‌شود. بالاخره او را راضی کرده، احمدمیرزا را حرکت داده‌آوردند به سلطنت‌آباد و او را به تخت‌سلطنت نشانیده، لایحه‌ای را قرائت می‌کنند به این مضمون که: «چون پدراعلیحضرت حمل این بارگران سلطنت را نتوانست و خسارت فوق‌العاده به ملت وارد آورد لذا ملت استعفای او را پذیرفته و سلطنت را به اعلیحضرت همایونی واگذار و اعلیحضرت را به سمت سلطنت و شاهنشاهی ایران منصوب نمودند.»
سلطان احمدشاه در جواب گفت: «امیدوارم که خداوند مرا توفیق عنایت فرماید تا جبران خسارات وارده از پدرم را بنمایم و به مملکت و ملت خود خدمت نمایم.»[۱۲۱۴]

در ۲۲ شهریورماه ۱۳۰۴ در بحبوحهٔ غوغای جمهوری‌طلبی که در ایران به راه افتاده بود مجلس شورای ملی با تصویب قانونی به دولت اجازه داد باغات و عمارات و قنوات سلطنت‌آباد و اقدسیه را به محمدحسن‌میرزا ولیعهد واگذار نماید. متن این قانون چنین است:

ماده اول - مجلس شورای ملی به دولت اجازه می‌دهد که عمارات و باغات و قنوات سلطنت‌آباد و منضمات آن را به مالکیت شخصی والاحضرت محمدحسن‌میرزا ولیعهد واگذار و انتقال دهد.
ماده دوم - به استثنای حقابه که برای عمارات سلطنتی از آن قنوات ثابت باشد.
ماده سوم - وزارت مالیه مکلف است از مطالبات معوقهٔ والاحضرت ولیعهد که جمعاً بالغ به هشتادوهشت هزار و نهصدونودوشش تومان است مبلغ بیست هزار تومان آن را نقداً بپردازد و بقیه را ضبط نماید.[۱۲۱۵]

۱۲۱۴. محمدبن علی ناظم‌الاسلام کرمانی، ج. ۵، ص. ۵۰۶.
۱۲۱۵. ر.ک: مهدی‌قلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۳۶۷.

در دوره محمدرضاشاه پهلوی، سلطنت‌آباد در اختیار ارتش قرار گرفت و ادارهٔ تسلیحات ارتش در آنجا کارخانه‌ها و کارگاهها و بناهای فراوانی در اطراف عمارت قاجاری و حوضخانه احداث نمود.

محاکمهٔ دکتر محمد مصدق در سلطنت‌آباد

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به برکناری و زندانی شدن دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر و جمعی از همکاران او انجامید، وی و تعدادی از همکاران او را به باغ سلطنت‌آباد منتقل و در این محل زندانی نمودند. محاکمهٔ وی نیز توسط یک محکمهٔ نظامی در همان محل به اتهام سوءقصد به منظور برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت سلطنت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت آغاز شد. سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل رهبر نهضت ملی‌کردن صنعت نفت ایران در اشاره به محل زندان دکتر مصدق در سلطنت‌آباد چنین می‌نویسد:

> محل زندان در وسط باغ وسیعی با اشجار کهنسال قرار گرفته بود. از دو طرف باغ خیابان امتداد داشت و در وسط حوض بزرگ و عمارت قدیمی سلاطین قاجار بود. پس از طی حدود دویست متر، کلاه فرنگی بزرگ و مرتفعی به نظر می‌رسید که بعد معلوم شد که تالار آینه هم در اینجا قرار دارد و سابقاً محل سلام تابستانی سلاطین قاجار بوده است.
>
> کلاه فرنگی پنج طبقه و تمام عمارت از ساختمانهای قدیمی بود که از طرف شمال پله آهنین داشت. پله‌های آهنین به ارتفاع یک طبقه از کلاه فرنگی بود که در انتهای آن، بلافاصله دست راست، یک اطاق بود که بعد معلوم شد بازداشتگاه آقای علی مبشّر کفیل وزارت دارایی حکومت مصدق است. روبه‌رو اطاقی بود و در جلو اطاق راهرویی که به تالار آینه متصل می‌گردید. دست چپ، پله‌های بلند آجری و نیمدایره‌ای بود که طبقه دوم را به طبقه سوم وصل می‌نمود. از این پله‌ها که ابتدا روبه مشرق بود بالا رفتم و انتهای پله‌ها روبه شمال قرار گرفتم. دست چپ مقابل در چوبی دو متر و چارک در یک و خرده‌ای واقع شدیم. در را زدم. از داخل صدا آمد: «بفرمایید آقا.» من

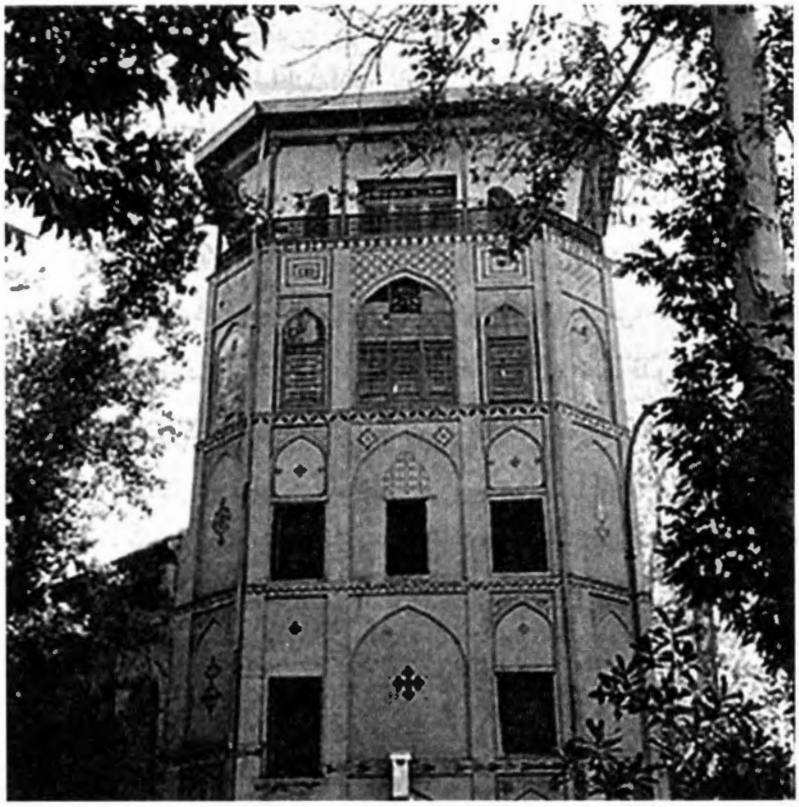

برج سلطنت‌آباد

در جلو و سرگرد بلاری[۱۲۱۶] از عقب پتویی را که به عنوان پرده آویزان کرده بودند پس زدیم، وارد شدیم و سلام کردیم، جواب سلامی گفت و احوالپرسی از من و سرگرد بلاری کرد و گفت: «بفرمایید آقا.» سرگرد بلاری گفت: «نه من مرخص می‌شوم. امری ندارید؟» گفت: «فعلاً که عرضی ندارم.» در را بازکرد، خارج شد، در را بست و رفت. من ماند و دکتر. هنوز من ایستاده بودم و ایشان در رختخواب نشسته بودند. دکتر گفت: «خوب، آقا چه فرمایشی دارند؟ چه کار دارند؟» با بیان نیمه‌مسخره گفتم: «بنده وکیل تسخیری جناب عالی شده‌ام.»

خنده را سر داد و..

زندان مصدق اطاقی بود چهارونیم، پنج متر در دو و نیم متر به این وصف: ۱. در ورودی؛ ۲. طاقچهٔ مربع جای چراغ به ابعاد چارک؛ ۳. در شیشه‌ای (با شیشه‌های مربع مستطیل کوچک) که به دالان متصل و شبها محل استراحت پاسداران و محافظین دکتر در مواقع استراحت بود؛ ۴. اطاق کوچکی که از داخل اطاق در داشت و از خارج هم به دالان در داشت؛ ۵. در پنجره‌ای روبه باغ سلطنت‌آباد که بین محوطه باغ و در اطاق زندان نرده آهنین وجود داشت؛ ۶. اطاق کوچکی که از داخل و خارج هر دو در داشت و می‌شد آن را صندوقخانه دانست؛ ۷. در پنجره‌ای سرتاسری منصوب به دیوار برای روشنایی. از اطاق (صندوقخانه) شماره ۶ تا صندوقخانه به شماره ۴ دالان بود که همه صندوقخانه‌ها و راهروها را به هم مربوط می‌کرد. روبه روی شماره ۲ الف پله‌هایی بود که به طبقات سوم و چهارم بالا می‌رفت... ۸. تختخواب آهنین فنری که در بیمارستانها معمول است؛ ۹. میز گرد چوبی که وسطش دایره‌ای قرار داشت با یک تنگ آب و یک لیوان، یک نعلبکی برای قرص، مدادتراش، مداد پاک‌کن، یک جلد مجموعه قوانین ارتش، عینک با جلد چرمی، یک قلم خودنویس، یک شیشه جوهر پلیکان روی آن؛ ۱۰. کمد آهنین که در بیمارستانها پهلوی تختخواب بیماران می‌گذارند، و دارای جعبه کشویی و در زیر آن محفظه‌ای با در لولایی با چهارپایه آهنی لوله‌ای محتوی کاغذ؛ یک میز چوبی بزرگ که دوجین کبریت، دو قندان چینی یکی محتوی قند و یکی محتوی شکر، صابون دست و روشویی، چهاربسته قند و شکر و چای، یک چمدان، چند قوطی گز و شیرینی که هیچگاه ندیدم آقای

۱۲۱۶. مسئول زندان

دکتر بخورند؛ ۱۲. جارختی که عصای دکتر از آن آویزان بود؛ ۱۳. محل سیم‌کشی و محل اتصال برق که از آن برای گرم کردن آب در قوری برقی و بعداً برای بخاری برقی هم استفاده می‌شد و در آن موقع فقط برای تشکچهٔ برقی که خودشان کرسی می‌گفتند مورد استفاده بود.
بالای تختخواب یک چراغ قوی بود که در اثر قدرت نیروی برق کارخانجات اسلحه‌سازی خیلی روشن بود؛ و چون شب چراغ را خاموش نمی‌کردند نور مستقیماً به چشم دکتر می‌افتاد و همین امر موجب نهایت ناراحتی و عذاب دکتر را فراهم می‌نمود. بعد از مذاکره با سرگرد بلاری، در گوشهٔ یکی از اطاقها چراغ کم‌نور قرمزرنگی نصب شد و چراغ بالای تختخواب هنگام خواب خاموش می‌گردید. سه قطعه زیلوی دولتی کف اطاق را مفروش کرده بود و چهار عدد صندلی آهنین که با برزنت پشت و محل نشستن پوشیده بود مبل اطاق را تشکیل می‌داد.[۱۲۱۷]

جلسات محاکمهٔ دکتر مصدق در تالار آینه سلطنت‌آباد تشکیل شد و سرانجام دادگاه بدوی روز دوشنبه ۳۰ آذر ۱۳۳۲ او را به سه سال حبس مجرد محکوم کرد.

ثبت تاریخی کاخ سلطنت‌آباد

از بناهای تاریخی کاخ سلطنت‌آباد، بنای مرکزی کلاه‌فرنگی مشتمل بر عمارت دوطبقه و سرسرای وسیع و حوضخانه مرکزی مزیّن به گچبریهای عالی و برج چهارطبقه خوابگاه متصل به تالار زیبا و حوضخانهٔ طبقه زیرین آن که کاشیکاری عالی در قسمتهای مختلف داخل و خارج آن به کار رفته باقی مانده و به شماره ۳۹۵ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است.[۱۲۱۸]

نصرت‌الله مشکوتی درباره ارزش هنری و تاریخی ابنیه موجود در سلطنت‌آباد می‌نویسد:

... سقف زیرین حوضخانه [کاخ دو طبقه] و کلیه دیوارهای اطاقها و راهروها مزین به گچبری زیبای عهد قاجاریه، گوی زرینی که نشانه کاخ سلطنتی است

۱۲۱۷. جلیل بزرگمهر، **مصدق در محکمهٔ نظامی** (تهران: نیلوفر، ۱۳۶۹)، ص. سی و سه تا سی و پنج.
۱۲۱۸. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۳۵.

برفراز بلندترین نقطه شیروانی بام مستقر شده، به طور کلی معماری و اسلوب ساختمان کاخ و تزیینات گچبری آن که معرف هنر دوره قاجار است حایز اهمیت می‌باشد...

به مسافت کمی از کاخ سلطنتی و حوضخانه تاریخی سلطنت‌آباد بنای دیگری به صورت کاخ دو طبقه زیبا با برج چهارطبقه‌ای جلب نظر می‌نماید، این کاخ شامل حوضخانه خوش‌منظری در پایین و تالاری بس عالی و دلنشین (خوابگاه) است.

از مهمترین تزیینات هنری این تالار باید به کاشیکاری ازارهٔ آن که از خشتهای هفت رنگ ترکیب یافته اشاره نمود. مجالس و نقوش این کاشیها معرف تصاویر گوناگونی از نوازندگان و سایر صحنه‌های طبیعی و مصنوعات مختلف که حاکی از مظاهر گوناگون زندگی در زمان ناصرالدین‌شاه است می‌باشد. نقاش و ترسیم‌کننده این مناظر سعی نموده است، که ضمن نشان دادن چیردستی خود حتی‌الامکان صحنه‌های مختلف را با حقیقت نزدیک سازد و از عالم تخیل احتراز جوید.

برج کاخ دوطبقه حاوی تزیینات نقاشی و مقرنس‌کاری و گچبری است، بر بالاترین طبقه آن دیدگاه و ایوانی ترتیب داده شده که تمام مناظر اطراف را زیرنظر دارد.

جبهه خارجی این برج که به برج همایونی شهرت دارد مزین به کاشیهای خشت هفت رنگ و تصاویر سربازان عصر ناصری است. ساختمان برج و تزیینات آن قابل کمال مطالعات است.[۱۲۱۹]

● کاخ نیاوران (جهان‌نما)

به طوری که در پیش اشاره شد این کاخ در محل عمارت جهان‌نما در باغ نیاوران احداث شد. روزنامه وقایع اتفاقیه در ماه ذیقعده ۱۲۶۷ هـ.ق. در گزارشی از پیشرفت کارهای ساختمانی این کاخ چنین می‌نویسد:

عمارت پادشاهی که در نیاوران می‌سازند بنا بود که امسال تمام بشود اما چون که این عمارت جدید است و شالده و بنیانش را تازه گذاشته‌اند و باید

۱۲۱۹. نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۲۲ - ۲۲۳.

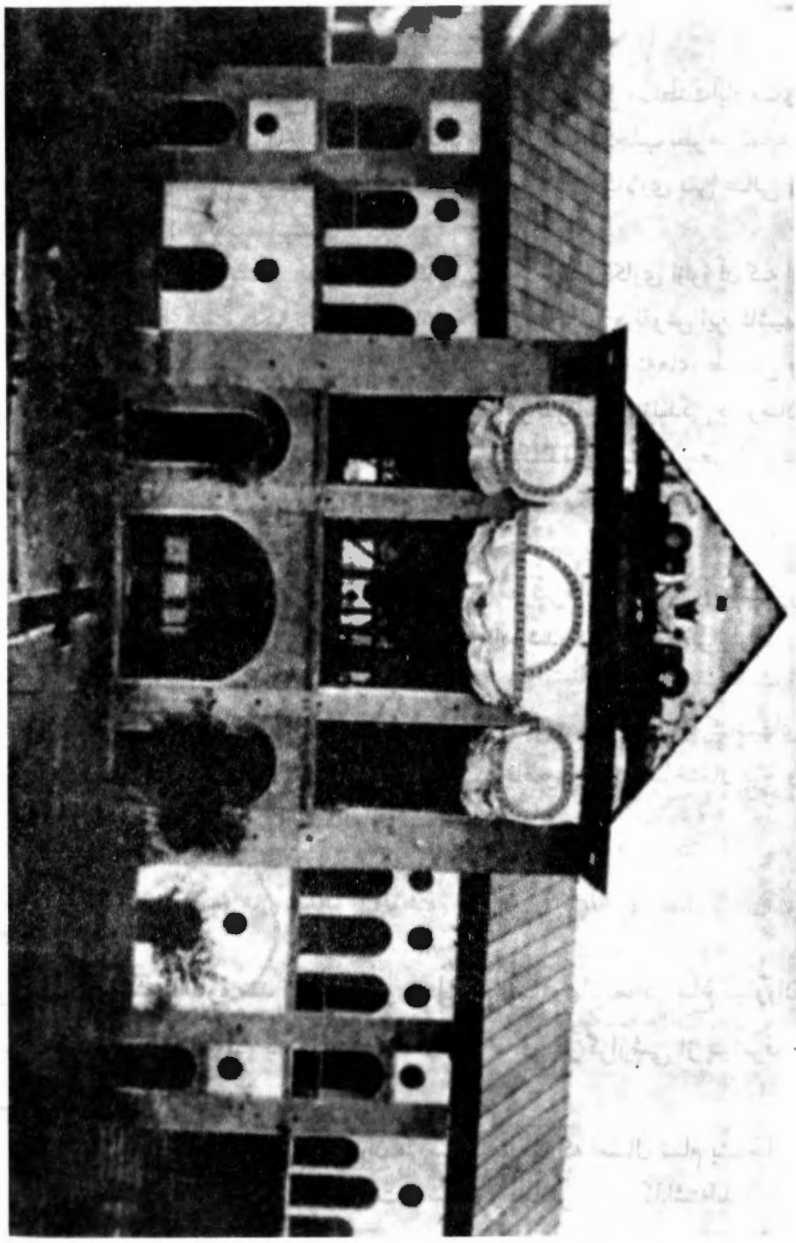

عمارت قدیمی صاحبقرانیه

عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

پایه‌های عمارت نشست خود را بکند و بعد از آن طاق و سقف آن ساخته شود. گویا درین فصل تابستان و پاییز تمام کردنش مشکل باشد و از این که نیاوران سردسیر و نزدیک به کوه است سرما به آنجا زود می‌افتد. عمارت مزبور را بسیار خوش طرح و باصفا ساخته‌اند و وقتی که تمام بشود عمارتی خواهد شد که لایق نشیمن اعلیحضرت پادشاهی باشد و به جهت مکانش که در جای باصفای خوب افتاده است بسیار مطبوع و دل‌نشین و به حسب طراوت اشجار و عذوبت انهار و خرمی سبزه و جویبار و طرح عمارت و چشم‌انداز آن از سایر عمارات امتیاز کلی به هم خواهد رساند.[۱۲۲۰]

ناصرالدین‌شاه علاوه بر کاخ صاحبقرانیه دستور ساختن بازاری مشتمل بر یکصد باب دکان را نیز در نیاوران صادر کرد.[۱۲۲۱]

در ماه شعبان ۱۲۶۷ هـ.ق./شهریور ۱۲۲۸ کارهای ساختمانی کاخ تقریباً به اتمام رسید. گزارش روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره چنین است:

قصبه نیاوران به حسب مکان و به سبب عمارات که به طرح تازه به جهت اعلیحضرت پادشاهی در آنجا ساخته شده است نهایت نمایش و خرمی و صفا را دارد و می‌توان گفت که عمارت و قصری ملوکانه و قابل نشیمن اعلیحضرت پادشاهی است. اگرچه هنوز قدری ناتمامی در بعضی کارهای بنایی و غیره دارد و امنای دولت علیه در اتمام آن اهتمام نموده‌اند که حسب‌المقرر به انجام برسد لکن همین‌قدر که ساخته شده است بسیار بهتر از سابقه است و وقتی که سایر ناتمامیهای آنجا را تمام نمایند قصبه نیاوران بهتر و معمورتر از کل دهات شمیران خواهد گردید.[۱۲۲۲]

چون کاخ جدیدالاحداث مشرف بر صحرای دامنه کوه البرز بود و شهر تهران از آنجا به خوبی دیده می‌شد بار دیگر نام جهان‌نما را بر آن گذاشتند. رضاقلی‌خان هدایت دراین‌باره می‌نویسد:

... محل نشیمن شاهنشاه بر تمامت صحرا و شهر اشراف دارد و حدایق و بساتین در نظر جلوه‌گر است و فی‌الواقع جهان‌نماست و اسمی با مسمّیٰ و

۱۲۲۰. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۳۲ چهاردهم ذیقعده ۱۲۶۷.

۱۲۲۱. ر.ک: همان، ش. ۶۷ بیست و سوم رجب ۱۲۶۷.

۱۲۲۲. همان، ش. ۷۲ بیست و هشتم شعبان ۱۲۶۸.

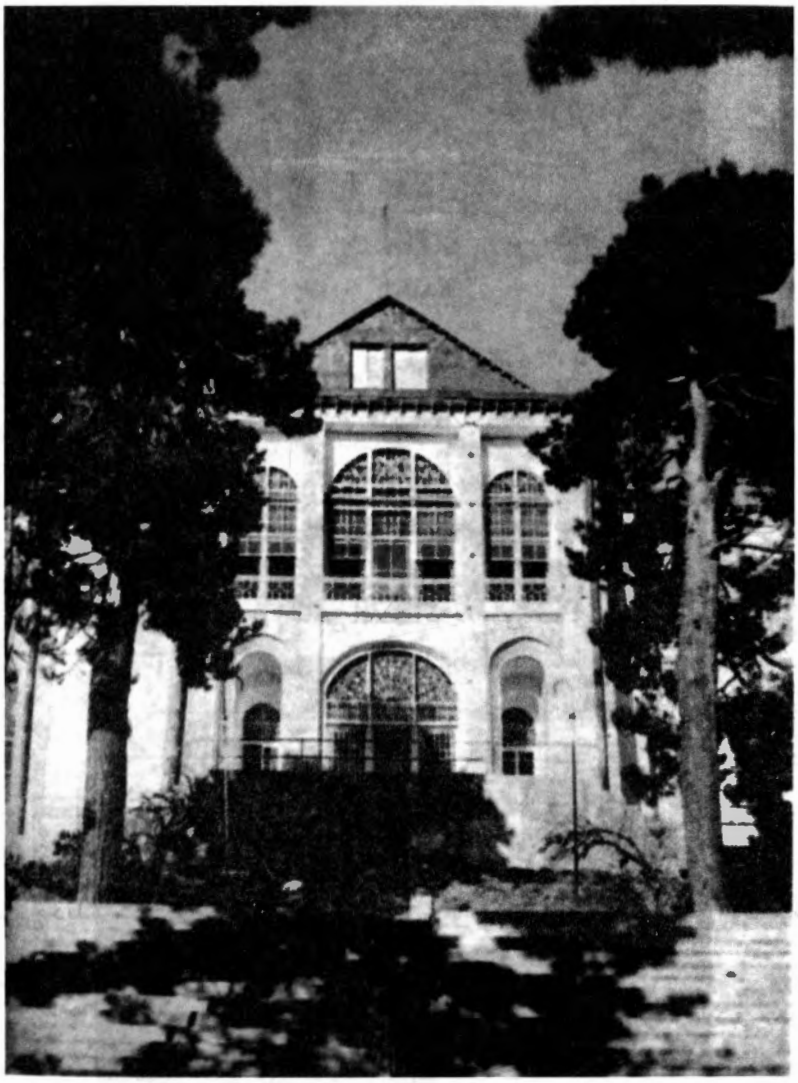

عمارت جهان‌نما

عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

مشتمل بر گرمابه و خلوات و صفه‌های باصفا و حوضه‌های پرآب گوارا و در وسط مرتبه فوقانی جهان‌نما سه حوضه مرمر الماس صفای فواره‌دار ساخته‌اند که فوران آب از مرتبه تحتانی به فوقانی پنج ذرع ارتفاع جستن دارد و چون لؤلؤ شهوار پاشیده می‌شود.[۱۲۲۳]

خانم کارلاسرنا کاخ جهان‌نما را زیباترین اقامتگاه تابستانی ناصرالدین‌شاه معرفی کرده و می‌نویسد: «ساختمان این قصر به سبک تازه‌ای در دامنه سلسله جبال البرز و در وسط پارک خوش‌منظره‌ای که بر سرتاسر جلگهٔ شمیران تسلط دارد، احداث گردیده است.»[۱۲۲۴]

تغییرنام کاخ به صاحبقرانیه

با طولانی شدن دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه و اشتهار وی به سلطان صاحبقران کاخ نیاوران نیز صاحبقرانیه نامیده شد. اعتمادالسلطنه دراین‌باره چنین می‌نویسد:

... و چون پس از قرن اول سلطنت جاوید تشیید یافته و موهب عظمای اتصال دو قرن ابدقرین را تاریخی و یادگاری است به این لقب و عنوان همایون موسوم گردیده و وضع این قصر در سلطنت مرحوم محمدشاه غازی عبارت از یک بالاخانه مختصر و دوجنبین بود، وقتی که اعلیحضرت اقدس همایونی به سفر اصفهان تشریف می‌بردند به والد مؤلف دستوالعملی دادند تا قصری بسیار عالی که موسوم به **جهان‌نما** بود در آنجا احداث نمود و ثالثاً به توسط جناب جلالتماب مشیرالدوله یحیی‌خان این قصر جدید در همان موضع انشاء شد و به این لقب معروف گردید.[۱۲۲۵]

کاخ صاحبقرانیه از نظر دکتر فووریه

دکتر فووریه در ذکر خاطرات دوم ژوئیه ۱۸۹۰ م./چهارم ذی‌القعده ۱۳۰۷ هـ.ق. خود به توصیف قصر صاحبقرانیه پرداخته و چنین نوشته است:

۱۲۲۳. رضاقلی‌بن محمدهادی هدایت، ج. ۱۰، ص. ۸۱۴.

۱۲۲۴. کارلاسرنا، ص. ۲۰۰.

۱۲۲۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۵۵.

تالار آیینه عمارت صاحبقرانیه

عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

قصر صاحبقرانیه در بالای نیاوران در دامنه تپه‌هایی که از شمال بر این آبادی مشرفند ساخته شده. قسمت جنوبی صاحبقرانیه در تابستان چندان برای سکونت خوب نیست زیرا که باغهای آن که متوجه دشت است درست نمی‌تواند جلوی تابش آفتاب را بگیرد به این جهت تمام روز اشعه خورشید بالامانع بر آن می‌تابد.

درِ ورودی صاحبقرانیه در طرف مغرب در انتهای خیابان وسیعی است، پس از عبور از حیاطی محاط به بنای کم‌ارتفاع که منزل قراولان و نوکران در آنجاست و گذشتن از زیر طاقی به باغی می‌رسیم که نمای شمالی قصر به طرف آن است. موقعی که من از حسن‌آباد به این باغ رسیدم و سایه درختان تنومند و حوضهای محصور در گل را دیدم نفسی تازه کشیدم و از خنکی هوای آن احساس فرحی بی‌اندازه کردم.

در این طرف قصر صاحبقرانیه دو عمارت بسیار ساده متوازی است که عمارتی قدری کم‌ارتفاعتر آنها را به یکدیگر متصل می‌کند. این عمارت وسطی در طبقه اول تالار عظیمی دارد و در صورتی که دو عمارت دیگر فقط مرکب از یک عده زیاد اطاق است.

در جهت جنوبی منظره قصر به شکلی دیگر است به این معنی که چون زمین نشیب دارد ساختمانها طبیعتاً روی بلندی ساخته شده.

اندرون در قسمت شرقی واقع و به قصر چسبیده است. قدری دورتر در سراشیبی روبه‌رو یعنی نزدیک به در ورودی قسمت آشپزخانه و آبدارخانه است.

روزها اعلیحضرت غالباً اوقات خود را در زیرزمین خشک عمارت که در زیر تالار بزرگ قرار دارد می‌گذارند و این تالار را برای پذیرایی‌های رسمی و سلامهای ایام عید ساخته‌اند. شاه پس از صرف ناهار اگر هوا مساعد باشد به تالار می‌آید و در آنجا می‌نشیند.

اندرون صاحبقرانیه یکی از بهترین اندرونهای سلطنتی است و ظاهراً حرم شاه در اینجا از سایر اندرونها راحت‌تر و خوشترند.

در بالاتر از محلی که ناصرالدین‌شاه عمارت حالیه را ساخته سابقاً قصر فتحعلی‌شاه بوده و این شاه آن را خراب کرده و قصر خود را به عوض آن در میان این پارک وسیع بنا نموده و قریب چهل منزل جداجدا که هریک اقلاً سه اطاق دارند برای زنان حرم ساخته و جلوی آن که از همه بزرگتر است

ایوان بزرگی ترتیب داده.
از این منازل گذشته در طرف دست راست عمارت مجزایی است مخصوص به امینه اقدس و در طرف چپ عمارتی دیگر مخصوص به انیس‌الدوله که دیواری آنها را از منازل سایر اهل حرم جدا می‌کند. عمارت انیس‌الدوله که چند دستگاه است سابقاً برای مهدعلیا مادر شاه ساخته بودند.[۱۲۲۶]

دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز در اشاره به ابنیه باقی مانده دوره ناصری در باغ نیاوران نوشته است:

... اکنون عمارت بزرگ بیرونی آن برسرپاست ولی از باغ و عمارت اندرونی و بناهای دربار، نظارتخانه، کشیکخانه، آشپزخانه و قراولخانه‌ها که جمله در قسمت شمال و شمال غربی باغ موجود واقع بود اثری برجای نیست.
در قسمت اندرون علاوه بر عمارت اصلی چهل تا پنجاه ساختمان دیگر بود که هر یک چهار اطاق و یک ایوان داشت و هر دستگاه مخصوص به یکی از همسران شاه بود.[۱۲۲۷]

دونالد ویلبر در توصیف باغ و کاخ صاحبقرانیه چنین نوشته است:

... این ناحیه در اواسط قرن نوزدهم در زمان ناصرالدین‌شاه بیش از هر موقع دیگر آباد گردید.
ساختمان اصلی در این ناحیه به موازات کوه بنا شده و به این جهت مسلط بر شهر تهران می‌باشد و دارای منظره‌ای عالی و پرشکوه است. باغهایی که در طرف جنوب و یا روبه تهران واقع شده وضع چندان خوبی ندارد...
این ناحیه مانند عشرت‌آباد از چندین ساختمان کامل تشکیل گردیده که وسعت هر یک از آنها به قدری است که یکی از بانوان درباری و خدمه‌اش به راحتی می‌توانند در آن زندگی کنند. ابتدا در حدود چهل ساختمان از این قبیل ساختمانها وجود داشت.
باغ صاحبقرانیه دارای قنات اختصاصی بود به طوری که مقدار زیادی آب در نهرهایی که کف آنها را از کاشی پوشانیده بودند در هر گوشه این باغ جریان داشت. نهرها از قسمت جنگل مانند این ناحیه یعنی نقطه‌ای که درختان فراوان دارد و در سمت شمال واقع شده می‌گذرد و در قسمتی که درخت

۱۲۲۶. ژوانس فووریه، ص. ۱۶۳ - ۱۶۵.
۱۲۲۷. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۵۲ .

کمتری دارد یعنی جلو ساختمان اصلی ظاهر می‌شود. در این محل اجزای اصلی باغ رسمی با سکوها و پلکانهایی به منظور نمایش گیاهان در گلدان، تشکیل گردیده‌است. تپه‌های گل مانند طرحهای خارجی دارای غنچه و سبزه است ولی ردیف گیاهان‌که در گلدان قرار داده‌شده کاملاً به سبک ایرانی است. این ساختمان به سبک معماری روسی بنا شده است و ایوان روباز مرکزی که روبه جنوب واقع گردیده از بین رفته است هرچند در این مورد ممکن است سردی هوا با نوع استفاده‌ای که از آن می‌شده منافات داشته است...

تالار بسیار بزرگ پذیرایی در طبقه دوم واقع گردیده است. این اطاقی است که از جانب شمال منظره کوه را نشان می‌دهد و از سمت جنوب فلات به چشم می‌خورد. اثاثه و لوازم این اطاق با سلیقه و تجمل معمولی در قرن نوزدهم ایران تهیه گردیده و اغلب لوازم آن را از فرانسه و روسیه وارد کرده‌اند. در این تالار چهل چراغهای ظریف بلور و گلدانهای چینی به قد انسان و پیانوی بسیار بزرگ و غیرمعمولی با دو ردیف مضراب که هر یک در یک طرف پیانو قرار داشت به چشم می‌خورد. این پیانوی عظیم را از بندری از بحر خزر و معبر کوهستانی البرز با هشت هزار پا ارتفاع و یک فاصلهٔ صدمیلی بر پشت شتر حمل می‌کردند. مقداری از این قبیل اجناس و کالا هنگام حمل و نقل از بین رفته و یا مفقود گردیده است، خصوصاً جامهای بزرگ شیشه که در بعضی از ساختمانهای سلاطین قاجار به کار رفته است؛ مثلاً از قالیهای زیبا و با پارچه‌های زربفت و گلدوزی و قلاب‌دوزی شده برای زینت اطاقها استفاده شده است. دیوار یکی از راهروها با پرده‌های نقاشی کار محمودخان ملک‌الشعراء زینت یافته است.[۱۲۲۸]

مرحوم علی‌اکبر دهخدا در شرح مفیدی به توصیف از این کاخ پرداخته و می‌نویسد:

... به روی هم کاخ عظیم صاحبقرانیه از دو قسمت تشکیل شده: کاخ بزرگ و اندرون. کاخ بزرگ عبارت است از یک تالار آیینه و چندین ساختمان دوطبقه، و اندرون عبارت است از پانزده دستگاه عمارت مجزای سه اطاقه. در وسط کاخ، تالار بزرگ آیینه واقع است، یک پنجره بزرگ این تالار به جانب تهران و پنجره دیگری به سوی کوه البرز گشوده می‌شود. دو در بزرگ منبت‌کاری به دو راهرو وسیع گشوده می‌گردد.

۱۲۲۸. دونالد نیوتن ویلبر، ص. ۲۰۵ - ۲۰۸.

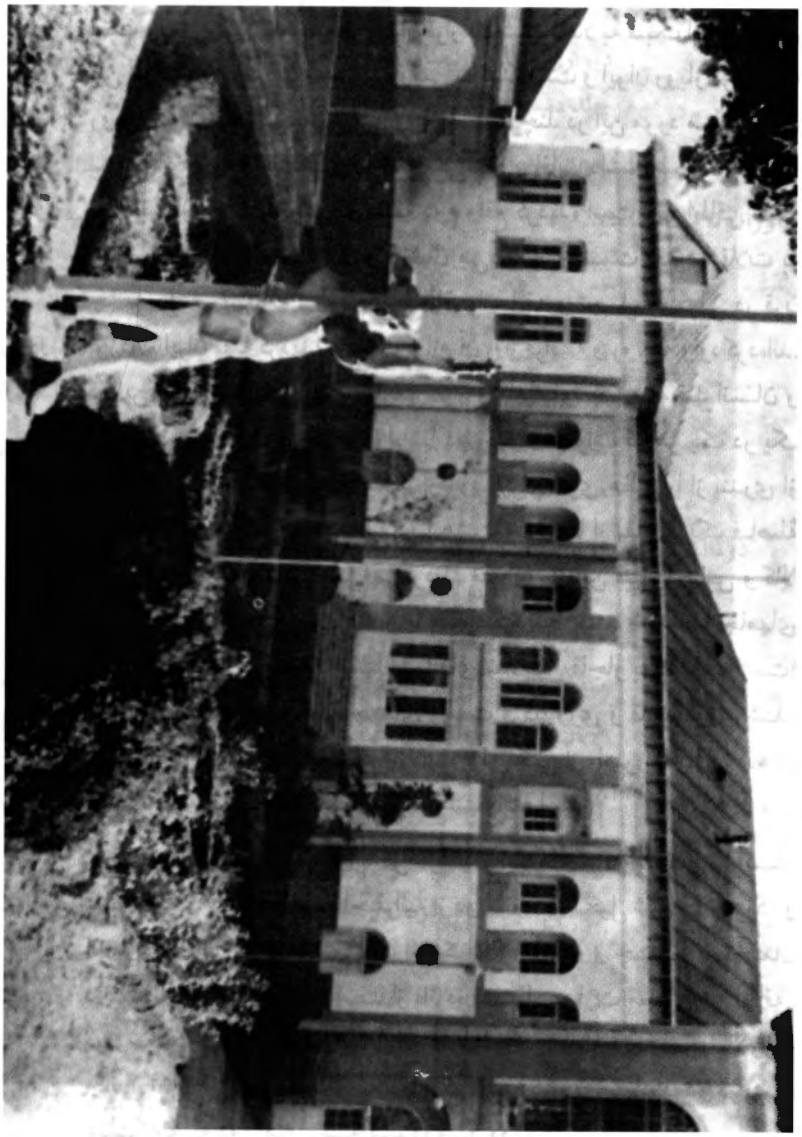

بنای العالی به عمارت صاحبقرانیه
عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

... در بسیاری از کاخهای سلطنتی، تالار آیینه وجود دارد، اما مسلماً هیچیک از اینها به بزرگی و زیبایی و عظمت تالار جهان‌نمای صاحبقرانیه نیست. تالار جهان‌نما گویی از در و دیوارش نور می‌بارد... جلوه طبیعی و جلال خود تالار چنان است که هرگونه زینتی را بی‌رونق می‌گرداند.

... درهای شرق و غرب تالار به راهروهایی وسیع باز می‌شود. در دو طرف این راهروها، اطاقهای کوچک و بزرگی قرار دارد که در زمان قدیم درباریان و همراهان شاه در آن منزل می‌کردند...

کاخ صاحبقرانیه تا سال ۱۳۱۸ به صورت نخستین باقی بود در این سال رضاشاه دستور داد که کاخ را به صورت یک قصر جدید آبرومند درآورند. هشت ماه تمام شب و روز گروهی مهندس و نجار و سیم‌کش و غیره به کار مشغول شدند و اطاقهای کوچک کاخ صاحبقرانیه را به صورت جدیدترین اطاقها آرایش کردند.

... کاخ صاحبقرانیه غیر از قسمت اصلی که از تالار جهان‌نما و اطاقهای استراحت تشکیل می‌شود، چند دستگاه عمارت کوچک نیز دارد که هر یک سه اطاق و یک حمام دارند و در زمان ناصرالدین‌شاه مخصوص زنان او بود. در عهد وی این عمارات به پنجاه دستگاه می‌رسید لیکن در زمان رضاشاه برای آن که بر وسعت و زیبایی باغ صاحبقرانیه بیفزایند، تعدادی از آنها را که روبه ویرانی می‌رفت خراب کردند و امروز بیش از پانزده دستگاه آنها به اضافه عمارت خوابگاه باقی نمانده است.

قسمت تحتانی کاخ مرکب از زیرزمینهایی است که درست مثل اطاقهای طبقه فوقانی ساخته شده است. زیر تالار جهان‌نما زیرزمین بزرگی است که سفره‌خانه بزرگ کاخ به شمار می‌رفته و شاه همیشه ناهار را در آنجا صرف می‌کرده است.[۱۲۲۹]

کاخ صاحبقرانیه که تحت شماره ۴۱۹ در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده است در اواخر دورهٔ پهلوی دفتر اختصاصی محمدرضاشاه بود و هم‌اکنون نیز به موزه تبدیل شده است.

۱۲۲۹. علی‌اکبر دهخدا، **لغت‌نامه دهخدا**، زیرنظر محمد معین (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۶)، ج. ۳۴، ص. ۸۹ - ۹۱.

● کامرانیه

اراضی این محل که در سه کیلومتری مشرق تجریش واقع شده ابتدا به میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن‌الملک وزیر امور خارجه دوره ناصرالدین‌شاه تعلق داشت. پس از فوت او در سال ۱۲۹۷ هـ.ق.، کامران‌میرزا نایب‌السلطنه این اراضی را که شامل باغ بزرگی با عمارتهای متعدد بود از ورثه میرزاسعیدخان انصاری خریداری کرد و باغ مشهور کامرانیه را احداث کرد. اعتمادالسلطنه در معرفی این محل چنین نوشته است:

> کامرانیه بلوک شمران واقعه در شمال شهر طهران از پیرامون کوه مشهور به البرز که عمارت ییلاقی حضرت مستطاب والا کامران‌میرزا وزیر جنگ است و تسمیت این اثر جلیل را از اسم مبارک نواب اشرف والا نموده‌اند... و در این اثر بزرگ باغچه‌بندیها و گلکاریها به طرز فرنگستان موجب حیرت نظارگیان است و در گرمخانه‌های باغ و بوستان این مبانی خسروانی در بحبوحهٔ شِتا و سَورَت سرما انواع گلها و ریاحین و بُقُول و خضراوات تابستانی به عمل آورده و به کار برده می‌شود و هرساله مبلغی گزاف از جانب کارگزاران[۱۲۳۰] حضرت مستطاب والا دامت شوکته در باغبانی و گلکاری و سرایداری و سایر خدمات این محل مصروف می‌گردد.[۱۲۳۱]

و در جای دیگر در ذکر تربیت انواع گلها و ریاحین در روزگار سلطنت ناصرالدین‌شاه می‌نویسد:

> حضرت مستطاب اشرف والا کامران‌میرزا نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ نَصَره‌الله را گلکاریست اروپی‌نژاد، وی در این شغل تصنّعات می‌کند و تکلفات می‌ورزد. از الوان گلها و فنون ریاحین بر صفحه گلزار اشعار می‌رویاند و اشکال نغز و تصویرات شگفت می‌پروراند.[۱۲۳۲]

بنجامین سفیر ایالات متحده کامرانیه را چنین توصیف کرده است:

> از دزاشیب عبور نموده، به عمارت تابستانی نایب‌السلطنه که فرزند سوم اعلیحضرت شاه ایران، و وزیر جنگ است رسیدیم. اراضی این عمارت عبارت است از طبقات متعدد، و در هر طبقه حوضی با فواره‌ها واقع، و دور

۱۲۳۰.اصل: کارگذاران

۱۲۳۱. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۶.

۱۲۳۲. همان، ص. ۹۹.

عمارت کامرانیه

تصویر از سفرنامهٔ بنجامین

آن درختهای گل و اشجار بلند، به طرز خوشی کاشته شده است.[۱۲۳۳]

علی‌اکبربن عبدالجلیل چاپارباشی درباره زیبایی و جلال باغ و عمارت نایب‌السلطنه چنین نوشته است:

... هرچه توانم در تعریف و توصیف آن روضهٔ خرم بپردازم باز خودرا عاجز و قاصر می‌دانم. در کلاه فرنگی دو مرتبه آن، که حکم بیرونی و عمارت پذیرایی را دارد بلااغراق پنجاه هزار تومان مبل و اسباب تجمل هست و فزون از سه هزار گلدان گل و خمره است. فقط مواجب دو نفر باغبان اطریشی آنجا قریب به هزارتومان است.[۱۲۳۴]

دوستعلی‌خان معیرالممالک نیز دربارهٔ باغ کامرانیه نوشته است: «کامرانیه دارای سیصد متر عرض و سه هزارمتر طول بوده و بناهای عالی و استخرهای بزرگ و گلخانه‌های زیبا داشت.»[۱۲۳۵]

ناصرالدین‌شاه در شرح خاطرات روز دوشنبه شانزدهم شعبان ۱۳۰۷ هـ.ق./۱۶ فروردین ۱۲۶۹ درباره این باغ می‌نویسد:

دیروز که در اطاق برلیان بودیم مشیر خلوت آمد و عرض کرد باغبان نایب‌السلطنه آمده عرض دارد. گفتیم چه می‌گوید، عرض کرد می‌گوید در کامرانیه گل زیاد عمل آورده‌ام بیایید تماشا کنید. گفتیم بسیار خوب فردا می‌آییم. این بود که حالا آمدیم کامرانیه، از پهلوی در بالای صاحبقرانیه گذشتیم. تمام شمرانات را دیدیم، خراب است، دیوار صحیح هیچ نیست. خلاصه وارد کامرانیه شدیم، آنجا هم دیوارها خراب، عمارتها، حوضها، پله‌ها، مرتبه‌ها همه خراب، چیزی که صحیح بود همان دو عمارتی بود که شیروانی آهن داشتند. آنها هم باز لَت خورده بودند. از پله‌ها پایین رفتیم، نایب‌السلطنه را دیدیم با پسرش و من تبعه‌اش اینجا پیدا شد، از دم عمارت پایین باغبان فضول آمد، جلو افتاد، رفتیم به گرمخانه، گرمخانه همان است که مکرّر دیده بودیم. منتها گلش زیاد بود، سنبل داشت. لاله داشت. با

۱۲۳۳. سمیوئل گرین ویلربنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۲۱۹.

۱۲۳۴. علی‌اکبربن عبدالجلیل چاپارباشی، «بیان تعریف جغرافیای فیزیکی شمیران»، **یغما** ۱۹ (۱۰) دی ۱۳۴۵، ص. ۵۵۲.

۱۲۳۵. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۵۴.

بعضی‌از گلهای غریب و عجیب دیگر اما همه کهنه. بعد آمدیم بیرون، رفتیم به سری که آناناس عمل آورده بود. هوای خط استوا را به این سر داده بودند. تقریباً سیصد آناناس حاضر داشت. همه میوه‌دار، که تا بیست روز یک ماه بعد می‌رسند. حقیقت خیلی از تماشای این آناناسها خوشحال شدیم. بعد آمدیم به تالار بزرگ نایب‌السلطنه نشستیم. سرد بود. نایب‌السلطنه تشریفاتی کرده بود. میوه زیادی از شهر آورده بود توی اطاق چیده بودند. شالی پیشکش گذاشته بود، دویست تا پنج هزاری گذاشته بود. عصرانه خوردیم چون باید سرخه‌حصار می‌رفتیم و خیلی راه بود برخاستیم...[۱۲۳۶]

به طوری که آقای امیرعباس امیرعلائی نواده دختری کامران‌میرزا نایب‌السلطنه نقل می‌کردند پس از درگذشت کامران‌میرزا این باغ به یکی از دختران او که همسر جان‌محمدخان پسر احمدخان علاءالدوله رسید. پسر جان‌محمدخان، سعید امیرعلایی که خلبان قابلی بود به این باغ علاقه داشت و به آن رسیدگی می‌کرد تا این که در سال ۱۳۲۰ در سانحه سقوط هواپیما کشته شد و بعداز آن جان محمدخان دیگر چشم دیدن کامرانیه را نداشت و آنجا را به هشتاد هزار تومان که قیمت بسیار نازلی بود فروخت.[۱۲۳۷] بعدها کامرانیه تفکیک شد و یکی از محله‌های بزرگ شمیران را به وجود آورد.

● باغ فیشر

این باغ که در خارج حصار دارالخلافهٔ ناصری قرار داشت از مستحدثات کامران‌میرزا نایب‌السلطنه بود. مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک در اشاره به باغهای احداثی کامران‌میرزا می‌نویسد:

دیگر باغی در شمال شهر که انواع گلهای کمیاب و میوه‌های نخبه به دست باغبان اطریشی موسوم به فیشر در آن پرورانده می‌شد. باغ مزبور به نام باغبان مشهور بود و هنوز هم محله‌ای که به جای آن به وجود آمده فیشرآباد خوانده می‌شود.[۱۲۳۸]

۱۲۳۶. ناصرالدین‌شاه قاجار، شاه ایران، ص. ۲۹۳ - ۲۹۴.

۱۲۳۷. این روایت را آقای امیرعباس امیرعلایی در ملاقات روز هفدهم بهمن ۱۳۶۶ نقل کردند.

۱۲۳۸. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۵۴.

به هنگام وقوع جنگ دوم جهانی متفقین از اراضی این باغ به عنوان مرکز تسلیحات استفاده کردند و در بخشی از آن تعدادی ساختمانهای آجری با معماری خاص به منظور فضاهای نگهداری ملزومات بنا کردند.

پس از پایان جنگ و خروج متفقین این محوطه در اختیار نیروهای مسلح کشور قرار گرفت و این حضور تا سال ۱۳۷۵ دوام یافت. در آن سال شهرداری تهران محوطهٔ فوق‌الذکر را تملک و شرایط تبدیل آن به فضای سبز را فراهم آورد.

این پارک که نام باغ تهران بر آن گذاشته شده است در مردادماه ۱۳۷۶ گشایش یافت. مشخصات این پارک به شرح زیر است:

وسعت:	۵۵۰۰۰	مترمربع
فضای سبز:	۳۰۰۰۰	« «
فضای چندمنظوره:	۲۵۶	« «
استخر:	۲۵۶۰	« «
ابنیه:	۳۹۰۰	« «
محوطه بازی کودکان:	۴۳۰	« «
گلخانه:	۱۳۵	« «

ساختمان قدیمی این پارک پس از انجام تعمیرات مفصل به خانه هنرمندان اختصاص داده شده است.

● بهجت‌آباد

قریه بهجت‌آباد را میرزایوسف مستوفی‌الممالک در بیرون دروازه یوسف‌آباد دارالخلافهٔ ناصری احداث کرد.

بهجت‌آباد از شمال محدود بود به اراضی عباس‌آباد، از مشرق به فیشرآباد، از جنوب به حصار دارالخلافه (خیابان انقلاب) و از مغرب به اراضی جلالیه.

مرحوم مستوفی‌الممالک برای تأمین آب بهجت‌آباد اقدام به جاری کردن نهری از

کرج به این قریه نمود. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

شقّ نهری عظیم از رودخانه کرج الی بهجت‌آباد ملکی مرحوم میرزایوسف آشتیانی صدراعظم و از بهجت‌آباد تا به دارالخلافه طهران و بستن سدّی برای همین مصلحت و منظور در آزادبر، که جمیعاً به همت مرحوم مبرور صدراعظم مذکور در سال بیست و پنج قمری از جلوس همایون انجام یافته.[۱۲۳۹]

دکتر منوچهر ستوده در ایراد به نوشتهٔ اعتمادالسلطنه مبنی بر انتساب احداث سد توسط مستوفی‌الممالک بر رودخانه آزادبر می‌نویسد:

اعتمادالسلطنه سد **آزادبر** را از شنیده نوشته است. بر روی رودخانه آزادبر میرزایوسف سدی نبسته است. این سد بر روی یکی از شعب سمت چپ طالقان به نام چَمَک‌رو است. سد در حدود ۱۲ متر ارتفاع دارد و تا امروز باقی. از سمت راست رودخانه چمک‌رو نهری به ارتفاع ۱۲۰ سانتیمتر که دهانه آن به ۱۶۰ سانتیمتر می‌رسد ساخته‌اند و آب این دره را با بریدن **گردنه اسلک** به رودخانه آزادبر سوار کرده‌اند. معمار این سد کتیبه‌ای بر سنگ به این شرح کنده است:

به عهد ناصرالدین‌شاه شاهان
که با ایران تورانش به جنگ است
به حکم میرزایوسف میر دفتر
که از بهر رعیّت به زگنج است
رفی بیگ کرده جاری آب این نهر
هزار و دویست و هشتاد و پنج است[۱۲۴۰]

به شرح فوق مشخص می‌شود اعتمادالسلطنه تاریخ احداث سد و جاری کردن آب آن به سوی بهجت‌آباد و تهران را نیز به عوض سال بیست و یکم سلطنت ناصرالدین‌شاه سال بیست و پنجم ذکر کرده است.

به طوری که مرحوم عبدالله مستوفی می‌نویسد بهجت‌آباد استخری نیز داشته که محل زورآزمایی داش مشدیهای تهرانی بوده و از این گروه کسی صاحب مقام شمرده

۱۲۳۹. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۸.

۱۲۴۰. منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۱۶۰ - ۱۶۱.

می‌شد که می‌توانست از یک گوشه این استخر به گوشه دیگر آن زیرآبی شنا کند.[۱۲۴۱]

ظاهراً پس از فوت میرزایوسف مستوفی‌الممالک ناصرالدین‌شاه برای مدتی بهجت‌آباد را ضبط و در اختیار ملیجک قرار داده است.[۱۲۴۲] ناصرالدین‌شاه در شرح خاطرات روز یکشنبه ۲۳ محرم ۱۳۰۸ هـ.ق. می‌نویسد: «دو ساعت به غروب مانده رفتیم سر آب بهجت‌آباد که اردوی فوج خمسه ابواب جمعی علاءالدوله آنجاست، این جا هم تفصیلی گذشت.»[۱۲۴۳]

در ماه شعبان ۱۳۲۹ هـ.ق. در پی ورود مخفیانه محمدعلی میرزا پادشاه مخلوع قاجار به ایران جهت به دست آوردن مجدد تاج و تخت، یپرم‌خان ارمنی اردویی مرکب از سیصد الی چهارصد نفر از ارامنه و غیره را برای مقابله احتمالی با نیروهای شاه سابق در بهجت‌آباد سازماندهی کرد.[۱۲۴۴]

مرحوم سلیمان بهبودی در خاطرات خود به گروبودن دو دانگ از اراضی بهجت‌آباد نزد رضاشاه اشاره کرده و نوشته است:

> به خاطرم هست که دو دانگ از بهجت‌آباد که سابقاً مزروعی و متعلق به مرحوم مستوفی‌الممالک بود در سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ هـ.ش. نزد سردار سپه گروه گذارده بود ولی نتوانست از گرو درآورد. سالها در اجارهٔ یک نفر زردشتی بود. در این دو دانگ یک یخچال و مقدار زیادی زمین زراعی بود که در آن کشت می‌کرد. بعدها که بهجت‌آباد صورت شهر پیدا کرد، زمین آنجا از متری دویست تا پانصد ریال قیمت پیدا کرد. این اراضی از خیابان شاهرضا (انقلاب) تا نزدیک یوسف‌آباد امتداد داشت و دو دانگ سردار سپه چند میلیون متر می‌شد.
>
> سردار سپه پس از این که به سلطنت رسید اطلاع پیدا کرد که وضع زندگی مستوفی‌الممالک خوب نیست. یکی از روزها او را خواست و سند دو دانگ بهجت‌آباد را به او انتقال داد.

۱۲۴۱. ر.ک: عبدالله مستوفی، ج. ۱، ص. ۳۰۵.

۱۲۴۲. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۳۴ .

۱۲۴۳. ناصرالدین‌قاجار، شاه ایران، ص. ۴۴۴.

۱۲۴۴. ر.ک: دوستعلی معیرالممالک، **وقایع‌الزمان (خاطرات شکاریه)**، ص. ۵۹ .

دو دانگ بهجت‌آباد متعلق به آشتیانی و دو دانگ متعلق به آقای سهرابی و دو دانگ درگروه سردار سپه بود که به مستوفی دادند.[۱۲۴۵]

میرزاهاشم آشتیانی مالک دو دانگ بهجت‌آباد مدتها با حاج رحیم‌آقا اتحادیه بر سر حد غربی بهجت‌آباد اختلاف ملکی داشت. مرحوم اتحادیه حد شرقی اراضی جلالیه را خیابان دروازه یوسف‌آباد (حافظ کنونی) می‌دانست.

● یوسف‌آباد

این آبادی را میرزایوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک در شمال غربی دارالخلافهٔ ناصری احداث و به نام خود یوسف‌آباد نامید.[۱۲۴۶]

مرحوم مستوفی‌الممالک در یوسف‌آباد باغ زیبایی ایجاد کرد. دوستعلی‌خان معیرالممالک دراین‌باره می‌نویسد:

درختهای میوه باغ یوسف‌آباد را به دست خود کاشته بود. میوه‌های آن‌جا در نوع خود بی‌نظیر بود و چون انجیر را بسیار دوست داشت بهترین نوع انجیرها در باغ پرورانده می‌شد. آسیای یوسف‌آباد روی تپه‌ای کنار خیابان ونک واقع بود و روبه شهر و شمیران چشم‌انداز خوشی داشت. هر سال در فصل انجیر یک روز ناصرالدین‌شاه به یوسف‌آباد می‌آمد، چادر آفتاب گردانش را روی تپه مزبور می‌افراشتند و چون شاه درون آن می‌نشست متجاوز از یکصد تفت میوه از جمله انجیر به حضور می‌آوردند.

تاجماه‌خانم یکی از خاله‌های هفتگانه مادرم عصمت‌الدوله دختر ناصرالدین‌شاه زن صدراعظم بود و در یوسف‌آباد زندگی و دستگاهی افسانه‌ای‌آمیز داشت.

... مستوفی‌الممالک دراویش را گرامی می‌شمرد و با آنان حشر داشت. در یوسف‌آباد به دستور او برجی چند ساخته بودند که خلوت درویشان بود. در بین آنان درویشی بود معروف به سیدهندی که آقا به او اعتقادی بسزا داشت و پردهٔ نقاشی شبیه او سر مقبره خانوادگیش در ونک دیده می‌شود.[۱۲۴۷]

۱۲۴۵. سلیمان بهبودی، **خاطرات سلیمان بهبودی** نقل در منوچهر ستوده، ج. ۱، ص. ۱۶۲.

۱۲۴۶. ر.ک: محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۸۹ .

۱۲۴۷. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۴۶ - ۴۷.

مستوفی‌الممالک به تربیت و ازدیاد گوسفند و مرغ و بوقلمون نیز توجه داشته است. دوستعلی‌خان معیرالممالک در شرح گلهٔ بوقلمونهای مستوفی‌الممالک در یوسف‌آباد می‌نویسد:

عصرگاه آقا برای دانه دادن به بوقلمونهایش که بالغ بر هشتصد از نژادها و رنگهای مختلف بودند از در شرقی اندرون که روبه صحرا باز می‌شد بیرون آمد. بوقلمونها که از چرا برمی‌گشتند از دور نمایان بودند و همین که به فاصله تقریبی هزار قدمی ما رسیدند ناگهان به صدا و پرواز درآمدند و غلغله و گردوخاکی برپا ساختند. چون بالای محل دانه خوردن رسیدند نزدیک چهل متر اوج داشتند و پس از چند بارگشتن روی سرما با صدای مخصوص به زمین نشستند و بار دیگر گردوغبار به پا ساختند. آنگاه لاوکی پر از گندم و جو پیش آوردند و پس از آن که آقا با دست خود محتوی آن را نزد بوقلمونها ریخت متصدیان امر متجاوزاز بیست لاوک دیگر دانه برای‌آنها ریختند.[۱۲۴۸]

مستوفی‌الممالک برای یوسف‌آباد جاده‌ای احداث کرد که از زیباترین گردشگاههای تهران به شمار می‌آمد. دوستعلی‌خان معیرالممالک دراین‌باره می‌نویسد:

در خیابان عریضی که از بهجت‌آباد تا یوسف‌آباد کشیده می‌شد و دو طرفش گل محمدی و گل زرد و رعنا زیبا تنگ هم کاشته شده و به راستی بهشتی بود از رنگ‌وبو، با خواص و مأنوسان خود صحبت‌کنان به راه می‌افتاد.[۱۲۴۹]

بنجامین نیز درکتاب خود از این خیابان یاد کرده و نوشته است:

راههای کالسکه‌رو، در اطراف تهران، زیاد است، و اغلب آنها خیلی باصفا است؛ و عبارت است از خیابانهای مشجر سایه‌دار مزین؛ و قشنگترین تفرجگاه آنها خیابان یوسف‌آباد است، که کم‌کم به سمت کوه بالا می‌رود و آنجا چشم‌انداز خوبی بر کوه دماوند و سلاسل همجوار و دشت تهران دارد؛ و تا منتهای جنوب یعنی کناره گود پیداست.[۱۲۵۰]

اعتمادالسلطنه درشرح خاطرات خود روز دوشنبه یازدهم‌جمادی‌الاول ۱۲۹۸ هـ ق. درباره رفتن ناصرالدین‌شاه به یوسف‌آباد می‌نویسد:

۱۲۴۸. همان، ص. ۴۷.

۱۲۴۹. همانجا

۱۲۵۰. سمیوئل گرین ویلربنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۱۵۸ - ۱۵۹.

امروز صبح عشرت‌آباد رفتم. معلوم شد شاه سوار می‌شوند و منظورشان رفتن به یوسف‌آباد ملکی میرزایوسف مستوفی‌الممالک است. مقارن حرکت آبدارباشی مستوفی‌الممالک نفس‌زنان رسید که آقا یعنی مستوفی عرض می‌کند ظل‌السلطان مهمان من است، با وجود این اگر تشریف می‌آورند مختارند. مقصود این بود بلکه شاه نرود و حضرات را آسوده بگذارد. با وجود این شاه اعتنا نکرد و رفت. نزدیک باغ ظل‌السلطان، مستوفی‌الممالک، جلال‌الدوله ولد ظل‌السلطان، معاون‌الملک، مستوفی نظام، امین‌حضور و غیره بودند. مستوفی‌الممالک پنجاه تومان پیشکش کرد. جلال‌الدوله به‌مناسبت دامادی مستوفی‌الممالک پنجاه‌تومان داد.[۱۲۵۱]

ناصرالدین‌شاه حتی بعد از مرگ مستوفی‌الممالک نیز به یوسف‌آباد می‌رفته است. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود به حضور ناصرالدین‌شاه در ۱۸ رجب ۱۳۰۳ هـ.ق.، یعنی ۱۵ روز بعد از مرگ صدراعظم در یوسف‌آباد و خیالات او درباره آنجا اشاره کرده و می‌نویسد:

شاه امروز یوسف‌آباد رفتند... بعد از ناهار فرمودند در رکاب سلطنت‌آباد بروم. به واسطه درد کمر به شهر مراجعت ننمودم. یوسف‌آباد متعلق به صدراعظم مرحوم است. در حفظ و نگاه‌داری آنجا به آدمهای آن مرحوم، شاه تأکید فرمودند. گمان می‌کنم این مقدمه ضبط یوسف‌آباد باشد. تا بعد چه بروز کند.[۱۲۵۲]

برخلاف نظر اعتمادالسلطنه شاه یوسف‌آباد را ضبط نکرد و همچنان در تملک ورثه مرحوم میرزایوسف آشتیانی باقی ماند. بعدها میرزاحسن‌خان مستوفی، یوسف‌آباد را فروخت. دکتر ستوده دراین‌باره می‌نویسد:

پس از فوت صدراعظم، یوسف‌آباد به پسرش میرزاحسن مستوفی تعلق گرفت. میرزاحسن‌خان که خیال مسافرت به فرنگ داشت، این ملک را به سپه سالار امیرخان سردار معروف به آقاوجیه فروخت. در زمان سپه سالار مقداری از اراضی باغ را به زمینهای زراعی تبدیل کردند. پس از این یوسف‌آباد را حاجی حسین امین‌الضرب از امیرخان سردار خرید. چون

۱۲۵۱. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۷۰.

۱۲۵۲. همان، ص. ۴۲۹.

امین‌الضرب برای وارد کردن موتور برق و نصب آن در طهران از دولت وقت قرضه‌ای گرفته بود و قادر به پرداخت آن نبود، دولت هم یوسف‌آباد و عباس‌آباد و امیرآباد را به جای قرض خود از او گرفت.
اراضی یوسف‌آباد از مشرق به عباس‌آباد و از شمال به ونک و از مغرب به امیرآباد و از جنوب به بهجت‌آباد می‌رسد.[۱۲۵۳]

به طوری که نوشته‌های موجود حکایت می‌کند شاهزاده وجیه‌الله میرزاسپهسالار سه دانگ از اراضی یوسف‌آباد را همچنان در تملک داشته و یک سال قبل از مرگ خود در سال ۱۳۲۳ هـ.ق. بیمارستانی را در آنجا بنا نهاد.[۱۲۵۴] مرحوم مهدی بامداد در این باره می‌نویسد:

... در ابتداء امر سپهسالار خواست که بیمارستان را در اراضی باغی که در شمال خیابان شاه‌آباد داشت و معروف به باغ سپهسالار بود بنا نماید، چون باغ در شهر واقع شده بود و ساختن بیمارستان در توی شهر چندان خوبی نداشت به این مناسبت از این خیال منصرف گردید و بیمارستان را در بیرون شهر در اراضی یوسف‌آباد بنا نهاد.[۱۲۵۵]

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت چگونگی احداث بیمارستان سپهسالار را مشروح‌تر از دیگران روایت کرده و می‌نویسد:

سپهسالار آقاوجیه برادر عین‌الدوله می‌خواست بیمارستان بسازد. روزی نجم‌الدوله، ادیب‌الدوله، من و یک دو نفر دیگر را دعوت کرده بود. ناهار خوبی داد، پس از ناهار عنوان کرد که خیال دارم مریضخانه، رخت شویخانه و مدرسه‌ای بسازم. بیست هزار تومان برای این کار گذارده‌ام.
بیست هزار ذرع زمین هم در همسایگی ما داشت محل ساختمان قرار داده بود. هر کس رأیی داد و با خیال او موافقت کرد، من گفتم این مبلغ برای این سه اقدام کافی نیست. عجالتاً مدرسه‌هایی داریم و در ایجاد مدارس جدید شوری در سر مردم هست. رختشویخانه آب می‌خواهد و دایر نخواهد شد، عقیده من این است زمین را بفروشید و قیمت آن را ضمیمه بیست هزار

۱۲۵۳. منوچهر ستوده، ج. ۲، ص. ۸۶۹ - ۸۷۰.
۱۲۵۴. ر.ک: دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۹۲.
۱۲۵۵. مهدی بامداد، ج. ۴، ص. ۴۰۵.

تومان بفرمایید یک مریضخانه در اراضی بهجت‌آباد که قیمتی ندارد بنا شود که از شهر قدری دور باشد، مریضخانه امروز بیشتر طرف حاجت است. پسندید بعد معلوم شد زیر عبا استخاره می‌کند. برای من استخاره راه داده بود.
مریضخانه زیر یوسف‌آباد به نقشه و نظارت من ساخته شد و سه دانگ از یوسف‌آباد را که ملک او شده بود وقف مریضخانه کرد و امروز در تصرف نظام است.[۱۲۵۶]

این بیمارستان که در خیابان ولی‌عصر در تقاطع عباس‌آباد قرار دارد. هم‌اکنون نیز در اختیار بهداری ارتش است. در سالهای اخیر بدون رعایت اصول مرمت بناهای تاریخی در آن تعمیرات عمده‌ای انجام شده است.

به طوری که دکتر ستوده به استناد اسناد دکتر اصغر مهدوی نوشته است حاج حسین‌آقا امین‌الضرب در سال ۱۳۳۰ هـ.ق. باغ و عمارت یوسف‌آباد را به ژاندارمری سوئدی‌ها اجاره داده و این محل تا سال ۱۳۴۱ هـ.ق. در اختیار آنها بود و در این مدت خرابیهای غیرقابل جبرانی به باغ و عمارت آن وارد آورده‌اند.[۱۲۵۷]

دکترستوده هم‌چنین در نوشته‌های خود تصویری از یوسف‌آباد را درسال ۱۳۲۶ش. به دست داده است:

در یوسف‌آباد مجموعاً صدوشانزده خانوار زندگی می‌کنند. این مردم بیشتر از کن و شمیران و آشتیان در اینجا جمع شده‌اند. از طایفهٔ کنی، کدخدا اسماعیل کنی و از طایفه شمیرانی ملاعلی‌محمد و نایب محمد و از طایفه آشتیانی نایب محمدعلی سرشناسند. شغل ایشان باغبانی و کشاورزی و گله‌داری بود. عده‌ای کارگر کارخانه، چند نفر مستخدم دولت و گروهی شغل آزاد دارند. تعداد کمی تا امروز گله‌داری می‌کنند. هر طایفه به زبان اصلی خود گفتگو می‌کند. ترک زبان هم میان ایشان هست. قیافه بعضی از ساکنان همانند قیافه ایلات و چادرنشینان است.
اراضی یوسف‌آباد از دج و ماسه تشکیل شده است. در بعضی نقاط آن خاک

۱۲۵۶. مهدیقلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۱۳۸.
۱۲۵۷. ر.ک: منوچهر ستوده، ج. ۲، ص. ۸۷۸ - ۸۸۶.

رس دیده می‌شود. زمین زراعی در این ده نیست و سراسر آن باغستان است. درختان این باغها بیشتر انار و انجیر و انگور است و از قنات مخصوص محل آبیاری می‌شوند.

باغهای معروف آن: ۱. باغ کلاه‌فرنگی، ۲. باغ بالا، ۳. باغ اندرون، ۴. باغ موستان، ۵. باغ کوچک، ۶. باغ جلو قلعه، ۷. باغ قلمستان، صاحبان این باغها همان اهالی محل هستند. این ده سابقاً اربابی بوده و فعلاً خرده‌مالک است.

قناتها: مجموع آب قناتها فعلاً ده سنگ است ولی در سابق سی سنگ بود. قناتها به نامهای زیر خوانده می‌شوند:

۱. قنات بزرگ، ۲. قنات تنگی، ۳. قنات قلمستان. گردش آنها بر مدار هفت است.

استخرهای یوسف‌آباد از این قرارند، ۱. استخر باغ بالا، ۲. استخر کلاه‌فرنگی، ۳. استخر باغ اندرون، ۴. استخر جلوخان، ۵. استخر قلعه، ۶. استخر قلمستان.

محصولات: گندم و جو و حبوبات ده خروار در سال کشت می‌شد. ولی فعلاً از این نوع محصولی ندارد. آن‌روز که اراضی اربابی بود و محصولی داشت طرز تقسیم بر پایه سه کوت بوده است.

حبوباتی که در محل کشت می‌شد: نخود و لوبیا و عدس و ماش و باقلا بوده است. صیفی قابل ذکری که در محل کشت می‌شد، خیار، هندوانه، بادمجان و کدو بوده است.

غیر از انار و انجیر و انگور در این ده، سیب، به، گوجه، ازگیل، گردو، توت، زالزالک، بادام و هلو هم عمل می‌آمد و محصول میوه آن مجموعاً هفتاد خروار بوده است.

علفهایی که دست اهالی کشت می‌شد عبارتند از: اسپرس، یونجه و شبدر و علفهای صحرایی و دارویی این محل: کتیرا، خاکشیر، گل گاوزبان، عروس پشت پرده، بادیان، جارو، کاکوتی، کنگر، مشگک، بالنگو و قدومه است.

در گذشته هزار و صد سر گوسفند و بز و دویست سر خر در این محل بوده است. امروز صدوپنجاه سر گوسفند و بز و ده سر گاو دارند.

ساختمانها: ۱. حوضخانه، ۲. بادگیر که پانزده متر بلندی دارد و برای تهویه حوضخانه است، ۳. ساختمان کلاه‌فرنگی، ۴. حیاط اندرون که ساختمان آن شامل یک اطاق بزرگ، دو گوشوار در دو طرف اطاق در شرق و غرب. دو

راهرو در مشرق و مغرب و در هر طرف سه اطاق و دو ایوان در دو طرف و دو ایوان سراسری در جلو و عقب اطاق بزرگ سابق‌الذکر. یک در مسجد کوچک از آجر، یک حمام، شش سنگ آسیاب که سه سنگ آن فعلاً خوابیده است. در سابق دو در دکان در قلعه بود، فعلاً دو در دیگر به آن افزوده شده است. سابقاً دو در دکان نانوایی داشت که فعلاً بسته است.[۱۲۵۸]

چند سال بعد اراضی یوسف‌آباد تفکیک و بین کارمندان دولت تقسیم شد و محله‌ای بزرگ به‌وجود آمد و از باغهای سرسبز گذشته آن اثری باقی نماند. تنها فضای سبز کوچک آن پارک شفق است که در سال ۱۳۴۸ احداث شده و ۲۵۰۰۰ مترمربع مساحت دارد.

● **ونک**

ونک از آبادیهای تاریخی پهنه ری باستان است و به مناسبتهای مختلف از آن در منابع تاریخی یاد شده است.[۱۲۵۹]

این ده در دوره ناصرالدین‌شاه جزء آبادیهای خالصه بود و میرزایوسف مستوفی‌الممالک آن را از شاه خرید و با حفر چند رشته قنات برای آن در آبادی آنجا کوشید.

دکتر ستوده اشاره دارد بر این که قبل از این که صدراعظم این اراضی را بخرد، در ونک قلعه‌ای قدیم بوده که ده خانوار ساکن داشته است.[۱۲۶۰] در همین رابطه یادداشت آقای عبدالرحمن عمادی درباره ونک را به شرح زیر ذکر کرده است:

ونک از سده‌های پیش تا سی چهل سال نزدیک به زمان ما دو پاره بود، یک پاره **ونک ارامنه** نامیده می‌شد که بخش شرقی ونک را دربرمی‌گرفت و قلعه ارامنه در مرکز آن بود که پیرامونش کشت می‌شد و باغستان داشت. هنوز هم قلعه ارامنه و گورستان ارمنیان در همین بخش برجاست و گورستان کهنه ارمنیان اکنون به باشگاه آرارات پیوسته و متصل به بر جنوبی آن است.
پاره دیگر **ونک مستوفی** نامیده می‌شد که بخش غربی ونک را دربرمی‌گرفت

۱۲۵۸. همان، ص. ۸۷۰ - ۸۷۲.

۱۲۵۹. ر.ک: حسین کریمان، **تهران در گذشته و حال**، ص. ۶۰، ۴۴۷ - ۴۴۹؛ حجت بلاغی، ج. ۱، بخش تاریخ شمال تهران و مضافات، ص. ۸۳ - ۸۴.

۱۲۶۰. ر.ک: منوچهر ستوده، ج. ۲، ص. ۸۳۲.

که ده کنونی ونک و اراضی کشت و باغهای آن بازمانده است.
از دوران قاجاریه که مستوفی مالک عمده ونک شد دامنه نفوذ خود را به ونک ارامنه نیز کشاند، چون ونک ارامنه از قدیم رشته قناتی پرآب با آب پاک و گوارا داشت که باغهای فراوان و اراضی کشت آنجا را آبیاری می‌کرد، از این‌رو حقوق عرفی کشاورزان‌وباغداران ونک در هر دوبخش ونک خصوصاً ونک ارامنه عینیت و واقعیتی خاص یافته بود. این حقوق که عبارت بود از حق اعیانی و کشاورزی و حق ریشه و نشاندن درخت بر مالکیت می‌چربید. در حدود چهل سال قبل اختلاف کهنه و ریشه‌دار میان زارعان ونک از ارمنی و مسلمان بروز کرد. پس از کشمکشها منجر به داوری شد که رأی داوری مربوط به این امر در دادگستری و پرونده‌های ونک موجود و معروف است. براین پایه مالکان و بسیاری از زارعان مالکیتهای خودرا تفکیک و جداکردند و سپس براثر شهرنشینی و گسترش شهر تهران مالکان و زارعان صاحب حق اعیانی و ریشه یا صاحب عرصه و اعیان شدند. پس از آن قسمتهایی از زمینهای خود را فروختند که این خانه‌سازیها و شهرکهای‌کنونی با اجازه وزارت کشاورزی و تعاون روستایی ایجاد گردید.[۱۲۶۱]

مقبره میرزایوسف مستوفی‌الممالک نیز در ونک است. اعتمادالسلطنه دراین‌باره می‌نویسد:

قلندرشاه از مشاهیر صوفیه بود لنگر و قبرش در قریه ونک شمیران می‌باشد و مرحوم میرزایوسف صدراعظم آشتیانی که آن اساس را بانی است خود در کنار وی آسوده.[۱۲۶۲]

● قلعه نصرت‌آباد (جلالیه)

این قریه که در شمال غربی دارالخلافه ناصری قرار داشت و اکنون داخل شهر افتاده است توسط فیروزمیرزانصرت‌الدوله‌فرمانفرما احداث شد.[۱۲۶۳] مهدی بامداد دراین‌باره می‌نویسد:

۱۲۶۱. همان، ص. ۸۳۸.

۱۲۶۲. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۲۲۴.

۱۲۶۳. جلالیه محدوده خیابان انقلاب در جنوب، توحید و بزرگراه چمران در مغرب، بزرگراه شهید گمنام و جلال آل‌احمد در شمال و خیابان ولی‌عصر در مشرق را دربرمی‌گرفته است.

قلعه نصرت‌آباد همان است که امروز به جلالیه معروف شده و در ابتدا بانی قلعه مزبور فیروزمیرزا نصرت‌الدوله فرمانفرما بوده و به مناسبت لقبش نام آن را نصرت‌آباد گذاشت و بعد به میرزایوسف مستوفی‌الممالک منتقل گردید و او پس از این که دختر خود همدم‌السلطنه را به سلطان حسین‌میرزا جلال‌الدوله پسر بزرگ مسعودمیرزا ظل‌السلطان داد نصرت‌آباد را نیز به وی واگذار نمود و از این تاریخ به مناسبت لقب جلال‌الدوله، جلالیه نامیده شد. جلالیه به انضمام چند آبادی دیگر در نزد بانک استقراضی روس گرو بود و به فیروزمیرزا نصرت‌الدوله سوم پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما رسید و او آنها را به بهای خیلی نازل به حاج‌رحیم اتحادیه و ارباب گیو فروخت و بعد مردم اراضی جلالیه را از آنها خریداری نموده برای خود خانه ساختند و امروز اراضی مزبور قسمت بزرگ بسیار آباد و خیلی خوب و مرغوب تهران را تشکیل می‌هد.[۱۲۶۴]

جلال‌الدوله در زمان مالکیت خود در این محل باغ و کوشکی احداث کرد. اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات ۱۴ ربیع‌الثانی ۱۳۰۳ هـ.ق. به حضور ناصرالدین‌شاه در این باغ اشاره کرده و می‌نویسد:

امروز شاه در عمارت جلالیه که نصرت‌آباد قدیم است مهمان ظل‌السلطان هستند. این عمارت در وسط باغی است، بلافاصله خندق شهر طرف شمال غربی طهران. البته شاهزاده پنجاه هزارتومان مخارج آنجا کرده. صبح بسیار زود رفتم. قدری گردش کردم. باران هم می‌بارید. بعد شاه تشریف آوردند. در اطاق گل‌خانه تاریک ناهار میل فرمودند...[۱۲۶۵]

در دوره سلطنت رضاشاه در اراضی جلالیه میدان بزرگی برای رژه واحدهای نظامی مقیم تهران احداث شد که به میدان جلالیه مشهور بود. درسال ۱۳۱۳ قسمتی از زمینهای این منطقه برای احداث ساختمانهای موردنیاز دانشگاه تهران خریداری شد. مرحوم علی‌اصغر حکمت وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه وقت چگونگی انتخاب این محل و خریداری آن را چنین روایت کرده است:

۱۲۶۴. مهدی بامداد، ج. ۱، ص. ۴۱۶.

۱۲۶۵. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۴۰۳.

فروردین‌ماه ۱۳۱۳ بیشتر اوقات درصدد پیدا کردن زمینی برای پی‌ریزی و آغاز عمارت دانشگاه بودم. در گوشه و کنار به تجسس و تحقیق مشغول شدم. بالاخره باغ جلالیه را از هر جهت مناسب دیدم. از جمله زمینهایی که عرضه شد در بهجت‌آباد بود که آن وقت در اطراف باغ معروف آن عمارات و خانه‌هایی بنا شده بود. مهندس وزارت معارف موسیو آندره گدار آن را نپسندید و کمی عرصه و قلت وسعت آن را خاطرنشان ساخت.

مالکین اراضی بهجت‌آباد که از این جانب مأیوس شدند در نزد وزیر مالیه کوشش کرده و خاطر آن مرحوم را بر رجحان زمین خود جلب کردند. یکی از شبهای فروردین‌ماه همان سال که پیشنهاد دو زمین جلالیه و بهجت‌آباد مطرح شد مرحوم داور رجحان بهجت‌آباد را قویاً پشتیبانی می‌کرد و بالاخره اخذ رأی به عمل آمد و معلوم شد ایشان اکثریت داشتند و من بسیار دلشکسته و نومید گشتم. در این اثنا شاه به جلسه وزراء ورود فرمودند، پس از اندکی به رسم معمول از مرحوم فروغی نخست‌وزیر سئوال کردند: «چه می‌کردید؟»

مرحوم فروغی عرض کرد: «صحبت انتخاب زمین برای دانشگاه بود و دو محل پیشنهاد شده یکی بهجت‌آباد و دیگر جلالیه» شاه بعد از اندک تأملی فرمودند: «باغ جلالیه را انتخاب کنید. بهجت‌آباد ابداً شایسته نیست، عرصه آن کم و اراضی آن سیل‌گیر است من همه این نواحی را با اسب گردش کرده و دیده‌ام.» مطلب تمام شد و من مشغول به کار شدم.[۱۲۶۶]

باغ جلالیه افزون از دویست هزار مترمربع بودکه از مالک آن تاجری به نام حاج رحیم آقا اتحادیه تبریزی خریداری شد و توافق حاصل گردید که متری ۵ ریال حساب نماید، از این مبلغ وزیر مالیه متری ده شاهی آن راکم کرد. در موقع امضاء قباله به نماینده وزارت معارف دستور داده بودم که در قباله قنات مخصوص جلالیه باید قید شود و الا قباله را امضاء ننماید. به ناچار مالک قبول کرد و مبلغی در حدود ۱۰۰۰۰۰ تومان که به پول امروز شاید ۲۰ میلیون تومان ارزش دارد دریافت کرد و قباله امضاء و زمین تحویل وزارت معارف گردید. اول چیزی که به عمل آمد نردهٔ اطراف آن باغ و اراضی

۱۲۶۶. به طوری که مرحوم علی‌اصغر حکمت می‌نویسد باغ جلالیه بسیار وسیع بود و عمارت مختصری در جنوب آن در دو طبقه ساخته شده و با درختهای کهنسال کاج احاطه می‌شد و در تمام آن باغ اشجار میوه بسیار کاشته شده بود. ر.ک: علی‌اصغر حکمت، ص. ۳۳۲.

وسیع آن بود که هنوز نرده فلزی زیبا برقرار است و امید است تا ابد برقرار باشد.[۱۲۶۷]

مرحوم حجت بلاغی مشخصات سند واگذاری اراضی دانشگاه را که به تاریخ پنجم خردادماه ۱۳۱۳ در دفتر اسناد رسمی شماره ۱۸ تهران به ثبت رسیده است به شرح زیر ضبط کرده است:

مالکین: حاج رحیم‌آقا تاجر معروف به اتحادیه و صغار ارباب گیو و مادر آنها بودند.

خریدار: وزارتین معارف و دارایی بودند.

مورد معامله: یک قطعه زمین بیاض مفروض از اراضی جلالیه واقع در ناحیه سه حسن‌آباد تهران دارای پلاکهای ۳۷۱۰ تا ۳۷۳۰ است.

مساحت موردمعامله: دویست و دو هزار و دویست و چهار گز مربع به انضمام ششدانگ قنات جلالیه که در آن تاریخ مخروبه و بی‌آب بوده و به انضمام یک دستگاه بناء موجود در وسط اراضی مرقوم است.

حدود آن: **شمالاً:** به سرحد اراضی جلالیه و امیرآباد محدود است.

غرباً: به سرحد اراضی جلالیه و جمشیدآباد محدود است.

جنوباً: به خیابان شاهپور[۱۲۶۸] جدیدالاحداث محدود است.

شرقاً: به اراضی بیاض جلالیه محدود است.

قیمت: نود هزار و نهصد ونود و یک تومان و هشت قران.[۱۲۶۹]

در سال ۱۳۴۵ در اراضی میدان جلالیه پارک زیبایی احداث شد که امروز پارک لاله نامیده می‌شود. حسنعلی لقایی درباره مشخصات این پارک چنین می‌نویسد:

این پارک در محدوده منطقه ۶ شهرداری تهران و در مجاورت مراکز فرهنگی معتبری همچون موزه هنرهای معاصر، موزه فرش، دانشگاه تهران، هتل بزرگ لاله (اینترکنتیناتال سابق)، خدمات تفریحی و گردشگاهی نسبتاً کامل و متنوعی را فراهم آورده است.

موقعیت پارک لاله از شمال به خیابان دکتر فاطمی، از جنوب به بلوار

۱۲۶۷. علی‌اصغر حکمت، ص. ۳۳۴ - ۳۳۵.

۱۲۶۸. این خیابان در سالهای بعد به شاهرضا تغییرنام داد و امروز نیز انقلاب خوانده می‌شود.

۱۲۶۹. حجت بلاغی، ج. ۲، ص. (غ) ۴.

کشاورز، از شرق به خیابان حجاب و از غرب بـه کـارگر شـمالی مـحدود می‌شود. مساحت اولیه این پارک بالغ بر ۴۵ هکتار بوده است که بخشی از آن در اختیار موزه‌های هنرهای معاصر و فرش، هتل لاله، هتل در دست احداث ایران و ژاپن، دبیرستان آیت‌الله سعیدی و مرکز آفرینش هـنرها قـرار گـرفته است و مسـاحت زیـرپوشش خـدماتی پـارک در حـال حـاضر قـریب بـه ۳۵۰۰۰۰ مترمربع (۳۵ هکتار) می‌باشد...

سطوح معابر داخلی پارک لاله متشکل از خیابانهای آسفالته بـا مسـاحتی معادل ۳۹۰۰۷ مترمربع و مسیرهای شن‌ریزی شده بـه مسـاحت ۲۶۵۸۴ مترمربع می‌باشد. این شبکه ارتـباطی امکـانات پـیاده‌روی، دسـترسی بـه فضاهای خدماتی پارک و استفاده از مناظر و جلوه‌های ویژه محیط طبیعی پارک را به وجود آورده است...

فضای سبز و پوشش گیاهی متنوع و وسیع با اسـتفاده از انـواع گـونه‌های تزیینی، درختچه‌ها و درختان توانسته سرانه فضای سبز این منطقه شهری را تا حدودی تعدیل نماید.

ازگیاهان تزیینی مورداستفاده این پارک می‌توان به انواع رز، گل یخ، ماگنولیا، آزالیا، یاس، یوکا، هفت رنگ و نمونه‌های متنوع دیگری اشاره کرد. همچنین انواع بوداغ، توری، نرگس درختی، ختمی و ارغـوان، ابـریشمی، اسـپید و غیره، درختچه‌های این پارک را شامل می‌شوند... درختان پارک لاله نـیز از گونه‌های سرو، اقاقیا، چنار، بلوط، کاج، بید، نارون، افرا، انجیلی، بـامبو و دیگر درختان متناسب با اقلیم منطقه تشکیل شده است.

مساحت فضاهای سبز پارک بالغ بر ۲۳ هکتار مـی‌باشد کـه از ایـن مـقدار ۸۵۸۰۰ مترمربع آن زیرپوشش سـطوح چـمن‌کاری قـرار دارد. بـه مـنظور آبیاری فضاهای سبز این پارک علاوه بر استفاده از شبکه آب شـهری، سـه حلقه چاه نیمه‌عمیق نیز حفر گردیده است که مجموعاً مورد اسـتفاده قـرار می‌گیرند. وجود ۴۰۰۰ مترمربع آب‌نما در این پارک علاوه بر تلطیف هوا، تنوع محیطی خاصی به این مجموعه بخشیده است...[۱۲۷۰]

۱۲۷۰. حسنعلی لقایی، «باغها و پارکهای تهران» در کتاب تهران ج. ۲، ص. ۷۶ - ۷۸.

شایان ذکر این که سابق بر این نهر بزرگ معروف به آب کرج نیز از این منطقه می‌گذشت و یکی از گردشگاههای تهران دیروز را تشکیل می‌داد. بسیاری از تهرانی‌ها عصرها برای هواخوری و گردش به این محل می‌آمدند؛ و به همین جهت فروشندگان دوره‌گرد در آنجا حسب فصول سال به عرضه بستنی و گوجه و چغاله بادام و بلال و... اقدام می‌کردند. بعدها این محل جای خود را به بولوار زیبایی داد که امروز نام کشاورز را بر روی خود دارد و نهر سنگی میانه آن تنها یادگاری است که یاد نهر پرآب و باصفای آب کرج را در خاطره‌ها زنده می‌کند.

● مهرآباد

مهرآباد که در حال حاضر فرودگاه بین‌المللی تهران است در گذشته از روستاهای دارالخلافه تهران محسوب می‌شد. مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک درباره سابقه تاریخی این محل یادداشتهایی دارد که به ذکر آن می‌پردازیم:

> مهرآباد از املاکی بود که حاج میرزاآقاسی به ناصرالدین‌شاه هبه کرد. سه خانوار رعیت داشت و از آب قنات یافت‌آباد مشروب می‌شد. نظام‌الدوله معیرالممالک[۱۲۷۱] آن را از دولت به دو هزار و هشتصد تومان خریداری کرد و به احداث قنات و باغ و قلعه روستایی همت گماشت. در ابتدا حسین‌آباد نامید و پس از آن که جزء مهریه مادرم عصمت‌الدوله درآمد مهرآباد خوانده شد.
>
> دوستمحمدخان معیرالممالک در آنجا باغ جدیدی به مساحت شصت هزار متر احداث کرد و عصمتیه نام گذاشت. در میان باغ عمارتی عالی بنا نهاد که ایوان دورش بر پنجاه و چهار ستون چدنی استوار بود. خیابان‌بندی، درختکاری و گلکاری باغ در اثر همکاری معیرالممالک و باغبان فرانسوی موسیو وریه به وجود آمده بود. (باغبان مزبور را پدرم در سفر دوم اروپا با خود آورده بود). استخر زیبایی جلو ساختمان اصلی خودنمایی می‌کرد و تصویر بنا و بیدهای مجنون و گلهای شاداب را در آب صافی خود منعکس می‌ساخت. یک پاوین بزرگ و چند آلاچیق و لاک در محلهای مناسب

۱۲۷۱. خریداری ده باید توسط حسینعلی‌خان معیرالممالک صورت گرفته باشد.

جلب‌نظر می‌کرد.
سه گرمخانه برای پرورش و نگهداری گلها و درختهای مرکبات در قسمتهای آفتابگیر بنا شده بود که یکی از آنها صد پا طول داشت.
لانه‌های کبوتر و مرغ و قفسهای قناری نیز در قسمتی از باغ که برای تربیت و ازدیاد طیور تخصیص داده شده بود دیده می‌شد.
مظفرالدین‌شاه در بازگشت از سفر دوم اروپا از قزوین به معیرالممالک تلگراف کرد که فردا ناهار را در مهرآباد شما خواهیم بود. وقتی شاه به درون باغ آمد نگاهی به اطراف افکنده به حکیم‌الملک گفت: «وزیر دربار، در واقع ما دوباره وارد فرنگستان شدیم.»[۱۲۷۲]

به طوری که اشاره شد معیرالممالک برای تأمین آب مهرآباد قناتی اختصاصی حفر کرده بود. در سال ۱۲۹۰ هـ.ق. به طور ناگهانی آب قنات نقصان یافت. مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک درباره چگونگی این ماجرا چنین می‌نویسد:

ناصرالدین‌شاه در سفر اول خود به فرنگ که به سال ۱۲۹۰ هـ.ق. اتفاق افتاد عمّ خویش را نایب‌السلطنه خواند و زمام مهام را به دست کفایت او سپرد... در این اوان اتفاقی روی داد که از لحاظ نمایاندن طرز کار و قدرت فرهادمیرزا شایان اهمیت است. چون کف قنات باغشاه نسبت به قنات مهرآباد پایین‌تر واقع بود تنی چند از دهقانان ماجراجو به دستیاری مقنی محل با ایجاد سوراخی دو قنات را مرتبط ساخته و در نتیجه نزدیک به دو سنگ آب قنات مهرآباد را به رایگان می‌بردند. بر اثر کاهش آب رعایا درصدد یافتن علت برآمدند و سرانجام به خدعهٔ حریف پی بردند. چون موضوع به اطلاع پدرم رسید او مراتب را طی نامه‌ای به استحضار مقام نیابت سلطنت رسانید.
شاهزاده معتمدالدوله، میرزاعلی‌خان امین حضور، وزیر بقایا را که از مقربان دربار بود پیش خوانده دستور رسیدگی داد. وزیر بقایا پس از چند روز به عرض شاهزاده رساند که کم‌آبی در بیشتر آبادیهای اطراف تولید نگرانی کرده و شکایت معیرالممالک بی‌اساس است. پدرم پس از شنیدن این جواب خود نزد نایب‌السلطنه رفت و جریان را توضیح داده تقاضای رسیدگی مجدد کرد. فرهادمیرزا گفت شخصاً به این کار رسیدگی خواهم کرد و روزی را تعیین کرد که وزیر بقایا و معیرالممالک و گروهی دیگر سر قنات مهرآباد حاضر

۱۲۷۲. دوستعلی معیرالممالک، **رجال عصر ناصری**، ص. ۱۵۶ - ۱۵۷.

شوند. به دستور پدرم چند پوش هندی اطراف مادر چاه قنات برافراشتند و در روز معهود همه آنجا گرد آمدند. سر ساعت مقرر شاهزاده آزاده با همراهان فرا رسیدند و به درون چادرها رفتند. پس از نوشیدن چای و شربت نایب‌السلطنه، میرزاعیسی حکمران پیشین تهران را به حضور طلبیده گفت: «چون راستگو و درستکار شناخته شده‌اید و گفته شما برای همه حجت است شخصاً درون چاه رفته رسیدگی دقیق به عمل آورید.»
میرزاعیسی که سالخورده و فربه بود ناچار جامه از تن بیرون کرده با دو تن مقنی خبره به درون چاه رفت و پس از زمانی بالا آمده صحت ادعای معیرالممالک را تأیید کرد. فرهادمیرزا همانجا امر کرد تا مجرا را مسدود و مرتکبین را مجازات کنند. آنگاه امین‌حضور را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد، آقامیرزایوسف مستوفی‌الممالک که در رأس شهود قرار داشت چون هم‌ولایتی خود را در وضعی وخیم دید به شفاعت برخاست و بی‌درنگ مقبول افتاد و در نتیجه غایله فرو نشست.[۱۲۷۳]

بعدها به مناسبت ولخرجیهای دوستمحمدخان معیرالممالک مهرآباد نیز به گرو رفت و از تملک خانواده او خارج شد. مرحوم دوستعلی‌خان معیرالممالک بنا به خصلت حفظ حرمت بستگان از شرح کامل قضیه خودداری و تنها به دادخواهی از رضاشاه در مورد بازگرداندن مهرآباد به خود اشاره کرده و نوشته است:

هواگرم بود و رضاشاه در صاحبقرانیه به سر می‌برد. روزی به عزم دادخواهی آهنگ شرفیابی کردم و چون به صاحبقرانیه رسیدم دربان مراگفت که امروز شاه سخت خشمگین است و از بامداد تاکنون چند تن را مورد مؤاخذه قرار داده، اگر کاری دارید بهتر است به روز دیگر موکول کنید. من که می‌دانستم شاه بی‌سبب بر کسی خشم نمی‌گیرد و از طرفی رقیب در تنگنای حیرتم افکنده بود، هرچه باداباد گفته به درون رفتم.
رضاشاه کلاهش را به هر دو دست در پشت گرفته بود و سر به زیر انداخته و گرد باغچه‌ای آهسته قدم می‌زد. تنی چند نیز بسان قالبهای بی‌روح درگوشه و کنار ایستاده بودند. من چند گام پیش رفته ایستادم. شاه به صدای پا سربرداشته سویم نگریست و با اشاره دست پیشم خواند. من نزدیک رفته گفتم: چون اوقات اعلیحضرت شمرده است در استدعای خود به اختصار

۱۲۷۳. همان، ص. ۱۶۵.

می‌کوشم. مهرآباد ملک اجدادیم به زور و دسیسه از دستم رفته امر فرمایید ملک را به من بازگردانند.» شاه لحظه‌ای در من نگریست و بی‌آن که سخنی گوید سر را به زیر افکند با گامهای بلند و تند به درون یکی از اطاقها رفت. من در آن میان حیران مانده پس از اندک تأملی مأیوس به شهر بازگشتم. روز بعد هنگامی که محفل نقاشی و نقالی در شرف تشکیل بود. شاهزاده سیف‌الله میرزا جهانبانی که در خدمت نظام بود از در درآمده برگشت مهرآباد را به من تبریک گفت و چون از چگونگی جویا شدم اظهار داشت: چون شاه را یقین حاصل شده که بر شما ستم رفته است امر اکید کرده در این باره جلسه‌ای تشکیل گردد و نظام‌السلطنه و شما نیز در آن حاضر شوید و کار خاتمه پذیرد. اعضاء جلسه را هم خود تعیین کرده و هرچهار از کسان و پشتیبانان شما هستند. روز معهود همه در جلسه حضور یافتند مگر مدعی و بعد معلوم شد رییس جلسه که از خویشان نزدیک من بود چون با نظام‌السلطنه در دوران تحصیل همدرس بوده است برخلاف انتظار به یاری او برخاسته و او را گفته بود که از حضور در جلسه خودداری کند و برای داشتن عذر موجه به مسافرت رود!

این بی‌مهری خویشاوند در وجودم اثری شوم بخشیده و چنانم آزرد و بیزار ساخت که دست از مهرآباد کشیده و امید از کسان بریدم. شکوه به شاه نیز نبردم زیرا شرمم آمد که این بار به جای غیر از خویش بنالم. گرچه مهرآباد که امروز همه ارزش آن را می‌دانند به رایگان از کف نهادم، ولی از آن شادم که در دوران دراز زندگی هرگز اصول اخلاق و انصاف را زیرپا ننهادم و حق کس را به ناروا برباد ندادم.[۱۲۷۴]

● نظام‌آباد

این آبادی در جنوب شرقی ضرابخانه و شمال شرقی قصر قاجار واقع شده بود. مرحوم عبدالرزاق‌خان بغایری در نقشه تهران و اطراف که در سال ۱۳۲۸ هـ.ق. ۱۹۱۰/ م. ترسیم گردیده نام آن را نظامیه ذکر کرده است. اعتمادالسلطنه در معرفی این آبادی می‌نویسد:

۱۲۷۴. دوستعلی معیرالممالک، «هشتاد و پنج سال زندگی در چند صفحه»، یغما، ۱۲ (۸) آبان ۱۳۳۸، ص. ۳۵۸.

نظام‌آباد از تأسیسات مهمه و مستحدثات میرزاکاظم‌خان وزیر لشکر که مشتمل است بر ابنیه عالیه و مقامات کریمه و بحیرهٔ عریض و عمیق و روضه‌ای ریّان وانیق. این اثر جلیل زیردست سلطنت‌آباد مابین ضرابخانه و شمس‌آباد و مبارک‌آباد افتاده و اراضی آن تا حوالی قصر قاجار امتداد دارد. سابقاً این قطعه ملک عیسی‌خان بیگلربیگی بود. چون در قنات صدرآباد که مرحوم میرزاآقاخان صدراعظم طاب ثراه به جهت نظامیه حفر می‌نمود آبی به قدرالکفایه پیدا نشد این ملک را از عیسی‌خان ابتیاع کرد و خشکه کاری برای قنات آنجا احداث نموده به قنات صدرآباد اتصال داد تا آب آنجا مستقیماً به نظام‌آباد برود.

چون وی درگذشت جناب جلالت مآب اجلّ نظام‌الملک حسب‌الوصیّه مبلغهای گزاف خرج این قنات کرد تا تفاوت کلی در آب آن به هم رسید، به حدی که فعلاً همان یک رشته صاحب دو سنگ آب است لهذا جناب مستطاب مومی‌الیه در این ملک مخصوص که از موهوبات[۱۲۷۵] پدری جناب معظم است باغ و عمارتی مشتمل بر بیرونی و اندرونی و حمام و استخر بسیار بزرگ به ضمیمه قلعه و خانه رعیتی و اصطبل و آسیا و خیابان ممتاز بنا نهاد و روز به روز آبادی آنجا بیشتر ظهور و بروز یافت تا آن که در تاریخ تألیف کتاب یکی از متنزهات اولیه این عهد مبارک محسوب می‌گردد. با آن که چهار سال بیش نیست که ایجاد و بنیاد آن را آغاز نموده‌اند همانا از بابت گشادگی جوانب اربع و امتداد منظر من جمیع الجهات به اختصاصی عمده و امتیازی عظیم متفرد است.[۱۲۷۶]

این آبادی پس از تقسیم و تفکیک به منطقه مسکونی بزرگی تبدیل شده است که محدوده وسیعی را از جنوب میدان رسالت تا حدود وحیدیه و حشمتیه دربرمی‌گیرد.

● باغ و قصر دوشان‌تپه

یکی از شکارگاههای مهم حومه تهران که به سبب تنوع پرندگان و پستانداران مورد توجه و علاقه ناصرالدین‌شاه قرار داشت، شکارگاه دوشان‌تپه بود. در سال ۱۲۶۸ هـ.ق.

۱۲۷۵. جمع موهوب به معنی هبه شده.

۱۲۷۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر والآثار**، ص. ۸۹.

ناصرالدین‌شاه دستور داد عمارتی در روی تپه بنا کنند تا امکان اقامت در محل نیز فراهم گردد. روزنامهٔ وقایع‌اتفاقیه در شماره ششم جمادی‌الثانی ۱۲۶۹ هـ.ق. خود درباره اتمام ساختمان عمارت می‌نویسد:

روز یکشنبه دویم این ماه اعلیحضرت پادشاهی عزیمت فرمودند که به قصر قاجار تشریف برده چند روز آنجا توقف فرمایند؛ اول به سمت دوشان‌تپه که عمارت تازه حسب‌الاشاره در آنجا ساخته شده است تشریف فرما گردیده و عمارت مزبور را تماشا فرمودند و نهار را در آنجا صرف نمودند و چون که این عمارت را تازه روی تپه مزبور ساخته‌اند و در ساختن آن مقرب‌الخاقان حاجی‌علیخان حاجب‌الدوله کمال اهتمام را نموده است با این که زمستان و یخبندان کار بنایی مشکل بود، عمارت مزبور را به طرح خوب و مستحکم به اتمام رسانده است. خدمات او مقبول و مستحسن خاطرملوکانه افتاد از راه التفات کامل یک ثوب کلیجهٔ ملبوس تن مبارک را به مقرب‌الخاقان مشارالیه مرحمت فرمودند.[۱۲۷۷]

روزنامه دولت‌علیه ایران در شماره چهارصد و هشتاد و یکم خود ضمن چاپ تصویری از موقعیت ساختمانهای قصر اطلاعاتی را درباره آن به چاپ رسانده و می‌نویسد:

... در آنجا عمارت عالی ساخته شده است برای شکار و گاهی هم یک شب و دوشب آنجا توقف می‌کنند. از آن کوه به اطراف که از همه جور شکار دارد بسیار نزدیک است، بلکه این کوه در وسط شکارگاه است و اصل خلقت این کوه درمیان صحراست و به کوههای دیگر وصل نیست. در میان صحرا مجرد است و چندان ارتفاعی ندارد و تخمیناً از سطح زمین دویست و پنجاه ذرع ارتفاع دارد و همه کوه سنگ است. دو عمارت بر روی آن ساخته شده است، یکی بزرگ دیگری کوچکتر و اینجا معدن سنگ است که برای ستون و ازاره‌های عمارت و حمامها و کوچه‌ها و عمارات شهر کلاً از اینجا سنگ برده می‌شود و حالا پنجاه سال بلکه زیادتر می‌شود که علی‌اتصال ازین کوه سنگ برده می‌شود و جمیع بناهای طهران و اطراف دیگر ازین کوه است. تعجب در این است که در اول نگاه شخص به هیچ‌وجه معلوم نمی‌شود که

۱۲۷۷. روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، ش. ۱۱۱ ششم جمادی‌الثانی ۱۲۶۹.

ازین کوه سنگی جدا شده‌است. بعداز دقت تمام بیش از بیست ذرع در بیست ذرع کار نشده است.[۱۲۷۸]

قنات دوشان‌تپه

در سال ۱۲۶۵ هـ.ق. سه سال قبل از صدور دستور احداث عمارت دوشان‌تپه، ناصرالدین‌شاه حکم کرد تا در آنجا یک رشته قنات احداث نمایند. مقنی‌ها چاههای متعددی حفر کردند ولی به هیچ‌وجه آبی به دست نیامد. در زمستان سال ۱۲۶۸ هـ.ق. بدون این که کاری در آن قناتها صورت گرفته باشد، ملاحظه شد آب در چاهها جمع شده است. موضوع را به عرض شاه رساندند و حکم شد دهنهٔ قنات را پاک و لایروبی کنند؛ به قدر نیم‌سنگ آب جاری شد.[۱۲۷۹] روزنامه دولت علیّه ایران در شماره هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۷۹ هـ.ق.در خبر افزایش آب این قنات می‌نویسد:

در هفته گذشت که موکب همایون تشریف بردند با این که از جایی که آب ده قنات است زیاده از سی ذرع کار نشده بود زیادتر از یک سنگ آسیا از اقبال بی‌زوال همایون آب جاری بود و آن صحرای غیرذی زرع را مشروب می‌ساخت. حکم همایون شد که در همان مکان بنای قلعه و آبادی گذارده شود و عن‌قریب ان‌شاءالله تعالی یکی از جمله جاهای بسیار خوب اطراف دارالخلافه خواهد شد.[۱۲۸۰]

اعتمادالسلطنه در شرح بناهای عهد ناصری به احداث استخر بزرگ دوشان‌تپه اشاره کرده و می‌نویسد:

احداث دریاچه بزرگ ژرف در برابر دوشان‌تپه مقارن جریان قنات جدید آنجا که حالا وسط باغ وحش است در سنه هزارودویست و هفتادونه از هجرت سال شانزدهم از جلوس همایون.[۱۲۸۱]

نخستین راه شوسه‌ای که در اطراف تهران ساخته شد جاده دوشان تپه بود. این جاده

۱۲۷۸. **روزنامه دولت علیه ایران**، ش. ۴۸۱ بیست و یکم جمادی‌الاخر ۱۲۷۷.

۱۲۷۹. ر.ک: همان، ش. ۵۰۱ دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۶۸.

۱۲۸۰. همان، ش. ۵۳۰ هفتم ربیع‌الثانی ۱۲۷۹.

۱۲۸۱. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۶۹.

در دوم رمضان ۱۲۹۱ هـ.ق./ ۱۴ اکتبر ۱۸۷۴ م. طی مراسم باشکوهی توسط ناصرالدین‌شاه افتتاح شد. بعد از گشایش جاده شاه اغلب از همین راه شوسه به کلاه‌فرنگی شکارگاهش رفت و آمد می‌کرد.[۱۲۸۲] هنگامی که ناصرالدین‌شاه در دوشان‌تپه نبود مردم می‌توانستند از آن دیدن کنند، بنابراین تهرانیها و بیشتر اروپاییان برای گردش به آنجا می‌رفتند. خانم کارلاسرنا که این شکارگاه و قصر آن را از نزدیک دیده است در معرفی آن می‌نویسد:

... اینجا را اول بار پدر ناصرالدین‌شاه ساخته بود،[۱۲۸۳] ولی خود او برای توسعه و زیبایی آن بسیار کوشید و آنجا را به صورت تفرجگاه موردعلاقه خود درآورد، بعد از استراحت در همین کلاه فرنگی، شاه که شکارچی قهار و خستگی‌ناپذیری است، در کوهستانهای پراز شکار اطراف، به شکار بز کوهی، قوچ وحشی، آهو، خرگوش، کبک دری و حیوانهای دیگر می‌رود. در زمستان، که برف قله‌های مرتفع‌تر را می‌پوشاند، وی گاهی بخت آن را دارد که حتی با پلنگ، یوزپلنگ، ببر و شیر[۱۲۸۴] دیداری تازه کند.

دوشان‌تپه اسم خود را از اسم دهکده مجاور گرفته است.[۱۲۸۵] از بالای کلاه‌فرنگی و باغهای وسیعی که دور آن را احاطه کرده و بر تمام دشت مسلط است، چشم‌انداز بسیار زیبایی دیده می‌شود. تالار شاه شبیه به یک سالن کشتی است، سقف آن ارتفاع کمی دارد. پنجره‌ها، گرد و کشویی هستند و عیناً روزنه بدنه کشتی را به یاد می‌آورند. اطاق مجهز به نیمکتهای مدوری است، که بر پشت آنها مخده‌های مخمل سبزرنگ گذاشته‌اند. در وسط اطاق نوعی تنه درختی را جا داده‌اند و در کنار آن یک میز، اثاث خانه‌ای از این دست، در هیچ کجای ایران دیده نمی‌شود. در قسمت فوقانی این تالار، تالار دیگری است به سبک شرقی، و به شکل کلاه‌فرنگی، که این دو دستگاه قسمت بیرونی ساختمان را تشکیل می‌دهند. اما قسمت اندرونی جادارتر

۱۲۸۲. ر.ک: کارلاسرنا، ص. ۱۹۳ - ۱۹۴.

۱۲۸۳. به شرحی که گذشت نظر خانم کارلا سرنا در این مورد درست نیست.

۱۲۸۴. احتمالاً وجود شیر در باغ‌وحش دوشان‌تپه موجب شده است خانم کارلاسرنا تصور کند شیر نیز در حوالی تهران موجود بوده است.

۱۲۸۵. این نظریه نیز درست نیست. دوشان به ترکی به معنی خرگوش است و به سبب زیادی خرگوش در این محل به این نام مشهور گردیده است.

است. با آن که در آن محل، از تجمل و زرق و برق خبری نیست، ولی زنها هنگامی که همراه شاه هستند در اندرونی این ساختمان از کاخهای ییلاقی دیگر، بیشتر احساس راحتی می‌کنند. از لحاظ موقعیت، دوشان تپه درست شبیه آشیانه عقاب است. کالسکه نمی‌تواند به عمارت کلاه فرنگی نزدیک شود. تا آنجا همه‌چیز، حتی آب را هم باید با دست حمل کرد. هوای باغها بسیار مطبوع و ملایم است. در زمستان، به علت کوهستانی بودن در آن نواحی بادهای سرد، بسیار کم می‌وزد. تعداد زیادی ساختمانهای کوشک‌مانند، در آن طرفها ساخته‌اند، که بعضی از آن‌ها اطاقهای بسیار زیبا و دلگشایی دارند. همچنین یک مسجد کوچک و دو حوض بزرگ در آنجا احداث شده است، که آب حوضها دایماً عوض می‌شود.[۱۲۸۶]

ارنست اورسول نیز دربارهٔ قصر و باغ وحش دوشان‌تپه چنین نوشته است:

میان کلیه ویلاهای سلطنتی از همه عجیب‌تر، ویلای دوشان‌تپه بود که بالای تپه متروکی در دشت، روبه‌روی کوهپایه‌های البرز بنا شده است. چون در این نواحی کوهستانی پلنگ زیاد دیده می‌شود، شاه وقتی که به همراهی معدودی از نزدیکان به شکار پلنگ می‌آمد، در این ویلا استراحت می‌کرد. قصر، از یک ساختمان هشت گوش یک طبقه تشکیل شده، و راه آن از جاده پرپیچ و خمی بود و پشت بام آن چشم‌انداز بسیار دل‌انگیزی داشت. اندرون اینجا کاملاً شبیه اندرونی قصر سلطنت‌آباد بود. باغچه‌های قصر که البته به زیبایی باغهای سایر کاخها نیست، در دامن صحرا گسترده شده بود. باغ وحشی نیز که سخت موردتوجه ناصرالدین‌شاه است، ضمیمه این قصر بود که در آن مجموعهٔ زیبایی از شیرهای بی‌یال فارس و ببرهای مازندران نگه‌داری می‌شد. به عقیده بعضی از طبیعی‌دانها بین این حیوانات و ببر سلطنتی هندوستان هیچگونه فرقی نیست، عجیب‌ترین حیوان این باغ، حیوان دورگه‌ای بود از پیوند یک پلنگ بزرگ و یک شیر، و این حیوان به پدر خود بیش از مادرش شباهت داشت، ولی خال خال بودن پوستش به مادرش رفته بود.[۱۲۸۷]

بنجامین سفیر ایالات متحده در دربار ناصری نیز از این عمارت سلطنتی یاد کرده و

۱۲۸۶. کارلاسرنا، ص. ۱۹۵.

۱۲۸۷. ارنست اورسول، ص. ۲۱۶.

درباره آن نوشته است:

دوشان‌تپه، یکی از اماکن مطبوع طبع اعلیحضرت همایون است؛ و از شهر به قدر سه میل مسافت دارد. در قلهٔ قطعهٔ کوه مرتفع مفروزی بنا شد، از پله‌های طرز غریب، باید بالا رفت. در پایه این قطعه کوه، باغ بزرگی موجود است و حیوانات وحشی ایران را در آنجا به قفس اندازند؛ از آن جمله شیرهای باشکوه تخت جمشید، در آنجا به هم می‌رسد.[۱۲۸۸]

بنجامین همچنین به هنگام شرح صنایع مستظرفهٔ ایران به توصیف هنر آیینه‌کاری پرداخته و دراشاره به آیینه‌کاری باارزش عمارت دوشان‌تپه می‌نویسد: «یکی‌ازعمارتهای آیینه‌کاری بسیار قشنگی که من دیده‌ام، عمارت تابستانی اعلیحضرت شاه، در دوشان تپه است.»[۱۲۸۹]

خرابی سیل در باغ دوشان‌تپه

اعتمادالسلطنه که سرپرستی عمارتها و باغهای سلطنتی را به عهده داشته، در شرح خاطرات دهم و یازدهم شعبان ۱۳۰۲ هـ.ق./چهارم و پنجم خرداد ۱۲۶۸ ش. به جاری شدن سیل در این محل و خرابیهای آن اشاره کرده و می‌نویسد:

... شاه عمارت فوقانی دوشان‌تپه تشریف بردند. ناهار میل فرمودند و خوابیده بودند. عصر در باغ تفرج فرمودند و تحسینات نموده بودند. سواره قصر فیروزه تشریف بردند. من هم یک ساعت به غروب مانده از حوالی دوشان‌تپه گذشته که قصر فیروزه بروم. واقعاً بهشت برین است. مقارن ورود من به قصر فیروزه شاه هم وارد شدند. جمعی از طفلان که حالا وزیر و امیر هستند بودند. با امین‌السلطان صحبت می‌فرمودند که از فلان آب باید چطور خیابان در دوشان تپه بسازی و در فلان نهر بیندازی. خیلی فرمایشات دادند. من که باغ دستم بود و دوازده سال است هزار باغ و خیابان و عمارت ساخته و کاشته‌ام آنجا ایستاده بودم. ابداً حرفی به من نزدند. مگر در آخر سری به طرف من مایل فرمودند که باید درخت زیاد داریم و بفروشیم. از همان

۱۲۸۸. سمیوئل گرین ویلر بنجامین، **ایران و ایرانیان**، ص. ۱۵۸.

۱۲۸۹. همان، ص. ۳۳۳.

درختها باید کاشت. من هم سری تکان دادم...
قدری گردش کرده از غرش رعد و اشعهٔ برق مخوف شده به عمارت آمدند که یک مرتبه هنگامی غریبی برخاست. آسمان معرکه کرد که در طول عمر خود این طور هوا و طوفان ندیده بودم. عصر به شب مبدل شده شام صرف فرمودند. هوا آرام گرفت. من در سر شام روزنامه عرض کردم. بعد از شام مراجعت به شهر کردم. در بین راه قصر فیروزه و دوشان‌تپه رودخانه عظیمی در جریان دیدم. معلوم شد هنگامه‌ای است. سواری از شهر می‌آمد گفت از کجا می‌روید سیل دوشان تپه را خراب کرده و راه مسدود است. توکل به خدا کرده و آمدیم. نزدیک دوشان تپه صدای آب شنیده شد که متصل نهرهای آب روبه باغ در جریان بود. تا زیر کوه به رودخانه عظیمی برخوردیم که همان رودخانه دوشان‌تپه را خراب کرده بود و سردر طرف شمال باغ و اغلب دیوارهای شمالی و غربی را ویران ساخته. از آنجا عبور کرده در بین راه تا قراول‌خانه وسط دوشان‌تپه متصل به سیل و سیلاب برخوردیم. گاهی سواره، گاهی پیاده، گاهی باکالسکه عبور کردیم. ساعت چهار وارد خانه‌شدم. صبح زود برخاسته طرف دوشان تپه رفتم. وارد باغ که شدم واقعاً دلم سوخت. خیلی پریشان شدم. در این باغ زحمت کشیده بودم، اگرچه شاه دماغم را می‌سوزاند. اما نمک‌خوارگی مقتضی بر این بود که باز دلم بسوزد. نه باغ مانده نه هیچ! ده هزار تومان مخارج دارد تا به صورت اول بشود. قناتها همه خوابیده، درختها را آب از ریشه کنده، باغ پر از شن شده. خلاصه تا به صورت اول بشود طول دارد. از آنجا قصر فیروزه رفتم. امین‌السلطان را دیدم که معمارباشی و مقنی‌باشی را شب احضار کرده بود برای همین کار...
امین همایون را شاه فرستاده بود تحقیق کند. آمده بود و ماجرا را به عرض رسانده بود. امین‌السلطان با معمارباشی و مقنی‌باشی طرف دوشان‌تپه حرکت کردند...
ماها رفتیم تفصیل دوشان‌تپه را عرض کردیم و گفتم بفرمایید یک فوج سرباز با بیل و کلنگ حاضر شوند، و الا دیگر چاره نیست. سیف‌الملک مأمور شد فوج را راه بیندازد. شاه هم سوار شدند. سر راه وارد دوشان‌تپه شدند. زیاد متألم گردیدند. باز خطاب به امین‌السلطان کردند که چنین کن و چنان کن. من در آن گوشه‌ها ایستاده بودم. ورود به باغ هم ماری قوی که دیشب سیلاب

آورده بود بیرون آمد کشتند، روی هم رفته خیلی به شاه بد گذشت.[۱۲۹۰]

دکتر فووریه پزشک ناصرالدین‌شاه که اجازهٔ شکار در شکارگاههای سلطنتی را داشته است در شرح شکار خود در روز ۲۲ نوامبر ۱۸۸۹ م./۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ هـ.ق. در این شکارگاه می‌نویسد:

امروز به دوشان‌تپه رفتم و پس از گذشتن از آن بلندی و باغ به طرف دست راست پیچیدم و در پای تپه‌های جلوتر از کالسکه پایین آمدم.

هنوز دست به کار نشده یک گله آهو دیدم، اما همین که یک گلوله به سمت آنها خالی کردم، ملتفت‌شدم که آهوها از تیررس تفنگ من بیرون‌تر جسته‌اند.

در این دشتهای بی‌پایان که جز خار شتریهای یک قد چیز دیگر دیده نمی‌شود تشخیص فاصله بسیار مشکل است.

ده دقیقه گذشت تا من به محل اولی آهوها یعنی به کنار جویی که از حوضهای باغ دوشان‌تپه بیرون می‌آید و به مزارع اطراف می‌رود رسیدم، اگرچه آهویی نزدم ولی به شکار ده دوازده مرغ شکاری موفق آمدم و وقتم تلف نشد.

خرگوش در میان علفهای اینجا زیاد است ولی زدن آن آسان دست نمی‌دهد. روی تپه‌های اینجا که آنها را به همین مناسبت زیادی خرگوش دوشان تپه خوانده‌اند، سه خرگوش دیدم که زیر سنگی به اندازه پنجاه سانتیمتر مکعب قرار گرفته بودند.

در اینجا دسته دسته کبکهای سرخ فام می‌بینید که چون کمتر کسی در این قُرقگاه جسارت شکار آنها را دارد از انسان فرار نمی‌کنند و زیر پای شکارچی از این طرف به آن طرف می‌جهند.

از خوشبختی به شکار یک تیهو نایل آمدم و من تاکنون این مرغ را ندیده بودم. تیهو که ظاهراً از روی آوازش این اسم را به او داده‌اند پرنده‌ای است قدری از کبک خاکستری کوچکتر و پرهای دمش که مثل پرهای دم شترمرغ مجعد است، به طرف بالاست.

از قراری که می‌گفتند پلنگ به طلب طعمه تا این حدود می‌آید و بلد من لاشهٔ بزی را به من نشان داد که به تازگی به چنگال یکی از پلنگان تیزدندانی که در کوههای مجاور قرار دارند دریده شده بود. روز شکار من تمام شد و من

۱۲۹۰. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۳۶۱ - ۳۶۲.

با مقدار زیادی پرنده که زده بودم به منزل برگشتم.[۱۲۹۱]

دکتر فووریه که یک سال بعد، از هفتم تا دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ هـ.ق./دیماه ۱۲۶۹/دسامبر ۱۸۹۰ م. شاه و اهل حرم او را در شکارگاه دوشان تپه همراهی کرده است، درباره زنان همراه شاه و توصیف عمارت و باغ این شکارگاه چنین می‌نویسد:

با وجودی که مدتی زیاد از طهران دور نشده بودیم ناصرالدین‌شاه قریب پانصد زن را همراه خود داشت و منظرهٔ سان ایشان که در سی کالسکه و هفده تخت روان حرکت می‌کردند خالی از غرابت نبود.

... عمارت دوشان تپه در کنار بیابان بر روی تپه مجزایی ساخته شده و از جاده به آنجا دو راه است، یکی از گوشه غربی که سر آن باز است. دیگری از ضلع جنوبی که از همان ابتدا دو قسمت می‌شود و دو طرف آنرا دیوار کشیده و بر روی آنها طاقهایی تصویر کرده‌اند.

اگر از همین راه اخیر که راه معمولی عمارت است به آن سمت حرکت کنیم، پس از طی سربالایی سختی ابتدا به اطاق خواجه‌سرایان می‌رسیم که طرف دست راست واقع است و از آنجا که گذشتیم دیوارهای اندرون پیدا می‌شود، پس از پیچیدن به سمت چپ و گذشتن از این دیوارها غربی‌ترین نقطه قله دوشان‌تپه که از تمام قسمتهای دیگر آن بلندتر است ظاهر می‌شود و بر روی همین قسمت است که عمارت مخصوص شاه را ساخته‌اند. این عمارت مهتابی و سرپوشیده‌ای دارد که از آنجا می‌توان منظره طهران و تمام بیابان اطراف را به خوبی تماشا کرد.

باغ دوشان تپه در پایین تپه و در کنار جاده جنوب عمارت واقع شده و باغ وحشی دارد که در آن یک میمون و چهار شیر نر متعلق به کوههای اطراف شیراز، سه ببر از مازندران و یک یوز و سه پلنگ از سواحل جاجرود و پنج خرس دماوندی هست و این خرسها که پای آنها را به کنده‌های درخت بسته‌اند، هروقت‌که کسی به آنها نزدیک می‌شود غوغای‌عجیبی برپا می‌کنند. اصطبل شاهی در طرف مشرق در کنار دیوار باغ واقع است، قدری دورتر در زیر درختان خانه‌های کوچکی است که همراهان شاه در آنجا منزل دارند...[۱۲۹۲]

۱۲۹۱. ژوانس فووریه، ص. ۱۲۶ - ۱۲۷.

۱۲۹۲. همان، ص. ۱۵۴ - ۱۵۵.

ناصرالدین‌شاه در شرح خاطرات خود در روز پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۰۷ هـ.ق./۱۹ فروردین ۱۲۶۹ ش. درباره شادابی و طراوت مجدد باغ دوشان‌تپه می‌نویسد:

... آمدیم باغ دوشان‌تپه، وارد باغ شده من و میرزامحمدخان و آقابیک نایب سواره دور باغ را گردش کردیم، باغ خیلی باصفا مثل بهشت بود، تمام درختها سبز و خرم بودند، شکوفه‌ای که حالا به درخت است شکوفهٔ آلبالو است، شکوفهٔ امرود، شکوفه سیب، قدری هم شکوفه آلوچه، دیگر شکوفه‌ای نیست، مو تازه جوانه زده است، بحبوحهٔ ارغوان است.[۱۲۹۳]

غلامحسین‌خان افضل‌الملک وضعیت باغ و عمارتهای دوشان‌تپه را در روز سه‌شنبه ششم ربیع‌الثانی ۱۳۱۴ هـ.ق. چنین توصیف کرده است:

[حاجی علیخان اعتمادالسلطنه] در بالای تپه عمارتی ساخت و سال به سال به امر دولت قصری بر بنای اول افزوده شد. انواع بنایی و قنایی و حجاری و نجاری و لطایف نقاشی و کاشی‌کاری و گچبری در آنجا به کار رفت. نیمچه شهری در بالای تپه به دست آمد که مشتمل بر قصور و عمارات بیرونی و اندرونی و حیاط‌های دیوانخانه و حرمخانه و حمام و منازل عمله و خدام و پاسبانان و حجاب و آبدارخانه و قهوه‌خانه و آشپزخانه گردید و در اطراف آن تپه منازل و عمارات عدیده نیز برای خواص خدام و ملتزمین رکاب سلطنت بنا شد و بسی سالها، به کوه بریدن و رد و رفع احجاد، راههای وسیعه، به طور خیابان که طرفین آنها محدود به محجره‌های مزیّن و دیوارهای مشبک است، ترتیب شد، و در محوطه زمینی که دور آن تپه است و هرگز آب ندیده بود، چندین رشته قنات جاری کردند که حال متجاوز از شش سنگ آب در باغ و اراضی آنجا جریان دارد.

در طرف جنوب این تپه و عمارات، باغی وسیع به قدر دویست هزار ذرع مربع است که در آن اشجار بارور غرس کرده، در سایه چنارها و سفیدارها و صنوبرها واقع شده است. خیابانهای راست و موزون که موشح به ریاحین و گلهای گوناگون است در آنجا دیده می‌شود. نهرها و کوزه گلها و حوضهای فواره‌دار آنجا، از هر حزین غم می‌زداید و وجه و طرب می‌افزاید. سردرهای عالی دارد. در سمت شرقی باغ عمارتی است که مشتمل بر تحتانی و فوقانی می‌باشد. تالارها و اطاقهای دو روی دلکش، که مزین به نقوش دلفریب

۱۲۹۳. ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ص. ۳۰۴.

است، در آن عمارت برپا است؛ و حوضخانه ظریفی، که در صنعت مقرنس‌کاری و آیینه از ابنیه بدیعه به شمار می‌آید، در آن عمارت ساخته شده است. و در جانب شرقی این عمارت و حوضخانه حوض مدور وسیع، و یک مرتبه بالاتر از آن، استخر و دریاچه عظیمی است که با قایق و کرجی در روی این استخر سیر و تفرج می‌شود و در اطراف این استخر، خیابانها و چمنزارها و اشجار بید و غیره است. و در جنب جنوبی این دریاچه، باغ وحشی است که اطاقها و رواقهای گوناگون، که نهر آب از میان آنها جاری است، برای درندگان و سبع، از قبیل شیر و ببر و پلنگ و گرگ و سایر وحوش که به وضع ابنیه باغ وحش فرنگ است ساخته‌اند. صداهای مختلف از آنجا شنیده می‌شود و شیران و درندگان فریادها دارند و هر روز به اینها طعمه داده می‌شود و از جانب دیگر، بروج و ابنیه مخصوصه برای طیور ساخته‌اند که انواع و اقسام طیور و وحوش، چه از داخله ایران و چه از خارجه، آورده و در آنجا جمع کرده‌اند.[۱۲۹۴]

● **قصر فیروزه**

اعتمادالسلطنه در شرح بناهای دوره ناصرالدین‌شاه به این قصر نیز اشاره کرده و نوشته است:

و دیگر قصر فیروزه است که در مسافت مابین ابنیه دوشان‌تپه و کوهسار مشرق شمالی شهر میان پارکی در نهایت نزاهت و طراوت و خرمی و شادابی واقع گردیده قنات مخصوصی دارد که به حکم همایونی، رحمت‌الله‌خان ساری اصلان[۱۲۹۵] حفر نموده، سدانت این قصر نیز مثل غالب کوشکها و ابنیه و بساتین و ریاض متعلق به دولت ابدآیت به بنده نگارنده مفوض است.[۱۲۹۶]

طرح و نقشه این قصر از مهندس میرزامهدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی است که در سال ۱۲۸۵ هـ.ق./۱۸۶۸ م. توسط میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه به

۱۲۹۴. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۳۹.

۱۲۹۵. اصل: صاری اصلان

۱۲۹۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۶ .

ناصرالدین‌شاه معرفی شد. وی در شرح شرفیابی به حضور شاه و طراحی نقشه این قصر چنین نوشته است:

در دوشان‌تپه حضرت وزیر از کالسکه پیاده شد و سوار اسبی گشته به بالای تپه به خدمت شاه رفتند و بنده در همانجا می‌گشتم. ساعتی گذشت اعلیحضرت سواره، چتر قرمزی روی سر از تپه پایین آمدند و میرزاسعیدخان وزیر دنبال ایشان، و عملجات سلطنتی تماماً پیاده در رکاب بودند و اعلیحضرت پس از هبوط و پایین آمدن سواره به طرفی تاختند و به وزیر پیغام فرستادند که شما سوار کالسکه بشوید و آنجایی که من هستم بیایید و همین قسم هم شد و به من دستور دادند که تو هم دنبال کالسکه بیا شاه با شما فرمایش دارند.

قریب نیم فرسخی بالا راندیم تا به محل نزول [اجلال] همایونی رسیدم. آفتاب گردان سرپوشیده‌ای زده‌بودند. آبی‌جاری و چند درخت کاشته‌شده‌بود. مرحوم وزیر پیاده عصازنان به حضور رفت و دقیقه‌ای بعد بنده احضار گشتم. اول فرمایش این شد: وزیر این پسر میرزارضاقلی‌خان خودمان است؟

یک بلی قربانت شوم صدا کرد. آن‌وقت هاها! بسیار خوب!

آن وقت به طرف من متوجه شده فرمودند: تو مهندس، درس هندسه در فرنگ خوانده‌ای؟ عمل هم داری یا تماماً حرف است؟

عرض‌کردم بلی قربانت‌شوم فارغ‌التحصیل مدرسهٔ صنایع‌مرکزی‌فرانسه‌هستم با دیپلم. هم علم دارم، هم‌عمل. کاش دهانم شکسته بود این حرف را نمی‌زدم و کلیتاً اظهار نادانی می‌کردم. خانه مرا همان عبارت می‌دانم خراب کرد.

هاها بسیار خوب! هرچه بگویم می‌توانی طرح بکنی؟

بلی قربانت شوم. بفرمایید.

این پیرمرد که اینجا ایستاده استادشیرجعفر معمار است. تو طراحی بکن او بسازد.

بلی قربانت شوم حاضرم! سلیقهٔ مبارک را بیان فرمایید.

هاها باریکلا[۱۲۹۷] آن وقت چند اطاق به عرض و طول معین و حوضخانه فرمایش رفت و من یادداشت کرده از حضور کناره گرفته، در روی کاغذ کرکی نقشه و نما را طرح نمودم و از استادشیرجعفر ریسمان و گچ خواستم. آن

۱۲۹۷. بارک‌الله

خدابیامرز هم از پیش تهیه کرده بود. فوراً مشغول طراحی در روی زمین گشتم. نیم ساعتی نکشید که تماماً با گچ در روی زمین رنگ ریخته شد. آن‌وقت به جلوی سرپوش آفتاب‌گردان که شاه ایستاده بود برگشتم. پس از تعظیم بالا و بلندی به عرض رساندم که طراحی حاضر است.

این تردستی من اسباب تعجب اعلیحضرت گشته، از جای برخاسته حضرت وزیر را که در حضور نشسته بود دعوت به تماشا فرمود. تشریف آورده و دیدند. تمجید فرمودند و کرکی‌نما را هم که در روی صفحه کاغذ کوچکی طرح کرده بودم به نظر مبارک رساندم.

بسیار بسیار حسن قبول یافت. مختصر تصرفی خواستند در بنا بفرمایند با دلیل و برهان رد کردم (باز اینجا هم اشتباه نمودم، با این پادشاه مستبد نباید با استدلال حرف زد.)

به هرحال فرمایش رفت که ماهی شصت تومان به من مقرری بدهند با یک اسب که همه روزه سرکشی به بنا و ساختمان بنمایم و همان ساعت معیرالممالک به حضور آمد و پاکتی از خراسان رسیده بود تقدیم نمود.

نامگذاری قصر فیروزه

بسته‌ای در آن پاکت بود که محتوی چند فیروزه بود. که مرحوم سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه تقدیم داشته بود. ناصرالدین‌شاه به فال نیک گرفته آن قصر را به نام قصر فیروزه خطاب فرمودند.

حضرت وزیر که ملتفت غلط‌کاریهای من در رد تغییرات نقشه و نظر شاه شده بود خواستند تمجیدی از من فرموده باشد، به عرض رساند معلوم می‌شود میرزامهدی‌خان خوش اقُور هم می‌باشد که در این موقع باید فیروزه‌های مطلوب به خاکپای مبارک برسد اعلیحضرت را از این بیان خوش آمد فوراً یکصدتومان مقرر داشتند یحیی‌خان آجودان مخصوص به من انعام بدهد و دیگر با بنده متکلم نگشتند و من با کالسکهٔ حضرت وزیر به شهر مراجعت کردم.

چون در آن ایام خرج لشکرکشی به خراسان و افغانستان هرات در پیش بود چند سال ساختمان قصر فیروزه به تأخیر افتاد. چهار - پنج سال بعد با طرح و نقشه من ساختمان آن قصر به اتمام رسید. دیگر نه کسی به من اسب داد و

نه از من سرکشی خواست.[۱۲۹۸]

دوستعلی‌خان معیرالممالک در معرفی قصر فیروزه چنین نوشته است:

به فاصله نیم‌سنگ در جنوب دوشان‌تپه و تقریباً هم زمان با قصر یاقوت ساخته شده بود. عمارت آن دو طبقه ولی کوچک بود و برابرش استخری خودنمایی می‌کرد که به راستی آبی به رنگ فیروزه داشت. خیابانی راست که دو سویش درختکاری شده‌بود قصر را به جاده دوشان‌تپه مربوط می‌ساخت. در قسمتی از جلگه میان قصر مزبور و دوشان تپه که از درختهای انبوه و گیاهان بلند پوشیده شده بود خوک وحشی، خرگوش، کبک چیل بسیار بود و گاه آهو نیز در آن دیده می‌شد.[۱۲۹۹]

در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی قصر فیروزه به انجمن زرتشتیان واگذار شد و به گورستان این اقلیت تبدیل شد. روایت مرحوم ارباب رستم گیو دراین باره چنین است:

زرتشتیان جایی برای آرامگاه نداشتند، بنده از طرف انجمن مأمور شدم محلی برای این کار در نظر بگیرم و در اطراف تهران سرکشی و جستجو کردم مناسب‌ترین محل قصر فیروزه بود که متعلق به دولت بود و تحقیق کردم معلوم شد اقلیت کلیمی و مسیحی هم قبلاً این محل را خواسته‌اند از وزارت دارایی خریداری نمایند ولی موافقت ننموده‌اند. من نتیجه جستجو را به شادروان ارباب کیخسرو اطلاع دادم که محل مناسب‌تر از قصر فیروزه پیدا نمی‌شود ولی دولت آنجا را نمی‌فروشد. ارباب کیخسرو این موضوع را با مرحوم داور وزیر عدلیه در میان نهاد، داور استدعای انجمن زرتشتیان را به عرض اعلیحضرت رسانید. اعلیحضرت نه تنها موافقت فرمود که قصر فیروزه به انجمن زرتشتیان واگذار شود بلکه مقرر نمود که در قیمت آن هم تخفیف کلی دادند و آن قصر که بیش از یک میلیون مترمربع بود با بهای ۱۵ هزار تومان در اختیار انجمن زرتشتیان درآمد.[۱۳۰۰]

قسمتی از محوطه قصر فیروزه برای گورستان و بنای تاریخی آن جهت اجتماعات و تشریفات این اقلیت استفاده شده، خانه‌ها و تأسیسات آموزشی و فرهنگی دیگر هم در

۱۲۹۸. مهدی بن رضاقلی ممتحن‌الدوله، ص. ۱۷۶ - ۱۷۹.

۱۲۹۹. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۵۳.

۱۳۰۰. ابراهیم صفایی، **رضاشاه در آیینه خاطرات** (تهران: وزارت فرهنگ وهنر، ۱۳۵۵)، ص. ۳۱۹-۳۲۰.

آنجا ساخته‌اند و بدین‌ترتیب به صورت مرکزی برای انجام آیین‌های مذهبی و امور فرهنگی زرتشتیان تهران درآمده است.[۱۳۰۱]

● باغ نرگس سهام‌الدوله

یکی از باغها و گلستانهای زیبای حومهٔ تهران عصر ناصری باغ محمدابراهیم‌خان سهام‌الدوله از امراء لشکری دورهٔ ناصرالدین‌شاه بود که بعدها به نظام‌الدوله ملقب گردید و چندی به حکومت مازندران و کردستان و مأموریتهای دیگر منصوب شد.[۱۳۰۲]

مرحوم افضل‌الملک در معرفی باغ او چنین می‌نویسد:

> باغ سهام‌الدوله نزدیک دولاب و سلیمانه، که یک میلی شهر تهران است... تمام صفحهٔ آن پر از نرگس است؛ و در اول بهار، تمام مجالس و بازار تهران انباشته از گل نرگس آن باغ است که دسته‌دسته و بسته‌بسته از آن باغ گلهای نرگس به شهر می‌آورند و شهر را بویا و رنگین می‌کنند. وقتی مرحوم سهام‌الدوله با سه فوج سربازان ابواب جمعی خود مأمور شیراز بوده است؛ وقتی که زمان مأموریت او به سر می‌رسد، سه هزار من نرگس در شیراز می‌خرد و به هر سرباز و صاحب‌منصبی یک من نرگس می‌دهد که به تهران آورده، تحویل دهند. افواج مزبوره که به تهران می‌آیند، پیازهای نرگس را تحویل داده، در این باغ کاشته می‌شود؛ که همه‌ساله آن باغ به واسطهٔ دمیدن گلهای نرگس، رشک فردوس می‌گردد.[۱۳۰۳]

مرحوم اعتمادالسلطنه در شرح خاطرات روز پنجشنبه ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲۹۹ هـ.ق. به حضور شاه در این باغ اشاره کرده و نوشته است:

> امروز شاه خودشان را در باغ عضدالملک مشهور به سلیمانیه دعوت فرمودند که با تمام اهل حرمخانه آنجا بروند... عصر از آنجا به دولاب باغ محمدابراهیم‌خان سهام‌الدوله رفته بودند که گل نرگس زیاد دارد. با حرمخانه

۱۳۰۱. ر.ک: محمدتقی مصطفوی، **آثار تاریخی طهران**، ج. ۱، ص. ۴۳۶.

۱۳۰۲. او در شب جمعه ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۱۴ هـ.ق. در سن هفتادوهفت سالگی به مرض ذات‌الریه درگذشت.

۱۳۰۳. غلامحسین افضل‌الملک، ص. ۱۰۵.

عصرانه آنجا صرف فرمودند و یکصدتومان هم گرفته بودند.[۱۳۰۴]

● **عمارت چشمه علی ری**

ناصرالدین‌شاه در سال چندین بار به زیارت حضرت شاه عبدالعظیم (ع) می‌رفت و گاهی اوقات سری هم به چشمه علی می‌زد و ساعتی در آنجا به تفرج می‌پرداخت. در ماه شوال ۱۲۶۸ هـ.ق. به دستور او در این مکان احداث عمارتی سلطنتی را آغاز کردند. روزنامه وقایع اتفاقیه دراین‌باره می‌نویسد:

> از جمله عمارات جدید که حسب‌الحکم اعلیحضرت پادشاهی در اطراف دارالخلافه طهران ساخته می‌شود چنانچه در روزنامه‌های سابق نوشته شده است عمارت چشمه علی است که در شهر قدیم ری در سر راه شاهزاده عبدالعظیم که از راه دولت‌آباد می‌رود واقع است. مدتی است که حجّار و بنّا و عمله در آنجا کار می‌کنند. اگرچه هنوز ناتمام است و لکن از طرحی که معماران در روی کاغذ کشیده‌اند معلوم می‌شود که جای بسیار خوبِ باصفا و عمارتی ملوکانه و قابل می‌شود و چون که آب آن مکان بسیار است به سبب زیادتی آب و خوبی مکانش وقتی که تمام بشود از جمله تفرجگاه و زینت و آرایش اطراف دارالخلافه طهران خواهد شد.[۱۳۰۵]

● **باغ طغرلیه**

برج طغرل بنای آجری عظیمی است که بلندی آن در حدود ۲۰ متر می‌باشد. بدنه این برج ترک ترک است.

این‌برج که در وسط محوطه‌ای قرارگرفته باید مدفن طغرل‌اول‌پادشاه‌سلجوقی باشد.

ضمن تعمیری که در سال ۱۳۰۰ هـ.ق. در این برج به عمل آمده است کلیه آثار و علایم تاریخی و معماری سلجوقی آن را (از قبیل کتیبه کوفی و نقش و نگار آجری سبک سلجوقی) از بین برده‌اند.[۱۳۰۶]

۱۳۰۴. محمدحسن‌بن‌علی اعتمادالسلطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۱۵۴.

۱۳۰۵. **روزنامه وقایع اتفاقیه**، ش. ۸۰ بیست و پنجم شوال ۱۲۶۸.

۱۳۰۶. ر.ک: نصرت‌الله مشکوتی، ص. ۲۱۵.

مرحوم اعتمادالسلطنه در اشاره به این مرمت به احداث باغ طغرلیه اشاره کرده و می‌نویسد:

و دیگر باغ طغرلیه است که در سطح زمین شهر ری و پیش روی مزار شیخ بزرگوار **محمدبن علی‌بن بابویه صدوق** علیه‌الرحمة واقع شده، چون برجی که بر سر تربت طغرل بیک اول سلجوقی است از ابنیه عتیقه بود و در چنین موقع مخصوص حفظ آن لازم می‌نمود بعد از مرمت و اصلاح آن، این باغ برحسب امر اعلی احداث و احیاء گردید و به نام آن پادشاه مرحوم موسوم گشت.[۱۳۰۷]

● باغ و عمارت نجف‌آباد

این باغ و عمارت که امروز در جنوب شرقی میدان خراسان واقع شده و به سبب این که در دوره پهلوی یکی از مراکز فرستنده بی‌سیم تهران در آن نصب شده بود به بی‌سیم نجف‌آباد شهرت داشت و امروز پارک ولی‌عصر نامیده می‌شود از باغهای تاریخی حومه تهران به شمار می‌رود. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه درباره این باغ و عمارت می‌نویسد:

و دیگر عمارت و باغ نجف است واقع در جهت مابین مشرق و جنوب دارالخلافه. این مبانی اگرچه از دوران محمدشاه ثانی مانده و در آن دولت به دست حاج میرزاآقاسی احداث شده است ولی در این عهد ابد مهد به دست مرحوم امین‌السلطان ماضی طاب تربته چندان صورت آبادانی پذیرفته و زواید و اضافات بر اصل باغ و عمارات افزوده است که گویی مواتی احیاء شده و از سر انشاء گردیده و حقاً که این روضه رعناء و غرفه‌های غراء که از باغ رضوان و قصر غمدان حکایت می‌کند در جمله آثار این عصر ابد مسیر بی‌مثل و نظیر افتاده است.[۱۳۰۸]

۱۳۰۷. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسلطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۶.

۱۳۰۸. همان، ص. ۵۹.

● قصر ناصری (یاقوت)

این قصر به دستور ناصرالدین‌شاه در سرخه‌حصار بنا گردید. روزنامه ایران در گزارش اخبار رسمی دربار همایون درباره این قصر می‌نویسد:

روز شنبه بیست و نهم محرم‌الحرام بندگان همایون صاحبقرانی از دوشان‌تپه انتهاض ملوکانه فرموده تشریف‌فرمای قصر مبارک ناصری که واقع در سرخه‌حصار است شدند. این قصر مبارک که موسوم به ناصری است از آثار جدیده است که در سه سال قبل به امر همایون میرزامحمدخان[۱۳۰۹] پیشخدمت خاصّه حضور همایون برای دولت روزافزون بنا نموده است. عمارتی است در غایت شکوه و خوش‌منظری و باغی در نهایت صفا و محلی مناسب شکار و در خور نزول موکب همایون شهریار. چرا که سرخه‌حصار مابین دوشان‌تپه و جاجرود و هزار درّه که همه شکارگاههای معتبرند واقع و فی‌الواقع قلب شکارگاه است. بالجمله چون از وضع بنای آنجا و حسن مراقبت میرزامحمدخان خاطر مبارک قرین خشنودی گردید یک قطعه گُل کمر مرصع به معزی‌الیه مرحمت فرموده روز چهارشنبه سیم صفرالمظفر به مقر سلطنت عظمی تشریف قدوم ارزانی داشتند.[۱۳۱۰]

اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود که به قول خودش احدی از آن خبر نداشته است در شرحی انتقادآمیز درباره احداث این بنا و هزینه گزاف آن، به طراح آن نیز اشاره کرده و می‌نویسد:

امروز سرخه‌حصار می‌رویم. این هم مزید بر علت شد. کم‌جا داشتیم که محض اتلاف وقت و اصراف خرج می‌رفتیم ایام سال، حالا در این مکان شریف هم باید سالی چند دفعه برویم و مبالغی خرج کنیم.

... این عمارت تا به حال بیست هزار تومان خرج شده مربع مستطیل است. طولش از طرف شمال و دو مرتبه است. نقشه او را بواتال مهندس فرنگی کشیده. طرحش را امین‌الدوله ریخته. ملیجک به اتمام رسانده گل کمر مرصعی هم به او مرحمت شد...[۱۳۱۱]

۱۳۰۹. پدر عزیزالسلطان

۱۳۱۰. **روزنامه ایران**، ش. ۵۸۶ یازدهم صفر ۱۳۰۳.

۱۳۱۱. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص. ۳۹۲ - ۳۹۲.

عمارت بیرونی سرخه‌حصار

عکس از کتاب جغرافیای تاریخی شمیران

دکتر فووریه در شرح خاطرات خود در ۸ اکتبر ۱۸۹۱ م./۴ ربیع‌الاول ۱۳۰۹ هـ.ق. به توصیف عمارت سرخه‌حصار پرداخته و نوشته است:

... این عمارت را به این علت که خرابه‌ای از سنگهای سرخ در انتهای باغ آن دیده می شود سرخه‌حصار خوانده‌اند...

عمارت سرخه‌حصار در دامنه‌شمالی تپه‌ای ساخته شده تا از زحمت بادهای جنوبی محفوظ باشد. اطاق مستخدمین جلوتر و بیرونی عقب‌تر در بین دو باغ و اندرونی درعقب یعنی در قسمت چپ باغ دوم واقع شده، تمام‌این‌بناها که به دیوارهای اندرون ختم می‌شود از وسط راه به خوبی نمایان است، از ایوان عمارت که قدری متمایل به سمت شمال شرقی است قسمت وسیعی از سلسله‌البرز که قلل آن سربه افق کشیده‌اند دیده می‌شود، دامنه‌های نزدیکتر آن مرکب از یک عده تپه‌های رنگارنگی است که نظایرآنها را همه‌جا دیده‌ایم. وضع این تپه‌های پایین کوه تقریباً در همه جا یکسان به نظر می‌رسد، به این ترتیب که قسمت بالای آنها مستدیر و نشیب آنها ملایم است و هیچگونه شکاف یا زاویه‌ای در آنها دیده نمی‌شود و تخته سنگی که در دامنه‌های صاف آنها تولید بی‌نظمی کند وجود ندارد. خاک رسی که روی آنها راگرفته بر اثر ذوب برف و آب باران مسطح یا به نظمی تمام‌کنده شده است. بعد از زمستان یا پس از یک رگبار رنگهای مختلف این تپه‌ها چنان زیبا و جالب می‌شود که گویی نقش برجسته‌ای در پیش چشم گسترده‌اند.[۱۳۱۲]

دکتر فووریه در سرخه‌حصار و اطراف آن به آثار ویرانه‌های ساختمانهای قدیمی برخورده است که به شرح آن پرداخته و می‌نویسد:

امروز [۱۵ اکتبر ۱۱/۱۸۹۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۹] شکارکنان به تماشای محلی رفتم که به تصور اعتمادالسلطنه باید محل عمارت **آپامه**[۱۳۱۳] باشد که گوبینو در تاریخ ایران خود محل آن را در سرخه‌حصار معین می‌کند.[۱۳۱۴]

۱۳۱۲. ژوانس فووریه، ص. ۲۱۴ - ۲۱۵.

1313. Apamée

۱۳۱۴. **سلوکوس نیکاتر** یکی از سرداران مورد اعتماد اسکندر به دستور او با آپامه دختر **اسپی تامن** Spitamenes سردار ایرانی در سغد ازدواج کرد. این زن بعدها شهبانو و مادر ولیعهد دولت سلوکی گردید. سلوکوس به اسم زن ایرانی خود ۹ شهر بنا کرد. ر.ک: محمدجواد مشکور، **ایران در عهد باستان**، ص. ۳۰۴-۳۰۵.

به عقیده من سرخه‌حصار که دره تنگی است هیچ تناسبی برای یک عده ساختمانهایی که خالی از اهمیت نیز نباشد ندارد، ممکن است که در آنجا قلعه و دیدبانگاههایی وجود داشته بوده و شاید برج قرمزی که خرابه آن در اینجا باقی است اثری از همان نوع قلعه‌ها باشد.

غیر از این خرابه در این طرفها هیچ اثری از ساختمانهای قدیمی یا پی و خرابه‌ای که وجود عمارتی را در سابق در این محل برساند دیده نمی‌شود. محلی را که من دیدم مسلماً یا جای قلعه‌ای قدیمی است یا جای سنگر و خندقی نظامی.

در آن طرف جلگهٔ دوشان‌تپه در سمت چپ در مقابل عمارت اندرون و راههای مازندران و خراسان زمین بالنسبه وسیعی است که کوه دایره‌وار همه طرف دور آن را گرفته مگر طرف شمال غربی آن که باز است.

مدخل این زمین را بستر رودخانه خشکی که از شمال شرقی به جنوب غربی سرازیر می‌شده بسته است.

در ساحل راست این بستر چیز قابل اعتنایی دیده نمی‌شود جز آثار ساختمانهایی مربع‌شکل که ظاهراً جزء دیواری بوده‌است که دره‌های بین تپه را می‌بسته و خط‌دفاعی آبادی از جانب‌دشت محسوب‌می‌شده ولی به‌قدری این آثارباقیه ناچیز است که از ملاحظهٔ آنها چیزی دستگیر انسان نمی‌شود.

اما در ساحل چپ برخلاف، سرزمینی است که متدرجاً ارتفاع آن به شکل غیرمنظمی که طبیعی به نظر نمی‌رسد افزایش می‌یابد و در جنوب آن در طرف راست آثار تختگاهی است به ارتفاع چند متر که حدود آن را هنوز به خوبی می‌توان تشخیص داد. پس از آن که از بستر خشک رودخانه بگذریم و بر این تختگاه بالا رویم می‌بینیم که زمین آن را چندین بار زیر و رو کرده‌اند. این عمل یا کار بعضی از کسانی است که در پی بیرون آوردن آثار عتیقه بوده‌اند یا کار دهاتیها که می‌خواسته‌اند از مصالح این بنا استفاده کنند.

از این تختگاه تا دامنه تپه‌ها مخصوصاً در جهت شمال شرقی در همه‌جا جز خرابه و سنگ پاره و آجر شکسته که همان کاوش‌کنندگان از زمین بیرون آورده‌اند چیزی دیگر به چشم نمی‌آید. قدری بالاتر یعنی خارج از منطقه منازل آثاری است که ظاهراً به قبرستان آبادی که خود نیز اکنون به زیر خاک رفته تعلق داشته است.

از آثاری که در بعضی نقاط این محل مشرف بر آثار دیگر دیده می‌شود می‌توان حدس زد که آن متعلق به قصر رییس یا بزرگ آبادی بوده. در چند

نقطه از این محل حفاری کرده‌اند و من در آن نقاط به بعضی از قطعات استخوان برخوردم ولی آن استخوانها به قدری کوچک بود که نتوانستم از مشاهدهٔ آنها به استنباط مطلبی برسم. همراه این استخوانها خرده شیشه‌های شفاف و کوزهٔ شکسته و قطعاتی از ظروف بی‌لعاب یا لعابدار کبود و سبز و زرد و سفید به دست می‌آید، ولی این ظروف آن تلاءلویی را که در ظروف سفالین عهد قدیم می‌بینیم ندارد.

قطعات شیشه و کوزه و ظروف، باقی‌مانده ظروفی است که به گنجایشهای مختلف بوده‌اند و مردمی که آنها را از زیر خاک بیرون آورده‌اند به تصور آن که درون آنها دفینه یا گنجینه‌ای باشد آنها را شکسته‌اند. چون شکست ظروف مزبور تازه است ناچار بایستی این عمل زشت کارهمین ایام‌نزدیک به‌ماباشد.

من از دامنهٔ پر از سنگ تپه‌ها بالا رفتم تا از قلهٔ آنها بهتر بتوانم آثار دیوار حصار را تحت‌نظر در بیاورم. وقتی که به انتهای شمالی این محل رسیدم به پی محکم برجی مربع شکل برخوردم که از ۲ تا ۳ متر ارتفاع داشت. بالای این برج فروریخته و در آن مسدود و دورادور آن از سنگ و خاک پر شده و به همین علت داخل شدن در آن ممکن نیست.

با این ملاحظات به نظر من تردیدی نیست که محل **عمارت آپامه** که گوبینو به آن اشاره کرده در اینجا بوده، نه در سرخه‌حصار.[۱۳۱۵]

گزارشهای موجود حاکی از این است که علاوه بر قصر یاقوت در شکارگاه سرخه‌حصار بناهای دیگری نیز احداث شده بود. اعتمادالسلطنه در ذکر آثار چهل ساله سلطنت ناصرالدین‌شاه درباره ابنیه سرخه‌حصار چنین می‌نویسد:

... قصر مرکب است از دو قسمت، قسمتی موسوم به کوشک بیرونی که به طرز عمارات ییلاقی فرنگی در نهایت امتیاز ساخته شده، قسمت دیگر حرمخانه و اندرونی که به‌فاصله صدذرع از اولی به‌سمت مشرق آن‌بنا گردیده و متجاوز از دویست یورت مسکون دارد و به ابنیهٔ سلاطین صفویه شبیه افتاده و باغ آنجا بر وضع پارک است، به علاوه کاروانسرا و حمامها و قلعهٔ رعیتی و غیره؛ و زیاده از هشتادهزارتومان تا این ایام صرف این مقام گردیده.[۱۳۱۶]

۱۳۱۵. همان، ص. ۲۱۵ - ۲۱۷.

۱۳۱۶. محمدحسن‌بن علی اعتمادالسطنه، **المآثر و الآثار**، ص. ۵۶ .

دوستعلی‌خان معیرالممالک که خود بارها به همراه ناصرالدین‌شاه به سرخه‌حصار رفته است در شرح مفیدی این محل را چنین معرفی کرده است:

در سه فرسنگی مشرق طهران در دامن تپه‌هایی واقع است که از یک سو به ارتفاعات فرح‌آباد و از سوی دیگر به کوههای قرق جاجرود می‌پیوندد. از آنجا که محل مذکور نسبةً خوش آب و هوا و دارای چشم‌اندازی زیبا بود و شکارگاهی جامع و نزدیک به پایتخت نیز به شمار می‌رفت موردتوجه ناصرالدین‌شاه واقع گردید. در صحرای زیردست آن آهو و پرندگانی چند از قبیل هوبره و چاخرق[۱۳۱۷] و باقرقره، در کوههای نزدیکش قوچ و میش و کل و بز، در دره‌های مجاورش کبک و تیهو و سرانجام در دامنه بین آن و دوشان‌تپه کبک چیل فراوان است.[۱۳۱۸]

شاه سالی چندبار چه از تهران و چه در بازگشت از جاجرود به سرخه‌حصار می‌رفت و دوران درنگ را خود و همراهانش در خیمه به سر می‌بردند تا آن که در اوایل ثلث دوم سلطنت در سینه تپه، باغی وسیع احداث کرد؛ در آن دو دستگاه عمارت بنا نهاد و آنجا را قصر یاقوت خواند. عمارت بیرونی دو طبقه و مجلل بود و برای اطاقهایش اثاثه زیبا و گرانبها انتخاب شده و در زینت آنها نهایت سلیقه به کار رفته بود. بنای اندرونی نسبةً مختصر و در قسمت شرقی بیرونی، نزدیک به کوه واقع بود. باغ و قصر یاقوت از سه طرف دیوار نداشت و تنها در سمت مشرق دیواری بلند عمارت اندرونی را از فضای قصر جدا می‌ساخت.

در ضلع شمالی باغ که جاده جاجرود واقع بود، چند دستگاه بنای دو تا چهار اطاقی با ایوان ساخته بودند که یک دستگاه از آن به صدراعظم وقت و دستگاههای دیگر به خواجه‌سرایان، اعضای کشیکخانه، قوشخانه و غیره اختصاص داشت.[۱۳۱۹]

مراسم آش‌پزان در سرخه‌حصار

ناصرالدین‌شاه همه ساله مراسمی به نام آش‌پزان برپا می‌کرد و از شاهزادگان و

۱۳۱۷. پرنده‌ای است حلال گوشت، گداری، صحرایی.

۱۳۱۸. سالهاست که ۹۸۳۰ هکتار از اراضی این بخش به پارک ملی سرخه‌حصار اختصاص یافته است.

۱۳۱۹. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۵۲ - ۵۳.

بزرگان برای شرکت در آن دعوت به‌عمل می‌آمد. دوستعلی‌خان معیرالممالک چگونگی اجرای این مراسم شاهانه را چنین روایت کرده است:

پس از بازگشت ناصرالدین‌شاه از مسافرت پشت‌کوه بساط آش‌پزان در سرخه‌حصار (قصر یاقوت) برپا می‌شد. در اوایل مراسم آش‌پزان در شهرستانک به عمل می‌آمد ولی چون دوری راه برای کسانی که باید در روز مزبور حضور بهمرسانند دشواریها [داشت] شاه آنجا را ترک گفته سرخه‌حصار را برای این منظور برگزید.

از یک هفته پیش از طرف خوانسالار رقعهٔ دعوت برای شاهزادگان و اشراف و وزراء فرستاده می‌شد و در روز مقرر در امتداد راه تهران به سرخه‌حصار کالسکه و درشکه و سوار به خط زنجیر در حرکت بود.

نزدیک اندرون فضای وسیع مستطیلی بود که در امتداد یکی از ضلعهای بزرگ آن درختان کهن سایه افکنده بود و در جانب دیگر موازی با ردیف درختها سکویی دراز بسته شده بود. زیر درختها در طول شصت تا هفتاد گام پوشهای دو دِیرَ که افراشته سه بر آنرا با تجیر محصور می‌ساختند و اجاقهای بسیار بار و [رو] به روی چادرها می‌بستند. سی دیگ حلقه‌دار بزرگ بالای اجاقها قرار داده آشپزهای نامی آن زمان پیش‌بندهای سپید بر میان [بسته] با شاگرد آشپزها به تهیه مقدمات کار می‌پرداختند.

درون پوش وسط که از دیگر خیمه‌ها فراخ دامن‌تر بود خوانی بزرگ گسترده مجموعه‌های پر از نخود و باقلا و عدس و لوبیا و غیره و مغز بادام و پسته و فندق و کشمش و قیسی و خرما و نیز انواع سبزیهای خشک و تر از پونه و نعناع و گلپر و آفشن و ریحان و... و سیب‌زمینی و هویج و بادنجان و زعفران و زردچوبه و فلفل و غیره و اقسام میوه از هندوانه و خربوزه و خیار و هلو و انگور و سیب و گلابی و غیره و نیز شیشه‌های آبلیموی ممتاز و کله قند بسیار بر آن می‌نهادند.

میان سفره تنی چند از خواص نوازندگان به ردیف جا می‌گرفتند و بعضی از دلقکها و بذله‌گویان از قبیل حاجی لره و حسن کماجی در گوشه و کنار ایستاده و گاه به حرکتی خوش یا لطیفه‌ای مناسب حاضران را به سرور و انبساط می‌آوردند.

در صدر سفره قالیچهٔ ابریشمین گسترده صندلی شاه را روی آن می‌نهادند و دیگران گرد سفره برابر مجموعه‌ها به انتظار بیرون آمدن شاه می‌نشستند.

همین که پرده‌دار پرده را بالا گرفته آمدن شاه را اعلام می‌داشت جملگی برپا خاسته در حال احترام می‌ایستادند و چون شاه بالای صندلی قرار می‌گرفت همه را به نشستن اجازت می‌داد. نایب‌السلطنه و صدراعظم در دو طرف صندلی مخصوص قرار می‌گرفتند و یکی به پوست کندن بادنجان و دیگری به ساییدن زعفران می‌پرداخت و دیگر شاهزادگان و بزرگان به پاک کردن و یا پوست کندن سبزیها و میوه‌ها دست می‌زدند. در این وقت شمس‌الشعراء با شال و کلاه به میان سفره آمده بیتی چند در وصف آن روز و مدح شاه می‌خواند و فی‌المجلس مخلع می‌شد. آنگاه نوازندگان آهنگ عراق و حجاز ساز کرده به اصفهان بازمی‌گشتند و مجدالدوله و اکبرخان نایب ناظر ملقب به سیف‌السلطان با کسان خود به تدریج مجموعه‌ها را که محتویات آن پاک و آماده شده بود به آشپزها می‌رساندند. شاه را در این روز سرور و نشاط فراوان بود و پس از زمانی که حاضر شدن آش را خبر می‌دادند از جا برمی‌خاست. بزرگان نیز تکلیف خود را دانسته به چادرهای خویش می‌رفتند و جز خواجه‌سرایان کسی نمی‌ماند. آنگاه به اشارهٔ شاه در اندرون را می‌گشودند و اهل حرم از بانو و خدمتکار با جامه‌های رنگارنگ به باغ آمده با فریاد شادی گرد دیگها حلقه می‌زدند. نخست انیس‌الدوله با چمچه‌ای از زرناب آش در قدح مخصوص شاه می‌کشید و پس از او دیگران به کشیدن آش در کاسه‌ها می‌پرداختند و شاه شادان و خندان به تماشای بساط می‌ایستاد.

خواجه‌سرایان کاسه‌ها را به خیمه‌ها و سفره‌هایی که در سایه درختان گسترده بودند می‌بردند و با وجود خوراکهای دیگر که در سفره‌ها حاضر بود آن روز کسی جز آش نمی‌خورد. دکتر تولوزان و دکتر شنیدیر که هر دو فرانسوی و طبیب مخصوص شاه بودند ظرفهای خود را چند بار از آش لبریز ساخته می‌خوردند و آن را می‌ستودند.[۱۳۲۰]

گاه چند قدح آش برای بانوانی که نتوانسته بودند حاضر شوند به شهر فرستاده می‌شد و این خود نوعی بروز مرحمت بود.[۱۳۲۱]

۱۳۲۰. جالب این که دکتر فووریه درباره آش سرخه‌حصار نوشته است: «امروز باز مقدمات تهیه آش درکار است و شاه به هیچ قیمتی از آن صرفنظر نمی‌کند، چنان که تا آن را به حلق ما فرو نریزد به طهران برنمی‌گردد.» ر.ک: ژوانس فووریه، ص. ۲۱۵.

۱۳۲۱. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۷۴ - ۷۵.

بعدها آسایشگاه بزرگ و مجهزی در محوطه باغ بزرگ سرخه‌حصار احداث شد. در حال حاضر تهران بزرگ تا مجاور سرخه‌حصار گسترش یافته است.

ق. تهران در آستانه جشن پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه

در حالی که دربار و اهالی تهران خود را برای برگزاری جشن پنجاهمین سال سلطنت شاه آماده می‌کردند، اوضاع و احوال اجتماعی در کشور به زیان ناصرالدین‌شاه در حال تحول بود. دکتر لارنس لاکهارت مورخ و خاورشناس انگلیسی دراین‌باره می‌نویسد:

افق سلطنت ناصرالدین‌شاه طی چهارسال آخر آن دراثر طغیانها و جنبشهایی که به خاطر اصلاحات اجتماعی به پا شده و از بحران حاصله از امتیاز تنباکو ریشه گرفته بود تیره گشت، در میان مردم دو تن محبوبیت فوق‌العاده داشتند. یکی **ملکم‌خان** و دیگری **سیدجمال‌الدین افغانی (اسدآبادی)**.

ملکم‌خان سالها سفیر ایران در لندن بود، او بر سر مسئله امتیاز لاتاری با ناصرالدین‌شاه و وزرای او اختلاف پیدا کرد و از کار برکنار گردید و در لندن اقامت گزید، و در سال ۱۸۹۰ م./۱۳۰۸ هـ.ق. در همانجا روزنامه‌ای به نام **قانون** منتشر ساخت.

ملکم‌خان در این روزنامه به خصوص به **امین‌السلطان** حمله می‌کرد و گرچه این روزنامه در ایران تحریم شده بود ولی با وجود این به طور قاچاق وارد می‌شد. ملکم‌خان در این جریده متن جزوه‌ای را که ضمن آن از ایجاد طرق خاص قانونگذاری طرفداری کرده و قبلاً آن را به شاه تقدیم داشته بود مجدداً به چاپ رسانید - گفته می‌شود همین شخص اولین **فراموشخانه** (لژ فراماسیون) را در ایران تأسیس کرد و اکثر اعضای آن قبلاً از محصلین مدرسه دارالفنون تهران بودند و بعدها این لژ به دستور ناصرالدین‌شاه ممنوع شد.

کسی که در انتشار افکار آزادیخواهی حتی از ملکم‌خان نیز فعالتر و مؤثرتر بود **سیدجمال‌الدین** معروف به **افغانی** است، گرچه این شخص را افغانی گفته‌اند ولی اصلاً اهل اسدآباد همدان بود. او در بسیاری از علوم متبحر بود و بر دیگران نفوذ کلامی عظیم داشت. وی گرچه در ابتدا مورد لطف ناصرالدین‌شاه بود ولی بعداً به علت ترس و تنفر این پادشاه از اصلاحات سیاسی با او مخالفت ورزید و او نیز به شدت به ناصرالدین‌شاه و استبدادش حمله می‌کرد تا آن‌که عاقبت او را از ایران بیرون کردند ولی سیدجمال‌الدین

هم‌چنان در خارج ایران نیز برای آزادی فعالیت می‌کرد و به سبب نفوذ کلام وی بود که یکی از هواخواهانش به نام میرزارضا کرمانی به قصد ترور شاه به تهران آمد...[۱۳۲۲]

ضمن چند سال آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه انجمنهای زیادی نیز به وجود آمد که اعضای آنها کم و بیش در خفا تشکیل جلسه داده و به بحث در اطراف ناپسندی طرز حکومت وقت و تمایل مردم به روی کارآمدن دولت منوّری می‌پرداختند، اعضای این انجمنها که بیشتر از طبقه علما بودند به شدت تحت‌تأثیر نوشته‌های روزنامه قانون و اختر و حبل‌المتین قرار داشتند.[۱۳۲۳]

● ترقی قیمت مصنوعی گوشت و نان در تهران

در ماه شوال ۱۳۱۳ هـ.ق. قیمت گوشت در تهران خیلی ترقی کرد. علی‌اصغرخان امین‌السلطان شاه را وادار کرد مالیات نان و گوشت را در تهران ملغی نماید. کلنل ولادیمیر آندری یویچ کاساکوفسکی فرمانده بریگاد قزاق دراین‌باره می‌نویسد:

تا اول آوریل ۱۸۹۶ [۱۷ شوال ۱۳۱۳ هـ.ق.] ترتیب از این قرار بود که نایب‌السلطنه به عنوان حکمران شهر (در حقیقت او و مادرش) هرچه دلش می‌خواست از قصابها می‌گرفت. در صورتی که به شاه فقط بیست و پنج هزار تومان در سال پرداخت می‌کرد.

صدراعظم مدتها اصرار می‌ورزید که شاه به مبارکی در جشن پنجاهمین سال سلطنت مالیات نان و گوشت را ملغی نماید. ولی شاه طماع به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شد از سالی بیست و پنج هزار تومان صرف‌نظر کند. صدراعظم در اینجا راه‌حلی یافت. با تهدید رییس گمرک گیلان پنجاه هزار تومان به گمرکات افزود. شاه خرسند شد که نه فقط از ۲۵ هزار تومان محروم نگردیده بلکه به جای آن پنجاه هزار تومان عایدش می‌شود.

بنابراین شاه در اول آوریل ۱۸۹۶ عوارض نان و گوشت را ملغی نمود. ولی نایب‌السلطنه باتمام قوا علیه این‌اقدام به مخالفت برخاست زیرا او و مادرش منافع کلانی را از دست داده و به هیچ‌وجه حاضر نبود از آن صرفنظر نماید.

۱۳۲۲. به طوری که در جلسهٔ استنطاق خود گفته است روز ۲۶ رجب ۱۳۱۳ هـ.ق. از استانبول حرکت کرده و روز دوم شوال وارد حضرت عبدالعظیم شده است.

۱۳۲۳. لارنس لاکهارت، «دوره قاجاریه» در **ایرانشهر**، ج. ۱، ص. ۴۸۵ - ۴۸۶.

این پیش‌آمد نه فقط تمام ملت، بلکه اکثریت قشون حتی اکثر علما را به هیجان آورد. نایب‌السلطنه که درست روز قبل از این فاجعه کلیه اعتبار خود را در میان ملت از دست داده بود جرأت هرگونه اقدام جدی از وی سلب شده و آرام نشسته منتظر فرصت است ولی تسلیم نگردیده.

... نایب‌السلطنه به عنوان حکمران تهران و معاون وی وظیفه‌دار بودند که در نرخ نان نظارت نمایند. بدیهی است که آنها از نظر نفع شخصی در مقابل پیشکش‌های نقدی که از نانوانها می‌گرفتند آنها را به اختیار خود می‌گذاشتند که هر نوع اجحافی بخواهند معمول دارند.

شاه برای خاطر شکار بالاخره با حمل بوته و سوخت از اطراف تهران برای نانواییها، موافقت نمود. زیرا که در بوته‌زارها هم خرگوش و هم روباه به دست می‌آمد. نانواها مجبور بودند سوخت را از نقاط دوردست به قیمت گران به دست آورند.

گوشت مصرفی در ایران به طور کلی گوشت گوسفند است، گاو و بز تعداد بسیار کمی کشتار می‌شود.

بیست و پنج سال قبل گوشت را در تهران چارکی هشت الی نه شاهی و در تابستان پنج شش شاهی می‌فروختند. گوسفند هم‌چنان به وسیله چوبدارها به تهران حمل می‌گردید. قصابها گوسفند را از چوبدار خریداری و در کشتارگاه بیرون دروازه شاه عبدالعظیم ذبح نموده به شهر می‌آوردند. برای گوسفند کشته شده یکقران به نفع خزانه دولت دریافت و آن را مهر می‌نمودند. هر کس که گوسفند زنده به شهر می‌برد در دروازه شهر یک قران مالیات اخذ می‌شد. قصابها رییسی داشتند که کشتارگاه را به اجاره می‌گرفت. مال‌الاجارهٔ سالانه در ابتدا از هفت هزار تومان تجاوز نمی‌نموده است. تعداد دکانهای قصابی در تهران مشخص شده بود. در هر یک از محلات به تناسب عده سکنه و منازل چند **پاچوب**[۱۳۲۴] قرار داشته، این پاچوبها به صاحبان مستغلات تعلق داشته و حق دایر کردن پاچوب (یعنی قصابی) قابل خرید و فروش بوده است.

تأسیس پاچوب جدید فقط در خارج شهر به نسبت توسعهٔ تدریجی شهر

۱۳۲۴. پاچوب عبارت بوده است از دو ستون چوبی و یک تیر حمال روی آن، دو ستون که قلابهای آهنین بدان کوبیده شده و گوشت را بدان می‌آویختند. کم‌کم به صورت دکان قصابی درآمده و این واژه به دکان قصابی اطلاق شده است.

منوط به اجازهٔ دولت بوده است. قصابها این دکانهای جدید را اجاره می‌کردند.
به همان نسبت که نایب‌السلطنه رشد می‌نمود و مخارج زیاد می‌شد به موازات آن هم مال‌الاجاره قانونی سالانه قصابها به هم‌چنین اخاذی غیرقانونی نایب‌السلطنه و معاون وی و نوکرهایش روبه فزونی می‌رفت تا آنجایی که به تدریج در سنوات اخیر مال‌الاجاره قانونی دولتی به بیست و پنج هزار تومان به علاوه پنج هزار تومان به سود نایب‌السلطنه که آن را هم قانونی و جزو حقوق دیوانی خود می‌دانست بالغ، ولی مبالغ غیرقانونی تا حدود دویست هزار تومان یا بیشتر رسیده بود.
چندی است که ملت بینوا از گرانی‌گوشت شکایت دارد و کسی اعتنا نمی‌کند. چندین بار نزدیک بود کار به اغتشاش بکشد و شاه مجبور می‌شد که به سربازان اجازهٔ کشتار و فروش گوشت بدهد و به راستی هم در ظرف چند روز نرخ گوشت به نصف حتی ثلث تنزل می‌نمود. ولی دوباره قصابها پیشکش به نایب‌السلطنه و مادرش می‌دادند آنها هم شاه را متقاعد می‌کردند. یعنی قسمتی از مبلغ پیشکش را به شاه می‌دادند و دوباره شاه کشتار گوسفند را به وسیله سربازان قدغن نموده و دوباره نایب‌السلطنه و نوکرهایش فاتح و قصابها هر نوع اجحاف که می‌خواستند، می‌کردند.
اعلام ارزان شدن نان و گوشت به وسیله افروختن چراغ نفتی در جلوی دکانها به عمل می‌آید. ولی اثر این اقدام هم چند روزی بیش نیست و سپس اوضاع به حال سابق برمی‌گردد. صدراعظم از شاه فقید تقاضا داشت که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت مالیات نان و گوشت را به ملت ببخشد.
وقتی صدراعظم ممر درآمد مضاعفی به شاه عرضه نمود شاه رضایت داده و فرمان داد که نان و نانوایان و از گوشت از عم از گاو و بز و گوسفند و غیره هیچ‌گونه مالیاتی اخذ نگردد و اجازه داد که هرکسی هر نوع از دامها را می‌تواند ذبح و به فروش برساند. ولی این دستور موجبات عدم رضایت نایب‌السلطنه و معاون و مادر او و عده دیگری راکه در این امر ذینفع بودند فراهم آورد و فشار می‌آوردند که شاه این دستور را لغو نماید. با کشته شدن شاه این معضله بیش از پیش پیچیده‌تر شد.
در همان اول آوریل که فرمان شاه صادر گردید، تمامی قصابها، دکانها را بسته و در شاه‌عبدالعظیم بست نشستند. شاه چندین کمیسیون برای رسیدگی به

شکایات قصابها تعیین نمود. معلوم گردید که قصابها بیش از دوازده هزار تومان به چوبدارها مقروض و از پرداخت بدهی خودداری می‌کنند. چوبدارها نیز ادعا دارند مادامی که طلب خود را وصول نکنند قادر نیستند گوسفند حمل کنند. قصابها مدعی هستند که در زمستان‌گذشته کلی مقروض شده‌اند زیرا گوسفند را خیلی گرانتر از آنچه در بازار از فروش آن عایدشان می‌شد خریداری کرده‌اند، به امید این که در بهار و تابستان چالهٔ ضرر را هموار کنند (ولی دروغ می‌گفتند زیراکه در زمستان هم گوشت را به قیمتهای سرسام‌آور می‌فروختند). قصابها اظهار می‌داشتند که به امید سودبرداری در آتیه علاوه بر دوازده هزار تومان پیشکش در وجه صدیق‌الدوله مالیات ششماه را هم به طور مساعده به نایب‌السلطنه پرداخت نموده‌اند بنابراین نمی‌توانند ترضیه خاطر چوبدارها را فراهم نمایند.

... برای این که چوبدارها بتوانند برای حمل گوسفند حرکت نمایند صدراعظم دوازده هزار تومان از بانک وام گرفته و بدهی قصابها را به چوبدارها پرداخت نمود. علاوه بر آن قزاقها کشف نمودند که عده بسیاری از کسان نایب‌السلطنه به جاده‌های حمل گوسفند در خارج شهر پراکنده شده و بعد از حیله و تزویر گوسفندان را خریداری و پنهانی وارد شهر نموده و در پارتی‌های کوچک به دو سه برابر قیمت به فروش می‌رسانند. صدراعظم درصدد اقدام برآمد و خریداران دستگیر شدند. اکنون اگرچه گوشت باز هم گران (یک من چهار قران نقره) است ولی کمیاب نیست.

برای سامان دادن به امر نان هم صدراعظم به اتکاء اطلاعاتی که اینجانب در اختیارش قرار می‌دادم بدون واهمه تدابیر مفیدی اتخاذ نمود. دستور داد که گندم را به قرار خرواری پنج تومان از انبارهای سلطنتی به فروش برسانند و منع حمل بوته را برای سوخت دکانهای نانوایی از حومه تهران لغو نمود. صدراعظم دو هزار خروار گندم در خمسه و به اصرار اینجانب سه هزار خروار دیگر از اهر خریداری نمود... و بالاخره به تمام اعیان و اشخاص دیگر که گندم در انبار داشتند امر نمود که در انبارهای خود را برای فروش باز کنند. برای سامان یافتن امر نان و گوشت مانع دیگری نیز بوده است و آن اختلاف نرخ قران نقره و پول سیاه می‌باشد. در نتیجه رشوه‌ای که همه ماهه از طرف رییس ضرابخانه به شاه فقید تقدیم می‌شد شاه در موضوع ضرب مسکوک مسین رویهٔ اغماض اتخاذ کرده بود. رییس ضرابخانه مس را از قرار یک من

هشت الی ده قران خریداری یا آن که به صورت گرده‌های منگنه شده از ارزانترین فلزات از اروپا وارد و پس از سکه کردن از قرار هر من سی و دو قران می‌فروخت. از آنجایی که ضرب پول سیاه سود فراوان دربرداشت، کار ضرب به افتضاح می‌کشید تا حدی که به جای بیست شاهی، بیست و پنج شاهی به یک قران مبادله می‌شد.

... صدراعظم در این زمینه هم تدابیری اتخاذ نمود. مبلغی استقراض به بانک انگلیسی تحویل نمود که آن بانک تبدیل پول سیاه را به پول نقره به عهده بگیرد. بانک نیز وعده کرد سی چهل روزی ملت را سرگرم دارد. این اقدام در آخرین روزهای حیات شاه سابق نیز معمول و تا حدودی جلوی اغتشاش را گرفته بود.[۱۳۲۵]

● سرانجام سلطان صاحبقران

در چنین شرایطی جشن پنجاهمین سال سلطنت را دولت و دربار خیلی مجلل تدارک دیده بودند و شاه نیز خود را برای آغاز دومین قرن سلطنت آمده می‌کرد. دوستعلی‌خان معیرالممالک حال و هوای دربار ناصری را چنین روایت کرده است:

روزها به شادی می‌گذشت تا آن که جمعه هفدهم ماه ذیقعده سال یکهزار و سیصد و سیزده فرا رسید. شاه بامدادان به گرمابه رفت و بنابر عادت ناشتایی را با اشتهایی فراوان در سر حمام خورد. آن‌گاه با گروهی از همسرانش که همانجا حاضر بودند بیرون آمد و صحبت‌کنان و بذله‌گویان سوی اطاقهای مخصوص خود که جنب عمارت **انیس‌الدوله** واقع بود به راه افتاد. سایر بانوان با آرایش تمام بیرون اطاقها برای عرض تهنیت ایستاده بودند.

چون شاه برابر اطاقهای **تاج‌الدوله** که نزدیک حمام واقع بود رسید تاج‌الدوله به استقبالش شتافت و زبان به تبریک و تهنیت گشود. شاه در جوابش گفت: «تاجی، بحمدالله امروز دماغی داریم.» آن‌گاه کلاه از سر برداشته به هوا پرتاب کرد. حاضران از مشاهدهٔ این حال سخت در شگفت شدند زیرا از آنجا که شاه را تار مویی بر فرق نبود غیر از هنگام خواب هرگز کلاه از سر برنمی‌داشت و

۱۳۲۵. ولادیمیر آندری یویچ کاساکوفسکی، **خاطرات کلنل کاساکوفسکی**، ترجمه عباسقلی جلی (تهران: کتابهای سیمرغ، ۱۳۵۵)، ص. ۵۴ - ۶۰.

این نخستین بار بود که چنین می‌کرد. ناصرالدین‌شاه که سبب تعجب آنان را دریافته گفت: «آری بسیار مسرورم و باید سِرّ آن را برایتان بگویم.» آن‌گاه لنگری به خود افکنده چنین حکایت کرد: «در نخستین سال سلطنتم **محمدولی میرزا** که مردی جفردان و در علم هیئت و نجوم استاد بود زایچهٔ طالعی به نام من استخراج کرد و آنچه را که پیش‌بینی کرد از قبیل سوءقصد نسبت به من در آغاز سلطنت و سه بار مسافرت به اروپا و چند پیش‌آمد دیگر که تا به امروز بدون کم و کاست درست درآمده. از جمله گفت که روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعده ۱۳۱۳ خطری بزرگ ترا تهدید می‌کند و هرگاه روز مزبور را به شب رساندی چند سال دیگر با کمال اقتدار سلطنت خواهی کرد. اینک آن روز دیروز بود که به خوشی سپری گشت و به پاس این موهبت امروز به حضرت عبدالعظیم مشرف شده نماز شکرانه را در حرم مطهر به جای خواهم آورد و سه روز دیگر مراسم جشن قرن آغاز خواهد شد.» شاه این بگفت و خنده سر داد غافل از آن که: قضا چون زگردون فروهشت پر جفردان ماهر نیز در حساب به خطا رود و با روزی اختلاف قرنی را برهم زند و صاحبقران را از فراز تخت در دل خاک کشدا...[۱۳۲۶]

مرحوم **شیخ‌الملک اورنگ** به نقل از دکتر **احیاءالملک**[۱۳۲۷] که از نزدیک شاهد سفر شاه به حضرت عبدالعظیم و تیر خوردن او بوده است و صحت گفتار وی از سوی **تاج‌الدوله** همسر شاه، عبدالله‌میرزای دارایی سردار حشمت کالسکه‌چی‌باشی شاه، صاحب اختیار، **مجدالدوله** و سردار امجد و مخصوصاً افرادی که در آن روز در موکب شاه بوده‌اند از قبیل **میرزاعبدالله‌خان امین‌السلطان** پسر بزرگ مرحوم اتابک اعظم و سایرین تایید شده است چنین روایت می‌کند:

من در رکاب مرحوم اتابک به پارک آمدم. اتابک اول شبها میان یکی از تالارهای بزرگ پارک با یکی دو نفر بازی **بیلیارد** می‌کرد تا در ضمن بازی ورزشی نموده باشد...

علی‌خان امین‌حضور وارد تالار شد و به اتابک عرض کرد که شاه می‌فرمایند ما فردای جمعه شاهزاده عبدالعظیم به زیارت می‌رویم ناهار را در باغ

۱۳۲۶. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۰۲ - ۱۰۴.

۱۳۲۷. دکتر محمدخان شیخ احیاءالملک

مادرشاه چلوکباب خبر کنید. اتابک گفت عرض کن فردا هزار کار داریم خوب است زیارت را بگذارند بعد از خاتمه جشن. امین حضور مرخص شد و به فاصله کمی برگشت و عرض کرد شاه می‌فرمایند فردا از زیارت منصرف نمی‌شویم باید برویم. اتابک کیف جیبی خود را بیرون آورد و میان دودست امین‌حضور پولهای زردش را ریخت و دستی به شانه او زد و گفت جانکم برو و شاه را منصرف کن. رفت و بازگشت که شاه می‌فرمایند حتماً می‌رویم و صحن و حرم و شاهزاده عبدالعظیم هم نباید قرق باشد و ناهار را هم در باغ مادر شاه چلوکباب بایستی حاضر باشد. اتابک با کمال اوقات تلخی گفت من که پادرد دارم خود می‌دانند. امین‌حضور از ترس فوری از تالار بیرون رفت. اتابک چوب بیلیارد را روی میز پرتاب نمود و قدم می‌زد و با خود این مصراع شعر مولوی را می‌خواند: **دشمن طاووس آمد پرّاوی**، و مصراع دوم را نمی‌خواند که این بود: **ای بسا شه را که کشته فرّاوی.**

ناگاه به ما نگاهی کرد و با تغییر فرمود بروید من فردا پادرد دارم و در خانه می‌خوابم. غرض از فرمایش اتابک به من این بود که مطابق معمول هر وقت به سبب و جهتی اتابک از رفتن در خانه یعنی حضور شاه تمارض می‌کرد به اسم پادرد بود، و شخص من که طبیب مخصوص او بودم بایستی یا در منزل او یا در منزل خودم باشم. از حضور اتابک مرخص شدیم‌و شب جمعه را در بازار سرچشمه خانه شیخ مرتضی خزانه مهمان بودیم، به آنجا رفته شب آنجا خوابیدیم. صبح جمعه نوکر شیخ مرتضی را به اول سرچشمه که معبر شاه بود فرستادیم تا اگر اتابک در رکاب شاه باشد معلوم است که شب یا صبح شاه از او استمالت نموده است، در آن صورت که نهایت آرزوی من هم بود زود به شاهزاده عبدالعظیم برویم و روزی را به خوشی بگذرانیم و اِلاّ بایستی در همانجا یا خانه خود پنهان باشیم. نوکر شیخ مرتضی مژده آورد که اتابک در رکاب شاه بود. فوری از راه میان‌بر به شاهزاده عبدالعظیم رفتیم و زودتر از شاه رسیدیم چه شاه دو جا در بین راه پیاده می‌شد و صرف قلیان می‌کرد. وارد صحن شاهزاده عبدالعظیم شدیم جمعیت مرد و زن موج می‌زد و راه عبور نبود به زحمت وارد صحن شدیم و به حجرهٔ آخر صحن دست راست رسیدیم. برای تماشای آمدن شاه به داخل آن حجره وارد شدیم که پرهٔ تور[۱۳۲۸] جلو درهای آن آویخته بودند. جماعتی سید و آخوند یزدی میان

۱۳۲۸. اصل: طور

آن حجره نشسته و مشغول لعن به حضرت صدیقهٔ کبری علیهاسلام بودند. متوحش شده سبب را سئوال کردیم. گفتند هشت ماه است که از ظلم شاهزاده **جلال‌الدوله**[۱۳۲۹] حاکم یزد اینجا آمده و متحصّن هستیم و هرچه تظلم می‌کنیم این شاه به داد ما نمی‌رسد. امروز مصمم شده‌ایم به جدهٔ خودمان لعن کنیم تا ارواح آنها کاری می‌توانند نزد حق بکنند و اگر نمی‌توانند ما را راحت کنند و دیگر به آنها توجه نکنیم. ما از خوف این که مبادا صدای این اشخاص را مردم خارج بشنوند و برای کشتن اینها بریزند و ما را هم جزء آنها بکشند خواستیم از اطاق خارج شویم، دیدیم شاه در میان جمعیت به طرف حرم می‌رود.

همین که شاه وارد ایوان شد از اطاق خارج شدیم و خود را میان دالان بین صحن که به طرف **باغ جیران** که فعلاً باغ مقبره شاه است داخل کردیم و با حرکت جمعیت رفتیم. وسط دالان صدایی مثل این که صندوق آهنی خالی را از بالای بام بلندی میان پله‌ها پرتاب کنند، که به هر پله می‌خورد صدایی می‌دهد، شنیدیم. به باغ جیران وارد شدم، **مجدالدوله** را میان ایوان جلو قبر جیران دیدم (حالیه همان ایوان مقبره شاه می‌باشد) که مرا به نام صدا می‌زد و سخت دشنام می‌داد. خیال کردم یزدی‌های داخل اطاق راگرفته‌اند و ما هم متهم شده‌ایم. به طرف ایوان رفتم، دستم را مجدالدوله گرفت و از نردهٔ چوبی به داخل ایوان رفتم چنان سیلی به صورتم نواخت که چشمم سیاه شد، به داخل اطاق هدایتم کرد. وارد اطاق شدم، فریاد **اتابک** را شنیدم که می‌گفت بارک‌الله دکتر روزبروز هنر و لیاقت است، شاه را حال بیار. چند لحظه چشم خود را بستم و مالیدم و بعد چشم باز کرده دیدم جلو دری از مقبرهٔ جیران به راهرو بین حرم شاهزاده عبدالعظیم و امامزاده حمزه است، شاه روی زمین دراز کشیده است. کنار شاه نشستم، اول نظرم به جوراب نخی سفید ساق کوتاه کار جلفای اصفهان معروف به امیری که معمولاً شاه همیشه به پا می‌کرد افتاد، دیدم خون روی جوراب پای چپ شاه است، به ناچار از زیر دو شلوار شاه به ساق پای شاه دست بردم، تا جایی که مقدور بود و دست من بالا می‌رفت جریان خون را از قسمت بالای پا احساس کردم، به واسطه تنگی شلوار ناچار بند شلوار را گشودم تا جریان خون را بتوانم

۱۳۲۹. سلطان حسین‌میرزا جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان درکشتن مردم برای استفاده شخصی خود به پدر بزرگوارش بی‌شباهت نبود. ر.ک: مهدی بامداد، ج. ۲، ص. ۷۷ - ۸۰.

تعقیب کنم. سیلی محکم دیگری صورتم را نوازش داد و مجدالدوله دشنامم می‌داد که کارت به جایی رسیده بند شلوار شاه را باز می‌کنی. اتابک از طرف دیگر با عصایی که در دست داشت به مجدالدوله به سختی کوفت و فوری اطاق را خلوت و خالی کرد و باز به من فرمود دکتر جان امروز روز ترقی تو و بروز لیاقت است کاری کن شاه به حال بیاید. من با نهایت اطمینان خاطر بندها را گشودم و از کنار پهلوی چپ شاه خون را تعقیب و بین دنده‌های چپ همانجایی که در کلاس مدرسه طب قسمت تشریح میان حقیقی قلب را نشان داده بودند انگشتم فرو رفت. با کمال تأمل انگشت خود را چندین بار داخل و خارج و میان قلب را هم امتحان کردم و مطمئن شدم که قلب به کلی از کار افتاده و شاه مدتی است مرده. از جیب شاه دو دستمال سفید بیرون آوردم یکی را داخل قلب نموده بیرون کشیدم،[۱۳۳۰] و دومی را وارد کرده آنجا برای بیرون نیامدن خونابه گذاردم.[۱۳۳۱]

در این وقت اتابک میان راهرو بین حرمین قدم می‌زد با اشاره ایشان را به طرف خود آوردم به طوری که خم شدند. در گوش ایشان با این که اطاق خلوت بود آهسته گفتم، قربان، قلب به کلی از کار افتاده و شاه قطعاً و حتماً مرده است. نظر به این که چاکر نمک‌خوار شما بوده و هستم در عالم دولتخواهی عرض می‌کنم مثل حاج میرزاآقاسی وزیر محمدشاه از میان این حرم بیرون نروید تا از اینجا مانند او به کربلا بروید. اتابک یک سیلی محکمی به گوشم نواخت و بدون تغییر گفت: «معراج نرو»، و باز فریاد کرد دکتر جان روزبروز لیاقت و هنر است، تمام ترقیات تو امروز است، شاه را حال بیار، تیر به پای شاه خورده زود کاری کن که شاه حال بیاید. پس از خوردن سیلی اتابک در حقیقت بیدار و هوشیار شدم و مشغول مالش پهلو و پای شاه گشتم و لباسهای او را مرتب نمودم و فریاد زدم، قربان، الحمدالله حال قبلهٔ عالم به جا آمد. اتابک هم فریاد کرد ناصرالملک، قلیان بیار، حال شاه به جا آمد. فوری ناصرالملک که بعد نایب‌السلطنه شد قلیانی برای اتابک در همان راهرو بین حرمین آورد و اتابک ایستاده در حالی که قلیان

۱۳۳۰. به طوری که مرحوم اورنگ می‌نویسد این دستمال را چند سال بعد دکتر احیاءالملک به موزهٔ معارف اهداء کرد.

۱۳۳۱. اصل گزاردم

دست ناصرالملک بود کشید و دایم شکر می‌کرد. ناصرالملک و قلیان را مرخص کرد. بعد از چنددقیقه پسرهای کرم‌خان که فداییان اتابک بودند وارد اطاق شده یک صندلی آوردند و یک چوب بلند پهن آورده زیر صندلی عبوردادند. پدر عزیزالسلطان منیژه[۱۳۳۲] که مردی کوتاه و باریک بود آمد و روی صندلی نشست، با کارد لباسهای شاه را از پشت سر از یقه تا دامن پاره کردند و شاه را جلو آن صندلی نشانیدند دو دست پدر منیژه را از زیر پیراهن داخل کرده وارد آستین شاه نمودند و به او تعلیم دادند که دست شاه را حرکت دهد و گاهی به سبیل شاه کشیده شود، و آن تخته زیر صندلی را چهار نفر هر سر تخته را دو نفر بلند کردند، دو نفر هم پشت صندلی را گرفته به ایوان مقابل مقبره جیران آوردند. کالسکه شاه بدون اسب جلو ایوان حاضر بود، اول پدر منیژه را وارد کالسکه کرده بعد شاه را به همان ترتیب جلو او نشانیدند و دستهای شاه را به همان کیفیت به او گفتند گاهی حرکت بدهد و سبیلها را دستمالی کند. عینک یاقوت کبود شاه را از جیبش بیرون آوردند و به چشمش گذاردند. اتابک به من گفت در راه مراقب باش به کسی حرفی نزنی جز این که خدا را شکر کنی که شاه به دست تو حالش به جا آمده و تیر به پایش خورده است و دستهای خود را هم خوب از خون پاک کن.

بعد اتابک هم میان کالسکه مقابل شاه نشست و با دست کالسکه را از باغ جیران که فعلاً مقبره شاه است از در جنوب غربی به خارج آوردند، اسبهای آن را بستند و طرف شهر حرکت کردیم. بین راه چند مرتبه اتابک از آبدار برای شاه آب خواست و قوری آب خوردن را به لب شاه می‌گذارد و بعد آبش را میان کالسکه می‌ریخت و پس می‌داد، چند مرتبه شاه از نوکرهای محترم در رکاب به توسط اتابک احوالپرسی و تفقد می‌فرمود و هر یک هرچه پول زرد داشتند برای تصدق تقدیم می‌کردند و اتابک پولها را میان کالسکه شاه جا می‌داد. در وسط راه عبدالله‌میرزای دارایی **سردار حشمت** کالسکه‌چی شاه که به امر اتابک از شاهزاده عبدالعظیم برای آوردن حکیم‌باشی **تولوزان** به شهر رفته بود به اتفاق حکیم‌باشی سوار بر اسب به موکب شاه رسیدند. اتابک سر از کالسکه بیرون کرد به حکیم‌باشی فرمودند الحمدالله حال شاه به جا آمده است دنبال موکب همایون به شهر بیایید و به شهر آمدیم.

۱۳۳۲. ملیجک

پس از ورود به شهر از داخل تکیه دولت کالسکه را دیگر بار بدون اسب وارد حیاط گلستان حالیه نمودند. جلو اطاق برلیان شاه را از میان کالسکه به اطاق برلیان برده خوابانیدند.[۱۳۳۳]

تقدیر چنین بود که قلب سلطان صاحبقران با طنین ششلول میرزارضا کرمانیِ رنجور و بلاکشیده و به جان آمده از چهار سال و چهار ماه کُنده و زنجیر محبس خانهٔ نایب‌السلطنه در امیریه تهران و قزوین، از طپش بازماند و نتواند از قِرَن خویش جان به سلامت برد. بقیه ماجرا را به روایت دوستعلی‌خان معیرالممالک پی می‌گیریم:

چون با پدرم وارد دیوانخانه شدیم گروهی را دیدم که شتابان زینتها را برمی‌چیدند و همه جا را سیاه‌پوش می‌سازند.

مجدالدوله با چهره‌ای آفت‌زده پیش آمد و در حالی که اشک سیل‌آسا از سبلتهای مردانه‌اش فرو می‌ریخت ما را به نارنجستان بزرگ برد. در آنجا جسد شاه را دیدم که زیر درختهای نارنج، کنار حوض بلورینی که هدیهٔ ملکهٔ انگلستان بود روی نیم‌تختی به خواب جاویدان فرو رفته. دکتر تولوزان دست بر سینه بالای سرش مات و مبهوت ایستاده بود و شاهزادگان و وزراء گرد نارنجستان خاموش و سر به زیر صف زده بودند. از مشاهدهٔ این حال دردناک متحیّر و گریان به ستونی تکیه کردم و عوالم پرشور بیست و یکسال برباد شده را در چند لحظه از پرده خیال گذراندم. دیری نگذشت که فریدون‌میرزا برادر ساسان‌میرزا بهاءالدوله که از شهزادگان سالخورده و وارسته بود و ریشی به رنگ کافور داشت برای غسل جسد آمد. این هنگام دکتر تولوزان گامی پیش‌تر نهاد و انگشت را آهسته در زخم سینه شاه فرو برده گلوله دل شکاف را بیرون کشید و با صدایی گرفته و لرزان گفت: «اگر شاه را جامه‌ای دیگر بر تن بود جان به سلامت می‌برد، زیرا گلوله را چندان نیرو نبوده و تنها بر قلب شاه نشسته.» آنگاه آن پاره‌فلز شوم را میان پنبه جای داده در جیب نهاد.[۱۳۳۴]

۱۳۳۳. عبدالحسین شیخ‌الملک (اورنگ)، «واقعه قتل ناصرالدین‌شاه»، **یغما**، ۵ (۵) مرداد ۱۳۳۱، ص. ۲۰۷ - ۲۱۱.

۱۳۳۴. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۰۴.

● اوضاع تهران پس از قتل شاه

سر مورتی مور دوراند[۱۳۳۵] وزیر مختار انگلیس در تهران در گزارش محرمانه مورخ ۱۴ ماه مه ۱۸۹۶ م./۱ ذیحجه ۱۳۱۳ هـ.ق. به لرد سالزبوری وزیر خارجه انگلیس به جریان حوادث بعد از قتل ناصرالدین‌شاه اشاره کرده و می‌نویسد:

... پیغامی از طرف صدراعظم برای من آوردند مبنی بر این که شاه مرده و از من می‌خواهد توسط سرکنسول علیاحضرت در تبریز ولیعهد را از ماجرا مطلع سازم و ضمناً تقاضا دارد که من «از ولیعهد خواهش کنم فوراً به تهران بیاید.»

وقتی این پیغام را دریافت کردم احساس نمودم موضوع جدی است و انجام درخواست صدراعظم شامل شناسایی ولیعهد به عنوان شاه خواهد بود و این امر ممکن است تعهد و الزامی برای دولت علیاحضرت ایجاد کند که از آن می‌بایست اجتناب شود. بنابراین قبل از اتخاذ هر نوع تصمیمی مدت کمی فکر کردم. به زودی برایم روشن شد که طریق صحیح آن است که طبق درخواست صدراعظم عمل کنم و فوراً با تمام نیروی سفارت جانب ولیعهد را بگیرم زیرا هر نوع تردیدی درین زمینه موجب عواقب ناگواری می‌شد و ممکن بود امید خفته را در بعضی برانگیزد و آنها را برای دعاویشان تشویق کند و آرامش کشور را به مخاطره اندازد و احتمالاً ولیعهد را تمام عمر دشمن ما سازد. به علاوه این امر صدراعظم را مجبور می‌کرد به جانب روسها که حامی ولیعهد هستند بگراید. اگر می‌دانستم دولت علیاحضرت یا حکومت هند نظرات خاصی دربارهٔ دعاوی سایر مدعیان دارند موضوع مشکلتر می‌بود ولی دلایلی داشتم که معتقد باشم این طور نیست و چون به نظر من ولیعهد وارث قانونی تاج و تخت است و حقاً نمی‌توانستیم با او مخالفت نماییم فکر کردم جای تردید باقی نیست. بنابراین همان طور که صدراعظم خواسته بود تلگرافی برای آقای وود[۱۳۳۶] فرستادم و به او دستور دادم در صورت امکان فرصت را از دست ندهد و ولیعهد را وادار به اقدام نماید و آن جناب را نیز از آنچه که انجام داده بودم مستحضر ساختم.

بعد از ارسال این تلگرافها اقداماتی برای حفظ امنیت در سفارت به عمل

1335. Sir Morttimer Durand

1336. Wood

آوردم و دستور دادم محافظین و مستخدمین همه در سرپستهای خود باشند و طوری رفتار نمایند که هیچ نوع علایمی از وضع غیرعادی در میان نباشد و در واقع وضع غیرعادی هم نبود. درهای سفارت باز بود و مستخدمین به کارهای معمولی خود اشتغال داشتند. معلوم بود که اخبار مرگ شاه را در خارج از سفارت همه نمی‌دانند و صدراعظم جدیت داشت که بدون فوت وقت تدابیر لازم را به منظور حفظ نظم به عمل بیاورد. خوشوقتم به استحضار برسانم در آن بعدازظهر نسبةً پرزحمت در حالی که اخبار بد شایع می‌شد و هر لحظه ممکن بود اغتشاشی در بین سکنه آشوب‌طلب بازار پیدا شود با اتباع انگلیس که در گوشه و کنار شهر تهران پراکنده بودند بدرفتاری نشد. بانک روسیه به مدت ده روز بسته شد ولی بانک انگلیس باز بود و تمام کارکنان تلگرافخانه در سر کارهایشان حاضر بودند و هیچ امری که موجب ناراحتی در مملکت باشد پیش نیامد.

حوالی ساعت چهار بعدازظهر ژنرال مالِتا[۱۳۳۷] یک نفر ایتالیایی که در خدمت ارتش ایران است و آجودان حضرت والا نایب‌السلطنه می‌باشد از طرف شاهزاده به دیدن من آمد. نامبرده می‌گفت شاهزاده از این واقعه مغموم و ناراحت است و خیلی میل دارد نظر مرا بداند. در آن روز قبل از مرگ شاه قرار بود من به دیدن حضرت والا بروم و بدین‌منظور کالسکه من که حاضر بود فوراً به اتفاق ژنرال مالتا سوار کالسکه شدم و حرکت کردم. حضرت والا وقتی از خبر مرگ پدرش مطلع شده بود از قصر سلطنتی به باغ محصور خودش در امیریه که تقریباً در یک میلی سفارت و نسبةً خارج از تهران قرار دارد رفته بود. وقتی من از خیابانها می‌گذشتم علایمی که حاکی از هیجان مردم باشد مشاهده نکردم. ظاهراً هنوز خبری به آنها نرسیده بود. آن جناب اطلاع دارند که نایب‌السلطنه سومین فرزند شاه مرحوم است و در دوران زندگی پدرش از اشخاص مهم محسوب می‌شد. او فرماندهٔ کل قوای ایران و حاکم تهران بود. نایب‌السلطنه مانند برادر بزرگش ظل‌السلطان که فعلاً در اصفهان است دشمن ولیعهد و خواهان رسیدن به تخت سلطنت می‌باشد.

موضوع جانشینی مسالمت‌آمیز ولیعهد بستگی زیاد به رفتار این دو فرزند شاه دارد. زیرا هر دو وسایلی برای ایجاد در سر کلی در اختیار دارند بنابراین به اهمیت مذاکراتی که برای انجام آن می‌رفتم واقف بودم و می‌دانستم که به

1337. General Maletta

طور قطع و مسلم باید حضرت والا را از اقدام به هر عمل نابجایی مانع شوم. همچنین فکر کردم برای جلوگیری از هر نوع سوءتفاهمی بهتر است صدراعظم را مطلع کنم که به کجا می‌روم و منظورم از این اقدام چیست...

در امیریه ملاحظه کردم درهای آن را بسته‌اند و سربازان از آنها حفاظت به عمل می‌آورند، مرا از در شرقی وارد کردند و من با کالسکه مستقیماً از بن‌بست سنگفرشی به جلو خانه شاهزاده رفتم. داخل خانه نیز پر از سربازانی بود که کت قرمز دربر داشتند. شاهزاده روی زمین نشسته بود و وقتی به او نزدیک شدم از جابرخاست و با هم دست دادیم و اطرافیانش دور شدند و ما را تنها گذاردند. شاهزاده لرزان و نامرتب به نظر می‌رسید و رنگش پریده بود و شلوار آبی اونیفورم و پوطین‌های نوک تیز براقش از گرد و خاک پوشیده بود. من تسلیت‌های قلبی خود را به او اظهار کردم و با آن که مردی با صفت مشخصی نیست چون فرزند موردعلاقه پدرش بود ابتدا گمان کردم مرگ شاه ضربهٔ شدیدی به او وارد کرده است ولی فوراً دریافتم که غم از دست دادن پدر غصه عمده او نیست بلکه او از وضع خود ترسان است و از این که اگر ولیعهد به قدرت برسد با او بدرفتاری خواهد کرد نگران می‌باشد. من سعی کردم او را مطمئن کنم و مجبور نمایم که هرچه زودتر خود را در اختیار برادر بگذارد و به او وعدهٔ کمک دادم و گفتم به عقیده من هرگاه او وفادار بماند جان و مالش در امان خواهد بود، اما اینها فایده‌ای نداشت. وقتی او این حقیقت را دریافت که شانسی برای رسیدن به تخت سلطنت که ظاهراً امیدهایی برای آن داشت ندارد از جا در رفت و گفت از جانش بیمناک است و از من تقاضا کرد که او را تحت حمایت بگیرم. می‌گفت تنها ولیعهد نیست که شخصاً از او می‌ترسد، بلکه از اطرافیان او و بعضی مقامات دیگر که گمان می‌کنم منظورش صدراعظم بود نیز واهمه دارد. بالاخره پرسید که آیا می‌تواند تابع انگلیس بشود...

به او گفتم این موضوع برای هیچ تبعهٔ ایرانی در ایران مقدور نیست و تنها کاری که می‌توانم آن را مطالعه می‌کنم ولی پاسخ او این بود که پس چون نمی‌تواند تبعهٔ انگلیس شود باید تبعهٔ روس بشود. به او گفتم این موضوع مربوط به خود اوست و بعد از آن که دوباره از او خواستم هرچه زودتر با ولیعهد همکاری کند از او اجازهٔ مرخصی گرفتم...

هنگامی که همراه ژنرال مالتا که او هم در همین زمینه مثل من شاهزاده را

نصیحت کرده بود از باغ خارج می‌شدم غلام سفارت یادداشتی از نواب حسنعلی‌خان به من داد که صدراعظم خواهش کرده بود اگر بتوانم به قصر سلطنتی برای ملاقات او بروم. بنابراین با کالسکه از همانجا از طریق میدان اصلی تهران که عده‌ای سرباز و توپچی در آنجا متمرکز شده بودند به نزد او رفتم. معلوم بود که اخبار به خارج سرایت کرده اما سربازان و مردم کاملاً آرام بودند و هیچ علامتی از اختلال نظم در بین نبود. من در کالسکه روباز حرکت می‌کردم و همه مرا می‌شناختند ولی هیچکس رفتار بی‌رویه و عمل خشونت‌آمیزی نسبت به من انجام نداد و حتی می‌توانم بگویم رویه سربازان بیش از همیشه احترام‌آمیز بود. نگهبانان با دقت به من سلام می‌دادند و در کوچه‌های تنگ که به قصر سلطنتی متصل می‌شد راه را فوراً برای من باز می‌نمودند.

وقتی من به قصر رسیدم مرا به حیاط بزرگ اندرونی راهنمایی کردند. برادران شاه و سایر نزدیکان با صدراعظم و مقامات دیگر در آنجا حضور داشتند.

آقای اسچگلو[۱۳۳۸] کاردار سفارت روسیه هم قبل از من رسیده بود. بعد از این که من به خانواده شاه تسلیت گفتم نزد صدراعظم که با کاردار روسیه مشغول صحبت بود رفتم و هر سه کنار آبی که قسمت بزرگی از حیاط را اشغال کرده بود نشستیم. تازه ما مشغول مذاکره شده بودیم که مردی وارد شد و به صدراعظم اطلاع داد ولیعهد در تبریز به تلگرافخانه آمده و می‌خواهد با او صحبت کند. صدراعظم صحبت را قطع کرد و از ما خواست که اگر مایل باشیم همراه او به تلگرافخانه قصر برویم. ما موافقت کردیم، مترجمین ما یعنی نواب حسنعلی‌خان و مسیو گریگورویچ نیز با ما بودند و کسی دیگری در آن اطاق نبود. بعد از آن که ما در آنجا نشستیم صدراعظم به تلگرافچی گفت که به ولیعهد اطلاع بدهد که او حاضر است...

اولین تلگرافی که ولیعهد به صدراعظم مخابره کرد این بود که چه اشخاصی در قصر هستند. صدراعظم بعد از آن که صورتی از اعیان و رجال حاضر را داد اضافه کرد که وزیر مختار انگلیس و کاردار روس هم حضور دارند، سپس ولیعهد پرسید نایب‌السلطنه هم حضور دارد صدراعظم جواب داد «نه» او از نیروهای نظامی سرپرستی می‌کند. این جواب بیشتر جنبه حمایت داشت تا واقعیت. بعد کمی مکث شد. سپس پیامی پر از آب و تاب و محبت‌آمیز

1338. Stcheglow

رسید که در آن صدراعظم را به عنوان «نخست‌وزیر» تعیین کرده بود و از همه رجال و اعیان ایران می‌خواست که از او حمایت نمایند. به این ترتیب ولیعهد بیدرنگ به جای شاه نشست و پیام او تأثیر نیکویی ایجاد کرد...
وقتی من از قصر خارج شدم حوالی ساعت ده شب بود. در شهر دسته‌های کوچک سربازان پیاده در نقاط مهم مستقر شده بودند و سوارنظام به اصطلاح قزاق که تحت اوامر افسران روسی هستند در خیابانها پاس می‌دادند. بیشتر پیاده‌نظام افراد ترک بودند که مورد اعتماد هستند. جیره و مواجب آنها را که به آن زیاد احتیاج داشتند تازه داده بودند زیرا نایب‌السلطنه ماهها آن را عقب انداخته بود. فشنگ و باروت آنها را نیز همان موقع تحویل داده بودند و حتی بعضی‌ها اونیفورم تازه‌ای گرفته بودند. روش سریع و مؤثری که در این مورد اتخاذ شده بود معرف اشخاصی بود که دست‌اندرکار بودند و فکر می‌کنم قسمت عمدهٔ آن نتیجه کاردانی یک کلنل قزاق روسی می‌باشد که سرباز خوشرفتاری است...[۱۳۳۹]
وقتی من به سفارت بازمی‌گشتم دیدم خیابانها را با نظم و ترتیب کاملاً روشن کرده‌اند و توپچی‌ها در میدان اصلی شهر در پشت توپهای خود نشسته‌اند و ساختمانهای عمده در کنار خیابان تماماً توسط پیاده‌نظام محافظت می‌گردید. در هر پنجاه یاردی یک نفر نگهبان قزاق دیده می‌شد.[۱۳۴۰]

مرحوم عبدالله مستوفی درباره عکس‌العمل اهالی تهران در شنیدن خطر مرگ شاه چنین می‌نویسد:

همین که آفتاب غروب کرد، دیگر تردیدی در مردن شاه باقی نماند. مردم به دکانهای نانوایی و رزازی و بقالی هجوم کردند و هر کس هر قدر می‌توانست، خواربار برای خانه خود تدارک کرده در حدود دو ساعت از شب گذشته همگی به خانه‌ها چپیدند.[۱۳۴۱]

جنازه ناصرالدین‌شاه پس از شستشو، تغسیل و تکفین به غرفه بزرگ تکیه دولت منتقل شد و روز بعد با حضور مقامات داخلی و خارجی و نهادن حلقه‌های گل و ادای

۱۳۳۹. منظور کلنل کاساکوفسکی است.
۱۳۴۰. ابراهیم تیموری، «واقعهٔ قتل ناصرالدین‌شاه»، **یغما**، ۲۳ (۹) آذر ۱۳۴۹، ص. ۵۳۹ - ۵۴۳.
۱۳۴۱. عبدالله مستوفی، ج. ۲، ص. ۲.

احترامات لازم در همان محل به امانت دفن شد تا پس از آماده شدن مقبرهٔ خاصی برای او به جوار حضرت عبدالعظیم (ع) منتقل شود.

● **دستهای پنهان در قتل سلطان صاحبقران**

با آن که کوشش به عمل آمده است تا قتل ناصرالدین‌شاه را با قِرَن سلطنت او ارتباط دهند اما قراین و شواهدی در دست است که ثابت می‌کند این جنایت حاصل نمایشنامه‌ای از پیش‌نوشته شده بوده است. دکتر عبدالحسین نوایی دراین‌باره می‌نویسد:

... در طول تاریخ کهن کشور ما کمتر پادشاهی بود که چنین مدت طولانی سلطنت کرده باشد. ناصرالدین‌شاه می‌خواست این امر را جشن بگیرد و این جشنها را نیز با شکوه هرچه تمامتر برگزار کند و از قراین برمی‌آید که به این تفضل الهی پس از تمام شدن روزهای جشن می‌خواسته است دست به اصلاحات قطعی زند، مثل مجازات امثال امین‌السلطان و امین‌الضرب و غیره...

اما درباره این مطلب که ناصرالدین‌شاه قصد داشته، پس از جشنهای پنجاهمین سال سلطنت، به تأسیس مدارس پردازد و جنبه دموکراسی به حکومت بدهد و سطح فرهنگ و سواد عامه را بالا برد، باید گفت که هرچند ظاهراً بعید می‌نماید ولی چندان خالی از حقیقت نبود. قراینی در دست است که این قول را تأیید می‌کند. همان‌طور که در آغاز کار دارالفنون، ناصرالدین‌شاه توجه بسیار بدین مدرسه کرد «در سواریها سرزده به مدرسه می‌آمده به اطاقهای درس می‌رفته و انعامات لایق به ناظم و معلم و متعلم می‌داده، و در امتحانات از حضور مضایقه نمی‌کرده منصب و نشان می‌داده، مواجب و انعام بذل می‌نموده» و این توجه سالیان دراز ادامه داشت تا ملکم بازی فراموشخانه را درآورد و نغمهٔ ریاست جمهوری جلال‌الدین‌میرزا را درانداخت. دارالفنون را متهم کرد. چه اکثر اجزای فراموشخانه از شاگردان دارالفنون بودند.[۱۳۴۲]

در کتاب یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه نیز مطالبی آمده که حکایت از توجه شاه به باسواد کردن عامه دارد:

۱۳۴۲. ر.ک: مهدیقلی هدایت، **گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت**، ص. ۱۲۱.

«در یکی از روزها که ناصرالدین‌شاه با معدودی از خواص در دیوانخانه به صحبت ایستاده بود ناگاه از لای درختها نظرش به حاجی سیاح افتاد که کنار دیوار شرقی برای شرفیابی انتظار می‌برد. شاه به دیدن او سر را آهسته جنبانید لحظه‌ای به فکر فرو شد. آنگاه با اشاره دست او را پیش خواند. حاجی سیاح با شتاب آهنگ حضور کرد و بنابر سنت دیرین که در آن زمان منسوخ شده بود، هنوز فاصله‌ای به شاه مانده کفشها را از پا بیرون کرده با جوراب نزدیک آمد. ناصرالدین‌شاه روبه او کرده گفت: از قراری که شنیده‌ام هم‌مسلکت ملکم در روزنامه قانون مطالبی در مورد لزوم دادن آزادی و برقراری آیین مشروطه در ایران نوشته.[۱۳۴۳] از قول من به او بنویس که به اندازهٔ تو و امثال تو عقل و شعور دارم. تواریخ و سیر هم خوانده‌ام. از اوضاع دنیا خوب آگاهم و نیک می‌دانم که ترقی کامل مملکت بسته به آزادی است. ولی دادن آزادی به مردم نادان و بی‌سواد و رها ساختن عنان اراذل و اوباش تیغ در کف زنگی مست نهادن است و آرامش و امنیت کشور را به خطر انداختن. مخصوصاً به او بگو که این فضولیها را کنار بگذارد و مطمئن باشد روزی که تشخیص دهم مردم شایستگی داشتن حکومت مشروطه و لیاقت استفاده از آزادی را دارند، اگر لازم شود از تاج و تخت نیز می‌گذرم و مشروطه را به آنان ارزانی می‌دارم.» آنگاه روبه حاضران نموده اضافه کرد:

«مردم قبل از آزادی احتیاج به سواد و تربیت صحیح دارند. ترتیب این کار را در حدود امکانات داده‌ام و بلافاصله پس از برگزاری تشریفات قِرَن به یاری خدا آن را به مرحلهٔ اجرا خواهم گذارد.»[۱۳۴۴]...

در کتاب سیاستگران دوره قاجار آمده:

«شبی ناصرالدین‌شاه، به وسیله محمدباقرخان ادیب‌الملک، به‌طور محرمانه به اعتمادالسلطنه خبر داد که شاه منتظر اوست. ناصرالدین‌شاه در کاخ گلستان شبانه قدم می‌زد و اعتمادالسلطنه و برادرزاده‌اش ادیب‌الملک پشت سر او حرکت می‌کردند. شاه می‌گفت من از مزایای آزادی مردم و آزادی قلم و زبان اطلاع دارم. ولی ملت ایران جاهل است و معنی آزادی را نمی‌فهمد. تا ملت سواد پیدا نکند آزادی به ضرر ایران است. شما تبلیغات در میان مردم

۱۳۴۳. به طوری که دکتر نوائی نوشته است حاجی سیاح از همفکران ملکم و توزیع‌کنندگان روزنامه قانون ملکم بود و از اعضاء فراماسون و از دوستان او.

۱۳۴۴. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۳۷.

برای درس خواندن و سواد پیدا کردن بکنید که حقوق خودشان را بدانند. دلیل جهالتشان این است وقتی صحبت قانون می‌شود حقوق مرا معین می‌کنند بدون این که تکالیف خودشان را بدانند. شما به مردم چیزهایی یاد بدهید که بدانند وطن یعنی چه، مملکت چه چیز است، اختیارات یک دولت کدام است که وقتی یک پادشاه خارجی از صدراعظم ما حمایت می‌کند و ما نتوانیم او را معزول کنیم[۱۳۴۵] ملت بتواند جوابش را بدهد. سعی شمااین باشد که مردم را باسواد کنید تا حقوق خودشان را بدانند.»[۱۳۴۶]

... به نظر می‌آید که رفتار دولت روس در حمایت علنی از امین‌السلطان و جلوگیری از اقدامات ناصرالدین‌شاه که بالمآل موجب تضعیف و تخفیف مقام سلطنت می‌شده در تحریک و تحریض شاه به جنبه ملی و مردمی دادن به کارهای مؤثر افتاده باشد.[۱۳۴۷]

دوستعلی‌خان معیرالممالک در اشاره به پاره‌ای از یادداشتهای شاه درباره تغییر بعضی از وزیران و صاحب‌منصبان دولتی می‌نویسد:

شاه را عادت بر این بود که هرگاه می‌خواست در اندرون یادداشت یا نامه‌ای بنویسد یکی‌از زنهای درجه دوم خود راکنارش می‌نشانید و چراغی به دست وی داده آن‌گاه به تحریر می‌پرداخت. بعضی از بانوان مزبور خواندن و نوشتن می‌دانستند ولی بر مصلحت از ظاهر ساختن آن سخت خودداری می‌کردند، زیرا هرچند تن طرفدار و خبرنگار یکی از رجال برجسته دولت بودند.

شگفت آن که شاه با دانستن این نکته یادداشتهای عزل و نصب و مانند آن را برابر دیدگان نامحرم آنان می‌نوشت و چون تصمیمش بر این بود که پس از برگزاری جشن قِرَن خویش تغییرهای عمده در روش کشورداری و وزیران و دیگر صاحب‌مناصب دولتی پدید آورد یادداشتهای مربوط به آن را نیز چنان که گفته شد می‌نوشت.[۱۳۴۸]

۱۳۴۵. به نوشته دکتر نوائی نظر شاه به حمایت شدید دولت روس از میرزا علی‌اصغرخان اتابک بود که صریحاً از عزل یا کاهش قدرت او جلوگیری می‌نمود.

۱۳۴۶. احمدخان ملک ساسانی، **سیاستگران دورهٔ قاجار**، ج. ۲، ص. ۲۹۵.

۱۳۴۷. عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۸۴۱ - ۸۴۷.

۱۳۴۸. دوستعلی معیرالممالک، **یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه**، ص. ۱۰۳.

ناصرالدین‌شاه قاجار

این بی‌احتیاطی شاه و خیانت یکی از همسران صیغهٔ او که به احتمال خانم‌باشی بوده است امین‌السلطان را از تصمیمات شاه آگاه کرده و در پی آن طرح قتل شاه تهیه شده است. دکتر نوائی درباره علل بدگمانی شاه به امین‌السلطان می‌نویسد:

بیست و هشت روز پیش از واقعه ناصرالدین‌شاه در ۱۹ شوال ۱۳۱۳ (سیزده نوروز) محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ناگهان درگذشت. برادرزاده‌اش ادیب‌الملک محمدباقرخان، همان‌شب، ضمن عریضه‌ای شاه را ازاین جریان باخبر نمود. دستخط شاه در کنار نامه جالب توجه است: «ادیب‌الملک، افسوس، از این فقره عجیب زیاده از اندازه غصه خوردم. اما نمی‌دانم چه قسم مرحوم شده است. این وضع را سکته نمی‌دانم. شما تحقیق کنید. شاید مسموم شده باشد...»

شاه به دو نکته اشاره کرده یکی مراتب عمیق تأسف خود و غصه زیادی که از این بابت خورده بود. غصه او به جا بود. شاه دیگر کسی را بدین وفاداری و سابقهٔ خدمت‌چهل‌سالهٔ شخصی نداشت. اعتمادالسلطنه مردتحصیل‌کرده‌ای بود، اهل فضل و سواد و کتاب که چهل و پنج سال مستمراً در رکاب ناصرالدین‌شاه و در «درخانه» به وفاداری و متانت و درستی خدمت کرده بود و شاه به قولی قصد داشت او را صدارت عظمی بخشد. اکنون چنین کسی از دست رفته بود و جا داشت که شاه غصهٔ زیاد بخورد، اما اضطراب و نگرانی شاه از جای دیگر بود. این که می‌نویسد من این وضع را سکته نمی‌دانم شاید مسموم شده باشد، حکایت از اضطراب درون شاه می‌کند که نکند جناب صدراعظم و حاجی امین‌الضرب از قصد شاه باخبر شده و زود دست به کار شده‌اند. البته امین‌السلطان همیشه با اعتمادالسلطنه معاندت و مخالفت می‌ورزید، اما حاجی امین‌الضرب هم از اعتمادالسلطنه نفرت داشت. زیرا روزی که به امر شاه جلسه‌ای برای رسیدگی به تقلبات حاجی در امر سکه منعقد شده بود، اعتمادالسلطنه شدیداً به او حمله کرده قبایح اعمال و نتایج سوء تقلب او را در اقتصاد و مملکت و آبروی دولت بیان داشته صریحاً گفته بود که شنبه دقیقاً به جزییات کارهایت رسیدگی می‌شود و آنچه خورده‌ای از حلق تو و اربابت بیرون می‌کشیم. شاه هم گزارش این مجلس را شنیده بود و باز متوجه شده بود که اعتمادالسلطنه دیگر «شنبه» را ندید و روز جمعه ناگهان درگذشت. این جمله شاه را مضطرب می‌داشت که مبادا برای خود او هم تهیه‌ای دیده باشند. به خصوص که به محض انتشار خبر مرگ

اعتمادالسلطنه، **حاجی محمدحسن امین‌الضرب** از اظهار شادی خودداری نتوانست. برای شاه هم تهیه دیده بودند.
جناب امین‌السلطان صدراعظم و حاجی محمدحسن زود دست به کار شدند و میرزارضا را خبر کردند که وقت کار است و چه کسی بهتر از میرزارضای کرمانی.
روابط میرزارضا را با صدراعظم و امین‌الضرب همه گواهی داده‌اند. میرزارضا نوکر و مستخدم حاجی امین‌الضرب و پادو خانهٔ او بود و در همین خانهٔ امین‌الضرب بود که او با سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنا شده و دست ارادت داده و مجذوب بیان تند و گرم سید گردیده بود. امین‌السلطان هم با میرزارضا آشنا بود و از کسانی که به میرزا کمک مادی کرده بوده و به او خرج سفر برای رفتن به استانبول نزد سیدجمال‌الدین داده بود یکی همین جناب صدراعظم بود.
... میرزارضای کرمانی بهترین کسی بود که می‌توانست منظور صدراعظم و امین‌الضرب را برآورد. مردی بود جسور و متهم به قتل خواهر و ضمناً تنگدست و رنجیده و زحمتکش که بی‌جهت نایب‌السلطنه و همراهان مال او را برده و پولش را خورده بودند و به دسیسه و نیرنگ نامه‌ای از او در مذمت از اوضاع و لزوم مقاومت در برابر ستمگری از جانب ملت گرفته و به استناد همان نامه چهار سال و نیم به زندانش انداخته بودند. در این زندان به حدی به میرزارضا سخت گذشت که با چاقو شکم[۱۳۴۹] خود را پاره کرد. ولی نمرد و دست تقدیر او را برای کاری مهمتر نگهداشت. باری میرزارضا در این کشاکش و حبسها و دربدریها هرچه داشت از دست داده بود. زنش طلاق گرفته و پسرش به خانه شاگردی رفته، بچه شیرخواره‌اش به سر راه افتاده بود. تنها چیزی که دل این مرد بدبخت را خوش می‌داشت سخنان گرم و تند سیدجمال‌الدین بود...
در استانبول چنین فرد مجذوب بی‌اختیاری در مقابل چنان مرد مقتدر بلندپروازی زانو زد و از ظلم ناصرالدین‌شاه و پسر و خدم و حشمش گله‌ها کرد و ناله‌ها سر داد. سید با آن چشمان نافذ و بیان گرم و تندش او را ملامتها کرد که چرا می‌گریی و چرا در مقابل ظلم نایستادی و چرا او را نکشتی...
باری اگر هر موضوعی مبهم باشد، روابط میرزامحمدحسن امین‌الضرب با

۱۳۴۹. مقراض صحیح است.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی و سلطه و سیطرهٔ این دو بر میرزارضای کرمانی چون آفتاب روشن است. حاجی‌محمدحسن نامه‌ای به توسط حاجی سیاح برای میرزارضا فرستاد و میرزارضا آن نامه را در هنگامی که سیدجمال با چند نفر مذاکره می‌کرد به محضر سید برد و اجازه خواست. سیدجمال نامه را خواند و میرزارضا را به حرکت به تهران تشویق و تحریض نمود. **امین‌السلطان** نیز نامه‌ای به **حاج‌سیاح** نوشت که وی را از حرکت **میرزارضا** باخبر سازد...

بالجمله **میرزارضا** چنان که گذشت در دوم شوال ۱۳۱۳ وارد حضرت عبدالعظیم شد و **عباسقلی‌خان** حاکم زاویه مقدسه (حضرت عبدالعظیم) که از نوکران امین‌السلطان بود میرزارضا را در بالاخانه سردر باغ علی‌جان که مشرف به صحن بود منزل داد.[۱۳۵۰] **حاجی سیاح محلاتی** سه روز قبل از حادثه، نامه‌اش به **امین‌السلطان** رسید که «میرزارضا به طهران آمده و بدخیال است.» آن پاکت سه روز بعد از کیف اتابک بیرون آمد...

برای آنکه روشن شود چگونه غرورولجاج و حسادت‌وسبکسری خانم‌باشی عمداً یا سهواً موجب شد که نقشهٔ قتل ناصرالدین‌شاه با محاسبات دقیق طرح و بادقت و ظرافت همه‌جانبه اجراگردد به چند نکته مبادرت می‌ورزیم: **خان ملک ساسانی** می‌نویسد: «مرجان خانم‌زن شاه، مادر شاهزاده یمین‌الدوله برای من حکایت کرد خانم‌باشی کلفتی داشت موسوم به **عصمت قالبی** که چارقدهای زنان اندرون را قالب می‌کرد. صبح روز جمعه (۱۷ ذی‌القعده) گفته بود که دیشب خبر آورده‌اند که خانه‌اش آتش گرفته باید فوری به خانه برود و از اندرون بیرون رفته خودش را به شاهزاده عبدالعظیم رسانده و به میرزارضا آمدن شاه و شکستن قرق را خبر داده بود. بعد شنیدیم که یک قسم خویشی هم با میرزارضا داشته است. همان روز خانم **شمس‌الدوله** خواهر **عین‌الدوله** هم شاهزاده عبدالعظیم بوده و **عصمت قالبی** را آنجا دیده بود.»[۱۳۵۱]

... بدین طریق نمایشنامه قتل ناصرالدین‌شاه اجرا شد.[۱۳۵۲]

در مجموع در دوره طولانی این پادشاه آرامش در کشور حکمفرما بود و با وجود

۱۳۵۰. احمدخان ملک ساسانی، **سیاستگران دورهٔ قاجار** ج. ۲، ص. ۲۸۳.

۱۳۵۱. همان، ص. ۲۸۵.

۱۳۵۲. عبدالحسین نوائی، ج. ۲، ص. ۸۴۷ - ۸۵۵.

مشکلات و موانع خارجی و داخلی اصلاحاتی در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی در ایران صورت پذیرفت که نادیده گرفتن آنها به دور از انصاف است. دکتر لارنس لاکهارت از او به عنوان بهترین پادشاهی که پس از کریم‌خان زند به سلطنت رسیده یاد کرده است.

مرحوم مخبرالسلطنه هدایت که از عهد ناصری تا دوره پهلوی حدود ۵۳ سال مصدر خدمات گوناگون بوده است، درباره این پادشاه چنین به داوری پرداخته است:

> زشت و زیبا، از هر وضعیتی و از هر عادتی می‌شود به مذمت و تحسین قلمفرسایی کرد. مقایسهٔ عادات و رسومات، مطالعه دقیق در مقتضیات می‌خواهد. کریتیک و انتقاد حکومتی است شخصی، پای موازنه و مقایسه اطراف مسئله که در کار آمد، غالب انتقادات بی‌پا می‌شود.
>
> ... بلی آنچه شاه آرزو داشت و می‌خواست نشده، دشمنان او اشکالات را به نظر نیاورده‌اند، نه همسایه‌ها سنگ راه بودند. بزرگترین موانع **عهدنامه ترکمان‌چای** بود که چون تار عنکبوت دست و پای ملت و دولت را به هم پیچیده داشت.
>
> ... دوره ناصرالدین‌شاه بحبوحهٔ اختلاط رسوم و عادات مشرق‌زمین و مغرب‌زمینی بود، در ترویج محسنات کل اهتمام راکرد، متأسفانه راه استفاده بر او بسته بود مگر قلیلی و آنچه نامرغوب بود از آن احتراز داشت و حق داشت.
>
> زندگی شاه با همهٔ ریخت و پاش به اقتصاد بود، ثروت شخصی نداشت. املاک حاجی‌میرزاآقاسی راکه به محمدشاه هبه‌کرده بود به ملکیت شخصی تصرف نکرد.[۱۳۵۳]

۱۳۵۳. مهدیقلی هدایت، **خاطرات و خطرات**، ص. ۹۶.

میرزااحمدخان ساعدالملک

(پسر میرزاتقی‌خان امیرکبیر)

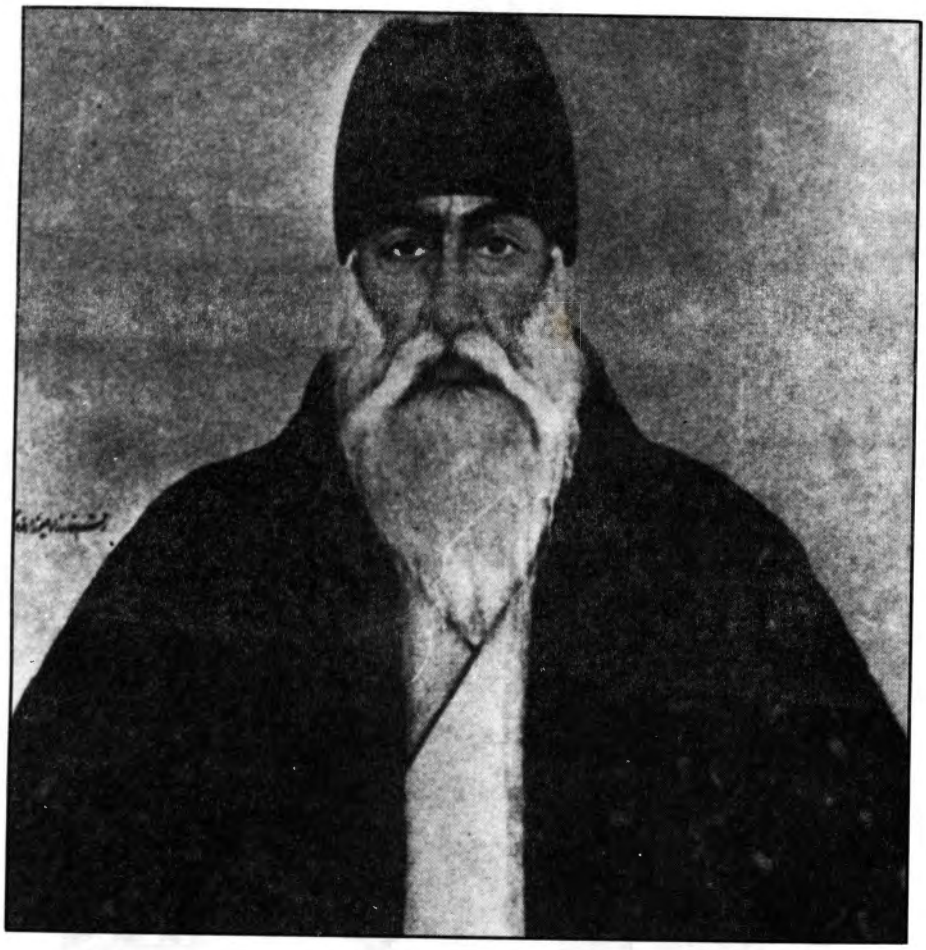

میرزایوسف مستوفی‌الممالک

(صدراعظم دورهٔ ناصری)

کامران‌میرزا نایب‌السلطنه

(وزیر جنگ و حاکم تهران)

مسعودمیرزا ظل‌السلطان

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

(وزیر انطباعات اواخر دورهٔ ناصری)

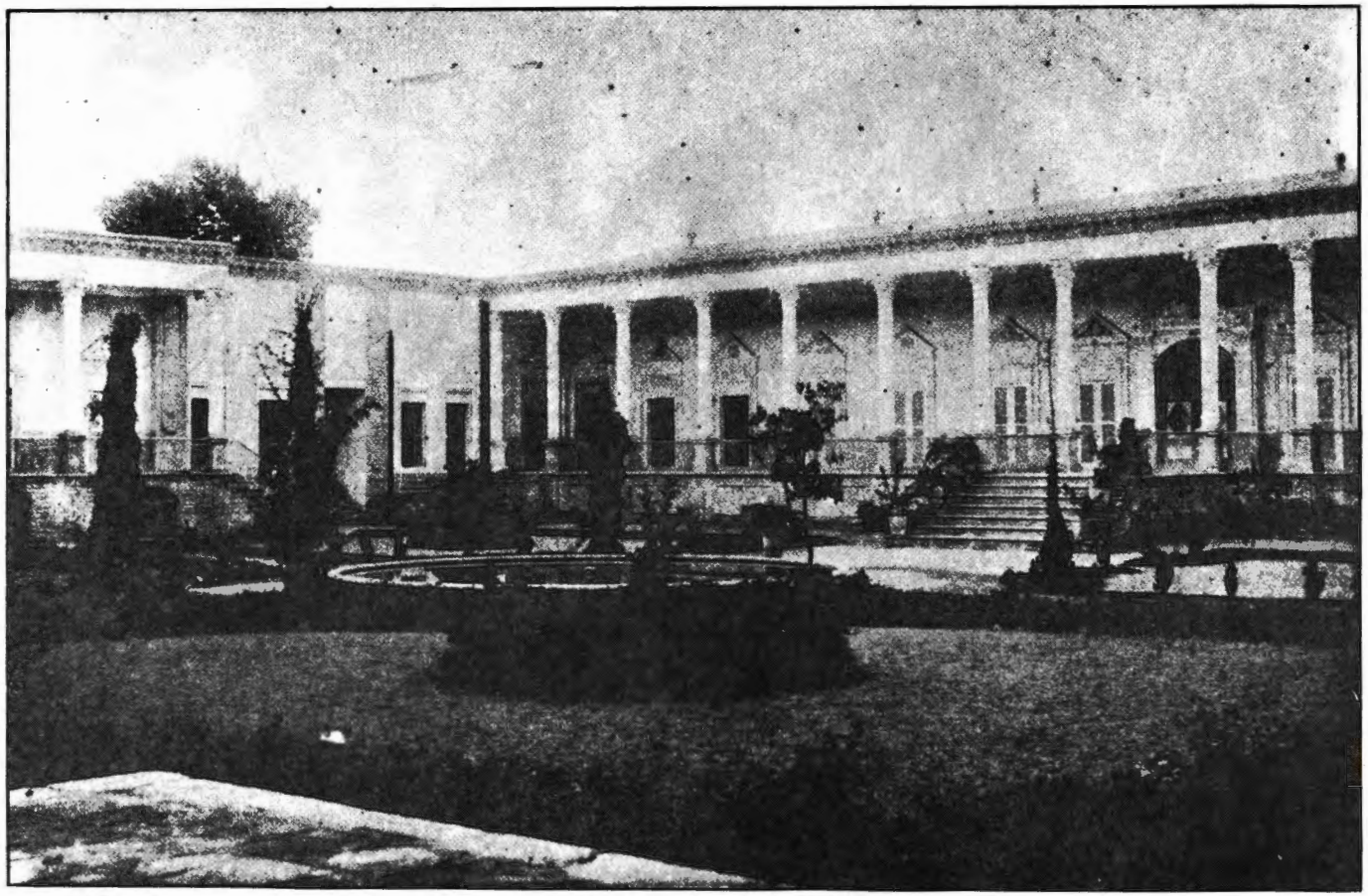

عمارت اندرونی باغ معیر تهران

دوستعلی‌خان معیرالممالک

(نوادهٔ دختری ناصرالدین‌شاه)

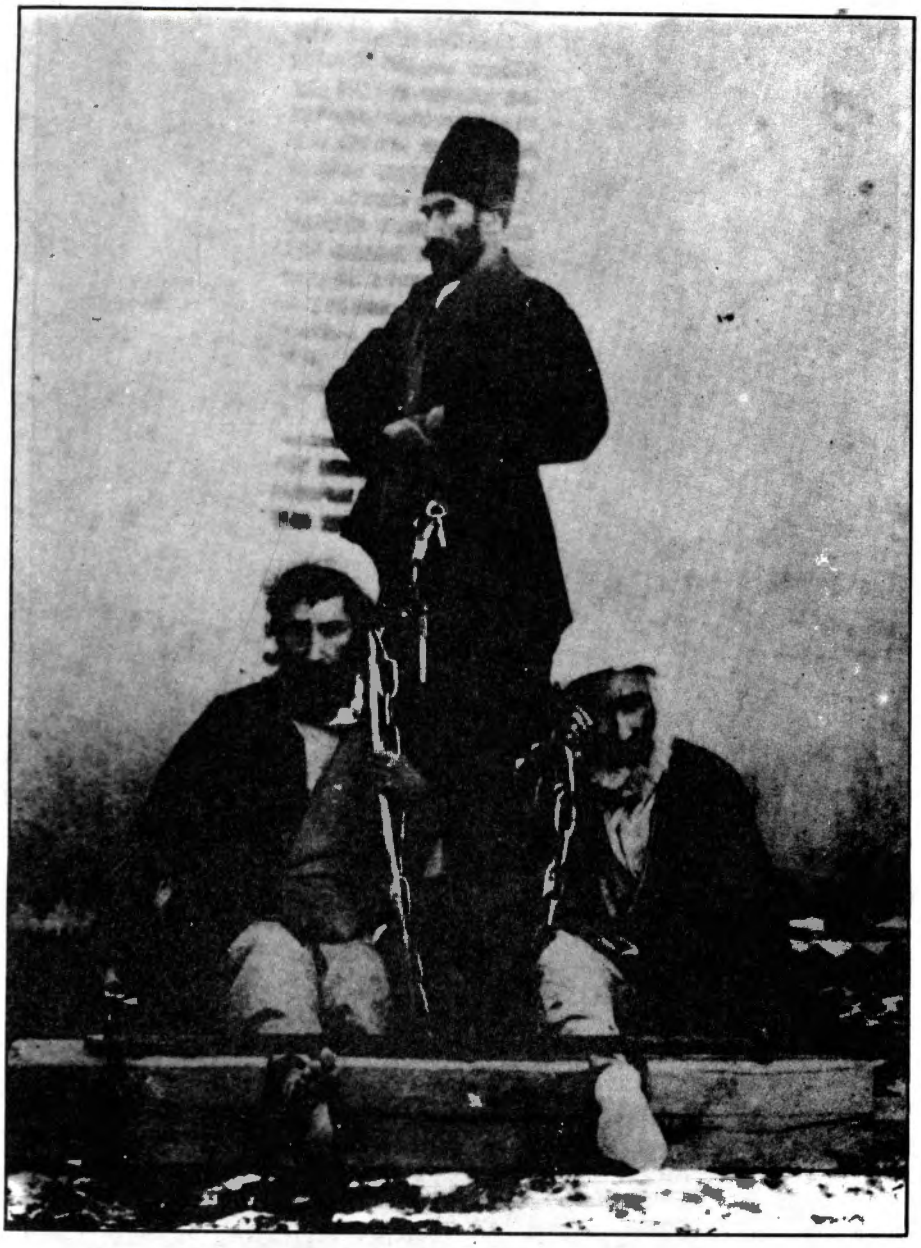

میرزارضا کرمانی و حاج سیاح

(در زندان قزوین)